عالم آرای عباسی

اسکندر بیک

۱۴۴۷۴

۵۴۴

۷۵۵۷

۴
ع حر ۱۴
۵۴۴

عالم آرای عباسی

اسکندر بیک

۱۴۴۷۴

۵۴۴

۷۵۵۷

۱۴۴۷۴

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

عنوان صحیفهٔ سلطنت وعالم آرائی پادشاهان کامکار ودیباچهٔ دیوان خلافت وکشورخدائی شهریاران گردون اقتدار که برحسب الملک والدین توامان مناظم دین ودولت ومسند آ… محافل ملک وملت اند جز بتاسیس مبانی عدل واحسان وبسط بساط رافت وامتنان زند… پذیر بخت چه هر یک ازین گروه والاشکوه که از درگاه احدیت مامور ان الله یامر بالعدل … الله این شیوه ستوده را بخش نهاد همت ساخته در نگهبانی خلق الله کوشش نموده … دنعمتان بذروه بلند نیکنامی ورفعناه مکانا علیا رسیده بدولت جاودانی وعزت … دوجهانی فایز گردیده اند ارباب تحقیق ودیده وران عالم تمیز وتدقیق که نظر بصیرت بشاه… مصنوعات کارخانه خلقت وابداع گشوده اند صاحبان این نشاء کامله ودریافتگان … شامله را که از مظاهر صفات وکمال احدیت است برحسب سلاطین … الله خلال ربوبیت از اجزای نبوت وولایت شمرده اند نظم عدل کن زانکه در ولایت د… در پیغمبری زند عادل • حق جهان را بنور عدل آراست • آسمان وزمین زعدل بپاست • الحمد… والمنة که ذات کامل الصفات علم آرای صورت ومعنی خدیو جهان وقهرمان زمان شا… قضا قدرت قدر توان خسرو کامکار کام بخش کامران عنوان صحیفه خلافت وعالم آرائی … ایوان معدلت وکشورکشائی زینت ده سریر سروری آراینده دیهیم عدل گستری … جهان خرد ودانش یگانه گوهر دریای آفرینش سلطان چهار بالش دولت وکامکاری … اورنگ نصفت وبختیاری محیی مراسم نبی آخر زمان غلام باخلاص حضرت شاه مردان …

از وفور عقیدت وپاک اعتقادی خود را کلب آستان ملایک آشیان آنحضرت میداند بیت
درة التاج تارک اقبال • شاه بیت قصیدهٔ اجلال • فخر آل النبی وشرع اساس • خسرو عهد شاه
دین عباس • اعلی الله تعالی لوای دولته وخلافته بدین شیوه ستوده موصول وباطن فیض مواطن
بدین شیمه کریمه مفطور ومجبول است لهذا از دیوان رفیع الارکان ربک یخلق ما یشاء ویختار توقیع
سلطنت وپادشاهی ممالک فسیحة المسالک ایران که خلاصه ربع مسکون وبهترین حصه جهان است
از زمین شاهزادگان این دودمان صفوت نشان بنام نامی آن خسرو عالیقدر بلند مکان زیب
وزینت یافته ومنشور این موهبت عظمی باسم سامی آن سلطان سلاطین نشان توشیح وتزیین
پذیرفته بعد از آنکه آن نزهت آباد ارم نهاد که ممدوح جمهور صاحب خردان عالم تمیز است از خشک
سال حوادث زمان وشوایب دوران پژمردگی یافته گلشن احوال ساکنان آن دیار از سموم هموم
بی طراوت شده بود از استشمام صبح اقبال وانتسام نسیم عنایت ذو الجلال زلال کوثر مثال
نسرین جاه وجلال آنحضرت طراوت تازه ونکهت بی اندازه یافته نضارت وخرمی از سر گرفت
وهمچنانکه در صحیفه اول نگاشته کلک بیان گردید مقر سلطنت روز افزون ومستقر
خلافت ابد مقرون دارا بود ودموکب مسعود رشک دار الخلود گردانیده اعادی مخذول
العاقبت که خس وخار وکاشن حشمت بهار دولت ابد پیوند آنحضرت بودند از نایره
قهر قهرمان زمان سوخته راه عدم گرفتند وآنحضرت بعنایت واهب منان وتفویض
والد عالیشان بی مانع ومنازعی برمسند فرمان روائی ایران تخت فیروز بخت آبا واجداد عالی
مکان تکیه زده جمیع طوایف قزلباش که سرگردان بادیه حیرت وبی سرانجامی بودند وجود
گرامی آنحضرت را گزین هدیه از هدایای سمانی وبهین عطیه از عطایای یزدانی دانسته از میمنت
قدوم فرخنده لزوم آثار بشاشت وخرمی بظهور آورده غلغله بشارت ومبارکباد از خاکیان
بملکوتیان افتاد فراز منابر ووجوه دنانیر باسم ولقب همایونش آرایش یافته صیت سلطنت
وپادشاهی وآوازه خلافت وشاهنشاهی آن برگزیده الهی در اقطار آفاق اشتهار یافت
خلایق از اطراف وجوانب روی ارادت بدرگاه کیوان اشتباه آورده پیشکش ونثار
ایثار مینمودند وزبان حال کافه انام بدین مقال گویا بود بیت شها ملک ودولت بکام
تو باد • فلک پیر وبخت رام تو باد • مبارک بود بر تو تاج شهان • که بر قامت زیبنده تخت
کیان • برازنده اورنگ فرماندهی • که هستی سزاوار شاهنشهی • بود از عنایات پروردگار

قضا با تو رام و قدر با تو یار • بعمر طبیعی رسد سال تو • بود گیتی افروز اقبال تو • بمانی بفرخندگی
جلال براورنگ شاهی صد و بیست سال • تاریخ جلوس میمنت مانوس آنحضرت را استعدادان
عراق ظل الله یافته اند و بدین طریق در رشته نظم کشیده شده بیت کرد بر مسند شهنشاهی
چون جلوس آنشه همایون کلاه • بود چون سایه خدای جهان • سایه انداخت بر عباد الله • سال
تاریخ را طلب میکرد • هاتفی بانگ زد که ظل الله • و اسم شریفش عباس بهادر خان نیز تاریخ
جلوس همایون او از الهامات غیبی بهادر خان امید که زمان سعادت دولت پیوندش بظهور
حضرت صاحب الامر متصل بوده انوار معدلتش بر بسیط عرصه گیتی گسترده باد و قواعد قصر
سلطنتش از اختلال حوادث دوران مصون بوده بهار دولتش را آفت خزان مرساد سالکان
مسالک اخلاص و دولتخواهان عتبه علیه گردون مناص که ابا عن جد حلقه ارادت و بندگی
بندگی این آستان رفیع بنیان بر گوش و غاشیه عقیدت و خدمتگاری بر دوش دارند
بتخصیص صاحب سعادتی که در خدمت این خدیو زمان بمنصب والای وزارت معزز و سر
بلند شده و این دیباچه اقبال بنام نامی و القاب سامی آن سعادتمند موشح و مزین و مصدر
صحیفه اول باوصاف کمالش معنون است از نهال برومند حدیقه رافت و امتنان و ثمره ریاض
ثمره ریاض معدلت و احسان آن سلطان سلاطین نشان بهره مند بوده بیمن توجهات
خاطر آفتاب اشراق آن خسرو کامیاب عزت و عافیت باشند بحق نبی و آله اما بعد
راقم این مقالات و محرر این عجالات که در زمره کمترین غلامان باخلاص این دولت ابد پیوند
معدود است و بتوفیق و یاوری حضرت باری عز اسمه شرح وقایع ایران بظهور دولت این
خاندان ولایت نشان و سطری از حالات اجداد کرام عالیمقام حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را
که شهریاران عالم معنی اند و قضایای زمان ولادت باسعادتش باخلاص احوال خیر مآل بر سبیل
اجمال تا این سال که تنگوزئیل مطابق نهصد و نود و شش هجرت است در مجلد اول بعبارة
منشیانه و استعارات متین سلیس بر موزونی کلمات آن تسوید نموده باتمام رسانید که هیچ نکته
در صحیفه اول آن موقوف بر آن رفته اگر از غیر امان یابد و فرصتی بدست افتد مسوده مذکور را
که در موارد از حکایات است و عبارات شیرین و استعارات لطیفه در رشته تحریر کشیده بر
بیاض برده در آید اکه در وقت کتابت بی اختیار بر زبان قلم جریان یافته و ضروری فن
تاریخ نیست انداخته نسخه بر نظم و نثر پرداخته آید که مقبول آمد طبع بالغ نظران صحیح

طبیعت و مستعدان عالی فطرت گردد و اکنون بنا بر وعده سابق چنان است که درین صحیفه
یکهزار سعادت اقتران قضایای زمان سلطنت ایران آنحضرت که فی الحقیقه آغاز دولت
و سال اول تمکن بر اورنگ خلافت است سال بسال مرقوم قلم وقایع نگار گردد باخود
اندیشید که اگر بروش اهل تاریخ سنه هجریه را که مبدا آن بر غرب اول ماه محرم است م
منظور دارد اهل عجم نمی فهمند زیرا که در میانه اتراک و اهل عجم مبدا سال نوروز سلطانیست
که اول بهار عالم آراست و با انقضاء چهار فصل که نوروز دیگر میشود یکسال است و ماه
محرم در عرض سال ترکی واقع میشود و تواریخ ارباب استعداد که بجهت وقایع عظیمه
روزگار در رشته بلاغت انتظام میدهند با سال ترکی مختلف است بعضی موافق سنه
سابق هجری و بعضی مطابق سنه لاحق است یعنی یکی کمست یا زیاد چون ذره حقیر
ملتزم است که این نسخه عالم آرا از غوامض و مشکلات بری و عاری بوده عام فهم و
خاص پسند باشد نظر از آن خلاف پوشیده بسال ترکی که عام فهم تر است قرار داد که
هم مستخبران احوال را دانش افزا باشد که هم بر سالکان مسالک جهانداری روشن گردد
که در عهد خلافت این یگانه دوران در هر سال چگونه قضایا روی داده بتوفیق حضرت
ذو الجلال و حسن سعی این شهریار بی همال به نیروی اقبال در هر سنه چه مقدار در امور
دین و دولت واقع شده اگرچه در دو سه سال اوایل دولت ظفر مآل چون هنوز اختر
بخت ایرانیان در حضیض وبال بود بعضی مکروهات در لوح قضا ثبت شده بود بحیز
ظهور آمد اما بتوفیق الله تعالی زمان ادبار سپری شده ریاض مملکت از رشحات سحاب
لطف الهی و حسن اعتقاد اهتمام پادشاهی سرسبزی تازه یافت فی الواقع بی شائبه
تکلف و سخن پردازی اگر بدیده بصیرت مشاهده شود کردار خجسته آثار این تایید یافته
حضرت آفریدگار عبرت الاولی کارنامه سلاطین و دستور العمل پادشاهان جلی الشان است
اکنون بر سر سخن رفته بنوعی که خامه وقایع نگار قبل ازین بتحریر آن پرداخته مرشد قلیخان
خاطر از امرای عراق جمع نموده من حیث الاستقلال تکیه بر مسند وکالت زده قطع و فصل
مهمات دیوان پیش گرفته و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بجهت استحکام قصر سلطنت دست
تکلف او را در انتظام امور جهانداری قوی و مطلق داشته روز بروز عظمت و اقتدارش
می افزود و در اوایل دور دولتخانه مبارک که بسر برده صبح و شام امرا و وزرا و ارکان دولت

در دولتخانه همایون نزد او حاضر گشته کلی و جزوی مهام دیوانی برای و صلاح او فیصل می یافت
بعد از چند روز از دولتخانه همایون نزول و بحاضر گشته بیرون رفته در خانهای مرحومه پریخان
خانم بنت شاه جنت مکان که در جنب دولتخانه بود نشیمن ساخت و از امرای اطراف ولیخان
افشار از کرمان و یوسف خان و للّه قلی بیک قورچی باشی را از ابرقوه و مهدیقلی خان ذو القدر
و میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان و علیقلی سلطان نواده شاه قلی خلیفه مهردار از قم و امیر حمزه
خان طالش از آستارا و محمد خان ترکمان از اردبیل پایه سریر سلطنت مصیر بشرف پای
بوسی مشرف شده و همه روزه اعیان طوایف قزلباش از اطراف و جوانب در کمال شوق
و شعف بپایه سریر خلافت مصیر رسیده ادراک ملازمت اشرف نموده از فر طلعت جهان
آرا روشنائی دیده بینا حاصل مینمودند و در خلال این حال که ایام سور و سرور معنوی
روزگار بود عروسی صوری نیز بمیان آمده نواب کامیاب اشرف را تکلیف دامادی کردند
و از شاهزادگان و بنات مکرمه این دودمان صفویت نشان صبیه سلطان مصطفی میرزا
را که در حجله تربیت جده محترمه اش نشو و نما یافته بود تا غایت بحجله احدی در نیامده بود
و صبیه سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا را که در حباله نواب غفران مآب شاهزاده مغفور
سلطان حمزه میرزا بود و لایق تزویج و مناسب پرستاری خلوت مبارک اشرف دانسته بعد از
استجازه از حضرت علماء عظام و فقهاء کرام آن دو زهره آسمان سلطنت را با مشتری
اوج سعادت عقد کردند و در باغ سعادت آباد و میدان اسب شاه جنت مکان جشن ملوکانه
و مجلس پادشاهانه آراسته سه شبانروز عروسی کرده ابواب عیش و طرب بروی خلایق گشوده
وضیع و شریف و خواص و عوام بعشرت و شادکامی گذرانیدند و در شب سیم حریم حرم سرای
مقدس بوجود شریف آن دو پرده نشین سرادق عفت آرایش پذیرفته بدین نسبت والا احتشام
امتیاز یافتند و بعد از فراغ از لوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور هر یک از امرای عظام
مقدار را بمناصب و تیولات ارجمند اختصاص بخشیده و منصب قورچی باشیگری بیوسف
خان قرار گرفت و مهرداری بعلیقلی سلطان ذو القدر مفوض شد ایالت شیراز بمهدی
قلیخان تعلق گرفت کور خسرو خان ولد دلی بوداق منصب خلفائی یافته اما در باب وزارت
دیوان اعلی که بمیرزا عبدالله ولد میرزا سلمان وعده نموده رقم فرستاده بودند بملاحظه خاطر
میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد که وزیر مرشد قلیخان بود پدرش در قلعه تربت بقتل آمده حق

خدمت

خدمت درین دولت داشت تغافل ورزیده خدمت وزارت از میرزا شاه ولی منفی نشد
و ولایت و ملکهای اصفهان که بین الجمهور بنصف جهان اشتهار دارد و اکثر املاک خاصه
شاه جنت مکان و خاص آنحضرت بود و در زمان نواب سکندرشان بشاهزاده مغفور
حمزه میرزا و بعد از و به ابوطالب میرزا تعلق داشت مرشد قلیخان بخود متعلق و مخصوص
ساخت و این اول بی ادبی و خطائی بود که در عراق از و در وجود آمد و الکاء قم بسلیمان
خلیفه ترکمان تعلق گرفت و قورخمس خان شاملو بحکومت همدان منسوب گشت و
سایر ممالک بنوعی که رای مرشد قلیخان اقتضا کرد بامرای عظام تقسیم یافت و از هر یک
فراخور الکاء و ایل و اویماق که داشتند در باب لشکر و قشون سند گرفت که در بهار به
خراسان حاضر سازند و قرار یافت که در اول بهار موکب جهان گشای شاهی بجانب خراسان
در حرکت آمده با لشکرهای عراق و خراسان بدفع عبدالله خان پرداخته محصوران دار
السلطنه هرات را از مضیق محاصره خلاصی دهند **ذکر باقی حالات و واقعات سنه تنگوز ئیل
سال اول جلوس سعادت مانوس همایون اعلی و بیان فتنه که در درگاه معلی بسبب امرا وقوع یافته**
چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از اوان طفولیت در دار السلطنه هرات نزد علیقلیخان لله
و طایفه شاملو نشو و نما یافته بالطبع خواهان ایشان بود و بعد از آنکه میانه او و مرشد
قلیخان چنانچه در صحیفه اول رقم نگارش یافته نزاع واقع شد مهم بمحاربه انجامید
و آنحضرت بدست مرشد قلیخان در آمده بمشهد مقدس تشریف آوردند للّه که مرشد قلیخان
و در میان استاجلو بودن مکروه خاطر شریفش بود اما بجهت صلاح دولت رضا بان
داده بود و درین وقت که بر تخت فیروز بخت موروثی جلوس نموده مرشد قلیخان
پایه قدر و منزلت بایوان کیوان رسانیده شوکت و اقتدارش ازدیاد پذیرفت امرای عظام
خصوصا پیر غیب خان استاجلو و برادران که از مشهد مقدس معلی آمده از ته کار خبر
داشتند و اکراه خاطر اشرف را در شوکت و اقتدار بیش از بیش مرشد قلیخان فهمیده بودند
تاب تسلط و اقتدار او نیاورده آتش حقد و حسد در کانون درون شان اشتعال
یافت و همگی همت بر دفع او گماشته باغوای میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان که بهوس وزارت
دیوان اعلی آمده مقصودش بحصول نپیوسته بود با مهدیقلی خان حاکم شیراز و
یوسف خان قورچی باشی و علیقلی سلطان ذو القدر مهردار و ابو المعصوم خان

ترکمان و قورخمس خلفا اتفاق نموده عهد و پیمان بسته در دفع مرشد قلیخان بجهت ؟
کشتند و فرصت می جستند و چون میرزا محمد امین ولد میر میران صدر که از اعاظم سادات
عالیشان بود از اصفهان آمده بحوالی قزوین رسیده بود و مرشد قلیخان قرار داده بود که
باتفاق امرا استقبال او کنند اصحاب مواضعه قرار دادند که در سر راه اسب او را میان گرفته
خاطر از مهم او جمع سازند مسلح انروز که وکس از مردمی که از مواضعه مذکور خبر داشتند
نزد مرشد قلیخان آمده او را ازین حال اخبار نمودند مرشد قلیخان هواخواهان خود را جمع
نموده از راه میدان اسب بدولتخانه همایون آمده حضرت اعلی شاهی را از فتنه و فساد امرا
خبر داد امرا طاغی بمنزل یوسفخان قورچی باشی جمع شده چون واقف کشتند که مرشد
قلیخان از کید ایشان خبردار شده و خود را بدولتخانه انداخته در ملازمت اشرف است بهیات
اجتماعی بدر دولتخانه آمدند و به بهانه سواری و استقبال میرزا محمد امین اکثر ملازمان و
قشون ایشان یراق بسته بودند ایشک اقاسیان و قورچیان و قابوچیان خواستند
که لشکریان ایشانرا از دخول مانع آیند هجوم نموده تمکین نکردند و بی اعتدالانه بدرون
دولتخانه در آمده باچکمه و یراق بایوان چهل ستون در آمدند و اعتقاد ایشان آن
بود که این اراده موافق مزاج اشرف و مساوت از آن حضرت یافته دفع مرشد قلیخان بانجا
خواهند کرد حضرت اعلی هرچند از اطوار مرشد قلیخان و زیادتی دخل و اقتدارش ناراضی
بودند اما بفطانت رای وحسن و تدبیر رعایت جانب مرشد قلیخان نمودن و بدین دستم
طاغیان مذکور را که بخودسری بر آمده اکثی در ایام شورش و فترات بتغلب سرتبه ایالت
و بزرگی یافته طریق سلوک ملوک طوایف داشتند و از میان برداشتند اولی و اهم
دانستند زیرا که جهت دفع اجتماعت بهانه ازین بهتر بدست نمی آمد بالجمله چون حضرت اعلی
از آمدن امرا بایوان چهل ستون واقف شدند کس فرستادند که مطلب شما ازین هجوم
و ازدحام چیست و باعث این شورش و غوغا کیست ایشان کوتاه خردی کرده اندک دلیری
که میبایست نکرده اند و جرات بخشش رفتن ننموده حصول مطلب خود را بوقت دیگر حواله
نموده اند و در جواب عرض کردند که اراده استقبال میرزا محمد امین داریم و آمده ایم که اگر
خان میل استقبال دارد باتفاق باستقبال دویم و الا از خدمت اشرف مرخص
کشته روانه شویم چون ایشان حرف دیگر نکفتند نواب اشرف رخصت ایشان داده فرمودند

که شما

که شاملو بیکخان در خدمت اشرف بمهمی مشغول است و نمیتواند آمد ایشان از کمال سفاهت
و بیعقلی باز کشته بعد از استقبال بهیات اجتماعی بباغ سعادت آباد رفته دانستند که بعد
ازین از شر مرشد قلیخان ایمن نتوانند بود برده از روی کار برداشته بمخالفت او ظاهر
ساختند بالجمله چون خبر جمعیت و شورش و غوغا در باغ بسمع اشرف اعلی و مرشد قلیخان رسید
قورخمس خان شاملو را نزد ایشان فرستاده استفسار کردند که سبب این شورش چیست و
چه مدعا دارید ایشان علانیه گفتند که تسلط و اقتدار مرشد قلیخان را نمی بینیم و سلوک
ناهنجار او نسبت به بندگان اشرف مشاهده مینماییم که مرضی قزلباش نیست و ما را با او تعیش
صورت نمی بندد و حضرت اعلی فرمودند که شما ملازمان این درگاهید اگر حرف دولتخواهانه
بخاطر شما رسیده یا از بدسلوکی مرشد قلیخان و دیگری شکایت داشته باشید قاعده انست
که باعرض کشید که بهرچه فرمان ما است صادر کرده عمل نمایید بخود سر در میانه قزلباش فتنه
انگیختن و لشکرکشی نمودن موجب عصیان و طغیان است و بلاحظه انکه مبادا اندیشه دیگر
نموده باشند و سودای دیگر در سر داشته باشند دفع ایشان بر ذمت همت لازم دانسته
بجهت انکه سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده کرد در شاهی سیوفی نموده جار کردند که هر کس
سر مبارک شاه دادوست میدارد بدر دولتخانه همایون جمع آیند طوایف قزلباش کروه
کروه بدر دولتخانه و میدان اسب جمع آمده رفته رفته جمعیت ایشان بتفرقه و پراکندگی
روی آورد ایشان از حصول مقصود مایوس کشته قورخمس خان را بجمع خود طلب نموده بحضور سالار
بخدمت اشرف پیغام کردند که قصوری در اخلاص بندگی ما نشده و از نواب کامیاب
اشرف اعلی رضا داریم غایتش از مرشد قلیخان آزرده خاطر شده ایم که با ما سلوک ناهنجار
پیش گرفته چون هریک بمنصب عالی از مناصب دیوان سرافراز و لوازم آن منصب از ما
متمشی نمیشود و هیچکدام در مهم خود استقلال نداریم و توقع تقویت و عزت از و بیشتر داریم
و کمتر بظهور میرسد و ملتمس انست که بندگان اشرف اعلی بنفس نفیس متوجه شده بنوعی
که لایق دولت قاهره باشد میان ما و او اصلاح نمایند و قرار و مدارای دهند چون قورخمس
خان پیغام امرا کذرانید قرار یافت که بمنزل قورخمس خان امشب مهمان او باشند و روز
دیگر مرشد قلیخان استرضای خاطر ایشان جسته از همه جهت مطمئن کردانند قورخمس
خان وسیله صلح شده ایشانرا بایکدیگر صلح دهند قورخمس خان ایشانرا تکلیف خانه

خود کرده آخر روز از بی سعادتی از باغ سعادت آباد بیرون رفته بمنزل و آمدند و شب در
اینجا بودند و قورخمس خان کا ینبغی بلوازم مهمانی ایشان پرداخت اما جماعت شاهیسیون که در
دولتخانه جمع آمده بودند و دران شب تا صباح پاس داشته طریق حزم و احتیاط مرعی داشتند
روز دیکر که خسرو ثوابت و سیار بر اورنک چهار پایه اورنک فلک مینا رنک برآمده جنود
کواکب را بشعشعه تیغ آتشبار متفرق و معدوم کردانید قورخمس خان بدولتخانه آمده مهدیقلی
خان ذو القدر حاکم شیراز که اعقل ایشان بود باتفاق او آمده از جانب خود و امرا در خدمت
اشرف عذر بی ادبیها خواسته شروع در کله کذاری کرد و عرض نمود که مرشد قلیخان برای خود
بعرض اشرف معظم مهمات ممالک را بفیصل داده مهر مبارک اشرف را که توقیع صحایف دولت و
جهانداری و مقالید خزاین سلطنت و فرمانروایی است در کردن خود آویخته انجم آراده
خاطر اوست بفعل می آورد قاعده انست که مرشد قلیخان مهرهای مبارک را نزد خود من بعد
نکاه نداشته به بندکان اشرف سپارد که بطریق شاه جنت مکان در حرم محافظت نماید
و در هر هفته دو روز دیوان کرده امرای عظام که هر یک منصبی از مناصب دیوان دارند
و ریش سفیدان اویماق خود نیز جمع شوند و مهمات الکا و قشون هر طایفه بصلاح و استصواب
ریش سفیدان طایفه فیصل یابد که قورچی باشی را در میان قورچیان عظام و هر یک از امرا و
ارکان دولت ابدپیوند را در میان ایل و اویماق خود عزت و اعتباری باشد بندکان اشرف
نمودند که در زمان نواب سکندرشان بجهت اقتدار امرا و خیلیت ایشان و نقیض کیری
بیکدیکر چندین فساد در میانه قزلباش روی نمود و درین زمان آنقاعده را فراموش میباید
کرد اختیار مهمات پادشاهی را مرشد قلیخان اصل اعتماد دانسته حل و عقد امور را برای
صایب او تفویض کرده ایم هر کس رضای خاطر مبارک ما میخواهد او را بزرک و ریش سفید خود
میباید دانست و مهدیقلیخان در اثنای محاوره کفتکو را ز بلند کرده با مرشد قلیخان
سخنان خشونت آمیز کفت حضرت اعلی را نایره غضب مشتعل کشته فرمودند که ای مردک
مفسد ترا با ولایت شیراز و رتبه خانی سرافراز نموده ایم زیاده ازین چه توقع داشتی که میانه
قزلباش فساد میکنی و با وجود امثال شما مردم که بخود سری برآمده اید خار کلفدار دولت
مصرع رخنه کری ملک سرافکنده به یعقوب بیک ولد ابراهیم خان ذو القدر که پدرش
در زمان شاه جنت مکان حاکم شیراز بود و خود بخراسان رفته در خدمت اشرفی بود

و درموکب

و در موکب همایون شاهی از خراسان آمده بود نوید ایالت شیراز داده مهم مهدیقلیخان را با و
حواله کردند مشار الیه او را در مجلس بهشت آیین کرفته دست او را بسته و تاج از سرش برداشته
بیرون کشید و حسب الاشاره اعلی در همانجا بقتل او مبادرت نمود و همان لحظه برتبه ایالت
شیراز سرافراز کردید بعد از قتل او و اسلمس خان ولد شاهرخ خان ثانی اغلی ذو القدر را
که مهردار نواب سکندرشان بود و بشامت ابوطالب میرزا بهان معزول کشته بمصادره
و مواخذه کرفتار بود بدستور منصب مهرداری عنایت فرموده مهم علیقلی سلطان مهردار را
با و حواله کردند و همچنین شاهقلی سلطان خلفا را که همین حالت داشت بمنصب خلفائی
سرافراز نموده مهم کور قورخمس خان را که خلفا شده بود بکفایت او مقرر کردند و بدرخان
افشار برادر اسکندرخان را قورچیباشی فرموده بکرفتن یوسف خان مامور ساختند و ادهم خان
ترکمان بکرفتن ابو المعصوم خان معین کشت و امرای استاجلو دفع پیر غیب خان و برادران
او متکفل شده نام برده با عموم شاهیسیونان سوار شده روی بخانه قورخمس خان آوردند
و امرای طاغی که تصور این معنی نکرده بودند ازین حال آکاه شدند چون اکثر مردم ایشان متفرق
شده بودند تاب توقف نیاورده در کمال اضطراب بی یراق سوار شده روی بدامن کوه
قزوین آوردند که شاید خود را بکیلان توانند رسانید ابو المعصوم خان ترکمان و الله
قلی میرزا ترکمان از رفقا تخلف نموده از طرف دیکر بهمدان کریخته چون اکثر بطرف دامن کوه
کریخته بودند عساکر منصوره بتعاقب ایشان شتافته روی بان طرف کوه آوردند و کس
از عقب ابو المعصوم خان نرفت لهذا مشار الیه بسلامت بهمدان رسیده از انجا ببغداد
رفت و جمعی که بدامن کوه رفتند هنوز قدم از شهر بیرون ننهاده بودند که طلیعه لشکر شاهیسیونان
رسیده ملازمان سر خود کرفتند و امرا بعضی که بجنک ایستادند در همانجا کشته شدند
و بعضی که صرفه در جنک ندیدند دستکیر شدند سوا یوسف خان قورچیباشی که مرشد قلیخان
بجهت آشنایی پدرش که قلی بیک بود و اینکه حالا در روم بود بقتل او راضی نشد و امیر اصلان
خان برادر پیر غیب خان که نواب اشرف را بان شفقت تمام بود احدی را از ان جماعت
زنده نکذاشتند و این دو کس اکرچه کشته نشدند اما محبوس کردانیده بقلعه فرستاده
بعد از ایام که در قلعه بودند یوسف خان بالتماس ولیخان حاکم کرمان که عم زاده اش بود
نجات یافت امیر اصلان بقتل رسید میرزا عبدالله پسر میرزا سلمان که محرک این فتنه

بود با میرزا نظام الملک برادرش گرفتار شده چون تاجیک بودند هم ایشان بتجمان قرار
یافت و بهر یک مبلغی تحمل نموده بمحصلان سپردند که بشیر آز برده از ایشان بازیافت نمایند
میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد بن میرزا عطاء الله اصفهانی که در زمان شاه جنت مکان
وزیر اذربایجان و شیروان بوده و میرزا احمد وزیر مرشد قلیخان شده در قلعه تربیت
کشته شد و مرشد قلیخان در ازای این خدمت و جان سپاری او را بجای پدر وزیر کرده
بود در ینولا بمین شفقت شاهی برتبه وزارت اعظم سرافراز شده اعتماد الدوله
لقب یافت و میر ابو الولی انجو که در زمان ابو طالب میرزا صدر شده بود بدستور
برتبه عالی صدارت سربلند شد و مهرداری مهر اشرف نفاذ یافت بدستور شاه جنت مکان
و بسید بیک کمونه شفقت شد بعد ازین قضایا مرشد قلیخان بیمن شفقت و التفات
پادشاهانه سر و مفاخرت بایوان کیوان رسانیده من حیث الاستقلال بر مسند وکالت
دیوان اعلی تکیه زده بانتظام مهام ممالک پرداخت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مصلحت
دولت قاهره در تقویت و تمشیت کما ینبغی توجه و اشفاق مبذول داشته اند هنوز
تلطفات سوری در باره او بظهور میرسید هم و فیات این سال امام قلیخان قاجار
بیکلربیکی قراباغ است که در گنجه باجل طبیعی فوت شده ایالت آن ولایت بمحمد خان ولد خلیل
خان بن شاه وردی سلطان زیاد اغلی قاجار که در زمان شاه جنت مکان بیکلربیکی
قراباغ بود مفوض گشت و امام قلیخان مذکور از اویماق ایوه قاجار است که اسمعیل میرزا
ترتیب نموده بحکومت قراباغ سربلند شده بود و در زمان دولت نواب سکندرشان
بفرزندان ارجمندش سلطان حمزه میرزا جنانچه در صحیفه اول بجا تحریر یافته از و در محاربات
رومیه مردانگیها ظهور یافته بود و ناده سال من حیث الاستقلال امیر الامرای قراباغ
بود و دران سرحد کمال اختیار و اقتدار یافت ذکر وقایع سیچقان ییل مطابق سنه سبع
و تسعین و تسعمائه که سال دویم جلوس همایون است و وضع استیلای اوزبکیه بر بلده هرات
و کشته شدن علیقلیخان اوجی و استیصال طایفه شاملو و بیان آن جون زمستان بپایان رسید
و نوروز عالم افروز بفرخی و مبارکی روی داد بیت باد بهاری طرب انگیز شد ∴
روی هوا خلخ آمیز شد ∴ از اثر ذاله عنبر سرشت ∴ صحن چمن گشت جو باغ بهشت ∴
سلاطین عرصه جهان که غارت گر لشکر دی بودند از آسیب حوادث دوران اطمینان یافته

باهزاران

باهزاران برگ و نوا نزهت و خرمی از سر گرفتند و شاهدان ریاحین که سر بجیب اختفا
اختفا فرو برده بودند بجلوه گری در آمده بهجت افزای خلایق گشتند مرشد قلیخان به
تهیه اسباب یورش خراسان پرداخته همه روزه اوقات صرف انتظام احوال لشکریان میفرمود
مسکن نواب سکندرشان و ابو طالب میرزا از بیم فتنه قزلباش در اول حال در قلعه الموت
که طهماسب میرزا در انجا میبود قرار داده بودند که تا معاودت سفر خراسان دران قلعه اقامت
داشته باشند و در ثانی الحال بجهت نزدیکی گیلان بودن در انجا مصلحت ندیده در
قلعه ورامین ری که وسط ملک عراقست و منازل مرغوب دارد مسکن ایشان قرار داده
احمد بیک کرآتیا که از معتبران طایفه استاجلو و محل اعتقاد بود بمحافظت قلعه و خدمت
ایشان معین گشت و مرشد قلیخان اگرچه همه روزه حرف یساق خراسان و استخلاص
محصوران قلعه هرات در میان داشت اما باطنا چون از علیقلی خان شاملو حاکم هرات خایف
بود و توجه خاطر اشرف را نسبت باو میدانست علی الحقیقه انکه مبادا دیگرباره وکیل و رکن
السلطنه گشته از و انتقام کشد در رفتن خراسان تاخیر مینمود تا انکه مساهله و اهمال
از اعتدال گذرانید محصوران از فقدان آذوقه و عفونت هوا و بیماری که در قلعه بهم رسیده
بود بیتاب و توان گشته قدرت مصادمه و قوت قلعه داری نداشتند و طایفه اوزبک
بر قلعه مستولی گشته ان قلعه فاخره بدست معاندان افتاد شرح این احوال بر سبیل اجمال
انست که چون عبد الله خان از اطاعت و انقیاد علیقلی خان مایوس گشته کمر همت بر تسخیر
قلعه هرات بست و طایفه اوزبک بتخریب قلعه قیام نموده قلعه را مرکز وار در میان گرفته
علیقلیخان و طایفه شاملو مردانه وار پای قرار و ثبات استوار داشته بلوازم قلعه
داری میپرداختند همه روزه از جانبین محاربه و مصادمه وقوع یافته بازار گیر و دار گرم
و دمبدم صفیر تیر و تفنگ پیام اجل میگذارد و بعد از انکه توجه همایون اعلی از خراسان
بعراق تمکن آنحضرت بر سریر سلطنت موروثی ایران مسموع طایفه شاملو گردید اگرچه
علیقلیخان بر عنادی که فیمابین واقع بود از آمدن مرشد قلیخان مایوس بود اما بمحض
غیرت و خلوص طویت و غلای چندین ساله این دولت عظمی تا ممکن و مقدور ایشان بود
کوشش نموده نمیگذاشتند که اوزبکیه قدم بر خاک ریز توانند نهاد چند مرتبه
بیرونیان هجوم کرده به خندق بر آمدند محصوران مردانه بمحاربه کوشیده بسیاری

از بهادران نامی را بر خاک هلاک انداختند و دو سه مرتبه قریب بسیصد نفر و چهارصد
نفر در خندق در آمده هلاک شدند تا آنکه مدت محاصره بامتداد کشید و از هیچ طرف
نسیم امدادی نوزید و از فقدان آذوقه و ماکول نامناسب و عفونت هوا بیماری عظیم
در شهر بهم رسید و از عوام و خواص سرایت کرده هر روز خلق کثیر از ترک و تاجیک راه عدم
میپیمودند و بدین جهت اختلال تمام باحوال محصوران راه یافته و از مصادمه جان کشتند و بعضی
از اهل خراسان که در قلعه بودند خصوصا ملا امیر علی باخرزی که سالها نمک پرورده این دولت
بود حرام نمکی کرده برجی از بروج شهر را که در عهده و اهتمام او بود خالی گذاشته باوزبکان
ملحق شد و بی سر انجامی قلعه و عجز و اضطرار بقیه سپاهیان عدم قوت و قدرت ایشانرا
چنانچه بود بعبدالله خان خاطر نشان کرده و اظهار دولتخواهی اوزبکیه نموده در تسخیر
قلعه سعی کردن گرفت علیقلی خان از اعیان طایفه شاملو بر بوداق سلطان شاملو را با ابو
تراب بیک اردوبادی مستوفی خود که با او نسبت قرابت داشت با چند نفر از معتمدان بیرون
فرستاده که با عبدالله خان تمهید مصالحه نموده قرار دهند که جماعت قزلباش را راه دهند که دست
از مملکت برداشته با خانه کوچ و اهل و عیال بیرون روند عبدالله خان که در اول این معنی
منتهای مطلبش بود درینوقت بتحریک ملا امیر و مفسدان حرام نمک میرزا بیگ ارباب و ابو
الحسن غوریانی راضی نشد و با آنکه بیت در آیین شاهان و رسم کیان ؛ پیام آوران
ایمنند از زیان ؛ و در هیچ عهد و زمان کشتن ایلچیان معمول نبوده و از هیچیک از
کشورکشایان والاشکوه مرتکب آن نگشته حکمی مذموم شمرده اند عبدالله خان باین امر
شنیع اقدام نموده فرستادها را در دهان توپ نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش بیداد
در خرمن اعمار آن بیچارگان زده فی الحقیقه اسباب ناموس خود را سوخت بالجمله چون علیقلی
خان و اعیان شاملو از مصالحه مایوس شدند ابواب خلاصی را مسدود یافته بهر طریقی بود
مدت دو ماه دیگر با آن لشکر خونخوار مقاومت نموده قلعه را نگاه داشتند اما اکثر بروج
از نگهبانان خالی مانده بود در ماه یازدهم شبی برحسب تقدیر بخلاف معتاد که علیقلیخان
از بروج خود بمنزل رفته بود و اکثر قزلباش از استیلای جوع در آن شب بخانهای خود رفته بودند
شخصی از بروج زیاد زده که این برج از نگهبانان خالیست جمعی از بهادران اوزبک که همیشه
مستعد یورش بودند خود را بپای برج رسانیده با ریسمان بالا رفتند و چند کس را بالا

کشیدند

کشیدند و همچنین در دو سه برج دیگر این عمل کردند علیقلیخان و لشکر قزلباش ازین معنی
غافل بودند که ناگاه آواز کرنای از بروج و باره برآمد اوزبکیه بشهر ریختند از غایت سراسیمگی
و عدم قدرت از مستحفظان بدافعه ایشان نپرداخت و دست از بروج و باره در کمال
اضطراب اختیار برداشتند و در قلعه اختیار الدین که در میان شهر واقع است خود را
رسانیدند و شهر هرات بدست اوزبکیه در آمده قتل و غارت و یغما در شهر شیوع یافته
آتش بیداد بنوعی مشتعل گشت که زبانه بکره ثریا علیقلیخان و جمعی از طایفه شاملو و غیرهم
که در حصار اختیار الدین پناه جسته بودند دو روز در کمال اضطرار و پریشانی بسر برده
و چون آذوقه و اسباب حصارداری در حصار نماند حیران کار خود گشتند عبدالله خان
چون خبری از احوال حصار مذکور نداشت و تصور می نمود که محصوران در انجا جمع قلیل
اند و آذوقه بسیار دارند و در نگهداشتن آن سعی بسیار خواهند کرد و معامله بامتداد
خواهد کشید بوساطت محمد باقی اتالیق و میر قلبا بابا کوکلتاش و امرای معتبر اوزبکیه
بعلیقلیخان پیغام کردند که اگر قلعه داری نکرده ارک برایشان سپارد و متملکات خود را
پیشکش نماید او را مرخص می سازیم با طایفه قزلباش بهر طرف که خواهد برود و شروط
برانکه آمده ما را کورنش نماید علیقلی خان و اتباع اگرچه اعتمادی بسخن عبدالله خان
اوزبک نداشتند اما چون اراده ازلی بشهادت ایشان متعلق گرفته بود و از فقدان
آذوقه جز بیرون آمدن چاره نیافته رضا بقضای کردگار دادند و روز سیم بیرون
آمده باتفاق امرای عبدالله خان متوجه کرباس خان که منزلیست که سلطان حسین میرزا
گشتند و اوزبکیه ارک را بتصرف در آوردند عبدالمؤمن خان پسر عبدالله خان
در باغ شهر بود امرا او را بدیدن عبدالمؤمن خان بردند آن پست همت باراده خود
یا باراده پدر علی اختلاف الروایتین جمعی از بهادران اوزبک را که اکثر برادر و پسر
اقوام ایشان در محاربات ایام محاصره بدست قزلباش کشته شده بودند تحریک
نمود که از طایفه قزلباش انتقام کشند در وقتی که علیقلیخان و مردم او بحوالی خانه عبدالمؤمن
خان رسیدند و امرای اوزبکیه گفته بودند که با شمشیر و یراق بخدمت پادشاه رفتن
خوب نیست شمشیرها را از میان گشوده بودند درین اثنا یکدو نفر اوزبک شمشیر
کشیده بیکی از شاملویان انداخت و شاه محمد آقا چنان سردست بندیل

علیقلیخان رسانید که بردار دغازی سلطان شاملو مانع دست درازی و شد خنجر بر
انداخت جمعی دیگر از اوزبکیه بحمایت ایشان شمشیرها برکشیدند و قزلباشیه چون
مشاهده این حال کردند بهم برآمده دانستند که حال چیست کلمه شهادت بر زبان آورده
همگی عرضه تیغ فنا گشتند القصه مجموع بیرون آمده دست از جان شیرین شستند و ان
واقعه هولناک شربت شهادت چشیدند عبدالله خان بعد از وقوع اینحال حکم بقتل
عموم قزلباش فرمود اوزبک بنوعی مبالغه در قتل و غارت نمودند که بسیاری از مردم تاجیک
نیز با وجود موافقت مذهب باولیای قزلباش کشته شدند و صبیان طایفه قزلباش
وغیر ذلک باسیری گرفته بجانب ما وراء النهر فرستادند و خواتین معظمه شاملو را جهت
بدست آوردن ذخایر دفاین بر قین و شکنجه کشیده دقیقه از دقایق آن نامرضی نگذاشتند
و بعد از شکنجه بسیار و اخذ اموال برهنه و عریان سر هیدادند کمتر کسی ازان بلیه نجات
یافته قلیلی ازان طبقه که در بیغولها خزیده بودند شبها بیرون آمده پیاده و پا برهنه سر
بصحرا نهادند و راه فرار می پیمودند چندگاه رافضی کشتن در انملک رواج داشت و هرکس
عداوت قدیم با کسی داشت فی الحال برفض منسوب ساخته و جاهل نادان را گواه کرده
نا ضمه تسنین حنفی مذهب بی تامل حکم بحرق آدمی نمود و هرکس کمان تولی بود بپیساد ده
اوزبکان گرفتار بود مجملا چندگاه رعایا و عجزه پایمال رنج و عنا بودند تا آنکه عبدالله خان
حکومت انولایت را بقلبابا کوکلتاش که از اعیان سمرقند و مرد فاضل و صاحب
طبیعت بود و حق خدمت قدیم در ذمت عبدالله خان داشت و محل اعتماد او گشته
رتبه امارت با منصب عالی صدارت جمع داشت تفویض نمود مشار الیه اندک اندک
رسوم ملک داری و رعیت پروری پیش گرفته ابواب جور و اعتساف هم دود
و متعصبان مذهب را از آزار و اضرار بقیة السیف خلایق ممنوع ساخته بالتیام جراحت
بیچارگان پرداخت و فی الجمله استقامتی در انملک پدید آمد القصه عبدالله خان بعد
از فتح و تسخیر هرات عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس معطوف گردانید و ابراهیم خان
برادر مرشد قلیخان که حاکم مشهد مقدس بود خواست که بمتانت رای و حسن تدبیر
شر آن گروه را درین سال از سر ساکنان آن بقعه شریفه دفع نماید با وکلاء عبدالله خان
ابواب الفت و آشنائی مفتوح ساخت و تحف و هدایا بخدمت خان فرستاده عرض

کرد

کرد که چون لشکر اوزبک مدت مدیدیست که از اوطان جدا افتاده در تسخیر قلعه هرات ۴
مشقت بسیار کشیده اند و هرگاه متوجه محاصره قلعه مشهد مقدس کردند و استعداد قلعه
داری در مردم اینجا از مردم انولایت بیشتر است و جهت حفظ و حراست روضه امام الجن و
الانس در قلعه داری زیاده از مردم هرات سعی و کوشش خواهند کرد و موکب عالی را توقف بسیار
درین ولایت میباید کرد و لشکریان زحمت بسیار خواهند کشید و مع ذلک پادشاه بر مسند
سلطنت و پادشاهی موروثی تمکن یافته با عموم سپاه قزلباش از پای تخت همایون بیرون آمده
متوجه خراسانست اگر در اثنای محاصره مشهد مقدس قدم باین ولایت نهد معلوم نیست که طایفه
اوزبک که درین سال یساق خراسان کشیده باشند تاب مقاومت لشکر قزلباش توانند
آورد اولی آنست که درین سال بسعادت کوچ فرموده متوجه مقر سلطنت گردند و ما را مهلت
دهند که در سال آینده اگر پادشاه ما در خراسان بوده باشند ایشان نیز بصلاح دولت خود آنچه
دانند عمل نمایند و الا احتیاج بزحمت عالی نیست هرکس از امرای اوزبکیه را فرستند ما مملکت
را سپرده راه خود میگیریم عبدالله خان از این سخنان معقول افتاد و اوان موکب همایون نیز
رسیده بود بعد کنکاش صلاح در مراجعت دید محاصره مشهد نمود و بعقد پیشکشی قناعت
کرده طبل ارتحال کوفته متوجه جانب سرخس شد و چون بپای قلعه سرخس رسیده در
حوالی دربند فرود آمده میرابن حسین خان حاکم انولایت که ولد میر حسین سلطان فیروز
جنگ است و از زمان شاه جنت مکان در سلک امرای جغتای خراسان منسلک بود و در
عهد حاکم سرخس بود ابواب شهر و قلعه مسدود ساخته لوازم حفظ و حراست مرعی داشت
و جماعت جغتای خراسان منسلک و ملازمان او بغلیت مردانگی نموده اوزبکیه را بر آمون
شهر بند نگذاشتند عبدالله خان قریب بچهار روز نشسته کاری نساخت و بسیاری
از جنود اوزبک در محاربات که فیمابین رو نمود ضایع شدند بالاخره سخن از وعده و وعید کرده
جنگ را در باقی گذاشتند و عبدالله خان [illegible] قناعت نمود طبل رحیل کوفت بعد از
رفتن او امرای قزلباش تا غوریان در تصرف داشتند و از غوریان تا کنار آب مرغاب بتصرف
اوزبکیه درآمده میر قلبابا حاکم و فرمان روا گشت در ایامی که عبدالله خان در حوالی مشهد معطل
بود اوزبکیه چنانچه عادت ایشان است به نهب و غارت و خرابی قیام داشتند صلحا و
اتقیای مشهد مقدس عریضه موعظت آمیز فرستادند که شاید باین وسیله دست از خرابی باز داشته

بحقد پیشکشی

تعرض محصولات که اکثر بر کار فیض آثار تعلق دارد و مدار معاش جمعی کثیر از خدمه آن روضه
مقدسه است نکردند و علما و فضلاء او زبکیه در جواب عریضه مکتوبی با نقبا مشهد مقدس
فرستادند و مولانا محمد مشکک دستمداری جوابی نوشته فرستاد و صورت هر دو مکتوب درین صحیفه
درج افتاد که ارباب فطنت و اصحاب تمیز از مطالعه آن بهره ور گشته حسن ارباب مقال بحق
و بطلان ظهور یابد **مکتوب علما ما وراء النهر در جواب خدمه روضه متبرکه القبه مشهد مقدس** پوشیده نیست بر هیچ
مومن عالم که تعرض باموال و نفوس کسانی که گویند لا اله الا الله و محمد رسول الله باشد مادام
که از ایشان افعال و اقوال که موجب کفر است صادر نشود و عمل بطریق مرضیه سلف و ائمه اثنا
عشر رضی الله عنهم می نموده باشند جایز نیست اما وقتی که با تکلم باین کلمه طیبه مذهب اهل سنت
و جماعت و طریقه علما و اتقیا را بالکلیه مهجور کرده باشند و مومنان از ایمان اول نگذاشته اظهار طریقه
شنیعه شیعه نموده سب و لعن حضرات شیخین و ذو النورین و بعضی از ازواج طاهرات
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر انام بنا بر امر حضرت
ملک علام قتل و قمع آنها اعلاء للدین الحق واجب و لازم است و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه
ایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفه دوران خلد الله ظلاله در جهاد که باتفاق و اجماع علما
واجب و طریق حضرت رسالت پناه و اصحاب کرام و اولاد عظام است با وجود استطاعت
و قدرت تساهل نماید چگونه از عهده جواب سوال ملک متعال که یوم لا تجزی نفس عن نفس
شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یوخذ منها عدل و لا هم ینصرون که بآیه کریمه و لنسئلن
الذین ارسل الیهم و غیرها ثابت شده تواند بیرون آمد و بر هر عاقلی که بمقتضاء عقل فهم
درایات و احادیث تامل نماید ظاهر میگردد که جماعتی مشرف بشرف صحبت رسالت پناه گشته
طریقه بیعت و خدمت را مرعی داشته سالها در اعلای کلمه حق با کفار در رکاب آنحضرت مقاتل
نموده باشند خالی از شوایب نقصان و مستحق جنان خواهند بود خصوصا آنها که بمقتضی آیه
کریمه لقد رضی الله عن المومنین [illegible] تحت الشجرة بشرف رضوان حضرت ملک اذ یبایعونک
منان مشرف گشته اند اولئک الذین [illegible] الله فبهدیهم اقتده و شک نیست که حضرات
شیخین و ذو النورین از جمله اند و بمصاحبت و مصاحبت آنسرور و معزز و مکرم اند و حق
اعظم و احضرت علیم در کلام قدیم نامیده کما یقول اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله
معنا و بمقتضای و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی جمیع اقوال و افعال آنحضرت موجب

وحی است و آنحضرت کمال توقیر ایشان میداشته و در توصیف هر یک احادیث کثیره وارد گشته پس
منکر کمالات ایشان گمراهی و خذلان است و فی الحقیقه منکر قرآن نسبت کننده نقص بسرور انس و جان و
معتقد و محب مرتضی و متابع آنسرور باشد بنا بر فرموده الله تعالی که قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم امید هست که بشرف محبوبیت سبحانی و مغفرت غفران
رسید و ایضا شجاعت و اهتمام حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در اعلای حق الان مشهور
و متواتر است که بر کسی پوشیده نماند و آنجناب در زمان متابعت و مبایعت خلق با ایشان بوده و خود
نیز مبایعت و متابعت کرده پس این جماعت که نسبت نقص بآن حضرات میکنند غافلند از آنکه بموجب
نقص آنجناب لازم میآید و ایضا چگونه است خبث کردن صدیقه را رضی الله عنها که متفق علیهاست
که شرف فراش آنحضرت یافته و محبوبه آنحضرت بوده و بعضی امور شنیعه باشنیدن آن جایز
باشد و در قرآن مجید واقع است الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و
الطیبون للطیبات پس ملاحظه باید نمود که نسبت خبث با و منجر بکجا میگردد و ایضا در حجره
کینه بازاری و اگر نسبت باین شنیع نمایند آن بازاری در کمال وحشت میگردد پس چگونه
صاحب فراش خیر البشر را بامثال این نسبت توان داد که بعضی از طایف شیعه نسبت میدهند
توان داد و نعوذ بالله من ذلک فاعتبروا یا اولی الالباب و اگر بعضی گویند که از ما امثال
این امور واقع نشده و نخواهد شد شک نیست که این مهملات را میشنوند و منع نمیکنند پس
ایشان نیز حکم آنها داشته باشند و آنچه نوشته اند که بحکم آیه و لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و حدیث
لا یحل مال امرء مسلم الا من طیب نفسه چگونه اتلاف محصولات و زراعات مشهد مقدس معلی
حلال باشد جوابش اینست که در آیه و حدیث اموال تخصیص بمومن و مسلم یافته و آنچه بتواتر ثابت شده
که جماعت شیعه شنیعه میگویند از زمره اهل اسلام و ایمان بیرون اند و این آیه و حدیث
بنا بر مفهوم مخالف که بعضی علما اعتبار کرده اند و آیات و احادیث دیگر که احتیاج بنوشتن
نیست دلالت دارد بر آنکه قتل و غارت اموال و سوختن و ویران کردن زراعات و عمارات
و باغات اهل کفر جایز است و هیچکس را در آن خلافی نیست و ایضا حرب با جماعتی که بیعت با پادشاه
اسلام و خلیفه نمایند جایز است باتفاق علما هر چند آن جماعت گویند کلمه توحید و مسلمان
باشند و برین دالست بعضی حروب که اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه در زمان
خلافت خویش کرده اند ازین قبیل است حروبی که اعلیحضرت خاقانی با بعضی از مسلمانان نموده اند

وانچه نوشته اند که زراعات و باغات اطراف مشهد مقدس وقف سرکار فیض آثار است که آبا و اجداد
حضرت خاقانی وقف کرده اند چون این دیار از جمله دار الحرب است و نزد لشکر اسلام موقوفات معین
نیست این نیز حکم بر باغات و زراعات دارد و بر تعیین و امتیاز یابد مصرف آنها مسلمانان خواهند
بود و وقتی که بمصرف غیر سید باشد خلیفه را جایز است که از ابغازیان و لشکر اسلام حلال نماید
وانچه نوشته اند که اکثر ساکنان این دیار از ذریت پیغمبر اند صلوات الله و سلامه علیه و آله وسلم
بر تقلید و تسلیم گویا آیه کریمه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح را نشنیده اند وانچه نوشته اند
که همه صالح اند صلاح زرع اسلام است وانچه نوشته اند که در مکه و مدینه و شام با علما صحبت
داشته اند بیت هر که او روی به بهبود نداشت ❊ دیدن روی نبی سود نداشت ❊
وانچه نوشته اند که علما تحسین ایشان نموده اند ممنوع و بر تقلید و تسلیم بنا بر عدم اطلاع بر عقیده
فاسد ایشان خواهند بود وانچه نوشته اند که رجب از جمله اشهر حرم است و قتل و
غارت در ان با جماعتی که در مقام حرب نیستند جایز نیست جواب این است که حرمت اشهر
حرم منسوخ است بنا بر احادیث صحاح مشهور و بعضی از غزوات حضرت امیر المؤمنین علی
علیه الصلوة والسلام و رفتن آنجناب بر سر اعادی درین اشهر دالست برین وانچه نوشته اند
که آیه کریمه وما خلقت الانس والجن الا لیعبدون از محکمات است و در ان شک نیست و
لیکن شک نیست که جهاد با کفار از اعاظم عبادات است وای بر جماعتی که ترک عبادت نموده
سب و لعن اکابر صحابه مینمایند و ان کفر و ذنوب را باعث ثواب میدانند و با آنکه متعین
و متفقند که در لعن کردن شیطان که نصوص بر ملعونیت آن ناطق است ثواب نیست
و عجب است که با آنکه در میان ایشان جمعی هستند که معانی ظاهره آیات و احادیث میتوانند
دریافت و ترجمه آیات و احادیث مکتوبه می فهمند اظهار اتبعیت ننموده و از این مذهب ظاهر
البطلان بر نمیگردند و بیعت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و سلف نمینمایند قد بینا الآیات
لقوم یعقلون و اگر بعضی از مفتیین افترا نموده از بعضی ائمه و سلف در تقویت
معتقدات فاسد بدیشان خبری رسانیده اند یاد رانچه ذکر کرده شک کسی را سخن و رای
باشد باید که رئیس عبد الله را بیرون فرستند تا امان داده با بعضی از ملازمان رکاب
همایون مناظره نماید باشد که مذهب حق بر همه ظاهر گردد والسلام علی من اتبع الهدی
جواب کتابت مذکور که مولانا محمد مشکک دستغدانی نوشته نتایج افکار و رشحات اقلام در باب افاضل

ماوراء

ماوراء النهر هداهم الله الی سبیل الرشاد حفظهم الله تعالی و ایانا من التعصب والعناد بوقوف
پیوسته و در این باب انچه صواب و موجب اجر و ثواب است مذکور میشود بر رای حکمت آرای حضرات
عالیات مخفی نماند که حضرت سید المرسلین بر وجهی که در کتب شیعه و اهل سنت مسطور
است امت را بکتاب الله و عترت طاهره مامور ساخته و چون حضرت امام الجن والانس سلطان ابو الحسن
علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا در بلاد عجم غریب واقع شده و راقم این رقوم تهی خادم برای احترام
غربت آنحضرت و بواسطه فیوض برکات که از ارواح مطهر آنحضرت یافته و ذکر درین صحیفه مناسبت
از سایر حضرات ملازمت ایشان اختیار نموده نیز لباس الفتی دارد و با اوزبکیه که الفتی میل
و عناد با طایفه بعد از تحقیق و تفتیش در امور دین تحصیل تعیین کرده انچه مقتضای حدیث و
قرآن و موافق امر حضرت ملک منان است اختیار نموده از روی امثال کلمه چند بعرض میرساند اگر قبول
انظار افادت آثار حضرات شود فهو المراد والا بیت من انچه شرط بلاغت با تو میگویم ❊ تو خواه
از سخنم پند گیر خواه ملال ❊ و مینماید این سخن صاحب وقوف کامل و انصاف شامل میتواند بود وانچه
از طلبه ماوراء النهر که متردد اینجا بوده اند مسموع شده آنست که نواب اعلی خاقانی باقی در صفت آبا
و از امرا ایشان کوکلتاش بهادر وجهی دیگر بفنون فضایل پیراسته اند اما تصدیقی که از ایشان تا
الی الآن بحکایات علما ماوراء النهر واقع شده بنا بر مثل مشهور چون تنها بقاضی روی راضی
آید معتبر نیست چه فضلای ائمه مذهب اثنی عشر بمجلس سامی ایشان مشرف نشده اند و علما اهل سنت
چنین خاطر نشان کرده که مذهب شیعه مبتدع و مخترع است و اصلی ندارد و اگر بعد از تحقیق و تفتیش
اصول و اقوال فریقین در اختیار احدی المذهبین امری فرمایند بحکم کلام الملوک ملوک الکلام
مطیع و منقاد خواهد بود مجملا از طریق شیعه و سنی کتب کثیره در احادیث مضبوط شده اما آنچه
که متفق علیه هر دو فرقه باشد معتمد است و احتیاط مقتضی آنست که انچه متفق علیه باشد بواسطه
منافات حدیث مختلف فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام منحصر درین دو فرقه اند اگر خلیفه
بحق بعد از پیغمبر بلا فصل آنکه بوکزوا رسول الله ابی بکر دانند اهل سنت اند و اگر حضرت امیر
المؤمنین علی ابن ابی طالب را میدانند شیعه اند و قول ثالث نیست پس انچه متفق علیه فریقین
باشد مجمع علیه اهل اسلام است و ترک مجمع علیه برای مختلف فیه باطل بعد از تمهید مقدمات گوئیم
انچه مرقوم قلم حضرات عالیات شده بعد از تنقیح و تلخیص یک حکم یکفر بشیعه الی غیر است
و بدلایل متعدده اول حضرت پیغمبر صلعم مدح خلفاء ثلاث فرموده اند و سخن آنحضرت بمقتضای

آیهٔ کریمهٔ وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ یُوحَى وحی است و شیعه که مذمت خلفاء ثلث میکنند
مخالفت وحی مینمایند و مخالفت وحی کفر است جواب انست که ازین دلیل قدح خلفاء ثلث و بطلان
خلافت ایشان لازم می آید زیرا که در شرح مواقف ازهری که از اکابر علما اهل سنت است منقول است
که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر ص درمیان اهل اسلام مخالفت چند واقع شده مخالفت
اول انست که حضرت در مرض الموت فرموده اند ائتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لن تضلوا بعدی
عمر بدین راضی نشده گفت ان الرجل علیه الوجع و عندنا کتاب حسبنا پس صحابه حرفها گفتند
و اختلاف کردند تا آواز بلند شد و حضرت پیغمبر ص آزرده شدند و فرمودند که برخیزید که
پیش من نزاع سزاوار نیست و این حدیث در اوایل صحاح بخاری و در اکثر کتب اهل سنت بعبارات
مختلفه مذکور است و مخالفت دویم انکه حضرت در مرض الموت جیشی را مقرر ساخت که همراه اسامه
بن زید بشام روند و بعد ازان تخلف نمودند و بسمع مبارک حضرت رسید بمبالغه تمام فرمودند
جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه و مع هذا خلفاء ثلث متابعت نکردند پس گوییم که فرمودهٔ
حضرت در باب نوشتن وصیت فرمودن بمقتضاء آیهٔ کریمهٔ مذکوره بمنزله وحی است و نفی که
عمر کرده رد وحی است و رد وحی کفر است ما اعترفتم علی اول قوله تعالی وَمَنْ لَمْ یَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ
هُمُ الْكَافِرُونَ و کافر قابل خلافت نیست پس هرگاه کفر عمر و سلب قابلیت ازو ثابت
شد بنابر دلیل شما لازم است که ابوبکر و عثمان نیز خلیفه نباشند تا خرق اجماع مرکب نشود
چه مذهب جمهور اهل سنت مرتبه ایشان خلیفه اند و بمذهب شیعه هیچکدام خلیفه نیستند
اینکه عمر خلیفه نباشد و ابوبکر و عثمان باشند موافق رای هیچکس از اهل اسلام نیست و نیز
تخلف از جیش اسامه بمقتضاء دلیل لکم کفر است و متخلفان خلفا ثلاث اند باتفاق و از هر راه
از روایتین مذکورتین بوجوه متکثره اثبات مذهب شیعه نفی غیر ان لازم می آید و تفصیل
ان درین صحیفه نمی گنجد و اهل شیعه در اثبات مذهب خود و نفی جماعت چندان معقول
و منقول دارند که احصاء انرا ملک متعال میداند و این صحایف گنجایش تکرار ان ندارد والله یحق
الحق وَهُوَ یَهْدِی إِلَى السَّبِیلِ الرشاد دیگر چون حضرات درین صحیفه شریفه اعتراف نمودند
که نقل حضرت پیغمبر نیز وحی است الواقع کذلک پس گوییم اخراج حضرت رسول مروان را از مدینه
وحی است و آوردن عثمان او را بمدینه و تفویض امور عظیمه باو نمودن رد سخن حضرت است
و کفر است بدو دلیل اول انکه حضرات فرموده اند دویم انکه قوله تعالی لَا تَجِدُ قَوْمًا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ

والیوم

وَالْیَوْمِ الْآخِرِ یُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و دلایل متین برای تحقیق حق و تزهیق باطل بر مسئلهٔ
امامت برهانا و جدلا بسیار است ولیکن در خراسان مثل مشهور است که بوسه بر پیغام نمی باشد
و اگر شرف ملازمت میسر شود معروض خواهد شد بیت بر جمعیتی بوصل تو جویم لعل الله
یجمعنی و ایاک اما بشرطی که مناظر بمقدمات علمی باشد نه بشنیدن و بوکد و قلمتراش و نیز مدح
خلفاء ثلاث ازین معنی متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری ازان ظاهر
نیست و انچه دلالت بر ذم ایشان کند مثل روایتین مذکورتین و غیر در کتب فریقین
مسطور است و نیز بعضی از اهل سنت تجویز وضع حدیث برای مصلحت کرده اند پس اعتماد
بر حدیث غیر متفق علیه نیست خصوصا وقتی که ناقل ان تجویز وضع حدیث کند یا عادل
نباشد و خبر متفق علیه دلالت بر خلاف ان کند و مخالفت خبر واحد سیما با خصوصیات
مذکور لانسلم که کفر باشد والا مصرع پس در همه دهر یک مسلمان نبود چه مخالفت اخبار آحاد
مجتهدین واقع شده و تعظیم و توقیر پیغمبر ص نسبت بخلفاء ثلاث قبل از صدور مخالفت
از ایشان بر سلامت و حسن عاقبت نمیکند چه عقوبت قبل از صدور عصیان با انکه معلوم
الصدور باشد لایق نیست لهذا حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام از عمل ابن
ملجم ملعون خبر داد و عقوبت نفرمودند و اینکه دلالت بر حسن فعل مخصوص کند مفید
نیست چنانکه در آیه لقد رضی الله مذکور میشود و دلیل دویم انکه بمقتضای لقد رضی الله
عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة خلفاء ثلاث برضوان ملک منان مشرف شدند
پس سب ایشان کفر باشد جواب انکه مدلول آیه عند التوفیق رضا الهی است ازان فعل
مخصوص که بیعت است و کسی در غیره ندارد که بعضی از افعال حسنه مرضیه از ایشان واقع شده
سخن مخالفت نص حضرت پیغمبر ص که در کتب فریقین مذکور است نمودند و غصب خلافت
کردند حضرت فاطمه علیها السلام را آزرده ساختند چنانکه در صحیح بخاری در مناقب حضرت
فاطمه علیها السلام مذکور است وَمَنْ أَغْضَبَهَا فَقَدْ أَغْضَبَنِی و در مناقب انحضرت منقول است
که مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی وَمَنْ آذَانِی فَقَدْ آذَى اللَّهَ و کلام صادق المضمون إِنَّ الَّذِینَ
یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ ناطق است که بواسطه این افعال ذمیمه
و منع وصیت حضرت رسول ص و تخلف از جیش اسامه و غیرها که باحصاء در نمی آید مورد
مذمت شدند چه سلامت عاقبت و حسن اتفاق خاتمت اعمال و وفا کردن بعهد و بیعت

حضرت رسول متعال است صلی الله علیه واله وهرکس بسعادت سلامت عاقبت مستسعد نشود
بواسطه نقض بیعت ومخالفت حضرت رسول مستوجب عقوبت میشود وچنانکه آیه کریمه
فَمَن نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ برین شاهد است
دلیل سیم انکه حضرت حقیقت مانده وتعالی ابوبکر را صاحب پیغمبر خواند وصاحب قابل ذم نیست
جواب انکه اِذْ قَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ دال است برانکه مصاحبت میان مسلم وکافر واقع
است ومصاحب دو نسبت موافق الطرفین است همچون اخوت پس همچنانکه هریك از
برادران نسبت بدیگری برادر است خواه مسلم وخواه کافر هریك از مصاحبان نسبت بدیگری
صاحب وهمراه است خواه مسلم وخواه کافر وآیه کریمه یا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ
أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ مؤید مقصود است چه صاحب کشاف وبیضاوی تفسیر ان بصاحبی
فی السجن کرده‌اند یعنی این دو صاحب من در زندان پس یوسف ع که پیغمبر است دو کس را صاحب
خوانده که بت پرست بودند چنانکه هم آیه مذکوره دلالت صریح دارد برین پس ظاهر شد که صاحب
پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست ونیك جاری شده بقلم مجتهد دوم حضرات که بیت
هرکه او روی به بهبود نداشت ؛ دیدن روی نبی سود نداشت ؛ اما از حضرات که دعوی
ادراك دقایق قرانی نموده اند بغایت مستبعد نمود که در بیت مذکور بجای او هرکرا نوشته اند
ورابطهای مصرع مذکور را برداشته اند وهر مصراع را فی نفسه ناتمام کذاشته اند باین دقیقه
متفطن نشده روح مولانا جامی را آزرده ساخته اند ولیکن چون غارت وتالان بر کافر اهل
خراسان واقع شد بیت المعمور ها خراب شد حضرت مولوی نیز از ان جماعت است
اگر یك بیت او خراب شده باشد باکی نیست البلیة اذا عمت طابت واز اشعار عرب نیز استشهاد
هست اما صلاح در ذکران نیست التماس از حضرات انست که بمجرد ایهام لفظ بلا تامل
در معنی اسناد کلال نفرمایند دلیل چهارم انکه حضرت مرتضی علی ع با وجود کمال شجاعت
در وقت مبایعت مردم با خلفاء ثلاث بود ومنع نفرمودند این دلیل حقیت بیعت است
والا نه قدح انحضرت لازم می امد جواب انکه قبل از انکه حضرت امیر از تکفین وتجهیز حضرت
رسول فارغ شود خلفاء ثلاث در سقیفه بنی ساعده اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر علیه
ما یستحق بیعت گرفتند بوجوهی که ذکران درین صحیفه نمیگنجد وانحضرت بعد از اطلاع
برای قلت اتباع وبیم هلاك اهل حق یا باعث دیگر مباشر حرب نشدند واین دلالت بر

حقیت ایشان نمیکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر ص در شجاعت
وقوت کمتر از ان حضرت نبود چنانکه اخبار واثار برین دال است که حضرت ص وحضرت امیر ع وسایر
صحابه باتفاق با قریش جنك نکردند واز مکه معظمه مهاجرت نمودند وبعد از مدتی که متوجه مکه
شدند در حدیبیه صلح فرموده مراجعت نمودند پس هر وجهی که برای جنك ناکردن حضرت
پیغمبر ص وحضرت امیر ع وسایر صحابه گنجد جهت جنك ناکردن حضرت امیر کافیست مع شیء زاید
چه حقیت کفار قریش مطلقا متصور نیست ونزد اهل تحقیق این نقض در بالا ترجاریست چه فرعون
با دعوی خدائی تا چهارصد سال بر مسند سلطنت بوده هریك ارشداد ونمرود وغیرهما مدتی
برین دعوی بزرگ باطل میبودند حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشان را هلاك نکرد تا خلق بسیار
بدان کمراهان اعتقاد آوردند هرگاه در ماده الله تعالی تاخیر در دفع خصم گنجد در ماده بنده
بطریق اولی خواهد بود ولیکن فرموده اند که حضرت امیر ع با ایشان بیعت کرده وقوع آن بلا
اکراه وتقیه ممنوع است وتحقیق ان درین صحیفه نمیگنجد غرض که شارح عقاید نسفی درین که
سب شیخین کفر باشد اشکال کرده وصاحب جامع الاصول شیعه را از کبار فرق اسلام می
شمرده وصاحب مواقف نیز برین رفته ووجوهی که برای تکفیر شیعه توهم کرده اند رد کرده
وامام محمد غزالی شیخین را کفر ندانسته پس انچه حضرات در تکفیر شیعه فرموده اند موافق
سبیل مؤمنان نیست ونه مطابق حدیث وقران با وجود انکه مفهوم تشیع انست که صلح صحیفه معلوم
وسب در رو معتبر نیست میکنجد که نام خلفاء ثلاث هرگز بر زبان شیعه جاری نشود اگر جاهلان
شیعه حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست همچنانکه جاهلان اهل سنت حکم
بوجوب قتل شیعه میکنند واین حکم مطلقا مقتضی افکار سلف وانظار خلف نیست ونجم
نموده اند که هرکس استماع بعضی حکایات کند ومنع نکند کافر است عقلا وشرعا دلیل برین
نیست وقال الشیخ ابن سینا من تعود ان تصدق من غیر دلیل وحد السلخ عن الفطرة
الانسانیه وانچه در ماده عایشه از خبث وفحش بشیعه نسبت کرده اند حاشا وثم
حاشا که هرگز واقع شده باشد چه نسبت فحش بکافه ادمیان حرام است چه جای حرم حضرت
رسول الله اما چون عایشه مخالفت امر وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ نموده ببصره آمده
وبحرب حضرت امام زمان اقدام نموده بحکم حدیث حَرْبُكَ حَرْبِي که فریقین در مناقب انحضرت
نقل نموده اند ومحاربات حضرت پیغمبر ص مقبول نمی تواند بود بنابرین مورد طعن شده

واین ضعیف در کتاب حدیثی از شیعه دیده که هایشه در حضرت امیر علیه السلام از حرب توبه
کرد، هرچند قضیه حرب متواتر است وحکایات توبه خبر واحد اما بر تقدیر وقوع بعد از حرابی
بصره وقتل چهل هزار از صحابه وغیرهم اگر ان توبه قبول باشد لعن برای حرب نباید کرد والله
اعلم بحقایق الامور وهو یحکم بالحق یوم ینفخ فی الصور آیه کریمه الخبیثات للخبیثین الی آخرها
این معنی ندارد که زوجین در همه وجوه و ملعونیت من جمیع الوجوه شریک اند چنانکه اگر یکی
از ایشان مستحق بهشت و دوزخ باشند اگر ان دیگر را نیز چنین باید بود والا منتقض شود به
حضرت نوح و لوط علیهما السلام و زوجه ایشان و آسیه و فرعون ملعون میتواند که آیه کریمه ماول باشد بانچه
در آیه دیگر صریح شده الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لا ینکحها الا زان
او مشرك جواب انکه در تکفیر سادات عظام که فرزندان سید انام اند هر قوم ساخته بودند
محل تعجب است چه هرگاه حرم پیغمبر برخلاف امر انحضرت سفر کند و با شخصی باتفاق کافه مسلمانان
خلیفه باشد و او خود مناقب انحضرت را شنیده روایت کرده باشد جنگ کند بواسطه
حکم این حدیث محارب پیغمبر شود و ایضا باعث قتل چهل هزار نفس از صحابه و تابعین گردد
و فرزند پیغمبر نسبت بکسی که بنزد بعضی مسلمانان خلیفه باشد بسخن سب گوید و حال انکه بنزد فرزند
پیغمبر خلاف انکس ثابت نباشد و بمقتضای دلایل بر وی چنین ظاهر شده باشد که انکس محق نیست
پیغمبر نقیض عهد انحضرت کرده و نیز از ان حضرت سخن فرزند پیغمبر اصلا آزار بدنی و مالی
بکسی نرسد و اگر ان سخن خطا باشد برای انکس که در حق او گوید ثواب حاصل شود ایا کدام ازین
دو عمل اقبح واشنع باشد ممنوع سب شیخین کفر است متمسك شوند جواب ان ظاهر
شد و اگر خبری دیگر افاده نمایند مستفید شویم بهر حال انصاف مطلوب است منقول در
کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن ام مکتوب اعمی در خدمت حضرت پیغمبر
کسی از اهل حرم ان حضرت عبور نمود حضرت از ین معنی اعراض نموده آن شخص گفت یا
رسول الله این شخص کور است پیغمبر صلی الله فرمودند که تو خود کور نیستی و علماء اهل سنت
نقل کرده اند که حضرت پیغمبر عایشه را بکتف خود نگاه داشت تا تماشای جمعی که در کوچه
ساز می نواختند کند و بعد از مدتی فرمود یا حمیرا اهل شیعت این قباحت را باز رد این شخص
نمیتوان کرد و قباحت این بمرتبه ایست که تصریح ان مقدور باشد الخ لازم ان قضیه
اگر اعتقاد کند هیچ شک نیست که کافر باشد بهر حال ما بعد از حضرت الله تعالی

هیچ موجودی اشرف واکمل جز از حضرت رسالت نمیدانیم و بچیزی که منافی شان جلالت انحضرت
باشد نیکم اما فریاد از جوابهای حضرات که بواسطه میل تعصب باحادیث موعظه شرع و دین
را ضایع کرده اند بیت اندکی بیش توگفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن
بسیار است والنچه در ماده نسخ حرمت اشهر حرام فرموده اند اصل عدم انست که تا معتمد به که نسخ
قران تواند نمود ظاهر شود و محاربه حضرت امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی ازین اشهر باشد
بعد از تعدی خصم بوده نه ابتدا ملکی و ب انحضرت اکثر چنین بوده هرگاه کفر شیعه ثابت
نباشد چنانکه از اجوبه سابقه معلوم شد وجهی که برای حلیت قتل و غارت ساکنان مشهد
مقدس فرموده نا تمام است و بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر سرایر و ضمایر جمعی که هرگز ندیده اند
چون حاصل شد والله علیم بذات الصدور علی ای حال مزاج پادشاه همچون اتش است ولایق علماء
کرام انست که بزلال موعظه تسکین التهاب ان اتش فرمایند تا خلق الله نسوزند نه انکه بباد
فتنه ان آتش را مشتعل سازند و اصل و فرع نهال بندگان را سوخته بخاك مذلت اندازند م
بیت چو اتش مشو تند و سرکش مبادا که دود از دل دردمندی برآید وظاهر است که
باین فتوی های بی ملاحظه اهل سپاهی را نهایت اهتمام در استیصال بندگان خدای تعالی
بهم میرسد و استیصال ایشان اگرچه کافر باشند ملایم طبع الله تعالی که در کمال حلم است نیست
چنانکه روایت شده که حضرت نوح علیه السلام در روز قیامت برای هلاك کفار و خلایق واثار
اخبار برین دال است چه تفصیل اینها درین صحیفه نگنجد و هرگاه سپاهی بفتوی علما
این کار کنند معظم جواب آن در روز جزا بر علما خواهد بود بیت در انروز کز فعل پرسند و
قول اولوالعزم را تن بلرزد ز هول بجایی که دهشت خورند انبیا تو عذر گنه را چه داری بیا
و مخفی نماند که طاوس از علماء شیعه بود در اصول و فروع مجتهد بود و در فقه تصنیف
فرموده بنابر انکه حضرت الله تعالی در ماده حضرت پیغمبر که دوست انحضرت است که دنیا را
بطفیل او خلق کرده و گفته لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا
منه الوتین فما منکم من احد هرگاه در ماده حضرت پیغمبر اینهمه تهدید و مبالغه
واقع شده باشد اگر دیگری را در امر غلطی واقع شود چون از عهده بیرون آیند پس اگر حضرات
عالیات طریق اتقیاء سلف را مرعی داشته شیوه احتیاط را منظور دارند بهتر خواهد
بود و در عرصه عرصات جواب مظلومان خصوصا اطفال که بمضمون رفع القلم عن الصبی

حتی یبلغ والمجنون بغایت صعب است **بیت** بجز عشق مرا اگر کشی چه خواهی گفت جواب خون رفیقان که بیگناه ماندند مرا مراد ازین جمله بیگناهی تست وگر نه زینهمه گستاخیم چه مقصود چون اکثر مفاسد عالم از اغراض فاسده دینویست و مناسب آنست که ارباب فضل ازین اغراض متنزه شوند بلکه بعد از عمر که افاضل ما وراء النهر بحوالی مشهد مقدس معلی زیف فقیرا از آنانه حبس نمودند و اگر بواسطه قضاء ونواب خاقانی فریدون مکان این فقیر از برکت از شهر بیرون نتوانستند آمد ایشان حرمت حضرت امام انام علیه السلام بجای آورده بسعادت زیارت مستعد شوند و این فقیران ببرکت قدوم آن عزیزان فیروزی یابند و انبعث بوجود دنیا مدعی فتوی بقتل فقیران دادند بارك الله اعظم اجورکم واصلح امورکم

بیت مکن مکن که ره جور راکران نباشد مکش مکش که پشیمان شوی و چاره نباشد

ذکر توجه همایون شاهی ظل اللهی بصوب خراسان و بقتل آمدن مرشد قلیخان و قضایا که در آن سفر روی داد

چون اخبار خراسان بنوعی که مرقوم کلك بیان گشت بعراق رسیده یکیك از گزیختگان آن حادثه عظمی بپایه سریر اعلی آمدند نواب کامیاب اعلی شاهی ظل اللهی از قضیه کشته شدن علیقلیخان و قتل و نهب و اسیر طایفه شاملو بغایت آزرده گشته چون غبار خاطر مبارك گرد بدعهدی مرشد قلیخان نیز ظاهر اظهار ملامت نموده و بحکایات سپاهیانه زنگ زدای خاطر اشرف میشد و در توجه خراسان اهتمام نموده در ساعت سعد از مقر سلطنت عظمی پیشخانه همایون بیرون زدند محمد شریف چاوشلو نوآده حسن بیک قورچی تیر و کمان شاه جنت مکان را که قورچی تیر و کمان شده بود تربیت فرموده برتبه ایالت وخانی رسانیده حکومت قزوین و حراست پای تخت همایون باو رجوع شد و در اول بهار که صحرا و هامون از کثرت سبزه و ریاحین رشك سپهر بوقلمون بود موکب همایون در حرکت آمده جمعیت لشکر ظفر اثر به ییلاقات لار رفتند و قرار یافت که تا هنگام رسیدن محصولات بتانی طی مسافت مینموده باشند در ییلاق لار ملوك رستمدار سلك بهمن والی لاریجان و ملوك ولایت نور و کجور که هر دو ملك جهانگیر نام داشتند و پدران ایشان چون در جبال رستمدار خودسری و خودرائی برآمده بودند و دیگری بنظر در نمی آوردند و از ملاقات امراء قزلباش بغایت تحاشی مینمودند و همیشه باقی بوده اطاعت قزلباش چنانچه باید نمیکردند درین وقت بیمن اقبال همایون آن وحشی صفتان

بر دم رام گشته رهنمونی بخت بی دهشت باردوی همایون آمده بشرف ملازمت عتبه علیا مشرف شدند حلقه اطاعت در گوش و غاشیه بندگی بر دوش گرفتند والحق وقوع این حال در نظر دانایان روزگار دیگر از مؤیدات اقبال نمود و موکب همایون چند روزی در ییلاق بسر برده متمتعه عساکر اقبال مآثر باردوی کیهان پوی میرسیدند و در ییلاق مذکور دهندن بعثت نواب کامیاب را فرزند ارجمند کرامت فرموده بسلطان حسین میرزا موسوم گشت اما در اندك زمانی حیات مستعار را بدرود کرده بعالم جاودانی شتافت امید که حق تعالی شانه بر عمر و دولت والد بزرگوارش افزوده بمرادات دو جهانی فایز گرداناد بمنه وکرمه القصه موکب همایون از راه فیروزکوه بدامغان رفته نزول اجلال فرمودند و چون بعضی مقدمات که در باب صلح میانه نواب غفران پناه جهانبانی و فرهاد پاشا تمهید یافته ولی آقا جاشنی گیرباشی از روم بآن مهم آمده بود بر اغاز جلوس همایون جمعی بنخواهان اینطرف رضا نمیدادند و تا غایت صورت نیافته در عقده تعویق مانده بود درین وقت که برحسب ضرورت سفر خراسان اختیار نموده بودند و خبر وصول تسخیر بلده هراة و تسلط عبدالله خان اوزبک واقع گردید و اگر سپاه قزلباش مشغول مهمات آذربایجان و محاربه رومیان میشدند از دو طرف با دو پادشاه و دو دشمن دشمنی کردن مناسب وقت نمینمود مرشد قلیخان نیز مصالحه مذکوره و شرایط آن در داده قرار یافت که چند روز در چمن بسطام رحل اقامت انداخته بترتیب اسباب مقدمات صلح و فرستادن ایلچی سخندان در مرافقت ولی آقا پرداختند که خاطر از طرف آذربایجان اطمینان یافته با خاطر آسوده بجانب خراسان کوچ کنند بجهت برکندن و تسخیر هراة الله از زند چون از دامغان کوچ کرده در موضع شاهرود نزول اجلال واقع شد از اقتضاء قضا و مقدرات الله قضیه قتل مرشد قلیخان بوقوع انجامید آن داعیه بتعویق افتاد و شرح این واقعه عبرت بخش آنکه سابقا مرقوم قلم وقایع رقم گردید که در سفر که سوء سلوك و تکبر مرشد قلیخان بر علیقلیخان شاملو لله حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ظهور یافته آنحضرت برحسب تقدیر و حکمت بالغه حق جل شانه بمشهد مقدس معلی تشریف آوردند و مرشد قلیخان بلوازم خدمت و اتالیقی پرداخت اطوار او موجب خاطر اشرف نبود و از بدسلوکی او کمال آزردگی داشت تا در عهد شباب بشیوه پیران فراخ حوصله عمل فرمود بجهت استحکام بنیان دولت ابد پیوند با او مدارا میکذرانیدند و بعد از آن که بعراق آمده و بر سریر دولت و فرمانروائی

عرصه ایران تمکن یافتند با وجود افزونی اعوان و انصار فظهور و سلوک ناهنجار بجهت مسلوک
سعی و اهتمامی که از و در راه این دولت بظهور میرسید تاب تسلط و استیلای او آورده
عنان اختیار و اقتدار را بنوعی بکف کفایت او داده بودند که بنفس نفیس همایون در هیچ
امری از امور مدخل نمی فرمود تا آنکه در دار السلطنه قزوین بعد از جبر و اقتدارات و بقتل در آمدن
علیقلیخان پای از اندازه ادب بیرون نهاد و مصاهرت این دودمان نموده درین باب مبالغه
بسر حد افراط رسانید از سلاطین نامدار و پادشاهان کامکار اینگونه عنایت بظهور نیامده پایه
قدر مخلصان و فاکیش را بدین رتبه گرامی بلندی افزوده اند اما بندگان درگاه را چه حد و
یارا که صاحب این داعیه کردند لهذا هر چند سعی نمود صورت نیافت و عاقبت نتیجه بی ادبی
یافت بعد از و بعضی از طایفه استاجلو که نیکخواهان او بودند خصوصا محمد بیک صوفیلر
ملازمه با او میگفتند که این پادشاه در اندیشه دفع تست عنقریب ترا ضایع کرده او یاق استاجلو
بخاک تیره برابر خواهد شد و خیالات فاسده در سویدای خاطر راه داده بودند حضرت اعلی را
بفراست و دانش خداداد با اخبار بعضی از نیکخواهان حلال نمک خیالات تباه این هرزه درایان
بهم کو دریافته از آنجا که مقتضای عقل دور اندیش بود بدین معنی متوجه بفکر و تدبیر کار
او افتادند زیرا که در علاج این نوع حادثه عظمی غفلت ورزیدن از طریق حزم و احتیاط کارآگاهان
خرد پرور دور می نمود ولیکن چون سفر خراسان و امور عظیمه در پیش بود اغماض از غایت
تهور تغافل ورزیده بمحض قلوب ظاهر بینان علم صورة با او مدارا میکردند و حفظ حال او
کرده روزی میگذرانیدند تا آنکه مرشد قلیخان بد سلوکی را از حد اعتدال گذرانیده بسر حد
افراط رسانیده و درینوقت نیز که اوان نشو و نما و استیلای قوت غضبیه و حدت طبع
و آتش مزاجی بود بعنوان ایام صبی سلوک میکرد زیاده ازین تغافل ورزیدن در حوصله
دولتخواهان جان نثار نگنجیده عرق حمیت شاهانه بحرکت در آمده نایره غضب درکانون
ضمیر منیر همایون شعله فروز گشته دفع او را بر ذمت همت لازم شمردند و چون اهل
عراق با او صفایی نداشتند از رئیس طایفه استاجلو ساکن عراق با او صفایی نداشتند
از رئیس طایفه استاجلو ساکن عراق امت بیک قراشارلو کوشک اوغلی که بجهت خطائی
علیقلیخان فتح اوغلی از جانب مرشد قلیخان بمصادره گرفتار گشته کمال آزردگی از و داشت
از روی عقیدت و اخلاص رضای خاطر مبارک اشرف جسته باتفاق قراحسن چاوشلو

قورچی

قورچی تیر و کمان که از زمره خراسان آمده با یکجهتی و دولتخواهی و رضا جوئی خاطر همایون
شاهی ظل الهی بود و الله وردی بیک زرگرباشی و محمد بیک اسلمس بیک ساروقچی باشی الطوع
والرغبه متکفل دفع او گشته منتظر فرصت بودند از طبقه تاجیکیه و ارباب قلم میرزا محمد
که در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتماد الدوله شده با ارباب مواضعه همزبان و محرک اراده
ایشان بود تا آنکه در شبی که نزول اجلال در شاهرود بسطام واقع شده بود و مرشد
قلیخان بطریق معهود بکشیک آمده در خیمه دولتخانه اصل مبارکه که در پیش اوتاق خوابگاه
اشرف نصب مینمودند خوابیده بود نصف شب که اهل کشیک اکثر در خواب بودند نام
بردها فرصت یافته شمشیرهای آخته بر سر او آمده اول امت بیک شمشیر زد و بعد از و
قراحسن ورفقا بالتمام کارش پرداختند وقوع این واقعه نتیجه بی اخلاصی و بی ادبیهای او
تواند بود که این همه سعی و ترددات او در اعتلای لوای دولت اشرف محض جاه طلبی
و استعلا بر مسند بزرگی و اغراض دنیوی خود بود که در آیینه خاطر فیض مظاهر پرتو ظهور
انداخته بالاخره کار او باینجا کشید القصه بعد از کشته شدن او [illegible] میرزا محمد را که
نوید وزارت یافته بود طلب فرمود حسب الوعده بمنصب دیوان وزارت اعلی سرافراز شد
و از تبعه مرشد قلیخان جمعی که بملاحظه خاطر او از خدمت اشرف تقاعد ورزیده سلوک ناهنجار
مینمودند مواخذ و گرفتار گشتند و ابراهیم خان برادر مرشد قلیخان که حاکم مشهد مقدس
بود از آن منصب معزول گشته مواخذ و امت بیک برتبه خانی سرافراز گشته است و یراق
مرشد قلیخان باو عنایت و ملازمان او بملازمت شاه الیه مامور شدند الله وردی بیک
زرگرباشی برتبه امارت سرافراز گشته لقب سلطانی یافت الکاء جرپادقان و محلات باو
شفقت شد و محمد بیک ساروقچی بداروغگی دار السلطنه اصفهان سربلند شد و قراحسن
قورچی تیر و کمان شده رتبه ارجمند خانی علاوه آن گردید و بالاخره بدیگر شفقتهای گوناگون
سرافرازی یافت و حضرت اعلی شاهی ظل الهی که تا غایت در امور سلطنت و پادشاهی مدخل
نمیفرمودند بنفس نفیس متکفل امور دین و مهام دولت گشتند بعد از قتل مرشد قلیخان
هم از روز کوچ واقع شده چون ببسطام مخیم سرادقات جاه و جلال گردید چون در خاطر انور
رسوخ یافته بود جمعی از مفسدان قزلباش را که بخودسری و خودرایی بر آمده باشند دفع نموده
گلشن همیشه بهار دولت را که از خس و خاشاک وجود اهل بغی و عصیان و خشک

سال حوادث دوران پژمردگی بدان راه یافت بود به رشحات سحاب لطف الهی و فکر صائب
و حسن تدبیر حضرت اعلی شاهی ظل اللهی طراوت بخشند و بر عالمیان ظاهر بود که از محمدخان ترکمان
در زمان نواب سکندرشان شاهزاده رضوان مکان سلطان حمزه میرزا چه اعمال شنیعه و فتنه
و فساد ظهور یافت چنانچه بجهت قتل امیرخان با شاهزاده مذکور که فرزند اکبر ارشد و وصی
و ولی عهد پدر بااقتدار بود در مقام عصیان و طغیان درآمده طهماسب میرزا دست اویز
خود کرده در برابر شاهزاده مغفور صف قتال آراسته محاربه نمود و بعض دولت چند
روزه بانی ارتکاب این عمل گشت و لهذا چون براهه رفتند از طریق اخلاص و بندگی انحراف
جسته تایید نیافت و درینوقت که باردوی معلی آمد و قضیه قتل مرشدقلیخان بوقوع پیوست
وی میخواست که بطریق زمان نواب سکندرشان صاحب اختیار مهمات دیوان بوده امور ملکی
بمشورت و صلاح او انتظام یابد و از بیخردی همان شیوه خودسری را و خودرائی مرعی و مسلوک
دارد و پیش نهاد همت والا بود که مفسدان و فتنه انگیزان اویماقات را بر اندازند که فتنه و فساد
ازمیانه قزلباش برطرف شده تعصب اویماق درمیانه هیچ طایفه از طوایف جلیله قزلباش نبوده
باشد و همگی دولتخواهان اخلاص شعار عموما با پادشاه و مرشد و ولی نعمت یکدل و یکجهت
بوده مطیع و منقاد اوامر و نواهی پادشاهی باشند و محمدخان بنابر مقدماتی که بتحریر پیوست
میانه دولتخواهان این دودمان بتخصیص اویماق ترکمان که از اعمال شنیعه او خجلت زده بودند
مطعون و بهیچ جهتی مستحق عقوبت شده بود اینخدمت بوفور اخلاص و یکجهتی فرخ خان پرناک
ترکمان منوط گردید فرخ خان طوعا و رغبته رهین خدمت بوسیله از خرگاه همایون بیرون آمد
و محمدخان را که در بیرون خرگاه نشسته بود گرفته تاج از سرش برداشت و از خیمه دولتخانه بیرون
آورده در همانجا بقتل آورد و سر پرشر او را بر سر نیزه کرده در تمامی اردوی معلی گردانیدند و
طایفه استاجلو که بجهت قتل مرشدقلیخان تزلزل تمام داشتند ازین واقعه خوشدل
گشته بشفقت شاهانه امیدوار شدند سایر مردم ازین دو واقعه که روی نمود از پاس
و سیاست پادشاهانه اندیشه مند گشته پای در دامن ادب پیچیدند از سوانح که درچمن
بسطام بظهور پیوست ند خان افشار که بمنصب قورچی باشی گری سرافراز شده بود درین
وقت بایالت و دارائی دارالمومنین استرآباد منصوب گشته احمد سلطان ذوالقدر حاکم
خار و سمنان بکومک او معین گشت و منصب قورچی باشی گری که معظم مناصب دیوان اعلی است

بولیخان افشار که حاکم کرمان بود شفقت شده ایالت و دارائی کرمان به بکتاش خان ولد او
که بیزد بود نامزد شد حکم همایون باسم بکتاش خان مذکور عز صدور یافت که از یزد بدارالامان
کرمان رفته بحکومت و دارائی انجا قیام نماید و از طوایف افشار که درین چند سال از خدمت باقی
تقاعد ورزیده اند قشون و لشکری آراسته مرتب داشته متوجه خراسان گشته باردوی ظفر
قرین بپیوندد و مهدیقلی بیک چوپان اوغلی افشار بدین خدمت مامور گشت و تا قریب چهل روز
در الکای اسفراین بجهت جمعیت عساکر فیروزی نشان توقف واقع شده از راه اسفراین
بمشهد مقدس معلی تشریف بردند و بسعادت زیارت و طواف آستان ملایک آشیان حضرت
امام الجن والانس [illegible] علی موسی جعفر که خاک درگه او چو توتیای سعادت برند اهل نظر
مشرف گشته چندگاه بجهت تفحص حالات خراسان و قضایای و تحقیق اوضاع اوزبکیه
که در هرات اند در مشهد مقدس توقف فرمودند خلاصه اوقات را صرف خدمت روضه مقدسه
حضرت امام همام میفرمودند و میرزا محمد وزیر لوای اقتدار افراخته در کمال عظمت و استقلال
بامر وزارت اعلی قیام داشت بوداق خان چگنی را منظور نظر شفقت گردانیده بمنصب والای
للگی و اتابکی شاهزاده سلطان حسن میرزا معزز و سربلند گردید حکومت مشهد مقدس معلی
نامزد او شد و الکاء خبوشان و محالی که سابقا باو متعلق بود باولاد او حسن علی سلطان و
حسین علی سلطان و سایر برادران تقسیم یافت درخلال این احوال سلطان علی خلیفه شاملو
که بجای فولاد خلیفه شاملو عم حاکم قزوین بود بجهت آنکه در روز معرکه سوسفند ترشیز
صف سپاه علیقلی خان شاملو را ویران کرد بمرشدقلیخان پیوست و این معنی موجب
انهزام سپاه شاملو گردید و سلیمان خلیفه ترکمان که داماد مرشدقلیخان و با او متحد بود و
مواخذ گردیدند از اوج عزت و اعتبار بحضیض مذلت و انکسار افتادند از وقوع اینحال بوداق
خان چگنی که بمرشدقلی وصلت کرده با او متفق بود توهم نموده نمود باتوای پسرانش
که همگی صاحب دولت و بی اعتدال بودند ارجاده اخلاص منحرف گشته شهزاده را برداشته
بقلعه خبوشان گریختند سلمان خان ولد شاه قلی میرزا استاجلو که حاکم تون بود از
آسیب ترکمانان امیرخان سیما شاه بوداق سلطان که صاحب الکاء شده بودند و آهنه
نموده قلعه تون را بسته چندگاه بجنگ و جدال پرداخته در هنگام فرصت ترک الولایت کرده
بعراق آمد اقایان ذوالقدر شیراز که بخودسری برآمده بمخالفت حاکم معتاد شده بودند

بایعقوب خان همان شیوه پیش گرفته از مشهد مقدس فرار نمودند یعقوب خان جهت
بدست آوردن ایشان مرخص گشته روانه شیراز شد اما اقایان که سرکرده ایشان حمزه بیک حاجیلو
بود به یزد رسیدند بکتاش خان ایشانرا بدست آورده بیلغا خان بیک قورچی ترکش شاملو
که داروغه یزد بود سپرد که در قلعه نگاه دارد چون یعقوب خان متعاقب ایشان به یزد رسید
بکتاش خان او را استقبال کرده بشهر آورد اما یعقوب خان از اطوار بکتاش خان تفرس کرد که
بافساد میرمیران اراده نموده که او را گرفته حمزه بیک مذکور را بایالت شیراز نصب کرده‌اند و
طایفه ذوالقدر را با خود رفیق ساخته لوای مخالفت برافرازد شیوه احتیاط مرعی داشته
در همان شب اجمال و اثقال را گذاشته از یزد بطریق فرار روانه شیراز شد و بکتاش خان
جمعی را بتعاقب او فرستاد باو نرسیده باز گشتند بجهت حضرت اعلی این مقدمات را زیاده اعتباری
نفرمود حکومت مشهد مقدس را بامت خان استاجلو تفویض فرموده و قشون لشکر پیش
قلیجخان و ابراهیم خان برادرش را که خانه کوچ در مشهد مقدس داشتند بملازمت او مامور ساختند
و رایات جهانگشا بجانب هرات در حرکت آمده تا بند زعیان جام تشریف بردند و در خلال
اینحال این اخبار موحش از جانب عراق رسید و انعزیمت عایق گشته باز گشتن را بجانب عراق
لازم فرمودند اول خبر رسید که فرهاد پاشا سردار روم که در ارض روم توقف داشت بالشکر
بیحد بقراباغ آمده آن ولایت را از تصرف امرای قاجار بیرون آورده و در بلده گنجه قلعه ساخته و حارس
و ینگیچری گذاشته عود نموده و دیگر آنکه جغال اغلی که حاکم بغداد بود بالشکر عراق عرب بهمدان
آمده با حاکم آنجا که قورخمس خان بود و امرا او جنگ نموده قورخمس خان گرفتار شد و آن ولایت
عرصه نهب و غارت گشت و از همدان پیشتر آمده در نهاوند که قرب جوار عراق است قلعه ساخته
آذوقه و یراق سامان گذاشته مراجعت نمود و از وقوع این اخبار بسیاری از عساکر منصوره و
قورچیان عظام که در آن حدود خانه کوچ داشتند در کمال اضطراب و اضطرار بی اختیار
بجانب عراق باز گشتند چون این معنی بر ضمیر انور راه یافته در رفتن هرات متردد خاطر گشته
و محتمل بود که اگر متوجه محاصره قلعه هرات گردند ایام محاصره بامتداد کشیده در اول بهار عبدالله
خان یا پسرش عبدالمؤمن خان با لشکر بسیار و ازدحام تمام بخراسان آیند و عساکر منصوره را
بجهت امتداد یساق خراسان و تفرقه سپاه تاب مقاومت نبوده باشد و درین صورت هزیمت
بسیار بدین دودمان ولایت نشان لاحق میگردد و ماکولات نیز در خراسان روی بنقصان آورده

عساکر منصوره

عساکر منصوره بتنقیص میکشند درین سال عود اولی و انسب و صلاح دولت اقرب نمود در آن
جهان آرای بعزیمت جانب عراق تصمیم یافته جمعی از امرای خراسان را که نصب کرده زمان مرشدقلیخان
و محل اعتماد شاهانه نبودند عزل فرموده حکام مجدد تعیین فرمودند و از سبزوار عنان کوچ
در اول حال اراده فرمودند که از راه یزد بعراق رفته چون مهمات یزد و کرمان و فارس بجهت
نیامدن بکتاش خان حاکم کرمان و توقف نمودن در یزد و حمایت اقایان شیراز مختل گشته بود
در اثنای عبور انتظام دهند و بکتاش خان اگر نشاه دولت روز افزون داشته باشد و بشرف
ملازمت رسیده اثار سعادت از ناصیه حال او هویدا باشد اقایان شیراز را از او گرفته
بجزا و سزا رسانند و او را بجانب کرمان تکمیل نموده خاطر از مهمات فارس و کرمان جمع
نموده بدار السلطنه قزوین روند بدین عزیمت متوجه دوغاباد زاوه و محولات که سمت راه یزد است
گردیدند چون اوان مخالفت بوداق خان شیوع یافته بود و باعث دلیری دیگران نیز میشد
که باعمال ناصواب جسارت می نمودند از آنجا کور حسن استاجلو را که از معتبران طایفه استاجلو
بود نزد بوداق خان بخبوشان فرستادند که او را بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده بتابعیت
سریر اعلی آورد چندگاه توقف نموده انتظار آمدن بوداق خان کشیدند مشار الیه بمقتضای
متوهم جسته بتمسک تقاعد ورزیده در آن منزل میرزا محمد وزیر مغضوب گشته او را
بفرهاد خان سپردند سبب انحراف مزاج اشرف اگرچه معلوم همگنان نشد اما آنچه بر عقلا
ظاهر بود و خرد تصدیق آن میدهد اول آنکه بعد از نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا
باعث تربیت ابوطالب میرزا شدن او جانب امرای عراق سخنان بی ادبانه نسبت بحضرت اعلی
بخراسان نوشته بود ثانیا آنکه میخواست که بطریق مرشد قلیخان غالبانه سلوک کرده مهمات
ممالک را بی عرض اشرف برای و صلاح خود فیصل میداده باشد دیگر آنکه با میرمیران تمهید
مقدمات وصلت کرده اراده نموده بود که چون به یزد رسد با بکتاش خان همداد کرده را
و او را حامی خود گردانیده باستظهار طایفه افشار پادشاه نشان باشد بوداق خان را
نیز پیغام کرده بود که باغوا و افساد میرزا محمد این جسارت ازو بظهور آمد مجملا چون
صاحب نفس قوی و مفسد و بلند پرواز بود بمقتضای این مضمون مصرع هم در سر آن
روی که در سر داری :: اسباب ادبار و سر انجام یافته بتحریک مقربان بساط اقدس که
عظمت و اقتدار او مکروه طبع ایشان بود گرفتار شد و چون همانجا آتش پیشکش بود

بمکنان عدم او را بر وجود ترجیح نهاده مبدست پیرعلی آقاء اربطان ملازم فرهاد خان بقتل رسید
درین منزل ملک بهمن لاریجانی که در اردو بود بی جهتی ظاهر فرار نمود ، بلاریجان رفت بعد
از وقوع این حالات حضرت اعلی امراء عظام را جمع نموده مکرر انجمن کنکاش انعقاد یافت
که توجه موکب همایون بعراق از کدام راه مناسب دولت است ولیخان تورچی باشی که بدر بکتاش
خان عرض نمود که اگر موکب همایون بطرف یزد در حرکت آید موجب ازدیاد توهم بکتاش خان
و متبران کشته بجهت آمدن بپایه سریر اعلی نخواهند کرد و محتمل است که مشاغل عظیمه پیش
آید اولی آنست که از اعمال ایشان که همه ملازم و نمک پرورد این درکاه اند اغماض فرموده از راه تبریز
و سبزوار بعراق رفته در مقر سلطنت نامدار نزول فرموده ناهنجاری که بظهور آمده اغماض فرمایند
این غلام متقبل میشوم که در کار جرم بکتاش خان رضای مبارک خاطر حاصل نموده بعد از اطمینان
او را بپایه سریر اعلی آورم حسب الالتماس او فسخ عزیمت یزد نموده از راه ترشیز و سبزوار متوجه
عراق گشتند و چون بدامغان رسیدند زمستان بپایان رسیده بود سمر رزد در دامغان توقف
فرموده بجشن نوروز و لوازم آن نوروز فیروز قیام نمودند و از آنجا روانه ری شدند و چون
در وقتی که مرشد قلیخان محل اقامت نواب سکندرشان و شاهزاده ها را در قلعه ورامین
قرار داده فرستاده بود نواب سکندرشان مکروه طبع حضرت اعلی بود درین وقت اراده فرمودند
که آن حضرت را از آنجا بیرون آورده مصحوب خود گردانند و در موضع ایوان کیف جشن عظیم و مجلس
عالی آراسته کس بجهت آوردن نواب سکندرشان فرستادند و چون بادرد و نزدیک رسید
حضرت اعلی باستقبال پدر بزرگوار سوار شده چون موکب عالی نمودار شد حضرت اعلی شاهی
از اسب پیاده شده کمال ادب را آن ورکاب مقدس پدر نامدار را بوسه دادند نواب سکندرشان
فرزند عالیشان را در آغوش مهربانی کشیده بدیدار یکدیگر ابتهاج و استبشار نمودند و آن
خیمه دولتخانه تا کنار اردوی همایون پای انداز انداخته چون بدرگرباس کردون اساس رسید
چند جا زر نثار فرموده آنروز را بعیش و خرمی گذرانیدند و از مجلس بحرم سرای مقدس تشریف
برده همشیره محترمه اش زینب بیگم در پرده کیان سرادق اقبال شرف ملازمت دریافتند و از آنجا
کوچ فرموده در مرافقت یکدیگر بدار السلطنه قزوین رسیده بفیروزی و اقبال در مقر سلطنت
ابدی الاتصال نزول اجلال فرمودند ذکر لشکر کشیدن فرهاد پاشا بقراباغ و تسخیر نمودن او ولایت
واسد بحنال اعلی از بغداد بقلم علینکی و تمام ساختن در نهاوند و آنچه درین اوان روی داده سابقا رقوم کلک وقایع نگار گشت

کمیش

قبل ازین قرار یافته بود که امر مصالحه با رومیان بنوعی که در زمان حیات نواب غفران پناهی سلطان
حمزه میرزا تمهید یافته بود بعمل آید مرشد قلیخان ولی قاجار شیخ کیی باشی را که از روم بدین مهم آمده
بود باز دو طلبیده متوجه رومیان از استماع سرانجام این امر بود که قضیه قتل او بوقوع انجامید آن
امر در آنوقت صورت نیافته در حین تلخیص ماند رومیان از استماع توجه رایات نصرت آیات
بخراسان انتهاز فرصت نموده فرهاد پاشا با عساکر بیحد و مرکه در ارض روم توقف داشتند
متوجه تسخیر قراباغ که مابین شیروان و آذربایجان واقع است گشتند از سلاطین گرجستان
سیمون خان که همیشه دولتخواه اینطرف بود مکرر را با رومیان محاربات قوی نموده درین هنگام
فرهاد پاشا با او ابواب ملایمت مفتوح داشته او را بمواعید دلپسند و هدایای ارجمند
فریفت و مشار الیه نیز که مرد عاقل و کاردان بود اوضاع قزلباش را بر نهج دلخواه مشاهده
نمی نمود و از مدد و کومک اینطرف مایوس بود علت بطبیعت داده پهلو از مخالفت رومیان
که فی الحقیقه مقدور وش نبود خالی کرده برومیان راه داده برکنار نشست و فرهاد پاشا خاطر
از کار او جمع کرده بفراغ بال از مضایق گرجستان گذشته قدم بولایت قراباغ نهاد و محمد خان
که در هان ایام بمرتبه ایالت رسیده هنوز استقامتی نیافته بود مضطرب گردید و از امراء
قراباغ نظر سلطان قذاقلو با ایل خود روی گردان شده برومیان پیوسته مرتبه پاشائی
یافت طایفه قاجار و ایل و اویماق کلهم بنوعی بهم برآمدند که مطلقا سامان و سرانجام جمعیت
نیافتند و مقاومت با آن لشکر نیز مقدور وشان نبود دست از مملکت کشیده در کمال اضطراب
و پریشانی کوچ کرده از آب ارس عبور کرده باز آمدند و پریشانی و اختلال تمام باحوال
ایشان راه یافته بسیاری از اموال و اسباب ایشان عرصه نهب و غارت گشت و فرهاد پاشا
چند روز در بلده گنجه رحل اقامت انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت ساخته و بردار خم
مردان کار و آلات کارزار و آذوقه و یراق بسیار استحکام داده مراجعت نمود جعفر پاشا که
در قلعه تبریز بود چون اطراف و جوانب آن ولایت در دست قزلباش بود بعزم تصرف آن محال
بیرون آمده عزیمت اردبیل نمود تا سراب آمده چون قدرت پیش آمدن نداشت از آنجا بازگشت
اماشاه ویردی خان ولد خلیفه انصار که حاکم قراچه داغ بود با او در مقام اطاعت درآمده
پسر خود را نزد او به تبریز فرستاد و از پی سعادتی فرق دولت خود را از تاج وهاج عاری ساخته
مجنون رومیانه بر سر نهاد بعد ازین قضایای امداد قزلباش دست از ولایت حوالی تبریز

کوتاه کرده ارد و باد و هر بند و دزمار و دنبوز و کرد کرد اطراف بتصرف جعفر پاشا قرار گرفت
سنان پاشا مشهور بجغال اوغلی بیگلربیگی بغداد بود او را نیز هوس تسخیر قلمرو علیشکر در سر
افتاد لشکرهای عراق عرب را جمع نموده اکراد آن سرحد را بخود ملحق ساخته عزیمت آن ولایت
نمود قورخمس خان شاملو که حاکم همدان بود امرای اطراف را اخبار نموده در مقام مقابله و مقاتله در
آمد اما قبل از آنکه او را جمعیتی دست دهد جغال اوغلی قدم بآن ولایت نهاده با غلبه تمام بحوالی
همدان رسید قورخمس خان از کمال غفلت و غرور از طریق حزم و احتیاط دور و مقید بجمعیت
لشکر نشده با اندک مردمی که داشت بمقابله اعدا شتافت شاهوردی خان عباسی حاکم
لرستان که نزد قورخمس خان آمده از قلت لشکر اندیشیده او را از محاربه منع نمود چون قورخمس
خان اعتمادی بجانب او نداشت این سخن را بکید و غدر او حمل نمود حزم و احتیاط که لازمه سپاهی
گریست مرعی نداشته بمعرکه قتال شتافت شاهوردی خان با لشکر لرستان پهلو از
محاربه خالی کرده برکنار ایستادند و رومیان حملات متواتر کرده لشکر قزلباش را که فوج قلیل
بودند احاطه نمودند قورخمس خان در آغاز محاربه با چند نفر از جوانان شاملو از صف سپاه
بیرون آمده کجی چیان را به جنگ ترغیب نماید گروهی از رومیه بار دور و چار شده در و
آویختند و یکی از مردم آن ولایت که در گرد آن شده بر رومیان پیوسته بودند او را شناخته
معاندان را مخبر ساختند و از اطراف و جوانب بر و حمله انداختند مشارالیه خود را غریق بحر
کارزار یافته دست و پایی که مقدور او بود زده گرفتار گشت بعد از گرفتاری او لشکریان
دست از محاربه کشیده راه انهزام پیمودند شاهوردی خان راه لرستان پیش گرفته
و رومیان دست بنهب و غارت دراز کردند اهالی همدان و بیچارگان آن ولایت بهم بر آمده
دست اهل و عیال گرفته به بیغولها خزیدند جغال اوغلی از حوالی همدان گذشته بطرف
نهاوند آمده انجا را که یکطرفش بلرستان پیوسته است جهت قلعه ساختن اختیار نمود که هم
ولایت قلمرو علیشکر بتصرف درآید و هم الکاء لرستان در تحت فرمان ایشان باشد بجهه
قصبه نهاوند را قلعه ساخت و قلعه دیگر در سعد وقاص ترتیب داده محارس و نگهبان
و آذوقه و یراق سرانجام کرده مراجعت نمود و رعایاء نهاوند که اکثر مذهب شیعه بودند و با
رومیان نمی‌آمیختند مواضع و مزارع خود را خراب نموده در اطراف و جوانب پراکنده شدند
و در بین آمد و رفت خرابی بسیار بقلمرو علیشکر راه یافته کمال نهب و غارت بوقوع انجامید

جغال

جغال اوغلی قورخمس خان را همراه ببغداد برده حقیقت حال بخواندکار عرض نموده مورد استحسان
گردید و محرر اینمقال واقعه مذکوره را از خواجه عبد الرحیم درمهنی نویسنده سرکار قورخمس خان
که در جنگ همراه بوده و با او تا ببغداد رفته از انجا عود نموده در قلم آورد **ذکر احوال امرای خراسان
و بعضی حالات که بعد از مراجعت رایت نصرت نشان دست داد** بعد از مراجعت موکب
همایون از خراسان بوداق خان و اولاد او دکان امیر الامرائی گشوده اجناس مطالب خود را که در
خزاین ضمیر داشتند بروی کار آوردند و شاهزاده سلطان حسن را دست آویز خود کرده
بعضی از امراء معزول را که در خراسان مانده بودند بجانب خود خواندند خاطر نشان مردم نمودند
که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعراق تشریف بردند و از استیلای مردمان رومیان آمدن بخراسان
نتوانند و ما پادشاهزاده در دست داریم و او را بمشهد معلی برده بر سریر دولت متمکن می
سازیم و بر سر او جمعیت نموده ملک خراسان را ضبط و از اعداء صیانت مینمائیم و هر کس اطاعت
ما نکند بدفع او پرداخته الکاء او را بدیگری میدهیم چون نام شهزاده در میان بود جمعی
بطرف او رغبت نموده امیر الامرائی و ریش سفیدی بوداق خان را پذیرفتند از جمله محمد
خان صوفی اوغلی استاجلو که از حکومت نیشابور معزول گشته بود با او اتفاق نموده
باستظهار او به نیشابور آمد غازیان استاجلو ملازمان شاه نظر سلطان کوشک اوغلی
قوم امت خان که حاکم نیشابور شده بود چون ملازم قدیمی محمود خان بودند بجانب او رغبت
نموده ولایت نیشابور را بتصرف او دادند شاه نظر سلطان بمشهد مقدس نزد امت خان
رفته محمود خان مستقل گشت و همچنین امام قلیخان ولد قباد خان قاجار که از حکومت
سبزوار بجهت بدسلوکی و شکوه رعایا معزول شده بود آن ولایت بمحمد خان قاجار ولد یعقوب
سلطان شفقت شده بود بر سر سبزوار آمده آن ولایت را از تصرف گماشتگان محمد خان مذکور
بیرون آورده متصرف گردید ابو مسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین نیز با ایشان اتفاق نمود
و امت خان که حاکم مشهد مقدس و از حضرت اعلی شاهی امیر الامرا بود کس فرستاد ایشان را
از خودسری و خودرائی منع کرد ایشان ممنوع نگشته در مقام آن شدند که بر سر مشهد
آمده او را از مشهد بیرون کنند و بدین اراده جمعیت نمودند که آمدن عبد المؤمن خان بخراسان
روی نمود امت خان محصور گردید باقی احوال ایشان در قضایا سال آینده مرقوم
میگردد و بعضی از امراء معزول خراسان که بمواخذه و مصادره قضایا گرفتار آمده بودند

از جمله سلطانعلی خلیفه شاملو و سلیمان خلیفه ترکمان و جمعی دیگر از مفسدان بجانب رستم
میرزا ولد سلطان حسین میرزا که حاکم بست و زمین داور بود و در قندهار با مظفر حسین میرزا
برادر بزرگ خود محاربه نموده بر و ظفر یافته بود میل نموده بعضی از ایشان خصوصا سلیمان خلیفه
بطرف قندهار رفته که او را فریفته بخراسان آورند و بسیاری از سپاهیان خراسان از آن
طایفه بقصد ملازمت میرزای مذکور کمر بسته بطرف قندهار رفتند حقایق احوال او و
مظفر حسین برادرش و قضایای قندهار چون نسبتی و مآل حال اولاد سلطان حسین میرزا
از ابتدا تا انتها در طی قضایای سالهای آینده داستان علیحده تسویه یافته بشرح و بسط
در محل خود سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی **ذکر وقایع اودئیل ترکی که سال سیم**
جلوس همایونست مطابق ثمان و تسعین و تسعمائه . بهار رسید که دگر راه بوستان گیریم
زباده غنچه رنگ گلستان گیریم گهی بیاد بتان سرو را نظاره کنیم گهی بشوق لب یار ارغوان گیریم
درین سال نوروز جهان آرا بفرخی و فرخندگی در سیم شهر جمادی الاول سنه ۹۹۸ اتفاق افتاد چرم
سیارگان چون موکب شاه جهان در برج شرف نزول نمود بیت ز شوق گل بصد افغان کشید
سر ز صفیر ؛ چو عهد شاه جهان گشت تازه علم پیر ؛ موکب همایون شاهی بمقر سلطنت
ابدقرین رسیده بکامرانی بر وساده دولت و اقبال متمکن گشته منصب رفیع القدر وزارت
دیوان اعلی بمیرزا لطف الله شیرازی که وزارت نواب غفران مآب جهانبانی بدو مرجوع بود
و درین هنگام بوزارت علیه عالیه قیام مینمود تفویض یافته قامت قابلیتش را به تشریف
گرانمایه این مرتبه عظمی آراسته گردانیده زمام مهام دیوانی را بکف کفایت او دادند
بندگان حضرت اعلی ایام بهار را در دار السلطنه قزوین بعشرت و شادکامی گذرانیده
بجهت رفع ملال و اقتضاء ایام شباب که بهار زندگانیست در باغ و بوستان از سیر و
صحبت گلرخان کامرستان بودند اما در لباس عشرت و نقاب غفلت صوری که بر چهره
آگاهی افکنده بودند چون آگاه دلان خرد پرور با نتظام مهام ممالک که بغایت مختل گشته
بود پرداخته لحظه از تدبیر امور مملکت داری غافل نبودند چون شرط مصالحه دو میان
فرستادن شاهزاده و مناقشه کردن جهت محاربه بود که بتصرف آل عثمان در آمده باشد
و این معنی بر طبایع شاه و سپاه گران بود اما رای اصابت انتما باقتضاء عقل دوربین عمل نموده
رضا بان دادند زیرا که از دو طرف دو پادشاه عالیجاه روی بمملکت ایران آورده بودند

وهنوز

وهنوز بی اتفاقی در میان طوایف قزلباش واقع بود و از بکتاش خان حاکم یزد آثار خلاف بظهور
میرسید و طایفه ذو القدر ان فارس بتحریک و اغوای بکتاش خان در مقام سرکشی و خودسری
بودند و بعضی از امراء افشار که از حدود اصفهان تا کوه گیلویه اقامت داشتند تا غایت
اطاعت بظهور نرسانیده بودند و حسن خان افشار که در کوه گیلویه بخود حاکم گشته آن
ولایت را متصرف بود باز گشتی بدرگاه جهان پناه نکرده بود و سرکشان اکناف و ولاة
اطراف ممالک ایران که همیشه حلقه اطاعت در گوش داشتند از تاریخ فوت شاه جنت مکان
تا حال که پانزده سال است هر یک در مقر حکومت خود لوای اقتدار را افراخته دم از استقلال
و استبداد می زنند و با این مقاومت با آن دو دشمن قوی متعذر و چاره جز آن نبود
که بیکطرف مدارائی کرده با روزگار در ساز کار کردند که تا لطف پروردگار جهان یار و رخت
بخت و اقبال مساعد و ممد گار گردد حق در مرکز خود قرار خواهد یافت بیت خرد شد
باین نکته راه نمون ؛ که او از نایلید زگف برون ؛ ستیزه بکس از توانایی است ؛
مدارا به دشمن ز دانایی است ؛ بالضروره حضرت اعلی شاهی رضا بمصالحه داده سامان و یراق
شاهزاده گشته مهدیقلی خان چاوشلو ولد یعقوب سلطان که در آنوقت حاکم دار الارشاد
اردبیل بود بمزید عقل و دانش و وفور فهم و کیاست و کاردانی و مکنت و حشمت از سایر
امرا امتیازی داشت برسالت تعیین داده میرزا را باین شایسته روانه نموده نامه
صداقت امیز دوستانه بحضرت خواندگار نوشته تحف و هدایای لایقه ارسال نمودند
و ولی آقا چاشنی گیر باشی را که دو سال بود ببابن مهم آمده توقف داشت منظور نظر عنایت
گردانیده رخصت انصراف دادند و چون مشار الیه می نمود که از جانب خواندگار حکم نشده
بود که جغال اوغلی لشکر بولایت عراق کشد و او بخودسری امده در نهاوند قلعه ساخت
خاطر انور حظوظ نمود که جمعی را بتسخیر ان قلعه مامور فرموده تا رسیدن شاهزاده
باستنبول انقلعه خراب گردد و در حین انعقاد مصالحه قلعه نهاوند در تصرف رومیه
نبوده باشد ایالت ولایت همدان از تغییر سبب قلی سلطان ارشلو عنایت فرموده او را
بتسخیر قلعه نهاوند مامور ساختند و امراء بیات را بمعاونت او مامور نمودند ایشان
حسب الامر اشرف متوجه انخدمت گشتند و قلعه را محاصره کرده چند گاه در تسخیر
آن اهتمام مینمودند چون دران اثنا آوازه امدن عبد المؤمن خان بخراسان شیوع

یافته توجه موکب همایون بطرف خراسان لازم گردید امرای مذکور کاری نساختند وجمال‌الدین
مرتبه دیگر بجانب نهاوند آمده ما یحتاج قلعه را از بغداد آورده حارسان آن زور گذاشته رفت
و بعد از انعقاد مصالحه چون خلاف شرایط صلح بود متوجه تسخیر آن قلعه که در وسط عراق
واقع شده بود نشده همچنان در تصرف رومیان ماند و استرداد آن بدستور سایر محال بوقت
دیگر حواله نمودند چنانچه عنقریب بیمن الطاف الهی و به نیروی دولت پادشاهی چنانچه در محل خود
نگارش تحریر خواهد یافت بحیز ظهور آمد و از مصالحه و مسالمه مذکور که پسندیده عقلای دانش
ور بود جمعی از جهلای نادان را که از خرد بهره نداشتند خار تعصب و تقلید دامن گیر گشته
سخنان دور از کار میگفتند و نواب کامیاب اشرف با وجود تهادی و آتش مزاجی و استیلای
قوت غضب ایام شباب بشیوه پیران صاحب خرد عمل نموده گوش بسخنان ناهنجار اهل
روزگار نفرمودند و الحق از انعقاد مصالحه و مدارا فواید کلی بدین و دولت رسید زیرا که چون خاطر
از طرف روم جمع گردید متوجه رفع اختلال احوال ممالک شدند و به نیروی اقبال و حسن تدبیر
و رای صایب غبار فتن و فتور از ساحت ملک ایران محو گشته در اندک فرصتی مفسدان
هر طایفه از طوایف سرکش و دشمنان خانگی را دفع فرموده سرکشان را بنوعی بجنبر اطاعت
در آوردند که موجب حیرت ارباب قیاس و نظار گردید و آن قلعه و بسیاری از قلاع عظیمه
که بتصرف اعادی در آمده بود استرداد فرموده چندین قلاع و بلاد مفتوحه ضمیمه آنها گردید
و ممالک بنوعی از خس و خاشاک معاندان پاک گردید که اکنون ساحت ملک ایران
غیرت افزای روضه رضوانست و عنقریب شرح هریک در محل خود سمت تحریر خواهد
یافت ذکر لشکر کشیدن عبدالمؤمن خان بخراسان و محاصره نمودن مشهد مقدس و ظفر
[illegible]
یافتن بران بلده طیبه سابقا ایراد یافت که عبدالله خان که در سال گذشته بمشهد مقدس معلی
آمده بود بمجرد پیشکشی قناعت کرده از سر مشهد برخواست و ابراهیم خان استاجلو که
دران سال حاکم مشهد بود و اهالی آنملک بنا بر صلاح وقت با او مدارا کرده بودند درین
سال چون مسموع عبدالله خان گردید که حضرت اعلی شاهی ظل الهی بخراسان آمده بی تعرض
بلده هرات گردید بازگشته بجانب عراق رفت هوس تسخیر خراسان که در ضمیر داشت ازدیاد
پذیرفته عبدالمؤمن خان پسر خود را از بلخ متوجه آنصوب گردید و دین محمد سلطان و الیجانی
بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان که بتیلیم سلطان اشتهار داشت و میر قلبا باه

کوکلتاش

کوکلتاش حاکم هرات با لشکرهای بلخ و اندخود و شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و
هزاره و قپچاق بمعاونت او مامور گشته پیش از آنکه محصولات بحصار رسد عبدالمؤمن خان
بخراسان در آمد و چون بسرعت و استعجال با اندک مردمی آمده بود اول بر سر نیشابور آمد
محمودخان صوفلو و علی و غازیان استاجلو که در نیشابور بودند بی آنکه بر حقیقت حال و
کیفیت و کمیت لشکر و سردار اوزبک آگاهی یابند بعزم رزم با فنون آراسته از شهر
بیرون آمدند و با طلیعه لشکر در هم آویخته اندک محاربه نمایان بوقوع پیوست و قزلباشیه
آثار جلادت و شجاعت بظهور آورده چند نفر از بهادران نامدار معتبر اوزبکیه گرفتار
گردیدند و مشخص شد که سرکرده آن جماعت عبدالمؤمن خان است غازیان استاجلو دست
از محاربه بازکشیده خود را بقلعه رسانیده دروب را مستحکم گردانیده بر بروج و باره
برآمدند عبدالمؤمن خان در ظاهر شهر نزول نموده جنود اوزبکیه گروه گروه جمع شدند
محمودخان چون اسباب قلعه داری جمع نداشت بوسیله گرفتاران که اقوام معتبر در
میانه لشکر داشتند محقر پیشکشی بیرون فرستاده عرض کرد که تابع نیشابور مشهد مقدس است
هرگاه مشهد مقدس را بحیطه تسخیر در آوردند ما این ولایت را بی نزاع می سپاریم مجملا عبد
المؤمن خان بسعی جمعی که امرا و اقوام ایشان گرفتار شده بودند رضا بصلح داده کوچ کرده
محمودخان تمامی گرفتاران را بیرون فرستاد و از آنجا عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس معطوف
داشته چون بظاهر شهر رسید اندک مردمی با او بودند بنابران در اول بمحاصره نتوانست
پرداخت در حوض تولی که نیم فرسخی شهر است نزول نمود تا آنکه میر قلبا با حاکم هرات و شورات
و تیلیم سلطان و سایر امرای اوزبکیه که در خراسان بودند بر سر او جمع شدند از آنجا بحوالی
شهر آمده محاصره نمود شروع در لوازم قلعه گیری کردند و امت خان هرکس از سپاهیان
آن حوالی را که دست رسید بمشهد در آورده برج و باره و فصیل و دروازه شهر بند
بیرون را بقدر مقدور استحکام داده بر سر هر برجی از جنود قزلباشیه و اهالی و اعیان مشهد
مستحفظان گماشته بمدافعه و قلعه داری مشغول شدند و کس بپایه سریر اعلی فرستاده
حقیقت حال تنگی آذوقه و عسرت و تنگی اهل مشهد عرض کردند نواب همایون اعلی بعد
از اطلاع بر مضمون عریضه امت خان همت بر دفع اعدا و استخلاص محصوران مشهد گماشته
از مقر سلطنت در حرکت آمده بجانب مشهد توجه فرمودند و چون الکای ری مضرب سرادقات

اقبال گشت چند روز در بلده طهران از جهت اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد
چون هنوز کوکب بخت ایرانیان از ظلمت وبال بیرون نیامده بود استقامت احوال پر اختلال
ایشان از میعادی مقرر بود از اقتضاء قضا و عفونت هوا بیماری در معسکر همایون شیوع یافته
عرض مرض بذات مقدس شاهی سرایت کرده بیماری صعب عارض ذات همایون گردید جمعی از امرا
و عساکر را پیشتر فرستادند که مقدمة الجیش بوده تا چمن بسطام رفته در انجا منتظر ورود موکب
همایون باشند که بعد از صحت مزاج وهاج روانه انجانب شوند و اطبا بمعالجه و مداوا پرداختند
چون اراده ازلی باختلال احوال ساکنان ان بقعه شریفه و صلحا و اتقیا روضه منوره متبرکه
مقدسه رضیه رضویه علی مشرفها الف الف السلام والتحیه و رفع درجات اخروی ان گروه سعادت
نشان تعلق گرفته بود بیماری و سقم مزاج بامتداد کشیده بسیاری از عساکر منصوره بغبار تیره
خاک و مضاجع هلاک شتافتند اوزبکیه ازین خبر مبتهج و مسرور گشته باطمینان قلب در تسخیر
شهر و قلعه سعی مینمودند امت خان و محصوران ازین اخبار ملالت افزا پریشان گشته تا مدت
چهار ماه در غایت یاس و حرمان روزگار گذرانیده با اعدا مقاومت نموده بقدر مقدور
در مدافعه میکوشیدند رفته رفته کار باضطرار انجامید هم محصوران از فقدان اذوقه بجان
رسیده و دست از محافظت بیرون شهر باز داشته حصار اندرون را نیز چندگاه محافظت
نمودند و زبر و زبر بیرونیان از رسیدن مدد و کومک قوت گرفته محصوران ضعیفتر
میشدند و بجهت امتداد بیماری و نقاهت ذات مبارک اشرف قطع امید از امداد و کومک
کرده چون غریقان بحر تحیر در سبعه اضطراب افتاده از مقاومت عاجز شدند و حرکت مذبوحی
کرده بمقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش اراده نمودند که بوسیله میر قلیبابا با عبدالمؤمن خان
دم از مصالحه زده شهر را بسپارند شاید بجان امان یافته بیرون روند خداوردی خان
جلایر را بیرون فرستاده استدعای مصالحه کردند عجز ایشان بعبداللّه ظاهر گردید عبدالمؤمن
خان بان راضی نشد و خداویردی را باقبح وجهی در برابر قلعه سیاست نموده مقتول ساخت
و در کمال خشم و غلظت متوجه تسخیر قلعه شده امرا و اوزبکیه بیشتر از پیشتر سعی کشیدند تا
روزی انتهاز فرصت نموده از هر طرف هجوم کرده یورش نمودند قزلباشیه تاب مقاومت
نیاورده قوت مدافعه نیافتند و اوزبکیه بر بروج صعود نموده بشهر ریختند امت خان با غازیان
استاجلو و سایر مردم بصحن استانه جمع شده حصار روضه مقدسه را پناه خود ساخته

بمحاربه

بمحاربه مشغول شدند جمیع سادات و علما و خدام و مدرسان سرکار فیض آثار و صلحا و اتقیا
که در مشهد بودند و استانه مقدسه را ملجا میدانستند انجا جمع شده بدعا اشتغال
داشتند اما اینهمه سعی سپاهیان و دعای مظلومان دافع بلا نگشت و اوزبکیه اطراف و جوانب
صحن را احاطه کرده طایران تیر و تفنگ از جانبین در پرواز آمدند عبدالمؤمن و دین
محمدخان سلطان مشهور بتیلیم خان با جمعی از بهادران نامی بشهر در آمده غازیان قزلباشیه
سینه سپر بلا ساخته دل از جان شیرین برگرفته مردانه وار میکوشیدند و یکیک از جام
شربت شهادت میچشیدند و بضرب تیغ خونریز مخالفان در صحن استانه مقدسه کشتها
بر زبر یکدیگر افتاد امت خان با کل سپاهیان و مردمی که یراق بسته بجنگ مشغول شدند
بقتل رسیدند اوزبکیه بر هیچ نفسی ابقا نکردند و چون از ارباب جلادت پرداختند دست بخون
علما و سادات آمیختند عبدالمؤمن خان شیوه ابن زیاد پیش گرفته شعله غضب جگرخون سادات و علما
شعله استغنائی پذیرفت و از مضمون لا یرحم الله من لا یرحم الناس احتراز ننموده با کمال قساوت
قلب در صفه میرعلیشیر ایستاده جنود شقاوت ورود اوزبکیه را باندرون روضه
منوره فرستاده یکیک از بیچارگان مظلوم را از دار السیاده و دار الحفاظ و مسجد جامع
بیرون کشیده بدرجه شهادت میرسانیدند و مصاحف از دست حفاظ گرفته ازیمان
شربت میچشانیدند از صحیح القول استماع رفت که میر محمد حسین مشهور بمیر بالای سر
که از سادات مشهد مقدس بود و در صلاح و تقوی و عبادت درجه عالی داشت و همیشه
در بالای سر نشسته بتلاوت مشغول بود یکی از اوزبکان از خدا بیخبر دست در کمر او کرده
بیرون میکشید میر بیچاره از هول جان و کشاکش اضطراب دست بر پنجره ضریح زده محکم
گرفت اوزبک دیگر شمشیری انداخته قطع ید او نمود دست میر بالای سر در پنجره ماند
او را بیرون کشیده پاره پاره کردند مجملا از وزغم اندوز ثانی روز عاشورا و صحن مقدسه
نمونه دشت کربلا بود خون کشتگان در صحن استانه متبرکه بر مثال آب روان جریان
یافته سفینه حیات لنودم غریق بحر فنا گشت مولانا شانی که در ولایت عجم مرتبه
سحبانی دارد مرثیه درین باب بنظم آورده این بیت مناسب مقام است

بیت هنوز اگر بغبار تن خاک مشهد را ÷ سفینه از شط خون تا بکربلا برد ÷

عورات این طبقه که سرپوشیدگان حرم عزت و پرده نشینان سرادق عفت بودند

باستانه و مسجد جامع شده ملتجی گشته بودند از ازواج و پسران و برادران خرد را غرقه دریای خون
دیده خود داده در دام محنت و بلا یافته بدست اوزبکان بیحیا اسیر و مبتلا میشدند و همچنین
در کوچها و محلات دست بقتل و اسیر و یغما برآورده هر کس را در محل اختفا بیرون میکشیدند
بعد از قین و اشکنجه و اخذ مال ایمان شربت مرگ چشانیدند روضه مقدسه بباد غارت رفت
و قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان که از تعداد حیز بیرون بود و مفروشات و ظروف و آلات
چینی و کتابخانه سرکار فیض آثار که در عادی ایام از اقصا بلاد اسلام جمع شده بود از مصاحف
بخطوط شریفه حضرات ائمه معصومین و استادان ما تقدم مثل یاقوت مستعصمی و
استادان سنه و دیگر کتب علمی و فارسی که از حیز احصا بیرون بود بدست اوزبکان بی تمیز
نادان درآمده آن در گرانمایه چون خزف دین بی بها بیکدیگر میفروختند مجملا تا سه روز
آتش سپاه آن طایفه بدنهاد اشتعال داشت قلیلی از سپاهیان و سادات و اصحاب استانه
و مردم مشهد که در نهانخانها خزیده بودند شبها بیرون آمده پیاده سر بکوه و صحرا نهاده
خود را بامنی میرسانیدند بعضی بعراق آمده بعضی دیگر که قطع تعلق از فرزندان نمیکردند
در مواضع و محال پراکنده شدند بعد از سه چهار روز که کسی در بین و بسیار نماند بر بقیه
ترحم نموده بقیة السیف مال امانی قرار یافته جنود اوزبک از قتل و غارت و اسیر عورت
ممنوع شده خلایق که در زوایای اختفا بودند یکیک و دو دو جمع شده بقدر جمعیتی
روی داده با وجود غارت زده گی مال امانی حواله میشد هر کس قدرت بر ادای آن نداشت
اطفال و کودکان را در عوض میگرفتند بسیاری از نساء و صبیان که اسیر شده بودند بماوراء
النهر برده بزل غنیمت گرفتار کردند عبد المومن خان حاکم در مشهد تعیین نموده در وقت
دفن میل طلای بالای گنبد مبارکه را که شاه جنت مکان ترتیب داده بودند تصرف نمود
بعد از تسخیر مشهد مقدس روی توجه بجانب سرخس آورده شهر و قلعه را در میان گرفتند
اوزبکیه بمحاصره و محاربه پرداخته ابن حسین خان حاکم سرخس با طایفه جغتای که ملازم
قدیم او بودند در مراسم قلعه داری کوشیده در بین الجانبین محاربه و مصادمه وقوع
یافته چند مرتبه یورش و هجوم آورده کاری نساختند و در ین محاربات فوجی کثیر
از جنود اوزبکیه و بهادران مقتول و گرفتار گشته از اهل قلعه کمال جلادت و مردانگی
بظهور رسید آخر الامر عبد المومن خان از تسخیر قلعه سرخس مایوس گشته هم از ولایت با

بسال دیگر انداخته از پای قلعه کوچ کرده راه از راه بلخ پیش گرفت و ابن حسین خان در آن سال
در جا و مقام خود اقامت داشت اما اکثر محال خراسان خصوصا جام و خاف و باخرز و کوسویه
و غوریان و فوشنج از قزلباش خالی شده تصرف اوزبکیه قرار گرفت محمود خان نیز بسعی
ملازمانش که خانه کوچ در نیشابور داشتند شهر را خالی کرده به بسطام آمده آن ولایت
نیز با سایر بدست اوزبکیه درآمد کچجعلی خان چندگاه در خاف قلعه سلامه را نگاه داشته
مردانگیها نمود اما بالاخره از کومک مایوس شد از بیم آوازه مخالف آهنگ عراق ساز کرد
بالجمله در بلده طهران که فی الجمله عارضه نواب کامیاب شاهی روی بانحطاط آورده هنوز
صحت کامل نیافته بود خبر ملالت اثر واقعه هایله مشهد مقدس رسید و موجب
پریشانی ضمیر انور حضرت شاه جمجاه و افسردگی عموم سپاه گردیده چون قضای آسمانی
را بجز صبر چاره نیست دست بعروة الوثقی صبوری زده کافه خلایق بشکر سلامتی ذات
مبارک اشرف قیام نمودند و مکافات این اعمال و بی ادبیها که در آن استان متبرک از
عبد المومن خان و اوزبکیه صدور یافت عنقریب بروزگار او و آن طایفه لاحق گردید
بالجمله چون ضعف و نقاهت حضرت مقدس بهبود شد از طهران بقصبه شریفه طیبه عبد
العظیم تشریف آورده چند روز در آن استان بدعا و زیارت مشغول بودند
و چون خبر مراجعت عبد الکافر خان تحقیق پیوست رایات نصرت نشان بصوب مقر
سلطنت در حرکت آمده بدار السلطنه قزوین رسیدند **ذکر محاربه بوداق خان و امرا با نور
محمد خان و جنود اوزبکیه و شکست یافتن بتقدیر پروردگار جهان** کلک سخن پرداز که مکرم
ادای مضمار نکته سرایی است اشهب سبک سیر قلم را بجانب احوال خراسان انعطاف
داده رقم پرداز صحیفه ظهور شده بود که بوداق خان چکنی با ابو مسلم خان چاوشلو
و اسلم قلیخان قاجار و محمد خان صوفی اوغلی استاجلو و غیر ذلک که با او متفق بودند
شهزاده سلطان حسن را دست آویز کرده جمعی نموده اراده داشتند که بمشهد
مقدس رفته امت خان را از مشهد بیرون کرده بوداق خان لله و امیر الامرا بوده
بضبط ولایت خراسان کمر بندند در ین اثنا عبد الکافر خان بر سر مشهد آمد امت
خان محصور اوزبکیه گردید و کس نزد ایشان فرستاد که جمعیتی که نموده اند بغایت
در موقع است لیکن چون حالا اوزبکیه قدم باین ولایت نهاده اند اول بدفع دشمن

بیکانه پرداختن اولیست که اگر قوت و قدرت داشته باشند و تا مشهد مقدس توانند آمد ببینند و آیند که ما نیز با ایشان ملحق گشته بدفع مخالفان پردازیم و اگر قوت مقاومت نداشته باشند تا حدود درادکان حرکت نمایند و چند روزی مماندانرا بخود مشغول کردانند که از عراق مددی رسد شاید این خطه شریف از شر اعدا مصون ماند اگرچه تاب مقاومت عبدالمومن نداشتند اما بقصد توجه مشهد از موقف خود در حرکت آمدند و در خلال این حال نور محمد خان بن ابوالمحمد خان ابن محمد خان ابن الوش بن از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان که والی مرو و نسا و ابیورد و باغباد بود و میان او و عبدالمومن خان وحشت بدید آمده از و خوفناک بود بتوهم آنکه مبادا عبدالمومن خان قصد ولایت او در آشته باشد اوزبکان و جمعی از ترکمانان صاین خانی ساکن نسا و باغباد وا لغدرود تا موازی شش هفت هزار کس جمع آورده بحوالی جنوشان و لخدود آمد و چون آمدن او مسموع بوداق خان و امرا گردید بظن آنکه مبادا نور محمد خان بعبدالمومن خان ملحق کرده و مقاومت با آن لشکر جرار دشوارتر شود و رای و تدبیر ایشان بدان قرار گرفت که بمقابله نور محمد خان شتافته قبل از آنکه آن دو لشکر جرار با یکدیگر تلاقی کردند با او محاربه نموده سلک جمعیت او را از هم فرو ریزند چه هرگاه او را منهزم سازند اگر فی الواقع در مقام امداد عبدالمومن خان بوده باشد انهدام او هم سبب ضعف و فتور احوال عبدالمومن خان میگردد و هم آثار غلبه و اقتدار ایشان ظهور یافته باعث خوف و هراس عبدالمومن از لشکر قزلباش می شود و محتمل که از آن لشکر حسابی گرفته دست از محاصره مشهد باز دارد و بدین عزیمت جازم گشته کمر محاربه او بستند و با لشکر برخاشجوی بمقابله او شتافتند نور محمد خان کس نزد بوداق خان و امرا فرستاده اعلام نمود که مرا با لشکر قزلباش کاری نیست بلکه غرض از نهضت و حرکت صیانت ملک موروثی و دفع شر عبدالمومن خان است ایشان این حکایت را حمل بر کید و مکر نموده با کمال نخوت و غرور از و حسابی نگرفتند و در مقابل او صف سپاه آراستند از آنجانب نیز اوزبکیه در مقابل آن فئه معرور صف آرا گشتند از جانبین دست بالت کارزار بردند بهادران اوزبک و دلیران قزلباش درهم آویخته پیچ پیچان قزلباش بی محابا بجانب اعدا تاخته مراول جرنجی را از پیش برداشته بصف رسانیدند تدبیر نور محمد خان شیوه آغاز نهاده بسیاری از سپاه قزلباش زخم تیر دلدوز مجروح شدند

جنود اوزبک

جنود اوزبک بهیات اجتماعی حمله آورده جلودریز بر صف سپاه قزلباش که اکثر بخیال فتح و ظفر پراکنده شده بودند تاختند و لشکر قزلباش چون بخلاف رضای واقعیت پشت گرفته بودند تاییدی نیافته با وجود قوت و قدرت که داشتند منهزم گردیده راه فرار پیش گرفتند و نور محمد خان بان فئه یاغی ظفر یافته تا موازی ششصد هفتصد کس از جوانان کارآمدنی قزلباش در آن معرکه ضایع شده راه عدم پیمودند و نور محمد خان بعد از انهزام قزلباشیه دست از تعاقب باز داشته بیشتر نیامد و بوداق خان و امرا که اسپهای دونده تو بچاق داشتند از معرکه بیرون آمده هر یک شکسته و پریشان حال بالکاء خود آمده باستحکام قلاع خود پرداختند و بوداق خان عریضه مشتمل بر حقیقت حال بخدمت بندگان حضرت شاهی نوشته حسین علی سلطان پسر خود را که ارشد اولاد بود دش بدرگاه معلی فرستاده اظهار ندامت و شرمندگی بسیار کرده استدعاء عفو و تقصیرات خود نمود نور محمد خان مژده فتح بعبدالمومن خان اگرچه در آن سال متعرض الکاء او نشد از تسخیر مشهد و نیشابور فارغ بود طمع بولایت او کرده در اندک زمانی مرو را عبدالله خان و نسا و ابیورد و سایر محال را عبدالمومن خان از تصرف او بیرون آورده او را از ممالک موروثی بیرون کردند شرح آن احوال در ضمن قضایاء بعد از این از مساعدت بخت مامول است انشاء الله وحده العزیز وقایع متنوعه که درین سال عجیب تقدیر خالق عباد روی داده درین سال محمد خان زیاد اوغلی قاجار و امرا قراباغ که در سال گذشته از صولت سپاه روم از ولایت مذکور جلا نموده با ایل و اویماق بارس بار آمده بودند بخیال تسخیر قلعه گنجه با حشمی انبوه از غازیان قاجار و ایل و اویماقات و ترکمان قراباغ آمدند و بپای قلعه گنجه رسیده بمحاصره پرداختند و مورچلها بهر طایفه قسمت نموده و سپهها ترتیب داده در لوازم قلعه گیری قلعه اهتمام نمودن گرفتند و مقصد ایشان آن بود که چون گفتگوی صلح با رومیان قبل از تسخیر گنجه و قراباغ بشرایطی که مذکور شد تمهید یافته بود و ایشان بعد از آن لشکر بقراباغ کشیدند تا رسیدن شهر آذه و ایلچیان قزلباش بروم ایشان قلعه را از دست رومیان گرفته و بران سازند و در حین استحکام شرایط صلح قراباغ در تصرف قزلباش بوده باشد اما از آنطرف حارسان قلعه مذکور بریدی سریع السیر بجانب جعفر پاشا که حاکم تبریز بود فرستاده از حقایق حال خبر دادند و او ایلچی بخدمت اشرف فرستاده عرض کرد که چون هنوز قواعد صلح استحکامی نیافته لایق نیست که در بدایت حال آثار خلاف از جانب ملازمان بظهور رسد و بممالکی که الیوم در تصرف منسوبان آل عثمان است تعرضی رود و حضرت

اعلی شاهی چون صلح مذکور داد در انوقت موجب استحکام بنیان قصر محمد دانستند بملاحظهٔ
آنکه مبادا در وقتی که شاهزاده بپایه سریر سلطان روم رسد این حرکت ناهنجار قزلباش موجب
تزلزل امر مصالحه کردد و حکم همایون باسم محمدخان و امرای قاجار فرستادند که ترک محاصره نموده دست
از ولایت قراباغ باز دارند چون آن ولایت دلکشا از لطافت هوا و کثرت سبزه و ریاحین و انتفاع
صحرانشینان و خصوصیات ییلاق و قشلاق شهره آفاق است و طایفه قاجار و ایل و اویماقات
ساکن قراباغ چندین سال بود که در انولایت نزهت بخش مسکن گرفته املاک و باغات کثیر
النفع بهم رسانیده بودند و دل از آن سرزمین باسانی برنمیداشتند و قطع تعلق از وطن قدیم
خود نمیکردند بمنع مذکور ممنوع نگشتند و دست از محاصره قلعه باز نداشتند تا آنکه این خبر
بفرهاد پاشا که بانی و باعث امر مصالحه بود و هنوز در سرحد از روم بود رسید و از جانب او نیز
ایلچی آمده در آن باب گفتگو و مبالغه کردند حضرت اعلی شاهی معتمدی از ایل قاجار شاهوردی بیک
نام چولاق مشهور را نزد محمدخان زیاد اوغلی و ریش سفیدان آن طبقه فرستاده پیغام فرستادند
که پدران شما دی ارادت و اخلاص بدین دودمان آورده از میامن تربیت و شفقت آبا و اجداد
همایون ما بمراتب عالیه رسیدند و ملک قراباغ را بایشان داده بودیم چون الیوم مصلحت دولت ما در آن
است که درینوقت بر سر ملک مناقشه ننمایم ایشان اگر یکجهت اند و رضای ما را منظور میدارند
ترک منازعه و لجاج نموده بدین طرف ایند که در عوض قراباغ در سایر ممالک جا و مقام بدیشان عنایت
میفرماییم قراباغ جایی نمیرود و اگر خدای تبارک و تعالی خواسته باشد باز باسانی بدست میاید
و اگر مقدر الهی نبوده باشد باد و زرکار ستیزه نمیتوان کردن و امیدواریم که بیمن تایید الهی
عنقریب حق در مرکز خود قرار گیرد مشارالیه احتیاطا و زیرک بملاحظه آنکه اینمعنی مرغوب طبع امرا نبوده
باشد خود را از خوف بقلعه انداخته سیاوش پاشا را از واقعه خبردار کرد و از قلعه منشور مذکور را نزد محمد
خان و امرا فرستاده محمدخان چون صوفی و دولتخواه بود بعد از اطلاع بر مضمون رضای خاطر اشرف
جسته از پای قلعه برخاست امرا و لشکریان پراکنده گشته اکثر ایشان خصوصا میر قزاقلو و شمس الدین
لو و قراچانلو روکردان شده دو نوک شده بجا و مقام خود رفتند و بعضی دیگر بجانب ارسباد
آمدند و از ایلات و اویماقات نیز هر کس بهره از اخلاص داشت رضاجوئی خاطر مبارک اشرف را
بر ملک و مال ترجیح نهاده ترک انولایت کرده بممالک محروسه آمده و جمعی که اخلاص و اعتقاد درست
نداشتند روی ازین دولت تافته تن بذلت و خواری و رعیتی رومیان دادند و انولایت

محک

بمحک تجربه ارباب اخلاص گشت بیت خوش بود گر محک تجربه آید بمیان ۞ تا سیه روی شود هر که
در و غش باشد ۞ محمدخان از آشوب و فتنه اهل دو نوک بدینطرف نتوانست آمد از آب کر گذشته
بتکلیف اسکندرخان نزد او رفت مشارالیه بیمروتی کرده او را گرفته برومیان سپرده
باستنبول بردند و در انجا چندگاه محبوس بود بعد از قرار صلح که گرفتاران جانبین را
اطلاق مینمودند مشارالیه نیز سلطان مراد آزاد کرد و از انجا ببغداد آمده بتوسل نزد مهدی
قلیخان شاملو رفت و از انجا بدرگاه معلی آمده در دار الارشاد اردبیل ساکن گردید نقل است
که محمدخان همیشه در اردبیل میگفت که عنقریب باز گنجه بمعاونت روح مقدس سلطان الاولیا
تصرف این دولت در آمده حکومت آنجا از جانب اشرف بمن متعلق خواهد شد چون مشارالیه
را اخلاص قوی بود و بندگان شاهی را رجا واثق و نیت صادق بعد از بیست سال که آن
ولایت در تصرف رومیه بود بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها این معنی از حیز قوت بفعل
آمده به نیروی اقبال و مساعدت بخت فرخ فال در سال یونت ئیل اربع عشر و الف شوهی که در طی
قضایای انسال سمت گذارش خواهد یافت بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمده محمدخان
که انواع تعب و تشویش کشیده جرعهای ناکامی که از دست روزگار چشیده در ازای اخلاص و
یکرنگی دوران بایالت انولایت سربلندی یافته از حضیض مذلت باوج عزت رسید از هر طایفه
که اخلاص و یکجهتی بظهور آمده دیگر باره در انولایت لوای عشرت افراختند و جمعی که در اخلاص
ایشان خللی پدید آمده و در انوقت آهنگ مخالفت ساز کرده بعراق نیامدند و ترک اوطان ننمودند
تهمان قهر پادشاهی باجلای ایشان حکم نمود همگی را جبرا و قهرا از دیار خود بیرون کرده بمازندران
فرستادند که هم موجب آبادانی انولایت و هم موافق از منافق متمیز بوده هر یک بجزای عمل رسند و این معنی
کارنامه سلاطین نامدار و دستور العمل خواقین روزگار گردد و هرچند این مقدمات در محل خود ثبت
تقریر میباید و ذکر آن در طی سوانح این سال مناسب نبود اما کلک سخن پرداز در انشای گذارش
قصه اختیار از شایبه تکرار نیندیشیده به تحریر آن پرداخت دیگری از سوانح این سال
فرار نمودن محمد شریف خان چاوشلو است مشارالیه ولد خلیل بیک ابن حسین بیک قورچی
تیر و کمان شاه جنت مکان و دخترزاده معصوم بیک صفوی است در خدمت معزز
و محترم و بمنصب موروثی سرافراز بود در وقتی که رایات جلال متوجه خراسان شد
مرشد قلیخان استاجلو را برتبه ایالت و خوانی و دارایی قزوین نوید داده آن منصب را بمحمد سلطان

کوتوال عمزاده خود داد وی بمحض رضای مرشدقلی وهواپرستی وجاه طلبی ترک خدمت حمزه
اعلا نموده وقطع تعلق از منصب موروثی کرده ایالت وخانی اختیار نمود و تا معاودت موکب
همایون حاکم قزوین بود در اواخر این سال بی انکه استشمام رایحه بی التفاتی نموده باشد بمقتضا[ی]
الخاین خایف چون برضای خاطر اشرف ترک خدمت نموده بود خوفناک گشته با چند نفر از محرمان
ومعتمدان خود از قزوین فرار نموده بگیلان رفت مرشدقلی سلطان برادر اسمعیل قلیخان
شاملو بجهت برادر مشار الیه ومخالفت ایام ابوطالب میرزا اندیشه ناک گشته فرار نموده بگیلان
رفت چند کس دیگر که از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی هراس داشتند این عمل کردند خان احمد والی
گیلان این جماعت را در گیلان با ایشان مردمی بسیار کرده نگاه داشت نواب اشرف بجهت
برادر مشار الیه انکه سند این باب شود ایشان را از خان احمد طلب داشت مشار الیه از فرستادن ابا
نموده التماس عفو واغماض نمود شیدکان حضرت اعلی چون وقت مقتضی بازخواست نبود
تغافل پادشاهانه شعار خود ساخته در ان سال در مقام بازخواست ان نشد فلی درین سال
فرهاد اقا غلام حاکم اصفهان بجهت انکه حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان ونواب
سلطان حمزه میرزا را منظور نداشته بهوس حکومت اصفهان شیوه خدمتکاری مرشدقلیخان
اختیار نموده مواخذ گردید داروغگی وکل معاملات اصفهان بولی بیک غلام نواب غفران پناه
جهانبانی که در خدمت بندگان اشرف اعلی معزز بود شفقت شد

گفتار در بیان حالات و عجایبات که در فارس و کرمان و یزد و میانه امرای قزلباش بوقوع پیوست

قبل ازین فارس مضمار قصه پردازی یعنی کلک بدایع نگار در معرکه سخن سرائی چنین تک و دو
نموده که جمعی از اقایان ذوالقدر فارس بمخاصمت یعقوب خان امیر الامرای آن ولایت برخاسته
از اردو فرار نموده و در حدود یزد بکتاش خان افشار ایشان را بدست آورده
بعلیقلی بیک قورچی ترکش که داروغه یزد بود وحراست قلعه انجا مینمود وبحسب ظاهر این معنی را
دولتخواهی نام نهاد اما چون مرد محیل و بلند پرواز بود میخواست که بوسیله اقایان مذکور ذو
القدران فارس را بخود رام ساخته صاحب اختیار ان ولایت باشد وبتحریک واغوای میرمیران
که پدر زنش بود فتنه اندوز و شورش انگیز و در کل ولایت فارس و کرمان و یزد لوای استقلال
افراخته فرمان روا بود وحسابی از ارکان دولت قاهره پادشاهی نمیگرفت چون هر دو مست
باده غرور بودند و از وخامت عاقبت نمی اندیشیدند وبعد ازانکه یعقوب خان بتعاقب

ایشان

ایشان به یزد رسید از اطوار ایشان بغی وخلاف تفرس نموده لب از گفت وگوی طلب اقایان بسته
همان لحظه خود را از یزد بیرون انداخته راه شیراز پیش گرفت بکتاش خان جمعی را بطلب او
فرستاد اما بگردش نرسیدند وچون یعقوب خان بشیراز رسید و در مقام دفع مفسدان
طایفه ذوالقدر که بامداد بکتاش خان مستظهر بودند درامد خواست که در کسر شوکت
بکتاش خان سعی نموده اقتدار او را بزلال تدبیر فرونشاند که قوت امداد ذوالقدران نداشته
باشد چون از جانب اشرف مرخص بود که در انتظام مهمات فارس انچه صلاح داند بعمل آورد
نوید ایالت کرمان از جانب همایون اعلی بعباس سلطان افشار عم بکتاش داد و بطوایف افشار
که در کرمان بودند اعلام نمود که بر سر عباس سلطان جمعیت نمایند که نواب اشرف بنابر
سوء اعمال وخودسریهای بکتاش خان ایالت ان ولایت را بعباس سلطان شفقت فرموده اند
عباس سلطان که همیشه در آرزو بود این مقدمه را فوز عظیم دانسته طرح ایالت وداراتی انداخته
دست تصرف باموال دیوانی دراز کرد وعموم سپاهیان ان ولایت نقد وابدینها پیغامها دادند
مهمات سترک اندیشیده بامید انعامات ومناصب مناسب بر سر او جمعیت نمودند واو بحکومت
ان ولایت مشغول گردید چون این خبر بیزد رسید تزلزل در احوال بکتاش خان پدید آمد ریش
سفیدان افشار در یزد با او بودند بی اعتماد گشت اما چون پدرش در اردو و از جانب او
اشعاری نشده بود دانست که ساخته و پرداخته یعقوب خانست خاطر نشان
ریش سفیدان افشار کرده با جمعی که با او بودند وکمابیش پانصد کس میشدند از یزد متوجه
یورد کرمان شد وچون آمدن او مسموع عباس سلطان گردید حشری انبوه از متجنده
افشار و سرداران کرمان واعراب واحشام ان ولایت جمع آورده با سه هزار پیاده و سوار
آماده پیکار او گشت وبکتاش خان چون از جمعیت او خبر یافت وکسی از جماعت افشار ومردم
کرمان نیز نزد او نیامد با اندک مردمی که با او بودند بدمظنه شده بودند ایشان را گشته
در رفتن متردد خاطر بعضی از نیکخواهان بکتاش خان که در اطوار سلسله دانا بودند خاطر نشان
او کردند که امساک بر طبیعت عباس سلطان غالبست و زیاده داد و دهش ندارد وجماعت
افشار سالهاست که غریق بحر احسان ونمک پرورده این سلسله اند وبحسب ضرورت بر سر
او جمع شده اند ومعلوم نیست که بجهت خاطر او بجانب خان دست نمایند اگر اندک تاخیری
در رفتن واقع شود بر جبن وبددلی محمول گشته موجب دلیری اتباع عباس سلطان میگردد

بکتاش خان مرد شجاع و دلیر صاحب همت بود بتدبیر عقلای صاحب رای عمل نموده متعذر
رزم و پیکار گشته تا حوالی شهر در هیچ مکان توقف ننمود از انطرف عباس سلطان با قشون آراسته
از شهر بیرون آمده تفنکچی پیاده را از یمین و یسار باز داشته و در نظام سواد شهر صف سپاه
آراسته پشت بدیوار بست قلعه داد چون بکتاش خان بمقابله او شتافته تقارب فئتین
دست داد با اتباع و مردان خود جلوریز بر سر او تاخته بیک حمله دلیرانه صف سپاه کرمان را
متفرق ساخت و اتباع عباس سلطان چنانچه عقلا اندیشیده بودند در جنگ سستی کرده بیمرد
صدمه پشت بمعرکه داده روی بوادی فرار آوردند عباس سلطان حال بدین منوال مشاهده نموده چاره
کار در فرار و تحصن و قلعه داری دانسته با پسران و مردم اعتمادی خود بقلعه رفته متحصن
گردید بکتاش خان مظفر و منصور بشهر درآمده در مقام ترتیب اسباب قلعه گیری شده
جناب آصف صفات حاتم بیک ولد بهرام که از عقلای صلاح اندیش صایب رای و در آن وقت وزیر
بکتاش خان بود رعایت حقوق نمک خوردگی آن سلسله نموده صلاح دولت ایشان در آن
دانست که عم و برادرزاده بساط مخالفت درنوردیده ترک عناد یکدیگر نمایند و از بکتاش
خان استجازه نموده بقلعه رفت و عباس سلطان را بحسن تقریر و نصایح دلپذیر بمصالحه
راغب ساخته و عباس سلطان رضا بصلح داده مشروط برانکه بکتاش قسم یاد نماید که در حق
او و پسران او و مردمی که با او موافقت نموده اند در مقام عذر نبوده باشد و بدی نیندیشد
و الکاء و تیول که قبل از این داشت بدستور باو گذارد بکتاش خان شروط مذکوره را با ایمان مغلظه
موکد گردانید عباس سلطان و ملازمان و سایر متحصنان تکیه بر عهد نااستوار او کرده بعد از
عهد و میثاق از قلعه بیرون آمدند اما بکتاش خان بعهد و پیمان وفا نکرده در همان روز
عم و عمزاده را گرفته مقید و محبوس ساخت و بان اکتفا ننموده قطع صله رحم جایز داشته عم
خود را که بمنزله پدر بود با عمزادهای اطلاع و رزیر و منسوبان آن سلسله از میان برداشت
و آن یعنی بر و مبارک نیامد در همان زودی زمانه خاک ادبار بر فرق او بیخت و از کاس
ناکامی شربت هلاک در کام او ریخت القصه بکتاش خان خاطر از مهمات کرمان جمع نموده
دیگرباره بیزد مراجعت نموده اما یعقوب خان در فارس لوای شوکت و اقتدار افراخته
شروع در گرفت و گیر ذوالقدران مفسد نموده با هر کس نظر خلاف داشت گرفته بقتل رسانید
و خانهای آقایان که در یزد بودند بتالان داده املاک و اسباب ایشان را متصرف شد

شاهوردی

شاهوردی خلیفه ولد ولی خلیفه شاملو برادر بزرگتر اسمعیل قلیخان در زمان وکالت
مرشد قلیخان حاکم ابرقو و یزد و فارس شده با دویست سیصد نفر شاملو و ملازمان قدیمی
ولد خلیفه اقامت داشت یعقوب خان چون سوء مزاج اشرف را نسبت بان سلسله
میدانست او را از حکومت آن ولایت عزل نموده مشار الیه از اطاعت باز زده یعقوب خان
برای خود یا ما شاده همایون اعلی علی ای التقدیرین ببهانه شکار از شیراز بیرون آمده علی
الغفله بر سر او ایلغار نموده مشار الیه تاب مقاومت نیاورده گرفتار گردید و یعقوب
خان بقتل او و چند نفر از اولاد و اقربا مبادرت نموده دقیقه از دقایق نهب و غارت فرو
نگذاشت و بقیه السیف را از آن ولایت بیرون کرد حسین بیک پسر بزرگ شاهوردی
خلیفه با سایر مردمی که از آن مهلکه نجات یافته بودند در کمال بی سامانی و غارت زده بیزد
آمدند بکتاش خان مقدم ایشان گرامی داشته همه را در کنف حمایت خود جای داده رعایت
نموده در کل مواد مخالفت یعقوب اختیار نموده اوقات بفکر و اندیشه تضییع او صرف میکرد
تا آنکه آقایان ذوالقدر را نیز که در قلعه در دست علیقلی بیک قورچی ترکش شاملو بودند
بلطایف الحیل از او گرفته مطلق العنان گردانیده در مقام ترتیب حمزه بیک جامشلو درآمد
و او را بایالت شیراز نوید داد و از جانب ایشان عرضداشتی بپایه سریر اعلی نوشته مبلغی
خطیر برسم ترجمان قبول کرد که چون یعقوب خان و طایفه ذوالقدر بفساد اعجلمید و ریش
سفیدان آن طبقه بهیچ وجه با او التیام نمیگیرند و ایالت او را نمی پذیرند اگر عنایت شهریار
شامل حال این طبقه گشته یعقوب خان از حکومت فارس عزل نموده بیکی از غلامان درگاه
شفقت شود بصلاح دولت اقرب است و محتمل است که بدین وسیله مکنون خاطر او بظهور
آمده زمام مهام آن ولایت در قبضه اقتدار باشد هرچند نیکخواهان و صلاح اندیشان
خصوصا جناب آصف حاتم بیک وزیر او را از این بوالفضولی منع نموده میگفتند که جنا
خانی از طایفه افشار و حسب الفرمان پادشاهی حاکم کرمان اند و مهمات یزد و طایفه ذوالقدر
نسبتی بشما ندارد و لایق حال نیست که از یزد متوجه کرمان شده بدار الی آن ولایت مشغول
باشند و بر امور اینگونه بوالفضولیها که مرضی خاطر پادشاه و ارکان دولت قاهره نیست
نگردند هواره ولیخان پدرش نیز که در اردو بود کسان فرستاده او را منع میکرد اما چون
از اخلاص بهره نداشت بمنع احدی ممنوع نگشته از اطوار او آثار عصیان و طغیان بظهور

میرسید تا آنکه بخیال تباه اراده نمود که اگر از دیوان اعلی مهمات بر وفق رضای او بعمل نیاید دست اوبری
بجهت نخود بهم رساند بر کل ولایت فارس و کرمان رقم اختصاص کشد بکتاش خان شراب کمتر
میخورد و بترکیب افیون دار معتاد بود اما چنان از باده نخوت و غرور سرمست بود که جز حرف استقلال
و بلند پروازی بر زبان نمی‌آورد که گاهی در اغاز نشاء افیون میگفت که من از امیر محمد مظفر کمتر نیستم
که از مرتبه شحنگی میبد یزد بپایه سریر سلطنت و پادشاهی عروج نمود و اینگونه هذیانات ازو
سر میزد و میرمیران بی اخلاص تصدیق میکرد القصه اقایان شیراز و تعهد نمودند که بفارس رفته
هر یک اویماق خود را جمع نموده مردم انولایت که از تسلط و استیلای یعقوب خان بجان آمده بحکم
از وخایف و هراسانند بجانب خود خوانده او را از انولایت اخراج نمایند بکتاش خان بسخنان
واهی دور از کار ایشان فریفته شده نام ایالت ولایت فارس بر حمزه بیک جاشلو نهاده او را
با اقایان و یکصد و پنجاه نفر از غازیان افشار بجانب فارس فرستاده خود اراده نمود که قلعه یزد
را از تصرف طیقلی بیک شاملو بیرون آورده ماسن خود ندر شاه طیقلی بیک از اطاعت او سرباز
زده قلعه را ضبط نمود و بکتاش خان در گرفتن قلعه اصرار نمود جمعی را بمحاصره مامور کرد و
همه روزه بین الفریقین نزاع و جدال بوقوع انجامید تا آنکه حقیقت این حالات بمسامع جاه و جلال
رسید توجه موکب همایون بجهت دفع ان اختلال بدانطرف لازم شد و از دار السلطنه قزوین
بصوب اصفهان در حرکت آمد چون خطه کاشان محل نزول موکب نصرت نشان گشت
خبر کشته شدن بکتاش خان باستقبال موکب همایون آمد خاطر از ان اندیشه فارغ گردید
بر یقین اینمقال و تصحیح این احوال انست که چون اقایان ذوالقدر قدم بولایت فارس نهادند
یعقوب خان به نیروی دولت روز افزون بنوعی انولایت را ضبط نموده طوایف ذوالقدر
از وخایف و هراسان بودند که حرف مخالفت او در صفحه خیال هیچکس نقش نمی‌بست حمزه
بیک بجانب شولستان که در زمان حکام سابقه باو و طایفه جاشلو تعلق داشت رفت
و باستظهار طایفه افشار دست باهالی دراز کرد و تخت قلعه سفید را بدست آورده
بامت اقانام معتمدی سپرد که اگر ایشان را حادثه پیش آید که بامنی احتیاج داشته
باشند خود را بانقلعه کشیده از حوادث روزگار صیانت نماید بعد از استحکام قلعه
دران حدود روزی چند رحل اقامت انداختند اما از طایفه ذوالقدر کسی بر سر او جمع نشد
و مهمات ایشان بر وجهی که مطلوبشان بود تمشیت نپذیرفت و یعقوب خان از آمدن ایشان

اطلاع یافته با جمعی از دولتخواهان خود بر سر انجماعت ایلغار نمود اقایان افشار علامات ادبار
در بازار ایشان مشاهده نموده اراده بازگشتن نمودند جمعی از ذوالقدران یعقوب خانی با ایشان
دستیده جنگ در پیوستند و اکثر آن مردم مقتول گشته قلیلی که نجات یافتند به یزد آمده
بکتاش خان را از حقیقت حال اگاه کردند و اندکی موجب خفت و بی اعتباری او گشت القصه
حمزه بیک و اسمعیل خلیفه ولد اسمعیل خلیفه و رفقا که از قضیه افشاران و امدن یعقوب خان خبر
یافتند چون جمعیتی که مکنون خاطر ایشان بود بر سر ایشان نشده بود و قوت مقاومت یعقوب
خان نداشتند قرار تحصن و قلعه بخود داده چون بپای قلعه رسید ندامت اقا کوتوال
که محل اعتماد حمزه بیک بود بازمانه یار گشته ابواب قلعه را مانند بخت و اقبال بر روی ایشان
بسته راه نداد حمزه بیک و رفقا از تحصن قلعه مایوس گشته چاره دیگر میجستند که یعقوب
خان چون قضاء مبرم و بلای ناگهان رسید و چون دست و پائی نتوانستند زد حمزه بیک
و رفقا بجانب کوه کیلویه رفتند یعقوب خان کس فرستاده ایشانرا طلب نمود حاکم کوه کیلویه
چون حمایت نتوانست کرد ناچار بدست داد جماعت جاشلو متفرق و پراکنده شده حمزه بیک
و رفقا که بدست مردم یعقوب خان در آمده بودند همگی مقتول شدند و یعقوب خان هر یک از خصمان
و اضداد را بنوعی که توانست بدست آورده مقتول ساخت و با هر کس مظنه خلاف داشت
از میان برداشته در سفک دماء ایشان تاخیر جایز نمیداشت و خاطر از ممر ایشان جمع نموده
در کل ممالک فارس والی و نافذالحکم و فرمانروا گشت و امت اقا قلعه را بتصرف یعقوب خان
داد بعد از ین قضایا یعقوب خان همت بر دفع بکتاش خان گماشته تا ترتیب دوازده هزار
کس از امرا و اعیان و متجنده فارس جمع آورده بجانب یزد در حرکت آمد یوسف خان ولد
ولی بیک قورچی باشی که قبل از جلوس همایون حاکم ابرقوه بود و در ایام جلوس شرف منصب
قورچی باشیگری یافته در ثانی الحال بموافقت امراء عاصی در قلعه محبوس گشته بالتماس
ولیخان پدر بکتاش خان از حبس نجات یافت در ایامی که موکب همایون در خراسان
بود بیزد آمده جمعی از ملازمان قدیمی او و پدرش که در ابرقوه بودند بر سر او جمعیت
نمودند بامداد بکتاش خان قلعه ابرقوه را متصرف شده حاکم انولایت شد اما بزرگی و اقتدار
بکتاش خان مرضی خاطرش نبوده باطنا اشفاقی باو نداشت و بکتاش بجهت قرب مراتب
و حقوق تربیت ولی بیک پدر او با او مدارا میکرد و چون یعقوب خان بنزدیک ابرقوه رسید

کس نزد او فرستاده اعلام نمود که چون از بکتاش خان خلاف دولت بظهور میرسد همت بدفع
او مقصور است طریق اخلاص انکه تعقیب او یاق را منظور نداشته بعسکر اینجانب ملحق کردد
انشاء الله تعالی چون باتفاق دفع شر او نموده شود حکومت کرمان بالعوض تعلق خواهد یافت
یوسف خان نوید ایالت کرمان یافته با قشون لشکر خود بیعقوب خان ملحق کشته اطاعت
او اختیار نمود و یعقوبخان بمرافقت او که بزرك زاده افشار بود مستظهر کشته با حشری
انبوه و لشکری کوه شکوه روانه یزد شده و در حینی که بکتاش خان قلعه یزد را محاصره نموده
میانه او و علیقلی بیك شاملو قورچی ترکش کوتوال قلعه نزاع و جدال بود بظاهر یزد رسید
بکتاش خان چون از امدن او خبر یافت بجهت انکه اکثر قشون و لشکر او در انوقت بکرمان
بودند و بر سر او حاضر نبودند مضطرب کشته با ریش سفیدان افشار قرعه مشورت در میان
انداخت نیکخواهان ان سلسله باو کفتند که تا خان در یزد توقف دارد مردم دور و نزدیك
او را بعصیان و طغیان منسوب میسازند اولی اینست که ترك سکنی یزد کرده روانه کرمان
کردد مصرع بشهر خود روم و شهریار خود باشم * وهرکاه خان در کرمان بوده باشد بد
خواهان را مجال تشنیع نمی ماند و یعقوبخان جرئت امدن کرمان نخواهد کرد و مع ذلك اکر یعقوب
خان لشکر بکرمان کشد در انجا بدفع او اسان میتوان پرداخت بکتاش خان را غیرت دامن
کیر کشته نخواست که پشت بدشمن نماید و بین الجمهور تهمت زده کریز باشد و میرمیران چون
معاونت او در انولایت لوای شوکت و اقتدار بر افراشته بود مانع رفتن او میشد مجملا
بکتاش خان بتحریك جهلا و مردم نادان با اندك مردمی که با او بودند بمحاربه یعقوبخان کمر
بسته از شهر بیرون امده در برابر صف سپاه اراست و از جانبین دست بالت قتال برده
چرخچیان لشکر شیراز از حملات متواتر نمودند و دلیران لشکر افشار تاب صدمات ایشان
نیاورده تزلزل بحال سپاه یزد راه یافت بکتاش خان چون قلت سپاه خود و کثرت
اعدا را مشاهده نموده دانست که اکر بقاعده و اداب جنك کند مقاومت با ان لشکر بیشمار
نمیتوانند کرد بخاطر آورد که بطریقی که در محاربه عباس سلطان عمل نموده بود بعمل آورده با تمام
سپاه خود را بر صف لشکر شیراز زند قول را بدین عزیمت بعثمان سپرده با خلاصه جوانان
لشکر خود جدا شده جلو ریز بسر ایشان تاخت و صف سپاه چرخچیان را ویران ساخته
تزلزل در بنیان ثبات و قرار عسکر شیراز انداخت و یعقوب خان سراسیمه شده از یك صدمه

دلیرانه

دلیرانه که از غازیان افشار بظهور امد اثار رعب و انکسار در ناصیه احوال لشکریان خود مشاهده
نموده چنان مضطرب شده بود که از پای علم دور کشته کمال حزم و احتیاط را اساس شده بود
محمد قلیخان ولد مرتضی قلیخان برناك که از زمره امراء فارس بود او را از حرکت مانع امده بصبر و
ثبات ترغیب نمود اما بکتاش خان در اثناء کر و فر چون بقول یعقوبخان رسید جمعی از
غازیان افشار و انبوهی انکروه اندیشیده دست در عنان تکاور او زده از ان جسارت و دلاوری
مانع امدند و لحظه در برابر لشکر قول متوقف شدند و ذو القدران چون توقف ایشان مشاهده
نمودند اطمینانی یافته ثبات قدم ورزیدند جمعی از افشاران ملازمان یوسف خان در عین
ستیز و اویز بکتاش خان را در میان انجماعت شناخته بیعقوب خان خبر دادند که بکتاش خان
در میان فوجی قلیلی است که بجنك پیش امده اند یعقوبخان که او را در قول تصور نموده کمال
دغدغه از او داشت چون مطلع کردید که از قول دور افتاده پیش امده است لشکریان خود را ترغیب
نموده که او را در میان کرفته راه بیرون شد او را مسدود سازند لشکریان از اطراف و جوانب
او در امده در میان کرفتند بکتاش خان چون حال بران منوال مشاهده نموده خود را غرقه
دریای بلا دید از ان توقف ناهنجار پشیمان کشته انکشت ندامت بدندان تحیر کزید و اکر
بمحاربه مشغول میشد احتمال کرفتاری داشت بالضروره عنان از معرکه پیچیده خواست که بقول
ملحق کردد فرصت نیافت و چون مبارزان صف شکن صفوف مخالفانرا که پیش و پس او را
فرو کرفته بودند از بیم شکافته راه شهر پیش کرفته مردم قول نیز از هزیمت او اکاه کشته راه
فرار پیمودند چون بشهر داخل شد دروازهای شهر را بمردم اعتمادی سپرده نزد میرمیران
رفت که از رفتن کرمان و توقف نمودن یزد و قلعه داری کردن با او مشورت نماید
جمعی از نیکخواهان او بشهر امدند و او را از بی امدن نکوهش نموده کفتند که از همانجا راه
کرمان پیش میبایست کرفت والحق مقتضی عقل این بود و حالا نیز خان را غیرت دامن کیر
شده صبیه میرمیرانرا که محرم محترم او بود نمی توانست در یزد کذاشته خود بیرون رود
و همراه بردن دشوار بود و مفاسد داشت چه محتمل بود که یعقوبخان جمعی کثیر بسر راه
کرمان فرستاده باشد و بمردم خود نیز بدظن شده اعتمادی نیکرد اما یعقوبخان
و لشکر ذو القدر بعد از مشاهده اثار مغلوبیت غالب امده بظفر و نصرت اختصاص یافتند
چون روز بیکاه شده بود تعاقب هزیمتیان نکردند و داخل سواد شهر نتوانستند شد در

ما بجا فرود آمدند و در همانشب مشخص شد که بکتاش خان بشهر رفته خواست او را بلطایف الحیل
بدست آورد و اندیشه ان داشت که مبادا در همین شب روانه کرمان کردد همان لحظه دو سه
کس از معتمدان خود را برسم رسالت نزد میر میران فرستاد خلاصه پیغام انکه بکتاش خان هم
مخالف دولت بوده دوستاق شاه عالم پناه است او را بشما سپرده ایم اکر بطرفی رود لجناب
در خدمت اشرف مواخذ خواهد بود و در ضمن پیغام تهدیدی کرده بود میر میران که سید
عالیشان بزرک منش باحترام بود در هیچ زمان احدی از امرا و اعیان بسوی او نکاه نکرده بودی
میدانست که یعقوبخان جوان جاهل متهتک مغرور است و محتمل که با او نیز در زمان خفت
در اید از تهدید او اندیشه نموده در حضور بکتاش خان بفرستادها کفت که اینک نزد مرا آمده
بجائی نمیرود انشاء الله تعالی انچه خیر و صلاح بوده باشد بعمل خواهد امد و بملاحظه انکه مبادا بکتاش
خان بطرفی بیرون رود و او مواخذ باشد جمعی را تعین نمود که از و غافل نباشند و اکر بیرون
رود مانع آیند و بدین اکتفا نکرده کس بدروازه که بمحافظت مردم او مقرر بود فرستاد جمعی
از مردم یعقوبخان را بشهر آورده بدرخانه بازداشت بکتاش خان که شیوه بیوفایی میر میران را
ملاحظه نموده از مرافقت و مصاحبت او مایوس کشته دانست که استحکام برج و باره و قلعه
داری فایده نمی بخشد و مع ذلک بمردم خود بدمظنه شده بود و اعتماد نمیکرد در شبکه اضطراب
افتاده نمیدانست که چه کند نه رای بودن داشت و نه پای رفتن مردم میر میران پیش و پس او را
کرفته در بیرون و اندرون از و غافل نبودند و چون پیمانه حیاتش پر شده بود اجل دامن
او را کرفته نکذاشت که بهیچ طرف حرکت نماید در انشب دو پهر کم مردم او هر کس بخود در مانده
بودند در کمال اضطراب هر لحظه بیرون می امد و باندرون میرفت و هر دم خیالی و هر زمان اندیشه
دیکر مینمود درین امد و رفت مشاهده نمود که چند نفر از مردم بیکانه یراق بسته در خانه
کرفته اند دانست که مردم یعقوب خان اند و باشاره میر میران امده اند دست بشمشیر
یازید بجانب ایشان حرکت نمود درین اثنا تفنکی بدست او خورده دستش از کار باز
ماند مشخص نشد که کسی دانسته تیر و تفنک انداخت یا یکی از خدمتکاران او که تفنک
در دست داشت از شراره قضا اتش کرفته خرمن حیات او را سوخت القصه جماعت او را
زخمها رسیده خود را باو رسانیده کرفتند بکتاش خان خود را کرفتار دوست و دشمن
یافته از غیرت نخواست که او را دست بسته بنزد یعقوبخان آورند جماعت را از طایفه افشار

خوفناک

خوفناک کردانیده بقتل خود رهنمایی کرد ایشان فی الفور بقتل او پرداخته خاطر از مهم او فارغ ساختند
وصف شب بود که این واقعه روی نمود مژده قتل او بیعقوب خان رسید و او را مسرت بی اندازه
روی نمود کلاه کوشه عظمت و اقتدارش باوج اسمان رسید و سر بکتاش خان لابد کاه والا فرستاد
حقایق حال عرضه داشت نمود و ملازمان و اتباع بکتاش خان بحفظ حال خود پرداخته در جاها
بحکم مختفی کشتند هنوز طلیعه صبح صادق نمایان نشده بود که لشکر ذو القدر بشهر ریخته دست
بغارت و تاراج خانهای افشاران دراز کردند و مردم بی سر و پا که موافق از مخالف و دوست
از دشمن نمی شناختند بهر جا دست می یافتند بیجا روب نهب و غارت می روفتند بجملا
دران قضیه انواع تعب و تشویش باهل یزد رسیده دو سه روز این شورش و غوغا در کار بود
و خانه بسیاری از اهالی یزد و میر میران بتاراج رفت از اولاد عظام میر میران شاه خلیل الله
که همیشه با پدر نقیض و با بکتاش خان مخالف بود میانه او و یعقوب خان مراسلات واقع
میشد در انوقت نزد یعقوب خان امده معزز و محترم بود اما میر میران و سایر اولادش را یعقوبخان
بموافقت بکتاش خان بمخالفت و عصیان متهم داشته زیاده احترامی نکرد بلکه در مقام تخفیف
در امده جمعی که بضبط خزاین و اموال بکتاش خان تعیین کرده بود بمحافظت خانه او نیز میکردند
غایتش چون از بنات مکرمه این سلسله علیه یک نفر در منزل او بودند قزلباش بقدر ملاحظه
نموده زیاده بی اندامی نکردند و دست درازی بخانهای سلسله میر میران کمتر واقع شد اما خفت
و خواری بسیار باو رسید یعقوب خان توقعات باو کرده مبلغهای کلی جریمه پیشکش و ترخان
بازیافت نمود راقم حروف حقیقت واقعه مذکور را از جناب اصف حاتم بیک که در میان این قضیه بود
استماع نمود و بنوعی که از و شنیده و مردم ثقه تصدیق نموده اند از اطناب نه اندیشیده خصوصیات
این قضیه را بی زیاده و نقصان در قلم آورد القصه یعقوبخان چند روز در دار العباده یزد
و باغات و بساتین جنت آیین بعیش و خرمی کذرانیده شاه خلیل الله ضیافتهای ملوکانه
میکرد یعقوبخان را امسال بر طبیعت غالب بود چون خزاین و اسباب بکتاش خان را که در عرض
بیست سال جمع امده بود در تصرف خود دید شیفته انها کشته از طریق اخلاص و بندکی
منحرف کشته رقم اختصاص بر انها کشیده و نفایس اموال را جهت خود جدا کرد قلیلی از انها
بپایه سریر اعلی فرستاد اکر خاطر اخلاص کزین میداشت بر ظهور این خدمت کاری افتخار نمود

خزاین عالم را برضاجویی خاطر مبارک ولی نعمت که ادنی مرتبه سعادت نشان مراتب اخلاص است
برابر نمیکرد و خود را آلوده درم و دیناری از مال او نمی ساخت چهره گاه بدین شیوه سلوک مینمود
همت بکر خاصیت خسروانه کل ما یعرف یکتاش خان را که در نظر اشرف ذره قدر نداشت مع شی نماید
باو انعام میفرمودند چون بهره ازین شیوه سعادت افزا نداشت بزخارف دنیوی فریفته شد و
اسباب عظمت و بزرگی خود را بهم جهت آماده یافته بنوعی مست باده غفلت و پندار شد که چشم
از قبایح اعمال که از و بظهور میرسید پوشیده گشت و از نشاء نخوت و غرور بدمستی آغاز نهاد
و خود سر بارتکاب بعضی امور جرأت مینمود و از جمله خان را برای مصالح خود بحکومت کرمان
فرستاده شر و پیمان از و گرفت که از صواید ید او تجاوز نکرده در کل مواد تابع امر و نهی او باشد و
ابو قوح را بند دخان برادر والده خود داد و خود از سعادت خدمت اشرف دوری گزیده بخیال
استقلال بدار الملک شیراز توجه نموده از جهالت و خود رایی آیین سلاطین پیش گرفت و صبیه
میر میران که زوجه یکتاش خان بود بعقد ازدواج خود و علم داد بعنف و تعدی بشیراز برده بعالم
نجاح خود در آورد و تغییر و تبدیل در احکام امرا نموده کل مملکت فارس را ملک مطلق خود پنداشته
املاک بی لرد و القدر آنکه مقتول ساخته بود جهت خود ضبط نموده بحیطه ضبط در آورد
و دماغش مخبط و پریشان گشته جاه و جلالش بسرحد رسید که جهت والی لار خلعت فرستاد
چون عالیان شفقت شاهی را در باره یعقوبخان بدرجه کمال مشاهده مینمودند بزرگی او را
پذیرفته از فرمان او تجاوز نمیکردند و والی لار بطریق تعجیل کران استقبال نموده خلعت او را پوشید
بجهالت یعقوبخان چند گاه در شیراز کامیاب دولت بوده بعیش و خرمی روزگار میگذرانید
تا آنکه چشم زخم روزگار باو رسید و اعمال شنیعه و سوء ادب او را بکفران نعمت کشانید
آن گرفتار گردید خاتمت احوال او در قضایا در سال آینده بتوفیق الله تعالی رقم زده کلک بیان خواهد
گشت **ذکر آمدن نواب اعلی شاهی ظل الهی باصفهان بهشت نشان و ایلغار کردن بر سر یکتاش**
و مآل حال او قبل ازین دیباچه سخن برای بدستیاری کلک قصه پرداز بدین گونه آرایش یافت چون
اخبار اختلال احوال ولایت یزد و کرمان و عصیان و طغیان یکتاش خان بمسامع جلال رسید
و توجه موکب همایون بآن طرف لازم گردید عزیمت آن طرف جزم فرموده بهمراهی قاید اقبال از مقر سلطنت
در حرکت آمده متوجه دار السلطنه اصفهان گشتند و درین سفر خیر اثر نواب سکندر شان گیتی

مرافقت

مرافقت فرمودند و آنحضرت رضاجوی گشته باتفاق یکدیگر قران کرده بانیم مه و آفتاب روی توجه
بآن طرف آوردند بولی بیک غلام خاصه شریفه که حاکم اصفهان و آن ولایت را پر آشوب دیده خود سر قلعه
تبرک را تعمیر نموده بروج و باره را استحکام داده آذوقه و یراق و مایحتاج قلعه داری مرتب داشت
و از غایت سفاهت و بی عقلی و غلوی خوشامدگویان خود را مالک ملک صفاهان جنت نشان
پنداشته حرف استقلال بر صفحه خاطر نامبارک می نگاشت و قشون و لشکر آراسته بجهت خود
مرتب داشته لوای اقتدار برافراشته بود و چون رایات نصرت آیات در خطه کاشان نزول
نمود و در آنجا خبر محاربه یعقوبخان و کشته شدن یکتاش خان چنانچه بتحریر پیوست رسید
موجب ابتهاج ضمیر دولتخواهان گشت و یعقوبخان بخلع فاخره و جایزه و جلدو و استحسان
افزونی یافت کس باصفهان فرستاده بولی بیک پیغام کردند که مهمان پذیر باشد که اینک بمهمانی
او می آییم و بارسال استمالت نامها و خلع پی در پی خاطر او را اطمینان بخشیده روانه شدند
بولی بیک چون از کشته شدن یکتاش خان و متوجه موکب نصرت نشان خبر یافت چاره بجز
اطاعت و انقیاد ندید قلعه قلعه را بمعتمدان سپرده خود جریده و سپاهی باستقبال موکب
همایون آمد و در مابین کاشان و اصفهان شرف بساط بوسی مورد شفقتهای بی
اندازه گشت و همانروز رخصت یافته جهت سرانجام ضروریات سرکار خاصه شریفه و یراق مهمانی
بازگشت و رایات نصرت آیات در ساعت سعد باصفهان رسیده اهالی مملکت بلوازم
استقبال پرداختند و از دولت آباد که سر و نزهت شهرست تا دولتخانه مبارکه نقش جهان پای
انداز انداخته در چند مکان طبقهای زر نثار موکب همایون نمودند و بندگان حضرت اعلی
در کمال مسرت و شادمانی داخل شهر شده در دولتخانه نزول اجلال فرمودند و آن مکان کیان
از عز ورود مقدم همایون رشک جنان گردید ابواب عیش و شادمانی بچهره آمال و امانی منتسبان
دولت قاهره مفتوح گشت و بولی بیک بمراسم خدمات قیام مینمود اما قلعه تبرک را استحکام
داده بمعتمدان خود سپرده واحدی را بقلعه راه نمی داد و اینمعنی از و که داغ نیک بر جبین داشت
پسندیده نمی نمود علی ای حال حضرت اعلی ازین مقوله حرفی باو اظهار نمیکردند و هر روز لطفی مجدد در
باره او بنصبیه ظهور میرسید تا آنکه حسب الارشاد همایون در منزل خود بترتیب اسباب
جشن و سرور پرداخته ما یحتاج آن مجلس عالی لایق سرانجام نموده بندگان حضرت اعلی با مخصوصان
و مقربان تشریف قدوم ارزانی فرموده منزل او را بنور حضور منور ساختند و جشن خسروانه

وصحبت ملوکانه انعقاد یافته مقربان بساط اقدس و مجلسان بزم مقدس جرعهای شادمانی
از دست ساقیان زهره جبین در کام آرزو میریختند بمقتضاء الخاین خایف با وجود التفات
گوناگون شاهی خالی از توهم نبود و دران مجلس واهمه عظیم باو راه یافته در همان دو سه روز
با جمعی از معتمدان خود بقلعه گریخت و توپ و تفنگ ببرج و باره برآورده شروع در قلعه داری
کرده این حرکت ناهنجار که از کمال بیخردی تواند بود موجب استعجاب همگنان گردید بندگان حضرت
اعلی از روی تلطف و بنده پروری جمعی از امرا خصوصا سید بیک کمونه را که از اعاظم امراء
زمان شاه جنت مکان است نزد او بقلعه فرستادند که از سبب توهم او پرسیده بنصایح ارجمند
او را از وادی مخالفت که راه اینده بشاهراه اطاعت و اخلاص دلالت نمایند و از وخامت عاقبت
و کفران نعمت تحذیر و تخویف نمایند یولی بیک پنبه غفلت و نادانی در گوش نهاده آن نصایح
دلپذیر را بسمع رضا نشنوده فرستادها را در قلعه توقیف نموده بمعتمدان سپرده چون
آوازه مخالفت مثل او غلامی نادان در شهر اصفهان که محل نزول موکب جهان بانست موجب
نقص دولت و منشأ مفاسد عظیمه بود بساط محاربه او در نوردیده و تغافل پادشاهانه
شعار خود ساخته خاطر او را بظهور شفقت و عفو اغماض اطمینان بخشیدن بصلاح دولت
اقرب مینمود فرهاد خان قرامانلو که بین الاقران بمزید قرب و منزلت امتیاز داشت و با یولی بیک
از زمان شاهزاده مغفور حمزه میرزا صداقت و دوستی میبود بنیابت خدمت اشرف متقبل شد
که بقلعه رفته او را نصیحت نموده بیرون آورد ملتمس او درجه قبول یافته با چند نفر از ملازمان
و اهل خدمت بقلعه رفت یولی بیک روز اول با فرهاد خان اختلاط آغاز کرده لوازم ضیافت و مهمانی
بجای آورد اما روز دیگر با فساد جمعی از مفسدان فتنه انگیز که با او بودند فرهاد خان را
در قلعه نگاه داشت و آلت جارحه که او و ملازمان او داشتند از میان ایشان کشوده
ملازمان او را بمردم جلد هشیار سپرد و چند روز در قلعه میانه ایشان ملاقات نشد
چون خبر گرفتاری فرهاد خان به بندگان حضرت اعلی رسید ناموس همت شاهانه التهاب یافته
حسب الحکم مقرر شد که قورچیان عظام و ملازمان درگاه و اکابر و اعیان اصفهان قلعه طبرک
را در میان گرفته بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند فرمان بران اذعان فرمان پادشاهی
نموده بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشتند و چند روز بین الجانبین ابواب محاربه مفتوح بود
یولی بیک بعد خراب البصره از غایت بیفکری بفکر کار خود افتاده دانست که این شیوه

نامرضیه

نامرضیه کفران نعمت و موجب خذلان دنیا و آخرت در قلعه با فرهاد خان ملاقات نموده گفت
اگر بندگان حضرت اعلی رقم عفو بر زلات این غلام کشیده حکومت اصفهان بدستور بمن
تفویض یابد ترک قلعه داری نموده بیرون می‌آیم فرهاد خان بنا بر مصلحت وقت قبول ملتمسات
او کرده بخدمت اشرف عرض نمود و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بصوابدید فرهاد خان عمل
نموده ملتمسات یولی بیک را بانجاح قبول گردانیده خلعت فاخره فرستاده و خاطر او را بمواعید
گوناگون پادشاهانه اطمینان بخشیدند یولی بیک بتعهدات فرهاد خان اعتماد نموده از
قلعه بیرون آمده بشرف ملازمت اشرف دریافت بندگان حضرت اعلی شاهی بحسب ظاهر نوازشات
نموده اعزاز و اکرام بسیار نمودند اما باطنا خاطر مبارک از این حرکت ناهنجار غبارآلود بود و چگونه
با ولی نعمت عصیان ورزیدن و بدین گونه امور جسارت کردن و امید فلاح و نجات داشتن
زهی سفاهت و بیعقلی بیت با ولی نعمت ار برون آیی ٭ گر سپهری که سرنگون آیی ٭
عاقبت این معنی مصداق حال او است بالجمله چند روزی یولی بیک که هوای حکومت اصفهان
در سر داشت رفع غبار خاطر اشرف را در سپردن قلعه تصور نموده قلعه را سپرد بعد
از آنکه قلعه بتصرف درآمد اهالی اصفهان که در ایام قلعه داری دولتخواهی حضرت اعلی
نموده با او بی اندامیها کرده بودند حکومت او را کاره بوده بگفتگو درآمدند یولی بیک
ناکام قطع نظر از حکومت اصفهان کرده بحیات راضی گشت و بفرهاد خان متوسل بوده
کار خود را باو حواله نمود و فرهاد خان با او سلوک ادمیانه کرده مابین الجانبین الفت تمام
بود اما عاقبت نتیجه کفران نعمت شامل حال او گشته عنقریب رشته حیاتش بتیغ قهر
روزگار منقطع گردید **ذکر وقایع بارس ئیل ترکی مطابق تسع و تسعین که سال چهارم جلوس میمنت
مانوس اعلی شاهی است** چون شدت زمستان و سرما روی بانحطاط آورده خسرو بهار کلاه
جهانرا بقدوم مسرت لزوم زیب و زینت داد و نسیم بهاری طراوت افزای عالم جوانی
گردید بیت باز فراش عهد فروردین ٭ بست ایوان عیش را آیین ٭ در
فضای جهان به فیروزی ٭ گسترانیده فرش نوروزی ٭ یعنی در شب دوشنبه
چهاردهم شهر جمادی الاول سنه ۹۹۹ خسرو ثوابت و سیاره از خلوتسرای حوت بیرون
خرامید و بتختگاه حمل برآمد بیت گشت چون خسرو سحرگاهی ٭ مسندآرای کشور
شاهی ٭ بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دار السلطنه اصفهان کامیاب عیش و عشرت

بوده روزکار بهجت آثار بخرمی وشادکامی میگذرانیدند از سوانح این سال فرستادن یادکار سلطان
روملو است برسم رسالت بجانب هندوستان بر عالمیان اینمعنی کالشمس الشارق من السماء
ظاهر وهویداست که از آغاز طلوع نیر عالم افروز این دولت روزافزون محمد بابر پادشاه ابن عمر
شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید کورکان که از صولت سپاه اوزبک واستیلای محمدخان شیبانی
در ماوراء النهر واخسی واندجان بلاد فرغانه که مرکز دولتش بود مجال اقامت نیافته بعد از محاربات
قوی در حدود کابل وحصار شادمان بسر وسامان میگذشت وچنانچه در صحیفه اول در طی وقایع احوال
حضرت خاقان سلیمان شان اشارتی رفته با ملازمان درگاه شاهی از روی اخلاص پیش آمده سلطان
اویس میرزا ابن سلطان محمود میرزا عمزاده خود را که حاکم بدخشان بود ومیرزاخان اشتهار
داشت بخدمت اشرف فرستاده ودر استرداد ملک موروث از آنحضرت استمداد نموده
خاقان سلیمان شان کروهی از لشکر قزلباش را بمعونت او نامزد فرموده بابر پادشاه باتفاق
آن سپاه ماوراء النهر را بحیطه تسخیر کشیده در خطه سمرقند پای بر مسند جهانبانی نهاد چند
سال که میانه او وخانان اوزبک در ماوراء النهر وترکستان وحصار شادمان محاربات روی
میداد همیشه بحمایت خاقان سلیمان شان مستظهر وبین الجانبین وفاق ودوستی مرعی وملحوظ
بود تا در مرتبه آخر که سپاه اوزبک هجوم آوردند در حدود بخارا با عبدالله خان وسلطانان
اوزبک مصاف داده شکست یافت دیگر باره کسان خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده استمداد
نمود درین مرتبه خاقان سلیمان شان میر نجم ثانی صفهانی را که رکن السلطنه بود باتفاق امراء خراسان
بکومک او فرستادند وبجهت نفاق در پای قلعه غجدوان با خوانین اوزبک محاربه واقع
شده کاری از پیش نرفت بالاخره از کابل روی همت بتسخیر ممالک هندوستان آورده کامیاب
دولت وفرمانروا گشت وبعد از آنکه پادشاه تخت سلطنت را وداع نمود ولد ارشدش
همایون پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردید واو را در وسعت آباد هندوستان فتوحات
عظیمه روی داد چند سال باقبال ودولت گذرانید از تقدیرات الهی وصولت سپاه
افغان ودستبرد شیرخوان احوال او اختلال پذیرفته چون دولتش روی به پژمردگی نهاد
ودر ممالک هندوستان مجال اقامت نماند ملک را بشیرخان گذاشته شکسته وبی سروسامان
روی بطرف تته وسند وقندهار آورد ودر آنجا نیز از عدم موافقت بخت ومخالفت
برادران مجال توقف نیافته روی امید بدرگاه شاه جنت مکان علیین آشیان آورد

وازشاه

وازشاه جنت مکان چنانچه در کتب تواریخ خصوصا تاریخ اکبری مسطور است در امداد واعانت
او دقیقه فروگذاشت نشد واو را بآیین شایسته که سزاوار اورنگ نشینان عالم فتوت وجهان
مردمیت روانه فرمودند وبه نیروی اقبال تدارک احوال او شد از جانب آنحضرت تا حین حیات
طریقه محبت ووداد مسلوک بین الجانبین آمد شد مرعی بود وبعد از ارتحال آن پادشاه نیکو اعتقاد
که فرزند ارجمندش جلال الدین محمد اکبر پادشاه پای بر مسند سروری نهاد شاه جنت مکان
سید بیک ولد وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی را باتحف لایقه به تهنیت جلوس او وبپرسش
واقعه والد بزرگوارش فرستاده همواره انواع مهربانی بظهور می آوردند وبعد از آن مشار الیه
در سلطنت وفرمانروایی هندوستان مطلق العنان گردیده مسلک ابواب آشنایی کرده فیمابین مراسلات
وآمد شد انقطاع یافت چنانچه بعد از سنوح واقعه هایله شاه جنت مکان که انواع قضایا
در ممالک ایران روی داده اصلا لوازم الفت وآشنایی وپرسشهای دوستانه که در هنگام
شدت از دوستان خوشنماست بعمل نیامد ومدتها بین الجانبین طریق آمد شد مسدود
بود تا آنکه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی درین اوان که جلوس سعادت مانوس همایون بر اورنگ
عالم آرائی بود با پادشاه عالیجاه مشار الیه باوی الفت وآشنایی گشته اراده احیای حقوق صحبت
قدیم فرمودند الحق سلسله محبت ودوستی را که در زمان آبا واجداد انتظام وارتباط
پذیرفته چگونه طبع حقیقت سرشت بعدم آن بنیان رضا دهد وخاطر دوستی دوست
از آن اغماض نماید بالجمله رای جهان آرای بدان متعلق گشت که یکی از اعیان طبقه قزلباش را برسم
رسالت بخدمت آنحضرت فرستند قرعه اختیار بنام یادکار سلطان روملو که مرد صوفی نهاد
صاف اعتقاد طرز دان چرب زبان بود افتاد در دار السلطنه اصفهان او را باتحف وهدایا
لایقه ونامه محبت آیین ارسال داشتند ودر آن نامه نامی اشعار کله دوستانه از مغایرت
وبیگانگی ایشان فرموده تجدید عهود ومواثیق قدیمه وتحریک سلسله وداد گشته اظهار فرموده بودند
که برحسب اقتضاء قضا عبدالله خان وجنود اوزبکیه بر خراسان مستولی گشته همت بدفع
سپاه اوزبک واستخلاص ممالک موروث خراسان مصروف است اگر امداد ظاهری متعلق نشد تا
همت وتوجه باطنی دریغ ندارند که مصرع هرچه کند همت مردان کند : شرح آمدن او وبعد از آن
سال از هندوستان در محل خود نگارش شاهی خواهد یافت دیگر از سوانح این سال میرزا لطف الله
شیرازی که وزیر واعتماد الدوله بود مورد الطاف شاهی گشته ایالت با وزارت جمع کرده وبخلعت

خاص از تاج و کمر مرصع و اسب با زین و لجام مرصع و چهار قب طلا دوز و علم و نقاره مخصوص
امراء نامدار دست سرافراز گردید پایه قدر و منزلتش بایوان کیوان رسید دیگری از وقایع آنست
که میر میران و اولاد عظام از یزد بعزم پابوس اشرف باصفهان آمدند میر میران بجهت سوء عمل
و موافقت بیکتاش خان منظور نظر عاطفت نگشت و زیاده احترامی نیافت اما شاه خلیل الله
ولد او که با یعقوب خان متفق و رشامی سیون بود مورد شفقتهای گوناگون گشته بمهمات
یزد با و شفقت شد و در خلال این حال خانش بیگم صبیه محترمه شاه جنت مکان که در حباله
شاه نعمت الله ولد میر میران بود باجل طبیعی در صفهان درگذشت حضرت اعلی بتعزیه او تشریف
قدوم ارزانی داشتند دیگر از قضایا آنکه چون درین سال حرکت رایات جهانگشا بتوجه جانب
فارس تصمیم یافته بود بندگان حضرت اعلی بودن شاه زادگان را بجهت قرب گیلان و فرار نمودن
بعضی فتنه انگیزان بانجا در قلعه و رامین صلاح دولت ندانسته ایشانرا بنا بر رعایت حزم و دور
اندیشی باصفهان آورده در قلعه طبرک نگاه داشتند و کوتوالی آن قلعه و محافظت شاه زادها
باجمد بیک کرانبا رجوع فرمودند **ذکر تتمه احوال یعقوبخان و بیان حالات بعضی از امراء عاص و سایر وقایع متنوعه و سوانح مختلفه که درین سال خجسته مآل بظهور آمد** چون یعقوبخان بنوعی که سابقا تحریر یافت
از یزد متوجه شیراز شد از باده غفلت و غرور بدمست و بی شعور گردید و اندک استیلائی
که او را بیمن اقبال همایون شاهی دست داده در جنگ بیکتاش خان ظفر یافت آنرا سرمایه
ترفع و تکبر خود شناخته از اسباب مزید نخوت و غفلت ساخت و بعضی دیوانه سران
قزلباش که از سوء اعمال خود واقف و بجهات مختلفه از بندگان حضرت اعلی خایف بودند
مثل بوداق قراگوزلو و مختار سلطان تکلو و ترابی بیک ولد دلو اختیار ترکمان و ابو
الفتح بیک شاملو ولد فولاد بیک میراخور از اردو فرار نموده نزد او رفتند و یعقوبخان
اصلا مقید برضای ولی نعمت نشد و مقدم ایشانرا گرامی و با ایشان خصوصیت و مصاحبت
آغاز نهاد و ایشان در طغیان نشاء باده خوش آمدهای بلند در کار او کرده محرک از دیاد
بیهوشی میگشتند و بجهت باز خواست خزاین و اموال بیکتاش خان او را از ملازمت عتبه اقبال نشان
خایف ساخته و اندیشناک میداشتند و اینمعنی موجب مزید علت گشته یکبارگی سر بعصیان
و طغیان برآورده و امراء فارس را بمتابعت خود دلالت فرموده هر کرا اطاعت او ننموده تغییر
داده برای خود امرا تعیین نمود بندگان حضرت اعلی مکررا منشور نصایح و ارقام شفقت

امیر فرستاده بجهة رفع شناعت و بدنامی او را بآمدن اردوی معلی و شرف ملازمت اشرف
تکلیف کردند مفید نیفتاد و از علت سواد و طغیان مالیخولیا در مجمع امرا میگفت که از ممالک
ایران ملک فارس بمن میرسد و از نیکو بندگی با نات مزخرف بر زبان می آورد و خوشامدگویان
تصدیق مینمودند القصه تخلف از رضای پادشاهی کرده گاهی خیال استقلال می نمود و گاهی در
استحکام قلعه کوشیده اندیشه تحصن و قلعه داری میکرد این قسم اعمال از و موجب استعجاب
بود طایفه ذوالقدر و امراء فارس از یمن شفقت شاهی که نسبت باو بظهور می آمد جبان
مطیع و منقاد او بودند که حرف مخالفت او در صفحه خیال هیچکدام نقش می بست تا آنکه بعضی
امرا رفته آثار عصیان از اطوار او مشاهده نموده در ییلاق کوشک زر از اردوی او جدا شده
بملازمت اشرف آمدند و حقایق حالات معروض داشتند هر چند دفع و رفع او قابل نهضت
موکب همایون نبود باراده سیر و شکار ییلاق کوشک زر و سیر شیراز و انتظام مهمات
فارس عنان عزیمت بدان صوب معطوف داشتند یعقوبخان از آوازه ورود موکب همایون
و بی تفاقی امرا احمال و اثقال خود را بقلعه اصطخر فرستاده با چند نفری از مردم اعتمادی بجانب
قلعه مذکور رفته متحصن گردید اعیان ذوالقدر فوج فوج باستقبال موکب همایون آمده
حقیقت قلعه رفتن او را عرض کردند چون ییلاق کوشک زر مخیم سرادقات اقبال گشت
اسلمس خان مهردار را با یوزباشیان و قورچیان عظام ذوالقدر و مردم فارس بمحاصره قلعه
مامور فرمودند و موکب همایون بجهت حرارت هوا چند گاه در ییلاق مذکور گذرانیده عزیمت شهر
شیراز فرمودند و آن بلده فاخره را که تخت سلیمان و مطمح جمهور سخنوران جهانست از فر
قدوم میمونی نیست بخش روضه جنان گردانیدند و میرزا لطف الله وزیر چون شیرازی الاصل
بود بادای لوازم خدمت می پرداخت و تمامت اهالی و اعیان ولایات فارس بپایه سریر
اعلی آمده بوسیله ادعیه تحیت و اخلاص بجای آورده پیشکشهای لایق گذرانیدند
ابراهیم خان والی لار تحف و هدایا فرستاده اظهار یکرنگی و اخلاص نمود با وجود این اعمال
سفیهانه که از یعقوب خان بظهور آمده هنوز نواب اشرف رام بایه او انواع توجه بود
بنابر اطمینان خاطر ذوالقدران که از و خایف بودند ایالت ولایت شیراز و امیر الامرای فارس بمنیاد
خان که در سلک یوزباشیان ذوالقدر انتظام داشت نامزد شد و حضرت اعلی بفیروزی
و اقبال در منزلات آن بلده فرخ دو سر غا مصرع که آب خضر می بخشد زلالش بسیر و سواری گلگشت

مشغولی میفرمودند درخلال اینحال از اصابت عین الکمال چشم زخمی بذات فرخنده صفات اشرف
رسیده درهنگام سواری واسب تاختن از اسب افتاده پای مبارک کوفته گردید وجراحان بمعالجه
پرداختند بعنایت باری تعالی ان کوفت بصحت گرایید وخبر عصیان وطغیان یوسف خان
افشار رسید که قورچیان وملازمان درگاه والا را که جهت خدمات دیوانی در کرمان بودند بیرون
کرده قلعه مستحکم گردانیده دم از موافقت وهواخواهی یعقوبخان می زند بندگان حضرت شاه ظل
فرهادخان را بجهت دفع فتنه او بکرمان روانه ساختند وچون لشکر کرمان اکثر ملازمان قدیمی
ولیخان وبکتاش خان بودند ولیخان که مردی نیکوخواه صلاح اندیش وهمیشه منکر اعمال وافعال بکتاش
بود بایالت بعضی از انولایت سرافراز ساخته بعضی دیگر را با اسمعیل خان آلبلو افشار داده هر دو را
همراه فرهادخان فرستادند بولی بیک غلام درین سفر برفاقت فرهادخان مامور شد از سوانح
که درشیراز بظهور آمد کشته شدن شاهقلی خان ولد خلیل خان افشار است بدست حسن خان
ولد عبداللطیف بیک که هردو از احفاد افشار منصور در صحیفه اول این دفتر رقم پذیر کلک
تحریر شده که در ایام شورش وانقلاب طوایف قزلباش که در هر سری سودای بیدا آمده
بود در کوه کیلویه بعد از قریب ظهور وخروج قلندر وفوت اسکندر خان حاکمی که از جانب دیوان
منصوب باشد نبود شاهقلی بیک پسر کوچک خلیل خان بخودسری نام خوانی برخود نهاده
خود را حاکم کوه کیلویه نامید اما حسن بیک ولد عبداللطیف بیک منظور خود را درین امر ازو شایسته
تر دیده با او مخاصمت اغاز نهاده جمعی از طوایف افشار والوار را بر خود جمع کرده مدعی حکومت
شد وهریک بقدر قدرت وتوان متصرف بعضی محال گشته تا حین ورود موکب جهانگشای
همایون اعلی شاهی بایکدیگر عناد واحتیاط میبودند تا انکه درین هنگام هردو بپایه سریر خلافت
مصیر آمده بسعادت پای بوس فایز گشتند وهریک بانفراد استدعای ایالت ان ولایت داشتند
اگرچه بخودسری عادت کرده این شیوه جبلی ایشان شده هیچکدام قابل تربیت نبودند اما پسر
خلیل خان از بزرگ منشی دماغ شاهقلی خان را اشفته تر داشت ومطلقا با شیوه چاکری وفرمان
بری اشنا نبود وحسن خان بقدر مراتب نوکری طی کرده از وساده دل ترمی نمود بلجمی بر سر
او رفته لشکر حیاتش را بتیغ تیز زبر و زبر گردانید ومورد عنایت والتفات گشته بایالت
کوه کیلویه رقم اختصاص کشیدند دیگر از سوانح عبرت افزا کشته شدن حسین علی سلطان
چکنی ولد بوداق خانست که در خدمت اشرف از جمله مقربان ومخصوصان بزم اقدس بود

سبب

سبب ظاهری که معلوم همکنان گردید اولا انکه مرد بحیل وفتنه دوزی بود که زبانش با دلش موافقت
نداشت وصاحب داعیه بود ثانیا انکه از بوداق خان واولاد او چنانکه سبق ذکر یافت در حرکت
خراسان ناهنجاری صدور یافت که شهزاده را که او لله بود برداشته بقلعه جوشان رفت ومدتی
سالک طریق خلاف بودند واونیز بدین جهت محل اعتماد نبود غایتش چون وی را دولت بپایه سریر والا
آورده شهزاده بدست ما جمعی کثیر از ایل وعشیرت واولاد واقربا در خراسان بودند چند روزی
بنابر مصلحت اندیشی شرف خدمت وقرب منزلت یافته بود همانا از خبث باطن حرام نمکی از و
ظهور یافته بود که محرک عقوبت وسزاوار تیغ شحنه سیاست شده بود القصه کور حسن
استاجلو وبعضی مقربان بساط عزت در حریم خلوتخانه همایون او را بجزا وسزا رسانیدند
وملازمان حسین خان شاملو حاکم قم حسب الامر اعلی بر سر اردوی بوداق خان که در حبلکا
ری بود رفته او را گرفته بقم آوردند وتمامی اموال واسباب اردوی او بغارت وتاراج رفت
غایتش چون در معاملات خراسان صاحب وقوف بود بعد از ایامی دیگر باز مشار الیه واولاد
منظور نظر شفقت گشته حسن علی سلطان پسر بزرگتر او بایالت همدان سرافراز شد باسایر
اولاد ملازمت عتبه اقبال شاهی مینمودند القصه بعد از رفتن فرهادخان وکشتن حسن علی
چکنی تسخیر قلعه اصطخر که بمتانت واستحکام شهره عالم وبنا کرده فریدون وجم است بقهر وغلبه
دشوار مینمود واثار مرحمت بیعقوبخان باقی بود از الهامات غیبی بخاطر قدسی سرایر خطور
نمود که آن اهوی رمیده را بحسن تدبیر صید نمایند طرح شکار کرمان فرموده با جمعی از مخصوصان
وندما بشکار فرمودند واز حوالی اصطخر گذشته یکمراحی از دراح رجانی جهت یعقوبخان فرستاده
اظهار کردند که خاطر اشرف بصحبت او مایل است وهمیشه در مجلس بهشت ایین یاد او میکنیم بعبث خود را
پای بند سلسله وحشت گردانیده هرگاه خیالات فاسد از دل بیرون کرده بملازمت آید
فراخور اخلاص همان منظور نظر التفات خواهد بود یعقوبخان ازین پیغام مسرور وشادمان
گشته چون از تحصن وقلعه داری بتنگ آمده بود صلاح وقت در برچیدن بساط مخالفت
دیده بآمدن خدمت اشرف وادراک مجلس بهشت ایین راغب گردید وسخنانی که مشعر بر
اطاعت وانقیاد بود عرضه داشت نمود اما از وفور بد اخلاقی وعدم پاک طینتی نخست میرزا
جان بیک وزیر خود را با ترابی بیک ولد دلو اختیار ترکمان ومرتضی قلی بیک برادر زاده خود
فرستاد که بملازمت اشرف رسیده هرگاه حکومت فارس در کل باو متعلق گردد ومجدد او را

دران ملک بعطلوت العنان سازند او از قلعه بیرون آمده بشرف پابوس مشرف گردد زهی سفاهت
و بی اخلاصی که بجهت امور دنیا ولی نعمت خود را باین قسم امور اکراه نمایند و او از زمانه چشم فلاح
و کام روایی داشته باشد میرزا جان بیک متکفل ان شد که بقلعه رفته یعقوبخان را بملازمت
اشرف آورد اما از گفتگوی میرزا جان بیک و اراده های او معلوم گشت که اطوار او از عقیدت
و اخلاص دورست القصه میرزا جان بیک و ترابی بیک بقلعه باز گشته انچه دیده و شنیده بودند
خاطرنشان یعقوبخان نموده او را با مدن مایل و دلعب کردند قلعه را بیکی از معتمدان سپرده خود
باتفاق مصاحبان و مخصوصان از قلعه بیرون آمده با کمال اعزاز روانه شهر شد حاشا حاشا قاید
ادبار و کفران نعمت گریبان او را گرفته کشان کشان بکریاس گردون اساس آورده و چون چشم حق بین
نداشت نظر از اعمال و افعال خود پوشیده بیخردانه خود را حاکم باستقلال فارس تصور مینمود
مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال ÷ با این افعال و اعمال و طور بی اخلاصی چگونه این نوازشات که
سزاوار فدویان جان نثار و دولتخواهان اخلاص شعارست توقع توان داشت زهی سفاهت
حق نمک بجای گذارد که اینگونه مردم کام روایی یابند بالجمله چون خبر آمدن او رسید بندگان حضرت
اعلی حسب الاتفاق برسبیل سیر سوار دولت بودند در سر یعقوبخان خیابان بموکب همایون رسیده
سعادت رکاب بوس دریافت و مورد توجهات ظاهری گشت اما اصلا آثار ارادت و اخلاص
و خجلت از و بظهور نرسید و مشخص شد که همان خیالات فاسده در سر دارد اهالی و اعیان فارس
و طوایف ذوالقدر برسبیل معتاد بخدمت او رفته ملازمت نمودند تا سه روز در کمال شوکت
و حشمت بدولتخانه همایون آمد شد مینمود روز سیم دولتیان اعلی را امور داعتراض کردانید
از داد و ستدی که در ایام غیبت او در فارس کرده بودند باز خواست مینمود و غافل ازین معنی
بود بیت اگر خصمی بهوا رفت از کشاکش باد ÷ بیک دمی دو سر ناچار بر زمین آید ÷ چون از خبث
باطن بمقتضاء این مصرع مصرع در کوزه همان برون تراود که دروست ÷ سخنان لاطایل از و در
در وجود می آمد و قلعه را نگاه داشته بتصرف نداد چون همت برانتظام مهام ممالک گماشته کارهای
عظیم در پیش بود و هر گاه سرکشیدگان و تربیت یافتگان آنحضرت بدین شیوه سلوک نمایند دیگران
کی بخود سری و خود رایی بر امر باز باشند و مشاهده اعمال این طبقه نمایند چگونه ترک خود رای نموده
سر بحبل اطاعت در آورند بالجمله یعقوبخان بجزای کفران نعمت مستحق عقوبت شده بود شعله
غضبش در باره او از زبانه روز چهارم درگاه خلوتخانه همایون امیر بیک قابوچی باشی استاجلو

سپردند

سپردند که هیچ آفریده بی طلب بخلوتخانه نیاید و کسی بیرون نرود و یعقوبخان بطریق معهود دامن
معزورانه در مجلس نشست و در حضور اقدس با میرزا لطف الله وزیر دیوان اعلی در کمال تندی و تلخی
خطاب کرد که محاسب داد و ستدی که در الکا کرده اید از شما میخواهم مشار الیه در جواب گفته
بود که بالراس والعین هرگاه اشاره همایون شود در باب تفحص حساب خاطرنشان تو میشود درین
اثنا حسین خان زیاد اوغلی قاجار که از امراء معتبر و مقربان بساط اقدس بود باشاره همایون دست
در میان او کرده برداشته بر زمین زده اول حال او تصور نمود که از مقوله دست بازی و
ظرافتهاست که ندما مجلس بهشت آیین با یکدیگر میکنند و چون قدر خود را برتر ازان میدانست
گفت حرفی در میان دارم چه محل ظرافت است حسین خان او را دشنام داده گفت ای نمک حرام این
اعمال و افعال که از تو بظهور آمد چه توقع داری یعقوبخان دانست که حال چیست فی الفور شروع در عجز
و اضطرار نمود حسین خان دست او را بسته و سر شکسته سر برهنه در برابر ایوان در آفتاب نگاه
داشتند و رفقا او را یکیک باندرون خانه طلبیدند چون داخل میشدند جمعی از غلامان
و جانسپاران تیغ در و نهاده پاره پاره میکردند و هر کدام می آمدند از همین باده که خمار شکن
مستهای سابق بود مست و بی شعور میگردیدند در بیرون هیچکس خبری از انفعال نداشت و
تصور مردم ان بود که در خلوتخانه مجلس خاص آراسته و محفل عیش و طرب پیراسته بصحبت
مشغولند بالجمله هنگام عصر این صحبت درکار بود ترابی بیک و مختار سلطان و بوداق تراکمه
و ابوالفتح بیک شاملو و چند کس دیگر که خمیر مایه فساد بودند بمجلس آمده برفقا ملحق شدند و اجساد
ایشانرا آخر روز آورده عبرة للناظرین از دار آویختند و حقیقت حال بر پیر و برنا ظاهر و
معلوم گشت اما یعقوبخان را بجهت دست آوردن قلعه نگاه داشته در ان روز بقتل نرسید
و در سیاهچالی که خود کنده و جمعی از ذوالقدران بیگناه را محبوس می نمود محبوس گشت و مضمون
صادق المشحون من حفر بیراً لاخیه وقع فیه بظهور پیوست و نوشته از و بقلعه فرستادند
که معتمدان او قلعه را بملازمان درگاه شاهی بسپارند اما اهل قلعه بدان نوشته عمل نکردند
و قلعه را نسپردند معلوم شد که او سفارش کرده بوده و چند روز در مخالفت و قلعه داری
اصرار نمودند دران چند روز هر روز جمعی از زمره ذوالقدران که بتیغ قهر یعقوبخان کشته
شده بودند او را بیرون آورده در سر چاه سرنگون آویخته سیاست مینمودند و او ناله و نفیر
باوج فلک اثیر میرسانید و بعد از چند روز کامران ملا ومانغر در قلعه بظهور رسید

ریش سفیدان ذوالقدر متکفل اتمام شده بقتل در قتل خان تعجیل داشتند حضرت اعلی او را بایت
ذوالقدران دادند وایشان بقصاص بیگناهان باتمام کارش پرداختند بعد از کشته شدن او
جمعی از مردم فارس خصوصا حسین قلی سلطان سیاه منصور کوه دوی کرده بطریق عیاران از رخنه
کوه که صعود بران در نظر بیننده محال مینمود بر فراز قلعه برآمده چخر نفیر و بیرغو برکشیده قلعه را متصرف
شدند و بدکاران بجزای عمل رسیدند و در خلال این حال کس از جانب فرهادخان از کرمان آمده
خبر رسانید که مهمات کرمان برحسب دلخواه صورت انجام یافته قلعه بتصرف درامد شرح این
قضیه چنانست که چون فرهادخان بحوالی کرمان رسید استمالت نامها بطوایف افشار فرستاده
ایشانرا که ملازم قدیم ولیخان بودند بدستور بملازمت او دلالت نمود طبقه افشار که از امدن
فرهادخان و ایالت ولیخان خبر یافتند تزلزل در احوال ایشان پدید آمد و فراغت و عافیت
خودرا دران دانستند که ترک همراهی یوسف خان نموده شعار شاهی سونی ظاهر سازند گروه
گروه باستقبال شتافته بدست بوس خوانین مشرف میشدند یوسف خان که بر مسند ایالت
واستقلال تمکن داشت مشاهده نمود که مردم رو بطرف ایشان آورده با او یکدل نیستند
بالضرورت بد مظنه شده با دویست سیصد نفر از ملازمان قدیمی خود بقلعه رفته قرار تحصن
وقلعه داری داد و فرهادخان بشهر آمده قلعه را محاصره نمود و کس بقلعه نزد یوسف خان
فرستاده اورا نصایح دلپذیر بشاهراه اطاعت وانقیاد دلالت نموده متعهد شد که در خدمت
اشرف استدعای عفو تقصیرات او نماید بعد از مراسله و پیغام و آمد شد مکرر یوسف
خان از کرده نادم و پشیمان گشته بمصلحت راغب شده ترک قلعه داری نموده بیرون آمد
وهوس حکومت کرمان از سر بیرون کرده دست در دامن عجز و بیچارگی زده بهمین قدر راضی
شد که بجان ایمن بوده درگوشه بدعاگویی مشغول باشد فرهادخان این شیوه را که مقتضی
عقل بود ازو پسندیده داشته متعهد آن شد که در خدمت اشرف استدعای عفو زلات
وتقصیرات او که از کوته خردی و نادانی و اغوای یعقوب خان بظهور آمده نماید بالجمله قلعه بتصرف
اولیاء دولت قاهره درآمد فرهادخان ولیخان واسمعیل خان را در کرمان گذاشت و مهمات آن
ولایت را بر وجه دلخواه ساخته و پرداخته بجانب شیراز مراجعت نمود در وقتی که بندگان حضرت
اعلی مهمات فارس را انتظام داده از راه یزد عازم اصفهان بودند رسیده در بیرون شهر شرف
پای بوس دریافت و یوسف خان را با تیغ و کفن بدرگاه والا آورده استدعای جان بخشی نمود

چون

چون یوسف خان تکیه بر مروت شاهانه نموده ارادهای نامعقول از خاطر بیرون کرده شمشیر در گردن
اویخته آمده بود عفو شاهانه شامل حال او گشته بجان امان یافت اما ولی بیگ درانوز بجهة
آنکه در کرمان با فرهادخان در مقام عذر در آمده بود و اراده داشته که بهمراهی یوسف خان
دیگرباره سر بعصیان و طغیان در آورد و یکی از اهل مواعظه فرهادخان را از آنحال که همراه شا
زاده نامدار سلطان حیدر میرزا بایلچی گری روم رفته بود آمده خبری رسانید که فرمانفرمای
روم مقدم شاهزاده نامدار را گرامی داشته معامله صلح بر وجه دلخواه انعقاد پذیرفت
ومهدیقلی خان رخصت انصراف یافته با نامه محبت آیین میرسد چون اینمعنی موجب ترفیه
احوال کافه خلایق وعباد الله بود باعث ازدیاد دعاگویی دولت قاهره گردید بالجمله بعد از امدن
فرهادخان بندگان حضرت اعلی اردوی همایونرا از شیراز روانه اصفهان نموده خود بیزد تشریف
بردند و فرهادخان در رکاب مقدس همایون بیزد رفت و چون آن خطه دلپذیر از تشریف قدوم
همایون زیب و زینت یافت باغ گلشن که مقام و مسکن شاه خلیل الله ولد میر میران بود آرام
گاه خسرو زمین گردید شاه خلیل الله بلوازم خدمت و میزبانی پرداخته خدمات لایقه بجای
آورد و آنجناب آصف صفات حاتم بیگ وزیر سابق ولیخانرا بازاء خدمتی که در ینولا در کرمان
بتقدیم رسانیده بود مورد شفقت شاهانه فرموده بمنصب رفیع القدر استیفاء ممالک
محروسه سربلند گردانید و چند روز دران خطه دلگشا بعیش و عشرت و کامرانی و کامدا
بی ساکنان آنملک مشغولی فرموده مرآهم جراحات دلخستگان گشتند و مطالب و مدعیات
که رعایا و عجزه داشتند بقبول انجاح مقرون گردانیده عنان عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان
معطوف داشتند و دیگرباره دولتخانه مبارکه نقش جهان محل نزول شهریار گیتی ستان
گردیده تا یکماه در صفهان جنت نشان بانجاح مطالب زیردستان پرداختند از سوانح
اقبال که درا وقات بظهور رسیده آن بود که چون احمد بیگ کرایپا کوتوال قلعه طبرک در ایام
غیبت همایون آذوقه و مایحتاج بسیار بقلعه کشیده اسباب قلعه داری بر وجه لایق سرانجام
نموده و شاهزادگان دران قلعه بودند احمد بیگ مورد طعن بدگویان گشته اورا باراد
های دور از کار متهم گردانیدند بندگان حضرت اعلی هرچند می دانستند که این حکایت فروغی از صدق
ندارد اما رعایت طریق حزم واحتیاط لازم بود اهالی اصفهان چون قلعه مذکوررا موجب شورش
مملکت واختلال احوال رعیت می دانستند در تخریب آن مبالغه مینمودند نواب اشرف رضای

اهالی اصفهان جستهٔ بوبرانی ان واسخ کشتند اما درباب شاه زاده ها و محل توطن ایشان متحیّر
بودند و عموم دولتخواهان علم ایشان که رایحه فرمان روایی در دماغ داشتند بر وجود راجح
دانسته مبالغه در تضییع ایشان می نمود و حضرت اعلی رعایت صله رحم فرموده رضا بافنا و اعدام
ایشان نمیدادند بالاخره بمصلحت جمهور و رفع افساد مفسدان نزدیک و دور دیده جهان بین
ایشان را که چراغ بی نور بود از دیدن عاری و عاطل کردند ایشان نیز بچند روزه حیات مستعار
امیدوار بوده از تفرقه خاطری که آنا فآنا ایشان را آشفته دماغ داشت آسوده شدند و ایشان را
بالموت فرستاده اسباب فراغت و نعمت ایشان حسب المرام مقرر کشت و قلعه طبرک را از اب
ساختند بیت فلک را نخستین نه اینست کار * بسی یاد دارد ازین روزگار * و از اصفهان
عنان عزیمت بصوب دار السلطنه قزوین معطوف داشتند در کاشان کور حسن استاجلو
که از عظمای ان طایفه و در خدمت اشرف میر و مشار الیه بود بمظنه انکه از تربیت یافتگان زمان
مرشد قلیخانست و اعتماد راغی شاید برد مست حسن بیک خاصلو قورچی بقتل رسید و از انجا
بدار السلطنه قزوین تشریف برده حضرت اعلی در رکاب عالی پیدی نامدار در مقر سلطنت فلک
مدار نزول اجلال فرمودند در ان اوقات محمد خان تخماق که از امرای معتبر شاه جنت مکان
وامیر الامرای چخور سعد بود بتصاریف زمان واستیلای رومیان از الکا بر آمده در حدود اردبیل
و مغان دیر میبرد بپایه سریر اعلی آمده منظور نظر عاطفت کشت بندکان حضرت اعلی زمستان
و فصل شتا را در دار السلطنه قزوین بخرمی کذرانیده بفراغت و کامرانی مشغول بودند

وقایع بیان سال همیون وایلم سعادت مقرون توشقان ئیل ترکی مطابق سنه الف هجری سال پنجم جلوس همایون و قضایای ان سال بتقدیر واهب ذو الجلال

چون فصل شتا بنهایت انجامید باد بهاری صلای نزهت و خرمی داده عشرت سرای باغ و بوستان
از کل و ریحان ارایش یافت بیت ز اعتدال هوا روز در رخ ایام * چو عهد شاه جهان
کشت تازه عالم پیر * اغنی نوروز جهان افروز بخرمی و فیروزی در روز چهارشنبه بیست و پنجم
شهر جمیدی الاول وقوع یافته خسرو جهانتاب سپهر در شرف خانه حمل مقام کرفته کیتی ارای کشت
شاه جم جاه همایون بارکاه در باغ سعادت اباد قزوین محمد خسروانه اراسته چند روز در ان ریاض
کوهر مناص بعشرت و شادکامی کذرانیده از حور وشان خورشید لقا کام ستان بودند و چون
خاطر انور از میرزا لطف الله وزیر بجهت سوء اعمال ایشان که از روی جهل و غرور بارتکاب انها

دلیری

دلیری میکرد دلکیر کشته بود اورا از وزارت معزول فرموده حاتم بیک اردوبادی که مرد
خردمند صایب رای نیکو اخلاص و مستوفی الممالک بود بدان منصب والا ارجمند یافته اعتماد
الدوله لقب یافت و هم درین سال ایسه قلی بیک زیاد اوغلی قاجار که قبل از جلوس همایون در سلک
قورچیان عظام منتظم بود و بعد از ان برتبه یوزباشی کری ترقی نموده بود مورد تربیت
و الطاف شاهانه فرموده بمنصب عظیم القدر قورچی باشی کری که از معظمات مهام کارخانه سلطنت
و پایه والای اولیای دولتست سربلندی یافت و در همان ایام ایلچیان روم از جانب پاشایان
سرحدات جهة استحکام بنیان مصالحه آورده بودند و متعاقب ایشان مهدیقلی خان که در روم کما
ینبغی باداب رسالت پرداخته مصالحه را بر وجه دلخواه صورت داده مراجعت نموده بود اردبیل
که مقر حکومت او بود آمده شرف پابوس دریافته تحف و هدایا کذرانیده و نامه محبت آمیز مشتمل
بر تجدید قواعد مصالحه که از جانب خواندکار آورده بود بنظر همایون رسانید مستعدان روم
تاریخ این صلح را سال فرخنده فال و حفیظ یافته در ان مکتوب بخامه عباسی جامه منلج سلطنة
بودند از سوانح ان ایام آنکه مهدیقلی خان بعد از یکماه بهل روز که در خدمت اشرف بود چون
از اویماق چاوشلو و قوم سی شد قلیخان و محمد شریف خان بود و محمد شریف خان فرار نموده
بجیلان رفته بود و بعضی خطایا با و اسناد کردند مزاج مبارک که از طبقه چاوشلو عموما منحرف
بود و ایشان را صاحب داعیه میدانستند از و منحرف کردید چون مشار الیه مرد با دای و هوش
بود بی توجهی و انحراف مزاج اشرف را تفرس نموده بود و این معنی بر ضمیر منیر اشرف پرتو انداخته رعایت
جانب حزم و احتیاط کرده او را کیر آینده ند و چون قهرمان قضا بقطع حیاتش فرمان داده بود
بقتل رسید و از برادرانش مرادخان بیک که در اندار بود فرار نموده بالکاء روم رفت بنا
بر ان احمد بیک برادر دیکرش مقطوع الرجلین کردید بعد از سیاست ایشان مرشد قلی سلطان
قوچلو مشهور بچهار کاوک از اویماق استاجلو و منظور نظر شفقت بود بکیلان فرستادند
که محمد شریف خان و فرار نموده را کرفته بیاورد کاه و الا آورد و اکر خان احمد حمایت نموده ایشان را
نفرستد انجا توقف نموده حقیقت عرض نماید که اندیشه کار او شود خان احمد چون دانست
که نواب اعلی در باب بدست آوردن ایشان مبالغه عظیم دارند دست از حمایت بهرام باز داشت
و مرشد قلی سلطان ایشان را کرفته بپایه سریر اعلی آورد چون مسامحه و تاخیر در سیاست ایشان
نتیجه مفاسد عظیمه بود شحنه غضب پادشاهی بقتل ایشان پرداخت و بنابر مراعات جانب

سیادت احمد بیک خان و قرب قرابتی که با والده محترمه بندگان اشرف داشت و بشرف مصاهرت
این دودمان مشرف بود از سلوک ناپسند او اغماض فرموده او را بانواع نوازشات شاهانه
و خلاع فاخره پادشاهانه معزز و گرامی گردانیدند و درین سال حکومت همدان و امیر الامرائی
کل ولایت قلمرو علیشکر تا سرحد بغداد بشاهزاده کامکار محمد باقر میرزا تفویض یافته ایلبات بملازمت
او مامور شدند و اوغورلو سلطان بیات بوکالت شاهزاده مذکور منصوب گشته روانه همدان
شد و چون شرط مصالحه رومیان اطلاق اسرای طرفین بود چند نفر از پاشایان سیما مراد پاشا
که در محاربات تبریز گرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس بود از آنجانب اطلاق فرموده روانه روم
گردانیدند و از جانب روم شاهرخ خان مهردار و مهدیقلی خان شاملو و قورخمس خان شاملو ر
رفقا مطلق العنان ساختند و از این صوب نمودند شاهرخ خان افتاد در راه بیمار شده
ودیعت حیات بتقاضی اجل سپرد و دیگران آمدند اما قورخمس خان بجهت بعضی اعمال سابقه
که از بی اخلاصی و نادولتخواهی بظهور آورده بود و قضیه نامرضیه مرحومه بیگم و تجویز کشتن حمزه
قلی سلطان پدر مهدیقلی خان در تبریز باغوای امیرخان و تضییع سلطان حسین خان پدر علی
قلیخان للحضرت اعلی مستحق انواع عقوبت شده بود همان لحظه که در برابر ایوان چهل ستون
بنظر همایون در آمد شعله غضب شاهانه مشتعل گشته او را بدست مبارک بجزا رسانیدند
و مهدیقلی خان مورد الطاف و اعطاف گشته بمنصب موروث ایشک آقاسی باشیگری سر
افرازی یافت دیگری از سوانح عصیان و طغیان دولتیارخان سیاه منصور است که از امراء زمان
شاه جنت مکان و خود در خدمت شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا میبود در ایام فتنه
تکلو و ترکمان خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بمرتبه امارت ترقی نموده در حدود سلطانیه
و سجاس الکاء و تیول باو عنایت شد بعد از قضیه ارتحال شاهزاده مغفور پای از حد خود
فراتر نهاده قلعه در سجاس ترتیب نموده آذوقه و یراق بسیار جمع کرده در آن ولایت کوس
لمن الملک زد ابوطالب میرزا با شاه از پروای معامله او نبود و بعد از جلوس همایون اعلی شاهی مرشد
قلیخان که سفر خراسان در پیش داشت مهم او را وقعی ننهاده بفکر کار او نپرداخت و بعد از آن
حضرت اعلی شاهی ظل الهی حسین علی سلطان را بهمراه او فرستادند چند گاه قلعه را محاصره نموده اما
کاری نساخته باز آمد چون بندگان اشرف را در انتظام مهمات عراق و فارس و کرمان مشاغل
عظیمه در پیش بود بامور جزئیه نپرداخت متوجه شیراز و اصفهان شدند و او در غیبت موکب همایون

بیشتر

بیشتر از پیشتر آثار عصیان بظهور آورده دست درازی بولایت قریبه مینمود و گروهی از اتباع
اکراد بر سر او جمع شده در مقام اضرار خلایق در آمده خار راه مترددین بودند و بطریق قطاع
الطریق اموال و اسباب مسلمانان را متصرف بقلعه آورده بملازمان قسمت میکرد درین سال که بندگان
حضرت اعلی در دار السلطنه قزوین تشریف داشتند از ملازمت عتبه علیا تقاعد ورزیده
بدرگاه جهان پناه نیامد و مع هذا در محالی که باو نسبت نداشت خصوصا سلطانیه و ابهر
و زنجان و طارم و درجزین و الخرود دست تطاول دراز کرده آزار و اضرار بعجزه و رعایا میرسانید
بجلادت اندامی او از اعتدال تجاوز کرده برذمت همت شاهانه دفع او لازم گشت در اول حال عهدی بیک
شاملو را بر سر او فرستاده متعاقب او حسین خان قورچی شمشیر شاملو حاکم قم را نیز فرستادند
و ایشان بدانجا رفته قلعه را محاصره نمودند و از جانبین محاربه و مجادله وقوع می یافت تا آنکه
کار نزدیک شده بحسین خان پیغام داد که چون با قزلباش خصوصا شاملو خونی شده ام بیرون
نمیتوانم آمد اگر موکب همایون بدین طرف نهضت نماید خود را برکاب مقدس شاهی میرسانم که آنچه
رضای خاطر همایون باشد درباره من بعمل آورند حسین خان این معنی معروض داشت
بندگان حضرت اعلی بتقریب سیر و شکار گوزل دره باغلود توجه نموده بعد از سیر و شکار
بحوالی قلعه تشریف بردند و دولتیارخان که از قلعه داری بتنگ آمده بود و از مدد و کومک مایوس
و از بیهوشی باده غفلت و خودسری اندکی بهوش آمده بود چاره جز بیرون آمدن نیافته در همان
روز که بندگان حضرت اعلی بقرب قلعه رسیدند بیرون آمد چون او ابل جهانداری و تنبیه و تادیب
متمردان پیش نهاد همت والا بود و نایره غضب درباره او بنوعی اشتعال یافته بود که جز بقتل
تیغ آبدار منطفی نمیشد همان لحظه مورد عتاب و خطاب گشته مقید و محبوس گردید و قلعه بتصرف
اولیای دولت قاهره در آمد بحکم قضا جریان ویران گشت و مشار الیه را بدار السلطنه قزوین آوردند
و در میدان سعادت آباد بدست شحنه سیاست افتاد خرمن هستی بباد فنا داد و هم
چنین امیره حمزه خان ولد امیره بندرخان طالش که پدرش مردی صلاح اندیش نیکو نهاد و در زمان
شاه جنت مکان از امراء عالیمقدار و یکجهتان صادق الوداد این دودمان بود و او خود را
ارشد و اعقل از پدر دانسته در ایام فترت آذربایجان و زمان اقتدار ابوطالب میرزا اعیان
بلاد خود را در الکاء موروث مدخل کرده در الکاء گیلانات و کسکر که قرب جوار باو داشتند
دخل مینمود و تمامت حکام و طوالش گیلخورد بزرگی او را پذیرفته طوعا او کرها مطیع و منقاد

بودند چون آفتاب دولت شاهی از افق خراسان طالع گردید ایام وکالت مرشد قلیخان بود و هنوز
قواعد سلطنت استحکام و سررشته دولت انتظامی نیافته بود و براقران سبقت گرفته بیشتر
از همه امراء اعتدو دیپایه سریر اعلی آمد و مرشد قلیخان که راتق فاتق مهمات بود او را مقتضی المرام
باز فرستاده او مهمات خود را بر وجه دلخواه ساخته و پرداخته روانه الکا شد درین اوقات
که بندگان حضرت اعلی او جهانداری بکف اقتدار خود گرفته همت بر اصلاح احوال سپاهی و
رعیت حضرت گماشته هوا پرستاران خود را بدست آورده ساحت مملکت را از وجود مناح
الود شان می پرداختند او بحصانت و استحکام قلعه سندان که در تصرف او بود اعتماد نموده
از امامن خود بنداشته بقاعده سابق سلوک نموده در آمدن بپایه سریر اعلی اهمال و اغفال
می ورزید و درینوقت که انتظام مهمات قلات و اذربایجان برای و رویت ذوالفقار خان
برادر فرهاد خان مفوض گردید الکاء لنکرکنان که امیر حمزه خان بخود سر متصرف بود بالوند
سلطان برادر فرهاد خان دادند و او تمکین مشار الیه نکرده او را دخل نداد و حکم جهان
مطاع نفاذ پیوست که محمدیخان تخماق که در حدود دار الارشاد می بود باتفاق اولاد صدر
الدین خان صفوی و طبقه شیخاوند و شاهی سیونان متوجه آنصوب گشته الوند سلطان را
در حکومت انجا متمکن سازند و محمدیخان و انجماعت حسب الفرمان همایون متوجه انجام این
خدمت شدند امیر حمزه خان در کمال نخوت و غرور بسه چهار هزار پیاده و سوار و طوالش جمع
نموده بعزم محاربه پیش آمد و فیما بین جنگی صعب اتفاق افتاد به نیروی دولت قاهره شکست
بجانب امیر حمزه خان افتاد و جمعی کثیر از مردم او طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند
و مشار الیه شکسته و مخذول خود را بقلعه رسانید و بدستور قلعه سندان را قایم کرده
از بیرون آمدن تقاعد می ورزید رای جهان آرا بدان متعلق گشت که قلعه را از دست او
گرفته اگر آثار اخلاص و یکجهتی و ندامت و پشیمانی از ناصیه احوالش هویدا باشد بقدر
قابلیت و اخلاص شفقت نماید و اگر بدستور دود نخوت در دماغش جای داشته
باشد و آثار تمرد بظهور رساند بجزای اعمالش رسد حسن خان چاوشلو قورچی
تیر و کمان را بدین خدمت نامزد فرموده فرستادند او توهم نموده با حسن خان و رفقا
بنامد چون قلعه سندان قلعه ایست بر فراز کوه رفیع واقع شده از غایت رفعت و بلندی با
فلک الافلاک دعوی مساوات می نماید و ساکنان بروج رفیعش با سکنه صوامع ملکوت دمساز

وپاسبانان

و پاسبانان شب زنک دارش با مسیحان سپهر هم آواز و همانا مضمون این بیت که بیت ز سنک
انداز و سنکی که جستی ز بن ⁂ پس از قرنی سر کیوان شکستی ⁂ باسدان قلعه ان قلعه رفیع بنیاد است
دامن آن کوه بلند و قلعه الوند مانند بیشه و جنگل است که یکراه بیش ندارد و ضیق آن طریق
بمثابه که عبور یکنفر پیاده از انجا بغایت دشوار است امرا در حدود قلعه در جایی که مناسب اقامت
بود نزول نموده راه آمد شد مسدود ساختند و الکا را متصرف شدند و مردم طوالش که تا
دولتخواهی کرده نزد امرا آمدند و بخدمات مرجوعه قیام می نمودند امیر حمزه از خودسری و زیاده
رو بهانادم گشته عریضه ضراعت آمیز بخدمت اشرف فرستاده عرض کرد که چون میانه اولاد حاتم
بیک قراماتلو که الحال حاکم باستقلال اذربایجانند و دودمان ما نزاع واقع و خونها شامل را
بنویسند که قلعه را باو سپارم و رخصت زیارت حضرات عالیات ارزانی دارند که بدان سعادت
عظمی استسعاد یافته بدرگاه معلی آیم این مسئول درجه قبول یافته حسین خان شاملو حاکم قم را
فرستادند وی چون بپایه قلعه رسید جهة اطمینان قلب مشار الیه ذوالفقار خان شاملو و
جماعت قراماتلو را که از پای قلعه کوچانیده امیر حمزه خان بوعده وفا نموده از قلعه بیرون آمد پسران
خود را بغلامی اشرف فرستاد خود با نساء و صبیان از راه شیروان بیرون رفت حسین خان قلعه را
حسب الفرمان قضا جریان بذوالفقار خان سپرده بدرگاه معلی آمد اما امیر حمزه خان بعد از
زیارت عتبات عالیات بشیروان عود نموده از خوف و بیم اولاد حسام بیک که در ازمنه سابقه
با تعلیمها بیکدیگر کرده بودند و جرئت آمدن بانطرف ننموده در شیروان در میانه رومیه توقف
نمود اخر الامر یکی از صوفیان طوالش رفیق او بجهت آنکه در میانه مخالفان رومیه توقف نموده با
ایشان همراز و دمساز گشته است بوقت فرصت کردن او را از بار سر سبک ساخته خود را
بدرگاه والا آورد اما بندگان حضرت اعلی بنابر حقوق خدمات سابقه و ارادت و اخلاص قدیم
از سلسله پسران او را مورد شفقت ساخته در سلک غلامان درگاه منخرط ساختند القصه
بعد از وقوع انفعالات حسن خان چاوشلو رحکم شد که باتفاق بسطام آقا ترکمان داروغه دفتر
خانه همایون که مرد ریش سفید با رای و هوش کاردان بود بانصوب رفته باتفاق خضر پاشا حاکم نخجوان
که از جانب خواندکار روم بدین امر مامور شده بود تعیین سنور و سرحد بطریقی که مقتضی
وقت بود نموده آن خدمت را کما ینبغی بتقدیم رسانیده مراجعت نمودند درین سال شاه وردی
خان عباسی ولد محمدیخان حاکم لر کوچک که درین چند سال دم از استقلال زده بسیاری

از ایل والوسات واحشامات قلمرو علیشکر را کوچانیده بولایت خود برده بود و خود را از نایبان روم میشمرد درینولا که میانه قزلباش و رومی صلح شد او کس بدرگاه معلی فرستاده عهد کرد که اگر رقم عفو بر زلات سابق او کشیده شود او کس بدرگاه معلی فرستاده عهد کرد بعد الیوم در جاده بندگی و انقیاد مصمم بوده باشد چون طبقه الوار سیما الوار مذکور از قدیم الزمان شیعه و دوستدار اهل بیت الله حضرت اعلی از اعمال سابق او اغماض نموده در مقام التفات شدند و مقصود بیک ناظر جهت تسلی خاطر و اطمینان قلب مشار الیه بلرستان رفته او را بانواع نوازشات شاهانه اختصاص داده مراجعت نمود و او زیاده از مامول بر منتهای الطاف نامتناهی سربلندی یافت

ذکر رفتن فرهاد خان بخراسان و بازگشتن و آمدن عبد المومن خان بخراسان و تسخیر قلعه اسفراین و بعضی محال باداد هزیمت

چون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم همیشه با این دودمان دوستی و اتحاد ورزیده در زمان شاه جنت مکان محمد قلی سلطان پسر خود را بدرگاه جهان پناه فرستاده بود و بین الجانبین مراسله و آمد شد مرعی شده بود درین دو سال که عبد الله خان پادشاه ماوراء النهر و عبد المومن خان پسر او کمر بتسخیر ولایت خراسان بسته تا مشهد و نیشابور چنانچه مفصلا در وقایع هر سال مرقوم کلک بیان گشت بتصرف آوردند حاجی محمد خان اظهار اخلاص و تجدید دوستی قدیم نموده مکرر ایلچیان بدرگاه والا فرستاد و ازینطرف نیز محمد قلی بیک عرب گرلو بایلچیگری نزد مشار الیه رفته بود درینولا کتابات از جانب او رسید که اگر یکی از امرا و نامداران را با فوجی از عساکر ظفر شعار بخراسان فرستند این دولتخواه نیز آمده باتفاق او در دفع شر اعادی میکوشیم چه هرگاه خراسان تسخیر این طبقه قرار گیرد طمع در ولایت اورگنج و خوارزم که نیز بخراسان پیوسته است خواهند کرد لهذا در اول این سال رای جهان آرا بدان متعلق گشت که بنفس شریف در دار السلطنه قزوین توقف فرموده بانتظام مهام ضروریه دین و دولت پردازند و فرهاد خان را با جمعی از عساکر نصرت نشان بجانب خراسان فرستند در اول نوروز فیروز ساعت سعد اختیار فرموده او را روانه نمودند محمد خان تخماق که مرد روزگار دیده کار آزموده بود با اسلمس خان مهردار و جمعی از امرا برفاقت او مامور گشتند و یرلیغ مطاع باسم امرای خراسان عز صدور یافت که بر سر فرهاد خان جمعیت نموده از صواب دید او تجاوز ننمایند و بمشار الیه سفارش فرمودند که اگر عبد الله خان و عبد المومن خان بنفس خود بخراسان آیند چون امرا را با پادشاه مقابله نمودن رسم و آیین نبوده و نیست عنان از جنگ پیچیده برکنار نشینند و حقیقت عرض نمایند و الا در استرداد محالی که بتصرف

اولیاء

اولیاء دولت قاهره بوده است روانه مقصد گردید حاجی محمد خان خوارزم را از آمدن خود خبر داد چون بحوالی بسطام رسید حاجی محمد خان که بجهت نزاعی که میانه او و نور محمد خان بن ابو المحمد خان ابن دین محمد خان بر سر نسا و باورد بود بدان حدود آمده بود از آمدن فرهاد خان خبر یافته بحوالی بسطام آمد و فرهاد خان در مکان مناسب خیمه و خرگاه افراخته و اسباب ضیافت پادشاهانه مرتب و مهیا ساخته یک دو فرسخ استقبال کرد و بین الجانبین ملاقات واقع شد بمنزل فرهاد خان فرود آمد و بعد از ضیافت و تواضعات رسمی تحف و هدایا گذرانید و با ملازمان این آستان تجدید عهد و پیمان کرد که در دفع شر عبد الله خان و پسرش ممد و معاون یکدیگر بوده باشند و از یکدیگر جدا شده هر یک باردوی خود بازگشتند فرهاد خان کوچ کرده رو بطرف نیشابور آورد ابو مسلم خان چاوشلو برادر حسن خان قورچی تیر و کمان که حاکم اسفراین بود و امرای سبات و غیرهم که در آن حدود بودند بر سر او جمعیت نموده قلعه نیشابور را محاصره نموده آوازه آمدن فرهاد خان و اتفاق حاجی محمد خان با او ببلخ رسید عبد المومن خان با لشکرهای بلخ و بدخشان و حصار شادمان و اندخود و شبرغان بخراسان آمد و آوازه انداخت که عبد الله خان نیز با لشکر ماوراء النهر و ترکستان بخوارزم رفت حاجی محمد خان این خبر شنیده بجانب خوارزم بازگشت و فرهاد خان خبر آمدن عبد المومن خان شنیده متردد خاطر گردید و با امرا و ریش سفیدان که همراه بودند کنکاش نموده بعضی صلاح در جنگ و بعضی دیگر از عقلا و ریش سفیدان کار آزموده مصلحت در جنگ نمیدیدند درین فکر و اندیشه بود که خبرگیران که بهر طرف فرستاده بودند آمدن خبر رسانیدند که عبد المومن خان بایلغار بمشهد مقدس رسیده بسرعت برق و باد می آید و تزلزل در میان قزلباش افتاد فرهاد خان چون از جانب حضرت اعلی بجنگ عبد المومن خان مامور نبود به محاربه او و خلاف امر اشرف دلیری ننموده هر یک از امرای خراسان را با الکاء خود فرستاد که در حراست قلعه خود کوشند و خود از نیشابور کوچ کرده بی آنکه احدی از لشکر قزلباش در معرض تلف آید به بسطام آمد حقیقت معروض داشت بر حسب اشاره علیه شاهی از آنجا بقزوین بازگشت و عبد المومن خان در عرض دو روز بحوالی نیشابور رسیده رفتن قزلباش را فوزی عظیم شمرد زیرا که بایلغار آمده زیاده ماندهٔ بودند بعد از چند روز که اجتماع عساکر اوزبکیه دست داد و [illegible] نیشابور و بنواک ملک سعد اقامت داشتند فرستاده و [illegible] خود را اطاعت و انقیاد عبد

المومن خان دیده اظهار متابعت نمودند و جمعی کثیر از عظمای آن قوم در رادکان بخدمت عبد المومن
خان رفتند او که از ایشان کینه دیرینه داشت و در سال گذشته جمعی کثیر از اوزبکیه بقتل
آورده بودند بقتل ایشان فرمان داد محمود سلطان ولد بابا الیاس و اکثر عظمای طایفه
بیات در آنجا بقتل رسیده بقیه السیف غارت زده و پریشان خاطر متفرق و پراکنده شدند
میرزا محمد سلطان برادر محمود سلطان بدرگاه جهان پناه آمده در رکاب ظفر انتساب می بود القصه
عبد المومن خان درین سال کمر همت بتسخیر محال خراسان بسته با لشکر [illegible] بر سر قلعه اسفراین
آمده محاصره نمود ابو مسلم خان با جمعی از غازیان استاجلو و اکراد و غیرهم که در آن قلعه جمع آمده بودند
بحفظ و حراست قلعه و استحکام برج و باره پرداخته در لوازم قلعه داری میکوشیدند و عبد المومن
خان در تسخیر قلعه اسفراین سعی بسیار نموده توپها نصب کرد و تا چهار ماه مدت محاصره امتداد
یافته چند مرتبه یورش عظیم واقع شد و محصوران قلعه مردانگیها کرده در هر یورش جمعی کثیر
از بهادران اوزبکیه مقتول خندق قلعه را از اجساد قتیلان انباشته کردند چنانچه موازی
چهار هزار کس از اوزبکیه تخمینا در جنگ آن قلعه نابود شده بودند در هر مرتبه عبد المومن خان آتش
شعله غضب افروخته تر میگشت و بیشتر از بیشتر مبالغه در فتح و تسخیر قلعه می نمود و چون
بندگان حضرت اعلی را از مشاغل ضروریه که مرقوم قلم وقایع نگار شد فراغ حاصل نشده بود هم
چند روزی فرصت رفتن خراسان نیافتند بعد از انجام این مهام که اندیشه استخلاص محصوران
قلعه اسفراین داشتند خبر تسخیر آن رسید مجملا بعد از چهار ماه که ابو مسلم خان زد و خورد نموده
قلعه را نگاه داشت کار بر محصوران تنگ شده در یورش آخر که تاب و توان ایشان نمانده بود هم
اوزبکیه بر بروج عروج نموده بر قلعه مستولی شدند و دست بقتل و غارت بر آورده بر متنفسی
ابقا نکردند ابو مسلم خان با چند نفر از جوانان در یکی از بروج خود را حفظ نموده تا دو سه روز
جنگ کرده تا تیر در ترکش و گلوله و باروط با خویش داشتند احدی از بهادران اوزبکیه
را جرئت آن نبود که بر برج ظفر یابند بعد از آنکه آواز تفنگ انقطاع یافته صفیر تیر از رفتن باز ماند
اوزبکیه دانستند که دیگر آلت محاربه ندارند هجوم نموده برج را گرفتند و آن شیر مردان [illegible]
کارنمایان جان فزا در آراسته بازار اخلاص و غیرت معرض بیع در آورده با خنجر بران و تیغ خون
فشان با اوزبکیه دست و گریبان شدند مردانه [illegible] ناگوار هلاک چشیدند [illegible]
[illegible] که از جمله محصوران [illegible] گرفتار آن برج [illegible] یکی از بهادران اوزبکیه که او را می شناخت بمردانگی

اورا

او را حراست نموده صحیح و سالم شب از اردوی اوزبکیه بیرون کرده بعراق آمد حقیقت فقیر
مذکور را بنوعی که مرقوم گشت بر بنده تقریر نمود والعهدة علی الراوی چون حضرت اعلی با ابو مسلم
خان بجهت بی ادبی که در جنگ سفید [illegible] صدور یافته بود سوء مزاجی داشتند زیاده
تاسفی بر قتل او ننمودند و عبد المومن بعد از تسخیر اسفراین بلاد سبزوار و مزینان و جاجرم
و دامغان و جوینده و اخذ و در [illegible] ضبط در آورده و حکام گماشته بجانب بلخ بازگشت و
چون آخر سال بود و در آن زمستان در رفتن خراسان بجهت خرابی ولایت و فقدان آذوقه
اثری مترتب نمیشد رای گیتی آرای بدان قرار یافت که در اول بهار فیض آثار لشکرهای ممالک را
جمع نموده لوای ملک ستانی بجانب خراسان افرازند و در زمستان بدار السلطنه اصفهان
تشریف برده از آنجا بسیر دار العباده یزد رفتند و باز باصفهان عود نموده بقیه زمستان
در آن بلده جنت نشان عشرت افزا بوده بداد دهی و کامجویی خلایق مشغول بودند و آخر زمستان
بدار السلطنه قزوین مراجعت فرمودند سوانح ایام سعادت فرجام لوی ئیل مطابق سنه احدی
و الف سال ششم جلوس همایون اعلی شاهی گشت طراوت فزا از نسیم بهار ٭ زنگ ز دلها
زدود صیقل روزگار ٭ رایت نوروز گشت سایه فکن در جهان ٭ شست ز ابر بهار صحن
چمن از غبار ٭ نرگس بیمار گشت محو تماشای گل ٭ سوسن آزاد گشت شیفته زلف یار ٭
نوروز میمنت مآل این سال در روز شنبه ششم شهر جمادی الثانی اتفاق افتاده جهان
ساعت شب شنبه سنه مذکور بخت نشین فلک چهارم از آرامگه بیرون خرامیده بر مسند
عز و شرف تمکن یافت یعنی شاهد بهار عالم آرای با هزاران برگ و نوا چهره نما گشته روشنی
بخش فضای روزگار گردید سلطان کشور بهار جهت دفع صولت سپاه دی در تختگاه چمن
لوای شوکت افراخت باد بهاری صحن باغ را جهت جلوس خسرو ریاحین از خس و خاشاک بپرداخت
حضرت شاه جم جاه ستاره سپاه که خاطر حق آگاه متوجه دفع معاندان و استرداد بلاد خراسان
بود تا جلوس همایون بر اورنگ فرمان روای ایران و تختگاه حضرت شاه جم جاه جنت مکان
وقوع یافته بود شرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا اسحق الحقیقة
والدین شیخ صفی قدس سره و مشایخ عظام که آبا و اجداد ذوی الاحترام آنحضرت اند در نیافته
و غایبانه بجهت قربانا در پای [illegible] ذاکران سعادت در عقده تعویق
مانده بود و درین اوقات چون صورت [illegible] گشت روی نموده

فی الجمله خاطر از انطرف اطمینان یافت و شوق ادراک طواف مرقد مطهر مشایخ عظام در ضمیر منیر ارتسام
پذیرفته بود از مقر سلطنت دو از قزوین بدانصوب در حرکت آمده در خوشترین زمانی بدان آستان
سدره نشان رسیده شرایط زیارت بتقدیم رسانیده و سکنه آن عتبه علیه را بصلات و صدقات
نوازش فرموده از ارواح مقدسه آن کاشفان دقایق ملکوتی استمداد همت فرموده عزم توجه خراسان
فرمودند و چون شاهوردی خان ولد خلیفه انصار حاکم قراجه داغ درین دو سه سال که ولایت آذر
بایجان از پادشاه نافذ فرمان خالی بود لوای شوکت و اقتدار برافراخته باعمالی که خلاف عقیدت
و اخلاص بود پرداخته هنوز هوای خودسری در دماغ داشت و قبل ازین در میان نیز توسل
جسته پسرش را نزد جعفر پاشا به تبریز فرستاده بود و تاج وهاج از سر گذاشته اظهار متابعت
رومیه مینمود بعد از آنکه مصالحه وقوع یافته سنور و سرحد تعین یافت و الکاء قراجه داغ داخل سنور
اینطرف شد مناسب این بود که شاهوردی خان که ابا عن جد از صوفیان این خاندان و سالک طریق
مستقیم یکجهتی این سلسله علیه بود دامن عقیدت و اخلاص خود را بلوث عقوق و عصیان
آلوده شده بود بآب ندامت شسته و شسته آده تارک اعتبار نش که از افسر یکرنگی این دود
مان عاری شده بود دیگر باره در خدمت مرشد کامل بتاج وهاج آراید و مسامحه که بار و میان
کرده بود باقتضای زمان تقیه نام نهاده در مقام تدارک اهمال سابق باشد مشارالیه توفیق
این سعادت نیافته بعز عتبه بوسی مشرف نشده و درین اوقات نیز که بیت آن دولتی
که مطلبیم روز و شب * برسید و راه خانه خود بر درآمدیم * در دار الارشاد اردبیل
و تربت حضرت سلطان الاولیا نزول همایون اتفاق افتاد آثار یکجهتی ازو بظهور نرسیده
و بخاک بوسی این درگاه مشرف نشد چون همت والانهمت شاهانه بران مقصور است
که جمیع کافر نعمتان بجزای اعمال سیئه خود رسیده جمعی از امراء قزلباش که در دشت خودسری و هوا
پرستی چریده آب بی لجام خورده باشند از عرصه ایران دفع شوند [illegible] خان را با فوجی غلامان
فرستادند که او را بدرگاه والا آورند مشارالیه روی از ملازمت این آستان تافته سالک طریق
فرار شد و خود را بالکای که داخل سنور رومیه انداخت و حضرت اعلی حاکم دیگر بجهت آن ولایت
تعین فرموده مهمات آنسرحد حسب المرام انتظام یافت از سوانح این سال درین سفر لشکر فرستادن
بر سر خان احمد و بتصرف درآمدن الکاء بیه پیش است که با آنکه عزیمت همایون بنهضت خراسان
تصمیم یافته بهمگی همت والانهمت مصروف امضاء آن عزیمت بود بی اختیار این واقعه روی داد

ذکر فتح گیلان

ذکر فتح مملکت گیلان بتوفیق پروردگار عالمیان بر صحیفه پیدایات فراز و نشیب حوادث
روزگار و تجربه کاران طوارق لیل و نهار ظاهر و آشکار است که تا اختر بخت صاحب دولتی
در اوج اقبال ساعد و در کل احوال مساعد باشد هرچند در امور دنیا غفلت ورزیده خطاکار
باشد بخت و سعادت یار و مددکار گشته خطای او مقرون بصواب افتد و هرگاه اختر اقبالش
بحضیض وبال افتد اعمال و افعالش که در نظر عقلای دهر صواب نماید خطا نتیجه دهد
نظم چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نباید بکار * مصداق اینمقال صورت
احوال خان احمد گیلانیست که با وجود دعوی فضل و دانش و وفور عقل و خردمندی و
[illegible] روزگار که از لطمه بحر متلاطم زمانه غدار باو رسیده بود قدر احسان و تربیت
نواب [illegible] و فراغت و عافیت گوشه امن آباد گیلان ندانسته خواست که با این دود
مان ولایت نشان دبیل و طراری پیش از مسلک مستقیم صدق گفتار و حسن کردار انحراف
جوید و این متاع کاسد در راسته بازار ارادت و اخلاص بس ناروا است مصرع صدق پیش
آور که اینجا هرچه ازان آن برند * سابقا مرقوم کلک بیان گردید که خاطر اشرف [illegible]
خان احمد و سلوک ناپسند او که در حمایت امراء عاصی بظهور رسید غبار آلود گشته تغافل پادشاهانه
شعار خود ساخته در مقام مکافات نمی شدند و درین اوقات دو سه مقدمه ظاهر شد
که موجب زیادتی کدورت خاطر همایون گردید اولا آنکه در وقتی که امراء عاصی بگیلان
رفته در ظل حمایت او ماوا گرفته بودند و خان احمد چشم از رضا جوئی خاطر همایون
پوشیده در رعایت ایشان درآمده بود از جاده اخلاص منحرف گشته خواجه حسام الدین
وکیل خود را از راه شیروان باستنبول نزد خداوندگار روم فرستاده باو توسل جسته
عرض نموده بود که ولایت گیلان ملک موروثی منست و بطیب نفس پیشکش دودمان آل
عثمان مینمایم و اگر از شیروان فوجی از عساکر رومیه را از راه دریا بلاهیجان فرستند قلعه
لاهیجان را بتصرف ایشان میدهم و از آن جا بقزوین [illegible] و تسخیر عراق بسهولت
دست میدهد و بعد از آنکه این خبر بسمع همایون رسید موجب استعجاب گشت و یکی
از مجلسیان بزم اقدس حسب الاشاره همایون حقیقت باو اعلام نمودند که اگر سهو و خطائی
خود تامل گشته [illegible] خود ابانی نمود و اظهار میکرد که از خوف و غضب پادشاهانه و مظنه بی
التفاتی چنین خطائی از من صادر شده گنجایش عفو و اغماض داشت اما او از طریق راستی

مدد دل نموده انکار طبع نموده کفته بود که خواجه حسام الدین از من رخصت مکه معظمه کرفته و من
او را بروم نفرستادم و خبری ندارم درین اوقات که معامله صلح با روم به انعقاد یافته کس
معتمد از استنبول رسیده حقیقت رفتن خواجه حسام الدین و بودن عریضه خان احمد چنانچه
مذکور شد عرض کرد خاطر اشرف از این کفران نعمت بغایت آزرده کشته شعله غضب بنوعی
زبانه کشید که جز بقلع و قمع سلسله او انطفا نمی‌پذیرفت و مکرر اظهار شد که با منتسبان این
دودمان بحیل و تزویر سلوک مینماید و در تخریب و تمادی افتاده از این تجاهل ورزیده کنجایش تدارک
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی کوشمال او را واجب دانسته ترتیب جنود مملکت را از دشمن خانکی پرداختن انتقام
اولی شمردند و از اردبیل فرهادخان و ذوالفقارخان برادرش را با لشکرهای آذربایجان و طوالش
از راه فرنج قزل آقاج و دریاکنار بر سر او فرستادند و حکم اشرف با میره شیاوش حاکم کسکر و
علیخان حاکم کیلان بیه پس صادر کشت که بعسکر فرهادخان ملحق کشته مرافقت و همراهی و
بظهور آورند و موکب همایون بدارالسلطنه قزوین عود نمود و جمشید بیک غلام خاصه شریفه
را که حاکم قزوین بود با جمعی از راه دیلمان فرستادند با اینهمه اعمال ناصواب که از خان احمد صدور یافته
بود هنوز رعایت صله رحم و رابطه او با این دودمان منظور نظر مکرمت اثر بود و چون
جنود ظفر ورود بر سر او رخصت شد منشور عنایت از موقف سلطنت باسم خان احمد
عز اصدار یافت که همت والا بتوجه سفر خراسان مصروف است و محتمل است که دو سه سال آن ولایت
اقتضا نماید قرب جوار و قرابت قریبه که فیمابین واقع است و حقوق تربیت این دودمان
مقتضی آن بود که از آن جناب انواع مدد و موافقت بمنصه ظهور آید و با والد ماجد بزرکوار ادم و
منتسبان این دودمان که در قزوین میباشند لوازم یکدلی و مهربانی وقوع یابد و مدار ارکان
اعتماد بجانب او بود هرکاه اظهار موافقت مخالفان رومیه نماید خواهد که این ولایت بدست
ایشان درآید از و چکونه ایمن توان بود بهر حال چون ایلچی انتساب یافته بسمع دور و نزدیک
رسید مناسب آنست که بتدارک مافات تکیه بر اخلاص خود و مروت شاهانه کرده بعزم عتبه
بوسی سرافراز کردد و محمد موافقت او با این دودمان بسمع رومیان رسد و اکر خاطر او
درینوقت بامدن قرار نکیرد چون یساق خراسان در پیش است والده فرزندان خود را که باین
سلسله علیه منسوب است با برادر حسام الدین که بروم رفته برسم استشفاع بخدمت اشرف
فرستد که نیز بجهت رعایت حرمت از تقصیرات او اغماض فرمایم و ایشان را مورد الطاف شاهانه

کردانیده

کردانیده باز کردانیم و امدن آنجناب بعد از معاودت سفر خراسان اتفاق افتد فرهادخان از آستارا
و طوالش کذشته در کسکر امیره سیاوش و در فومن علیخان با متجندان آن ولایت بدو ملحق
کردیدند و منشور مرحمت آیین که باسم خان احمد صادر شده بود ارسال داشتند خان احمد کوش
سخن نیوش نداشت اصلا این حکایات را بسمع رضا نشنود و بنوعی متوحش و خوفناک شده
که نه روی امدن و نه رای ایستادن داشت بین الجمهور چنین مذکور کشت که چون در علم نجوم
مهارتی داشته در زیج طالع خود نظر انداخته خاطرنشان او شده بود که درین سال مملکت
او بدیکران منتقل کشته او را از ملک موروث جلا دست دهد و خاطر بآن قرار داده بود
که کشتی نشسته بطرف شیروان رفته از آنجا بخدمت خواندکار روم رود و اهل کیلان بالطبع نوعی
خواهان حضرت اعلی شاهی بودند که خان احمد مکنون خاطر خود را بظهور نمیتوانست آورد دغدغه
آن داشت که مبادا امرای کیلان او را برفتن خدمت اشرف مجبور نمایند بحسب ظاهر حرف الکا
کشتی داده شروع در سپهدارایی کرد لشکرنشابی را که از طبقه چپک و امرای بزرک کیلان بود با
کیا جلال الدین محمد ولد کیا رستم سپهسالار دیلمان و طالش کولی سپهسالار لاهیجان
سردار لشکر کرده تا بیست هزار سوار و پیاده فراهم آورده بمقابله عساکر منصوره فرستاده و
هر دو طریق بکنار سفید رود آمده در برابر یکدیکر صف آرا کشتند خان احمد بعد از رفتن لشکر
آنچه از نقود و جواهر و اسباب خزاین و طلاآلات آنچه دست مکنتش بآن میرسید فراهم آورده
بجانب لنکرود و رودسر فرستاد که در کشتی نهاده آماده فرار باشند و مخدرات حرم
مصحوب کیا فریدون که از امرای معتبر کیلان و سالار درکاه حرم بود از لاهیجان بیرون فرستاد
و خود منتظر بود که از پرده غیب چه صورت روی نماید فرهادخان دو روز در کنار سفید
رود نشسته تحقیق کذارها کرده کذاری که مناسب عبور لشکر باشد اختیار نمود لشکر را
بعبور امر نموده امرای کیلان چون مشاهده این حال نمودند مستعد قتال کشته از جانبین
جنک در پیوست از دود تفنک تفنکچیان خاصه پادشاهی جنکل و بیشه تاریک کشت امرای
کیلان بعد از زمانی اندک که بلوازم حرب قیام نمودند قوت و قدرت لشکر قزلباش و کثرت
تفنکچیان و ضعف و سستی جنود کیل را مشاهده نمودند دست شان از کار باز ماند امیر عباس
که سردار لشکر و اعتضاد سپاه بود عنان از حرب پیچیده طالش کولی و دیکران نیز شکست
خورده راه انهزام پیمودند و چون خبر انهزام لشکر بخان احمد رسید با معدودی از

خدمتکاران سوار شده بکنار دریا رفت و کیا فریدون را مقرر نمود که محترم او را باصبیه شریکنار
دریا آورد که بکشتی رفته روانه شیروان کردند کیا فریدون لایق ندانست که صبیه شاه جنت مکان
و صبیه زاده آنحضرت بولایت روم روند و رعایت حق نعمت و ملاحظه ناموس هر دو طرف کرده
عنان از راه دریا کنار پیچیده شاهزاده را از طریق غیر معهود بسمام برده از آنجا بخدمت اشرف
آورد خان احمد در کنار دریا بعد از انتظار بسیار از آمدن متعلقان مایوس شده مجال توقف
نیافته باتفاق محمد امین خان پسر جمشید خان که او نیز دخترزاده شاه جنت مکان و بتراع برادر
و فتنه و آشوب مردم پسر نیز داو آمده بود روانه شیروان شد حضرت اعلی شاهی ظل الهی
بنفس همایون اراده سیر گیلان نموده از راه دیلمان متوجه لاهیجان شدند و فرهاد خان نیز
بعد از شکست لشکر گیلان بلاهیجان رفت امرای گیلان چون از رفتن خان احمد و توجه
موکب همایون خبر یافتند همگی روی ارادت بآستان سدره نشان آورده در لاهیجان
بسعادت پای بوس مشرف شدند و بندگان حضرت اعلی شاهی تالیف قلوب گیلانیان به
امرای گیلان بنظر التفات و عاطفت نگریسته همگی را مشمول الطاف و احسان گردانیده بخلاع
فاخره سرافرازی بخشیدند و کیا فریدون را بازای خدمت آوردن شاهزاده بمزید عواطف از
اقران ممتاز گردانیدند و از لشکر گیلان جمعی که قابلیت ملازمت همایون داشتند بقلم
در آورده مواجب و مرسوم فراخور حال تعیین کرده در سلک عساکر منصوره انتظام دادند
و سایر متجنده را بایام که همیشه امتداد سفر ایشان از صبح تا شام بوده و حالت بیرون آمدن از
محل و مقام خود ندارند بالطوع والرغبه رعیتی اختیار نمودند و رایات نصرت آیات چند روز
در لاهیجان توقف نموده مطالب و مرعیات گیلانیان بر حسب مرام انجام داده مهمات
سادات و علما و زهاد و متولیان مزارات را بامضا موقر ساختند و الکاء لاهیجان و امیر
الامرایی گیلان بمهدیقلی خان شاملو شفقت شده وزارت گیلان بخواجه مسیح گیلانی
تفویض یافت و الکاء لشته نشا بمیر عباسی شفقت شده سپهسالاری لاهیجان بطالش
کولی شده و ریش سفیدی کل گیلان بکیا فریدون که مرد صادق القول راست گفتار خیر
اندیش بود تعلق گرفت و الکاء دیلمان را بکیا جلال الدین محمد دادند در ان کوه بولی
سلطان صوفی مرحمت شده بر سایر محال حکام و داروغگان قزلباش گماشته معاودت
بمقر سلطنت فرمودند علیخان بحکومت گیلان بیه پیش سرافراز گشته بکهدم تومان همه ساله

بر سبیل پیشکش بقتل نمود الکاء خلخال را که از توابع آذربایجان و بولایت گیلان پیوسته است
در ازای خدمت امیره سیاوش باو عنایت فرمودند و بعد از فراغ از مهمات گیلان عنان عزیمت به
صوب خراسان معطوف داشتند **ذکر توجه رایات فیروزی آیات بجانب خراسان و فتوحات
که در ان سفر خیر اثر روی داد و بیان حالات اوزبکیه** درین سال حضرت اعلی در اول
بهار خجسته آثار بعد از فراغ مهم گیلان روی توجه بطرف خراسان آوردند و حکم شد که طوایف
قزلباش از اطراف و جوانب بعزم یساق خراسان باردوی کیهان پو آمده در چمن بسطام بعسکر
ظفر فرجام ملحق گردند از امرا و اعیان گیلان میر عباس و طالش کولی و کیا جلال الدین محمد و جمعی
دیگر درین سفر خیر اثر مرافقت موکب همایون اختیار نمودند و رایات نصرت آیات از راه
ییلاقات لار و فیروزکوه در حرکت آمد چمن بسطام مضرب سرادقات اقبال گشت و
قریب یکماه در ان مکان جهت اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد درین سال
میانه نور محمد خان ابوالمحمد خان والی مرو و شاهیجان و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که بایکدیگر
قرابت قریبه دارند کلفت و نزاع پدید آمد حاجی محمد خان ولایت نسا و درون و باغباد را
از تصرف نور محمد خان بیرون آورده بمعتمدان سپرده بود چون نور محمد خان تاب مقاومت
نداشت التجا بعبدالله خان برده باو توسل جست و از و التماس نمود که هرگاه درون و نسا
را از تصرف حاجی محمد خان بیرون آورده باو سپارد و الکاء مرو که بچهارجو و بخارا قریب است
پیشکش او باشد عبدالله خان که همیشه آرزوی ولایت مرو داشت این معنی را فوزی عظیم
دانسته بعزم اجابت ملتمس نور محمد خان و تصرف نمودن مرو از جیحون عبور کرده بحدود مرو
آمد نور محمد خان سفاهت و بیعقلی کرده از غایت تعلق که بولایت نسا و درون داشت
قبل از آنکه مطلب او بسعی عبدالله خان بحصول انجامد مرو را که پیشکش کرده بود بتصرف
گماشتگان عبدالله خان داد و او مرو را استحکام داده یکدو منزل پیش آمد درین اثنا
آوازه توجه رایات همایون شاهی باو رسید و از طرف خوارزم نیز خبر آمد که حاجی محمد خان
که با حضرت اعلی شاهی ظل الهی دوستی میورزد عزیمت اینطرف دارد عبدالله خان که مطلب
خود را باسانی بفعل آورده ولایت مرو را متصرف شده بود این اخبار را بهانه مراجعت خود
ساخته بنور محمد خان گفت که هرگاه بمحاصره قلعه مشغول شویم یحتمل که مدت محاصره امتداد کشد
و اینست پادشاه قزلباش و والی خوارزم بعزم محاربه اینجانب از دو طرف در حرکت آمده اند

وما باستعداد محاربه ایشان نیامده ایم درین سال ما را مهلت ده که بطرف بخارا مراجعت نموده
سال دیگر باستعداد تمام امده شما و در دنبال گرفته بتو سپاریم نور محمد خان از این سخن تسلی داده
طبل رحیل کوفته متوجه بخارا شد عبد المؤمن خان از پدرش جدا شد از راه قراء بالجق بخراسان
امد و شنید که موکب همایون شاهی در بسطام نزول اجلال دارد در نیشابور توقف نموده رقعه
مختصر بی اداب ترکی نوشته مصحوب پیاده مجهولی چند فرستاده بود ما حصل کلام میانه پادشاهان
یا صلح است یا جنگ و ما هردو روش را اماده ایم اگر انحضرت رضا بصلح داشته باشند خراسان را
باز گذاشته بعراق روند بنوعی که در ازمنه سابق میانه حسن پادشاه ترکمان پادشاه عراق و
اذربایجان و سلطان حسین میرزا بایقرا پادشاه بلخ و خراسان واقع شده بود همان امر مرعی دارند
و اگر اراده حرب دارند بیشتر تشریف آورند که فتح و نصرت از جانب خدای تعالی است و کمی و
زیادتی لشکر را دخلی نیست چون خبر امدن عبد المؤمن خان بولایت نیشابور بسمع همایون
رسید قبل از ورود رقعه مذکور از چمن بسطام کوچ فرموده از راه خیک و منق و جاجرم روانه شدند
و در انجا رقعه مذکور بنظر همایون در امد جوابی ان بالقاب شایسته و اداب سلطین در قلم
آورده فرستادند مضمون انکه ما بلطف الهی و اتقیم و بر خراسان که ملک موروث صد ساله این
دودمان است بقدر طاقت و توان تلاش مینماییم و دست ازان نمیداریم و مصالحه سلطان حسین
میرزا که از سلاطین چغتای است و حسن پادشاه که از پادشاهان ترکمانست بما و شما نسبتی ندارد
اگر بقاعده که میانه کسکن قرا سلطان اوزبک والی بلخ و شاه جنت مکان علیین اشیان
جد امجد همایون ما صلح واقع شده بود صلح مینمایند که دست از خراسان بازداشته بنسویات
واگذاشته ما نیز صلح مینماییم و الا جنگ را اماده ایم و از عراق بکمال اشتیاق بهمین آرزو بدین ولایت
امده ایم در هر جا اختیار مینمایند تلاقی فریقین دست داده انچه در مکمن غیب باشد بمنصه ظهور
اید و مکتوب مذکور را فرستاده متعاقب کوچ فرموده چون بجاجرم رسیدند کس دیگر از جانب
عبد المؤمن خان امده مکتوب دیگر آورد که با مکتوب اول اصلا نسبتی نداشت و در مضمون
هر دو کمال تناقض بود از جمله در عنوان مکتوب بود که مصرع با آل علی هر که در افتاد بر افتاد
و ما حصل مضمون کتابت انکه بنابر مصلحتی بجانب جام رفتیم ایشان نیز بانجا ایند که در انجا
ملاقات واقع شود بعد از ورود این مکتوب مشخص شد که در جام نیز توقف ننموده بجانب
بلخ رفت و در خلال این احوال سادات و اعیان مرزبانان سبزوار اتفاق نموده از روی

اخلاص و دولتخواهی قویداش بهادر اوزبک را که از جانب عبد المؤمن خان در مرزبان بود
گرفته بقتل رسانیده سر او را بدرگاه جهان پناه آوردند عنایت خسروانه شامل حال ایشان
گردیده بسیورغالات و تفقدات شاهانه سرافراز شدند حاکم جاجرم نیز از آوازه وصول
موکب همایون ظفرقرین ولایت را انداخته رفت و از طنطنه رایات جهانگشای شاهی
و اوازه ورود موکب نصفت و اقبال شاهنشاهی تزلزل در احوال اوزبکیه پدید آمد حکام
اسفراین و شقان و جوین و جهان ارغیان و سبزوار نیز راه فرار پیش گرفتند و چون
بلده اسفراین مضرب سرادقات اقبال گشت الله ویردی خان را با فوجی از غلامان بر سر نیشابور
فرستادند حاکم نیشابور طلیعه لشکر قزلباش را دیده بنیان ثبات و قرارش متزلزل
گشت و طاقت توقف و قلعه داری نیاورده از شهر بیرون رفت الله وردی خان و غلامان
داخل قلعه نیشابور شده مژده فتح و فیروزی بخدمت اشرف فرستادند و اردوی کیهان
پوی قریب یکماه در الکاء اسفراین توقف فرموده حکومت ولایت نیشابور بعبد وشیر
محمد خان روملو که در زمان نواب سکندرشان حاکم انجا بود و در امور قلعه داری کمال
مهارت داشت تفویض یافت سیصد نفر تفنگچی قدرانداز اصفهانی بسرکردگی میر فتاح مین
باشی تفنگچیان اصفهانی دران قلعه گذاشتند و الکاء اسفراین بمحمد سلطان ولد یار الیاس
بیات شفقت شده املاک و رقبات سلسله ایشان و جمیع ریش سفیدان و اعیان
ایل و الوسات در ازاء قتل و غارت که یافته بودند بسیورغال و مسلم ایشان مرحمت
شد حکومت سبزوار بمحمد مؤمن سلطان نواده امیر شمس الدین علی سلطان مختار الحسنی
مفوض گردید بر سایر محال که بتصرف درامده بود حکام تعیین فرمودند و همچنین از
هر کس از ارباب و اهالی و اعیان ولایات مذکوره که اثار دولتخواهی بظهور امده بود بانعامات
و سیورغالات از اقران امتیاز بخشیده بخلع گرانمایه و نوازشات ارجمند سرافراز
شدند و رایات نصرت ایات بفیروزی و اقبال از اسفراین کوچ کرده از راه جهان ارغیان
تا سلطان میدانی که قریب برادکان مشهد مقدس است تشریف برده دران چمن
دلگشا خیام نصرت افراختند و از تقریر چند نفر از اوزبکیه که دران موضع بدست ملازمان
گنجعلیخان گرفتار شده بودند چنین معلوم گردید که جماعت اوزبکیه که در ولایت مذکوره بودند
و در مشهد مقدس جمع شده ذخیره بسیار جمع کرده قرار بر توقف و قلعه داری داده اند چون

چون فصل پاییز بانتها رسید طلیعه جنود قیامت نهیب سرما نمایان شده بود و بجهت
عبور و مرور اوزبکیه خرابی بولایت راه یافته ذخیره در هیچ محال نمانده بود و عساکر منصوره
تنقیص کشیدند و دران زمستان بمحاصره مشهد مقدس پرداختن موجب پریشانی سپاه
میشد و نیز از بقعه شریفه رادار حرب ساختن و توپ و تفنگ بجانب شهر که روضه مطهره
حضرت امام همام ثامن ضامن است هرچند طرف خلاف بر باطل باشد انداختن مکروه طبع
اشرف اعلی بود چه محتمل بود که در هنگام سختی و اضطرار اوزبکیه بسیار بسکنه آن بلده شریف
رسد چون از دیوان یفعل الله ما یشاء هر کاری را میعادی مقرر است حصول این مطلب
باقتضاء قضا و میعاد قدر حواله نموده جهت مصلحت وقت و رفاهیت سپاه عزم مراجعت
بجانب عراق جزم فرموده از سلطان میدانی کوچ کردند و اذوقه در اردو هرکس داشت بجهت
ذخیره قلعه نیشابور تسلیم درویش محمد خان شد بعد از طی منازل و مراحل آفتاب
موکب نصرت قرین بفیروزی و اقبال از افق عراق طالع شده بساعت سعد در
دار السلطنه قزوین نزول اجلال دست داد درین سفر خیر اثر از امراء گیلان جلال الدین
محمد بجهتی سالک طریق فرار گشته سایر گیلانیان اکثر از نیک عملی خجلت زده گردیدند اما
عنایت شهریاری از ان اغماض فرموده خاطر ایشان را بنوازشات خسروانه اطمینان بخشیدند
و بعد از معاودت از یساق پیره عباس و طالش کولی و رفقا رخصت انصراف یافته
هر یک بمقر حکومت خود شتافتند اما کیا جلال الدین محمد را اجل دامن گیر و پیمانه حیاتش لبریز
گشته مقیم مطموره خاک گردید درین سال امیر الامرایی و نظم و نسق ولایت اذربیجان
و تولیت سرکار فیض آثار حضرت سلطان الاولیا بفرهاد خان تفویض یافته زمام
مهام جزوی و کلی آن ولایت را بقبضه اقتدار و سر پنجه اختیار او نهاده روانه دار الارشاد
اردبیل گردانیدند و اعتماد الدوله حاتم بیک با قورچی باشی و ارباب مناصب مقرر فرمودند
که در دار السلطنه قزوین باصلاح حال لشکر پرداخته علوفه و مرسومات و مقرریات ایشان را
تنخواه دهند و مقرر شد که تحقیق و بر روی طوایف قزلباش و ایل و اویماقات سپاهی
نموده هرکس از ملازم مواجب خوار و غیره آن ظاهر شود که سبب سواری و استطاعت
داشته و از یساق خراسان تخلف کرده نیامده بتقصیر یساق مواخذ نموده چون مستحق
انواع سیاست و عقوبت باشند درین مرتبه جهت تنبیه ناکامی فراخور حال جریمه حواله نموده بانعام

جمعی

جمعی از ملازمان درگاه و قورچیان که در آمدن یساق بر اقران سبقت گرفته محنت
سفر و یساق کشیده اند دهند که فی الجمله موجب ان تنبیه و ناکامی آن جماعت بوده بعد
الیوم هرگاه مجدداً یساق واقع شود اگر بان متنبه نشده احدی از یساق تخلف نماید درین مرتبه
بعقوبات گوناگون گرفتار آیند فرمان بران حسب الامر الاعلی بعمل آوردند و الحق این معنی
باعث ان باشد که هرگاه یساق واقع میشد جمیع طوایف قزلباش و مردم ایل و اویماقات
از بیم مواخذه و سیاست پادشاهی بلا تعلل پیاده و سوار بی اختیار در روز ورود حکم
احضار روی براه آورده سعی مینمودند که در رسیدن بموکب ظفر قرین یکدیگر سبقت داشته
باشند چنانچه در صحیفه اول در خلاصه اطوار همایون اشعار بران شده این قاعده در زمان
دولت همایون شاهی در میانه لشکر استمرار دارد و از بیم سیاست و غضب پادشاهی احدی
تخلف نمیتواند کرد القصه بندگان حضرت اعلی ارکان دولت قاهره را بدین خدمات مامور
نموده خود جریده با چند نفر از ندما و مقربان و ملازمان خاصه بدار السلطنه اصفهان
تشریف برده زمستان را دران بلده جنت نشان بعیش و خرمی گذرانیدند راقم حروف
درین سال سعادت خدمت این آستان یافته در سلک منشیان عظام انتظام یافت و چون
ارباب مناصب در قزوین توقف داشتند ذره حقیر حسب الامر الاعلی در رکاب مقدس
باصفهان رفته بخدمات ایشان قیام داشت دران تاریخ بغلامی آنحضرت سر افراز گشت

گفتار در محاربه امرای افشار و لشکر کرمان با امرای اوزبکیه در تون خراسان و ظفر یافتن بتوفیق ملک منان

در اول این سال که رایات نصرت آیات بعد از فتح گیلان بجانب خراسان
در حرکت آمد و قورچیان باحضار عساکر ممالک تعیین شدند ولیخان و اسمعیل خان امراء
کرمان را با عموم طایفه افشار آن ولایت حکم شده بود که از راه یزد و طبس بخراسان در آمده
باردوی ظفر قرین پیوندند و چون امراء مذکور با لشکریان کرمان حسب الفرمان قضا
جریان روانه گشته بطبس رسیدند مصطفی خان کنگرلو حسب الامر اعلی حاکم تون و طبس
بود و جماعت اوزبکیه بر آن حدود مستولی شده ولایت تون و قلعه ابغار متصرف شده بودند
درین سال که آوازه وصول موکب همایون شاهی در خراسان شیوع یافت مصطفی خان
بعزم استرداد ولایت تون با دویست و پنجاه نفر کما بیش از غازیان استاجلو و غیره ملازمان
خود که همگی مردم دلیر و مرد آزموده بودند از طبس بر سر تون رفت و شهر قصبه تون را از اوزبکیه

کرفته قوزی میرزا را که حاکم تون بود در ارک محاصره نمود محصوران ارک کس بهرات فرستاده
استمداد نمودند میر قلیبابا کوکلتاش حاکم هرات و دین محمد خان خواهرزاده عبدالله خان
مشهور بتیلم سلطان المواری یکهزار نفر از بهادران نامی جنود اوزبکیه همراه کرده قاجولی
بهادر بدفع لشکر قزلباش و کومک و امداد قوزی میرزا و محصوران قلعه تون فرستادند
مصطفا خان که مرد شجاع دلیر و مردانه بود و مکرر با مردم اندک با فوج کثیر اوزبکیه محاربات
عظیم نموده بود از خبر وصول ان کروه انبوه اندیشه نکرده پای ثبات و قرار استوار داشت
اما بعد از انکه بمقابله ان کروه شتافت و اغاز محاربه نمود دانست که تاب مقاومت ندارد
و لشکریانش در معرض تلف اند در عالم سپاهیگری از اسبان فرود آمده مراکب را حصار خود ساخته
بتیر و تفنگ شر انجماعت را از خود دور کرده روی بوادی مراجعت نهاد و دران دو زمین و نیم تا
چهار فرسخ راه با اوزبکیه زد و خورد نمودند بایسک نام موضعی از مواضع تون رسیده و بنیان
در امده دیوار بست ان موضع را پناه خود ساخته و اوزبکیه در بیرون فرود آمده تا شب از جانبین
پاس داشتند و امراء افشار و لشکر کرمان در طبس از رفتن مصطفا خان خبر یافته عاجلا
او روانه شدند در روز دویم که مصطفا خان در دیوار بست موضع المنک بایسک بود بدان
موضع رسیدند چون سیاهی سپاه قزلباش که قرب شش هفت هزار بنظر در می امد از دور نمایان
شد جماعت اوزبکیه مضطرب شده قرار فرار بر خود داده احمال و اثقال را پیش انداخته لشکر کشا
قدم بوادی مراجعت نهادند مصطفا خان از مضیق دیوار بست بیرون تاخته باتفاق دلاوران افشار
معرکه رزم و پیکار کرم کردند چون قول بمعرکه رسید فیما بین حرب در پیوست جماعت اوزبکیه را
طاقت مقاومت ان لشکر جرار نبوده در حمله اول شکست خورده جمعی کثیر طعمه تیر و شمشیر کشتند
خان محمد دیوان بیکی که از عظمای اوزبکیه و دیوان بیکی تلیم سلطان بود با چند نفر از بهادران
معتبر اسیر سرپنجه تقدیر شده معدودی از انقوم بیرون رفته اکثر انجماعت راه عدم پیمودند
و چون این خبر بجماعت اوزبکیه که در قلعه تون بودند رسید پای اقامتشان بسستی پذیرفته تاب
توقف نیاوردند و ارک را خالی کرده راه فرار پیمودند و بعد از انکه اوزبکیه مقهور کشته
امراء عظام بفتح و ظفر اختصاص یافتند معلوم ایشان کردید که موجب ظفر قرین شاهی مقرون
بفتح و نصرت الهی در خراسان بجانب عراق بازکشته مصطفا خان در تون و جنابد توقف نموده امراء
افشار از راه ترشیز و سبزوار بعراق آمده در دار السلطنه اصفهان بشرف پای بوس شهریاری

کیتی

کیتی ستان مشرف شدند خان محمد دیوان بیکی و کرفتاران با سرهای قتیلان بنظر انور رسانیدند
خان محمد دیوان بیکی را به پیرزن بیک غلام خاصه شریفه سپرده نکاه داشتند و احوال دیکران
مصرع انرا که خبر شد خبری باز نیامد ؛ در خلال این احوال تلیم سلطان با برادران و جنود
اوزبکیه بر سر سلطان علی خلیفه شاملو رفته او را در قلعه درخش محاصره نموده بود تبیین اینمقال
بر سبیل اجمال انکه قبل ازین نکاشته کلک نکته پرداز شده بود که سلطان علی خلیفه مقرر
کشته برخصت نواب همایون اعلی بجانب قاین رفت و علیقلیخان ولد امیره حمزه خان استاجلو
که حسب الحکم حاکم قاین بود از صولت سپاه اوزبک از قاین بیرون امده در قلعه خوار از اعمال
قاین می بود و سلطان علی خلیفه چون بانحدود رسید طایفه شاملو ملازمان قدیم آن سلسله
در انجا بودند بسیار بر سر او جمع شدند علیقلیخان اوازه وصول رایات جلال بطرف خراسان
شنیده با انکه اندک عارضه داشت اخر قرار در قلعه خوار کذاشته بکجاوه در امده عزیمت اردوی
همایون داشت سلطانعلی خلیفه و طبقه شاملو بهوس حکومت قاین و اخذ مال و غنایم سر
راه بر او کرفته در مقام محاربه در امدند غازیان استاجلو دفع ضاله لازم امده میانه
هر دو کروه محاربه عظیم بوقوع پیوست و غلبه از جانب استاجلو وقوع یافت درین اثنا تفنکی
بکجاوه علیقلیخان خورده او را مجروح ساخت و در اخر همان روز بزخم تفنگ از هم کذشت
بعد از فوت او سلطانعلی خلیفه مملکت خالی یافته بر مسند حکومت انولایت نشست و درین
سال تلیم سلطان لشکر بر سر خلیفه کشید چون ادنی رضای اشرف متغلب بر انولایت تسلط
یافته بود مردم انجا زیاده در مقام مدد و همراهی او در نیامدند بالجمله از سپاهی و رعیت انحدود
قریب یکهزار نفر جمع آورده بمقابله او شتافت در موضع ارحس از اعمال قاین تلاقی فریقین روی
داد فیمابین حربی صعب اتفاق افتاد تلیم سلطان ظفر یافت و قریب بچهارصد پانصد نفر از
قزلباشیه درین جنگ بقتل آمدند بقیة السیف بدیوار موضع ارحس در آمده جنگ کنان خود را
بقلعه انجا رسانیدند تلیم سلطان او را در تنکنای محاصره کشیده کار بر او دشوار شده بود
که خبر وصول لشکر قزلباش و امراء افشار و شکست قاجولی بهادر و قوزی میرزا و شقاوت میرزا
جنانچه کذشت باو رسیده باضطرار از پای قلعه ارحس برخاسته بخواف و باخرز رفت و
سلطانعلی خلیفه از مضیق محاصره خلاصی یافته بجانب خراسان رفت و مال احوال او در ذیل این دفتر
در محل خود سمت نکارش خواهد یافت انشاء الله تعالی الاعز

وقایع متنوعه که در عرض این سال بمنصهٔ ظهور رسید از سوانح این سال آنست که شاه ویردی خان قراداغلو که در هنگام نزول دار الارشاد اردبیل و فرستادن امیر ویردی خان روی ازین دولت تافته فرار نموده داخل سنور رومیه شده بود پاشایان سرحد در آغاز مصاحبه تجویز نقض شرایط پیمان نموده در مقام امداد او نشدند و او از معاونت رومیان مایوس گشته چارهٔ نجح النجابه ساه اقبال همایون اعلی نیافت و عریضهٔ ضراعت آمیز فرستاد مضمون آنکه در هنگام وصول موکب ظفرقرین از بیم سطوت قاهرهٔ شاهی وحشت و دهشت بی اندازه بدین غلام استیلا یافته نتوانست بملازمت رسید اکنون اگر مروت شاهانه قلم عفو بر جرایم بنده کشد سر قدم ساخته بپایه سریر اعلی می آیم و از موقف جلال منشور اقبال مبنی بر استمالت او صدور یافت و مشار الیه احرام عتبه علیا شاهنشاهی بسته و در راه خراسان بموکب ظفرنشان پیوسته در موکب مقدس بود چون هنوز هوای و خودسری در سر داشت و از اخلاص بی بهره بود در ایامی که چمن بسطام مضرب خیام عساکر ظفرفرجام بود خبث باطن خود را ظاهر ساخته با چند نفر از امراء منکوب سرزول که در اداء سود اعمال بحسرت و ناکامی روزگار می گذرانیدند مثل شاهقلی سلطان پیاده ترکمان و نذرخان افشار و امام ویردی اتلاملو که در آن وقت آبروی نداشت اختلاط آغاز نهاد اکثر اوقات با یکدیگر معاشر و هم صحبت بودند و بنا ارادهٔ مغدری داشتند یکی از ارباب اخلاص که از مواضعه ایشان آگاه بود حقیقت بخدمت اشرف عرض نمود و ایشان مستشعر گشته اراده فرار نموده در روز کوچ در عقب ماندند و چون ایشان گرفته مواخذه نمودند امام ویردی اتلاملو در براءت ذمت خود شهود گذرانیده نجات یافت و آن هر سه بی سعادت مورد سیاست گشته بقتل رسیدند دیگر از سوانح آنست که در وقتی که رایات جاه و جلال در سفر خراسان بود امراء افشار هنوز نیامده بودند یکمرتبه بتقصیر سیاق حکومت کرمان از ایشان گرفته شده نامزد حسن خان استاجلو قورچی تیر و کمان شده از خاطر انور رسوخ یافته بود که لشکر افشار را که سودای خودسری در سویدای خاطر ایشان نقش پذیر گشته هنوز عادت سابقه فراموش نکرده اند عموما عتاب و خطاب و مواخذه گردانند حسن خان عازم رفتن کرمان بود که امراء افشار رسیدند اگر چه حسن سعی و مردانگی ایشان که در محاربه اوزبک بظهور آورده بودند سمت وضوح یافت اما حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بجهت انتظام امور پادشاهی بتقصیر در آمدن طایفه افشار را همچنان در معرض عتاب و خطاب داشته بالاخره در اواخر جو دانگی جنگ اوزبک تقصیر ایشان را بعفو مقرون گردانیده چون در آن سال الکای

مذکور

مذکور بحسن خان شفقت شده از سال آینده مجددا حکومت کرمان با ایشان شفقت شد و ایشان بشکرانه این عطیه عظمی مبلغی بر سر پیشکش قبول نموده مقضی المرام روی توجه بجانب کرمان نهادند و از موقف عنایت الوجه بخواص ملازمان رکاب اقدس که مشقت یساق خراسان کشیده بودند تقسیم رفت طوایف ذو القدر که سالها حکومت فارس کرده بودند بجریمه آنکه لشکر کم آورده بودند مورد خطاب و عتاب گشتند الکاء ملکوران بنیاد خان و امراء ذو القدر تغییر یافته حکومت بحسین خان مصاحب قاجار نامزد شده بود طایفه ذو القدر استدعای عفو تقصیر خود نموده متقبل شدند که درین مرتبه تقصیر ایشان بزلال مرحمت شسته شود و رتق و فتق آن ولایت بدستور در قبضه اقتدار ایشان باشد بعد که یکی واقع شود تدارک مافات قیام نمایند حسب الاستدعا معهم ذو القدران فی الجمله صورتی یافت چون ولایت شیراز در آن سال بحسین خان شفقت شده بود از سال آینده بدیشان مرحمت شد اما حکومت ایشان زیاده از یکسال بعمل نیامد زیرا که دست تعدی بر رعایا و مملکت دراز کردند و باعث شکوه و عجزه و رعایا شده در سال دیگر هر دو طایفه بجهت بد سلوکی از حکومت فارس و کرمان معزول شدند دیگر از سوانح آنکه درین سال در دار السلطنه قزوین مرض وبا شیوع یافته بسیاری از مردم شهر بمواضع و ییلاقات رفتند و در وقتی که موکب همایون در خراسان بود علت وبا روز بروز ازدیاد پذیرفته خلقی نامعدود در آن واقعه راه عدم پیمودند از جمله متوفیان آن واقعه خاتم المجتهدین امیر سید حسین الحسینی کرکی عاملی بود که شمه از احوال آنجناب در صدر صحیفه اول ذکر سادات و علماء زمان شاه جنت مکان رقم تحریر پذیرفته و الحق مشار الیه سید عالیشان و بزرگ متعالی مکان و دخترزاده مجتهد مغفور شیخ علی عبد العالی بود در میان علمای عرب و عجم بطلاقت لسان و فصاحت بیان معروف و در ولایت عجم کوس اجتهادش بلند آوازه گشته بود در اصول و فروع مذهب حق امامیه رسایل غرا پرداخته و در زمان شاه جنت مکان که اردوی همایون منبع علما و فضلاء عرب و عجم بود جناب شیخ المحققین شیخ عبد العال خلف صدق مجتهد مغفور شیخ علی علیه الرحمه مرتبه بلند اجتهاد یافته جمیع علما اذعان اجتهاد او کردند جناب میر سید حسین پای از مرتبه او بالا نهاده خود را سید المحققین و سند الفقهاء و وارث علوم الانبیاء والمرسلین خاتم المجتهدین لقب داده در سجلات که بتوقیع او مزین میشد این عبارات تسطیر می یافت اگر چه غایبانه این دعوی را مسلم نمیداشتند اما هیچکس از فحول علما درین باب

با انجناب حرفی نتوانست گفت و تاب مباحثه او نیاوردند و تا حین وفات او را خاتم المجتهدین
می خواندند نعش او را بعد کان حضرت اعلا بعتبات عالیات سدره مرتبات فرستاده در
اماکن مشرفه مدفون کردید وقایع سال عشرت مآل ییلان ئیل مطابق سنه اثنی والف هجری که سال
هفتم جلوس شاهی بر اورنگ شاهنشاهی نوروز این سال همایون فال هفدهم شهر جمادی
الثانی اتفاق افتاد و حضرت شاه جم جاه زمستان سال گذشته را در دار السلطنه اصفهان چنانچه سبق
ذکر یافت بعشرت و کامرانی گذرانیده قریب بنوروز عالم افروز متوجه دار السلطنه قزوین گشتند
و در دولتخانه مبارکه نزول اجلال داشتند و تخم عدالت در زمین دل طوایف انام میکاشتند
چون آفت سرمای دی روی بانحطاط آورده مزاج روزگار اعتدال طبیعی گرفت یعنی بهار عالم
آرا بهجت افزای خواطر گشته شمایم گلهای بهار و نسایم عبیر آمیز گلزار روزگار در دماغ جهانیان
پیچیده بساطین جهان از آثار تربیت عناصر و ارکان نزهت و طراوت تازه یافت نظم
بهار و جلوه نوروز سلطان ∴ دگر رم کرد عالم را گلستان ∴ صفیر بلبلان نغمه پرداز ∴ نوای عیش
عشرت کرد آغاز ∴ در اول بهار که خسرو فلک چهارم لوای عشرت و کامرانی در فضای شرف خانه
افراخت و بتازگی عرصه جهان را غیرت فزای گلزار ارم ساخت نشاط سیر و شکار قزل آقاج از
خاطر خطیر شهریار کامکار سر زد و بدین عزیمت از مقر سلطنت در حرکت آمده الکاء طارم از فر قدوم
موکب همایون رشک سپهر بوقلمون گردید و در انجا بمسامع جلال رسید که کیلانیان از بد سلوکی
مهدیقلی خان متشکی اند حضرت اعلا بنا بر رعایت خواطر و تالیف قلوب کیلانیان او را از حکومت
معزول فرموده احمد بیک بیکدلی را بداروغکی لاهیجان تعیین کرده جمعی از قورچیان شاملو
تابین او را همراه کردند که بمحرمات مرجوع بیکدلی را بداروغکی قیام نمایند و جناب آصف صفات
اعتماد الدوله را با مستوفیان و ارباب قلم و بسطام آقا داروغه دفترخانه همایون بکیلان فرستادند
که مال و حقوق دیوانی آن ولایت موافق قانون عدالت قرار داده آن وجه بحسابی در زمان خان احمد
و حکام سابق معمول شده باشد رقم بطلان بران کشند و مهمات آن ولایت را موافق صلاح دولت
قاهره و ترفیه حال رعایا و عجزه نظام و نسق دهند و خود بنفس نفیس متوجه دار الارشاد و سیر و
شکار قزل آقاج شدند فرهادخان شرف استقبال دریافته در رکاب اقدس بخدمات قیام
داشت و علیخان را از بیه پس و امیر سیاوش را از کسکر بتکلیف شکار کردند و ایشان امتثال
فرمان کرده در قزل آقاج سعادت بساط بوسی دریافتند و همواره در رکاب مقدس حریف

بزم اقدس بودند جناب آصفی با رفقا بکیلان رفته در اندک روزی جمع قانونی موافق عدالت و رعیت
پروری قرار دادند و اکنون بنای مهمات آن ولایت بدان قاعده و استوار کرده آنجناب فدوی و قانون
نکه داشت در خلال این حال منشور رطب از موقف جلال باسم آنجناب شرف صدور یافت و راقم
حروف که برافقت مامور بود شرط رفاقت بجای آورده در قزل آقاج بشرف پای بوس مشرف شد
چون ولایت کیلان بیه پیش بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمده اراده خاطر اشرف بدان متعلق
بود که تمامت ولایت دار المرز و طبرستان که بحسب اقتضاء زمان و از دهان قدیم بر افتاده در میان
حکام انجا بطریق ملوک طوایف در ایام فتور و انقلاب پای از مرتبه نوکری فراتر نهاده بتغلب
بولایتی که بایشان نسبت ندارد دست یافته لوای خودسری افراخته اند انتقام یافته از خار تسلط
ارباب عصیان پاک کرد دار الجمله کیلان بیه پس را که تختگاه سلاطین اسحاقی و ملک موروثی
جمشیدخان داماد شاه جنت مکان بود و محمد امین خان پسر او که وارث املاک بود چنانچه
ذکر یافت همراه خان احمد رفته در شیروان بمرض آبله فوت شده علیخان ولد کارکیا احمد که از ملازمان
آن سلسله بود با پسران جمشیدخان کفران ورزیده ایشان را بعنف از ملک بیرون کرده خود
بتغلب بر آن ولایت استیلا یافته لوای حکومت برافراخته بود و سبق خدمت و دولتخواهی درین
دودمان نداشت و مملکتی چنین را بلاو بایه گذاشتن خاطر الهام پذیر بدان متعلق گشت
که کیلان بیه پس را نیز با کیلان بیه پیش انضمام داده بتصرف اولیای دولت قاهره در آورند
چون فرهادخان در وقتی که بر سر خان احمد میرفت انواع تعهدات باو کرده بود تعویق
درین امر مناسب نمیدیدند اما امیر سیاوش اتحاد و آشنائی که با امیره حمزه خان طالش داشت
محل اعتماد نداشته رای و صلاح او بدین قرار یافته بود که او را دفع نموده الکاء کسکر را که بعلوفه
و استار ابو سنا است متصرف کردند و هم علیخان را بوقت دیگر گذارند چه محتمل است که
مردم بیه پس که بالطبع هواخواه او نیند بهتیج فتنه نموده سر بخیز اطاعت در نیاورند و فتنه
ایشان بکیلان بیه پیش نیز سرایت کند بعد از مشاوره و کنکاش صلاح دیدند که هر گاه
در مقام تفتیش هرکدام در ایم موجب رمیدکی دیگر گشته متوحش میکردند چون رای جهان
آرا به تسخیر کل دار المرز تعلق گرفته بود تغافل در کار ایشان ورزیده مصلحت نمان فرمودند
حسب الاشاره همایون هر دو ماخوذ و مقید گشتند و امیر شاه ملک نامی از اقربای علیخان را
با آنکه سابقه خدمت و آشنائی بایدکان حضرت اعلی شاهی نداشت و اعتماد در دادن نیستی شاید

حضرت اعلی جهت آنمایش گیلانیان وعیار حق شناسی ایشان تربیت فرموده سپهسالاری کل گیلان
بیه پس را باو رجوع کردند وچند نفر از مردم بیه پس را که اسم ورسمی داشتند در سلک ملازمان خاصه
شریفه انتظام داده زیاده از معمول مواجب ومیتول بایشان شفقت شد ودارو غکان جهت رشت
وفومن تعیین کرده همراه گیلانیان مذکور فرستادند **ذکر عصیان وطغیان گیلانیان وتوجه عساکر**
نصرت قرین شاهی بسبب ایشان وفیروزی یافتن بعون ملک منان چون مهمات گیلان بنوعی
که مسطور گشت قرار یافت امیرشاه ملک وروفقا مقرون بشفقتهای بی اندازه روانه شدند اما چون
بهره از حق شناسی وجوهر عقل نداشتند خبث طینت خود را که درباره مردم گیلان عموم داردظاهر
ساخته در مقام عصیان وطغیان درآمدند لیان ومتجنده بیه پس را جمع نموده بر سر داروغه
فومن رفته او را بقتل آوردند داروغه رشت این خبر را شنیده از اطوار مردم انجا نیز آثار خلاف
مشاهده نموده خود را از رشت بیرون انداخت وامیرشاه ملک تهیج فتنه کرده بیه پیشیان را
نیز بعصیان وطغیان دلالت نمود ومردم بیه پیش قدر شفقتهای شاهی وفراغت وعافیت
ندانسته خود را در مهلکه عصیان وطغیان انداختند از سپاهیان گیلان بیه پیش دو طایفه
اند که همیشه وکیل السلطنه وصاحب اختیار دولت سلاطین انجا بوده اند یکی را اژدر و دیگری را
چپک می نامند ومیان این دو طایفه همیشه بجهت سپهسالاری ووکالت پادشاه عداوت
قدیم است که هیچیک در مقام رخصت بدیگری ابقا نمینمایند درین هنگام امیرعباس که از طبقه
چپک وبزرگترین سپاهیان گیلان وحسب الفرمان قضا جریان حاکم لشته نشا بود وبوسعید
ثانی از طبقه اژدر در رحنیه وجنگل مقام کرده نا غایت اطاعت قزلباش می نمود واز امیر
عباس خایف بود درین اوقات آوازه یاغیگری امیرشاه ملک شنیده نزد او آمده اظهار دولت
خواهی خان احمد ومخالفت قزلباش کرده سفیهان خفیف عقل برسر او جمعیت نموده با امیر
شاه ملک عهد وپیمان درمیان آوردند که تا امدن خان احمد محمد امین خان ولد جمشید
خان وارث الملک که در شیروان بود وهنوز خبر فوتش بنزد گیلانیان متحقق نبود او را
بزرگ وریش سفید کل گیلان دانسته بعد الیوم عهد وپیمان بیه پیش وبیه پس که از قدیم الزمان
میانه این دو ولایت استمرار دارد بالفت ودوستی مبدل کردانند وبیه پیش بجهت خان
احمد وبیه پس بجهت محمد امین خان که از مقوله برابری ذره با آفتاب است ضبط نموده قزلباش را
مدخل ندهند این خبر بلاهیجان رسید احمد بیک داروغه وحکام قزلباش باتفاق طالش

کوی

کولی وکیا فریدون متجنده گیلان را جمع نموده بمقابله ایشان بکنار سفید رود رفتند احمد بیک
از اطوار طالش کولی آثار خلاف تفرس نموده بمقتضای حزم واحتیاط عمل کرده با گروه قزلباش
از گیلانیان کناره جست طالش کولی باو بدظنه شده از یکدیگر خایف بودند از روزی
که میانه این دو گروه مقاتله واقع شد کیا فریدون که مردی است دولتخواه بود احمد بیک و
گروه قزلباش را از خبث باطن طالش کولی ومواضعه او با شاه ملک ویاغیان خبردار کرده
صلاح دولت قاهره دران دانست که جنگ را در اثنای لاهیت ان وقت صرفه نبود ودر حیز تأخیر
انداخته خود را از مهلکه بیرون اندازند زیرا که طایفه قزلباش عشر عشیر گیلان نبودند بدین
عزیمت عنان از معرکه پیچیده بدلالت کیا فریدون راه دیلمان پیش گرفتند طالش کولی از
رفتن احمد بیک وقزلباش خبردار شده کس نزد امیرشاه ملک وبوسعید فرستاد که ایشان
از آب سفید رود عبور نموده بمزار سید اشرف آمدند وبا یکدیگر تجدید عهد وپیمان
کرده در مخالفت قزلباش یکجهت گشتند امیرشاه ملک به بیه پس عود نمود طالش کولی
وابوسعید با غلبه تمام بلاهیجان آمده باستظهار مردم بیه پیش کس بطلب خان احمد بشیروان
فرستادند ودر لاهیجان طرح سلطنت انداخته ارباب مناسب تعیین نمودند وهمه روزه
در خانهای خان احمد جمع شده در دیوانخانه او مسندی گسترده بقطع ووصل وفیصل
مهمات قیام نموده شیلان میکشیدند ودو روزه حکومت غنیمت دانسته اصلا در
مآل حال اندیشه نمیکردند چون این اخبار در قزوین شیوع یافته وفرع سمع همایون گشت
شعله غضب قیامت لهب زبانه کشیده در اول اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت
که بنفس همایون متوجه دفع این حادثه گشته بنوعی در تنبیه القوم شده دورکار توجه
نمایند که بقیة السیف از خواب غفلت بیدار شده بعد الیوم حرف فتنه وآشوب
بر زبان احدی جاری نتواند شد چون قابل نهضت موکب همایون نبود ومؤیدان
دانش ذات اشرف را ازین اراده منصرف ساخته وبهادرخان مقرر فرمودند که از راه کوه
دم که ما بین بیه پس وبیه پیش است رود والله قلیبیک قورچی باشی با جمعی از قورچیان
عظام بکسیلمان رفته با احمد بیک وکیا فریدون ملحق گشته از راه شیمه رود بگیلان رفته
باتفاق سزای متمردان هر دو گیلان در کنار ایشان نهاده عرصه آن ولایت را از خار تمرد ایشان
عدوان وطغیان پاک کرده آیند وزینل خان عرض نمود که جرئت وجسارتی که از مردم بیه پیش

واقع شده باستظهار مردم بیه پس است اگر عنایت شهریار شامل حال علیخان گشته درین مرتبه از
تقصیر او درگذشته حکومت بیه پس را باو ارزانی دارند و رفیق این دولتخواه نمایند سلک جمعیت
آن گروه از یکدیگر پاشیده میشود و مهم بیه پس بر وجه دلخواه باسانی صورت می یابد و خود کفیل
نیک و بد مشار الیه شد که اگر از و امر ناپسندی که خلاف بندگی و اطاعت و متابعت باشد
مشاهده افتد دفع آن دشوار نیست و درین باب مبالغه بسر حد افراط رسانید و حضرت اعلی
طوعا او کرها بصوابدید او عمل فرموده علیخان را از حبس بیرون آورده بخلع فاخره سرافراز کرده
بفرهاد خان سپرده رفیق او کردند و حکومت و امیر الامرائی گیلان بیه پس بفرهاد خان تفویض
یافته درین سال مشار الیه بخطاب مستطاب فرزندی بین الاقران سربلندی یافت بالجمله خان
مشار الیه با شوکت و حشمت تمام از راه کوهدم و قورچی باشی از راه دیلمان روانه شدند آوازه
ورود عساکر اقبال تزلزل باحوال یاغیان گیلان انداخت بوسعید طالش کولی را باتفاق منصور
منکال که از جمله یاغیان بود بمقابله لشکر دیلمان فرستاده که راه شیمه رود را که از دیلمان بلاهیجان
میرود و راهیست در نهایت و صعوبت و از غایت تنگی و کثرت لای و بیشه عبور زیاده از
یکسوار از مضایق آن بغایت دشوارست مسدود ساخته بدفع لشکر قزلباش پردازند و خود
اراده داشت که با میر شاه ملک ملحق گشته باتفاق مردم بیه پس راه کوهدم را استحکام داده
فرهاد خان و جماعت را از دخول گیلان مانع آیند قورچیان عظام چون شنیدند که طالش
کولی بشیمه رود آمده مضایق راه را بجبر زدن و چوبهای بزرگ انداختن که باصطلاح گیلانیان
بنه بر میگویند استحکام میدهد و مستعد رزم و پیکار است هنوز فرهاد خان در کوه
دم بود که جمعی از قورچیان که مقدمة الجیش دیلمان بودند پای جلادت پیش نهاده بقراولان لشکر
یاغی رسیده جنگ در پیوستند و شکست بایشان داده در بند نخستین را که بنه بر کرده تفنگچی
بسیار در آنجا گذاشته بودند از دست یاغیان گرفته پیشتر رفتند قورچی باشی و بقیه لشکر
به نیروی دولت قاهره پیش رفته شکست بر لشکر بدعهد گیلانی افتاده به بیشه و جنگل پراکنده
شدند منصور منکال کشته طالش کولی خود را بجاهای سخت کشید عساکر منصوره از
مضایق آن راهها سپاهیانه گذشته تا لاهیجان در محلی توقف ننموده آخر روز بشهر رسیدند
بوسعید که خبر انهزام طالش کولی و تفرق لشکر گیلان و آمدن قورچیان شنیده بود سراسیمه
از لاهیجان خود را بنهان بجنگلهای گیلان رسانیده مختفی شد بجهة تفرقه و آشوب در شهر

پیدا

پیدا آمده شهر را خالی گذاشته بودند و از لاهیجان کس نزد فرهاد خان فرستاده او را از فتح لاهیجان
خبر دادند و قورچی باشی لشکریان را از نهب و غارت منع نمود باستمالت رعیت پرداخت و مردم
شهر گیلان و دو دو و جمع شدند و فرهاد خان اگرچه از سبقت قورچیان و از فتح لاهیجان آزرده
گردید زیرا که میخواست این فتح بسعی او بپذیرد اما ظاهر اظهار بشاشت و خرمی کرده علیخان را با
جمعی به بیه پس فرستاد و چون در خدمت اشرف متعهد نیک و بد او شده بود کوشش او را
به نصایح ارجمند گرانبار کرده ابنده در ثبات عهد و میثاق و رسوخ یکجهتی و اخلاص سفارشات
بلیغ فرموده مصرع باسیه دل چه سود گفتن وعظ ؟ و خود متوجه لاهیجان شده و بعساکر منصوره
ملحق گردید و حقیقت بعرض اشرف اعلی رسانیده قورچی باشی و قورچیان چند گاه در لاهیجان
توقف نموده در تفحص تجسس یاغیان و خدماتی که روی میداد حسب الصلاح دولت قاهره
سعی موفور بظهور می آوردند بعد از آنکه خاطر از مهمات انجام شد قورچی باشی و قورچیان
بقزوین آمدند و فرهاد خان بانتظام مهمات گیلان و استمالت گیلانیان پرداخته لوای عدالت
و معدلت داری مرتفع ساخت و علیخان که به بیه پس رفته مردم بیه پس که همگی بالطوع خواهان
او بودند بر سر او جمعیت نموده از امیره شاه ملک جدا شدند و امیره شاه ملک که احوال خود را بدین
منوال مشاهده نمود چون فتنه او باعث استخلاص علیخان شده بود بهمان اعتماد نموده نزد علیخان
آمد و علیخان چاره بجز گرفتن و کشتن او نداشت و تغافل در آن نمودن در نظر مردم شبهه بعدم
اطاعت و اخلاص میشد او را بقتل آورده سرش را بلاهیجان نزد فرهاد خان فرستاد و تا آخر این سال
با فرهاد خان بعد را سلوک میکرد اگرچه زیاده از یکبار او را ندید اما لوازم خدمتکاری او بتقدیم
میرسید و در اواخر این سال که مهمات آن ناحیه اعتماد فی الجمله استحکامی یافت همان خبث باطن و
نمک حرامی ظاهر ساخته تغییر سلوک داده در مقام عصیان در آمد تا آنکه دفع فتنه او بر ذمت همت
لازم شد ذکر تتمه احوال او و طالش کولی و بوسعید در قضایاء سال آینده از مساعی بخت
ما مول است ذکر لشکر کشیدن عبد الله خان بخوارزم و آمدن عبد المؤمن پسرش بخراسان
و قضایایی که در اورگنج و خراسان بوقوع پیوست هرچند مصادرات احوال سلاطین
اوزبک مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست لما بنابر ارتباط سخن از ایراد آن چاره نبود
بالجمله رقم قلم بیان گردید که میانه نور محمد خان ابن ابوالمحمد خان والی اورگنج و حاجی محمد خان بن عطا خان
پادشاه خوارزم که از یک طبقه سلاطین اوزبک و اولاد شیبان بن جوجی بن چنگیز بودند اعمام یکدیگر

بر سر ولایت نسا منازعه واقع شد نور محمد خان بناه بعبد الله خان برده و استرداد ولایت
نسا از و استمانت جست ولایت مرو را بدین جهت پیشکش او کرد عبد الله خان مرو را متصرف
شده در حصول مطلب او دفع الوقت کرده بتغافل گذرانید زیرا که منازعه ایشان با یکدیگر موافق
مطلب عبد الله خان بود نور محمد خان از امداد عبد الله خان بهبود مأیوس گشته بلکه از عبد المؤمن
خان پسرش خایف و هراسان شده بی‌رخصت از اردوی عبد الله خان بیرون آمده بولایت
خویش آورد عبد الله خان که همگی همتش به تسخیر ولایت خراسان و خوارزم مقصود بود و اتحاد
و دوستی سلاطین اوزبکیه با حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مکروه خاطرش می‌نمود منازعه ایشان را
با یکدیگر غنیمت دانسته درین سال حضرت اعلا را مشغول مهمات دار المرز یافته انتهاز فرصت نموده
و عبد المؤمن خان بعزم تسخیر ابیورد و نسا و نیشابور بخراسان آمد عبد الله خان لشکری بخوارزم
کشید و چون عبد المؤمن خان بمرو رسید اوزبکیه نایبان که در ملازمت نور محمد خان بودند
از بیم جان و نهب اموال طریق بیوفایی مسلوک داشته بعبد المؤمن خان پیوستند و کلید قلعه را
باستقبال او فرستادند و نور محمد خان بیوفایی لشکر و تسلط دشمن مشاهده نموده در ان ولا
مجال اقامتش نماند بدلالت حافظک سلطان خویشانی خود را از ان ولایت بیرون انداخته بی
سر و سامان روی ارادت باستان سدره نشان شاهی آورد و حضرت اعلا مقدم او را گرامی
داشته شاهزاده نامدار محمد باقر میرزا را با جناب اعتماد الدوله و بعضی امرا و خواص و مقربان
تا یکفرسخ باستقبال او فرستادند و نور محمد خان چون بشاهزاده رسید از اسب پیاده شده با
پاشاهزاده رسم ملاقات بجا آورد و بدولتخانه همایون آمده در ایوان چهل ستون بشرف ملازمت
نواب همایون مشرف شد و حضرت اعلی از روی اشفاق و برادری با او سلوک کرده وکلا و دیوان
حسب الفرمان قضا جریان نزل و ساوری ما یحتاج بر وجه لایق مرتب داشتند و در رفیق بزم
خاص و معاشر و هم صحبت همایون گردید اما عبد المؤمن خان چون خاطر از مهم ابیورد و دهجه
و میمنه و نسا و باغباد و درون و انخود جمع کرده در حیز تسخیر کشید متوجه قلعه نیشابور
گشته در وقتی که هنوز محصولات بحصاد نرسیده بود و ذخیره بسیار کم شده بود آمده قلعه را
مرکز وار در میان گرفت و درویش محمد خان با غازیان روملو و تفنگچیان اصفهان که بمحافظت
که جراست قلعه نیشابور مأمور بودند برج و باره و فصیل و دروازه را قایم کرده بمدافعه مشغول
گشتند و خبر محاصره نیشابور بسامع جلال رسید چون فرهاد خان و توپچی باشی و الکای هسا ...

منصوره در گیلان بدفع یاغیان مشغول بودند توجه خراسان چند روزی در عقده تعویق
ماند عبد المؤمن خان در تسخیر قلعه مذکور اهتمام غیر محصور بجای آورده چند مرتبه یورش
نمود دلاوران قلعه سپر مخالفت در روی کشیده مردانه محافظت قلعه نموده راه بقلعه
قلعه ندادند و بسیاری از بهادران اوزبکیه دران یورشها بخاک هلاک افتاده کاری نساختند
برجی از بروج بود برج را خالی کرده از باروط پر ساختند و در اول شب آتش داده باروط
آن برج را از یکدیگر ریخته رخنها پدید آمد و اوزبکیه هجوم نموده قریب سیصد چهارصد نفر از ان رخنها
بالا دویدند بشهر داخل شدند و درویش محمد خان که خبر ویرانی برج و داخل شدن اوزبکیه شنید
همان لحظه با جمعی از دلیران روملو و میر فتاح و تفنگچیان اصفهانی مشعلها روشن ساخته
خود را برخنهای ان برج خراب رسانید گلوله تفنگ بر مثال تگرگ بر اوزبکیه ریختند تا عقب ایشان
از آمدن گسیخت و دران رخنها مانند سد سدید ایستاده جنگهای مردانه کردند و دیگر احدی
مجال دخول نیافت اما جمعی از اوزبکیه که داخل شده بودند چون از عقب کومک نرسید در کوچها
پراکنده شدند غازیان روملو و تفنگچیان و اهل نیشابور سرهای کوچها را گرفته یکیک را از پا در
می‌آوردند و تا نصف شب بین الفریقین جنگ و جدال بود تا آنکه دویست نفر از بهادران نامی
که یکصد نفر از ایشان از احفاد سلاطین و معتبران اوزبکیه بودند زنده گرفتار شده تتمه بقتل
رسیدند و در ان شب تا صبح کار کرده ان برج را تعمیر نموده استحکام دادند عبد المؤمن خان
از وقوع این واقعه بی آرام گردیده و دوست و دشمن بمردانگی و قلعه داری درویش محمد خان تحسینها
آفرین کردند و فی الواقع در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته که پادشاهی چهار ماه در پای قلعه سعی
نموده برجی را خراب کرده مستعد یورش شده باشد و تا سیصد نفر داخل قلعه شده باشند
و باز قلعه داران هجوم کرده رخنه را بدست آورده مخالفت نمایند و شهری بان بزرگی را از
دشمنی چنان نگاه داشته باشند بالجمله اوزبکیه از فتح و ظفر مأیوس گشته در همان شب باشاره
و تحریک عبد المؤمن در پای قلعه فریاد زدند که اگر فلان سلطان و فلان بهادر کشته نشده اند
ایشان را زنده نگاه داشته ضایع مکنید که ممکن است که اهل قلعه باین وسیله نجات یافته از سخط
خان ایمن گردند چون چند نفر از غازیان روملو که یکی از ایشان با درویش محمد خان قرابتی داشت
در اول حال بدست اوزبکیه گرفتار شده زنده نگاه داشته بودند درویش محمد خان نیز
بملاحظه زنده نگاه داشت که در وقت خود بکار آیند و در خلال این حال از شاهوردی عباسی

دست درازی بممالک محروسه شاهی واقع شد علی الغفله بر سر اغورلو سلطان بیات که در بروجرد بود
امده با اتحاد بعمود، او را بقتل رسانید و ازین جهت نایره غضب پادشاهی اشتعال پذیرفته
تادیب و تنبیه او که در قرب جوار ممالک واقع و فی الحقیقه دشمن خانگی بود بر ذمت همت شاهانه
لازم مینمود و نهضت همایون بجانب لرستان واجب شد رقم اشرف باسم درویش محمد خان عز
اصدار یافته از مشاغلی که روی داده او را آگاه گردانیدند و اعلام نمودند که چون درین سال مرزن
بخراسان میشرهیت و جمعی کثیر از غازیان روملو و صفهانی و اهل و عیال و ناموس قزلباش در نیشا
بوراست از روی عقل و دانشی که دارد با عبدالمؤمن خان مدارای نموده طرح صلح افکنده خود را بهر
طریق تواند بعراق اندازد و اهل و عیال را بسلامت از انجا بیرون آورد که نیشابور بجانی رود
و هر گاه مقدر الهی باشد باسانی باز بدست می آید و شاه قلی خلفاء برادر درویش محمد خان طلب
نمودند و این رقم را باو دادند که به نیشابور فرستد مشار الیه انکار ابلغی نموده قبول فرستادن
رقم نکرد گفت که ما در طریق اخلاص و صوفیگری جان باختن در راه ولی نعمت دمی شد کامل سرمایه
نیکنامی و افتخار میدانیم برادرم تا جان در بدن و رمقی در تن داشته باشد کشش و کوشش
نموده قلعه را نگاه دارد و بعد از آنکه خفت بحال او راه یافته از مصادمه و قلعه داری عاجز
آید در راه دین و دولت مردانه شربت شهادت چشیده نام نیک در صفحه جهان بیادگار
بگذارد و نواب کامیاب اشرف بلفظ گهربار فرمودند که اگر این همه سعی و جانسپاری بجهت سرحد
خاطر ماست هر گاه ما چنین امر کنیم رضای ولی نعمت جستن در طریق اخلاص اولیست چون دار
السلطنه هرات که تخت خراسانست و مشهد مقدس معلی که مدفن حضرت امام ثامن ضامن است
بالفعل در تصرف مخالفان اوزبکیه است بر سر نیشابور اینهمه تلاش نمودن و اهل و عیال بباد
دادن نتیجه نمیدهد اگر خدای تعالی خواسته باشد کل ممالک خراسان باسان ترو جهی بنوعی
که در مخیله احدی خطور نکند بدست ما در خواهد آمد و الآسعی سفاید نمودن با فلک ستیزه
کردن است و اخر الامر انچنانکه بر زبان الهام بیان انحضرت گذشته بود بظهور امد القصه
بعد از مبالغه بسیار یکی از مخلصان جان نثار حامل ان منشور اقبال گشته بسبزوار برده
در انجا بکس معقول داده به نیشابور فرستادند و درویش محمد خان از حقیقت حال آگاه
گردید اما تا در قلعه اذوقه بدست می آمد قوت لایموتی داشتند دست و پائی میزدند
بعد از آنکه از فقدان اذوقه کار بر اهل قلعه دشوار شد گفتگوی صلح بمیان آورده

بهادران

بهادران اوزبکیه را که گرفتار شده بودند وسیله ان ساختند و عبدالمؤمن خان که از امتداد
زمان محاصره و تلف شدن سپاه بتنگ آمده و بسیاری از جنود اوزبک ضایع شده بودند
وصورت فتح و ظفر مطلقا جهره نمی گشود این معنی را فوز عظیم دانسته عهدنامه نوشت که هر
گاه درویش محمد خان دست از قلعه نیشابور باز داشته روانه عراق گردد از سپاه اوزبکیه
ایمن است و بمال و جان و ناموس ایشان تعرض نخواهد رسید و از غازیان روملو گرفتار
شده بودند وسیله صلح ساخته شرط نمودند که از جانبین گرفتاران را اطلاق نمایند چند روز
درین گفتگو بسر میرفت درویش محمد خان و اهل قلعه بعهد و پیمان اوزبکیه اعتمادی نداشتند
زیرا که قریب بده هزار کس از اوزبکیه در مدت محاصره بقتل آمده بودند و با کل اوزبک خونی
شده بودند و مع ذلک از غدر و کید عبدالمؤمن خان ایمن نبودند بالاخره پیمان را بایمان مغلظ
موکد گردانیدند و از جانبین شرایط عهد و پیمان استحکام یافته درویش محمد خان هم در
اوباخانه کوچ و اهل و عیال از راه دروازه عراق بیرون امدند عبدالمؤمن خان کل سپاه را
آراسته در انروز بمشاهده لشکر قزلباش سوار شده بود چون لشکر قزلباش مشاهده سپه
آرایی او کردند دست از جان شسته مستعد رزم و پیکار ایستادند و سیصد نفر تفنگچی
قندهار از اصفهانی که همراه بودند فتیلهای تفنگ روشن ساخته مترصد محاربه بودند
ازینطرف اوزبکیه که اکثر برادر و پسر و اقوام ایشان در ایام محاصره بقتل آمده بودند اراده
نمودند که نقض عهد نموده از قزلباش انتقام کشند عبدالمؤمن خان با ریش سفیدان
کنکاش نموده عقلای ان طبقه گفته بودند که این جماعت یکهزار نفس اند همه دل از جان
برداشته تا جان در بدن دارند کارزار می نمایند و بندوق اندازان ماهر بهمال در میان
ایشان هستند و تا دو سه هزار کس از ما بقتل نرسد ایشان مقهور نمی گردند و مع ذلک
بدنامی نقض عهد و پیمان لایق رتبه سلطنت نیست اولی اینست که وفا بعهد و پیمان نموده
متعرض جماعت نشویم عبدالمؤمن خان را این رای پسند افتاده ان اندیشه را از دل بیرون
کرد اما فرستاده درویش محمد خان را در سراپرده طلب نمود که ما را کورنش نموده راهی شود جماعت
روملو و تفنگچیان او را از رفتن مانع امدند و مشار الیه بملاحظه انکه مبادا از رفتن او
تجسس و بدلی محمول گردد تکیه بر اقبال بیزوال شاهی کرده با سه چهار نفر از قشون و لشکر جدا
شده بمقابل عبدالمؤمن خان رفت و امرا او را پیش برده کورنش فرمودند عبدالمؤمن خان

زبان تحسین و آفرین برگشوده گفته بود که ملّا ثنی نعمت بر تو حلال باد که در عالم اخلاص و نوکری و
لوازم مردانگی هیچ تقصیر نکردی اما اسب سواری درویش محمد خان را با زین مرصع طمع کرده
از یابوهای کتل خود اسپی باو داده بود درویش محمد رخصت یافته دوانزوه تا شب راه قطع
نموده خود را بحدود سبزوار رسانند و در انجا راه عراق پیش گرفته وقتی که رایات نصرت آیات
از لرستان معاودت نموده بود بقزوین رسید بشرف ملازمت اشرف مشرف شدند و در
اداء این خدمت ایالت گیلان لاهیجان و امیر الامرائی انجا باو شفقت شد بعد از آمدن درویش
محمد خان عبد المؤمن خان اراده تسخیر سبزوار نموده چون زمستان رسیده بود خود بمشهد
مقدس رفت و جمعی از امراء اوزبکیه بر سر سبزوار فرستاد و محمد مؤمن سلطان نواده میر شمس
الدین سلطان سبزواری که حاکم ان ولایت بود اندک اذوقه از محال قریبه شهر جمع آورده ارک
را استحکام داده بود چند روز محافظت شهر نیز نمود سبزواریان بقدر قوت و توان بلوازم
قلعه داری پرداختند و عبد المؤمن خان از طول مکث در خراسان دلگیر گشته روی توجه بجانب
بلخ آورده کس نزد امرا فرستاد که در تسخیر سبزوار کمال اهتمام مرعی دارند چون امرا در رفتن
او اکاهی یافتند با محمد مؤمن سلطان طرح صلح افکنده بسبزواریان پیغام دادند که پادشاه قزلباش
درین سال بخراسان نیامد و عبد المؤمن خان که سفاک بی باکی است در مشهد مقدس نشسته
و مبادا از اصرار سبزواریان در مخالفت و تمادی شده خود بدینصوب نهضت نماید و آتش
بیداد درین ولایت افروزد اصلح بحال شما انست که درین سال با او مدارا کنید بعد از
آمدن شاه سفر اقرار دادند که حاکمی که عبد المؤمن خان بجهت سبزوار تعیین نموده بیان ایشان
رفته تا آمدن شاه مهمان باشد و دخلی در مملکت نداشته باشد بعد از انقضاء وعده اگر
لشکر قزلباش آمد حاکم اوزبک سر خود گیرد و الا حاکم قزلباش بیرون رفته داروغه
اوزبک بحکومت قیام نماید سبزواریان جهت استخلاص خود از تنگنای محاصره راضی بصلح
مذکور شدند و از جانبین عهد و میثاق تاکید یافت و نذر بهادر نامی از اعیان اوزبکیه
که بحکومت و داروغگی سبزوار تعیین یافته بود باتفاق موسی میرزا با پنجاه نفر بشهر
آمدند و لشکر اوزبک کوچ کرده از عقب عبد المؤمن خان رفتند و در حدود جام باو رسیده
حقیقت مهم سبزوار را بنوعی که گذشت عرض کردند چنین مسموع شد که عبد المؤمن خان
زبان اعتراض بامراء دراز کرده مصالحه مذکور را انکار کرد با محمد مؤمن سلطان منازل جهت

سکنی

سکنی ایشان تعیین نموده ساوری ماه بماه سرانجام میشود و یکدو مرتبه بین الجانبین ملاقات
واقع شد ملازمان حاکم در تحصیل ساوری اندک بی اعتدالی برعایا میکردند و میخواستند
که آثار تسلط و اقتدار ظاهر سازند و از هر کس آزرده میشدند تهدیدات نموده انتظار
انقضای موعد میکشیدند و سبزواریان که شیعه فطری بودند در کوچه و بازار طعن و تشنیع
با اوزبکیه نموده جاهلان ایشان بتعصب مذهب اظهار سب و رفض میکردند و اوزبکیه
دشنام میدادند و بوکس و شمشیر کشیده بی اعتدالانه سلوک میکردند دو سه مرتبه محمد مؤمن
سلطان کس نزد نذر بهادر و موسی بهادر فرستاد که مردم خود را منع نمایند که در کوچه و بازار
تردد نکنند در مقام آزار و اضرار سبزواری نبوده باشند ایشان معتذر تها گفته بی
اعتدالی بعوام الناس سبزواری اسناد میکردند القصه سبزواریان از تسلط و بدسلوکی
ایشان بتنگ آمده و میانه فریقین بعناد انجامید و بهیچوجه با یکدیگر نمی آمیختند چند گاه
اوزبکیه از شهر بیرون رفته در رباطی که در چهار فرسخی ما بین شهر و سنگ کلید واقعست
مسکن گرفتند از قلعه کوچ کرده خود را در انجا محافظت نمود میرزا محمد مؤمن سلطان و سبزواریان
بودن ایشان را در انمکان مصلحت ندانسته ایشان را گاه بملایمت و مردمی و گاهی بمبالغه و تکلیف
عنف باندرون شهر راغب ساختند اما بهمان دستور جهلاء اوزبکیه در مقام ناهمواری
و تهدید بودند و ریش سفیدان مدارائی میکردند تا آنکه سبزواریان در مقام دفع
انجماعت شدند و ایشان بتنگ آمده همراه متحصن شدند سبزواریان هجوم نموده موسی میرزا
را بدست آورده بی اختیار ساختند و شروع در گرفت و گیر اوزبکیه شده جماعت اوزبک
یراق بسته اندک دست و پائی زدند چون با هجوم عام نمی توانستند بر آمد رضا بقضا داده
دستگیر شدند محمد مؤمن سلطان این معنی را بخدمت اشرف عرض نموده نذر بهادر
را نگاه داشته موسی میرزا را با گرفتاران بپایه سریر اعلی فرستاد نواب کامیاب اشرف
این بهانه شکنی را از سبزواریان پسندیده نداشتند و فرمودند که هر گاه میانه شما و ایشان
تعیش صورت نمی بست ایشان را عذرخواهی نموده روانه ولایت خود می بایست کرد
بالجمله موسی میرزا را نوازش بسیار فرموده او را با رفقا رخصت انصراف دادند و یکی از قور
چیان عظام را همراه کردند که در ممالک محروسه علوفه و اقامت بایشان داده باعزاز و احترام
و احترام روانه نمایند و قورچی مذکور حسب الامر اعلی ایشان را بمشهد مقدس برده بحاکم انجا

که درانوقت حداى نظر بهادر بود سپرده قبض ستاده بنظر اشرف رسانيد اما عبدالمؤمن
خان که كينه سبزواريان بجهت رفض و غلوى تشيع در دل داشت اين معنى را شلاى كينه
ديرينه ساخت و در سال ديگر چنانچه مرقوم كلك بيان ميگردد از ايشان انتقام كشيده بخذلان
دنيا و آخرت گرفتار آمد و عاقبت شامت آن بروزگار او عايد گشت اما عبدالله خان که لشکر
بخوارزم كشيده بود بعد از محاربات که تفصيل آن مناسب سياق تاريخ ايران نيست بر حاجى محمد خان
ظفر يافته او و بگيه اوركنج از بيم جان و نهب و غارت اموال که نزد ايشان اعز از جانست يا از عدم قدرت
على اى حال با پادشاه خود طريق بيوفايى مسلوك داشتند حاجى محمد خان از سپاهى و رعيت آن ولايت
مايوس گشته چاره بجز فرار نيافت با طايفه جليل باتفاق عرب محمد سلطان پسر بزرگتر خود و سونج
محمد سلطان پسر كوچك و بوندق سلطان پسرزاده و باباخان سلطان پسر برادرش و چهل
و پنج نفر از ملازمان معتبر خود را بميان تركمان ايل صاين خانى که در حدود استراباد مقام دارند
انداخته از آنجا احرام شرف ملازمت اشرف بسته روى توجه بپايه سرير اعلى نهاده در هنگامى
که موكب همايون در سفر لرستان بودند بدار السلطنه قزوين رسيد نواب كامياب اشرف
از آمدن او خبردار گشته مقرر شد که در قزوين منازل مرغوب جهة ايشان تعيين نموده نزل و
ساورى سرانجام نمايند که چند روزى از طول بعد راه و مشقت سوارى گاه و بيگاه آسوده
استراحت نمايد و مشار اليه چند روز در قزوين باستراحت پرداخته منتظر ورود موكب همايون
بود تا آنكه در روزى که بندگان اشرف بفيروزى و اقبال بشهر تشريف آوردند اول بديدن حاجى محمد
خان تشريف برده با او بپدر فرزندانه ملاقات نمودند و پرسشهاى دوستانه و نوازشهاى
مهربانه بظهور آورده همت والا مصروف بآن داشتند که اگر برضاى الهى مقرون باشد يکمرتبه
ديگر او را و نور محمد خان برسر سرير سلطنت خوارزم و اوركنج متمكن سازند و اين استدعا در
درگاه الهى درجه قبول يافته بالاخره و بهمين معاونت و امداد اين دودمان ولايت نشان
بملك موروث خود متمكن يافته كامياب دولت گشتند چنانچه هر يک در مقال خود رقم زده
كلك بيان خواهد شد وما تشاؤن الا ان يشاء الله ذكر توجه موكب نصرت نشان بجانب
لرستان و بيان قضايا که در آن حدود مقر سمت اثر بتقدير خالق بشر بوقوع پيوست بر ضماير فطنت مآثر
طالبان حديث و اخبار و بزم آرايان محافل سير و آثار پوشيده نماند که هر چند مقصود از تسويد اين اوراق
شرح حال آن فرخنده زمان فرخنده نشان حضرت اعلى است اما بجهة بعضى ذكرى مجملى از احوال ولاة لرستان

رقمزدهٔ

رقمزدهٔ كلك بيان ميگردد مجملا طايفه لر كوچك که در ولايت خرم آباد و خاوه و الشتر و صيمره
و هندمين اقامت دارند از قديم بتشيع فطرى و ولاى اهل بيت طيبين و طاهرين موصوف اند
مولف نزهة القلوب شهر قصبات و مواضع لر كوچك را بتفصيل مرقوم ساخته آنچه معلوم
ذره حقير گشته ولايت مذكور بر جانب جنوبى عراق واقع شده غرض آن يکطرف قصبه بروجرد
تا حد قرب بغداد و ساير محال عراق عرب قريب يكصد فرسخ است و صاحب تاريخ جهان آرا
نوشته که طايفه لر كوچك احشامات متفرقه بودند که با آن سرزمين جمع آمده مسكن گرفته اند
و حقوق ديوانى ايشان خاص دار الخلافه بغداد بوده در شهور سنه ثمانين و خمسمائة
بجهة بى سوى که ميانه ايشان واقع بود حسب الصلاح يكديگر شجاع الدين خورشيد بن ابوبكر
بن محمد بن خورشيد از قبيله جنگردى که بصفات حسنه اتصاف داشت بر خود والى و امير
كرده اند الله و او بحسن سلوك بكاردانى بر آن ولايت استيلا يافته در ميانه الوار حاكم شده
حكومت او را پذيرفته از وفور عدالت و محاسن اطوار بجان نواده و بهمه مريدانه سلوك مى نمودند
و اولاد شجاع الدين مذكور را بين الجمهور عباسى نامند و وجه تسميه معلوم نيست ؟
ايشان خود را بحضرت عباس بن على بن ابى طالب منسوب ساخته باعتقاد الوار اولاد آن
حضرت ميشمارند چون ماليه ايشان خاص دار الخلافه بوده ميتواند بود که اين طايفه بدين
جهة عباسى نويسند بالجمله على اختلاف الروايات شاه رستم نامى از آن طبقه در اوائل جهان
گيرى و زمان خروج و ظهور حضرت خاقان سليمان شان چنانچه در صحيفه اول در طى احوال
آن سلطان سلطان نشان مرقوم گشته بپايه سرير همايون آنحضرت تربيت و نوازش يافته
ملك موروث بر و مسلم گشته چون طويل اللحيه بود خاقان سليمان شان ثنا و لحيه
او را بدر و لالى ترصيع داده بدان مباهات بنظر همايون آنحضرت مى آمده و از آن تاريخ اولاد
او نسبت بدين خاندان ولايت نشان بعض اوقات طريق اطاعت سپرده آثار اخلاص و بندگى
بظهور مى آوردند و بعض اوقات عصيان و طغيان ورزيده دست درازى بحواشى قلمرو
عليه که هميشه نموده اند در زمان شاه جنت مكان مير جهانگير ولد شاه رستم ماضى بى ادبى
از حد اعتدال گذرانيده مستوجب تنبيه و تاديب گرديده بود شاه جنت مكان عبدالله خان
استاجلو را که در آنوقت امير الامراى آن سرحد بود به تنبيه او مامور ساختند و عبدالله خان
او را بدست آورده مقتول ساخت و بنوعى در قلع و قمع ايشان كوشيده که خانواده ايشان

بیاد فنا و تاراج رفته دقیقه از دقایق بی‌حرمتی فرو نگذاشتند و اولاد شاه رستم و محمدی ببغداد گریختند
از سادات رفیع الدرجات بلاد امیر شاه قاسم که مسکن او بان ولایت اقرب و صبیه جهانگیر در حباله او
بود از حضرت اشرف التماس عفو تقصیرات ان سلسله نموده شاه جنت مکان رقم عفو بر جراید
اعمال بازماندگان کشیدند و ایشان استمالت یافته التجا بسایه اقبال پادشاهی آوردند شاه
جنت مکان الکاء لرستان را میانه هر دو برادر قسمت نموده ایشان باتفاق یکدیگر بحکومت ملک
موروث قیام مینمودند شاه رستم بر جاده اخلاص مستقیم بود اما محمدی از جهالت و نادانی
بشیوه ارباب تمرد و عصیان سلوک میکرد امیرخان موصلو حاکم همدان حسب الفرموده قضا
جریان بر سر او رفته او را گرفته بپایه سریر اعلی فرستاد و مدتها در قلعه الموت محبوس بود در
اواخر زمان حیات شاه جنت مکان او را از قلعه بیرون آوردند و اراده خاطر اشرف ان
بود که روانه ولایت خود نماید محمدی مذکور توهمی بخود راه داده بی رخصت از درگاه معلی
فرار نموده بلرستان رفت و از انجا عریضه ضراعت آمیز بدرگاه معلی فرستاده اظهار بندگی کرد
شاه جنت مکان نیز عذر پذیر گشته او را از باس و سطوت قاهره اطمینان دادند و این مقدمات
چون در طی وقایع زمان شاه جنت مکان سهوا ایراد نیافته بود بنابر تناسب احوال درین
مقام ثبت افتاد القصه بعد از ارتحال شاه جنت مکان که رومیه نقض عهد نموده لشکر
بولایت عجم فرستادند اولاد محمدی مذکور بمصلحت وقت عمل نموده با رومیه مدارا کرده
حفظ قبایل و عشایر الوار میکرد تا آنکه شاه‌ویردی ولد محمدی در اواخر زمان نواب شا
زاده مغفور سلطان حمزه میرزا و اوایل جلوس بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی
بوفور رشد و کاردانی حکومت ولایت موروث یافته زیاده از آبا و اجداد شوکت و اقتدار
ظاهر ساخت و در سالی که جغال اوغلی از بغداد لشکر بنهاوند کشیده در انجا قلعه
ساخت و آتش نهب و غارت در ان ولایت افروخت و بسیاری از قبایل و احشامات جمعیت
قراالوس قلمرو علیشکر خود را بجبال لرستان کشیده پناه بشاه‌ویردی خان بردند و
او اکثر قبایل قراالوس را در الکاء خود جای داده رعیت خود کردانید و برومیه توسل جسته
اظهار اطاعت و انقیاد [illegible] کرد و بازگشتی بپایه سریر اعلی ننموده بعد از
آنکه میانه نواب اعلی و رومیه صورت صلح روی داد شاه‌ویردی مذکور چون چند سال
بخودسری برآمده بود اطاعت احدی برو دشوار بود اما ابواب مکر و حیل گشوده هر دو

جانب

جانب را نگاه میداشت و باقتضاء وقت تاج شاهی و مجوزه رومیه هر دو بر سر مینهاد در سال
توشقان ئیل الف هجری که سال پنجم جلوس همایون عباسی است دولتیار سیاه منصور و سایر
کافرنعمتان که در حواشی مملکت سر از گریبان عصیان بر آورده بودند بهما از ایشان بظهور رسیده
[illegible] جزاء سوء اعمال میرسیدند شاه‌ویردی مذکور از حضرت اعلی خایف و هراسان و از امداد
رومیان مایوس گشته طوعاً او کرهاً بدستور شاه جنت مکان اظهار اطاعت این دودمان کرده
بپایه سریر اعلی بازگشت نمود و حسین بیک سلوزی پسرخال خود را بخدمت اشرف فرستاده اظهار
غلامی و استدعای عفو تقصیرات کرد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بجهت نسبت عباسی گری و ظهور
تشیع ان سلسله او را نوازش نموده در مقام تربیت در آمدند و چنانچه در طی وقایع ان سال تحریر یافت
او را بلقب خانی و مصاهرت دودمان سلسله علیه صفویه سرافراز فرموده همشیره او را در سلک
پرده‌گیان سرادق سلطنت انتظام دادند و شاه‌ویردی خان مذکور بوسیله این نسبت
علیه فرق افتخار بایوان کیوان سوده لوای عظمت و اقتدار مرتفع ساختند و زیاده از آبا و اجداد
در حکومت ان ولایت اقتدار و استیلا یافت و رعایای قراالوس را همچنان در لرستان نگاه داشته
تسلیم حکام قزلباش نداد و گاهی محقر پیشکشی بپایه سریر اعلی میفرستاد و نواب اعلی شاهی بجهت
تربیتی که او را فرموده بودند اغماض عین فرموده در مقام استرداد انها نمیشدند و چون او
بخودسری بر آمده در شیوه عصیان و بلند پروازی نشو و نما یافته بود در طریق حیل و تزویر سلوک
مینمود رفته رفته خبث باطن او بر ضمیر منیر اشرف که آیینه خلاص نماست هویدا و ظاهر گشت و با حکام
قلمرو علیشکر بدسلوکی آغاز نموده دست درازی ببروجرد و [illegible] می نمود و نواب اعلی برفق
و مدارا می گذرانیدند تا آنکه درین سال که عبدالمؤمن خان اوزبک بخراسان آمد عزم رفتن
خراسان تصمیم یافته داده [illegible] کارسازی ان یساق داشتند و اغورلو سلطان بیات بجهت
جمعیت لشکر و سامان یساق بقصبه بروجرد آمده بود هنوز لشکر بیات بر سر او جمع نشده بودند
شاه‌ویردی علی الغفله لشکر بر سر او کشیده با او بجنگ پیش آمد و اغورلو سلطان که
درین دو سه سال از حضرت اعلی شاهی ظل الهی اندیشیده در مقام معاوضه او در نمی آمد از
این حال سراسیمه گشته نه رای رفتن داشت و نه از غیرت پای پس کشیدن بعضی از غاز
یان بیات که حاضر بودند جمع آورده قرار داد که یکی از ریش سفیدان را باستقبال او فرستاده
از سبب آمدن سوال کرده او را ازین حرکت شنیع که عاقبت وخیم دارد منع نماید هنوز این معنی

بفعل نیامده بود که طلیعه لشکر الوار غازیان شد اغورلو سلطان نیز بالضروره پیش رفت اما در همه
زیاده دلیری نمی‌نمود و اتباع شاهوردی آن طرف بی‌ملاحظه و محابا جنگ در پیوسته لشکر الوار
که اضعاف لشکر بیات بودند آثار غلبه ظاهر ساخته لشکر بیات را مغلوب ساخته اغورلو سلطان
پای ثبات استوار داشته جنگ مردانه کرده درجه شهادت یافت و مردم بیات متفرق و پراکنده
گشته روی باوطان خود آوردند و شاهوردی خان اگرچه غالب آمد اما مغلوب سپاه واهمه
گشته بفکر عاقبت کار خود افتاد و از حرکت ناهنجار پشیمان شده بخرم آباد رفت و دیگر بار چیز
پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاده بعذرهای معقول زبان برگشاد اما چون خبر کشته شدن
اغورلو سلطان و جسارت شاهوردی بمسامع جلال رسید نایره غضب شاهانه التهام یافته
اندیشه سفر خراسان از دل بیرون کرده تنبیه و تادیب او را که در قرب جوار بدین حرکت ناهنجار
دلیری کرده بود بر ذمت همت لازم آورده از دفع صولت سپاه اوزبک راجح دانستند و این
خبر موحش آن عزم لایق عایق که ببهجت از سر نیشابور گذشتند و بدرویش محمد خان
چنانچه سبق ذکر یافت منشور اقبال که خود را در معرض تلف نیاورده هرگاه کار برو تنگ شود
طرح صلح افکنده خود را بعراق اندازد باضعاف عساکر فیروزی ماثر که در رکاب نصرت انتساب
حاضر بودند پای عزیمت در رکاب دولت آورده متوجه لرستان شدند و چون آوازه توجه همایون
باو رسید از خرم آباد که مسکن او بود فرار نموده بجانب صیمره رفت بعضی از الوار لرستان
و سرخیلان قبایل ازو تخلف نموده بموکب همایون پیوستند و قلعه خرم آباد بتصرف اولیاء
دولت قاهره درآمد آنگاه مذکور بمهدیقلی خان شاملو عنایت شده قلعه را باو سپردند و از آنجا
عنان اقبال بجانب صیمره انعطاف دادند در عین اشتداد گرما و قلب سرطان که ماهی حوت
بر تابه فلک بریان میشد در صیمره که گرمسیر لرستان و محل قشلاق الوار است نزول
اجلال فرمودند شاهوردی از صیمره فرار نموده بکوه کوه که مسموع گشت و از صیمره تا
آنجا بیست فرسخ مسافت بود رای جهان آرا بدان متعلق گشت که بر سر او ایلغار نموده
بدست آورند یا بالکلیه از لرستان اخراج نمایند و اردوی معلی و اغروق همایون را در
صیمره گذاشته شامی با فوجی از غازیان بهادر صولت ایلغار فرموده آن مسافت بعیده که
تمام کوهستان بر نشیب و فراز است در یک شبانه روز طی فرموده چون بپای کوه کوه رسیدند
فرازش چو قد بلند ∴ کثیر المخاطر خطیر العواقب ∴ نشیبش چون ره عشق در پیچ و خم آمد بیت

نشین

نشین ∴ زبختم نکوتر بچندین مراتب ∴ در اینجا مشخص شد که شاهوردی خان بجرمان
لرستان ساخته و خود را بالکاء و میان انداخته چون داخل الکاء روسیان شدن خلاف
شرایط صلح بود قدم کشیده داشته باردوی گردون شکوه مراجعت نمودند و قورچیان
عظام و یساولان تعیین شدند که الوسات و احشامات فرا الوس را کوچانیده بقلمرو علی
شکر برند که در مکان اصلی خود برعیتی حکام قزلباش قیام نمایند سلطان حسین ولد
شاه رستم که از بیم شاهوردی فرار نموده در میانه کلهر بسر میبرد روی ارادت بدرگاه جهان
پناه آورده منظور نظر شفقت شاهانه گردید و ایالت لرستان سوی خرم آباد و توابع که بمهدیقلی
خان شفقت شده بود بسلطان حسین مذکور عنایت شد و ریش سفیدان الوار را بعنایت
شاهانه مستمال گردانیده بملازمت سلطان حسین مامور فرمودند و ایشان تا موازی
یکصد هزار گوسفند پیشکش نمودند دیوانیان حسب الامر اعلی گوسفند مذکور را بعساکر
منصوره تقسیم نمودند و از آنجا عنان عزیمت بصوب قزوین انعطاف داده چون هنوز
خبر تسلط عبدالمؤمن خان و تسخیر قلعه نیشابور نرسیده بود قرار داده شد که
داخل دار السلطنه قزوین نشده از راه ورزین جهت دفع شر عبدالمؤمن خان و
استخلاص محصوران قلعه نیشابور بجانب خراسان روانه شوند چون بورجود رسیدند
اخبار خراسان و آمدن درویش محمد خان و دادن نیشابور بطریق مصالحه باوزبکان
و التجاء حاجی محمد خان پادشاه خوارزم بپایه سریر خلافت مصیر چنانچه ایراد یافت رسید
آن اراده موقوف ماند و از آنجا بیلاق ایل بیات نزول فرموده ایشان را جهت تقصیری که
در جنگ شاهوردی خان نموده مستحق عقوبت گوناگون شده مواخذه فرموده در معرض
عتاب و خطاب داشتند و شاهقلی سلطان برادر اغورلو سلطان که بجای برادر
حاکم آن جماعت شده بود استدعاء عفو تقصیرات ایشان نموده چون مشار الیه مشمول
عنایات خسروانه بود درجه قبول یافت و ایل بیات بشکرانه الطاف شهریاری
سه هزار تومان زر نقد بالطوع و الرغبه بر سبیل پیشکش و ترجمان بدیوان اعلی دادند
و از آنجا بدار السلطنه قزوین توجه فرموده در عاشر شهر محرم الحرام داخل شهر شدند و از وفور
تلطف و مهمان نوازی چنانچه گذشت اول بمنزل حاجی محمد خان تشریف برده از پرسشهای
عنایت آمیز مرهم بخش خاطر حزین او گشتند و نور محمد خان که در سفر لرستان مرافقت

موکب مقدس همایون اختیار نموده بود درین روز در حینی که حضرت اعلا بملاقات حاجی
محمدخان تشریف برده بودند او نیز بوده آمده بتورع و این سلاطین چنگیزی سلام وادم در
خدمت حاجی محمدخان بپای ادب ایستاده بعد از استجازه پیش امده کورنش کرد حاجی محمدخان
با او رسم معانقه بجای اورد بالجمله حضرت اعلی چند گاه در دار السلطنه قزوین توقف فرموده مجالس
پادشاهانه اراسته با سلاطین مذکور صحبت بی تکلیفانه میداشتند و هر گاه حاجی محمدخان طلب
میفرمودند استدعای حضور اشرف اکثر اوقات در کمال بی تکلفی و کوچک دلی بلوازم خدمت
و میزبانی می پرداخت و مجالست دو پادشاه عالیجاه در یک مسند که در ازمنه سابقه کمتر اتفاق
افتاده از نوادر روزگار بر وجه لایق سر انجام یافت و در وصل بهار متوجه سیر صفاهان جنت
نشان گشته نور محمدخان را که همیشه انیس مجلس خاص و رفیق بزم اختصاص بود همراه
بردند و جهت تالیف قلب حاجی محمدخان عرب محمد سلطان پسر او را نیز مصحوب خویش
گردانیدند اما چون مشار الیه از اهلیت و بی تکلفیها که ذات اشرف همایون بدان مجبول
است بهره نداشت با او صحبت مخصوصانه کمتر اتفاق می افتاد مجملا زمستان در ان بلده
طیبه فردوس نشان بعشرت و کامرانی گذرانیده در اواخر حوت روی بهشتی سلطنت اورنگ
و دیگر باره دار السلطنه قزوین از قدوم همایون زینت پذیرفت **ذکر دفع شر**
ملاحده کردن ان سال بتقویت شریعت غرا دادی از وقایع این سال قتل درویش خسرو قزوینی
و جمعی از مریدان اوست که بالحاد اشتهار یافته بودند بیان این مقال بر سبیل اجمال آنکه درویش
خسرو از مردم فرومایه محله درب کوشک قزوین بود که ابا و اجدادش بکسب چاه جویی
و قومشی مشغول بوده اند مشار الیه ترک صنعت پدران کرده بکسوت قلندری درویشی
درامده و مدتها سیاحت نموده با جماعت نقطویان امیزش کرده دران شیوه بتقلید مشخصی
بهم رسانیده بتوسع مشرب اشتهار یافت و بقزوین آمده در گوشه مسجدی رحل اقامت انداخت
جمعی درویشان گرد او می گرفتند و او دکان معرفت گشوده دران مسئله گرم بازار
گشت علما و محتسبان بر اطوار او انکار نموده از مسجد نشستن منع نمودند و رفته رفته
اطوار او بعرض شاه جنت مکان رسیده نواب جنت مکان او را طلب فرموده از احوال
او استفسار فرمودند شرایع اسلام و قواعد مذهب حق امامیه را در خدمت انحضرت ابقا
نموده انچه برو اسناد میکردند منکر شد چون خلاف شرعی ازو مشاهده نشده بود شاه

جنت

جنت مکان رعایت ظاهر شرع کرده متعرض او نشده امر فرمودند که در مسجد مسکن نسازد
و کوته خردان عوام را بخود راه ندهد بعد از ین واقعه مشار الیه جهت دفع مظنه بخدمت علما
تردد اغاز نموده فقه می اموخت و روزهای جمعه بمسجد جامع میرفت کسی را با او کاری
نبود و بعد از رحلت شاه جنت مکان بدستور مسجدی را که در جنب خانه اش بود نشیمن
ساخته سفره توکل گسترده بود و جمعی بیدولتان و هرزه کاران ترک و تاجیک تردد
او تردد اغاز نهادند و تا زمان جلوس همایون اعلی چند سال دران مسجد روزگار گذرانیده
اسباب معیشت او و درویشان که در خدمت او بودند بی تعب و تشویش مهیا و
اماده میشد و ان مسجد مجمع او را نمی تافت و دران حوالی تکیه بنیاد کرده شروع در عمارت
کرد و مردم ان محله از ترک و تاجیک او را مدد کرده تکیه و باغچه در غایت نزاهت و
خرمی ترتیب داده بانجا نقل نمود و همه روزه الوان اطعمه در مطبخ او طبخ میشد
حضرت اعلی که اکثر اوقات در کوچه و محلات سیر فرموده با طبقات خلایق اشنایی
میکردند هر وقت درویش رسیده با او صحبت داشتند و گاه گاه بتکیه اش تشریف
حضور ارزانی میداشتند و بجهت انکه عقیده او را فهمیده باطوار او اشنا گردند
با او سخنان ارباب سلوک متعلق فرموده شیوه خداشناسی خود را بروش درویشان
در نظر او جلوه می دادند و او از غایت ملاحظه و احتیاط سر رشته کاردانی و زهد فروشی
را از دست نداده یوسفی ترکش دوز و درویش کوچک قلندر دعوی بهادر زرگ کرده سخنان
بلند میگفتند و بی ملاحظه و محابا اظهار عقیده فاسده درویش خسرو انحضرت میکردند
و الحاد ان طبقه بی اشتباه در آینه خاطر شاه عالیجاه پرتو ظهور انداخته دفع انجماعت جهت
اجرای رسوم شرع انور بر ذمت همت پادشاه شریعت پرور لازم شد در وقتی که متوجه
سفر لرستان بودند بگرفتن درویش خسرو و اتباع او امر کردند و جماعت تاجی بیوک اوریان
خدمت مامور گشته همه را در قید سلاسل کشیدند والعیاذ بالله چون درین سال منجمان
القا کردند که اثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افنا و اعدام شخصی عظیم
القدر و از منسوبان افتاب که مخصوص سلاطین است میکند و محتمل است که در بلاد
ایران باشد و از زایچه طالع همایون استخراج نموده بودند که تربیع نحسین در خانه طالع واقع
شده اختر طالع در حضیض زوال و وبال است و مولانا جلال الدین محمد منجم یزدی که در بیت

بجهت اخلاف شرع باشد متعلق بنیاد ملاحده در زینت
کور دینیا را داد شتند خصوص استاد ع

فن شریف سرامد زمان و در استدلالات احکام نجومی مقدم اقران است از این جهت
دفع نمود که حضرت اعلی در آن سه روز که معظم تاثیر قران و تربیع نحسین است خود را از
سلطنت و پادشاهی خلع نموده شخصی از مجرمان را که قتل بر او واجب شرعی باشد بپادشاهی
منسوب سازند و در آن سه روز سپاهی و رعیت مطیع فرمان او باشند که ما صدق این حکم
پادشاهی از او بفعل آید و بعد از سه روز آن مجرم را شحنه نحس اکبر قران و جلاد حادثه
دوران سپارند که بقتلش پردازد و همگنان این رای را صایب شمرده قرعه اختیار بنام
استاد یوسفی ترکش دوز افتاد که در شیوع الحاد از رفقای پیشتر ک می نهاد بنابر آن
از زمره ملاحده مذکور یوسفی مذبور را بار در وا آورده حضرت اعلی خود را از سلطنت و
پادشاهی خلع فرموده اسم پادشاهی بر آن خون گرفته اطلاق فرمودند و تاج شاهی بر سرش
نهاده اثواب فاخره در او پوشیدند و در درون کوچ بر استر بردعی با زین و لگام مرصع
سوار کرده اعلام پادشاهی را بر سرش افراختند و جمیع امرا و مقربان و اهل خدمت با قشون
لشکر بآیین مقرر در ملازمت کتیبه منزل میرسانیدند و در دیوانخانه همایون فرود آورده
اطعمه و اشربه میکشیدند و شب قورچیان عظام و عساکر منصوره بکشیک قیام می نمودند
و آن بیچاره عاقبت کار خود را نفهمیده و آن سه روز بفراغت کلی را بند اری ع سلطنت
گر همه یک لحظه بود مغتنم است د وحضرت اعلی در آن سه روز با دو سه نفر جلودار
و خدمتکاری که سوار گردیده اصلا بتمشیت امور سلطنت نمی پرداختند و مولانا یوسفی
در سه سواری بجناب مولانا خوش طبعی نموده بود که یکی از آثار و علامات پادشاهی اجرای
حکم است و تا غایت هیچ حکمی از این پادشاه مصنوع صادر نگشته چون شمار اساعی میلا مند
شما را در این سه روز احتیاط تمام لازم جناب مولانا را از ساده لوحی اضطرابی عظیم
دست داده در آن سه روز بتفرقه خاطر گذرانید و حکیم رکنا کاشی قطعه در باب گفته
بود مرقوم گشت **قطعه** شها توئی که در اسلام تیغ خونخوارت ؛ هزار ملحد چون یوسفی
مسلمان کرد ؛ فتاد در دلم از یوسفی و سلطنتش ؛ دو بیت قطعه مثالی که شرح نتوان
کرد ؛ جهانیان همه رفتند پیش او بسجود ؛ دمی که حکم تواش پادشاه ایران کرد ؛ نکرد
سجده آدم بحکم حق شیطان ؛ ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد ؛ و فی الواقع یوسفی
بسیار شیطان واقع شده کلام شیاطین الانس بر او صادق و از قیافه و ترکیبش شیطنت

ظاهر

ظاهر بود مجملا بعد از سه روز از لباس مستعار حیات عریان گشته از تخت بر تخته افتاد و
بعد از واقعه مذکور حضرت اعلی مجددا بر مسند فرماندهی جلوس فرمودند و باعتقاد
ظاهر بینان عالم صورت اثر آن وبال بدین تدبیر مندفع گردید اما خلوت نظر گزینان عالم
معنی و آگاه دلان علوم باطن جلوه ظهور داشت که دافع این گونه وبال جز اقبال شهریار
بیهمال نیست **بیت** کسی را که ایزد بود یاورش ؛ همیشه درخشان بود اخترش ؛ درویش
کوچک قلندر که همیشه دعویهای بزرگ کردی تریاک بلند انداخته سر بخرقه فرو برده بجا
رسان خود گفته بود **بیت** رفتیم تا در دوره دیگر بیائیم ؛ رفت و رفت و رفت رفت
است که رفت ؛ و بعد از معاودت از سفر لرستان جناب درویش خسرو را حاضر
ساخته علما را جمع نموده به تفحص حال او پرداختند خمهای شراب در تکیه اش یافت شد
و بظهور پیوست مشرب و بلا اعتقادی رسوم شرع را منظور نمی دارند و نقطوی بودن
او از غایت اشتهار بمحکمه باطن مبارک اشرف درجه ثبوت یافته بود جهت ترویج شریعت غرا
حکم بقتلش فرموده از جهاز شتر بحلق آویخته در تمامت شهر قزوین گردانیدند و مولانا
سلیمان طبیب ساوجی شهرت تمام داشت که از آن طایفه و اعلم آن طبقه است او را نیز گرفته
آوردند و نواب اشرف مهم او را باصلاح علما حواله کردند و علما بظاهر شرع عمل نموده بجهت
دغدغه اضلال جاهلان بحبس مخلد قرار دادند و چند روزی محبوس بود تا آنکه بندگان
اشرف از رسوخ اعتقاد و شریعت پروری قتل او را اوجب دانسته بیاران ملحق گردید
دیگر از کبار آن طایفه میر سید احمد کاشی بود که بسیار از نادانان تیره روزگار را در تیه
ضلالت انداخته بود پادشاه صفوت نژاد پاک اعتقاد در نصرآباد کاشان او را بدست
مبارک خود شمشیر زده دو پاره عدل کردند در میان کتب او رسالها که در علم نقطه
نوشته شده بود ظاهر شد و بوضوح پیوست که آن طایفه بمذهب حکما عالم را قدیم شمرده
اصلا اعتقاد بحشر اجساد و قیامت ندارند و مکافات حسن و قبح اعمال را در عافیت و
مذلت دنیا قرار داده بهشت و دوزخ همان را میشمارند نعوذ بالله از این اعتقادات
فاسده و درویش کمال قلیدی و درویش ذمانی را که مقتدای فوجی از آن طبقه بود با
سه نفر مرید که با او در صفهان می بودند در راه خراسان براه عدم فرستادند و از اصطهبانات
فارس نیز چند نفر از آن اراک را با میر بوداق بیگ دین اوغلی استاجلو که تابع این طبقه

و مرید درویش خسرو بود آورده حسب الامر اشرف بقتل رسیدند و دربن مراتب ظاهر
شد که در ممالک محروسه این طبقه بسیار شده بوده اند و در اصلال الخلایق می کوشیده اند
و از واردین هند مسموع شد که شیخ ابو الفضل ولد شیخ مبارک که از ارباب فضل و استعداد
ولایت هند در ملازمت پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه تقرب و اعتبار تمام
یافته این مذهب داشت و آن پادشاه را بکلمات واهیه وسیع المشرب ساخته از جاده
شریعت منحرف ساخته بود و منشوری که باسم میر سید احمد کاشی انشا نموده فرستاده بود
در میان رسالهای او ظاهر شده دلالت بر این معنی نمود والعلم عند الله وهو عالم بحقایق الامور
دیگر شریف آملی که جامع کمالات و حامل مقالات مزخرفه و از اکابر این طایفه بود از بیم مفتی
فقهای عصر فرار نموده بهند رفت و حضرت پادشاه و امرا و اعیان ایشان تعظیم و تکریم
بسیار با او نموده بمریدانه سلوک می کردند القصه از سیاست این جماعت اگر کسی ازین طبقه
بود ازین دیار بیرون رفت یا در گوشه خمول خزیده خود را بی نام و نشان ساخت و در
ایران شیوه تناسخ منسوخ گشت **وقایع متنوعه خراسان که درین سال روی نمود** از سوانح این سال آنکه
سلیمان خلیفه و امرای قزلباش است باتلیم سلطان و جنود اوزبک در از غند ترشیز خراسان
بر عالمیان سمت ظهور دارد که شیوه و شعار طوایف رفیعه قزلباش که نسبت بخاندان
قدس نشان صفویه سالک طریق ارادت و حسن اعتقاد ندانست که هرچند از جانب
پادشاه و ولی نعمت بی عنایتی مشاهده نموده قدم اخلاص آنرا از نقص خود دانسته موجب
تزکیه نفس و پاکی طینت شمرند و بمضمون این مقال که **نظم** اگر کرد سر برخنجر تو، بسر کردم
نگردانم سر از تو، بهزار گونه آزار والم صوری و معنوی صابر بوده روی از درگاه مرشد کامل
برنتابند تا آلایش آن نقص را ببرق خجالت و زلال ازدیاد خدمت پاک گردانیده خود را
آماده توجه والتفات ظاهر باطن گردانند سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه ترکمان و سلطان علی
خلیفه برادرزاده فولاد خلیفه شاملو با نسبت خلافت و خلیفه زادگی و حقوق تربیت چندین
ساله شاه جنت مکان بمجرد آنکه چندروزی از سوء اعمال مطالب دنیوی ایشان در عقده
تعویق ماند و قرب و منزلتی که میخواستند نیافتند پای از دایره اخلاص بیرون نهاده
بظهور اندک بی توجهی روی ازین آستان برتافته بخیال باطل و اراده تباه بطرف رستم
میرزا ابن سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا میل نموده سلیمان خلیفه با جمعی بقندهار رفتند

رفتند

رفتند که او را بخراسان آورده بوسیله او ولایت خود کامی بر او لزند چون به راه رفته بودند
بمطلب خود فایز نگشتند و در جنگ اوزبکیه بجنگ اجل گرفتار آمدند و چون قبل ازین
ایمائی شده بود که حقایق حالات اولاد سلطان حسین میرزا و وقایع سیستان از ابتدا
و انتها داستانی علیحده تسوید یابد بنا بر وعده سابقه مناسب چنان نمود که نخست احوال
ایشانرا بنا بر اتصال سر رشته سخن در سلک تقریر کشیده شروع در بیان محاربه امرا نماید
لهذا کلک سخن پرداز بتحریر وقایع احوال ایشان آغاز نمود

شرح حالات اولاد سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و حکومت ایشان در قندهار و زمین داور از زمان ارتحال دالدهٔ کرام مال تا زمان فترت خراسان و رفتن ایشان بجانب هندوستان

بر ضمیر منیر واقفان سیر و طالبان اخبار مستور نماند که سلطان حسین میرزا در زمان
شاه جنت مکان حسب الفرمان قضا جریان والی ولایت قندهار و زمین داور و کرم
سیرات کنار هیرمند گشته مدتها در آن ملک بهمین ترتیب عم والاجناب کامران و کامیاب
بود در زمان سلطنت اسمعیل میرزا چنانچه اشارت بیان رفته جهان فانی را بدرود
کرده از و پنج پسر والا گهر مانند محمد حسین میرزا که در زمان شاه جنت مکان با همشیره اش
بخدمت اشرف آمده بود و اسمعیل میرزا در روز قتل شاهزادگان او را نیز بعالم آخرت
فرستاد چنانچه در قضایای جلوس او گذشت مظفر حسین میرزا رستم میرزا سلطان ابو
سعید میرزا سنجر میرزا و بعد از فوت سلطان حسین میرزا اسمعیل میرزا را چون همت
بدفع شاهزادگان صفوی نژاد مقصور بود بین الجمهور مشهور بود که بدستور سایر شاه
زادگان بقتل ایشان نیز حکم فرموده بود که در آن اثنا اسمعیل میرزا بعالم آخرت شتافت
قزانی نام شخصی از ایل کوهجاسی از ملازمان سلطان حسین میرزا که در اردوی معلی بود
بسرعت برق و باد از قزوین بقندهار آمده خبر فوت اسمعیل میرزا رسانیده میرزایان
مذکور از غرقاب فنا بساحل نجات آمدند و چون نواب سکندر شان بر مسند سلطنت
و فرمانروایی ایران جلوس فرمودند قندهار را بمظفر حسین میرزا که پسر بزرگتر بود
تفویض فرموده گرمسیرات و زمین داور را برستم میرزا دادند و مقرر فرمودند که سلطان
ابوسعید میرزا و سنجر میرزا که برادران مادری رستم میرزا بودند در زمین داور با او
بوده باشند حمزه بیگ مشهور بکور حمزه که وکیل سلطان حسین میرزا بود و همراه محمد حسین

میرزا بادر وی معلی آمده بود بدستور وکیل و لله میرزایان بودند و او را با احکام شفقت آیین
شاهانه و خلع فاخره پادشاهانه بقندهار فرستادند و حمزه بیک مذکور بموجب حکم همایون رستم
میرزا را با برادران کوچک بزمین داور فرستاده از جانب خود لله و وکیل جهت ایشان تعیین
نمود و مظفر حسین میرزا را در قندهار متکاه داشته بامر حکومت و رتق و فتق مهمات مملکت
پرداخت و صاحب اختیار مطلق گشته هر دو سرکار را بنوعی ضبط و نسق نموده بود که میرزایان را
از حکومت جز نامی نبود و خیال تجاوز و زیادتی در خاطر هیچکدام خطور نمی نمود و مطیع و منقاد
او امر و نواهی سلسلهٔ پادشاهی بودند و چون ملک محمود که از نژاد والیان قدیم سیستان بود و سلسله
بصفاریه می پیوست بعد از فوت اسمعیل میرزا که ولایت مذکور از امرای قزلباش خالی بود چنانچه
در صحیفه در اول این دفتر رقم تحریر یافته باغوا و تحریک ملکان و میران سیستانی دم از
استقلال زده طالب حکومت سیستان شده و با جعفر سلطان افشار که از درگاه معلی حاکم
سیستان شده بود جنگ کرده ظفر یافت و در حکومت آنملک مستقل گردید و به نیروی همت
و زور بازوی احسان کوچک و بزرگ ولایت سیستان را بنوعی مطیع و منقاد نمود که از هیچ
گوشه آنملک بانگ مخالفی بلند نشد و چون پرتو این خبر بر جبهه‌گاه ضمیر انور نواب سکندرشان
تافت بنابرآنکه در مقام احیای خانوادهای قدیم بودند و دیگر مصلحتهای ملکی منشور ایالت سیستان
بسمع محمدخان ترکمان بنام او فرستادند اما چون او از حکومت او بقندهار رسید و هنوز
منشور حکومت از درگاه معلی نرسیده بود عرق حمیت حمزه بیک بحرکت آمده میرزایان نیز
حکومتگاه هم خود بدیع الزمان میرزا را در تصرف ملوک که همیشه شیوه ملازمت مسلوک
میداشتند نتوانست دید لشکر قندهار و توابع را جمع نموده با گروه انبوه متوجه سیستان شدند
و چون بشهر کهنه سیستان و دو فرسخی جزیرهٔ پشت زره که محکم و سقناق ملک محمود و ملک
زادگان و امیران سیستان بود نزول نموده مشاهده استحکام جزایر و کثرت شجعان قلعه
نمود ذکر کرد که حمزه بیک مراسلات مشعر بر اصلاح جانبین و رفع مناقشه مابین در قلم آورد و
از نزد ملک غیاث الدین محمد عم ملک محمود بخدمت میرزایان شتافته بعد از قیل و قال
بسیار بدین قرار یافت که مظفر حسین میرزا مخدره که در سراپرده عزت ملک محمود پرورش
یافته بود بحباله نکاح آورد و دختر حمزه بیک را ملک جلال الدین پسر ملک محمود در سلک
ازدواج کشد و سیستان را بملک محمود مسلم داشته مراجعت نمایند که او نیز در ازاء

آن

آن همیشه نسبت بمیرزایان طریقهٔ متابعت و موافقت مسلوک دارد ملک محمود بصوابدید مذکور
بنابراین امر مصاهرت وقوع یافت و مظفر حسین میرزا مسرور و شادمان از سیستان
بجانب قندهار مراجعت نمود اما اینمعنی موجب کلفت رستم میرزا او برادر شد چه قرارداد
چنان بود که چون الکاء رستم میرزا نسبت بالکاء برادر محقر است و وفا بمعاش او و برادران نمیکند
سیستان از ابتصرف در آورده اضافه الکاء او سازد حال آنکه بنابر وصلت مذکور و اطاعت
و انقیاد ملک مملکت سیستان نیز فی الحقیقه ضمیمه قندهار شد مجملا اسباب کلفت میانه
برادران آماده گردید درین اثنا جمعی از اویماقات قزلباش و اکراد برمزاج مظفر حسین
میرزا راه یافته قصد حمزه بیک نمودند و چون جناب میرزا از زیادتی اقتدار و استقلال
حمزه بیک و بیدخلی خود بتنگ آمده بود سخنان آنجماعت را بسمع رضا اصغا نموده تجویز
قتل او کرد و حمزه بیک ازینمعنی آگاه گردیده از قندهار خود را بزمین داور رسانید و رستم
میرزا برداشته متوجه قندهار شد و از آنجماعت مظفر حسین میرزا با لشکر آراسته از
قندهار بعزم جنگ استقبال برادر نموده در کنار رود ارغنداب میانه ایشان جنگ
عظیم بوقوع پیوست و در اثنای محاربه جمعی از لشکریان مظفر حسین میرزا که با حمزه بیک
متفق بودند از حمله دلیرانه مردم رستم میرزا روی از جنگ برتافته بصوب فرار شتافتند
و ازین جهت تزلزل باحوال سپاه مظفر حسین میرزا که اضعاف مضاعف لشکر زمین داور
بود راه یافته از فوج قلیل شکست خورده بجانب قندهار مراجعت نمودند و رستم
میرزا و حمزه بیک بظاهر شهر رسیده دروازهٔ ماشور را لشکرگاه ساختند و جمعی از
ریش سفیدان اویماقات در مقام رفع کلفت میرزا و حمزه بیک درآمده غبار وحشتی که
میانه ایشان ارتفاع یافته بود بآب عهود و مواثیق فرو نشانیدند و فیمابین صورت مصالحه
و پیمان بمیان آمد و رستم میرزا طوعا او کرها رضا بمصالحه مذکور داده بالکاء خود بازگشت
و حمزه بیک بشهر رفته بدستور سابق بامور وکالت میرزا و دارائی قندهار مشغول شد و تا سه
سال من حیث الاستقلال مامور ملک و مال و خدمت جناب میرزا اشتغال داشت
و دیگر بار جمعی از جهال قزلباش و مفسدان قندهار در خفیه بخدمت میرزا آشنایی
یافته قاصد قتل حمزه بیک شدند و حمزه بیک نیز پوشیده و پنهان کس بطلب رستم
میرزا فرستاده و رستم میرزا بخبر صبحی داخل شهر شد جمیع امرا و مردم قندهار باتفاق حمزه بیک

بخیال منقش شافته عروس حکومت قندهار را در نظر او جلوه دادند و بصوابدید ایشان حکومت
قندهار بجناب رستم میرزا تعلق گرفت و محمدی بیک بیات را که داماد حمزه بیک و ریش
سفید طبقه بیات بود بلکه مظفرحسین میرزا تعیین نموده میرزا را بجانب قلعه قلات که
بمتانت و استحکام از قلاع مشهوره آن ولایت و در میانه هزارجات قندهار است فرستادند
حاصل قلاع و هزارجات را جهت معیشت میرزا تعیین نموده قرار دادند که در آن قلعه ساکن
بوده بزراعت و عافیت روزگار گذرانند اما پانصد نفر از مردم بیات همواره موکل میرزا
بودند و شش ماه بدین وتیره گذشت فیما بین میرزا و محمدی بیک مذکور رابطه کل بهم رسانیده
طایفه بیات سر بر خط فرمان برداری میرزا نهادند و رای ایشان برین قرار گرفت که قلعه قلات
را بدست کس از بیات سپرده سیصد نفر دیگر را رفیق طریق سیستان ساخته از
راه بیابان کوچ بر کوچ عازم سیستان شوند و بدین عزیمت در حرکت آمده بعد از طی مسافت
بحوالی سیستان رسیدند و ملک محمود از توجه جناب میرزا آگاه گشته مراسم استقبال بجا
آورده بشرایط میزبانی و لوازم خدمتکاری پرداخت چند روز اسباب عیش و عشرت سر
انجام یافته طوی لایق بظهور پیوست و صبیه ملک را که قبل ازین بحباله نکاح میرزا درآمده
بود باو سپرده مدت شش ماه فیما بین میرزا و ملک محمود والتیام و خصوصیت بود بالاخره
جمعی از میران سیستان که همواره فتنه انگیز و برهم زن آتش آشوب بودند مزاج میرزا
را منحرف ساختند و روزی بیهانه شکار از منزل ملک سوار شده بجزین بثت
زده بقلعه تاغرون که محل توطن عظماء میران سیستان و بر سر ایشان جمعیت نمودند
و حساد ملک بود رفتند در عرض یک هفته تمامی میران و نقیبان زره و وام و دو سر خیلان
احشامات سیستان و بر سر ایشان جمعیت و میرزای نادان که تلون مزاج و گوش سخن
نیوش داشت با ملازمان خاصه و سیستانی و جمعی از قزلباش که از قفا و آمده بود
بکومک میرزا آمده بودند بخیال استقلال باغوا و اضلال آن جماعت متوجه دفع ملک و
استیصال طبقه ملوک گشته اول بر سر ملک ناصرالدین عم ملک محمود که با اولاد در قلعه
جهارجانک بود رفتند و مدت یکماه قلعه مذکور را محاصره نمودند و در آن مدت ملک
محمود که در موضع واسلک کنار هیرمند توطن داشت و در حین رفتن میرزا کسی
بهمراه او نمانده بود بدادن زر و سلاح و اسب و یراق لشکری بسیار فراهم آورده بعزیمت

کومک

کومک اقوام خود متوجه قلعه جاردنک شد ملک جلال الدین پسر خود را با ملک محمود و
ملک شاه حسین عم زادهای خود و جمعی از اقوام پیشتر فرستاد خود با لشکر انبوه متعاقب
در حرکت آمد و چاشت روز پنجشنبه دهم صفر سنه تسعین و تسعمائه بپای قلعه رسید فیما
بین جنگ در پیوست و آخر روز منکوراً اتباع جناب میرزا از ستیزه و آویز دست باز داشته
با میران بجانب جنگل و جزیره مراجعت نمودند و ملک محمود بظفر و نصرت اختصاص یافت
و بعد از یکهفته جمعی از سادات و صلحا و خیراندیشان آن دیار را بخدمت میرزا فرستاده
عذر ناخوشیها طرفین خواسته استدعا نموده که بساط خصومت را در نوردیده بی شایبه
دغدغه و دهشت بملاقات یکدیگر مسرور گردند و جناب میرزا حسب الاستدعا متوجه منزل و
مقام خود گردید و بعد از چند روز که بجشن و صحبت و عیش و عشرت پرداختند ملک
محمود یکی از مردم معتبر سیستان را برسم رسالت نزد حمزه بیک فرستاده او را از طرز سلوک
و معاشی که پسندیده خاطر میرزا نبود منع و نصیحت نمود و از آنجانب نیز کسان آمده فیما
بین میرزا و حمزه بیک دیگر باره معاهده و پیمان بمیان آمد و جمعی از ریش سفیدان
قزلباش از قندهار باستدعای آمدن میرزا بسیستان آمده رضاجویی خاطر آنجناب
گشتند و ملک محمود سه هزار کس از جنود سیستان با جمعی از اقوام همراه کرده میرزا را
روانه قندهار نمود و رستم میرزا که از صوابدید حمزه بیک تجاوز نمیتوانست کرد ملاحظه
برادر جانب بزرگتر و مصلحت اندیشی ریش سفیدان کرده بانجانب زمین داور رفت
و جناب مظفرحسین میرزا بقندهار رسیده مردم سیستان رخصت انصراف یافتند
و چون مدت شش ماه از بودن میرزا در قندهار گذشت از قندهار بیک و عدم استقلال
خود بتنگ آمده محمد بیک بیات را نوید وکالت و جانشینی حمزه بیک داده بقتل او ترغیب
نمود و مشارالیه نیز بوعده جناب میرزا حمزه بیک را بقتل آورده تکیه بر مسند وکالت
زد و استقلال کلی در امور ملک و مال بهم رسانید و رستم میرزا بواسطه قتل حمزه بیک
بمجادله برادر دلیر شده لشکری فراهم آورده بر سر قندهار رفت و بظاهر شهر رسیده
در دروازه ماشور نزول نموده تا مدت دو ماه فیما بین همه روزه جنگ و جدال وقوع یافت
و چون ملک محمود ازین قصه آگاه گشت باعانت و امداد داماد سه هزار کس ببر کردگی ملک
غریب پسر عم خود از سیستان بکومک قندهار فرستاد در روزی که لشکر سیستان بقندهار

رسید لشکر قندهار نیز از قلعه بیرون آمده بین الفریقین جنگ عظیم بوقوع پیوست چنانچه
مردم سیستان اسب رستم میرزا را به تیر زده میرزا در میان صف پیاده بجنگ مشغول شدند
و تا شام سیف تیز پیام اجل بگوش برنا و پیر رسانیده و برق سنان و شمشیر خرمن
عمر صغیر و کبیر میسوخت آخر الامر رستم میرزا ملاحظه نمود که لشکر قندهار بکومک سیستانیان
قوت و قدرت بیشتر دارند دست از ستیز باز داشته بی نیل مقصود بزمین داور
مراجعت نمودند و مدتی محمد بیک بجای حمزه بیک صاحب اختیار ملک و مال بود و
زیاده از واستقلال داشت جناب مظفر حسین میرزا از اختیار او نیز ملول شد و چون
قدرت بر دفع این نیافت قرار رفتن سیستان بخود داده با چند نفر از خواص ملازمان
عازم سیستان شد محمد بیک بضبط و ربط مملکت قیام نموده احدی را مدخل نمیداد
و چون جناب میرزا بسیستان رسید و بقاعده معهود ملک محمود در مقام خدمت
و خدمتکاری در آمده شرط مهمانداری بجای آورده دقیقه از دقایق خدمت نامرعی
نگذاشت و بال و الکا بر مضایقه ننمود اما بمقتضای فتنه جویان سیستان دیگر
باره تحریک ماده فساد نموده میرزا را بدفع عظما ملوک اغوا نمودند و ابواب خصومت
و نزاع مفتوح ساختند و جناب میرزا که از تلون مزاج درین امور بی اختیار بود باز به
میان مردم پشت زده رفته باز جمعیت بدستور جمعیت نموده بر سر همان قلعه که دفعه
اول رفته بودند رفتند و ملک محمود ولد خویش ملک جلال الدین و اقوام خود را
بکومک مردم قلعه فرستاد و اتباع میرزا بعزم جنگ استقبال ایشان کرده در قریه
ده علی بین الفریقین محاربه صعب روی داده اول روز شکست بر لشکر ملک افتاد و
خانهای آن موضع را حصار خود کرده بحفظ حال خود مشغول گشتند و غازیان از ...
ملک محمود خود با لشکر بسیار رسیده سایه وصول بر معرکه انداخت و ملک ناصر الدین عم
ملک نیز با پسران خود و یکهزار مرد جلادت شعار بامداد او از قلعه جاد ونک بمعرکه جنگ
حاضر گشته لشکر میرزا و سیستانیان را در میان گرفتند و حرب عظیم در پیوست قریب سیصد
کس از لشکر ملک و تا یک هزار کس از لشکر میران سیستان بقتل رسیدند و بالاخره
میران از ستیز و آویز بستوه آمده و میرزا را در جنگ گذاشته خود را بکوههای صعب و
جنگلها کشیده بهزیمت رفتند و ملک محمود در اثنای جنگ بخدمت میرزا کس فرستاد که

اهل عناد

اهل عناد که بنا بر تحریک ماده فساد نموده اند منهزم شده رفتند شما صاحب مرد و لشکرید
و ما ع همان عهد وفاییم که بستیم بدوست ع اگر بساط خصومت و نزاع در نوردیده سایه
وصول بمنزل دوستان اندازند بجال الجناب لا بغیر میمانید میرزا از کرده خجل و از پدر منفعل
بساط محاربه در نوردیده با ملازمان خاص و بی بیان لشکر ملوک آورده و ملک در مقام
دوستی و اخلاص در آمده باتفاق اسب بوثاق ملک آمده میرزا بجمله خود نزول نموده
دو ماه دیگر در سیستان بود تا آنکه محمد بیک بیات جمیع اعیان قزلباش و اکابر قندهار را که
بالطبع خواهان میرزا بودند بعذرخواهی فرستاده طالب آمدن میرزا گشتند و جناب ملک
از مال و اسباب آنچه دسترس داشت ایثار نموده چندان تکلف و مردمی نمود که میرزا
در مقام خجلت در آمد و تمام اقوام و لشکریان خود را همراه نمود که تا قندهار ملازم رکاب عالی باشند
و از آنجانب محمد بیک بیات شمشیر بگردن آویخته تا حوالی گرمسیر استقبال نمود و جناب میرزا
بدولت و اقبال بار دیگر بقندهار رسیده در حکومتگاه والد بزرگوار تمکن یافت و اگرچه محمد بیک
در استرضاء خاطر میرزا کوشیده کمال رضا جوئی بتقدیم میرسانید و جناب میرزا آسوده حال
بعیش و فراغت و شکار و صحبت مشغول بودند اما از امر حکومت زیاده مدخلیتی نداشت
و چون محمد بیک دست پیش نهاد و همت ساخته در اندیشه قتل او بود تا آنکه بعضی از اعیان
قزلباش را درین امر با خود متفق ساخته در هنگام فرصت او را از میان برداشته در امور
ملک و مال استقلال یافت اما رستم میرزا چون از معاملات قندهار مایوس شد چندگاه
در زمین داور دیر برده غبار نقاری که بواسطه بجهتی مظفر حسین میرزا از ملک سیستان در
صفحه خاطر داشت ارتفاع یافت و همواره مترصد وقت و منتهز فرصت می بود تا آنکه تسلط
اوزبکیه چنانچه در قضایای جلوس سعادت مانوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی رقم پذیر
کلک ظهور رشد بر آتش بلاد خراسان واقع شده ساخت آن دیار لگدکوب حوادث گشت
و اهل فراه که قریب بدار السلطنه هرات است از تمرد باخت پی در پی اوزبک بتنگ آمدند و طایفه
افشار که در فراه میبودند از ضبط مملکت و دفع شر اوزبکیه عاجز آمده بکان خان حاکم
ایشان بجهت حفظ حال و صیانت عیال و اموال بصلاح و صوابدید آقایان افشار کس بطلب
رستم میرزا فرستاده استدعای قدوم او نمودند و میرزا که از هرج و مرج احوال خراسان و
رفتن حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعراق و تزلزل احوال قزلباش آگاه گشته بود این معنی را

نعمتی شمردند بی تامل عزیمت فراه نمود وچون داخل فراه شد یکان که مرد ترک ساده دل
بود بقدوم او استبشار نمود طایفه افشار کمر خدمتش بر میان بستند وجناب میرزا دو روز
دیگر یکان خان را گرفته بطمع مال بعد از دو روز بقتل آورد وجمیع عظما واعیان طایفه افشار را
مواخذه نمود وانچه در سرکار ایشان یافت تصرف نمود ولشجاعت باطنا از و رمیده شده
اما بجهت استیلای اوزبکیه رو بطرف او آورده چند مرتبه فیمابین او و اوزبکیه محاربات
قوی واقع شد ودر یکی از حروب با سیصد نفر از شجعان قزلباش مرتکب جنگ یکهزار
نفر از بهادران نامی اوزبک که از مرغاب بعزم محاربه قزلباش بیرون آمده بودند شده فتح وفیروزی
قرین حال او شد واز مردم صحیح القول استماع شد که دران روز انواع مردانگی از قزلباش بظهور
رسید ودران معرکه هشتصد نفر اوزبک بقتل آمده بقیة السیف راه انهزام پیمودند القصه
بعد از ایامی که میرزا در فراه بسر میبرد جمعی از مغضوبان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که معظم ایشان
سلمان خلیفه ترکمان واز طایفه شاملو اسلام بیک بودند با یکدیگر جهلا و بیدولتان از
خراسان نزد او جمع آمده عروس ملک خراسان را در نظر او جلوه داده بر تسخیر ان ولایات اغوا
مینمودند وملک محمود که سوء مزاج رستم میرزا را نسبت بخود میدانست از آمدن او
بفراه وجمعیت قزلباش وقدرت او استقلال او متوهم شده از مسکن خود بحکم که عجب
و راست مشهور است رفته باجتماع عموم متجنده نیمروز مشغول شد وتا موازی ده هزار مرد
بر سر او مجتمع شدند ومدت هفت ماه در انجا بودند تا انکه از عفونت هوا میانه مردم او وبا
بدید آمد وبدین سبب اکثر مردم او متفرق شده باوطان خود رفتند ورستم میرزا را هوای
حکومت سیستان در خاطر رسوخ یافت وملک عبدالله فراهی که نسبت قومی با ملوک سیستان
دور خدمت میرزا کمال تقرب یافته بود متعهد شد که به سیستان آمده جمعی از اقوام
ملک محمود را که از خرد بی بهره واز عقل تنگدست بود ومع هذا صاحب داعیه بی نیست
از وعدهای جمیل رستم میرزا فریب خورده با ملک محمود در مقام قدر درآمد ودر اثناء
ویا بجهت تغیر آب وهوا ملک را بقلعه جارونک که محل نزول او بود تکلیف کرد وملک جهت
استرضای خاطر او قبول این معنی نمود اما ملک جلال الدین ولد مشار الیه واقوام او را از صدق
مقال عاری یافته بالضرور باین معنی همداستان نشده بجانب قلعه فتح رفتند وملک محمود
باتفاق ملک علی برادرزاده خود وملک محمودی وملکشاه حسین بقلعه جارونک بمهمانی

اقوام

اقوام رفت ودر اوایل فصل بهار بسیر باغ وگلزار مشغول بودند که رستم میرزا بسعایت
ملک ظریف مذکور وبعضی از ملازمان معتبر ملک محمود با لشکریان خود از افشار وغیر
ذلک که از محال خراسان بر سر او جمع شده بودند از فراه بایلغار بسیستان آمده بیک فرسخی
قلعه جارونک رسید وملک ظریف که ملکزاده را در لباس مهربانی بمهمانی برده بااو در مقام
فریب بود از رستم میرزا هراسان شده از خدعه خود پشیمان شده با مردم خود در مقام قلعه
داری شد وملک محمود که بسخن پسر واقوام وخویشان نیک اندیش عمل نموده از خواب غفلت
بیدار شد بالجمله رستم میرزا قلعه جارونک را محاصره نموده ملک ظریف وبرادران بر خلاف
قرار داد تا شانزده روز بمحاربه قلعه مشغول بودند ورستم میرزا سلمان خلیفه ترکمان را بقلعه مذکور
برسالت فرستاده وملک عبدالله فراهی امده ملک ظریف را مرة بعد اخری فریب دادند وبرادران
روز دیگر بی انکه با ملک محمود مشورت نمایند بخدمت میرزا شتافتند وملک محمود چون
حال بر این منوال دید دروازهای قلعه را باقوام سپرده باتفاق ملکشاه حسین باکراه بخدمت
رستم میرزا رفت ومیرزا خبر وصول ملک شنیده ظاهرا کمال ملایمت نموده در تعظیم وتبجیل
او دقیقه نامرعی نگذاشت وبجهت اطمینان خاطر او با ملک ظریف وبرادران که با او خصومت
ورزیده بودند بی التفاتی آغاز نهاد وهمان روز با فوج ولشکر آراسته سوار شده داخل
قلعه شدند وملک محمود ابواب مردمی مفتوح ساخته بشرایط خدمت ومیزبانی پرداخت
اما جمعی از جهلا ونادانان قزلباش که بدمستان باده غفلت وغرور وبا جناب میرزا هم
صحبت بودند در اثناء شرب شراب وغلوی مستی با میرزا قرار دادند که ملک را با چند نفر
از ملکزادگان که لذت حکم رانی سیستان یافته بدامن خود سری شده اند ومع هذا با مظفر
حسین میرزا دم از سوالات میزنند از میان برداشته بان ولایت رقم اختصاص کشند
ومیرزا بصوابدید ایشان عمل نموده در روز دوم ملک محمود را با ملک ناصر الدین
وملک ظریف وسایر ملوک وابنای ایشان گرفته بعد از چند روز ملک ناصر الدین وملک
ظریف وبرادران واکثر ملکزادگان بقتل رسانید اما ملک محمود را با یکی ونفر از اقوام در بند
داشت وجمعی را بر سر قلعه فتح که ملک جلال الدین پسر ملک محمود در انجا اقامت داشت
فرستاد تا انکه ملکشاه حسین وبرادر وملک علی زنجیرها شکسته از حبس فرار نمودند واز
اتفاقات حسنه جمعی از سیستانیان که بطلب ایشان با نخوالی آمده بودند پیوسته قدم در

جزایر سیستان نهاده از انجا بمیان فرقه زرهی رفتند و رستم میرزا چون وحشی صفتان
سیستان را که بدانه مردمی و احسان دام میبایست کرد از خود رمانیده بود قریب ده هزار
کس بر سر ایشان جمعیت کرد و یکی از اقوام با هزار کس بکومک ملک جلال الدین ولد ملک
محمود بقلعه فتح فرستاد و جمعی از ملازمان رستم میرزا که بمحاصره ان قلعه مشغول داشتند بعد
از جنگ و جدال شکست یافته فرار نمودند و ملک الدین بمیان اقوام و لشکر زره در امده
باتفاق یکدیگر عزیمت محاربه رستم میرزا نمودند و چون این خبر برستم میرزا رسید بقتل ملک
محمود فرمان داده ان سعادتمند نیکو اخلاق را از میان برداشت و روز دیگر ملک جلال الدین
و ملوک سیستان بالشکر زره رسیدند و میرزا تاب مقاومت نیاورده از آب هیرمند
عبور نموده بجانب سرایان رفت که از انجا بزمین داور رود و لشکر سیستان از عقب
مشار الیه از آب گذشته در حوالی بست زاده باو رسیدند و میرزا چون قرب وصول لشکر
سیستان مشاهده نمود بالضروره عنان از رفتن پیچیده فیما بین حرب در پیوست و
بعد از محاربه بسیار از کثرت مردم سیستان بر لشکر میرزا افتاده بجانب سرایان دفتند
و سیستانیان تعاقب نموده روز دیگر باز در سرایان جنگ واقع شد و این دفعه نیز شکست
یافته میرزا شکسته و بدحال بجانب زمین داور نهضت نمود و ملک جلال الدین و باقی ملوک
بی منازع اقوام که بجهت اشتراک حکومت با او داشتند بحکومت سیستان مشغول شدند و
چون هم رستم میرزا در سیستان تمشیت نیافت اکثر مردم خراسان که بر سر او جمع امده او را
بر تسخیر خراسان ترغیب می نمودند جوهر دانش و همت والا و داعیه فرمان روائی در او
نیافته از و مایوس شده اکثر از و جدا شدند و میرزا فی الجمله خفیف گشته او را در نظرها وقع
نماند لشکر اوزبک مکرر بتاخت قلعه زمین داور امدند و از جانب مظفر حسین میرزا
باو کومکی نرسید قلعه را بجمعی سپرده بجانب قلات و هزارجات رفت و در قلات چندگاه
توقف نموده غازیان بیات که در قلات بودند در حینی که میرزا بشکار رفته بود اراده
نمودند که بدوستی مظفر حسین میرزا قلعه را بتصرف کنند و الده میرزا واقف شده ابواب
دخول قلعه را مسدود ساخته با خواجه سرایان و عمله بیوتات نگاهداری قلعه نمود و درین
اثنا یکی از مردم بیات تفنگی بجانب ان ضعیفه انداخته بزخم آن تفنگ والده ماجده میرزا بعالم
بقا پیوست و در خلال این احوال و اثناء جنگ و جدال میرزا از شکار رسیده بلطایف الحیل

خودرا

خود را بقلعه انداخت و طایفه بیات که از امدن میرزا خبر یافتند دست از تلاش قلعه گیری
باز داشته اظهار ندامت و پشیمانی کردند و رستم میرزا بر ان طایفه دست یافته باز این
بی اندامی و قصاص خون والده اش اکثر طبقه بیات را که از جیب عصیان سر بر اورده بودند
بتیغ انتقام گذرانید اما نظر بر مال حال خود انداخته چون تفرقه و پراکندگی در میان لشکر
او راه یافته کسی چنان بر سر نداشت و بنابر اقتدار اوزبکیه و ضایع روزگار دا دران
ولایت برحسب دلخواه مشاهده نمی نمود و از جانب مظفر حسین میرزا نیز دغدغه کلی داشت
بالضروره عزیمت دیار هندوستان نموده اول بولایت بکر رفته با میرزا جانی بیک ارغون
والی انجا که بفرمان فرمای هند اطاعت شایسته مینمود و دران حین فوجی از امراء
پادشاهی بر سر او امده بودند ملاقات او را نیز باطاعت و انقیاد ترغیب نموده باتفاق
او روی توجه بجانب هندوستان اورده بعد از وصول بان دیار بشرف ملاقات پادشاه
کامکار والا جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فایز گشت و ان پادشاه عالیجاه مقدم او را
گرامی داشته در اول حال صوبه مولتان را بجایگیر او داد و منظور انظار شفقت ان خسرو عالی
مکان گردید در هر چند گاه بحکومت ولایتی از ممالک هندوستان منصوب میگشت
و بجهت جذب قلوب مظفر حسین میرزا و بدست اوردن زمین داور و قندهار
ان پادشاه خود پرور دانش نشان چندان مردمی و احسان نسبت برستم میرزا به
ظهور آورد که مظفر حسین میرزا نیز مایل رفتن هندوستان شد زیرا که امراء اوزبکیه
که در خراسان بودند خصوصا دین محمد سلطان و باقی سلطان اولاد جانی بیک سلطان
خواهرزاده عبدالله خان والی توران که بحکم بلیغ و تسخیر ان ولایت مامور بودند ساحت
ان دیار را لگدکوب حوادث ساخته مکرر لشکر عبد و دقندهار و سیستان فرستاده
میانه ایشان و مظفر حسین میرزا محاربات قوی بظهور پیوست و در اکثر معارک طایفه
قزلباش ظفر یافته جنود اوزبکیه شدند و مع ذلک هیچ وقت حواشی مملکت از تعب
و غارت ان طایفه خالی نبوده فراغت و اسایش از ان مردم دوری گزید و اکثر عظما و اعیان
قزلباش و ملازمان معتمد کاردان سلطان حسین میرزا درین معارک که بتحریر پیوست
مقتول شده بر مودگی تمام بچین دولت ایشان راه یافته بود مظفر حسین میرزا اصلاح
حال خود در رفتن هندوستان یافته مفری جز ان نیافت و اگر بعد از رفتن رستم

میرزا عبدالله خان والی توران ایلچی با تحف و هدایا نزد مظفر حسین میرزا فرستاده استمالت
نامه در قلم آورد که هرچند منازعه اوزبک و قزلباش و عداوت تورانیان با ایرانیان رسم قدیم
است اما از سلاله کرام از جانب ما این باشد که با او جز محبت و دوستی امری در خاطر نیست
و خیال رفتن هندوستان از دل بیرون کرده با خاطر جمع در قندهار ساکن باشد و مسکن
پدر را بتصرف چغتای نیندازد و چون مکرر افیمابین لشکر قندهار و اوزبکیه جنگ واقع
شده خونها ریخته شده بود مظفر حسین میرزا ان سخنان را حمل بر خدعه و فریب نموده
اعتماد بر اوزبکیه نکرد و توهم بر مزاج میرزا غالب کردید میل خاطر ترکان سود اگر طبیعت
قندهار که همت ایشان بسودای تماشای هند و جمعیت زر مصروف بود بالکلیه طبع میرزا را
از مملکت داری و ضبط ولایت قندهار ملول و متنفر ساختند و ممالک هندوستان را پناه
و آرامش خود دانستند و قرابیک کورجای که نوکر قدیم سلطان حسین میرزا بود و قبل
ازان از مظفر حسین میرزا گریخته بجانب هند رفت امارت و منصب قوش بیکی گری یافته
از خدمت پادشاه عالیجاه فرمانفرمای هندوستان متعهد نموده بود که میرزا را بخدمت
آورده ولایت قندهار را بتصرف منسوبان ان پادشاه والاجاه دهد درینوقت بقندهار
آمده شروع در وسوسه کرد و جناب میرزا را بمواعید پادشاهانه مستظهر کردانیده در لباس
نیکخواهی و حلال نمکی والده میرزا را با جمعی که در مزاج میرزا راه یافته بودند با خود متفق ساخته
بجلادمدمه و افسون کریهای او مزید علت شده رفتن هندوستان در خاطرشان رسوخ یافت
و در اول حال والده و پسر کلان خود را فرستاده بالاخره خود نیز بعد از تکرار مراسله و عهد
و پیمان عزیمت هندوستان نمود پادشاه والاجاه حکومت قندهار را بشاهی بیک خان
کابلی حاکم بنکش که از امرای بزرگ ان دولت و منصب پنجهزاری داشت و در انوقت در
حوالی ملتان بود نامزد نموده بود چون مشارالیه خبر یافت که قرابیک مهم قندهار را بر حسب
دلخواه پرداخته و طبع میرزا را بجانب هندوستان مایل ساخته با ده هزار نفر لشکر از خود
و امرا تابین ایلغار نموده بقندهار آمد و از جانب پادشاه تواضعات بیش از پیش نسبت
بمیرزا نموده وعدهای جمیل داد و جناب میرزا را با اتباع خود از قلعه بیرون آمده شاهی بیک
خان و لشکر چغتای بتاریخ سنه الف هجری داخل قندهار شدند و جناب میرزا و اتباع
چون خیمه و خرگاه بیرون زده لشکر قزلباش را بنظر در آورد با وجود آنکه از تاریخ

فوت سلطان حسین میرزا تا ان غایت که قریب دوازده سال بود انواع فتور بحال سپاه
راه یافته امرا و مردم کار آمدنی بسیار کم شده بودند اردوی آراسته و لشکر بیشمار برآسته
دید همان لحظه از کرده پشیمان کردید و برو بغایت دشوار نمود که دل از ان ولایت دلگشا
که رشک تبت و ختا و مسقط راس و محل نشو و نمای او بود برداشته از مرتبه سلطنت
و حکم روایی بملازمت و نوکری بیکانکان تنزل نماید چون کار از دست و تیر از شست بیرون
رفته بود و پشیمانی سود نداشت تفکر دور اندیشه باطل اسباب مهمانی و خلعتهای فاخره
تکلفات زا خر جهت شاهی بیک خان و امرای چغتای سرانجام داده کس فرستاد که بیرون
آمده یکروز مهمان میرزا باشند که بعضی سخنان ضروری در مواجهه گفته شود و از خفت
رای و نقصان خرد با خود اندیشیده بود که چون شاهی بیک خان بیرون آید او را
عذرخواهی نموده بهر نوع که تواند باز خود را بقلعه انداخته در حصول مقصود سعی نماید
او خود مرد کهنه سپاهی کاردان بود مهمی را که باسانی ساخته بود در عقده دشواری
نینداخت و دیگر بسخن میرزا التفات ننمود عذر آمدن خواست که چون در ساعت
نیک داخل قلعه شده ایم بیرون آمدن مناسب نیست اگر حرف و حکایت ضروری داشته
باشند بمراسله و مکاتبه گفت شنید شود میرزا را یاس تمام روی داده بکام و نا
کام دل از حکومت قندهار برداشت و بعد از تکلفات و ارسال و هدایا که از جمله
بظهور آمد کوچ کرده با گروه انبوه روانه هندوستان شده چون بخدمت پادشاه رسیده
منظور نظر عنایت و اشفاق کشته بخطاب فرزندی و جایگیرهای عالی ارجمند یافت
و او پیشکشهای پادشاهانه کشیده جواهر نفیسه و مرصع الات انچه داشت بر طبق عرض
و اخلاص نهاد اما اوضاع هندوستان و گلچینی ازان بوستان میرزا را خوش نیامد
و بهیچ چیز خورسند نبود بالاخره میانه او و پادشاه طرح بد نشست و لوازم خدمت و کورنش
بدستور سایر شاهزادکان بتقدیم نمیرسانید دفته رفته دست از جایگیرها باز
باز داشته اکراه خاطر او بر پادشاه ظاهر کردید و موجب غبار خاطر ان خسرو عالیشان کردید
در مقام استخفاف در آمد و روز بروز نا تارک دورت نمایان تر میگشت و چندین سال
در هندوستان کذرانید همیشه آرزوی آمدن ایران و ملازمت عتبه علیا شاهنشاه
صفوی نشان داشت و گاهی اراده حج بیت الله الحرام مینمود و رخصت نمییافت تا آنکه

اعراض نفسانی بر و غلبه کرده بپهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بتاریخ ثمان والف دعوت حق را اجابت
نموده باجل طبیعی فوت شد و از وسه پسر در هندوستان ماند سلطان محمد میرزا اسمعیل میرزا
بهرام میرزا و رستم میرزا چون دنیا دار بود با روزگار در ساخته شیوه ملازمت و نوکری
پیش گرفت و با خانخانان ولد بیرام خان ترکمان که جمعی از اقوام او در میانه قزلباش بود مند
وصلت و آمیزش کرده هرچند بمعاونت او بحکومت ولایتی منصوب میگشت و بعد از
ارتحال اکبر پادشاه و جلوس سلیم شاه پسر او بهمان دستور معزز و مکرم بود و برادران
کوچک او ابو سعید میرزا در خمس الف بجوار رحمت ایزدی پیوسته در اخر همان سال سنجر میرزا
فوت شد و مراد میرزا نام پسری که داماد خانخانان است با دو پسر دیگر دارد والیوم که سنه
هجری بخمس و عشرین والف رسیده رستم میرزا و پسران او و پسران مظفر حسین میرزا با چند
نفر از فرزندان و اناث در ولایت هند اند تحقیق و تفتیش احوال ایشان ازین مناسب باق
تاریخ وقایع ایران نیست اما احوال سیستان و ملک جلال الدین آنکه بعد از رفتن رستم میرزا
بغرض جنود اوزبکیه بان ولایت بیشتر از پیشتر شده اکثر اوقات میانه اوزبکیه و مردم سیستان
محاربه بود و ملکان اقوام او چندگاه خود را در ان ولایت حفظ نموده قلعه و مکان خود را
قایم کرده بودند و اوزبکیه بعضی از مملکت را متصرف شده در مقام تسخیر قلعه در آمدند
و بعد از بذل جهد تمام عاقبت کوچ و مردم خود را در قلعه گذاشته از راه کرمان عزیمت
درگاه سپهر نشان شاهی نموده و در دار السلطنه اصفهان بشرف ملازمت فایز شده در مجلس
خاص حریم بزم اختصاص گردید چنانچه در قضایاء ان سال نوشته شده و نواب کامیاب
همایون بااو مصاحبانه سلوک می نمود و چون ایامی در خدمت اشرف بسر برد هوس رفتن
سیستان و دیدن فرزندان نموده رخصت انصراف یافت و چون بسیستان رسید
اولاد جانی بیک سلطان که از جانب عبد الله خان بایالت سیستان و تسخیر ولایت
نیمروز مامور بودند اقتدار تمام یافته بودند و ملک الدین مقاومت با ایشان در حیز
قوت و قدرت خود ندید و تا توجه نواب کامیاب شاه ظل الهی بخراسان صبر نتوانست
که فرزندان بود اشته بقندهار رفت و چندگاه در انجا توقف نموده عزیمت رفتن هند و
ملازمت اکبر پادشاه داشت که طنطنه کوس عدا هنگ موکب نصرت قرین حضرت اعلی شاهی
ظل الهی در خراسان بلند آوازه گشت و چون ممالک خراسان بحیط تسخیر در آمد دار السلطنه

هرات مضرب سرادقات اقبال گردید مشار الیه از قندهار امده در هرات بشرف ملازمت
اشرف رسید بمرتبه ایالت و لقب ارجمند خانی سربلندی یافته ولایت سیستان باو تفویض
یافت والی غایت در ان ملک بکامرانی مشغول است و راقم حروف تفصیل قضایاء مذکور را
بنوعی که تحریر پیوست از راویان ثقه و مردم ان ولایت استماع نموده والعهده علی الرواة

ذکر محاربه که در ان عند ترغیب میانه امراء قزلباش و تلیم سلطان اوزبک و برادرش وقوع یافت و انهزام قزلباشیه از جنود اوزبک

معرکه آرای مضمار قصه پردازی
یعنی خامه شکر طراز تسوید صحیفه داز کرد اینل بود که بعضی از امراء خراسان خصوصا سلیمان
خلیفه ترکمان و سلطان علی خلیفه شاملو که در ازاء اعمال ناصواب از پرتو توجهات شاهی
دور از عنایات شاهنشاهی مهجور مانده بودند چون شنیدند که رستم میرزا با مظفر
حسین میرزا برادر بزرگتر محاربه نموده بر وظفر یافته در قندهار لوای سلطنت افراخت
جل بیا خلاص و اعتقاد خود را بدست بی تابی ابتر ساخته در روی از مرشد کامل تافته
بجانب او میل نمودند و سلطان علی خلیفه بخود سر باکلاه قاین که حسب الحکم اشرف بعلی قلی
خان استاجلو تعلق داشت رفته با او جنگ کرده بر و تسلط یافته او را بقتل آورده دو تغلب
الکاء قاین را متصرف شده اظهار هواخواهی رستم میرزا نمود چنانچه قبل ازین اشعاری
بدان شده و سلیمان خلیفه با مردم خود بطرف قندهار و زمین داور رفتند و از اعیان
قزلباشیه نیز مثل بیک شاملو و هر طبقه مردم خراسان که از آشوب و فتنه اوزبکان
احوالشان اختلال پذیرفته بود از امراء دفتن امرا آگاه گشته والجا را امرا منزی انگاشته
روی توجه بانطرف آورده جمعی کثیر نزد او مجتمع شدند اما تا رفتن ایشان میان
برادران صورت صلحی روی نموده قندهار را بدستور سابق بمظفر حسین میرزا تعلق
گرفته رستم میرزا بزمین داور و ولایتی در تصرف نداشت امرای مذکور او را
بسلطنت خراسان و امرای ان ولایت ترغیب می نمودند تا آنکه با استدعای جماعت
افشار بفراه آمده از انجا عزیمت سیستان نمود و مهمات او در ان ولایت همچنانچه در
فوق در طی احوال او و برادر مشروحا تحریر یافته تمشیت پذیرفت و پهلو از امدن خراسان
نیز خالی کرده انجماعت از او مایوس شدند بالاخره سلیمان خلیفه مناشیر و استمالت
نامها از و باسم امرا و اعیان خراسان گرفته هر یک را بتفویض ولایتی مخصوص گردانیده

روی توجه بخراسان نهاده سلیمان خلیفه بولایت تون جنابد که الکاء او بود رفت و سلطان علی
خلیفه شاملو قاین را متصرف بود از ملازمان قدیم ایشان و طبقه قزلباشیه که در خراسان
مانده بودند جمعی کثیر بر سر ایشان جمع شده هر یک قشون آراسته ترتیب دادند و مصطفی
خان را که حسب الفرموده اعلی حاکم طبس بود طلب نمود باراده تسخیر و تصرف بعضی محال خراسان
که تا غایت اوزبکیه تصرف تام در آن نموده قلاع اینها در تصرف اهالی و اعیان آنجا بود از مقام
خود حرکت کرده بترشیز آمدند و در آنجا از امرا و اعیان شاملو و استاجلو و ترکمان و قاجار
و مردم اولاد قباد خان و غیرهم تا موازی چهار هزار کس جمعیت نموده از اهالی خراسان هر که
دولتخواه قزلباش بودند جمعی بمعاونت ایشان کمر بسته باتفاق بر سر قلعه کرات ترشیز
رفته سید محمد سلطان اوزبک را محاصره نمودند و بعد از چهل روز بعهد و پیمان او را بیرون
کردند اما بعهد خود وفا نکرده او را تعاقب نموده جمعی کثیر از مردم او بقتل آوردند و او بسلامة
از معرکه بیرون رفته بتلیم سلطان و برادران که حسب الامر عبدالله خان در خراسان بودند
پیوست و امرا از آنجا بقصد قلعه ازغند که در تصرف میر محمد قاسم ازغندی بود از آن طرف حرکت
کردند و تلیم سلطان و برادران از وقوع این حالات آگاه گشته دفع و رفع این جماعت را وجه
همت ساخته از میر قلباباى کوکلتاش حاکم هرات نیز استمداد نموده با کوهی انبوه بر سر
قزلباش آمدند و قزلباشیه با این حال خالی از نفاق نبودند و بر سر الکاء جنیب قزلباشی
آمده تا ملک کطایفه اوزبکیه کوکا ساندنان طمع برو تیز کرده در کمین آن نشسته بودند با یکدیگر
گفتگو مینمودند القصه چون از آمدن اوزبکیه واقف شدند و عدد لشکریان
تلیم سلطان زیاده از دوازده هزار نشان میدادند همگی دل بمحاربه نهاده روی
توجه بطرف جنود اوزبک آوردند و در ازغند ترشیز تلاقی فریقین روی داد از
از جانبین صف سپاه آراسته گردید و بهادران اوزبکیه دلیرانه قدم بمعرکه کارزار نهاده
آتش حرب مشتعل ساختند و چرنچیان لشکر قزلباش تاب صدمات اوزبکیه نیاورده
لشکر دست چپ در عین محاربه و گیر و دار بودند که دست راست شکست خورده بقول
رسیدند و لشکر قول خوف و هراس بقیاس بخود راه داده در جنگ سستی کرده در مقام
مدافعه نتوانستند در آمد بی اختیار شکست خورده راه انهزام پیمودند و مردم دست چپ
از انهزام دست راست خبردار شده ایشان نیز پای ثبات و قرار سست شد مجملا فرصت

جنگ

جنگ و مدافعه نیافته راه انهزام پیش گرفتند و سلیمان خلیفه که سردار لشکر بود چون
مرد قوی جثه ثقیل البدن بود در عین اضطراب فرار کرده در کنار معرکه از اسب افتاده
بدست اوزبکیه در آمده بقتل رسید و سلطان علی خلیفه از معرکه بیرون رفته بقاین
رسیده اما از خوف اوزبکیه در آنجا قرار نتوانست گرفت چون لغزق او در ولایت طبس
بود خواست که با معدودی از قاین بطبس برود در راه جمعی از جنود اوزبکیه باو رسیده
در حصار قریه آو بر بین الجانبین محاربه روی نمود سلطان علی خلیفه مغلوب گشته در آن
واقعه بقتل رسید و شاه بوداق سلطان ترکمان که یکی از حضار آن معرکه بود از جنگ گاه
بیرون آمده در هیچ محل توقف ننموده از راه طبس بدار العباده یزد آمد و چون در
خراسان مخالفتی چند بظهور آمده بود از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی خایف بود
در یزد توقف نتوانست نمود بعزیمت آنکه بعیان اوزبکیه رود باز روی توجه بخراسان
نهاد او نیز در راه بجنود اوزبکیه رسیده بقتل آمد و محمد یقلی سلطان قادیلو استاجلو
و محمد سلطان برادر سلیمان خلیفه در معرکه بقتل رسیدند علیقلی سلطان اسـتیش
اوغلی بعد از آن انهزام بجانب هندوستان رفت و مصطفی خان با اکثر مردم خود به
طبس رسیدند اما بعد از چندگاه که در طبس بود و محافظت آن سرحد مینمود چون
وچون دست و پای در آن سرحد می زد اوزبکیه از و در حساب بودند تلیم سلطان
در تون شنیده با چهار هزار اوزبک بر سر او آمد او در شهر بند بود و بندوقچیان
قلندر اندر خراسانی همراه داشت منقلای لشکر اوزبک خواستند که او را از شهر
بند بصحرا کشند از حدود شهر بطریق فرار بازگشتند و مصطفی خان که از کیفیت
و کمیت لشکر اوزبک و سردار ایشان خبری نداشت از بازگشتن منقلای دلیر شده
متعاقب ایشان بیرون آمد و اوزبکیه عطف عنان کرده جنگ در پیوستند و او
با فوج قلیل که همراه داشت مردانه پای ثبات استوار داشته بمحاربه اعدا مشغول
بود که رایت تلیم سلطان بغلبه و ازدحام تمام نمایان شد مجملا مصطفی خان در دیگر
حرب غوطه خورده بدست اوزبکیه در آمده بفرموده تلیم سلطان بقتل رسید و
بسیاری از طبقه قزلباشیه درین معارک که بتحریر پیوست بشامت امرای بدعهد
بی اخلاص طاغی داغ عدم پیمودند و این اخبار در دار السلطنه قزوین بمسامع جاه و جلال

رسید وچون انطبقه براهه رفته بودند تا ئید نیافتند و فی الحقیقه هریک بکفران نعمت
کرفتار امل بدست جنود غیبی بجزاو سزا رسیدند اما حضرت اعلی ارقضیه مصطفاخان
که مرد دلیر مردانا خلاص کزین بود از وفور غیرت وکمال مردانکی دران جنک رفاقت
انطبقه اختیار نموده بود متاسف کردیده ایالت طبس را به تیمور سلطان کنکرلو قوم
او که در درکاه معلا بود تفویض فرموده بدانصوب فرستادند اما چون اوزبکیه دران
سرحد دست درازیها کردند واو ازعهده ضبطان سرحد بیرون نتوانست امد در ثانی
الحال الکاء طبس بمحراب خان قاجار که مرد مردانه وعاقل فرزانه واز شجعان روزکار بود
تفویض یافته بانصوب فرستادند واو تا حین فتح خراسان ان سرحد را بواجبی ضبط
نموده بود مردانکیها از و دران سرحد بسمت ظهور یافت کان سیاق کلام اینجا بوضوح
می پیوندد وراقم حروف حقیقت این قضایا را بنوعی که تسوید یافته ارخصاران
معرکه استماع نموده درین سال حضرت مهد علیا سلطانم همشیره موسی سلطان موصلو
که حرم محترم شاه جنت مکان ووالده معظمه نواب سکندر شان واسمعیل میرزا بود
وحضرت اعلی شاهی ظل الهی بان جناب کرامی بسیار بادب سلوک میفرمودند در دو
لتخانه مبارکه قزوین مریض کشته بعالم بقا پیوست وسن شریف از هفتاد تجاوز
نموده در مراحل هشتاد بود که سفر عقبی اختیار نمود وعورت خیره عابده زاهده عاقله
بود در اواخر زمان شاه جنت مکان توفیق حج یافت واز اثارش رباط خشکرود
حوالی قزوین است که در زمان سلطنت فرزند ارجمندش سلطان محمد پادشاه
بنا نموده باتمام ان موفق کردید وقایع وسوانح سال تخاقوی ئیل سال بوبت اثل موافق سنه ۱۰۰۳
الف هجری که سال هشتم جلوس همایون اعلی شاهی ظل الهی ایام ذکر انجمن افروزی کرده
سلطان چمن جلوه نوروزی کرد : جون فصل شتا بنهایت انجامید افسردکی ببهجت
وخرمی تبدیل یافت بیت روی هوا الخلخه امیز شد : باد بهاری طرب انکیز
شد : نشاط سیر وشکار کیلان فی الواقع در فصل بهار از لطافت هوا وکثرت ازهار
از سایر ممالک واقطار امتیاز تمام دارد از خاطر شهریار کامکار یعنی حضرت اعلی شاهی
ظل الهی سر برزد وبامضاء این عزیمت از مقر سلطنت در حرکت امده عنان توجه بدانصوب
انعطاف دادند فرهاد خان که دران وقت حاکم کیلان بود جهت تهیه اسباب ضیافت وخدمت

رخصت

رخصت یافته در مقدمه روان شد وحضرت اعلی چون بالکاء طارم نزول اجلال فرموده چند
روز در موضع منجیل وخرزویل که دو قریه است از قری طارم در دامن کوه واقع شده وخیابانها
وخانها بر یکدیکر ترتیب داده اند وباغات بسیار بر این دهکده کشیده وچشمهای
صافی خوشکوار از قله آن کوه بپایان امده ان یک هم جاری میکردد ودر فصلی چنان هر قطعه
از باغات انجا از کثرت شکوفه وریحان از باغ جنان نشان میداد توقف فرموده محفل
ارام تزئین جام ارغوان از دست ساقیان ماه جبین کشیده صدای نوشانوش
بکوش فلک اطلس پوش میرسید ومطربان خوش اهنک ومغنیان تیز چنک لحظه در کار
خود درنک نمینمودند وهمچنین جمیع مردم که دران وقت ملازم رکاب نصرت انتساب
بودند از خواص وعوام واقا وغلام بشرب مدام مشغولی نموده دران چند روز کیلان
داد فراغت وخوشدلی دادند وازانجا رایت جهانکشا برافراخته الکاء کوهدم کیلان
از غبار سم اسب شهریار جهان عطرسا کردید وفرهاد خان با اهالی کیلان بسعادت
زمین بوس فایض کشته منظور نظر التفات شدند وحسین خان والی کوهدم شرف بساط
بوسی دریافته بقدر امکان بوظایف خدمات قیام نموده اقامت وساوری بجا داینثار
عسکر نصرت شعار کرده علی الصباح که خسرو کواکب دست امید از دامن حوت کوتاه
کرده در کردن حمل حمایل ساخت حضرت اعلی نیز سمند کردون خرام را بجانب الکاء کوهدم
تحریک داده او ازانجا خطه جنت نشان لاهیجان از یمن قدوم موکب همایون رشک
باغ جنان کردید عموم مردم انددیار از غبار سم سمند جهان پیما روشنائی دیده بینا
حاصل کردند وفرهاد خان بوظایف پیشکش وخدمات اقدام نمود ونسبت بتمامی
امرا وارکان دولت واعیان حضرت لوازم میزبانی بتقدیم رسانید اما علیخان
حاکم کیلان بیه پس که حسب التماس فرهاد خان حضرت اعلی مجددا حکومت انولایت
را باو ارزانی داشته بودند قبل از ورود موکب مسعود بهمان دستور تمرد وعصیان
که جبلی ذات او بود بظهور آورده عهود ومواثیق که با فرهاد خان بمیان آورده بود
نابود انکاشته حشری بنوع از متجنده کیلان فراهم آورده بامورى که دور از طریق
موافقت ومتابعت بود اقدام نموده محصلان که جهة ایصال باج وخراج همراه برده
بود بی نیل مقصود باز کردانیده بود بعد از وصول موکب فیروز بانولایت همان

شیوه رام می‌داشت خاطر را باد و کشت و یکبارگی بساط حقوق تربیت حضرت اعلی را از بسیط
خاطر پر نور دیده از آستان سعادت آشیان برتافت و شرف عتبه‌بوسی که موجب سعادت
او بود در نیافت و در کسکر نیز امیره مظفر برادر امیره سیاوش شیوه تمرد و عصیان
پیش گرفته شورافزای عرصه طغیان بود و ازین جهت لجه سیاست شاهانه در تموج آمده
جمعی از عساکر فیروزی مآثر که در آنوقت در ظل رایت فیروزی آیت مجتمع بودند بدفع او نامزد
فرمودند و فرهاد خان چون در مبادی احوال باعث استخلاص و کفیل مهمات او شده بود
درین وقت التماس و استدعا نمود که دفع فتنه آن بخت برگشته نابکار را حواله شود حسب الاستدعا
بسرکردگی لشکر فیروزی اثر اختصاص یافته بدانطرف روانه شد و یکهزار نفر پیاده تفنگچی
که از اصفهان بر حسب فرمان اعلی بوده‌اند بمرافقت او مامور شدند و حکم شد که پیادگان مذکور
از صوابدید الپان بیک یساول صحبت قاجار در نگذرند و حکم جهان‌مطاع نفاذ پیوست که ذو
الفقار خان قرامانلو امیرالامرای آذربایجان با تمامی چریک آن ولایت از راه استارا و طوالش
در حرکت آمده تخت الکای کسکر را از لوث وجود ارباب تمرد و عصیان پاک سازند و امیره
مظفر برادر امیره سیاوش را که از بخت برگشتگی در اندک شورافزا گشته راه مخالفت بی
سپهر دهست در آورده بدفع فتنه علیخان بردازند و حضرت اعلی بنفس نفیس در بلده لاهیجان
توقف فرموده فصل بهار را در آن کیلان ... ولایت بیه‌پس شکار گذرانیده همیشه بعشرت
و کامرانی بسر میبردند و از اهالی کیلان میرعباس که حاکم لشته نشا بود و حسین خان حاکم کوم
همراه فرهاد خان به بیه‌پس رفتند و کیا فریدون که مورد اعتقاد و یکجهت بود در
ملازمت اشرف بوظایف خدمات قیام می‌نمود و چند روز بسیر دریاکنار و نشاط شکار
خوک در خاطر همایون جای گرفته از جنگل کیلان محلیست که خوک بسیار می‌باشد همیشه
حکام کیلان در فصل بهار بشکار آن کوهسار رفته خوک بسیار صید مینمایند و بشکار
رنکول اشتهار دارد و فی الواقع تماشای غریبیست و راقم حروف بصیدگاه در ملازمت
اشرف بود ملاحظه نموده که حضرت اعلی ده پانزده خوک بزرگ قوی هیکل که هر یک بی
مثل گاوی بودند بنوک ناوک دلدوز شکار فرمودند و در آنروز تهور و
مردانگی از آنحضرت مشاهده پوشیده نیست افتاد که خرد خرده‌بین انگشت تحیر بدندان
تعجب گزید و تبیین این مقال آنست که بر عالمیان پوشیده نیست که مردم کیلان بسیار

خفیف عقل و تیره رای و بی‌عاقبت اند و نهال قامت ایشان در جویبار خلاف بالا کشیده
و از خوان مواهب ازلی جز مایده غدر و بیوفائی نچشیده‌اند و بوی مروت و مردمی بمشام
ایشان نرسیده و عموم آنجا مردم برتبه طالب فتنه و آشوبند که اگر بزرگزاده در عهد
سلطان مستقلی باراده سلطنت و استقلال روی به بیشه مخالفت و اضلال نهد هم
مجموع خلایق بی‌درنگ آهنگ ملازمت او نموده در روز اول جمعیت فاحش روی
میدهد و در آن روز بمجرد امر سهلی و استماع خبری که از خود بخبری بایشان رساند
عقد جمعیت آن گروه پریشان عاقبت از یکدیگر پاشیده جبلت آن گونه تار میگردند
و روز دیگر اگر همین نوع قضیه روی نماید همان حرکت از ایشان بتقدیم میرسد و با آنکه یقین
ایشان حاصل باشد که فردا بشامت آن گرفتار خواهند شد امروز را مغتنم شمرده اصلا
در عواقب امور اندیشه نمی‌نمایند و جهت یکروزه دولت نااستوار خود را در
عرصه هلاک می‌اندازند و دو یار آشنا با حقوق نمک خود دیگر از نفاق یکدیگر بوده‌اند
و هر یک گمان مضرتی از دیگری بخود می‌برده‌اند چه بسیار این قسم اعمال ناهنجار از آن قوم
بکردار اصل دریافته و همانا آب و هوای آنملک جز این تقاضا نمی‌کند و در هر چند روز
حاکمی در آن دیار دم استقلال میزده و اکثر سرداران آنجا بتیغ قهر کشته گشته سر در فتنه
و شورش نهاده‌اند از قومی چنین احتراز کردن در مذهب ائمه خود واجب است بل اوجب

بیت: همه کار ایشان سراسر هباست ۞ بقومی چنین تکیه کردن خطاست ۞

القصه جهت شکار شهریار کامکار مقرر فرموده بودند که قریب ده هزار پیاده از مردم
کیلان که شمه از صفات ایشان مذکور شد در آن کوه جرگه انداخت بعضی شکار را
بمحل معین که از دو جانب چپر ساخته راه بیرون شد مسدود کرده بودند دان
جمعی دیگر در میان ددی پر درخت صید امداد از سفید مهره و تفنگ دم دمند مجملا
حضرت شاه جمجاه بتایید الله با معدودی از مقربان درگاه و جمعی کثیر از عظمای مردم
کیلان بشکارگاه توجه فرموده شب در موضع بلاط دخه سلاطین کیلان در آنجاست
در دامنه کوه پر درخت واقع شده نارنج بسیار در آنجا میباشد و فی الواقع از مواضع
لطیف کیلانست نزول فرمودند و روز دیگر شکارگاه از فر قدوم پادشاه جمجاه زینت
و زیب یافته چون بیان در ده در آمد حکم فرمودند که تفنگچیان بکار خود مشغول

شوند و کوشش کردن از صدای سفینه‌ها و تفنگ کر گشت و از دود باد و طغام جنگل تیره
و تاریک گشت و آنحضرت از غایت تهور و شجاعت از اجداد بزرگوار ایل و منی سید ابرار یاد
کار دارند اصلاً از ازدحام آن قوم بی باک باکی نداشته در آن عرصه تک و تاز فرموده مقابل
ذره‌ای از آن قوم حساب بر نمی‌گرفتند اگرچه این عقل را ایراد و را از اندیشه حزم و طریق احتیاط
شمرده اند چه سلاطین کامکار را ملاحظه حزم و احتیاط از امهات کارخانه سلطنت است اما
حضرت پادشاه علی الاطلاق بنوعی صلابت و مهابت آنحضرت را در دلها دوست و دشمن
جای داده که هیچ آفریده را یارای آن نیست که نسبت بآنحضرت غدری در خاطر خطور کند
و پیداست که آفتاب عالمتاب را از تعرض ستارگان چه نقصان آید و چون عنایت
پروردگار عالمیان شامل حال این پادشاه ستوده خصال است تکیه بر عاطفت ربانی
و دولت خداداد کرده اصلاً از آن گروه انبوه دغدغه بخاطر عاطر راه نمیدادند و پیوسته
در امثال این امور بزبان خجسته بیان باین مقال گویا گردانیده‌اند **بیت** هزار دشمن
اگر میکنند قصد هلاک ÷ گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک ÷ و همچنین در کنار
دریا باد و ندیم در میان ناوی نشسته عنان آن بدست جمعی گیلکان بمعاقبت کشتیبان
داده از سفیدرود بآنطرف میل فرمودند و در آن طرف آب که از اعوان و انصار خرم
کامیاد یار بود مدتی متمادی سیر میفرمودند تا آنکه بعد از زمانی دیر باز جمعی از مقربان
و مخصوصان ذورقها از گیلکان کشتیبان ستاده عبور نمودند القصه نواب
همایون چند روز در اطراف و جوانب دریاکنار که شایسته سیر و شکار بود سیر فرموده
دیگرباره خطه لاهیجان بفر قدوم سعادت لزوم غیرت افزای بهشت برین گردید در خلال
این احوال یکی از معتمدان امیره سیاوش والی کسکر که هنوز مقید و محبوس بود از
کسکر بدرگاه جهان پناه آمده از روی دولتخواهی بمسامع جلال شاهنشاهی رسانید
که امیره مذکور مخلص خود را از حبس و قید در مخالفت برادر و اولاد تصور نموده پس
ایشان را بمخالفت و عصیان ترغیب مینماید و مراسلات از پنهانی برادرش میرسد
و یکی از کتابات که مبنی بر حکایات مذکور بود بنظر اشرف رسانید از این حرکت نایره
حمیت و غضب شاهانه که درباره او بزلال مروت و مرحمت انطفا پذیرفته بود دیگرباره
اشتعال یافته بقتل او فرمان دادند و اگرچه آن شخص را اظهار از غرض این حکایت غرض

دولتخواهی

دولتخواهی بود اما آنچه مذکور خاطر و مقتضای طبیعت او بود چنان در باب مردم گیلان تهمت
گذارش نیت بعمل آورد و شهریار پاک اعتقاد بنابر آنکه آن شخص حقوق تربیت امیره مذکور را
بر طاق نسیان نهاده نسبت بولی نعمت کفران ورزیدن باین امر اقدام نمود بقتل او نیز فرمان
داده هر دو در یکساعت در برابر یکدیگر از دست ساقی اجل شربت فنا چشیدند و فی الحقیقه
هر دو را کفران نعمت دامن گیر گشته بجزای عمل خود رسیدند و چون قریب دو ماه از نوروز سلطانی
گذشت و گرما روی باشتداد آورد رایات نصرت آیات عزم مراجعت جزم کرده معظم گیلان
خصوصاً کیا فریدون را بصنوف نوازش اختصاص داده بخلعتهای فاخر و تاج و کمربند مرصع
سرافراز و گرامی گردانیدند و روی سعادت بمستقر عز و شرف نهاده دار الموحدین قزوین بیمن
مقدم شهریار ستوده آیین رشک اعلی علیین گشت **ذکر عصیان و طغیان علیخان در گیلان
و فرستادن بر سر او و گرفتاری آن مخذول از مفسدان به نیروی دولت ابد پیمان**
چون علیخان بسعی و اهتمام فرهادخان بار دیگر بر سر حکومت گیلان بیه پس متمکن گشته رایت
استقلال برافراشت همگی اهل الولایت بجلادت و شجاعت از سایر مردم سپاهیان گیلان امتیاز
دارند بر سر او جمعیت نموده چون متغلب بود و هوای خودسری در سر داشت در اندک
وقتی خیال ناخوش بدماغ او راه یافته بزیادتی مال و عقار و عهد نا استوار گیلانیان مغرور
گشته قدم از دایره اطاعت بیرون نهاده و عهود و مواثیق که با فرهاد خان در میان آورده بود
نابوده انگاشته باظهار کار عصیان زبان برگشاد و در آن وقت که الکا گیلان بیه پس بفر
قدوم شهریار پاک کیش نیکو اندیش بعرصه جهان بهشتی گرفت از عدم مساعدت بخت برگشته
اقبال شرف خاکبوس آن قبله آمال در نیافت و بخیال محال مقابله بالشکر منصور ترتیب لشکر
و اسباب قتال و جدال پرداخت و در راهها و گذرها چپرها بربسته شوارع را مضبوط ساخته
و از این معنی غافل افتاد که صعوه حقیر را تاب چنگال شهباز بلند پرواز اوج اقبال نیست عاقبت
بشامت این جرأت و جسارت در عرصه زوال و نکال افتاد القصه چون چتر همایون فال شهریار
همال سایه وصول بر دیار گیلان انداخت و خبر عصیان او بر پیشگاه ضمیر انور یافت امواج
بحر غضب پادشاهی متلاطم گشته عساکر گردون مآثر جانب بیه پس کور مشد حسین کرد کی فرهادخان
بر سر او رفتند و چون از سفیدرود عبور نموده در الکای بیه پس نهادند بمجرد اوان وصول
عساکر منصور تزلزل تمام بحال نافرجام او راه یافته مرتبه بمرتبه جمعیت و ازدحام روی بتفرقه

و برآکندک نهاد فوج فوج سرداران انقوم ازان جاهل د کردان شده بخدمت جناب خان مبادرت
مینمودند واکثر بحال پیه پس از عبور لشکر قیامت اثر پایمال حوادث و نوایب کشت و هر کس در ر
امدن تعلل و در زیل اموال و جهات او در عرصه نهب و غارت امد و علیخان اثار ضعف وانکسار
از ناصیه احوال خود مشاهده نموده اکثر اعوان و انصار خود را فرار پیش گرفتند با دلی پرغم همعنان
محنت و ندم روی بالکاه نومن که مسکن قدیم جد و پدر او بود نهاد مردم انجا نیز از اطاعت او
سرباز زده طریق موافقت نسپردند و از امداد و اعانت امیر مظفر نیز که از آسیب لشکر اذربایجان
بحال خود درمانده بود مایوس گشته با خود اندیشه نمود که بکام و ناکام عروس مملکت را طلاق
گفت نقود و جواهر و نفایس اموال خود را برکنار دریا برد و از انجا در کشتی نشسته همچنان
از ان ورطه هلاک بساحل نجات رساند چون فرهاد خان جمعی از دلیران بیشه پیکار را بضبط دریا
کنار نامزد فرموده بود ان تدبیر نیز موافق تقدیر نبود بیت چو شد بخت بیدار او جفت
خواب ؛ برو بسته شد راه رای صواب ؛ پشیمان شد از هرچه خود کرده بود ؛ ولیکن ندامت
نمیداشت سود ؛ اخر الامر علاج شده بوهم ذرمخ از اعمال قومس که مولد و منشا علیخان و اجداد
اوست پناه برده اکثر مردم انجا بحراست او همت مصروف میداشتند و خیرخواهان معدودی
از هواخواهان خود و مردم ذرمخ بکوههای سخت و درههای پر درخت که بانجا از تشابک
اشجار نور افتاب بدشواری ذره ذره بران تافتی و از بسیاری اغصان و اوراق باد صبا را
مجال وزیدن در انجا نبودی تحصن جسته شرایط حزم و احتیاط قیام می نمودند و سرداران حسب
برحسب تکلیف بتفحص و تجسس او مشغول گشتند بعد از چند روز بتحقیق پیوست که ب
ذرمخ رفته و در کوه و بیشه انجا که راهها خطیر پر صعوبت دارد ارام گرفته بعد از استماع این خبر
فرهاد خان امر فرموده که غازیان شجاعت دثار ان کوه و بیشه را مرکزوار در میان گرفته
بر دور ان محیط گشتند و گروه گروه پیاده سر آن کوه و بیشه نهاد از عقبات صعب المسالک
که از کثرت درخت و زمینهای پر گل و لای سخت که جنود اندیشه را عبور از انجا دور می نمود بالاتر
اثار جلادت و شجاعت بظهور میرسانیدند و از انجانب علیخان با هواخواهان خود که سر
دفتر ایشان کامران تولی بود سپر ممانعت در روی کشیده بقدر امکان در حفظ جان خود می
کوشیدند و اکثر اوقات در جنگل بیکدیگر رسیده بین الفریقین میزان محاربه و مجادله اشتعال
داشت و او هر شب جائی و هر لحظه در مکانی بسر برده از هیبت جنود ظفر ورود که کوه و دشت

پیش ایشان یکسان بود لحظه در یک منزل قرار و ارام نداشت و با این وتیره قریب دو ماه گذرانید
و جمله رتبه غازیان در میان بیشه باو رسیده جنگ در پیوسته بسیاری از ایشان را بقتل
آورده او را منهزم ساختند و باز خود را بگوشه کشیده و از جانب اذربایجان ذوالفقارخان
با ده هزار سوار و پیاده ان ولایت را جمع نموده برحسب فرمان روانه گیلان شد و از راه استارا
و طوالش بر سر کسکر امده دریاکنار و سایر شوارع را مضبوط ساخته آتش نهب و غارت در ان
ولایت افروخته گشت و امیره مظفر با مردم کسکر و پسران امیره سیاوش که طوعا و کرها در آن وقت
با او اتفاق نموده بودند در یورت خود پای ثبات فشرده مستعد رزم و پیکار گشتند ذو
الفقارخان با لشکر اذربایجان بر سر ایشان رفته حربی صعب اتفاق افتاد و جمعی نامعدود
از مردم کسکر بقتل رسیده اموال و اسباب ایشان در عرصه تاراج آمد و امیره مذکور باتفاق رفقا
طریق انهزام پیش گرفته از همه جانب راه فرار مسدود دریافت و سیلاب بلا را بخود محیط
دیده حیران و سرگردان روی در جنگلستان نهاد و بسیاری از زنان و کودکان کسکر بذل اسیری
گرفتار شدند و بقیة السیف جهت محافظت اهل و عیال دل بر اطاعت و متابعت نهاده باردوی
ذوالفقارخان مجتمع گشتند و بجان امان یافتند و غازیان شیرشکار بطلب امیره مظفر
و برادرزادهها قدم در بیشه و کوه نهاده بتفحص مشغول گشتند عاقبت در محلی او را یافته بر سر
او تاختند و مشارالیه را با وفاداد در میان گرفتند و ایشان دل از جان برگرفته بقدر طاقت و توان
کوشش می نمودند تا انکه از ستیز و اویز عاجز گشته راه فرار مسدود ساخته و جز گرفتاری چاره
نجستند غازیان ظفرفرجام امیره مذکور را با برادرزادهها گرفته آوردند ذوالفقارخان بعد
از گرفتاری ایشان متوجه اردوی فرهادخان گشته باو ملحق شد و ازین جانب نیز عساکر ظفر
مآثر فراز و نشیب کوه و بیشه فرو گرفته در گرفتن علیخان سعی و اهتمام مینمودند چنانچه زمان
زمان کار برو تنگتر میشد و بهر جانب توجه مینمود فوجی از شیران بیشه کارزار در انجا مستعد
رزم و پیکار بودند ناچار با کمال اضطرار در ظلمت لیل بی اطلاع لشکر و خیل با چند نفر از خواصان
مثل کامران و غیر آن که با او یکدل و یکجهت بودند از بیشه بیرون آمدند و چون قراولان لشکر
منصور از نزدیک و دور اطراف او را احاطه نموده راه بیرون شد مسدود بود روی با بادانی الموضع
آورد و بمنزل یکی از اوسط الناس در امد باو ملتجی شده و صاحب الخانه از کمال جوانمردی بخلاف
اطوار گیلانیان مقدم ایشان را گرامی داشته روی از مخالفت ایشان برتافت و بقلعه لمکان

بجهات قیام نموده در اخفای ان میکوشید وغازیان شیرشکار هیچسان دران پیشه متفحص
بودند واثری ازوی نمی یافتند واصلا این معنی در خاطرها خطور نمیکرد که خفتش در رخنها
متواری باشد زیرا که در اکثر خانها غازیان عظام نزول نموده مسکن وماوا داشتند
ومحال مینمود که مردم آن ده باین امر غریب جرئت وجسارت نمایند القصه چون این معامله
امتداد یافت وهیچ وجه چهره مقصود از نقاب حجاب جلوه نمینمود ازین رهگذر عساکر ظفر مال را
کمال ملال دست داده لحظه خواب وارام نداشتند تا انکه نسیم مراد از مهب آرزو وزیدن آغاز
نهاده بشارت گرفتاری دشمن بعسکر ظفر قرین رسید حقیقت گرفتاری او انست که
جمعی از غازیان که دران حوالی مقام داشتند بوئی از انحال استشمام نموده در مقام تفحص
درامدند صاحب افغانه مهمانان خود را از انحال خبردار کرده بالضروره از انجا بیرون آمده پای
روی بجنگل آوردند وفوجی از غازیان خبردار گشته قدم در پی ایشان نهادند ودر کنار بیشه
بایشان رسیده از جانبین دست بالت کارزار برده آتش حرب افروخته گشت ومخالفان
بنوک ناوک دلدوز شیرغازیان را از خود دور کرده جمعی زخم دار شدند وچند نفر بقتل رسیدند
ودلیران رزم ازمای اصلا از کثرت سهام ایشان اندیشه ناکرده سر از دنبال علیخان برنداشتند
یکی از قورچیان تیر وکمان حیدر بیک دلو اغلی نام باو رسیده ودو کارد از کامران رفیق علی
خان خورده با وجود اینحال پیاده بر سر او تاخته به نیروی دولت روزافزون دست در کمر او
انداخته نگاه داشت وکامران مذکور بقصد انکه علیخان را از دستش خلاص سازد با شمشیر برهنه
بر سر او دویده چند زخم بروزده مشارالیه از کمال غیرت ومردانگی دست از و باز نداشت وچون
زخمهای مهلک یافته بود ودست او از کار رفته قدرت ان نداشت که علیخان را در قید گرفتاری
آورد چندان نگاه داشت که یکی از غازیان رسیده از پس سر علیخان در [illegible] او را در بغل کشید
ودیگری کامران را در اغوش گرفت وهمچنین یکیک رفقای او گرفتار گشته تا خبر یافتن عساکر
نصرت ماثر ازین حال وهجوم غازیان ظفر مال مخالفان در قید سلاسل واغلال درآمده بخدمت
جناب خان آوردند وایشان نیز با امیر مظفر وبرادرزادها در بند وزنجیر کشیده
حقیقت گرفتاری مخالفان دولت عرضه داشت پایه خلافت مصیر گشت بندگان حضرت
اعلی شاهی ظل الهی فرهادخان را بتلطفات از حد بیرون نوازش نموده شخصی که او را گرفته
بخلعت فاخره وکمر مرصع وجیقه وپنجاه هزار دینار که پنجاه تومان عراقی باشد سرافراز ساختند

وچون

وچون حیدر بیگ آثار جلادت وشجاعت بظهور آورده بدرجه شهادت رسیده بود شهریار
کامکار بازماندگان او را نوازش فرموده بین الاقران بعنایات خسروانه وخلع فاخره شاهانه
سرافرازی یافتند وحکومت ولایت کسکر بابدال سلطان قاجار شفقت شد القصه
فرهادخان حسب الفرمان شهریار گیتی ستان مهمات گیلان را از رعیت وایلام بر حسب مرام
سرانجام داده باتفاق ذوالفقارخان وعساکر ظفر نشان وعظمای گیلان مظفر ومنصور
وکامران روی باستان سعادت اشیان نهادند وچون بحوالی دارالسلطنه قزوین رسیدند
حسب الامر اعلی جمیع مردم شهر از اجامره واوباش ومردم مسخره واجلاف ومعرکه گیران با دایره
ودهل وتفنگ باستقبال علیخان رفته حضرتش را باین حشمت تمام بشهر آوردند ودر
برابر چهل ستون بنظر شهریار کامکار درآوردند وروزگار بمضمون این مقال بزبان حال ادا
مینمود بیت سری که گردن ازامرت کشید گردون شد ؛ براستان تو ایک کشان
کشان آورد ؛ حضرت پادشاه مؤید کامکار با گرفتاران بزبان سرزنش وعتاب خطاب
فرموده ایشان سر خجالت در پیش افکندند وحسب الحکم ایشان را بمنزل شیخ احمد آقا داروغه
قزوین بردند بعد از چند روز مقرر شد که شیخ احمد آقا ایشان را بقلعه الموت برده بمستحفظان
قلعه سپارد ومشارالیه ایشان را بقلعه برده بمستحفظان قلعه سپرد ودیگر خبری از ایشان
نیامد وچون از زمره گرفتاران کامران که خمیرمایه فساد گیلان بود چون جوان شجاع
دلیر بود بواسطه حقیقت ووفاداری ونیکوخدمتیها که نسبت بعلیخان ازو ظاهر شده
بود حضرت شاه جمجاه زلات او را حمل بر نمک خوارگی واحقاق حقوق ولی نعمت کرده از سر خون
او درگذشت ومنظور نظر عاطفت والتفات گشته در همان روز او را از حلقه زنجیر بیرون
آورده سرتا پا بخلعت شاهانه در وپوشیدند وبسمت ملازمت خاصه شریفه موسوم گشت
سبحان الله این چه بوالعجبیهاست که از پس پرده غیب بمنصه ظهور می آید کمان خلایق این
که چون کامران باعث تمرد وعصیان علیخان وباقی فساد گیلان بود جهت عبرت دشمنان بنوعی
مورد سیاست وغضب گیتی ستان خواهد گشت که منظور عالمیان گردد وجمیع مردم
منتظر بودند که از موقف جلال بر چه نهج حکم سیاست او جاری خواهد شد چون اراده خالق
برخلاف قرارداد خلایق بود باینصورت روی نمود بیت اگر تیغ عالم بجنبد زجای ؛ نبرد
رگی تا نخواهد خدای ؛ ذکر گرفتاری بقیه باغیان گیلان ومال حال ایشان بعد از گرفتاری

علیخان فتنه گیلان تسکین یافته از یاغیان بیه پس بوسعید وطالش کولی که باعث فتنه و فساد
بود ملاذ در جنها وجنگلها متواری گشته هر روز در مکانی و هر شب در مقامی بسر میبردند
مکرر از جانب نواب اعلی استمالت نامها بایشان ارسال یافته که هر گاه از کرده نادم بوده روی
ارادت باین آستان نهند تقصیرات ایشان بعفو اغماض مقرون گشته مورد شفقت شاهانه
خواهد شد این سعادت نیافتند بعد از چندگاه بوسعید بلاهیجان بخانه کیا فریدون آمده
باو توسل جست که او را بپایه سریر اعلی آورده استدعاء عفو تقصیرات او نماید کیا فریدون
حقیقت بخدمت اشرف عرض کرد بندگان حضرت اعلی شاهی بالهام ملهم غیبی بکیا فریدون
پیغام دادند که از غدر او ایمن نبوده باشد و بزودی او را روانه پایه سریر اعلی فرستند بوسعید
مذکور چند روز در خانه کیا فریدون مهمان بوده مشار الیه تهیه اسباب سفر او نموده بجهت
اطمینان خاطر مشار الیه او را داشت که خود او را برداشته بخدمت اشرف آورد در [illegible]
بر خاطر الهام پذیر خطور نموده بود با کیا فریدون غدر نموده انتهاز فرصت کرده علی الغفله
در فضای بیرون خانه مشار الیه تیغ غدر و نامردی در و نهاده او را بدرجه شهادت رسانید
با سه چهار یاغی دولت که با او بودند رو به بیشه و جنگل نهاد چون خبر کشته شدن کیا فریدون بمسامع
جلال رسید شیخ احمد اقا حاکم قزوین را بگیلان فرستادند که مردم گیلان را به پیدا کردن بوسعید
وطالش کولی خبر نمایند و الکا بالکاء از صاحبان ملک مچلکا ستانند که هیچکس شب ایشان را
در خانه خود راه ندهد و در هر جا که پنهان داشته باشند گرفته بحاکم لاهیجان سپارند و همچنین
قنبر بیک گوزی بیوکلو را با جمعی از عساکر از راه کوهدم بگرفتن طالش کولی مامور فرموده
حکم شد که مجموع مردم آذربایجان و کسکر و طوالش و بیه پس هجوم نموده در هر جا باشد
او را پیدا کنند و فرمان برداران ولی سلطان حاکم رانکوه وطالش کولی را با چند نفر از برادر
زاده و اقوام مردم کوهدم ملازم حسین کوهدمی گرفته بنظر اشرف در آوردند و بوسعید
جوان شجاع و دلیر بود و چون نسبت بکیا فریدون غدر نموده نامردی بظهور آورده
مرتکب عمل شنیع شد و محل اعتماد نبود شحنه سیاست بقتل او پرداخت و گناه طالش
کولی و اقوام او را بخشیدند بعد از چندگاه خیانت او ظاهر گشته که بر رفقاء خود که بلغایت
بدست در نیامده بود نوشته بود که در یاغیگری راسخ بود اطاعت قزلباش نکنید
بعد از صدور این خیانت بسعی میر عباس بقتل رسید و از امراء گیلان سوی میر عباس

صاحب وجودی نماند و بعد از این قضایا مشار الیه از غایت بیعقلی مدعی سپهسالاری لاهیجان
و مهمات گیلان شده و این اراده باعث قتل او گشت شبی از شبها که حضرت اعلی در میدان سعادت
اباد قزوین بسیر و تماشای چراغان مشغول بودند ملک جهانگیر کجوری که در آنوقت از مقربان
بساط عزت بود در مجلس بدمستی آغاز نموده شمشیر از غلاف کشیده گاهی از روی کیفیت و
گاهی بظرافت بحاضران حمله مینمود در این اثنا خود را بمیر عباس رسانیده بزخمهای متعدد
او را از پای درآورد بعد از آن خواجه سلطان محمود برادر خواجه حسام الدین وکیل خان احمد
که در بدایت حال باستنبول رفته فتنه در گیلان انداخت براه علم فرستاده ممکنان
حمل بر بدمستی و دیوانگی او کردند اما خردمندان خرده بین دانستند که باشاره ناظمان
مناظم جهانداری بنوده بعد از قتل میر عباس بر سایر گیلانیان بی اعتمادی شده صاحب
وجودی از سپاهیان کپاهیان گیلان نماند **ذکر سوانح که بعد از گرفتاری علیخان در ما بین
گیلان روی داده** چون خاطر خطیر شهریار کشورگیر از مهمات گیلان فراغت یافت
چند روزی در دار السلطنه قزوین لوای عیش و عشرت برافراشته حکم قضا جریان بنفاذ
پیوست که میدان سعادت اباد را آیین بسته چراغان کنند و الیاس بیک یساول صحبت
بدین خدمت مامور شده دکاکین اطراف میدان بر امرا و ارکان دولت قاهره و یوزباشیان
و قورچیان و ملازمان درگاه و مردم شهر و اردو بازار تقسیم رفت و حکم شد که هر کس
دکانی که رسیده اوست دوازده ذرع پیش آورده چوبها و ستونها استوار چهار طاقها
درمیان هر دو مرتبه از مراتب که پیش آمده نصب نمایند و روی آنها را چراغها تعبیه کرده
فانوسها آویزند چنانچه در هر دکانی زیاده از هزار چراغ و فانوس تعبیه شود **بیت** زبس
شمع و فانوس برفروختند * دل روشنای فلک سوختند * بجملا اطراف میدان
اباد قزوین از صفای آیین بند و کثرت شمع و چراغ رشک سپهر برین گشته حضرت اعلی
چند شبانروز در آن مکان طرب انگیز و عمارات جهان نما که در جانب شرقی و غربی
میدان احداث کرده شهریار جهان بسر برده اوقات شریف بعیش و چوگان بازی و قبق
اندازی میگذرانیدند و بعد از آنکه از جشن و صحبت میدان دلگیر شده بمهمات ضروری
سلطنت پرداخته چون ایالت لاهیجان و امیر الامرائی گیلان به پیش بدرویش محمد خان
روملو عنایت شده بود ایالت شیراز در عوض بفرهاد خان کرفت و چون اکثر مهمات

مهمات ممالکی که در حوزهٔ تصرف اولیای دولت روز افزون بود حسب المدعا فیصل یافته بود و حکم
خود را برابر انداخته جمعی از تربیت یافتگان جان نثار بحکومت معین شده بودند و مهمات
کیلویه و خوزستان که در تصرف امراء افشار بود تا غایت نظام و نسق نیافته بود و حکام
آنجا که در ایام فتن و فتور بخود سر بر املاک استیلای یافته بودند بدستور بحکومت قیام
داشتند و اگرچه فی الجمله بازگشتی بدرگاه جهان پناه مینمودند اما خاطر اشرف از جانب ایشان
خصوصا کوتوال قلعهٔ سلاسل شوشتر که در متانت و استحکام شهرهٔ آفاق ممالک و اقطار طاق
است جمع نبود و ادغا او امر پادشاهی بنوعی که مرغوب طبع مبارک باشد نمی کردند و از ضمیر
مبارک والی عربستان بی ادبی ها بمنصهٔ ظهور میرسید و اراده مخاطر خطیر آن بود که جهت نظام
و نسق خوزستان در مرحلهٔ عربستان و کوه کیلویه نهضت همایون بآنطرف واقع شود و
قبایل افشار که قبایح اطوار خود دانسته از نتایج کار خبر یافته بودند بفکر کار خود افتاده باشند
و با مبارک آمیزش نموده عربستان را ملجای دانستند بنابراین مراد بیگ حلوداریاشی
شاملو را که محل اعتماد شاهانه بجهت رسانیدن مژده نهضت همایون و تحقیق حالات
آن سرحد و بدست آوردن قلعهٔ شوشتر با نصوب فرستاد و جمعی از تفنگچیان جغتای
و خراسانی را بجهت محارست قلعه رفیق او ساختند و مشار الیه متوجه شوشتر گشته شاه
ویردی خان افشار که حاکم آنجا بود بخلاف رای اعیان لشکر از روی دولتخواهی و انقیاد پیش
آمده مراد بیگ را باعزاز و احترام نموده او را بقلعه برده کلید را باو سپرده و اراده نموده بود
که خود از قلعه بیرون رود مراد بیگ مانع شده او را باستمال عنایت شاهی گردانیده و سایر مردم
را از قلعه بر گرفته بقتل آورد و طایفهٔ افشار را برخود دستور آنچه میانه ایشان فتنه و آشوب
بالا گرفت و مراد بیگ قلعه را کشیده با تفاق تفنگچیان بحفظ و حراست قیام مینمود
و اعیان لشکر افشار بسید مبارک عرب توسل جسته از او استعانت نمودند و سید
مبارک با وجود آنکه دم از اخلاص و دولتخواهی این دودمان میزد و سید ناصر برادرش
را جهت تصدیق این معنی بپایهٔ سریر اعلی فرستاده در خدمت اشرف بود باغوا و تحریک افشار
آن از عربستان لشکر بخوزستان کشیده دزفول را بحیطهٔ تصرف در آورده برسر
قلعهٔ شوشتر آمده محاصره نمود و چون حقیقت احوال بعرض حاجبان بارگاه جاه و جلال رسید
و قبل از آن شاهویردی خان عباسی نیز با جمعی از الوار که با او بودند بلرستان آمده برسر سلطان

حسین عمزاده اش که حاکم لرستان شده بود ایلغار نموده او را گرفته بقتل آورده باراده داشت
که دیگرباره در لرستان علم تسلط و اقتدار افراز دا ما از قهرمان قهر پادشاهی اندیشه مکنون
خاطر خود را بظهور نمیتوانست آورد و در حدود لرستان حرکة المذبوحی میکرد رای جهان آرای
اقتضای آن نمود که بجهت انتظام این احوال رایات جلال بدانصوب نهضت نماید بیکلی عمائد
دولت قاهره عرض کردند که اگر مهمات آن ولایت بعهده اهتمام یکی از غلام درگاه شود بکفایت
مقرون میگردد و احتیاج نهضت موکب همایون نیست بنابراین نظام و نسق آن سرحد را از
بروجرد لرستان تا اقصی عربستان برای و رویت وزیر نیکو رای حاتم بیگ و فرهاد خان
مفوض فرموده بدانصوب فرستادند و جمعی از امراء عظام خصوصا حسین خان شاملو و ندر
مهردار و غیرهم و یوزباشیان و قورچیان ظفر فرجام را برافقت ایشان تعیین فرموده روانه
نمودند و بندگان حضرت اعلی شاهی بعظمت و کامرانی متوجه سیر کاشان و صفاهان گردیده چندگاه
در آن حدود بعشرت پرداخته بودند که رانیدند

ذکر لشکر فرستادن بخوزستان و عربستان بسرکردگی اعتماد الدوله و فرهاد خان و انتظام مهمات آن طرف برحسب فرمان شهریار جهان

چون اعتماد الدوله
و فرهاد خان در قزوین از خدمت اشرف جدا شده از راه لرستان روانهٔ مقصد گشتند
بجزم آباد رسیده شاه وردی خان عباسی که در کمال خوف و بیم در آن حدود بسر برده سامان
میگذشت کسان معتمد بخدمت ایشان و امراء عظام فرستاده اظهار غلامی و بندگی درگاه
شاهی و ندامت و پشیمانی از اعمال سابقه نموده دست در دامن عجز و بیچارگی او بخت و بوساطت
ایشان عفو زلات خود نمود ایشان نیز جهت تالیف قلوب و اطمینان خاطر ولی
عربستان و حکام کوه کیلویه صلاح دولت در آن دانستند که او را مستمال عنایت شاهی
ساخته مجددا بتفویض حکومت لرستان سربلند گردانند لهذا حکم استمالت باسم او عز
صدور یافته خاطر او را بعواطف ارجمند خسروانه اطمینان بخشیدند و طالب ملاقات گشتند
مشار الیه از خوف و دهشتی که داشت جرئت ملاقات نمیکرد سفرا در میان آمد بعد
از تکرار آمد شد و اطمینان خاطر او فرهاد خان و اعتماد الدوله با معدودی جریده
بنزد یکی از اکابر اهل الله که در آن حدود بود رفته شاه ویردی خان نیز باو بیستون حاضر
شده با ایشان ملاقات نموده اظهار غلامی بندگان حضرت اعلی شاهی نموده قسم مغلظ

یاد کرد که اگر مرحمت شاهی رقم عفو بر جریدهٔ عصیان این غلام کشد مدت العمر از جادهٔ خدمت
گذاری عدول نمی نمایم فرهاد خان و اعتماد الدوله هر چند میدانستند که کلام او از صدق عاری است
بمصلحت وقت عمل نموده او را بعواطف خسروانه امیدوار کرده آینده مجدداً ایالت آن ولایت را
باو تفویض نموده خلعت فاخر شاهی در بر پوشیدند و قلعهٔ خرم آباد را خالی کرده بتصرف
او دادند و مشار الیه نیز پیشکشی به عاطفت شاهانه یکهزار تومان پیشکش قبول کرد که بدیوان اعلی جواب
گوید و بارکان دولت خدمات لایق بتقدیم رساند و بعد از فیصل معامله او چون خبر صحت
شوشتر متواتر میرسید کوچ کرده از کوتل کیالان که راهیست در نهایت صعوبت و در ازمنهٔ
سابقه عبور لشکر از آنجا کمتر واقع شده بجهت نزدیکی آن راه را اختیار نموده روانه شدند
و به نیروی دولت قاهره بسلامت از آن کوتل عبور نموده قدم بولایت خوزستان و عربستان
نهادند سید مبارک چون آوازهٔ لشکر قزلباش شنید تزلزل به بنیان ثبات و قرارش راه یافته
جمعی که در دزفول بودند بعد از استماع طلیعهٔ لشکر قزلباش فرار نموده به او پیوستند
و چون عساکر منصوره قریب بشوشتر رسیدند سید مبارک قرین یأس و حرمان از پای قلعه
کوچ کرده بحویزه و کمال آباد که محل اقامت او بود رفت و عساکر منصوره بظاهر خطهٔ شوشتر
رسیده نزول نمودند و ایالت آن ولایت حسب الفرمان قضا جریان بمهدیقلی خان شاملو
تعلق گرفت و ارکان دولت قاهره شهر و قلعه را باو سپرده بمهمات آنجا انتظام دادند
و بر سید مبارک واهمهٔ عظیم استیلا یافته کس بخدمت امرا فرستاده در مقام اعتذار در آمد
و اظهار غلامی و اخلاص این دولت کرده فرستادن سید ناصر پسرش که یکدو سال قبل ازین
بپایهٔ سریر اعلی فرستاده بود دلیل بندگی و حجت غلامی خود ساخته و در باب آمدن پسر
سر بشوشتر از بدسلوکی مراد آقای جلودار و بی اعتدالی او شکوه نموده بعذرهای متمسک
جست و حضرت اعلی سفارش فرموده بودند که هرگاه سید مبارک در مقام اعتذار و
بندگی باشد جهت نسبت سیادت و تشیع فطری تقصیرات او بعفو مقرون است چون
صلاح دولت در آن نبود که پرده از روی کار او برداشته او را در سلک مخالفان شمرند
و امرای دولت مایوس گردانند حسب الفرمان قضا جریان عذرهای او را پذیرفته
او را مستمال عنایات و التفات شاهی گردانیدند و پیغام کردند که صدق قول او وقتی
ظاهر میشود که آمدن امراء عظام شاهی را ملاقات نماید سید مبارک دغدغهٔ تمام در آمدن

داشت

داشت بعد از قیل و قال بسیار و آمد شد سفیران اعتماد الدوله و فرهاد خان و امرای عظام
بیمن سطوت قاهرهٔ شاهی از جنود اعراب بیشتر جهت اطمینان خاطر سید مبارک
با حشری اینوع بدانجا آمده با کمال خوف و دهشت بملاقات امرا رسید و امرا آنچه بهای او را که
بظهور آمده بود خاطر نشان او کرده گفتند که حضرت اعلی بجهت سیادت و انتساب او بدود
مان نبوت و ولایت و تشیع فطری رقم عفو بر زلات تو کشیده اند اگر بر جادهٔ اخلاص مستقیم
بوده بتدارک ما فات قیام بنمایی و بعد الیوم بنوعی سلوک کنی که آثار اخلاص و یک
جهتی و حسن ارادت و اخلاص تو بظهور رسد حکومت عربستان بر تو مسلم خواهد شد
و اگر بکس موخلاف بندگی از تو صادر گردد درین مرتبه قلع و استیصال دودمان خود را
متیقن باش مشار الیه بتقصیر خود معترف گشته بشکرانهٔ عفو تقصیرات متقبل شد
که بعد ازین غاشیهٔ بندگی بر دوش و حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده بشکرانهٔ عفو تقصیرات
بهیچوجه از رضای خاطر مبارک اشرف در نگذرد دوست این دولت دوست و با دشمن
این دولت دشمن باشد و برین جمله عهد و میثاق میان آورده موکد بیمین
ساخت و به تشریف شاهی که جهت او فرستاده شده بود معزز و مباهی گشته و فرهاد خان
بمکان خود بازگشت و امراء عظام باردوی خود عود نموده چون خاطر از مهمات آن ولایت
فارغ شد از ظاهر شهر شوشتر کوچ کرده بر سمت کوه کیلویه روانه شدند و از کثرت بار
ندگی و طغیان آب رودخانهٔ شوشتر قریب بیکماه کوچ نتوانستند کرد و آذوقه در اردو
تنقیص پذیرفته ماکولات و علیق الدواب از میانهٔ لشکر مفقود گشته و نقصان خیول
بسیار بعساکر نصرت شعار رسید بعد از آنکه بارندگی تخفیف یافت بعضی از امرا و عساکر
رخصت معاودت یافته رفتند فرهاد خان و اعتماد الدوله با جمعی دیگر از امرا و قورچیان
و ملازمان و عساکر رخصت درگاه روانهٔ کوه گیلویه گشته چون بآنجا رسیدند حسن
خان حاکم کوه گیلویه و طوایف افشار باستقبال مبادرت نموده بعز ملاقات امرا فایض
گشتند حسن خان را که در ایام هرج و مرج بتغلب آن ولایت استیلا یافته بخود سری بلند
و در زمان جلوس همایون نیز بی اندامیها از او سر زده اطاعت شایسته بتقدیم نمیرسانید
از ایالت آن ولایت عزل نموده او را با چند نفر از اتباع که دغدغهٔ خلاف و طغیان بود گیرانیده
بو کلان سپردند که بدرگاه معلی آورند و ایالت آن ولایت بخلیل خان افشار که حاکم کازرون

تفویض یافته الکاء کازرون باسمعیل آقبلو افشار اختصاص یافت و از قبایل الوار بختیاری و رعایا جانکی و جوانکی و بندانی و فهمبنده و ممشنی و غیر ذلک که درین چند سال سر از رعیتی باز زده امور ناشایست ارتکاب نموده بودند تا موازی ده هزار تومان جریمه و ترجمان باز یافت شده و تنخواه مواجب و مرسومات قورچیان و ملازمان درگاه شد و مهمات آن ولایت نیز حسب المدعا سرانجام یافته از آنجا بخطه طیبه شیراز آمده امور ضروری فارس را صورت و سرانجام دادند و از آنجا مقتضی المرام احرام ملازمت عتبه گردون مقام بسته کوچ بر کوچ روانه سریر اعلی گردیده در دار السلطنه قزوین بشرف پای بوس مشرف شدند **بیان وقایع متنوعه این سال** از سوانح که وقوع یافت فرار نمودن ملک جهانگیر رستمداری پسر ملک سلطان محمد حاکم کجور و رستمدار است ملک سلطان محمد پدر او در امور دین بغایت سست اعتقاد بود بلکه الحادش قوی تر بود و در زمان شاه جنت مکان از و بعضی اعمال که خلاف قانون شریعت بود صدور یافته از جمله خواهرزاده خود را که نامزد پسر خود کرده بود طمع کرده او را زن کرده مدتها با او مباشرت مینمود و بعد از فوت او ملک جهانگیر پسر مرحوله پدر را خواستکاری نموده چون افعال شنیع او و مردم او بسیار رسیده و اقامت صوم و صلوة در الکاء او مفقود بود بدین جهت شاه جنت مکان با او در مقام بی التفاتی در آمده امام قلی سلطان استاجلو والد ندرخان با لشکری بدفع او نامزد فرمود مشار الیه با او کید و غدر نموده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و طالب ملاقات خلوت شد و آن ترک ساده لوح اجابت نموده با او بوعده گاه رفته ملاقات نموده و بکید مردم او کشته شد و لشکریان را مجال اقامت نمانده پراکنده شدند و چون این خبر بشاه جنت مکان رسید خواستند که باز لشکر بر سر او فرستند از قضاء الهی بیماری عارض ذات همایون شده ضعف و نقاهت بدور و دراز کشید و دیگر قضایا روی داد که تا دو سال تدارک آن قضیه نپرداخت بعد از آن دیگربار در مقام تنبیه و تادیب او در آمده مرادخان استاجلو را که معظم طبقه سلطان حیدریان بود بدین خدمت نامزد فرمودند مشار الیه بدانجا رفته او را در قلعه کجور محاصره کرده اسباب قلعه گیری ترتیب داده تا چهار ماه اوقات صرف نموده چون فتح قلعه نزدیک شد از تقدیرات ایزدی قضیه ناگزیر شاه جنت مکان بوقوع انجامید مرادخان از پای قلعه برخواسته بگیلان نزد

رفته در آنجا بقتل رسید و اسمعیل میرزا مکحول گردید و در زمان نواب سکندرشان چندان شورش و فساد وقوع یافت که احدی از امرا و ارکان دولت قاهره قزلباش بحال سلطانمحمد نپرداخت و او در اوایل جلوس همایون اعلی سفر آخرت اختیار نمود و ملک جهانگیر پسرش باتفاق پسر ملک عزیز حاکم نور که او هم ملک جهانگیر نام داشت بنوعی که سبق ذکر یافت از ییلاق لار بدلالت هادی توفیق بپایه سریر اعلی آمده در موکب همایون بعراق آمدند و چون نواب اشرف کمند همت بر کنگره تسخیر کل دار المرز انداخته گیلانات را متصرف شده بودند ملکزاده نور از ته کار خبر یافته دست از حکومت موروث باز داشته استدعا نمود که در عراق محل سکنی و ممر معاش باو مرحمت فرمایند و در ساوه موضعی شفقت شد اما ملکزاده کجور بسیار دیوانه و بیهست بود و نواب اشرف بجهت بعضی مصلحتها او را مورد شفقت و التفات شاهانه نموده در خدمت اشرف انیس مجلس خاص و حریف بزم اختصاص بودند و ولایت کجور را بدستور باو گذاشته بودند درین وقت که فرهادخان و اعتماد الدوله از سفر عربستان عود نموده بقزوین رسیدند و لهذا برو استیلا یافته باراده مخالفت عصیان علی ای التقدیرین در روزی که اعیان اردو باستقبال اعتماد الدوله و فرهادخان میرفتند مشار الیه نیز بر اسب تازی نژاد انعامی نواب اعلی سوار شده بیهانه استقبال راه کجور و رستمدار پیش گرفت بعد از یک لحظه که خبر فرار او شهرت یافت جمعی بتعاقب مامور شدند اما باو نرسیدند و او بکجور رفته دم از عصیان زده بقلعه خود در کشیده تا آنکه قورچیان عظام خبر کرد که قورچی باشی بتسخیر قلعه او مامور گشته بدانجا رفته او را بدست آوردند و الکاء او ضمیمه ممالک شد در محل خود رقم زده کلک بیان خواهد گشت دیگر از سوانح این سال آمدن ایلچیان اروس است که از جانب پادشاه اروس بخدمت اشرف آمده تحف و هدایای لایق آوردند و ایلچی یکی از امراء معتبر اروس بود و نامه محبت آمیز نوشته اظهار خصوصیت کرده بودند و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی مقدم او را گرامی داشته تعظیم و تکریم بسیار نمودند درین سال سلطان مراد بن سلطان سلیمان پادشاه روم سفر آخرت اختیار نموده در چهارم شهر جمادی الاول ثلاث و الف طبل رحیل کوفت و او در رایت سنه اثنی و ثمانین پادشاه شد بیست و یکسال بدولت و اقبال گذرانید در زمان او بسیاری از ولایت ایران بحیطه تسخیر و تصرف در آمد و از پادشاهان آل عثمان بمزید شوکت و عظمت و استقلال امتیاز داشت اما از و در زمان دولت بعضی امور ناشایست بظهور آمد او را

بنقض عهد که لایق حال سلاطین نجست اقدام نموده عهد و پیمانی که فیما بین حضرت شاه جنت
مکان و سلطان سلیمان جدا او بوقوع پیوسته از جانبین بایمان مغلظه تاکید یافته بود و استقرار
داشت شکسته بنوعی که در صحیفه اول سبق ذکر یافت فتنه و اشوب در عالم ارامیده انداخته
برهم زن هنگامه عافیت مسلمانان کردید و دیگر انکه اسیر نسا و صبیان مسلمانان که در هیچ
زمان وقوع نیافته بود و هیچ پادشاه ذی شوکت از سلاطین اسلام تجویز این امر شنیع ننموده بودند در
زمان او شایع کشته بسیاری از نسا و صبیان مسلمانان در آذربایجان و شیروان اسیر نموده بکبر
و یهود و ترسا فروخته شده چنانچه چند نفر از ذریت طیبه سادات در سلک نثارا بعرض بیع در
اوردند و این فعل مذموم از روم بماوراء النهر سرایت کرده عبدالله خان و پسرش نیز در خراسان همین
عمل کردند و این شیوه نامحمود در زمان ایشان بین السلاطین استمرار یافت و اعظم وبال و نکال
ان از همانا سلطان روم که ماوی این امر مذموم کشته بود بعالم عقبی برد و عاقبت در
دنیا او لاد او نیز بشامت ان کرفتار آمده و روزکار در مقام انتقام ایشان در امد و بنعشعه
تیغ جهانکشای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ظلام ظلم و عدوان ایشان بنور عدالت و راستی
تافته استرداد بلاد مغصوبه بروجه احسن میسر شد بر کشت و جمیع انچه در زمان اقتدار ایشان
وقوع یافته بود تدارک شد الحمد لله علی ذلک بالجمله از سلطان مراد خان بیست پسر و چند
دختر ماندند پسر بزرکترش سلطان محمد خان در سنجق خود بود و سایر اولادش در استنبول
در سرای پادشاهی می بودند بعد از فوت او جسدش تا ده روز در میان برف کذاشته در
اندرون سرای نکاه داشتند و بسعی بوستانچی باشی سلطنت و پادشاهی بر سلطان محمد خان
که والده اش در حرم پادشاه بغایت معظم و محترم و صاحب اختیار بود قرار یافته کس بطلب او
فرستاده روز یازدهم از سنجق باستنبول رسیده از درکاه غیر متعارف داخل سرای پادشاهی
شد روز دیکر بتدفین پادشاه پرداختند بعد از تدفین او نوزده پسر او را شربت شهادت
چشانیده بخفه هلاک کردند در هفدهم ماه مذکور در پهلوی پدر دفون شدند وقایع سال خجسته
مال موشی سال ترکی مطابق سنه اربع و الف هجری که سال نهم جلوس همایون شاهی است
نوروز چو کشت عالم افروز ✿ تاریک شب زمانه شد روز ✿ کیخسرو این چهار ایوان ✿ بر تخت
حمل نشست شادان ✿ اراست زمانه دادکر بار ✿ مشاطه دهر چون رخ یار ✿ از بهر قدوم شاه
کل ✿ شد نغمه سرای شوق بلبل ✿ نوروز این سال جهان ارا در روز یکشنبه دهم شهر رجب

مذکوره

مذکور اتفاق افتاد خسرو انجم و مسند نشین فلک چهارم اورنک حمل را بفر طلعت خود
اراست و باد بهاری نزهتکاه چمن را بکونه کونه ریاحین بیاراست حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
در دار السلطنه قزوین ایوان چهل ستون دولتخانه خلد آیین بزم خسروانه و جشن پادشاهانه
اراسته سلاطین و سلاطین زادهای اطراف مثل حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و نور محمد
خان والی مرو شاهیجان و پسر سید مبارک والی عربستان و سلاطین زادهای کرجستان
والجیان اروس و سایر ممالک که در پایه سریر اعلی بودند بمجلس بهشت ایین طلب فرموده
بمبارکی سال نو و تهنیت قدوم نوروز چند روز بلوازم عیش و خرمی پرداختند و
بازارهای شهر را آیین بسته در میدان سعادت اباد بچوکان بازی و قبق اندازی مشغولی
فرموده قریب ده دوازده روز عموم خلایق بسیر و صحبت و فراغت میکذرانیدند و چون
از جشن نوروزی فراغت داد بانجاح مطالب و قضاء حاجات مسلمین پرداخته بسط بساط
معدلت بنوعی فرموده بودند که از بیم صولت قاهره ذره آزار خاطر ضعیف در مخیله قوی
مجال خطور نداشت و در ایام خجسته اثار بهار و اعتدال لیل و نهار که در میدان سعادت
اباد بساط انبساط کسترده بعد از داوری خلایق با مقربان بساط عزت همه روزه بچوکان
بازی و قبق اندازی انتظام بخش عالم نشاط و خرمی بودند میانه اجامره و اجلاف قزوین
که از قدیم الزمان همیشه دو کروهی و دو هوایی استمرار دارد دوازده طرف سرمست باده
جهل و غرور نده ماده نزاع در هیجان آمده لاهای کزاف نابابانه بیکدیکر می زدند حضرت اعلی
شاهی جنک و جدال ان جاهلان فتنه انکیز را موجب ازدیاد نشاط و شکفتکی دانسته
رخصت جنک با چوب و سنک دادند و قدغن فرمودند که تیر و شمشیر و آلت جارحه مطلقا
بمیان نیاورند روز معهود هر دو کروه بمیان میدان سعادت اباد امده ان فرومایکان
بازار عقل و توانکران جهل و جنون مستعد جدال ایستادند و حضرت اعلی با خاصان درکاه
در ایوان جهان نما میدان تماشا کرانو افروز بودند پهلوانان طرفین ساعتی بهم آویخته مردانه
ماهی کردند کروهی که بابا جانی بیک سردار ایشان بود فایق آمده کروهی دیکر که ابا محمد
سردار ایشان بودند شکست خورده انهزام یافتند و تماشای غریبی بود بعد از فراغ ازان
نشاط و انعقاد بزم انبساط چون از تسلط اوزبکیه که معظم ولایات خراسان را بحیطه تصرف
در آورده بودند و او لان بغایت و اهل ایجان هر جا فی طبقه بی اعتدالانه بحواشی و انحای ممالک

دستہ

مبتا ختند واثار خرابی ایشان از خراسان کذشته بحوالی عراق هم رسید و بجهت هر کونه مهم عظیمه که پیش می آمد که مینبغی دفع آن کروه همه ازپس برده تقادیر بحیز ظهور می آمد و درین سال رای جهان آرای بدان متعلق کشت که فرهادخان که درین هنکام از امرای عالیمقدار این دولت و بیمن تربیت شاهانه که صاحب جاه و مکنت است و آوازه اعتبار و اقتدارش بمسامع دور و نزدیک رسیده بر حد خراسان عزم شد که سد یاجوج خراسان کرده از دفع شر کروه اوزبکیه را پیش نهاد همت سازد و اکر اراده دست درازی بانحاء ممالک داشته باشند آتش فتنه ایشان را بر شحات تیغ آبدار فرو نشاند در ساعت سعد او را بدین خدمت نامزد فرموده ولایت خوار و سمنان و دامغان و بسطام و فیروزکوه و بیارجمند و هزار جریب علاوه الکاء سابق او کشت و فرخ خان برناک که حاکم دامغان و بسطام و ان حدود بود بجهت آنکه در سال کذشته در دفع شر اوزبکیه را پیش نهاد همت سازد و اکر اراده دست درازی بانحاء ممالک نموده باشند آتش فتنه ایشان را بتاخت انجا امده بودند آثار جلادت و مردانکی از و بظهور نرسانیده بود از ایالت معزول کشته قشون و لشکر او بفرهادخان شفقت شد و زمام رتق و فتق کل مهمات خراسان را بقبضه اقتدار او نهادند که بانچه صلاح دین و دولت باشد عمل نمایند و او مشمول عنایات شاهی از موکب مقدس جدا شده روانه صوب مشهد بعد از فرستادن ایلچیان اوروس را رخصت انصراف ارزانی داشته خلع فاخره و انعامات شفقت فرموده امام قلی بیک قورچی تیر و کمان را و هدایا لایقه بایلچی کری بادشاه اوروس تعیین فرموده همراه ایلچیان مذکور روانه فرمودند ایشان در کیلان بکشتی در آمده از راه دریا روانه شدند چون دو سه ماه از نوروز کذشت و فرهادخان در ییلاق فیروزکوه بود خبر آمدن عبد المومن خان ولد عبد الله خان بخراسان شایع کشته از اخبار مسهان و عرایض فرهادخان بتحقیق پیوست که عبد المومن خان با جنود اوزبکیه بر سر قلعه اسفراین که بمحافظت میرزا محمد سلطان و جماعت بیات مقرر بود آمده قلعه را محاصره نموده بجد و جهد تمام در لوازم تسخیر قلعه سعی و کوشش می نمایند فهذا حضرت اعلی شاهی ظل الهی سرعان باحضار لشکرهای ممالک فرستاده باستعداد یورش خراسان پرداختند **ذکر نهضت رایات ظفر آیات بصوب خراسان و فرار نمودن عبد المومن خان از سر قلعه اسفراین بسمع رسیدن صولت سپاه ترک نصرت شعار** بعد از تصمیم عزیمت خراسان تا یکماه بجهت جمعیت لشکر در دار السلطنه

قزوین

قزوین توقف فرموده بعد از یکماه پیشخانه همایون بیرون زدند ذو الفقار خان با لشکر آذربایجان که قریب چهار هزار نفر بودند بموکب همایون ملحق شدند و چون متواتر از جانب خراسان کسان آمده خبر رسانیدند که عبد المومن کار بر محصوران قلعه اسفراین تنک ساخته اکر موکب همایون درین چند روز نرسد و کومک نرسد بیم آنست که قلعه بدست اوزبکیه در آید لاجرم حضرت اعلی شاهی ظل الهی مقید بجمعیت عساکر منصوره نشده با جمعی از امرا و قورچیان و غلامان و سایر عساکر نصرت نشان که در پایه سریر اعلی حاضر بودند عنان اشهب سبک سیر بجانب خراسان تحریک داده از مقر سلطنت در حرکت آمدند و کوچ بر کوچ بییلاق فیروزکوه رسیده در انجا فرهادخان با قشون لشکر آراسته بموکب همایون ملحق شد و از راه علی بلاغی دامغان بچمن بسطام رسیده در ان عرصه دلکشا نزول اجلال فرموده سر روز بجهت سان لشکر ظفر اثر در چمن بسطام رسیده در ان عرصه توقف واقع شد چند هزار کس بشماره در آمدند که در موکب همایون حاضر بودند بملاحظه آنکه مبادا عبد المومن خان بطریق معهود از آوازه ورود رایات جاه و جلال فرار بر قرار اختیار نماید و مطلب اصلی که دلایل فتح یقین است دست ندهد مکتوبی بعبد المومن خان قلمی فرمودند خلاصه مضمون آنکه چنان مرتبه شده که ان خانزاد معالی تبار باراده مملکت کیری بخراسان و حدود ممالک در می آید و رعایا و عجزه را پامال سم ستوران کردانیده ملوازم قتل و غارت می پردازد و چون موکب همایون متوجه خراسان میکردد بمقابله در نیامده روی میکرداند و از عار فرار اندیشه نمی نماید و پهلوانان محاربه خالی کرده میرود درین سال قرعه سمع همایون کشت که ان جناب با جنود اوزبکیه باسفراین آمده متوجه تسخیر قلعه انجاست و ما بار زوی ملاقات مقید بجمعیت عساکر منصوره نشده با اندک مردمی که در پایه سریر اعلی حاضر بودند جلو ریز بعزم ستیز به بسطام رسیده مستعد رزم و پیکار ان خان کامکاریم طریق مردانکی انست که ان خان عالی تبار درین مرتبه عار فرار بخود راه ندهد و پای ثبات استوار داشته مردانه قدم در معرکه کارزار نهد آنچه در مشیت الهی قرار یافته باشد بظهور آید و بندکان خدا از آسیب آمد شد سپاه هر دو طرف ایمن کردند و از طایفه حکیمی قطب الدین آقا نامی حامل مکتوب مذکور کشته روانه شد و نواب همایون متعاقب با لشکر پرخاشجوی رعد خروش دریا جوش در حرکت آمده بهفت منزل قرار یافت که پای قلعه رسند و محمد سلطان حاکم اسفراین نیز اعلام

نمودند که سعی نمود قلعه را تا هفت روز دیگر نگاه دارد که اینک رسیدیم و چون قطب الدین
اتابار دو روی عبد المؤمن خان رسید بوسیله امر این مکتوب شامی را رسانید آتش غیرت
التهاب یافته لافهای گزاف میزد اما قلق و اضطراب عظیم در میانه سپاه اوزبک افتاده چون
تا غایت آوازه توجه موکب همایون بسمع اوزبکیه نرسیده بود گمان کردند که این مکتوب ساخته
و پرداخته فرهاد خان است که درین سرحدست و بدین تدبیر میخواهد که لشکر را از پای
قلعه برخیزاند و قطب الدین اتالیق بهانه آنکه درین قول صادق نیست بقتل آوردن اما عبد
المؤمن خان در شبکه اضطراب افتاده متردد بود که این خبر بیان واقع باشد بمقابله
شتافته مستعد رزم و پیکار گردد یا دست از محاصره کشیده خود را بگوشه کشد امرا
و اتالیقان اوزبکیه خصوصا شاه محمود ایلچیان که معظم امرا و بغایت معتبر و موتمن
الدوله عبد المؤمن خان بود شق ثانی را اختیار نموده از بیم آنکه مبادا چشم زخم رسد و امرا
در خدمت عبد المؤمن خان مورد اعتراض کردند اصلا راضی بمقابله و محاربه راضی نمیشدند
و بالاخره صلاح در آن دیدند که کسی معتمد بجهت تحقیق این خبر فرستاده خود بدستور بتسخیر
قلعه مشغول باشند که بعد از تحقیق بمقتضای وقت عمل نمایند چند نفر از اعاظم امرا مثل محمد
قلی دورمن و جان محمد قراول حاکم بدخشان و سونج محمد مشهور به سونج ترکمان حاکم نسا
و ابیورد را با سیصد نفر از بهادران نامی کار دیده رزم آزمای بجانب بسطام فرستادند که تا
حوالی اردوی قزلباش رفته زبانگیری کرده خبر جزم آورند و جنود اوزبکیه را بر تسخیر حصار
ترغیب و تحریص نموده جد و جهد تمام باسباب قلعه گیری پرداختند و تزلزل با حوال مردم
حصار راه یافته چون خبر وصول رایات جلال شامی در چمن بسطام بمحمد سلطان و محصوران
رسیده بود کسی بیرون فرستاده تا یکهفته مهلت طلب نموده که دست از محاربه و تورانداختن
باز دارند که اهل قلعه کارسازی خود کرده بعد از یکهفته بیرون رفته قلعه را بسپارند و اوزبکیه
باین معنی راضی شده در تسخیر دندانها رایات نصرت آیات شامی بعد از سه روز که
سان لشکر دیده شد از بسطام کوچ فرموده از راه جاجرم متوجه در حرکت آمده و فرهاد خان
و ذوالفقار خان را مقرر داشتند که طلیعه لشکر ظفر اثر بوده نیم فرسخ پیشتر میرفته باشند
روز سیم که پیشخانه همایون بقصبه جاجرم رسید شاگرد پیشکان فراش در کنار آب بنصب خیمه
و اتاق پیشخانه مشغول شدند و امرای اوزبکیه که بجبر گری آمده بودند شب در سراب جاجرم

فرود

فرود آمدند صبح از آنجا سوار شده بجهت احتیاط راه معهود در گذشته از دامنه کوه تا
دو فرسخ پیشتر آمده بودند که گرد سپاه از دور نمایان شد که از راه مقرر معهود دنباله
یکدیگر رفته بجاجرم می آیند و از آنجا بازگشته و از آنجا خیمه و اتاق چند که نصب شده بود نظر
ایشان در می آید اوزبکیه بیانه جماعه پیش آمدگان در آمده هفت هشت نفر از مردم امر دورا
برسم زبان گیری گرفته عزم معاودت داشتند که چند نفر از ملازمان چرخچی که بر رفقا سبقت
گرفته بودند از عقب قلعه و باغات نمایان شده مشاهده لشکر اوزبک مینمایند از کثرت
ایشان نیندیشیده بعزم دستبرد بر سر آنگروه تاختند و چون ایشان اندک مردمی بودند
جمعی از اوزبکیه نیز عطف عنان نموده بمحاربه غازیان مشغول شدند و ساعت
بساعت فوج فوج از گروه چرخچیان لشکر قزلباش رسیده بازار محاربه گرم تر میکردید
و اوزبکیه چون مشاهده نمودند که مرتبه مرتبه لشکر قزلباش زیاده میشود و دیگر توقف
مصلحت ندیدند از روی اضطراب جنگ بکریز اختیار نموده خواستند که خود را از آن
محاصره بیرون اندازند غازیان قزلباش و قلعه چیان اردو که همراه پیشخانه آمده بودند
دلیرشده بر سر ایشان هجوم آوردند هر یک با اوزبکه دست و گریبان می شوند مجملا
شکست بر طبقه اوزبکیه افتاد و چند نفر از مردم امر دورا که زنده گرفته بودند از دست رها
کرده چون بجود در مانده بودند مجال کشتن و زخم زدن ایشان نیافته در آن صحرا
متفرق و پراکنده شدند و روی بطرف کوه آوردند و مبارزان لشکر قزلباش از عقب ایشان
تاخته از سرداران محمد قلی دورمن و سونج ترکمان زنده بدست در آمدند و جان محمد
قراول حاکم بدخشان بدست الله خان ترک شلاق مشهور گرفتار شده بقتل رسید
و اکثر آن طایفه در معرکه کشته شدند و گرفتاران را باستقبال موکب همایون آورده بعرض
داشتند و نواب کامیاب وقوع این حال را مقدمه فتح و ظفر دانسته چون باردوی معلی
نزول فرمودند یکی از گرفتاران را همانشب آزاد کرده کس همراه کردند که او را بسلامت
از قراولان گذرانیده تا حوالی اسفراین برند که خبر ورود موکب اقبال بعبد المؤمن خان
رسانده که آماده نبرد بوده باشد و همان شب کوچ کرده تا قریه سنخواست که هشت فرسخ رفتند
و چنین قرار یافت که از آنجا تا ابروان که چهار فرسخی اسفراین است صباح روز سیم
از آنجا بعزم رزم جنود اوزبک سوار شده بهم عنانی جنود غیبی بظاهر اسفراین رسیده

به نیروی اقبال صف قتال آرایند وچون ایره وزیبان مضرب خیام اردوی ظفرنشان
کردید تا نصف شب ترتیب مقدمات جنگ داده اسب واسلحه ویراق بملازمان موکب
اقبال رسیدادند که میرزا محمد سلطان بیات که در قلعه محصور اوزبکیه بود باتفاق قراولان
سپاه قزلباش در همان شب باردوی همایون رسیده بشرف پابوس اشرف مشرف
شد خبر فرار اوزبکیه را رسانید وچنین تقریر کرد که چند نفری از گریختگان معرکه جاجرم
که پیاده بکوهها رفته در سیغولها خزیده شب در راه می آمده اند برهنه وابله پای باردو رسیده
خبر شکست وانهدام لشکر وگرفتاری امرا بعبد المؤمن خان رسانیدند واعیان لشکر
هم سراسیمگی تمام درمیان ایشان پدید امد وشش روز از موعد مهلت گذشته بود شاه
محمد ایلجیان سواره بپای قلعه آمده کس نزد میرزا محمد سلطان بیات فرستاد که فردا وعده
قلعه سپردن است اولی اینست که اخلاص ورزیده مکر و زرق را پیشه نسازی تا بعنایات
پادشاهانه اختصاص یابی میرزا محمد سلطان پیغام فرستاد که فردا امیدواریم که افتاب
موکب ظفر قرین شاهی از افق این ولایت طلوع نماید اگر نواب در اینجا تشریف داشته باشند
بوعده وفا نموده قلعه بسپاریم اوزبکیه دانستند که میرزا محمد سلطان باستظهار
ورود پادشاه قزلباش مهلت یکهفته طلبیده بود از تسخیر قلعه مایوس گشته حقیقت بعبد
المؤمن خان عرض نمود که مجال توقف نمانده کوچ می باید کرد ودر همان روز کوچ کرده از راه رادکان
بمشهد مقدس معلی رفتند روز دیگر رایات نصرت ایات شاهی بپای قلعه رسیده
نزول اجلال فرمودند بعضی از ارباب رای وتدبیر صلاح دیدند که تعاقب عبد المؤمن خان
نموده تا مشهد بروند زیرا که او را اگر قوت مقابله می بود در اسفراین مقابله مینمود ظاهر است
که بمقابله در نیامده معاودت خواهد نمود واحتمال قریب دارد که اوزبکیه در مشهد مقدس استعداد
قلعه داری نداشته باشند وتاب توقف نیاورده بیرون روند وفتح مشهد مقدس دست
دهد فرهاد خان مخالفت این رای را اختیار کرده بدو وجه صلاح در تعاقب نمیدید یکی
مطلب از یورش خراسان استخلاص محصوران اسفراین بود وآن بفعل آمد وشکست فاحش
باوزبکیه راه یافته اعاظم امرای ایشان گرفتار شدند وپادشاه توران بدنام گریز گشت
چند روز در همین منزل توقف نموده نسق مهمات آن ولایت کرده معاودت میباید کرد دیگر
آنکه از پیش رفتن شاید صورت دیگر روی نماید که نقصان دین ودولت باشد

بالفرض

وبالفرض که عبد المؤمن خان مشهد را خالی کرده از آنجا فرار نماید شهر معمور وآباد از قزلباش
نخواهد گذاشت ودر مشهد قتل وغارت بسیار نموده انواع آزار واضرار از رفتن ما
بشیعیان مشهد مقدس میرسد واز نرفتن هیچ نقصی بدین ودولت نمیرسد واز جانبین دلایل
بر رجحان عقیده خود میگفتند بالاخره برای فرهاد خان عمل نموده ترک تعاقب کردند چند
روز در اسفراین توقف نموده متوجه نسق معاملات آنجا شدند وچون محمد سلطان وطایفه
بیات جهت محاصره کشیده استعداد قلعه داری نداشتند حکومت اسفراین را به بوداق
خان چگنی شفقت فرموده مهمات آنجا را در عهده اهتمام او نمودند ودر استحکام قلعه وحفر
خندق کوشیده قریب ده روز مهمات آنجا را انتظام واتمام داده کوچ فرمودند حاجی
محمد خان پادشاه خوارزم که رفیق موکب همایون بود اراده نموده که بمیان ایل صاین خانی
ترکمان که با او منسوب بودند در حدود استراباد اقامت داشتند رفته از ایشان استمداد
نماید وخود را بالکاء خود رساند بندگان حضرت اعلی هرچند میدانستند که باوجود
تسلط واقتدار عبد الله خان مطلب او بحصول نمی پیوندد ووقت او نیست بنابر التماس
او رضا جو گشته مرخص ساختند واسباب ویراق پادشاهانه آنچه در خور او بود عنایت فرموده
مشار الیه باتفاق پسر عرب محمد سلطان وبابا خان روانه شدند حقیقت رفتن او وباز
امدن او دیگر باره بپایه اعلی سریر در سال آینده مرقوم میگردد وچون علیخان کرایلی از یورش
تخلف نموده بموکب همایون ملحق نشد قرارداد خاطر اشرف آن شد که بمیان کرایلی رفته اگر
علیخان در دعوی اخلاص راسخ بوده درمقام اعتذار درآید او را مصحوب خود گردانیده
متوجه استراباد شده آن ولایت را که مدتهاست که از تصرف قزلباش بیرون رفته درمیانه
جمعی از ایل صاین خانی دایلو پرده سیاپوش انقسام یافته نسق نمایند اگر از علیخان عصیان
وطغیان بظهور رسد نخست بدفع او پرداخته روانه استراباد گردند بدین عزیمت از
اسفراین کوچ فرموده چون دشت بجهات محل نزول اردوی ظفرنشان گردید مقرر شد
که امرا عظام اغرق واحمال واثقال را با جمعی لشکریان که اسب زبون داشته باشند
بجانب عراق فرستاده مردم یکه که دامن تجرید وسبای در موکب همایون باشند ودرین
منزل ریش سفیدان کرایلی بپایه سریر اعلی امده نمودند که علیخان در قلعه های حصار متین
وجرات آمدن نمود بعضی رعایای حاصل تنک جست ایالت پناه حسین خان

با طایفه شاملو بر تسخیر قلعه‌های حصار مامور گشته متوجه آن صوب شد و چمن اقبال بی‌زوال پادشاهی قلعه
های حصار ربیع حسین خان مفتوح گشته علیخان بقلعه درعلکر بخت وارداد خاطر اشرف ان بود
که کس بر سر قلعه مذکور فرستاده او را بدست آورده خاطر از مهم او بالکلیه فارغ ساخته متوجه
استراباد شوند درین اثنا خبر معاودت عبدالمومن خان بجانب سبزوار و محاصره نمودن قلعه
انجا رسید چون اکثر لشکریان رخصت یافته متوجه عراق شده بودند و اندک مردمی در رکاب
اشرف توقف داشتند و چنین مذکور میشد که مدد و کومک از جانب بلخ و ماوراءالنهر بعبد
المومن خان رسیده و او باستظهار لشکر تازه زور این جرات نموده جمعی از ارباب رای قدم بر
بجهت پراکندگی لشکر قزلباش و قوت و قدرت عبدالمومن خان توجه موکب همایون را بجانب
سبزوار صلاح دولت نمیدانستند تا آنکه خبر رسید که عبدالمومن خان شهر سبزوار را گرفته
در شهر قتل عام کرده و میرزا محمد سلطان حاکم انجا بارک متحصن شده استعداد قلعه داری ندارد
و اوزبکیه ارک را محاصره نموده در تسخیر ان ساعی شده اند و عنقریب ارک نیز مفتوح میگردد حضرت
اعلی حکومت کرایلی را نصف بمنصور خان کرایلی و نصف بتوکل خان تفویض فرموده دفع فتنه
علیخان را بعهده اهتمام ایشان و ولی غازی نمود و چند نفر از اعیان کرایلی را ملازم رکاب اقدس گردانید
و عزیمت سبزوار و استخلاص محصوران ارک را وجهه همت ساخته با ان قدر مردم که در پایه
سریر اعلی مانده بودند متوکلا علی الله لوای نصرت انتما بدان صوب در حرکت آوردند که آنچه
مقدر الهی باشد بظهور آید و عبدالمومن خان که از پای قلعه اسفراین فرار نموده بحوالی مشهد
مقدس رفته عازم بلخ بود مسموع او گردید که حضرت اعلی شاهی بجهت ترفیه حال ساکنان مشهد
مقدس از سر تعاقب او گذشته بجانب استراباد توجه نموده میخواست که خود را از ننگ و عار
فرار خلاص سازد و میدانست که قلعه اسفراین کمال استحکام یافته مردان کارزار و ذخیره و یراق
بسیار مشحون و استیلا بر آن قلعه درینوقت مقدور او نیست و کینه اهل سبزوار بجهت تشیع
نظری و جرأتی که قبل ازین در گرفتاری موسی میرزا و رفقا نموده بودند در دل داشت و میر علی
اصغر ولد میر محمد کسکنی نیز که از اعیان سبزوار بود اوزبکی شده در خدمت عبدالمومن خان
بود و با میر محمد مومن سلطان حاکم سبزوار و سایر اولاد میر شمس الدین علی سلطان عداوت
موروثی داشت محرک تسخیر سبزوار گشته او را بدان اغوا نمود و توجه موکب همایون بحدود
استراباد بتحقیق پیوسته بود و گمان نداشت که دیگر باره حضرت اعلی بخراسان عودی نماید محرک

سبزوار

سبزوار نمود میر علی اصغر مذکور جی شده بر سر سبزوار ایلغار نمود علی الغفله بظاهر
شهر رسید و اطراف و جوانب سورن انداخته یورش نمود سبزواریان بجهت عدم اطلاع
سراسیمه گشته قدرت مدافعه نیافتند میر محمد سلطان با جمعی از اعیان بعد تشویش خود را بارک
انداخته محافظت قلعه ارک و صیانت اهل و عیال خود نموده دست از شهر باز داشتند
اوزبکیه بدان بلده مسلط شده بشهر ریختند و انقوم از خدا بیخبر بسفک دماء مسلمین
اقدام نمودند و عبدالمومن خان تدارک مذلت و عار فرار خود را در قتل جمعی از فقرا و ضعفا
سبزوار تصور نموده در شهر قتل عام کرد از کشتن کودکان شیرخوار خود را معاف
نداشته راقم حروف گوید که در موکب همایون شاهی بدان بلده رسیده عورات مقتوله بنظر
در آورد که اطفال شیرخوار را بر روی سینه مادر نهاده بشمشیر دو پاره کرده بودند
بعد از قتل عام و نهب و غارت شهر متوجه تسخیر قلعه ارک شده حوالها از اطراف و جوانب
نصب نموده بجد و جهد تمام در تسخیر ان سعی مینمود یکی از امراء اوزبکیه با سه چهار اوزبک
خونخوار بر سر قلعه صدخرو فرستاده خواجه محمد صدخروی که مرد سردار و دولتخواه این
دودمان بود دست بر ممانعت بر روی کشیده قلعه خود را محافظت نمود و کس بجهت ایصالات
بپایه سریر اعلی فرستاد مجملا اوزبکیه در عین سعی و ابرام بودند که چتر فلک‌سای همایون
بفیروزی و اقبال سایه وصول بر سر دیار سبزوار انداخت و چون خبر ورود موکب مسعود
شاهی با اوزبکیه که صدخرو بودند رسید پای قرارشان سست و متزلزل گشته قدرت
توقف نیافته بعبدالمومن خان ملحق شدند و چون موکب همایون بقریه آزادوار فرود رسید
عبدالمومن خان درین مرتبه نیز از عار فرار نیندیشیده بطریق معهود طبل ارتحال کوفته
شاه محمد الحصاری را بقلعه نیشابور فرستاد که ان قلعه را محافظت نماید و خود از راه ترشیز
عزیمت جانب بلخ نمود در هیچ منزله ساعتی از حرکت نیاسود و بسرعت و استعجال ببلخ رفت
و رایات منصوره در ظاهر شهر سبزوار نزول نموده بتفقد حال بازماندگان اهل
سبزوار و کفن و دفن کشتگان پرداخته انتقام ان ستم رسیدگان از منتقم حقیقی حواله نمودند
ان ستمکاران تیره‌ایام سبزوار گرفتار آمده از عمر و دولت چنانچه در محل خود ثبت
گذارش خواهد یافت تمتعی نیافت بالجمله حضرت اعلی حکومت ان بلده را به بوداق سلطان
قاجار حاکم قلعه استقنا که مرد کار آزموده قلعه‌دار بود و مکرر با لشکر اوزبکیه مقاومت نموده

قلعه استفنادا آن گروه صیانت نموده بود تفویض فرمودند و از آنجا بجانب نیشابور در حرکت
آمده در حدود دیه ابادس اعمال نیشابور نزول فرمودند در آنجا رفتن عبد المومن خان بطریق
ایلغار بوضوح پیوست چون اثری بر تعاقب او مترتب نمیشد و زمستان نزدیک شده بجهت
سغربت شتا و قلت آذوقه توقف خراسان و محاصره قلعه نیشابور صلاح دولت قاهره نبوده حضرت
اعلی عزم مراجعت جزم فرموده انتظام مهام استراباد در اینه بمقتضاء الامور مرهونة باوقاتها بوقت
خود حواله نموده عنان عزیمت بصوب عراق معطوف داشتند مع هذا بجهت فقدان علیق اسبان
و کمی اذوقه و درین سفر اسب و استر و شتر بسیار ضایع شد و رایات جلال بفیروزی و اقبال
بدار السلطنه قزوین رسیده شکر محامد الهی بجای آورد **ذکر فرستادن ذوالفقار بایلچیگری
روم و احوال آن مرز و بوم** قبل از توجه رایات جلال درویش محمد خان و ملو حاکم لاهیجان را
بایلچیگری روم تعیین فرموده مکتوب صداقت اسلوب مشعر بر پرسش تعزیه پادشاه مرحوم
سلطان مراد خان و تهنیت جلوس سلطان محمد خان پسر بن قلمی فرموده تحف و هدایا لایقه ارسال داشته
بودند هنوز مشارالیه بسامان و سرانجام آن نپرداخته بود که حضرت اعلی را سفر بی اختیار خراسان
روی نمود و رفتن مشارالیه در عقده تعویق ماند درین وقت که از آن سفر خیر اثر معاودت فرموده
در مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال واقع شد متوجه روانه نمودن ایلچی شدند فرهاد خان التماس
نمود که چون در زمان شاه جنت مکان خدمت ایلچیگری به بیگلربیگی سرحد رجوع میشد حالا
نیز همان قاعده را منظور داشته این خدمت را بذوالفقار خان برادر او رجوع نمایند حسب الالتماس
مشارالیه این خدمت بذوالفقار خان رجوع شد و مشارالیه با یراق شایسته و آراستگی تمام متوجه
روم گشته الحق خدمت را بر وجه لایق بتقدیم رسانید و موازی سیصد نفر از ملازمان خود
گزین و خلاصه لشکر بودند بزیب و زینت تمام همراه برده و دهشت داد بسیار از و بجهه ظهور
امد چنانچه بعضی از دون همتان روم مبادرا با سفاهت و اسراف منسوب ساخته اند پادشاه روم
پادشاه روم و وزرا و پاشایان روم مبادرا نیز تعظیم و تکریم بسیار کرده زیاده از ایلچیان زمان شاه
جنت مکان اعزاز و احترام او بجای آورده بودند و چون درین سال سلاطین فرنگیه شکر گرفت
بود مانده بازماندند و سلطان محمد خان بنفس همایون بدانطرف نهضت نموده بود در وقتی که ذو
الفقار خان باستنبول رسید خواندکار در آن سفر بود تا آمدن خواندکار در استنبول توقف
نموده بالجمله میان او و سلاطین فرنگیه مقابله واقع شد در اول حال شکست افتاد فرنگیه شروع

تسلط یافتند که گروه انبوه باردوی اعظم ریخته غارت مینمودند که میانه مردم ریم ما ما خلیفه حضرت
عیسی علی نبینا و علیه السلام و مطاع پادشاهان فرنگیه است و با پادشاه محاربه بر سر خزانه خواندکار
واقع شد که هر یک خود را در تصرف آن اولی واحق میدانستند درین حال نسیم عنایات
الهی بر رایات اسلام در وزیدن امد علم کفر و ظلام نگونسار گشت و عوام الناس اردوی رومیه
هجوم نموده بضرب مطراق و چماق ارباب شقاق را از دور راندند بفتح و ظفر اختصاص یافتند
و جمعی کثیر از سیه بختان تیره رای بدار البوار شتافتند پادشاهان فرنگ انهزام یافته سلک
جمعیت ایشان ازهم پاشیده هر دو طایفه بولایت خود در فتند سلطان محمد خان مظفر و منصور
باستنبول امده ذوالفقار خان بعز ملازمت پادشاه فایض گردید و حضرت خواندکار حقیقت
آن فتح مبین را به بندگان حضرت اعلی قلمی نموده قبل از ورود ذوالفقار خان ارسال داشته
بود و از آنجانب نیز جواب کتابت از فرط دوستی و محبت مرقوم گشته ارسال یافت ذوالفقار
خان قرین اعزاز و احترام مرخص گردیده با تحف و هدایای لایقه معاودت نموده در
سال آینده رسید و مکتوب محبت اسلوب از جانب خواندکار بحضرت اعلی بالقاب مناسب
و اداب شایسته مرقوم شده بود بنظر انور رسانیده تحف و هدایا گذرانید **ذکر باغی گری
جمعی فتنه جویان گیلان و خروج حمزه و بقتل رسیدن او با بعضی بیدولتان از القضاء تعالی**
از سوانح این سال عصیان و طغیان جمعی از سست رایان خفیف و فتنه جویان سراسر جهل
گیلانیست که بمحض سفاهت و سبکعقلی خود را در ورطه هلاک انداختند بنحوی اجمالی و تفصیل
این اجمال آنکه در حینی که رایات نصرت آیات متوجه سفر خراسان گشته بدفع فتنه عبد
المومن خان مشغول بودند ملک جهانگیر حاکم کجور که در سال گذشته روی از آیین دولت
تافته سالک طریق فرار و عصیان شد و با فوجی از دون صفتان و مستمندان رستمدار و دیلم
بن آمده دست دراز به یاد تجوز مرعایا مینمود درویش محمد خان حاکم لاهیجان جهة دفع فتنه
او آراسته روانه جانب رستمدار شده بود حمزه نامی از قبیله چیک اقوام میرعباس بیجود
اینکه بندگان حضرت اعلی چند روز از مقر سلطنت دور افتاده اخبار مختلف از خراسان
میرسید و بلده لاهیجان که پای تخت گیلان است از حاکم خالی مانده بود دولت خود را
مغتنم دانسته چشم از عواقب امور پوشیده خود را سلطان حمزه نام نهاده دم از خروج و عصیان
زد و جمعی از بیدولتان بیش بر سر او جمعیت نموده بلاهیجان آمدند و از اطراف و جوانب

لاهیجان سیما اسباب کار کال که معظم فرای آن ولایت است مردم فتنه انگیز مبادرت بالوهیراو
کرده علی الغفله بشهر درآمدند ونخست بکاروانسرایها ریخته دست بغارت اموال بیرون دراز
کردند وخانهای ملازمان درویش محمد خان معدودی که بر سرخانه ومتعلقات او ساکن بودند
سراسیمه وار ابواب قلعه را مسدود ساخته سپر محافظت در روی کشیدند وقاصدی هم عنان
صبا وشمال بجهت اعلام ایلغار بجانب تنکابن فرستادند وچند روز که در قلعه لاهیجان محصور
بود اهل قلعه با آنکه استعداد قلعه داری نداشتند بدافعه ومقابله پرداخته مخالفان بقلعه راه
ندادند و باغیان مذکور از بی استعدادی اهل قلعه خبر یافته بجد وجهد تمام در تسخیر آن
میکوشیدند اما چون این خبر به پیر رسید خسرو بیک چهار یار غلام خاصه شریفه که داروغه
رشت بود واغورلو سلطان چیکنی حاکم فومن با جمعی از مردم آنجا ایلغار نموده بلاهیجان آمدند
و بین الجانبین محاربه قوی اتفاق افتاد به نیروی دولت قاهره شکست بجانب باغیان افتاد
وجمع مذکور با جمعی بقتل رسیده بقیة السیف پراکنده شدند درویش محمد خان که در رحمدشت
دار بود این خبر شنیده بر سبیل ایلغار بلاهیجان آمد وچون مهم جمع مذکور در اکثر بیشتر از رسیدن
او بکفایت مقرون شده بود بتفحص وتجسس حال باغیان پرداخته هر کس از آن طایفه در رهگذر
بدست آورد براه عدم فرستاد وسرجمع بدلختی را با عریضه مشعر بر اعلام ایلغار باستقبال موکب همایون
فرستاد در وقتی که رایات جلال بساوخ بلاغ رسیده بود بنظر اشرف در آمد خسرو بیک چهار یار
که باین خدمت قیام نموده بود تحسین وآفرین گشت ونایره قهرمان غضب پادشاهی که نمونه
از سخط الهی است درباره مردم فتنه انگیز لشته نشاکه محل شورش وغوغا بود بحرکت در آمده
حکم بر قتل عام شد درویش محمد خان حسب الحکم قضا جریان متوجه لشته نشا گشته طایفه
دو ملو دست بقتل وغارت دراز کردند اکثر بیگناهان بآتش گناهکاران سوختند و با آنکه
درویش محمد خان که مرد خدا آگاه مالاندیش بود ملاحظه بسیار کرده نمیخواست که قتل
بافراط واقع شود جمعی کثیر در آن قضیه راه عدم پیمودند اما باعث آن شد که دیگر کسی از آن طبقه
بعصیان وطغیان دلیری نکرد وقایع متنوعه که درین سال بتقدیر خالق عباد در روی داده
بعد از تسکین آتش فتنه جمع وقتل عام لشته نشا ایالت آن ولایت باغورلو سلطان چکنی
حاکم فومن شفقت شده بود تمامی الکاء بیه پیس به فرهاد خان شفقت شد والکاء رشت از او
تغییر یافت وحکومت ولایت فارس در دکل بالله وردی خان [illegible] مفوض ومرجوع گشته

رتق وفتق معاملات دیوانی فارس بعهده اهتمام مشار الیه قرار یافت ومقرر شد که هر ساله
سیصد نفر از غلامان خاصه شریفه همراه بفارس برده مخدومات جزو هر ولایتی از ولایات مهیا
سازد که از منافع آن یراق واسباب یساق سرانجام نمایند درین سال جمعی از مردم سعد وقاص
من اعمال نهاوند برومیان یاغی شده قلعه که در سعد وقاص ساخته بودند بتصرف در آورده
خراب کردند واجامره واجلاف آن ولایت از لوار واکراد وغیره با ایشان اتفاق کرده بر سر قلعه
نهاوند کس بخدمت اشرف فرستاده از نیخال خبر کردند وحسن علیخان چکنی را که در آن حین
حاکم همدان بود محرک این شورش دانسته از او شکایت نمودند وحضرت اعلی شاهی ظل الهی
بنا بر درست پیمانی و رعایت وشرایط صلح قورچیان فرستاده اجامره واجلاف مذکور را قمع
وتنبیه نمودند وچند نفر از مفسدان را بقتل آورده سرهای ایشان را ببغداد فرستادند
وحسن علیخان از ایالت همدان معزول شد دیگر از سوانح آنکه میر قلباباي کوکلتاش حاکم
هرات که از تربیت یافتهای عبدالله خان ومعتمدان او بود برای خود یا باشاره وصلاح خان
علی ای التقدیرین با حضرت اعلی باب الفت واشنایی گشته ایلچیان معتمد با تحف وهدایای لایقه
بپایه سریر اعلی فرستاده بعد از اظهار مراسم اخلاص عرض نموده بود که سالهاست که مردم ماوراء
النهر بجهت خصومت ونزاع طرفین از سعادت زیارت حرمین محروم مند واز خوف وبیم بغربت
حج بیت الحرام قدم بولایت ایران که سد راه جادرست نیتوانند نهاد والتماس نموده بود که
رخصت دهند که طبقه اوزبکیه ومردم ماوراء النهر که اراده حج داشته باشند بی خوف و
هراس آمدشد نمایند که مثوبات آن برون کار فرخنده آثار عاید گردد وایلچیان در دار
السلطنه قزوین سعادت بساط بوس دریافته لوازم کورنش بتقدیم رسانیدند ومشمول
انعام واحسان بازگشته اسلام بیک یوزباشی شاملو را همراه ایشان بهرات فرستادند
وبمیر قلبابا کوکلتاش منشور عنایت والتفات بقلم آمد درباب رخصت حج اوزبکیه وما
وراء النهری حسب المسئول حکم مطاع عز اصدار یافت دیگر از سوانح این سال شاعر شیرین
کلام مولانا شانی که در بجهه نسبت سبحانی دارد از وفور اخلاص وخلوص اعتقاد منظور نظر
عطوفت آیین از ندما ومجلسیان ومحفل ارم تزیین بود چند منقبت ومثنوی در مدح
ومنقبت حضرت شاه ولایت پناه در سلک نظم آورده بخدمت اشرف میگذرانید چون
بدین بیت رسید که بیت اگر دشمن کشد ساغر وگر دوست ✤ بطاق ابروی مردانه اوست ✤

مزاج مقدس را غریب کیفیتی طاری شد این طرز ملایمی و این مضمون در میزان طبع وقاد
بغایت سنجیده و پسندیده افتاد همت بیخاصیت دریاد مولانا بتموج در آمده امر فرمودند
که کبیا در دکفه ترازو ریخته در یک کفه دیگر مولانا را بوزن در آورده آن نقود و آفرع رابصله
این شعر با عطا فرمودند و شعرای عصر را موجب امیدواری گشته همگی را بدین مضمون مترنم
بود و زبان بمدح و ثنای شهریار جهان کشودند **بیت** شاعر که بخاک ره برابر شده بود
برداشتی و بزر برابر کردی • اما چون طبقه شعرا سرامد ارباب حقد و حسد ملازمین
ازین عطیه والا کینه مولانا در دل گرفته مدتها آن حکایت زبان زد انجمن آرایان محافل
نفاق بود و مولانا حسن وهم الدین که مرد هزال شیرین سخن است و اشعار هزل آمیز مضحک
میگوید در قطعه که بجهت وزیر قم گفته این بیت درج نمود **شعر** حسن وهم الدین چنین
مفلس • پادشه میکشد بزر شاپی • اما بعرض اشرف رسید که مولانا علی رضا خوش
نویس چند روزی در مجلس همایون راه یافته بسخنان گستاخانه که اعتقاد لطایف
وظایف داشت دلیری میکرد و بدین جهت از بساط عزت دور و از سعادت مجالست
مهجور گردید روزی در محوطه طویله قزوین در اثناء حکایت بی تقریبی مناسب حرف باز
کشیدن شاقی بمیان آورده گستاخانه گفت که چرا اینگونه التفاتی شامل حال من نمیکردد
وحضرت اعلی شاهی ظل الهی از روی مطایبه فرمودند که چون در طویله واقع اگر صلاح [illegible]
شمارا در کپن بکشم فریاد از نهاد حاضران بزم اقدس برآمده موجب انبساط خاطرها گشت •
شعر سخن ساز و ظرفای نکته پرداز شاخ و برگ بران افزوده نقل انجمنها ساختند •
مولانا گذاشته باو بر دوختند **ذکر واقعه ناگزیر نواب سکندر شان در ین سال**
درین سال در حینی که نهضت همایون بجانب اسفراین واقع شده بود نواب سکندر شان
را در دولتخانه مبارک قزوین بیماری عارض گشته منجر باسهال گردید چون اجل مقدر
رسیده بود معالجات حکما مفید نیفتاده بجوار رحمت ملک غفور پیوستند در آستانه
امامزاده واجب التعظیم امامزاده حسین علیه التحیه مدفون گردیده از آنجا نقل عتبات عالیا
سدره مرتبات شد انا لله و انا الیه راجعون **شعر** اگر صد سال مانی ور یکی روز •
ببایدرفت ازین کاخ دلفروز • چون اندکی از اوصاف حمیده آن پادشاه عالیجاه در ذیل دفتر
اول رقم تحریر یافته در مقام قلم عنبر فام زبان در کام کشید **آغاز سال همایون فال ایچی ئیل**

ترکی مطابق

ترکی مطابق سنه خمس و الف که سال دهم جلوس سعادت مانوس شاهی ظل الهی است
چو شد نوروز سلطان گیتی آرای چمن شد از ریاحین عنبر اسای بهار عالم آرا جلوه گر گشت
اساس ظلم دی زیر و زبر گشت طراوت یافت از نو باغ و بستان شد از لطف هوا عالم
گلستان نوروز عالم آرای این سال میمنت مآل در روز دوشنبه بیست و یکم شهر رجب
سنه مذکور اتفاق افتاده بهار دلگشا غم فرسای خاطر پیر و برنا گردید نوعروسان مجله
خاک سر از جیب مغاک بر آورده انجمن آرای بزم عشرت و شادکامی گشتند نسیم بهاری
از شمیم ریاحین عطر سایی آغاز نهاده افسرده دلان کنج خمول چون عندلیبان در گلشن جهان
بزمزمه نغمه سرایی درآمدند بنابر آن حضرت اعلی شاهی ظل الهی بدستور معهود در ایوان
چهلستون دولتخانه مبارکه قزوین بلوازم جشن نوروزی پرداخته لوازم بزم ملوکانه
و محفل خسروانه آراسته چند روز بعبادکی سال نو و تهنیت قدوم نوروز فیروز بعشرت
و شادکامی گذرانیدند بعد از لوازم سور و سرور هوای سیر و شکار گیلان و قزل اقاج
از خاطر خطیر همایون سر زده از دار السلطنه قزوین روانه شد نخست از راه کوه دم بخطه
دشت تشریف برده از آنجا فومن و کسکر محل ورود شهریار والا گهر گردید و در علیاباد
فومن بلوازم شکار زنکوله غرایب و شیرینی او از وقایع گذشته سبق ذکر یافت قیام نموده از آنجا
[illegible] اغلح انجمن برای برادن تخت و تاج کرده چند روز ساخته دریاکنار محل نزول اموکب
اقبال بود بعد از فراغ از سیر و شکار ماهی و دبلاد الارشا دار دبیل تشریف برده بزیارت
آستان ملایک آشیان حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه قیام نموده عنان عزیمت
بصوب مراجعت انعطاف دادند و دیگر باره دار السلطنه قزوین محل نزول خسرو معدلت آیین گردید
ذکر تسخیر ولایت مازندران بهشت نشان بتوفیق پروردگار عالمیان و تفویض حکومت
و دارائی آن دیار نزهت بخش بفرهاد خان چون ولایت طبرستان که عبارت از مازندران بهشت
نشانست ملک طلق شرعی موروث اولاد میر عبدالله خان جد مادری حضرت اعلی شاهی ظل
الهی که نسبت او بسید قوام الدین مشهور بمیر بزرگ است که در طبرستان خروج بسیف کرده
مالک الملک گردید در صدر صحیفه اول رقم تسطیر یافته و درین عهد و اوان سلسله رفیعه
اولاد ذکور که شایسته تصرف ملک موروث باشد نبود لاجرم آن عرصه ارم زینت ارثا و اکتسابا
شایسته تصرف شهریار سعادت قرین و حق شرعی سلطان بادادودین است که در میانه

جمعی از امرا و سرداران آن ولایت بتخصیص سید مظفر مرتضائی و الوند دیو و ملک بهمن لاریجانی
انقسام یافته بود و مکررا از ایشان نسبت بسلسله میر بزرگ بی ادبیها و کفران نعمت بظهور رسیده
هرکدام بر ولایتی رقم اختصاص بتغلب متصرف بودند و گاهی بقبول پیشکش باج و خراج بدیوان
اعلی مینمودند بیهانهای بی معنی موقوف داشته همه از اطوار ایشان حیله و تزویر و آثار
نفاق و شقاق میرسید و همواره فتح و تسخیر الملک و انتزاع آن ولایت از ید متغلب مکنون خاطر
انور و مخزون ضمیر منیر معدلت گستر بود تا آنکه درین سال رای جهان آرای بدان متعلق گشت
که دست تغلب این جماعت را از ملک موروث کوتاه ساخته ضمیمه ممالک محروسه گردانند
حسب الاستدعا فرهادخان تسخیر ولایت مازندران برای و رویت و حسن درایت او آراسته
روانه مقصد گردید و استمالت نامها با سرآمد و سرداران فرستاده همگی را بایلی و انقیاد دعوت
نمود مردم آن ولایت خصوصا سید مظفر که سودای خودسری در دماغ او را شوریده داشت غایبانه
اظهار اطاعت مینمود اما وحشی صفت در آمدن نزد فرهادخان متامل و متردد بوده اصلا رام
نمیشد بعد از تکرار مراسله و آمد و شد سفرا و مردم چرب زبان راضی بملاقات گشته او و جمعی دیگر
از سرداران و اعیان نزد فرهادخان آمدند خان سید را تعظیم و تکریم بسیار کرد اما ما تعهد از
گشتن و تکلیف رفتن بپایه سریر اعلی نمود سید مظفر بدین شرط راضی شد که فرهادخان با او
رفاقت و همراهی کرده در خدمت اشرف شفیع تقصیرات او بوده باشد و در باب مهمات
مازندران التماس او لفظا بإدا استماع نماید بعمل آورد و مطلب او این بود که شاید بطریقی هر بار تعهد
باج و بقبول خراج مهم مازندران را صورتی داده خود بدستور حاکم و فرمانروا باشد فرهادخان
بنا بر صلاح وقت ملتمس او را مبذول داشته سید را مصحوب خویش کرد آینده بپایه سریر اعلی
آوردند و سید در دار السلطنه قزوین شرف بساطبوسی دریافت و حضرت اعلی مصلحتی
ظاهر که چندین مصالح ملک و دولت در آن منطویست بعضی تلطفات درباره او بظهور
آوردند اما باطنا با او که باسلسله ولی نعمت عصیان و کفران ورزیده بی ادبیها ازو بظهور
وآده میر بزرگ و قوم یافته التفاتی نداشتند و او در منزل فرهادخان میبود و بمقتضای
الخاین خایف دیم و هراس بسر میبرد و خاطرنشان او شد که همت والای شاهی ظل الهی
مصروف بر آنست که ساحت الملک را از خس و خاشاک تسلط و اقتدار اینگونه خودسران
متغلب پاک گرداند بالضروره از حکومت مازندران مایوس شده قرار داد که درین مرتبه مردم

ان دیار را

ان دیار را مطیع و منقاد گرداند و از آنجا با کوچ و مردم خود بعراق نقل نموده بقیه عمر را در رضا
جویی خاطر اشرف مصروف سازد اما دیو هوس و سودای حکمرانی چنان در جوف دماغش
جای گرفته بود که دلش از آنچه میگفت خبر نداشت القصه از خدمت اشرف رخصت
یافته برفاقت فرهادخان روانه مازندران گشت و جناب خان بجهت تالیف قلوب سایر
وحشی صفتان مازندران با او بمدارا سلوک نموده بعنوان معزز و محترم بطریق مهمان رفیق خان
بود چون بشهر آمل که از بلاد قدیمه طبرستان است و در تصرف ملک بهمن بود
رسیدند ملازمان و مردم او قلعه آمل را استحکام داده در مقام [illegible]گاری در آمدند فرهاد
خان شروع در لوازم قلعه گیری کرد ملک بهمن در لاریجان بود از غایت مکر و خباثت که
جبلی او بود بحسب ظاهر اخلاص و بندگی و اطاعت و انقیاد مینمود و در باب قلعه پیغام
داد که مرا اختیاری نیست جماعت سرکش لیلی که بالطبع حکومت قزلباش را کاره اند برای خود
عمل نموده در قلعه داری میکوشند اما باطنا سالک طریق خلاف و طغیان بوده با اهل قلعه
که اکثر ملازمان معتمد او بودند استمالت داده ترغیب می نمود که در قلعه داری مردانه
بوده قزلباش را راه ندهند بمجملا توقف فرهادخان در پای قلعه بامتداد کشید و مردم
ملک بهمن بتخصیص چند نفر از طایفه تکلو که ملازم او شده بودند در آن قلعه بودند
در قلعه داری اصرار مینمودند درین حال سید مظفر غدر و خلاف بظهور آورده از اردوی
فرهادخان فرار نموده بولایت ساری که در تصرف گماشتگان او بود رفت و قلعه ازداره
کله را استحکام داده در آن قلعه رحل اقامت انداخت و آثار خلاف و عصیان بظهور
رسانید چند نفر دیگر از عظمای مازندران که نزد فرهادخان آمده بودند اقتدا بسید مظفر
کرده هریک بحکومتگاه خود شتافتند و آمد شد مازندران بیاد قزلباش منقطع گردید
جناب خان مطلقا ازین وقایع تزلزل باحوال خود راه نداده بجدی [illegible] در تسخیر قلعه
ساعی گشت و بحسن سعی و تدبیر و داد و دهش وحشی صفتان آمل را بانواع احسان و
انعام رام کرد تا آنکه بیامن تاییدات الهی و نیروی اقبال شاهی بر قلعه مستولی گشته
و مفسدان قلعه را از میان برداشته در آمل حاکم تعیین نموده متوجه تسخیر سایر محال گشت
عظما و اعیان که فرار نموده بودند نیز یک یک آمده بتمهید معذرت می پرداختند و جناب
خان از افعال ایشان اغماض نموده عذر پذیر بود چون از روی قدرت و اقتدار بمقصد

تسخیر قلعه از دان کله بجانب ساری رفت و سید مظفر هراس بقیاس غالب گشته قدرت قلعه
داری نیافت مضطرب و خوفناک گشته بی سر و سامان از قلعه بیرون آمده بجنگل گریخت سید
مظفر بترکیب افیون دار معتاد بود و نیم مثقال افیون خالص نیز بکار میبرد و ملازمانش از غایت
اضطراب حقه ترکیب معتاد با او نرسانیده بودند دو سه شب در جنگل از فقدان ترکیب
معتاد و کیفیت افیون بصد تشویش بسر برده بدانجهت بیماری عارض ذات او گشت با
اینحال در جنگل بسر نتوانست برد بالضروره در نهایت ضعف و بیماری خفیف و بی اعتبار
بخدمت خان پیوست و اعراض نفسانی که برو غلبه کرده بود ضمیمه آن کوفت گشته سر بر
بستر ناتوانی نهاد و معالجه و مداوا مفید نیفتاده روز بروز مرض اسهال اشتداد یافته بان
در گذشت بعد از فوت او کماشتکان فرهاد خان در مازندران بقدر استقلالی یافته اکثر محال را
بحیطه ضبط در آوردند و فرهاد خان الوند سلطان برادر خود را در مازندران بنیابت گذاشته
خود بخدمت اشرف آمده حقایق حالات عرض کرد اما الوند دیو که سواد کوه بود خبر فوت
سید مظفر را شنیده بتصور انکه او را معتمدان از میان برداشته اند بی اعتماد گشته موجب
زیادتی وحشت و دهشت او گردید و ملک بهمن که مرد فتنه انگیز آشوب طلب بود
مازندرانیان بر الوند سلطان شورانیده تحریک ماده فساد مینمود و نمی خواست که الوند
دیو و عظمای مازندران با لشکر قزلباش آمیزش نمایند و الوند دیو که چاشنی حکومت
در مذاقش جای گرفته بود آسان آسان ترک آن برو دشوار می نمود باغوا و افساد
ملک بهمن سر بجیب اطاعت در نمی آورد و این معنی بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت
که تا دفع ملک بهمن نشود ممالک طبرستان در ید اقتدار اولیاء دولت ابد بنیان استقرار
نمی یابد و او ترک بد نهادی و افساد نمی نماید لاجرم رای عقده کشای بدفع و جازم گشته
فرهاد خان را بر سر ملک بهمن فرستادند ذکر رفتن فرهاد خان بلاریجان و گرفتاری
ملک بهمن به نیروی اقبال کیخسرو زمان ملک بهمن ولد ملک کیومرث بن کاوس
از احفاد کیومرث بن سون بن گستهم که در عهد تیمور گورکان والی کل رستمدار و کوتوال
قلعه نور بوده و بعد از فوت او ولایت رستمدار میان دو پسر او جهانگیر و اسکندر
قسمت شده بود یک حصه نور و توابع و یک حصه کجور و مضافات اوست و همیشه آن
قسمت میانه اولاد ایشان معتبر بود اما در زمان شاه جنت مکان طبقه

ازیشان

ازیشان که بنی لهمان یکدیگر بودند بحکومت و دارائی قیام داشتند ملک عزیز والی نور و ملک
سلطان محمد والی کجور و ملک بهمن مذکور والی لاریجان بود که در عهد قدیم از مضافات کجور بود و
احوال ملکان نور و کجور در طی داستان تسخیر رستمدار رقم قلم بدایع نگار خواهد شد
ملک بهمن اگرچه بسبب الکا و ولایت از ایشان کمتر بود اما بوفور عقل و رشد و کاردانی و
و امتداد زمان حکومت صاحب جاه و مکنت شده بود و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بجهت
آنکه در هنگام توجه عراق باستقبال موکب جلال آمده بود و یکدو مرتبه دیگر در ییلاق لار بسعادت
آستان بوس مشرف شده اظهار اخلاص مینمود نهایت شفقت در باب او بظهور می آوردند
اما مشار الیه مرد محیل فتنه انگیز و در رشته حیل و تزویر از امثال و اقران بیش و از همه
در پیش بود حضرت اعلی مکرر را در مقام تجربه و امتحان او در آمدند هر مرتبه نقد اخلاصش
در محک امتحان ناتمام عیار نمود و همیشه در طبرستان به تیغ فتنه کرده هر کس از مردم ان ولایت بدرگاه
معلی بازگشت می نمود ملک بهمن با او معاودت آغاز نهاده در قلع و استیصال او میکوشید
از جمله ملک سلطان حسین لواسانی که با او نسبت قرابت داشت یا بغرض انکه بخدمت
اشرف توسل جسته اظهار اخلاص مینمود و ملک سلطان حسین برادرش بملازمت اشرف سر
افراز شده بود با او عناد ورزیده بر سر او بقلعه لواسان رفت و او را بدست آورده بقتلش
پرداخت و اطفال و عورات سلسله او را بلاریجان برده انواع فضیحت بمردم او روا داشت و
عنقریب بانتقام منتقم حقیقی گرفتار آمد فی الحقیقه آنچه کرده با خود کرد حضرت اعلی مکرر کس
فرستاده بازماندگان ملک سلطان حسین را طلب فرمودند تغافل ورزیده نفرستاد و مردم
مازندران که طریق ملوک طوایف پیش گرفته هر یک ولایتی را مخصوص خود گردانیده بودند
ملک بهمن را بجهت ترجیح حامی خود ساخته ولایت آمل که از بلاد مشهوره طبرستان است
و بالکاء او اقرب بود باو گذاشته بودند درین اوقات که حضرت اعلی همت بر [illegible]
تسخیر ملک موروثی مازندران انداختند ملک بهمن بطمع آمل از جاده عقل و صواب منحرف
گشته چنانچه در فوق تحریر پیوست با اولیاء دولت روز افزون بمکر و حیل سلوک نموده
اعمال نفاق آمیز ازو ظاهر شدن گرفت با آنکه نایره غضب شاهانه در باره او التهاب
یافته مخفی نماند که ولایت موروثی را بطمع خام آمل بباد داد بیت خواست تا نان دیگر
الاید ؛ بعد ازین شهد با شکر خاید ؛ دهر اسباب دولتش برداخت ؛ عاقبت مکر و حیله

کارش بساخت دولت وبخت روی از و برتافت که جزای عمل زکستی یافت طمع خام بخت خفته او ذو کردنشدن نان پخته او القصه چون تلب ذراند ود او یعنی سخنان کذب آمیز نفاق آلود او در محک طبع وقاد همایون کم عیار نمود فرهاد خان را بر سر او فرستادند و او حسب العزمات قضا جریان متوجه لاریجان کشته بترتیب اسباب قلعه کیری پرداخت واز درکاه معلی توپچیان وتفنکچیان فرستاده شده توبهای قلعه کوب ترتیب دادند در لوازم قلعه کیری وتضییق محصوران سعی تمام مینمودند جماعت امیری که معظم سپاهیان لاریجان بودند با فرهاد خان یکدل ویکزبان کشته نزد د نزد او اغاز نهادند وملک بهمن با نجماعت بی اعتماد کشته در دان امیر نامی که ریش سفیدان طبقه بود کوفته سیاه چاه زد بالاخره بقتل آورد وان طایفه در مخالفت ملک بهمن یکجهت کشته دلیل راههای مخفی قلعه کشتند ودر اندک روزی بر زیر دیوار قلعه رسید ملک بهمن مضطرب شده اظهار اطاعت وانقیاد کرد فرهاد خان نیز او را استمال عنایت شاهی کردانیده طالب ملاقات شد ملک بهمن بعد از اخذ عهود ومواثیق بیرون امدن خواست بطریق معتاد بلطایف الحیل وحرب زبانیها شر قزلباش را از خود دفع نموده بتواضعات دنیا دارانه و وعدهایی که هرکز وفا نکرده قزلباش را از پای قلعه کسیل کرداند فرهاد خان را تکلیف امدن قلعه ومهمانی کرد فرهاد خان اجابت نکرد وصید برا که بدام افتاده بود رها نکرده تکلیف رفتن درکاه معلی وملازمت اشرف نمود ملک بهمن از بیرون امدن نادم وپشیمان کشته چون هیچ سخن او در نکرفت باکراه تمام راضی بامدن شد فرهاد خان بصلحت وقت قلعه را همچنان در تصرف کماشتکان او کذاشته تکلیف قلعه سپردن نکرد واو را مصحوب خویش کردانیده بپایه سریر اعلی آورده در دار السلطنه اصفهان در مجمعی که طبقات خلایق از اطراف وجوانب در مجلس بهشت آیین جمع امده بودند بنظر خجسته اثر رسانید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بزبان عتاب وسرزنش با او تکلم اغاز نهاده یکیک تقصیرات وخیانتها که در دولت ابد قرین از و بظهور آمده بود شمردن کرفتند ملک بهمن سر خجالت وندامت پیش انداخته از افروختکی شعله غضب وعتاب وخطاب دست از حیات مستعار شسته اما حضرت اعلی جند روزی بجهت تعهدات که فرهاد خان با او کرده بود تغافل در کار او ورزیده او بدستور در خانه فرهاد میبود تا انکه

در اول

در اوایل سال تخاقوی ئیل بست والف که رایات جلال از اصفهان بقزوین نهضت نمود او را بعمارت نور ولیخانه مبارک طلب فرموده درحین تکلم وعتاب وخطاب بدست ملک سلطان حسین لواسانی دادند که بقصاص خون برادرش بقتل رسانید واو با تمام کارش پرداخت مال حال اولاد مشار الیه وتسخیر قلاع او جکونه میسر شد در سال آینده رقم کلک بیان میکردد انشاء الله تعالی

ذکر احوال حاجی محمد خان والی خوارزم واقربای او که در ولایت خوارزم بوقوع پیوست والتجا او ورود مرتبه دویم بدرکاه شهریار جهان

در طی سوانح احوال سابقه مرقوم قلم وقایع نکار کردید که در سال کذشته رایات نصرت ایات بجهت دفع فتنه عبد المومن خان بخراسان توجه نمود حاجی محمد خان والی خوارزم وعرب محمد سلطان پسر او وبا باخان برادرزاده اش از خدمت اشرف مرخص کشته بجانب مملکت خویش رفتند ونخست بیانایل واویماقات بقیه ترکمان صاین خوانی دفتر جی اوغلی طایفه مرافقت سلاطین مذکور اختیار نموده داخل ولایات خوارزم شدند مردم انولایت بقدوم ایشان بشاشت وخرمی بظهور آورده در مقام اطاعت وانقیاد در آمدند کماشتکان عبد الله خان ودار وغکان او هریک محل اقامت خود را خالی کذاشته بماوراء النهر رفتند و ولایت خوارزم از لشکر بیکانه خالی کشت حاجی محمد خان فی الجمله استقلال یافت اما جمعی که بر سر او جمعیت نموده بودند اکثر قبایل و زبکیه واکه لشکریان حاجی محمد خان بودند کوچانیده بولایت دیکر فرستاده واز اعوان وانصار وصاحب وجودی در ولایت خوارزم نمانده بود بالجمله عبد الله خان بعد از استماع خبر ورود حاجی محمد خان جمعی از امرا معتبر خود را با لشکر عظیم بر سر او بخوارزم فرستاده وبان اکتفا ننموده خود نیز متعاقب بدان صوب در حرکت آمد حاجی محمد خان چون از ورود لشکر عبد الله خان خبر یافت متجنده انولایت را جمع آورده بمقابله ایشان شتافت وبین الفریقین محاربه عظیم اتفاق افتاد وچون آوازه قرب وصول موکب عبد الله خان تزلزل و ربنیان ثبات وقرار خوارزمیان افتاده در ین حرب شکست بجانب ایشان افتاد وحاجی محمد خان منهزم کشته مجال توقف در انولایت نیافت ونخواست ونخواست که خود را در قلاع محصور کرداند بالضروره باتفاق عرب سلطان محمد پسرش منهزم و پریشان حال خود را از ولایت خوارزم بیرون انداخته روی بجانب استرآباد آوردند ودر انجا بعد

ومعونت یقر ترکانان صاین خانی خود را بسرحد مملکت قزلباش رسانیدند وحضرت اعلی
شاهی ظل الهی از آمدن او خبر یافته کس باستقبال او فرستادند و بدرگاه معلی طلب فرمودند
او دیگر باره بخدمت اشرف آمده در دار السلطنه قزوین بعز ملاقات همایون فایز گردید
واز جانب اشرف لوازم تفقد و دلجوئی پادشاهانه بظهور پیوست اما بابا خان برادرزاده
که در شهر وزیر بود قلعه انجا را قایم کرده توقف نموده هرچند میدانست که هرگاه محصور
گردد از هیچ طرف مددی باو متصور نیست و عاقبت گرفتار اعادی خواهد شد از عالم
غیرت و مردانگی به نیکنامی کشته شود حالتی که بمذلت گذرد راجح دانسته مردانه در ان
قلعه اقامت نمود لشکر عبدالله خان قلعه را محاصره نموده قریب چهار ماه باسپاه بیشمار
عبدالله خان تلاش کرده قلعه شهر وزیر را نگاه داشت عاقبت لشکریان او و مردم اهل شهر
و قلعه از محاصرات قلعه داری و آنچه نموده با او بیوفایی کرده میل بجانب عبدالله خان کردند
بابا خان اینمعنی دریافته با معدودی از ارباب حقیقت و وفا دروازه را گشوده خود را
فدائی وار بمخالفان زده در دریای حرب غوطه خورد اوزبکان عبدالله خانی بر دور او
محیط گشتند والیوم حرف شجاعت و دلاوری بابا خان در خوارزم مذکور السنه و
افواه است عبدالله خان بعد از فتح خوارزم بیشتر بنابر رفته بهر کس از مردم انولایت گمان خلاف
داشت از میان برداشت و قلاع را استحکام داده بماوراء النهر مراجعت نمود ذکر منازعه
که درین سال میانه مهدیقلی خان شاملو حاکم شوشتر و طایفه افشار و سید مبارک والی عربستان
وحویزه بظهور آمد و رفتن الله وردی خان بحسب الفرمان قضا جریان بکوه کیلویه و مال
حال بخت برگشتگان افشار از تقدیر کردگار جهان درین سال جمعی از مفسدان
طایفه افشار کوه کیلویه خصوصا جماعت ارشلو و گندوزلو امیر خان حاکم انولایت یاغی
شده در رامهرمز و قصاب کوه کیلویه جمعیت نموده ابوالفتح بیگ نواده خلیل خان را
در میانه خود بخانی برداشته در مقام عصیان و خلاف در آمدند مهدیقلیخان شاملو
حاکم شوشتر از اخلاص و صوفیگری بدین شیوه ناپسند انکار نموده بنابر قرب جوار
در مقام دفع فتنه ایشان شد و با معدودی از غازیان شاملو بر سر ایشان رفته
در مابین شوشتر و رامهرمز میانه ایشان حرب اتفاق افتاده طایفه افشار از فوج
قلیل شاملو منهزم گشته پناه بسید مبارک والی عربستان بردند مهدیقلی خان بعد سید

مبارک را

مبارک را از مخالفان دولت قاهره شمرده متعرض احوال اعراب حویزه میشد و از سید مبارک
زیاده حسابی نمیگرفت و با او غالبانه سلوک میکرد و سید مبارک از بدسلوکی مهدیقلیخان
متشکی بود و مکرر عرایض بدرگاه معلی فرستاده از و شکایت می نمود و میخواست که مهدیقلیخان را
گوشمالی داده او را از بیهوشی باده نخوت و غرور بهوش آورد از عتاب و خطاب شاهانه
اندیشه میکرد درینوقت جماعت افشار محرک آن ماده گشته او را بمحاربه مهدیقلیخان ترغیب نمودند
او در مقام مقاومت جماعت افشار درآمده با جمعی از جنود عرب بر سر مهدیقلیخان آمد
که او از رامهرمز معاودت نموده بشوشتر می آمد اعراب سر راه باو گرفتند بین الفریقین اندک
محاربه واقع شد و چون اعراب اضعاف مضاعف لشکر مهدیقلیخان بودند او صرفه در جنگ
صحرا ندیده خود را بحصاری که در آن حوالی بود انداخت و اعراب آمده حصار را محاصره کردند
و چون حصار مذکور زیاده استحکامی نداشت و ذخیره در انجا نبود بالضرورة با سید مبارک
طرح صلح انداخت سید مبارک نیز چون از حضرت اعلی شاهی ظل الهی خوف بسیار داشت بصلح
راغب گشته میانه ایشان صلح گونه وقوع یافته قرار یافت که سید مبارک کوچ کرده بطرف
حویزه رود و مهدیقلیخان از حصار بیرون آمده بشوشتر مراجعت نماید از جمعی مسموع شد
که سید مبارک نسبت بمهدیقلیخان غدری در خاطر داشته با اعراب قرار داده بود که چون
مهدیقلیخان از حصار بیرون آید عطف عنان نموده بر سر او تازند و بتادیب او پردازند
سید بدر ولد سید مبارک که اظهار ارادت و اخلاص باین آستان کرده و مناص می نمود
مهدیقلیخان را از کید و غدر خبردار کرد و او چند روز خود را در آن حصار محافظت کرده
بیرون نیامد سید مبارک معلوم کرد که او استشمام رایحه غدر نموده حزم احتیاط مرعی می
دارد توقف ننموده بجانب حویزه رفت شاهوردی خان عباسی در لرستان این
مقدمات را استماع نموده اظهار دولتخواهی کرده بمعاونت مهدیقلی خان متوجه آنصوب
شد تا رسیدن او میانه ایشان صلح مذکور اتفاق افتاده بالجمله مهدیقلی خان خاطر از
کید اعراب جمع کرده از حصار بیرون آمده متوجه شوشتر گردید و حقیقت حال را عرض داشت
نموده بپایه سریر اعلی فرستاد و چون حضرت اعلی نمیخواستند که سید مبارک را از این دولت
مایوس گردانند و اعمال سابق او را بعفو و اغماض گردانیده بودند بمهدیقلی خان احکام مطاع
فرستادند که با سید مبارک من بعد سلوک مستحسن کرده اصلا دست درازی بالکا و مملکت

او بکنند و مطلقا با عشایر و قبایل اعراب متعلقه باو کاری نداشته باشد اما این مغضب انتساب
دربارهٔ مفسدان اشتعال یافته حکومت کوه کیلویه را علاوهٔ مهمات فارس گردانیده بالله ویردی
خان مفوض گردانیدند و تنبیه و تادیب متمردان و قلع و قمع مفسدان آن طبقه را بحسن اهتمام
او منوط فرمودند و خان مشار الیه بدان ولایت رفته جمعی کثیر از مفسدان افشار سیما ارشلو و
کندورلو که خمیرمایهٔ فساد بودند بقتل رسانیده خرمن عمر بسیاری از قبایل مرکش خاکی
و حوامکی و بندانی و غیره و الوار که همیشه در آن ولایت آتش فتنه و فساد می‌افروختند بباد
داده بر سایر الناس تحمیلات نمود سر دولتان بد بخت و سرکشان افشار و الوار ایچنان
گوشمالی یافتند که بعد ازین خیال فساد بپیرامون خاطرشان نگشت و مهمات آن ولایت را
حسب المدعا انجام داده از غلامان خاصهٔ شریفه حاکم در کوه کیلویه تعیین نموده مراجعت
و حقایق حالات را بپایهٔ سریر اعلی عرض کرده خدمات او درجهٔ استحسان یافت و مشمول نوازش
و التفات شاهانه گردید ذکر آمدن جنود اوزبکیه از خراسان تا تاخت دار العباده
یزد و محاربه نمودن با علیقلیخان شاملو و جماعت قزلباشیه و مغلوب شدن اوزبکیه
بتوفیق پروردگار در ین سال جمعی از جنود اوزبکیه پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده باراده
تاخت و غارت دار العباده یزد از راه طبس و رباطات سغاده و جندق آمدند علیقلی
خان شاملو قورچی ترکش حاکم یزد بود و محراب خان قاجار حاکم طبس کس فرستاده اورا
از آمدن جنود اوزبکیه آگاه گردانید و او شهر را مضبوط کرده خود با چهارصد نفر از
جنود قزلباش و تفنگچیان ابخدود که فراهم آورده بود بعزم جنگ استقبال اوزبکیه
نمود جنود اوزبک از راه دیگر آمده بحوالی شهر رسیدند علیقلیخان که هشت فرسخ راه طی
نموده بود بازگشته بحوالی شهر که رسید روز دیگر طلیعهٔ سپاه مخالف که قریب یکهزار و
دویست نفر بهادر بودند و سپاهی ایشان دو سه هزار میشد نمایان شده بظاهر شهر
رسیدند و در کمال قدرت و اقتدار در حوالی شهر فرود آمدند و بهرجا دست ایشان رسید
نهب و غارت نموده آنچه در هر جا بنظر ایشان در آمد در قید تملک و تصرف در آن کشیده
اموال بی‌نهایت جمع آوردند علیقلیخان در اول حال الصلاح در آن دید سالک طریق حزم و احتیاط
گشته بمحافظت شهر و قلعه و دروازه پرداخت و اهالی یزد جهت بسیاری اوزبک تجویز
جنگ نمیکردند اما خان مشار الیه با آنکه از کیفیت حال و کثرت لشکر خصم اطلاع

یافته

یافته بود تکیه بر اقبال بیزوال شاهی کرده با فوجی قلیل از غازیان شاملو و تفنگچیان و غیر ذلک
که حاضر بودند پای همت مردانگی نهاده طرح جنگ انداخته دلاوران جنود قزلباش و تفنگچیان
و غیر ذلک مردانه بمحاربهٔ اعدا اشتغال نمودند و اوزبکیه را غرض از آمدن تاخت و غارت اموال
بود خواستند که بازگشته اموالی که فراهم آورده اند بیرون برند علیقلیخان با غازیان شاملو
جلو ریز بر سر ایشان تاخته ثانیا بین جنگ در پیوست و غازیان شاملو بحملات دلیرانه سلک
جمعیت ایشانرا از هم فرو ریخته تا موازی سیصد نفر قتیل و جمعی دستگیر شدند بقیة السیف
اوزبکیه شکسته و پریشان حال روی بوادی فرار آوردند و قطع نظر از اموال کرده سلامتی
را غنیمت شمردند و علیقلیخان بفتح و ظفر اختصاص یافته غازیان شاملو چند فرسخ اوزبکیه را
تعاقب کرده جمعی را با اموال بدست آورده مظفر و منصور باز گشتند محراب خان از طبس
با فوجی از جوانان کار آمدنی از عقب ایشان بدار العباده یزد می‌آمد در رباط خرانق بجنود
اوزبکیه که بازگشته بودند رسیده جنگ در پیوستند درین مرتبه نیز شکست فاحش
بحال جماعت راه یافته جمعی کثیر بقتل در آمده بقیة السیف پراکنده گشته سر بکوه
و بیابان بی آب نهادند مولانا فخر الدین بافقی با جمعی از تفنگچیان بافق و بهاباد سر در
پی ایشان نهاده بودند از تشنگی هلاک شدند جان از آن مهلکه بیرون نبردند القصه
از جمعی که آمده بودند کمتر کسی نجات یافت و هم درین سال جمعی از اوزبکیه لشکریان عبد
المؤمن خان بر سر علیخان کرایلی رفته جمعی از مردم او را بقتل آوردند و او بقلعهٔ دوغدان رفته
قلعه را مأمن خود ساخته در کمال ندامت و پشیمانی بسر میبرد و تا عاقبت بکفران نعمت
گرفتار آمد ذکر آوردن نعش غفران مآل [illegible] نعش مبارک حضرت شاه جنت مکان
الی مشهد مقدس بدار السلطنه اصفهان و نقل نمودن بعتبات عالیات سدره نشان
در صحیفهٔ اول رقم نگارش یافت که اسمعیل میرزا در زمان سلطنت خود نعش مبارک
شاه جنت مکان را نقل بمشهد مقدس معلی نموده مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد
بدین خدمت باتفاق علیقلیخان شاملو بیکلربیکی هرات مامور گشت و او در روضهٔ
مقدسهٔ حضرت امام الانس والجن در سر چهار موضع حفر قبر نموده هنگام هر کدام اقرب
و بصیانت از اعدا اقرب باشد مدفون سازد چند روز قبور محفوف منظور خلایق بود
تا آنکه در شبی اراده دفن داشت باتفاق میر سید علی متصل استرآبادی یا امیر سید علی

صدر ششتری علی اختلاف الروایتین و شیخ حسن حفار مشهدی در حرم مقدس دانسته
در جوار ضریح مبارک محل دیگر حفر نموده آن در گرانمایه را در صدف آنخاک پاک مخزون ساختند
و قبور دیگر را بخاک انباشته در صفه پایین پای مبارک علامت قبر گذاشته شد و حفاظ
سر قبر مبارک همیشه در آن مکان تلاوت مینمودند خادمی که بخدمات سر قبر شاه جنت
مکان مامور بود در آن مکان شمعها افروخته خدمت میکرد و قبر شاه جنت مکان
بین الجمهور در همان صفه و مکان اشتهار یافته در حینی که عبد المومن مشهد مقدس را
تسخیر نموده آن بقعه شریفه بسته و زبکیه در آمده آن جاهل بیعاقبت از غایت تعصب اراده
نمود که اجساد شاه جنت مکان و شاهزادگان صفوی نژاد را که در آن صفه مدفون
بودند بیرون آورده لوازم بیحرمتی بظهور آورد و آن قبور را حفر نموده استخوانی چند از عظام
رمیم بیرون آوردند و بعد از چند سال شخصی از اهل الضلال بعرض عبد الله خان و عبد المومن خان
رسانید که نعش شاه جنت مکان در مکان دیگر مدفون است و من اطلاع دارم ایشان
باغوای ارباب تعصب دوستم بهادر نامی اوزبک را فرستادند که آن مکان را حفر نموده
نعش را بیرون آورده ببخارا رسانند که هرگونه استخفافی که در خاطرشان رسوخ یافته
باشد بظهور آورند دوستم بهادر حسب الامر باتفاق آن مخذول نعش را از مکان
بیرون آورده در کیسه نهاده سر کیسه را اغلای نظرلی حاکم مشهد مقدس مهر کرد چندگاه در نجاه
نام موضعی از مواضع مشهد مقدس مخفی بود که از آنجا نعش را برداشته راه ماوراء النهر پیش
گیرند رضا قلی بیک ولد پهلوان شاه علی انباردار سرکار فیض آثار که اصفهان الاصل است
در آن موضع بود دوستم بهادر در خانه او مهمان شد و او از بردن نعش مذکور اطلاع یافته
چند روز دوستم بهادر را نگاه داشته تواضعات ادیبانه با او بجا آورد و در اثناء
محاوره با او بر سبیل مطایبه گفت که اگر این نعش را از راه تون و طبس بیایی نه قزلباش
بری ده مثل ابجد عبد الله خان و عبد المومن خان در برابر این خدمت توقع داشته
باشی بتو میرسد دوستم بهادر که حرف انعام و احسان شنید اظهار کرد که مرا در ماوراء
النهر تاملی نیست و چندان تعلقی در آنجا ندارم اگر راست میگویی و متعهد میشوی که آنچه
میگویی بعمل آید چنین میکنم و او تعهدات کرده باتفاق یکدیگر نعش را برداشته بر
سبیل ایلغار بطبس آوردند اما دوستم بهادر میگفت که من خواب مهیب دیدم که مرا از بردن

نعش

نعش مذکور بماوراء النهر نهی کرده باوردن ایران رهنمایی کردند و این واقعه را با رضا قلی بیک در میان
نهاده از او استعانت جست باتفاق نعش را برداشته متوجه شدند الحاصل چون بطبس رسیدند
سهراب خان حاکم طبس ایشان را تعظیم و تکریم بسیار کرده حقیقت بعرض اشرف رسانید حضرت
اعلی شاهی ظل الهی از این خبر بهجت اثر مسرور و شادمان شد حکم همایون عز صدور یافت
که از طبس تا دار السلطنه اصفهان استقبال کرده نعش را در کمال توقیر و احترام بدار السلطنة
مذکور رسانند و حسب الامر اعلی بهر ولایت که رسیدند خلایق باستقبال بیرون آمده نعش را
بر دوش کشیده بمنزل میرسانیدند و نسبت برضا قلی بیک و دوستم بهادر که حامل آن جسد
مطهر بود خدمات شایسته بجای میآوردند و چون بدین نهج بحوالی اصفهان رسیده شد
حضرت اعلی با جمیع امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت شاه پیاده باستقبال شتافته آن
جنازه مغفرت اندازه را بر دوش گرفته بشهر رسانیده در بقعه منسوبه بامام الساجدین
و قبلة العارفین امام علی زین العابدین علیه السلم که مدفن دو امام زاده عالی قدر است
گذاشته شد و خلایق بشرایط زیارت آن جنازه قیام مینمودند و این خبر خجسته اثر در اطراف
و اکناف شهرت یافت هر چند این قصه احتمال صدق و کذب داشت اما بنا بر مصلحت وقت
و شهرت بین الاعادی جانب تصدیق راجح نمود و بالفرض که صورت وقوع نداشته باشد
چون در اول حال که عبد المومن خان بر مشهد مقدس مستولی شد و استخوانی چند از عظام
رمیم مدفونین صفه پای مبارک این گدا استخوان شاه جنت مکان و شاهزاده هاست
بیرون آورده مورد استخفاف ساخته بود اراده ازلی بدان متعلق گشت که بسبب آن
بدنامی از جسد مطهر آنحضرت منتفی شود و چه امری که خلاف توقیر و احترام باشد نسبت بآن پادشاه
سید دین دار پاک اعتقاد پسندیده درگاه الهی نبود نیز بکسانی که چنین بزرگی نمود تا
عالمیان ظاهر شود که آن جسد مبارک شایسته استخفاف یافته زیاده از معمول بانعام
وافر سرافراز شدند و حکم شد که جمیع امرا و اعیان قزلباش و هواخواهان این سلسله علیه
در رعایت ایشان تقصیر ننمایند و وظایف و امال ایشان با نواع عطایا گرانبار کردند و آن
نعش مطهر را بجانب عتبات عالیات نقل فرمودند یکی از اماکن شریفه که بمصلحتهای
پنهانی تصریح آن لازم نبود مدفون گشت اما بعد از فتح خراسان راقم حروف از شیخ حسن حفار
شنیدم که دست اجرام بحریم قبر مبارک شاه جنت مکان نرسیده ع بهمان نهج نشان

است که بود * وان نعش که آورده اند بجای از روضه مقدس مطهر معطر بود که ببرکت دم
حضرت شاه جنت مکان از شر اعادی مصون مانده در جنان مکان شریفی مدفون کرده
مصرع زهی سعادت دنیا و دین زهی توفیق * **بیان وقوع متنوعه که درین سال**
حال نوعباد روی داد درین سال ایلچیان از اطراف و جوانب عالم بدرگاه جهان پناه آمده
بعضی در قزوین و بعضی در اصفهان سعادت بساط بوسی دریافتند و در درگاه معلا
از ایلچیان و مهمانان مجمعی دست داد که در سنوات ماضیه کمتر وقوع یافته و از هر دیار تحف و
هدایا بیشمار بنظر کیمیا آثار رسانیدند از جمله ایلچیان مذکور میرزا ضیاء الدین کاشی و ابو نصری خافی
بودند و از جانب پادشاه والا جاه فریدون بارگاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانفرمای
ممالک هندوستان همراه یادگار سلطان روملو که هفت سال بود که بایلچیگری هند رفته بود
برسم رسالت آمده در دار السلطنه مذکور سعادت بساطبوسی دریافتند میرزا ضیاء الدین
مذکور ولد میر رفیع الدین قاضی کاشانست که قریب بیست و پنج سال بود که بولایت هند رفته
در سلک ملازمان آن پادشاه ذی جاه آمده اعتبار تمام بود و ابو نصری از مردم ولایت خاف
است درین اوقات هر دو باتفاق یادگار سلطان روملو برسالت ایران مامور شده از راه
کیچ و مکران بکرمان و از آنجا بدرگاه سعادت آشیان آمده بحسب الفرمان فضا جریان
بازارها آیین بستند و حضرت اعلی چند روز ایلچیان مذکور را در میدان طوی داده قرین
اعزاز و احترام گردانیدند و ایشان بعد از تسلیم عتبه اقبال و قواعد تحیت و تسلیم مکتوب بلاغت
اسلوب که از فرط محبت و دوستی مرقوم خامه بدایع نگار گشته از منشیات شیخ ابو الفضل
ولد شیخ مبارک مشحون بنکات دلپذیر بود بنظر انور در آوردند و تحف و هدایا که
آورده بودند با شتران کوه پیکر همچنان بار در میدان سعادت از نظر همایون گذرانیدند
و بعد از فراغ از سیر و صحبت میدان هوای سیر صفاهان و عشرت سرای نقش جهان از خاطر
خطیر سر زده بعشرت و کامرانی متوجه آن صوب شدند و در آن خطه فردوس نشان یکی
از ایلچیان که باطراف فرستاده شده بود آمده بعز عتبه بوسی مشرف گشت و یکی دیگر زینل
اسلبیک گرگیراق بیرونیست که چند سال قبل ازین برسم رسالت نزد سلاطین عظام
هند دکن رفته بود درین سال مراجعت نموده بارخانها از اجناس و امتعه نفیسه هند
آورده پیشکشها گذرانید و ایضا سلام بیگ یوزباشی شاملو که برسم رسالت نزد قلیبابا

کوکلتاش حاکم هرات فرستاده شده بود آمده ایلچیان مشار الیه که دیگر باره برفاقت او بخدمت
اشرف فرستاده بود با تحف و هدایا بنظر انور در آمده بنوازشات پادشاهانه سرافراز شدند
و چون ظاهر بود که الفت و آشنایی میر قلیبابا با حضرت اعلی بی امر و اشاره عبد الله خان نیست
چون مفتح ابواب شده بود حضرت اعلی نیز بنا بر صلاح وقت با عبد الله خان ابواب مراسله
مفتوح داشت محمد قلیبیگ ایشیک آقاسی عربگرلو را بایلچیگری تعیین فرموده باتفاق فرستادگان
میر قلیبابا روانه نمودند و همچنین ایلچیان سلاطین عظام گرجستان رسیده مشمول
نوازش و الطاف بیکران شاهانه شده معاودت نمودند دیگر از سوانح این سال آنکه
از جانب بیگلربیگی دار السلام بغداد رسولان سخن دان رسیده بعد از عرض عبودیت و
اخلاص خبر فوت خان احمد والی گیلان رسانیدند که در استنبول باجل طبیعی درگذشت
امیره حمیر بختیاری که آبا عن جد میر و میرزاده الوار بختیاری بود تا غایت مانند وحشی
صفتان بادیه خلاف با هیچکس رام نشده بود از وفور عقیدت و اخلاص بدرگاه فلک
مناص آمده پیشکشهای لایق گذرانید و بعذر تقصیرات ایام ماضی و مستقبل خدمات
کلی گشته بخلاع فاخره معزز و ممتاز گردید مقضی المرام رخصت انصراف یافت دیگری از
سوانح آمدن ملک جلال الدین خان ولد ملک محمود والی سیستان است که از تسلط
طغیان اوزبک و منتسبان مجال اقامت نیافته بود از روی اخلاص و ارادت موروثی
احرام عتبه اقبال بسته از راه کرمان بدار السلطنه اصفهان رسیده و در آنجا بشرف مجالست
مجلس خلد آیین سرافراز شد حضرت اعلی شاهی بقدوم او استبشار نموده اعزاز و احترام
تمام فرمودند و در مجالس خاص قرین بزم عشرت و اختصاص بود دیگر از سوانح این
سال مغضوب شدن طایفه تکلو است عموما و حکم قتل ایشان سبب آنکه حضرت اعلی
قطع نظر از اعمال سیئه سابقه ایشان که اولامه و غازیخان در زمان شاه جنت مکان
ازین دولت رو گردان شده بروم رفتند و با محمد خان شرف الدین اغلی حاکم خود مخالفت
نموده ولایت عراق عرب و بغداد را بسلطان سلیمان خواندگار روم دادند مجددا بجهت
مخالفت و نزاع ایشان با نواب جهانبانی سلطان خرم میرزا توجهی بایشان نداشتند
درین سال که فرهاد خان بتسخیر مازندران مامور شده بود بعرض اشرف رسید که چند
نفر از طایفه تکلو بلادم ملک بهمن شده قلعه آمل را ایشان نگاه میدارند ایمعنی

موجب اشتعال نایرهٔ غضب شاهانه گشته قتل عام آن طایفه فرمودند و مقرر شد که هر کس از آن طایفه
در هر جا باشد حاکم آنجا او را بقتل آورده برمنهل کالش رقم عمل کشد چون اکثر در همدان و قلمرو
علیشکر اقامت داشتند و حکم اشرف باسم حسن علی خان چکنی عز اصدار یافت و او بیاری از آن
طبقه را براه عدم فرستاد از عظمای آن طبقه که درین قضیه راه عدم پیمودند مصطفی خان ولد
مسیب خان شرف الدین اغلی الت و ولی بیک یوزباشی و الیاس بیک بعد از الطاف نواب خجسته
برنقیه السیف ترحم فرموده جمعی از نورقوچیان تکلو که مانده بودند بدستور قورچی مشدند
متنوعه از سوانح اقبال که درین سال روی داد فوت سلطان حیدر میرزا ابن سلطان
حمزه میرزاست که بنا بر ترفیه حال مسلمین این دیار ضرورتا باستنبول فرستاده شده بود چون
خال رخسار این دولت بود شایسته نمی نمود که سید زاده شیعه پاک اعتقاد از شاهزادگان
صفوی نژاد در بلاد رومیه در میانه مخالفان مذهب بوده صاحب اولاد و اعقاب شود
از مآثر الطاف قادر لم یزال و اقبال شهریار بیمثال پیشتر از آنکه پابستهٔ اولاد و اعقاب شود
در استنبول بمرض طاعون درگذشت و هواخواهان این دودمان قدسی نشان بل کافه اهل
ایران وقوع این قضیه را از نتایج دولت و اقبال این خاندان کرامت نشان دانسته از دغدغه
مآل حال آن شهزاده مغفرت مآل فارغ شدند دیگر از وقایع این سال آنکه علی یارخان المورد
رود استراباد فوت شد پسرش محمد یار نام جوانی صبیح الوجه از طایفه کوکلان و او حکومت با
بوستان استراباد خایف گشته بوساطت میرزا بیک فندرسکی ولد میر ضیاء الدین که از ذریه
سادات عظیم القدر استراباد بود و التماس و نیکو بندگی این دودمان ولایت نشان
منفرد و ممتاز بود دولت ارادت بدرگاه معلی آورده در دار السلطنه اصفهان بسعادت
بساط بوسی فایض گشت و در رصد صحیفه اول در طی وقایع زمان شاه جنت مکان رقم تسطیر
یافته که جماعت ترکمانان صاین خانی که بسلاطین خوارزم متعلق اند در حدود استراباد ما
بین آب اترک و گرگان اقامت دارند از زمرهٔ آن طبقه طایفه المور اگرچه نسبت بسایر قبایل م
متعلق اند در حدود او عشایر صاین خانی کمترند اما علی یار خان در میانه آن جماعه بعقل
و دانش و رشد و کاردانی ترقی کرده سایر قبایل بزرگی او را پذیرفته بودند و جمعی از ین
طایفه در زمان شاه جنت مکان بکنار رود گرگان آمده زراعت بسیار در آنجا کرده بعضی
اوقات مطیع حکام استراباد بوده مال زراعت میدادند و بعضی اوقات عصیان و طغیان

ورزیده

ورزیده از جهلا و اوباش ایشان دست درازی بحواشی مملکت واقع میشد بعد از فوت شاه
جنت مکان که اختلال در احوال قزلباش واقع شد از حکام قزلباش کسی در استراباد
اقامت نتوانست نمود و در هر بلوکی یکی از اعیان رسم سیاه پوشی بنیاد نهاده بجهت دفع
شر بقیه ترکمانان صاین خانی و حفظ حال خود ترتیب داده تفنگچی و کماندار بسیار بهم رسانید و در آن
بلوک ندای انا لا و غیری بگوش هوش دیگران میرسانید علیار مذکور با آن طایفه عاقلانه آمیزشی
کرده باندک هدیه و تکلفی قناعت نموده زیاده در مقام معارضه در نمی آمد در زمان خجسته
نشان همایون اعلی چون اوزبکیه در خراسان لوای قتدار افراخته ولایت خوارزم و نسا و درون
که بولایت استراباد متصل است بتصرف اوزبکیه ماوراء النهر درآمده بود حضرت اعلی بنا
بر رعایت حزم و احتیاط و ملاحظه آنکه مبادا بقیه ترکمانان مذکور که با اوزبکیه هم کیش و مذهب اند
مطیع آن طبقه گشته اوزبکیه باستراباد راه یابند با علیار مذکور که بوسیله میرزا
بیک بدرگاه معلی بازگشت میکرد بمصلحت وقت تلطف آغاز نهاده حکم ایالت استراباد باسم
او فرستاده با او مدارا فرمودند و او بهمان خورسند گشته دار و غه بشهر میفرستاد و
خود در حدود گرگان اقامت نموده با سیاه پوشان بدارندگانی میکرد و بوسیله او اهل
اهل استراباد از شر سایر قبایل صاین خانی محفوظ بودند و چندین سال بدین نهج گذشت
و این تدبیر بجهت حفظ حال سکنه استراباد که عموما اهل تقوی و اکثر اهل طاعت و عبادت اند
بغایت صایب و از شمول عاطفت نسبت بخلق الله شایسته بود الحاصل درین اوقات که
علیار خان فوت شده پسرش بدرگاه معلی توسل جست هنوز آن ملاحظه و احتیاط باقی
بود بدستور والد حکم ایالت استراباد باسم محمد یار خان پسر او عز صدور یافته او را
مشمول نوازش و الطاف بیکران روانه آن صوب فرمودند دیگر از سوانح متوفیات این سال
مرحومی آقا شاه علی دولتابادی اصفهانی که مستوفی الممالک بود در ایامی که رایات جلال
در دار السلطنه اصفهان نزول اجلال داشت در انجام مریض گشته بمرض ذات الجنب و ذات
الصدور از عالم فنا رحلت نمود مشار الیه مرد آدمی پرهیزکار و نیک نفس بود و در ایام
عمل با خلایق سلوک پسندیده مینمود و در عالم سیاق و نویسندگی بی بدل و استاد الحی
سبین بود مستعدان اصفهان این قطعه در تاریخ فوت او گفته اند بیت مستوفی
پادشاه ایران از دهر بجای رهستان رفته زنوا فغه شیون خلایق از غصه بهفتم

اسمان رفت ٥ دل مطلبید سال فوتش ٤٥ در یکی بفکران رفت ٤٦ یکنقطه زقاف سر زد و
کفت ٧ قانون حساب از میان رفت ٨ مراد از اسقاط یک نقطه قاف که فا شود و بیست از
عدد کم شدن خمس والف موافق تاریخ امد نواب اشرف با زمانیکان او را نواخته منصب استیفا را
با قا میرزا علی برادر او مرحمت فرمودند اغاز سال بیست مال تخاقوی ئیل ترکی مطابق سنه آلف
یازدهم جلوس همایون یازدهم جلوس همایون اعلیحضرت نوروز طرب افزون
این سال همایون فال در روز جمعه دوم شهر شعبان اتفاق افتاد شهریار کامکار فلک اقتدار
اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دار السلطنه قزوین اقامت داشتند هوا بر خلاف طبع بهار
مانند تیره بختان روزکار در هم کشیده چشم سحاب لحظه از قطره فشانی خالی نبود برودت
هوا بر مثال فصل شتا اشتداد پذیرفته از کثرت برف و باران کانا اسمان متواتر و متقاطر بود
چند روز بلوازم جشن نوروز قیام نتوانستند نمود بعد از انکه جنود برد و سرما انهزام
یافته افواج قاهره ریاحین بدار الملک عشیرت آیین بهار خرامیده فرمانروای اقلیم شادمانی
کشتند فرمان بران حسب الفرمان شهریار کیتی ستان در ایوان چهل ستون دولتخانه
مبارک مجلس بهشت نشان اراسته سلاطین و سلاطین زادهای اطراف واکناف والیجان
که در پایه سریر اعلی بودند بان ارم تزیین در آمده صحبت پادشاهانه انعقاد یافته و طبقات
انام بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته بتهنیت نوروزی اقدام نمودند و در خلال این
حال و اوایل این سال فرخنده فال اختری تابان و کوکبی درخشان از مشرق سعادت و از
مطلع اقبال لامع کردید یعنی بخشنده بی منت و عطا بخش صنعت شاه جم جاه را از عطیه خانه
لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ فرزندی ارجمند عطا فرمود ان مولود مسعود بمیرزا سلطان محمد موسوم
کشت و جهت تبلیغ این خبر مسرت اثر مهنیان باطراف و جوانب ممالک فرستاده چند روز
نقارهای شادمانی بنوازش در آورده صغیر و کبیر و برنا و پیر بشکرانه این موهبت عظمی
و تهنیت قدوم سعادت لزوم ان مولود خجسته ورود بعیش و سرور مشغولی داشتند و
حضرت اعلی همه روزه در میدان سعادت اباد بچوکان بازی و قبق اندازی اوقات شریف
صرف نموده چند روز مقیم طربخانه فراغت دست داد برای صایب و فکر دوربین ناظم
امور دین و دولت و باسط بساط ملک و ملت کردید بمهمات ضروری سلطنت پرداختند
در اول این سال جماعت اوزبکیه پای از دایره اعتدال بیرون نهاده از حد و سرحد ممالک

تاخت آورده اسباب غارت و یغمای ایشان از خراسان بعراق رسید رسید و جمعی از بزنانوان
جنود اوزبک به بسطام و دامغان امده بعضی بجهت غارت اموال بمواضع و محال پراکنده شده بعضی
دیگر در کمین مددکاری نشسته حسن علیخان جکنی که بعد از معزولی از ایالت همدان حاکم بسطام
شده بود و میرزا علی بیک عرب عامری مستحفظ شوارع که در انوقت در بسطام بود سر رشته
حزم و احتیاط از دست داده بعد از اطلاع وصول لشکر غارتکر اوزبک مقید بجمعیت لشکر
نشده با معدودی بقصد مدافعان کروه سوار شده اسب جلادت پیش راندند از جنود اوزبک
جمعی از کمینکاه بیرون آمده جلو ریز بر سر ایشان تاختند و سلک جمعیت ایشانرا از هم پاشیده
رخنه در بنیاد حیات جمعی کثیر انداختند حسن علیخان و میرزا علی عرب بعد از محاربه بسیار
شربت ناکوار ممات چشیده راه عدم پیمودند و فوجی دیگر از ان فرقه غارتکر از ترشیز راه بیابان
کوه من اعمال دامغان پیش کرفته سر از الکاء خوار بر آوردند و اثر تاخت ایشان تا اران و بیدکل
کاشان که یکطرف آن ببادیه پیوسته است رسید داروغه سمنان نیز بطریق حسن علیخان
زیاده حسابی از ان طبقه نکرفته بعزم دستبرد با معدودی که الکای تاجیک سمنان نیز بودند
متعاقب ایشان سوار شده ببادیه رفتند اوزبکیه در بادیه عطف عنان کرده بین الجانبین
محاربه صعب اتفاق افتاد داروغه کاری نساخته سمنانیان منهزم و بد حال کشتند اما
شاه علیخان میر جشکزک در الکاء خوار ایلخان اکاه کشته با جمعی از غازیان جشکزک متعاقب
انجماعت در حرکت امده و در بادیه بجنود اوزبک رسیده جنک در پیوستند و چند نفر از بها
دران اوزبکیه را از پای در آورده برخاک هلاک انداختند جماعت اوزبکیه تاب مقاومت
نیاورده شکسته پریشان حال دست از اموال برداشته راه فرار پیمودند و شاه علیخان
استرداد غنایم ایشان نموده مظفر و منصور باز کشته سرهای قتیلان و کرفتاران را بدرکاه
عالم پناه آوردند و بعد از واقعه مذکور اوزبکیه پای در دامن کشیده دست درازی بهیچ طرف
نتوانستند کرد اما حزم و احتیاط اقتضای ان نمود که بجهت دست درازیهای جنود اوزبکیه
و ظهور عصیان و طغیان کرایلی که در ان سرحد بشورش و فساد مشغول بودند جمعی از جنود
ظفر ورود قزلباش را بطرف بسطام فرستند که از حدود خراسان خبردار بودند و بدفع فتنه
علیخان پردازند ایالت بسطام به پیرام علی سلطان برادر حسن علیخان جکنی شفقت شده
امارت ایل کرایلی بدرویش علی خلیفه که میرزاده قدیم ان طایفه است تفویض یافت حسین خان

شاملو لحاکم قم و ولیخان میرزا نواده درویش خان شاملو و حسین خان مصاحب قاجار حاکم ری را با قشون و لشکر آراسته ببسطام فرستاده و مقرر شد که تا حصاد غلات خراسان در چمن بسطام اقامت نموده اگر از جانب اوزبکیه دست درازی واقع شود بمدافعه قیام نمایند واز اطراف و جوانب سرحد خراسان خبردار باشند و بعد از آنکه محصولات رفع شده خرمن بقلعها کشیده شود و خاطر از ضرر مخالفان فارغ گردد حسین خان قاجار باالکاء خود معاودت نمود و حسین خان حاکم قم با جنود شاملو بمیانه کرایلی رفته قلعه پای حصار را از تصرف علیخان بیرون آورده درویش علی خلیفه را بر مسند حکومت آن ولایت متمکن سازد امراء عظام حسب الفرموده عمل نموده چون خاطر از آن مهم فراغت یافت حسین خان قاجار بازگشته حسین خان شاملو حسب الفرمان قضا جریان متوجه قلعه پای حصار شده به نیروی دولت قاهره قلعه مذکور را بدرویش علی خلیفه سپرده و مقضی المرام بپایه سریر اعلی عود نموده مشمول نوازش شاهانه گردید علیخان کرایلی در حین اضطرار دست از قلعه باز داشته در انجا و دبی سر و سامان میگردید اوان شکهبان و ریش سفیدان کرایلی شاهی سیون اختیار نموده از وجدا شده بخدمت درویش علی خلیفه کمر بستند و او از مخالفت این دولت پشیمان شده چاره جوی بود اما چون سررشته اخلاص از دست داده بود دواد بار با او روی آورده حرام نمکی دامن گیر او شده بمکافات آن گرفتار آمد هرچند از اوان جلوس همایون الی آن یوماً فیوماً تاییدات نامتناهی الهی قرین حال میمنت مآل گشته ابواب فتوحات بر چهره آمال و امانی اولیای دولت ابدی الاتصال مفتوح گردید اما درین سال مبارک چند فتح عظیم روی داد و زیاده از سنین سابقه الطاف سابقه الهی در اهتزاز آمده کل ولایت طبرستان و قلاع سپهر ارتفاع مازندران و رستمدار و الکاء لرستان بحیطه تسخیر و تصرف اولیاء دولت قاهره در آمده ارباب عصیان و طغیان خصوصاً علیخان کرایلی و ملکان کجور و لاریجان و لاریجان و شاهوردی خان حاکم لرستان گرفتار شدند چنانچه در ذیل وقایع این سال مرقوم قلم وقایع نگار میگردد

ذکر تسخیر ولایت رستمدار و بدست در آوردن قلاع و ملوک آن ولایت و غنایات

ولایت رستمدار در میانه مازندران و گیلان واقع شده مشتمل بر دشت و جبال طولش از حدود آمل مازندران تا سکاین گیلان عرضش از کوه دماوند تا کنار دریای خزر در عهد خلفای عباسی کل ولایت رستمدار مع مضافات

در تصرف

در تصرف اجداد ملک کیومرث بن بیستون بن گستهم ماضی بوده که نسبت بجاماسب بن فیروز عم انوشیروان بن قباد بن ساسانی درست میکرده اند بتصاریف زمان خرابی بعضی محال خصوصاً شهر رویان که در ازمنه سابقه حاکم نشین دار الملک رستمدار بوده راه یافته بعضی دیگر از ولایات مذکوره بحوزه تصرف سلاطین ایران در آمده داخل عراق شده و آنچه در تصرف رستمداریان ماند لاریجان و نور و کجور بوده که میانه اولاد ملوک انقسام یافته چنانچه سبق ذکر یافت در عهد شاه جنت مکان سه طبقه از ایشان بحکومت و دارالملکی قیام داشتند ملک بهمن والی لاریجان که در عهد قدیم از توابع کجور بوده و ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمد والی کجور بود در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی ملک سلطان محمد و ملک عزیز فوت شده پسران ایشان که هردو ملک جهانگیر نام داشتند هر یک متصرف ملک موروث بودند در وقتی که موکب همایون در ییلاق لار بود هردو بپایه سریر اعلی آمده ملازمت سده سنیه پادشاهی اختیار نمودند والی نور مرد درویش عافیت دوست بود الکاء خود را پیشکش کرده حسب الاستدعا محلی در ساوه باقطاع او مقرر گشته بود و در انجا باجل طبیعی درگذشت و ملک جهانگیر حاکم کجور در سلک مقربان و مجلسیان خاص منسلک گشته محسود امثال و اقران و متصرف ملک موروث بود و مآل حال او بعد از احوال اولاد ملک بهمن مرقوم قلم سوانح نگار میگردد انشاء الله تعالی القصه چون ملک بهمن بنوعی که در فوق تحریر پیوست بجزای اعمال ناصواب رسید ارشد اولاد ملک کیخسرو که در سن هیفده سالگی بود با برادران و اهل بیت در قلعه دامن کوه بودند و او خزاین و دفاین خود را بانجا نقل نموده اعتقادش این بود که تا آن قلعه در دست او و اولاد او باشد آسیبی باو نخواهد رسید اما ملک کیخسرو بعد از واقعه پدر از غضب پادشاهی اندیشیده قلعه نشینان نیافت که دم از مخالفت زنند ملازمان و اتباع ملک بهمن نیز از انتقام اعمال ناشایست و ظلم او آزرده بودند عدم او را موجب آسایش خود دانسته در مقام حفظ و حراست قلعه و صیانت فرزندان او در نیامدند بالجمله ملک کیخسرو چاره کار منحصر در آمدن بپایه سریر اعلی دانسته با چند کس از ریش سفیدان آن سلسله بدرگاه جهان پناه آمده سعادت بساطبوسی دریافت و متقبل شد که قلاع خود را تسلیم گماشتگان دیوان اعلی نماید محمد بیک بیگدلی که از عظمای طایفه شاملو

ومقربان بساط عزت بود بضبط اموال ملک بهمن را از نقود و نفایس اموال و تفنگ و اسلحه
و یراق قلعه و اسباب ایالت و بزرگی بحیطه ضبط در آورده با اولاد و اتباع و فرزندان بدار السلطنه
قزوین آورد چون بندگان حضرت اعلی با ملک سلطان حسین وعده فرموده بودند که هرگاه بعنایت
الله تعالی و حسن تاییدات ملک بهمن بدست در آید و استیلا بر قلاع و فرزندان او تیسیر پذیرد
تمامت ایشانرا بدست او دهند و اراده ازلی بدین معنی متعلق گشته بود که عنقریب مکافات
اعمال ناصواب ملک بهمن باو و فرزندان او عاید گردد تعصب پادشاهی که نموداری از غضب الهی
است گرفتار آمده ایشانرا ذکورا و اناثا بدست ملک سلطان حسین دادند و او بر حسب تقدیر
منتقم حقیقی کرد آنچه کرد الکاء لواسان بملک سلطان حسین شفقت شده لاهیجان بتیول
حاکم قزلباش مقرر گشته دولت آن سلسله سپری شد و مکافات اعمال آن خانواده او بباد رفت
و مشار الیه قساوت قلب عظیم داشت و بیفکندن دماء دلیر بود و باندک جرمی عقوبت بسیار
میکرد در زندان او جمعی بودند که بیست سال و سی سال باندک خطائی محبوس مانده بودند العهده
علی الراوی شخصی نقل نمود که عورتی را بانتقام عداوت پدر و برادر گرفته چندین سال در زندان
او بود و عمرش در زندان بسر آمد ذکر فتح و تسخیر ولایت کجور و گرفتاری ملک جهانگیر
قبل ازین بتحریر پیوست که ملک جهانگیر در ملازمت اشرف معزز و محترم بود و حضرت
اعلی شاهی ظل الهی ورا دیوانه ساده لوحی یافته بکمال شفقت با وی داشتند جهالت و جنون
بر او غلبه کرده با همه غلط دیوانگانه با کمال عزت و اعتبار روی از آستان سدره نشان
شاهی تافته از پایه سریر اعلی فرار نموده بکجور رفت و قلاع خود را استحکام داده سالک
طریق عصیان گردید چون خاطر خطیر همایون از فتح و تسخیر قلاع لاهیجان و بدست در آمدن
آن بدست بمعاقبت جمع گشته قورچیان عظام را بسرکردگی الله قلی بیک قورچی باشی بدین
خدمت مامور فرمودند و ایشان از دار السلطنه قزوین متوجه آنصوب گردیده ملک جهان
گیر بقلعه کجور که بقلعه مارانکوه اشتهار دارد متحصن شده و قورچیان عظام قلعه
را محاصره نموده در لوازم قلعه گیری اهتمام مینمودند توپچیان خاصه شریفه در پای قلعه
توپ بزرگ ریخته بقلعه نصب نموده همه روزه بین الجانبین جنگ و جدال وقوع مییافت
و تا چهارده روز مدت محاصره امتداد یافته در این اثنا واقعه غریب روی داده دستیاریان
در مقام غدر در آمدند بمقتضای من حفر بئرا لاخیه وقع فیه شامت غدر بان جماعت راجع

قزوین

قزوین بنشین انتقال آنکه جمعی از ملکان عظما قلعه از قلاع آنجا با یکدیگر مواضعه نموده بخیال آنکه
قورچی باشی را که سردار لشکر است بتیغ غدر از پای در آورده محصوران قلعه مارانکوه را از مضیق
محاصره خلاصی دهند اظهار اطاعت و بندگی و شاهی سیونی کرده قریب پنجاه نفر مردم متعین
خود از قلعه بیرون آمده نزد قورچی باشی آمدند و در تسخیر قلعه مارانکوه تعهدات نمودند قورچی باشی
حقیقت آمدن ایشانرا بپایه سریر اعلی عرض نموده خلاع فاخره بایشان عنایت شده
مشمول نوازشات شاهانه شدند اما حضرت اعلی بالهام ملهم غیبی سفارش فرمودند که از مکر
و کید رستمداریان ایمن نبوده احتیاط خود را از دست ندهند و آن جماعت ملبس بلباس
دولتخواهی گشته جنگگاه در اردوی قزلباش خدمات بتقدیم میرسانیدند و همه روزه
بخرگاه قورچی باشی در آمده در فیصل مهم قلعه تدبیرات میکردند و انتظار فرصت میکشیدند
و قورچی باشی عقل و دانش فریب ایشان خورده بقول و فعل ایشان اعتماد نموده بود در
روزی که قورچی باشی بحمام رفته بود آن جماعت ببهانه آنکه در باب قلعه حکایت ضروری دارند
با اسلحه و یراق بر سر حمام آمده بودند شخصی از ارباب مواضعه همان ساعت او را از آن حال آگاه
ساخته قبل از بیرون آمدن بعد از تحقیق حال همگی بخیال تباهی که با خود اندیشیده بودند
معترف شدند غازیان عظام تیغ تیز را بران قوم غدار حکم ساخته وجود نفاق آلود ایشانرا
از لوح هستی سترده گشت بعد از قتل آن گروه و بدست در آمدن قلعه ایشان ملک
جهانگیر از قلعه داری بتنگ آمده برادر را در قلعه گذاشته خود شبی از قلعه مارانکوه
بیرون آمده بقلعه دیگر رفت در آن قلعه نیز اقامت نتوانست نمود به بیشه و جنگل راه
هر روز بمکانی و هر شب در مقامی بسر میبرد بعد از چند روز قورچیان عظام اطلاع یافتند
که ملک جهانگیر در قلعه نیست و چون در میان دیوار قلعه چوب بسیار کشیده بودند
و توپ خشت و گل برجی از بروج قلعه را ریخته چوبها نمایان شده بود دویست نفر از
قورچیان در جوف لیل پوشیده و پنهان بپای دیوار برج قلعه رفته نفط و آتش همراه
برده بران چوبها آتش افروختند و چند برج سوخته محصوران سپند وار باضطراب
در آمدند و از مصادمه قلعه داری عاجز آمده فریاد الامان بر آوردند و ابواب قلعه
بر روی اولیاء دولت قاهره گشوده گشت و قورچیان بقلعه در آمدند از برادر ملک
جهانگیر کاوس را که در قلعه بود بدست در آوردند برادر دیگرش ملک اشرف را که در قلعه حسن

کس بطلب ... نزد ایشان فرستاده که گرفتن آن جماعت
اشاره نموده میرزا الامین بقید سلاسل و اغلال در آمدند

بود ابن حسین خان پیروزجنگ که دران وقت حاکم سکابن بود بدست آورده نزد قورچی باشی
آورد معظم سپاهیان بجور بجزا و سزا رسیدند سایر الناس در سلک رعایا منتظم گشتند بعد
از فتح قلعه مذکور غازیان عظام گروه گروه در بیشها پراکنده شده تفحص ملک جهانگیر مشغول
گشتند از قضاء الهی جمعی از طایفه صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم دانکوه کیلان که
حسب الحکم اشرف بامداد و کومک قورچی باشی می آمدند در راه بملک جهانگیر دوچار شدند
که با چند نفر از مخصوصان در میان بیشه تغیر مکان میکردند و چون صوفیان مذکور را
دیدند ملک جهانگیر رفقای خود را بمحاربه و مدافعه مشغول ساخته خود فرار نموده و
صوفیان آن جماعت را مغلوب گردانیدند یکی از ایشان ملک را شناخته رفقای خود را
آگاه کرده دست از تعاقب باز نداشته به نیروی دولت قاهره و قلاوزی قاید اقبال
در تنگنایی باو رسیدند از اسپان پیاده شده در آویختند مجملا ملک و رفقا گریبان گیر
گشتند و صوفیان او را شب هنگام از اردوی قورچی باشی گذرانیده خود بدرگاه معلی
بردند و قورچی باشی حقیقت این فتح مبین را بپایه سریر اعلی عرض داشت نمودند در وقتی
که رایات نصرت آیات از لرستان عود فرموده شاهویردی خان عباسی را بدست در
آورده بودند این خبر مسرت اثر قرع سمع همایون گردید حضرت اعلی لوازم حمد و سپاس
حضرت مفتح الابواب بتقدیم رسانیدند چون از ابن حسین خان و مردم او در تسخیر
ولایت مذکور خدمات بظهور آمده بود در اول الحال الکای بجور بجایزه و جلدوی نثار
الیه شفقت شد بعد از فتح خراسان که ابن حسین خان حاکم سرخس شد بجور بقورچی
باشی مرحمت شد و قورچی باشی برادران ملک جهانگیر و سایر گرفتاران را مصحوب خود گردانیده
روانه درگاه معلا گردید و در ساوج بلاغ حسب الفرمان قضا جریان نقش وجود ملکان
مذکور و اتباع ایشان بتیغ قهر پادشاهی از صفحه حیات سترده گشت دولت هر سه
طبقه ملوک مستمر را باقتضاء قضا سپری گشته کل آن ولایت را امراء عظام قزلباش
متصرف در آوردند **ذکر ایلغار نمودن حضرت اعلی شاهی بر سر شاهویردی خان حاکم لرستان
و بدست در آوردن او و تفویض ایالت آن ولایت بحسین خان پسر خال او و**
صحیفه پرداز حوادث روزگار اعنی کلک بدایع نگار در صحیفه سخن سرایی چنین نگاشته
بود که چون فرهادخان و جناب آصف صفات اعتماد الدوله حسب الفرمان شهریار

جهان

جهان از راه خرم آباد لرستان متوجه عربستان بودند شاهویردی خان عباسی ایشان توسل
جسته از اعمال سابق در مقام اعتذار در آمد و تعهدات و تقبلات کرده بوساطت ایشان
استدعای عفو تقصیرات خود مینمود و ایشان بمصلحت وقت او را استمال عنایت شاهی گردانیده
مجددا بتفویض الکاء لرستان نوید دادند اگرچه در برابر جرات و جسارتی که از و در کشتن
اغورلو سلطان بیات و دیگر اعمال که بعد از آن بظهور آمد تنبیه و تادیب او در ضمیر انور جا
گشته غیرت شاهانه رضا باین اغماض و مسامحه نمیداد اما بجهت صلاح اندیشی ساخته و پرداخته
اعتماد الدوله و فرهاد خان را رد نفرمودند چندگاه در کار او تغافل ورزیدند اما از اطوار
او اصلا بوی اخلاص بمشام دولتخواهان نمیرسید چنانچه شیوه زمینداران جبال است
رعایت دو طرف کرده بملاجاء رومیه و حکام بغداد ترک مراسله و آمد شد و حیله
و فتنه اندوزی نمیکرد و این معنی بر مزاج اشرف گران آمده پسندیده خاطر انور نبود و او نیز
نظر بر افعال سابق و لاحق خود کرده همیشه متوهم و ترسان و از ایلغار حضرت اعلی خوفناک
بود بدینجهت بخرم آباد که به بروجرد و سیلاخور نزدیک است نمی آمد درین سال بجهت اشتداد
گرما و تکلیف ریش سفیدان قبایل بخرم آباد آمده درین اثنا سید بگذر ولد سید مبارک
برخصت از اردوی معلا متوجه عربستان شده در حدود لرستان بدست مردم شاه
وردی خان در آمد حضرت اعلی ابوالقاسم بیک قورچی ایواغلی را بجهت آوردن او فرستادند
شاهویردی خان چند روز قورچی را بحرف و صوت نگاه داشته در فرستادن تاخیر
مینمودند و بحیله و تند و برهیگذرانید چنانچه میانه او و ابوالقاسم بیک سخنان
وحشت انگیز گفت و شنید شد آخر جز فرستادن علاجی نیافت باکراه و اجبار فرستاد
اما قورچی مذکور اطوار متمردانه و بد باطنی او را معروض داشت این معنی علاوه انحراف مزاج
اشرف گشته بدفع او جازم شدند و او همیشه نیز اظهار مینمود که عنقریب حضرت شاه
ایلغار بر سر من خواهد آورد و هیچ شب بفراغت نمی غنود و منهیان تعیین کرده بود که هرگاه
موکب همایون از دار السلطنه قزوین بطرفی در حرکت آید منزل بمنزل باو خبر رسانند درین
اثنا بمسامع جلال رسید که شاهویردی خان در خرم آباد خیمه اقامت نصب نموده اراده
ایلغار نمودن بر سر او از خاطر خطیر سر بر زد و با خواص و مقربان مشورت نمودند
اما سایر لشکریان اطلاعی نداشتند از مکنون خاطر اشرف و آنحضرت بعقل دوراندیش

میدانستند که شاه ویردی که مردکاه باری و هوشیار است از محافظت حال خود غافل بجهت
اشتباه اظهار رفتن اصفهان فرموده بدان صوب در حرکت آمدند و تا بیلک ساوه رفته از ساوه باوج
تشریف بردند و از آنجا عنان بصوب لرستان فرمودند ایلغار کردند تا قصبه بروجرد که قریب
بیست فرسخ است در شبانروزی طی کردند لحظه مانند فلک الافلاک از حرکت نیاسودند و
اسبهای اکثر ملازمان اقدس رکاب از کار ماند در حوالی بروجرد زیاده از پانصد کس در رکاب
مقدس نمانده بود و در آنجا بجهت رسیدن جمعی جنود ظفر ورود اندک توقف نموده باز سوار شدند
تا صبح هشت فرسخ راه پیموده چاشتگاه بظاهر قصبه خرم آباد رسیدند در آن حین زیاده
از چهل و پنجاه نفر از قورچیان و غلامان و مقربان همراه نبود الحاصل از کنار قصبه متوجه منازل
او که در جنب قلعه است گردیدند که برد و رخانه او محیط گشته بتوفیق رب العزت او را بدست
آورند اما از مهمان او هر روز قاصد میرسید خبر توجه رایات جلال باصفهان میگفت مع
هذا او اعتقاد نکرده و میگفته که تا بیلک ساوه ممکنست که عطف عنان بلرستان نمایند
و حزم و احتیاط مرعی داشته در کنار رودخانه بر سمت راه صدمره خیمه لوری که بلای مردان
مشهور است زده در آنجا میبود و چند اسب دونده از نمود را از خاصه بیرون آورده
با زین و لگام در پهلوی خود بسته تا آنکه قاصدی دیگر از ساوه رسیده و گفته که تا آنجا همراه
موکب همایون بودم که متوجه اصفهان گشتند درین مرتبه فی الجمله خاطر جمع کرده بوده لیکن
ظهور روزی که حضرت اعلی چاشتگاه بخرم آباد رسیدند صبح شخصی آمده و گفته که از طرف
بروجرد سواران دیدیم که بایلغار می آمدند مشار الیه از خوف و بیم الوار که مبادا بجهت عاقبت
طلبی با او غدر و بیوفایی نمایند حزم و احتیاط مرعی داشته بی اطلاع خیل و سپاه فی الفور
مستعد سواری شده فرزندان و عورات را سوار کرده نقود و جواهر و مرصع آلات
خود را بار کرده با چند نفر از خدمتکاران روانه جانب صدمره نموده و خود لحظه در دره
بمردان ایستاده بود چند نفر از غلامان خاصه شریفه که از عقب می آمدند در کنار باغات
راه غلط کرده بطرف رودخانه که محل اقامت شاه وردی خان بود افتاده اند شاه
وردی خان چون از دور سواری چند دیده بود راه فرار پیش گرفته و غلامان باو رسیده تا
نیم فرسخ تعاقب او کرده اند چون از عقب کومک نرسیده لاعلاج بازگشته اند اما چون حضرت
اعلی بمنازل او رسیده مشخص شده که او در خیمه بوده تا از میان باغات پیروز امیر بخیمه

رسیدند

رسیدند او نیم فرسخی را قطع نموده بود لحظه توقف فرمودند که جمعی از عقب برسند دیرتر
رسیدند و اسبان ملازمان رکاب اقدس چنان از کار مانده بود که قدرت پیش رفتن نداشتند
چون تعاقب او بنفس همایون در آنوقت مقتضای عقل دوراندیش نبود و او از حزم و احتیاط
دور میبود تا سه روز در خرم آباد محل اقامت انداخته توقف فرمودند اکثر قبایل الوار که در
آنجا اقامت داشتند بملازمت اشرف مشرف شدند حضرت اعلی حسین خان و منصور بیک
سلویزی بیدا و را که خال شاه ویردی خان بود بمحافظت ایل و الوس مامور ساختند و چون
درین سال دو کس از مخالفان دولت و ارباب عصیان و طغیان که علیخان کرایلی و ملک
جهانگیر والی گور باشند بدست دولتخواهان اخلاص شعار گرفتار شده بودند حضرت
اعلی بمودای کلام مجرب لا شئ الا اذا تمت ثلث مست والابکر و تاری شاهویردی خان نیز معروف
داشته با وثایق الطاف الهی عنان قاید اقبال بدین عزیمت بصدمره تقیه فرمودند
و در آنجا مشخص شد که شاهویردی خان در صدمره توقف نموده غلامان خاصه شریفه
بسرکردگی الله ویردی خان قوللر آقاسی و جمعی دیگر از ملتزمان رکاب اقدس را بهم عنانی
قنبر بیک سلحدار باشی استاجلو بطلب او فرستادند و ایشان هر یک بطرفی که مظنه فرار
او بود رفتند شاه وردی خان بشاه رخ نامی از اقوام خود که از جانب رومیان سنجق قلعه
جنگله توابع بغداد بود پناه برده باعتماد آنکه لشکر قزلباش پای بدان سرحد رومیه نخواهند گذاشت
در آن قلعه توقف نموده بود چون ادبار روی باو آورده بود قایدان اقبال راه طلبکار
او می بودند از جنود ظفر ورود الله ویردی خان و غلامان از اقتضای ربانی صبحی بر سمت
آن قلعه عبور افتاد و از شخصی که کاو یاری میکرده خبر گرفتند مشخص شد که شاه ویردی
خان با کوچ و فرزندان باین قلعه آمده همان لحظه از گرد راه بپای قلعه تاختند و جمعی
از نخجوان جنگ دیده کار آزموده در پای قلعه پیاده شده از روی تخته پل بدروازه
شتافتند و مردم قلعه آگاهی یافته ببرج و باره بر آمده بمدافعه مشغول شدند
و از جانبین سفیر تیر و تفنگ آمد شد آغاز نهاد و غلامان که بدروازه رسیده بودند
از بیم بازخواست پادشاهی و ضبط سردار لشکر قدرت بازگشتن نداشتند آتش بدر
قلعه زده سپرها بر سر کشیده انتظار فرجه میکشیدند که خود را بقلعه اندازند چون شعله
آتش زبانه کشیده بود دربانان قدرت پیش آمدن و راه فرو بستن آتش نیافتند تا درو

قلعه نیم سوز شد فرجه بهم رسید غلامان سپرها در سر و درع و خفتان در لاودی در بر از میان
آتش بقلعه دویده داخل حصار شدند و اهل قلعه بعضی بر باروی حصار و بعضی دیگر بر بام خانها
بر آمده بجنگ مشغول شدند شاه ویردی خان بر بام خود بر آمده تفنگی در دست داشت هر چند خواست
که بجانب غلامان اندازد آتش نگرفته از وفور غیرت و تند مزاجی اعراض برو کرده تفنگ از دست
انداخته تیر و کمان برداشته صحیح القول از او نقل نمود که چون تیر اول انداختم زه کمان گسیخت دانستم
که رشته دولت من گسیخته بخت از من روی تافته ادبار غالب است و اقبال محارب نیز کمان را دور
انداخته دست از محاربه داشتم و فریاد زدم که از طرفین دست از جنگ باز دارند بیت
با قضا بر نمیتوان آمد ۞ با قدر در نمیتوان آویخت ۞ و کس فرستاده از الله ویردی خان التماس
نمودم که حکم کند که احدی باولیای من متعرض احوال این قلعه نگردد بالجمله غلامان متعاقب
یکدیگر سمندروار از آتش عبور نموده بقلعه در آمدند چون الوار دست از جنگ کشیده
بودند غلامان نیز حسب الامر بوده الله ویردی خان متعرض حال کسی نشده شاه ویردی خان
بیرون آمد الله ویردی خان با او لوازم مردمی بجای آورده جمعی را بمحافظت و محارست اهل
حرم و فرزندانش تعیین نمود و شاهرخ مذکور که میر سنجق رومی و حاکم این قلعه بود چون در میان
زخم مهلک یافته بود او را همراه باردو آوردند که جراحان بمعالجه پردازند چون باردو رسید
از بیم گذشت و معدودی که با شاه ویردی خان باین قلعه آمده بودند بعضی در جنگ کشته
شدند بعضی دیگر گرفتار و برخی پراکنده شدند و الله ویردی خان او را با فرزندان و متعلقان
و گرفتاران مصحوب خویش گردانیده باردو آورد و در کنار آب صیمره زنجیر بر گردن
او نهاده سر زنجیر را الله ویردی خان بدست گرفته بدر دولتخانه همایون آورده زبان حال
منهیان اقبال بدینمقال مترنم گشت بیت سری کز طوق تو جوید جدایی ۞ مبادا از بند
بیدادش رهایی ۞ شاه ویردی خان جوان خوش سیما نیکو قامت بود و اگر اندک تملق
و افتادگی که در چنین وقتها بکار آید میکرد احتمال قریب داشت که مضرتی باو نرسد اما
او در کمال نخوت و عجب و تکبر که در همه وقتی خصوصا در هنگام بخت برگشتگی و حضور
اقدس پادشاهان مذموم است سلوک و از ناصیه احوالش نفاق و شقاق نمایان بود در
میزان خرد عدمش بر وجود سنجیده تر آمد و او با چند نفر از هواخواهان در همانجا بیاسا
رسیدند قنبر بیک استاجلو و جمعی از عساکر منصوره که بسر کردگی او بطلب شاه ویردی خان

رفته

رفته بودند در اینجا دست درازی چند برعایا تابع الکاء بغداد نموده دواب و اغنام بسیار
غارت نموده بودند چون بازگشته باردو آمدند اینمعنی مرضی خاطر اشرف نبود که مال رعایای دیگر
بتاراج رود غارت مذبوره را جمع نموده مصحوب یکی از قورچیان عظام نزد حاکم بغداد فرستاد
که بصاحبان باز دهند و از صیمره کوچ کرده بخرم آباد آمدند و حسین خان ولد منصور بیک
سلویزی تربیت نموده حکومت لرستان سوای صیمره و هندمین و محال قریبه بغداد که
طهماسب قلی سلطان ایانلو شفقت شده بحسین خان مذکور تفویض یافت چون جماعت خانه
بندل با جماعت سلویزی عناد می ورزیدند و بهواخواهی شاه ویردی خان و اولاد شجاع الدین
اطاعت سلویزی نکرده حکومت حسین خان را کاره بودند آن طایفه مورد غضب شاهانه
گشته مفسدان آن طبقه را با جمعی دیگر از الوار که مظنه فساد داشتند در خرم آباد بجزا
رسانیدند و جهانگیر نامی از اولاد شجاع الدین که در میان آن جماعت بود مکحول گردیده و
پس شاه ویردی خان را بقلعه الموت فرستادند اما بزندان رفته از حال ایشان مصرع از آنکه خبر
شد خبری باز نیامد ۞ القصه حکومت عباسیان مجازی در لرستان سپری شده بعباسیان
حقیقی یعنی تابعان حضرت اعلی شاهی ظل الهی منتقل شده و سایر الوار علانیت حسین
خان مامور شدند و رایات جلال مظفر و منصور بمقر سلطنت معاودت نموده حسین
خان بیمن تربیت شاهانه در حکومت آنولایت استقلال یافته روز بروز پایه قدر و منزلتش
بلندی می یافت تا حال التحریر این نسخه عالم آرا که سنه هجری خمس و عشرین و الف در کمال شوکت
و اقتدار بحکومت و دارائی الوار مشغول است و در هیچ زمان اولاد شجاع الدین را عشر عشیر
این قدرت و استبداد نبوده ذکر گرفتاری علیخان کرایلی و معاف شدن او بکرت
سابقا نگاشته کلک بیان گردید که علیخان کرایلی از طریق اخلاص و یکدلی منحرف گشته سالک
طریق عصیان و طغیان شد و حضرت اعلی از الکاء او جاجرم و بعضی محال را بتوکل خان کرایلی و
قلعه های حصار و روغد و بعضی محال دیگر را بدرویش علیخلیفه تفویض فرمودند و
خان شاملو حسب الامر اشرف پای قلعه حصار را که مامن علیخان بود گرفته درویش
علیخلیفه را در آنجا متمکن ساخت و اکثر عظما و ریش سفیدان کرایلی از و رو گردان شده
رضای خاطر مبارک اشرف جستند و بخدمت درویش علی خلیفه و توکل خان کمر بستند
علیخان قرین یاس و حرمان در الخرو دبیه و سامان میگشت چون یکمرتبه پیمان او نکث

رفته بود و از عبدالمؤمن خان متوهم کشته فرار نموده بخدمت اشرف آمده بود و اعتمادی بر
او زیاده نداشت بدینجا نتوانست رفت کسی نزد منصور بیک کرایلی که با او نسبت قومی داشت
و از جمله شاهی سیونان بود و با یکدیگر عنادی ورزیدند فرستاده التماس ملاقات نموده
منصور بیک رضا داده مشار الیه با چند نفر از ملازم و خدمتکار بخانه او درآمد و خواست
که بحیله و تدلیس او را با خود متفق ساخته بعاودت یکدیگر در آن ولایت بفتنه و فساد
قیام نمایند منصور بیک چون همیشه از فتنه و فساد مجتنب بود خواست که سخن نفاق
آلود او را بسمع رضا نشنود و ملاحظه عاقبت کار خود و ایل و عشیرت کرایلی کرده از بیم سیاست
و غضب شاهانه او را از دست نتوانست داد کرفته مقید و محبوس ساخت و حقیقت
بپایه سریر اعلی عرض کرد حضرت اعلی حسین بیک اباکش را فرستادند که علیخان را بپایه سریر
اعلی آورده بنظر مبارک اشرف کذرانید چون نایره غضب شاهانه درباره او اشتعال
داشت و فی الواقع قدر شفقتهای نادانسته بکفران نعمت که بدترین رذایل است اقدام نموده
مستوجب انواع سیاست شده بود شحنه غضب بتادیب او پرداخته چنانچه بدیده بصیرتش
از مشاهده صنایع الطاف پادشاهی پوشیده کشته بود چشم جهان بینش را از حدقه
بیرون آورده از نعمت دیدن عاطل ساختند و قطع بعضی از اعضا و جوارح او کرده عبرة
للناظرین بدان هیات و شان در آن پایان انداختند و اردو کوچ کرده از بیم سخط و غضب
پادشاهی احدی را از رعیت و سپاهی قدرت آن نشد که بقصد ثواب آخرت بمحافظت او پردازد

بیت بکافر نعمتی کردید مشهور • بسختی کرد جان از کالبد دور • حاشا حال

بار یافتگان بساط قرب و منزلت که دیده عبرت بین کشوده نظر بر مآل حال و احوال عاقبت
اندازند و قدر عافیت شناخته خود را بدنام نمک حرامی و خذلان دنیا و آخرت نسازند
اما ای کوش سخن شنو کجا دیده اعتبار کو ذکر فتح و تسخیر قلعه اولاد مازندران که از
قلاع مشهوره عرصه جهان است در طبرستان دیکری از سوانح اقبال که درین سال خجسته مال
بظهور آمد فتح قلعه اولاد است از قلاع مشهوره مازندران تبیین این مقال و تفصیل
این اجمال آنکه در سال کذشته که فرهاد خان بمازندران رفته اکثر محال مازندران را بحیطه تسخیر
درآورده الوند سلطان برادر خود را در مازندران کذاشته بود و قلعه اولاد که از آثار قدیم
پادشاهان فرس و محکمترین قلاع طبرستان است در تصرف الوند دیو بود و او سر بخط اطاعت

در تصرف آورده

در نمی آورد و بعضی از ساده لوحان دیوسار بتحریک الوند دیو و مفسدان آن ولایت که چاشنی حکومت
در مذاق ایشان جایگیر شده دل از آن بر نمیداشتند با الوند سلطان یاغی شده اطاعت نیست
بتقدیم نرسیدند و الوند سلطان بمصلحت وقت با الوند دیو و الجماعت مدارائی میکرد چنانچه
بعضی از ارباب غرض او را بمخالفت برادر و موافقت یاغیان مازندران متهم ساختند اگرچه
مشار الیه اندک بهره از جنون داشت و اعمال و افعالش موافق قانون عقل نبود اما اینمعنی
که جز مقتضی جنون کامل نتوانند بود از و دور مینمود القصه چون رایات جلال از
سفر لرستان عود نموده بمقر سلطنت نزول فرمود فرهاد خان را رخصت رفتن مازندران
دادند که الوند دیو و قلعه اولاد را بتصرف درآورده ساحت آن ولایت را از خار تعرض
ارباب عصیان و طغیان پاک سازد فرهاد خان تکیه بر اقبال بیزوال شاهی کرده روانه
آنصوب شد نخست برادر خود را که متهم بیاغیگری شده بود گرفته بپایه سریر
اعلی فرستاد و چون بر ضمیر اشرف ظاهر بود که اینمعنی نسبت باو تهمت و افتراست
و اگر ارتکاب بعضی امور خلافت آمیز کرده باشد از سفاهت و بیعقلی ناشی از جهل و جنون است
و یا تواند بود که بسبب ضرورت چند روزی با دشمن مدارائی کرده باشد بهر تقدیر او را
مطلق العنان ساختند و فرهاد خان در کمال شوکت و اقتدار متوجه انتظام مهام کل طبرستان
شده میانه او و الوند دیو نخست مراسلات بوقوع پیوست و او از حال ملک بهمن قیاس حال
خود نموده اصلا از خوف جان راضی بملاقات فرهاد خان نمیشد فرهاد خان از اطاعت او
مایوس کشته متوجه محاصره قلعه اولاد شد الوند دیو چون بالفعل معین و ناصری که او را
از مضیق محاصره لشکر قزلباش خلاص سازد کمان نداشت خود را محصور نساخته اولاد
و اتباع و فرزندان او در قلعه کذاشته خود با معدودی از موافقان روی بجنکلستان
آورده فرهاد خان بمحاصره قلعه پرداخت بجز سعی و تدبیر کار بر محصوران تنک ساخت
و جمعی را از اهل قلعه بانواع انعام و احسان رام ساخته چاره بجز بیرون آمدن و قلعه سپردن
نیافتند و بیمن اقبال بیزوال شاهی فتح بتیسیر پذیرفته تمامت اموال و اسباب و متملکات
از الوند دیو و اتباع او بدست درآوردند و حقیقت این فتح مبین را بخدمت اشرف
عرض کرد در وقتی که رایات جلال از قزوین بعزم سیر و صحبت باصفهان توجه نموده
بکاشان رسیده بودند خبر فتح قلعه اولاد رسید و فرهاد خان بخلع فاخره و جایزه

وجلادت منکاثره سرافراز کشت والوند دیو پسر و سامان در جنکل و بیشه کردید هر روز
در جایی و هر شب در مقامی با کمال بی آرامی مقام داشت باقی احوال او در سال آینده مرقوم قلم
بیان میکردد انشاء الله تعالی **ذکر وقایع کوناکون که باقتضاء سپهر بوقلمون درین**
سال بظهور پیوست در اوایل این سال ذوالفقار خان که بایلچی کری روم رفته بود منقضی
المرام معاودت نمود مکتوب محبت آمیز محتوی بر استحکام بنیان صلح از جانب خواندکار روم
و هم درین سال میرزا ضیاء الدین کاشی و خواجه ابونصر خوافی ایلچیان جلال الدین محمد اکبر پادشاه
فرمانروای هندوستان را رخصت انصراف ارزانی داشته بخلاع فاخره و انعامات وافر
سرافراز فرمودند منوچهر بیک ایشک اقاسی غلام خاصه شریفه بایلچیکری هند مامور کشته برفاقت
میرزا ضیاء الدین روانه شد و تحف و هدایا لایقه و منسوقات فایقه فرستادند از جمله
تحف یکصد راس اسب خانه زاد پاک نژاد بود که هر یک بمالی برابر بودند و سایر تحف و
هدایا نفیسه علی هذا القیاس و مکتوب محبت آمیز در جواب مکتوب محبت امیز آنحضرت
در قلم آمد و دران نامه نامی بقلم صداقت رقم نگاشته یافت که چون والا بتسخیر خراسان
و استرداد ملک موروث مقصور است و درین چند سال که جلوس بر مسند سلطنت و
فرمانروائی ایران روی داده بجهت مشاغل عظیمه که در دفع دشمنان خانکی پیش آمد
بدفع بیکانه نپرداختیم و یکدو مرتبه که سفر خراسان واقع شد از حوادث روزکار انتزاع
آنولایت از ید متغلبه اوزبکیه همچنان پیش نهاد همت والا بود و تیسیر نپذیرفت و اکنون
که این امور فراغت روی داده و فرمانروای روم در مقام محبت و دوستی در آمده از جانبین
ابواب خلت و اتحاد مسلوک است کمر همت بمحاربه اعادی و دفع مخالفان اوزبکیه بسته
اراده داریم که بی قضا زبانی با جنود ظفر ورود قزلباش و یراق چند ساله روانه آنولایت
کردیم و به نیروی بخت و مددکاری اقبال تا استرداد ملک موروث بالکلیه نفرمائیم معاودت
بمقر سلطنت ننمائیم همت پادشاهانه و امداد و اشفاق پدرانه دریغ نداشته بهمت یار
و بتوجه باطنی مددکار باشند که **مصرع** هر چه کند همت مردان کند، و ایلچیان از قرین
اعزاز و احترام از راه کرمان و کیج و مکران روانه فرمودند و چون تا غایت دار السلطنه
قزوین مقر دولت ابد قرین بود کاهی بجهت انبساط خاطر بر سبیل سیر و نشاط شکار
بدار السلطنه اصفهان که سلطان اقالیم دانش و تمیز از غایت خوبی نصف جهانش

گفته

گفته اند **بیت** اصفهان نیمه جهان گفتند، نیمی از وصف اصفهان گفتند، تشریف
برده در متنزهات ان عرصه دلکشا بهجت افزای خاطر انور میبودند و خصوصیات ان بلده جنت
نشان از استعداد مکان و آب رودخانه زاینده رود و جویهای کوثر مثال که از رودخانه
مذکور منشعب کشته بهر طرف جاریست در ضمیر انور جایگیر کشته خاطر اشرف بدان متعلق بود که
دران بلده شریفه رحل اقامت انداخته توجه خاطر بترتیب و تعمیر ان مصروف دارند
لهذا درین سال که مطابق سنه ست و الف هجری است رای جهان ارا بدان قرار گرفت که دار
السلطنه مذبور را مقر دولت ابد مقرون ساخته عمارات عالی طرح نمایند بدین نیت صادق
و عزم لایق متوجه انصوب کشته زمستان ابهوش و خرمی در دولتخانه مبارکه نقش جهان
گذرانیده اکثر اوقات بسیر و شکار صرف میفرمودند و شبها مجالس بهشت اسا آراسته بساط
عشرت کستراینده میشد و ایام بهار عمارات عالی در نقش جهان طرح انداخته معماران و
مهندسان در اتمام آن میکوشیدند و از دروب شهر یکدروازه در حریم باغ نقش جهان
واقع شد و بدروب دولت مشهور است از انجا تا کنار زاینده رود خیابانی احداث نموده در حاشیه
چهار باغی در هر دو طرف خیابان و عمارات عالیه درد رکاه هر باغ طرح انداختند و از کنار رود
خانه تا پای کوه جانب جنوبی شهر انتهای خیابان قرار داده اطراف انرا بر امرا و اعیان دولت
قاهره قسمت فرمودند که هر کدام باغی طرح انداخته در درکاه هر باغ عمارت مناسب درکاه مشتمل
بر درکاه و ساباط و ایوان و بالاخانها و منظرها در کمال زیب و زینت و نقاشیهای طلا
و لاجورد ترتیب دهند و در راسهای خیابان باغی بزرگ و متنوع بیست و بلند طبقه جهت
خاص پادشاهی طرح انداخته بباغ عباس آباد موسوم کردانیدند و پلهای مشتمل بر چهل چشمه
بطرز خاص میان کشاده که در هنگام طغیان آب در کل یک چشمه بنظر در می آید قرار دادند
که بر زاینده رود بسته شده هر دو خیابان بر یکدیگر اتصال یابد و تا عباس آباد یک خیابان باشد
تخمینا یکفرسخ شرعی و از دو طرف خیابان جوی آب جاری کرده و درختان چنار و کاج و عرعر و
سرو غرس شود از میان خیابان انهار از نهر سنگ بست ترتیب یابد که از میان
خیابان نهر جاری باشد و در برابر هر عمارت و هر باغ حوضی بزرگ بر مثال دریاچه
ساخته شود القصه هر کس از امرا و اعیان و سرکاران عمارت بوقوف معماران و مهند
سان شروع در کار کرده در انجام ان ساعی کشتند و از ان تاریخ تا حال که سنه هجری ...

و عشرین والف رسیده واین شکوفه نامه تحریر میابد عمارات باصفا و باغات دلکشا بنوعی
که طرح کارخانه ابداع در عرصه ضمیر مبارک اشرف طرح افکنده بود به بهترین ظهور رسید در کمال لطافت
و نهایت خوبی اتمام یافت درختان سرو و گل و عرعر و چنار سر بفلک افراخته اشجار میوه
دار ثمر کوهی بطوبی جنان پیوند داد والحاصل هر باغی از آن رشک فرمای باغ جنات و عمارات
رفیعش که بنقوش بدیع مذهب و مزین و بتصویر مصوران نادره کار آراسته گردید کوی شکر
خورنق از آن نشانیست بلکه در عرصه گیتی نظیر و عدیل آن بمحض خیال و گمانی بعد از آن شهر
عباس آباد نیز در جانب غربی چهار باغ بجهت مسکن تبریزیان بنوعی که در محل خود تحریر خواهد
یافت طرح انداخته اتمام دادند مجملا امعاد همت والا شاهی ظل الهی چند سال بترتیب و تزیین
خطه فرح افزای صفاهان پرداختند و آن بلده طیبه را از کثرت عمارات و باغات و منازل
مرغوب دلکشا و رواقها و منظرهای بهجت افزا و قیصریه و چهار بازار و مساجد و خانات
عالی و مسجد جامع ساختند والیوم خلد برین داغ بندگیش بر جبین دارد و امروز چنانچه
کمال اسمعیل گفته بیت اصفهان خرم است و مردم شاد ۞ اینچنین عهد کس ندارد یاد
قطعه در تاریخ طرح چهار باغ گفته شده بود ثبت افتاد تاریخ عجب چارباغیست عشرت فزا
گرش ثانی خلد گویند شاید ۞ چو تاریخ آن دل طلب کرد گفتم ۞ نهالش بکام دل شه
برآید ۞ از سوانح آنکه از جانب الکسندر خان و سیمون خان سلاطین گرجستان ایلچیان
وارثاوران بپایه سریر اعلی آمده اظهار اخلاص و بندگی نموده پسر یوسف جمال و دختر حور سرشت
ماه سیما از اولاد عظمای گرجستان که سزاوار خدمتکاری حرم اقبال شهریار بیهمال و قابل
خدمت مجلس بهشت آیین ارم تزیین بودند ارسال داشته آثار اخلاص و یکجهتی بظهور
آوردند و ایلچیان مذکور در تربیت اعزاز و احترام و غریق بحر انعام و احسان معاودت نمودند
و کارکنان قضا پیوسته اسباب عشرت آنحضرت را سرانجام میدادند دیگر از وقایع
این سال آنکه محمد یار خان ولد علیار خان ایلورک بعد از فوت والد بر تنبل ایالت و خانی
سرافراز شده حکومت استراباد بدستور والد بر و شفقت شده بود بدست طایفه داخلو
بقتل آمد قلیج بیگ نام برادر کوچکتر بعد از قضیه کشته شدن برادر از استراباد احرام
ملازمت سده سنیه فلک بنیان بسته روی ارادت بدین آستان آورد حضرت
اعلی شاهی ظل الهی او را در کنف مرحمت و الطاف خسروانه جای داده بتفویض ایالت

استراباد

استراباد و نوازشات از جمله معزز و سربلند گردانیده روانه فرمودند و زمستان را در آن
بلده جنت نشان در کمال فراغت و کامرانی بپایان رسانیدند اما هیچ وقت از تدبیر امور
ملک و دولت غافل نبودند و همواره نقش استرداد مملکت خراسان از ید مخالفان در
صفحه خیال می نگاشتند و استدعای حصول این مطلب از درگاه واهب العطا نموده
همواره از روح مقدس امام الجن والانس استمداد میفرمودند و عاقبت به نیت صادق
و رجای واثق نتیجه های مطلب رسیده از اول سال میمنت مال ایت ییل ترکی ابواب فتح
و فیروزی بر چهره امانی و آمال گشایش یافته بنسایم نصرت و فیروزی وزیدن
گرفت این داستان در طی وقایع سنه مذکوره بتوفیق ملک منان رقمزده کلک بیان می
گردد و منه الاعانه والتوفیق **ذکر سوانح ایام سعادت فرجام سال المبارک ایت ییل
ترکی مطابق سبع والف که سال دوازدهم جلوس همایون است** باز فلک انجمن افروز شد ۞ نوبتی خسرو
نوروز شد ۞ کوکبه خسرو گردون سمند ۞ غلغله در گنبد مینا فکند ۞ صحن چمن
باز چو صحن بهشت ۞ تازه شد از مقدم اردی بهشت ۞ خرد گل گشت ریاحین سپاه
زد بصلا آیین بچمن بارگاه ۞ نوروز دولت افروز این سال خجسته آغاز فرخنده انجام در
روز شنبه شهر شعبان المعظم اتفاق افتاده حضرت اعلی شاهی ظل الهی در دار السلطنه
اصفهان عشرت پیرا بوده در فصل بهار که دماغ روزگار از نسیم عنبر شمیم شکوفه و ازهار
عنبرآگین بود در کمال مسرت و شادکامی و فراغت و خوشدلی بسیر و صحبت مشغول داشتند
در اوایل این سال محمد قلی بیگ ایشک آقاسی عربگرلو که برسم رسالت بمیانه اوزبکیه فرستاده
شده بود و در هرات با عبدالله خان ملاقات نموده بود با اتالیق بهادر از جانب عبدالله
خان بایلچیگری آمده مفتح ابواب الفت و آشنایی شده بود و میر قلبا باکوکلتاش عریضه
اخلاص آیین بخدمت اشرف نوشته چون در هرات پسرش را کدخدا میکرد نوعی انوشتر
طوی بزبان ترک بجشن عروسی را گویند ارسال داشته بود و میرزا بیگ نام از اعاظم اتقیای
ماوراءالنهر و خواجهای سلسله نقشبندیه با کوچ خود که از بنات مکرمه سلاطین کاشغر
بود بقصد حج الاسلام همراه محمد قلی بیک و اتالیق بهادر بدین ولایت آمد و حضرت اعلی
شاهی اعزاز و احترام بسیار فرموده متقضی المرام روانه سفر بیت الله الحرام فرمودند اما در
راه با اجل موعود در گذشته بمقصد نرسید و چون از اقتضاء زمان معظم بلاد خراسان

که مصلح جمهور سخنوران روزگار دست بدست اوزبکیه درآمده حضرت اعلی شاهی بمواد
استرداد از ایشان پیش نهاد همت ساخته هرگز از فکر و اندیشه آن غافل نبودند علی الخصوص
مشهد مقدس معلی و آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن والانس که زینت افزای
ممالک ایران و آرایش دیباچه سلطنت این دودمان ولایت نشان است و دار السلطنه
هرات که مولد و منشا و محل نشو و نمای آنحضرت است اما بمقتضاء الامور مرهونة باوقاتها
صورت این مدعا در پرده خفا مستور بود درین اوقات که فی الجمله فراغی از مهام ضروری
حاصل گشته عرصه ممالک از خس و خاشاک ارباب طغیان و گردنکشان اطراف پاک گردیده
بود و متواتر اخبار کدورت و نزاع عبد المومن خان با پدر میرسید که بخاطر غیب پیرای
اشرف خطور نموده که چون میرقلبابا کوکلتاش حاکم هرات که از تربیت یافتگان عبد
الله خان و معتمد دولت اوست بجهت خوفی که از عبد المومن خان دارد بدرگاه جهان
پناه بازگشت نموده دعوی اخلاص مینماید و عبد الله خان بوسیله او با وی الفت و آشنائی
شده ایلچی بجهت اظهار محبت و دوستی بپایه سریر اعلی فرستاده درینوقت که میانه او
و پسرش اسباب وحشت آماده گشته کار بنزاع و جدال انجامیده ما نیز بنابر مصلحت روزگار
کار از ینطرف با عبد الله خان طرح آشنائی انداخته همراه ایلچی او ایلچی فرستاده پسر ناخلف
او را که نسبت بپدر جرئت و جسارت بی ادبی نموده بود و مینماید نکوهش نمائیم و
بقصد تسخیر مشهد مقدس معلی و محالی که در تصرف عبد المومن خان است روی توجه
بخراسان آوریم درین هنگام که پدر و پسر بیکدیگر مشغولند و عبد الله خان بجهت
عقوق و عصیان که از پسرش سر میزند در کسر شوکت و قدرت او میکوشد متوجه مدد و
استمداد پسر نخواهد شد بتوفیق الله تعالی محتمل است که تسخیر آن محال بآسانی دست دهد
و از ایلچی قصوری به بنیان دولت نمیرسد لهذا محمد قلی را که مرد چرب زبان سخندان
بود برسالت تعیین فرموده تحف و هدایا مرتب داشته آماده فرستادن ساختند
و تهیه اسباب سفر خراسان پرداخته هزار تفنگچی مقرر شد که در ممالک محروسه سرانجام
نموده در موکب همایون باشند و قرارداد خاطر اشرف آن بود که بعد از رفتن ایلچی مذکور
میرقلبابا کوکلتاش را از توجه موکب همایون خبر داده روی بتسخیر مشهد مقدس
آورند درین اثنا قاصدان از اطراف و جوانب خراسان رسیده خبر رسانیدند که عبد الله

خان

خان عالم فانی را وداع کرده رخت بعالم عقبی کشید و اکثر امرای اوزبکیه مثل محمد باقی بیک که
دیوان بیکی و عمدة الملک دولت عبد الله خان بود طوعا او کرها به سلطنت و پادشاهی عبد المومن
خان پسر او اتفاق نموده او را طلب داشته زمام مهام ملک و دولت را بکف اختیار و قبضه
اقتدار او نهادند اما هزاره سلطان برادرزاده عبد الله خان و دوستم سلطان اوزبک
سلطان اقربا و بنی اعمام او که در سمرقند و تاشکند بودند بجهت آنکه اعتمادی بجانب او نداشتند
با خیال استقلال از بیعت سر باز زده باتفاق یکدیگر خاطر بمخالفت عبد المومن خان قرار دادند
و از امرا و اعیان اوزبکیه هرکس از عبد المومن خان خوفی داشته بر سر ایشان جمعیت نموده عبد
المومن خان متوجه دفع فتنه ایشان گردیده در میان اوزبکیه شورش و آشوب در هیجان است
بعد از تحقیق این خبر رفتن خراسان بیشتر از پیشتر در خاطر اشرف رسوخ یافته همت والانهمت
بامضای این عزیمت مصروف داشتند چون در صدر صحیفه اول ایمائی شده که بعضی
از احوال اوزبکیه و رومیه را که در طی قضایا و سوانح احوال ایران و وقایع ایام
سلطنت شهریار کامبخش کامران اعلی حضرت اعلی شاهی روی داده بنا بر ارتباط
کلام و تناسب مقام در رشته تحریر آورده درینوقت ناگزیر است که برخی از احوال
عبد الله خان و عبد المومن خان و سبب وحشت و نزاعی که میانه ایشان بتدریج پدید
آمد و قضیه فوت عبد الله خان و جلوس پسر و اختتام احوال او که در طی حالات سفر
خراسان از آن چاره نیست بر سبیل اجمال رقم زده کلک نکته پرداز گرد آینده بر سر مدعا
رود و بنابران عنان گیت خوشخرام قلم را در میدان قضایای مذکور بجولان در آورد

ذکر مجملی از قضایای ماوراء النهر و بیان احوال عبد الله و سلاطین اوزبکیه

شاهدان
سیر و اخبار بدستیاری کلک بدایع نگار در عرصه ضمیر بزم آرایان طرح خانه آگهی بدین جلوه
مینمایند که عبد الله خان با عبد المومن خان که یگانه ولد او بود محبت مفرط داشت و او را
باباسی میگفت و در تربیت او مبالغه مینمود و در توره سلاطین جنگیزی پادشاه
را خان می نامند و پادشاه زاده تا بپایه بلند سریر سلطنت نرسد سلطان میگویند اما
عبد المومن خان در زمان حیات پدر بلقب ارجمند خانی معزز و گرامی چنانچه مردم ما
وراء النهر و اوزبکیه عبد الله خان را خان کلان و او را خان خرد می گفتند و حکومت ولایت
بلخ و توابع را باو داده بسعی خود و امداد پدر ولایت بدخشان نیز از تصرف سلاطین [illegible]

جغتای بیرون آورده حاکم بلخ و بدخشان بود و در سال تنکوزییل اربع و تسعین و تسعمائه
که عبدالله خان بلده فاخره هرات را بعد از پانزده ماه محاصره قلعه بنوعی که شرح قضایا آن سال
بتحریر پیوسته تسخیر نمود چون عبدالمومن خان در تسخیر آن بلده و قتل قزلباش سعی
بسیار نمود بلخ و توابع که الکاء او بود در قرب جوار داشت که پدرش هرات را باو دهد عبدالله خان
بجهت حداثت سن و قلت تجربه روزگار ملتمس او را مبذول نداشته به پیر قلبا که از بر
کشیدگان دولت او و مرد صاحب رای کار آزموده بود ارزانی داشت و آنچه از ممالک خراسان
بحیطه تسخیر او درآمد با امراء اوزبکیه قسمت نمود و دین محمد سلطان ولد جانی بیک سلطان
خواهرزاده خود را که بتلیم سلطان مشهور بود با مرادان در خراسان الکاء داده در آنجا
گذاشت و از ولایات مفتوحه خراسان چیزی به پدرش نداد و او را بدین سخن تسلی میبخشید
که چون تو ولیعهد منی بتو همه تعلق دارد اگرچه باعث آزردگی پسر گردید اما در آنوقت قدرت
اظهار آن نداشت بعد از دو سال از پدر التماس نمود که من بعد آنچه از ممالک خراسان بسعی
او مفتوح گردد باو تعلق گیرد و این ملتمس مبذول افتاده در سنه اودئیل از بلخ لشکر
بمشهد مقدس کشیده محاصره نمود و در آن قضیه تلیم سلطان و امرا و عبدالله که در خراسان
بودند حسب الامر بامداد او آمدند و بعد از آنکه آن بلده شریفه بحیطه تصرف و تسخیر او در
آمد از جانب خود حاکم تعیین نمود همچنین نیشابور و ترشیز و آنچه از محال خراسان به
تدریج تسخیر نمود و از جانب خود حکام تعیین میکرد و بعد از این قضایا کمر همت به تسخیر
ولایت نسا و ابیورد و درون و باغباد و سایر محال که ملک موروث نور محمد خان ابن
ابوالمحمد خان ابن دین محمد خان و طایفه اوزبکیه نایمان جست بسته آن ولایت را چنانچه
سمت تحریر یافت بقبضه تصرف در آورده نور محمد خان را از ملک موروث بیرون کرد و از این
فتوحات که او را دست داد طرح سلطنت انداخته شوکت و قهرش روی از دیاد نهاد
و چون عبدالله خان یک پسر داشت و میخواست که در ایام حیات او صاحب قدرت و شوکت
بوده باشد که بعد از فوت او بنی اعمام و سلاطین اوزبکیه کالیوم گردن بطوق فرمان برداری
در آرند با پسرش منازعت نتوانستند نمود تا آنکه بیست هزار جوان کار آمدنی در ظل موکب او جمع
شده کمال استقلال یافت و بخار نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافته نسبت به پدر در مقام
عصیان در آمده پای از دایره ادب بیرون نهاد و چون در وقتی که عبدالله خان در بلده بخارا

مستولی

مستولی شده بسلطنت رسید اسکندر خان پدرش در حیات بود او بتوره و یاساق چنگیزی
اسم سلطنت بر پدر اطلاق نمود خطبه و سکه باسم او کرد اما بست و کشاد امور در قبضه
اقتدار عبدالله خان و اسکندر خان از پادشاهی جز نامی نداشت او نیز گاهی از غرور و جهل می
گفت پدرم پیر شده اولی اینست که بطریق اسکندر خان در گوشه نشسته مهمات سلطنت را
بمن گذارد و چون معظم بلاد خراسان بتصرف او درآمد میخواست که کل امراء خراسان تابع
و کنار آب جیحون او را صافی گردد مکررا از پدر طلب هرات کرد مقبول نیفتاد از آزردگی میگفت
که اگر پدرم هرات را بمن نمیدهد خود بر سر پیر قلبا رفته بقهر و غلبه میگیرم و این سخنان بعبد
الله خان رسید نسبت به پسر سوء مزاجی بهم رسانید و هر چند همان یک پسر داشت که ولیعهد
خود میدانست اما از جهل و غرور او اندیشیده ملاحظه داشت که مبادا بی صبری کرده
اراده نماید که پدر را بی اختیار کرده خود پادشاه شود و او در زمان حیات قطع نظر از
سلطنت و پادشاهی نماید بدینجهت در مقام کسر شوکت و اقتدار پسر در آمده او را از ترددات
ملکگیری منع و بامراء خراسان پیغام داد که دیگر با امر و نهی او التفات ننموده بهر طرف رود لشکر
رفاقت ننمایند و لهذا اجله مرتبه که عبدالمومن خان به تسخیر سبزوار و بعضی محال خراسان
که در تصرف قزلباش بود آمد و از عراق حضرت اعلی شاهی ظل الهی بدافعه و توجه میفرمودند
تلیم سلطان و برادران و امرا و عبدالله خانی که در خراسان بودند همراهی او نمیکردند چون
مقرون برضای پدر نبود و او نیز کاری نتوانست ساخت و پدرش باو پیغام کرده بود که ترک
زیاده روی نموده در بلخ بمحال خود باشد و بالکائی که باو داده شده قناعت نموده پای در
دامن ادب بچیند و نظر بمحال من و پدرم اسکندر خان نکند که او همچون من نمیتواند بود و من
همچون اسکندر خان نیستم اما عبدالمومن خان دل از آرزوی ملک هرات بر نمیداشت
و همواره درباب پیر قلبا با امرا عرایض شکایت آمیز بپدر میفرستاد عبدالله خان پسر را درین
ماده صاحب غرض دانسته التفاتی بسخنان او نمینمود و از این مقدمات میانه پسر و پدر
غبار نقاری ارتفاع یافت اما از جانبین در پرده داشتند امری که مشعر بر خلاف باشد بحیز
ظهور در نمی آوردند تا آنکه در سنه تخاقوییل سنه والف عبدالله خان با خواص امرا
و ندما و مقربان از راه چهارجوی بر و آمدن و بشکار مشغول بود و میر قلبا کوکلتاش از
هرات خانرا بآمدن هرات تکلیف مینمود در بین اثنا از بلخ با دو سه هزار کس بعزم ملاقات

پدر بمرو امدند هرچند امرا عرض کردند که با خان اندک مودی می هندو اعتماد بجانب عبدالمؤمن
خان نیست در ارک مرو نزول نموده لشکریان او را از دخول ارک مانع آیند و او را با معدودی
در ارک رخصت کرنش دهند خان چندان حسابی ازو نکرفته قبول این معنی ننمود و در باغ شاهم
بی نزول نمود و با پسر در انجا ملاقات کرد و عبدالمؤمن خان نیز مصلحت وقت در اطاعت و انقیاد
پدر دانسته در مقام تواضع و ادب بود و عذر تقصیرات خواست و باتفاق یکدیکر چند روز در
مرو بسیر و شکار پرداختند و میرقلبا باحب الامر خان عبدالمؤمن خان نیز تکلیف سیر
هرات نموده پسر و پدر باتفاق بهرات آمدند و میرقلبا بلوازم میزبانی پرداخته طویهای بزرک
سرانجام نموده بخان کلان و بخان خرد پیشکشهای لایق کشید اما عبدالمؤمن خان ~~چجنان از میر~~
مجنان از میرقلبا ازردکی داشت و سخنان عتاب آمیز و خشونت انکیز نسبت باو بزبان
می آورد و او را بتغلب و تصرف اموال دیوانی متهم داشته محاسبات دیوان بیکی وجهی که در
مزاج عبدالله خان را بحسنی داشتند تحریک می نمود که در باب او و دوستی که با قزلباش میکند
سخنان بعرض رسانیدند اما عبدالله خان از غایت اعتمادی که بمیرقلبا داشت اصلا
کوش بسخنان ارباب غرض نداشت القصه عبدالمؤمن خان در هرات از پدر التماس مینمود
که مراجعت عنقریب سلطنت از را ببلخ نموده مهمات او باشد عبدالله خان ملتمس پسر را مبذول داشته
رخصت داده که ببلخ رفته بتهیه اسباب ضیافت پردازد که اینک میرسیم جمعی از نقات نقل نموده اند
که عبدالمؤمن خان تختی از مرصع از طلا و جواهری که در خراسان و بدخشان بدست آورده بود
و نردبان سه پایه از نقره که از ان نردبان بتخت بر آیند ساخته میکفت جهت پدر ساخته ام
که چون بمهمانی من آید برای نصب نموده خود در پای تخت بخدمت ایستم و انرا با سایر اموال و
اسبابی که دارم پیشکش کنم اما جمعی که ازو خایف بودند خصوصا میرقلبا میکفت حیله
اندوزی مینماید و سخنان او فروغی از صدق ندارد و غرضش اینست که پادشاه بی دهشت
بمنزل او در اید و او پادشاه را در ارک بلخ نکاه داشته بی اختیار سازد و بر سلطنت ماوراء
النهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان رقم اختصاص کشد بجملا عبدالله
خان بتحریک میرقلبا و بعضی امرا بر مقدماتی که مذکور شد ببلخ نرفته از همان راه بجهار جوی
بسرعت و استعجال تمام عود نموده داخل بخارا شد و این خبر بعبدالمؤمن خان رسید اراده
تسخیر هرات نمود و با لشکر عظیم بخراسان امد اول بیهانه زیارت مشهد مقدس معلا امد و از راه

هرات

هرات عود نموده چون بحوالی هرات رسید کس نزد میرقلبا فرستاده او را طلب کرد و خواست
بلطایف الحیل او را بدست اورده هرات را متصرف کردد میرقلبا که مردی عاقل زیرک کاردیده
بود این معنی را یافته از ملاقات ابا نمود و محقر پیشکشی بیرون فرستاد و در دروب قلعه شهر را
مسدود ساخته در مقام قلعه داری شد عبدالمؤمن خان هرچند خواست که بلایمت و تزویر
دست در دامن مقصود زند مفید نیفتاد خود در روزی با پنج شش نفس از مقربان بپای
حصار آمده خواست بی واسطه با میرقلبا مکالمه نموده او را فریب دهد میسر نشد و چون
تسخیر قلعه هرات باسانی تیسیر پذیر نبود عبدالمؤمن خان صلاح در محاصره ندیده قرین
یاس و حرمان ببلخ امد و میرقلبا کس بخارا فرستاده حقیقت حال بخدمت عبدالله خان
عرض کرد و عبدالله خان او را درین باب تحسین کرده جهت او جایزه و خلعه فرستاد
بین الجمهور مشهور است که عبدالله خان یک دسته تیر و کمان فرستاده پیغام کرد که هرگاه عبد
المؤمن خان بجود سر بهرات آمده بپای حصار آید چشم او را نشان کرده این تیرها را یکیک
بجانب او اندازد و این مقدمات باعث زیادتی کلفت پدر و پسر کشته روز بروز میانه
ایشان اسباب وحشت اماده ترمیکشت تا انکه شنید که عبدالله خان با معدودی از میر
شکاران و قوشچیان و ندما و مقربان و ارباب طرب از بخارا بسیر و شکار بیرون امده
در باغ بزرک حوالی قرشی طرح جشن و صحبت انداخته اکثر اوقات بعد از سیر و شکار در ان
باغ بفراغت و عشرت مشغول است با خود قرار داد که از بلخ ایلغار نموده چون برق و باد
خود را ببخارا رسانیده آن باغ را که عشرتکاه خان و مقربان است احاطه نموده بمطلب خود فایض
کردد با شاه محمد ایلچیان که از مخصوصان و امرا معتمد و مشیر او بود این راز در میان
نهاده یورش جانب بدخشان اشکر جمع نمود و پنجهزار کس کارامدنی انتخاب کرد و از مقر
سرمد عبور نمود بسرعت برق و باد روی بان طرف نهاد شاه محمد ایلچیان همیشه در
خدمت عبدالله خان بد دستی و بدآموزی پسرش مطعون بود و میکفت که بتحریک و اغوای
او این اعمال از پسرم بظهور میرسد درینوقت شاه محمد مذکور بجهت دفع مظنه نمک حلالی
خان کلان منظور داشته معتمدی فرستاده او را از ما فی الضمیر اکاهی داد عبدالله
خان در وقتی که بزم پادشاهانه اراسته ندما و مقربان بصحبت و شادکامی مشغول بودند
خبر امدن پسر ایلغا را باو رسید چون با معدودی بعزم سیر و صحبت امده لشکر همراه

نداشت بدانه و محاربه بیش نتوانست آمد یراق و اسباب بخیمه و خرگاه با اسبان باد رفتار روی توجه ببخارا آورد سه فرسخ مسافت طی کرده بود که عبدالمومن خان بباغ مذکور رسید و اصلا ملتفت یراق و اسباب نشده از عقب خان ایلغار کرد که شاید در راه او را بدست آورد اما بگرد او نرسید و عبدالله خان بسرعت برق و باد خود را ببخارا انداخته دروب شهر را مسدود ساخت عبدالمومن خان چون دانست که بدو معنان شمال و صبا طی مسافت نموده باو رسیدن ممکن نیست عنان از ایلغار باز کشیده باهستگی ببخارا امد چون تیر مدعای او بهدف مراد نیامد در بیرون شهر نشسته کس بخدمت فرستاد که چون شوق ملازمت غالب بود بجدود قرشی تشریف آورده بیلغ نزدیکتر شده بودند مقید برخصت نشده بعزم پای بوس آمدم اکنون التماس دارم که دخول شهر و کورنش ارزانی دارند و همه روزه شفعا انگیخته استدعای کورنش میکرد عبدالله خان اعتمادی بوی نمود و رخصت نمیداد از صحیح القول استماع شد که درین قضیه عبدالله خان بنوعی شعله غضب در باره پسر اشتعال یافته بود که مکرر اظهار میکرد که ای عبدالمومن خان اگر از غم امان یابم چنان کنم که تو اسب خود را خود زین میکرده باشی مرد نباشم و لعراض برو مستولی شده دست بر سر میکوفت و با خود خطاب میکرد که ای عبدالله که بعد از شصت و پنج سال گر گوی مراد که از عرصهٔ جهان ربودی از از شاشهٔ خود گریخته بدنام شدی و یرلیغ بجانب سمرقند و تاشکنت و اطراف ممالک فرستاده لشکرها طلب داشت و عبدالمومن خان هر چند سعی نموده و قسم نامها بخدمت پدر فرستاد که منظنهٔ خان باین پسر غلط است خان التفاتی نمیکرد مجملا عبدالمومن خان چون بمطلب خود نرسید و برو ظاهر شد که شاه محمد ایلهچیان افشای راز او نموده بوده او را در همانجا بسیاست رسانید و بتحقیق پیوست که حسب الامر نموده عبدالله خان لشکر عظیم از همه طرف روی ببخارا دارند خوف و هراس برو مستولی شده روی بطرف بلخ آورد و بعد از رفتن او لشکرها از اطراف و جوانب ببخارا رسید در موکب خانی جمع شدند عبدالله خان بکمال قدرت و استقلال بعزم تادیب و گوشمال پسر از بخارا بیرون امده روانه طرف بلخ شد و عبد المومن خان مضطرب الحال بکناراب رسیده میخواست که عبور نماید درین اثنا شاه بی که حاکم مرو بود از عبدالله خان رنجش داشت و از مرو قصد ملازمت عبدالمومن

خان

خان نموده بود رسید و او را از رفتن بلخ منع نموده اغوا کرد که لشکرهای خود را که در بلخ انجمن نموده در کناراب مستعد قتال کرد و عبدالمومن خان بصوابدید او عمل نموده در کنار اب پای ثبات استوار داشته توقف نمود عبدالله خان که کوچ بر کوچ بر سر او می امد توقف او را بقصد محاربه شنیده در امدن متامل شد ریش سفیدان و مشایخ ماوراء النهر پای در دامن صلاح نهاده هر دو را بسخنان موعظه آمیز ازین اراده منصرف ساختند عبدالله خان شاه بی را با دو سه کس که مادهٔ فساد بودند طلب داشت عبدالمومن خان بالجاعت را پیش پدر فرستاد و عبدالله خان ایشان را سیاست نموده باز گشت و هر دو بسلامت بمقر دولت خود مراجعت نمودند از صحیح القول مسموع شد که از عبدالله خان نقل که بعد ازین قضیه مکرر میگفت در مدت عمر در معارک و محاربات عظیم فیروز بخت آمدم هرگز پشت بدشمنی ننمودم عبدالمومن خان که از عمر و دولت تمتع میناید در اخر عمر گرد عار فرار بر روی روزگار من ریخت و چون عقوق و عصیان نسبت بپدر ظاهر ساخت اخر بنفرین پدر گرفتار امده از عمر و دولت تمتعی ندید چنانچه از کلام آینده بوضوح می پیوندد بالجمله چون اخبار مخالفت و نزاع پدر و پسر در ترکستان شیوع یافت سلاطین قزاق که از صولت و سطوت او جرات دم زدن نمیکردند سر بطغیان بر آوردند از آنجمله توکل سلطان قزاق اسم خانی برخود اطلاق کرده بالشکر عظیم بر سر تاشکنت آمد و عبدالله خان که از بدایت جلوس الی غایت در جمیع معارک فیروز جنگ بودند درین معرکه شکست خورده اکثر امرا و معارف سپاه عبدالله خان و چند نفر از سلطانان اقربای او بقتل آمده بقیة السیف شکسته و پریشان حال ببخارا امدند و اینمعنی علاوهٔ کدورت و پریشانی خاطر او که از اطوار پسر داشت گردیده همت بتدارک ان گماشت و کس بطلب میر قلیبابا کوکلتاش بهرات فرستاده همین درین فکر بود که لشکرها جمع کرده مجدد از شکست تلافی نماید بعد از آمدن میر قلیبابا در اجتماع عساکر متوجه رفع فتنه و انتقام توکل خان گشته بجانب سمرقند نهضت نموده در انجا از غایت لعراض که از مخالفت و نفاق پسر و خبر لشکر قزاق داشت مزاجش از جادهٔ اعتدال منحرف گشته پهلو بر بستر مرگ و ناتوانی نهاد و عاقبت ودیعت حیات بمقتضی اجل سپرد

ذکر فوت عبدالله و جلوس عبدالمومن خان و اختتام سلاطین اوزبکیه که بعد از و پای بر مسند دولت نهادند

در اواخر این تخاقوی ئیل ست والف که عبدالله خان

در خطه سمرقند بیمار کشته صاحب فراش هر چند اطبا در معالجه و مداوا کوشیدند مفید نیفتاد محمد باقی اتالیق دیوان‌بیکی که از سایر امرای عبدالله خان بمزید شوکت و اقتدار امتیاز داشت اگرچه از عبدالمومن خان خایف و هراسان بود و اعتمادی بجانب او نداشت اما چون میدانست که با وجود پسر صلبی سلطنت برادرزادگان اتفاق نمودن خلاف عقیده مردم و تمشیت پذیر نیست طوعا و کرها بسلطنت او راضی شده در مقام دولتخواهی در آمد و در خفیه کس فرستاده او را از بیماری پدر و اینکه علاج پذیر نیست خبر داده بامدن سمرقند ترغیب کرد و دران هنگام میرقلیبا در سمرقند بود و چون در اثناء کذارش قضایای خراسان و ماوراء النهر اسم میرقلیبا مکرر امذکور شد لازم نمود که برخی از احوال مشار الیه و انتقال حال او بنوعی که از ثقات انولایت مسموع شده در رشته تحریر کشد مشار الیه سمرقندی الاصل و مادرش دایه عبدالله خان شده او را شیر داده بود بعرف ازبکیه و جغتای برادر رضاعی را کوکلتاش میکویند بدینجهت کوکلتاش عبدالله خان بود و بتقلید کسب فضایل و کمالات نموده بنظم اشعار زبان میکشود در بدایت حال که عبدالله خان در ماوراء النهر لوای سلطنت و جهانداری برافراخت از میرقلیبا انواع خدمات و جان سپاری بمنصه ظهور رسیده و میرسید تا آنکه آثار رشد و کاردانی و حقوق خدمات نوازش یافته یوما فیوما اعتبارش می افزود چنانچه عالی منصب صدارت با امارت جمع داشت و چند سال در کمال عظمت و اقتدار بحکومت هرات قیام نموده با مردم آنولایت معاش سنجیده و سلوک پسندیده کرد همیشه بالتفات جناب خانی محسود جمیع امرا و ارکان دولت بود بالجمله چون عبدالله خان دران بیماری از صحت خود مایوس کشته بود از غایت اشفاق و التفاتی که بمیرقلیبا داشت و میدانست و کفت هنوز قطع حیات شیرازه عمر من نشده خود را بقلعه هرات رسان که از آسیب عبدالمومن خان ایمن کردی و درین انجا بهر جه دانی چنان کن مشار الیه از خدمت پادشاه مرخص کشته اظهار کرد که خان مرا بخدمتی مامور ساخته و با پسران و ملازمان که همراه داشت سوار شد محمد باقی اتالیق دیوان‌بیکی که از قضیه آگاه بود بظنه آنکه مبادا عبدالمومن خان برفتن میرقلیبا او را متهم نماید در مقام ممانعت در آمد میرقلیبا چون دید که درین وقت که مردم از حیات خان مایوس شده اند ستیزه با او نمیتواند کرد امدا بخدمت خان رفت که از و استعانت جوید چون بر سر

بالین خان امد حال او را دکرکون یافت و مشاهده نمود که اطبا دست از معالجه خان داشته اند و او را شعوری نمانده بالضرورت با محمد باقی اتالیق ملایمت آغاز نهاد و بچرب زبانی و سخن عاقلانه او را از ممانعت باز آورده خاطرنشان او کرد که صلاح ما و تو مردم ترک منست چه عبدالمومن خان همچنانچه بمن بی التفات است با تو هم هست ما را هر دو کریبان بدست او دادن از عقل دور است و تا من در قلعه هرات باشم ما فی الضمیر خود را نسبت بتو و هیچیک از دولتخواهان عبدالله خان بظهور نمیتواند آورد چون اینمعنی در عالم معامله دانی وا بجایی داشت محمد باقی دیوان‌بیکی برفتن او راضی شده بایکدیگر عهد و شرطی چند کردند بیرون آمده سوار شد و در وقت رفتن او عبدالله خان ودیعت حیات به متقاضی اجل سپرده بود اما او در بیرون اظهار بکسی نکرد از ملازمان او احدی خبر نداشت اما از غایت اعتمادی که بمولانا قوام که از امرای تابین میرقلیبا و تربیت یافتگان او بود داشت فوت خان با او در میان نهاده بود چون بکنار آب جیحون رسیده الحطنجهت آوردن کشتیها توقف نمودند و سر کس از کشتیبانان بر و سلام کرده تفحص حال خان کرده میرقلیبا بی اختیار شروع در کریه کرد و حقیقت حال بر همه کس ظاهر شد مولانا قوام با بعضی ملازمان دیکر مواضعه نموده کفت که این مرد مواضعه نموده کفتند که این مرد از پادشاه میکریزد بیان قزلباش یا جغتای خواهد رفت ما با او بکجا رویم در وقتی که میرقلیبا خواست بکشتی در آید مولانا قوام کفت که عبدالله خان از عالم رفته و حالا پادشاه اوزبک عبدالمومن خانست شما تا او را ملازمت نکنید و از جانب او بحکومت هرات منصوب نشوید و منشور او در دست نداشته باشید شما را بقلعه هرات نخواهند کذاشت اولی انیست که بر سمت راه بلخ روانه شده بکورنش پادشاه مشرف شویم میرقلیبا خواست بسخنان معقول خاطرنشان او نماید که درینوقت دیدن او مصلحت نیست معلوم کرد که جمعی ملازمان با یکدیکر همین سخن میکویند مولانا قوام بدیها کفت که اکر شما خلاف این رای خواهید کرد اینجماعت شما را کرفته محبوس بخدمت خان خواهند برد میرقلیبا غلوی مردم درین باب دیده هر چند دست و پا زد فایده نکرد انجماعت او را محبوس ساخته روی بدرکاه عبدالمومن خان نهادند و میرقلیبا بالضروره قطع تعلق از ملک و مال بلکه حیات کرده محبوس وار روانه انصوب شد و در وقتی که عبدالمومن خان از بلخ بیرون امده روانه سمرقند بود میرقلیبا را بردند

واو در انحال از امدن مشار الیه اظهار بشاشت وخرمی کرده انواع التفات کرد میر قلبا با
معروض داشت که تقصیری که تاغایت در مواد خدمتکاری واقع شده بجهت رعایت نمک
خوردکی وپاس حقوق ولی نعمت بود بعد الیوم حضرت خان ولی نعمت اند در خدمتکاری
وجانسپاری تقصیری نخواهد بود اما مولانا قراحسن خدمت خیرخواهی ظاهر ساخته عرض کردند که
او میخواست بهراه رود وقلعه هرات را استحکام داده لوای مخالفت افرازد وما اورا
بعنف واکراه اورده ایم مجملا عبد المومن خان با او در مقام انتقام در امده کیرایند
اول بتفحص احوال مال واسباب او پرداخت از مردم خراسان استماع شده که اموال میر
قلبا تا پنجاه هزار تومان در خراسان وماوراء النهر بحصول پیوست وبعد از اخذ
تفصیل اموال در مقام سیاست در امده فرمود که هر دو پسر اورا در برابر پدر بطریق کوسفند
ذبح کردند وکفت بیچ قتل پسران در مذاق پدر تلخ میباشد یا نه پس تو چکونه در میان
من وپدرم فساد کرده میخواستی که پدرم را ضایع کرده از پا در آوری وبعد از قتل پسران
چنین مسموع شد که خود تیری بر سینه او زد دیکران باتمام کارش پرداختند وبه
عقوبت تمام کشته شد ودر اول حال سلیمان یساول را بحراست هرات فرستاده بعد
از ان حکومت ان ولایت بحاجی بی که از ملازمان دولتخواه او بود داده روانه نمود واو بعزت
واستعجال بهرات رسیده بچهار بالش حکومت تکیه زد اکنون بر سر احوال عبد المومن باز
کردیم در وقتی که فرستادهای محمد باقی اتالیق متعاقب یکدیکر به بلخ رسیدند واورا از بیماری
پدر شر وخرابی احوال او خبر دادند از مبالغه که محمد باقی اتالیق در امدن او بزودی کرده
بود بفکرهای دور افتاده چون بامرا عبد الله خان بجهت مخالفتی که در زمان حیات
پدر باو کرده بودند بی اعتماد بود در رفتن سمرقند عاجلا تاخیر مینمود بالجمله باحضار
عساکر خود فرمان داده باغلبه وازدحام تمام از بلخ بیرون امده بطی مسافت مینمود و
کسان پیشتر فرستاده منزل بمنزل مترصد اخبار بود وشهرت داده بود که چون پدرم
بیمار است بعیادت او میروم همان روز که فوت عبد الله خان در سمرقند شیوع یافت چند
کس جهت رسانیدن اینخبر در اردوی عبد المومن خان شدند که بمژدکانی بهرمند
شوند کسی که اول رسیده مژده داد اعتماد نکرده ان شخص را کیرایند وفرمود که زبان
اورا از کام بیرون آرند اما بفعل نیامد شخصی دوم که رسیده مژده داد داشت که وقوع

دارد باو بیم اعراض کرده کفته بود که خبر فوت پدر را نه آسان آسان به پسران نمیتوان کفت شما
چرا بی تامل این خبر داده خاطر مرا محزون میسازید وکریهای شادکامی میکرد اما از بشاشت وخرمی
در پوست نمیکنجید شخص سیم که امد خبر رسانید اتفاق محمد باقی دیوان بیکی وسایر
امرا بسلطنت خود شنید ترک خودداری کرده مجلس عالی پادشاهانه اراسته بر تخت سلطنت
جلوس کرد ونقارهای شادمانی باسم او بنوازش در آوردند اما همچنان بتانی میرفت در
بروز امرا وعساکر اوزبکیه از اطراف وجوانب باستقبال شتافته کورنش می نمودند در
اثناء طریق شنید که هزاره سلطان برادرزاده عبد الله خان که در حدود سمرقند وتاشکنت
بود لقب خانی بر خود نهاده مخالفت عبد المومن خان اظهار می نماید ودوستم سلطان
اوزبک سلطان که از اقربای او بود اطاعت وانقیاد هزاره خان نموده لشکر تاشکنت
وسمرقند در ظلال اعلام دولت او مجتمع اند عبد المومن خان پادشاه زاده سفاک خونریز
وبقساوه قلب موصوف بود باقربا وبنی اعمام توجهی نداشت وایشانرا خار کلزار دولت میدانست
هزاره خان واقربا وخویشان چون بر اطوار او اطلاع داشتند واز انچه میان او وپدرش واقع
شد قیاس حال خود میکردند بجهت حفظ جان وفرزندان در مقام خلاف وشده بودند
بالجمله عبد المومن خان در کمال عظمت واقتدار بخطه سمرقند آمده پای بر مسند جهانبانی
نهاد وبالشکرهای بلخ وبخارا وقرشی وسمرقند ولخدود دفع فتنه هزاره خان وجهه
همت خود ساخته بجانب تاشکنت رفت وایشان بمحاربه پیش امده بین الجانبین
حربی صعب اتفاق افتاد وچون اکثر خلایق میل بجانب عبد المومن خان کرده بودند
ایشان منهزم کشته بدست در امدند وعبد المومن ایشانرا با فرزندان ذکور از پای در
اورده در قطع صله رحم دقیقه فروکذاشت نکرد وحکومت سمرقند را بمحمد باقی
دیوان بیکی داده بر هر محلی حکام تعیین کرده مظفر ومنصور ببخارا مراجعت نمود و
سلاطین زادهای قزاق وحکام اطراف کس بخدمت او فرستاده اظهار اطاعت وانقیاد
کردند ودر بخارا نیز از اقربا وبنی اعمام وخویشان هر کس بدمظنه شد وبقابلیت وشایستکی
امور دنیا داشت از پای در آورده مجلاد ودراز دودمان خود بر آورده سوای محمد سلطان
نامی که مرد کوکناری درویش بود همیشه از کمال فقر ونامرادی در کوکنارخانها بسر میبرد واورا
قابل کشتن نمیدانست ودو سه طفل دیکر هیچ صاحب وجودی از اقربای عبد الله خان نکذاشت

وار بخارا با لشکر عظیم بار اده یورش خراسان روانه بلخ کردید ذکر کشته شدن عبد المومن
خان و جلوس پیر محمد خان در بخارا و عبد الامین خان در بلخ و سوانح ان ایام از کرد ش چرخ مینا فام
عبد المومن خان چون در اس سلطنت استقلال یافت بعضی اوقات عموما با امراء عبد الله
خانی مخاطبات عتاب امیز نمود و سخنان کنایت امیز میکفت جمعی که کمان عداوت او بخود
داشتند بفکر خود افتاده کمان بردند که چون ببلخ میرسد نسبت با ایشان مکنون ضمیر
خود را بفعل خواهد آورد عبد الصمد بهادر میر اخور عبد الله خان و محمد قلی بهادر ریخت
کمان که از یکه جوانان شجاع بودند متقبل قتل او کشته با یکدیکر مواضعه نموده در کمین فرصت
نشستند عبد المومن خان بجهت اشتداد کرمی هوا شب کوچ میکرد و در وقت سواری
ایشک آقاسیان و شقاولان و اهل خدمت و مقربان یک پرتاب تیر پیشتر و امرا و چوکی
و سایر لشکریان یک تیر پرتاب پس تر میرفتند و درین میان با جلو داران و دو
چهر خدمتکار و چند نفر از ندما و مطربان طی مسافت می نمود شبی از شبها که از پهلوی دهی
میکذشتند عبد الصمد بهادر و محمد قلی بهادر بدیوار دیستان ده در آمدن در کنار راه
پس دیواری نشسته کانها بر سر جنک آورده انتظار ورود او داشتند بعد از انکه مردمی
که از پیش میرفتند کذشتند عبد المومن خان با چند نفری که همراه بودند چون بمحاذی کمین
رسیدند هردو در روشنایی مشعل شست کشادند از قضای الهی تیر هردو بر هدف
مراد رسیده خطا نشد او از اسپ غلطیده ایشان با شمشیرهای اخته بر سر او رسیدند
مشعل داران مشعل را ریخته کریختند ندما و مطربان که مردمان تازیک بودند از بیم
شمشیر بر خود کرفتند و ایشان فی الفور سر او را جدا کرده یک کس از چهرها بر سر او ایستاده
بود او را پاره پاره کردند و سوار شده روی ببخارا آوردند بعد از لحظه که مردم عقب رسیدند
او را در سر راه کشته دیدند و بعضی امرا مثل عبد السمیع بهادر میر اخور باشی و دیکران
که از مقدمه واقف بودند همان شب روانه بخارا شدند اما اکثر مردم را از اشتباه اطلاع
نداشتند صباح که باد در رسیدند صورت حال باز نمودند فترت و اشوب عظیم
درمیانه اهل ارد و پدید امد امرا و لشکریان دو کروه شدند ملا زمان قدیم عبد المومن
خان و امرا بلخ از خزاین و احمال و اثقال وانچه توانستند برداشتند و روی توجه ببلخ
آوردند و امراء عبد الله خان و لشکر بخارا اکثر بیوتات او را غارت نمودند و ببخارا

بازکشتند

کشتند و چون کسی که شایسته سلطنت بود باشد در بخارا نبود ناچار بسلطنت پیر محمد
سلطان که افراط نشا کوکنار او را بکار ادمی از تلاطم امواج بحر غضب عبد المومن خان بکنار
افتاده بود راضی شده اسم سلطنت و خانی بر و اطلاق کرده خطبه و سکه بنام او نمودند
و صورت حال بمحمد باقی دیوان بیکی که در سمرقند بود اعلام دادند و امرا عبد المومن
خان ببلخ رسیده بعضی اراده نمودند که پسر عبد المومن خان را که طفل دو سه ساله است بجای
پدر در بلخ بادشاه کرده الکاء و مملکتی که در تصرف عبد المومن خان بود از کنار اب جیحون
تا سرحد قزلباش ضبط نموده از کشندکان او انتقام کشند بعضی دیکر خلاف این رای
اختیار نموده کفتند طفل دو ساله شایسته سلطنت ما نیست ما را چون کار آزموده
میباید که با اعادی مقاومت تواند نمود جانی بیک سلطان خواهر زاده عبد الله خان
را که پدر دین محمد خان و باقی خان است عبد المومن خان او را کرفته محبوس بود چون
پسران او در خراسان حاکم بعضی محال بودند اراده کردند که او را بیرون اورده زمام سلطنت
بلخ و خراسان را در قبضه اقتدار او نهند و همکی بدان کنکاش عمل نمودند سلطنت جانی
بیک سلطان در خاطر شان رسوخ یافته بود از تقدیرات الهی زوجه عبد الله سلطان
برادر عبد الله خان که بعد از فوت او بحباله عبد الله خان در امده بود و یک دختر از عباد
الله سلطان که در حباله عبد المومن خان بود در خانه او فوت شد ببلخ امده دل مای
و یاد محمد میرزا و بعضی ریش سفیدان بدیدن او رفته او را از قرار داد خود اکاه کردند
او انکار این معنی نمود و ریش سفیدان عرض کردند که چون پسر عبد المومن خان طفل
است و دیکری از دودمان سلطنت نیست لاعلاج بسلطنت او بجهت خواهر زاد کی
عبد الله خان راضی شده ایم اما بانوی عظمی کفت که از دودمان پادشاهی شاهزاده
قابل و سزاوار سلطنت هست ایشان استفسار نمودند کفت شوهرم عباد الله سلطان
پسری از جاریه داشت عبد الامین نام و بعد از شوهرم چون مادرش فوت شد
من او را محافظت نمودم و از خوف عبد المومن خان که کمر قتل او بنیاد عمام بسته بود
من او را تا غایت در لباس دختران پرورده نکاه داشتم او با منست ایشان تعجب
دست داد چه هر کز نشنیده بودند که عباد الله سلطان را پسری باشد ان مخدره بعد از انکه
ایشان را قسم داد که با او غدر ننمایند همان ساعت او را ملبس بلباس نسوان بیرون اورده

بدیشان نمود هرچند میدانستند که اینحکایت فرغی از صدق ندارد اما چون تمایل بدید
بنظر در آمدن و اسم برادرزادگی عبدالله خان در مشیت امور سلطنت بسیار دخیل بود در اقتضای
معنی شدند همانروز او را بحجام برده موی سرش که بطریق گیسو دراز بود تراشیده بلباس
ذکور ملبس ساختند و اسم خانی بر او اطلاق نموده بر مسند سلطنت نشانیده جمیع امرا
و اعیان بلخ کورنش نمودند و از خزاین و اسباب سلطنت و پادشاهی عبدالمومن خان آنچه در بلخ
موجود بود بقبضه تصرف او در آمد بانوی عظمی زمان رتق و فتق امور را در قبضه
اقتدار خود گرفت و امرا و ریش سفیدان بی صلاح و مشورت او هیچ مهمی فیصل نمیدادند
سبحان الله این چه بوالعجبیهاست و از شعبده بازیها فلک لعبت باز از پس پرده غیب
بعرصه ظهور می آید الحاصل چون اخبار بخارا و جلوس پیر محمد سلطان مسموع اوزبکیه بلخ گردید
برای و صلاح عفیفه مذکوره با امرای بخارا بساط مخالفت در نوردیده و عبدالامین خان ازجانب
مکتوب اخلاص آمیز به پیر محمد خان نوشته و مبارکباد جلوس خانی گفتند و التماس نمودند
که عبدالامین خان را فرزند خود دانسته بطریق زمان عبدالله خان و عبدالمومن خان هریک
در مقر دولت خود متمکن بوده بمعاونت یکدیگر بکار آرائی مملکت مشغول باشند که
بیگانگانرا بحال مداخلت نبوده باشد امرای بخارا از مخدرات استار سلطنت آن دود
مان تحقیق حال نمودند همگی متفق اللفظ گفتند که عبادالله سلطان امر ذکوری نبود و این
معنی قرع سمع هیچکس از مردم بیرون و اندرون و محرم و نامحرم نشده و این مکر و
تلبیس نیست که از زوجه عبادالله سلطان بظهور آمده اما عقلا و ریش سفیدان بجهت
آنکه مردم را بخود رام سازند تصدیق می نمودند و بمصلحت وقت انکار اینمعنی نمیکردند
و ازجانب پیر محمد خان یرلیغ باو نوشته فرزند خطاب کردند و شکر این عطیه گفته اظهار
بشاشت و خرمی کردند و مملکت عبدالمومن خانرا بر و مسلم داشتند بشرط آنکه در بلخ
سکه بنام خود نزند و در خطبه اسم خود مقدم دارد چون منشور دولت ایشان برقم
تؤتی الملک من تشاء آرایش نیافته بود مهم هیچکدام تمشیت نپذیرفت و در زمان
چند روز بساط دولت ایشان درهم نوردیده گشت چنانچه از سیاق کلام آینده بظهور
پیوندد انشاءالله تعالی ذکر احوال خراسان و جلوس دین محمد خان در هرات بر مسند سلطنت
و اختتام احوال او و ارتفاع لوای دولت باقی خان برادر وی در ماوراء النهر

سابقا سمت گذارش یافت که تلیم سلطان ابن جانی بیگ سلطان خواهرزاده عبدالله خان با برادران
در بعضی محال خراسان بحکم یرلیغ حکومت می نمودند و نا بین عبدالله خان و عبدالمومن خان وحشت
و نزاع پدید آمده بود ایشانرا بلاحظه حقوق تربیت عبدالله خان اطاعت عبدالمومن نمیکردند
و با امر و نهی او زیاده التفاتی نمودند بعد از فوت عبدالله خان که عبدالمومن خان در سلطنت
و پادشاهی استقلال یافت و قطع رشته حیات اقربا و بنی اعمام نموده جانی بیگ سلطان پدر
ایشانرا گرفته محبوس کرد خوف و دهشت بر ایشان استیلا یافته التجا بسایه دولت حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی آورده بوسیله گنجعلیخان حاکم کرمان دست در فتراک امداد و معاونت
قزلباش زده یوسف بهادر قوش بیگی خود را بجهت عرض اخلاص بخدمت اشرف فرستاده
و باستظهار معاونت و همراهی منسوبان دولت قاهره شاهی در خراسان کوس مخالفت عبد
المومن خان کوفته خواست که بلطایف الحیل قلعه هرات را که تخت خراسانست بدست آورد بدین
عزیمت باالنگ سردی بحوالی هرات آمد و امرای اوزبکیه که در هرات بودند با وجود کثرت جنود
قلت پیر و زاموئن نموده قلعه کشیده در مقام مخالفت شدند و او چون راه بقلعه
نیافت اطراف و جوانب هرات را غارت نموده بازگشت در همان ایام مرتبه دیگر یاد و هزار
کس بر سر فراه آمده قلعه فراه را گرفت و همچنین اسفزار را بتحت تصرف در آورده عزیمت
هرات کرد حاجی بی حاکم هرات در شهر توقف نموده ملا فتا و سید محمد سلطان را با دو هزار
کس بمقابله او فرستاد ایشان تا بلوکات آمده کس نزد تلیم سلطان که در اسفزار بود فرستاده
پیغام دادند که ترک بی اعتدالی کرده بازگردد و الا مستعد آماده باشد مشارالیه باین سخن
التفات نموده از اسفزار ایلغار نموده بزیارتگاه هرات رسیده مستعد محاربه و مجادله
شد و ملا فتا و سید محمد سلطان صف سپاه آراسته در مقابله او ایستاده هنوز از جانبین
دست باستعجال الت قتال نبرده بودند که از جانب بلخ و بخارا قاصدان معتمد رسیده
خبر کشته شدن عبدالمومن خان بهرات رسانیدند حاجی بی در بحر تحیر اندیشه غوطه
خورده چون آوازه توجه موکب همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و حرکت عساکر
منصوره قزلباش بخراسان رسیده بود و در ماوراء النهر از نژاد سلاطین کسی که
شایسته پادشاهی باشد گمان نداشت و با ایحال با تلیم سلطان مقاومت نمی توانست
کرد اعیان اوزبکیه هرات مضطرب گشته قرار دادند که تلیم سلطان که بشجاعت و دلاوری

انصاف داد به هراة آورده او را بلقب ارجمند خانی ملقب سازند و امرای خراسان همگی بر سر
او جمعیت نموده مجلست ممالکت مشغول کردند همگی صلاح خود را اطاعت و انقیاد او دانسته
حاجی بی همان روز کسی نزد او فرستاده از نهال خبر داد تلیم سلطان که بعد ازین از و بدین محمد خان تغیر
خواهد یافت بعد از تحقیق این خبر مسرت اثر کلاه شادمانی بر تارک اقبال کج نهاده بخار نخوت
و غرور بکاخ دماغش راه یافته قرار سلطنت و پادشاهی بخود داده ملاقات او و سید سلطان که
با او اظهار عناد و بی اندامی نموده بودند از واهمه فرار نمود لشکریان باو پیوستند و حاجی
بی با اشراف و اعیان شهر و عظمای اوزبکیه که در آنجا بودند بی اسلحه و یراق باستقبال او
شتافته در پل ملان بملازمت رسیدند و پیش او زانو زده کورنش نمودند و در رکاب
عالی او بشهر آمدند اما در انروز ساعت بد بود و قمر در طریقه محترقه بود و دین محمد خان
از خوف آنکه مبادا صورتی دیگر روی نماید مقید به نیک و بد ساعت نشده در ان ساعت داخل
شهر شد و در باغ شهر محل نزول سلاطین است نزول کرده طرح سلطنت انداخته یرلیغها
باستمالت سادات و ارباب و اهالی باطراف و جوانب خراسان و مستحفظان قلاع و بلاد هم
فرستاد چون یار محمد خان پدر کلان او از سغنج آمده و همراه بود بتوره چنگیزی استیلا
منظور داشته اسم پادشاهی برو اطلاق نموده خطبه و سکه بنام او کرد و امرای خراسان بقدم
اطاعت و انقیاد پیش آمده برسر او جمعیت نمودند و او طرح آشنایی که با حضرت اعلی شاهی
نموده بود بر طاق نسیان نهاده در مقام ضبط ممالک خراسان در آمد و هر یک از امرای و اعیان
اوزبک را فراخور حال بمناصب عالیه اختصاص داده فارغ البال بر چهار بالش سلطنت
تکیه زد **بیت** خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی ∴ گر فلک شان بگذارد که قراری
گیرند ∴ در اول حال که خبر کشته شدن عبد المؤمن خان و آوازه توجه لشکر قزلباش بخراسان
رسید بنوعی اوزبکیه خراسان را متلاشی ساخته بود که همگی راه صواب گم کرده اندیشههای
تباه و فکرهای بیحاصل نموده حفظ حال خود مینمودند از جمله سلیمان یساول که از امرای
معتبر اوزبکیه بود و در انوقت حسب الفرمان عبد المؤمن خان حاکم مرو شاهیجان بود
قاسم سلطان نامی را که میگفتند که از نژاد جانی بیگ خان و از اقربای عبد الله خان است
و در لباس فقر و درویشی در انولایت بی نام و نشان بسر میبرد بدست آورده اسم
سلطنت برو اطلاق کرده بولایت مرو شاهیجان و چهارجو و نسا و ابیورد و اخلد ود

رقم اختصاص

رقم اختصاص کشید و بعد از انکه خبر استیلای دین محمد خان در خراسان مسموع او گردید از ان
جرات نادم و پشیمان گشته عرضه داشتی مبنی بر اخلاص و دولتخواهی بخدمت او نوشت و
بقاسم سلطان نیز تکلیف نمود که عریضه باو نوشته اظهار اطاعت و انقیاد و اخلاص نماید قاسم
سلطان که در ملک و مال مدخلی و در سلطنت جز نامی نداشت از اطوار سلیمان یساول آثار
ندامت و پشیمانی تفرس نموده و در مقام آن شد که او را دفع نموده دم از استقلال و استبداد
زند و چون دین محمد خان از احوال مرو اطلاع یافته عرایض اخلاص از جانب سلیمان یساول
ارسال داشت و نیک و بد مهمات انولایت را در قبضه اقتدار او نهاد که بهر چه رای او اقتضا
نماید بعمل آورده در مرو سکه باسم یار محمد خان پدر کلان او زنند و ولی محمد سلطان برادر او
رسید سلیمان یساول باستقبال او شتافت و قاسم سلطان را نیز استقبال کرده کروه باکراه
با خود همراه برد اما در وقتی که بدروازه رسید بمضمون این کلام **بیت** ده درویش
در گلیمی بخسپند ∴ و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند ∴ ملازمان پادشاه او دو سر تختهپل
کردن ان بیچاره بیگناه را زدند و ولی محمد سلطان را قرین اعزاز و احترام بشهر در آورده بلوازم
خدمتکاری قیام و اقدام نمود و هنوز ولی محمد سلطان در مرو آرامی نگرفته بود که در همان
چند روز طنطنه رایات نصرت آیات حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان و آمدن نور
محمد خان که با عبد الله وارث ملک مرو شاهیجان و ابخرود بود در انولایت بلند آوازه
شد و ایشان مجال توقف نیاورده چنانچه در ذیل این دفتر سمت گذارش خواهد
یافت دل از ملک و مال برداشته از چهارجو بجانب ماوراء النهر رفتند و ابو المحمدی
که حاکم مشهد مقدس بود از آمدن لشکر قزلباش و بدست در آمدن نیشابور خبر
دار شده در فکر یراق قلعه و ضروریات قلعهداری بود که همان شب خبر کشته شدن
عبد المؤمن خان رسید بتحقیق انجامید ابو المحمدی چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده تمام
اراده نمود که اکابر و اهالی مملکت در مقام دولتخواهی بوده در لوازم قلعهداری علاء
و شهر را محافظت نمایند تا وقتی که مشخص شود که پادشاهی جنود اوزبک بچه کس
قرار یافته درین اندیشه بود که از قلعه دستبرد و راد کان خبر رسید که فرهاد خان
با دوازده هزار کس از لشکر قزلباش بدستجرد رسیدند ابو المحمدی بی اختیار
سراسیمه گشته مجال توقف و قلعهداری نیافته و اوزبکیه عموما مضطرب الاحوال

کشته کفتند که از اقتضاء فلکی دولت از دودمان اوزبکیه کشتان جسته ادبار روی باین طایفه
آورده است و پادشاهی مستقل نیست با چنین حال بر سر مملکتی که الکاء صد ساله قزلباش است
وتان بتصرف ما در آمده تلاش نمودن از عقل دورست تا فرصتی هست وبمحصور نشده ایم
از تلاطم امواج بحر محن وعیال خود را بساحل نجات رسانیده بامنی رسانیم بعضی جهلا
کفتند که چرا شهر معموره را بقزلباش کذاریم شهر را غارت نموده محجر طلا ضریح مبارک حضرت
امام الجن والانس و میل مرصع سر کنبد مبارک وانچه از طلا و زیور در استانه موجود باشد
تصرف نموده روانه شویم جمعی از سادات وعقلا که در انوقت در مشهد مقدس بودند
ازین اندیشه اطلاع یافته ابوالمحمد بی را از بیم فتنه اوباش وخوف وبدنامی و بازخواست تنک
چشمان اوزبک ازین اراده منصرف ساختند واو ترک این اراده نموده بدلایل معقوله
جهلاء اوزبک را ممنوع ساخت که چون ده سال نمک این ملک خورده اید حق نمک
خوردکی منظور داشته در هتک عرض وناموس وغارت اموال مردم مشهد که احتمال
مفاسد عظیم دارد نکوشند وبصحت وسلامت روانه شوند وسادات وعظماء شهر را
مخاطب ساخته کفت متوقع از شما انست که ریش سفیدان محلات تنبیه نمایند که اجامره
والجلاف متعرض احدی از اوزبکیه واهل وعیال ایشان نشوند وتا سه روز کس بیانه
قزلباش نفرستند واز این حال خبر ندهند تا اوزبکیه از بیم آفت ومس مخافت ایمن بوده
خود را بامنی رسانند وهمانشب ندای کوچ در دادند وتمامی اوزبکیه از پیاده وسواره
مستعد بیرون رفتن شده از دروازه میر علی آمو بیرون رفته براه سرخس روانه
شدند بعد از رفتن اوزبکیه در همان روز سادات واهالی وارباب مشهد مقدس کس
نزد فرهادخان وامرا باستجرد فرستاده از این حال خبر دادند فرهادخان همان ساعت
کوچ کرده بمشهد مقدس امده داخل شهر شد وبسعادت زیارت استان ملایک
اشیان حضرت امام الجن والانس مشرف شده عرضداشتی مشتمل برعرض این احوال
وفتح مشهد مقدس بازیارت نامه بخدمت نواب اشرف فرستاد ودر وقتی که موکب همایون
شاهی بموضع اساجی شقان وجوربد رسیده بود کس فرهادخان ومردم مشهد مقدس
رسیده این اخبار مسرت اثار رسانیدند وبعد از انکه ابوالمحمد خان بی واتباع او از سرخس
کذشته بمرو ذاباد در آمدند شنیدند که دین محمد خان در دار السلطنه هرات بر مسند

سلطنت

سلطنت جلوس نموده وامراء خراسان بدرکاه او شتافته طوق فرمان برداری او بر کردن نهادند
ودین محمد که از قضیه بیرون امدن او واز دست دادن مشهد مقدس خبر یافت کس فرستاده
اورا با لشکریان واتباع بهرات برد واو را در معرض عفو وعتاب وخطاب در آورده مواخذه
مینمود که چرا ولایت مشهد مقدس را از دست کذاشته بیرون امدی واو عذرهای معقول
میکفت اما مسموع نداشته او را سه روز رخصت کورنش نداد بعد از سه روز ارکان دولت
شفیع شده رخصت کورنش او حاصل نمودند ودین محمد خان سید محمد سلطان اکه بنی اعمام او بود
فی الفور بحکومت مشهد مقدس تعیین کرده با چهارصد کس از بهادران کار امدنی بر جناح
استعجال بایلغار فرستاد که پیشتر از لشکر قزلباش بمشهد مقدس خود را رسانند وان بلده
مبارکه را ضبط نمایند وشاه م کلت را با جمعی بمحافظت قلعه غوریان فرستاد واو بقلعه در امده
بضبط انولایت پرداخت اما چون سید محمد سلطان ورفقا بتربت جام رسیدند واز
وصول قزلباش بمشهد مقدس خبر نداشتند کلانتر جام تا صدری صبا رفته بمشهد فرستاده
فرهادخان را از آمدن انجماعت خبر داد فرهادخان ذوالفقارخان را که برادر او بود همانساعت
با جمعی امرا بدفع ایشان نامزد نمود وایشان بایلغار بجام رسیدند ودر وقت سواری اوزبکیه
طلیعه لشکر قزلباش بایشان رسیده اوزبکیه را بی دست و پا کرده مجال محاربه وصف آرایی نیافته فرار اختیار
کردند ولشکر قزلباش بدیشان رسیده اکثر را بقتل آوردند وقریب هشتاد کس اسیر
ودستکیر کرده بمشهد مقدس مراجعت نمودند وسید محمد سلطان شکسته وپریشان حال بهرات
رسیده دین محمد خان را از ورود لشکر قزلباش خبر داد ودر میان اوزبکیه چنین شهرت یافته که فرهاد
خان وکنجعلی خان حاکم کرمان خبر فوت عبدالله خان وکشته شدن عبدالمومن خان شنیده
بخراسان امده اند بوداق خان وامراء قزلباشیه که در بعضی محال خراسان مانده بودند بایشان ملحق
شده ودر مقام ضبط خراسان در آمده اند واز توجه رایات منصوره شاهی خبر نداشتند از وصول
این اخبار دین محمد اظهار قدرت واقتدار کرده بعزم دفع لشکر قزلباش از شهر
بیرون آمده در باغچه خواجه نور نزول کرد اما امرا وریش سفیدان واتالیقان در محاربه
قزلباش تامل داشته مکررا قرعه مشورت درمیان انداخته مجالس کنکاش انعقاد یافت
تا بعضی عقلا وریش سفیدان خصوصا میرزا عبدالله منقط که از سلاطین زادهای منقط
ومرد روزکار دیده بارای وتدبیر بود حاجی بی وابوالمحمد بی کفتند ولایت خراسان ممکن

صد ساله قزلباش است و در هیچ زمانی اوزبکیه در خراسان استقامتی تمام نیافتند یورت
و مسکن قدیم ماوراء النهر است یورت قدیم خود را گذاشته بر سر خراسان تلاش نمودن مصلحت
نیست و چون در ماوراء النهر کسی شایسته سلطنت باشد نیست اولی آنست که روی
توجه بدان صوب نهاده کمر همت بر ضبط آن ولایت بندند و اگر خواهند بالکلیه دست از
خراسان کوتاه نکنند باقی سلطان برادر خود را با دو سه هزار کس و ذخیره یکساله در قلعه
هرات بگذارند و قلاع تون و تاین و سیستان و محال اینطرف هرات را بمعتمدان سپارند
و چون با پادشاه ذی جاه قزلباش اظهار دوستی و اخلاص کرده کس فرستاده اند مجددا
مکتوب محبت اسلوب قلمی نموده اعلام نمایند که بعون الله تعالی و بحسن موافقت حضرت اعلی
و بیمن همت ایشان از تسلط و استیلای عبد المؤمن خان فراغت حاصل شد الحال آماده و زکیه
طوق فرمانبرداری این محبت بر گردن جان نهاده ایم اکنون سخن همان است که عرض شده
و خراسان بملازمان تعلق دارد و ما روی توجه بماوراء النهر که مرکز دولت این سلسلات
دایم و مشهد مقدس معلی و نیشابور و ترشیز و قلاع بعضی محال را خالی کرده بملازمان سپردیم
و چون درین وقت بردن خانه کوچ متعذر بود تکیه بر عنایت و الطاف شهریاری و مروت
جبلی ایشان کرده فرزندان و اهل و عیال خود را و امرا و اعیان اوزبکیه را که با برادرم باقی
در قلعه هرات باقی گذاشته ناموس خود را بملازمان آنحضرت سپردیم همت دریغ نفرمایند
که انشاء الله تعالی چون یورت اصلی بتصرف درآید و بنیان سلطنت استحکامی یابد در سپردن
هرات و سایر محال خراسان از فرمان آنحضرت تخلف نخواهد بود و ظن غالب آنست که
پادشاه قزلباش شیوه فتوت مسلوک داشته این رجاء مخلصانه را امضا نموده در روی
موافقت و دوستی را بناخن مخالفت نخراشد و درین صورت بفتح مشهد مقدس و محالی
که از اوزبک خالی شده راضی گشته متعرض هرات و توابع آن نگردد و بعد از آنکه مهمات ما
در ماوراء النهر و ترکستان و بلخ و بدخشان حسب المدعا یافته امور سلطنت انتظام یابد
اگر میل خراسان داشته باشند از روی قبل و استظهار بخراسان آمده بتشخیص و
تنظیم آن پردازیم و الا بمقتضای وقت عمل کنیم اکثر عقلا و ریش سفیدان این رای را
پسندیده داشته قرارنامه نوشتند و تهیه اسباب قلعه داری بخود دادند و جمیع
از اهل هرات و سرخیلان قبایل که سخن خلاف پادشاه قزلباش جزی و اثر همت

صمی

و جمعی که پیش آمده اند زیاده از دوازده هزار نیستند و مع هذا بسیار نزدیک شده اند در بدایت
سلطنت از ده دوازده هزار قزلباش که قریب بباشند الله خوف نموده پشت بدیشان
دادن نوعی از هزیمت است و هر گاه باین طریق بماوراء النهر رفته خراسان را از دست داده باشیم
بدنام فرار و مورد طعن بهادران شجاعت شعار خواهیم بود درین صورت پیداست
که چه مهم از پیش خواهد رفت چون هنوز از اوضاع ماوراء النهر و قرارداد خاطر اس انجا
اطلاعی نداریم دست از ممالک خراسان داشتن و نقد را بنسیه دادن مقتضی عقل و مردانگی
نیست که بکار بار شجاعت بر میان جان بسته مردانه وار روی همت بدفع ایشان آوریم اگر مظفر
و منصور گردیم آوازه اقتدار خانی بلندی یافته کل مهمات بر حسب مرام تمشیت خواهد یافت
و اگر عیاذا بالله مهم بنوعی دیگر صورت بندد باری نزد همگنان معذور باشیم دین محمد خان
بسخن تانی و لعب کرد دید اکثر جهلا بر خانیجوی حکومت خراسان از مذاق ایشان بیرون
نمرفت این کنکاش را ترجیح نهادند و چون دین محمد خان در ایام حیات عبدالله خان
هیچ دم خراسان ببعضی امرا در بی تدبیر قزلباش جنگ کرده غالب آمده بود محاربه قزلباش
را سهل و آسان انگاشته از غروری که داشت قرار محاربه با خود داد و جمعی که حرف زنی
میکفتند درین وقت بجهت آنکه بجبن و بددلی منسوب نگردند از آن حکایت
ساکت شدند ابو المحمد بی که مرد عاقل کاردان بود محاربه او را با قزلباش صلاح نمی
دانست و اوضاع او را بر وفق دلخواه مشاهده نمی نمود شبی با جمعی کثیر از حدود او زبکیه
جدا شده راه فرار پیمودن گرفت و دین محمد خان ازین معنی واقف شده چون مسافت
قطع کرده بود علاجی نتوانست کرد درین اثنا خبر بازگشتن قزلباش رسید که جهت
اخبار موحش که از جانب عراق بایشان رسیده بازگشتند بالکلیه اندیشه قلعه داری
از خاطر بیرون کرده بعزم تعاقب از بلغچخواجه کوچ کرده بپشت آمدند و بمحاربه
قزلباش دلیر تر شدند تا آنکه میانه او و حضرت اعلی شاهی در رباط پریان هرات مقابله
واقع شد شرح مفصلا در طی داستان فتح خراسان و تضییع احوال دین محمد خان و باقی احوال
ماوراء النهر بعد از تحریر ان داستان رقم زده کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی

آغاز داستان فتح خراسان و بیان حالات که در خلال این احوال باراده ملک متعال روی داد

قبل ازین نگاشته کلک نکته پرداز شد که در نیولا حضرت اعلی شاهی را یورش

در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافته در تهیهٔ اسباب آن سفر بودند که خبر فوت عبدالله خان اوزبک
رسید آن آماده در خاطر خطیر ازدیاد پذیرفته بعزم درست و طالع میمون در سیم ماه
رمضان المبارک سنه ست و الف که ساعت سعد بود از دار السلطنه اصفهان بیرون فرموده
اردوی معلی را مقرر نمودند که از راه خوار سمنان و فیروزکوه بچمن بسطام رفته توقف
نماید و چون خاطر خطیر بسیر و شکار مازندران بهشت نشان که ملک موروث حضرت
اعلی شاهیست مایل بود و تا افلاک بحیط تسخیر درآمده بودند نیز بودند درینوقت که فرهاد
خان در آنجا بود چند نفس جریده و سبای از راه سیاه کوه روانه مازندران شدند که تا
جمعیت سپاه چند روزی دران عرصه دلکشا عشرت پیرا بوده بعد از فراغ از سیر و شکار
از آن راه بچمن بسطام آیند و احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر همایون و فرستاده مقرر
داشتند که قورچی باشی با فوز قورچیان عظام که در طهران بودند روی توجه به بسطام
آورده دران چمن باردوی ظفر قرین پیوندند و الله ویردی خان با غلامان و لشکر فارس
و گنجعلی خان با لشکر کرمان از راه یزد و بیابانک بخراسان آیند در هر محلی که رایات جلال
مقیم شود بموکب نصرت قرین ملحق شوند بجهت امرا و عساکر قزلباش حسب الفرموده قضا
جریان فوج فوج روی توجه بسفر خراسان آورده در چمن بسطام جمعیت نمودند حضرت اعلی
نیز چند روزی در منتزهات مازندران بهشت نشان بسیر و شکار پرداخته بعد از اجتماع عساکر
باتفاق فرهاد خان از راه سارو و جهارده استراباد آمده باردو ملحق شدند و قطبی
محمد خان پادشاه ولایت خوارزم و عرب محمد سلطان ولد او و نور محمد خان ابن ابوالمحمد خان
والی مرو شاهیجان و نسا و ابیورد چنانکه سبق ذکر یافته از صولت سپاه عبدالله خان
از مملکت موروث برآمده بسایه دولت همایون استظلال جسته بودند در رکاب اشرف
بودند و چند روز در چمن بسطام معسکر سپاه ظفر فرجام بوده در آنجا بسان عساکر نصرت
مآثر پرداخته سوی لشکر فارس و کرمان که نیامده بودند سی هزار کس بنظر در آمد
درخلال این احوال اخبار متواتر شد که عبدالمؤمن خان میر قلیبا با کوکلتاش حاکم
هرات چنانچه گذشت بسیاست رسانیده و از بلخ و بخارا بسمرقند و تاشکند لشکر
کشیده با هزار خان و اوزبک خان چنانچه در طی احوال ما وراء النهر سمت گذارش
یافت محاربه نموده بر ایشان ظفر یافت و ایشان را با هر کس از سلاطین زادها که مظنه

فسنه ۱۲ ...

داشت از میان برداشته تمامی اوزبکیه طوق فرمانبرداری او بر گردن گرفته در کمال شکوه و
استقلال و غلبه خیول و ازدحام لشکر متوجه بلخ و خراسان است بعضی از کوته اندیشان کم
همت درین سال رفتن خراسان را مصلحت وقت نمیدیدند و صلاح دران دانستند که درین
یورش متوجه نظم و نسق استراباد گشته خاطر از ضبط آن مملکت جمع نموده عنان عزیمت بصوب
مراجعت انعطاف دهند که قرار داد خاطر عبدالمؤمن خان معلوم گشته سال دیگر بمقتضای وقت
عمل شود و چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی شاهین بلند پرواز همت را بصید عقاب مملکت
خراسان در پرواز آورده بودند التفاتی چنانچه گوش بسخنان پست همتان خطا اندیش
نمیفرمودند بالجمله چند روز که در چمن بسطام سراپرده و بارگاه باوج ماه برافراشته بودند
متوجه نظام و نسق استراباد شدند و چون حکومت مازندران بفرهاد خان تعلق داشت
بجهة قرب جوار استراباد را نیز علاوه مازندران فرموده بمومی الیه تفویض فرمودند استمالت
باسم اهالی و اعیان و سرکرده سیاه پوشان استراباد که هر یک بیلوکی از بلوکات رقم اختصاص
کشیده بخود سری برآمده بودند در قلم آورده فرستادند و فرهاد خان قراولان بیک نامی را
از اقوام خود بداروغگی نصب نموده با سیصد نفر از قراماتلو و غیره فرستادند سرداران سیاه
پوش استراباد چون بیکدیگر خصومت داشتند و اردوی همایون با عساکر قزلباش بدولت
و اقبال در بسطام نزول اجلال داشت جز اطاعت و انقیاد چاره نیافته تمکین داروغه مذکور
کردند درخلال این احوال یوسف قوش بیگی نامی بنوعی که در فوق ایما پیش شده از جانب تلیم خان
که هنوز رتبه خانی نیافته بود و عبدالمؤمن خان در حیات بود برسم رسالت رسید
خلاصه پیغام آنکه این دولتخواه و برادران که تربیت یافته و پرورده دولت عبدالله خان بودیم
بمحض رضا جوئی او از موافقت پسرش سر باز زده با او اتفاق نداشتیم و او بدین جهت
کینه ما را در دل گرفته اظهار عداوت میکند حالا در سلطنت استقلال یافته با جمعی که در
زمان پدر با او متفق نبوده در مقام انتقام است درینصورت بغیر از آستان ملایک
آشیان پناهی ندارم و هر گاه آفتاب موکب همایون پرتو وصول بخراسان اندازد در سلک
هواخواهان درآمده غاشیه اطاعت و بندگی بر دوش میگیرم حضرت اعلی ازین جهت مهر و مروت
مکتوب محبت اسلوب بایشان و برادرانشان نوشته نوید عطوفت و الطاف بی نهایت دادند
محمد قلی بیک ایشک اقاسی عربگرلو را که درسال گذشته بهرات رفته بود همراه یوسف قوش

بیکی نزد مشار الیه فرستاده چند راس اسب تازی نژاد و تحف و هدایا لایقه بجهت او ارسال
داشتند القصه در حین بسطام بعد از اجتماع عساکر ظفر فرجام سلطنت پناه حاجی محمد خان را
از راه استراباد بجانب خوارزم روانه فرموده بقبایل بقیه ترکمانان صاین خانی که قدیما تابع امی
دنی سلاطین خوارزم بود و در کنار رود کرکان و اترک اقامت داشتند مناشیر استمالت
فرستاده باطاعت و انقیاد و مرافقت حاجی محمد خان ترغیب فرمودند و مشار الیه بن دق
سلطان و الغ میرزا پسرزاده های خود را در ملازمت اشرف کذاشته که همیشه ملازم رکاب
اشرف باشند و خود با عرب محمد سلطان پسر بزرکتر و سایر فرزندان روانه کشت و ح
اعلی بفیروزی و اقبال از بسطام کوچ فرموده از راه جاجرم روانه شدند و فرهاد خان و ذو
الفقار خان بیکلربیکی آذربایجان و بعضی امرا را که عدد لشکر ایشان به ده هزار میرسید
چرچی و مقدمة الجیش فرموده یک منزل پیشتر فرستاده و در خلال این احوال بخاطر انور خطور نمود
که یکی از ملازمان جان نثار دکاب اقدس را برسم رسالت نزد عبد المومن خان فرستاده کتابتی
بر نصایح مشفقانه و سخنان دلپذیر پادشاهانه و وعد و وعید با ذقلی غابینه و روح
الله بیک یساول صحبت ذو القدر متقبل این خدمت شد مکتوب مذکور در قلم آمد
خلاصه مضمون آنکه چند سال است که او بعزم ملک ستانی همه ساله بطرف خراسان نهضت
مینماید و بجهت آنکه ما را در عراق و دار المرز بعضی کرفتاریها بود او در هنکام فرصت مشهد
مقدس و بعضی از محال خراسان را متصرف شد و در تسخیر سایر محال تک و دو مینمود
هر مرتبه که ما با آرزوی ملاقات او از عراق متوجه خراسان شده راه دور و دراز طی مینمودیم
او بمقابل عساکر منصوره نرسیده قرار بر فرار اختیار نمود و بدین بهانه که بود کیدیم
که پادشاهست رخصت مقابله با پادشاه قزلباش نداده درین آمد شد ولایت خراسان
از عبور لشکر طرفین پایمال سم ستور و رعایا در زیر دستان او آواره و پریشان و مان شده
حالا پدر بزرکوار عالم فانی را وداع نموده سلطنت ماوراء النهر و ترکستان و بلخ و بدخشان
بان والانژاد قرار کرفت و اضداد بنی اعمام دفع نموده او را منازعی نماند و کمال تمکن و استقلال
یافته عموم سپاه او ریکیه مطیع و فرمان بردار ندو ما بجهة استخلاص ملک موروث بخراسان
آمده کمر همت بتسخیر آن بسته ایم و انشاء الله تعالی درین مرتبه تا استرداد آن دست نه
معاودت نمی کرد و لیکن ممکن نیست اکر نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا نماید اولی

اینست

اینست که دست از ملک خراسان که قدیما داخل ایران و موروثی یکصد ساله این دودمان است
باز داشته در مقام اتحاد و الفت و اعتذار بوده با مثل که ما بتجهة جمعیت او ارکان واسودکی
عجاز کان دیار خراسان بمضمون الماضی لا تذکر عمل نموده بساط منازعه و انتقام در نوردیده
با او در مقام محبت و دوستی و الفت باشیم و در استقامت امور دولت او سعی نموده بمال و
لشکر معاون و مددکار باشیم اکر بنیه غفلت در کوش مصلحت نیوش نهاده ابواب دوستی
مسدود کرداند و در مخالفت و عناد و لجاج و اصرار نماید بطریق سالهای کذشته در مقام
مکر و حیله بوده باشد و از عار فرار که در هنکام استقلال و اقتدار پسندیده عالمیان نیست
بی تامل و اندیشه پای در معرکه مردانکی که دیکر کنجایش بهانه نماند و در همه محل مصلحت و الله
تلاقی فریقین که سالهاست در آرزوی آن هستیم واقع شود تا از عبور و مرور هر دو لشکر
خلاصی یابند و الا دانسته باشد که ملتفت بویرانه قلعهای خراسان نشده بتوفیق الله تعالی
اندیشه اشهب بیزکام را بعزم رزم آن عالی نژاد در حرکت آورده تا بلخ و بخارا عنان بکران نمیکشیم
و خدای داند که از آسیب لشکر قیامت اثر در آن دیار چه طوفان بلا خیزد و این ابیات در آن
نامه مندرج کردید **بیت** که ای دوحه خاندان کهن * ز من کوش کن عاقلانه سخن * ندارم
تمنای آن مرز و بوم * که آرم سپه بخارا بهجوم * که این کینه و لشکر بیشمار * کذار آورد جانب
اندیار * شود مال تاراج و مردم اسیر * وبال چنین را بکردن مکیر * سخن بشنو از کفته من
سر مپیچ * بدین ماجرا بیش ازین در مپیچ * اکر ملک موروث ما بسپری * خرد را بدانش کنی
رهبری * بخدام ما ده خراسان زمین * مکن تنک بر خود جهان چنین * که تا بلخ یابی ملک
ماند بتو * چنان ملک فرخنده ماند بتو * و روح الله بیک یساول صحبت ذو القدر را که حامل
مکتوب مذکور بود روانه فرموده موکب فیروزی نشان بجانب مشهد مقدس در حرکت آمد و
چون حضرت اعلی شاهی امری عظیم و کاری بزرک بپیش نهاد همت والا ساخته قدوم توکل
در وادی مخاطرات عظیمه نهاده رای جهان آرای بمصلحتهای نهانی که در عرصه ضمیر پادشاهی
وکزیدکان درکاه الهی جلوه ظهور دارد و دیکران را خبری از آن نیست اقتضا نمود که درین
سفر شهزاده کامکار محمد باقر میرزا که خورد سال بود همراه نبوده از معارک بر کنار باشد
از همان منزل او را بشیخ احمد بیک ایشک آقاسی حرم سپرده روانه دار السلطنه اصفهان
فرمودند و اردوی همایون بعد از عید ضحی کوچ فرموده چون کالپوش محل نزول شاه نزول دریا

خروش کردید اما رایات فتح و فیروزی و علامات نصرت و بهروزی ظاهر شدن گرفت و
لختی همایون فال ظفر از مطلع اقبال درخشیدن آغاز نهاد و بخت و ولایت نیشابور بتصرف
اولیای دولت قاهره درآمد بتبیین این مقال آنکه حکومت آن ولایت با احمد سلطان نامی که از
نژاد سلاطین اوزبک بود تعلق داشت چون خبر قرب وصول موکب همایون فال شاهی
با احمد سلطان رسید آثار هواخواهی قزلباش در ناصیه احوال عامه اهالی دریافته قدرت حراست
و قلعه داری در خود ندید و از خوف سیاست عبدالمؤمن خان بیان اوزبکیه نتوانست
رفت و ملاحظه داشت که در وقت خروج اجامره و اوباش نیشابور دست بغارت و نهب
اموال او و اوزبکیه برآورند بار اراده سفر حج بیت الله بیرون آمده احرام ملازمت درگاه شاهی
بسته با معدودی روانه مقصد گردید و اوزبکیه نیشابور متفرق شده بعضی بمشهد مقدس
و بعضی بطرف هرات رفتند احمد سلطان هنوز از دروازه شهر بیرون نیامده بود که اهل
نیشابور نقارهای شادمانی باسم سامی همایون بلندآوازه گردانیدند و چون بکالپوش
این خبر رسید امیر ابوالمعالی نیشابوری که از سادات عالی مکان و کلانتر و مطاع آن ملک
بود و از تاریخ منور اوزبکیه بنابر ظهور دولتخواهی بعراق آمده در رکاب ظفر انتساب
می بود جهت ضبط مملکت روانه آن صوب فرموده حکومت آن ولایت را بمیرزا محمد سلطان
بیات که در آن وقت حاکم سبزوار بود تفویض یافت و احمد سلطان اوزبک رخصت
حج یافته روانه گشت و حقیقت حالش معلوم نشد و رایات اقبال از کالپوش کوچ کرده
از راه سقان و جوربد متعاقب فرهادخان و امرائی که مقدم الجیش بودند بجانب مشهد
در حرکت آمد و چون موضع اسباجی از اعمال سقان محل نزول موکب همایون ظفر نشان گردید
منهیان از جانب فرهادخان و اهالی مشهد مقدس رسیده خبر کشته شدن عبدالمؤمن خان
و بشارت فتح مشهد مقدس بنوعی که در طی احوال اوزبکیه سمت تحریر یافت رسانیدند و
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از ورود این خبر بهجت اثر که از عطایای ایزدی بوقوع پیوسته
بود و شوق ادراک سعادت طواف و زیارت آستان ملائک آشیان امام الانس والجن
که مقصد اصلی و علت غائی این یورش خیر مآل همایون بود سجدات شکر الهی بتقدیم عموم
سپاه کلاه گوشه شادمانی بر تارک خورشید شکسته غلغله بشاشت و شادمانی
و مبارکباد بعیوق ماه رسید و از آنجا کوچ فرموده بتاریخ بیست و چهارم شهر ذی حجة الحرام

در کنار رود

در کنار رودخانه شهر طوس نزول اجلال واقع شد و فرهادخان و امرا و اعیان مشهد باستقبال موکب
همایون آمده در طوس بسجده اشرف مشرف شده لوازم دعا و ثنا و تهنیت بجای آوردند و حکم
شد که فرهادخان و امراء جرجی بجهت تسخیر هرات روانه شوند و آن بلده فاخره را بتصرف
درآورند و هنوز اخبار سلطنت دین محمد خان و جمعیت اوزبکیه قرار داد خاطر از جانب او
واقع بود و بتحقیق نینجامیده بود روز دیگر که بیست و پنجم شهر مذکور بود احرام طواف مرقد
منور حضرت امام ثامن ضامن که مطاف مسبحان ملأ اعلی و سجده گاه کروبیان عالم بالاست
روانه شدند و چون شعشعه نیر عالم افروز گنبد مبارک که مهبط تجلیات انوار الهی است
خورشیدمثال درخشیدن آغاز نهاده روشنی بخش دیده نظارگیان عالم شوق
گردید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی پیاده گردیده بشکرانه این عطیه ایزدی پیشانی مسکنت
بخاک نیاز سودند و اشک شادمانی از دیدها باریدن گرفت و از آنجا با جهان جهان اخلاص
و عالم عالم نیازمندی برهنه پای و پیشانی گشاده طی مسافت فرموده زبان حال شاه
و سپاه بدین مقال مترنم بود بیت شکر خدا که از مدد بخت کارساز ۴ کامی که خواستم
ز خدا شد میسرم ۴ آن دولتی که می‌طلبیدیم سالها ۴ اینست از عنایت حق در برابرم ۴
و کافه خلائق بدین آیین قدم در راه نهاده کفهای پا از آسیب خار مغیلان گل گل میشکفت
و گویا گل و ریحان بر سر غازیان اخلاصمند بود و بجلادت کمال شوق بروضه مطهره رسیده
بعد از رسیم عتبه علیه جبهه اخلاص بدان خاک پاک سودند و بلوازم دعا و زیارت پرداخته
آستان مقدس را بغایت بی‌سامان و از قنادیل طلا و نقره خالی یافتند و از حلی و زیور
ایام قزلباش سوای مجمر طلا چیزی نمانده بود و در زمان بوداق خان چگنی را بحکومت مشهد
مقدس سرافراز گردانیدند و از آستان مقدس بچهارباغ تشریف برده در آنجا اسیران
اوزبکیه را که در حمام گرفتار غازیان خون آشام بودند بنظر اقدس رسانیدند و از اقوال
ایشان و فرستادن سید محمد سلطان بتحقیق پیوست که دین محمد خان در هرات طرح
سلطنت انداخته خاطر بحراست ولایت خراسان قرار داده و عدد لشکریان او را تا بیست
مذکور میساختند اما اهل تکذیب قول ایشان کرده زیاده از شش هفت هزار نشان
نمیدادند و عقلای این قول را ترجیح می‌نهادند بالجمله حضرت اعلی فرهادخان را با امرای خراسان

وزیر بجانب هرات روانه نمودند که تا هنوز اوزبکیه نیافته اند و اسباب قلعه داری مرتب نساخته اند
الولایت را خالی از ایشان نمایند و از اسیران چند نفر که ملازم دین محمد خان بودند در مشهد مقدس
سپرده فرمودند که چون با ما دعوی اخلاص کرده کس فرستاده بود که اگر در قول خود صادق باشد او را
خلعت و یراق داده هرجا باشد نزد او فرستیم و تتمه بیاسا رسیدند الحاصل موکب نواب همایون
اعلی دو سه روز در مشهد مقدس بجهت نظم و نسق مرکار فیض آثار توقف فرموده تولیت آن
سرکار را بقاضی سلطان تربتی که از سادات تربت حیدریه خراسانست و در فترت اوزبکیه بعراق
آمده در آن اوقات داروغه اصفهان بود عنایت فرموده و قلعه تربت حیدریه را به بیتول او مرحمت
کردند بوداق خان چکنی و شاهقلی سلطان بیات را با پانصد نفر از قورچیان عظام و ملازمان
رکاب اقدس همراه نور محمد خان بجانب نسا و ابیورد و مرو فرستادند که مملکت موروث او را
بدست او و ده مشار الیه سپارند در بیست و هشتم شهر ذی الحجة الحرام از مشهد مقدس نهضت
فرموده چون فرهاد خان بجاجرم رسیدند در آن منزل محمود بیگ شاملو برادر اسلام بیک
یوزباشی که در فترت هرات بهند رفته بود و از هند بازگشته بهرات رسیده بود و از جمیع احوال
آنجا واقف بود رسید و از کماهی حالات خبر داده عرض کرد که دین محمد خان بنوعی دل در سلطنت
خراسان بسته که اسان اسان دست از آن نمیدارد و حالا دوازده هزار اوزبک جرار و دو سه
هزار هزارجات قبایل جمع او جمع اند اما از رسیدن موکب همایون شاهی بدین مقام اطلاعی ندارند
و گمان دارند که هنوز در حدود بسطام اند و قرار مقابله و مقاتله فرهاد خان و امراء عظام که
پیشتر رفته اند دارند و بعد از آنکه وصول موکب همایون نزد ایشان محقق گردد اگر قدرت مقابله
نداشته باشد باقی سلطان برادر خود را با دو سه هزار کس در قلعه هرات گذاشته خود بما
وراء النهر میرود که لشکر جمع نموده بخراسان آید و به هیچ وجه تعلق از خراسان نمی نماید و میخواهد
که باسانی مملکت از دست ندهد چون بر قول او وثوق و اعتماد بود حضرت اعلی متردد خاطر
و متفکر گشتند که چه تدبیر اندیشند که منهج حصول مقصود باشد از الهام ربانی تدبیری بخاطر
اشرف رسید که موافق نسخه صحیفه تقدیر این صورت مطلوب بر وجه احسن چهره گشود
تبیین این مقال آنکه بعد از اطلاع بر احوال هرات ارکان دولت قاهره طلب فرموده بزبان
الهام بیان گذرانیدند که جمعی کثیر از لشکر اوزبک در هرات اند اگر فرهاد خان و امراء که پیش رفته

الله بیشتر روند اوزبکیه دلیرانه با ایشان محاربه مینمایند و این معنی دولت قاهره نیست زیراکه
پادشاه ایشان همراه است و محاربه لشکر و ثبات قدم ایشان در معرکه که پادشاه همراه باشد
نسبتی بمحاربه امرا و سرداران نمیدارد و محتمل است که چشم زخمی بسپاه قزلباش رسد و موجب دلیری
اعدا گردد و آن گروه را تا رسیدن رایات نصرت آیات بتوقف امر فرمایم اوزبکیه بتهیه اسباب
قلعه داری پرداخته لشکر جرار گذاشته خود بما وراء النهر روند و هرگاه مهم بمحاصره قلعه
رسد بنا بر استحکام قلعه و استعداد قلعه داری محتمل که معامله بدور و دراز کشد بخاطر چنین
خطور می نماید که کس نزد فرهاد خان فرستیم که یکمنزل بازگشته آوازه اندازد که از جانب عراق و
آذربایجان خبر موحش رسید که رومیه اشهاز فرصت کرده بممالک محروسه آمده اند و موکب همایون
شاهی ازین خبر مضطرب شده مضطرب الاحوال بجانب عراق بازگردید و هرگاه خبر بازگشتن قزلباش
بدین اضطراب باوزبکیه رسد از اندیشه قلعه داری بازآمده شک نیست که دلیرانه بعزم دستبرد
تعاقب امرا و ضبط مشهد و اخذ وجه عاجلا از هرات بیرون آیند و ما از دو دو اعرق را با جمعی که
اسب زبون داشته باشند گذاشته سپاهی با فوجی که اسب کوتل داشته باشد ایلغار نموده
بفرهاد خان ملحق گردیم و مقید بآن لشکر فارس و کرمان نشده بایلغار بسر ایشان
رویم و فرصت قلعه بندی و قلعه داری ندهیم و انشاء الله تعالی خدای تعالی خواسته باشد قلعه
موافق تقدیر افتد محتمل است که مهم حسب المدعا بمشیت پذیرد و جمیع عقلا و ارباب رای این
مقدمه را پسندیده داشتند و فی الفور رقمی بفرهاد نوشته فرستادند که بقاعده که مذکور
شد یک منزل بازگشته مترصد موکب همایون باشد ایشان حسب الفرموده عمل نموده یکمنزل
پس نشستند و کس نزد الله ویردی خان و گنجعلی خان که با لشکر فارس و کرمان از راه
طبس آمده داخل الکاء مشهد شده بودند فرستاده که مقید باوردن لشکر نشده خود با جمعی
که اسب ایلغار داشته باشند جریده و سبکبار ایلغار کرده در حدود غوریان خود را بموکب همایون
رسانند و جناب اعتماد الدوله حاتم بیگ و زیر را با شاهعلی سلطان میرچشکزک و سایر لشکر
در اردوی اغرق گذاشتند که باهستگی کوچ کرده می آمده باشند و در وقت پیشین دوشنبه
یکشنبه غره شهر محرم الحرام از فرهاد جرد سرجام سوار شده برهنمونی قاید اقبال همعنان فیروزی
و با ایلغار روانه گشتند و در راه فرهاد خان و امرا که از منزل باغند پس آمده بودند بموکب
همایون پیوستند و الله ویردی خان و گنجعلی خان نیز از اردوی خود را انداخته با جمعی که اسب

ایلغار داشته الله ایلغار کرده، دو سه تیر پل رو د بموکب همایون پیوستند مجملا موکب همایون مسافت
ده دوزه را در چهار روز و نیم طی فرموده، روز پنجشنبه پنجم ماه محرم الحرام در حوالی پل سالار هرات
که چهار فرسخی شهر است بمخالفان رسیدند و صباح روز ششم صف قتال آراسته کشته فیما
بین در رباط پریان محاربه اتفاق افتاد ذکر محاربه [illegible] باقی دین محمد خان اوزبک و ظفر
یافتن بمیامن عنایات الله در فوق رقم پذیر کلک سوانح نگار گردید دین محمد خان از وصول موکب همایون
شاهی خبر نداشت و آمدن فرهاد خان و امرا شنیده از شهر بیرون آمده بود که خبر باز گشتن
امراء قزلباش بنوعی که مذکور شد در میانه اوزبکیه شایع گشت او را از فکر قلعه و اسباب قلعه
داری انداخته بعزم استیصال ایشان پیشتر آمده بحوالی پل سالار فرود آمده بود که شب یکی از اعراب سیستان
که حضرت اعلی شاهی را می شناخته و حضرت اعلی را در سر پل دیده بود آمده از وصول موکب همایون
شاهی خبر داده و از کیفیت و کمیت لشکر پرسید گفت اندک مردمی با آن حضرت بودند اما
لشکر قزلباش از عقب بلا فاصله می آیند امرا و ریش سفیدان کنکاش بمیان آورده راضی
بمحاربه قزلباش نمی شدند و صلاح دیدند که باز گشته بهرات رویم و نامه دوستانه بنوعی که تمهید
یافته بخدمت اشرف نوشته کس زبان دانی فرستاده گفتگوی صلح بمیان آوریم و باقی دوستانه
خان را در شهر و قلعه گذاشته روانه ماوراء النهر کردیم و محاربه با پادشاه قزلباش اصلا
لایق دولت نمیدانیم دین محمد خان در جواب امرا و ریش سفیدان گفته بود که اگرچه رای پسندیده
است اما وقت بسیار تنگ شده است و قزلباش نزدیک شده اگر امشب کوچ کرده روی
بشهر آوریم نصف این لشکر پراکنده میکردند و در شهر اتفاق فرصت نخواهد شد که اسباب
قلعه داری آماده ساخته روانه شویم و فی جنگ و جدال کوفتار عار فرار میکردیم بهتر است
که مردانه وار روی بمعرکه کارزار آوریم اگر غالب کردیم فهو المطلوب و اگر مغلوب کردیم شکست
یافتن از پادشاه قزلباش عالیشان عیب نیست و بهادران اوزبکیه بجهت آنکه بجبن و بیدلی
منسوب نکردند ناچار تن بمحاربه در دادند مجملا دین محمد خان از غایت جهل و غرور محاربه
قزلباش آسان پنداشته بنوعی شعله غضب و پندار در کانون ضمیرش زبانه کشیده بود که
جز بر شعله تیغ آبدار انطفا نمی پذیرفت و صباح آن روز که جمعه ششم ماه محرم الحرام بود طلیعه لشکر
قزلباش ظاهر شده دین محمد خان جرنغار و جوانغار و برانغار آراسته باقی سلطان برادر را
با میرزا عبد الله منقط و حاجی بی حاکم هرات در دست راست و بعضی امرا در دست چپ

قول

قول گذاشت و مقرر کرد که هرگاه از جانب قزلباشیه غلغله لشکر ملاحظه نمایند بی تاخیر
با لشکر قولچاو انداخته بمت بانهزام لشکر قزلباش کمارند و خود با یکهزار نفر از جوانان کرینه
اعتمادی همراه گرفته در دست چپ ایستاده و مقرر کرده که اگر لشکر اوزبک غالب کردند
و اگر مغلوب این یکهزار کس از وجلا شوند رایات جلال چون به پل سالار رسیدند از حرارت
هوا و شدت ایلغار اکثر اسپها مانده بودند از ملازمان رکاب اقدس زیاده از سه چهار نفر کس
بموکب همایون نرسیده بودند و یاقشون فرهاد خان و امرا چرخچی بده هزار نمیرسیدند تکیه بر
عنایات الهی و اقبال پادشاهی کرده، فرهاد خان و ذوالفقار خان و امرا چرخچی را با چهار
پنجهزار کس پیشتر فرستاده، و قول همایون بفر وجود اقدس آرایش یافته امرا و قورچیان و
غلامان دست راست و دست چپ هر یک در محل قرار گرفتند و چون در رباط پریان
تلاقی فریقین روی داد چرخچیان هر دو گروه بیکدیگر آمیختند غازیان عظام تیز عنانی
کرده، یکبارگی بصورت اجتماعی خود را بمخالفان زده اوزبکان را منهزم ساختند و تمامی لشکر
بهوس مردانگی و آوردن سر و اختر صرد و بمخالفان آوردند چنانچه بر سر فرهاد خان کسی نمانده
بود باقی سلطان چون انهزام لشکر چرخچی مشاهده نمود با لشکر جوانغار حمله انداخته جنود
چرخچی جنود قزلباش تاب صدمات لشکر نیاورده، باز گشتند و چون فرهاد خان علی که علامت سردار
لشکر است همراه نداشت لشکریان چرخچی در معرکه فرهاد خان را نیافتند که بر سر او یکجا جمع شوند
اوزبک بهجوم آورده بود و راه انهزام پیموده، شکست فاحش خوردند چنانچه شکست
لشکر قزلباش بقول همایون رسیده نزدیک شد که موجب بر هم خوردگی قول گردد و
فرهاد خان با چند نفر در میان معرکه مانده خود مباشر حرب گشته غبار عار بر چهره
روزگار او نشست چون حضرت اعلی مشاهده فرمودند که امرا چرخچی منهزم شده شکست
بر لشکر افتاده الله ویردی خان و قورچی باشی و امراء عظام و قورچیان و غلامان
دست راست و دست چپ را رخصت محاربه داده حسب الامر الاعلی بمدافعه شتافتند و از
آن طرف نیز لشکر جوانغار و برانغار بمعرکه کارزار شتافته هر دو سپاه بیکدیگر آمیختند
گرد معرکه نبرد بفلک تیز گرد رسید اگرچه اکثر اوزبکیه در آن روز از وصول موکب ظفر قرین مطلع
واقف شده دل از دست داده بودند اما ثبات قدم و مصابرت و رزیده جنگهای مردانه
کردند آخر الامر از صدمات دلیرانه دلاورانی که از قول همایون در رکاب اقدس بجنگ

شد و در اثنای کر و فر چهار زخم بر او افتاد
تمت و ده کز نیزه و بدنام المخلص ام [illegible]

شده بودند تزلزل باحوال اوزبکیه راه یافته بود از ستیز و آویز عاجز آمده روی بانهزام نهادند
نسیم فتح و ظفر و فیروزی بر ناصیه احوال غازیان جان نثار وزیدن گرفت دین محمد خان که
شکست لشکر اوزبک مشاهده نموده یکهزار نفر از بهادران نامی که همراه داشت از طرف
دست چپ که مقابل دست راست قول همایون بود باداده انکه خود را بر قول همایون زننده
پیش رانده واز کثرت غبار مشاهده غازیان نکردید حضرت با بعضی از مقربان و متنزهان رکاب
اشرف که کما بیش دویست نفر بودند در معرکه ایستاده بودند که سلطانعلی سلطان چکنی
ولد بوداق خان با بعضی دلاوران که چتر و موکب همایون بودند ملاحظه نمودند که از میان
نی زاری که در ان حوالی بود طلیعه لشکر نمایان شده برق کلاه خود و درع و خفتان در خفیدن
گرفت بحضرت اعلی خبر داده ملازمان رکاب اقدس از کثرت لشکر مخالف و قلت جنود
مسعود اندیشه بغایت پریشان خاطر گشته و حضرت اعلی که از ینحال اطلاع یافتند
بنور فراست دانستند که دین محمد خان است که بعزم نبرد همایون آمده در کمال تهور و مردانگی
بملازمان رکاب نصرت انتساب خطاب کردند که چه ایستاده اید از عوام فرار اندیشه
مردانه قدم در کار زار نهید که بمردی کشته شدن بهتر از زندگانی حیاتیست که بی ناموس
شده باشیم **نظم** بیا تا همه تن بکشتن دهیم * مبادا که فرصت بدشمن دهیم * چنین
مسموع شد که اول کسی که از جوانان قزلباش اسب جهانیده بهادری از بهادران اوزبک را
انداخت علی بیک میر شکار ولد احمد آقا کرامبا استاجلو بود و همچنین یکیک از جوانان
نفیه منش که چتر و موکب همایون بودند استقبال انطبقه کردند هر کدام یکی از مخالفان را
که اسب جلادت پیش رانده بودند از صدر زین ربوده تا چهل پنجاه نفر از بهادران را
برخاک هلاک انداختند چون قضا کرد ادبار بر فرق روزگار دین محمد خان بحنه بود عنان
یکران باز کشیده به پیش ازین دلیری نتوانست کرد خوف و دهشت بر ان گروه استیلا
یافته روی از معرکه برتافتند حضرت اعلی خواستند که بنفس نفیس مباشر حرب گشته
با دین محمد خان در آویزند به نیروی اقبال او را بدست آورند که بجعلی خان رسیده از جانب
او پیغام آورد که قول دین محمد خان هنوز در عقب است از انجهت حضرت اعلی از ان اراده
منصرف گشته صبر کردند که بقول او رسند اما غازیان دست از تعاقب باز نداشته
بسیاری از بهادران نامی برخاک هلاک انداختند و دین محمد خان زخم سنان یافته

از معرکه

از معرکه بدر رفت کلول بیک کرجی که در سلک غلامان خاصه انتظام داشت میگفت که بدین
محمد خان زخم زده ام طاقیه اش افتاد دیدم که یکی از بهادران طاقیه از سر خود برداشته بر سر
او نهاد خود سر برهنه میرفت دانستم که سردار لشکر اوست و ان طاقیه یکی از غازیان برداشته
بود از اوزبکان تصدیق کردند که این طاقیه خان است رجب نفر بکر قبول نداشتند و این دعوی
را کسی از کلول بیک قبول نیکرد بهزاد خالش ایمال بیگ نام با او منازع بود و میگفت دین
محمد خان را من زخم زده ام مسود اوراق از مولانا ابراهیم مشهدی که سابقا از منسوبان سلسله
میرزا ابوطالب رضوی بود و در فترت اوزبکیه بهرات افتاده منشی میر قلبا با کوکلتاش
و بعد از ان منشی دین محمد خان شده در مجلس کنکاش راه یافته بود خصوصیات احوال
دین محمد خان و شرح جنگ مذکور بنوعی که بتحریر پیوست از و استماع نمود میگفت که من همراه
خان بودم در وقتی که بقصد قول همایون رانده از میان نی زاری بیرون آمده مشاهده نمود که
اندک مردمی ایستاده اند و از دور سیاهی دیگر بنظر آمده بهادران اوزبک را تصور شد که
رایت همایون شاهی انست که از دور سیاهی می نماید از جمله دلیرانه شجاعت و مشاهده
ان سیاهی رعب و هراسی در دلها افتاده اعیان اوزبکیه و اتالیقان که همراه بودند عنان
او را گرفته عرض کردند که مردم ما شکست خورده لشکر قریب بشهر رسیده اند و پس
و پیش ما را سپاه قزلباش فرو گرفته اگر ما را بجنگ این فوج قلیل مشغول سازیم رایت شاهی
که از دور سیاهی میکند بیشتر آمده ما را در میان میگیرند و یککس از ما را امید نجات
نیست کار از سعی و کوشش گذشته تا وجود حضرت خان سلامت است و اسپ بر سر زین
و کار صعبتر نشده بیرون می باید رفت و چون خان اثار کراهیت حرب و خود در ناصیه ان
مردم مشاهده نمود و دانست که دل بار پی داده اراده فرار دارند ناچار روی از معرکه برتافت
اما چون عنان گردانیده ده گام پس نهاد بنوعی تفرقه و پراکندگی در میان جماعت واقع
شده که با دین محمد خان زیاده از بیست کس نماند و قزلباش از عقب می آمد دو سه مرتبه
داخل ما شدند و سرینزه در جیب خان رسیده بود اما از رفقا پنهان و در حوالی چهل
دختران مشاهده شد که خون بسیار از جیب و بغل او در فوران آمده در انجا بمن رخصت
داده گفت تو اهل و عیال در شهر داری بجای ای باز کرد من از انجا باز گشته خود را
بشهر انداخته مختفی گشتم تا وقتی که استقامتی در شهر پیدا شد و باقی سلطان بلسه

جهل نفر از معرکه بیرون رفته بطرف هندوستان افتاده راه شبرغان و اندخوی پیش گرفت و از
معرکه کی گذشته رفت بنجار او بر حسب تقدیر الهی او داد و ما وراء النهر ترقیات عظیم روی
داد چنانچه عنقریب سمت گذارش خواهد یافت القصه دران جنگ بسیاری از معارف سپاه
کشته شد اکثر امرای ازبکیه خصوصا حاجی بی حاکم هرات و قاجولی و میرزا عبدالله منقط
و محمد مرادبی و محمد یار اغلان و سایر امرا بعضی در معرکه بقتل رسیدند و بعضی گرفتار شدند
و از سرداران معتبر کسی بیرون نرفت غازیان جلادت شعار تا سر خیابان و حوالی کازرگاه
و از آنجا تا کهدستان مخالفان را تعاقب نموده قتل بافراط کردند عدد قتیلان بچهار هزار
کس رسید اما از شدت ایلغار چند روزه و بسیاری تک و تاز در معرکه نبرد و حرارت
هوا اکثر اسپهای لشکریان از حرکت باز ماندند از آنجا پیشتر نتوانستند رفت و شب نیز حایل
شد و از جماعت ازبکیه از معرکه جان بسلامت بیرون بردند هر کس اهل و عیال و علاقه
که در شهر داشت روی بشهر آورده دست عیالان گرفته از متملکات آنچه توانستند برداشته
راه میمنه و فاریاب پیش گرفتند و جمعی که علاقه در شهر نداشتند از جنگگاه راه فرار پیمودند
حضرت اعلی شاهی ظل الهی بفیروزی و اقبال بکام و انشراح بپایان سواد هرات رسیده
بشکرانه این مواهب علیه که از عطایای ایزدی قرین حال گشت ملتفت استیصال بقیة
السیف که اکثر ضعفا و عورات و اطفال همراه داشتند نشده اغماض فرمودند و لشکریان
در سر خیابان فرود آمدند و درین معرکه از عساکر منصوره کسی که نام و نشانی داشته باشد
بغیر از ولی بیک یوزباشی استاجلو و قاسم بیک جلودار شاملو ضایع نشد و عدد
کشتگان قزلباش بصد نفر نرسیده و اردوی اغرق که با حاتم بیک وزیر و بقیه لشکر
لشکر متعاقب می آمدند بکارزار جنگ نرسیده بودند که شاه وردی بیک یساول
صحبت با پرده لوا از جانب اشرف رسیده مژده فتح و فیروزی رسانیده و کوچ بر کوچ رفته
در سر خیابان هرات بیکدیگر ملحق شدند و اهالی هرات و میران قبایل و هزارجات قپچاق
و تیموری و طاهری و جمشیدی بملازمت اشرف سرافراز گشته بتلطفات شاهی
اختصاص یافتند و از اهالی غوریان خواجه جلال الدین اکبر جمعی را با خود متفق ساخته
پیشتر از وصول موکب همایون بر سر قلعه غوریان آمده شاهم کلته را بخارج محاصره نمودند
و جمعی از قزلباشیه ملازم گنجعلی خان نیز حسب الامر بان خدمت مامور شده بودند شاهم

کلته

کلته و بهادران رفیق او چون از حقایق حالات هرات خبر یافتند جاده بجز فرار نیافته خود را
از طرفی که مردم کمتر بودند بیرون انداخته راه فرار پیمودند بهرزبان جبی دار شده تعاقب کردند جمعی
از اوزبکیه مقتول و گرفتار شدند شاهم کلته با جمعی نفری بدر رفت اما چون ادبار بطایفه
روی آورده بود شاهم کلته در حد دزدو اباد بسر فالیزی رسید میخواست فی الجمله خود را
از تلخکامی شیرین کرداند دشتبانی رسیده بیمحابا با چماق سطرانی بر سر او زد که از اسب غلطیده
بر خاک مذلت افتاد یکدو ساعت بیهوش افتاده بود صاحبان فالیز رسیده او را شناختند
محبوس و مقید گردانیده در هرات بنظر اقدس در آوردند و درین اثنا خبر کشته شدن
دین محمد خان نیز رسیده بتحقیق پیوست اما طریق کشته شدن او بر چه نهج واقع گشته معلوم
نبود جمعی گفتند که در معرکه بقتل رسید جسدش در میان کشتگان بود که در آن لی زار
افتاده بود اما از تقریر مولانا ابراهیم منشی که بتحریر پیوست و گفت تا جهل دختران همراه
بودم منافی این قول است و آنچه بصحت پیوست آنست که چون بحوالی مارو چاق بمیانه
ایل تاقچی رسید خون بسیاری از زخم او رفته ضعف بر وغالب شده بود چند نفری
که همراه بودند او را در گوشه فرود آورده اند که لمحه استراحت نماید و چون بمیانه
ایل قاقچی رسید که غلامی جهت او بهم رسانند جماعت مذکوره از حال او خبر یافته بر سر او آمده
کار او را باتمام رسانیده اند القصه بیمار رخت ببرای آخرت کشید و رفقا جسد او را
در آن حوالی بخاک سپرده رفته اند و قولی آنست که جماعت قاقچی جسد او را با سر غایب
انداخته اند الحاصل حضرت اعلی شاهی ظل الهی چند روز در بیرون شهر اوقات شریف
صرف دیدن سیر و اختر فرمود اگرچه درین جنگ بجهت شکستگی که از سوء تدبیر خود
بود باطن اقدس از وی غبار آلود بود اما بوعده وفا نموده زمام ایالت و دارایی هرات و امیر
الامرایی خراسان بکف کفایت و قبضه اختیار او نهادند و وکلای او در مقام ضبط و نسق
مملکت در آمده اکثر مردم او در شهر جا گرفته بودند که درین اثنا از اقتضای قضا و تقدیرات
آسمانی قضیه عجیبه بوقوع فرهاد خان پیوست حکومت دار السلطنه هرات و امیر الامرایی کل
خراسان بحسین خان شاملو قرار گرفت **ذکر قتل فرهادخان بعضی قضایا که دران اوان
دست داده و انتظام مهمات خراسان بتوفیق ملک منان** بر عقلای دهر و دانش
پژوهان سعادت بر ظاهر و روشن و باهر مبرهن است که عنصر معنوی قرب سلاطین با خون

سرشته و عرصه ضمیر پادشاهان عالم دیگر است حکیم بیدار دل هشیار مغز باید که از باده جاه
و بزرگی سرمست نگردد و در جولانگاه قرب سلاطین اندیشه اش نلغزد و بسی عقلای فطنت
رای در خدمت سلاطین بمراتب عالیه رسیده در عالم قرب از شاهراه اخلاص منحرف گشته
بسیار روزگار خورده اند و آتش قرب را بدامن بیدانشی افروخته عاقبت در آن سوخته
خوشا سعادتمندی که درین حال توفیق الهی یافته مضمون این رباعی را که از منظومات راقم حروف
است سرمایه قرب و منزلت خود سازد رباعی شعر ایدل ز شراب یار بیهوش مشو ؛ وز باده
وصل مست مدهوش مشو ؛ هرچند ز دوست بیشتر بینی ناز ؛ در عرض نیاز کوش
خاموش مشو ؛ ما صدق انتقال احوال ذوالفقار خان آنست که چندین سال بتوجهات
شهریار کامکار و عنایات گوناگون بوده گوی تفوق و سروری از اقران و امثال می ربود
بسعایت نفس سرکش سررشته اخلاص را از دست داده عاقبت باو رسید آنچه سبب
ظاهری قتل فرهاد خان آنکه همیشه در خدمت اشرف لافهای گزاف میزد و میگفت آرزو دارم
که در معرکه حضرت شاه تشریف حضور داشته باشد جان خود را نثار موکب همایون سازم
چون پیمانه نخوت و غرورش از باده پندار لبریز گشته بود مست باده غفلت شد در جنگ دین
محمد خان شکست خورده از شکست او نزدیک بود که چشم زخمی بدولت ابد پیوند و ذات
اقدس فیروزمند رسد و ازین جهت مستحق عقوبت بود تا سن بعد تربیت یافتگان بارگاه
معلی در معارک کارزار جان خود را در راه ولی نعمت نثار نموده گران رکابی نکنند و سبب
دیگر بتدریج ظاهر شد آن بود که حضرت اعلی گمان قدری باو برده بودند در مقام
امتحان در آمده رفته رفته از اطوار او آن گمان بسرحد یقین رسید و خود نیز استشمام
این رایحه نموده بود یعنی که مرد با رای و هوش و صاحب خرد بود و مکرر امشاهده فراز
و نشیب جواده نموده لطمه روزگار خورده بود بغایت ناپسند افتاد که با وجود اینهمه
تربیت و جاه و بزرگی که بدولت اشرف یافته بود قدر شفقتهای پادشاهی ندانسته
بوساوس شیطانی از راه رفته طریق غدر و کافر نعمتی سپرد اما چون بدلایل واضح نقد این
معنی در دار الضرب طبع همایون سکه قبول یافته بود پرتو شعور او برین معنی تافته دیگر اعتماد
دائمی شایست مجملا بتحریک کارفرمایان قضا و فرمان بران قدر اسباب قتل او آماده گشته
الله وردی خان و بعضی از امرا و غلامان بدین خدمت مامور شدند و ایشان بمنزل او رفته

باتمام

باتمام مهم او پرداختند در وقتی که الله وردی خان دست بمیان او زده خنجر او را از غلاف کشیده
او دانست که حال چگونه است همین قدر بعبارت ترکی گفته بود که بسله می اولدی یعنی کار من
اینچنین شد و ذوالفقار خان برادرش که امیر الامراء آذربایجان بود در کمال اضطرار خود را
بدولتخانه همایون رسانیده متوهم قتل میبود چه گمان نداشت که با وجود قتل برادری چنان
او را زنده گذارند اما حضرت اعلی در باب او بمضمون ولا تزر وازرة وزر اخری عمل نموده
جز لطف و شفقت امری بظهور نیاوردند و بمارزوزا و را بخلاع فاخره سرافراز فرموده خاطر
پریشان او را اطمینان بخشیدند و مشار الیه از خلوص عقیدت و صوفیگری رضای خاطر مبارک
مرشد کامل جسته عرض کرد که چون برادرم مستحق عقوبت و مستوجب قتل شده بود چرا
این خدمت باین غلام رجوع نشد اما حضرت اعلی بعد از وقوع این واقعه همیشه انفعال از ذوق
اظهار ملال میفرمودند یکی از پرتو توجهات شاهانه که در عرض چندین سال در تربیت
او بظهور آورده بدین مرتبه رسانیده بودند حیف میخوردند دیگری آنکه دور بینان
عزت که خبری از اطوار نزدیکان ندارند بامور دیگر حمل نمایند بالجمله بعد از کشته شدن
او حکومت هرات را بحسین خان قورچی شمشیر شاملو تفویض فرمود و از زمره آقایان
بکتش سلطان استاجلو را بمرتبه امارت سرافرازی فرموده بقلعه ماروچاق و ضبط مرغاب
فرستادند و مشار الیه قلعه مار و چاق را تعمیر نموده از بلامرغاب بحیطه ضبط در
آورده در آبادانی آنها سعی نمودن گرفت و حکومت هر ولایتی از ولایات خراسان بیکی
از امرای اخلاص پیشه عنایت شد درین اثنا ملک جلال الدین خان سیستانی که از صدمات
لشکر اوزبک و دستبرد مردم تلیم خان و برادران ترک ولایت سیستان کرده
بدرگاه جهان پناه آمده بود و از خدمت اشرف رخصت یافته درین هنگام در قندهار بود
بملازمت اشرف رسیده حکومت سیستان که نامزد گنجعلی خان شده بود باو اختصاص
یافت محراب خان قاجار که حاکم طبس بود از اثر آه عزیمت اردوی همایون نموده در تون
الله یار اغلان حاکم آنجا را محاصره نموده در کومکاه و زکه غازیان از یزد باز آمده استراحت
نموده بودند او از شهر بیرون آمده با فوجی از اوزبکیه که در تون بودند روی بوادی فرار
آوردند محراب خان واقف شده تعاقب نموده او را بدست آورده و سایر اوزبکیه را
بتیغ انتقام گذرانید و او را در هرات بپایه سریر اعلی رسانیده عنایت و التفات یافته

حکومت خواف و باخرز باو تعلق گرفت **شرح رفتن نور محمد خان با جنود قزلباش بمرو و تمکن وی**
محمد خان والی خوارزم بر سریر حکومت مملکت موروث و بدست در آمدن محمد ابراهیم سلطان به یرو اقبال
شاهنشاه آفاق و مراجعت موکب ظفر نشان بصوب عراق در اغاز
فتح خراسان بتحریر پیوست که بوداق خان و فوجی از قورچیان عظام و امراء نور محمد خان بمرو
شاهیجان فرستادند و ایشان بآیین شایسته بآنطرف رفته چون بیاغباد رسیدند محمد
ابراهیم سلطان ولد درسون محمد سلطان که از بنی اعمام عبدالله خان و خالوزاده عبدالمؤمن
خان جوان صبیح الوجه هژده ساله بود در یاغباد بحکومت قیام داشت از اخبار برهم خوردگی
ماوراء النهر و آوازه وصول موکب ظفر قرین شاهی و رسیدن نور محمد خان با لشکر
قزلباش که مقارن یکدیگر بوقوع پیوست تزلزل احوال او را یافته تاب توقف نیاورده اراده
نمود که خود را بمرو رسانیده از راه چهارجوی بخارا رود قورچیان عظام و غازیان جنگی
کالبرق الخاطف مطلقا شتافته کالهالة البدر او را در میان گرفتند اوزبکیه که در ملازمت
او بودند تاب صدمه قزلباش نیاورده بعد از محاربه راه انهزام پیمودند محمد ابراهیم سلطان
بدست غازیان ظفرنشان در آمد و همچنین ولایت نسا و ابیورد را بتصرف در آورده روی
توجه بمرو شاهیجان نهادند و سلیمان یساول و ولی محمد سلطان برادر دین محمد سلطان که در مرو
بودند از آوازه وصول موکب همایون و ورود نور محمد خان پریشان خاطر گشتند اکثر قبایل
که در ولایت مرو اقامت داشتند بل عامه آندیار را بجانب نور محمد خان که وارث آن ملک
بود راغب یافتند لاجرم توقف را محال انگاشته در کمال یاس و حرمان دل از ملک و مال بر
داشته طالب مامنی گشتند و بتحقیق پیوست که رایات نصرت آیات شاهی از مشهد
مقدس بجانب هرات توجه نموده و لشکر قیامت اثر قزلباش اطراف و جوانب خراسانرا
فرو گرفته اند ناچار نتوانستند که بهرات رفته بدین محمد خان ملحق گردند بالضروره از راه
چهارجوی بخارا شتافتند و امرا و مرو شعار دولتخواهی نور محمد خان ظاهر ساخته باستقبال
او شتافتند و اهالی و سرخیلان قبایل جلایر و علی ایلی و سالور و سایر ترکمانان انجد و د
و جمعی کثیر بر سر نور محمد خان جمع شده هم عنان ظفر و اقبال بخطه مرو آمدند و مقارن
اینحال خبر فتح هرات و استیصال لشکر اوزبک بایشان رسید نقارهای شادمانی
بنوازش در آوردند و در آنولایت خطبه و سکه باسم سامی و لقب همایون آرایش یافت

و بوداق خان و امرا و قورچیان بیامن دولت ابد پیوند شاهی نور محمد خان را بر مسند سلطنت
ملک موروث متمکن ساخته محمد ابراهیم سلطان را مصحوب فوجی از غازیان قزلباش بخدمت
اشرف فرستادند و در دار السلطنه هرات بمجالست محفل ارم تزیین سرافراز گشته منظور انظار
عواطف و الطاف شاهی گردید و حضرت اعلی او را بتوجهات خسروانه اطمینان داده نوید
عاطفت بیش از پیش یافت و او را بطهماسب قلی بیک گرجی غلام خاصه شریفه سپردند که معزز و
محترم نگاه دارد و همچنین از جانب حاجی محمد خان نیز عرایض اخلاص آیین رسید که بیمن توجه
و الطاف شاهی ممالک خوارزم بدستور زمان سابق بتصرف در آمد و عرصه این ولایت
از خار و خاشاک ارباب خلاف پاک گردید و دیگر باره این دولتخواه در سریر عز و جاه تمکن یافته
همواره زبان این حال بدین مقال گویاست **شعر** اگر هر موی من گردد زبانی ‡ شود هر یک
ترا تسبیح خوانی ‡ هنوز از بی زبانی خفته باشم ‡ ز صد شکرت یکی ناگفته باشم ‡ بالجمله
بعد از قضایاء مذکور چند روزی باغ شهر محل نزول اختر و بهرام فر گردید در آنجا بانتظام
مهام خراسان و انجاح مطالب و مدعیات ارباب حاجات و دولتخواهان پرداختند و
جمعی از اهل خراسان که در زمان اوزبکیه اخلاص و دولتخواهی بظهور آورده در راه دین و
دولت سعی و کوشش کرده قلاع خود را محافظت نموده بودند و فوجی را که ترک اوطان نموده
بعراق آمده بودند بانعامات و سیورغالات و خلاع فاخره نواخته بین الاقران سمت امتیاز
بخشیدند و بعد از فراغ از مهمات مملکت و انتظام احوال سپاهی و رعیت عزم مراجعت نموده
موکب نصرت قرین بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمده قریب بیکماه در آن خطه جنت
مکان توقف فرموده بواجبی بنظم و نسق سرکار آستانه متبرکه پرداختند و خدام و ملازمان
و حفاظ و سایر عمله و خدمتکاران و اطعام فقرا و راتبه خواران بدستور شاه جنت
مکان تعیین یافت از قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان و قالیها بتکلف کرمانی و جوشقانی
و اوانی و ظروف و آنچه ضروری سرکار فیض آثار بود سرانجام یافته در زیب و زینت روضه
مقدسه کوشیدند و تا در مشهد مقدس نزول اجلال داشتند هر صبح و شام بسعادت
زیارت فایض ترگشته از غایت ارادت و حسن اعتقاد اکثر اوقات بنفس نفیس بخدمت
خادمی و فراشی حرم محترم و سایر خدمات قیام و اقدام نموده بدان مفتخر و مباهی بودند
و چون در خراسان امری که باعث توقف باشد نماند روضه مقدسه را وداع فرمود .

رایات نصرت آیات از راه رادکان و خبوشان بعزیمت استراباد بجانب دشت جرجان
در حرکت آمد **ذکر شکار کردن خاقان بلند مکان در صحرای رادکان** چون رادکان
محل نزول موکب ظفر نشان گردید نشاط شکار از خاطر خطیر همایون سر زد، طرح قمرغه یعنی شکار
جرگه انداخته عساکر منصوره برحسب فرمان جانوران شکاری را از چند روزه راه در مکان معین
جمع آورده چون دایره مثال جرگه دست بهم داد چندان جانور بجرگه درآمده بود که محاسب
وهم از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف مینمود هنوز عرصه جرگه یکفرسخ بود که حضرت
اعلی بیان جرگه درآمده چند خرگور بنظر درآمد اشهب صبا رفتار فلک پیما را که به رکابی اشهب
سریع السیر چیتی کرفتی دران عرصه نشاط افزا بجولان درآورده بجانب گورخران انعطاف
دادند و بعد از تک و تاز بسیار بضرب تیر و تیغ آبدار همه را از پای درآوردند و
صبح تا چنین که عرصه جولان فراخی داشت با اسب تاختن و صید انداختن پرداختند
و یکدو نفر از مقربان بساط عزت در رکاب اشرف تک و دو مینمودند اما تخصت صید
افکنی نیافته بودند و آنحضرت کمان بهرامی بر سر چنگ آورده جلوداران تیرهای خدنگ
دسته دسته چون عقابان تیز پر میرسانیدند و از چنگ آنحضرت بال کشاده بصید آهوان
و جانوران در پرواز می‌آمد و هر که بنوک ناوک دلدوز خسرو گیتی افروز از پای در
می‌آمد نزدیکان رکاب اقدس حساب شمار آن نگاه میداشتند در انروز یکصد و شصت
و دو جانور بضرب تیر شهاب آسا اعلا برخاک هلاک افتاده بود و چون حلقه شکار
دایره تنگ تر شد بعضی از امرا و مقربان رخصت یافته بجرگه درآمدند بعد از لحظه کش
ملازمان رکاب اقدس و خواص و قورچیان و غلامان مرخص گشته شکار انداز گردیدند
بالاخره عموم سپاه رخصت یافته کار بجایی رسید که آهوان بی تک از تک و دو بازمانده
قدرت حرکت نداشتند پیاده ها بجرگه درآمده بدست میگرفتند از بسیاری جانوران
عدد آن بشماره صحیح نرسید اما **مصرع** کسی نماند که صیدی بنام وش در دام ٭ هنوز تا سوار
دو سه هزار آهو در میان جرگه متحیر و سرگردان بهر طرف میشتافتند خود را پابسته دام عنا
دیده رامشده بودمی یافتند از نوادر و غرایب حالات امری غریب از آن حیوانی مشاهده
شد که آن بچهار کان چار دیگر نیافته بالهام ملهم غیبی روی بجایی که حضرت اعلا سوار
ایستاده بودند آورده آنجا را امن یافتند بر دور حضرت محیط گشته بعد از آنکه دو سه

مرتبه برسبیل طایفان گردیدند همگی پناه بعز و جاه آورده در همانجا بزانو درآمده خوابیدند و آن
مقام برمثال یطاق کوسفند بنظر درآمد حضرت اعلی بعد از مشاهده این حال مردم را نهی فرموده
حکم شد که دیگر کسی متعرض جانوران نشود بعد از زمانی ممتد که وقت غروب آفتاب بود و
آهوان نفسی آرمیده بودند رقم آزادی بر صحیفه حال ایشان کشیده امر فرموده که طرف دشت
و کوه را گشوده راه دهند هیچ آفریده را یارا نبود که پیرامون جانوران بازمانده کردد و
تخمینا دو سه هزار جانور از غرقاب بلا نجات یافته بجانب دشت شتافتند دو روز دیگر حکم شد
که هر که شکاری داشته باشد بنظر انور رساند و همگی را جمع نموده در میانه عساکر منصوره
قسمت یافت و از آنجا شکار کنان از راه خبوشان و سملقان بدشت جرجان نزول اجلال فرمودند
و عزم استراباد و نظم و نسق آن ولایت و تنبیه و تادیب متمردان و سرکشان اوخلو و
کوکلن و سایر الوس صاین خانی که همیشه متعرض آن ولایت میشدند از خاطر خطیر سرزده
عنان عزیمت بدان صوب معطوف ساختند **ذکر توجه موکب همایون شاهی بصوب
استراباد و تنبیه متمردان بدنهاد و تعمیر قلعه رفیع بنیاد مبارک آباد**
هرچند در صحیفه اول وقایع هر سال بمناسب مقام برخی از احوال استراباد و فتن و فتور
آنملک مرقوم قلم واسطی رقم گشته دیگر باره تحریر آن پرداختن موهم شایبه تکرار و موجب
اطالت و اطناب است و تجدید بیانش مذکور است اما درین مقام مناسب نمود که مجملی از احوال آن ولایت
مرقوم صحیفه بیان گرداند که طالبان سیر و اخبار را اطلاع تمام بر آغاز و انجام آن حاصل آید
القصه دار الملک استراباد از متنزهات عرصه ایران و صحاری دلگشای آن که از یکطرف
بدریای خزر پیوسته است بنزاهت و خرمی در ربیع و خریف یکسان و قطعه ایست از
روضه جنان و مردم آنجا بحلیه ایمان آراسته در زهد و تقوی درجه عالی دارند
اما خالی از اجامره و اوباش نیستند و بدستور سایر محال طبرستان گاهی هوای عصیان
و طغیان در سر ایشان می‌افتد و این طبقه را سیاه پوش مینامند و در زمان حضرت
شاه جنت مکان که امنیت و استقامت ملک ایران در نصاب کمال بود از ضبط حکام
هوای سیاه پوشی از سر ایشان بیرون کرده در کمال همواری رعیتی می‌نمودند اما قبایل و سایر
الوس صاین خانی از اوخلو و کوکلن و ایلوت و سالور و غیر ذلک که از اتباع والی خوارزم
و بقیه ترکمان مشهورند و در کنار آب اترک که میانه ولایت جرجان و خوارزم فاصله

است اقامت داشتند و تا کنار رودخانه گرگان آمده زراعت بسیار در آن صحرا و بیابان
نموده مال و نوعی بحکام جرجان میدادند و حکام نیز بجهت ابادانی مملکت مانع نمیشدند تا آنکه
رفته رفته آن طبقه سر بطغیان بر آورده همیشه دست درازی بمملکت استراباد میکردند و حکام
استراباد بدفع فتنه آن قوم پرداختند بجهت آنکه اوقات حدود استراباد از فتنه و اشوب
خالی نبود و شاه جنت مکان بجهت دفع فتنه ایشان قلعه مبارک اباد در کنار آب
گرگان ترتیب داده مقرر کرده بود که حکام از شهر بقلعه نقل نموده در آنجا اقامت کرده بحراست
مملکت قیام نمایند که از طایفه یقه ترکمان مضرتی نرسد و تفصیل قضایا آن ایام در این
صحیفه در طی احوال شاه جنت مکان رقم زده کلک بیان گردید بعد از رحلت شاه جنت
اشیان که نواب سکندر شان و لشکر عراق باذربایجان رفته بدفع سپاه روم مشغول بودند
و امراء خراسان در وجو قرشده با یکدیگر در مقام جدال در آمدند طوایف قزلباش را
جندان مشاغل دست داد که چند سال بضبط استراباد نپرداختند و آن مملکت از حاکم
مستقل خالی ماند جماعه یقه ترکمان خصوصا علیا دایلی دلیر شده تا قرابخانه و قلعه مبارک
اباد دو سه فرسخی شهر آمده رحل اقامت انداختند و قلعه را ویران کرده فارغ البال نشستند و
اهالی استراباد جهت دفع مضرت آن قوم بجهد بحفظ حال خود پرداخته احوال ایشان را یکی
بالاخره تمرد و عصیان سرایت کرده و هر بلوک متغلبی سر بطغیان بر آورده رسم سیاه
پوشی تازه کردند و در آن بلوک قلعه ترتیب داده تفنگچی و کمان دار بسیار جمع کرده سر به
دیگری فرود نمی اوردند و بمرور ایام هوای حکومت و خودسری در سر متغلبان و سر
داران سیاه پوش افتاد، باستظهار ضیق طرق و صعوبت راه و بیشه و جنگل یکلیه
کردن از اطاعت و انقیاد قزلباش پیچیدند و محالی که در کنار گرگان و دشت و صحرای
واقع بود بیقه ترکمان گذاشتند و آن طایفه بهمان دستور گشته بفراغ بال در صحرای دلگشای
جرجان ییلاق و قشلاق می نمودند و از بیم سیاه پوشان بشهر و بیشه و جنگل و محال
صعب المسالک نمی توانستند و بعضی اوقات نیز با یکدیگر مدارا میکردند چندین
سال احوال ایشان بدین و تیره گذران بود تا در اواخر ایام دولت نواب سکندر شان
شاه خدابنده انار الله برهانه و اوایل جلوس اعلی شاهی ظل الهی بعضی اوقات مرتضی قلیخان
پرناک و ایام ندرخان افشار برادر اسکندر خان بحکومت آن ولایت منصوب گشته

بشهر

بشهر استراباد در رفته سرداران سیاه پوش که هر کدام در یکی از بلوکات دم از حکومت و
استقلال میزدند و طایفه یقه ترکمان را حامی خود ساخته تمرد و عصیان ورزیده بحاکم باج
کشت نمی کردند و ملازمان حاکم از شهر بیشتر نتوانستند رفت و تمتعی از آن ولایت
نمی یافتند بالاخره از خوف یقه ترکمان و طغیان سیاه پوشان در آن ولایت مجال اقامت نیافته
با قبح وجهی بیرون رفتند و از سرداران سیاه پوش خصوصا خواجه شرف الدین سادو
بی اندامی بسیار صدور یافته جمیع اموال و اسباب مرتضی قلیخان را که همراه داشت غارت
کردند و اسب و یراق از غازیان گرفته برهنه سر میدادند تا آنکه در خراسان طغیان
اوزبکیه واقع شده ولایت نسا و ابیورد و درون و باغباد که بولایت کبودجامه استراباد
اتصال دارد بتصرف امراء اوزبک قرار گرفت و عبدالله خان ولایت خوارزم را تسخیر
نموده ولایت حاجی محمد خان والی آن ولایت را بیرون کرد حضرت اعلی بملاحظه آنکه مبادا
سرخیلان الوس صاین خانی اطاعت اوزبکیه نموده بوساطت و اغوای ایشان اوزبکیه
بولایت استراباد تسلط یابند و فتنه ایشان بمازندران سرایت نماید باقتضاء زمان
و حسن تدبیر آن طبقه تلطف آغاز نهادند و از زمره آن گروه علیار بیک ایلو که از دیگر
سرخیلان قبایل صاین خانی مزید اعتبار امتیازی داشت و در حوالی مبارک آبادی بوده
بوساطت میرزا بیک ولد میر ضیاء الدین فندرسکی که مردد ولتخواه صلاح اندیش
بود عتبه آستان خلافت مکان شاهی اظهار اخلاص و دولتخواهی مینمود حضرت اعلی
بنا بر صلاح دولت قاهره او را برتبه خانی سرافراز فرموده منشور حکومت استراباد بنام
او فرستادند اما سرداران سیاه پوش زیاده تمکین او نمیکردند و او با ایشان مدارا
سلوک کرده بهمین قدر راضی بود که حاکمی از و در شهر نشسته سمت حکومت داشته
و خود در کنار رود گرگان میانه ایل بسر میبرد بعد از فوت و محمد یار خان پسر ش بلیاقت
جهان پناه امده بجای پدر منصوب گردید و طبقه اوخلو با او در مقام خلاف در آمده بالاخره
او در دست جماعه اوخلو بقتل رسید قلیچ خان برادر کوچکش بپایه سریر اعلی امده متولی
ایالت استراباد گردید او نیز از طغیان و بی اعتدالی تمشیت نپذیرفت تا در این سال که
رایات نصرت ایات شاهی بتسخیر خراسان در حرکت آمده در چمن بسطام نزول اجلال
واقع شد متوجه ضبط ولایت جرجان شده حکومت آن ولایت بفرهاد خان که حاکم

مازندران بود تفویض یافت و او داروغه خود چنانچه سابقا مذکور شد با مملکت فرستاد
چون طنطنه وصول رایات ظفر آیات شاهی در الخدود بلند آوازه کشت تزلزل در بنیان
ثبات و قرار متمردان خودستای آکنده بود و عملت مازندران که بولایت استرآباد پیوسته
بتصرف در آمده بود سرداران سیاه پوش از غرور اندیشیده جز اطاعت نیافتند و بدر
کاه جهان پناه آمده در سفر خیر اثر خراسان مرافقت اختیار نمودند بعد از قتل فرهاد
خان حکومت آنولایت بحسین خان زیاد اوغلی قاجار نامزد شد چون بجهت دفع فتنه
اوخلو و متمردان یقه ترکمان تنظیم و نسق استرآباد توجه موکب همایون بدانصوب
پیش نهاد همت والا بود درینوقت که دشت بحر این محل نزول اردوی سعادت
نشان کردید آغش اغرق اردو و سپاهی لشکر را از راه بسطام بعراق فرستاده با
خلاصه ملازمان رکاب اقدس و امرا عظام روی توجه بانصوب آوردند جهت
اطمینان تاوب طایفه یقه ترکمان محمد قلی بیک میرآخورباشی جغتای را که از مقربان
بساط عزت بود بقازی خان میر اوخلو که در سمت راه اقامت داشت فرستاده احکام
استمالت باسم قبایل ترکمان عز صدور یافت که چون ایشان از قدیم الزمان بسلاطین خوارزم
تعلق دارند و اکنون حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و اولاد او که از حوادث روزکار پناه
بسایه دولت شاهی آورده اند مدت در ظلال اقبال همایون بسر میبرد بمین معاونت
و معاضدت همایون ما مجددا بر مملکت موروث استیلا یافته خود را از منسوبان همایون
میشمارند و فی الحقیقه منسوبان حاجی محمد خان با تعلق دارند باید که باتفاق محمد قلی بیک
باستقبال موکب همایون آمده بزمین بساط بوسی سرافراز کردند و اصلا از وصول موکب همایون
ماد غدغه بخود راه ندهند که هرکاه ایشان در جا و مقام قدیمی ساکن کشته پای در دامن
ادب بچیند جز لطف و شفقت امری دیگر درباره ایشان بظهور نمیرسد و موکب همایون
بقلاوزی اقبال و راه نمایی سرداران سیاه پوش متعاقب او از راه در کبود جامه
در حرکت امد قازی خان اوخلو نخست محمد قلی بیک را اعزاز و احترام نموده قرار داد که با ریش
میران و ریش سفیدان الوس مشورت نموده همکی را باطاعت و انقیاد همایون اعلی
ترغیب نموده در مرافقت مشار الیه بآستان بوس مشغول بشوند اما جهلای آن قوم که
چندین سال بود از خوارزم خود را بکنار کشیده درمیانه بخودسری برآمده بودند

ودرین

ودرین اوقات اطاعت والی خود نیز نمیکردند از وصول موکب عز و جلال اندیشیده کمال سراسیمکی
بحال ایشان راه یافت و از آمدن بپایه سریر اعلی تقاعد ورزیده در مقام فرار شدند و بیکبار
اترک کوچ کرده جمعی از بی باکان آن طبقه که سالها با توسن خودسری در بادیه تمرد و عصیان
تک و تاز نموده بودند شبیخون بسپاه آبرو خرکاه محمد قلی بیک آمدند و ملازمان او بمدافعه قیام
نموده بین الجانبین جنک و جدال وقوع یافت محمد قلی بیک چندجا زخم هالک زده چند نفر
از ملازمان او درجه شهادت یافتند و اموال او را غارت نموده از عقب قوم شتافتند بعد
از ورود این خبر حضرت اعلی همانروز از کبود جامه پرواز آمده بتعاقب آن بعاقبتان الفاظ
فرموده شب بیورت ایشان رسیدند که خیمه و خرکاه و آله چوق بر جا کذاشته فرار
نموده بودند و آن شب بود مظلم در نهایت تیرکی که از چاه ویل نشان میداد هوا تر اکم
کشته چشم سحاب از اشک فشانی باز نمی ایستاد **مثنوی** شبی از تیرکی چون جعد کاکل
شبی تاریک‌تر از چاه بابل ؞ هوای قیر کون آن شب تار ؞ سبق برده ز جعد سنبل یار ؞
چنان تیره بد آن شب تا سحرگاه ؞ نبردی دست‌ها سوی دهن راه ؞ حضرت اعلی شاهی
ظل الهی اراده داشتند که تا بقازی خان نرسند او را بدست نیاورند عنان از الغا
باز نکشند و در هیچ مکان نزول نکنند دولتخواهان نیک اندیش که بتجربه روزکار
مهذب شده بودند عرض کردند که چون دستور نیست که در شب ظلمانی پادشاهان
بنفس خود یاغی را تعاقب کنند اکر حضرت اعلی بنور رای ثاقب حوادث غیبی را در
اینه خیال مشاهده میفرمودند و همیشه رای صواب نمایش با صورت قضا و قدر مقارن
افتاده اما مسالکه در امور سلطنت و فرمانروایی از الحضرت صدور یافته دستور العمل
سلاطین روزکار است تصدیق قول نیک اندیشان فرموده در یورت ایشان فرود
امدند و چون مطلب اصلی از آمدن [illegible] استرآبادان بود که آنولایت را از کثار از خس
و خاشاک ارباب طغیان پاک سازند اردوی اغرق را در آنجا کذاشته خود با ریکاب ایشان
توپچی باشی را با جمعی تفنکچیان بمحافظت اغرق تعیین فرموده چون طلیعه صبح صادق
نمایان شد با آنکه هوا همچنان مترشح و ابر قطره فشان بود بفیروزی و اقبال سوار شده
در کنار آب اترک سوار شده راه دشت پیمود و خیل و حشم بی سپر عساکر ظفر فرجام کشته
متمردان طعمه شمشیر آبدار و نسا و صبیان اسیر و کرفتار و اموال و اسباب و مواشی و

واغنام بیاد غارت وتاراج رفت وچون معلوم نشد که قاذی خان بکدام طرف رفته عنان
اذ تک وپوی از دشت بی آب بازکشیده بصوب مراجعت انعطاف دادند در کنار رود
گرگان حوالی گنبدی که مرقد شمس المعالی قابوس بن شمکیر بود باردو ملحق شدند و
اذان مرحله کوچ واقع شده درپای قلعه مبارک اباد نزول اجلال فرمودند وریش سفیدان
سایل قبایل صاین خانی از ایلود دکوکلن وسالور وغیرهم از قهرمان غضب شاهنشاهی
اندیشناک گشته بپایه سریر اعلی آمده نوازش یافتند ورای صوابنمای اعلی بتعمیر قلعه مبارک اباد
متعلق گشته اطراف وجوانب قلعه برامرا واعیان وعساکر قسمت شد شروع درکار کردند
ودر عرض دوازده روز حصار قلعه که درنهایت وسعت وبزرگی بود اتمام یافت وبخاطر
اشرف رسید که چون درمیانه سرداران سیاه پوش کسی که ایام تسلط حکام واستقامت
نیک دریافته رعیتی قزلباش باشد نمانده وجوانانی که درین عصر بعرصه آمده اند قریب
به بیست وپنجسال زیاده است که حاکم ندیده خود را حاکم تصور نموده اند وبخار غرور ونسیان
در دماغ ایشان جایگیر شده حزم واحتیاط انست که اینطایفه را فی الجمله از خواب غفلت بیدار
سازند لاجرم بعد از اتمام قلعه روزی جمیع سرداران سیاه پوش را طلب فرموده بلفظ
گهربار بایشان خطاب فرمودند که چندسال اینمملکت از حاکم نشانش خالی واز حلیه ضبط و
نسق عاری بود شما هریک بجهت حفظ حال خود از طریق رعیتی عدول نموده قدم درعرصه
سپاهی گری نهاده اید واز خوف یکدیگر وآسیب طایفه ترکمان سیاه پوش جمع کرده بی
اندامیها از شما بامرا قزلباش نیز وقوع یافته اکنون که از اعمال سابقه شما در زمان هرج و
مرج واقع شده اغماض عین فرموده گذشت کرم کن که گذشته ایم الحال چون بیمن عنایت
الهی وسطوت قاهره شاهی حواشی مملکت مهبط امن وامان گشته ممالک طبرستان وجرجان
وخراسان تاکنار آب مرغاب درتصرف اولیای دولت قاهره است وسلاطین خوارزم
طریق اطاعت وانقیاد می سپرند ومتمردان الوس صاین بجزای خود رسیده بقلع السیف
سر بحلقه بندگی درآورده اند وحاکم ضابط بدارائی مملکت قیام دارد ومن بعد
از تعدی ارباب جور وتسلط ابنای جنس امید امنیت است درینصورت ایشانرا
احتیاجی بقلعه نگاه داشتن نخواهد بود باید که قلاع خود را منهدم ساخته اسلحه و
یراق که دارند بسرکار حاکم دهند که در قلعه مبارک اباد بکار آید وخود خانه کوچ بقلعه

مبارک

مبارک اباد آورده درانجا اقامت نموده بدستور قدیم بزراعت وعمارت مشغول
گشته رسم سیاه پوشی مفقود مستقبل انیعنی شدند وحضرت اعلی بهمه یک را بیکی
از معتبران قزلباش حواله نموده در گرفتن یراق بنوعی مبالغه فرمودند که اگر بعد
قبضه شمشیر بلکه یک عدد تیر درخانه احدی ظاهر شود خون او هدر باشد مجملا طبقه سیاه
پوش که نام وزر در ولایت استراباد هر کدام در بلوک خود کوس انا ولا غیری میزدند خود را
در ورطه عجبی که هرگز تصور نکرده بودند دیدند آثار جلادت وعلامات نفاق از اطوار
ایشان مشاهده می افتاد والقصه بقلاعی که قرار یافته بود قلاع ایشان انهدام یافته چندین
هزار تفنگ وزره وکیش وکمان بقلعه مبارک اباد جمع آمده کوچهای سرداران بقلعه
نقل شد درخلال اینحال روزی حضرت اعلی شاهی ظل الهی بشهر تشریف برده بودند ناله
ونفیر عورات وبیچارگان از تظلم ودادخواهی بیداد سیاه پوشان بگوش اثیر رسید چه
درایام هرج ومرج ازینطبقه نسبت بمردم شهر استراباد که اکثر از زهاد وعباد وصلحا
بودند بی اعتدالی بسیار بظهور آمده هرکس اندک کمان خلاف تولی داشتند شب با
فوجی از حزب شیطان برسر خانه ایشان رفته تهدید قتل داده مایعرف ایشانرا بزجر
وتعدی میگرفتند واز هتک عرض ارباب ناموس اندیشه نکرده بی ناموسیها بظهور
می اوردند بتخصیص خواجه شرف الدین ساوری که دومرتبه باگروه انبوه سیاه پوشان
خود بحمام زنان اهل ملازمان باندرون فرستاده عورات برهنه را بعنف بیرون
می آوردند وبطریق اسارا اگیر و فرنک با ورده بعد از ایامی بصاحبان میفروختند اگر
اینگونه بدکاران نبودن هرچند در ایام هرج ومرج باشد در میزان عدالت ومقیاس
دادائی سلاطین که ظلال ربوبیت اند سنجیده وپسندیده نمی نمود خاطر ضعفا وستم
دیدگان بی سیاست بدکاران اطمینان نمی یافت وساحت مملکت از خار وجود اینگونه
بی باکان پرداختن اولی نمود بیت چو بد کردی مباش ایمن ز آفات ؛ که خواهی یافت
از گردون مکافات ؛ بالجمله رای جهان آرا وخاطر خطیر معدلت انتما بجزای ستمکاران خود
رای قرار گرفت در روزی که متوجه حال سادات علما وارباب عمایم واصحاب سیورغالات
بودند سرداران سیاه پوش را بتقریب تحقیق حال این طبقه بمجلس همایون حاضر ساختند
که ظاهر شود که اینجماعت واولاد واعقاب ایشان بحالت اصلی باقی مانده لقل یا درسلک

اوباش و اجامره در امن داخل سیاه پوشان شده اند بعد از فراغ ازین امر حضرت اعلی
از خواجه شرف الدین تحقیق امد و رفت مرتضی قلیخان پرناک میفرمودند که بچه کیفیت باستراباد
امد و چگونه رفت خواجه نادان در طی ان احوال بامید واری آنکه حضرت اعلی زلات ایشانرا
که در زمان فتور و هرج و مرج واقع شده عفو فرموده اند از کمال سبک عقلی بی اعتدالیها و خود
وخفت و بی ناموسی که مردم او با غازیان قزلباش کرده بودند نقل نموده بچاپلوسی چند
کرد که شاید از سخنان از تلاطم امواج غضب شاهانه ایمن گردد اما چون تیر آه مظلومان
و دعای مستمندان بهدف اجابت اقتران یافته بود و سیاست اینگونه طلبه در صحیفه تقدیر
ایزدی مثبت گشته این چاپلوسی و شیرین زبانیها دافع قضا نگشت حکم کرد فتنه شحنه قهر
قهرمان بسیاست ایشان پرداخت خواجه شرف الدین نساو دیرا از میان قطعه قطعه کرده
هر قطعه را در هر یک محله واز دروب اخام آویختند و بعضی دیگر را بعقوبت تمام بقتل
آورده اجساد خبیثه ایشانرا عبرة للناظرین از دروازهای شهر سرنگون ساختند
و چند نفر دیگر را چشم کندن جهت عبرت خلایق از دست گذاشتند مجملا هر یک از ستمکاران
مذکور بعقوبتی که علام و محب باخلاص حضرت علی ابن ابی طالب علیه الصلوات والسلام مبیناند
جزای عمل یافتند غلغله فرح و انبساط خلایق و شفقت و سرور ایشان بایوان کیلان
رسیده در ازدیاد دعای دولت روز افزون کوشیده دلهای رمیده ارامش دیگر یافت
و جراحت ناسور دلخستگان التیام پذیرفت و بعد از آنکه رایات جلال متوجه عراق
شد حسین خان حاکم استراباد بحسب الاشاره همایون بتفحص حال ارباب طغیان پرداخته
از هر کس مظنه بدولتی داشت ارمیان بومیان برداشت و در سلب النجار حجم
بنوعی مبالغه کرد که هر بعد هر که زهکیر درشت داشته باشد شست آنکس را بریده
زهکیر را بیرون آورند و طبقه سیاه پوشان در کمال خوف و هراس هوای سیاه پوشی
از سر بیرون کرده پای در دامن سلامت بپیچیدند و آن ولایت بدستور سایر ممالک
ایران مهبط امن و امان گشت **ذکر بدست درآوردن الوند دیو مازندرانی و توجه موکب نصرت نشان بصوب مازندران و نظم و نسق الولایت بهشت نشان** حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی بعد از فراغ از مهمات استراباد جهت دست آوردن الوند دیو و سایر سرداران
مازندران که هنوز در بیشه خلاف و طغیان مانده بودند عزم توجه انصوب جزم کردند

وقرارداد خاطر اشرف آن بود که اگر درین زمستان در مازندران توقف لازم آید طرح قشلاق
انداخته اقامت فرمایند که چون بیشه و جنگل از برگ و بار عریان گردد ازا با هر کس که هوای یاغیگری
و طغیان در سر داشته باشد بدست آورند تا عرصه آن ولایت بهشت نشان از ارباب طغیان
و متغلبان پاک نکرده بجانب عراق حرکت نفرمایند و اعیان مازندرانرا بوعد و وعید
متنبه گردانیده بر پیدا کردن الوند دیو و یاغیان مکلف ساختند و جمعیرا بجستن از موکب همایون
بتفحص و تجسس ایشان فرموده روانه نمودند این اخبار بالوند دیو رسیده راه نجات
منحصر در استیمان در امدن بدرگاه فلک نشان یافته کس خود بدرگاه معلی فرستاد
بشهزاده پاک طینت نیکو سیرت یعنی نواب مستطاب علیه عالیه مهد محترمه حضرت اعلی که در حرم محترم
توسل جست که اگر از خدمت اشرف درخواست گناهان این گنهکار فرموده مستقبل عفو
تقصیرات من کردند سر قدم ساخته بدرگاه عالم پناه می آیم حضرت اعلی از اینحال اطلاع یافته
پیغام دادند که هرگاه الوند دیو از روی اخلاص بدرگاه خلایق پناه آید بجان و مال و عرض و ناموس
در امان است و الا دانسته باشد که انشاء الله تعالی تا دفع شر او نشود حرکت از مازندران
بهیچ طرف ممکن نیست الوند دیو از روی اخلاص عطوفت و جانبخشی مستظهر گشته بکمند بیرون
شتابی نموده روی امید بدرگاه جهان پناه آورده خود را بدر دولتسرای همایون انداخت
و حضرت اعلی حسب الوعده او را نوازش نموده رقم عفو بر زلات او کشیدند مشروط بر آنکه هوا
سواد کوه و آن روی حکومت انجا از سر بدر کرده با فرزندان و اهل و عیال بعراق آمده مرفه
الحال در ظل دولت ابد قرین بسر برد و از بیم آفت و وسوسه مخالفت این باشد مشار الیه از زین
عاطفت و جانبخشی کلاه شادمانی باسمان انداخته حیات چند روزه را غنیمت شمرده با فرزندان
و متعلقان بعراق آمده متوطن دار الملک شیراز دغبت نموده بدانطرف نقل نمود و خاطر
اشرف از دغدغه طغیان او فراغت یافته چند روزی بسیر و شکار مازندران مشغول
فرمودند و هر کس را مظنه فتنه انگیزی و طغیان بود بعضی سیاست یافته بعضی بعراق کوچ
نمودند مجملا ساحت ملک مازندران جنت نشان که ارث و اکتساب بحضرت اعلی اختصاص
داشت بدستور حجرات از خس و خاشاک ارباب طغیان پاک کردیده کل ممالک دار المرز
و طبرستان مازندران و رستمدار و گیلانات و کسکر و طوالش تا سرحد شیروان که در
قرون ماضیه میان چند ملوک و حکام ذوی الاحتشام انقسام یافته بود صافی گشته عرصه

انولایت که مدتها از شورش وفساد ونزاع حکام چون زلف بتان برهم زده وپریشان بود
بسطوت قاهره شاهی رشک دار الامان گشته خاطر عجزه وزیر دستان چون دلهای آرمیده
اطمینان یافت ورایات همایون مآل همعنان ظفر واقبال از راه دامنه کوه دماوند که راهیست
بغایت صعب وا ز غایت اشتهار محتاج بشرح وبیان نیست وهمانا مصداق این بیت **بیت**
فرازش چو قدرت بلند انشیبش ٭ ز نظم نکوتر بحد بین مراتب ٭ ودر انوقت زیاده از یک
نیزه برف داشت در ان عراق گشتند ولشکر ظفر اثر در اثنای راه تشویش وتعب بسیار کشیدند
جناب حضرت اعلی پیاده شده جلو اسب خود را خود بدست مبارک گرفته قریب بکفرسخ کوه
برف دار کوفته راه بادیگی بهم رسیده وعبور از ان راه بجز یکیک میسر نبود پیاده رفتند
واز اینجا بسعادت واقبال بقصبه دماوند رسیده از اینجا بدار السلطنه قزوین روانه شده
مقر سلطنت ابد بنیان از ورود موکب ظفر نشان نزاهت وخرمی از سر گرفت وخلایق استقبال
موکب همایون نموده نقارهای شادمانی بلند آوازه گردید وصیت فتح خراسان وآیین جهان
بانی وملک ستانی شهریار گیتی باطراف واکناف رسید ودر ان خطه عشرت بنیان
بمعموری خراب آباد دلبستگی کوشیده نیستان فزای عالم شادمانی گردیدند وعساکر منصوره
را بمساکن واوطان رخصت داده از قزوین عنان عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان انعطاف
داده در ساعتی که نیرین را باکواکب سعدین مقارنه اتفاق افتاده از تربیع ومقابله
بر کنار بودند باغ جهان آرای نقش جهان از غبار سم سمند جهان پیما بتازگی عطر
سایی آغاز نهاده ودو ماه ... در کمال بهجت وسرور در ان بلده جنت نشان بپایان رسانیدند

**ذکر بعضی سوانح از قضایای که در سفر خراسان خیر اثر روداده وتقریب رسالت عنان مرتفع
ازو جلوه نمود که** از سوانح این سال که در سفر خراسان بوقوع پیوست در دار السلطنه هرات
میرزا علی بیک کرامیلو را که در سلک یوزباشیان شاملو انتظام داشت برسم رسالت بجانب
هندوستان فرستاده مکتوب صداقت اسلوب محتوی بر حقیقت فتح خراسان و
بیان محاربه با دین محمد خان بحضرت بادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه مرقوم قلم
عنبر رقم منشیان عطارد نشان گردید وهمچنین محمد قلی وهمچنین محمد قلی بیک ایشک
آقاسی عربگرلو را برسالت روم تعیین فرموده مکتوب محبت نشان بسلطان محمد خان
بن سلطان مراد خان فرمانفرمای ممالک قیصری نوشته از فتوحاتی که روی نموده بود

اعلام

اعلام دادند از عواطف والطاف شاهانه که درین سفر خیر اثر نسبت بعموم رعایا وزیر دستان
عراق سمت ظهور یافت انست که تا موازی یکصد هزار تومان عراقی هر ساله از ان وجه بحصول پیوست
وچون از ابتداء نهضت خراسان الی یومنا هذا اهل عراق عمال ورجال اسباب عساکر نصرت نشان
وخراسانیان هر طبقه مهمانان کرده تعب وتشویش بسیار کشیده بودند حضرت اعلی در
ازاء آن نیکو خدمتیها وجوه چوبان بیگی ایشانرا بتخفیف مقرر داشته تصدق فرمودند
ومن بعد یکدینار بدین علت از احدی بازیافت نشود ودیگری تخفیف دیناری بیست دینار
عمل کرد حکام است که بمرور ایام در عراق معمول شده بود که اصل مال تفکیل با منافع وبیوتل
داری ودار وغکی یکی دانیم از رعایا میگرفتند وچون خلاف قانون قدیم ودستور العمل
زمان شاه جنت مکان بر طرف شده مقرر گشت که همان اصل مال را با فروعات تابعه بدستور
شاه جنت مکان بازیافت نموده رسم محدث که معمول ساخته بودند منظور ندارند وان وجه
زیاده از پنجاه شصت هزار تومان میشد دیگری تخفیف مال ومنال یکساله کل اصفهان
بود که قریب به بیست هزار تومان میشد در ازاء خدمات ونیکو بندگیها که از اهل صفاهان
بظهور آمده بود بارباب ورعایا بخشیدند والحق عطایا عظمی بود که از کمال رافت ورعیت
پروری ونهایت شفقت ومرحمت گستری بظهور امد این که ذات خجسته صفات اعلی
پادشاه والاجاه وتایید یافته درگاه اله از آفات وعاهات مصون بوده پرتو انوار
معدلتش بر مفارق عجزه وزیر دستان تابنده وپاینده باد سانحه دیگر که در اثناء سفر
روی داد کشته شدن ولیخان میرزا ولد علیقلی خان تواده درویش خان شاملو است
که بحسن الاقتران بشرف مصاهرت این دودمان امتیاز داشت بدست صالح نام جوان تبریزی
که از پیش خدمتان محفل بهشت آیین بود این معنی بر عقلای روزگار پوشیده نیست
که بر ذمت همت نمک پروردان هر سلسله بدلایل وبراهین قاطعه پاس حقوق ایادی
ونعم ولینعمت یکی انست که منتسبان آقای خود را که خواجه تاشان یکدیگرند فرزند
ویا رو برادر دانسته از حفظ ناموس یکدیگر کوشند هر کدام بچشم خیانت بدیکری
نگرد بمذهب ارباب غیرت مستوجب زجر وعقوبتاست و ولیخان میرزا مذکور را از غایت
جهل وعدم فطانت وشعور همانا یکدو مرتبه بصالح مذبور اظهار محبت وهمزبانی
خاص نموده بوده در اثناء سفر خراسان شبی که در حوالی جاجرم ولیخان میرزا در مجلس

[illegible]

بهشت آیین در حالت کیف باده و عدم شعور بیرون آمده صالح از عقب او رفته بتیغ تیز و
شمشیر خونریز او را از پای در آورده همان ساعت باز گشته بعرض اشرف رسانید در عالم غیرت
چون پسندیده طبع اشرف بود مورد تحسین گردیده او تا صبح در همان مکان افتاده برادر و
ملازمانش را یارا نبود که بتدفین او پردازند صبح ملازمانش رخصت بتدفین حاصل کردند
و قشون و لشکر او بحسین خان میرزا برادر کوچکتر او که با برادر بهم داماد بود شفقت شد
سانحه دیگر آنکه در اوایل این سال جماعت اوخلو بقیه ترکمان با محمد یار خان ولد علیار خان ایلوی
که بعد از پدر بحکومت استراباد منصوب شده بود در مقام عذر و خلاف در آمده بلطایف
الحیل با او دست یافته در اغاز جوانی که هنوز بیست مرحله از مراحل زندگانی طی نکرده بود نهال
عمرش را بصرصر تیغ تیز در آوردند قلیج بیک برادر کوچکتر او بپناه سایه عز و جاه آورده
شرف بساطبوسی دریافت و بدستور برادر مورد الطاف شاهانه گشته بمرتبه حکومت استراباد
سربلند شد اما چنانچه باید و شاید بلوازم حکومت نتوانست پرداخت و زیاده تمکین
نیافت تا آنکه رایات نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده متوجه نظم و نسق استراباد
گردیدند و طایفه اوخلو چنانچه گذشت بجزای اعمال ناصواب رسیدند قلیج خان حسب الامر
اعلی کوچ متعلقان پدر و برادر برداشته بعراق آمد سایر ریش سفیدان ایلوی و سالور
سیما نظر بیک مشهور بنظر کور و غیر ذلک بملازمت حسین خان حاکم استراباد مامور
گشته خانه کوچهای خود را بقلعه آوردند و در حینی که رایات جلال در استراباد نزول
اجلال داشت ذو الفقار خان برادر فرهاد خان بنوازش بیکران اختصاص یافته هم
بدستور سابق بحکومت آذربایجان منصوب گردید رخصت رفتن یافت چون
جواد تیزتک خرام قلم در مضمار سخن گذاری بقدر الطاقه تگ و تازی نمود سوانح این سال همایون
فال را بر صحیفه بیان نگاشت رجا و التواست که همت بلند دانشوران روزگار و عنایت
بخت بیدار همعنانی نماید که در عرصه قضایای آینده بتکاپو در آمده این مرحله را بی جسب
آرزوی طی نموده سست عنانی نکند والله ولی التوفیق **آغاز سال فرخ فال تنکوزئیل**
مطابق سنه ۱۰۰۸ ثمان و الف که سال سیزدهم جلوس همایون شاهی ظل الهی
باز نوروز میمنت فرجام ÷ فرح آغاز گشت و خوش انجام ÷ از برای نشاط خسرو عهد
گسترانید فرش زرین مهد ÷ گشت فیض بهار چون دلخواه ÷ فرح بخش خاطر ایام ÷

نوروز

نوروز عالم افروز این سال مبارک فال روز یکشنبه بیست و پنجم شهر شعبان المعظم اتفاق
افتاده یعنی خاقان مشرقی انتساب آفتاب بر مسند بیت الشرف برآمده ساحت جهان را
از طغیان لشکر غارتگر دی پرداخت و چمن تربیتش نضارت و خرمی افزوده عالم را رشک گلزار
جنان ساخت و خسرو گیتی ستان در باغ جهان آرای نقش جهان که از شکوفه و ازهار رشک
دماغ روزگار عنبرآگین بود ترتیب جشن عالی فرمان داده امرا و مقربان و ارکان دولت
قاهره و اهل اصفهان و طبقات انام که در سایه سپهر والا مصیر بودند در آن باغ دلگشا بر دور
دریاچه باغ مجالس بهشت آسا ترتیب داده چهار طاقها بفنون غریبه آراسته چراغها بر آن تعبیه
کردند **بیت** ز بسیاری شمع و نور چراغ ÷ دل روشنان فلک بود داغ ÷ چو عکس چراغان
نمودی در آب ÷ خجل گشتی از پرتوش آفتاب ÷ ز عکس چراغان در آب روان ÷ نمودی
آتش و آب باهم قران ÷ شهریار رزم جوی بزم آرا و کافه ملازمان فلک فر سایل عموم برایا
بیت همه شب با بتان ماه سیما ÷ چو شیرین شکر خوران مهیا ÷ در آن عشرت سرای
شادمانی ÷ کشیدند بادهای دوستکامی ÷ و تا نه شبانروز بساط عشرت و شادکامی
گسترده ابواب بهجت و خرمی بر روی خلایق گشوده بعد از ملال از اشغال رای عالم آرا متوجه
امور مملکت داری گشته دیگر باره جهت تجدید طواف روضه مطهر حضرت امام ثامن
و استحکام مهام خراسان و استطلاع احوال ماوراء النهر و اوزبکیه و داعیه سفر خیر اثر فرمودند
و نیز مذکور می‌شد که نور محمد خان بجهت آنکه اوزبکیه تابعان که ملازم و نمک پرورد قدیم
اجداد او بودند در هنگام تسلط عبدالله خان با وی بیوفایی نموده بعبدالمؤمن خان پیوستند
و او را از ملک موروث بیرون کردند در ینولا که بیامن اقبال و امداد ملازمان موکب
پادشاهی بر مملکت موروث استیلا یافته آن طبقه را اعتبار نکرده و آن مردم از اطوار
او آیین قزلباشی مشاهده نموده با او در مقام غدر و نفاق اند معاونت نور محمد
و استحکام مهم او نیز که فی الحقیقه نصب کرده نواب همایون بود محرک آن داعیه گشته
امضاء این عزیمت برای ثاقب صایب نمود بعد از اقتضاء ایام بهار که محصولات
بحصاد رسیده بود عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف داشته سوای جمعی که همیشه
ملازم رکاب اقدس اند دیگری از امرا و عساکر ممالک را باحضار نفر نمودند و در مبادی
این سفر خیر اثر ایلچی از جانب باقی محمد خان و امرای بخارا باتفاق بملازمت نور محمد خان بپایه سریر

اعلی آمد مکتوب صداقت اسلوب و عرایض اخلاص در دبعد از تحیت و ثنا مخلصانه آنکه
فرزند اعز محمد ابراهیم که از تبار پادشاه مرحوم جانی بیک خان و بنی اعمام عبدالله خان و این
مخلص دولتخواه است در باعباد کرفتار سلا زمان اشرف کشته بود در ینولا چنین مذکور
شد که با او بمقتضای مروت مجبلی که از اجداد معصومین میراث دارند عمل نموده نظر شفقت
کرد اینده اند چون نوبت سلطنت اینولایت حسب الاشارة بمخلص رسید و او این محب را
بمنزلهٔ فرزند است اگر عنایت شهریاری او را رخصت این دیار دهد غایت مرحمت و مخلص
نوازیست اما امرای بخارا بنور محمد خان درین باب متوسل گشته پیغام نموده بودند که بالفرض
بسلطنت پیر محمد خان راضی شده ایم اگرچه او از دودمان سلطنت و بحسب ارث شایسته
پادشاهی است اما مرد درویشی است که کنج قناعت و فراغت را بر مشاغل سلطنت و
تردداتی که لازمهٔ مملکت داریست راجح میداند و بدین سبب خللها در امور ملک و دولت
بدید آمده باقی سلطان بر ولایت سمرقند استیلا یافته کوس مخالفت می زند و در بلخ طرح
دیگر افکنده الله و اکنون بسلطنت ماوراء النهر و قیام مقام پادشاهی که اختیار کرده ایم
و بحسب ارث و استحقاق شایسته تر از محمد ابراهیم سلطان نیست ملتمس آنست
که آنحضرت وسیله شده از خدمت حضرت همایون شاهی ظل اللهی استدعا نمایند که او را رخصت
این دیار دهند و مردم اینولایت را رهین منت خود کرداند که در مدت عمر با منسوبان
درگاه شاهی بارادتانه و مخلصانه سلوک مینماید و من بعد میانهٔ طبقهٔ اوزبکیه و قزلباش
طریقهٔ اتحاد و دوستی مرعی باشد چون ازین حال که محمد ابراهیم سلطان از باعباد بجانب
اشرف آورده اند مکنون خاطر اشرف آن شد که او را بر مسند سلطنت ماوراء النهر
متمکن سازند این مسئول درجهٔ قبول یافته قرار یافت که از مشهد مقدس یکی از امرای
عظام همراه او نموده نزد نور محمد خان بمرو فرستند که اگر امرای بخارا در قول خود صادق
و راسخ باشند باستقبال او بمرو و جهان رجوع آیند و نور محمد خان از ایشان عهد و میثاق
گرفته خاطر از غدر و نفاق جمع نموده او را روانه نمایند اما چون رایات نصرت آیات بخطهٔ
سمنان رسید کسان از جانب نور محمد خان رسیده اخبار ماوراء النهر عرض کردند که میانهٔ
پیر محمد خان و باقی سلطان محاربه واقع شد و پیر محمد خان بدست باقی سلطان بقتل رسید
الکشی امر گشته شد خدای نظرکه موسس بنیان امور دولت پیر محمد خان بود از موقف عرضه آمده

وباقی

وباقی سلطان بر بلده بخارا مستولی شده اوزبکیه طوعا او کرها قدوم در وادی متابعت
او نهاده اند و تمام مملکت ماوراء النهر را بحیطهٔ ضبط در آورده بعد از استماع این خبر
حضرت اعلی مقرر فرمودند که نور محمد خان خدای نظر بیک را بحضور جهان پناه فرستد که
از تقریر او بر کماهی حالات اوزبکیه اطلاع تمام حاصل شود و در باب محمد ابراهیم سلطان
بآنچه مصلحت عرج نمود نگاشته کلک وقایع نگار نمودن اولی نمود **ذکر وقایع ماوراء
النهر و بیان احوال باقی سلطان و ارتفاع لوای کامرانی دولت او** سابقا نگاشته
کلک سخن پرداز گردید که بعد از قتل عبدالمؤمن خان امرا و اعیان اوزبکیه بخارا پیر
محمد خان را که از اقربای عبدالله خان و سلاطین زادهای دودمان جانی بیک بود
پادشاه کردند چون خبر قتل عبدالمؤمن خان در بلاد ترکستان اشتهار یافت توکل
خان قزاق ماوراء النهر را از پادشاه صاحب وجود خالی یافته لشکری بی حد و مر از
قبایل ترکستان و اوزبکان صحرانشین سخت کمان جمع آورده بعزم تسخیر آن بلاد روی
توجه بآن صوب نهاد و اکثر مردم آنولایت مقاومت با آن لشکر انبوه و حشر کوه شکوه
در حیز قوت و قدرت خود ندیده طوعا او کرها مطیع و منقاد گشتند و توکل خان ترکستان
و ماوراء النهر سیما اخسی و اندجان و تاشکند و سمرقند و تا میان کل بتصرف در آورده
ایم سلطان برادر خود را با بیست هزار کس در سمرقند گذاشته خود با هفتاد هشتاد
هزار کس روی بتسخیر بخارا در آورد چون درینوقت زیاده از ده پانزده هزار
کس در بخارا نبود پیر محمد خان و امرای بخارا اصلاح در بیرون آمدن و جنگ صف ندیده
برج و باره شهر را استحکام داده همت بدفع آن سپاه گران مقصور گردانیدند و توکل
خان آن شهر عظیم را محاصره کرد چون لشکرش پراکنده شده برد و رشهر محیط
نشستند مبارزان بخارا هر روز ده دوازده نفر بیرون تاخته آتش محاربه می افروختند
و خرمن عمر جمعی را بشعلهٔ تیغ آبدار میسوختند یازده روز بین الفریقین نیران محاربه
و مقاتله اشتعال داشت روز دوازدهم عموم لشکر بخارا و ارباب جلادت و بهادران
بهیات بیرون آمده از طلوع آفتاب تا غروب محاربه میانهٔ هر دو گروه محاربهٔ عظیم بوقوع
پیوست و درین روز بخارائیان آثار غلبه بظهور آورده شکست بر لشکر قزاق افتاد
توکل خان از مقام خود حرکت کرده منهزم باردوی خود آمد و اکثر لشکریانش متفرق

و برافکنده روی بصوب فرار آوردند و چون شب بپایان رسید مردم بخارا مظفر و منصور
بازگشته بشهر آمدند و نقارهای شادمانی بنوازش در آوردند و توکل خان خایف و
هراسان گشته مجال توقف نیافت آتش بسیار در اردوی خود افروخته در ظلمت لیل
روی بصوب مراجعت آورد که تخیکان لشکر بسمرقند رسیده ابیم سلطان از حقیقت
حال و بازگشتن خان آگاه گردانیدند ابیم سلطان از تیغ غیرت تافته خاطر گشته کس به
خدمت برادر فرستاد که عاری عظیم باشد که لشکری افزون از چند و چون در رکاب
عالی بودند از فوج قلیل بخارا شکست یافته بصوب هزیمت شتابند اگر خان منهزم
بسمرقند آیند ممکن که سمرقندیان ابواب جلادت کشوده در موافقت بر روی ما بندند
صلاح دولت آنست که خان بازگردد و من نیز با این لشکر برکاب عالی گردم توکل خان بصواب
دید برادر عمل نموده عطف عنان نمود و ابیم سلطان با و پیوسته دیگر باره آماده جنگ
و پیکار گشتند پیر محمد خان و اتباع او بعد از فرار توکل بعزم تعاقب او و استرداد محالی
که بضبط متعلقان الیه درآمده از بخارا بیرون آمدند و از اطراف و جوانب ماوراء النهر
درآمده از بخارا بیرون آمدند و از اطراف و جوانب ماوراء النهر خلقی کثیر بایشان پیوسته
همت بدفع لشکر بیگانه مقصور گردانیدند و در اردن سفل ساکنان مخالفان رسیده
بین الفریقین آتش محاربه اشتعال یافت و در اثنای این حال باقی سلطان برادر دین
محمد خان که از معرکه پل سالار از صدمات لشکر نصرت شعار قزلباش فرار نموده
بخدمت پیر محمد خان رسید شرح این آنست که چون دین محمد خان بنوعی که سبق
ذکر یافت در معرکه پل سالار شکست یافته زخم دار از معرکه بیرون رفت در راه عنان بصوب عدم
فنا تافت باقی سلطان برادرش با معدودی از جنگ گاه بیرون رفته باندخود رسید و از
معرکه گذشته ببخارا آمد پیر محمد خان از آنجا بتعاقب توکل خان متوجه گشته بود اهل
بخارا بی رخصت او باقی سلطان را بشهر راه ندادند و لاعلاج از مزار خواجه بهاء الدین گذشته
متوجه اردوی پیر محمد خان شد و در اردن سفل بموکب او پیوسته بوسیله امرا شرف
ملاقات دریافت و بقاعده و آداب سلاطین چنگیزیه یاکورنش نمود امرای پیر محمد خان
آمدن او را مغتنم دانسته بوجود او استبشار نمودند و مقدم او را معزز و گرامی داشته تفوق
او کرده بمحاربه مخالفان نامزد کردند باقی سلطان بامردم توکل محاربات کرده در اکثر معا

بظفر

بظفر و نصرت اختصاص یافت و عبد الواسع بی که از امرای معتبر عبدالله خانی و شریک
قتل عبد المومن خان بود بان سلسله کفران نعمت ورزیده بخدمت توکل خان رفته او را
بتسخیر ماوراء النهر ترغیب و تحریک نموده بود بدست باقی سلطان بقتل رسید و قریب
بایام که میانه این دو گروه آتش حرب و پیکار اشتعال داشت باقی سلطان هواخواهی پیر محمد
خان آثار جلادت و یکجهتی بظهور می آورد تا آنکه توکل خان از محاربه بستوه آمده شبیخونی
عظیم بر لشکر پیر محمد خان زد و از این طرف نیز مردم پیر محمد سپه مخالفت بر روی کشیده
بازوی جلادت کشادند و حربی صعب میانه ایشان اتفاق افتاد اگرچه سید محمد سلطان
توم پیر محمد خان و محمد باقی اتالیق دیوان بیگی در آن شبیخون بدست لشکریان توکل بقتل
رسیدند اما توکل نیز زخمی شده کاری نساخت و عنان عزیمت بصوب مراجعت تافته
بتاشکنت رفت و در آنجا بیماری عارض ذات او گشته بعالم بقا پیوست پیر محمد خان
در آن ا نیکو خدمتیها باقی سلطان بمصلحت نیک اندیشان زمام ایالت ولایت سمرقند را در قبضه
اقتدار او نهاده روانه آنصوب گردانید خود ببخارا بازگشت باقی سلطان کامیاب و کامران
بسمرقند رسید سمرقندیان که از تسلط لشکر بیگانه بتنگ آمده بودند مقدم او را غنیمت
شمرده جهت حفظ حال و صیانت مال بقدم شوق در استقبال او استعجال نمودند و دست
در فتراک دولت او ریختند و باستصواب مشایخ نقشبندیه میانه او و والی طایفه قزاق
که در تاشکنت بودند صلح گونه واقع شده مشروط بر آنکه لشکر سمرقند متعرض تاشکنت
نگردند القصه باقی سلطان در کمال اقتدار بر مسند حکومت ولایت سمرقند تکیه زده خطبه
و سکه بنام پیر محمد خان آرایش یافت و حواشی مملکت را بحیطه ضبط در آورد و در این سال
آثار طاعت انقیاد از و بظهور می آمد رفته رفته از باده نخوت و غرور سرمست گشته
بدمستی آغاز نهاد و چون خود را در لباس سلطنت و فرمان روایی از پیر محمد خان شایسته
تر میدید و بی مانع و منازعی مثل سمرقند مملکتی وسیع در تحت تصرفش قرار گرفته عرصه
ولایت را از صاحب وجودی خالی میدید هوای سلطنت و پادشاهی در سرش افتاده بجانب
نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت و دست ببذل و عطا کشوده حاصل ولایت را بانعام
متعینه و لشکریان می داد تا گروه انبوه از طوایف اوزبکیه بر سر او مجتمع شده جمعیتی
عظیم دست داد و رحمن قلی سلطان و عباس سلطان اعمام باقی سلطان و ترسون محمد سلطان

برادرش و سایر اقربا و اعیان بسمرقند آمده پای در دامن اطاعتش نهادند و در روز نوروز
دولتش ارتفاع یافت و بلقب خانی مخاطب گشته از مردم او دست درازیها بحواشی
مملکت واقع میشد امرا و ارکان دولت پیر محمد خان بعد از آنکه دو سه مرتبه او را ازین نوع
روی و حرکات نالایم منع کردند ممنوع نشد در مقام تادیب و گوشمال او در آمده لشکر عظیم
جمع کرده قصد سمرقند نمودند باقی سلطان که بعد ازین او را باقی خان تعبیر خواهد
یافت ازین معنی خبر یافته صلاح در ملایمت و فروتنی دیده کسان چرب زبان فرستاده بتمهید
بساط معذرت پرداخت و چون تا غایت تغیر سکه نکرده بود آنرا دلیل اطاعت و انقیاد
ساخته قرار داد که من بعد پای در دامن ادب پیچیده بولایت سمرقند که باو تفویض
یافته قناعت نماید امرای بخارا نیز تن بمصالحه داده بین الجانبین که آشتی واقع شد و روزی
چند شعله نزاع فرونشست اما از اطوار باقی خان آثار خلاف ظاهر و باهر بود و احکام
و مناشیر که در خفیه باعیان اوزبکیه فرستاده و بمتابعت خود دلالت نموده ظاهر گشته
گشته بر عقلای پیر محمد خان ظاهر گشت که باقی خان بهیچ وجه سر بخط اطاعت در نمی آورد
چون خیال سلطنت و پادشاهی در دماغ او جای گرفته و مال سمرقند وفا بعلوفه و مرسومات
انجمع کثیر نمیکرد درین مرتبه پرده از روی کار برداشته عزم مخالفت جزم کرده و باراده میانکال
با لشکر موفور از سمرقند بیرون آمده نخست قلعه دبوسی میانکال را محاصره نمود
شاه کوچک دورمن حاکم دورمن از قلعه کهنه بیرون آمده نزد باقی خان رفته اظهار اطاعت
او کرد بدین جهت بقلعه دبوسی دست یافته بتصرف در آورد و محمد شریف سلطان قوم
پیر محمد خان که در آن قلعه بود بقتل آورده علم تسلط و اقتدار بر افراخت و از حواشی مملکت
آنچه توانست بحیطه ضبط در آورد و پیر محمد خانیان ازین اخبار موحش در بخارا [illegible]
گشته عساکر و اتباع خود را جمع آورده کمر همت بدفع و استیصال او بستند و کس ببلخ
نزد عبدالامین خان داماد بلخ فرستاده ایشانرا از طغیان باقی خان خبر داده استمداد
نمودند تا الیقان و ریش سفیدان بلخ چون تسلط و اقتدار باقی خان را موجب انکسار
دولت خود میدانستند و سلطنت او را کاره بودند بعد از مشاوره و کنکاش خاطر
بمعاونت ایشان قرار داد و قریب ده هزار سوار و پیاده بسر کرده شاه خواجه نقیب
که از سادات عالی درجات آن ولایتست و دیگر سرداران معتمد آماده ساخته روانه

نمودند پیر محمد خان بعد از جمعیت عساکر که قریب چهل هزار کس بلکه زیاده بودند باستظهار
تمام بر سر سمرقند لشکر کشیده چون قریب بان بلده رسید باقی خان بدستور در مقام اعتذار
و فروتنی در آمده هرچند خواست بلطایف الحیل و چاپلوسی این حادثه را دفع غایله مفید نیفتاد
پیر محمد خان و ارکان دولت او باقی خان را در قول خود کاذب یافته اعتماد بعهد و شرط او ننمودند
در تنبیه و تادیب او راسخ بودند باقی خان از مصالحه مایوس گشته چون قوت و قدرت جنگ صحرا
در خود ندید بترتیب اسباب حصارداری و استحکام برج و باره پرداخته عساکر بلخ و بخارا
بظاهر سمرقند رسیده در اطراف و جوانب حصار فرود آمده مستعد محاربه و پیکار گشتند مردم
بلخ اگرچه بمعاونت پیر محمد خان آمده بودند اما امرای ایشان از مردم بخارا فی الجمله اندیشه مند بوده
با لشکر نمی آمیختند و بهیات اجتماعی در طرفی علیحده فرود آمدند و مردم سمرقند از دروازها بیرون
آمده پشت بقلعه داده دست بآلات قتال بردند و امروز بین الجانبین محاربات عظیم واقع
شد روزی دیگر باقی خان فوجی کثیر از لشکریان خود را از دروازه مشهور بدروازه بخارا بیرون فرستاده
در مقابل لشکر بلخ صف قتال آراستند و جقلشهای مردانه کردند پیر محمد خان نیز صف سپاه
آراسته اکثر لشکریان او بدافعه سمرقندیان بطرف دروازه بخارا رفتند درین روز دوستم
اوغون که از کبار امرای عبدالله خانی بود حرامنمکی کرده از پیر محمد خان رو گردان شده بباقی
خان پیوست و موجب قوت و قدرت باقی خان گشته مردم او در معارک بر پای ثبات و قرار
استوار داشته آثار غلبه ظاهر ساختند و داد جلادت و مردانگی دادند لشکر بخارا و عموم لشکر
بلخ بمعاونت یکدیگر کمر بسته بمحاربه مشغول گشتند در فتره رفتن اکثر لشکر بعدم استیصال
معاندان از قول پیر محمد خان بیرون رفته بمحاربه شتافتند و از طریق حزم و احتیاط غافل
افتادند درین اثنا باقی خان با خلاصه لشکریان که با خود داشت رحمن قلی سلطان عم
خود را چرخچی کرده خود با بعضی از فدویان دلیر جان نثار که بقولی یکهزار کس و بقولی
پانصد کس بیش نبودند از دروازه شمال بیرون آمده مانند برق لامع متوجه قول پیر محمد خان
شد چون از فرار نمودن دوستم اوغون وهمی عظیم بر لشکر پیر محمد خان راه یافته بود در حمله
اول که رحمن قلی سلطان آورد لشکر قول بهم بر آمده فرصت مدافعه نیافتند شکست بر ایشان
افتاده پراکنده شدند مجهولی از اجلاد به پیر محمد خان رسیده بناشناخت او را زخمی زدند
و بعد از آن شناخته گرفته نزد باقی خان بردند و همان لحظه بقتلش پرداختند و خبر کشته شدن

پیر محمد خان و فرار لشکریان تولک بمعرکه رزم رسیده و عموم لشکر شکسته و پریشان حال دست
از اموال و اسباب ظاهری باز داشته راه انهزام پیمودند مردم بلخ از لشکر بخارا جدا شده
زیاده فتوری بحال ایشان راه نیافت و بهیات اجتماعی از معرکه برکنار آمده بقرشی آمدند محمد
سلیم سلطان ولد پیر محمد خان که کودک خورد ده ساله بود در قرشی بسریر سیر برداشته روی
توجه ببلخ آوردند و باقی خان مظفر و منصور با لشکر موفور بلب و دریا روی بصوب بخارا
نهاد بعضی از امرای بخارا که جان از معرکه بسلامت بیرون آورده بودند خصوصا خدای نظر
که از معتبران ایشان بود ببخارا رسید و چون پادشاهی نداشتند و سرانجام قلعه داری
در خود ندیدند در همان شب بسر و سامان از شهر بیرون آمدند و خدای نظر بی از شهر
چهارجو گذشته برو نزد نور محمد آمد و باقی خان روز سیم بدار السلطنه بخارا رسید اشراف
و اعیان بمراسم استقبال استعجال نموده آداب کورنش و تهنیت بظهور آوردند و تخت
عظمت و کامرانی قدم در بلده بخارا نهاده در تختگاه عبدالله خان بر سریر جهانبانی جلوس
کرد طوایف اوزبکیه پای در دایره متابعتش نهادند و از مردم پیر محمد خان هر کس بدست
افتاد جمعی را که مظنه خلاف داشت بتخصیص کوکلتاش برادرش و دوست چهره آغا بی
وغیر ذالک بقتل آورد اما با سایر مردم برفق و مدارا سلوک کرده از یاس و سخط خود ایمن
ساخت و روس منابر و وجوه دنانیر باسم و القاب او زینت یافت و سلاطین اطراف از
تاشکند و ترکستان و بلخ و حصار شادمان و بدخشان ایلچیان فرستاده او را تهنیت
و مبارکباد گفتند و آوازه اقتدار و جهانبانی او باطراف و اکناف رسید الحق باقی خان
جوان دلیر و مردانه بود و در امور سلطنت و پادشاهی عزمی جست و رای درست
داشت که بیاوری بخت و حسن تدبیر و مردانگی از درجه نوکری و یکه سواری بسوی
مرتبه بلند سلطنت و فرمانروائی عروج نمود و بالاخره بر ولایت بلخ و بدخشان و
حصار نیز استیلا یافته اعلام دولتش سر بقبه جوزا انداخت و ماهچه توق پر زر
در لمعان آمده ساحت ممالک را روشن ساخت چنانچه پرتو آن انشاء الله بهستیاری
خامه بدایع نشان روشن بیان که شمع آسا فروغ بخش انجمن سخن سرائی بر ساحت
ضمیر مطالعه کنندگان کلام آینده خواهد تافت ذکر توجه موکب همایون بصوب مشهد
مقدس معلی و آنچه در آن اوان روی داد مرقوم کلک سعادت سلک شده بود که در حین سفر

خراسان

خراسان در خطه میمنات اخبار ما وراء النهر و استیلای باقی خان چنانچه نگاشته کلک
بیان گردید رسید و فرستادن محمد ابراهیم سلطان بدین جهت بتعویق افتاد و از آنجا
کوچ واقع شده از راه کالپوش رو بجانب مشهد مقدس گردیدند و چون در موضع
حاس از توابع کالپوش مخیم سرادقات جلال گشت مزاج وهاج اشرف از جاده اعتدال منحرف گشته تب
محرق عارض ذات همایون گشت و بیماری امتداد یافته قریب یکماه صاحب فراش بودند و اطبای مسیحا
دم بمعالجه پرداخته در مداوا مساعی جمیله بظهور آوردند اهل اردو از وضیع و شریف نذر و
صدقات بمستحقان رسانیده هر کس بقدر تعلق داشت از تصدق فرق همایون میکرد تا آنکه
لطف الهی شامل حال گشته از شفاخانه وما هو شفاء و رحمة للعالمین شفای عاجل کرامت شد
ذات اشرف همایون روی بصحت نهاد و زمانه لوای شادمانی افراخته ابواب بهجت و خرمی بر روی
خلایق گشود ایام نقاهت را نیز دران منزل گذرانیدند بعد از صحت تمام کوچ فرموده از راه سقان
وجود بلده اسفراین تشریف برده بیست روز در آنجا توقف فرموده حسب الصلاح اطبا در همانجا
تنقیه فرمودند از سوانح ایام بیماری آنکه خدای نظر بی است که از مرو در موضع حاس باردوی معلی
رسیده چند روز بجهت عارضه ذات مقدس بشرف سجده مشرف نشد بعد از صحت مزاج مبارک
بسعادت بساطبوسی مشرف گشته حقایق حالات ما وراء النهر چنانچه مرقوم قلم بلاغت
نشان گشت عرض نمود و حضرت اعلی تحقیق حالات بلخ از او فرمودند از تقریر او و اوزبکان
چنین معلوم شد که عبد الامین خان که به پسری عبادالله خان موسوم گشته بسعی زوجه
عبادالله سلطان بسلطنت بلخ رسیده مجهولیست که از مخدره عظمی دست او بر خود ساخته
و در آن ملک لوای اقتدار را افراخته و این گفتگو در میانه اوزبکیه هست غایتش بغیر دون تصدیق
این حکایت کرد ماند بر رای عالم آرای همایون که مرآت حقایق اشیا و آینه گیتی نمای است
پرتو انداخت که چون اوزبکیه بلخ در صحت نسب عبد الامین خان شبهه دارند و فی
الحقیقه ملکه الملک امروز زوجه عبادالله سلطان است و محمد ابراهیم سلطان برادرزاده
اوست اگر او را بجانب بلخ فرستیم محتمل که همگی بجانب او میل نمایند و هم او در بلخ تمشیت نیک یافته
از آنجا باستعداد تمام که همت تسخیر ماوراء النهر بندد مطلب بحصول پیوندد و اگر احیانا
مخدره مذکوره جانب برادرزاده فرو گذارد و نخواهد که خلل در بنیان قصر دولت عبد الامین
خان شود ممکن است که با یکدیگر اتفاق نموده لشکر بماوراء النهر کشند و مملکت موروث را

ازتسلط بیکانکان خالی نمایند خدای نظر برین رای صایب را مستحسن شمرد از اتفاقات
حسنه در خلال این حال از جانب بلخ نیز ایلچیان بپایه سریر خلافت اشیان رسیده از جانب بانوی
عظمی و امرا و ریش سفیدان بلخ عرایض آورده و چنین ظاهر گشت که درین وقت که باقی
خان بر ماوراء النهر استیلا یافته ایشان نیز خایف گشته اند و بدرگاه جهان پناه شاهی
توسل جسته استدعای اطلاق محمد ابراهیم نیز نموده بودند از وصول این اخبار داعیه در ضمیر
انور رسوخ یافته او را بسمت فرزندی موسوم و بلقب احمد خانی معزز و گرامی کردانیده بخدای
نظر بی سپردند و او را اتالیق دیوان بیکی کردند قرار فرستادن او به بلخ دادند بعبد
اللهمین خان مکتوب عطوفت آمیز قلمی فرموده مصلحت وقت رعایت جانبین ظاهر کرده باو نیز
فرزند خطاب کردند خلاصه مضمون عنایت نامه نامی آنکه مملکت ما وراء النهر یورت قدیم و مسکن
موروثی اولاد پادشاه مرحوم جانی بیک خانست و حالا از اولاد نامدار والانژاد و محمد ابراهیم
خان مانده هر دو ما را بمنزله فرزندی اعزند و چون خاندان قدس نشان ما از دودمان ولایت
و کرامت است و محمد ابراهیم خان بحسب تقدیر ایزدی درین دودمان واقع شده آن والانژاد
نیز بنواب همایون ما طریقه اخلاص و آشنایی مرعی داشته باین دودمان متوسل است ما نیز
بمحض حصول نیکنامی زنگ کلفت و معادات سابقه را از آیینه خاطر زدوده همت باحیاء خاندان
و آدمایشان مصروف داشتیم و در امداد و همراهی حسب المقدور توجه مبذول داشته
خود را معاف نمی داریم و مطلب دیگر سوای حصول نیکنامی نیست غیرت و مردانگی مقتضی
آنست که برادرانه با یکدیگر اتفاق نموده همت بتصرف ملک موروث مصروف دارند
و دست تغلب بیگانگان را که بمملکت مستولی شده اند از یورت و مسکن آباد و اجداد
کوتاه سازند و احکام و مناشیر مطاعه نیز بامرا و معتبران اوزبکیه بلخ صادر شد که نمک
خوردگی چندین ساله آن سلسله را منظور داشته در راه ولی نعمت زادها جان
سپاری نمایند و بیگانه را بر ایشان اختیار نکنند که در میانه عالمیان به بیوفایی و کفران
نعمت منسوب نگردند و محمد ابراهیم خان از خدمت اشرف نشان همایون در باب
تفویض سلطنت کل ماوراء النهر و ترکستان باسم خود التفات التماس نموده ملتمس
او مبذول افتاده راقم حروف حسب الامر الاعلی نشان همایون بدیباچه مناسب رقم
آورده بمهر اثار مزین ساخته بتسلیم او نمودند و در اسفراین رخصت یافته بوداق

خان حاکم مشهد مقدس باقشون و لشکر خود بمرافقت او مامور گشت لیکن بعد از رفتن ایشان
بالهام آسمانی بخاطر اشرف خطور نمود که اگر از مردم بلخ استمزاج نموده عقیده المردم را در
باره او فی الجمله سمت ظهور یابد و امر بشدن تکرار یافته بر کما هی احوال اطلاع تمام حاصل شود
از کثرت عدد اوزبکیه جمع گشته باشد او را با استعداد تمام در واثر غایم بمانا بصواب اقرب
خواهد بود و چون حزم و احتیاط مقتضی آن بود باین رای صایب عمل نموده او را در مشهد
مقدس توقیف فرمودند و رحمت الله بیک یساول صحبت ذوالقدر را با مکاتیب و احکام مطاع
همراه ایلچیان بلخ بدانصوب فرستادند و از اسفراین متوجه مشهد مقدس گشته بشرف
طواف مرقد منور حضرت امام الجن و الانس مشرف شدند و زمستان را در آن بقعه
شریفه بپایان رسانیده در لیالی و ایام متبرکه بلوازم دعا و زیارت پرداخته بمراسم خدمت
خادم باشیگری که در آن روضه مقدسه بذات اقدس همایون اختصاص دارد مشغولی می
نمودند که نسیم عنبر شمیم بهار در وزیدن آمده دماغ روزگار را معطر ساخت آغاز سال
خجسته مال سیچقان ئیل مطابق سنه تسع و الف که سال چهاردهم جلوس سعادت مانوس اعلی
شاهی است روز عالم آرای این سال میمنت مآل در روز چهارشنبه پنجم شهر رجب اتفاق
افتاد یعنی سلطان سیارگان که فیض بخش عالمیان است با شکوه و اقبال بر سریر شرف بیت
آمده لوای بلندنامی برافراخت و نسیم اردی بهشتی از شمیم بهار عطرسانی آغاز نهاده
دماغ روزگار را معطر ساخت شاهدان بهار دلکشا با هزاران لشکر غارتگر دی در نهان
خانه سر جیب اختفا برده پای در دامن خمول کشیده بودند سر بجلوه گری در آورده شوخی آغاز
نهادند نظم باد نوروز گشت مهرآیین ∴ کرد صحن چمن چو خلد برین ∴ شد نسیم بهار
عنبر بیز ∴ در و بام جهان نشاط انگیز ∴ از نسیم بهار فیض صبوح ∴ هر دمی جان دهد بتن
روح ∴ بمشام جهان ز لطف بهار ∴ میرسد بوی ذوق نکهت یار ∴ حضرت اعلی در مشهد مقدس
معلی کامیاب دولت بود لوای شادمانی برافراختند و در ساحت میدان آن بلده ارم نشان
بچوگان بازی و قبق اندازی نشاط افزای خاطر انور بودند بعد از سرور و نشاط ایام نوروز
عنان عزیمت بصوب دارالسلطنه هرات معطوف داشتند و بفیروزی و اقبال بدان
بلده جنت مثال رسیده و در باغ شهر نزول فرمودند حسین خان شاملو حاکم آنجا با
اهالی و اعیان رسم استقبال بجای آورده بخدمات لایقه قیام نمودند و مثال اعلی بطلب حاجی

محمد خان والی خوارزم و نور محمد خان برو شاه جهان شرف اصدار یافته مصحوب ملازمان رکاب
اشرف فرستادند که در باب ماوراء النهر با ایشان مشورت نموده بانچه صلاح دولت باشد
عمل رود حاجی محمد خان امثال فرمان نموده از خوارزم بیرون آمده روانه بود که در راه
بیماری عارض گشته چند مرحله در محفه آمد و آخر الامر ضعف قوت گرفته نتوانست ملازمت
حضرت بی اختیار قیام نموده بندگان حضرت اعلی از علیل برگشتند اما نور محمد خان
بمعاذیر موهومه تمسک جست و از آمدن تقاعد نمود از سوانح در دار السلطنه هرات آنکه
روح الله بیک که بیلخ فرستاده شده بود از بلخ بازگشته عرض نمود که بعضی از مردم بلخ هوا خواه
همان محمد ابراهیم خان اند بعضی دیگر بملاحظه خاطر عبد الامین خان که بالفعل حاکم علی الاطلاق
ایشانست راضی بفرستادن او نمیکردند که مبادا از آمدن او نقصی بدولت عبد الامین
خان رسد و بعد از آنکه مکرر انجا لسر کنکاش انعقاد یافت از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی التماس
نموده باکراه راضی شدند مشروط بر آنکه عبد الامین خان برادر بزرگتر دانسته بیشتر
او کورنش نماید و منقاد امر و نهی او باشد در ممالکی که در تصرف است انچه عبد الامین خان
برو مسلم دارد بحکم یرلیغ متصرف بوده تا فتح ماوراء النهر بهمان قناعت نماید که بعد
از آنکه بتوفیق الله تعالی ماوراء النهر بدست درآید یک کدام در بخارا و یکی در بلخ متمکن کردند
از جانب او بمحمد ابراهیم خان نشان استمالت نوشته برادر اعز خطاب کرده بود فند
هر چند این معنی مرضی خاطر اشرف نبود اما بمصلحت وقت مضایقه نفرموده گفتند
بیت دولت همه از اتفاق خیزد ❊ بی دولتی از نفاق خیزد ❊ چون اعتماد تمام
برای صایب و حسن تدبیر خدای نظرخی بود در گوش هوش محمد ابراهیم خان بلد نصایح
گردانیده سفارشات بلیغ نمودند که از رضا و صلاح خدای نظر بی در نگذرد و به
مصلحت وقت با عبد الامین خان ملایمت و اظهار محبت نموده بمقتضای عقل دور
و دانش عمل نماید و اسباب و یراق پادشاهانه مرحمت فرمودند بوداق خان حاکم مشهد
مقدس معلی و ابن حسین فیروز جنگ را همراه کرده روانه نمودند و امام قلی یا کینی
ترکمان را ببلخ نزد عبد الامین خان و عظماء اوزبکیه فرستاده مبانی عطوفت ارسال
داشته سخنان حقیقت بنیان در باب وفاق و نفاق تلقی فرمودند که هر تسخیر ملک
موروث شاع کشته اگر بکومک قزلباش احتیاج داشته باشند اعلام نمایند که فرستاده
شود

شود و محمد ابراهیم خان در ساعت سعد از خدمت اشرف جدا شده با جنود قزلباش و بخارا
نظر بی روانه شده یا کینی امام قلی را پیشتر بشهر فرستادند که مژده آمدن او را بمردم رسانیده
مردم را باستقبال او ترغیب نماید و مشار الیه ببلخ رفته ادای رسالت نمود اما عظماء بلخ بملاحظه
خاطر عبد الامین خان که بالفعل بر مسند سلطنت تکیه دارد اظهار خواهش نمی توانستند
نمود و بی رخصت او جرأت استقبال نمیکردند بالاخره بصوابدید سنی عظمی بعضی از ریش
سفیدان صلاح اندیش رخصت یافته باستقبال او رفتند در حلوه دهمند بنمایین ملاقات
روی نمود و در هر باب گفت و شنید بسیار واقع شد انجماعت از اطوار محمد ابراهیم خان
دانستند که او سر خیر مجهول النسبی فرود نخواهد آورد بعضی که از عبد الامین خان تربیت
یافته هوای دولتخواهی او در سر داشتند اظهار خلاف نموده از انجا بازگشته بشهر رفتند
و بعضی دیگر گفتند که آمدن لشکر قزلباش احتیاج نیست پادشاه را بما گذارند که او زبکیه
بهر چه مصلحت دولت دانند عمل نمایند بوداق خان و خدای نظر بی نمود راضی باین معنی نشده
قرار دادند که از جانبین حقیقت بخدمت اشرف عرض نمایند که بانچه از جانب اشرف
اشاره شود عمل رود محمد ابراهیم خان و رفقا چون اعتمادی بر انجماعت نداشتند حزم
و احتیاط مرعی داشته کوچ کرده یکدو منزل پس نشستند که بکومک قزلباش نزدیکتر باشند
و کس بملازمت اشرف فرستاده حقیقت عرضه داشت نمودند و ریش سفیدان مذکور
ببلخ مراجعت نموده چون از بندگان حضرت اعلی واهمه عظیم داشتند ایشان نیز کس بپایه
سریر اعلی فرستاده عرض مدعای خود نمودند و فرستادگان در دار السلطنه هرات بدرگاه فلک
اشتباه آمدند حضرت اعلی فرمودند که همت ما مصروف بر آنست که محمد ابراهیم خان لشکر برسر
بخارا کشیده مملکت ماوراء النهر را از ید متغلب انتزاع نماید و از عبد الامین خان و امرا و اعیان
بلخ بوقوع موافقت و همراهی دارد و اصلا توقعی در مملکت بلخ و محالی که در تصرف عبد
الامین خان است ندارد چون با آمدن لشکر قزلباش راضی نیستند اگر عهد و میثاق در میان
آورند که با او غدری نیندیشند و بجانب او بایمان موکد سازند که خاطر اشرف از غدر و نفاق
ایشان اطمینان یابد بعد از عهد و میثاق بوداق خان و ابن حسین خان بازگشته او را با
جنود اوزبک بسلامت روانه بلخ کردانند و یا کینی امام قلی دیگر باره بجهت این مهم ببلخ رفت
و مردم انجا ظاهرا بر وفق رضاء عبد الامین خان تشریف آورده جانب پادشاه زاده عجیب النسب

خود را از کار گذشته مجهول النسبی که نقیر ورت اختیار نموده بود ایم بروی خواهیم کزید و دو خفیه
عهد نامه بدست کرده بآئین امام قلی سپرده و او خاطر از موافقت و متابعت انجماعه جمع
کرده باز کشته محمد ابراهیم خان با خلای نظر بجوف و دهشت و ملاحظهای سپاهیان بجانب
بلخ برد و قزلباشیه از بخارا مراجعت نمودند و محمد ابراهیم خان چون بحوالی بلخ رسید و عبد
الامین خان از آمدن او اطلاع یافت جمعی را باستقبال نامزد کرده و انجماعت بسعادت ملازمت
و کورنش او فائز گشته اثار رجابت و پادشاهی از ناصیه احوال او مشاهده کرده خاطر عبد الامین خان را
او قرار دادند و روزی که بشهر می آمد امرا و اعیان که در شهر مانده بودند عبد الامین خان را
باستقبال و ترغیب نمودند و او بجهت حفظ رتبه سلطنت و بزرگی از آن ابا می نمود تا آنکه
بجد عرض کردند که اگر نواب خانی باستقبال محمد ابراهیم تشریف ببرند و اظهار عطوفت و
اشفاق برادرانه نفرمایند عموم اوزبکیه شما را نسبت برادر زاده بعدم اشفاق و مهربانی
متهم میدارند محمد ابراهیم خان باتوی عظمی دمنا باستقبال داده عبد الامین خان با امرا و اعیان طوعا
او کرها باستقبال سوار شد و چون از شهر بدر آمد موکب عالی محمد ابراهیم خان نمایان شد
اکثر مردم که اشتیاق داشتند بیشتر آمده کورنش کردند دسته رفته کسی جز بمان نماند و چون متهم
بسلامت انجامید اعیان اوزبکیه عبد الامین خان قرار دادند که چون محمد ابراهیم سلطان قریب
ملاقات پیاده شود جناب خان نیز پیاده شده او را در آغوش مهربانی کشیده برادرانه
معانقه و تواضعات مشفقانه بجای آورد و او قبول این معنی کرده چون بیک دیگر رسیدند آن اول
آن بیچاره ساده لوح نادان از مرکب فرود آمد محمد ابراهیم خان چون ملاحظه نمود که او فرود آمد
خود سوار ماایستاده هواخواهان خود را مقرر کرد که او را پیاده پیش آورده کورنش فرمایند
و فرمانبران امتثال امر نموده چون وقت نازک بود و خلایق خواهان بالطبع طرح تازه بوده اند
احدی از نیکخواهان او را مجال دم زدن نشد عبد الامین خان مضطرب و حیران کورنش کرده
بجای آورد و محمد ابراهیم خان بملازمان اشاره نمود که اسب سواری و کوتلهای او را صاحب
کنند آن بیچاره بعد از کورنش هر چند جلو میطلبید که سوار شود دست نشد در زیر دست
و پای مراکب لشکریان حیران مانده بود عاقبت محمد ابراهیم خان او را بیکی از اهل اعتماد سپرد
که مضبوط نگاه داشته بشهر آورد و خود بدولت و اقبال و عظمت و اجلال داخل قبة
الاسلام بلخ گشته در سرای سلطنت نزول نموده محترمه ملاقات برادر زاده نموده چون

کار از دست رفته بود اظهار علاقه و مهربانی کرد و استدعا نمود که نسبت بعبد الامین خان
مروت و احسان بجای آورده بدی در حق او نیندیشد اما در همان شب که یار محمد میرزا اظهار
دولتخواهی کرده او را از میان برداشت و محمد ابراهیم خان بفراغ بال بر مسند سلطنت تکیه
زده طوایف اوزبکیه پای در دایره متابعتش نهادند و حضار و حکام شادمان نیز اظهار
انقیاد نموده لوای دولتش ارتفاع یافت بعد از استیلاء او و کشته شدن عبد الامین خان
چنین استماع رفت که عمداش برده از روی کار برداشته گفت که چون مردم بلخ با سلطنت
جانی بیک سلطان پدر باقی خان اتفاق نموده بودند و خانواده جانی بیکی مستاصل میشد
من این تدبیر اندیشیده مملکت را بجهت تو حفظ نمودم اما محمد ابراهیم خان نسبت بعم بجهت
بعضی مظنه و گفتها که صدق و کذب آن را خدای داند زیاده التفات و براق سفر حج او را
مرتب داشته رخصت راه حج داد و مشار الیها در راه بعالم آخرت پیوست محمد ابراهیم
خان عریضه اخلاص آیین مشتمل بر حقایق حالات بپایه سریر اعلی فرستاده حضرت اعلی از وقوع
این اخبار مسرور و شادمان گشته بتهنیت و مبارکباد او معتمدان فرستاده انواع تفقدات
و انعامات فرمودند و آوازه سلطنت و اقتدار او بماوراء النهر رسید باعث اضطراب خاطر امام قلی
خان گردید و ولایت چیچکتو و میمند و فاریاب که اندخود و شبرغان و بلخ و مضافات آن تا
حدود بدخشان بمحمد ابراهیم خان صاف گشت و تا رایت جلال در خراسان بود همیشه قاصدان
بپایه سریر اعلی فرستاده وقایع بوی عرض می نمود و خلای نظر بی دیوان بیکی و راتق فاتق مهمات
بود **ذکر نهضت رایات ظفر آیات بجانب ابیورد و دروشابجان و تسخیر آن ولایت و فرستادن نور محمد خان [اندراب]**
قبل از این سمت تحریر یافت که نور محمد خان در آمدن بدرگاه فلک
بنیان عذرهای بیمزه دور از کار گفته خاطر انور را زود غبار آلود کردید اما بهمان دستور الطاف
عطوفت و اشفاق فرموده خسرو بیک یساول مجلس بهشت آیین مشهور بچهار یار را که
از زمره مقربان بساط عزت بود نزد نور محمد خان فرستاده فرمان عطوفت مشتمل
بر توجهات شاهانه شرف اصدار یافته ظاهر عذری که در نیامدن بپایه سریر اعلی القا
نموده بودند نیز فتراوران آمدن معاف داشتند اما در خفیه پیغام دادند که توجه موکب همایون
درین مرتبه بخراسان بجهت مساوات آن برادر بود و معاشرت و مصاحبت شبانروزی
چندین ساله که فیمابین مسلوک بود اقتضا آن میکرد که بی آنکه از جانب همایون ما اظهار اشتیاق

نکرده

وخواهش ملاقات شود ان برادر ریحتا با نه موکب همایون زاد در دامغان و بسطام استقبال نماید و اگر بجهت
اگر بجهت طغیان باقی خان تا غایت ملاحظه داشت درین وقت که ما بدولت و اقبال در خراسانیم
و محمد ابراهیم خان در بلخ متمکن است اصلا ضرری از و متصور نیست اگر فیما بین صورت ملاقات
روی نماید در نظر عالمیان مشتبه بعدم ارتباط گشته خلاف مظنه میبرند و جمعی که در لباس دولت
خواهی او را از ادراک سلطنت اشرف عهد ملاقات تازه نموده قوین اعزاز و احترام باز کرده
الحاصل از منطوق بحوجه رضا بعدم ملاقات عیند هیم و اگر او نمی آید همان بهتر باشد که ما بتقریب
شکار بمرو آمده او را ملاقات مینمائیم ازین دو شق هر کدام رضا داشته باشد عمل میکنیم خسرو
بیک چهار یار حسب الامر شهریار گردون اقتدار نزد نور محمد خان رفته ادای پیغام سعادت
فرجام همایون نموده هرچند او را بآمدن ترغیب میکرد و او مکرر قبول آمدن مینمود باز
بصلاح و صوابدید قاضی بدر که مفتی و موتمن او بود و میر غیاث وزیرش از ان پشیمان
گشته عذرهای بیحاصل میگفت تا آنکه خسرو بیک را بی نیل مقصود باز گردانید خوش آمدگویان
خانه برانداز خاطرنشان او کرده بودند که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی طمع درین ولایت
کرده در پی آنند که تو بدست در آمدی همراه بعراق برده این ولایت را بامرای قزلباش میدهند
حافظک سلطان خبوشانی که حق خدمت تمام که در ان سلسله داشت و همراه نور محمد خان
بعراق آمده بود او را از ارتکاب اموری که خلاف رضای خاطر اشرف باشد منع نموده میگفت که
اگر نواب کامیاب همایون درین محقر ولایت طمع میداشت در سال اول که فتح خراسان شد
بامراء قزلباش سپرده بتوفیلاد این اندیشه غلط بخاطر آمده و او طریق صواب گم کرده
بحرف دولتخواهان گوش نمیکرد تا آنکه حافظک سلطان را بقتل آورده مجملا آثار طغیان و کفران
نعمت از و بظهور رسید و درین اثنا محمد ابراهیم خان ملک و کتابت او را که بعیل الامین خان
نوشته بود بدست آورده بخدمت اشرف فرستاد و بالا و عهد و میثاق بمیان آورده
بود دعوا نموده که باید ابراهیم خان راضی نشود و قزلباش را دخل ندهند که مقصد
شاه از فرستادن او اینست که بتقریب او بلخ را بتصرف در آورد و سخنان که مشعر بر خلاف
و عدم اسلاف بود در ان مکاتیب مرقوم شده بود این اعمال ناهنجار موجب ازدیاد
نقار خاطر اشرف گردید اما از فراخ حوصلگی همان اظهار علاقه و ارتباط می فرمودند تا آنکه
نور محمد خان میرزا خواجه کلان جغتای که از جانب او حاکم ابیورد بود همیشه اظهار اخلاص

نسبت

نسبت بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی می نمود و بمظنه شده در مقام دفع او در آمد مشار الیه از و
خایف گشته مرشد قلی سلطان جلایر و الله وردی خان ترکمان حاکم مشهد مقدس بود و ابیورد
نزدیکست طلب نمود که قلعه ابیورد را باو سپارد و خود الجا بعتبه علیه فلک فرسای شاهی آورد
مرشد قلی سلطان که توجه و التفات شاهانه را درباره نور محمد خان بدرجه کمال میدانست جرات
رفتن بعرض اشرف نمیکرد تا مراسله میرزا خواجه کلان تکرار یافت فی الجمله حرکات نا
ملایم او و غبار خاطر اشرف از ناسدت بدرگاه جهان پناه زبان زد دور و نزدیک شد
او جرات رفتن کرد و میرزا خواجه کلان قلعه را باو سپرده روانه درگاه جهان پناه گردیده در
دار السلطنه هرات بسعادت ملازمت مشرف شد و از عصیان و طغیان نور محمد خان خبر
داده حضرت اعلی را بتوجه آن ولایت ترغیب نمود و اندک پرده از روی کار او برخواست
و چون این اخبار در مرو مسموع نور محمد خان گردید سراسیمه شده بجانب ابیورد در
حرکت آمده در پای قلعه نزول کرده کس نزد مرشد قلی سلطان فرستاده اعلام نموده که
دخل در ولایت من کرده اگر حکم اشرف درین باب صادر شده ظاهر سازد و الا
از قلعه بیرون رود او در جواب گفته بود که حکمی بمن نرسیده بخود سر آمده ام اما حالا واقع
شده حقیقت عرض کرده ام تا جواب نرسد بیرون نمیتوانم رفت چند روز قبل از آمدن
میرزا خواجه کلان از شیراز بار خانه بسرکار خاصه شریفه آورده بودند حضرت اعلی برسم
معهود مخصوصا یک قطار استر بارخانه مصحوب قورچی ایواغلی جهت نور محمد خان فرستاده
بود وقتی رسیده که میانه او و مرشد قلی سلطان مراسله گفتگو بود نور محمد خان درین
وقت این معنی را فوزی عظیم دانسته ولی بیک را که مرد ساده لوحی بود فریفته که برشد
قلی سلطان اظهار عواطف و الطاف شاهانه نسبت باو ازین حرکت منع نماید مرشد
قلی سلطان جاهل نادان از سخنان او و بیم غضب شاهانه قلعه را سپرده متوجه پیشا
کوه گردید مع هذا مردم نور محمد خان بنا زیان جلایر بی اندیشه کرده چند کس را بقتل
آوردند و نور محمد خان قلعه ابیورد به محمد صادق بیک جغتای و قاسم بیک کبوتر باز مشهور
که از سرهنگان اعتمادی او بودند سپرده از حضرت اعلی شاهی ظل اللهی خایف و دغدغه
ناک بود خواست که خود را از حوالی موکب همایون دور تر اندازد با هفت هشت هزار
کس که همراه داشت متوجه نسا و باغباد شد اما حضرت اعلی بنوعی که نور محمد خان

اعلام نموده بودند عزم ملاقات او جزم فرموده بسعادت و اقبال از دار السلطنه هرات بیرون آمده
از راه سرخس روانه شدند و چون بقصبه چهچه رسیدند در آنجا مشخص شد که نور محمد خان
طریق نامردی سپرده پهلو از میزبانی مهمان خالی کرده و قلعه مرو و ابیورد را بمعتمدان سپرده
اسباب حصارداری مرتب داشته خود بطرف نسا و باغباد که قلاع مستحکم دارد رفته حضرت
اعلی را غرض ازین نهضت امتحان او که بر جاده وفاداری مقیم بوده دل با اخلاص کرده بقول و قرار خلاف
ننموده باشد و استقبال موکب همایون کرده سعادت ملازمت دریابد چند روز با یکدیگر
در آن سرزمینها شکار کرده از راه ابیورد بمشهد مقدس معلی رفته روانه عراق کردند و اگر آیینه
خاطر او بغبار خلاف مکدر ساخته مست باده غفلت و غرور شده باشد او را از خواب غفلت
بیدار سازند چون او بقدم ممانعت و قلعه داری پیش آمده بود راه هرات گوشمال او بر ذمت
همت شاهانه لازم شد حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان را با بکتاش سلطان حاکم مروچاق
و قنبر خان شاملو حاکم غوریان و ابن حسین خان حاکم سرخس و میران قبایل اتباع حاکم
هرات از چهچه بر سر مرو فرستادند که قلعه را محاصره نمایند و خود با ملازمان اشرف که بعزم
شکار همراه بودند و در آن هنگام عدد ایشان چهارصد و شصت نفر بیش نبود بر سر
ابیورد تشریف برده قلعه را محاصره فرمودند چون در نسا خبر توجه و وصول رایات نصرت
آیات بنور محمد خان رسید با وجود قلت عساکر منصوره و کثرت لشکریان او از
شکوه موکب همایون متحیر و سراسیمه گردیده تفرقه و پراکندگی در میان مردم او افتاد
و قریب بچهار هزار نفر از جماعت جلایر و علی ایلی و اویماقات صاین خانی که در حدود نسا و درون
و باغباد بودند و مسکن داشتند و ملازمت او اختیار کرده بودند در همانجا از وی جدا
شده بمساکن خود رفتند و او با دو سه هزار کس از راه چول ایلغار نموده بمرو
رفت و در راه آنجماعت نیز از و تخلف جسته در هر مرحله جمعی راه فرار می پیمودند تا باندک
مردمی بمرو رسید شب از دروازه جانب اورگنج داخل مرو شد خبر آمدن او بامرای
عظام که در مرو بودند رسید بود بکتاش سلطان استاجلو و ابن حسین خان با فوجی
از غازیان او را استقبال نمودند که در راه بدست آورند در اثنای طریق مشخص شد که او
از راه چول آمده گذشته است امرا بازگشته از عقب ایلغار کردند اما تا رسیدن امرای عظام خود را
بقلعه انداخته بود در راه رکابخانه و بعضی یراق او را بدست آوردند چون حضرت اعلی

محاصره

محاصره قلعه ابیورد فرموده بودند مناشیر مطالع احضار لشکر عراق و فارس بخراسان فرستاده
مقرر داشتند که بوداق خان حاکم مشهد مقدس معلی و میرزا محمد سلطان بیات حاکم نیشابور بکومک
حسین خان بر سر مرو روند و حسین خان قاجار حاکم استراباد را امر فرمودند که بسر قلعه
نسا رود و حاکم اسفراین و بعضی محال بکومک او معین شدند و ملازمان رکاب اقدس به
تسخیر قلعه ابیورد مشغول گشته روز بروز عساکر اقبال مند باردوی همایون میرسیدند
و سیبه ها پیش برده و نقبها از دو حوالیها ترتیب داده در انجام اسباب قلعه گیری اهتمام مینمودند
تا کار بر محصوران تنگ گردید و تفرقه و پراکندگی لشکر و پریشانی احوال او را شنیده دست
در فتراک استیمان زدند و طلب عفو و امان نموده در روز بیست و چهارم از زمان محاصره
قلعه را سپردند و محمد صادق بیگ و قاسم بیگ خلعت امان پوشیده در سلک ملازمان
اشرف منسلک گشتند و ابراهیم بیگ برادر حافظک سلطان که بشرف ملازمت دریافته بخدمتی
قیام داشت برتبه امارت سرافراز گشته الکای جهان ارغیان خراسان باو مرحمت شد و رایات
جلال بعد از تسخیر قلعه ابیورد بفیروزی و اقبال متوجه مرو شاهیجان گشته بلشکر ظفر اثر در
پای قلعه نزول اجلال فرمودند و نور محمد خان از وصول موکب فیروزی نشان و بدست در آوردن
قلعه ابیورد خبر یافته در بحر تفکر فرو رفته انگشت تحیر بدندان گزید و بجهت اظهار ندامت و عجز
و مسکنت چاره نیافته کس بیرون فرستاده اعتماد الدوله حاتم بیگ و بسطام آقا ترکمان را طلب
داشت و ایشان رخصت رفتن یافته در قلعه با او ملاقات کردند و او را از اعمال و افعال
ناهنجار که موجب غبار خاطر اشرف گشته بود نکوهش بسیار نمودند و از حضرت اعلی متقبل عفو
تقصیرات او شده بدریافت ملازمت اشرف راغب ساختند مفسدان لشکر خصوصا
میر غیاث الدین وزیر قاضی بدر که رکن الدوله و مدبر الملک او بودند و از خوف و غضب
شاهانه بالطبع راضی به بیرون آمدن و قلعه سپردن نبودند اما صولت و سطوت قاهره
شاهی ایشان را از خواب غفلت بیدار ساخته طوعا او کرها رضا به بیرون آمدن و قلعه سپردن
او دادند او در همان روز با کمال خجالت زدگی و شرمندگی بیرون آمده در مرافقت اعتماد الدوله
و بسطام آقا بشرف ملازمت اشرف مشرف شده سجده خجالت و انفعال بتقدیم رسانید
و حضرت اعلی با وجود حرکات ناهنجار که از و واقع شده و کتابات که بعبد المؤمن والی
بلخ نوشته بود در دست داشتند این مضمون صدق مشحون را که در عفو لذتیست که

در استقام نیست منظور داشته انواع تفقد و دلجوی بظهور آوردند و خاطر او را از
یاس و سخط شاهانه ایمن گردانیدند و در آنشب بطریق معهود با او در کمال شکفتگی
صحبت داشته وقت خواب تکلیف بازگشتن بقلعه فرمودند چون اندکی از بادهٔ غفلت
بهوش آمده بود بتحریک و تعلیم خیرخواهان عاقلانه پیش آمده از رفتن قلعه ابا نموده
نرفت و صباح انروز که روز جمعه بود حضرت اعلی بقلعه تشریف برده در مسجد جامع مرد
خطبهٔ ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر بنام نامی همایون خوانده شد و
فراز منابر آندیار که از حین ارتحال خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمة والغفران
الی هذه الاوان که هشتاد سال بود از ذکر اسامی نامی حضرت ائمه هدی علیهم التحیة والثنا عاری
و عاطل گشته بود بعون عنایت الهی و نیروی اقبال حضرت شاهی بدین مرتبهٔ علیه زینت
یافته سر بفلک افراخت الحمد لله علی ذلک اما مرویان و کافهٔ خلایق آندیار بجهت مغایرت مذهب
از طایفهٔ قزلباش خایف و هراسان بودند بنا بر اقتضاء قواعد معدلت و رعیت پروری
از جانب همایون نوید عاطفت و اطمینان یافته حکم شد که بجهت اختلاف مذاهب
متعرض احدی نشوند و ایالت و دارائی آن ولایت به بکتش خان استاجلو حاکم مار و چاق
تفویض یافت و ساکنان شهر و قلعه بجان و مال امان یافته مقرر شد که هر کس سپاهی
و مواجب خوار بود باشد اسلحه و یراق را سپرده بهر جا خواهد رود و من بعد در
قلعه نبوده باشد و انچه رعیت اند مرفه و آسوده بحال بر عیتی خود مشغول کردند و متوجه
استحکام قلعه شده دور حصار را بامرا و عساکر منصوره تقسیم نموده خندق عمیق
حفر نموده و در تعمیر برج و باره اهتمام نموده ذخیره و یراق قلعه داری کما ینبغی سر انجام
یافت و نور محمد خان را با فرزندان و متعلقان کوچانیده بجانب عراق فرستادند و مقرر
شد که از آنجا بفارس رفته در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز رحل اقامت اندازند در آن بلدهٔ ارم تمثال
روزگار گذرانند و هر ساله مبلغ ده هزار دینار عراقی که بعرف اهل عراق عجم یکتومان تبریزیست
جهت معیشت او تعیین یافت و فی الواقع در برابر اعمال ناشایست که از او بظهور آمد
نهایت مروت و الطاف درباره او مبذول افتاد و اگر دیده وران عاقبت بین بدیدهٔ انصاف
در خاتمت احوال و عواقب امور نگرند نور محمد خان بیامن عواطف و الطاف شاهانه
بسلطنت صوری و معنوی فایز گردید و حسین خان ذوالقدر اوغلی قاجار حاکم استرآباد که با بعضی

امرا بتسخیر قلعهٔ نسا مامور بودند آن قلعه را بتصرف در آورده و ولایت ابیورد و باغباد بملک
سلطان ولد بکتش خان عنایت شد و بعد از انتظام مهمات آنجا عنان عزیمت بصوب مراجعت
انعطاف داده از راه بسا کو بمشهد مقدس تشریف برده بعد از طواف آستان ملایک آشیان حضرت
امام الجن و الانس متوجه عراق شدند و بفیروزی و اقبال بدار السلطنه قزوین رسیده یکماه
در آنجا توقف فرموده از آنجا بدار السلطنه اصفهان تشریف برده دیگر باره از بلدهٔ جنت نشان
از یمن قدوم موکب ظفر نشان طراوت و نضارت یافته زمستان را بعشرت و شادکامی بپایان
رسانیدند و در خلال این احوال خبر فوت محمد ابراهیم خان و در آمدن ولایت بلخ و مضافات
متصرف باقی خان بمسامع جلال رسید ذکر قضایا بلخ و فوت محمد ابراهیم خان و تسلط باقی
خان بر آن ولایت و امدن یار محمد میرزا و رفقا در موکب سلاطین زادها اوزبکیه [illegible]
چون مهمات محمد ابراهیم خان بنوعی که سبق ذکر یافت در بلخ بر وجه دلخواه تمشیت پذیرفت و حکام
نظر بیا تالیق و دیوان بیگی و صاحب اختیار مهمات مالی و ملکی کردید و امرا اوزبکیه بلخ خصوصا
یار محمد میرزا که در تمشیت مهمات محمد ابراهیم خان سعی نموده بود تاب تسلط و اقتدار حدای نظر
نیاورده بنیاد غمز و سعایت کرده خاطر خان نوجوان را بسخنان جاهلانه از و متغیر ساختند و خاطر
نشان او کردند که اگر حدای نظر بی را از میان بر دارد موجب زیادتی اختیار و افزونی شوکت
و اقتدار از جانب خانیت و او سخنان غرض امیز حاسدانه در دل جای داده در اندیشهٔ دفع
او شد و مکرر اعرایض خفیه درین باب بپایهٔ سریر اعلی فرستاده استدعای رخصت کرد و هم
حضرت اعلی رضا بان نمیدادند تا انکه رسل و رسایل تکرار یافته عرض نموده که میانهٔ او و
امیان اوزبکیه آن ولایت التیام ممکن نیست اگر در دفع او اهمال رود محتمل است که معاملات
بفساد انجامد و ضرر کلی روی دهد نواب اشرف در جواب قلمی فرمودند که غرض اصلی
ما از وجود خنکی چراغ دولت آن فرزند سعادت پیوندست که بسعی مردم کاردان رونق
افزای انجمن کامکاری گردد و او را که مرد کاردست متر و دولت آن فرزند میدانستیم درین
باب نیکو تامل نموده انچه متضمن صلاح دولت خود داند مختارست محمد ابراهیم خان بعد
از ورود این منشور سعادت که در حقیقت عین ممانعت بود بدین حرکت دلیری کرده بقتل
حدای نظر بی اقدام نموده و فی الحقیقه تیشه برپای دولت خود زده آنچنان مرد هوشمند
صایب رای معرکه آرای او را در رو زنبک و بد در کار بود از پای در آورده زمام مهام دولت

اوبیست نادان جاهل وجاهلان خودرای غافل افتاد یار محمد میرزا دیوان بیکی ورا تق وفتق
مهمات کشت وهریک از ارکان دولتان خودستای باراده‌های متخالفه پیشه وبستی ابواب حسد
وصدمت بایکدیکر کشوده بازار نفاق کرم کردند ومحمد ابراهیم خان با چندی از بدمستان
باده جهل بمقتضای ایام جوانی اوقات صرف عیش وکامرانی نموده بانتظام امور دولت کمتر
می پرداخت چون در مشیت ایزدی بقلم تقدیر نکارش یافته بود که زمام مهام دولت طایفه
اوزبکیه بقبضه اقتدار باقی خان درآمده تماشائیان کارخانه قدرت الهی را موجب مزید
بینائی وآکهی کردد محمد ابراهیم خان از افراط شرب مدام سقیم المزاج کشته ترشح عارض
او کردیده ماده حصبه وآبله قوی ظاهر کشته بصد حسرت وهوای علم عمر وجوانی را
وداع نمود وباقی خان که دران حین لشکر بطرف حصار شادمان کشیده قلعه حصار را
محاصره کرده بود از استماع این واقعه مسرور وشادمان کردیده فرصت غنیمت شمرده
مهم حصار را معطل کذاشته تسخیر بلخ را که عمده تر بود اهم واولی دانسته بر سبیل
استعجال روانه بلخ شد وولی محمد خان برادر خود را منقلای لشکر کردانیده پیشتر
روانه ساخت یار محمد میرزا وعظمای اوزبکیه بلخ را از وقوع این حادثه عظمی دل از جای
رفته چاره جوی شدند بعضی از خواص ومعتبران که اعتمادی بجانب باقی خان نداشتند
خصوصا یار محمد میرزا وشیرافکن میرزا وشاه خواجه نقیب عبدالله سلطان نامی از اقربای
سلاطین جانی بیکی را که در حصار شادمان می بود بعد از استیلای محمد ابراهیم خان اطاعت
وانقیاد او بر خود لازم دانسته ببلخ آمده بود دست آویز خود ساخته بمدافعه بیرون
آمدند اما اکثر سپاهیان معارف لشکر که از سلوک ناهموار یار محمد میرزا ازرده دل شده بودند
مخالفت باقی خان را مناسب وقت ندانسته باطنا دل باطاعت او بسته بودند از مرافقت
ایشان باز ماندند وقلیلی که با عبیدالله سلطان بیرون رفته بودند تاب صدمت لشکر
باقی خان نیاورده بعد از ظهور طلیعه سپاه منقلای از یکدیکر پاشیده راه انهزام
پیش کرفتند عبیدالله سلطان در معرکه نایاب مقتول کردید یار محمد میرزا ورفقا از تیغ
خراسان را ملجا نموده بسایه اقبال شهریار کیتی ستان جاده نیافته در کمال اضطرار
راه فرار پیمودند واز اقربا محمد ابراهیم خان جهانکیر میرزا ولد سید محمد سلطان را
که در شبرغان می بود ومحمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان را که در اندخود می بود با عرب محمد

اتالیق مصوب کردانیده روی توجه بخراسان آوردند ولی محمد خان بظفر ونصرت اختصاص
یافته مژده فتح وظفر باستقبال برادر فرستاد وباقی خان در کمال عظمت وکامرانی ببلخ درآمده بقیه
لشکر را بعواطف پادشاهانه امیدوار ساخته از یاس وسخط خویش ایمن کردانید وتمامی
اوزبکیه آن ولایت پای در دایره اطاعت ومتابعت او نهادند ومملکت بلخ واندخود وشبرغان
ومیمنه وفاریاب وچیچکتو ومضافات تا کنار آب مرغاب بحیطه تصرف او درآمد وبعد از فتح
وتسخیر آن ولایت تمامت قندز وبقلان وجیلان وحصار شادمان تا حدود بدخشان ضمیمه
ماوراء النهر وسایر ممالک کشته پایه قدر ومنزلتش باوج ثریا رسید اما شاه خواجه
ویار محمد میرزا وشیرافکن میرزا وعرب محمد اتالیق ورفقا در موکب سلاطین زادها
بسلامت بهرات رسیده چند روز از رنج راه آسوده عزیمت درکاه جهان پناه نموده
در دار السلطنه اصفهان بسعادت آستان بوسی فایز کشته مورد نوازش والطاف شاهانه
کردیده چند روزی در ظلال دولت بیهمال وسایه چتر همایون فال از آسیب حوادث
ومحنت روزکار آسودند باقی حال ایشان در محل خود رقم پذیر کلک بیان خواهد شد
آغاز سال میمنت مآل اودئیل مطابق سنه تسع والف وبعضها موافق سنه عشر والف که سال
پانزدهم جلوس همایون است بود در عالم آرای این سال مبارک فال روز شنبه شانزدهم رمضان اتفاق
افتاد خسرو ممالک خاور که مربی عالم کون ومکان است از نهان خانه حوت بیرون خرامیده
باشعشعه تیغ عالم افروز بر تخت فیروز بخت حمل برآمد مثنوی باز جهان مشعله افروز
شد * کرمی هنکامه نوروز شد * فرق حمل چون زخور افسر کرفت * باغ شرف خرمی از سر
کرفت * داد جهان را زطراوت نوی * تازه شدش کوکبه خسروی * درین هنکام
سعادت فرجام دار السلطنه اصفهان بیمن قدم شهریار کیتی ستان غیرت افزای
جنان بود همه روزه در باغات وبساتین این خطه فردوس نشان بعیش وشادکامی
عنایات الهی اسباب فیروزی بروجه اهم واکمل آماده از هیچ طرف امری که موجب اکدار
خاطر اولیاء دولت قاهره بوده باشد واقع نبود بعد از روزی چند از اوایل این سال
اخبار بلخ چنانچه کذشت بمسامع جلال رسیده از قضیه هایله محمد ابراهیم خان که بچشم
زخم زمانه کرفتار آمده در اوان جوانی سپهر دولت وکامرانی را بناکامی کذاشت بقدر
غبار ملالی بر حاشیه ضمیر انور نشسته تاسف بسیار خوردند وملازمان وخدمتکاران

ازکما بیش سیصد نفر بودند بدار السلطنه اصفهان رسیدند و حضرت شاهی ظل الهی مراسم اعزاز
واحترام مسلوک داشته ابواب عاطفت واحسان برچهره امانی وآمال ایشان کشودند جمیع
امرا وارکان دولت واعیان حضرت وعموم خلایق از وضیع وشریف حسب الفرمان همایون
باستقبال شتافته باعزاز واکرام تمام بشهر آورده در دولتخانه مبارکه نقش جهان شرف
مجالست مجلس بهشت آیین دریافتند وحضرت اعلی سلاطین زادها را در آغوش مهربانی کشیده
بلطایف ودلجویی بسیار که درباره میهمان جبلی ذات اشرف است بظهور آوردند ومنازل
مرغوب جهة مسکن ایشان تعیین یافت ومبلغ یکهزار تومان عراقی زر نقد جهت خرج
ایشان انعام فرموده نزل وساوری از کوسفند وبرنج وروغن وغله وسایر مایحتاج علی
هذا القیاس در دیگر سلاطین زادها واعیان اوزبکیه رفیق ایشان محقر پیشکشی کذرانیده
کذرانیدند از جمله پیشکش یکقطعه الماس کران بها بود که از نذورات سرکار فیض آثار حضرت
امام الجن والانس در وقتی که مشهد مقدس بدست اوزبکیه درآمد حلی و زیور روضه
مقدس را اوزبکیه تصرف نمودند الماس مذکور را عبد المؤمن خان ولد عبد الله خان بحیطه
تملک خود درآورده در ید تصرف داشت وبعد از کشته شدن عبد المؤمن خان یار محمد میرزا
از اوبدست آورده بود درین هنگام برسم تحفه بنظر اقدس اعلی رسانیدند وچون بر ضمیر
اشرف ظاهر شد که نذر سرکار فیض آثار بود تصرف در آن نفرموده بصدور وعلما اشاره کردند
که بجهت سرکار فیض آثار ضبط نمایند وعلما بمصلحت عدول مؤمنین تجویز فروختن کردند
که بقیمت آن املاک مرغوب خریده شود که حاصل آنها در مصارف آن سرکار صرف شود وبنا
برآن بولایت روم فرستاده در استنبول بقیمت عادله بمعوبان جوهری فروخته قیمت
بسرکار فیض آثار فرستادند القصه حضرت اعلی شاهی ظل الهی کمال مردمی واحسان نسبت
بسلاطین زادها ورفقا بجای آورده امر فرمودند که در دار السلطنه قزوین اقامت
نمایند وچند موضع مرغوب از مواضع مرغوب از مواضع قزوین برایشان شفقت
شد که حاصل آن صرف مایحتاج ایشان شود وبانجا رفته چندگاه از محنت روزگار
آسایش یابند که اگر مقدر الهی شده باشد بمعاونت منسوبان این درگاه بمنتهای
مطالب خود فایض کردند از سوانح این سال خجسته مال اختری تاباک از سپهر سلطنت
ومشرق اقبال طالع کردید یعنی حضرت واهب العطایا از عطیه خانه ایزدی حضرت

اعلی شاهی را فرزندی ارجمند کرامت فرموده باسمعیل میرزا موسوم کشت امید که در ظل عاطفت
شاهانه برخوردار یافته عمر کرامی در مرضیات الهی و رضاجویی خاطر مبارک مصروف
کرداناد

ذکر توجه حضرت اعلی پیاده بصوب مشهد مقدس معلی بزیارت سلطان روضه رضا علیه التحیة

چون حضرت اعلی شاهی نذر فرموده بودند که یکمرتبه از دار السلطنه اصفهان پیاده بزیارت
روضه مقدس مطهر امام الجن والانس روند درین سال اراده خاطر اشرف بان متعلق
کشت که آن نذر را بوفا رسانیده بدان سعادت عظمی فایض کردند وبدین نیت درست
عزم لایق قدم در شاهراه اخلاص نهاده از در دولتخانه مبارکه نقش جهان با عالم عالم
شوق وجهان جهان آرزو واعتقاد مرحله پیمای آغاز نهاده در روز اول از شهر
بمسجد طوقچی که در بیرون شهر واقع است تشریف بردند واز آنجا بموضع دولتاباد برخوار
که سر فرسخ است مقرر شد که هرکس از امرا وارکان دولت وملازمان ومقربان میل زیارت
مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعه داشته باشد سواره موافقت نماید وتکلیف
پیاده رفتن باحدی نفرمودند زیرا که نذر مخصوص مذکور ذات مبارک اشرف بود اما
ملازمان ومقربان بساط عزت وخدمتکاران رکاب اقدس بنوبت وکشیک مرافقت
اختیار نموده هرگاه از پیاده رفتن بستوه می آمدند سوار میشدند اما دو سه کس از ابتدا
تا انتها پیاده در ملازمت بوده مطلقا سواری نکردند از ملازمان درگاه محمد زمان
سلطان بایندر ترکمان مشهور بکاولی ومهتر سلمان رکابدارباشی واز اهل صفهان میرزا
هدایت الله نواده نجم ثانی ورفقا ثلاث طنابی بدست گرفته دو از ده هزار ذرع را که
یک فرسخ شرعیست منظور داشته راه را می پیمودند وعمدة المنجمین مولانا جلال الدین یزدی
منجم سرکار خاصه شریفه حساب ارتفاع میداشت که مشخص شود که هر روز چه مقدار راه
طی میشود ونیز معلوم کردد که از اصفهان تا مشهد مقدس چند فرسخ شرعیست واد دی
معلا بتقاعد مقرر کوچ کرده منزل بمنزل میرفت وحضرت اعلی بر نهجی که نذر فرموده
بودند قطع مسافت نموده هرجا که از پیاده رفتن دلگیر میشدند بمحل اقامت انداخته
استراحتی میفرمودند بعد از اندک آسودگی وغنودگی باز قدم در راه نهادند بدین
وتیره مراحل ومنازل طی میشد تا آنکه درعرض بیست وهشت روز آن مسافه بعیده را
قطع نموده عنان مراحل توفیق داخل مشهد مقدس معلی وروضه مطهر منزکی شدند

یاد راک سعادت طواف و زیارت آن مرقد منور و مشهد معطر که بیت یک طواف در رش
از قول رسول ✽ تا بهفتاد حج نافله یکسان آمد ✽ فایز گشته تا درک مباهات بر فرق فرقدان
سودند و در آن روضه جنت مثال که محل استجابت دعا و مهبط فیوضات عالم بالاست
در کمال خضوع و خشوع باداء نماز و نیاز اشتغال نموده بدرگاه حضرت خالق الارض والسماء
بعرض حاجات و ملتمسات و مطالب دینوی و اخروی زبان گشوده بعد از دریافتن سعادت
ادراک آثار استجابت بچهار باغ مشهد مقدس که در دولتخانه مبارکاست تشریف
برده بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمودند تاریخ اینواقعه که در واردات طبع راقم
حروف است ثبت افتاد تاریخ غلام شاه مردان شاه عباس ✽ شه والا گهر خاقان امجد ✽
بطوف مرقد شاه خراسان ✽ پیاده رفت با اخلاص بیحد ✽ چو صد فرسخ بود همراه توفیق ✽
که فایز شد بدان فرخنده مقصد ✽ چو از ملک صفاهان رو بره کرد ✽ بدان مطلب رسید
از بخت سرمد ✽ دبیر عقل بهر نیکنامی ✽ نبشت این نکته بر طاق زبرجد ✽ پیاده
رفتن شد تاریخ رفتن ✽ ز اصفهان پیاده تا بمشهد ✽ والحق از بدایت ظهور اسلام تا حال
هیچیک از سلاطین نامدار را توفیق این سعادت نشد و بدین طریق امری که بر همه
کس شاق است تایید نیافته در روضة الصفا مسطور است که از قیاصره هرقل که ملت
نصارا داشت و ادراک زمان بعثت و دعوت حضرت رسالت پناه صلعم نموده
نذر کرده بود که از قسطنطنیه که دار الملک او بود برهنه پای و پیاده بطواف بیت
المقدس برود در هنگام ایاب در هر روز فراشان و خدمتکاران در راه فرشهای
دیبا ملون گسترانیده گلها و ریاحین بر روی آن میریختند او بطریق سیر با ندما
و مصاحبان قدمی چند مینهاد تا آنکه بیست روز راه را تا دو ماه باین طریق طی کرد و
اینجا آبله پای قدم بر خاک نهاده و ارتکاب انواع مشقت و صعوبت راه نموده از منزل [illegible]
باز نمانده‌اند مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ✽ مجملا در آن زمستان در مشهد مقدس
معلا توقف فرمودند ماه رجب و شعبان و رمضان که اشهر حرم و ایام لیالی متبرکه بود در آن
روضه مقدس بطاعت و عبادت گذرانیده در لیالی جمعه و شبهای نصفت و استفتاح
و برات و لیلة القدر که افضل ایام و اشرف لیالی شهور مذکور است در روضه
منوره معطره احیا داشته از اول شام تا طلوع آفتاب بخدمت خادمی و سر شمع گرفتن پرداخته

دقیقه

دقیقه از دقایق خدمتکاری فرو گذاشت نمیکردند ذکر بعضی حالات که در قشلاق مشهد
مقدس معلی روی داد چون بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مرحوم محمد ابراهیم خان را
بجانب بلخ فرستاده آن ولایت بمعاونت و امداد همایون بتصرف او قرار گرفته مانع امر و نهی
همایون بود و بعد از فوت او باقی خان بملاحظه جانب اشرف لشکر بدانصوب کشیده آن
ولایت را متصرف شد چون این معنی مخرش خاطر انور بود که فی الجمله تدارک زیاده روی و طغیان
باقی خان کرده او را اندکی از خواب غفلت بیدار سازند و نوعی نمایند که آن ولایت
بیمن معاونت منسوبان این دولت بتصرف آن دو پادشاهزاده که از آن سلسله مانده و پناه
باستان عرش بنیاد آورده اند قرار گیرد که درین اوقات که مشهد مقدس معلی اردوی جاه و جلال
بود عرضداشتی از جانب بکتاش خان حاکم مرو رسید که باقی خان با او باوی الفت و آشنائی
گشته و با حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اظهار صداقت و دوستی می‌نماید و مکتوبی از
روی خصوصیت و آشنائی باو نوشته مخصوصا نه او را او سر اسب توبچاق طلب نموده
حضرت اعلی بعد از اطلاع بمضمون عریضه هر چند خاطر انور از این حرکت ناهنجار او کلفت توأم
گشت غبار آلود بود اما بمقتضای مردی و شیوه ستوده دوستی عمل نموده بکتاش خان را
رخصت دادند که جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته چند راس اسب خوب که طلب نموده
با دیگر تحف لایقه مصحوب مرد معتمد سخندان ارسال دارد بکتاش خان بعد از استیذان
از حضرت اعلی بیرام علی بیک نامی از طایفه استاجلو را که جوان عاقل سخندان کارآگاه
بود برسالت بلخ بباقی خان تعیین نموده با اسبها و تحف و هدایا ببخارا فرستاد و باقی خان
او را تعظیم و تکریم بسیار نموده با بکتاش خان ابواب ملایمت مفتوح داشته او را با تحف
و هدایای دوستانه فرستاد و در خلال این احوال بخاطر اشرف اعلی خطور نمود که باقی
خان چون با منسوبان این سلسله علیه باوی الفت و آشنائی شده اظهار دوستی
کرد بنصایح دوستانه که منهج انواع سعادتمندیست او را از مکنون خاطر خطیر آگاه گردانند
خان محمد دیوان بیگی دین محمد خان که از ملازمان قدیم معتمد آن سلسله بود و چند سال
قبل ازین در جنگ تون گرفتار عساکر نصرت شعار شده بشیوه ستوده همایون
که همیشه گرفتاران را زیاده از مهمان مشمول عواطف میسازند در اردوی معلی معزز
و محترم می‌بود در ینوقت طلب فرموده رخصت دادند که بوطن مألوف رود و دو زبان

عطوفت بپایان سخنان حقیقت بنیان با وخاطرنشان کردند خلاصه حکایات آنکه بر عالمیان
ظاهر است که هرگز میانه اوزبکیه سلسله جانی بیگ و این دودمان جز خصومت و نزاع نبوده چون
از حوادث روزگار اختلال باین سلسله راه یافت و محمد ابراهیم از آن دودمان بسبب اتفاق
گرفتار منسوبان این خاندان گشت کم فرصتی ننموده بمحض حصول نیکنامی عداوت قدیم را
بالفت و دوستی مبدل ساختیم و در ظاهر و باطن بامداد بازماندگان آن سلسله صرف
کردانید محمد ابراهیم خان را بجانب بلخ فرستاده از تمشیت مهمات او نهایت اهتمام مسلوک
داشتیم تا بیمن معاونت و امداد منسوبان این دولت تصرف او قرار گرفت و تابع امر و نهی
همایون ما بود بعد از وقوع واقعه ناگزیر محمد ابراهیم مناسب باقی خان بی امر و اشاره همایون
شاهی مدخل در آن ولایت نماید اکنون ما را طمعی در آن ولایت نیست چون از اقربای محمد ابراهیم و دو
پسر عبدالله خان دو طفل مانده پناه باین خاندان آورده و ولایت بلخ و مضافات
که بمحمد ابراهیم خان تعلق داشت بایشان متعلق باشد و چون عبدالله خان را نسبت
باقی خان حقوق ولینعمتی است و مدتها مدید پدر و برادر او را بمحض رعایت صله
رحم در ظل عاطفت و اشفاق در آورده تربیت مینمود حالا که برحسب اراده تقدیر
ایزد متعال آن سلسله از انتظام افتاده سلطنت و دارائی ماوراء النهر و ترکستان که موروثی
آن دودمان است بباقی خان منتقل شد رعایت حق نمک خواری و سزاوار فتوت و مردمی
آنست که او نیز در ازای حقوق تربیت چندین ساله عبدالله خان با اثر یا و بازماندگان سلسله
او سلوک کرده در ظل رافت و اشفاق مأوا دهد و ایشان را بمنزله فرزندان و برادران خرد
دانسته ولایت بلخ و محال متعلقه بدیشان گذارد و خود بمملکت ماوراء النهر و ترکستان که
حق سبحانه و تعالی نصیب او کرده راضی و شاکر بوده شکر عطیه الهی بجای آرد و اشفاق
پدرانه و برادرانه از ایشان دریغ ندارد که هر آینه ایشان نیز او را بمنزله پدر و برادر بزرگتر
دانسته کمال اطاعت و متابعت و انقیاد بتقدیم رسانند و هرگاه باقی خان رضای اشرف
جسته بدین محقر ولایت بایشان مضایقه نکند موجب تحصیل رضای حضرت ملک متعال
و نیکنامی خواهد بود و ما نیز او را بمنزله برادر دانسته هر گونه امداد و همراهی در هر باب
لازم باشد بظهور می آوریم اگر مسالک طریق جهل و غرور بوده نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا
اصغا ننماید و ناانصافی کرده تن باین صلاح اندیشی در ندهد و در مخاصمت اصرار نماید و چون

امداد

امداد و معاونت پادشاهزادهای مذکور پیش نهاد همت والاست هر آینه آنچه خدای تعالی
خواسته باشد بحیز ظهور خواهد آمد و چون خان محمد دیوان بیگی رخصت یافته روانه بخارا
گشت باقی خان از آمدن او اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه کرده او را در سلک امرای معتبر
در آورد و او عریضه بخدمت اشرف نوشته بعد از اظهار لوازم شکر گذاری و مراحم شاهی آن
جانب باقی خان تواضعات دوستانه و نهایت اخلاص و حسن اعتقاد اظهار نموده در
باب سلاطین زادها نوشته بود که یار محمد میرزا و جمعی که از ینطرف خایف بودند ایشان را
دست آویز خود کرده باکراه بانطرف بردند والا در باره ایشان بجز عطوفت و اشفاق
پدرانه امری بظهور نیاید و مع ذلک هرگاه مقدم کان اشرف ایشانرا روانه اینصوب نماید
بنوعی که شان عالی شده ایشانرا در جناح رافت و اشفاق در آورده بطریق سایر برادران
و فرزندان در هر جا مناسب باشد بودت و مقام و وجه معاش تعیین خواهد شد مادر
حضرت بیگا ملازمان بکتش خان که همراه او رفته بودند گفته بود که باقی خان اینمقدار را
محض قول انگاشته ببادن بلخ و توابع راضی نیست و توقع آن دارد که حضرت اعلی شاهی
ظل الهی سلاطین زادهای مذکور را بماوراء النهر نزد او فرستند که بهر عنوان که خواهد
وجه معاش بر وفق رضا و صلاح دولت خود با ایشان عمل نماید و چون اعتمادی بجانب باقی
خان نبود و فرستادن ایشان نزد او در میزان مروت و قسطاس فتوت سنجیده و
پسندیده نمی نمود حضرت اعلی مکنون خاطر خطیر همایون را بدینوجه ظهور آورده بتمشیه
اسباب یورش بلخ پرداخت احکام مطالعه باحضار امرا و عساکر نصرت قرین شرف
صدور یافت و منشور عنایت بشاه خواجه و یار محمد میرزا و رفقا که در دار السلطنه
قزوین بودند اصدار یافت که بموکب عالی سلاطین زادها عازم خراسان کردند

ذکر تسخیر ولایت بحرین که درین سال به نیروی اقبال شهریار کامران بسعی اللهوردی خان ظهور یافت

مملکت قطیف و بحرین در ازمنه سالها و قرون ماضیه ولات عرب بوده حمدالله مستوفی
مؤلف نزهت القلوب نوشته که بحرین از جزایر فارس و محل غوص لولو مرجانست
ده فرسخ طول و پنج فرسخ عرض دارد و لولو که در بحرین غوص میشود در نظر جوهریان دیده
در و دیدوران صاحب نظر زیاده از لولو دیگر بجا اعتبار دارد و آن ولایت کثیر النفع
بر و بحر و دهور ایام بتصرف توران شاه بن سلغر شاه هرموز در امد مدتی حاکمی از جانب

والی هرموز بضبط آنجا قیام داشت و در ایام دولت سلغر شاه بن توران شاه ثانی مطابق
سنه اثنی عشر وتسعمائه که سی و یکسال از ظهور خاقان سلیمان شان گذشته بود جماعت
فرنگیه پرتکالیه ضابط بنادر متعلقه بایشان و کلا والی هرمز را بوشوه فریفته بحیله و تزویر
بجزیره هرمز راه یافته کوت که عبارت از قلعه است ترتیب داده مسکن گرفتند در تصاریف
زمان نوعی کشتی با آنجا جمع اسباب رحل اقامت انداختند رفته رفته دخل در مهام ملکی کرده اکثر حاصل
و منافع آن بلده را به تحت اقتدار خود درآوردند و کپیتان فرنگیه که عبارت از امیر و حاکم قلعه است
در شوکت و اقتدار زیاده از حاکم هرموز گردید بدین جهت نیز در بحرین دخل کرده بودند
درین هنگام که فرخشاه والی هرموز فوت شد فیروزشاه پسرش قایم مقام گردید رکن الدین
مسعود نام برادر رئیس شرف الدین لطف الله وزیر هرموز که صاحب اختیار مطلق بود
از جانب برادر بحکومت و رتق و فتق مهمات بحرین قیام داشت و بمعاونت برادرش
که نزد هر دو حاکم معتبر بود در آن ولایت مطلق العنان شده بود در آن اوقات از زیادتی
اختیار و اقتدار از جماعت فرنگیه متوهم شده خواست که تمکین و نامی بهم رساند کسی به
فارس نزد خواجه معین الدین فالی که با او قرابتی داشت فرستاده از او استمداد نمود و
خواجه مذکور حقیقت حال بر الله وردی خان بیگلربیگی فارس اعلام نمود چون آن ولایت
از توابع فارس است که آن جماعت بتغلب متصرف شده جناب خانی همت بتسخیر آن گماشته
خواجه مذکور را با جمعی از تفنگچیان فالی که بکمال جلادت در طریق قدر اندازی مهارت
تمام داشتند ظاهرا بمدد حاکم و باطنا بتسخیر و تصرف املاک مامور گردانیده بجانب بحرین
فرستاد خواجه مذکور ببحرین درآمد چند روز که در آن بلده اقامت داشت طریق
تصرف و تسخیر املاک بنظر احتیاط درآورده همت بر آن گماشت که آن بقعه لطیفه را
بتصرف درآورد و چنین فرصتی را از دست ننهد شبی قریب بصبح او و رئیس مسعود
عمزاده اش با جمعی بدرخانه رکن الدین مسعود درآمده بی محابا بالای رون رفته او را در
منزلی که خوابگاهش بود با چند نفر از اقربا و ملازمان که حاضر شدند بقتل آوردند
و مردم او انفعال حیی یافته در مقام دفع حادثه شدند چون حاکم کشته بود متحیر بحرین
جرئت و دلیری نتوانستند نمود و خواجه معین الدین و رفقای او بحراست و حفظ
حال خود پرداخته دفع شر آن جماعت می نمودند از اتفاقات حسنه که مستلزم اولیای

مصون

مصون از اختلال شاهی است آنکه امیر یوسف برادر امیر کمال برابغار از زیارت بیت الله
الحرام عود نموده بعضی اموال او را قطاع الطریق آن حوالی برده بودند الله وردی خان
او را مقرر کرد با جمعی از تفنگچیان برابغار بتفحص اموال خود و بدست آوردن قطاع
الطریق بجانب بحرین رود که اگر خواجه معین الدین فرصت یافته مهمی از پیش برد بمعاونت
و حفظ حال او پردازد و امیر یوسف شاه با جمعی از مردم برابغار که بجلادت و مردانگی از
اقران ممتاز بودند سراغ اموال خود را تقریب ساخته روانه بحرین شد و در وقتی بآنجا رسید
که خواجه معین الدین و عمزاده اش حاکم را کشته با مردم او در مجادله و مصادمه
بودند و هنوز از بیم گزند آن جماعت آرامی نیافته بودند بلطایف الحیل خود را باندرون
شهر و قلعه رسانید باتفاق خواجه مذکور و مردم فالی و امیر یوسف بمنع و دفع اهل خلاف
قیام نمودند جمعی که طریق مخالفت مسلوک داشتند بجزا و سزا رسانیدند سایر الناس
که جاده مطاوعت را بقدم متابعت پیموده استمالت یافته برعیتی مشغول شدند و
ساحت آن خطه دلکشا که ماصدق مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ وَيَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ
است از لآلی آبدار اقبال بیزوال شاهی که صدف بر درّ و عنایت الهی ترصیع و تزیین یافت
و چون این اخبار بهرموز رسید فیروزشاه والی هرموز و کپیتان فرنگیه هر کدام جمعی از جنود
خود را باسترداد ملک بحرین مامور ساخته فرستادند و بین الفریقین مکرر را
در خشکی و دریا محاربات بوقوع پیوسته اگرچه در آن معارک خواجه معین الدین و امیر
یوسفشاه هر دو زخمی شده از آسیب زخم فوت شدند اما جنود فارس به نیروی اقبال
همایون بر فرقه ضلال ظفر یافته جمعی کثیر غریق بحر عدم گشته بقیة السیف بی نیل مقصود
بازگشتند حکام مذکور هر چند دست و پا زدند کاری نتوانستند ساخت عاقبت ترک
مجادله کرده دم کشیدند و الله وردی خان حاکم ضابط فرستاده در استحکام قلعه سعی
موفور بظهور آورد **شرح تسخیر ولایت لار که باقبال شهریار کامکار بسعی خان رفیع مقدار
در همین سال وقوع یافت** درخلال این احوال و مقارن اینحال ولایت لار نیز بسعی الله
وردی خان بحیطه ضبط و تسخیر اولیاء دولت ابد بنیان درآمد در تواریخ مبسوطه
احوال ملوک عجم مسطور و بین الجمهور مشهور است که حکام لار که از گرگین میلاد نند که در عهد
کیان بحکومت لار منصوب شده بوده و از آن تاریخ اولاد او در آن ولایت حاکم و فرمانروا

بوده در زمان ملوک طوایف بیشتر از پیشتر استقلال یافته از حکام و ولات قریب جوار باج ستان
بوده اند و در ازمنه سابق قبل از ظهور اسلام و بعد از آن هر کاه در ممالک ایران پادشاه نافذ
فرمان بود خصوصا در زمان اکاسره اطاعت کونه بظهور می اورده اند و در سایر ایام لوای
خودسری می افراخته اند اول حاکم مسلمان دران طبقه جلال الدین ایرج بن کرکین بن قباد است که
در عهد عمر عبد العزیز مسلمان شد از زمان ظهور دولت ابد پیوند دودمان قدس نشان صفویه
الی الغایت طریق اطاعت علم کذاری مسلوک داشته بمنصب امیر دیوانی درین دولت داشتند
در زمان نواب سکندر شان نور الدهر خان بن ابراهیم خان بن انوشیروان مشهور بشاه عادل
که در اغاز جلوس همایون حضرت شاه جنت مکان والی انجا بود فوت شده میرزا علاء الملک
پسرش قایم مقام کردید نواب سکندر شان اورا ابراهیم خان ثانی لقب دادند در وقتی که
تخت فیروز بخت سلطنت و پادشاهی بذات اقدس همایون شاهی ظل الهی زینت یافت و
موکب همایون فال جاه و جلال بجهت دفع فتنه یعقوبخان بجانب فارس توجه نموده در دار
الملک شیراز اتفاق نزول افتاد بولایت لار نزدیک شدند مناسب این بود که ابراهیم
خان درچنین وقت که قرب جوار دست داده ادراک سعادت عتبه علیا را فوز عظیم شمرده
بجهت ادای مراسم تهنیت جلوس همایون با قوافل اخلاص روی نیاز بدرکاه کردون مماس آورده
سعادت بساط بوسی دریابد بمشار الیه از جهل و نادانی و ممانعت تیره درایان لار خصوصا
میردرکاه که صاحب اختیار مطلق او بود توفیق این سعادت نیافته بتغافل کذرانید ازین جهت
مزاج اشرف از و متغیر کشته همواره مترصد آمدن او بودند و او بمواعید کاذبه اکتفا نموده
بلیت و لعل میکذرانید و انحراف مزاج اشرف متزاید و متضاعف میکشت تا آنکه بمسامع
میردرکاه و عملاء ... که باخذ باج و خراج میرفتند و زیادتیها
که بتجار و متردّدین این دیار مینمودند ... الله ویردی خان حسب الفرمان
قضا جریان بتادیب و تنبیه ایشان متوجه کردید چون نزدیک بلار رسید ابراهیم خان
تمهید معذرت پرداخته متعهد شد که من بعد در استرضای خاطر مبارک اشرف
کوشیده مراسم نیکو بندکی بظهور آورد الله ویردی خان بنابر صلاح وقت حسب الفرمان
همایون فسخ عزیمت کرده بازکشت و ابراهیم خان اندک مدتی کرده دیکر باره طریق
خلاف پیمودن کرفت و با تجار و متردّدین که وارد لار میشدند زیادتیها کرده از جمعی

مبلغها

مبلغها بعنف و تعدی کرفتند و تجار شکایت بسیار از وکلا و منسوبان ابراهیم خان و عدم
قدرت او بر منع ایشان نمودند بنابرین به زجر و کوشمال ایشان و استرداد مال تجار واجب و لازم
کردید الله ویردی خان مرتبه دیکر عزیمت لار نمود چون بانحوالی رسید ابراهیم خان اموال
و اسبابی که از تجار کرفته بودند باز فرستاده در دیکر امور زبان بتمهید معذرت کشاده و
الله ویردی خان با و اعلام کرد که چون درین حوالی اتفاق نزول افتاد اکر ابراهیم خان خودرا
از جمله بندکان درکاه شاهی شمارد و در قول خود صادق است مناسب است که بی خوف و دهشت
آمده بین الجانبین صورت ملاقات روی دهد که بدون این معنی مراجعت لایق دولت نیست
ابراهیم خان جرات آمدن نکرد و بدستور سالک طریق خلاف کشته در مقام مدافعه و قلعه
داری شد و موکب عالیجناب خان نیز بنظام شهر نزول نمود و عساکر منصوره فارس متوجه
تسخیر شهر و قلعه شده در تضییق محصوران میکوشیدند و لاریان از وصول جنود
قزلباش متزلزل کردیده واهمه بر ایشان استیلا یافت درین اثنا از اعیان لار قاضی ابو
القاسم که مرد معتبر و از اشراف و اعیان لار بود طریق اخلاص و شاهی سیونی پیموده با برادرش
بخدمت خان آمد ابراهیم خان از رفتن ایشان هراسان کشته نوشاد نام سپهسالار خودرا
با چند نفر بیرون فرستاد که شاید بلطایف الحیل این حادثه را دفع نماید و فرستاده ها در حین
ملاقات زره در زیر قبا پوشیده بودند و ازین عمل تاکید و غدر بظهور رسید موجب
انحراف خاطر خان کردید و بحبس و قید ایشان اشاره نموده و این معنی موجب زیادتی
خوف و هراس لاریان کردید جناب خانی ابواب دهش کشاده ببذل انعام و احسان اکثر
متجندان و اهل لار را از مخالفت و قلعه داری باز آورد ابراهیم خان در جنک و جدال اثار
کرد و ملال در ناصیه احوال لاریان مشاهده کرده دست از شهر و حصار باز داشته بقلعه
رفیع که بیکطرف آن بکوه پیوسته دفتر متحصن کردید و عساکر منصوره در کمال قدرت و اقتدار
بشهر درآمده سپهها بپای ... قلعه رسانیدند و ابراهیم خان قوت مصادمه و مدافعه
در خود ندیده از تمرد و سرکشی نادم و پشیمان کردید و دست در دامن عجز و استیمان زده
راغب آمدن شد الله ویردی خان اورا بجان امان داد و او با جمعی از معارف و اعیان لار
بیرون آمده اظهار عجز و مسکنت نمود و جناب خان اورا باعزاز و احترام نموده بطریق مهمان نکاه
داشت کیفیت را بپایه اعلی آورده درباره او بانچه رای زرین شهریاری اقتضا نماید عمل نمایند و از متجندان

پادشاهی

ومردم لار جمعی را که محرک ماده خلاف بودند و منظنه فساد و افساد داشت از میان برداشته سایر الناس را استمالت و امید وار کردانید جمعی که در قلعه بودند جز قلعه سپردن چاره نیافتند و الله ویردی خان شهر و قلعه را بمعتمدان سپرده رتق و فتق مهمات مملکت را بقاضی ابو القاسم رجوع نمود و ابراهیم خان را با متعلقان و بقیه آن دودمان بشیراز آورد مخزاین و اموال و اسباب ایشان بحیطه ضبط در آمد و حقیقت آن دو فتح مبین را که بنیروی اقبال شاهی روی در یکسال اتفاق افتاد بپایه سریر اعلی عرض کرده در حینی که رایات نصرت آیات جاه و جلال در مشهد مقدس معلی نزول اجلال داشت و رای جهان آرای بیورش بلخ تصمیم یافته بتهیه اسباب آن سفر خیر اثر مشغول بودند مژده فتوحات مذکور مسرت افزای خاطر انور کردید و خان رفیع مکان از جانب همایون اعلی بعنایت و جلادت نمایان سرافراز کشت و برلیغ مطاع باحضار خان مذکور و عساکر فارس عز صدور یافت در اوایل سال آینده که رایات نصرت جهت اجتماع عساکر ظفر قرین در منزهات ملک هرات و چمنها دلکشا بادغیس اقامت داشت با قشون آراسته باردوی کردون شکوه ملحق کشته ابراهیم خان را اورد و تحف و هدایا که از خزاین سلاطین لار بدست آورده بود بنظر کیمیا اثر رسانید از آنجمله یک فرد تاج مکلل مرصع بدرر و یواقیت بود مشهور بتاج کیخسروی که از آبا و اجداد ایشان مانده بود و شهر لار اول نام دیگر داشته در افواه و السنه مذکور است که در حینی که کیخسرو کیانی کرکین میلاد را بحکومت آن شهر فرستاد چون بکیسر او لار نام داشته و بعد از پدر قایم مقام او کشته آن شهر باسم او موسوم کشته و کیخسرو تاج مذکور را باو داده بود از آن تاریخ در سلسله ایشان مانده هر کدام بجای دیگری سلطنت میکرده بتوسل آن تیمن و تبرک می جسته بین الجمهور مشهور است که کرکین میلاد چون بظاهر شهر لار رسید جهت دخول شهر ساعت اختیار می نموده منجمان نجوم و اختر شناسان لار سعد و نحس کواکب با نظرات یومی بنظر تدقیق ملاحظه نموده تا مدت هفت سال ساعتی که بهجات و دقایق طالع او موافق و از نحوست وسهم الحوادث خالی باشد نیافتند بعد از انقضا هفت سال ساعتی سعد که با زایچه طالع او موافق و دلالت بر ثبات و بقای دولت نموده مبرا از عیوب نجومی بود اختیار نموده و کرکین هفت سال در کنار شهر توقف نمود تا در روز معهود در آن ساعت مسعود داخل شهر شد و از آن زمان قریب چهار هزار سال است نسلا بعد نسل اولاد او در آن دیار

حکومت

حکومت نموده هیچ پادشاه ذو شوکت را تسخیر املاک یعنی میسر نشده بود و بحراجی از ولات آنجا راضی میشده اند و همچنین بین الناس مشهور است که حکمای عجم طلسمی در آنجا بسته بودند که ساحت املاک از عبور لشکر و سم ستور ممالک مصون بوده باشد از حکمت بالغه ایزدی درین زمان فرخنده نشان آن طلسم بدست اقبال و سرپنجه اقتدار ملازمان درگاه سدره مثال شهریار بلند قدر بیهمال شکسته کشته آن ولایت بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد چون در کتب تواریخ ملوک عجم ازین قبیل روایات که خارج از دایره عقول و بیرون از احاطه قبول ادراک ذوی العقول است بسیار نقل نموده اند راقم حروف نیز در باب ساعت و تاج و طلسم اعتماد را نفا و السنه سایر دایر بود مقید بتکذیب یا تصدیق آن نکشته در صحیفه درج نموده بالجمله چون ابراهیم خان در ییلاق بادغیس بشرف استانبوسی مشرف شده مقرر کشت که در آن سفر بدستور در منزل الله ویردی خان باشد و خان با او بتوقیر و احترام سلوک مینمود چون در آن سفر بیماری در اردوی اعظم شیوع یافته مشار الیه نیز مریض کشته معالجات اطبا مفید نیفتاد تا آنکه شحنه طبیعت از محارست ملک بدن دست کوتاه کرده از شکنجه هستی خلاصی یافت مشار الیه جوانی قابل مستعد درویش نهاد عاشق پیشه شاعر طبیعت بود اکثر علوم متداوله را مطالعه نموده در علم موسیقی وادوار مهارتی داشت اما بسیار تنک عقل ساده لوح بود جزو نادری که از حکومت و ضبط و ربط مملکت بسیار در کار است کمتر داشت و در آغاز جوانی به نشاء افیون راغب کشته بافراط خوردن آن معتاد شده بود القصه در سی و پنج سالکی بعالم بقا پیوسته دولت از آن دودمان منقرض کشت و از آن طبقه جز نامی در عالم نماند آغاز سال همایون فال بارس ئیل مطابق سنه احدی وعشر والف که سال شانزدهم جلوس سعادت مانوس است بود روز عالم افروز این سال همایون فال در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک واقع شد مزاج افسرده روزگار که از علل و امراض بادی شتا از اعتدال افتاده بود بصحت و استقامت کرایید بهار عالم آرا با هزاران خرمی و دلکشایی جلوه ظهور نمود عالم پیر طراوت جوانی از سر گرفت بساط خوشدلی و نشاط در نزهت آباد جهان کسترده کشت یعنی خسرو سیارکان بدایه بخش مسند شرف و اقبال کشته قدم بر بساط جهان آرایی نهاد و معرکه آرای عالم عنصر با ساکنی و بیراستکی سپاه ریاحین پرداخته لوای بلند نامی برافراخت و فسحت سرای

سر کوی جهان تازگی نمود گلگلزار ارم ساخت **نظم** دگر ره جهان رادمنی گرفت ٭ ز نو دور
فیروزمندی گرفت ٭ بیاراست مهر از ریاحین سپاه ٭ بعزم زمین بوس درگاه شاه ٭ سپهر
داران معارک سخن سرائی صفوف معرکه آرا در این نظر آرایش میدهند که چون حضرت
اعلی شاهی ظل الهی امداد سلاطین زادهای اوزبکیه که اینجا بسایه اقبال آنحضرت آورده اند
پیش نهاد همت والا گردانیدند خاطر اشرف بدان متعلق گردید که ولایت بلخ و محال اینطرف
آب که بخراسان اقرب است و بمحمد ابراهیم خان تعلق گرفته بود بدیشان متعلق باشد و از پیغام
خان محمد و دیوان بیگی و تقریر واردان آن صوب چنین معلوم شد که این معنی مکروه
خاطر باقی خانست و باختیار قطع تعلق از آن دیار نمی نماید و لهذا در مقام ضبط سرحد
چچکتو و میمند در آمده جمعی کثیر از مردم اویماق و جماعت قبچاق تابع اوزبکیه بچچکتو فرستاده
و در محافل و انجمن از باز خواست خون برادر سخنان بر زبان آورده لافهای گزاف می
زند از این اخبار عرق حمیت خسروانه بحرکت در آمده اراده یورش بلخ که در ضمیر انور رسوخ
یافته بود ازدیاد پذیرفت و قورچیان ترمیمی باحضار امرا و عساکر ممالک تعیین یافت
و مقرر شد که درین یورش موازی سیصد عرابه با توپ و ضربزن و یراق و ده هزار
تفنگچی خراسان و عراق در موکب همایون بوده باشند و از مشهد مقدس علیقلی خان شاملو
و قرچغای بیک غلام خاصه شریفه را سر کرده فوجی از لشکر ظفر قرین فرموده بتاخت ولایت
چچکتو و میمند فرستادند و آن سرحد را که همیشه محل ییلاق الوس و اویماق اوزبکیه است
از جور دشمن پرداخته نهب و غارت نمایند و بعد از رفتن ایشان حضرت اعلی از روح
مقدس حضرت امام الجن والانس استمداد همت فرموده رایات ظفر آیات بجانب دار السلطنه
هرات در حرکت آوردند و در حوالی مشهد مقدس نشاط شکار جرگه که از خاطر خطیر همایون
سر بر زده چند روز بدان شغل فرح افزا انبساط بخش خاطر همگنان بودند و از آنجا
در کمال مسرت و شادکامی بدار السلطنه مذکور رسیدند آن خطه ارم نمون از یمن مقدم
همایون غیرت افزای سپهر بوقلمون گردید علیقلی خان و قرچغای بیک که بتاخت چچکتو
رفته بودند آن ولایت را نهب و غارت نموده هر کس از اوزبکیه و اویماق و احشام بمقابله پیش
آمدند گرد ایشان طعمه شمشیر غازیان ظفر شعار و نساء و صبیان بقید اسیری گرفتار آمدند
و سرها و اخترمه با چندین هزار اسیر آورده در دار السلطنه هرات بنظر اشرف در

آورده اند

آوردند و حضرت اعلی چند روز در منتزهات و باغات و بساتین فرح افزای آنجا بسیر و صحبت
مشغولی فرموده از آنجا بییلاقات بادغیس تشریف بردند و قریب دو ماه جهت لشکر
و سرانجام یراق توپخانه در ییلاقات بسر برده روز بروز عساکر منصوره و امرای عظام از اطراف
و جوانب با قشونهای آراسته باردوی گردون شکوه ملحق میشدند و یار محمد میرزا و شاه
خواجه و رقیقلی با اتفاق سلاطین زادها در موکب همایون پیوسته یراق و اسباب قرمزی
بایشان شفقت شد جهانگیر سلطان بلقب جنگخانی اختصاص یافته یار محمد میرزا
باتالیقی او معین گشت و احکام مطاعه در باب سلطنت و خانی جهانگیر خان و تفویض
ولایت بلخ و اندخود و باسم او عز اصدار یافت حکم شد که یار محمد میرزا نیز از جانب جهانگیر
خان یرلیغها بسرداران قبایل فرستاده ایشانرا بعنایات خسروانه امیدوار گرداند
بالجمله چون در بادغیس جمعیت عساکر و ازدحام خیول دست بهم داد سیصد عرابه با توپ
و زنجیر و یراق کوچ شد و چند روز کنار آب مرغاب معسکر ظفر قرین بود از آنجا بجانب
چچکتو در حرکت آمد امارت توپخانه و سرداری جمع توپچیان و تفنگچیان بقرچقای بیک
تفویض یافته مقرر شد که فوجی از غلامان خاصه شریفه همراه او بوده و در نزول و ارتحال
بخدمات توپخانه قیام نمایند و چرخچیگری این سپاه ظفر دخول بایالت پناه حسین خان شاملو
حاکم هرات و سایر امرای خراسان مثل یکتاش خان حاکم مرو و محراب خان حاکم خواف و
باخرز و اسمعیل خان الپلو حاکم فراه و نجفقلی خان شاملو حاکم فارس و غیر ذلک تفویض
یافته مقرر شد که امرای چرخچی که از سوار و پیاده تفنگچی دوازده هزار بودند نیم فرسخ پیشتر
از اردوی معلا نزول و ارتحال می نموده باشند هر روز یکی از امرای چرخچی بنوبه کشیک
قراولی نمایند و بعد از سپاه چرخچی توپچیان و عرابه را پیش انداخته هر دو عرابه ده
تفنگچی که مجموع سه هزار تفنگچی بوده باشند در عقب زنجیر عرابه میرفته باشند
قرچقای بیک میر توپخانه با غلامان تابین خود و سایر تفنگچیان که مجموع ده هزار نفر
بودند از عقب عرابه بترتیب شایسته طی مسافت نمایند و بعضی از امرای
قزلباش نیز مثل مهدیقلی خان ایشک آقاسی باشی شاملو و غیر ذلک بکومک تفنگچی
و خدمت توپخانه معین شدند و بعد از توپخانه و تیپ تفنگچی موکب همایون پادشاهی
اعلام ظفر و فیروزی افراخته در حرکت می آمدند و امرای عالیشان مثل الله ویردی خان

وقورچی باشی و علیقلیخان شاملو و نذرخان مهردار و گنجعلیخان حاکم کرمان و امثال
ذلک با قورچیان عظام و غلامان و ملازمان درگاه سپهر احتشام باین منوال در دست
راست و دست چپ یسال بسته در ظل اعلام ظفر فرجام نزول و ارتحال می نمودند عدد
لشکریان درین سفر خیر اثر چهل هزار مرد جهنده سپاهی جرار مکمل و مسلح و ده
هزار تفنگچی قدر انداز که مجموع پنجاه هزار کس باشند اسم باسم بشمار در آمدند نوکر و قلیچی و
خدمتکار و ساربان و مردم اردو بازار و سایر مردم هرزه که از الکا و ولایت در اردو
فراهم آمده بودند بیرون از حیز شمار بودند در وقت سواری از کثرت لشکر و بسیاری
خیول و ستوران بمرتبه گرد و غبار ارتفاع می یافت که فضای صحرا و هوا از گرد غبار تیره و
تار شده دو کس که با هم سیر میرفتند یکدیگر را نمیدیدند و دوازده عدد کرنای همیشه
از عقب نوبت همایون بنوازش در می آوردند که قورچیان و غلامان و ملازمان رکاب
اقدس باواز کرنای مقام خود را شناخته از قول همایون دور نشوند و بعضی از امرا
نیز بنوبه کشیک بخدمت چنداولی قیام نموده از عقب لشکر خبردار بودند و چون
در مملکت یاغی شب کوچ کردن از طریق حزم و احتیاط دور بود روز کوچ میکردند
بجهت اشتداد حرارت آفتاب و گرمی هوا اشتران زیاده از دو فرسخ نمیتوانستند
رفت و اردوی ظفر همراه بود باهستگی طی مسافت میشد در یورت قبلش
حوالی اندخود قراجه قسمان که از بهادران نامی اوزبکیه با چند نفر دیگر بدست ملازمان محراب
خان که قراول بوده اند گرفتار شدند و از تقریر ایشان بوضوح پیوست که باقی خان
با بیست هزار از جنود اوزبکیه در ترمذ است و توجه رایات منصوره را با جنود بیشمار
بجانب بلخ شنیده و چون قوت مقابله و مقاتله با جیوش دریا خروش قزلباش
ندارد کس نزد برادرش ولی محمد خان که در بلخ است فرستاده که خود را محصور مردم
قزلباش نسازد و از آب عبور نموده باین طرف آید که چون درین وقت مقاومت با
پادشاه ایران و لشکر قزلباش که بیشتر از حد و قیاس اند ما فوق قدرت ماست
و مصلحت نیست نهدا زمان و دفع سپاه قزلباش هر انچه مصلحت وقت باشد
عمل شود و ولی محمد خان کس نزد برادر فرستاد که هنوز آمدن ایشان باین طرف متحقق
و کیفیت و کمیت لشکر چنانچه مذکور السنه و افواه است نه چرا بجد آوازه توهم نموده

ممکن

ممکن چنین از دست گذاریم باقی خان قراجه قسمان را باندخود نزد مومن بی حاکم آنجا فرستاده
که چند نفر از بهادران کار آزموده رفیق او نماید که بجانب چیچکتو رفته از اردوی قزلباش
و آمدن و نیامدن و کیفیت و کمیت لشکر خبر تحقیق آورد و ایشان از اندخود بدین مهم
آمده بودند بتقدیر الهی بقتلش گرفتار شدند ذکر فتح و تسخیر قلعه اندخود و شرح توجه رایات
فیروزی آیات بجانب بلخ چون رایات نصرت آیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال از قبلش
کوچ کرد حوالی اندخود مضرب خیام ظفر فرجام گشت بوضوح پیوست که مومن بی حاکم اندخود
که از ملازمان معتمد باقی خان است خاطر بر تحصن و قلعه داری قرار داده باستحکام برج
و باره مشغول است بعضی از ارباب رای و تدبیر را صلاح در ان بود که ملتفت قلعه اندخود
و قلعه های سر راه نشده بر سبیل استعجال بر سر بلخ روند که هرگاه قلعه بلخ بدست در آید
سایر قلاع تابع قلعه بلخ است اما رای عالم آرای اشرف اقتضای آن کرد که اول قلعه اندخود
بدست آورده چه قلعه اندخود در میان باشد آمد شد از خراسان باردوی معلی
دشوار خواهد بود و اولی آنست که این قلعه بدست در آید که راه تردد بر لشکریان گشاده
باشد اکثر عقلا رای رزین را صایب شمرده عنان عزیمت بدان صوب در حرکت آمد
و بفیروزی و اقبال در پای قلعه نزول نمودند در همان روز در اطراف و جوانب قلعه بامرا ملچار
و عساکر ظفر شعار و طوایف لشکر نصرت اثر قسمت شده مورچلها قرار یافت و عساکر
نصرت شعار قلعه را مرکز وار در میان گرفته شروع در حفر نقب و جر و خالی کردن آب خندق
نمودند و شب سورن کشیده سیصد عدد توپ و ضربزن و بادلیج که همراه بود با ده
هزار تفنگ بیک دفعه سر دادند و از صدای توپ و تفنگ و ضربزن و بادلیج و
سورن غلغله و ولوله در زمین و زمان انداخت گوش فلک را کر ساخت روز دیگر دلیران
قلعه کشا از اطراف و جوانب هجوم نموده از شجاعان قزلباش خوف و هراس بیقیاس بر
ایشان استیلا یافت و در کمال سراسیمگی و اضطراب نزد مومن بی جمع شده عجز و بیچارگی
خود و استیلای لشکر قزلباش اظهار نمودند چون حال برین منوال مشاهده نمود جز طلب امان
چاره نیافته دست در دامن ستیمان زدند و از شیخ و مقتدای خود که بعزیزان
مشهور بودند التماس نمودند که قدم رنجه فرموده بیرون رود و خط امانی جهت
محصوران حاصل نماید و چنین مذکور شد که مقتدای مذکور نیز که خود را در زمره

اهل معمد و دمیدانست در عالم کشف و مجاهده دریافته بود که استیلای قزلباش بدین قلعه
در لوح تقدیر نگارش یافته و ستیزه با خصم قوی دست برخلاف فرمان ولا تلقوا بایدیکم
الی التهلکه دست بخون خود یازیدن و پای از دایره سلامت بیرون نهادنست نخست
از دو سه کس از مریدان معتمد خود بپایه سریر اعلی پیغام فرستاد و عجز و افتقار و مسکنت
ساکنان حصار را معروض داشت که اگر مرحمت شاهی شامل حال این گروه گردد قلعه مانند بخت
بر روی اولیای دولت بیزوال می‌گشایند و التماس عفو تقصیر و بی‌ادبی مومن بی که قلعه
بر روی ملازمان موکب همایون بسته و محاربه پیش آمده نمودند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی زبان
الهام بیان برفق و ملایمت با ایشان در تکلم آمده نوید عاطفت و جان بخشی بمومن بی و عامه
خلق امیدوار دادند حکم استمالت نامه باسم مومن بی و ساکنان قلعه اصدار یافت خلاصه مضمون
آنکه نهضت همایون باین طرف محض معاونت و امداد سلاطین زادهای جانی بیکی اتفاق
افتاده ما را طمعی درین ولایت نیست و هرگز در خاطر حق گزین جز رفاه حال و آسودگی کافه
خلایق عباد الله نبوده با طوایف امم صلح کل داریم و ما را با مذهب و ملت کسی کاری نیست
شاید مصداق این معنی از اطوار مردم مرو و نسا و ابیورد خاطر نشان ایشان شده باشد
که از تاریخی که بحیطه تصرف و تسخیر اولیای دولت قاهره در آمده در مساجد و معابد اهل
سنت و جماعت و طبقه شیعه هر یک بشیوه و شعار خود سلوک مینمایند و هیچ آفریده
تکلیفی که مکروه خاطر ایشان باشد نشده و نمیشود مومن بی و جماعت اوزبکیه هر کس برضای
خود اراده ملازمت سلاطین زادها داشته باشد توقف نمایند و هر کس میرود مختار است
و رعایا و عجزه آسوده حال برعیتی خود مشغول باشند که از عساکر منصوره آسیبی بایشان
نمیرسد و فرستادگان استمالت یافته در کمال فرح و انبساط عود نمودند از ورود این
منشور عاطفت خاطر خلایق اطمینان یافته لحظه عزیزان با سی چهل نفر از اشراف و اعیان
و مریدان بیرون آمده بسعادت ملازمت مشرف شدند و حضرت اعلی بشیوه و شعار
سلاطین اوزبکیه که با مرشد قوم پیر مریدانه سلوک مینمایند با عزیزان سلوک فرمودند
و التماس ایشان کرده که عساکر امشب از امور قلعه گیری دست باز دارند که فردا مومن
بی و ارباب و اهالی محقر پیشکشی سرانجام نموده بیرون آیند و چون حضرت اعلی قدغن فرموده
بود که امشب بنقب چیان آهنین چنگ از جبل محل رخنه در حصار انداخته سوراخ کنند

واول

و اول صبح کرنای کشیده بقلعه یورش نمایند و فرمانبران باهتمام تمام درکار بودند و
باحتمال مکر و حیل که لازمه قلعه داری است اعتماد بسخن ایشان نکرده امر فرمودند که درین
قول صادقند همین لحظه بیرون آیند که ما را بپیشکش ایشان احتیاجی نیست والا صبح
آماده مصادمه و محاربه باشند ایشان در کمال اضطرار رخصت یافته بقلعه رفتند
و همانساعت مومن بی با طبقه اوزبکیه و عزیزان و اشراف قوم بیرون آمده بسعادت کورنش
سرافراز شدند و حضرت اعلی بنظر اعزاز و احترام دران طبقه توجه فرمودند و خاطر ایشان را
بتفقدات پادشاهانه و سخنان مرحمت آمیز اطمینان بخشیده خلعت امان عنایت
فرمودند و بمومن بی رخصت معاودت قلعه ارزانی داشتند که امشب عیال خود
مراجعت نموده فردا بملازمت آید و آن جماعت در کمال انبساط خاطر از نهب و غارت و
سفک دماء و هتک عرض و ناموس جمع نموده بقلعه عود نمودند و علی الصباح درب
قلعه را مانند ظفر و اقبال بر روی اولیای دولت بیزوال گشوده مومن بی با تمامی سادات
و قضات و علما و اشراف و اعیان بدرگاه فلک مناص آمده جبهه اخلاص بر زمین نیاز سودند
و بیارگاه معلی که بکمال شکوه و هیبت و غایت جلال و سطوت الهی آراستگی داشت
باریافته همگی بسعادت بساطبوسی فایز گشته بخلاع فاخره سرافراز گشتند و چون
الکاء اندخود به نتیجه السلاطین محمد سلیم سلطان اختصاص یافته عرب بهادر
اتالیق او را مقرر داشتند که به نیابت مشار الیه بحکومت آنجا قیام نماید و ارباب و رعایا
برعیتی مشغول شدند و از ملازمان رکاب اقدس محمد قلی بیک ایشک آقاسی عرب بکر
لو را با یکصد و پنجاه نفر سواره و تفنگچی جهت حراست و کوالی قلعه بمرافقت عرب
بهادر تعیین فرمودند و مومن بی رخصت رفتن بخدمت باقی خان طلب نمود نواب
کامیاب در عالم حقیقت و پاس حقوق نمک خوردگی او را استحسان فرموده به
خلعت خاص و جیقه و کمر مرصع امتیاز و اختصاص داده رخصت رفتن دادند و سایر
اوزبکیه را در رفتن در ملازمت محمد سلیم سلطان ماندن مختار گردانیدند و در همان
روز ملازمان و مردم مومن بی احمال و اثقال او را بار کرده از راه کرکی روانه کنار آب شدند
خود تا نیم روز در مجلس بهشت آیین بود بعد از تفرقه عوام الناس مجلس خاص انعقاد
یافته جامهای دوستکامی بگردش در آمده حریفان سرگرم باده نشاط گشته هر گونه حکایات

بیان آورد ند حضرت اعلی سخنان حقیقت بنیان که بموجب کلام الملوک ملوک الکلام آویزه گوش
خردمندان روزگار تواند بود بر زبان الهام بیان آورده بمومن بی خطاب فرمودند که دعاء ما
باقی خان برسان و بگو که قبل ازین مصحوب خان محمد دیوان بیگی بعضی سخنان دوستانه
باو پیغام کرده بودیم او از جهل و غرور نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصغا نکرد تا نفضت
همایون ما باین طرف لازم شد اکنون سخن همانست که گفته ایم و بجهت رفع حجت تکرار این مقدمات
مینمائیم بر همگنان معلوم است کامروز وراثت که تخت سلطنت و پادشاهی ممالک عبدالله
خانی باین دو طفل که ازان دودمان باقی مانده اند مخصوص گشته مقتضی مروت و فتوت نیست
که تو با چندین حقوق که پادشاه مرحوم عبدالله در دودمان شما دارد بازماندگان سلسله
او را از ملک موروث آواره ساخته خود متغلب بر تمامی ممالک موروثی ایشان دم از خقمان
کشی در سواد و ارمنه همیشه میانه سلسله ما و ایشان نیران قتال و جدال اشتعال داشته
درینوقت بمجرد توسل و التجا که با آورده اند اغماض عین از خصومت و دشمنی صد ساله
کرده در مقام امداد ایشان در آمده ایم که آثار نیکنامی در صحیفه روزگار یادگار ماند
اولی اینست که او قطع طمع از مملکت بلخ و توابع نموده بدیشان گذارد و بممالک ماورا
النهر و ترکستان که بدست او در آمده قانع بوده شکر باری تعالی بجای آورد و قدم از دایره
انصاف بیرون ننهد چه هرگاه این دو پادشاه زاده که ازان دودمان باقی مانده اند از
مملکت وسیع اجدادی خود باین محقر ولایت راضی شده باشند که اوقات گذرانیدن ایشان
باشد او را مضایقه کردن دران محض نا انصافیست و اگر نا انصافی کرده خواهد بود بالکلیه
وارثان ملک را از حق موروثی محروم نماید پسندیده خدا و خلق نخواهد بود و عاقبت
نتیجه این نا انصافی که فی الحقیقه کفران نعمتان سلسله است از عالم غیب بروزگار او عاید
میگردد و اگر باین صلاح اندیشی راضی بوده با سلاطین زادهای مذکور در مقام عطوفت
و پدر فرزندی باشد ما را نیز بمنزله برادر کوامیست و در لوازم برادری تقصیری نمیشود
بیت من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم ... تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ... بعد
ازین سخنان حقایق بنیان مومن بی را مشمول نوازش و احسان رخصت دادند و او
سرمست باده التفات شاهی از مجلس بهشت آیین بیرون آمده روانه شد و حضرت
اعلی جام امانی که در خمخانه مومن بی را از باده عواطف خسروانه لبریز گردانیده بودند

صراحی نقره از راح ریحانی که در خمخانه خرد و آگاهی دلی پرورش یافته خمارشکن سرمستان
باده غفلت و آگاه دلان مایه مرتبت آگاهی تواند بود با پیاله طلا و پیش انداز زر دوزی بفت
از بی او فرستادند که در سرا دفع خمار غایله مردم ولایت اندخود و جماعت اوزبکیه که دران
ولایت بودند مبلغ خطیر بعلت مال امانی متقبل میشدند که بدیوان اعلی واصل سازند
همت بلند حضرت واهب رقم بخشش و احسان بران کشیدند و اینمعنی موجب ازدیاد دعا
گویی دولت روزافزون شد والله اعلم **ذکر قضایایی که بعد از تسخیر قلعه اندخود در سفر**
خیر اثر بلخ ظهور یافت چون مومن بی از خدمت اشرف جدا شده روانه گردید روز
دیگر اردوی گردون شکوه از پای قلعه کوچ کرده در خواجه دکه که نزدیک اندخود است
نزول اجلال نموده یکروز دران منزل بانجاح مطالب و حصول مهمات سواحب و اعیان
اندخود پرداخته روز دیگر کوچ کرده در دو فرسخی خواجه دکه نزول فرمودند درین منزل
بتحقیق انجامید که باقی خان با بیست هزار کس از جیحون عبور نموده بطرف بلخ آمد
حضرت اعلی بتصور آنکه باقی خان قدم جلادت پیش نهاده اراده مقابله با موکب همایون
شاهی دارد با کمال امیدواری بظفر و نصرت حضرت باری عز اسمه امر فرمودند که در
اردوی معلی نقارهای پادشاهی بنوازش در آورند و ترتیب مقدمات جنگ اختیار
قراول و چرخچی و قول ساق و سول و بوکولچی و لشکر طرح و تیپ عرابه و تفنگچی و سایر اسباب
محاربه انتظام دادند و رای جهان آرا بدین قرار یافت که بلاتاخیر منزل بمنزل بترتیب
آهسته پیش رفته هرجا با جنود مخالف تلاقی روی دهد صف قتال آراسته آنچه مقدر الهی است
از مکمن غیب بعرصه ظهور آید و مذکور میشد که در بعضی از منازل آب کمیاب است
و عساکر منصوره از غایت کثرت و ازدحام خیول از مر بی آبی عسرت و تنگی خواهند کشید
حضرت اعلی از یار محمد میرزا و رفقا که صاحب وقوف شوارع آن ولایت بودند تحقیق
راهها میفرمودند که از راه مناسبتر و آب بیشتر بلخ روانه شوند که عساکر اقبال
از قلت آب در عذاب نباشند رای یار محمد میرزا و رفقا و ریش سفیدان اوزبکیه
باین قرار یافته بود که تعجیل در امر محاربه موافق مصلحت نیست بلکه صلاح درین است که
اردوی کیهان پوی بجهت کثرت لشکر و انبوهی خلایق و حرارت هوا و اشتداد گرما
باهستگی کوچ نموده جنگ را در حیز تاخیر و تراخی اندازند و قرار داد خاطرشان آن

بود که طوایف اوزبکیه که سالها نمک پرورد سلسله عبدالله خان شده بمصلحت وقت و حفظ مال
خود مرافقت باقی خان اختیار نموده مطیع و منقاد او گشته اند و حالا که موکب حضرت قرین
همایون شاهی بدین صوب در حرکت آمده خوف و دهشت بر جماعت استیلا یافته قرار داد
خاطر آنست که حضرت اعلی را به تسخیر ولایت ماوراء النهر و قلع و استیصال اوزبکیه پیش نهاد
همت والا است بالضروره بر سر باقی جمعیت نموده بقدر مقدور در مدافعه میکوشند و هر گاه بر
ایشان ظاهر شود که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی طمع در آن ملک ندارند و غرض ازین نهضت احیاء
سلسله عبدالله خان است و اختیار آن ولایت در دست امراء اوزبکیه خواهد بود به
تدریج اطمینان یافته از وجدائی اختیار می نمایند و رفته رفته جمعیت لشکر روی بتفرقه
و پراکندگی خواهد نهاد و هر روز که یکی فرصتی میدیدیم جمعی از اوزبکیه استقبال موکب
سلاطین زادها خواهند نمود و مکنون ضمیر مهر بی جنگ و جدال بمنطقه ظهور و جلوه گر خواهد
و هر چند این رای موافق صواب بید اشرف اعلی نبود اما چون ریش سفیدان اوزبکیه درین ماده
غلو داشتند و بعضی از دولتخواهان قزلباش نیز موافقت این رای اختیار مینمودند
و نیز مذکور میشد که باقی خان باین قصد آمده که برادرش را از بلخ بیرون برد و عزیمت جنگ
ندارد بعد از مشاورت و مصلحت اوزبکیه بدین کنکاش عمل نموده در طی مسافت تانی
و تاخیر نموده هر روز اندک راهی قطع میشد از اتفاقات که موید قول اوزبکیه گشت آن بود
که بعد از آنکه قطع مسافت بتانی قرار گرفت میرزا محمد بیک نام شخصی از اعیان اوزبکیه که از
اقربای یار محمد میرزا بود با پانزده نفر از جانب بلخ آمد بمعسکر سلاطین زادها ملحق شدند
و در خاطرها رسوخ یافت که این رای صایب بود و من بعد گروه گروه از آن مردم عزم
آمدن خواهند کرد و یار محمد میرزا از جانب جهانگیر خان یرلیغها باستمالت و اعیان طبقات
اوزبکیه فرستاده همه روزه منتظر بودند که عنقریب صورتی روی نماید که منبع معلومات شد
اتفاقا این تدبیر موافق تقدیر نیامد و دو مفسده عظیم لازم آمده بران مرتب گشت
اول آنکه ازین توقعات چه حاصل و عنان کشیدگی که مخالف رای همایون بود خیره شده
خوف و دهشتی که از لشکر قیامت اثر قزلباش بر ایشان استیلا یافته بود زایل گشت دوم
آنکه آب و هوای آن ولایت موافق مزاج اهل اردو نیامد از حرارت هوا و عفونت گرما
آبهای کال آلود که بکار میرفت بیماری عظیم در میان لشکر حادث شد مرض اسهال

شیوع

شیوع یافت علی ای حال در عرض بیست روز بحوالی شهر بلخ آمده نزول فرمودند اما بیماری لشکر
حضرت اعلی را در امر محاربه متامل و متردد ساخت و چگونه متامل نگردد چه رای عالم آرای اندیش
همایون همواره در امور جزئیه نهایت مرتبه حزم و احتیاط مرعی میدارد و مقابله لشکر ایران
و توران که از قدیم الایام معظم ترین قضایای عالم بوده و مفاسد آن محتاج بشرح و بیان نه
چگونه مرعی ندارند اما احوال باقی خان لنجه معلوم همگنان گردید آن بود که چون از آب عبور
کرده بجانب بلخ در حرکت آمد موسومی بی اندازه خود رسید شروع گرفتن قلعه و حقایق حالات
باز نموده و باقی خان ظاهرا با او عتاب و خطاب سپاهیانه آغاز نهاده در خفیه که
تحقیق احوال نموده او شمه از عظمت و جلال پادشاهی و کثرت و ازدحام لشکر اظهار
نموده خاطرنشان کرده که جنود اوزبک را بهیچ وجه قدرت مقابله و مقاتله با جنود
بیشمار قزلباش نیست باقی خان در بحر تحیر افتاده نه روی بازگشتن داشت و نه یارای پیش
آمدن اما دو روز توقف و عنان کشیدگی لشکر قزلباش خوف و هراس بقیاس
از خاطر اوزبکیه زایل ساخته اند که خیره شدند و عساکر اوزبکیه از اطراف و جوانب
باو ملحق شده در اردوی او نیز جمعی فراهم آمدند مع هذا جرات جنگ روبرو نکرد
و بحوالی شهر آمده در سواد شهر قریب محله مناسب تعیین نموده نزول کرد و پشت
بقلعه و دیواربست شهر داده اقامت نمود و در پیش اردوی خود خندق کنده
عقب خندق قراتوب و تفنگ استحکام داد و قرار داد که بدین نسق حراست شهر و قلعه
نماید بمرتبه که قراولان طرفین تن جنانی کرده یکدیگر تلاقی گشتند موازی بیست و
چهار نفر از بهادران نامی بیست مبارزان جنود اقبال مقتول و گرفتار شدند و در
دستبرد سپاه ظفر پناه قدم باز پس کشیده در سواد شهر خزیدند و تا قرب یکماه لشکر
ایران و توران در مقابل یکدیگر نشسته بودند و اصلا محاربه میانه ایشان بوقوع نپیوست
زیرا که از طرف اوزبکیه احدی بعزم رزم قدم از دیواربست شهر و قلعه پیش نهاد و
بوضوح پیوست که باقی خان جنگ صحرا نمیکند و از یطرف نیز صرفه در آن نبود که گروه
قزلباش بیباکانه کوچ بلخ درآمده جنگ خندق و دیواربست شهر وقوع یابد و اگر هم منجر
بمحاصره قلعه گردد محتمل است که بامتداد کشد و بیماری لشکر اشتداد یابد و ماکولات
روی بنقصان آورد و ظهور این مقدمات موجب ضعف و زبونی لشکر قزلباش و

ودلیری سپاه قزلباش مخالف کرد دو خللهای روی نماید مکرر امرای عظام و سفید ریشان
عاقبت بین محفل مقدس جمع شده مجالس جانفی انعقاد یافت و از هر گونه حکایات بمیان
آمد حضرت اعلی فرمودند که غرض ما ازین نهضت امداد سلاطین زادها و حصول نیکنامی
بود اگر یلقی خان بنوعی که همیشه لاف میزد بمقابله موکب همایون می آمد ما نیز صف قتال
آراسته آنچه مقدر الهی بود بحیز ظهور میرسید حالا که او از جنگ روبرو و تقاعد ورزیده
مرفه کار خود ملاحظه میکند ما نیز ملاحظه نکنیم و لشکر را بمقابل توپ و تفنگ بمیان دیوار
بست و کوچه باغ در آوریم و مع هذا بیماری در میان لشکر اشتداد یافته هر روز جمعی را
عدم می پوشید اگر راکب جهل و غرور بود بملاحظه حمیت و غیرت دینداری ولایت توقف
نماییم موجب استیصال سپاه منصوره و اختلال عظایم امور دولت است طریق صواب انست
که درین وقت بجهت غمخواری لشکر بفتوی عقل دوراندیش عمل نموده عنان عزیمت بصوب
مراجعت انعطاف دهیم اگر یلقی خان بعزم تعاقب از پشت خندق بیرون آید عطف عنان
نموده بمدافعه بردازیم والا بسلامت کوچ کرده بتوفیق الله تعالی سپاه را بامنی رسانیم
که اگر مقدر الهی بود باشد مرتبه دیگر مکنون خاطر انور بر وجه جمیل جلوه ظهور یابد القصه
در روز نهم شهر محرم الحرام اردوی گردون شکوه کوچ کرده از رودخانه خطیب عبور نموده
فرود آمدند درین کوچ ظاهر شد که ثلث لشکر ظفر اثر سقیم المزاج و بیمارند و ثلث
دیگر بلکه بیشتر از مشغله بیمارداری بیماران بهیچ کار دیگر نمی توانند برداخت تا بقتال
و جدال چه رسد از مشاهده اینحال عزم بازگشتن در خاطر انور رسوخ یافته مشخص شد
که اگر فی المثل هفته دیگر در مراجعت تاخیر واقع شود احوال مردم اردو بنوعی مختل می
گشت که العیاذ بالله اصلاح پذیر نبود و در انوقت هیچ عزیمه از ان لایقتر و هیچ تدبیری
جهت اصلاح حال لشکر از ان صایب تر نمینمود بالجمله روز عاشور در کنار آب خطیب
توقف نموده بلوازم تعزیه حضرت سید الشهدا و لب تشنگان بادیه کربلا فرمودند روز
یازدهم بلوازم حزم و احتیاط العود بر زبان آورده کوچ شد امراء چرخچی بچنداولی
مقرر شدند که از عقب لشکر آیند و روز بلوازم حزم و احتیاط برداخته شب در نیم
فرسخی اردو نزول نمایند و چون سردار دلات هشیار مغز بلوازم پاس و کشیک
قیام نموده از شبخون دشمن ایمن بوده باشند تا در الکای مخالف باشیم این قاعده را

ازدست

از دست نداده لحظه غافل نباشند و اردوی عظیم در نیم مرحله سه فرسخ راه قطع نموده فرود
آمد بعد لحظه از جانب امراء چنداول خبر رسید که سپاهی لشکر از جانب مخالف نمودار شده
آهسته آهسته پیش می آیند حکم گیتی مطاع بنفاذ پیوست که اگر سپاه مخالف بعزم جنگ پیش
آمده آهنگ محاربه ساز دهند ایشان نیز بمدافعه قیام نموده ما را خبردار کنند و اگر اوزبکیه
رای جنگ نداشته باشند و بجهت حفظ حال خود احتیاط سپاهیانه می نموده باشند
غازیان نیز محاربه را در طاق گذاشته آهسته آهسته خود را باردوی همایون رسانیده بقا
که قرار یافته عمل نمایند بعد از اندک زمانی خبر رسید که جمعی کثیر از لشکر اوزبک بعزم محاربه
پیش آمدند و تیل عنانی کرده خود را بغازیان رسانیدند و فیمابین نیران قتال اشتعال یافته
و کار از ملاحظه و احتیاط گذشته حضرت علی بن حسین خان و بعضی از امرای چنداول را به
محافظت اردو تعیین فرموده بفیروزی دولت و اقبال سوار شده عطف عنان
نمودند و ترتیب عرابه و تفنگچی را پیش فرستاده دست راست و دست چپ و قول همایون
را بمردان و دلیران معرکه پیکار استحکام داده علمهای ظفر و اقبال گشوده بمقابله اعدا
شتافتند و بعضی از امراء ملوک لشکر چرخچی تعیین فرموده پیشتر فرستاده و قول همایون
متعاقب در حرکت آمد و چون یک فرسخ و نیم از اردو جدا شده بمعرکه قتال نزدیک شدند
غازیان عظام یکی از بهادران اوزبک را که دستگیر شده بود آوردند از تقریر او چنین
معلوم شد که در وقتی که خبر کوچ کردن جنود قزلباش به یلقی خان رسیده متفکر
شدند که آیا سبب مراجعت چه بود باشد جمعی بجهت امتداد توقف حمل بر عسرت
و تنگی آذوقه کرده گفتند که فرصت را از دست نداده تعاقب ایشان میباید کرد
و جمعی دیگر از ریش سفیدان و اتالیقان روزگار دیده کار آزموده قضیه حضرت
شاه اسمعیل و شاهی بیک خان اوزبک را چنانچه مشهور و در صحیفه دهر مسطور است
از مرو بکتل کوچ نموده شاهی بیک خان بیتابی کرده از پی تعاقب بیرون آمد و قزلباشان
عطف عنان کرده فیمابین محاربه بوقوع پیوست و ظفر و اقبال قرین حال آن پادشاه
بوده کشته شاهی بیک خان بقتل رسیده محتمل است که حضرت شاه عالیجاه خواهد
با شما همان معامله پیش گیرد بدینجهت تعاقب را مصلحت ندیدند بالاخره از غلوی
بهادران جنگجوی فوجی از لشکریان بتعاقب پیش آمدند و بکنار آب رسیده فی

الفور عبور کرده آماده قتال شدند وانجه لایق بنیز امرای عظام بآیین شایسته بجنگ مشغول
گشته از جانبین داد دلاوری دادند بکتش خان استاجلو که هراول و جرچی و پیش جنگ
بود حملات دلیرانه نهاده مخالفان را تا کنار آب دوانید از آب گذرانیده و درین اثنا
آوازه توجه موکب همایون شاهی بمعرکه رسید بکتش خان و نجف قلیخان شاملو با جمعی از
دلیران لشکر فیروزی اثر باستظهار لشکر قول از آب عبور نمودند و در آنطرف آب معرکه
رزم گرم کردید تا غروب آفتاب بازار گیر و دار گرم بود و بعد از غروب به نیروی اقبال
بی زوال شاهی نسیم ظفر و فیروزی بر شقه اعلام ظفر فرجام امرا و ملازمان موکب اقبال
وزیده شکست بر لشکر مخالفان افتاد تا هوا تیره و تار نشده بود غازیان مخالفان را
تعاقب نموده سر و زنده می آوردند و در وقتی که مشعل خورشید مماثل در اردوی
همایون افروخته گشت خبر شکست مخالفان رسیده حضرت اعلی کس بتعاقب نزد امرا
فرستادند که چون شب بیان امده احدی از غازیان در آنطرف آب توقف ننموده
بازگردند بعد از لحظه که خاطر از کید و مکر مخالفان جمع کردید موکب همایون
بجانب اردوی معلی در حرکت آمده در دولتخانه همایون نزول فرمودند تا چهار دانگ
از شب گذشته متوجه دیدن سرها و اختر مها بودند عبدالرحمن نامی از امرای
معتبر اوزبکیه دستگیر شده بود چون بنظر اشرف در آمد نام و نسب خود بیان
کرد و بمقتضای آنچه عادت رضیه و از خصایل مرضیه اشرف اعلی است که با گرفتاران بخصیص
جمعی که غایبانه طریقه آشنایی داشته باشند بطریق مهمان عمل نمایند با او عمل نموده همان
لحظه دست او را گشودند و رخوت خوزالود که در بر داشت بیرون کرده رخوت
پوشیدنی عنایت فرمودند و سایر گرفتاران در همانشب بیاسا رسیدند و از لشکر
قزلباش سوای شریف خان بیک برادر محراب خان قاجار کسی که نام و نشان داشته
باشد ضایع نشد و جمعی چنان تقریر کردند که اگر موکب همایون بعد از فتح او به سر اجمت
نموده صبحی کوچ بآنطرف واقع میشد یلنقخان و اوزبکیه را دیگر جرئت توقف و قدرت
عاد بر نبود اما چون رای حضرت اعلی عزم مراجعت جزم کرده بودند و بیماری در میان
لشکر اشتداد یافته بود باحتمال ظفر یافتن بیهوده گویان طریق سلامت را از دست
نداده فسخ آن عزم نفرمودند و در عالم سپاهیگری و رعایت حزم با تیقن فتح و ظفر انجای

نرفته ترک قرار داد خاطر اشرف نکردند والحق در آنوقت هیچ فتحی شایسته تر از آن نبود
قریب بنصف شب بود که امرای نامدار از معرکه برگشته در خدمت اشرف زبان بتهنیت
فتح و فیروزی گشادند و بنوازشات خسروانه سرافراز گشته باردوی خود باز گشتند و
بنوعی که مامور بودند در کمال حزم و احتیاط بخدمت جنداول قیام می نمودند و اگر احیا نا
احدی از پیادگان و ضعفای لشکر مانده بود همراه می آوردند و هر کس از بیماران فوت
میشد در همانجا بنوعی که مدفن معلوم نباشد بتدفین او می پرداختند و با امرای جنداول
اکتفا نفرموده یوزباشیان و قورچیان عظام بطرف دست راست اردو و جمعی
بطرف دست چپ تعیین شده بود که نیم فرسخ بلکه کمتر میرفته باشند که اگر اوزبکیه اراده
نمایند که علی الغفله دست بردی کنند ایشان آگاه باشند بجلا انچه لازمه حزم و
احتیاط بود مرعی داشتند و چون در اندخود نزول اجلال واقع شد ضبط و نسقی
که در باب نهب و غارت و اسیر نمودن بود برطرف شد و مردم غارتکر باطراف و جوانب
رفته خصوصا بشبرغان رفته و انچه می یافتند می آوردند اردوی معلی یکروز در پای
قلعه توقف نمود اکابر و اعیان و قاضی و مفتی و علماء سکنه قصبه اندخود را
نام نویس کرده مقرر شد که بجانب عراق کوچ دهند هر خانه وار بیلا اهل اردو
سپردند که باستران خود حمل خراسان و عراق نمایند بیک طرفة العین قصبه بان
معموری ویرانه گشت و بسیاری از نسا و صبیان بیلا اسیری گرفتار امدند کم کسی بود
که اسیری از اندخودی همراه نداشت درینمقام نکته بخاطر رسید که هر چند رسم
سابقه اشعار که بیان شد و تکرار از مناسب نبود بر ضمیر منیر خردمندان تجربه کار و
کار آگهان روزگار پوشیده نماند که در سوابق زمان که سلاطین اوزبکیه بخراسان
و خواقین روم بآذربایجان بقصد مملکت گیری یا نهب و غارت می آمدند اسیر نمودن
عیال و اطفال مسلمین جایز نمیداشتند و از بلاد شیعه اسیر نمی بردند و لشکر قزلباش
نیز هر گز بدین فعل مذموم قیام نمی نمودند و در زمان سلطان مرادخان خواندکار روم
لشکر از روم و تاتار در آذربایجان و شیروان این شیوه پیش گرفتند چنانچه
در قضیه تسخیر تبریز و بسیاری از اطفال سادات که ذریت طیبه رسول هاشمی اند
اسیر شده در استنبول بکفره فرنگ فروختند و در زمان عبدالله خان و عبد

المؤمنین خان پسرش طایفه اوزبک برهمین شیوه پیش گرفتند و در مشهد مقدس معلی جمعی کثیر
از ذریت طیبه حضرت امام الجن والانس و اشراف و علما و زهاد و ارباب ناموس و
فرزندان سپاهی و رعیت چندین هزار نفس اسیر شده در اقصی ترکستان و ماوراء النهر
فروخته شد و تا کابل و هندوستان رسید چون دیناداری مکافات و انتقام این قسم
اعمال شنیعه اوزبکیه در مشیت حق تعالی که منتقم حقیقی است قرار یافته بود و بحسب اقتضاء
فلکی و حوادث اسمانی انعکاس عین این شناعت شده بتحریک کارفرمایان قضا و قدر
در این یورش چندین هزار نفس باسیری افتاده از اوطان جدا شدند و بعد از آن بعضی
حکام استرآباد مکرر ابجهت تنبیه جمهور داتی اوغلو و کوکلان که از مسلمانی بجز نامی ندارند لشکر
کشیده بسیاری از آن گروه بی ایمان باسیری افتادند اما چون ارباب تحقیق بدیده
بصیرت و انصاف نگاه ژرف در این واقعه نمایند فی الحقیقه حضرت اعلی شاهی ظل الهی در این مادّه
نوّاب ارباب هدایت و رهنمایان طریق ابدی دریافته اند زیرا که در میانه جنود ظفر
ورود در قید رقیت و بندگی بر ضعیف حال اسیران مذکور کشیده نمیشد و بطریق اسارت
واجب الامر با ایشان سلوک نمیکردند و چندین هزار نسا و صبیان در میانه
فرق شیعه و اهل ایمان نشو و نما یافته شعار مذهب حق پیش گرفتند اکنون بر
سر سخن میرویم بالجمله از آنجا کوچ بر کوچ روانه شده حضرت اعلی در کمال حزم و احتیاط
و آگاهی در شدت گرما که از حرارت هوا قرص آفتاب در تنور فلک بریان میشد قشون
و لشکر را بتانی برده در هر مرحله آنچه نهایت ملاحظه سپاهیانه بود بجای آورده دقیقه
فروگذاشت نمی فرمودند و در حوالی قلتش جمعی از اوزبکیه که بعزم دستبرد آمده بودند
بنوبچی از قورچیان استاجلو که بحراست دستچارد و معین بود باز خوردند قورچیان
از نخوت و غرور از طریق حزم دور افتاده متفرق و بی پروا راه میرفتند بعضی اوزبکیه
که از راه شبرغان بحراست الکا آمده بودند از عقب ایشان خبردار شده علی الغفله
ریخته تا جمع شدن قورچیان و بمدافعه قیام نمودن چند نفری از ایشان بضرب تیر اوزبک
ضایع شدند و حضرت اعلی یوزباشیان این طبقه را بعرض رعب و عتاب و خطاب در آورده
رقم اخراج بر کل آن جماعت و ایل و اویماق ایشان کشیده چند سال مغضوب بودند
تا در سفر آذربایجان و محاربات رومیه و تسخیر و تسخیر قلاع سرداریها از ایشان

صدور

صدور یافت و هر یک مکرر اخدمات نمایان کردند تا آن تقصیر را تدارک نموده بدستور در
سلک قورچیان انتظام یافتند اما درین وقت انطایفه بین الاقران بان تقصیر مورد
سرزنش گفتار اقران اند بالجمله در چند کوچ بچیچکتو رسیده قلعه انجا را خراب کرده با
زمین هموار ساختند و از انجا بمارو چاق آمده متوجه استحکام قلعه مارو چاق شدند
و چون بظهور پیوست که نظر علی سلطان شاملو شایسته ضبط آن سرحد نیست از و
تغییر داده بیوسف علیخان ولد بوداق خان حاکم مشهد مقدس معلی تفویض یافت و پیرام
سلطان برادر او را نیز در انجا در الکا داده بکومک برادر تعیین فرمودند و ما یحتاج لشکر
او از زر و اسلحه و یراق و ضروریات قلعه و ذوقه بر وجه اتم سرانجام یافت و حکومت
مشهد مقدس بمحراب خان شفقت شد و در شریل کشتی و ملک سلطان پسرش رخصت
یافته بر محال تیول خود رفتند و موکب همایون از انجا متوجه دار السلطنه هرات گشته
بفیروزی و اقبال باین بلده جنت مثال داخل شدند در دار السلطنه مذکور عباس مع جلال لشکر
رسید که باقی خان بچیچکتو فرستاده و آواره دست درازی بسرحد خراسان دارند حضرت
اعلی نوجی از عساکر منصوره را بر سر آن جماعت فرستادند و بایلغار رفته سلک جمعیت آن جماعت مجرد
ورود لشکر ظفر اثر پاشیده و بفیروزی و اقبال مراجعت نمودند والحق درین سفر حضرت اعلی
بنفسه الشریف متحمل انواع شداید گشته عساکر منصوره زحمت بسیار کشیدند و جمعی کثیر
از آن طایفه بمرض اسهال تلف شدند چنانچه بسیاری از فقرای لشکر و مردم فرومایه که بیمار
خود را نمیتوانستند بار کرده بمنزل رسانند از عالم غیرت و بیم آنکه مبادا اوزبکیه مرده
کشی کرده سر او را ببرند هنوز آخرین رمق از حیاتشان باقی بود که در خاک میکردند و
بغسل و تدفین بوجه شرع صورت نمی بست و ارباب اخلاص در رضا جویی ولی نعمت آن را
حیات ابدی شمردند القصه تا بیست روز که در هرات بودند هنوز اثر آن حادثه عظمی الی بود
مشاهیر متوفیات که درین سفر رخت بعالم آخرت کشیدند سید بیک کمونه که از نقباء نجف
اشرف و از زمان شاه جنت مکان در سلک امرای بزرگ منتظم و مهردار مهر مبارک شرف
نفاد بود و سید محمد مجدا و در زمان خاقان سلیمان شان در بغداد شعار شاملی سیوری
ظاهر ساخته حاکم حله بود و در رکاب مقدس آنحضرت در جنگ چالدران شهادت یافت
و در زمان جلوس همایون اگرچه در الکاء و تیولات و اسباب جاه و حشمت او محتری شده

بود اما منصب مهرداری و قرب ظاهری داشت دیگر ابراهیم خان والی لار که در منزل الله
وردی خان بطریق مهمان معزز و محترم میبود بیمار شده بمرض اسهال رفت دیگر قاسم بیک
یساول باشی قورشاملو که از معتبران آن طایفه و در سلک مقربان بود دیگر میرزا یعقوب
دست غیب که از سادات شیراز و محتسب آن ولایت بود بدین مرض گرفتار آمده در هرات
انجم گذشت مولانا قوسی شوشتری که از افاضل روزگار و سخن سنجان نادره کار بود نهال
نهال عمرش بصرصر اجل از پای در آمده در آنجا مدفون گشت القصه هر از طایفه و هر
طبقه جمعی را فنا نموده از اطناب اجتناب نموده زبان قلم را از تعداد کشیده داشت
رحمة الله علیهم و علی جمیع اهل الایمان و الایقان **ذکر مراجعت خسرو آفاق از خراسان بصوب**
عراق و بعافیت و خوشدلی بمقر دولت بنا من الطاف مالک الملک بالاستحقاق
چون رایات نصرت آیات از سفر بلخ مراجعت نموده در دار السلطنه هرات نزول اجلال واقع شد
چند روز بجهت نظم و نسق معاملات توقف نموده از آن جا بمشهد مقدس معلی تشریف بردند
چند روز در مشهد مقدس بانجاح مطالب و مدعیات حکام کرام و صواحب و اعیان خراسان
پرداخته هریکی را بنوازشات خسروانه و خلع فاخره شاهانه خوشدل و سرافراز ساخته رخصت
انصراف ارزانی فرمودند و دو سه روز در آستانه مقدسه متبرکه اوقات شریفه صرف نسق
سرکار آستانه و انجاح ملتمسات سادات و خدام و ارباب وظایف و سایر مهمان آستانه
نموده از آنجا عنان عزیمت بجانب عراق منعطف ساخته روزی چند در النگ رادکان خیمه
اقامت نصب نموده بسان قورچیان عظام و ملازمان خاصه شریفه پرداختند چند روزی
در انجا و دیم نشاط شکار سرور افزای خاطر بودند و جمعی که درین سفر خدمات شایسته
بظهور آورده بودند بانعامات سرافراز گشته جمعی که در خدمات مقصر بودند از ملازمت
اخراج شدند و بعد از فراغ از آن امور از راه خبوشان شکارکنان رفته اردوی کیهان
پوی را بالغرق از راه جنک مرز بسطام روانه نموده خود جریده با معدودی از ملتزمان
رکاب اشرف بالکاه درون تشریف برده به بینک و پیل قلعه درون و مهمات انجا رسیده
شاه علی سلطان غلام خاصه شریفه میر چشکزک را برتبه والای ایالت و خانی سربلند گردانیده
حکومت الکای درون را باو عنایت فرمودند خاطر از مهمات انجا جمع فرموده در الکا خوار باردوی
کیهان پوی ملحق شدند و سلاطین زادهای اوزبکیه با یار محمد میرزا و رفقا رخصت قزوین

دادند که در محالی که بایشان شفقت شده بود ساکن گردند و از راه پساکوه بکاشان آمدند
مردم کاشان شهر را چراغان کردند تا یک شب صحبت چراغان گرم و روشنی افزای طرب خانه
خوشدلی بود و از انجا متوجه دار السلطنه اصفهان گشته بفیروزی و اقبال در مقر دولت ابدی
الاتصال نزول اجلال فرمودند و فصل طرب انگیز پاییز و زمستان را در دار السلطنه مذبور
بعشرت و شادکامی گذرانیده داد فراغت و خوشدلی دادند از سوانح آمدن ایلچی از جانب شاه
بیک خان حاکم قندهار است که از امراء سلسله پادشاه والاجاه پیشکشهای لایق ارسال
داشته بود و بندگان حضرت اعلی ایلچیان او را نوازش فرموده عطایای ارجمند ارزانی
داشتند **ذکر احوال باقی خان بعد از معاودت موکب ظفر نشان** از تقدیر
داور دین چنین بظهور پیوست که در وقتی که میانه لشکر فیروزی اثر قزلباش و اوزبکیه
چنانچه تحریر پیوسته محاربه واقع شده غلبه از جانب عساکر نصرت نشان بوقوع پیوسته
و خبر شکست اوزبکیه بباقی خان رسیده مضطرب الاحوال گشته همان شب اراده نموده
که سالک طریق فرار گشته بجانب ماوراء النهر رود و بعضی از ریش سفیدان و اتالیقان
روزکار دیده در آن شب مانع آمده روزی دیگر معلوم گشته که موکب معلی پادشاهی بجهت
استعداد بیماری لشکر عازم خراسان شده از آن منزل کوچ کرده، آن خاطر او اطمینان تام یافته
کلاه شادمانی بر آسمان انداخت چون در صحیفه تقدیر ایزدی مثبت و مرقوم گشته که مرحوم
باقی خان چند گاه در آن ولایت علم اقتدار افراشته کام روای دولت گردد و چنین
حادثه عظمی باین آسانی از و دفع شده اسباب دولتش روی در ازدیاد نهاد و
بعد از معاودت موکب معلی چون جمعیت لشکر روی داده بود اراده یورش بدخشان
نمود زیرا که بعد از قضیه کشته شدن عبد المومن خان جماعت جغتای و بدخشان که از
بیم اوزبکیه در بیغولهای کوهستان خزیده بودند از هر گوشه سر بر آورده فراهم آمده
و بدیع الزمان نامی از نژاد خواجهای احرار که نواده دختری شاه سلیمان والی بدخشان
بود بر خود والی ساخته اوزبکیه را از آن ملک بر آورده بود و درین دو سه سال که میانه
اوزبکیه فترت بود آن ولایت در حیطه تصرف میرزا مذکور و سپاه جغتای بود و چون
باقی خان بدان ولایت رفت بدیع الزمان میرزا قوت جنگ صحرا در خود ندیده بقلعه متحصن شد
بدخشیان اکثر با او بی وفایی کرده تفرقه و پراکندگی در میانه ایشان افتاد عاقبة الامر

باقی خان برقلعه مستولی شد بدیع الزمان میرزا را بدست آورده از پای در آورد و آن ولایت را
یکی از امرا معتمد سپردند در خلال این احوال بعضی امرا که با او قصد غدری داشتند
بیاسا رسیدند شرح واقعه آنکه چنین مذکور شد که در حین توجه رایات جلال بعضی
امرا اوزبکیه که بباقی خان بدمظنه بوده‌اند در بلخ با یکدیگر مواعظه نموده اراده کرده
بوده‌اند که او را ضایع کرده بجانب جهانگیر خان میل نمایند بعد از مراجعت موکب
همایون اعلی ازان داعیه باز مانده اند اما یکی از اهل مواضعه اظهار دولتخواهی کرده نزد او
زبان اظهار این راز کشوده بود در ینوقت که خاطر او از توجهات لشکر بیکانه جمع شده
مهم بدخشان نیز برحسب دلخواه سرانجام یافت در مقام دفع بدخواهان در آمد و امرا
اوزبکیه را که داخل آن مواضعه بودند بیهانه کنکاش جمع نموده دولتخواهان و فدویان را
در کمین باز داشته در اثنای محاوره عتاب و خطاب آغاز نهاده اظهار این مقدمه نمود
ایجماعت انکار کردند شخصی که کشف این سر نموده با ایشان مواجهه شد حکم بگرفت و
گیر ایجماعت صادر شده همانلحظه سی چهل نفر از امرا و اعیان اوزبکیه که اسم و رسمی
داشتند بیاسا رسیدند و در عوض ایجماعت تربیت کردهای خود را تعیین نموده
بکامرانی و اقبال بجانب بخارا عود نموده دیگر باره چمن دولتش سرسبزی آغاز نهاد
و کلدی محمد خان قزاق که در تاشکنت لوای استقلال مرتفع کردانیده بود با او در
مقام ملایمت در آمده علما و ریش سفیدان دولت او بجهت تقویت مذهب فیمابین
مصالحه کرده ایلچیان بخدمت باقی خان فرستادند و باقی خان همیشه در فکر و اندیشه
ولایت تاشکنت بود که بچه کیفیت از تصرف قزاق انتزاع نمایند اما از بیم صولت و
سطوت سپاه قزلباش تن بمصالحه داده با او بمصلحت وقت صلح کونه کرده اما همواره
از شکوه و سطوت قاهره شاهی غلبه و ازدحام لشکر قزلباش که در سفر بلخ
مشاهده نموده بود اندیشه مند بوده اظهار مینمود که عنقریب شاه والاجاه لشکر
بدین دیار خواهد کشید و لافهای کزاف که پیش ازین میزد ترک نموده زبان در کام
ادب کشیده با امراء سرحد خود تحریک نمود که با امراء عظام مرو و ما روچاق و هرات حضرت
و آشنایی نمایند که با یکدیگر ترک خصومت کرده متعرض ممالک یکدیگر نشوند و مانع آمد
شد قوافل و تجار نکردند امراء عظام حقیقت بپایه سریر اعلی عرض نمودند از موقف

جلال

جلال نیز حکم همایون بنابر ترفیه حال رعایا صادر شد که تا نهضت موکب همایون بدان
طرف واقع نشود در امنیت و استقامت سرحد کوشیده ابواب آمد شد تجار و مترددین
مسدود نسازند و دو سه سال بین الجانبین منازعه دوی نمود و دست درازی از
طرفین واقع نشد و ولایت خراسان به نیروی دولت قاهره مهبط امن و امان بود اما
در ضمایر حقیقت بنیان رسوخ داشت که بعد از اصلاح حال لشکریان و آسودگی سپاه
ظفر پناه دیگرباره یورش بلخ اتفاق افتاد بعون عنایت الهی در ینمرتبه مکنون خاطر انور
برحسب دلخواه سمت ظهور یابد و باقی خان نیز پیوسته متزلزل و مترصد اینمعنی بود تغییر
تقدیر در سرحد بغداد و آذربایجان بعضی قضایا که رومیه مرقوم کلک بیان میگردد
باقی خان بعد از استماع این اخبار تزلزلی که در خوف نهضت همایون داشت زایل شده
اطمینان تام یافت و بفراغ بال بر وساده دولت و اقبال تکیه زده بعشرت و کامرانی
مشغولی داشت تا آنکه زمانه غدار حسب عادت او ساغر زیاده ازین تاب اقتدار
او نیاورده در اندک روزی چنانچه بر زبان الهام بیان اشرف گذشته بود بمکافات
کفران نعمت عبدالله خان و ناانصافی که درباره بازماندگان سلسله او کرده بالکلیه
ایشان از ملک موروث محروم ساخته بدام اجل گرفتار آمده در سنه ثلاث و عشر
و الف از دار فانی بعالم باقی انتقال **بیت** اجل خانه عمر پرداختش ❁ که از تخت بر تخته
انداختش ❁ **وقایع مبارک توشقان ئیل بعضها مطابق احدی عشر و الف و برخی‌ها موافق اثنا عشر**
که سال هفدهم جلوس همیونست دگر باره آفتاب عالم افروز ❁ بر اقلیم زمانه گشت فیروز ❁ زمانه کرد آهنگ
طرب ساز ❁ در عشرت بروی خلق شد باز ❁ نوید عیش عشرت داد نوروز ❁ بهم پیوسته
شد عقد شب و روز ❁ بگیتی زد صلای شادمانی ❁ زمین گسترد دمهای خسروانی ❁ نسیم
نوبهاری عطر سا گشت ❁ هوای گلستان بهجت فزا گشت ❁ نسیم عنبرشمیم بهار چون
مشک تتار عطربیزی آغاز نهاده نکهت رسان مشام خوشدلی و دلگشایی گردید
کوس نوروزی صدای بهجت افزای جهان افروزی در نه رواق سپهر انداخته صلای
عشرت و شادکامی بعالمیان در داد اعنی خورشید عالم آرا که تخت نشین فلک
چهارم است در روز جمعه هفتم شهر شوال احدی عشر و الف از آرامگاه حوت بشرف
خانه حمل خرامیده لوای شوکت و اقتدارش ارتفاع آسمانی یافت جهانیان از خرمی تازه

بدین بدامد ابواب نشاط و شادمانی بر روی خلایق کشوده کشت شهریار دریاجوی بزم
جو بر سبیل معهود و رسم معتاد در دار السلطنه صفاهان بزم آرای محفل نشاط
کشته بر حسب فرمان در باغ جهان آرای نقش جهان مجالس بهشت مرتب کردید و
اسباب چراغان مهیا و آماده کشته چراغهای شکفتکی افروختکی پذیرفت بیت
زبس شمع در مجلس افروختند ؛ دل روشنان فلک سوختند ؛ دران بزم
روشن چو خورشید و ماه ؛ مهین لعبتان مرصع کلاه ؛ خرامان همین مجلس آراستند
مسرت فزودند و غم کاستند ؛ القصه نه شب از روز سپاهی و رعیت داد عیش
و شادکامی داده شهریار انجمن آرا بعواطف خسروانی طرب افزای خاطر بودند از سوانح
بهجت فزا که درین سال همایون فال بظهور آمده موجب ازدیاد عشرت و شادکامی
کشت آنست که حضرت واهب بمنت اکلیل سعادت و بختیاری و افسر سلطنت
و شهریاری از دری کرانمایه که بدست یاری غواصان موهب الهی از بحار فضل
نامتناهی بر ساحل ظهور آمد زینت افزود یعنی فرزندی ارجمند بحضرت اعلی
شاهی ظل الهی عطا فرموده در ساعت مسعود آن مولود عاقبت محمود از کتم عدم قدم
بعرصه وجود نهاد و از خلوص عقیدت و غلامی حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین بامام قلی موسوم کردید امید که در سایه تربیت و ظل عاطفت شهریار
سعادت پرور اعنی والد والا کهر نشو و نما یافته در رضا جویی خاطر مبارک آنحضرت
برخوردار باید ذکر بدست آمدن قلعه نهاوند بدستیاری جنود غیبی بنیروی
دولت بیمود دیکر از سوانح اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست بدست درآمدن
قلعه نهاوندست که جغال اوغلی در ایام فترت و آغاز جلوس همایون حضرت اعلی شاهی
ظل الهی چنانچه در طی وقایع آن سال مرقوم کلک بیان کردید در قصبه نهاوند از توابع
همدان که بقلمرو علیشکر مشهور و مسکن بسیاری از طوایف قزلباش است قلعه ترتیب
داده محافظان تعیین نموده علوفه و مرسوم ایشانرا از خزانه بغداد میداد بعد
از آنکه فیمابین حضرت اعلی و سلطان مرادخان خواندکار روم صورت صلح روی نمود
چون شرط شده بود که حین انعقاد الصلح آنچه در تصرف رومیه و منسوبان طرفین
بوده باشد کما کان مستمر بوده از جانبین تعرضی نرود بدینجهت قریب پانزده سال

ان قلعه در تصرف رومیه ماند از ینطرف بنابر شرایط عهد و پیمان متعرض آن نمیشدند
اما بطبایع حکام قزلباش که دران حدود اقامت داشتند بغایت کران بود که رومیه در درون
دار از مساکن ایشان کذشته بقلعه مذکوره که در وسط معموره قلمرو مزبور بلکه عراق عجم
است آمد شد نمایند مکرر احقیقت بوزرا و ارکان دولت پادشاه روم اعلام میشد که
بودن چهار دیوار درین میان بالاخره موجب اختلال امر مصالحه باشد اکرچه در
الواقع بعهد و پیمان که فیمابین وقوع یافته راسخ اند اولی اینست که آن قلعه خراب شود
رومیه بنابر سست پیمانی قبول این معنی نکردند بعد از فوت سلطان مرادخان که
پسرش سلطان محمدخان پادشاه شد در مملکت روم اوباش و بیدولتان هر طبقه
سر بشورش و فساد برآورده خود را جلالی نام نهاده چنانچه در طی احوال جلالیان مرقوم
قلم وقایع نکار خواهد شد باعمال ناصواب اقدام مینمودند پاشایان و عساکر سرحد نیز
شیوع جلالیان پیش کرفتند غلامان بغداد بخود سر حاکمی را که از جانب پادشاه
منصوب بود بیرون کرده ازون احمد نامی را از آقایان بغداد بر خود حاکم ساخته
علوفه غلامان نهاوند را که از بغداد داده میشد باز کرفتند و بعضی از آنجا بجهت باز کرفتن
علوفه و مرسومات پراکنده کشته بعضی دیکر حصار نهاوند را پناه خود ساخته سر
بطغیان برآوردند و متعرض حال خلق الله کشته روز بروز در طغیان و بی اعتدالی می
افزودند امرا و عظام آن سرحد حاکم بغداد را از اطوار ناهنجار آن طایفه اخبار نموده
از آن جماعت محمد آقا نامی سعی بامادت ایشان منصوب کشته روانه نهاوند شدند
سکنه قلعه نهاوند تمکین او نکردند مع هذا اموال و اسباب او را غارت کردند محمد آقا
استعانت بدرکاه جهان پناه نموده از منسوبان این آستان استمداد نمود از موقف
جلال منشور عاطفت و افضال مشتمل بر نصایح پادشاهانه باسم آن جماعت شرف صدور
یافت که ترک نافرمانی کرده پیرامون عصیان و بی دولتی نکردند و حسن خان حاکم قلمرو
علیشکر و امراء آن سرحد بامداد محمد آقا مامور شدند قبل از ورود آن منشور جمعی
از مردم احشام آن ولایت و رعایاء محال قریبه قلعه که از فساد ایشان بجان رسیده بودند
هجوم نموده عازم آن شدند که کروه را از حصار مذکور بیرون کنند و آن جماعت بمدافعه
قیام نموده فیمابین نایره شورش و آشوب اشتعال یافت حسن خان جهت اصلاح

ایغال وامداد مجدداً قامتوجه انصوب شد درین شورش و غوغا ترک حکومت
وسلامت روی غنیمت شمرده سر خود کرفت از زمره سکنه حصار ولی بیک و دیگران
شعار شاهی سیون و دولتخواهی این دودمان ظاهر ساخته برجی از بروج آن قلعه را
که در ید تصرف او بود به بیرونیان داد و رومیان اینحال خبردار کشته بین الفریقین
جنک وجدال بوقوع پیوست و سردار الجاعت با چند نفر بقتل رسیده قلعه بدست بیرونیان
در آمد و در خلال اینحال حسن خان بپای قلعه رسیده بقیة السیف را امان داد و هر کدام
بطرفی رفتند و قلعه خالی کشته حسن خان حسب الامر الاعلی بتخریب ان پرداخت و وقوع اینحال
احدی را در خیال نبود باعث ان شد که عنقریب امر مصلحه اختلال پذیرفت و اراده یورش
بلخ را که بخاطر انور بود در باقی کذاشته بمضمون ایغفال **بیت** ز آب خورد ماهی خورد
خیزد + نهنک آن به که با دریا ستیزد + بی اختیار سفر اذربایجان وقوع یافت **ذکر یورش**
جهانکشای همایون اعلی بجانب اذربایجان و فتوحات عظیمه قلاع که در انسال روی داد
عندلیب نغمه پرداز قلم در کلشن سرایی نوای دلکشای فتح اذربایجان و باعث
توجه موکب ظفر نشان بدان مملکت بدینان بدین آهنک میسراید که چون بیاس تاییدات
الهی و نیروی دولت شاهنشاهی عرصه دلکشای ملک ایران از خس و خاشاک ارباب
طغیان پاک کردیده و خاطر اشرف همایون فی الجمله ازان امور فراغت یافت همواره شعله
غیرت در کانون ضمیر انور زبانه کشیده پیش نهاد همت والا بود که ممالک شیروان
و اذربایجان که معظم ممالک ایرانست از حوادث روزکار بتصرف سلاطین روم
در آمده علی الخصوص دار السلطنه تبریز که از بلاد مشهوره آفاق و تختکاه فرمان روا
یان والا شکوه ایران در عهد دولت همایون بدستور سابق در حوزه تصرف این دود
مان در آید و هرگاه ازین مقوله حکایات بر زبان میگذشت بعضی از دولتخواهان و
کاردانان آگهی بنابر عافیت طلبی از شکوه و جلال قیصری و افزونی سپاه و بزرگی سلطا
جاه سلطان روم سخندان حکیمانه مذکور مجلس خلد آیین نموده منازعه و محادله
با غلغله روم صلاح دولت قاهره نمیدانستند و اتش عزم همایون را بشحه کلمات
موعظت آمیز فرونشانیده در تسکین نایره نزاع و جدال میکوشیدند و ظهور این مطلب علیا
همت والا مکنون ضمیر منیر ملک آرا بود لیکن چون فیمابین صورت صلحی روی نمود

بود

نموده بود بر حسب آیه کریمه ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها از نقض عهد و پیمان احتراز
نمود و خار انبعثی دامان عزم همایون کرفت و منتظر لطیفه غیبی بودند چون
حصول این مدعا بقلم تقدیر در لوح قضا نکارش یافته بود و اسباب ان بدستیاری
کارکنان عالم غیب سر انجام می یافت و از منسوبان انطرف بعضی مقدمات بظهور پیوست
اجامره و اوباش روم و بیدولتان اکراد سر بشورش و فساد بر آورده دماغ هر یک را
سودای خودسری شوریده داشت پاشایان و حکام سرحد بشیوه جلالیان اظهار عصیان
و طغیان نموده با منسوبان اینطرف نیز سلوک ناهنجار پیش کرفتند و بی ادبیها از ایشان
بظهور آمد چنانچه احمد پاشا که در وان فرمانفرما بود تاجری را از تجار خاصه شریفه شاهی
کرفته بطمع مال بقتل آورده مبلغهای کلی مال خاصه شریفه را متصرف و در شیروان ملازمان
اشرف را نیز که بجهت خریداری اسپ و جوارح بطرف داغستان رفته بودند کرفته
اموال ایشان را غارت نمودند و حضرت اعلی تجاهل ازان ورزیده بتغافل پادشاهانه
میکذرانیدند مکرراً اعمال قبیحه پاشایان سرحد بپادشاه روم و وزرا اعظم اعلام
شد نتیجه بران مرتب نکشت و در سلوک ناپسند اصرار نموده بفرمان پادشاه خود
عمل نمیکردند بلکه انعال ذمیمه مردم سرحد از اعتدال تجاوز نموده بسرحدی انجامیده
بود که زیاده ازان تاب وتحمل مقتضی غیرت شاهانه و حمیت پادشاهانه نمی نمود در خلال این
احوال سیانه غازی بیک کرد که از اولاد شاهقلی بلباس است در میان منازعه پدید
آمده وان قلعه قارنیارق را که در حدود دمدم است استحکام داده اطاعت بیکلربیکی
تبریز نمیکرد و علی پاشا که درین هنکام بجای جعفر پاشا بیکلربیکی شده بود بجهت تنبیه
و تادیب غازی بیک و متمردان اکراد لشکر تبریز و ایروان و نخجوان را جمع نموده بر سر ایشان
رفت غازی بیک خان ابدال پسر خود را بپایه سریر اعلی فرستاده استمداد نمود بخاطر
فیض مظاهر اشرف رسید که چون رومیه که بواطن ایشان بنفاق آمیخته با قزلباش
در کل مواد بتخصیص در تخریب قلعه نهاوند بدین منطقه شده اند و در هنکام فرصت بالقوه
خود را بعمل آورده عذر نمی پذیرند درینصورت مملکت اذربایجان و شیروان که ملک
موروث همایون است در تصرف جمعی بیدولتان جلالی که با پادشاه خود هم عاصی اند
کذاشتن و فرصت را از دست دادن شیوه خردمندان نیست اکر درین چند روز

که بیکلربیکی و عسکر تبریز بر سر اکراد رفته اند و در قلعه کسی چنان نیست یورش همایون بر سبیل
ایلغار بنا صواب اتفاق افتد و قبل از مراجعت علی پاشا به تبریز محتمل که قلعه بسهولت
بدست آید و صورت مقصود که فتح مملکت موروث اذربایجان و تنبیه متمردانست
با حسن وجهی چهره نماید و این اشاره غیبی را با دولتخواهان ساحت اقبال و محرمان
حریم عز و جلال در میان نهاده قرعه مشاورت در میان انداختند چون مکرر امتحان
شده که آنچه در امور دولت بر زبان صدق بیان جاری شده و دل الهام پذیر تصدیق
آن کرده بی شایبه ریب و کمال سمت وقوع یافته و درین ماده ضمیر صفا آیین اشرف
که مرآت صورت غیبی و تجلیات لاریبی است گواهی میداد که عنقریب این ظن بیقین
پیوسته علی اصح الحال بدین مطلب علیا فایز و کامروا میگردند لهذا رای
ثاقبه دولتخواهان بدلالت ملهم اقبال و تحریک کارفرمایان حوادث روزگار بامضای
این عزیمت قرار یافت جناب مولانا جلال الدین محمد یزدی منجم که همیشه در تعیین ساعات
و ملاحظه دقایق و درجات زمان طالعش از سهم الحوادث فلکی مصون و اختیارات
طبع وقادش بجانب تقدیر رهنمون بوده ساعتی سعد که سعود ناظر و از عیوب
نحوسی مبرا و کواکب طالع همایون موافق بود اختیار نمود نخست بجهت اشتباه شهرت
دادند که فرنگیه لشکر بر سر بحرین فرستاده اند و رایات جلال جهت دفع فرقه ضلال
متوجه فارس است بعد از چهار پنج روز که این خبر در اطراف و جوانب اشتهار یافت
مذکور ساختند که قاصدی از الله ویردی خان حاکم فارس رسیده که فرنگیه فسخ آن
عزیمت نموده اند و احتیاج نهضت موکب جلال نیست حضرت اعلی فرمودند که چون
جمعی از ملازمان موکب اقبال که حاضرند مستعد سفر شده اند و مدتیست که هوس
سیر و شکار مازندران بهشت نشان در دلها جای دارد بجانب مازندران میرویم که چند
روزی در آن ولایت دلگشا عشرت پیرا گردیم و از محرمان سرادق سلطنت سوای حاتم بیک
وزیر و محبعلیخان شاملو و الله قلی قورچی باشی قاجار و بسطام آقا احدی ازین کنکاش
اطلاع نداشت و بخاطر هیچکس خطور نمیکرد که این معنی درینوقت از قوت بفعل آید از غرایب
حالات آنکه در آنروز که در اصفهان این مقدمه تمهید مییافت و در همانروز در تبریز
مولانا صبوری منجم تبریزی از شهر بقلعه رفته بود که وکیل پاشا را که در قلعه تبریز مانده

ملاقات

ملاقات نماید وکیل ازو تفحص مینموده که خبر آمدن پادشاه قزلباش به تبریز در شهر
بر چه نهج مذکور میگردد و چون خبری نداشته گفته که این خبر در شهر نیست شما از چه کس شنیده اید
وکیل گفته که چون گوشزد من شد اما قایل را نمیدانم لحظه این گفتگو شده بحسب اتفاق دیوان
لسان الغیب در میان بوده درین باب تفال کرده اند از مولانا صبوری منقولست
که بعد از تفال در اول صفحه این مقطع آمد بیت عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است * مجملا تسخیر آذربایجان و شیروان پیش نهاد همت والا
گشته گردید بتاریخ هفتم شهر ربیع الثانی سنه اثنی عشر و الف بساعتی که اختیار شده بود پای
همت در رکاب سعادت و اقبال نهاده از دار السلطنه اصفهان بیرون فرمود یکشب در دولت آباد
برخوار کاشان اقامت داشتند و از آنجا ایلغار کرده بسه منزل حدود قزوین رسیدند
و در آنجا حقیقت نهضت همایون بسوب آذربایجان بملازمان رکاب اشرف ظاهر گردید
و امیرگونه بیک قاجار را که داروغه قزوین بود حکم شد که با قورچیان و غلامان که در آنجا بودند
بزودی بموکب ظفر قرین بپیوندد و کس نزد ذو الفقار خان حاکم اردبیل فرستادند که با
لشکرهای آن طرف که نزد او حاضر باشند بر سبیل استعجال به سانج آمده در آنجا برکاب مقدس
اعلی ملحق شود و از حد و ایلغار فرموده بشش روز به تبریز رسیدند چنانچه از اصفهان
بیازده روز بتبریز رسیده صبح دوازدهم بشهر داخل شدند علی پاشا قلعه قارنیارق را
بصلح از غازی بیک گرفته بود اما هنوز در آن حدود بود و مردی در قلعه تبریز مانده بودند
و از عالم بیخبر آنساعت خبردار گشته بچنگ اجل گرفتار آمدند و چون بقریه نهوسقنج که
از آنجا تا شهر یک فرسخ است رسیدند رعایا و مردم آن موضع را که چشم بر فوج قزلباش افتاد
فی الفور شعار شاهی سیون ظاهر ساخته بی اکراه از تشریف قدوم اعلی خبردار کردند تا جماعتی
دوازده ترک حیدری را که از خوف رومیه در زیر صندوقخانها پنهان کرده بودند بیرون
آوردند فرق مباهات خود را بدان افسر گرامی آراستند و هر کس از رومیه در آنجا بود گرفته
بقتل آوردند پیش پیش جیوش منصور افتاده صدای بهجت فزای الله الله که شیوه و شعار
قزلباش است باوج آسمان رسانیدند و از آنجانب الامر الاعلی جمعی بشهر رفتند که اگر
فرصت یابند خود را بقلعه اندازند گروهی از اهل قلعه بیرون آمده در میدان و بازار بسودا
مشغول بودند غلغله و نشاط اهل تبریز بگوش ایشان رسید تصور نمودند که اجامره و

اوباش ملحد کان از خالی بودن شهر و قلعه خبر یافته بطمع مال و غارت اموال آمده اند احتیاط کرده مقارن
وصول مقدمة الجیش خود را بقلعه انداخته دروازها را ببستند و اهل تبریز از آمدن لشکر قزلباش
خبر یافته آتش دو سر خیابان بسعادت رکاب بوسی فایز گشته از غبار سم سمند جهان پیما کحل الجواهر
چشم امید بران داشتند روشنایی دیده بینا حاصل کردند اما شهر تبریز طرفه بنظر درآمد
زیرا که در سالهای چند که بلده تبریز بتصرف رومیه درآمده از تبریزی خالی بود و رومیه در ویرانی
خانها و عمارات عالیات شهر دقیقه فرو گذاشت نکرده بودند اگرچه در تمامی بیست سال که املاک
در دست رومیه ماند جمعی غارت زده بی بضاعت از اطراف و جوانب فراهم آمده بقدر
جمعیتی شده بود اما از صد خانه یکی بزیب و زینت نمانده بود که ثلث از حالت اول بهم
یکخانه چنان
رسانیده باشد مولانا دقوقی تبریزی این بیت را در خرابی تبریز بسیار خوب گفته اگرچه در
صحیفه اول در طی وقایع عثمان پاشا و گرفتن تبریز این بیت تحریر یافته چون اینجا مناسبتی بود از
تکرار نیندیشیده مرقوم ساخت بیت وقوعی کربلا تسکین دردم میدهد و دنه ÷ دلم از حسرت
تبریز ویرانتر ز تبریز است ÷ القصه چون موکب مقدس بشهر رسید و مخالفان درها را
مسدود ساخته بودند در میان منزلی که قابل نزول اجلال همایون باشد نبود در شنب غازان
تشریف برده در آنجا نزول فرمودند و مردم آن ولایت از شهر و نواحی روی امید بدرگاه جهان
پناه آورده از طوایف رومیه هر کس در شهر بود گرفته بپایه سریر اعلی آورده بقتل میرسانیدند
و بعضی باحتمال آنکه مبادا از جانب اشرف بخشش یابند بی آنکه بنظر همایون رسانند مقتول ساخته
سرهای ایشان را بنظر اشرف در می آوردند و الحق تبریزیان درین ماده بنوعی مبالغه نمودند
که جمعی را که در عرض بیست سال مدت با تبریزی کرده دختر تبریزی در خانه داشتند و از و فرزندان
بهم رسیده بود هیچ رو برادر و اقوام آن دختر قرابت سببی ملحوظ نداشته ایشان را از
زوجات و فرزندان جدا ساخته بقتل میرسانیدند و محبان اهل بیت و دوستان خاندان
صفویه که چندین سال بود که بتقیه زندگانی میکردند علانیه شعار محبت و ولای اهل
بیت طیبین و طاهرین ظاهر ساخته غلغله فرح و انبساط بایوان کیوان رسانیدند و انچه
نهایت اخلاص و خدمتکاری بود از ایشان بظهور پیوست ذکر محاربه حضرت اعلی و ملازمان
موکب معلی با علی پاشا و رومیه عسکر تبریز و ظفر یافتن بعون عنایت خالق
الارض والسما فارسان مضمار سخن سرایی که جهان پیمای قلم را در جولانگاه معارک

حدیث

حدیث آرایی بدین آیین بجولان درآورده اند که در حینی که موکب جهانگشای شاهی بعون
و الطاف الهی داخل شهر تبریز شدند دو هزار و اند جماعت رومیه که محافظت قلعه مانده
بودند بتصور آنکه اجامره و اوباش بخیال نهب و غارت آمده اند دلیری و جلادت
کرده اند قاصد سریع السیر نزد علی پادشاه فرستاده او را ازین حال خبردار گردانیدند و پاشای
مذکور این قضیه را سهل و آسان انگاشته عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف
داده در حدود مرند لشکر نخجوان و ایروان از و جدا شده بالکای خود رفتند و چون
ادبار روی بان طایفه آورده بود پیمانه حیات ایشان از باده اجل لبریز شده بود پرده دیده غفلت
بصیرت ایشان را پوشیده از طریق حزم و احتیاط دور افتادند و مشهور اند در کمال غرور
روی بجانب تبریز آوردند در منزل دیگر قاصدی از جانب اهل قلعه بدیشان رسید که چنین
معلوم ما شده که ذوالفقار خان حاکم اردبیل با لشکر خود آمده در آمدن کمال حزم و احتیاط
مرعی دارند علی پاشا ازین خبر درآمدن بقدر متامل گشته با خلیل پاشا و محمود پاشا که
رفیق او بودند و عظما و ریش سفیدان عسکر در حرکت و سکون مشورت نموده چون
اهل و عیال و اموال و اسباب لشکریان بالتمام در قلعه تبریز بود و اعتمادی بر قلعه داری
سکنه قلعه نداشتند همگی را متفق اللفظ پیش آمدن را صواب شمرده ازین خبر نیز حسابی
نگرفته با پنجهزار کس که همراه داشتند کوچ کرده پیش آمدند در روز سیم نیز از اهل قلعه
بتحقیق پیوست که حضرت اعلی شاهی بنفس نفیس شریف نهضت فرموده اند قاصدی دیگر فرستاده
علی پاشا را از نزول موکب همایون خبردار کردند پاشای مذکور اینخبر را از لشکریان مخفی داشته
از غایت تهور و دلیری با کمال سفاهت و غفلت و بیعقلی جنبش در موضع صوفیان که شش
فرسخی تبریز است فرود آمده و حضرت اعلی نیز متواتر کسان آگاه دل بجهت تحقیق حال پاشا
و لشکریان فرستاده بودند ایشان حقیقت حال و کیفیت و کمیت لشکر را معلوم نموده
متعاقب یکدیگر خبر میرسانیدند تا آنکه مشخص شد که صوفیان رسیده آماده
حرب و قتال اند و از جرئت و دلیری پاشای مذکور که چنین بی باکانه پیش آمده جای
تعجب بود اگرچه در موکب ظفر قرین نیز درین هنگام زیاده از پنج شش هزار کس حاضر
نبود اما مقابله و مقاتله نمودن او با پادشاه ملک محمد و مسند آرای اورنگ جم با آن
سپاه و کمی لشکر و عدم استعداد از عقل دور مینمود بالجمله چون بتحقیق پیوست که رومیان

بصوفیان رسیده اند و در همان شب رایات اجلال از شنب غازان کوچ فرموده بعزم رزم
مخالفان در حرکت آمد در موضع حاجی حرامی که دو فرسخی شهر است نزول فرمودند صبح روز
دیگر ذوالفقار خان قراچورچی لشکر ظفر اثر گردانیده بمقابله رومیان فرستادند هرچند مهم ایشان
بمجرد یکی از اعاظم امرا و فوجی از دلیران لشکر ظفر انتما بکفایت مقرون میشد و احتیاج بنهضت
موکب همایون نبود اما حضرت اعلی از غایت حزم و احتیاط که لازمه ارباب خرد دانش منش روزگار
است بمضمون این مقال که **بیت** دشمن اگر چه حقیر است سهل نباید گرفت ۞ آتش اگر ذره ایست
خرد نباید شمرد ۞ عمل نموده میمنه و میسره همایون را بمردان کار و دلیران معرکه کارزار استحکام
داده بنفس شریف در قلب قرار گرفته اعلام نصرت فرجام افراخته متعاقب چرخچیان بود
در حرکت آمدند و صدای کرنای و نفیر و کورکه و کوس در گنبد فلک پیچید از آنطرف
نیز پاشای مذکور چنانچه قاعده رومیان است عرابه‌های توپ و ضربزن را بیکدیگر استوار
کرده توپچیان و تفنگچیان را پیش انداخته خود با محمد پاشا و خلیل پاشا در قلب قرار
گرفته باین شایسته پیش می‌آمدند تا آنکه بین الفریقین بتقارب انجامید و مبارزان
طرفین دست باستعجال سیف و سنان بردند در اول حال رومیان آثار جلادت ظاهر
ساخته متواتر حملات دلیرانه مینمودند و چرخچیان جیوش دریا خروش قزلباش
تا قول همایون دورتر بوده با رومیه جنگ ابتدا میکردند ایوب سلطان ولد الله ولی امیر کرد که
مقدمة الجیش بود بدست رومیان مقتول گردید بعد از آنکه قول همایون نمایان شد
شعشعه نیر عالم افروز موکب نصرت شاهی بر ساحت معرکه نبرد پرتو انداخت عساکر
فیروزی نشان یکبار جلو انداخته با مخالفان درآمیختند و آتش حرب افروخته خاک
معرکه را از تعدی باد پایان آتش منش چون آب بر فرق ایشان ریختند جنود رومیه
تاب صدمه دلیران عرصه نبرد نیاورده از ملاحظه اعلام شاهی و چتر فلک سای شاهنشاهی
متزلزل و بی دست و پا گشته این المفر گویان راه انهزام سپردند از مبارزان قول
همایون جمعی نیز بمجادله مامور گشته تیغ بیان آخته سرافشانی آغاز نهادند و بطرفة العین
از آن گروه انبوه در آن صحرا و دیار نماند از جمله پاشایان محمود پاشا بقتل آمد و
علی پاشا را اساد بیک بیکدلی برادر مقرب الحضرت محمد بیک آورد و حضرت اعلی بنظر عنایت
والتفات در روی نگریسته از خلعت مروت جلیل او را دلداری داده خاطرش را بوفور

عواطف

عواطف خسروانه از مکان و آسیب زمانه اطمینان بخشیدند محمد امین بیک نام پسر خود
اضطراب عظیم داشت که مبادا در معرکه بقتل آید همان لحظه او را که جوان صبیح الوجه نیکو
منظر صاحب جمال بود زنده آوردند انکه موجب اطمینان خاطر پاشا گردید شکر الطاف
شهریاری که متوقع او بود بجای آورد و جیوش منصوره هزیمتیان را تا مرند تعاقب نموده کمتر
کسی از آن طایفه نجات یافت مگر قلیلی در بیغولها خزیده بودند در شب تا در راه وان گرفتند
و غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمد و حضرت اعلی بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر
شکر محامد الهی و عطیه ارجمند نامتناهی بجای آورده بجانب شهر عود فرمودند و همت
والانهمت بتسخیر قلعه معروف ساختند **ذکر فتح و تسخیر قلعه رفیعه تبریز و بدست آمدن
آن ولایت عشرت انگیز** بعد از محاربه مذکور نزول اجلال در شهر واقع شد حقیقت
حال باهل قلعه اعلام شد و پیغام نصیحت آمیز مرحمت انگیز دادند که بعبث خود را بعرض
هلاک در نیاورده قلعه را بسپارند که هر کس تعلقی در ولایت تبریز داشته باشد
در سلک ملازمان درگاه انتظام داده علوفه و مرسوم مضاعف آنچه در زمان رومیه
داشته اند داده میشود هر کس اراده رفتن داشته باشد با اهل و عیال و اسباب و مال
سالماً غانماً روانه شود که اصلا آسیبی از عساکر منصوره بایشان نرسد و علی پاشا را
بپای قلعه فرستادند که بعظما اهل قلعه گفتگو نماید و از لجاج و عناد که عاقبتی ندارد
منع نماید در اول حال محافظان قلعه گفتگوهای سپاهیانه کرده پای از دایره امن و
سلامتی بیرون نهاده تن بصلح در ندادند و با علی پاشا خشونت آغاز نهاده بمصلحه
و بهانه راضی نشدند و عساکر نصرت مآثر از اطراف و جوانب تجمع میکشتند و
بمحاصره مامور فرموده اطراف و جوانب قلعه را بجنود نامعدود قسمت فرمودند
و از همه طرف سیبها و مورچلها ترتیب یافته در لوازم قلعه گیری میکوشیدند
از آنطرف بر اسم قلعه داری اسن حرکة المذبوح میکردند اما بر عقلای آنقوم و ارباب
رای و تدبیر که غوری در امور داشتند ظاهر بود که سپاه قزلباش عنقریب قلعه را
جبراً قهراً مفتوح میسازند و ایشان بنا بر قلت سپاه و فقدان ذخیره و عدم استعداد
قلعه داری طاقت مقاومت پادشاه ایران نیست و از هیچ طرف در آن هنگام مددی
متصوره نه لهذا در قلعه مجمعی ساخته در باب صلاح و جنگ قرعه مشورت در میان م

اندختند و از مفتی و قاضی استفسار کردند ایشان بحسب کریمهٔ و لا تلقوا بایدیکم
الی التهلکة انجاعت دانسیات نفس و مال و متابعت دلالت نمودند و از دوری وطن و ضیاع
ایشان نیز خوف و هراس بقیاس مستولی گشته بود جمعی را بیرون فرستاده معروض نمودند که اگر
عهد و شرطی بمیان آید و وثوقی بران باشد قلعه را بملازمان رکاب اشرف می سپاریم حضرت
اعلی بر ترفیه حال مسلمانان خلایق و حفظها و حضرت خالق امان نامچه بر وفق مدعای ایشان
در قلم آورده بمهر مهر آثار مزین ساخته بقلعه فرستادند و اهل قلعه تسلی یافته در و بام قلعه را
مانند بخت و اقبال بر روی روزگار فرخنده آثار اولیاء دولت ابدپیوند گشاده با اموال و
اسباب خود بیرون آمدند بعضی از آن طبقه که اراده توقف نمودند بوعدهٔ کریمانه و نافرموده
علوفه و رسوم مضاعف زمان رومیه قرار داده سالیانه بیک دفعه زر نقد در دامن ایشان
ریختند و هر کس اراده رفتن داشت مرخص ساختند مقصود بیگ ناظر بضبط اموال
مقتولان و اسباب و یراق قلعه مامور گشت و قرچقای بیگ با جمعی از غلامان خاصهٔ شریفه
بمحافظت قلعه و محارست خانهای مقتولان قیام می نمودند و آوازهٔ فتح تبریز باطراف و اکناف
ممالک رسیده فتحنامها بهر طرف ارسال یافت از امراء اکراد غازی بیگ و قوچی بیگ بیگ
برادرش با پسران و شیخ حیدر دولامیر مکری که مدتی بود که با رومیان مخالفانه سلوک
میکرد روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده بعز عتبه بوسی سرافراز و بملازمت رکاب اقدس
معزز و ممتاز گشت و حکام اطراف رسولان بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده زبان بتهنیت
فتح تبریز گشادند و ایالت اخلاط دلگشا بذوالفقارخان شفقت شد مرتضی [illegible]
دنبلی که مدتی بود که بپایه سریر اعلی آمده ملازمت موکب همایون مینمودند و در سفر بلخ و خراسان
همراه بود عنایت فرموده الکاء خوی و سلماس را بغازی بیگ و مراغه را بشیخ حیدر مرحمت
فرمودند چراغ سلطان گرائیلی استاجلو را با فوجی از جنود ظفرورود بکنار آب ارس
فرستادند که جولاه را محافظت نماید و از لشکر نخجوان و ایروان خبردار بوده سوانح حالات را
بعرض میرسانیده باشد و امیرگونه بیگ قاجار را که هنوز مرتبه امارت نیافته
محل اعتماد شاهانه بود با جمعی از مردم طوالش و سوکلن بجانب ارسبار فرستادند
که ایل و الوسات و ییلاقات قاجار و مردم ترکمان در قراباغ مانده اند بدینطرف دلالت
نموده نزد خود آورده نگاه دارد از کنار آب خبردار باشد که مبادا از رومیه کرد لشکر

دلیر رانند

وشیروانشتند دست درازی واقع شود علی پاشا با پسر ترکیبطام آقا سپردند که در منزل

و ایروان انعطاف دادند در آن معسکر
سید محمد پاشا مشهور بشریف پاشا بسربیگی

او مهمان باشند و حضرت اعلی جلادت و مردانگی او که دلیری کرده با موکب همایون
مقابله کرده بود پسندیده داشته بدین جهت او را منظور نظر التفات گردانیدند و جمیع
اموال و اسباب او را که در قلعه بود باو ارزانی داشتند و مشارالیه بحسن اختلاط و کلمات
رنگین و ظرایف و لطایف در مجلس خلدآیین راه یافته انیس بزم خاص گردید ذکر توجه
موکب همایون اعلا بصوب نخجوان و تسخیر نمودن آن و رفتن بایروان حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی بعد از تسخیر قلعه و انتظام مهمات تبریز کمند همت بر کنگره تسخیر کل
کل ولایت چوروق آذربایجان انداخته لوای جهانگشایی افراختند و عنان عزیمت خسروانه
بصوب نخجوان و ایروان و لشکر انجا را با محالی که تابع انجا بود دوازده هزار بیشمار تند
و بعضی انجمن بر قوم گشت آن طایفه در حدود [illegible] ند از علی پاشا جدا شده نخجوان [illegible]
مقام خود قرار نگرفته بودند که خبر قتل و کشش لشکر تبریز و گرفتاری علی پاشا و بدست
آمدن قلعه تبریز بدیشان رسیده متحیر و سراسیمه گشته چون زیاده اعتمادی بر قلعه
نخجوان نداشتند و قلعه ایروان در کمال متانت و استحکام بود شریف پاشا خود
خاطر بر تحصن قلعه ایروان قرار داد یکی از آقایان را بامارت نخجوان نوید داده با یکصد
و پنجاه نفر در قلعه نخجوان گذاشت و باعظام و لشکریان و رعایا و پنجوریان بایروان رفته
آن قلعه را استحکام دادند و بنابر آنکه قلعه مذکور گنجایش اقامت کل جماعت که قریب ده
هزار کس بودند نداشت لشکر نخجوان حصار دیگر در جانب قبلی قلعه عتیق جهة
مسکن خود طرح کرده کل سپاهی و رعیت بجد و سعی شب و روز کار کردند و در عرض
بیست روز که حضرت اعلی بمهمات تبریز و نظم و نسق امور ضروری انجا مشغول
بود ایشان حصار مذکور را اتمام نموده از وفور یراق قلعه داری دو سه ساله سر
انجام دادند القصه حضرت اعلی بساعت مسعود از تبریز برترفرمودند ذوالفقار
خان را با امیرخجی پیشتر بنخجوان فرستاده موکب همایون متعاقب در حرکت آمد
و سی دار محمود جشکی که چندگاه در میان رومیه جلالی بود و آوازه جلادت و مردانگی
او در میانه رومیه اشتهار داشت و مدتی بود که پناه بسایه چتر همایون فال شاهی
آورده در رکاب فلک فرسای بود که دستبردی نماید اما از عدم شعور و [illegible] شبی

دریکی از مواضع قریبه ایروان توقف نموده از شراب و غفلت مستی لوازم حزم واحتیاط
غافل افتاد رومیان خبر یافته قریب یکهزار نفر بتاخته او را مست و بدست آورده بقتل
رسانیدند و بعضی از رفقا او مقتول و گرفتار شدند القصه چون ذوالفقار خان با جنود
ظفر ورود که مقدمة الجیش بودند بنخجوان رسیدند اهالی و اعیان الکا باستقبال مبادرت
نموده باظهار بشاشت و خرمی کردند و جماعت رومیه که در قلعه نخجوان توقف نموده بودند از
اوان ورود موکب همایون شاهی و شکوه لشکر فیروزی اثر قزلباش هراسان گشته از جرئت
و جسارتی که در توقف قلعه نموده بودند پشیمان شدند و قبل از ورود ظفر قرین دست
در دامن استیمان زده کس نزد ذوالفقار خان فرستاده بجان و مال امان خواستند
و خان مذکور آنگروه را بعهد و میثاق که خاطرخواه ایشان بود امان داد و ایشان را چاره
بجز انقیاد نیافته طوعاً او کرهاً بیرون آمدند و قلعه نخجوان نیز با توابع و لواحق و
مضافات که معظم ولایت اذربایجان بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و رایات
جلال کوچ بر کوچ بآنصوب رسیده ظاهر بلده نخجوان محل نزول اردوی ظفر قرین گردید
مستحفظان سایر قلاع اذربایجان که دینطرف آب ارس بودند قلاع را خالی کرده
با ایروان جمع شدند بندگان حضرت اعلی الکا نخجوان را بچراغ سلطان استاجلو مرحمت
نموده رومیان مذکور را که نزد ملازمان ذوالفقار خان مهمان بودند باو سپردند که چون
خانه ایشان در قلعه ایروان است تا فیصل مهم قلعه ایروان نزد او بوده باشند درین منزل
مصطفی بیک محمودی که از اعاظم امراء کرد و حاکم قلعه باکو بود بعز عتبه بوسی مشرف گشته
مورد توجهات شاهانه گردید و از انجا بفیروزی و اقبال متوجه ایروان گشته در ناحیه
دهدی جمعی کثیر از مردم اویماقات البادت و سعدلو و بازوکی و غیرهم که در زمان
قزلباش در ولایت چخور سعد اقامت داشتند و قریب دو هیه اکثر در انجمله ساکن بودند
اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و از انجا کوچ کرده در یکفرسخی قلعه نزول اجلال واقع
شد درین منزل قریب ده دوازده هزار کس پیاده بر الکاء مواضع ایروان و نخجوان و آن
حدود در قلم شد که بپای قلعه آمده در سیبها کار کنند و در آنروز جمعی از غازیان
جلادت شعار بپای قلعه رفته آثار اقتدار ظاهر ساختند و رومیه نیز بیرون آمده
بین الفریقین اندک محاربه وقوع یافته چند کس از جانبین زخمدار شدند روز دیگر آن

نصرت

نصرت آیات بپای قلعه در حرکت آمده از دامنه کوه روانه شدند و راه رومیه بسته
دست بانداختن توپ و ضربزن و بادلیج گشادند و اردوی همایون بمیان باغات و دیوار
بست حوالی قلعه درآمده هر کس در محل مناسب فرود آمده و بجهت گلوله ضربزن و بادلیج
که بمثال تگرگ از قلعه میبارید در یکطرف خیمه خود که بجانب قلعه بود بپای ساخته
اقامت نمودند قلعه ایروان مشتمل بر سه قلعه بود یکی اصل قلعه عتیق که فرهاد پاشا
سردار در یورت ئیل ۹۹۱ که بتسخیر ولایت مذکور آمده و نواب سکندرشان سلطان
محمد پادشاه در خراسان بود در کنار رودخانه زنگی جائی در غایت استحکام ترتیب داده
و شیرحاجی ساخته خندق عمیق حفر نموده بود و یکی قلعه کوچکیست که بر بالای پل بزرگ
که در مابین جنوب و غرب قلعه واقع است ترتیب داده بودند قلعه کورجی نام نهاده فاصله
بین القلاع دو سه تیر پرتاب بود باشد مستحفظان انقلعه باستظهار مردم قلعه بزرگ
بیرون آمده آب از رودخانه و سایر مایحتاج از قلعه بزرگ میبرند و دیگر قلعه جدید
است که دران چند روز لشکر نخجوان بجهت خود در جنب قلعه عتیق در طرف قبله در
غایت استحکام ترتیب داده اما فرصت تعمیر شیرحاجی و حفر خندق نیافتند بندگان حضرت
اعلی شاهی ظل الهی و امراء عظام اطراف و جوانب قلعه را بنظر درآوردند اگرچه تسخیر
ان حصن حصین که مملو و مشحون بمردان کاری کارآزموده و آلات داری و ذخیره من زمان
ظهور دولت جهانگشای سلاطین صفویه کمتر واقع شده بود که جنود قزلباش بقهر
و غلبه قلعه از رومی گرفته باشند و بین الجمهور چنین مشهور بود که قلعه گرفتن از رومی
امریست محال اما حضرت اعلی همت والا بتسخیر آنها مصروف ساخته اطراف و جوانب
قلعه را بر امراء عظام و قورچیان و غلامان و سایر عساکر نصرت نشان قسمت فرموده
ذوالفقار خان و لشکر اذربایجان بتسخیر قلعه کورجی مأمور فرمودند و قرچقای
بیک را با غلامان خاصه شریفه و هریک از امراء و عسکر را بمحال اثبت تعیین فرمودند
رومیان در کمال قدرت و اقتدار بمدافعه و محاربه مشغولی نموده چند مرتبه با فوج کثیر
از قلعه بیرون آمده در فضائی که جانب قبلی قلعه جدید واقع بود صف آرای گشته
مستعد رزم و پیکار میگردیدند و ازینطرف نیز لشکر قزلباش بمقابله ایشان شتافته
بین الجانبین محاربات روی میداد و از جانبین جمعی قتیل و مجروح میگشتند در یکی

از معارک شیخ حیدر مکری بی باکانه خود را بر و میان زد و بزخم تفنگ مقتول شد و چون رو
میان پشت بدیوار دست داد و بجشتری آمدند و جهلا و بی باکان قزلباش از جهل و غرور
جوانی تا پای قلعه میدوانیدند و تفنگچیان رومیه در مکانی باز داشته بودند بزخم تفنگ
غازیان را زخمدار میکردند درین معارک چند کس از جوانان دلیر کارآمدنی ضایع شدند حضرت
اعلا هر چه کار درین نوع جنگ ندیده امر فرموده بودند که در میان فضای مذکور حجری زده
جمعی از عساکر قدر نشان و تفنگچیان رکاب همایون در اینجا کشیک نگاه دارند که من بعد
از دروازه لشکر بیرون نتوانند آمد فرمانبران حسب الفرموده همایون بترتیب حجر پرداخته
و غازیان و تفنگچیان بمحافظت و محارست مشغول شدند رومیه راه بیرون آمدن و صف
قتال آراستن مسدود یافته ترک آن کردند و درین جانب در امر محاصره ترتیب سپاه سعی
موفور بظهور میرسانیدند و برخوردار بیک توپچی باشی را بریختن توپ مامور فرموده
مقرر شد که در شهر ایروان که تا پای قلعه یک فرسخ است بتوپ ریزی مشغول باشد و کس
به تبریز فرستاده بال یمز بزرگ و چند توپ دیگر که در قلعه تبریز بود آوردند و اول توپ را
با توپچیان بذو الفقار خان دادند که بر قلعه کورجی زنند زیرا که تا آن قلعه مفتوح نمیشد
از آن طرف سیبه آوردن متعذر بود و در میان قلعه عتیق و جدید باستظهار قلعه
کورجی بکنار رودخانه و باغات تردد مینمودند و رفتن لشکر قزلباش بمیانه این دو قلعه
و در اینجا سیبه ساختن بغایت دشوار بود تا آنکه بعد از چند روز که توپ میزدند از اتفاقات
حسنه توپ بر برجی که خمهای آب در اینجا بود خورده فرو ریخت و خمها شکسته آبها ریخت
و در همان شب ملازمان ذو الفقار خان جلادت نموده بمیان دره که فاصل بین القلاع است
در آمدند و مستحفظان قلعه کورجی از فقدان آب و در آمدن قزلباش بمیان دره
سراسیمه گشته راه تردد و آب آوردن را بر خود مسدود یافته نیمشبی با شمشیرهای
آخته بیرون دویده خود را بقلعه جدید انداختند و چند نفر از رومیه مقتول و زخم
دار شد قلعه کورجی بتصرف در آمد و این معنی مقدمه فتح و ظفر گشته غازیان جلادت
شعار بیشتر از بیشتر در امر محاصره و استحکام سیبها کوشش مینمودند اما چون برودت
عظیم بر هوا استیلا یافته شدت شتا و سورت سرما بمرتبه رسید که دستها از حرکت
باز ماند و فرد کی رمین بغایتی انجامید که متین الماسگون از کندن آن عاجز آمدند

بهجت زیاده از زیرسعی و اهتمام غازیان مرتب نمیشد و همین بود که سیبها را استحکام
داده شب و روز لوازم احتیاط بجای می آوردند و رومیه یکمرتبه بسیبه غازیان
بازوکی و یکمرتبه بسیبه عمله بیوتات ریخته بقدر دستبردی نموده و یکمرتبه که بطرف
قورچیهای بیک و غلامان بیرون آمده بودند حسین آقابلی که از آقایان معتبر رومیه بود
و زخم تفنگ یافته بیجا شصت نفر از رومیه زخمدار و مقتول شدند و تا بُرْدی باقی بود
بدین وتیره بمحاصره قیام داشتند و از جانبین تفنگ و توپ در کار بود و در میان در
انداختن بادلیج و ضربزن بنوعی مبالغه مینمودند که در هر خیمه از خیام اردوی همایون
ده دوازده گلوله جمع شده بود و جمعی کثیر از مترددین میان اردو و مردم اردو بازار
بضرب گلوله بادلیج ضایع شدند اکنون مناسب چنان نمود که او لتحریر وقایعی که در
زمستان در پای قلعه ایروان دست داد شروع نموده بعد از آن بذکر تتمه احوال
قلعه و شرح فتح و تسخیر آن حصن حصین که کارنامه سلاطین نامدار و خواقین روزگار
است پردازند **ذکر وقایعی که در آن زمستان در حین محاصره قلعه ایروان روی داد
باقتضاء قضا و حسب تقدیر خالق بلاد و عباد** بر ضمایر هوشمندان کارآگاه و بادیک
بینان عالم انتباه صورت این مدعا احسن وجهی جلوه ظهور داده که هرگاه کوکب اقبال
سعادتمندی از مطلع امید درخشیدن آغازد و بدستیاری پرده گشایان سرادق غیب
ابواب فتوحات از مکمن الطاف لاریبی بر چهره سعادتمند گشایش یافته اسباب رفعت
و اقبال علی احسن الحال مهیا و آماده میگردد مصدق انتقال صادرات احوال سعادت منوال
شهریار بیهمال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تواند بود که چون پای همت در رکاب دولت
و اقبال نهاده بمقتضای همت ارجمند قلعه تبریز و نخجوان بنوعی که تحریر یافت بحیطه
تسخیر در آمده محاصره قلعه ایروان فرمودند و در حین محاصره سلطان محمد خان بن سلطان
مرادخان که در آنوقت فرمانفرمای ممالک روم بود باغوای بعضی از اهل حرم که ضد مادر
او بوده اند بجرم سرای خود طلبیده بدست خواجه سرایان ناچیز گردانیده بود و از آن
مر ملالت تمام داشت از اخبار فتح تبریز و آشوب و شورش مملکت کدورت و ملال
بیشمار بر ضمیرش استیلا یافته بمقتضای کریمه اِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً
وَلَا یَسْتَقْدِمُونَ هادم اللذات بر سرش تاختن آورده روی بعالم عقبی آورد و هر چند

امور عالم در قبضهٔ قدرت پادشاه لم یزل لایزال است و در حقیقت پادشاهان مجازی را بی تایید
الهی در انتظام مهام دولت اختیاری نیست اما ملوک اطراف و مردم دور و نزدیک که نظر
بر امور رشعار ظاهر دارند ازین وقایع بافزونی دولت و اقبال همایون و تزلزل احوال رومیه
متیقن گشته احوال مستحفظان قلعه نیز فی الجمله اختلال پذیرفت و وزرا و ارکان دولت
عثمانی ازین دو واقعهٔ هایله که باعث ازدیاد شورش و آشوب بود متزلزل گشته چون
بکبیرش سلطان مصطفا نام را بخبط دماغ منسوب میساختند سلطان احمد نام پسر
دیگر او را که شانزده ساله بود و بر تخت پادشاهی روم جلوس فرموده بتدارک اختلال
احوال مملکت پرداختند دیگر از سوانح ایام محاصره آمدن میر محمد معصوم خان بکری است
که از امراء معتبر سلسلهٔ پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه حاکم ولایت بکر
بود که از جانب آن پادشاه فریدون بارگاه همراه منوچهر بیک ایشک آقاسی غلام خاصهٔ
شریفه که هفت سال قبل ازین برسم رسالت بجانب هند رفته بود بجهت تجدید قواعد
دوستی بایلچی گری آمده تحف و هدایاء لایقه آورد و از جمله هدایا یک قبضه شمشیر غلاف او هیچ جا
سراسر طلا مرصع بالماس رین و جواهر بود و در پنهان علم معنی فرستادن شمشیر
مذکور را در حینی که حضرت اعلا کمر همت بکین اعدا بسته متوجه تسخیر ممالک موروث
شیروان و اذربایجان و گرجستان بودند از جانب صاحبدولتی ذی جاه انتخاذ داد .
صاحبقران و دودمان گورکانی که همیشه تیغ قهرش بر فرق اعادی اماعنه و هو دمظفر
و منصور آمده بفال و شگون گرفته بفتح و ظفر شهریار کامکار امید وار شدند القصه
ایلچی مذکور در پای قلعهٔ ایروان بار دوی ظفر نشان رسیده باتفاق منوچهر بیک
شرف مجالست مجلس بهشت آیین دریافته و تحف و هدایاء پادشاهی را بدر دولتخانه
همایون آورده بروز بر یکدیگر چیدند که هرگاه رخصت یابند از نظر اقدس بگذرانند حضرت
اعلیشاهی ظل الهی از مشاغل قلعه گیری صرف نظر قیمت بحر خاصیت اثر از تحف و
هدایا مذکور بعود سوای شمشیر که منشاء آن فال و شگون بود متوجه دیدن آنها نشدند
و ملازمان خان بکر مدت چهار ماه که از سر وقت سرما و شدت شتا روح در ابدان منجمد
میشد در دولتخانه بکشیک و محافظت بارخانه مشغول بودند تا آنکه بعد از فتح قلعه
که شریف پاشا و اکثر عظما و معارف سپاه رومیه و اکراد در بارگاه معلی حاضر بودند

تحف

تحف و هدایا پادشاهی را بپیشکش با ایلچی از نظر اقدس گذرانیدند و حضرت جمیع آنها را با امراء
عظام و حکام الولایات و اشراف و اعیان هر طبقه و هر طایفه که در اردوی همایون مجتمع شده
بودند علی قدر مراتبهم قسمت فرمودند دیگری از سوانح حین محاصره الکندرخان بن لوارساب
خان والی گرجستان کاخت است که از جمله باج گذاران این دودمان و تابع امر و فرمان
بود او بعد از پدر و کرکین برادر بزرگتر حسب الفرمان حضرت شاه جنت مکان والی ولایت
مذکور گشته تا حین حیات آنحضرت بر جادهٔ اطاعت و انقیاد راسخ بود و همه ساله باج
و خراج میداد بعد از سنوح واقعهٔ شاه جنت مکان و آغاز جلوس نواب سکندرنشان بنوعی
که در صحیفهٔ اول نگارش یافته در میان لشکرها بتسخیر ولایت شیروان فرستادند و
عبور لشکر از ولایات گرجستان بود الکندرخان که باصابت رای و تدبیر سرآمد برنا
و پیر و در حیل و در و باه بازی گرگ پیر بود بر خلاف همایون خان والی کارتیل اصلاح خود
در اطاعت و انقیاد رومیه دیده با پاشایان و سرداران که می آمدند طریقهٔ بازگشت
مرعی میداشت و ترل و ساوری داده خدمات میکرد چون ولایات شیروان و اذربایجان
متصرف رومیه امده مشار الیه نیز باج و خراج قبول کرده نسبت بخواندکار روم اظهار
اخلاص مینمود و در زمان نواب سکندرنشان که یکمرتبه امراء قزلباش بر سر او رفتند
کستندیل میرزا پسر خود را بجهت تجدید قول بندگی بخدمت نواب جهانبانی سلطان
بانی سلطان حمزه میرزا فرستاده بود او از اوان طفولیت در میان قزلباش نشو و نما
یافته در خدمت اشرف از زمرهٔ مقربان و مخصوصان مجلس خاص بود الکندرخان
با وجود اطاعت رومیه مآل اندیشی کرده هرچند گاه کس بدرگاه معلا فرستاده اظهار
اخلاص می نمود و تحف و هدایا میفرستاد و باسلعات و اصطناعات شاهانه سر
افراز میگردید درینوقت که تسخیر ملک موروثی و تنبیه متمردان پیش نهاد همت
گشته مغرا اذربایجان اتفاق افتاد در حین محاصره قلعه ایروان کستندیل میرزا
از خدمت اشرف رخصت یافته بگرجستان رفت که پدر خود را بدرگاه جهان پناه
آورد که عذر ایام سابق خواسته من بعد ترک هواخواهی رومیان نموده بدستور
زمان شاه جنت مکان تابع امر و فرمان شاه کشورستان بوده باشد و پدر را بحسن
خلق و لطف گفتار و وعد و وعید بایلی و انقیاد این دودمان و آمدن بپایهٔ سریر

اعلی ایل وراغب ساخته طوغا اوکرها با یروان آورد و در روزی که مشار الیه باردوی معلی ملحق میشد حسب الامر الاعلی جمیع امرا و ارکان دولت باستقبال رفته او را بتعظیم و تکریم آورده بودند و هم از گرد راه بپایه گاه سپهر اشتباه در آمده بپابوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سر بلندی یافت و طبق زر طلا که در ولایت خود بالقاب همایون مسکوک گردانیده بود چنانچه برسم و آیین گرجیانست که بر سر پادشاه نثار میکنند بدست گرفته در حین ملازمت نثار فرق همایون کرد و نواب اشرف بی تکلفانه او را در آغوش عطوفت و التفات کشیده بواسطه کبر بانواع نوازش و الطاف پادشاهی معزز و مباهی گشت و همچنان انیس مجلس خاص و هم صحبت بزم اختصاص بود همچنین طهماسب قلی بیک ولد ملک [illegible] مجوس غلام خاصه شریفه که در سلک سفیران درگاه منتظم بود بطلب گرگین خان ولد سیمایون که بعد از گرفتاری پدر در گرجستان کارتیل ولایت موروثی بایالت و دارائی نشسته و او نیز احرام عتبه اقبال بسته در پای قلعه باردوی معلا رسیده شرف مجالست مجلس بهشت آیین مشرف شده بتعظیمات شاهانه و تکریمات پادشاهانه اختصاص یافت و در خلال این احوال گروهی از اویماقات متفرقه ولایت روم که بعبارت ترکی خود را سپل سپرده نام نهاده بودند یعنی پاک روب شاهی سیون شده قریب بده هزار خانه وار روی امید بدرگاه جهان پناه نهادند بهر محل از ولایت روم عبور میکرده اند هرچه می یافتند بوطبق نام خود پاک بجاروب جاذبه میرفته اند و ریش سفیدان ایشان در پای قلعه بشرف سجده اشرف مشرف شده بترتیب و نوازش سرافراز گشتند و در ولایت ری و ساوه و خوار و غیره زکوه جهت طایفه مذکور قشلاق تعیین یافته روانه عراق گشتند شمسی پادشاه قزاقلی نیز با جماعتی از ایل مذکور که از اویماقات قزلباش بودند و در قراباغ مسکن داشتند و در فترت رومیان اطاعت رومیان نموده مرتبه امارت و پادشاهی یافته بود و جمعی کثیر از ایل شمس الدینلو و حاجیلو و غیر ذلک بپایه آمده دیگر بار فرق انقیاد خود را بپوشیدن تاج وهاج دوازده ترک اثنا عشری معزز رسانیدند و پادشاه مذکور بلقب ارجمند خانی سرافراز شد و روز بروز شوکت و اقتدار پادشاهی ازدیاد پذیرفت موجب اختلال احوال رومیان و مستحفظان قلعه میگشت **ذکر رفتن الله وردی خان بیگلربیگی فارس حسب الفرمان بر سر بغداد و مراجعت**

بدرگاه

بدرگاه فلک بنیاد در سال گذشته که از دم آقایان بغداد ازون احمد که بوفور رشد و کاردانی از سایر اعیان و احباسمت امتیاز داشت با حاکمی که از جانب خواندکار روم منصوب بود مخالفت نموده دم حکومت عراق عرب بنام خود کشیده باعتبه علیا شاهی در مقام اخلاص و هواخواهی در آمده و عرض نموده بود که خطه بغداد را بجهت اولیاء دولت ابد پیوند محافظت نموده ام و هرگاه موکب نصرت قرین بدین طرف در حرکت آید یا یکی از امرا نامدار بدین خدمت مامور گردد بنده وار اطاعت فرمان قضا جریان نموده شهر و قلعه می سپارم در حین توجه رایات فیروزی نشان بصوب آذربایجان حکم همایون بجمله نفاذ پیوست که الله وردی خان امیر الامرا فارس با عساکر ظفر مآثر آن ولایت از راه شوشتر و حویزه بجانب بغداد در رفته اگر از اطوار ازون احمد رایحه صدق و اخلاص بمشام هوا خواهان رسیده بوعده وفا نماید بحراست آن ولایت پردازد و الا بمقتضای وقت عمل نماید الله وردی خان حسب الفرمان قضا توامان با لشکرهای فارس و کوه کیلویه و خوزستان از راه عربستان و لرستان بجانب بغداد در حرکت آمده حسن خان استاجلو حاکم همدان و حسین خان حاکم لرستان با امرا و عساکر قلمرو علیشکر حسب الامر الاعلی بخان مشار الیه پیوسته مجموع دوازده هزار کس جنگی ترتیب یافته با قشون آراسته پیراسته بحوالی بغداد رسیدند ابراهیم نام شخصی را که مدتی بود از بغداد شاهی سیون گشته بملازمت عتبه علیا شاهی آمده در سلک غلامان درگاه منسلک بود برسالت نزد ازون احمد بشهر فرستاده او را بمواعید دلپذیر و نوازشات شاهانه مستظهر و امیدوار گردانیده پیغام دادند که ما حسب الامر الاعلی بنابر وعده که با منسوبان درگاه شاهی نموده بودی آمده ایم اگر بوعده وفا نموده نمایی و کردار مطابق گفتار باشد هر آیینه در خدمت اشرف بحصول مقاصد و مطالب ارجمند معزز و سربلند گردی و الا آنچه در مشیت الهی رقم تقدیر پذیرفته بحیز ظهور آید ازون احمد چون در امر حکومت فی الجمله استقلالی پیدا کرده بود و ارکان دولت عثمانی مصلحت وقت در اغماض و تغافل دانسته حکومت بغداد و امیر الامرایی عراق عرب را باو گذاشته بودند و درین وقت بهواخواهی دودمان آل عثمان ستوده با لشکر قزلباش در مقام خلاف در آمد که بدین وسیله بنیان حکومت خود را در آن سلسله استحکام داده نقد داعیه بنهد بنابر آن ابراهیم بیک مذکور که پیام

اوردی پیش نبود برخلاف قاعده زنانیان بقتل اورده لوای مخالفت مرتفع گردانیدند وعاقبت
نیامت این کردار زشت گرفتار آمده رسید باو انچه رسید و پرتوی ازان سرگذشت
برصحیفه احوال سال آینده خواهد تافت بالجمله در روزی که جنود نصرت نهاد بظاهر
شهر بغداد رسیدند متحصنان شهر پای جلادت از دروازه بیرون نهاده دربرابر لشکر
فیروزی اثر صف قتال اراستند وازینطرف نیز افواج قاهره درحرکت امده مبارزان معرکه
نبرد خصوصا حسن خان وحسین خان که چرخچیان جنود اقبال بودند پای مبادرت
پیش نهاده بیک حمله صرصر اثر سلک جمعیت ان طایفه را ازهم ریخته خاک معرکه را بخون
مبارزان امیختند ومتحصنه بغداد تاب مقاومت نیاورده روی هزیمت بجانب شهر
نهاده در رفتند و دروازهای شهر وقلعه را بسته خاطر بتحصن وقلعه داری قرار دادند
وسپاه ظفر قرین هزیمتیان را قریب بدروازه تعاقب نموده جمعی کثیر برخاک هلاک انداختند
چنانچه چند نفر را درکنار تخته پل بشهرستان عدم فرستادند وجناب خان با امراء
عظام درکمال شوکت واقتدار محل نزول اختیار کرده فرود امدند درهمان روز از موقف
عز وجلال منشور اقبال شرف ورود دریافت مضمون بلاغت مشحون ان خطاب بلاارتیاب
که باشتباه اسامی هزاران حکمت عملی دران مندرج ومنطوی بود والفاظ ان نکات دلپذیر
بقلم تقدیر در صفحه تدبیر پادشاهان والاشکوه که پرده کشایان سرایر غیبی اند
رقم تصویر دارد ان بود که اگر ازون احمد از وعده پشیمان گشته درمقام مخالفت و
قلعه داری باشد چون درینوقت که همت بتسخیر ولایات موروث از اذربایجان وشیروان
وگرجستان بسته الیوم بنفس نفیس محاصره قلعه ایروان فرموده ایم وامدن لشکر عظیم
ازجانب پادشاه روم باستخلاص محصوران ومحاربه جنود نصرت نشان محتمل
است واز دو طرف خود را پای حوادث نمودن مصلحت وقت نیست در بغداد خود را
بمحاصره مشغول نساخته متوجه اذربایجان گردیده بموکب نصرت نشان پیوندد وچون
درانوقت مشاهده تسخیر ملک بغداد در نهانخانه تقدیر الهی روی درنقاب احتجاب
داشت خان سومی الیه پذیرای فرمان قضا جریان گشته بمحاصره قلعه نپرداخته
طبل رحیل کوفت ودراثناء راه معلوم شد که پسران قباد ولد میر عمر که از امراء
سنجق رومی بودند ودر قلعه زنجیر واعذود اقامت داشتند متعرض جنود اقبال

کشته

کشته مضرت واسیب بجمعی که متعاقب امراء عظام می امده اند میرسانیدند تنبیه وتادیب
ان خاکساران که در خارستان وادی ادبار وطن دارند بر ذمت همت دانسته جمعی از امرا
وعساکر بدینخدمت مامور گشته روی توجه بمسکن ان قوم اوردند وایل والوس ایشان
که درمسکن مالوف بربستر مالوف غفلت خفته بودند بدست درامده ممتلکات ایشان
عرصه نهب وغارت شد ومیر عمر نام پسر قباد که بریاست وسروری قوم از برادران
امتیاز یافته بود ازمیان الوس فرار نموده بقلعه زنجیر گریخت واز افواج قاهره ملازمان
حسین خان دست از تعاقب باز نداشته مقارن وصول او بقلعه رسیدند میر عمر فرصت
مدافعه وقلعه بندی نیافته اراده فرار نموده وفی الفور بامداد جنود غیبی ونیروی
اقبال حضرت اعلی بدست مبارزان لشکر فیروزی اثر گرفتار امده تمامی قلاع ومملکت
ایشان بتصرف اولیاء دولت ابد پیوند درامد پسران دیگر چون حال بدین منوال دیدند
دست در دامن عجز وبیچارگی اویخته درملازمت جناب خانی باردوی کیهان
پوی امده بمراحم بیدریغ خسروانه سرافراز شده در سلک عساکر منصوره درامدند
چون دولت نداشتند عاقبت روی گردان عتبه اقبال گشته پای در دامن فرار
نهادند وحسین خان حاکم لرستان باسایر امرا حسب الحکم بالکاء واقطاع خود رفتند
واللهویردی خان وحسن خان متوجه اردوی همایون گردیده حسن خان درهنگام
محاصره قلعه ایروان واللهویردی خان در روزی که فتح شده بود بپایه سریر اعلی
امده بشرف بساط بوسی ونوازشات خسروانه سربلندی یافتند وحسن خان
با بعضی امرا بتاخت اخسقه که در گرجستان ستق والکاء منوچهر خان داماد سیمون
خان بود وبتصرف رومیان درامده بود گشت مامور واینخدمت بروجه مرغوب
بتقدیم رسانیده بسیاری از نسا وصبیان کفره گرج اسیر نموده بروجه احسن وطریق
ایمن معاودت نمود از سوانح ان ایام تخریب قلعه تبریز وعمارات عالیه انجاست که
رومیان درعرض سی سال که ان بلده فاخره درتصرف ایشان بود ساخته وپرداخته
بودند اگرچه صاحبان بیوتات وخانات ومستغلات مرغوب که دران قلعه احداث
شده بود ازین معارک روی بشهرستان عدم اورده اما طایفه رومیه خصوصا
اقربای انقوم را علاقه خاصی که لازم ارباب تعلق ولاکوز منشا بشریت است بانجاها

انطایف

ومتعلقات انجا بود وجهت قطع علاقه قلع وقمع ان خانها واز الغانات ومستقلات که
سالها ازان استفاع یافته بودند ومحو اثار دو دمیه برضمیر الهام پذیر لازم نمود لهذا موقف
جلال فرمان قضا جریان باسم تبریزیان دران باب عز صدور یافت واخلاص کیشان
عقیدت آیین تبریز نطاق همت باقدام این خدمت چست بسته در اندک روزی از قلعه
مذکوره انهمه ابنیه وعمارات از خانها وخانات ودکاکین وحمامات ومثل انها اثار
نگذاشتند درین سال اقا میرزا علی دولتابادی که مستوفی الممالک بود بعلت آنکه معز
ابراهیم ای سال گذشته کتاب دفترخانه همایون را بتقصیری چند متهم ساخته بود
ازان منصب عزل شده امر مزبور بمیرزاء مذکور مفوض گردید چون برخی از سوانح این سال
همایون وقضایاء ایام محاصره قلعه در رشته تحریر درامد اکنون وقت انست
که برسر سخن رفته کمیت اقلام جهانورد اندیشه را در میدان قصه پردازی بجولان در
آورده وقایع سال میمنت مال لوی ئیل ترکی وشرح فتح قلعه ودیگر فتوحات که به نیروی اقبال
دران سال فرخنده فال ظهور یافت در سلک تحریر انتظام دهد نظم کند گر قاید
توفیق یاری ÷ بمفتاح قلم از لطف باری ÷ کشایم قلعه امید را چست ÷ نگردد گر بنیان همت
سست ÷ ذکر سال فرخنده فال لوی ئیل ترکی مطابق سنه اثنی عشر والف وبعضها
سنه ثلاث وعشر والف هجری دهم جلوس سعادت مانوس عباسی ÷ نوروز جهان افروز
این سال همایون فال روز یکشنبه نوزدهم شهر شوال ختم بالخیر والظفر والاقبال اتفاق
افتاد خسرو سیارگان که قلعه کشای طارم چهارم است بروج مشید دلو وحوت را
سپری ساخته لوای ظفر واقبال در ساحت دلکشای حمل افراخت شاه انجم سپاه والا جاه
دارد دوی گردون اشتباه در پای قلعه ایروان نزول اجلال داشتند ودر مدت
محاصره بجهت هجوم لشکر دی وشدت زمان ودم سردی روزگار که زمینها از غایت
افسردگی حکم فولاد اکبر داشت چندان کاری از پیش نرفته بود درین هنگام که شهسوار گیتی
خرام جهان پیما همایون خورشید عالم آرا باشکوه عظمت واقبال از تتق ظلمانی دی بیرون
خرامید وکمند زرین تار همت بر تسخیر قلعه آباد جهان انداخته وافسردگی روزگار
قدری روی بانحطاط آورده قلعه کشایان باغ وبهار جلوه گری آغاز نهادند ورزم
آزمایان معرکه نبرد وبهادران موکب اقبال بحشتی از حشتی کمر همت چست برمیان بسته

بر اسم قلعه گیری پرداختند ودو عدد توپ قلعه کوب بزرگ که هر یک تخمینا بوزن تبریزی
سی من سنگ می انداخت ترتیب یافت بر رای جهان آرا پرتو ظهور انداخت که نخست در
تضییق ساکنان حصار جدید اهتمام نموده بحیطه تسخیر درآورند وبعد ازان بتوفیق
اسمانی از جانب حصار جدید سیبه پیش آورده متوجه تسخیر قلعه عتیق گردند وبروشنی
مشعله تقدیر بمسلک راست تدبیر افتاده قرچغای بیک را با جمعی از غلامان وتفنگچیان
خراسانی مقرر فرمودند که از جانب قبلی حصار جدید سیبه پیش برند ومحافظت
جانب شمالی قلعه عتیق که بقرچغای بیک وغلامان متعلق بود بحسن اهتمام ذو الفقار
خان ولشکر اذربایجان مفوض گشت ویکعدد توپ را بطرف شرقی قلعه عتیق که سپاهی
مقصود بیک ناظر وعمله کارخانها ومحمد تقی بیک باشی تفنگچیان بافتی بود بردند نصب نمودند
وامیر گونه خان که از قراباغ آمده حکومت ایروان باو نامزد شده بود قرار یافت که در جانب
شرقی مابین قلعه عتیق وجدید در برابر برج سفیدی که معظم بروج قلعه وارتفاع
اسمانی داشت حواله ترتیب داده پای جلادت ومردانگی ازان طرف پیش نهد وقنبر بیک
سلیحدار باشی گوزی یوکلو با بعضی از دلیران بجانب شرقی قلعه جدید معین شدند
وازبروج بزرگی دکن طرف قبلی حصار جدید بود تا در دروازه در عهده اهتمام قورچی
باشی وقورچیان عظام قرار گرفت ویکتوب را درانجا نصب نمودند واطراف وجوانب
هرد وقلعه سوای جانب غربی که رودخانه زنگی جای مشهور است از انجا میگذرد وسیبه
آوردن ازان طرف متعذر بود بمردان کاری استحکام یافته قلعه را مرکز وار در
میان گرفتند وهر یک از سرداران مورچل خود را استحکام تمام داده حوالها ترتیب
دادند وخاک پیش برده تل خاکی چون کوه الوند بدیوار حصار رسانیدند ونقبها
بزیر برج وباره زده رخنها بضرب توپ در بروج افتاد وبسیاری از پیکرها وسایر
مستحفظان از آسیب تفنگ راه عدم پیمودند وکار بر محصوران تنگ شده تزلزل
واختلال تمام باحوال مردم راه یافت واسباب قلعه جدید از همه طرف دست بهم
داده بهادران قلعه کشا ودلیران رزم آزما آماده آنکار شدند اما حضرت اعلی
شاهی ظل الهی درامر یورش متردد ومتفکر بودند بعضی از ارکان دولت قاهره مثل
قورچی باشی وبسطام اقا وغیرهم اراده یورش داشتند وبعضی دیگر تجویز نمیکردند

جنانچه ترتیب بعد روز این معامله موقوف ماند این گفتگو درمیان بود چه محتمل بود که خلق
کثیر از جوانان کارآمدنی بزخم تفنگ ناچیز کردند والعیاذ بالله اگر هم تسخیر درین یورش
صورت نپذیرد محصوران خیره گشته بلند و دراز کشند دران چند روز که در برابر
این گفتگو بود درمیان قلعه جدید اکثر خاکها بر دیوار حصار تکیه زده بودند باندرون
میکشیدند بالاخره قرار یافت که حضرت اعلی بنفس نفیس بر سیبها تشریف برده برأی العین
مشاهده منافذ و رخنها نموده بدانچه رای عالم آرای خاقانی که مهبط تجلیات سبحانی
است اقتضا فرماید و جان سپاران عتبه اقبال ابدان مامور گردانند کمر طاعت گذاری
برمیان جان بسته بدان اقدام نمایند هرچند اینگونه امور مناسب حال پادشاهان نیست
و حزم و احتیاط مقتضی آنست که وجود شریف فرمانروایان والانژاد در هفت حصار
آهنین محفوظ باشند لیکن حضرت اعلی شاهی از رسوخ اعتقاد که بمقتضای اسمانی هیچ
امری از پرده خفا بجلوه گاه ظهور نمی آید از محاصره رفتن پای قلعه احتراز نفرموده
بدن بی بدیل را بدرع حمایت الهی آراسته بمورچلهای مبارزان شیر و زند تشریف برده
مساعی جمیله هریک از بندگان درگاه را که در خدمت مرجوعه بظهور آورده بودند خاطر
نشان شدند و ملاحظه اوضاع سیبها کرده چون کار نزدیک رسیده بود تجویز یورش
فرمودند بتاریخ دوازدهم پنجشنبه بیست و هفتم شهر ذی الحجه الحرام عساکر نصرت اعتصام
که بتسخیر قلعه جدید مامور بودند در سیبها جمع شده منتظر بودند که هرگاه از
جانب اشرف اشاره شود روی جلادت و مردانگی بتسخیر حصار آورند چندان
جمعیت و ازدحام در سیبها جمع شد که دلیران جان نثار بر زبر یکدیگر افتاده جای
ایستادن نداشتند و از موقف جلال الحکم جریان قضا بر جمله نفاذ یافت که در هنگام
یورش چابکروان فراز و نشیب مردانگی مردم سیبهای جانب قلعه عتیق شورش و غوغا
آغاز نهاده توب و تفنگ بسیار اندازند اما از جای خود حرکت نکرده قدم فراتر
ننهند که مستحفظان آن قلعه بخود درمانده از ایشان مددی بمردم قلعه جدید
نرسد و ترتیب بطلوع صبح صادق کرنای نواخته و سورن انداخته افواج قاهره هریک
از مورچل خود ببرج و باره دویده از رخنها که بدید آمده بود داخل قلعه شدند درین
شب درمیان از زیادتی شورش و غلغله عظیم زیاده از شبها بیش حزم و احتیاط

ورزیده

ورزیده تا صباح در بروج و باره پاس داشته آماده مدافعه و مصادمه بودند از اتفاقات حسنه
که تایید ایزدی عبارت از آنست قریب نصف شب هوا تیرگی یافته غمام سیه فام دمی فلک را
تیره گردانید و باران عظیم باریدن گرفت و در مورچلها و سیبها چندان آب روان شد
که از کثرت گل و لای سپاه منصور را مجال حرکت نبود بالضروره این معنی در عقده تاخیر افتاده
دران شب دیجور هولناک قضیه یورش صورت نبست اگرچه ظاهر پرستان عالم صورت
این شورش طوفانی را سد راه ظفر و مایه تعویق فتح حصار دانستند اما بر دوراندیشان
جهان معنی ظاهر بود که قطره از آن سحاب اقبال ریزان بود و چندین مصلحت ایزدی در ضمن
آن مطوی شب دیگر که جمعه بیست و هشتم شهر مذکور بود بهمان قاعده عساکر نصرت نشان
در مورچلهای جمعیت و ازدحام نموده آماده یورش گشتند درمیان بطریق شب دوشین
تا نصف شب کما ینبغی بلوازم حزم پرداخته پاس داشتند اما بعد نصف اللیل از آثار و
علامات چنین ظاهر میشد که در برج و باره کسی کمتر مانده اکثر بخواب غفلت فرو رفته اند
قریب بطلیعه صبح صادق که هنگام غروب کوکب بخت مخالفان بود سرداران قزلباش
یکدیگر را خبر کرده بتخت از جانب سیبه فوجیان از اطراف و جوانب سورن انداخته
بقلعه فرو ریختند و از جانب قلعه عتیق نیز سورن کشیده نقارهای شادمانی بنوازش
در آوردند درمیان خبردار شده خود را ببرج و باره رسانیده جنگ در پیوستند آوای
رعد آهنگ توب و تفنگ که از جانبین متواتر بود غلغله در زمین و زمان انداخت و
صدای کرنای که از ینطرف بلند آوازگی داشت گوش فلک را کر ساخت دلاوران لشکر
قزلباش اصلا از مخالفان توهم نکرده سمندروار خود را در آتش کارزار می انداختند
و درمیان که از جلادت و مردانگی سپاه منصور پای اقامتشان سست شده دستشان
از کار رفت و از اطراف و جوانب بلا را بخود محیط یافته بطرفة العینی میان قلعه را از جنود
قزلباش مملو یافتند و از ستیز و آویز عاجز گشته بالضروره در کمال اضطرار روی بجانب
قلعه عتیق آوردند و در داخل هریک تا خبری خود را بقلعه انداختند بود نیم جانی از ورطه بلا
بساحل نجات رسانیدند تیغ جان‌ستان قزلباش آغاز سرافشانی کرده در اندک زمانی قریب ده
هزار کس بعضی طعمه شمشیر آبدار و برخی از آن طایفه خذلان مآل اسیر و گرفتار گشته اموال
و اسباب و اثاث البیت ایشان عرصه نهب و غارت گشت چون حصار جدید مسخر

اولیاء دولت ابد پیوند کردید دلیران جلادت پیشه شجاعت اندیشه از آن طرف سیبه پیش بردند و
و قلعه عتیق را بی کردار در میان گرفتند خوف و هراس بی قیاس بر ساکنان ان قلعه راه
یافت مع ذلک مهما امکن در حراست قلعه سعی موفور بظهور میرسانیدند تا آنکه از طرف
شمال ذو الفقار خان در سه روز سیبه را بحصار شهر حاجی رسانیده اتش بدروازه شهر
حاجی زد و از طرف شرقی ملازمان خاصه شریفه و اقایان یوقات و تفنکچیان تبریزی
و بافقی و غیرهم هجوم نموده بشهر حاجی درامدند و حارسان شهر حاجی سراسیمه وار دست
از محارست باز داشته بقلعه گریختند و امیر کونه خان بر برج سفیدی که در طرف
شرقی بود یورش نموده بعد از محاربه بسیار و حملات مردانه که متواتر از غازیان قاجار
بظهور پیوست مردانه وار بران برج مستولی کردید اهل قلعه از همه طرف عجز و درماندگی
خود را برای العین مشاهده نموده عقلای انقوم بعد الیوم طاقت مقاومت و قلعه داری
در عسکر بدیه استیمان را اهم و الزم دانستند و شریف پاشا حسن اقا نام چاوش باشی را
بخدمت اشرف فرستاد که اکر عنایت شهریاری شامل حال محصوران کشته رقم عفو بر تقصیرات
و کستاخیهای ایشان کرد ایام محاصره وقوع یافته و در اداب چاکری و طریق خدمت کذاری
و پاس حقوق نمک خوارکی ولی نعمت از آن چاره نبود کشیده عموم اهل قلعه از یاس و سخط
پادشاهی ایمن کردند قلعه را تسلیم مینماییم حضرت اعلی شاهی ظل الهی از شمول عواطف
و الطاف جبلی اینصورت را از محاربه و یورش و خونریزش انبق و بصلاح و صواب
اقرب دانسته ملتمس شریف پاشا را بانجاح مقرون کردانیدند و میرزا علی بیک یوزباشی
بیناک ترکمان را بقلعه فرستاده منشور عاطفت که حرز وجود عالمی تواند بود باسم شریف
پاشا و امان نامه مشتمل بر عواطف و مراحم بیدریغ خسروانه بکل اهل قلعه از مکمن عنایت
عز صدور یافت اما جهال انطایفه که از خرد بی بهره بودند بمجرد اخبار اراجیف که درباب رسیدن
کومک در میان قلعه مذکور میکردید بوسر محمد پاشا ولد خضر پاشا که در ان قلعه بود بجهت
نبود بخیال تباه قتال و اندیشه جنک و جدال را مانع بقلعه دادن شده میرزا علی بیک را
دو روز نکاه داشته روز سیم بیرون فرستادند اقایان جهت اطمینان قلوب بیخردان جاهل
و جاهلان نا اهل تا ده روز مهلت خواسته بودند که توپ انداختن و بجنک و جدال پرداختن
در حیز تاخیر و تراخی بوده باشد تا حقیقت کومک بوضوح پیوندد چون در عالم حساب

دانی و معامله فهمی اینکونه استدعا از خصم نمودن بتخصیص در کار قلعه که تمت دادن
در میزان خرد سنجیده نمی نمود مزاج اشرف از حرکت ناهنجار منحرف کشته فرمان مطاع
نافذ کردید که چون اقوال رومیان فروغی از صدق ندارد و اعتماد را نمی شاید افواج قاهره بیشتر
از پیشتر در کار قلعه کشایی و تضییق محصوران اهتمام نموده قلعه را قهرا جبرا مسخر سازند
دلیران جنود اقبال بمعاونت عساکر ظفر مآل شروع در کار کرده بچابک دوی و چابک دستی
از همه طرف کار بر محصوران تنک ساختند توبچیان آتش فعل بضرب توپ رخنها در برج
انداختند و در ان چند روز که بازار کیر و دار از جانبین کرم بود هراس بیشمار بر اکثر اهل قلعه
استیلا یافته هر روز جمعی یکیک و دو دو از خوف و بیم خود را از بروج و رخنها انداخته شعار
شاهی سیونی ظاهر ساخته از تاب افتاب حوادث بسایه اقبال شهریاری استظلال می
جستند تا کار بجایی رسید که کروه کروه بیتابانه خود را بزیر می انداختند چنانچه محافظان
قلعه از ضبط لشکر و حراست قلعه عاجز آمدند شب عاشورا که مردم اینطرف بتعزیه
حضرت سید الشهدا قیام داشتند غوغای عام عاشوریان اردو بازار محصوران
قلعه شورش و غلغله یورش تصور نموده جمعی که راضی بمصالحه و قلعه دادن نمی شدند
از خواب غفلت برآمده از روی اضطرار دست در دامن تشفع شریف زدند و روز
عاشورا که مقتل سید الشهدا بود و حضرت اعلی برسم معهود و سبیل معتاد لباس ماتم
و سوکواری پوشیده بلوازم تعزیه مشغول بودند شریف پاشا دیکباره حسین اقا چاوش
باشی را بپایه سریر والا فرستاده بروحانیت خامس آل عبا و شهدای کربلا درخواست
خون ان کروه نموده مستقبل ان شد که در همان روز بیرون آمده قلعه را بسپارند اکرچه
آیینه خاطر مبارک از اطوار ناهنجار انطایفه غباری داشت چون ارواح مقدس شهدا
را شفیع ساخته بودند بصیقل مرحمت زنک زدای خاطر انور کردیده مقرر شد که قرچغای
بیک غلام خاصه شریفه با فوجی از غلامان بقلعه رفته محافظت قلعه و یراق متعلق
بسرکار پادشاهی نمایند و پاشاه مذکور با کل اهل قلعه بیرون آمده در صحرا خیام
اقامت نصب نمایند و بعد از مراسم قوایم سریر سلطنت هر کس را درین دیار علاقه بوده
اراده توقف و ملازمت داشته باشد مختار است و هر کس اراده رفتن روم نماید
مرخص حسین اقا مقضی المرام بقلعه رفته محصوران که از عظما و اقایان و زعما

وچاوشان وینکچریان وسایر لشکریان هنوز جمعی کثیر درکمال اراستگی وپیراستگی مانده بودند
درکمال خوف وهراس از تنگنای محاصره نجات یافته مسرور وشادمان بنوعی که قرار یافته
بود بیرون آمده فارغ البال درخیمها ارام گرفتند وقرچغای بیک داخل قلعه شده آن حصن
حصین که فی الحقیقه کلید سایر قلاع اذربایجان وشیروان بود بحصن تایید الهی وامداد
جنود غیبی بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد وجماعت رومیه دندان غنیمت شمرده
قطع تعلق از متملکات خود کرده بودند اما سمت بحر خاصیت خسروانه کل متملکات انها
را بدیشان مسلم داشتند رومیه بعد از ظهور چنین مروت واحسان که در مخیله ایشان
نبود قرار دادند که بشکرانه این عاطفت که علاوه جانبخشی شده بود طوعا ورغبتا
موازی دوازده هزار تومان عراقی درمیان خود سرانجام داده بنظر اقدس گذرانیدند
حضرت اعلی شاهی ظل الهی چون ایشانرا جان ومال امان داده بودند قبول شکرانه مذکور
نکردند عظمای رومیه تصور نمودند که این مبلغ درخور واستطاعت ایشان قلیل است
سخن از زیاده میگفتند حضرت اعلی اصلا نظر قبول بران نینداخته باظطایفه عطا فرمودند
شریف پاشا وولد خضر پاشا وبعضی ازخواه بهتری ازاسب ویراق وتحف لایقه
بنظر اشرف درآوردند حضرت اعلی جهت تسلی خاطر انقوم از پیشکشهای ایشان دوسه
راس اسب ودوسه ثوب زره ویک دو قبضه تفنگ فرنگی وامثال انها برداشته
تتمه را بدیشان بخشیدند واز ظهور این عاطفت علیا که درنظر ارباب تعلق بسیار نمود
دلهای انطایفه که برهمزده حوادث بود ارامید گیافت شریف پاشا صنهاجی الاصل
بود در اغاز جوانی وتقدیرات اسمانی بولایت روم افتاده بعد از طی مراتب نوکری در
خدمت پادشاه ترقی کرده بپایه بلند ایالت وپاشائی رسیده بود داظهار تشیع نظر کرده
اراده توطن مشهد مقدس معلی ومجاورت روضه سلطان رضا امام ضامن علیه التحیه
والثنا نمود که دراواخر عمر روضه بهشت اسا اسباب جمعیت عالم عقبی سرانجام داده
کامیاب دولت ابدی گردد لهذا اولاد وفرزندان واموال واسبابی که درروم داشت بر
داشته توفیق ادراک این سعادت عظمی دریافت وباجمعی از ملازمان واتباع که
قریب یکصد نفر بودند روانه آن مقصد اعلی گردید وعاطفت علیا شاهی هرساله مبلغ
سیصد تومان عراقی نقد وموازی پانصد خروار شتری غله بمدد معاش ومقرر فرمودند

ورخص

ورخص ساختند که درایام ولیالی متبرکه بدستور سایر خدام والامقام در روضه مقدسه
خدمت نماید ومحمد پاشا ولد خضر پاشا سرکرده سایر قوم گشته بجانب روم رفتند وحضرت
اعلی صفرقلی بیک چکنی باجمعی از قورچیان چکنی وعلیخان بیک ایشیک اقاسی درملو رفیق ان
جماعت فرمودند که ایشانرا تا قلعه قارص که درتصرف رومیه است برده بسلامت برسانند
که مبادا از اجامره واوباش بجهت طمع مال در راه آسیبی بایشان رسد صفرقلی بیک وقورچ
چیان چکنی ایشانرا از محال الخطرناک گذرانیده بازگشتند وعلیخان بیک ایشیک اقاسی
ایشانرا بقارص رسانیده رومیان که درقلعه قارص اقامت داشتند دربرابر این
خدمت علیخان بیک را گرفته تا امدن جغال اوغلی سردار درقلعه مقید ومحبوس داشتند
شرح امدن جغال اوغلی وقضایا که دران حین روی نمود سر قوم خامه بدایع نگار خواهد
شد القصه بعد از فتح قلعه ایروان ایالت انولایت بامیر گونه خان تفویض یافته
نخجوان بمقصود سلطان کنگرلو شفقت شد وقاقرمان والخاود بنفس سلطان سوکلو
قرار یافت وامرا اکراد که شاهی سیون شده بپایه سریر اعلی امده بودند مثل غازی
بیک وقوچی بیک برادر داوود ولدان شاهی قلی بلبلان حکاری وقلیج بیک دنبلی وجمشید
سلطان دنبلی ومنصور بیک محمود واولاد او بتیولات مناسب مرحمت شد واز
سلاطین گرجستان گرگین ولد سیمون خان والی کارتیل بجهت انکه مبادا رومیان
قلعه تفلیس واخسقه دست درازی بمملکت او نمایند انصراف یافته بشمول عواطف خسروانه
خلاع گرانمایه ودیگر نوازشات وتفقدات سربلند گردیده غریق بحر احسان متوجه گرجستان
گشت والکندرخان همچنان درداردی محال بود ورایات جلال بعد از مهمات چخور
سعد وانتظام امور مزبوره از پای قلعه کوچ کرده دور فرح بلاغ نزول اجلال واقع شد

ذکر محاربه نمودن رومیان قراباغ با حسین خان صاحب قاجار وانچه میانه او ورومیه بوقوع پیوست

چون درزمان شاه جنت مکان علیین اشیان ایالت گنجه وامیر الامرائی قراباغ بخانه
واده زیاد اغلی قاجار تعلق داشت ودرایام دولت روزافزون شاهی ظل الهی از اویماق
زیاد اوغلی حسین خان مشمول تربیت شاهانه گشته اورا قراباغی خطاب فرموده درین
هنگام بایالت ودارائی مملکت استراباد ممتاز وسربلند بود دراینوقت که موکب همایون
جهانگشا بصوب اذربایجان درحرکت امد منشور عاطفت باسم او عز صدور یافته

بین منصب والا نوید دادند و مقرر شد که بقراباغ آمده محال کنار آب ارس را منبط نموده هرگاه
رایات منصور متوجه تسخیر آنطرف باشد بآن خدمت قیام نماید بعد از وصول حسین خان
بپایه سریر اعلی آید و چون امیرگونه خان بدانحدود رفت بفور مردانگی در آب ارس از پل
خدا آفرین عبور کرده داخل قراباغ شد جمعی کثیر از ایل و اویماقات قاجار و تراکمات اوار و کنگ
و غیر ذلک از قراباغ شامی بیوت شده نزد او جمع شدند و او باصابت رای و حسن تدبیر
در ان سرحد آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته غالبانه در انطرف آب ارس نشست و قراولان
تعین نمود و فیمابین رومیه و غازیان دستبردها واقع میشد و در مدت اقامت او
اصلا چشم زخمی بجنود ظفر ورود نرسید و بعد از آنکه حسین خان قراباغی بدانجا
رسیده حقیقت آمدن او معروض پایه سریر والا گردید و امیرگونه خان حسب الفرمان
قضاجریان بموکب نصرت نشان پیوسته قراباغی در انطرف در یورت قورلوجایی
رحل اقامت انداخته بضبط و ربط سپاهی و رعیت پرداخت حسین خان بوفور
شجاعت و دلیری و مردانگی اتصاف داشت اما بسیار متکبر خودرای و بزرگ منش
بود و از باده نخوت و غرور سرمست شده در حدود قایم رای بود و او گاهی در
کمال اهلیت و فروتنی پیش آمده و گاهی دیگر با امرا و مردم ذی اعتبار متکبرانه سلوک
مینمود و از عجب و غرور شجاعتی که داشت حسابی از رومیان قراباغ نمیگرفت و
چنانچه شایسته سرداران بارای و تدبیر است بلوازم حزم و احتیاط نمی پرداخت
تا آنکه حوادث روزگار قدری او را از مستی غفلت بهوش آورد شرح آن سرگذشت
و تتمه قصه آنکه داود پاشا که بیگلربیگی قراباغ و حاکم گنجه بود بعد از زمستان که
سورت سرما که عساکر فیروزمند بمحاصره قلعه ایروان مشغول بودند عساکر رومیه را
که در قراباغ و آنحدود بود بترجم آورده از لشکر شیروان نیز جمعی باو پیوستند و بعزم دستبرد
و استیصال حسین خان و لشکر خان قزلباش که در قورلوجایی اقامت داشتند
تا موازی هفت هزار کس از گنجه بیرون آمده متوجه آنصوب شدند و چون از آنها
قراولان آوازه حرکت رومیان قراباغ بحسین خان رسید ایل و الوس و اغرق را در
یورت گذاشته با لشکریانی که بکیفیت و کمیت و لشکر و توانایی خود باز رسد
بعزم رزم مخالفان استقبال نمود و چشم عزیمت و رفتن را ثبات قدمی در کار است

بالجمله

بالجمله چون تقارب فریقین روی نمود حسین خان دانست که لشکر رومی زیاده از
مردمیست که با او سوار شده اند اندکی از خواب غفلت بیدار شده بعد از عزیمت جنگ
با امرا و رفیق شروع بکنگاش نموده بعضی از امرا گفتند که بی امر اشرف رخصت محاربه با
پاشا بجنگ دلیری کردن خوب نبود بعضی دیگر گفتند که در اوایل حال جای ملاحظه بود اما
حالا عنان از جنگ کشیدن نوعی از هزیمت است و تفرقگی بحال ایل و الوس راه یافته اردو
بغارت میرود حسین خان از تلون مزاج تغیر رای کرده از جنگ رو برو متامل شد و جنگ
نکردن را صایب شمرده اردو و ایل و الوس را رخصت داد که بکنار آب رفته از پل خدا
آفرین عبور نموده در محلی که از خطر ایمن باشد اقامت نمایند و هرکس اسب زبون داشته
باشد پیشتر روانه شود و خود قرار داد که خود با لشکرهای باهستگی طی مسافت
کرده بکنار آب روند و درین اثنا معلوم شد که جماعت دونوک قراباغ خبر میشده
لشکر رومی را بسر قزلباش میاورند چون اکثر مردم روی بمراجعت آورده بودند
سراسیمگی درمیان ایل و الوس و لشکر افتاده شورش عظیم واقع شد و همگی راه سر آب
پیش گرفتند سپاهیان و مردم ایل و الوس که اکثر از جماعت دونوک بودند بخیال
آنکه تمامی اغرق بتاراج رومیان خواهد شد پیشدستی کرده دست بغارت و تاراج
یکدیگر بر آوردند و بسیاری از اموال و اسباب امرا نیز بغارت رفت با حسین خان
و امرا اندک مردمی مانده بودند که طلیعه لشکر مخالف نمودار شد که بقلعه و توردو
شایسته صف نبرد آراسته بآیین جنگ پیش آمده بحسین خان و سپاه قزلباش
نزدیک شدند درینوقت رستم سلطان سوکلن گفت اولی این بود که همچنانچه
امید بوده دل در کرم الهی و اقبال روزافزون شاهی بسته مردانه قدم در معرکه کارزار
نهیم که آنچه مقدر الهی باشد بحیز ظهور آید فی منهزم گشتن عار عظیم دارد و مورد
عتاب شاهانه خواهیم بود اگر صلاح باشد خود را بمخالفان زده دست و پایی که ممکن
باشد بزنیم و سپاهیانه جنگ کوتر میکرده باشیم که یکبارگی در خدمت اشرف [illegible]
قزلباش بجبن و بددلی منسوب نگردیم عرق شجاعت و مردانگی خان نیز بحرکت در آمده
باوجود آنکه با حسین خان و امرا اندک مردمی که از معرکه بیرون نرفته خود را بامنی م
رسانیده چهارصد یا پانصد نفر از دلیران رزم آزما بودند با حسین خان و امرا ثبات

قدم ورزیده برابر مخالفان صف کشیده بجنگ مشغول شدند رستم سلطان سوکلن
که جوان شجاع دلیر مردانه بود قدم جلادت پیش نهاده با مخالفان جنگهای مردانه کرده
فوجی از رومیان او را درمیان گرفتند و زخمی چند قوی یافته زنده گرفتار گشت و بعد
از گرفتاری او حسین خان و قلیلی از غلامان که بملاحظه ننگ و نام متانت ما نده بودند
مشیه آغاز نهاده تیرباران عظیم کردند و بضرب سهام چون اشام گرفتند و مخالفان را
از تعاقب ارباب هزیمت باز داشته زمانی ممتد رومیان را بخود مشغول گردانیدند
که همگی اهل هزیمت از آسیب دشمن نجات یافته بیرون رفتند و در چنین واقعه عظیم
از سپاه قزلباش زیاده از چهار پنج نفر ضایع نشد رومیه جلادت و مردانگیها حسین
خان و شدت محاربه فوج قلیلی از مبارزان لشکر اقبال را بدان مشابه مشاهده نموده
بهمان قاعده زیادتی و بدست درآوردن رستم سلطان اکتفا نموده جرئت بتشلین
نکردند و از آنجا طبل رحیل کوفته باز گردیدند و او پادشاه رستم سلطان را تعظیم و تکریم
بسیار کرده جراحان بمعالجه زخم او پرداختند و در قلعه گنجه نگاه میداشتند حسین
و رفقا که بکنار آب رسیدند اکثر الغرق بباد غارت و تاراج رفته و تفرقه
بحال مردم راه یافته بود در روز دیگر که مراجعت رومیه بتحقیق پیوسته خاطر از آن جمع
جمع گردید در محل مناسب فرود آمده بجمع نمودن مردم ایل و الوس و تفحص اموال تاراجی
پرداخته مرتبه مرتبه اکثر اسباب ظاهری و اسب و شتر و خیمه و خرگاه که از سرکار
او و امرا بغارت رفته بود بدست درآمده بصاحبان داد اما نقود و اوانی طلا و نقره
و حصاب بسیار از میان رفت و حسین خان با کمال انفعال و شرمندگی شرح واقعه را
بپایه سریر والا عرض نمود و استمداد کرد بگنجه رفته بتدارک این قصه پردازد حضرت اعلی
شاهی ظل الهی چون بر وفور شجاعت و دلیری او اطلاع یافتند وقوع این حال را از شمول
عاطفت باقتضاء قضا حواله کرده منشور استمالت باسم او در قلم آورده بسخنان
دلاویز خاطراند و همچنین او را اطمینان آری بخشیدند در عالم سپاهیگری اینگونه خطا بسیار واقع
میشود نهایت عقلای صایب رای روزگار مخالف تقدیر می افتد در معارک کارزار ن
گاه ظفر هست و گاه هزیمت و این امور اختیاری نیست و چون هنوز تسخیر قلعه ایروان
نشده بود و عساکر منصوره بر آن مشغول بودند رای جهان آرا در آن هنگام در مقام

انتقام

انتقام نشد و مقرر گشت که حسین خان بتدارک احوال خود و غارتیان و مردم ایل و الوس
پرداخته بحال خود باشد که بتوفیق الهی بعد از فتح قلعه بدانچه مقتضای وقت باشد بعمل
آید

ذکر فرستادن فوجی از جنود اقبال همراه الله قلی بیک قورچی باشی بقراباغ و تاخت گنجه نمودن و بار

بعد از آنکه قلاع ایروان فتح شده ساحت فتح بلاغ مضرب خیام نصرت و اقبال گردید
چون هوای قراباغ بسیار گرم میباشد و در آن ایام توجه موکب همایون بآن طرف مناسب
ننمود و یک دو قلعچه در شوره گل و مغازبرد در دست رومیان مانده بود که نهضت م
همایون بآن حدود لازم بود و احتمال آمدن لشکر روم نیز داشت بخاطر خطیر الهام پذیر
اشرف خطور نمود که نخست فوجی از سپاه ظفر پناه بجانب قراباغ فرستند که تا گنجه رفته
اگر رومیه بیرون رفته بجنگ پیش آیند از ینطرف نیز بمحاربه قیام نموده جزای کردار
در کنارشان نهند و اگر در قلعه خزیده متوجه حرب و قتال نگردند لشکر فیروزمند
جمعی از مردم دونوک و ایل و الوس که بهواخواهی رومیان در آن حدود توقف نموده
تا غایت بانطرف نیامده باشند قتل و غارت نموده محصول آثار ضایع و نابود م
گردانیده مراجعت نمایند که در وقت قشلاق که خاطر از مهمات سرحد ایران و
آمدن لشکر روم فراغی یافته باشد عنان عزیمت بتسخیر آن ولایت معطوف گردد و بدین
عزم درست و فکر صایب الله قلی بیک قورچی باشی قاجار را امر کرده گروهی از امرا و قورچیان
و عساکر نصرت نشان فرمود بدین خدمت نامزد فرمودند و او با موازی پانزده
هزار کس از جنود مسعود روانه جانب قراباغ گردیده و چون بحوالی گنجه رسید م
رومیان نیز جمعیت نموده بخیال مقابله و مقاتله از دروازه شهر بیرون آمده
صف آرای گشتند و قورچی باشی و سرداران لشکر قزلباش بتعبیه لشکر فیروزی
اثر پرداخته جرنغار و قول و جوانغار و برانغار آراسته مستعد پیکار گشتند
در میان اندک زمانی با جوخیان در آویخته آغاز نبرد نمودند اما چون چشمشان
بر قول بزرگ افتاد طاقت مقاومت در خود ندیده ترک ستیز و آویز کرده روی
هزیمت بجانب شهر آوردند و دروب قلعه مسدود ساختند و باستعداد قلعه
داری پرداختند و افواج قاهره نیز تا کنار خندق تعاقب دشمن کرده جمعی کثیر را
بر خاک هلاک انداختند و برخی دستگیر شدند از جمله گرفتاران کجوک حسن

نامی بود از معتبران رومیه که از قلعه تبریز فرار نموده تا سه روز لشکر ظفر اثر را فوج فوج
بتاخت و غارت اطراف و جوانب میفرستاد و جنود ظفر ورود آنحوالی را ایلغار و بنهب
و غارت برفته غنیمت بسیار از اسب و شتر و گوسفند و اثاث البیت بدست آوردند
و بسیاری از نسا و صبیان باسیری گرفتند روز سیم ندای کوچ در داده قرین نصرت
و فیروزی معاودت نمود هنوز یورت فرح بلاغ مضرب سرادقات اقبال بود که قورچی
باشی و امرا بپایه سریر اعلی آمده سرهای قتیلان و لختیها و اسیران بنظر اقدس در آوردند
و خدمت ایشان مستحسن افتاد اما اسیر نمودن نسا و صبیان مسلمان که شرعا مذموم است
مکروه شمرده حکم شد که تمامت اسیران آزاد بوده باشند و چند کس که اسیر پنهان نموده
بودند مورد سیاست و غضب پادشاهی شدند و این آوازه معدلت و دادگستری
بقراباغ رسیده از هر کس اسیری رفته بود بار دیگر بمعسکر آمده اسیر خود را برد و سایر
غنایم که بقلم آمده بود بدستور و راستی بر لشکریان قسمت شد و کچول حسن را بنلدر
خان مهردار سپردند که بطریق مهمان نگاه دارد و مدتی در خانه مشار الیه بود اما در
حینی که جغال اوغلی سردار آمد از حدود قارص فرار نموده بروم پیوست و شرح
انقضایاد در محل خود سمت گذارش خواهد یافت **ذکر آمدن ازون احمد و جنود بغداد بقصد
قلمرو علیشکر و محاربه نمودن امرای عظام آن سرحد با او و ظفر یافتن ایشان** دران ایام که
ییلاق فرح بلاغ مضرب سرادقات جلال بود از جانب همدان خبر آمدن ازون احمد
و لشکر بغداد بآن ولایت رسید متعاقب آن قاصدان پیام رسید متردد و فتح و نصرت
عساکر ظفر فرجام آن سرحد و بشارت گرفتاری ازون احمد رسانیدند کیفیت آن
قضیه چنانست که بعد از آنکه الله ویردی خان و امرا از بغداد مراجعت نموده الکاء
میر قباد و بلاد میر عمر کلهر را که از سنجق بیکیان تابع بغداد بود متصرف شدند و بار دیگر
بمعسکر پیوستند ازون احمد را ایجاد رسید که چون حسین خان حاکم قلمرو علیشکر در
رکاب اشرف است و حاکمی در همدان نیست و آن سرحد خالیست با عساکر بغداد تا همدان
آمده قتل و غارت نماید و هم انتقام از لشکر قزلباش کشیده باشد و هم مخلصت
کرا زاده توجه لشکر عراق عرب اهل عجم بهم برآمده لشکر قزلباش را دل نگرانی بهم رسد
و ترک تسخیر قلاع آذربایجان کرده روی بحراست ملک عراق آورند و بدین نیکو خدمتی

منظور

منظور انظار شفقت پادشاه روم گشته بخلافی که قبل از این از وصد و دریافت مواخذ
نگردد و ازین معنی غافل افتاده که کارپردازان عالم غیب که اسباب دولت روزافزون ال
سرانجام میدهند اول بدفع بدخواهان می پردازند محمد بیگ نام پسر خود را که اخیر رتبه
پاشائی یافت در بغداد قایم مقام گذاشته با ده هزار کس از منتخبان بغداد و سواری
و سوار و پیاده الوار و اکراد که بطمع نهب و غارت باو پیوسته بودند بیرون آمد روی
توجه بجانب همدان آورد و از امرای افشار قزلباش قاسم سلطان ایناللو افشار و
شاهقلی سلطان خدابنده لو حاکم درسین در آن سرحد بودند از آمدن رومیه خبر
دار شده سلطان قاسم کس بجانب لرستان نزد حسین خان حاکم آنجا فرستاده و این
واقعه اخبار نمود حسین خان بلاتوقف با یکهزار نفر از قبایل الوار بسرعت برق و باد متوجه
آنصوب گشته بقاسم سلطان ملحق گردید و باتفاق شر آن طایفه را وجهه همت ساخته
بجانب ماهیدشت که عبور رومیه بر آنجا واقع میشد در حرکت آمدند و بالوسات و
احشام و سپاهیان قلمرو علیشکر کس فرستادند که هر کس اسب سواری داشته باشد
بعزیمت دفع ضایله متوجه شده بلشکر ظفر اثر بپیوندند و بالجمله موازی سه هزار کس از الوار
و افشار و سایر جنود ظفر شعار فراهم آمده بعد از مشاوره و کنکاش رای همگی
بر جنگ قرار یافت و از قلت لشکر ظفر اثر و کثرت عسکر مخالف اندیشه نکرده تکیه
بر الطاف الهی و نیروی اقبال بیزوال شاهی کرده بمقابله اعدا شتافتند و در رزهتا
نام محلی از توابع درتنگ تلاقی عسکرین روی داد سرداران لشکر منصور قرار دادند
که چون لشکر مخالف بیشتر است بیشتر از آنکه مخالفان بر کیفیت و کمیت لشکر قزلباش
مطلع شوند دلیرانه از گرد راه بر صف سپاه تاخته بقاعده و آداب جنگ مقید نگردیدند
القصه افواج قاهره دو گروه شدند یک گروه قزلباش جرگه کی قاسم سلطان و چرخچی
گری شاهعلی سلطان و یک گروه الوار جرگه کی حسین خان روی بمخالفان آوردند
از آنطرف ازون احمد از رسیدن جنود قزلباش خبردار شده اردوی خود را در مکانی
که فرود آمده بود گذاشته با سواره و پیاده و تفنگچی و کمانداری که همراه داشت از اردوی
خود بیرون آمده صف سپاه آراسته آماده پیکار گردید دلاوران سپاه منصور را
چون چشم بر جنود مخالفان افتاد بنوعی که تمهید یافته بود از دو طرف جلوریز بر صف

سپاه ناخته بران فئه کثیر حمله آوردند ومسانوا در حمله اول پای ثبات از جای رفته
دست تقوان از کار ورا ماند وتاب صدمه دلیران جنود اقبال نیاورده عنان بوادی فرار
تافتند اوزون احمد لحظه در معرکه ثبات قدم ورزیده هرچند خواست لشکر پاییز را از
فرار مانع آمده بجنگ ترغیب نماید میسر نشد چون مردی بلند قامت قوی هیکل مسکنی
بود از معرکه بیرون نتوانست رفت در معه بخاد دستگیر گشت وتا موازی دو هزار از رومیه
واکراد طعمه شمشیر ابدار و برخی گرفتار گشتند و در حین تعاقب گذار برادو ی در میان
افتاده بنهب وغارت مشغول شدند طایفه قزلباش وافشار بقلع وتقد و رکشش
عوده کمال مردانگی بظهور آوردند وغنایم موفور بدست لشکر منصور افتاد بالجمله خاطر مردم
آنولایت از سپاهی ورعیت که برهم زده این واقعه بود اطمینان یافته اسایش وارامش تمام
در آن سرحد پدید آمد وامرای عظام اوزون احمد را باسرهای قتیلان وگرفتاران معتبر
معتمدان بپایه سریر اعلی فرستاد، از جمله غنایم انچه لایق نظر شهریار کامکار بود ارسال
گردانیده در حینی که رایات نصرت آیات در فرح بلاغ در ییلاقات کوکچه تنگی نزول
اقبال داشت اوزون احمد را دست بسته با نفایس غنایم بنظر اقدس در آوردند از انجمله
چند راس اسب ایغر ومادیان بدو تازی نژاد بسیار رفتار بود که هر یک در حسن صورت
وخوبی طاق ودر روندگی نادره آفاق بودند چنانچه شاعر گفته بیت همه اعضاش برهم
سبقت اندیش ÷ کفل داغست از پس ماندن خویش ÷ حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنظر
توجه والتفات در روی نگریسته امر فرمودند که دستهای او را که بکمند کژ بند بسته
بودند بگشایند وبلفظ گهربار فرمودند که تو عبا پیغام داده بودی که بنده دولت خواه
شاه و بغداد را بجهت انحضرت ضبط کرده ام و بهرکس ایشان میفرمود میسپارم و ما نیز
وعده کرده بودیم که هرگاه نقد اخلاص تو در بوته امتحان تمام عیار نماید هر آینه مشمول
نوازش وتربیت شاهانه خواهی گشت تو از ان اراده پشیمان گشته بوعده وفا ننمودی
ما از وعده التفات پشیمان نیستیم وبا وجود جرئت وجسارتی که از تو صدور یافت انرا
منظور نداشته بوعده وفا نموده باز ترا ببغداد میفرستیم مشار الیه سر خجالت بر زمین
افکنده بزبان مسکنت معروض داشت که اگر عنایت شاهانه زلات این بنده کمینه
کار عفو نموده جانبخشی فرمایند شکرانه این موهبت مدت العمر گردن از زنجیر بندگی وطوق

فرمانبرداری

فرمانبرداری نپیچم وبغداد را بهر کس اشاره شود سپرده خود با فرزندان در رکاب اشرف غاشیه
بندگی بر دوش گرفته بمراسم خدمت وجانسپاری پردازم حضرت اعلی او را بعواطف علیه
شاهنشاهی اختصاص داده بحسن خان حاکم قلمرو علیشکر سپردند که مهمان او باشد وبعد
از چند روز که از محنت راه ومشقت بند وزنجیر آسودگی یافت بخلع فاخره سرافراز گردانیده
رخصت انصراف ارزانی داشته بهمراهی ملازمان حسن خان روانه مقصد فرمودند وبجهت
حسین خان حاکم لرستان وقاسم سلطان وجمعی که در جنگ اوزون احمد مردانگی کرده بودند
خلع گرانمایه ارسال داشته مورد تحسین وآفرین گردیدند اما اوزون احمد چون براه رفته
بود بمطلبی که داشت فایز نگشت واز قضایای الهی در راه مریض گشته چون بقصبه زنجان
که از قصبات مشهور عراقست خار اجل دامن گیر او شده رخت برای نیستی کشید و
ملازمان حسن خان که همراه او میرفتند حقیقت فوت او را بعرض اشرف رسانیدند وفرمان
عاطفت ومنشور استمالت باسم محمد بیگ ولد او عز اصدار یافته شمه از مراحم والطاف که شامل
حال پدرش بود در ان منشور اقبال درج شد اما احوال بقیة السیف لشکر بغداد انکه بعد
انهزام شکسته وپریشان حال بشهر در امده محمد بیگ را از گرفتاری پدر اگاه گردانیدند
واو جنود بغداد را بخود متفق گردانیده خود را پاشا نام نهاده بر حکومت انولایت
رقم اختصاص کشید وحقیقت گرفتاری پدرش را بدرگاه پادشاه روم عرض نموده اظهار
دولتخواهی کرد ارکان دولت خاندان عثمانی مصلحت وقت در تربیت او دانسته نشان
پادشاهی ومنشور ایالت بغداد باسم او فرستادند واو در حکومت انولایت تمکن یافته
با ایستادگان سریر اعلی از راه نفاق وخلاف پیش آمد وچون از پدر وپسر خود سری بظهور
امده بود از ارکان دولت عثمانی نیز خایف بود وبر متولین عراق عرب تحملات نموده مصادره
میکرد وبجهت خود لشکر خاصه که در میانه رومیه بکان معروف است بهم رسانیده با لشکر
بغداد وقول پادشاهی باحتیاط زندگانی میکرد واو نیز طریق پدر را پیش گرفته ایام دولت
مستعار وعمر ناپایدارش زود سپری گشت چنانچه از کلام آینده بوضوح میرسد انشاالله

ذکر بعضی وقایع وحالات که از وقت ییلاق تا هنگام امدن جغال اوغلی سردار روم سمت ظهور یافت

در ایام میمنت فرجام بهار که هنگام نزهت وخرمی روزگارست حضرت اعلی شاهی
ظل الهی در منزهات ییلاق کوکچه تنگی که فی الواقع بلطافت هوا وعذوبت ما وکثرت ریاحین

وازهار و چشمهای خوشگوار و نسیم ابرو زبرش اسطار رشک گلزار جنانست عشرت
برابوده بنشاط سیر و شکار می پرداختند محمد معصوم خان بحری ایلچی پادشاه عالیجاه فرمان
فرمای ممالک هند را که بخدمت اشرف آمده بود رخصت انصراف ارزانی داشته روانه
دیار هند فرمودند و همچنین امرا اکراد را که در پایه سریر اعلی بودند خصوصا غازی بیگ حکاری
و مصطفی بیگ محمودی رخصت یافته بالکاء خود رفتند و از سوانح ان ایام امدن پسران داود
خان ولد الکندرخان است که قبل ازین پدر را بی اختیار کرده قایم مقام شده بود و از عمر
و دولت تمتعی نیافته باجل طبیعی فوت شد و از و دو پسر مانده بود که بزرگتر را طهمورث و
کوچکتر را کیشو میگفتند باتفاق بعضی از مخدرات استاران سلسله باردوی معلی
آمده بملازمت اشرف مشرف شدند دیگر از سوانح ان سال ایلغار نمودن الله وردی خان و فوجی
از امرا و عساکر نصرت نشان است بر سر احمد پاشا جلالی شرح اینحال بر سبیل اجمال انکه احمد پاشا
از جمله ملازمان جعفر پاشا حاکم تبریز بود و او در مقام تربیت احمد پاشا در آمده بالتماس و
استدعای او حاکم وان شده بود در حینی که طنطنه اقبال شاهی و نهضت موکب همایون ظل
اللهی را در بایجان بلند اوازگی یافت احمد پاشا از ایالت وان معزول شده و تمکین حکم
پادشاه خود نکرده دست از حکومت باز نداشت و دست درازی بدیگر ولایات قریبه نموده
بخود سر اخلاط و عادلجوز و السان و لخرود را تا حوالی دیاربکر متصرف در آورده لشکر
و حشر بیشمار بر سر خود جمع کرده محالی را که ضبط نتوانست نمود اطراف و جوانب انرا جاروب
غارت رفت و انچه بدست در اورد به لشکریان و لوندات بیسر و پا که از هر طرف جمع آمده
شورش افزای دماغ او شده بودند میداد از تقریر و آوردن مسموع شد که عدد ملازمان او
بدوازده هزار رسیده بودند بعد از رحلت سلطان محمد خان پادشاه روم و جلوس سلطان
احمد خان پاشا اظهار دولتخواهی او کرده سخنان کذب آمیز عرضه داشت نمود ارکان دولت
خانواده عثمانی صلاح وقت در اغماض دانسته چشم از اعمال او پوشیدند و بنوید تربیت
عاطفت خاطر او را اطمینان بخشیدند و او چندی از نشه اقتدار یافته از باده هوش
ربای نخوت و بزرگی و جهل مردانگی خودسری و خودرایی سرمست گردید و نسبت به
ملازمان عتبه اقبال شاهی نیز ار و سلوک ناهنجار بظهور میرسید و بطمع مال اثار و
امراء تجار این دیار میرسانید و همیشه در رهاط خطر معدلت ماثر رسوخ داشت که در هنگام

بجال

بجال و اشتها از فرصت او را گوشمالی بسزا داده شود درین اوقات که ییلاقات کوچه تکن
مخیم سرادقات اقبال بود خبر رسید که احمد پاشا بر سر قلعه ارجیش آمده محمد پاشا ولد ذال
پاشا را که در ان قلعه بود و با احمد پاشا اطاعت شایسته نمیکرد محاصره نموده در گرفتن
قلعه ساعی است چون از ایروان تا ارجیش شش هفت روزه مسافت است و بایلغار
سه روز میتوان رفت رای عالم ارا پرتو ظهور انداخت که درینوقت که او در پای قلعه
بلوازم قلعه گیری مشغولست فوجی از جنود موکب مسعود را بایلغار بر سر او فرستند که
اگر خود بدست نیاید مادی سلک جمعیت او که مایه دیوانگی دغرور بیخود اوست از هم
ریخته و گسسته آواره دیارا و بار گردد بدین عزیمت صوابنما الله وردی خان را با فوجی
از عساکر فیروزی ماثر روانه انصوب فرمودند افواج قاهره بپذیرای فرمان گشته سرعت
سیر از فرا استعال نموده روی بمقصد آوردند و ان مسافت بعید را در سه روز بایلغار
طی نموده چون بولایت ارجیش رسیدند معلوم گشت که احمد پاشا بمقتضای الخاین خایف
و اینکه ایلغارهای عظیم حضرت اعلی بین الجمهور مشهور است از عالم احتیاط کسان کار
دیده اعتمادی بر سمت راه ایروان فرستاده بود از مشاهده علامت گرد و غبار لشکر
خبر باو رسانیدند و او در کمال سراسیمگی بر اسب فرار سوار گشته تا صحرای موش در
هیچ مرحله عنان باز نکشید و تفرقگی در میان لشکر او افتاده ازین فرار اکثر اواره
ادبار گشتند و خود تا امدن جغال اوغلی در همانجا اقامت داشت و الله وردی خان
چون به پیش رفتن مامور نبود عنان بصوب مراجعت انعطاف داد هر چند الکاء مخالف
بود لشکریان از در نهب و غارت و خرابی زراعت بجز و رعایا نهی نموده اصلا درین
امد و رفت آسیبی از عساکر منصوره بجزو لا نرسید سانحه دیگر بدست آوردن قلعه
شوره گل است از توابع چخور سعد کو دبی از اوباش رومیه بقلعه مذکوره در امده
حصار را پناه و استظهار خود ساخته متعرض خلق الله میشدند رایات نصرت
ایات بدانطرف در حرکت آمد چون ساحت ان عرصه دلکشا که از کثرت سنبل و شقایق
و علفزارهای مرغوب از ریاض جنان نشان میداد مضرب سرادق جاه و جلال
گردید ان سیه بختان تیره رای از بخت برگشتگی ان حصار نا استوار را مامن خود
ساخته پای جسارت در حراست ان محکم فشردند و از ینطرف فوجی از عساکر نصرت

نشان و تفنگچیان قدر اندازِ اصفهانی بتسخیر قلعه مامور گشتند و آن گروه اقبال کیش
همت بر تسخیر آن قلعه چست بسته در شب اول پای جلادت و مردانگی پیش نهاده خود را
بپای حصار رسانیدند و محصوران هرچند آثار مبارزت بظهور آورده بودند دفعه
جنود اقبال کوشیدند سعی بیفایده ایشان بجایی نرسید و مبارزان قلعه گشا چند جا
سوراخ در دیوار کرده بقلعه در آمدند محصوران برگشته بخت ترسا روش بکلیسایی که
در ازمنه ماضیه از سنگ سیاه تراشیده در غایت استحکام و ارتفاع ترتیب داده در
میان این قلعه واقع شده بمنزله ارک بود پناه بردند عاقبت این را نیز بضرب مستین الماس کون
سوراخ کرده بران عمارت بلند ارتفاع استیلا یافتند و تمامی محصوران سیه گلیم مورد
سخط و غضب پادشاهی گشته یکیک را بر همان تیهان دمان شکم دریده از کنگرهای
قلعه عبرة للناظرین آویختند چنانچه دو رحصار از وجود خبیثه آن خباثت آرایش
پذیرفته احدی از آن قوم سیه کار نجات نیافت بعد از چند روز که متنزهات آن ساحت دلگشا
مخیم خیام نصرت و اقبال بود اهل اردو بازار بتخریب آن قلعه و حصار مامور گشته
چابک دستان اردو بازار در تخریب آن حصار ید بیضا نموده در اندک روزی با خاک
یکسان کردند اما کلیسای مذکور را که ارک حصار نا استوار بود و از غایت
استحکام و صنعتگری استادان سنگ تراش در نظر بیننده یکپارچه سنگ رخام
مینمود و بالتمام خراب نشد و چون خاطر خطیر اشرف ازین امور فراغت یافت
عنان عزیمت بطرف قلعه قارص و الکه دد معطوف داشتند دیگری از سوانح
آن ایام آمدن سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب و قرا حصار است و وی از امراء
سنجق روم تابع بیگلربیگی وان است از شکوه جلال پادشاهی و آوازه صولت و سطوت
شاهنشاهی دل بایی داده بمضمون شیوه و شعار امرا اکراد شقاوت نهاد دست
که مصلحت وقت خود منظور داشته از هر طرف تسلط و اقتدار مشاهده مینمایند
اظهار دولتخواهی آنطرف مینمایند او نیز عاقبت اندیشی کرده از وفور اخلاص و حسن
عقیدت که بزبان اظهار نموده در دلش از آن خبری و از جوهر دولتخواهی اثری نیست
احرام دریافت کعبه اقبال بسته بسعادت بساطبوسی فایز گردید و حضرت اعلی شاهی
ظل الهی هرچند عیار اخلاص این طبقه گرفته اند اما مراعات جانب ظاهر که بهمین شیوه

فرمانروایان عالم صورت است کرده او را منظور نظر التفات فرمودند و بخلع گرانمایه و لقب خانی
سربلندی یافت و بین الاقران بدین پایه والا علم مفاخرت برافراخت و بعد از چند روز که
در ملازمت اشرف کامیاب عزت و عاطفت بود رخصت معاودت یافته بالکاء خود عود نمود
دیگری از سوانح آن زمان آمدن ایلچی معتبر از جانب سرور سلاطین پادشاه اسپانیه و پرتگال
که تا موازی پنجاه نفر ملازم یراق دار همراه داشت در حدود قارص بدرگاه فلک مناص رسیده
بشرف عتبه بوسی مشرف شده تحف و هدایای لایقه از نظر اقدس گذرانیده روانه شد ند در
خلال این احوال جاسوسان که بجهت تحقیق احوال و رسانیدن اخبار بجانب استنبول
رفته بودند خبر رسانیدند که ارکان دولت خانواده عثمانی جغال اوغلی را که در میانه ترکمان
بوفور شجاعت و اصابت رای و حسن تدبیر از اکفا و اقران سمت امتیاز دارد و در سرحد
فرنگستان قاپودان بود باصطلاح رومیان میر بحر را قاپودان می نامند بدرخانه طلب نموده
بوزارت اعظم و سرداری منسوب ساخته جمعی کثیر از قاپوقلی و ینگچری همراه او کرده برسر
قزلباش تعیین نموده اند و لشکرهای آنطرف استنبول را که در میان آناطولی میگویند و ولایات
از ترسا و بلاد قرامان و شام و حلب و طرابلس و طرابوزون و دیاربکر و ارزن الروم و
کردستان و غیرهم بمرافقت او مقرر کردانیده جارشان ترمیمی باحضار ایشان فرستادند
و جغال اوغلی از استنبول بیرون آمده بعد و ورود بدیاربکر رسیده در صحرای موش بجهت جمعیت
لشکر توقف دارد و بعد از تحقیق این اخبار رای صوابنمای حضرت اعلی شاهی ظل الهی بتدبیر
دفع دشمن و عسرت حال ایشان پرداخته عساکر منصوره را فوج فوج و جوق جوق بتاخت و
غارت الکاء قارص و ارشاط و الکه دد و سوختن غلات و علفزارها فرستادند و مقرر شد
که چند روزه راه که عبور لشکر روم از آنجا خواهد بود خراب و ویران ساخته در صحراها
غله و از علف و آبادانی اثر نگذارند و رعایاء آن حوالی را که غیر ملت اند باینطرف کوچانیده
و مردم هر محل که شعار دولتخواهی رومیان ظاهر ساخته در کوچ کردن باینطرف کاهل باشند
تاخت و غارت کرده دقیقه فرو نگذارند و عساکر نصرت نشان بنیرای فرمان گشته تا حسن
قلعه سی که ما بین قارص و ارزن الروم است تاخت و غارت کرده در لوازم خرابی و سوزا
نیدن علفزارها و غلات تقصیری نکردند تا دو سه هزار خانه وار از ارامنه و الوس و احشام
که در آن ولایت ییلاق و قشلاق داشته اند کوچانیده باینطرف آورده بعراق فرستادند

ومواشی واغنام بسیار بدست عساکر ظفرشعار افتاد و تا قریب بیست هزار اسیر عیسی ملت آوردند
و در میانه قزلباش شرف اسلام دریافتند و رایات نصرت آیات جاه و جلال با عساکر اقبال که
در موکب همایون مجتمع بودند در اخجوان توقف نموده هرچند در زمستان خوش و مکانی دلکش
محل نزول اردوی کیهان پوی میشد و منتظر ورود عسکر روم بودند که چون قدم بدین ولایت نهند
بنوعی که مصلحت وقت باشد بدان خصم پرداختند انچه مستور پرده تقدیر باشد بحیز ظهور آید
بر دوربینان بساط آگهی پوشیده نماند که در قانون سلسله عثمانی چنانست که بهر طرف لشکر کشند
بجهة ترفیه احوال سپاه در سیزدهم عقرب که آنرا قاسم کونی می نامند یعنی روزی که فوج داخل کله پیش
میشود در هرجا باشند عنان بصوب مراجعت انعطاف میدادند که قریب بتحویل جدی که
اول زمستان و شدت سرما و بارش برف است بمنازل خود رسیده باشند بجهة آنکه تغییر قانون
راه نیابد این قاعده را از دست نمیدهند و اگر پادشاه خود همراه باشد در روز قاسم کونی طایفه
ینکچری که پیاده اند و استعداد سفر کمتر از دیگران دارند علامتی را که در خیمه و خرگاه پادشاهی
نصب میشود از آنجا کنده بر عقب خرگاه پادشاه برده نصب مینمایند و این حرکت ایشان
بدانست که پادشاه مطلع گردد که روز موعود و زمان مراجعت روز دیگر البته کوچ
واقع میشود و تغییر بدین قاعده راه ندارد هرگاه در موکب پادشاه چنین باشد سردار
لشکر خود بطریق اولی خواهد بود و اگر آن سردار بجهت حصول مقصود اراده چند روز
توقف نماید ینکچریان تمکین نکرده طنابهای خیمه سردار را بشمشیر زده خیمه را بر سرش
فرود آورده جبراً قهراً میکوچانند و احدی بمنع ایشان قادر نیست غرض از تمهید مقدمه
آنکه رایات فیروزی آیات هنگام پاییز در اخجوان در خیام اقامت نصب نموده توقف داشت
تا آنکه وقت اقامت صحرا گذشت هوا روی بسردی آورد و قاسم کونی رومیان نزدیک شد
جغال اوغلی هنوز در صحرای موش بود و بنا بر قاعده و قانون عثمانی درین سال آمدن او محتمل
نبود قرار داد خاطر اشرف آن بود که درین سال در هرجا مناسب باشد قشلاق نموده در
اوایل بهار که هنگام حرکت لشکرهاست در هرجا از ییلاقات صلاح دولت قاهره باشد حرکت
نموده آماده پیکار دشمن باشند لهذا جمعی از امرا و توپچیان و تفنگچیان قدراندازان و سایر عساکر
نصرت طراز در رکاب همایون نگاه داشته مابقی لشکریان اردوی ظفرنشان رخصت باز
گشتن یافته اکثر مردم ایل و اویماقات روی بقشلاق خود آوردند درین اثنا خبر آمدن

جغال اغلی بتواتر و توالی رسیده بتحقیق انجامید و لهذا کاری نساخته خایب و خاسر باز گردید
چنانچه از سیاق کلام آینده وضوح خواهد یافت و توی اذان به پیشگاه خاطر مهرگرایان م
مضمار سخن پرای خواهد یافت **ذکر آمدن جغال اغلی سردار لشکر روم بجانب آذربایجان و
بی نیل مقصود بازگشتن از نخجوان و دیگر قضایا سعادت نشان** جغال اوغلی سنان پاشا
نام داشت و فرنگی نژاد است که پدرش جغال نام داشته و بدین جهت او را جغال اوغلی مینامند
و در ولایت روم بشهور و مردانگی و شجاعت و فرزانگی بلندنام و بحسن درایت و تدبیر زبان
زد خاص و عام بود قضایای عظیمه که روی میداد او را میفرستادند و بجهت دفع خصماء فرنگیه
او را قاپودان یعنی میر بحر کرده بحراست سرحد فرنگستان فرستاده بودند چون مقاومت
با جنود ظفر ورود قزلباش و استرداد بلاد و قلاع مفتوحه اعظم وقایع بود و او بشجاعت
و دلیری و حسن تدبیر از اقران دیگر بیشی و پیشی داشت سلطان احمدخان او را وزیر
اعظم و سردار لشکر نموده چنانچه اشارتی بدان رفت بر سر قزلباش بجانب آذربایجان
فرستاد و او چندگاه بجهت جمعیت لشکر توقف نموده بتهیه سامان و سرانجام عسکری
پرداخت تا آنکه از هر طرف لشکر باو پیوسته جمعی عظیم را در اردوی او فراهم آمده با لشکر
موفور و سامان شایسته روی بمقصد آورده بارزن الروم آمد و استمالت نامها
باحمد پاشا فرستاده او را بحکومت آذربایجان نوید داده طلب نمود احمد پاشا اگرچه بجهت
سوء اعمال و خودسری و عصیان ازو متوحش درینوقت فی الجمله متمال گشته با گروهی
از لوندات که بر سر او جمع بودند آمده بجغال اغلی پیوست و عساکر ارزن الروم و احشام و
احوالی نیز ضمیمه عسکر او گشته مجملا با فوجی عظیم و حشری انبوه از ارزن الروم بیرون
آمده تا قارص عنان باز نکشید حضرت اعلی که رای عالم آرایش مهبط تجلیات انوار غیبی
و ضمیر منیرش مکمن اسرار لاریبی بود امراء عظام را بکنکاش طلب فرموده از هرگونه حکایات
بمیان آوردند و هرکس آنچه مقتضای عقل و تدبیر بود بحسن تقریر عرض میکردند حضرت
اعلی شاهی ظل الهی بزبان الهام بیان که ترجمان ملهم غیبی است فرمودند که رومیان مدتی شد
که سامان و سرانجام لشکر نموده بجمعیت موفور و سامان شایسته آمده اند جنود ظفر ورود
قزلباش اکثر مرخص گشته روانه یورت و مسکن خود شده اند درینوقت بجهت پیکار رومی لشکر
محاربه و پیکار مصلحت دولت روزافزون نیست امراء عظام و ارباب جلادت از فرط غیرت

هوای دلیری و دلاوری کرده سخن از حرب و قتال میگفتند بالاخره رای جهان آرا بدین قرار
گرفت که از منزلی که مخیم سرادقات جاه و جلال است کوچ کرده بچکوسیل کرده چند روز رحل
اقامت اندازند که او چه پیش آمد از آب ارس عبور نماید وانچه صلاح دولت باشد در انطرف آب
وقوع یابد والحق حضرت اعلی را بر نفس همایون با ملازمان سلطان روم مقابله نمودن لایق ناموس
سلطنت و سزاوار رتبه پادشاهی نبود بنابران از آن مرحله کوچ فرموده در انجه قلعه نزول اجلال
فرمودند که مشخص شود که او بکدام طرف حرکت مینماید بعد از چند روز که بودن مذکور بمحل نزول
اردوی گردون شکوه خبر رسید که جغال اوغلی روی بسمت ایروان و نخجوان آورد کوچ بر
کوچ متوجه است بنابر شمول رافت و ترفیه احوال رعیت حکم قضا پیوند نفاذ پیوست که رعایاء
این محال را کوچانیده بمحال دور دست فرستند که از آسیب لشکر مخالف برکران و از دستبرد حوادث
دوران در امان باشند و آذوقه و آنچه لشکر قزلباش تواند برداشت برداشته آنچه باند سوخته
و نابود کرده چنان نمایند که ازین محال اصلا ذخیره بدست ایشان درنیاید و الغر قراجها کرده قوی
همایون بالشکر بسیاری براطراف و جوانب ایشان افتادند که بعد از آنکه رومیه پیش آمده از آب ارس
عبور نمایند و لشکر از فقدان ذخیره و علیق اسبان تنگ آمده اسب و لشکر زبون شده باشند
در هر جا مصلحت باشد عساکر نصرت نشان بدفع ایشان پردازند بدین نیت درست و عزم
صایب که در آنوقت مناسب دولت همایون بود بنوعی که اندیشیده بودند الغر قراجها کرده بطرف
النجق فرستادند و امیر گونه خان یکوچانیدن مردم ایروان مامور گردانیدند و مشار الیه حسب
الفرمان قضا جریان عمل نموده رعایا را بجانب قراجه داغ فرستاده کسی چنان در سر راه نگذاشتند
مگر قلیلی که شعب جبال و جاهای دور دست مانده بودند و چون اردوی کیهان پوی از النجق
قلعه کوچ کرده در اوج کلیسا نزول اجلال واقع شد و جغال اوغلی بقارص رسید علیخان بیگ
ایشیک آقاسی را که همراه امان یافتهای ایروان رفته بود عذرخواهی نموده در اثنا محاوره و استفسار
احوال از و پرسیده بود که سبب چه بود که حضرت شاه در مقام لشکرکشی در آمده برهم
زدن هنگامه دوستی شدند مشار الیه جوابهای مناسب وقت داده آخر گفته بود که ای صاحب
سعادت سبب چه بود که سلطان مراد خان بعد از رحلت شاه جنت بارگاه نقض عهد
و میثاق بدان نموده مصالحه که چندین سال در میانه قرار یافته بود برهم زده عالم آرامیده را
بشورش آورده و تصرفات در ممالک موروث سلاطین صفویه نمود جغال اوغلی درین جواب ساکت

مبسط

مبسط گشته او را رخصت انصراف داد و مکتوبی مصحوب مشار الیه نوشته سخنانی که از عجب و غرور
خبر میداد در ان مندرج بود ازینطرف نیز جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته شد بتحریر پیوست
که شما در ثبات و قرار راسخ باشید که جنود قزلباش از قرب ایشان بعد اختیار نخواهند کرد و
هرگاه مقدر الهی باشد و وقت اقتضاء محاربه نماید آن نیز وقوع یافته آنچه در مکمن غیب است
بمنصه ظهور می آید القصه چون لشکر روم بایروان رسیدند موکب همایون در رودخانه وادی
نزول داشت ازین منزل مقصود سلطان کنگرلو حاکم نخجوان را بکوچانیدن اهالی الکا و طهماسب
قلی بیک غلام خاصه شریفه را بکوچ دادن اهالی جولاه مامور فرمودند مردم بلده نخجوان کوچ کرده
بمحال دزمار و قراجه داغ رفتند و مردم جولاه اگرچه تعلق تمام بدان مقام که مسکن قدیم ایشان
بود داشتند اما درینوقت بجهت صیانت حال و حفظ اموال طوعا او کرها کوچ کرده بعراق
رفتند و در دار السلطنه صفاهان جنت نشان در کنار زاینده رود مسکن ایشان قرار
یافته بتدریج خانها بتکلیف باغچه دار عمارت نموده الیوم سه هزار خانوار جولاهی در انجا مقام
گرفته از حوادث زمان امان یافته از غایت صفا و خرمی مکان از مسکن سابق فراموش
کرده اند حضرت اعلی فوجی از مبارزان جلادت شعار را بجانب دست راست چپ و دست
مقابل رومیان تعیین فرمودند که روز بروز از نزول و ارتحال ایشان خبردار بوده در
هنگام فرصت دستبردها می نموده باشند و جمعی را که بطلب ذخیره بیرون آیند بدیار عدم
فرستند و چون رایات جلال بنخجوان رسید بجهت آنکه یکروز در انجا توقف نمود جمعی را
بجست و جوی غله و ذخایر مامور گردانیدند و بجهت تقدیر ایمانی شهر و مواضع و مزارع
قریه از حلیه آبادانی افتاده جائی که قابلیت نزول داشته باشد نبود و مهر ارباب تنجیم
سلف خصوصا ملا محی الدین انار و پیازی که زمان در احکام قرآن علویین که درمین سال
وقوع یافت بصریح گفته شورش و آشوب نموده بود اکثر ولایات آذربایجان بفعل آمده خرابی
نخجوان و بعضی محال را هم یافت روز دیگر از انجا کوچ کرده از معبر جولاه از آب ارس عبور نموده
از دره دز گذشته در محل مناسب رحل اقامت انداختند و منتظر بودند که چون لشکر
روم از آب ارس عبور نمایند با جمعی از مبارزان جنود اقبال که در رکاب ظفر انتساب
حاضر بودند دهنه گریوه که گذرگاه تنک است گرفته بمقاتله و مقابله خصم پردازند که آنچه
در مشیت الهی بوده باشد بحیز ظهور آید و مبارزان معسکر ظفر اثر که فوج فوج بعزم دستبرد

ورا بکیری میرفتند جمعی را گرفته می آوردند از زبونی اسبان ایشان ظاهر میشد که عسرت و تنگی
درمیان ایشان واقع است بعد از چند روز قراولان معسکر همایون خبر معاودت او بجانب
وان رسانیدند و جمعی که از اردوی رومیه جدا شده آمده بودند کیفیت واقعه را چنین
تقریر نمودند که چون در محلی که عبور رومیه واقع شد آبادانی نبود از فقدان ذخیره عسرت
و تنگی در میانه لشکر بحد کمال رسیده بود و طایفه ینکچری و قول پادشاهی بر سر خیمه سردار
هجوم آورده گفتند تو خلاف قانون کرده در زمستان در ولایت دشمن نهادی و در تمامی
اسبان و لشکریان از بی قوتی قوت و توان نمانده و پادشاه قزلباش عطف عنان کرده
در آنطرف آب در نم و بکار است و ما با این حال نه طاقت مقاومت داریم و نه قدرت اقامت
جغال اغلی بعد از مشاوره قرار داد که بجانب وان که نزدیک تر است رفته در آنجا طرح قشلاق
اندازد و بقلاوزی احمد پاشا کوچ کرده از راه چورس و ماکو روانه شدند و چون راه
ییلاقست و کریوها برف گرفته بود زحمت بسیار و مشقت بیشمار بلشکری رسیده
اسب و آدم بینهایت تلف شد و در کمال بدحالی و پریشانی بوان رسیده جغال اغلی با قاپو قول
در بلده و مواضع قشلاق نموده سایر لشکریان باطراف و جوانب پراکنده شدند اما امرای
کردستان چنانچه عادت ذمیمه ایشانست که هر دو طرف را ملاحظه مینمایند همگی در وان بجغال
اغلی بازگشت نموده آثار انقیاد بظهور آوردند بر خرده دانان معلومست که سردار
غفلت شعار در بن آمد و رفت کاری نساخته بجز خسارت و نقصان سودی نکرد
و توقف نمودن او با فوجی قلیل در قلعه وان مقتضی عقل دوراندیش نبود بجز اندک
مسامحه که در عالم سپاهیگری و ملاحظه هر کار از این طرف بظهور آمد چند کوچ پس
نشسته از نامعامله فهمی نخوت و غروری که داشت روی در افزایش نهاده حسابی از لشکر
قزلباش نگرفته در قلعه وان که شش روزه راه به تبریز است محل اقامت انداخت اما
عاقبت از خواب غفلت بر آمده ندامت آن کشید شمه از آن در طی حکایات و وقایع سال
آینده مرقوم کلک شیرین زبان خواهد گشت انشاء الله تعالی **ذکر توجه رایات فیروزی آیات
بصوب دارالسلطنه تبریز و قشلاق نمودن در آن بلده عطر بیز و سوانح [illegible]**
چون همواره مهام سعادت فرجام دولت روزافزون بدستیاری کارکنان عالم غیب سر
انجام یافته و می یابد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی از جمیع امور بدرگاه حضرت خالق الارض والسما متوسل

بوده بدینجهت همیشه بر وفق مراد و حسن اعتقاد کامیاب صورت میگردند و دفع مکایت
خصمان قوی بنیاد به نیروی همت و امداد اقطاب و اوتاد که متصرفان کارخانه عالم اند باحسن
وجهی روی نمود چون خبر معاودت جغال اغلی سردار بجانب وان درجه وضوح یافت عنان
عزیمت بصوب دارالسلطنه تبریز معطوف داشته از ده منکور که محل نزول اردوی ظفر
نشان بود کوچ کرده در ساعت سعد و زمان مسعود داخل شهر شده طرح قشلاق انداختند
و برعایا و محال که کوچانیده بودند در هر جا مسکن داشتند بنابر شمول عاطفت از مال دیوانی
آذوقه و مایحتاج زمستان عنایت شد و چون اراده ازلی باستیصال ارامنه ایروان تعلق
گرفته بود در آن زمستان خلق بینهایت از آن طبقه در غربت بمرض موت گرفتار آمده بیابان
عدم شتافتند و در بهار چون استقامتی در آنملک نبود حضرت اعلی از غایت ترحم و شفقت
بخلق الله فرمودند که جمعی از ارامنه مذکور که از چنگ اجل خلاصی یافته اند تمامی باصفهان شتافتند
چند گاه در آن ولایت آسایش نموده بفراغ بال روزگار گذرانند و جمعی کثیر با خانه کوچ روانه
شدند و در بلوکات اصفهان بایشان محل زراعت و تخم و تقاوی شفقت شد
و ناد و سه هزار تومان بدین علت از مال دیوان بدیشان دادند امیرگونه خان حاکم
ایروان در آن زمستان بمقصود سلطان حاکم نخجوان و سایر تابینان در النجق قشلاق
نمودند گنجعلی خان حاکم کرمان را براغه فرستادند که قشلاق نماید و سایر امرا یافته رخصت
بالکاء خود رفتند و ترتیب و تجهیز لشکر نموده در اول بهار باردوی ظفر شعار بپیوندند
و ریش سفیدان اویماقات را قدغن فرمودند که هر یک تفصیل خانهای ایل و اویماق خود را
که در عراق و آذربایجان اند بقلم دهند که چون غیرت دین و مذهبست هر طبقه فراخور
استعداد و حالت مرد یساقی سرانجام نموده خواه ملازم باشند و خواه نباشند در
اول بهار متوجه شده بموکب نصرت قرین ملحق گردند و قورچیان بهرام صولت بدین خدمت
مامور گشتند چون ایالت و دارایی و امیرالامرایی ولایت شیروان با میرزاده اعظم
کستندیل میرزا ولد الکسندر خان نامزد شده بود که چون بتوفیق الله تعالی بحیطه تسخیر
درآید با و ارزانی دارند و در بنولا الکسندر خان در خدمت اشرف تعهد نمود که پسر را
همراه او کرده بشیروان فرستند که با لشکر گرجستان معاودت نیر تعلیم رسانیده در این
زمستان که مددی که از هیچ طرف برومیان شیروان نمیرسید آنولایت را مسخر کرده بدو

سپارد و بدین نیکوخدمتی عیار اخلاص خود را بر محک طبع وقاد میمون ظاهر کرده اند هرچند
بر ضمیر منیر اشرف واضح بود که سخنان او فروغی از صدق ندارد و مصلحت و مطلب اصلی
انست که خود را بولایت خود رساند اما حضرت اعلی شاهی ظل الهی که رای عالم آرایش انتظام
بخش سلسله ظاهر و باطن است بنا بر استمرار قاعده فرمانروایی و مراعات سلسله ظاهر
کستندیل میرزا را مورد توجهات شاهانه کرد آینده برتبه بلند امیر الامرایی و لقب
ارجمند خانی مفتخر و سربلند گردانیدند و چند کس را که شایستگی امارت داشتند
برتبه امارت سرافراز نموده در ولایت شیروان الکا بایشان شفقت شده روانه
دار الارشاد اردبیل گردانیدند که در آنجا ساختگی خود و لشکر کرده روی توجه بمقصد
آورند و حکم معلی بصدور پیوست که هر کس از مردم ایلات و عاقات حوالی اردبیل و
ارشق و طوالش و اعذرود و ملازمت کستندیل خان و امرای شیروان اختیار نماید
احدی مانع نشود و الکندرخان را بعواطف خسروانه مستظهر گردانیده خلع فاخره کرانمایه
وجیقه و کمر مرصع و سایر تشریفات لایقه مرحمت فرمودند و طهمورث پسرزاده او را در
ملازمت اشرف نگاه داشته سایر فرزندان و مخدرات ان سلسله که در اردوی معلی
بودند رخصت انصراف یافته باتفاق پسر و پدر روانه شدند و امرا که بمرافقت و تابین
کستندیل خان مقرر گشتند بموجبی است که مرقوم میگردد شاهرخ خان که از نژاد والیان
قدیم ولایت سنکیست و مدتی بود که بپایه سریر اعلی آمده جبهه اخلاص بر زمین عبودیت
میسود عاطفت علیا شاهنشاهی درازاء ظهور اخلاص و دولتخواهی در مقام احیای
سلسله قدیمه شده او را ایالت و دارایی ولایت شکی سربلند گردانیده باتفاق امیر
الامرائی مذکور روانه فرمودند شمسی خان قزاقلر که با اتباع خود در قراباغ مانده در میان
رومیه دستبردها شایسته یافته بود در پای قلعه ایروان بدرگاه سدره نشان آمده اظهار
ارادت و اخلاص کرده مورد الطاف شاهانه گشته رتبه خانی یافته بود درینوقت
در سلک امرای شیروان انتظام یافت دیگری علیخان موافق که از جماعت رومیه قراباغ
بود در زمانی که کستندیل خان از خدمت اشرف بدیدن پدر بگرجستان رفته بود
علیخان مذکور در قراباغ او را ملاقات نموده انواع مدد و همراهی بظهور آورده بود
او را در میانه رومیه علی منافق میگفته اند او نیز در پای قلعه ایروان بخدمت اشرف

رسیده

رسیده رتبه امارت و خانی یافت و مقرر شد که در زمره اویماق شاملو بوده من بعد
او را علی بیک موافق گویند او را نیز در شیروان الکا داده باتفاق کستندیل خان فرستادند هرچند
سابقا استعدادی با تقدمات شده چون در اینجا مناسبتی بود از ذکر انشده دیگر
باره بذکر حال ایشان گردید دیگری یکتاش سلطان که پسر محمدخان موصلو ترکمانست
و رابطه خویشی با کستندیل خان داشت حسب الالتماس مشار الیه برتبه امارت و لقب
سلطانی یافته در سلک امرای شیروان منتظم گردید دیگری نور سلطان مقدم و لغی سلطان
جاکرو علیخان سلطان شمس الدینلو و پسر برادر محمود و علی سلطان دشتی و قوچی ان
تفنگچیان موکب همایون نیز بمرافقت او مامور شدند و چون این جماعت را از معبر قویمین
اولی کراب کر که در نزدیکی گنجه است عبور میبایست کرد از ملاحظه آسیب رومیه
گنجه و شیروان مقرر شد که ذوالفقار خان قراماتلو از اردبیل حسین خان زیاد اغلی
در ارسبار با قشون و لشکر خود تاکنار آب کر مرافقت الکندرخان و کستندیل خان
نموده ایشان را بسلامت از آب کر گذرانیده عود نمایند و ایشان نخست بدار الارشاد
اردبیل رفته بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام قدس الله ارواحهم
مشرف گشته از ارواح مقدسه آن بندگان دین و مقتدیان شاه راه یقین استمداد همت
کرده با موازی سه هزار کس از طوایف قزلباش که فراهم آمده بود روی توجه بمقصد آوردند
و ذوالفقار خان و حسین خان حسب الفرمان واجب الاذعان ایشان را از آب
کر گذرانیده عود نمودند و کستندیل خان با امرای شیروان متوجه گرجستان بدین خود
شد که از آنجا سپاه گرج را بخود ملحق ساخته تسخیر ولایت شیروان کند و شرح آن و قضایا
که او را در گرجستان و شیروان روی داد در وقایع سال آینده بتوفیق و یاری حضرت آفریدگار
مرقوم کلک وقایع نگار میشود بالجمله حضرت اعلی شاهی ظل الهی دران زمستان در بلده فاخره
تبریز کامیاب دولت و عافیت بوده بعد از فراغ از تدبیرات مصالح ملکی و انتظام مهام
لشکرکشی و لشکرآرایی داد دهی خلایق بعیش و خرمی اوقات گرامی صرف مینمودند و مقرر
شد که جمعی از عساکر خراسان نیز در اول بهار متوجه یساق آذربایجان گشته در یورش
آینده سال در موکب جاه و جلال بوده باشند و چغال اوغلی چون درین سال و رفت
کاری نساخته بود و دروغی چند بی فروغ بپادشاه روم عرض نموده بخاطر آورد که شاید

بگفتگوی صلح و صلاح کاری حسازد سلمان بیک محمودی حاکم خوشاب را که بپایه سریر اعلی امده
و سبحانی یافته بود وسیله ساخت که کتابات باعتماد الدوله حاتم بیک وزیر و ارکان دولت
قاهره نوشت که همان مصالحه سابق از طریق ملحوظ بوده حضرت اعلی شاهی ظل الهی روی توجه
بجانب عراق آورند و از اموری که از هر دو طرف صدور یافته اغماض شود این خود امری بود دور
از کار و از روی خارج از دایره عقل و اختیار جمعی از کوته خردان پست همت بنابر آسودگی
خاطر و فراغت طلبی گفتگوی صلح بدینطریق می نمودند که دار السلطنه تبریز و محالی که درین
طرف اب ارس است و بحیطه تصرف درامده بتصرف قزلباش گذاشته مضایقه نمایند
و محال انطرف آب از ایشان بوده از جانب قزلباش تعرضی بدان نرود و فاصله بین الجانبین
رودخانه ارس باشد هیهات هیهات مصرع فکر جانان دیگر و سودای عاشق دیگر است
همت بلند شاهی و نهمت ارجمند پادشاهی مصروف بر اینست که کل ممالک و بلاد قلمرو شاه
جنت مکان علیین اشیان که در حین مصالحه انحضرت با سلطان سلیمان خواندکار
روم داخل سنور قزلباش بوده بدستور بحیطه التسخیر تصرف درآورده نیم ذراع از زمین
دایره و بایره متعلقه بشاه جنت مکان در تصرف دیگران نگذارند و تا ممکن و مقدور دست
بر سر آن تلاش نمایند و جواب کتابات بدینطریق نوشته شد اما اینمقدمات که مسطور گشت
جمعی هرزه درایان بیهده گو با ملازمان سلیمان بیک بزبانی گفتگو می نموده اند و جمال
اغلی که هنوز از باده نخوت و بزرگی سرگرم بود دیگرباره سلیمان بیک را تکلیف کرد که مرتبه
دیگر کس فرستاده تدارک مقدمه سابق نماید درین مرتبه جواب صریح نوشته شد که درین مدت
اشرف احدی از مقربان و مخصوصان بساط عزت را جرئت اظهار این حکایت نیست
ارباب خرد ازین گفتگوها استدلال می نمودند که جمال اوغلی باصابت رای و حسن تدبیر
شهره کاذب کرده بود او را اصلا از خرد بهره نیست چه هرگاه پادشاه دین جاهی با کمال خرد
و فطرت عالی بطلب ملک موروث بر خواسته کمر همت بحصول این مطلب علیا چست
بسته باشند اینگونه مقدمات بمیان آوردن لعب کودکان و شیوه ناخردمندانست
القصه چون اراده و تقدیر ملک قدیر نوع دیگر بود اثری بدین مراسله و آمد و رفت
مرتب نشد و از جانبین تمشیت این مهم حواله بمشیت الهی شد که از نهانخانه غیب
چه صورت روی نماید و قلم تقدیر حضرت حی قدیم بچه کیفیت چهره مقصود گشاید

ذکر بدست آمدن قلعه بست و زمین داور و گرمسیر قندهار که درین سال باراده و تقدیر
قادر مختار جل ذکره بوقوع پیوست از سوانح این سال مبارک فال بدست در آمدن قلعه بست
شرح این سرگذشت آنکه قبل ازین رقم نگارش یافته که میرزایان قندهار اولاد سلطان حسین
میرزا ولد بهرام میرزا که مدتی دران عرصه دلکشا کامروای دولت بودند از بی سعادتی
و ادبار روی از دولت تافته بواسطه توهم آسیب لشکری او دیگر برفتن هندوستان عنان عزیمت
گشته حسب الاشارت پادشاه والا جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه و فرمانفرمای اندیار قندهار
را بشاهی بیک خان جغتای سپرده خود بخدمت انحضرت پیوستند و تا غایت انحال
بنابر رابطه الفت و دوستی که همیشه فیمابین سلسله علیه صفویه و دودمان
والا مکان تیموریه بتخصیص خانواده رفیعه بابریه مستحکم بود متعرض انولایت که ملک مو
روث دیکصد ساله این دودمان است نشد و در سالی که رایات منصوره از سفر
بلخ مراجعت نموده متوجه عراق بود میر زین العابدین نبیره میر عبد الله الحی که در گرمسیر
قندهار رتبه بزرگی داشت از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار جاگیرداران آن دیار بتنگ
آمده ترک جاه و مقام قدیمی کرده فرزندان و متعلقان گذاشته انجناب به معدلت
والطاف شاهانه آورده در دار السلطنه هرات شرف زمین بوسی دریافت حضرت
اعلی او را بحسین خان امیر الامرای خراسان سفارش نموده در ولایت فراه مسکن گزیند
شاهی بیک خان حاکم قندهار بدینجهت خانه کوچ و دو پسر سید مذکور را بقلعه قندهار
برده بضامن داد و تا دو سال در قلعه نگاه داشته رخصت آمدن نداد و او را از غیاب
فرزندان خود مشوش خاطر بود خسرو بیک غلام حسین خان که بجهت ضبط باج
شوارع در فرح بود وسوسه کرده او را بر فتح زمین داور و گرفتن قلعه بست
ترغیب نمود جمعی از ملازمان قدیمی سلسله امیر عبد الحی که در زمین داور بودند با و
اعلام نمودند که حسن بیک و حسین بیک ولدان حاتم بهادر مغل که حارسان قلعه
بست اند در کمال غفلت اند اگر با جمعی متوجه اینطرف گردند قلعه بسهولت بدست در
می آید اینمعنی محرک ان داعیه شده خسرو بیک بیشتر از پیشتر اغوا نمود او از جهالت
و خود رایی که انرا شجاعت نام نهاده بی امر و اشاره حسین خان با جمعی از تابینان

واتباع خود باتفاق میرزین العابدین بدانصوب در حرکت آمد وچهل فرسخ را طی نموده
شبی بدر قلعه رسیده حارسان را در خواب یافت نردبان بر دیوار حصار گذاشته بقلعه
درآمد ندا اهل قلعه خبردار شده با قزلباش جنگ درپیوستند حسن بیک کشته گشته
حسین بیک خود را از قلعه بیرون انداخته راه فرار پیش گرفت وقلعه بست که از قلاع
مشهوره قدیمه ودر آغاز دولت ملوک غزنویه محل نزول امیر ناصرالدین سبکتکین بود
باسانی بتصرف خسرو بیک درآمد وچون بر شعور شاهی بیک خان بدین خبر یافت امراء
تابین خود را مثل ذلقدر خان حاکم قلات واروس بهادر حاکم زمین داور وجمعی از جاگیر
داران اعتمد دولشکریان قندهار را با فیلان جنگی واسباب قلعه گیری بر سر قلعه بست
فرستاد وحسین خان امیرالامرا خراسان از استماع رفتن خسرو بیک وخودسری وخود
رائی او برآشفته اراده نمود که او را از این حرکت ناهنجار منع وزجر نماید وچون مخالف رضای اشرف
اعلی است قلعه را بمنسوبان حضرت پادشاه والاجاه سپارد ودرین اندیشه بود که خبر
لشکر فرستادن شاهی بیک خان بر سر خسرو بیک بهرات رسید حسین خان از ورود
این خبر آشفته تر گشت زیرا که مترصد آن بود که شاهی بیک خان کس نزد او فرستاده
استعلام نماید وتدارک این قضیه را برای دوستانه او منوط ومربوط گرداند واو از غرور
جاه وجلال مقید بانها واعلام امیرالامراء مذبور نگشته لشکر فرستاد حسین خان از غیرت
وحمیت قزلباشی از آن اراده منصرف ساخته در مقام معاونت خسرو بیک درآمد
وجمعی از عاریات شاملو وبیرات اویماق ملک محمد حسین سیستانی که در هرات بود در آن
انصوب نموده باسمعیل خان الپلو حاکم فراه نیز اعلام کرد که با لشکر خود در نافت کرده
بمعاونت ایشان کمر بندد واین گروه از فراه ایلغار نموده صبحی از آب هیرمند عبور نمودند
لشکر جغتای از ورود قزلباش خبردار شده بقصد آنکه در کنار هیرمند سر راه بر
فوج قزلباش گیرند پیش آمدند با آنکه هنوز زیاده از سیصد نفر از آب نگذشته بودند
ولشکر کار آمدنی جغتای پنجهزار متجاوز بودند که بیکدیگر تلاقی شده جنگ درپیوست
در حمله اول به نیروی دولت ویمن اقبال بیزوال شکست بر لشکر جغتای افتاد ذلقدر
خان با جمعی کثیر از بهادران دستگیر گشته اروس بهادر بقتل رسید وزیاده از پانصد

نفر

نفر بر خاک هلاک افتاده طعمه حسام خون آشام دلیران بهرام انتقام گردید وجنود
قزلباش بفتح وظفر اختصاص یافته قلعه بمحمد زمان شاملو که از ملازمان مظفر حسین
میرزا بود ومدتی بود که از هندوستان عود نموده در ملازمت حسین خان میبود
وچون از اوضاع آن ولایت خبردار بود سپرده اذوقه ویراق قلعه داری سرانجام نموده
عود کردند بعد از معاودت جنود قزلباش شاهی بیک خان در همان ایام خود با لشکر
آراسته وفیلان پیراسته واسباب قلعه گیری بر سر بست آمد وچون بپای قلعه
قلعه رسیده از کمال غرور وخشمناکی اراده نموده که یورش بقلعه انداخته جبرا وقهرا
مسخر گرداند وفیل نامی که معظم افیال او بود بر دروازه رانده لشکریان از اطراف
وجوانب هجوم نمودند در اثناء جنگ وجدال بادلیجی از قلعه انداختند در حینی که آن
عربده جوی کوه پیکر خرطوم ثعبان مثال بلند ساخته با در و دیوار در عربده بود که
گلوله بادلیج بر دهان او خورده حلقوم از یکدگر دریده کارگر آمد وفیل غلطیده از
پای در آمد از افتادن فیل لشکریان دست از کار رفته پای اهتمامشان سست
گردید وبسیاری از بهادران جنگی بزخم تفنگ ناچیز شدند شاهی بیک خان درین
یورش کاری نساخته ودست قدرت خود را از دامن مقصود کوتاه دیده بجز
بازگشتن چاره نیافت وقطع تعلق از آن ولایت کرده بجانب قندهار بازگشت وولایت
گرمسیر بتصرف اولیای دولت قاهره قرار گرفته سادات ورعایا متوجه زراعت
وآبادان شدند حسین خان حقایق این حالی را بپایه سریر اعلی عرض نموده ذلقدرخان را
بخدمت اشرف فرستاد حضرت اعلی شاهی ظل الهی را وقوع این قضایا که باقتضا
قضا بی اختیار روی داده در موقع قبول در نیامد زیرا که اگر از آن طرف الفت و
دوستی منظور نبود باشد چرا این اهتمام در تسخیر قندهار بظهور نیاید که
خود را آلوده قلعه بست سازند علی ای الحال چون در آذربایجان مشاغل عظیمه در
پیش بود ذلقدرخان را بعلیقلی خان شاملو حاکم هری سپردند که در دری نگاه دارد که بعد
از فراغ از مشاغل آذربایجان او را با دیگر گرفتاران قرین اعزاز واحترام روانه دیار خود
سازند در اواخر این سال میرزا ابراهیم شیرازی که مستوفی الممالک شده بود که
پنج از عهده این امر خطیر بیرون نتوانست آمد از بی پروایی ومستی باده هوش

ربای منصب در محاسبات گیلان خبطی چند زده مبلغهای کلی بسهو و نسیان از مال
دیوان فروگذاشت کرده که میرزاء عالیشان وزیر اعظم خود بعرض آمده عرض کرد و ذره از
مشعودی او بر جبهگاه ضمیر اقدس پرتو شعور انداخت او را عزل فرموده در اول سال
پیلان ئیل اربع عشر و الف منصب عالی را بمیرزا قوام الدین میرزا حسین کفرانی اصفهانی
که ابا عن جد از اکابر و اهالی اندیار است و در این هنگام وزیر هرات بود تفویض یافت و
او کسب علم سیاق از آقا شاه علی دولتابادی مستوفی سابق که استاد المحاسبین بود
نموده در آن فن شریف کمال مهارت دارد وقایع سال میمنت مآل پیلان ئیل ترکی مطابق
سنه اربع عشر و الف که سال نوزدهم جلوس سعادت مانوس همایون شاهی ظل اللهی است
نوروز عشرت افروز این سال میمنت منوال در روز دوشنبه غره شهر ذی قعده الحرام
سنه اربع عشر و الف اتفاق افتاد یعنی نیر اعظم و عطیه بخش عالم که اهتزاز نسایم
ریاض جهان و طراوت عالم جان از فیض نزهت اوست بمنزل شرف انتقال نمود بیمن
حکمت کامله مبدع جهان آرا صحت سرای جهان و گلشن احوال جهانیان از فیض بهار
و لطافت ازهار طراوت تازه و نزهت بی اندازه یافت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در
در دار السلطنه تبریز آن روز طرب انگیز را بفرخی و فرخندگی گذرانیده بلوازم جشن
و سور و مراسم شادمانی و سرور اقدام فرموده بمراسم خسروانه بهجت افزای خلایق
بودند و امرای نامدار و صدور عالیمقدار و وزرا و مقربان بادگاه فلک مدار و اعیان
سپاه ظفر شعار که در آن وقت در موکب نصرت قرین بودند هر یک علی قدر مراتبهم
پیشکشهای نوروزی خود و امرا و حکام سرحدهای ممالک از نظر اقدس گذرانیده
بنوازشات ارجمند سرافرازی یافتند در همین روز فیروز ملازمان امیر خان کونه
خان قاجار که برحسب فرمان در ایلخق اقامت داشت آمده خبر جنگ او را و محمد تکلو
سنجق دومی و انهزام یافتن او و از عساکر منصوره رسانیده از جمله غنایم و اختر مهای
مخالفان چند راس اسب و چند قبضه تفنگ که لایق سرکار اشرف بود بنظر اقدس گذرانیدند
شرح این سانحه آنکه محمد تکلو که خود را از شجعان روزگار میشمارد از جانب
سردار روم بامارت یافته با فوجی از ابطال و رجال ایروان و کوکچه و اغدود
آمده که با جنود قزلباش که در اغدود توقف نموده باشند مقاومت نموده دستبردهای

نمایان

نمایان نماید و در اغدود مشهور فرصت میبود در خلال این احوال از جنود روم میر محمد پاشا
و مصطفی پاشا با گروهی انبوه و میران اکراد از وان بعزم برهم زدن امیر کونه خان اراده نخجوان
نموده بودند امیر کونه خان از ورود این خبر با گروهی از طایفه غازیان جلادت اثر و امرا که
تا بدین وجه که بکومک او تعیین شده بودند تا کنار آب ارس رفته بود پاشایان مذکور از
دلیری پای جلادت پیش نهادن امیر کونه خان خوفناک گشته جرات پیش آمدن نکرده
فسخ عزیمت آن نموده بازگشته بودند و امیر کونه خان خاطر از مهم مخالفان جمع کرده عنان
بصوب مراجعت تافت محمد تکلو از رفتن امیر کونه خان بکنار آب خبر یافته بخیال آنکه بحدود
ایلخق آمده تاخت و غارت و دستبردی نماید با فوجی از ابطال رجال و گروه لوند و مردم طاغی
یاغی تا حدود نخجوان آمد امیر کونه خان اکثر مردم خود را که احمال و اثقال همراه داشته پیش
انداخته خود متعاقب با معدودی می آمد و چون میدانست که محمد تکلو در آن حوالی
گرد و هموار و در کمین خدعه است چند کس را برسم خبرگیری بر سمت ایروان فرستاده
که مبادا غافل بسر راهی بر غازیان گیرد ایشان بچند نفر از قراولان دچار شده چون اندک
مردمی بوده اند با آنکه در آئین سپاهیگری خبرگیران تا ضرورت نشود رخصت محاربه
نیست راکب جهل و غرور گشته بر ایشان تاختند و در هم آمیختند و آن جماعت با این غازیان
مضمار جهالت و نادانی بحیله و روباه بازی جنگی کرده لحظه ایشان را مشغول کرده اند
تا آنکه سپاهی لشکر از این سو نمایان شده دلاوران معرکه نبرد داد در میان کردند فیما بین جنگی
عظیم در پیوست گروهی از مردم روان معرکه ضایع شدند و چند نفر جنگ کنان زخم دار و
ناتوان بی عزم رفته خود را بامیر کونه خان رسانیده حقیقت حال اظهار نمودند همان لحظه طلیعه
لشکر مخالف نیز نمایان میشود امیر کونه خان با آنکه استعداد جنگ نداشته و اکثر مردم
او پیشتر رفته بودند چنان اسبان سواری و کوتلهای او را برده بودند جز محاربه نمودن
لایق نام و ناموس خود ندانسته با فوجی قلیل که همراه داشت قدم بمعرکه کارزار نهاده فیما
بین جنگ در پیوست و محمد تکلو با گروه انبوه جلو ریز بمعرکه ستیز رسیده بیک حمله جرح چیان
جنود قزلباش را شکست داد امیر کونه خان مشاهده این حال نموده توکل بر عنایت قادر
ذو الجلال کرده خود با امرا رفیق و مردمی که بر سر داشت عنان یکران بجهاد بر اعدا انعطاف
داده فیما بین نیران قتال و جدال اشتعال یافت و گروه مخالف آثار اقتدار ظاهر ساخته

بسیاری از دلاوران لشکر قزلباش را زخمدار کردند چنانچه مقصود سلطان کنگرلو زخم یافت و بر
اسب سواری امیر گونه خان چند زخم رسید و علی هذا القیاس نزدیک بان شده بود که چشم
زخمی واقع شود از مؤیدات اقبال روز افزون شاهی ظل الهی که همیشه قرین حال منتسبان
این سلسله ابد توامان است جمعی از ملازمان امیر گونه خان که پیشتر روانه الکای خود شده
بودند از دلیری خان متزلزل خاطر گشته بملاحظه آداب نوکری باز گردیده اند و خبر فتح
او بر سمت ایروان شنیده و طریق خدمت سپرده بسرعت برق و باد خود را در هنگام
گرمی معرکه قتال با قای خود رسانیده اند از آنجمله جلوداری کاسب کوتل همراه داشته در وقتی
کاسب سواری خان از شدت زخمها و بسیاری تک و دو از کار مانده بود رسیده و امیر گونه
خان این لطیفه غیبی را از امارات فتح و علامات ظفر دانسته بر جنیبت آسوده سوار شده
با فوجی که دران وقت حاضر بودند بر صف اعدا تاخته و آثار غلبه ظاهر ساخته مخالفان از آن
جرأت غالبانه و حمله دلیرانه رسیدن کومک ترس نموده تاب مقاومت نیاورده شکست
یافته روی بوادی هزیمت نهادند جنود قزلباش تعاقب نموده اکثر ان مدبران طعمه شمشیر
ابدار و برخی اسیر و گرفتار گردیدند و محمد تکلو شکسته و مخذول بیرون رفت و غنایم
موفور بدست سپاه منصور در آمده کامیاب ظفر و اقبال عنان بصوب الکای انعطاف دادند
و این جنگ معظم محاربانی بود که امیر گونه خان در ان اوقات دست داده مردانگیها
بظهور رسیده در میانه دوست و دشمن بلند آوازه گشت **شرح آمدن رومیه بجانب
خوی و مرند و توجه رایات منصور بدفع شر ایشان و قضایای سانحه ان اوان**
از قضایا که در اول این سال روی داد آمدن جنود رومیه و اکراد است بخوی و حدود
مرند شرح این سانحه آنکه جغال اغلی سردار سنجق بیگیان اکراد را با جمع رومیه بتاخت
و غارت خوی و مرند مامور ساخته مصطفی پاشا را باشلیق ایشان کرده روانه نمود و
مصطفی پاشا از ایلغار حضرت اعلی شاهی ظل الهی که در خطه عطر بیز تبریز اقامت داشتند
و از انجا تا مرند که سه مرحله است یکشبه ایلغار انحضرت است اندیشه نموده در خوی
توقف کرده امرای محمودی و امرای سایر اکراد را که مقدم ایشان سلیمان بیگ محمودی حاکم
خوشاب بود بمرند فرستاد و جمشید سلطان دنبلی حاکم مرند از آمدن مخالفان آگاه گشته
حقیقت بخدمت اشرف عرض نمود و حضرت اعلی همان لحظه که خبر رسید الله قلی بیگ قورچی باشی

قاجار را

قاجار را با فوجی از قورچیان ظفر شعار بمدافعه ان گروه فرستادند و ان طایفه در کمال
خوف و بیم بمواضع مرند رسیده دو سه محل را تاخت کرده دواب و غنایم ان محل را با چند نفر
از رعایا اسیر نمودند فی الفور باز گشتند و جمشید سلطان چون از معنی آگاه شده
مدافعه ایشانرا سهل و آسان شمرده مقید برسیدن کومک نشد و با سیصد نفر از مردم خود
تا رتبه شش فرسخ تعاقب ایشان نمود و چون بسپاهی غارت رسید غارتگران دست از
غنایم و اسیران باز داشته همه برجا گذاشته رفتند و جمشید سلطان از مسلک حزم و دوراندیشی
که جزو اعظم سپاهیگریست دور افتاده فرار نمودن ان گروه را حمل بر ضعف و زبونی کرده
از غایت جهالت و بی باکی جوانان عصر که هنوز سیلی روزگار نخورده اند اثر تهور و شجاعت
نام نهاده دلیری کرده تا سه فرسخ دیگر بعزم گوشمال ان گروه تک و دو نمود مصطفی پاشا و سلیمان
بیگ که با جمعی کثیر در اتخد و ر ایستاده منتظر مردم پراکنده خود بودند از آمدن جمشید
سلطان بالغایه مسرور و واقف گشته روی بمحاربه او آوردند و او نیز با وجود کمی لشکر بی ادبانه
بجنگ مبادرت نموده یکبار خبردار میشود که مخالفان اطراف و جوانب او را گرفته اند انکه
از غفلت و بیهوشی جهالت بهوش آمده چاره بجز فرار نمی یابد بزور بازوی شجاعت و مردانگی
خود را از ان مهلکه بیرون انداخته راه فرار پیمودن گرفت و مخالفان برادر او را دستگیر
نمودند و جمعی از مردم او دران قضیه مقتول و گرفتار گردیدند و او با بقیه السیف شکسته
و پریشان حال بمرند رسیده درحین ورود قورچی باشی وارد گشته قورچی باشی او را بزبان
عتاب خطاب کرده چون فایده بران مرتب نبود باز گشته بخدمت اشرف آمد درین
اثنا در هنگامی که حضرت اعلی شاهی ظل الهی در میدان صاحب آباد بچوگان بازی مشغول
بودند ملازم امیر گونه خان آمده عریضه او را با مکتوبی که یکی از دوستان باو نوشته
رسانید مشعر بر آنکه قجر پاشا و مصطفی پاشا که قبل ازین اراده نموده بودند که بر سر
امیر گونه خان روند در انوقت صورت نیافت درینوقت ان عزیمت را تصمیم داده روانه
اند و حالا قریب بکنار آب رسیده اند بخاطر انور خطور نمود که از تبریز ایلغار نموده از عقب
ان لشکر در آیند و از پیش امیر گونه خان و از پس عساکر منصوره موکب همایون ایشان
را در میان گرفته سزای نفوس در کنارشان نهند و فی الواقع اگر این خبر صحت میداشت
دستبرد عجیبی بود حضرت اعلی اعتماد بر مضمون عریضه و مکتوب کرده در عالم سپاهیگری

درین گونه عزیمتها تاخیر موجب ندامت و سوء تدبیر است همانشب پای عزیمت در رکاب
سعادت آورده بسرعت برق و باد روانه مقصد شدند و چون بقصبه طوج و حوالی سلماس
رسیدند خبر آمد که پاشایان از وان بیرون آمده چون یکمرحله طی کردند از ایلغار حضرت
اعلی و طایفه قزلباش که در رکاب اشرف اند اندیشه کرده مصلحت ندیدند که از وان و معسکر
سردار ابعد دور شوند فسخ آن عزیمت کرده از یک منزلی بازگشتند چون عساکر منصوره
از تبریز بیرون آمده مستعد یورش بودند خبر کردک قورچی باشی بتاخت ولایت النتاق
که حاکم آن از سنجق رومیه فرستاده خود بنفس نفیس در آنحدود چند روز بنشاط
شکار پرداخته بمقر دولت بازگشتند و عساکر ظفر مآل از قلل جبال صعب المسالک
که دو ماه از نوروز گذشته از کثرت برف وهم خیال را عبور بر آن محال بوده به نیروی اقبال
گذشته النتاق را تاخت نموده غنایم موفور بدست آوردند و تا یکهزار نفر از نسا و
صبیان کفره نصرانیه که با جنود مسلمین و غازیان نصرت قرین بمحاربه پیش آمده حرق
دمه نموده حربی شده بودند و اسیر ایشان شرعا بی‌حد جواز رسیده بود اسیر
کرده مظفر و منصور با غنایم موفور مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند ذکر قضایاء
گرجستان و شیروان و محاربه کستندیل خان با رومیان و ظفر یافتن بنیروی اقبال
شاهنشاهی جهان در طی قضایاء سال گذشته مرقوم کلک بدایع نگار گردید که ایالت و دارایی شیروان
نامزد کستندیل خان شده او را با جمعی از امرا و عساکر در مرافقت الکندرخان روانه
گرجستان فرمودند که از آنجا بتوفیق الله تعالی بنوعی که تمهید یافته بر سر شیروان روند بعد
از آنکه بگرجستان رسید چند روز از رنج راه آسوده هرچند کستندیل خان حرف رفتن
شیروان بمیان آورد پدرش تغافل ورزیده بلیت و لعل میگذرانید و اصلا متوجه
کار پسر نمیشد و گرگین میرزا نام پسری داشت که ولیعهد پدر بود و او راضی نمیشد
که کستندیل خان با آنکه بشرف اسلام مشرف است در قرب جوار او اقتداری بهم رسد و مانع
پدر بود تا آنکه مباهله و اهمال از حد اعتدال گذرانیده و امراء قزلباش را طاقت توقف
نماند از معاونت مایوس شدند و چنین معلوم ایشان شد که الکندرخان و گرگین میرزا
منتظرند که فیصل مهام قزلباش و سردار روم درین سال چه صورت خواهد یافت و
غلبه از کدام طرف خواهد بود بمقتضای وقت عمل نمایند قزلباشیه بیتابی آغاز نهادند

روزی کستندیل خان با امراء قزلباش از اردوی خود سوار شده بمنزل پدر آمد و برادر را نیز
طلب نموده در باب توجه شیروان سخنان بر زبان آورده درشتی آغاز نهاد هرچند از نیکو
گفتگو کرد الکندرخان عذری میگفت و او را در مجمع گرجیان گذاشته بخلوتخانه خود رفت
و گرگین میرزا بشیوه پدر عمل نموده روی بمنزل خود آورد کستندیل خان از شیوه سلوک و
تغافل طاقت طاق شده از عقب برادر شتافت و با او رسیده بزبان گرجی سخنان درشت
بر زبان آورد و او توقف نموده بجواب گفتگوی برادر زبان گشود کستندیل خان با او
نزدیک شده شمشیر خونریز از نیام انتقام برآورده بر و زد و بطرفة العینی باتمام کارش
پرداخت و از آنجا بازگشته بخلوتخانه پدر رفت و از امراء شاهمیرخان و علیخان موافق
همراه او بخلوتخانه در آمده بکتاش سلطان موصلو ترکمان با جمعی قزلباشیه در بیرون
توقف نمودند و او با پدر بزبان گرجی مکالمه آغاز نهاده پدر با او زبان سفاهت و دشنام
گشاد درین اثنا از قضیه گرگین میرزا خبر یافت فریاد برآورده باز ناوران گرجی اشتغام
قتل امراء قزلباش نمود علیخان موافق شمشیر برو انداخته شاهمیرخان باتمام
کارش پرداخت و دو سه نفر از ناوران که بمعاونت الکندرخان شمشیر کشیده بودند
از همان ضربت جشیدند و جنود قزلباش بر سر کستندیل خان و امراء جمعیت نمودند ناوران
ناوران گرجی دیدند که الکندرخان و گرگین میرزا هر دو کشته اند و چهار و صد یا پانصد
نفر گرجی که در آنوقت حاضر بودند از عهده کستندیل خان و امرا بیرون نتوانستند آمد
جز اطاعت و انقیاد چاره نیافته سر بر خط فرمان کستندیل خان نهادند و
او خزاین و دفاین پدر و برادر را متصرف گشته در گرجستان فرمانفرمای مستقل گشت
لشکر را انعام علوفه و مرسوم داده سرانجام یورش شیروان نموده با جنود قزلباش
و گرجی که قریب ده هزار نفر بودند روانه شیروان شد و این سانحه حیرت بخش عبرت
افزا در اوایل این سال وقوع یافت چون کستندیل خان قدم بولایت شیروان نهاد اکثر
اهالی و اعیان اطاعت فرمان قضا جریان کرده مطیع و منقاد کستندیل خان گشتند
شاه میرخان حاکم شکی و بعضی امرا که مقدمة الجیش بودند در حدود قبله با محمد امین پاشا
حاکم آنجا جنگ کرده او را شکست دادند محمد امین پاشا با جمعی رومیه بقیة السیف بقلعه
در آمده بلوازم قلعه‌داری مشغول شد چون جنود منصوره بپای قلعه آمده قلعه را محاصره

کرده نردبانها و اسباب قلعه گیری ترتیب دادند چون خبر آمدن کستندیل خان و امرا
بمحمود پاشا ولد جغال اغلی بیکلربیکی شیروان رسید عساکر رومیه را که در اطراف و جوانب
بودند بشماخی جمع کرده با توپ و عرابه و استعداد جنگ از شماخی بیرون آمد کستندیل
خان جمعی را بر سر قلعه گذاشته با بقیه سپاه عنان بمحاربه اعدا شتافت و در کنار رود
خانه اقسو تلاقی فریقین دست داده میان آتش حرب و قتال اشتعال یافت رومیان
در اول حال قزلباش را زیاده وقعی ننهاده اسب جلادت پیش راندند و بفوج جرنغچی و کرن
دست راست و دست چپ زور آورده به تیپ رسانیدند و نزدیک بان رسید که
بافواج قاهره چشم زخمی رسد جنود قزلباش تکیه بر الطاف الهی و نیروی دولت شاهی نموده
بالشکر قولکیت شجاعت و دلاوری در میدان کارزار بجولان در آورده دلیرانه بر صف
اعدا تاختند و امرا و لشکریان دست راست و دست چپ هر که را انهزام بهم رسیده
بودند عطف عنان نموده بطرفة العین سلک جمعیت آن گروه را متفرق و پریشان
ساختند و شکست بمخالفان افتاده محمود پاشا پسر جغال پریشان و بدحال عنان از
معرکه تافته رو بهزیمت نهاد و جنود ظفر ورود تعاقب آن گروه کرده خلقی نامحدود را از روی
بر خاک هلاک انداختند چنین اتفاق افتاده بود که محمود پاشا در پیش کستندیل خان
افتاده و او بفراست دریافته که محمود پاشاست نزدیک بان رسیده بود که نوک سنان
بدیع و خفتان او رساند در اثنا دکر و دار بزخم تیری مجروح گشته خود و اسب اش تک و
دو باز مانده بود تیز رو سلطان مقدم نیز مقداری مسافت بتعاقب او طی کرده
چون گرفتاری او در لوح قضا بقلم تقدیر تحریر نیافته بود و قزلباشیه مشاهده
نمودند که کستندیل خان زخمی شده عنان از تعاقب گریختگان کشیده بجمع غنایم مشغول
گشتند و محمود پاشا جان بسلامت از معرکه بیرون برده با بقیه السیف بقلعه شماخی
در آمده اسباب قلعه داری مرتب ساخت و باستحکام بروج و باره پرداخت و
جمعی که بمحاصره قلعه غلبه مانده بودند توقف نکرده در اثنای انهزام رومیه بمعرکه
رسیدند تا موازی دو هزار نفر رومیه درین محاربه مقتول شدند مستحفظان قلعه
قبله وار از انهزام جنود رومی و غلبه لشکر قزلباش خبر یافته قلعه را خالی کرده راه
فرار پیمودند و همچنین کوتوالان سایر قلاع دست از محاربت انها کشیده بشماخی

جمع

جمع شدند و سوای قلعه شماخی و بادکوبه و دربند قلعه دیگر در تصرف رومیان نماند
کستندیل خان بنوعی که در خدمت اشرف تمهید یافته بود جهت امر المحل المجل الکائنین
نموده و جمیع اهالی و اعیان شیروان مطیع و منقاد گشتند و حقایق حالات گرجستان
و شیروان را چنانچه گذشت مصحوب مسرعان بپایه سریر اعلی عرض نموده در دار السلطنه
تبریز نقارهای شادمانی نوازش در آوردند و متعاقب ملازمان او آمده سرهای
قیتلان و دوازده الای که عبارت از راهب است و چند نفر زنده بدرگاه معلی آوردند
و حسب الامر اشرف غلامان گرجی و جرکس استقبال نموده سرهای مقتول و گرفتاران
و رایات مذکوره را در میدان صاحب اباد بنظر اشرف در آوردند و حضرت اعلی
شاهی ظل الهی از عواطف خسروانه جایزه جلد و فتح و تشریفات فاخره از تاج مرصع و کمر
خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسب تازی نژاد با زین و لگام مرصع و دیگر تشریفات لایقه
جهت او و امرا رفیق فرستادند و کستندیل خان چند روزی بجهت معالجه زخم
توقف نموده بعد از آنکه جراحت فی الجمله التیام یافت بر سر شماخی آمده بمحاصره قلعه
پرداخت و چون اسباب قلعه گیری اماده نداشت یراق توپ ریزی و سرب و
باروط با چند نفر توپچی از درگاه معلی طلب داشت و از درگاه والا ابوتراب بیک
توپچی باشی با عمله او و انچه مایحتاج آن کار بود فرستاده شده آن حال و عنقریب رقم
پذیر کلک ظهور خواهد شد **ذکر قلعه ساختن در دار السلطنه تبریز و توجه رایات خورشید
اشراق بقصد زیارت سلطان مشایخ آفاق شیخ صفی الدین قدس سره**
بر ضمایر هوشمندان معنی و معنی آرایان صحایف هوشمندی پوشیده نماند که
در آیین سلاطین روم و فرمانروایان آن مرز و بوم سلک داری بترتیب قلاع و تعمیر
حصارهای سپهر ارتفاع منوط و مربوط گردانیده اند و در جمیع شهرها و قصبات
خود و ولایات که بحوزه تصرف و تسخیر ایشان در آمده قلعه ترتیب داده در میان
ان طایفه جزو اعظم ملک گیری و مملکت داری ترتیب قلعه است و محلی تا قلعه
نداشته باشند انرا از محروسه خود نمی شمارند و در حینی که قلعه تبریز مسخر اولیای
دولت قاهره گشت رای جهان آرای حضرت اعلی شاهی ظل الهی اقتضا فرمود که
چون در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان در تبریز قلعه نبوده قلعه را

که رومیان ترتیب داده در انجا عمارات عالیه ساخته بودند قلع وقمع نمایند که اثار ابنیه
رومیه در ان شهر باقی نماید بنا بران اثری از ان ثا دان نگذاشتند درین اوقات چنین
معلوم شد که درمیانه رومیان واکراد مذکور میکردد که اکر طبقه قزلباش را درین
دیار علاقه میبود قلعه تبریز را خراب نمیکردند ومعموره چنین را ویران نمیساختند
ومقصد ایشان از تحرکات جز قلع وقمع و ویرانی نیست وخراب کردن ایروان ونخجوان
وفرستادن رعایا انجا بولایت عراق دلالت بر صدق این مقال نماید واز ظهور این خیال و
گفتگو ارباب ضلال تزلزل باحوال سکنه ان ملک راه یافته خاطر اهل تبریز اطمینان
تمام نمی یافت بنا بر این مقدمه رای عقده کشای اشرف که مفتاح ابواب سعادت ومقالید
کنوز دولت است اقتضاء ان کرد که بمصلحت جمهور قلعه تبریز را مجددا التعمیر نموده م
استحکام دهند که هم موجب فسخ عقیده ارباب خلاف وهم باعث اطمینان قلوب و
اسلاف مردم شهر تبریز و نواحی کردد منجمان دقیقه شناس ساعتی سعد جهت بنای
قلعه تعیین کردند و روز بیست وهفتم شهر ذی حجه الحرام مطابق اربع عشر والف
حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه ان کار شگرف گشته طول وعرض قلعه وبلندی و
پهنای جدار را قرار داده چهار دروازه تعیین فرمودند واطراف بعد از انکه بذرع
در آورده بر امرا و اعیان سپاه وقورچیان وغلامان وسایر عساکر ظفر شعار ومردم
شهر ونواحی قسمت نمودند فرمانبران پذیرای فرمان زمان گشته شروع در کار کردند و
اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که تا اتمام قلعه بدار الارشاد اردبیل رفته
بشرف زیارت روضه حضرت سلطان الاولیا مشایخ عظام واجداد عالی مقام
فردوس احترام مشرف شده از ارواح مقدسه ان برگزیدگان درگاه ایزدی استمداد
همت کرده باز گردیده بدفع اعادی پردازند وبدین عزیمت عظمی در سلخ ماه مذکور
متوجه گشته بدان مطلب اعلی و مقصد اقصی فایز گردیدند خدام رفیع مقام وخدام
روضه بهشت احترام را بنوازشات ارجمند متنعم ومسرور گردانیده وصدقات
بمستحقان رسانیدند واز راه آهر ومشکین عود نموده بسعادت زیارت سلطان
السالکین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره استسعاد یافته در روز بیست ودوم
شهر محرم خمس عشر والف در ضمان امان حضرت ملک منان بدار السلطنه تبریز

رسیدند

رسیدند وامرا نامدار وارکان سپهر مدار که بتعمیر وترتیب قلعه مامور بودند م
الحق دران کار ید بیضا نموده در عرض بیست روز باتمام رسید که تا معماران قضا
ومهندسان قدر بنای قلعه نه رواق سپهر نهاده بروج مشید کردون را بکنکره
ماه ومهر ارایش واستحکام داده اند قلعه باین متانت ورصانت بدین زودی
اتمام یافته وخندق عمیق مانند فکر دقیق عقلا حفر نموده اذوقه ویراق ده ساله
از توپ وتفنگ وسرب وباروط وهیمه ونفط وامثال ذلک تعیین فرمودند و
الحق این تدبیر صایب ورای ثاقب بود و بر رومیان وامراء اکراد ومردم دور ونزدیک
ظاهر شد که جنود قزلباش دلبستگی بان ملک دارند واسان اسان دست از ان
ملک برنمیدارند ومستعدان عصر چند تاریخ خوب درباب اتمام قلعه تبریز یافته در سلک
بلاغت انتظام دادند از انجمله جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر امین شد تاریخ
یافته درین قطعه درج نمود **تاریخ** قلعه تبریز چون اتمام یافت ٭ دیده اعدای
دین را منغص شد ٭ باعث امنیت تبریز گشت ٭ امن شد تبریز از ان تاریخ شد 1014
مسود اوراق را بخاطر رسید که تاریخی فکر کند شبی درین اندیشه سر بزانوی
تفکر داشت خرد خرده بین وطبع افسار گزین چراغ بینش در خلوتکده دل افروخته
این معنی روشن شد که جناب آصفی درین قطعه وتاریخ داد بلاغت داده اند
بهتر چه توان گفت غایتش باصطلاح اهل این فن اگر تاریخ در آخر مصرع تمام شود بهتر
خواهد بود قطعه در وصف تاریخ وملح قایل در رشته نظم در آورده بود درین
مقام ثبت افتاد اگر در قوافی مجهول ومعروف واقع شده باشد در قطعه وقصیده
استادان سخنور جایز داشته اند و در دیوان خلاق المعانی کمال اسمعیل بسیارست
تاریخ شاه عباس شاه والاجاه ٭ خوش اساسی نهاد در تبریز ٭ قلعه ساخت
همچو سد سدید ٭ پاسبانان او همه خونریز ٭ طرفه حصنی رفیع بنیادی ٭ که نه
کسری نهاد نه پرویز ٭ قلعه ایمن چو قلعه گردون ٭ سخت بنیان چو رای اهل تمیز ٭ وه چه
قلعه که شیر گردون را ٭ نبود اندرو مجال ستیز ٭ بهر تاریخ فکر میکردم ٭ طبعم از
زیرکی نمود انگیز ٭ خرم آن بانک ز دگر بادان ٭ آبرو بهر این فسانه مریز ٭ نو ازین
معنی ز سر حجره غیب ٭ تافته در ضمیر سحر آمیز ٭ گشت که ملهم بخاطری که بود ٭ معنی انجام

فکر تش لب ریز ٭ طوطی طبعش ز سخن دانی ٭ بهر تاریخ گشته شکر ریز ٭ چون به پی میدش
ازان تاریخ ٭ هاتفی گفت از شد تبریز ٭ بعد ازین لب ازین حدیث به بند ٭ دست
در دامن دعا ادین ٭ تا بود ثبت بر صحیفه دهر ٭ شرح تاریخ خسرو پرویز ٭ عمر دولت قرین
خسرو عهد ٭ در جهان باد تا بر ستاخیز ٭ ذکر فرستادن جیوش دریا خروش قزلباش بجانب
خطه وان برسر جغال اغلی سردار رومیان بسرکردگی الله وردی خان
چون خاطر خطیر اشرف اعلی شاهی از تعمیر قلعه تبریز و ترتیبات فراغت یافت و لشکرهای
اطراف بدرگاه ملایک مطاف آمدند اراده خاطر فیض مظاهر بدان متعلق گشت که
چون در سال گذشته ضرر محاربه رومیان ندیدند و جغال اغلی باز گردید متهورانه
در وان که ششم منزلی تبریزست توقف اختیار نمود قبل از انکه او حرکت نماید گروهی
از شجعان لشکر قزلباش را برسر او فرستند که اگر محصور گردد و اگر فرار نماید هر دو
صورت برهمزن هنگامه اعتبار او گردد بنابرین عزم لایق جیوش دریا خروش موکب
اقبال را بسرکردگی الله وردی خان بدان صوب فرستادند خان مذکور باتفاق امراء عالی
مقدار خصوصا ذوالفقار خان بیگلربیگی آذربایجان و گنجعلی خان حاکم کرمان و حسن
خان حاکم قلمرو علیشکر و سایر امراء نامدار و قورچیان و ملازمان نصرت شعار
قریب سی هزار کس در کمال شوکت و اقتدار متوجه آن صوب گردیدند و سردار از غایت
نخوت و غرور و غفلت بیهوشان باده دولت و سرور حرکت لشکر فیروزی اثر
قزلباش را محال انگاشته منتظر بود که چون عساکر روم که بمرافقت او مامور بودند مجتمع
گردند متوجه آذربایجان شود و از مسلک حزم و احتیاط سپاهیانه دور افتاده بود که
از تبریز تا بیست روز بوان رسیدند رومیه تا یک منزلی بلده وان اطلاعی از وصول
لشکر بیگانه نیافته بودند چنانچه مردم ذوالفقار خان که چرخچی سپاه منصور
بودند چند کس از عمله طوایل و اسبان رومیه که در علفزار آنجا چرا می نمود بدست آوردند
از امراء اکراد شیرازی سلطان محمودی با چند نفر از برادرزادها و اقوام آمده بمعسکر
ظفر اثر ملحق شد سایر میران قبایل اکراد چنانچه شیوه و شعار زمین داران که
بلطایف الحیل دور میگذرانند بمراسله و پیغام بازگشت نمودند و جناب خان
نیز صلاح در اغماض دانسته تکلیف آمدن بآن وحشی صفتان نکرد القصه چون عساکر

نصرت

نصرت نشان در یک منزلی وان نزول نمودند و جغال اغلی اطلاع یافت روز دیگر جنود
قزلباش باداب جنگ پرداخته چرخچیان از پیش فرستادند و جوانغار و برانغار و قول
اراسته آماده حرب و قتال شدند و آناً فآناً منتظر ظهور سپاهی مخالف بودند جغال
اغلی در آنوقت زیاده از ده پانزده هزار کس بر سر نداشت و با اینمایه مردم با قزلباش
کرد و برابر ایشان بودن مقاومت نمیتوانست کرد بتحصن و قلعه داری قرار داده
از شهر بیرون نیامد اما بعضی پاشایان با جنود رومیه بعزم آنکه پشت بدیوار بست
شهر داده در سواد شهر حربی اتفاق افتد بیرون آمده صف قتال اراستند و
چرخچیان پیش فرستادند اما زیاده از نیم فرسخ از سواد شهر دور نیفتادند از هر طرف
پای جلادت پیش نهاده عساکر طرفین بیکدیگر تلاقی شده جنگ در پیوستند و از
طرفین مبارزان حملات بظهور میرسید و تا سپاه قول که بسرداری الله وردی خان
استحکام داشت ظاهر نشده بود رومیان دست و پایی میزدند بعد از انکه قول
نمایان شده آواز کره نای و نفیر بگوش مبارزان معارک دار و گیر رسید چرخچیان
سپاه منصور جلو ریز بر سپاه مخالف تاخته صف اعدا را از یکدیگر پاشیدند و شکست
بر جنود رومی افتاد تیغ آتشبار در معرکه صاعقه کردار سرافشانی می نمود و عساکر نصرت
قرین به نیروی دولت و یمن اقبال از توپ و تفنگ ارامنه احتراز ننموده مردانه
کوشیدند چنانچه چند نفر رومیه را در روی تخته پل و کنار خندق دستگیر نمودند
و قریب دو هزار کس از رومیه درین معرکه بقتل رسیدند و چند نفر از معتبران رومیه
خصوصا خندان آقا متفرقه آقاسی درگاه عالی که معتبران و مدبران دولت عثمانی
بود با یک پسرش اسیر و دستگیر شده عساکر نصرت نشان به نیروی اقبال شاه
جهان بفتح و فیروزی اختصاص یافته اردوی قزلباش در حوالی شهر در مکان مناسب
فرود آمد و الله وردی خان در برابر سردار رومیه سراپرده و بارگاه باوج ماه افراشته
امراء عظام در کمال شوکت و اقتدار خیام نصرت نصب نموده سایبانهای ظفر افراختند
روز دیگر چنین معلوم شد که محمد پاشا شش جاه مشهور با جمعی از جنود رومیه
و لشکر سواس و غیره که قریب دو هزار کس اند بطرف وان می آیند که بسردار ملحق
گردند الله وردی خان قرچغای بیک را با جمعی از غلامان و غازیان بر سر آن گروه

ونتاد وجنود اقبال را درنشش فرنجی وان باان کروه تلاقی دست داده فیمابین اتش فتنه
اشتعال یافت و به نیروی دولت قاهره شکست بجانب اعدا افتاده جمعی کثیر مقتول
و برخی زنده دستگیر شدند محمد پاشا نخدار گرفتار گردید چون زخم مهلک داشت
و افواج قاهره بفتح و فیروزی عود نموده بار دوی امرا ملحق شدند و در اینروز که قرچغای
بیک از اردو بیرون میرفت رومیان مشاهده نموده بودند که لشکر بسیار از اردو
بیرون رفت بتصور آنکه غارتگران یغمائی بتاخت و غارت سوار شده اند در شهر از
قزلباش کسی چنان نیست بهیات اجتماعی از شهر بیرون امده و ینکچریان نیز از عقب دیوارها
باغات سواد شهر باز داشتند اگر طایفه قزلباش پای جلادت پیش نهند بزخم
گلوله تاچیز گردانند ازین جانب چون لوازم حزم و احتیاط مرعی بود و قراولان جنود
اقبال مستعد جنگ و جدال و اماده حرب و قتال بودند و خلق نامحدود از طوایف
قزلباش درین روز روی بمعرکه کارزار آورده فیمابین حربی صعب اتفاق افتاد و
رومیان تاب صدمات دلیرانه جنود قزلباش نیاورده پشت بمعرکه داده روی بشهر و قلعه
آوردند و جنود اقبال مخالفان را تا کنار خندق دوانیدند و چون در امدن رومیان
در هنگام گریز از یکدروازه متعذر بود جمعی از آن دروازه راه نیافته از کنار خندق
روی بجانب دروازه دیگر آوردند غازیان نصرت نشان فرصت غنیمت شمرده با آنکه
از بالای بروج قلعه و عقب دیوارها گلوله تفنگ ینکچریان برمثال تگرگ میریخت
از آن نیندیشیده کارزار عظیم بوقوع پیوست خلق کثیر از رومیان از دروازه فنا
بشهرستان عدم شتافتند چنانچه مردم اردو بازار از میانه باغات و خرابهای حوالی
حوالی شهر قریب بپنجاه نفر رومی را که در گوشها خزیده بودند گرفته آوردند و بپاسا
میرسید و درین معارک از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته ضایع نشده زیاده
اسپی بسپاه ظفرپناه نرسید و رومیه را دیگر قوت و قدرت بیرون امدن نمانده
در قلعه خزیدند و سردار عزیز بجز تفکر کشته دانست که در توقف نمودن و آن خطا کرده بود
و نخواست که محصور قزلباش گردد با خود اندیشید که مکرآبی زده کشتیها و سفاین
بکنار دریاچه وان که یکطرف آن بقلعه اتصال دارد آورده با جمعی که مصلحت در مرافقت
ایشان داشت بسفاین درامده و کشتی اندیشه را دریائی ساخته پوشیده و پنهان

بیرون رفت الله ویردی خان حقایق حالات و حکایات که دران سفر بادو میمنت وقوع
یافت بپایه سریر اعلی عرض نمود

ذکر توجه رایات ظفرپیکر از دار السلطنه تبریز بجانب ییلاقات خوی و بیان بعضی احوال که دران عرصه نشاط انگیز روی داد

بعد از ورود اخبار فتح و فیروزی لشکر نصرت اثر رایات ظفر آیات بفیروزی و اقبال از
دار السلطنه تبریز در حرکت امده نهضت همایون متعاقب الله ویردی خان و
امرا و عساکر نصرت نشاط باین طرف واقع شد چون حقیقت بیرون رفتن جغال
اغلی از راه دریا در اردوی معلی شیوع یافته بتحقیق پیوست متعاقب او در حرکت و
تا عاد لجور و ارجیش که احتمال بیرون امدن او بود رفتند در انحدود اثری از و پیدا
نبود و معلوم نمیشد که بکدام طرف رفته شرح رفتن و باز امدن او در همین سال عنقریب
مرقوم قلم شیرین مقال میگردد الله ویردی خان و امرا از حدود ارجیش عنان بصوب
مراجعت انعطاف داده سالما غانما در یورت سکمانا باد از اعمال خوی بموکب مقدس
پیوسته منظور نظر التفات شدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ییلاقات اغدود
چند روز بعشرت و شادکامی بنشاط سیر و شکار پرداخته موکب ظفرنشان تا صحرای
چالدران که نبردگاه پادشاه جم قدر سلیمان شان و سلطان سلیم فرمانفرمای ممالک
روم بود بدینجهت شهره آفاق است چنانچه مولانا امیدی شاعر گفته شعر قضا
در کارگاه کبریایی ؛ کشید طرح اسلیمی خطایی ؛ توجه فرمودند و دران مکان سرها
قتیلان معرکه وان و گرفتاران ان معارک و اختربها که به نیروی اقبال بدست در
امده بود بنظر اشرف درآمد جلادت و مردانگیها که از فارسان میدان دلیری دران
هنگام بظهور رسیده بود بعرض عرض درآمده بعواطف خسروانه اختصاص یافتند خان
اقا منغرقه اسی بجهت رابطه و اشنایی و دوستی که با غازی گرای خان پادشاه تاتار
داشت بنا بر رعایت خاطر او با پسرش سعادت بخشش و بخشایش یافته بحاکم قرلچه
داغ سپردند که بطریق مهمان نگاه دارد که نزد غازی گرای خان فرستند دران ایام میمنت
فرجام که اردوی کیوان شکوه دران صحرا و کوه نزول داشت رای جهان آرا اقتضا
کرده که در بلده خوی که فی الواقع از لطافت هوا و خضرت و طراوت صحرا و بساتین بهترین
قصبات آذربایجان است و بجهت آنکه در سرحد واقع شده مردم اینجا اکثر لگدکوب حوادث

اینچنان عرصهٔ فرح بخش دلکشا از ترتیب و تعمیر باز مانده قلعه بنا شود که در نزول حوادث
و هنگام نشور سکنات بلده را پناهی و ارامگاهی باشد و در محل مناسب طرح قلعه انداختند
قنبر بیگ سلیحدار باشی استاجلو بسرکاری عمارت قلعه مامور گشته پیر بوداق خان حاکم
تبریز و جمعی دیگر بران مامور گشتند و در اندک روزی ترتیب ذخیره و یراق مهم
انجام یافت و کوتوالی به سیدی سلطان خنوشلو رجوع شده الکاء خوی بدو مفوض
گشت و اینمعنی موجب اطمینان خاطر مردم خوی گشته در جا و مقام خود ارام گرفتند
از سوانح عبرت افزا که درین ایام روی نمود قضیه کشته شدن شیخ احمد اقا است مشار الیه
یکی از اوسط الناس طایفه شتر قلو استاجلو بود در اغاز جلوس همایون شاهی ظل
الهی بملازمت اشرف رسیده بخدمت شبانروزی درگاه معلی خود را منظور نظر
اعتبار گردانیده و حضرت اعلی اثار رشد و کاردانی و ضبط و ربط از ناصیه احوال او
مشاهده فرموده در اول الحال جاروب دولتخانه همایون باو رجوع شده و از انجا بخدمت
داروغگی دار السلطنه قزوین باو شفقت شده در ان مهم قساوت قلبی که داشت دکان
سیاست گشوده بازار خونریزی را رواج داده و دویست سیصد نفر مردم خونریز
برو جمع شده در حکومت قزوین بوفور رسید باطراف و جوانب عراق حکم داری کرد و ملازمات
خود را دستارهای سرخ بر سر بسته بدین علامت در میانه قزلباش اشتهار یافت
هر یک از ایشان از جانب او بهر خدمتی مامور میگشت از بیم غضب شاهانه هیچیک
از امرا عظام را قدرت ان نبود که خلاف اراده ان ملازم ظهور اورد و جز اطاعت چاره
نداشت سیاست او برتبه رسید که چندکس از دزدان و حرامیان را که گرفته
بودند در میدان سعادت اباد قزوین زنده بر سیخهای آهنین زده و اتش افروخته کباب
کرد مجملا باری سبحانه و تعالی که حاکم عادلست بجهت سیاست بدکاران بدکاری
برایشان گماشته بود اگرچه اعمال و افعال او بر وفق قانون عدالت نبود اما موجب
وهم خلایق گشته اجامره و بد دولتان پای در دامن سلامت پیچیده از ارتکاب امور
ناپسند باز امدند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی هر خدمتی صعب که بی سیاست متمشی
نمیشد باو رجوع میفرمود القصه میرغضب بود بخدمت ایشیک اقاسی گری حرم علیه
عالیه قیام داشت اخر برتبه امارت رسید و چون بی اعتدالی از و گذشته بود از انگونه

اعمال

اعمال ممنوع نگشت درین سفر با راستگی نام ملازم رکاب اشرف بود یکی از قورچیان ذو ال
القدر اقوام ایرج بیک الوند که از ادمی زادهای انطایفه اند بر سر چاه غله با ملازم او
نزاع واقع میشود و شیخ احمد اقا مذکور از غرور نفس و عادت طبیعی فی الفور بقتل ان
جوان مبادرت نمود اقربای او بخدمت اشرف امده تظلم نمودند حضرت اعلی فرمودند
که روا باشد که او را حاکم و حارس مملکتی فرموده بودیم بجهت سیاست بدکاران و ضبط
مملکت اعمالی که از و بظهور میرسید میکرد انیدیم حالا بدست او از ان اعمال ممنوعات
چگونه بجهتی بخود سر بقتل شخصی که در سلک قورچیان عظام انتظام داشته
باشد جرات نموده دیوانیان اعلی که به پرسش قضیه مزبور مامور شده بودند
او را بعرض یرغو حاضر ساختند از عجب و غروری که داشت اعتراف نمود که هرچند دیوا
نیان تفتیش مینمودند که کدام ملازم تو بود بخود منسوب ساخته اقرار صریح میکرد
که من کشته ام حقیقت بعرض اشرف رسید رای عدالت انتما اقتضا فرمود که او را بدست
اولیای مقتول دهند حسب الامر الاعلی او را بدست خون طلبان دادند اما اصلا در خاطر
خطور نمیکرد که جماعت جرات قصاص نمایند چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود فی الفور
اقربای مقتول بقتل او پرداختند و موجب عبرت و استعجاب گردید بخته بیگ
ولد او را حکم شد که تشون و لشکر او را منسط نموده بخدمات مرجوعه قیام نماید
دیگر از سوانح ان ایام خبر فوت باقی خان اوزبک والی ما وراء النهر است که در یورت
سکانا باد خوی رسید که باجل طبیعی در گذشته بعالم اخرت شتافت و امرای
اوزبکیه بسلطنت ولی محمد خان برادر کوچکش اتفاق نموده او را در بخارا
بر مسند سلطنت و پادشاهی ما وراء النهر نشاندند **ذکر توجه رایات جلال خسرو
ایران بصوب باکو و تنبیه متمردان اکراد محمودی و قضایایی که دران حین روی داد**
چون رایات جهان کشا چندگاه در ییلاقات حوالی خوی و صحرای دلکشا و منزهات
فرح افزای انجا عشرت پیرا بوده هوا از شدت گرما روی باعتدال اورد و همواره
تنبیه متمردان اکراد پیش نهاد همت والا نهمت بود و بعضی از امرای اکراد
محمودی که در قلعه مسک و باکو و الخ اقامت دارند درین ایام که اردوی
گردون شکوه دران حوالی بود از امدن بپایه سریر اعلی تقاعد ورزیدند

از انطایفه فرقه را که باولاد منصور بیک تعلق داشتند و اظهار دولتخواهی این دودمان می
نمودند کوچانیده بولایت عراق فرستادند متوجه تنبیه متمردان القوم گشته با جمعی از امرا و
عساکر منصوره بر سر ایل و عشایر حاکم لیک فرستادند و رایات جلال بجانب باکو در حرکت آمد
مصطفی بیک حاکم انجا از بخت برگشتگی باغوای برادران و جمعی از مردم فتنه انگیز که همیشه آثار خلاف
در ناصیه احوال ایشان مشاهده می افتاد ابواب متابعت مسدود ساخته با اقوام و اتباع به
قلعه باکو که در پای کوه میانه دره واقعست و از غایت رفعت و اقتدار طریق دست تسلط
هیچ صاحب شوکتی بدامن ان نرسیده و بجز سلطان چادر بالش افتاب طناب تسخیر بر کنگره
ان نینداخته رفته متحصن گشت و قلعه دیگر که دامن کوه مسکن اصلی او بود او را نیز استحکام
داده احمال و اثقال خود را در ان قلعه گذاشته جمعی را بمحارست تعیین نموده بود چون ساحت
ان ولایت مضرب خیام اقبال گردید از طور مخالفت انطایفه آتش قهر قهرمانی شعله فروز گشته
طایفه قراداغلو و مقدم را بتسخیر قلعه دامن کوه مامور فرمودند و ایجماعت در یکدم اطراف
و جوانب محیط گشته در صدمه اول مستحفظان را مقهور گردانیده خود را بپای حصار
رسانیدند و بضرب تیشه سوراخها کرده بقلعه ریختند و معدودی که بمحارست قیام
داشتند دست از حراست حصن بیان باز داشته عرضه تیغ فنا گشتند و سایر سکان
انقلعه پایمال حوادث و نوایب گشته انچه از صامت و ناطق انجا یافت شد بباد بی نیازی
رفت بعد از وقوع این حال فوجی از جنود اقبال بتاخت و غارت طایفه محمودی مامور
گشته چون تسخیر قلعه میانکوه بسهولت تیسیر پذیر نبود حکم شد که لشکر قیامت اثر درین
وقت متوجه تسخیر انقلعه نشده اگر مخاذیل افغان محمودی قدم جرأت پیش نهاده بمقابله و مقاتله
اقدام نمایند بجزای ایشان در کنار شان نهند و اولاد و مساکن ایشان انچه یابند تاراج
نمایند و چون ایل و عشیرت محمودی جمعی کثیر بودند و در قلعه منیعه بواسطه ضیق مکان و قلت
آب بجز معدودی مسکن نگرفته بودند اکثر مردم انقبیله پایمال سم ستوران عساکر
گردیده تمامی دواب و اغنام و ما یعرف القوم خواه در لک و خواه باکو بتمامت عصیان
مصطفی بیک و برادران و چند نفر از مفسدان عشیرت او که در مخالفت اصرار می نمودند
بتاراج حادثات رفت چنانچه گوسفند خوب در اردوی معلی به نیم درهم که پنجاه دینار
عراقی باشد دیگر اسب کاو بده درهم یعنی دویست دینار عراقی خرید و فروخت شد و بسیاری

از نس

از نسا و صبیان انطایفه بمحنت اسیری گرفتار آمدند القصه تا ده یوم کار ورود گردون
شکوه در ان یورت نزول اجلال داشت انطایفه عرصه نهب و غارت بودند چنانچه جمیع
از عساکر مذکور که از نهب لشکر ظفر اثر خود را بقلال جبال کشیده بودند بدست در آمده از
آسیب حوادث نرستند بعد از تنبیه بلیغ انقوم رای عالم آرا بدان قرار گرفت که نخجوان را
که میانه راه وان و ارزن الروم است و محل عبور لشکر روم از انجا بود رفته چند روزی
در کنار آب ارس رحل اقامت اندازند اگر درسال دیگر سردار روم با جمعیتی روی دهد و عزیمت
آذربایجان نماید در ما بین هر دو راه مستعد مدافعه بوده باشند و اگر درین سال آمدن
سردار صورت نه بندد قشلاق در قراباغ واقع شده بتوفیق الله تعالی تسخیر قلعه گنجه
و مملکت شیروان ان انجمن همت علیا نهمت سازند بدین رای صواب نما عمل فرموده عنان عزیمت
بدانطرف معطوف گردانیده از معبر یزدآباد نخجوان از آب ارس عبور نموده در کنار
آب خیام اقامت نصب کرده سراپرده و بارگاه بقبه مهر و ماه افراشتند و امیر گونه
خان را بتعمیر قلعه ایروان مامور ساخته جمعی را در ان خدمت رفیق او ساختند و چند
روزی که ساحل رود ارس محل نزول موکب مقدس بود مسرعان خبر آمدن سرداران
راه الباق و سلماس رسانیدند و بتواتر انجامید که کار قلعه ایروان را بوقت دیگر موقوف
داشته رایات فیروزی آیات بدانصوب در حرکت آمد شرح ان احوال بعد از ذکر وقایع
گرجستان و مآل حال کستندیل خان مرقوم میگردد **ذکر عصیان و طغیان گرجیان با کستندیل
خان و بیرون آمدن او شکسته و بیحال از ولایت شروان** بر واقفان مواقف سخندانی
و نکته سرایان اسرار نهانی سمت ظهور در درجه وضوح دارد که زمام مهام ملک داری در
قبضه ارادت و اختیار قادر مختار است و تمشیت امور شهریاری وابسته بمشیت
ازلی کار **بیت** کیست درین دستگه دیرپای ؛ کو لمن الملک زند جز خدای ؛ هر صاحب ملکی
که رضاجویی حضرت رب العباد را در انتظام امور ملک و ملت مطمح نظر اصابت
ملحوظ خاطر معدلت گستر داشته اعلام جهانبانی بر رونق مراد در عرصه جهان افراخته
و هر خود رای بعاقبت کوتاه اندیش بوساوس شیطانی و هوای نفسانی مغرور گشته مرتکب
افعال ذمیمه گردد و بهوای نفس و خود پرستی و خیالات فاسده اطوار ناهنجار پیش گرفته
از لوازم ایزدپرستی و تحصیل رضای ولی نعمت که رضای منعم حقیقی است غافل افتد

بانک زمانی بنای دولتش انهدام پذیرفته دوحه برومند اقبالش از صرصر حوادث وتند باد
ادبار از پای درآید معظم امور نامرضیه که نزد خالق وخلایق ناپسندیده تر نیست مخالفت والدین
است که بجهت جاه وهواپرستی وتعلقات دنیوی ارتکاب آن کرده از شناعت آن دیده
بصیرت پوشیده دارند ومدلول آیه کریمه قال لوالدیه اف لکما برین معنی دلیلی روشن وبرهانی
مبرهن است وان بدایت ظهور اسلام وقبل از آن نیز الی هذا الاوان هر کس از اسباط سلاطین
زمان وخواقین دوران بجهت ارتفاع لوای جهانبانی مخالفت پدر اختیار نموده برحسب
مقصد ومرام کامروا نگردیده وهر ناخلف بی سرانجام بامید نیکو سرانجامی وخودکامی قتل
پدر روا داشته زیاده از شش ماه قدم بر مسند کامرانی ننهاده ودر مولفات علماء سیر
وتصنیفات اصحاب خبر مرقوم قلم مشکین رقم گشته که قبل از ظهور اسلام شیرویه پسر
خسرو پرویز نیز بدین فعل شنیع اقدام نموده زیاده از شش ماه طریق جهانبانی نپیمود
واز سلاطین جغتای سلسله تیموری میرزا عبد اللطیف ولد میرزا الغ بیک بدین امر
مذموم جسارت نموده بقتل چنان پدری که پادشاه فاضل عادل دانش منش نیکو روش
بود اقدام نمود بمضمون این بیت مشهور شعر پدرکش پادشاهی را نشاید * وگر شاید بجز
شش مه نپاید * ماصدق افتاد مجملی از کتب سیر مسطور است در کمال عظمت واجلال
بر مسند کامرانی واقبال سوار میرفته ناگاه تیری جانفرسا از شست کشاد یافته بر مقتل
آن بدگهر رسید وبصد حسرت وهوان دل از ملک ومال برداشته از مرکب عزت بر خاک
مذلت افتاد وراقم حروف در ایام حیات خود که سنین عمر بپایداری بالتخمین در مرحله
پنجاه وچهار نزول نموده چند کس را بدیده عبرت بین دیده که مرتکب قتل پدر گشته
واز عمر وجوانی تمتع وبرخورداری نیافته در همان چند گاه از همان شربت چشیدند
موید این مقال ومصدق این قیل قصه عبرت گزین کستندیل خان والکسندر خانست که
پدرش اورا در ایام جهانبانی شاه زاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا چنانچه در طی
صحیفه اول سمت تحریر یافته بجهت استحکام قواعد متابعت واخلاص پایه سریر گردون
مناص فرستاده بودند واز عهد صبی الی یومنا هذا درین دولت سعادت پیوند نشو
ونما یافته بمرتبه رشد وکمال رسیده بود ودر ایام جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل
اللهی جنتی از جمیع منظور نظر تربیت وعاطفت گشته در محافل خاص هم صحبت بزم

اختصاص

اختصاص بود وروز بروز عزت واعتبارش در نظر همگنان می افزود تا آنکه در یورش آذر
بایجان ایالت ومارابی شیروان نامزد او گشته در قشلاق نبی بن باتفاق پدر روانه گردید
وشوعی کرد وقضایا از اول سال مرقوم کلک شیرین مقال گردید در گرجستان بقتل پدر و
برادر اقدام نموده دم از استقلال واستبداد زده لوای حکومت برافراشت واز آنجا
باکروابنوه متوجه شیروان شد محاصره شماخی نمود اگرچه جوان شجاع دلیر مردانه بود
اما از اندک اعتباری که بیمن شفقت شاهانه یافت بغایت متحیر ومغرور گردید آن
نخوت وغروری که داشت امراء رفیق خود را زیاده وقعی واعتباری نمی نهاد وبخار عجب
وپندار در کاخ دماغش متصاعد گشته بود وامراء قزلباش که برحسب فرمان تابع
امر ونهی او بودند از خوف ودهشت پادشاهی تاب تسلط واقتدار او آورده مجال دم زدن
نداشتند اما طایفه گرجی از دو وجهت با او نمی آمیختند واز دور از سلطنت او متنفر
گشته در مقام غدر درآمدند اول مغایرت کیش وملت که او مسلمان بود وایشان
حاکم نصاری میخواستند دویم آنکه الکسندر خان با ازناوران گرجی مخصوصان
زندگانی میکرد ودر قانون ایشان نواب وحجاب نموده وممانعت ودورباش بیاوان
وایشک آقاسیان هرگز ندیده بودند وجمعی که همیشه بی حجاب بخلوتسرای الکسندر خان
میرفتند حالا هر روز یکبار بدیوانخانه بار نمی یافتند تا از اطوار ملوکانه او دلگیر گشته
باکید یکی عهد وشرط نمودند که در هنگام فرصت بانتقام خون الکسندر خان اورا
از میان بردارند ودویم را الکسندر خان را که همراه داشت برداشته روی بگرجستان
آورند تا آنکه یکی از دولتخواهان اورا از مواضعه گرجیان آگاه کرده او از غایت
غفلت وکمال نخوت وغرور بدفع آن حادثه نپرداخت واراده نموده بود که چند نفر
از معتبران گرجی که خمیرمایه فساد بودند از میان بردارد با خواجه ضیاء الدین کاشی
که وزیر الکسندر خان که حال وزیر او بود مشورت نمود وزیر بی تدبیر مواضعه گرجیان را
حمل بر کذب نموده خان نادان را از آن اراده منصرف ساخته خاطرنشان کرد که اگر
دست بقتل احدی از ایشان الآن موجب خوف وهراس کل آن طایفه میشود وخود با
عظمای آن قوم درین باب گفتگو نموده بموعظه ونصایح پرداخته نجاحت اظهار
نمودند که خان ولی نعمت زاده ماست واز وهیچ کدورت رنجشی نداریم وما از امتداد

سفر بنیک آمده استطاعت توقف شیروان نداریم جناب وزارت مآب قرار داد که کماهم
ما یحتاج ایشان از سرکار خان سرانجام داده بعد از یکماه رخصت گرجستان دهند
و مقدمات مذکور را معروض داشت خاطر خان ساده دل را از رفتن ایشان فارغ و مطمئن
ساخت اما موعظه و پند در آن قوم سودمند نیامده از نیت گفتگو رسوخ ایشان در
اراده مخالفت خود بیشتر گردید و نصف شبی که در کشیک بودند از ناموران گرجی با تیغهای
کشیده بر خرگاه جناب خان محیط گشته آغاز شورش و غوغا کردند قرابیگ ملازم خاصه
شریفیه که از جانب حضرت اعلی نزد او رفته بود واقف شده بیتابانه خود را بخرگاه رسانیده
او را از خواب غفلت بیدار ساخت و او سراسیمه عقب خرگاه را با شمشیر شکافته خود را
بیرون انداخته بمنزل علیخان موافق رسانید و گرجیان عاصی بدرون خرگاه رفته دو جوان
ماه سیما از اهل خدمت که در خواب بودند بتصور آنکه یکی از ایشان کستندیل خان است
تیغ غدر پاره پاره کردند و جمعی دیگر بطرف خیمه که نبیرهای الکسندر خان آنجا میبودند
روی آورده ایشان را بدست انداخته بمخیم خود پیوستند کستندیل خان چون هنوز
پیمانه حیات پر نشده بود و مقدر الهی بود که چند روزی دیگر کوفری نماید از آن مهلکه
نجات یافته بسلامت بخانه علیخان رسید همگنان را تصور شد که گرجیان با اردو میان
مواضعه نموده باستظهار ایشان بدین حرکت اقدام نمودند در خانه علیخان گرنای
نواختند طبقه قزلباش که در سیبها و مورچلها بودند باتجاج آمدند و در آن شب هولناک
شورش و غوغای عظیم بوقوع پیوست گرجیان از آواز گرنای و جمعیت لشکر دانستند
که آسیبی بکستندیل خان نرسیده بهیات مجموعی میرزادهای خود را برداشته راه
گرجستان پیش گرفتند و خان با امرای عظام لحظه سواره ایستاده بتعاقب گرجیان
در حرکت آمدند که شاید انتقامی کشند یا میرزادهای گرجی را که دست آویز آن
جماعت اند از دست ایشان توانند گرفت و از سوء تدبیر اردوی خود را در پای قلعه
گذاشته رفتند وقت طلوع آفتاب کستندیل خان با معدودی چند از دیگران
بگرجیان رسیده طایفه گرجی عنان از رفتن پیچیده در مقام مدافعه ایستاده پای
ثبات فشردند صیحه باواز بلند فریاد برآوردند که مسلمانیم و ما را حاکم نصاری می
باید در وثوق که میانه ما و تو هیچ گفتگو نبود اعتمادی بتو نداشتیم حالا که این بحث

روی داد چگونه خاطر ما از تو مطمئن باشد اولی آنست که از سر این معامله گذشته باز
گردی والا یکتن از ما تا در حیات باشد با تو قتال مینمائیم چون جمع کثیر بودند و
صرفه در جنگ نبود امرای عظام کستندیل خان را از عناد ایشان گذرانیده ترک منازعه
کردند و جرئت بازگشتن بپای قلعه نکرده از همانجا راه هزیمت پیش گرفتند و دست
از احمال و اثقال باز داشته تا گنجه که در هیچ مقام لمحه آرام نگرفتند تیزرو سلطان [illegible]
زخمی داشت که سواری نمیتوانست نمود در اردو مانده بود مردم اردو منتظر باز
گشتن خان و امرا بودند در این اثنا چند نفر از ملازمان سلطان آمده خبر هزیمت
لشکر رسانیدند در کمال اضطراب او را بر شتر بسته بردند از وقوع این حال مردم اردو
بهم برآمده فزع روز اکبر ظاهر گشت از خوف رومیه همگی دست از مایعرف خود شسته
راه سلامت پیش گرفتند اموال و اسباب بسیار از تجار و مردم اردو بازار بر جا
ماند طرفه تر آنکه رومیان اینمعنی را بر خدعه و فریب حمل نموده از ملاحظه و احتیاط از
قلعه بیرون نیاوردند تا آنکه یکی عمله کارخانها بیمار بوده و از ضعف بیماری قوت فرار
نداشته در اردو مانده بود از بیم کشته شدن افتان و خیزان خود را بدروازه شهر
رسانیده رخصت در آمدن طلب نمود در دروازه با نان او را بشهر در آوردند
او این واقعه غریب عجیب را که روی داده بود تقریر کرد فی الواقع این قضیه از غرایب
حالات و عجایب اتفاقات است رومیه از اطلاع بر حقایق حال بشاشت و
شادکامی بظهور آورده از سختی محاصره و عسرت و تنگی نجات یافته روی باردوی
کستندیل خان آوردند و اموال بسیار و ذخایر بیشمار از سپاهی و رعیت و تجار بدست
رومیه در آمده از فقدان ماکولات بی نیاز گشتند و امرا که در موکب جناب خانی
بکنار آب کر رسیدند بی توقف عبور کردند و باز ماندگان اردو دفعه دفعه
از عقب میرسیدند سودی نداشت القصه از غایت جهالت و غرور و سوء تدبیر
بی جنگ و جدال شکستی فاحش قرین حال کستندیل خان و امرا گشته بدار الارشاد
اردبیل آمده بیکی تدارک این قضیه افتادند قرابیگ مذکور از کنار آب بسرعت
تمام بدرگاه گردون اشتباه رسیده روزی که اردوی کیهان پوی در پای قلعه
باکو نزول اجلال می نمود این خبر آورده او را بعرض اشرف رسانید **ذکر رفتن کستندیل**

خان نوبت ثانی بکرجستان و مال حال ان جاهل نادان باداد، و تقدیر ملک منان

چون خبر مخالفت و عصیان کرجیان باکستندیل خان و بیرون امدن او از شروان به مسامع جلال رسید رسیدن و او نیز حقیقت حال عرض نموده از خدمت اشرف استمداد نموده هنوز خاطر از امدن سردار عساکر روم جمع نشده بود او را بعواطف بیدریغ شاهانه مستمال کردانیده مقرر فرمودند که برودی بموکب همایون پیوندد که انشاء الله تعالی بعد از فراغ خاطر از ورود عسکر روم که موکب نصرت قرین بجانب قراباغ نهضت نماید فوجی از جنود ظفر ورود را بامداد او مامور میفرمائیم که ولایت شیروان نامزد او شده مسخر کردانند و در باب مهم کرجستان بدانچه لایق دولت قاهره باشد و صواب دید او عمل خواهد شد مشار الیه از باده نخوت و غرور جنبه دوزره حکومت و استقلال سرمست شده بنیان او خلل پذیرفته بود یا از خجالت و انفعالی که از واقعه مذکور باو روی آورده بود نمیخواست که نزد همکنان خجلت زده و معاتب باشد خلاف حکم همایون کرده خیالات فاسده در کاخ دماغ او راه یافته بدرکاه معلا نیامد و بی آنکه برفتن کرجستان از جانب ولی نعمت مرخص کردد از خودسری و خودرائی مبلغی خطیر از نجاد دار الارشاد اردبیل طوعاً او کرهاً برسم مساعده و مصادره کرفته بر متجنده قسمت کرده لشکری فراهم آورد و باتفاق امرای که برافقت او مامور بودند روی بطرف کرجستان آورد که انتقام از کرجیان کشیده بعد از آن متوجه تسخیر شیروان کردد بنابر آنکه ان اشرف ولایت شیروان نامزد او فرموده کرجستان را باو نداده بودند و او بخودسر دخل در ان مینمود چون منوط برضای ولی نعمت نبود تائید نیافت و نکاشته قلم تقدیر برخلاف اندیشه و تدبیر او بود در خلال اینحال از جانب کرجیان عرایض اخلاص رسیده از بدسلوکی کستندیل خان شکایت بسیار کرده استدعا نموده بودند که طهمورث بن داود خان که در پایه سریر اعلی بود بحکومت کرجستان نصب نماید چون اینمعنی بر ضمیر انور حضرت اعلی شاهی ظل الهی ظاهر بود که الفت و التیام میانه کستندیل خان که شرف اسلام دریافته و کرجیان که ملت نصاری دارند صورت پذیر نیست و اکر محل مذکور باو تفویض یابد جز عصیان و طغیان کرجیان فایده متصور نی لاجرم درینوقت که کارهای عظیم پیش نهاد همت والا است صلاح دولت دران بود که ایشان را بمواعید خسروانه و شفقت

شاهانه امیدوار کرداشند که نقش مخالفت این دولت بر لوح ضمیر خود بنکارند و نشان منشور عاطفت و حکم استمالت باسم ازنا و ران کرجی و مخدرات استاران سلسله که در معاملات مملکت دخیل اند عز اصدار یافته مصحوب حسن بیک جارچی ذو القدر فرستادند اینمعنی را بکستندیل خان اعلام نمودند بعد از فرستادن قورچی مذکور بوضوح پیوست که کستندیل خان با اینهمه قرب و منزلت و پرورده کی نعمت این دولت بی رضا و رخصت ولی نعمت برای وارادهٔ خود بعزم انتقام بر سر کرجیان رفته و راندیشان بساط کلی و تجربه روزکار مهذب بودند بدیده بصیرت نظر بر اطوار ناهنجار نموده اصلا تصدیق نمینمودند که کستندیل خان ازین تلاش و تردد کامروای مطلب کردد زیرا که قتل پدر بی خود را اکرچه بر باطل باشد بمحض هوا پرستی و تعلقات دنیوی پسندیده خالق و خلایق نیست و مع هذا ایالت مملکت کرجستان از جانب اشرف باو تفویض نیافته بود و اهتمام او درین باب مقرون برضای ولی نعمت نبود و لهذا او را در انولایت کاری از پیش نرفته و در اوان جوانی و آغاز کامرانی از عمر و دولت برخورداری نیافته و الی قضا و قهرمان قدر دست او را از حکومت ملک بدن کوتاه کرده هنوز از قضیه کشتن پدر شش ماه نکذشته بود که قضیه قتل او روی نمود بمضمون اینمقال

بیت پدرکش پادشاهی را نشاید ٭ وکر شاید بجز شش مه نپاید ٭ هرچند در آغاز داستان این بیت نوشته شده بود اما درین مقام مناسبتر نمود مفصل این مجمل آنکه چون کستندیل خان در معبر قبله از آب کر عبور نمود و متوجه معاملات شیروان کشته نخست انتقام کرجیان و استخلاص ولایت کرجستان از ید اهل عصیان پیش نهاد همت ساخته متوجه انولایت شد خلقی کثیر از متجنده و اوباش و جماعت لزکی و شیروانی و ایل اتوزاکی بر سر او مجتمع کشتند و شاهیر خان نیز از جانب شکی آمده باو ملحق شد و ازناوران کرجی از آوازه وصول او تزلزل یافته بعضی از معتبران ایشان که باعث خلاف و بانی کستندیل خان بودند نبیره های الکندر خان را با مخدرات ان دودمان طوعاً او کرهاً برداشته بجانب سنداملو از اعمال کرجستان که بحصانت و ارتفاع جبال و ضیق طرق نامی انولایت بود رفتند و کستندیل خان در شهر زکم که مقر حکومت و مستقر دولت ان دودمان است نزول

نموده ابواب عاطفت واحسان بر روی کافه خلق الله یار از مخالف وموافق وسپاهی ورعیت
کشاد اکثر مردم معتبر کرجستان بخدمت مبادرت جسته آثار انقیاد بظهور آوردند وهر
کس از رفقا اهل عصیان در مقام اطاعت در آمده بملازمت رسید تقصیرات او بعفو
واغماض مقرون کردید وکس نزد مخدرات استار دولت ان خانواده خصوصا دیده فال
والده طهمورث که انا امور مملکت دخیل بلکه اصیل بود فرستاده بزبان عطوفت واشفاق پیغام
داد که مرا سوای سه چهار نفر از نا وران کرجی که در مقام قتل من در آمده باعث چندین فساد
شده اند با دیگری کار نیست وکسبت بفرزندان که صله رحم اینجانب است بجز عطوفت واشفاق
بدیشان امری بظهور نمیرسد واکر آن سه چهار نفر نیز او را تشفیع ساخته از کرده نادم بوده
در مقام اطاعت وترک فساد بوده باشند معتمدی ارسال دارند که بایمان مغلظه
موکد کرد وچون فرستاده او بسید بلوریه رسیده ادای پیغام نمود از جانب دیده فال نوا
ضعات دوستانه بظهور پیوست ابواب ملایمت ومدارا مفتوح داشته چشم بر آن
داشتند که جواب عرایض ایشان از درگاه معلی رسیده بد انچه امر واشاره همایون باشد
بعمل آورند چند روزی بمراسله وپیغام کذرانیده با او مدارائی میکردند تا آنکه منشور
اقبال که باسم دیده فال وعظمای کرجستان عموما صادر شده بایشان رسیده مضم
بوضوح پیوست که کستندیل خان بخود سر آمدن وتلاش او در حکومت املاک مقرون
برضای خاطر مبارک اشرف نیست چون اراده ازلی بقتل او تعلق کرفته بود این معنی
استظهار انقیاد کشته تفرقکی وپریشانی خاطر ایشان روی بجمعیت واطمینان
آورده واعوان وانصار خود را جمع آورده باتفاق دیده فال ومیرزایان کرجی نیز بها
الکسندرخان با او در مقام مجادله [illegible] شدند کستندیل خان نیز از اطاعت
وانقیاد ایشان مایوس شده بدافعه ایشان توجه نمود ودر کنار آب مادد
وکیولان از اعمال سند بلو تلاقی فریقیان روی داده از جانبین ترتیب مقدمات
جنگ پرداختند ودر روز شنبه نهم شهر جمادی الثانی کستندیل خان چرچی وجوانغار
وبرانغار آراسته توپچیان وتفنگچیان در محل مناسب تعیین نموده خود با شاه
میرخان حاکم شکی که مرد جنگ دیده کار آزموده کهنه سپاهی بود وبعضی امرا در قلب
قرار کرفت واز جانب کرجیان نیز صف قتال آراسته کشته فیمابین جنگ در پیوست

ودلیران معرکه جهاد حملات متواتر نموده بر کفره کرج زور آورده سلک جمعیت ایشانرا
از بیم فرو ریختند وتزلزل تمام بحال کفره راه یافته بعضی از ایشان روی بوادی فرار آوردند
ونزدیک بان شد بود که یکبارکی شکست بر ایشان افتاده کستندیل خانرا صورت
فتح وظفر در آیینه مراد جلوه کر آید شاهمیرخان وعلیخان شمس الدینلو وبعضی
امرا در قلب کذاشته خود در اشاکو وفرجخان صف آرائی وضبط لشکر از قلب جدا
شده بجانب دست راست رفت فرچغای نامی را که از مرتبه رقیت وبندکی بدرجه
امارت رسانیده فرچغای سلطان میکفتند در دست راست بجنک مشغول
بود کرجیان مقابل او زور آورده او را فی الجمله مغلوب ساختند ومردم او از یک
دیکر پاشیده بطرف قلب می آمدند کستندیل خان اینصورت مشاهده نمود بیتابانه
بمعاونت اسپ جلادت پیش رانده بنفسه مباشر حرب کشته بی آنکه جمعی همراه باشند
بمعرکه در آمده از قضا دو یا سه نفر از کرجیان کرجیها معرکه با او رسیده یکدو کس
او را شناخته بزبان کرجی رفقا را خبردار میسازند که این خانست انجماعت در شور
معرکه او را تنها یافته دست باو نهادند واز غایت جهالت وغرور نفس سرکش کرانبهای
زمانه از اغیرت نام نهاده اند نخواسته که از فوج قلیل خصم روی کردانیده در میان
منجمیان روز کار تهمت زده کریز باشد خار جهل وتقلید جنگ در دامن او بند
کرده به تنهائی با کروهی از کفره در بیم او یخت وانجماعت از چند جا سنانها بر درع
وخفتان او بند کرده از مرکب دولت بر خاک مذلت انداختند دبطرفه العینی
زخمهای کاری بروز دمبا تمام کارش پرداختند واعاظم امرا واعیان قزلباش و
چون دکرجی هیچکدام بر این حال اطلاع نیافته بودند بعض [illegible] کرجیان که با کستندیل خان
موافق ودر صف لشکر او بودند زود تر از امرا از قضیه قتل او اطلاع یافته کس
بجانب دیده فال ومیرزایان واتباع ایشان دوانیدند که پای ثبات استوار دارند
که چنین صورتی روی نمود وایشان حمل بر خدعه نموده استبعاد میکردند
تا آنکه قتله او رسیده مژده قتل او دادند موجب فرح وانبساط انقوم کشت
وطبقه قزلباش در جا ومقام ایستاده بفتح وظفر مخصوص کشته وقوع این حادثه
در صحیفه خیال هیچکس نقش پذیر نکشت تا آنکه چند نفر از مقربان وملازمان

معتبر که در معارک از وجدا نمیبودند در پیش صف سپاه بجست وجوی او مشغول
بودند که جثه او را در گوشه معرکه افتاده بخاک و خون آغشته دیدند با امرا که در قلب
سپاه بودند خبر رسانیدند هرچند امرا خواستند که این صورت را نهان داشته
همچنان در محاربه اهتمام نمایند که شاید میرزایان کرجی را که دست اویز کرجیانست
بدست اورند که در خدمت اشرف دست اویز ایشان باشد صورت نبست
درین اثنا کرجیان کس نزد امرا فرستادند که چون کستندیل خان بخلاف حکم همایون
بکرجستان امده بود ما تمکین حکومت او نمی‌نمودیم اکنون که مهم محاربه انجامید از تقدیرات
اسمانی او بقتل رسید دست از محاربه کوتاه کرده از طرفین متعرض یکدیگر نشویم که ما
از فرمان قضا جریان شاهی تخلف نیست وهمگی از بندگان و غلامان ان درگاهیم
امراهر کس از افراد احباب بدین حادثه اطلاع یافت عنان از معرکه پیچیده رو بصوب فرغت
نهاده و ضبط لشکر از خبر قدرت امرا بیرون رفت ناچار هیچکدام مقید برفاقت دیگری
نشده از بیم آسیب کرجیان سراسیمه راه هزیمت و فرار پیش گرفتند و از بی اتفاقی
بعضی از لشکریان در میان جنگلهای کرجستان ضایع و نابود و بعضی دیگر اسپ و یراق
و لباس عریان شده پیاده در کمال رنج و عنا خود را در ساحل نجات کشیدند اموال
و اسباب بسیار از طبقه قزلباش و مال سوداگر و اهل سوق که با کستندیل خان بسودا
و معامله رفته بودند بتاراج حادثات رفته سودی که اندیشیده بودند بزیان تبدیل
یافت بعضی امرا از آب کر گذشته بانطرف امدند و بعضی همراه شاهی خان بطرف
شکی رفته حقایق حالات بپایه سریر اعلی عرض کردند در وقتی که جغال اوغلی سر
دار با لشکر بیشمار روم متوجه آذربایجان گشته از سلماس گذشته بطسوج
آمده بود و موکب نصرت نشان از راه خوی و مرند بمقابله اعدا شتافته در دره
که یکفرسخی قریه صوفیان تبریز است نزول اجلال داشت ان خبر رسید کرجیان نیز
صورت واقعه عرضداشت نموده بودند چون واقعه ازان عظیمتر در میان بود همگی همت
والانهمت بدفع لشکر قیصر روم مقصور التفاتی بان اخبار و حکایت نشد
ذکر آمدن جغال اغلی وزیر اعظم سردار جنود رومیه بجانب تبریز و محاربه نمودن
و منهزم گشتن ان طایفه و سایر وقایع و قضایای ان ایام قبل ازین در طی قضایای این سال دقرزده

قلم

قلم شیرین مقال کوید که جغال بدسکال در خطه وان خود را از مضیق محاصره رهانیده
از راه دریا با کشتی بیرون رفته بصحرائی که بوش آباد مشهور است رحل اقامت
انداخت و چاوشان قرهسین باحضار عساکر روم و عشایر ارض روم با احکام و مناشیر
موکده فرستاده بسرعت و استعجال تمام طلب کرد و پاشایان و بیکلربیکیان و میران
سنجق رومی و اکراد بتخصیص میر شرف حاکم جزیره و میران محمودی و بهی و لرجکان
و برادر زکریا خان و سایر قبایل سوابراد دوست از اطراف و جوانب بدو پیوستند
و در اواخر فصل پاییز با گروه انبوه روی توجه باذربایجان اورده از راه الیناق ناسلماس
امد خبر امدن او متواتر باردوی همایون رسیده رایات فیروزی ایات چنانچه
اشعاری بدان شده از یورت اقامت در حرکت آمده در یمانروز از اب عبور کرده
دفع شر انگروه را وجهه همت ساختند و از راه جورس کوچ بر کوچ بخوی امده
ساحت انولایت مضرب سرادقات اقبال گشت از انجا پیر بوداق خان حاکم تبریز را
بجنت بجانب شهر فرستادند که مواضعی را که جهت راه در و شیر باشد کوچانیده
بجبال الحصین فرستد که از آسیب عبور لشکر مخالف بر کنار باشند و اذوقه انچه
توانند برد ضایع و نابود کرداند و شهر را خالی کرده باستحکام قلعه و سرانجام اسباب
قلعه داری پردازد پیر بوداق خان برحسب فرمان بشهر رفته بخدمات مرجوعه
قیام نمود در شهر اجامره و اوباش اندک بی اعتدالی کرده حرکات ناهموار از سپا
هیان نیز صدور یافت اما پیر بوداق خان چند کس از اوباش را که دست دراز
بمال تجار و رعایا کرده بودند بقتل آورده سرهای ایشانرا بر سر نیزه کرده در
محلات گردانیدند و ان شورش و برهمزدگی تسکین یافته و باتفاق برخوردار
بیک توپچی باشی و توپچیان و تفنگچیان بقلعه در امده در سرانجام امور توپخانه
و استحکام برج و باره سعی موفور بظهور آوردند و اردوی کیهان پوی دو
روز در خوی توقف نموده جمعی از جوانان دلیر و سپاهیان کارازموده بقراولی
تعیین شدند و قراولان مذکور تا حوالی اردوی مخالف رفته در وقت
نزول دار مخالف بر کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافته از روی تخمین و قیاس
سپاهی صد هزار بنظر در امده بود و یکدو کس را که بر سبیل زبانگیری آوردند

مطابق ان تقریر کردند و سردار بیمار از غایت غرور و پندار در اردوی خود عزم
جانب دار الارشاد اردبیل و قشلاق نمودن از قزل اقاج کرده بولایت شیروان
و محمودی پاشا پسرش بیکلربیکی انجاست شهرت داده کوچ بر کوچ بر سبیل استعجال
ازرا طسوج روانه بود چون ان راه بجهت عبور لشکر روم از دو قز نایاب بود
و موکب از راه چمن اخچاخانه بجانب مرند در حرکت امد که در هر جا مصلحت باشد
مقابله و مقاتله واقع شود و مقدرات الهی که ملهم اقبال است اقتضا ان کرد که نواب اعلی
شاهی بنفس شریف متوجه تحقیق قلت و کثرت لشکر اعدا شوند و بدین عزیمت بر محلی از
قلل جبال که مشاهده ایشان میسر بود صعود فرموده اردوی ایشانرا بنظر احتیاط در اورده
و تخمین و قیاس بر کیفیت و کمیت لشکر و احوال ایشان فی الجمله اطلاع حاصل گشت
و فی الحقیقه الصورت از القا بر مدارج فتح و فیروزی و صعود بران قله علامت اعتلا بر
ذروه نصرت و بهروزی بود چون از مرند کوچ واقع شد فوجی از امراء نامدار و غازیان شیر
شکار طوایف قزلباش را ببرادری الله ویردی خان بیکلربیکی فارس که از اصابت رای و
حسن تدبیر سرامد عقلای زمان و در دلیری و تهور و دلاوری مسلم اکفا و اقران بود جدا
کرده مقرر شد که خود با عموم سپاه در قلب بوده بعضی امرا مثل ذو الفقار خان و
گنجعلی خان و بنیاد سلطان میر مقدم جرنغار بوده باشند و امیر گونه خانرا با بعضی
امرا در دست راست تعین نموده همچنین دست چپ را نیز بوجود جمعی از معتمدان
استحکام داده بهمراهی جنود توفیق الهی از موکب نصرت قرین جدا کرده سفارشات
بلیغ فرمودند که فرصت جوی بوده لوازم حزم و احتیاط مرعی دارند و بصرفه پیش بروند
که مبادا از جهالت و غرور نفس جوانان تیز جنگ چشم زخمی باولیا دولت قاهره رسد
و اردوی همایون ازان منزل کوچ کرده در حوالی قریه صوفیان نزول نمود چون بین
الفریقین مسافت قریب شده بود روز دیگر که سه شنبه بیست و چهارم شهر جمادی
الثانی سنه مذکوره بود هر چند حضرت اعلی شاهی ظل الهی را مقابله سردار روم میان
رفتن مناسب رتبه سلطنت بنود در عالم سپاهیگری و ایین سپهداری حمیت
شاهانه اقتضا ان کرد که پشت لشکر منصوره که بحمایت جنود الهی قوی بود بسایه
اقبال چتر همایون شاهی قوی تر کردانند که مبادا از مخالفان با فواج قاهره که از موکب جلاو

جلال جدا شده اند اسیبی برسد بدین عزیمت با فوجی از امراء نامدار و قورچیان و غلامان
و تفنگچیان و سایر ملازمان درگاه فلک پناه که در موکب همایون مانده بودند بیرون
امده بقاعده و ترکیب یسل بسته بر محلی مرتفع که مشرف بدست راه تبریز بود توجه فرمودند
که از احوال سپاه ظفر مآل خبردار باشند و قرچغای بیک را که جوهر عقل و کاردانی از سیمای
او هویدا یافت و در فتح قلعه ایروان خدمات شایسته از و بظهور رسیده با جمعی از غلامان
خاصه و تفنگچیان فرستادند که در هر جا فیما بین محاربه اتفاق افتد معاون جرنغار
جنود اقبال بوده از همه طرف خبردار باشند و تنبر بیک کوزی بیوکاو سلیحدار را که
از شجعان طایفه استاجلوست با جمعی از جوانان کاردان از ملازمان موکب همایون
اعلی تعیین فرمودند که در حوالی قرچغای بیک و جنود تفنگچی بوده اگر غلبه از مخالفان
بظهور برسد لوازم کومک بتقدیم رسانند و از انطرف سردار با جنود رومیه از
سلماس کوچ کرده در حوالی قریه سلس که شش فرسخی تبریزست فرود امدند عرابه و زنجیر
از یکطرف اردوی خود که جانب لشکر قزلباش بود بهم کشیده بنجیر بایزا بهم پیچ
دأب و قاعده رومیان است در میان عرابه جای داد چون سرداران روم که همراه
بودند مثل کوسه جعفر بیکلربیکی ارض روم که بشجاعت و دلاوری میانه رومیه امتیاز
کرده بود و عثمان پاشا بیکلربیکی شام و علی پاشا زنجیر قرت و سایر پاشایان از ورود
وصول لشکر قزلباش خبر یافته بشوکت و اقتدار خود مغرور و از باده هوش ربای نخوت
سرمست گشته فوج فوج و سنجق سنجق از اردوی خود بیرون امده در برابر صفوف
قاهره صف ارایی گشتند چون این معنی بر ضمیر منیر اشرف که سایه وصول بر ساحت
امر که انداخت بودند پرتو ظهور انداخت بملاحظه انکه مبادا از کثرت و انبوهی لشکر
رومی غلبه بر عساکر منصوره واقع شود تدبیری شایسته بظهور اورده جمعی از
طایفه قاجار و لیباغ قورچی باشی فرستادند که در ما بین اردوی رومیه و لشکری که بمحاربه
پیش امده اند بر بلندی سیاهی نمود مباشر حرب نکردند که رومیان ناچار جمعی از لشکر را
که بمحاربه پیش امده اند جدا کرده بمقابله ایشان تعیین خواهند کرد و از دحام ایشان
فی الجمله کمتر خواهد شد قبل از ان جمعی که در خدمت اشرف رتبه مکالمه و کنکاش
داشتند مسموع شد که قرار داد خاطر اشرف انست که دران چند روز فیما بین جنگ

سلطانی وقوع نیابد و یکدفعه هم محاربه بفیصل نپذیرد و بلکه هم رون دلاوران جنود
اقبال فرصت جوی بوده هنگام فرصت خود را بر ایشان زده دستبردهای نمایان
نموده باشند و تا داخل شدن رومیان به تبریز بدین شیوه عمل شود بعد از دخول
شهر اکثر بمحاصره مشغول کردند راه تردد مسدود ساختند چند روز دیگر که هوا سرد
شده موسم برف شود و ذخیره در اردوی ایشان نایاب کود افواج قاهره از اطراف
و بیرون بر حسب اراده و تقدیر قادر بیچون و خالق کن فیکون بقطع سهم ایشان پردازند
اگر مقید بتسخیر قلعه نشده همچنان شهرت داده اند بجانب اردبیل و قزل اغاج روند
در میانه سراب و اردبیل هرجا اتفاق افتد از بوطن قدسی مواطن حضرات ائمه
اطهار و مشایخ بزرگوار استمداد نموده جنگ سلطانی در انوقت وقوع یافته انچه در مشیت
الهی قرار یافته باشد بظهور آید و الحق حزم و احتیاط سپاهیانه مقتضی ان بود و
در اثر و زمکر را سرعان نزد الله وبردی خان فرستادند که فرصت جوی بوده در جنگ
کردن تعجیل ننمایند و بیمحابا پیش نروند لیکن چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی بر
خلاف اینصورت تعلق پذیرفته بود تا رسیدن سرعان زور آوران قضا و قوی
دستان قدر عنان اختیار از قبضه اقتدار دلاوران معرکه گیر و دار ربوده قدم جلادت
پیش نهاده قرچغای بیگ و جماعه تفنگچی برتلی که مشرف بر صفوف رومیان بود بر
آمده بودند چون از جانب حضرت اعلی خطاب عتاب آمیز رسیده از پیش رفتن و جنگ
بزرگ در پیوستن ممنوع شده بودند از تخلف امر اشرف و بخود سر مباشر حرب عظیم
شدن اندیشه نموده از ان تل پایان آمده خود را اندکی پایان کشیدند رومیه
اینمعنی را حمل بر عجز و زبونی کرده دلیرانه پیشتر آمدند دست بالت قتال بوده خبر که
می نمودند کار بجائی رسید که اکثر امرا چرخچی زخمی شده سلک جمعیت ایشان از هم
پاشید و قرچغای بیگ و قنبر بیگ چون حال برینمنوال دیدند هر یک در مکانی
که بودند پای ثبات و قرار استوار داشته در ان محل بر خاد لشکر اقامت انداختند
از آسیب گلوله تفنگ که تگرگ اسا می بارید بسی پیاده شد اسپان را سپر خود
ساخته توفنکچیان قدر انداز که از جنود مسعود صدمات مخالفان را بافروختن
آتش پیکار دفع کرده چون کوه وقار پای مردانگی قیام کردند از دود تفنگ عالم تیرگی

یافت

یافت بیت تفنگها اندران صحرای خونخوار ** شرار افشان همه چون شعله نار
ز بس دود تفنگ بر آسمان شد ** رخ خورشید در ظلمت نهان شد ** قرچغای
بیگ کس نزد الله وبردی خان فرستاده اعلام کرده که رومیان خیره شده آهنگ
محاربه ساز داده اند و اگر اندک تهاونی رود و بسیاست مجموعی بر سر قزلباش تاخته
یک تن را امید نجات نیست ملک علی بیگ جارچی باشی نیز که از جانب اشرف اعلی بجهت
تحقیق حال آمده بود برای العین مشاهده معرکه کرده انچه دیده بود بعرض اشرف
رسانیده چون حقیقت حال و خیرگی و غلبه مخالفان خذلان مآل بر ضمیر الهام
پذیر پر تو ظهور انداخت بمقتضای غیرت جبلی دفع شر اعدا را وجهه همت ساخته با صفوف
اقبال و اعلام ظفر در حرکت آمدند و مسرع نزد الله وبردی خان و امرا فرستادند که آهسته
آهسته پیشتر روند چرخچیان جنود اقبال را آگاه سازند که مردانه بوده فرصت بدشمن ندهند
که اینک موکب همایون در حرکت آمده متعاقب رایات ظفر پیکر شاهی سایه وصول بر ساحت
معرکه نبرد اندازد و ملک علی بیگ جارچی باشی را بار دیگر نزد قرچغای بیگ فرستادند که اورا
از توجه موکب شاهنشاهی و نزدیک رسیدن قول همایون مطلع کردانید تا سر کرم
باده نبرد کردند و چون مشاهده میشد که فوج فوج و الای الای جنود رومیه از اردو آمده
متوجه معرکه قتال میشدند رای صواب نمای اشرف اقتضا ان کرد که جمعی از مبارزان رزم
آزمای از جانب دست چپ همایون قریب باردوی رومیان فرستند که در ما بین طرح
جنگ اندازند که از دو طرف معرکه رزم گرم کردیده و جمعی از جنود رومیه متوجه محاربه
ایشان گشته غلبه و هجوم عسکر روم از یکطرف کم باشد بدین جهت علیقلی خان دیوان
بیگی باشی شاملو را که قشون آراسته داشت با جمعی از قورچیان شاملو که در دست راست
مقام دارند روانه آنطرف فرمودند که بمقتضای عقل و دانش عمل نموده لوازم مردانگی
بظهور آورد الله قلی بیگ قورچی باشی قاجار را نیز فرستادند که بقشون خود که پیشتر
فرستاده شده بود ملحق گشته باتفاق علیقلیخان مصلحت دولت عمل نماید چون
نسیم اقبال از انطرف رایحه بمشام دولتخواهان میرسانید حضرت اعلا بالهام ملهم غیبی
توجه تمام در ان ماده فرموده طبقه علیه شاملو را عموما مقرب الحضرت محمد بیک بیگدلی
که از عظمای طایفه جلیله شاملوست با چند کره نای اماز و فوجی از جنود دست راست

بکومک علیقلی خان بدان طرف ارسال نمودند و فوجی دیگر از افواج قاهره بمدد و کومک قرچغای بیک
و امرا چرخچی مامور ساخته دفعه دفعه لشکرهای دست راست و دست چپ را باین شان
متعاقب یکدیگر فرستاده همه طرف دامان بتان بقدر مقدور رباد سا کومک و فرستادن
مبارزان نصرت نزک در ظل لوای فلک فرسا بودند استحکام دادند راقم حروف که ملازم
رکاب اشرف بود از شیوه تکلف و سخن پردازی که مورخان بلاغت شعار با قلام طبع آزمائی
بر صحیفه مقصود می نگارند از حقیقت نفس الامر قطع نظر کرده میگوید که دران
روز حضرت اعلی شاهی ظل الهی برهنمونی قاید تایید و نیروی اقبال بنوعی بلوازم سپهداری
و ترتیب مقدمات جنگ و سرکارآیی پرداختند که دقیقه از دقایق حزم و دوراندیشی فرو
گذاشت نشد هر تدبیری که اندیشیدند بتایید آلهی موافق تقدیر افتاد باعتقاد مسود
اگر درین عهد امیر کبیر مغفور امیر تیمور گورکان که شجاعت و سرداری و حسن تدبیر آن
خسرو جهانگیر کارنامه کار سلاطین کامکار و دستور العمل خواقین نامدار است در حیات
می بود در خدمت این جهان دانش و فرهنگ سر انداخته تعلیم جهانداری و معرکه آرائی
میگرفت اگر درین باب مبالغه رود و سخن پردازی کشد القصه حضرت اعلی بعد از فرستادن
لشکرها باوثق الطاف آلهی و بقیه جنود ظفر ورود که در قول همایون بودند نیز آمده برتپه
که مشرف بمعرکه قتال بود بر آمد و مبشر اقبال دم بدم بشارت فتح و نوید نصرت می رسانید
چون قرچغای بیک و امرا چرخچی مامور بجنگ گشته آثار و علامات مدد و کومک
مشاهده نمودند و علیقلی خان و قورچی باشی میانه جنود رومیه دار و روی سردار رومیه را
آتش محاربه برافروختند گرد محاربه هیجا بفلک تیز کرد رسید تدبیر صایب حضرت اعلی
موافق تقدیر افتاد پاشایان و سرداران لشکر روم از مشاهده گرد و غبار و غوغای کین
و دار که در حوالی اردوی رومیان بظهور می پیوست شیوه آنکه موکب ظفر قرین شاهی
بر سر اردوی سردار توجه فرموده اند تزلزل تمام یافته اراده نمودند که از ان بلندی بزیر
آمده مردم دست راست خود را بمقابله آن گروه فرستاده خود نیز مرتبه مرتبه لشکر باز ابطرف
اردو نزدیکتر ساخته از هر دو طرف خبردار باشند بدین نهیت از مقام خود حرکت کردند
مبارزان سپاه منصور در هنگام آن حرکت از اطراف و جوانب صدای نعره الله الله
که شعار طبقه رفیعه قزلباش است بلند ساخته از پیش و پس و جوانغار و برانغار اقبال

تزلزل و اختلال باحوال رومیان راه یافته دیگر مجال مدافعه و صف آرایی نیافته بنای شوکت
ایشان بیکبارگی انهدام پذیرفت دلاوران پرخاشجوی قزلباش غلغله فتح و نصرت
در طاس نیلگون فلک انداخته خاک معرکه را بخون اعدا گلگون ساختند عموم سپاه روم
بمضمون الفرار مما لا یطاق عمل نموده روی بوادی هزیمت نهادند پاشایان و سرداران
لحظه دران بلندی ثبات قدم ورزیدند که شاید صورت دیگر روی نماید صورت بخت
چون را او روی خود را سیاه دریافتند عنان بوادی فرار تافته بطرف طسوج و سلماس
گریختند مبشران قضا و قدر بشارت فتح و ظفر داده سروش غیبی ندای بهجت فزای
انا فتحنا لک فتحا مبینا در داده طنطنه و ینصرک الله نصرا عزیزا بلند آوازگی یافت
افواج قاهره در عقب هزیمتیان در هر قدم فوجی را بنوک سنان جان ستان برخاک هلاکت
می انداختند دران صحرای پر وحشت از کشته پشتها بدید آمد اکثر سرداران بعضی
گرفتار و برخی مقتول گشتند کوسه صفر وزیر که بیگلربیگی ارزن الروم و سردار معتبر
بود بشجاعت خود مغرور بود همیشه لافهای گزاف میزد و مصطفی پاشا ولد رضوان خان
مشهور که وزیر ثانی و مدتها قایم مقام وزیر اعظم بود و شیر احمد پاشا حاکم قارص
و قورچی خان کردبیلا درغازیخان که روی ازین دولت تافته بسر دادگی سپهدار رسیده
بود از مشاهیر گرفتاران بودند کوسه صفر بمکافات شیوه ناپسند مقتول گردید از
مشاهیر قتیلان علی پاشا ولد چرقرن و عثمان پاشا بیگلربیگی شام از امرا و پاشایان
رومی و سنجق بیگیان و میران معتبر قبایل و عشایر اکراد قریب بشصت هفتاد
نفر مقتول و گرفتار شدند و در ذکر اسامی ایشان فایده نیست آخر روز قریب
بغروب آفتاب عالمتاب از مشاهده شدت حرب و خونریزی سر در نقاب حجاب
کشیده فضای دشت و صحرا چون دل دشمنان دین و دولت تیره و تار شده
بود دلیران معرکه نبرد دست از تعاقب منهزمان باز نداشته هیچیک بی نیل مقصود
باز نگردیدند مجملا اکثر آن سیه بختان در آن شب هولناک آواره صحرای عدم گردیدند
و اگر احیانا بعضی در ظلمت لیل در بیغولها خزیده در آن شب بدست در نیامدند در روز
دیگر رعایا و مواضع که آواز فتح شنیده از زوایا اختفا بیرون آمده بودند بآن سرگشتگان
وادی ادبار رسیده رونق حیات ایشان بشام ممات مبدل ساختند و جمعی از زهریان

بیشه هیجا که از قول خاصه همایون بجنگ رفته بودند فوج فوج آمده سرهای قتیلان معرکه
نبرد را در زیر سم سمند صبا پیوند انداختند و گرفتاران را با اخترها بنظر فرخنده ماثر در
آورده زبان بتهنیت فتح و فیروزی می‌گشادند و چون خورشید جهان آرا کوکب بخت
مخالفان در مغرب زوال غروب نموده روزگار ملبس بلباس عباسیان شده بود حضرت
اعلا شاهی ظل اللهی بفیروزی و اقبال بجهت دیدن سرو زنده و اخترها و حق گذاری جان
سپاران معرکه مردانگی در همانجا فرود آمده مشعلداران موکب جلال مشاعل خورشید
مثال افروختند انفرصه دولت اساس چون سینه روشن دلان حق شناس فروغ صبح
سعادت یافت امراء نامدار و مقربان و مخصوصان بارگاه سپهر مقدار که سعادت حضور
داشتند بساط انبساط گسترده مجلس عیش و نشاط آراستند معرکه رزم با محفل بزم
توام گردید رومی نژادان صبیح الوجه و غلامان غلمان صورت فرنگی و روسی غازیان
اخترها و غنیمت آورده بودند برحسب فرمان ساقی آن بزم رزم آیین گشته اقداح راح
ریحانی بگردش در آوردند مغنیان نغمه ساز و مطربان خوش آواز در آن بزم دلکش
در معرکه رزم اتفاق افتاده و عشاق ولرد دبرد مخالف نوای فتح و نصرت بدین ترانه
می‌سرودند که **بیت** شاها فلک تابع رای تست ۞ سریر کیهان و مهان جای تست ۞
بملک سعادت بقای تو باد ۞ سر دشمنان زیر پای تو باد ۞ جهان یکسر از عدلت آباد باد ۞
دل خلق از دولتت شاد باد ۞ و حریفان عرصه نشاط سرگرم باده انبساط گشته صدای
نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس پوش می‌رسانیدند از جماعت گرفتاران هرکس
اسمی و رسمی داشت نگاه داشته دیگران برفقا ملحق می‌گردیدند از اتفاقات محمد بیک
نام پسر بزرگ خلدان آقا متفرقه باقاسی که پدرش با یکسر کوچکتر در جنگ وان
گرفتار عساکر نصرت نشان گشته بسببی که در آن داستان اشاره شده سعادت
بخشش یافته بود درین معرکه گرفتار گشته از قوت طالع و نیروی بخت زنده بنظر اشرف
رسیده او نیز بدستور پدر و برادر منظور نظر التفات گشته نوازش بسیار یافت
القصه از جرعه‌های لبریز خون دلیران که ساقی اجل در مذاق روزگار می‌پیمود زمانه بد
مستی آغاز نموده در محفل نشاط امری در غایت غرابت بظهور پیوست و نزدیک
شده بود که از اصابت عین الکمال چشم زخمی عظیم روی نموده شود والعیاذ بالله بذات

خجسته صفات همایون که سرمایه امن و امان و باعث ترفیه حال عالمیان است از کید
بد اختری آسیبی رسد چون عنایت الهی در جمیع احوال از مکاره و مضار نگهبان ذات
عدیم المثال است اثری بر آن مترتب نگشته کیدی که آن مذهب اندیشیده بود رجعت
کرده بفحوای کریمه و لا یحیق السیئ الا باهله بابلغ وجهی شرف ظهور یافت شرح این سرگذشت
عبرت گزین آنکه شخصی قوی هیکل ضخیم البدن عظیم الجثه در معرکه قتال بطعن سنان
ثعبان مثال یکی از قورچیان استاجلو که بغایت حقیر الجثه و نحیف البدن بود بخاک
مذلت افتاده به نیروی دولت و قوت قاهره شاهی گرفتار او شده بود بنظر خجسته
همایون در آوردند غفلت ورزیده از خورد سالی و عدم تجربه روزگار دست او را
مانند گرفتاران بر پشت نبسته بود حضرت اعلا از نام و نسب و عشیرتش پرسیدند
گفت از قبایل مکری ام چون جمعی از آن طایفه در ملازمت اشرف بسعادت حضور اقدس
مشرف بودند ممکن بتصور آن بد نژادان بوده که بشفاعت و درخواست آن جماعت
نجات خواهد یافت یکی از عظمای آن قوم رستم بیک نام از روی غلظت عرض
کرد که میانه ما و ایشان ربطی نیست و فیما بین عداوت قدیم و خونها در میانست
حضرت اعلی بقورچی امر کردند که او را برستم بیک بسپارد که هرچه خواهد کند و
حکایت قتل و قصاص بر زبان گذرانیدند رستم بیک از گرفتن او ابا و امتناع
نموده گفت نذر کرده‌ام که از دشمن در حالت عجز انتقام نکشم و دست بسته را نکشم
ازین گفتگوی نفاق آمیز مزاج اشرف متغیر گشته با آنکه در اول حال تصحیح قتل آن
خونگرفته نکرده بودند برغم آن نفاق سرشت بهمان قورچی اشاره قتل او نمودند قورچی
دست دیگر او را که اندکی که از حضور اقدس دورتر بردند آن غدار نابکار که حرف قتل
شنیده بی‌تامل خنجری که با خود داشت کشیده بقصد ذات مبارک دویده خود را بر
بالای سر آنحضرت رسانید و خنجر حواله کرد حضرت اعلی دست مبارک فراز کرده
بسر پنجه تهور و مردانگی که از اجداد بزرگوار میراث دارند دست او را که خنجر داشت
محکم گرفته بجانب خود کشیده زانوی مبارک بر بالای آن نهاد حضار مجلس از موافق و
مخالف که مشاهده اینصورت کردند بهم بر آمده از اطراف و جوانب شمشیرها حواله آن
مدبر کردند از ازدحام خلایق و بهم بر آمدگی روشنایی مشاعل کمتر شده از غایت اضطراب

و سر اسیمکی حضرت اعلی وان ملاعین را از یکدیکر تمیز نمی کردند چه درع و خفتان ان بد نهاد نیز
در رنک درع و خفتان اشرف بود بدین جهت جرات شمشیر زدن نمیکردند و زمانی ممتد
در هم آویخته با یکدیکر تلاش مینمودند تا انکه حضرت اعلی بزور بازوی مردانکی و نیروی اقبال
خنجر از دست او بیرون اوردند و بعضی از غلامان او را کشیده اندکی دور بردند و از
اطراف و جوانب شمشیر انداخته بضرب شمشیر تیز یکی تا پاکش را دین کردند و ازین
واقعه عظمی که بوقوع پیوست دران معرکه علامت روز رستاخیز ظاهر کشته خلایق
انیم انکه مبادا آسیبی بذات اقدس رسیده باشد در رنجه اضطراب افتادند راقم این قضیه
غیرت فزا دران معرکه هولناک حاضر بودم حقا که از مشاهده ان حال زمانی ممتد حالت
بهت و بیان داشتم تا انکه آواز خجسته انحضرت بکوش رسیده خاطر حیرت زده از ان تفرق
و اضطراب اندکی باز امده فی الجمله تسکین یافت حضاران انجمن قیامت علامت از سلامتی
ذات اشرف که در ضمان امان نکهدارنده زمین و اسمان است سجدات شکر الهی بجای
آورده ارباب اخلاص حیات تازه یافتند و انحضرت اصلا از ان حرکت ناهنجار مشوش
نشده کم حوصلهای تنک ظرف بزم حضور را که اغاز بیتابی کرده بودند تسلی بخشیده
بهمان قاعده جهره نشاط اشامیده بشغلی که داشتند مشغول شدند از ین حرکت ناهنجار
ان بد کردار آتش غیرت بدفیان جان نثار شعله فروز کشته خرمن حیات آن کرفتار
دام حرک کردانیدند مجملا تا قریب بنصف شب در همانجا بشغل مذکور پرداخته چون
حقیقت حال معلوم نبود که بعد از مغلوبیت لشکر چه حال داشته باشد الله وردی
خان و امرا عظام را حکم شد که درانجا اقامت نموده لوازم پاس مرعی دارند که روز دیکر
بر کیفیت احوال جغال اطلاع یافته بدانچه متضمن صلاح دین و دولت باشد بتوفیق
الهی بعمل آید و بفیروزی و اقبال سوار دولت کشته باردوی همایون که تخمینا یکفرسخ
بود توجه فرموده در دولتخانه مبارکه که بنیروی اقبال بظهور آمده بود اعلام نموده
مقرر شد که با قشون خود و جمعی که بمحارست قلعه مامور بودند خاطر از استحکام قلعه
جمع کرده از طرف شهر متوجه شوند که انشاء الله تعالی بعد از تحقیق ضعف و قوت
سردار بانچه مقتضای وقت و صلاح دولت باشد بظهور آید

ذکر فرار نمودن جغال اغلی و بیان احوال بقیة السیف رومیان و ظفر یافتن عساکر حضرت نشان بتاییدات

کلک

کلک سخن پرداز شیرین مقال بقیه احوال جغال و اتباع او را بدین منوال بر صحیفه حال می نکارد
که بعد از وقوع محاربه مذکوره صبح روز دیکر که چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الثانی
بود نواب اعلی از دولتخانه مبارکه سوار دولت شده بتوزوک و آیین مقرر پیل
بسته سایه وصول بنبردکاه انداختند و سردار از مکانی که اقامت داشت حرکت نکرده
بود و بمسامع جلال رسید که جان پولاد اغلی رومی که سردار عساکر حلب و ان حدود
با پنجهزار نفر از جنود رومیه متعاقب می امده که بسردار ملحق کردد و بقصبه طسوج رسید
چون بعضی از بیدولتان کوتاه اندیش در زمان نواب سکندر شان رضوان مقام
کثرت لشکر و حشر سرداران روم و انبوهی مردم مجهول که بعرف رومیان طلبکار و کوکلی
و خریدار معمول اند مشاهده نموده بودند سخنان بیسلایقه کوته خردانه که از جبن و بد دلی
خیزد در لباس خیراندیشی اظهار می نمودند حضرت اعلی از کمال دوراندیشی و رعایت حزم
و احتیاط که جزو اعظم جهانداری و سپهسالاریست در رفتن بر سر سردار و جنک
عرابه توپ و تفنک تامل پادشاهانه نموده بتعجیل دران امر صایب نشمردند چون م
عقلا در امور جزییه تامل و تعمق می نمایند و در کارهای عظیم و مطالب کلیه بتخصیص
امور حرب و قتال که مفاسد عظیمه بران مترتب و از طرفین خونها ریخته میکردد
و محل اشتباه نیست چکونه شتابزدکی کرده از جاده اصطبار منحرف کردند بیت
اکر خواهی نکردد کار تعطیل * مکن در کارها بسیار تعجیل * تامل در همه کاریست محمود
زیانت در تامل مینشود سود * کلام مشهور معرب الصبر مفتاح الفرج موید این معنی
است اراده خاطر اشرف بدان متعلق کشت که فوجی از افواج قاهره را بر سر جان فولاد
اغلی فرستاده بعد از انکه خاطر از مر او جمع کردد بقطع مهم بپردازند در خلال اینحال یکی از اکراد
و مردم میر شرف حاکم جزیره را که از کثرت عشایر از سایر میران قبایل اکراد بزرکتر و تابع
پادشاه رومست و درین سفر با جنود جزیره رفیق جغال بود و در حین محاربه نزد او
توقف نموده بود بجنک بیامده بود که فوجی کرفته بنظر اشرف در آوردند و چون میر
شرف مزبور چند سال بود که با ملازمان آستان اقبال آشیان شاهی طرح آشنایی انداخته
اظهار خلوص عقیدت و صفای طویت مینمود حضرت اعلی ان شخص را آزاد فرموده
مصحوب او و کلمه بمیر شرف نوشتند که تا غایت بجهت مسافت میانه قزلباش و

اکراد جزین منازعه نبوده وخونبها که مایه شدت عداوت میباشد فیما بین ریخته نشده
وچون پرتو اخلاص او بر پیشگاه ضمیر اقدس تافته هر کس از مردم او درین جنگ بدست درامده
زنده نگاه داشته حکم قتل نفرموده بلکه اگر تواند خود را باینطرف رساند الامن موکب عالی برساند والا درین
معرکه برکنار بوده راه جزیره پیش گیرد که از عساکر منصوره آسیبی باو و بمردم او نرسد و آن
شخص را بقراولان سپاه منصوره سپردند که بسلامت باردوی سردار برسانند میرشرف
بعد از مطالعه او بر پیشگاه اقدس ضمیر تافته هر کس از مردم او ان منشور سعادت بلطایف
الحیل با گروه اکراد جزیره ولخرو دارز صف سپاه سردار جدا شده قطع نظر از احمال و اثقال
کرده حریم و سپاهی از کنار دریای تنها راه فرار پیش گرفت اما احوال سردار بخبر او نفرقه
جمعی گرفتار آن شب را بصد اندوه و ملال گذرانیده علی الصباح طایفه ینگچری وجمعی [بیم و رشد]
از هر طبقه لشکر را که در ارد و بر سر او مانده بودند استمالت داده باستحکام عرابه
و خدمات توپخانه و ضبط میمنه و میسره مامور گردانیده و قلیچیان اردو که در میان
آت اغلانی گویند بودند که اقایان داده تاوقت ظهر بفنون و نیرنگ سپاهیانه
و تدبیرات که مایه فریب اوسط الناس باشد برداخته بعد از ظهر از فرار نمودن میر
شرف و تفرق اکراد عجز و اضطراب او بر همه کس ظاهر گشت و از غایت سراسیمگی نمیدانست
که چه کند حیران کار خود مانده هر ساعت فکری و هر لحظه اندیشه میکرد درین اثنا
خبر باو رسید که جان پولاد اغلی با سپاه حلب در روز جنگ بطسوج رسیده
بودند آخر روز مقدمه لشکر شکسته باو رسید همان ساعت طبل رحیل کوفته طریق
امن و سلامت اختیار نموده بطرف وان رفت ازین خبر قلق و اضطراب مردم زیاده
شده و آن همه عظیم بر اقاصی و ادانی رومیه مستولی گشته پرده از روی کار برداشته
شد و راه فرار گشاده یافته هر کس بهانه از معسکر جدا شده جوق جوق و گروه گروه
میرفتند سردار بالضروره ترک فریب و نیرنگ سپاهیانه کرده با لخواص و اعیان
لشکر و قاضی و مفتوی مشورت نموده رای همگی بر فرار قرار یافت که ظلمت شب را
پرده گاه خود ساخته خود را از غرقاب بلا بساحل نجات رساند تا آخر روز مصلحت
وبیم کذرانیده هنگام غروب راه فرار پیش گرفتند و علامت دو زر سنخین در میان
معسکر پدید آمد فوج فوج قطع تعلق از متملکات خود کرده مقید برفاقت سردار

نشده در وطی وادی فرار بر یکدیگر سبقت میجستند در باستانی نامها مشهور است و لا
شکوه سمت وضوح دارد که چون دشمن خود را فرار جوید از امساد و دور گردانیدن این
فتوت لایق پادشاهان صاحب مروت نیست بلکه ممانعت نکردن بصلاح دولت
اولیست بیت چو دشمن را جاده جوید غمین ٭ مشو مانع جاده جویان غمکین ٭ بجملا
آخر روز که تصمیم عزیمت رومیان سمت ظهور یافت حضرت اعلی علیقلی خان را بجهت
تحقیق این حال فرستادند که بر کمال احوال اطلاع یافته عرض نماید مشار الیه بزیر ای کشته
وقت غروب و هنگام فرو رفتن مشاعل خورشید بحوالی اردوی رومیان رسیده از
فرار سردار خبردار گردید چون داب و قاعده سلاطین نبوده و نیست که در شب
تعاقب دشمن نمایند حضرت اعلی تجویز تعاقب در آن شب دیجور نفرموده اما جمعی
مردم فرومایه و اوباش بطمع اخذ غنیمت سر در پی ایشان نهاده الاغان و شتران
بار دار که بعضی فرومایگان قطع نموده همراه برده بودند میگرفتند و بهر کس میرسیدند
بقتلش میپرداختند از علامات ادبار که بآن طایفه روی آورده بود گروهی از ایشان
که پانصد نفر بودند شب راه گم کرده صبح بمیان باغات قصبه طسوج در آمده اند و بتخمین
از مردم انجار ابدست آورده بزور فریفتند که راهنمائی کرده طریق سلامت و راه بیرون شد
بدیشان نمایند آن شخص از اخلاص و یکجهتی این دودمان انکم کشتکان وادی سلامت
بلاء بلا رهنما گشته بمیان میدان قصبه طسوج آورده طسوجیان اخبار میسازد و ز بام ها
هجوم آورده دروازه بیرون شد را گرفته شروع در گرفت و گیر و قتل و کشش مینمایند
رومیان شوعی دست از کار مانده بود که یکنفر رعیت بی یراق بضرب چوب و مطراق
سر چهار رومی یراق دار را پیش انداخته اسلحه و یراق از ایشان گرفته بقتلش می
پرداخت القصه آن سرگشتگان بادیه حیرت و سرگردانی بالتمام معرض تیغ انتقام طسوجیان
شدند و مایعرف ایشان نصیب الخاعت شد و تا سلماس و الباق اکراد نیز بار دویه
بدین شیوه عمل نموده اکثر سر حیاتشان میکنشتند از رخوت و لباسشان نمی
گذشتند بجملا نصف شب بر عموم سپاه قزلباش ظاهر شد که سردار فرار نموده و به
جهت نهب و غارت اموال و اسباب روی بجانب اردوی الغرق رومیه آوردند تا
صبح گرد از اردو بر آوردند و جمعی که پیشتر از دیگران رفته بودند نقل مینمودند که

خیام مفروش وصنادیق چیده وشتران در برابر خیمها خوابیده در آلتی انهام طویله نقاعه
مقرر کشیده بود چنان مفهوم میشد که جمعی در جنک مقتول وکرفتار کردیده اند یا از
جنک کاه فرار نموده خیمه ایشان بصاحب مانده دیکری که بروز سیاه خود درمانده
بود پروای دست درازی بانها نکرده وجمعی که بجنک نرفته در جا ند خود بوده اند انچه
از نقود ونفایس اموال را بسته اند همراه برده سایر احمال واثقال برجا کذاشته رفته اند
پری سلطان قزاقلو در اول شام داخل اردوی سردار شده بود نقل مینمود که بیان
خرکاه خاصه سردار در امدم باده در مسلوک سرخ وسفیده بخته بود دانکشتی او در کنار
مسند افتاده شمشیر مرصع برسم وقاعده مقرر که بر پهلوی امرا میکذارند نهاده بود
بخزانه او در امدم خیمه بزرک طولانی بود صنادیق برد وران جمله صندوقها پوششهای
مخمل وزربفت بر روی صنادیق کسترده اکثر مقفل بود یکی وصندوقی که کشودم ان
اسباب وانقشه مملو بود چون بکنز نیاده همراه من نبود یکقطار شتر خالی او آورد چهار
صندوق بی انکه بلای الصندوق مطلع کردم بار کرده با شمشیر مذبور بیرون آوردم بعد
از بیرون امدن او مردم از اطراف وجوانب داخل اردو شده نهب وغارت اموال و
اسباب میپرداختند نخصی نشان سردار جمال اغلی داکمنشیان ودم بدیبا چه مناسب
وایات واحادیث توشیح وبطلا ولاجورد تزیین داده بودند بدست اورده بنظر اشرف
رسانید چون احکام واسناد بزرکان که مایه افتخار سلسله ایشان است در صندوقها
مخصوص میباشد ازینجا قیاس میتوان کرد که بچه مثابه مضطرب وسراسیمه رفته اند که
پروای برداشتن ان نکرده اند ماحصل کلام انکه اموال واسباب لاتعد ولاتحصی که
دران اردو بود بتاراج حادثات دفتر بدست مردم فرومایه واوسط الناس درامد
که کسی ازان اطلاع نیافت بعضی از خواص ملازمان که غنیمت خود را بنظر اشرف در
اوردند دیده همت بران نیالوده بهمان کس عطا نمودند پری سلطان قزاقلو
اورده خود را بعرض رسانیده بدستور باو مرحمت شد برخوردار بیک
انیس توپچی باشی بضبط توپخانه مامور کشته توپ یکصد عدد توپ وضربزن
بزرک وکوچک واقسام او بضبط در امد القصه بعد از وقوع این وقایع اغرق بجانب
نبی رفته موکب سعادت اساس بطرف سلماس در حرکت امد مصطفا بیک محمودی

کمدر

که در قلعه باکو متحصن شده دم عصیان میزد در نیوقت شمشیر در کردن انداخته بپایه
اعلی امد وعفو پادشاهانه شامل حال او کشته بشرف پابوس مشرف شد نیل بیک محمودی
قوم سلیمان بیک حاکم خوشاب که با او معاند بود التجا بپایه سریر شاهی اورده نوازش
یافت والکای خوشاب باسم او رقم التفات پذیرفت امیرخان جولاق دادوست که تربیت
یافته نواب کامیاب همایون شاهی ظل الهی بود الکای رومی امده بشرف بساطبوسی مشرف
کشته بتقصیر ملازمت که درین جنک بموکب همایون نپیوسته بود معاذیر سپاهیانه
القا نمود وبنا بر تالیف قلوب سایر وحشی صفتان اکراد در معرض قبول افتاد زکریا
خان حسکی رسولان ومعتمدان بجهت تهنیت فتح وتجدید قواعد اخلاص بعتبه علیه کردون
مناص فرستاد حضرت اعلی بفرستادکان او خطاب فرمودند که وقتی که نقد ارادت
واخلاص او از بوته کداز وخلاص تمام عیار بیرون می اید که بملاحظه واندیشهای نهین
دارانه امده سعادت ملازمت دریابد مشار الیه ازین خطاب عتاب امیز اندیشه
نموده جز امدن چاره نیافت ودر کمال وحشت وبیم احرام ملازمت بسته روانه سلماس
شد چون مدت اقامت بیست روز کشید ومهام ضروری انجام یافته بود وسرما
برودت سرما بهجوم آورده عزیمت جانب دار السلطنه تبریز فرمودند امرا وعظام را حکم شد
که استقبال زکریا خان کرده او را باعزاز واحترام بتبریز اورند امرا حسب الفرموده عمل نموده
زکریا خان درد والتجانه مبارکه تبریز سعادت استان بوسی دریافته بشرف مجالست بهشت
ایین مشرف ومعزز کردید وپیشکش کذرانیده بتعظیمات شاهانه سعادت افتخار
یافت چند روز حریف بزم خاص وجلیس محفل قرب واختصاص بوده بعطایای
ارجمند از خلع فاخره وکمر خنجر وشمشیر طلا مرصع بمروارید ویواقیت واسب تازی نژاد خاصه
بازین ولکام مرصع واقمشه واجناس وصراحی وپیاله طلا وامثال ذلک سرافراز کشته خصت
انصراف یافت حسن برادرزاده او که نیز حاکم الباق بود بدستور بخلع کرانمایه نوازش
یافته مقضی المرام روانه جا ومقام خود کردیدند اما احوال سردار بعد از فرار باین پریشانی
واضطرار که بتحریر پیوست با معدودی خود را بخطه وان رسانیده در الجا نیز بجهت
اوازه ورود موکب نصرت قرین شاهی که بجانب سلماس نهضت نموده بود مجال
توقف وارام نیافته راه دیار بکر پیش کرفت ودر اثنا طریق بیرجان فولاد رسیده

روزی در هنگام مکالمه و گفتگو او را بتقصیر دیر آمدن مورد عتاب و خطاب کرد اشاره
جمعی باشاده سرداران کین غدر بیرون جسته همان دم بقتلش پرداختند و سردار سپاه
سپاه حلب که اکثر لوندات بی نام و نسب بودند انداختند تفرقگی بمیان آن گروه
افتاده راه حلب پیش گرفتند فوجی بر سر دیر او جمعیت نموده جلالی شدند شرح احوال
او در ذکر طبقات جلالیان مرقوم کلک بیان میگردد و سردار بدیاربکر رسیده حقایق
حال بدرگاه خواندگار عرض نموده درهمان چند روز سپاه غم و الم بر کشور حیاتش
مستولی شده راه سفر آخرت پیش گرفت ع رفت تا عالم دگر گیرد ذکر فرستادن جهانگیر
خان و محمد سلیم سلطان اوزبک با یار محمد میرزا از حد نخجوان بجانب خراسان و
غرجستان و سطری از احوال ایشان در وقایع سالهای پیش مرقوم قلم صواب اندیش
گردید که جهانگیر خان ولد سید محمد سلطان و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان
اوزبک باتفاق یار محمد میرزا که دیوان بیکی و عمدة الامرا و صاحب اختیار بلخ بود و
و شاه خواجه و شیر افکن میرزا و عرب اتالیق و رفقا از باقی خان منهزم گشته التجا به
اقبال شاهی و ساحت گیتی مساحت جاه و جلال شاهنشاهی آوردند و در سنه احدی
عشر و الف در سفر خیر اثر بلخ معاونت و امداد ایشان اتفاق افتاد چون اراده ازلی
متعلق بآن نشده بود در آنوقت بسببی که در محل خود سمت تحریر یافته مطلب سلاطین
زادها بحصول نه پیوست و درین سفر در ملازمت موکب اقبال بودند درین وقت
یار محمد میرزا اصلاح دید که در ملازمت سلاطین زادها بخراسان گشته بعضی قلاع
و محال غرجستان را که محل مشهور است و حصون و قلاع محکم متین دارد متصرف گشته
از آسامن خود سازند و دران دیار شورش افکنده طوایف اوزبکیه را بجانب خود
دعوت نمایند و اگر جمعیت لشکر بر وفق دلخواه صورت بندد فرصت جوی بوده همت
بر تسخیر بلخ گمارند چون حضرت اعلی را در باب تسخیر ممالک موروث آذربایجان و شیروان
مشاغل کلیه روی داده مطالب علیه پیش نهاد همت والا بود و نمیخواستند که در هنگام
که عساکر ظفر شعار مشغول مهام این دیار باشند در سرحد خراسان فتنه و آشوب افتد تجویز
این مقدمات نمیکردند و حواله بوقت دیگر میفرمودند که انشاء الله تعالی چون بتوفیق الهی
و نیروی اقبال از انتظام مهام آذربایجان و شیروان فراغی حاصل آید و نهضت موکب

بجانب خراسان

بجانب خراسان اتفاق افتد این عزیمت بامضا رسد یار محمد میرزا معروض داشت که ما
را بهتر ازین فرصتی بدست نمی آید که باقی خان دفتر و ولی محمد خان برادرش هنوز استقلال
نیافته و اوزبکیه و ماوراء النهر مشاغل عظیمه روی میدهد و معلوم نیست که بضبط و ربط
بلخ و محال آنطرف تواند پرداخت و درینوقت باسانی بدست می آید و این اراده تاخیر
پذیر چون در علم حساب دانی و معامله فهمی این کنکاش فی الجمله راه بجائی داشت و دور از کار
نمینمود و یار محمد میرزا که صاحب وقوف آن ملک بود این رای را صایب شمرده در
رفتن مبالغه مینمود حضرت اعلی شاهی ظل الهی رضاجوی گشته سلاطین زادها و
اتباع ایشان بخلاع گرانمایه و انعامات و سایر ضروریات نواخته مرخص فرمودند و
یرلیغ مطاع بنام حسین خان بیگلربیگی و سایر امرای خراسان عز صدور یافت که اعزاز و
احترام سلاطین زادها بجای آورده خدمات لایقه بتقدیم رسانند و آنچه از الکاء و
قلاع غرجستان در تصرف طایفه جمشیدی و غیره منسوبان این درگاه است متصرف
ایشان داده کومک و مدد بقدر احتیاج سرانجام نموده روانه آن ولایت گردانند و سلاطین
زادها در کنار آب ارس حوالی نخجوان مشمول نوازش و احسان از آستان اقبال آشیان
جدا شده خوشدل و شادمان روانه شدند از زمره رفقا معتبر ایشان شاه خواجه
که سیدی عظیم القدر علیه الطبقه بود از رکاب همایون تخلف نموده توقف اختیار
نمود یار محمد میرزا نیز بجهت آنکه در درگاه معلی معتمدی که باعث انجام مهمات و محرک
معاونت و امداد ایشان بوده باشد داشته باشند رضا بتوقف او داد هنوز ایشان
در دار السلطنه قزوین بودند که قضیه جنگ سردار و عسکر روم بوقوع پیوسته حضرت
اعلی ظفر و نصرت یافتند و آوازه فتح و فیروزی بخراسان رسید و یار محمد میرزا و
رفقا عیال و مخدرات خود را در قزوین گذاشته عزیمت خراسان نمودند و حسین
خان چندگاه ایشان را در دار السلطنه هرات نگاه داشته مایحتاج بر وجه لایق سرانجام
مینمود و در اول سال یونت ئیل اربع عشر و الف که رایات فیروزی آیات عز و جلال
متوجه تسخیر قراباغ گشته بمحاصره قلعه گنجه مشغول بودند حسین خان فوجی از
جنود قزلباش خصوصا طایفه شاملو را همراه سلاطین زادها کرده روانه ولایت
غرجستان و ایشان بهمین معاونت و امداد منسوبان این خاندان آن ولایت را ضبط

تصرف درآورده معظم قلاع غرجستان بدست ایشان درامد و تمامی کلانتران و کلانتران
آسامی جهانکیر خانواده ایند و اکثر قلعه داران و سرداران هزارجات و صحبات قبایل بخیایای
در دایره متابعتش نهادند و روز بروز جمعیت لشکر و حشر زیاده میشد تا آنکه توجه جانب
بلخ در ضمیر بادمحمد میرزا رسوخ یافته عزیمت انصوب نمود شرح آن سرگذشت در قضایا امسال
آینده از مساعدت بخت مامول است که عنقریب نگاشته کلک وقایع نگار گردد ذکر نهضت
موکب همایون بعزم تسخیر قراباغ از راه اردبیل و فتح قلعه کنجه بعون عنایت حضرت رب جلیل
چون خاطر خطیر اشرف اعلی از امور رضروریه سرحد تبریز و کردستان فراغت یافت و امرای
اکراد طوعا او کرها قدم در دایره متابعت این خاندان ولایت نشان نهادند خاقان
دشمن سوز دوست نواز امرای اکراد را بانعامات و افر و خلاع فاخره نواخته بمکان خویش
دل رخصت انصراف ارزانی داشتند هر یک بمقر حکومت خود باز گشتند اگرچه سفر و
یساق بامتداد کشیده بعون عنایت الهی فتحی چنین روی داده بود خاطرها بجهت اصلاح
حال اسباب متوجه جانب عراق و اوطان میل و رغبت تمام داشت اما هیچیک از امرا و خاصان
درگاه را جرئت اظهار این مدعا نبود و رای عالم آرای اشرف متوجه جانب قراباغ و فتح
قلاع کنجه و شیروان مضمر گشته نقوش این عزیمت بنوعی در صفحه تدبیر خسرو جهانگیر
بقلم تقدیر نگارش یافته بود که تغییر در آن محال مینمود در اوایل تحویل جدی که عین شدت
شتا و هوا در نهایت برودت و سرما بود و کوه و هامون از سردی پوستین قاقم برف
در خود پوشیده کلاه سنجابی ابر بر سر داشتند و از بیم یخ بند زمینها بست و بلند
ستوران از رفتار عاجز آمده در خاطر هیچکس قرار نمیگرفت که درچنین وقتی که طبایع
طلبکار شعله آتش و آرزومند کوشه قشلاق اند سفر و یساق احتمال وقوع داشته
باشد حضرت اعلا از دار السلطنه تبریز عنان عزیمت بدانصوب بحرکت آوردند و از
امرا او ناملدار الله ویردی خان رخصت فارس یافت که در زمستان تجهیز لشکر کرده در
اول بهار با قشون آراسته متوجه یساق گردیده بعسکر ظفر قرین پیوندد و لشکریان
امرای خراسان که در موکب همایون بودند رخصت یافته روانه انصوب شدند بعضی
از عساکر نصرت فرجام از امتداد سفر بیسامان شده بودند بالضروره رخصت یافته
بمنازل و اوطان رفتند که درین زمستان بانجام ضروریات یساق پرداخته در اول

خجسته آثار موکب جهانگشا بخوشنود
منتهای ... آنکه
... خط

بهار با قشون آراسته متوجه یساق گردیده بعسکر ظفر قرین پیوندند و لشکریان امرای خراسان
که در موکب طرف بغداد رفته بودند درینوقت طلب فرمودند و او حسب الامر اعلی با قشون آراسته
متوجه گشته در کل منازل و مراحل با برف دست و گریبان و ستوران از ناهمواری زمینها
یخ بسته افتان و خیزان خود را باستان اقبال رسانیدند الحاصل موکب همایون
فال بدولت و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده بشرف طواف مرقد منور و تربت معطر
حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا و مشایخ عظام صفویه استسعاد یافته از ارواح
مقدس اجداد کرام رضوان الله علیهم استمداد همت نموده در اوایل ماه مبارک رمضان
متوجه کلخوران که مدفن شریف سلطان جبرئیل قدس سره است شدند و چند روز
دران موضع متبرک بجهت انجام مهام مرور پیر توقف واقع شد از سوانح آن ایام آنکه چون
بسامع جلال رسیده بود که در بلاد خراسان از حکام و عمال جزو نسبت بجزو و زیردستان
زیادتی و حیف و میل واقع میشود در ای معدلت انتما اقتضا آن کرد که یکی از کاردانان
بساط قرب و دبیران صواب اندیش با برجلیل المراتب وزارت کل مملکت خراسان منصوب
گردد که در کمال اقتدار به تنظیم امور آن ولایت قیام نموده در رفع زیادتی و حیف و میل برایا
و زیردستان مساعی جمیله بظهور آورد قرعه اختیار بنام خواجه محمد شفیع وزیر کل دار
المرز که از زمره وزرا بمزید قرب و منزلت ممتاز و خطاب میرزا عالمیان داشت افتاده
بدان منصب عالی ممتاز و معزز و سربلند گردید علاوه مناصب سابق گشت و
بنیک و بد کل مهمات آن ولایت و عزل و نصب عمال و کلانتران برای و رویت او مفوض
گردید پایه قدر و منزلت وی بین الاقران باوج اعلا رسید و درین سال در حدود
آذربایجان کم محصولی واقع بود و در قراباغ بجهت تاخت قزلباش احوال رعایا اختلال
پذیرفته زراعتی نشده بود و غله بسیار کم بود بملاحظه تنقیص لشکر حکم قضا نفاذ
بظهور پیوست که دیوانیان سوارکی بیست هزار خروار غله بر محال آبادان آذربایجان
رقم نمایند که رعایا با الاغ خود حمل نموده باردوی معلی آورده یکصد من بمبلغ پنجهزار
دینار شاهی عباسی بعساکر منصوره مبیع نمایند و در ثانی الحال بجهت تعدی مسافت
منفعت رعایا منظور داشته یکصد من بمبلغ یکتومان عراقی قرار یافت و محصلان
تعیین یافته متوجه این خدمت شدند بعد از فراغ امور مذبور بجانب ارسبار کوچ

واقع شد در کنار رود ارس لهذا از خلف سبک سفرچی واقع در انجا نزول و اجلال فرموده
و بجهت روز داشتن قصد اقامت در انجا فرموده ماه صیام را باختتام رسانیدند و
دران منزل منشور عاطفت بجهت رفع حجت روز قیام بجماعت اروام مستحفظان قلعه
گنجه مشتمل بر نصایح پادشاهانه ارسال نموده به پاشا و قاضی و مفتی و اعیان سپاه اعلام
کردند که ممالک آذربایجان و شیروان ملک موروث نواب کامیاب همایون ماست که
رومیان بعد از ارتحال شاه جنت مکان کم فرصتی نموده نقض عهد و مواثیق سابقه
روا داشته بتغلب متصرف شده بودند و اکنون همت والانهمت باسترداد آن مصروف
و معطوف داشته بهیچ وجه دست از دامن مقصود باز نمیداریم و تا غایت بهر طرف که توجه
فرموده ایم کامیاب مطلب گشته بفتح و ظفر اختصاص یافته ایم و جغال اغلی که از جانب سلطان
روم سردار شده با لشکر موفور بدین دیار آمد چنانچه مسموع ممکنان شده با امداد جنود
غیبی انهزام یافت و درین سال از هیچ طرف مددی متصور نیست که بشما رسد درین صورت
ترک مخالفت و قلعه داری کردن شرعا و عقلا بر شما لازم است طریق آنکه عافیت اندیشی
و تامل عاقلانه در کار خود کرده خود را بمهلکه نیندازند و هر کس را تعلقی درین دیار بوده
باشد و اراده توقف داشته باشد از روی اطمینان قلب بدرگاه جهان پناه شتابد
که مراحم خسروانه با نجاح مطلب او مبذول افتد و هر کدام اراده رفتن داشته باشند با اهل
و عیال و اموال سالما غانما بدیار خود روانه گردد که از عساکر منصوره مطلقا مضرت و آسیبی
بایشان نمیرسد و اگر پند سودمند ما را قبول ننموده قلعه بر روی همایون بندند
و توپ و تفنگ بعسکر ظفر قرین اندازند بعد از ارتکاب جنگ و جدال و اظهار عناد
و اصرار لجاج توقع و چشم داشت امان که حکم ایمان یاس دارد نداشته باشند درین صورت
هر گونه مضرت و آسیبی از لشکر قیامت اثر بمحصوران قلعه رسد وبال آن در گردن ایشان
خواهد بود بعد از ارسال این منشور سعادت از آب ارس عبور فرموده بلاحظه آنکه
شاید که مردم قلعه از خواب غفلت بیدار گشته طریق امن و سلامت اختیار نمایند باهستگی
کوچ فرموده شکار کنان طی مسافت میفرمودند اما آن بیدولتان گمراه و بخت برگشتگان
کینه خواه را غبار جهالت و غرور دامن گیر گشته نصایح پادشاهانه و ارشاد مرشدانه
که آویزه گوش گردنکشان روزگار تواند بود ناشنیده انگاشته درهای قلعه را بستند

دابواب

و ابواب محنت و بلا بر روی روزگار محصوران گشوده بسر انجام و اسباب تحصن و قلعه
داری پرداختند و اصلا موعظه و پند در انقوم سودمند نیفتاد تا آنکه بشامت لجاج
و عناد گرفتار آمده رسید بایشان آنچه رسید چنانچه انشاء الله سیاق کلام آینده بوضوح
می پیوندد و از سوانح آخر این سال که در اثناء طریق قراباغ بظهور پیوست تفویض ایالت
گرجستان کاخت است بطهمورث نبیره الکسندر خان شرح واقعه آنکه چون کورکچاهی
محل نزول اردوی کیهان شاهی گردید ازناوران عظمای گرجی که با کستندیل خان خلاف ورزیده
در دفع او سعی کرده بودند بدرگاه عالم پناه آمده اظهار اطاعت و انقیاد امر پادشاهی و
استدعای عفو تقصیرات کرده التماس نمودند که طهمورث بن داود خان بن الکسندر خان
را که در خدمت اشرف بود بحکومت آن ولایت نصب فرمایند که بتدارک مافات دامن
در میان زده بهر خدمتی که مامور گردند عن صمیم القلب در ملازمت طهمورث خان بدل
اقدام نمایند عاطفت شاهانه شامل حال گرجیان گشته ملتمس ایشان درجه قبول یافت
و متقبل آن شدند که دو نبیره الکسندر خان را که تا غایت در گرجستان دست آویز ایشان
بودند بدرگاه عالم پناه آورند که صدق و اخلاص انطایفه بر ضمیر انور ظاهر گشته
یکبارگی رقم عفو بر جراید زلات ایشان کشیده شود و بعد از آوردن پسران مذکور
طهمورث خان در رفاقت ایشان روانه گرجستان گردد و حضرت اعلی بجهت اطمینان
قلب گرجیان ساعت سعد اختیار فرموده امرای نامدار و ارکان دولت قاهره را
احضار فرموده در مجلس بهشت آیین جشنی ملوکانه آراستند و طهمورث را بپای
بوس ایالت گرجستان فرموده بلقب ارجمند خانی سرافرازی یافت قاعده و قانون
گرجیان آنست که هرگاه یکی از سلاطین زادهای آن دودمان بر مسند سلطنت
ملک موروث جلوس نمایند یکی از زرهبانان که بعرف نصاری مرشد آنقوم باشد
با معتبران و ریش سفیدان گرجی اتفاق نموده قالیچه زردوز گسترده او را بر بالای
آن قالیچه نشانند و هر کدام طبقی زر سرخ و سفید بدست گرفته تحسین کنان سلاطین
زادها پای ببالای قالیچه مینهند ایشان طبقهای زر نثار و ایثار مینمایند و پیش
او زانو زده کاسه میدهند و او هم یکان یکان اهل مجلس کاسه میدهد بالجمله گرجیان
قالیچه سلطنت بقاعده و قانون آن سلسله جهت او گسترده طهمورث خان را نشانده

کامکار کامران بران قالیچه برآمد کرجبان طبقهای ذ بدست گرفته اراده نثار داشتند
حضرت اعلی بعد از اطلاع بقاعده واداب مذکور از شمول عاطفت و افزونی التفات امر فرمودند
که اول از جانب اشرف نثار واقع میشود بعد از انکه حضرت اعلی طبق زر وجواهر آورده
نثار فرمودند امرای نامدار وحضار محفل ارم تزئین نیز موافقت نموده هر یک علی قدر مراتبهم
بلوازم نثار قیام واقدام نمودند وعظمای کرجی نیز نقود احمر وابیض نثار کرده بقانون
مقرر کاسه دآدند وکاسه گرفتند وانرو وجهت تنشیط خاطر وانبساط ضمیر بساط عشرت
گسترده بانطایفه که سرود کفتن وصحبت ایشان خالی از غرابتی نبود عشرت پیرا بودند
وهمکی ان قوم بتفقدات شاهانه وخلع فاخر خسروانه سرافراز گشته رخصت انصراف
یافتند وبعد از رفتن کرجیان کوچ واقع شده در اول تحویل حضرت ظاهر بلده گنجه حوالی
تربت قدوة المحققین شیخ نظامی قدس سره مخیم سرادقات جاه وجلال گردید برخورداربیگ
انیس توبچی باشی را امر فرمودند که قالب توبها را که در برکشاط ترتیب یافته بود آورده شروع
در توپ ریختن نماید وقرچقای بیگ وبعضی از امرا واعیان را حکم شد که ملاحظه اطراف و
جوانب قلعه کرده محل اقامت اردوی معلی وجاهای سیبه تعیین نمایند وبخت بجهت
انکه راه آمد وشد مسدود کرده دور برآب درواز حصاری ترتیب داده علیخان موافق و
قنبر بیک سلیحدار باشی باجمعی از غلامان وتفنکچیان بحراست ان مامور گشتند وچند روز
بجهت آوردن قالب توبها وسرانجام اسباب سیبها درهمان مکان توقف واقع شده سال
باخر رسید دیگرباره کوکبه خسرو نوروز عالم افروز گشت از سوانح این سال ورود خبر
فوت پادشاه والاجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه هست شرح واقعه
انکه درین سال پادشاه عالیجاه فرمان فرمای ممالک فسیح المسالک هندوستان در بلده
اکره که مرکز دولت ان دودمان است مریض گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بمقتضای
ایه کریمه اِذا جاءَ اَجَلُهُم لا یَستاخِرونَ ساعَةً ولا یَستَقدِمونَ معالجات اطبا مفید
نیفتاد وعالم فانی را وداع کرد وبجهان جاودانی شتافت شاهزاده کامکار نامدار رشید
زاده سلیم فرزند اکبر انحضرت درهمان ایام بعزم ملاقات انالها باد باکره آمده هنوز در
کنار آب اقامت داشت که انواقعه هایله روی داد اکثر امرا واعیان دولت بسلطنت سلطان
خسرو ولد شاهزاده سلیم که در ریعان جوانی ودر خدمت جد بزرگوار معزز وگرامی بود

عالقان انقلو

اتفاق داشتند شیخ فریدبخشی که از امرای معتبر انسلسله است ویکدو نفر دیگر انعقلا
ارکان دولت پادشاهی مخالفت جمهور امرا واعیان اختیار نمود وبخدمت شاهزاده سلیم
رفته لوازم کورنش بتقدیم رسانیدند وبرسایر امرا وارکان دولت ظاهر شد که با وجود
پسر ارشد اکبر تمشیت امر بپسرزاده خالی از اشکالی نیست ترک ان اراده دور از کار کرده
بسلطنت شاه سلیم راضی شدند سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال بربن
منوال مشاهده نمود از اکره فرار نموده بجانب لاهور شتافت شاه سلیم بسرعت برق
وباد از عقب پسر ایلغار نموده وسلطان خسرو تا حدود لاهور رفته جمعی از جنود
جغتای وهزاره وتبره بختان افغان وراجپوت وغیرهم از هر دو طرف باو پیوسته
تا قریب بیست هزار کس بر سر شاهزاده جمع شده بودند که طلیعه سپاه شاه سلیم که شیخ
فرید منقلای انسپاه بود نمایان شد شاهزاده ومتابعان او عطف عنان نموده از طرفین
صف قتال آراسته گشت وفیمابین حربی درنهایت صعوبت بوقوع پیوست چون لشکر
شاه سلیم فوج فوج متعاقب یکدیگر میرسیدند متابعان شاهزاده از ستیز وآویز
عاجز آمده اکثر راه هزیمت پیمودند طایفه راجپوت لحفظ ثبات قدم ورزیده بسیاری
ازان طبقه بدیار عدم شتافتند شاهزاده شکست فاحش یافته پشت بمعرکه کرده
قرار بر فرار اختیار نمود در کنار آب لاهور هنکام عبور کشتی بانان اورا شناخته
بقلیج خان حاکم لاهور خبر کردند قلیج خان اورا برفق وملایمت وتعهدات دلخواه
مطمئن ساخته نزد خود آورد وبعد از وصول موکب همایون فال پادشاهی بنظر رسانید
وشاه سلیم مظفر ومنصور باکره مراجعت نموده برسریر سلطنت وفرمانروایی قرار
گرفت سید محمد کرمانی متخلص بمیر فانی در تاریخ اینواقعه گفته تاریخ شه بلندمکان
بجهود اکبر شاه ٭ برفت وطفل تنا بدهر ماند یتیم ٭ سؤال کردم از دل که در صحیفه
دهر ٭ روا بود که کنم سال فوت شه ترقیم ٭ جواب گفت برسم دعابکوی دلیل ٭ بجای
اکبر شه باد شاهزاده سلیم ٭ تاریخ دیگر خواجه شعیب جوشقانی یافته در سلک نظم
کشیده یکی زاید است اما بتعمیه اشعاری بان کرده تاریخ شاه اکبر جلال دولت ودین ٭
که ز دا ز قدر بر فلک خرکاه ٭ سامی عمرش او فتاد بشصت ٭ نوبتش در گذشت ان
بنجاه ٭ نخل شاهیش چون ز پا افتاد ٭ گشت تاریخ فوت اکبر شاه ٭ از تفتات

مسموع شد که جمعی کثیر از فتنه انگیزان جنود سلطان خسرو که زنده گرفتار شده بودند حکم
بصلب ایشان صادر گشته همگی را از دار عبرت آویختند شاه سلیم به اعلام نمود که بیان
کاه مضلویان دفتر آراستکی لشکر خود را تفرج نماید سلطان خسرو در جواب گفته که گنه
کار من بودم و مستوجب صلب و سیاست منم مرا از دار عبرت میبایست آویخت اکنون
را کنامی نبود التماس دارم که آنحضرت این بنده گنه کار را نیز از محنت انفعال خلاصی بخشند
بر در ترحم نموده از خونش درگذشت و بچشمانش میل کشید اما بسیاری امرا و ارکان دولت
بلد که از و متوهم بوده اراده سلطنت سلطان خسرو داشتند سلوک پسندیده
کرده اصلا در مقام انتقام نشد و شاهزاده را بمعتمدان حریم حرم سپرده در انجا نگاه
میداشتند ظاهرا از میل کشیدن آسیبی قوی بدیده شاهزاده نرسید و از دیدن
عاری و عاطل نگشته هرچند تحریر این واقعه مناسبتی بوقایع ایران و حالات ایرانیان
که مقصود بالذات است ندارد اما چون از وقایع عظمی بودن سلسله را باین
دودمان ولایت نشان طریقه آمد شد و ارتباط قدیم هانا زیاده بی نسبت نخواهد بود
وراقم صحیفه بود دل عتراض متعرضان نخواهد شد وقایع سال بهجت مآل پیچی ئیل ترکی
مطابق سنه خمس و عشر و الف هجری که سال پنجم جلوس اقدس همایون شاهی و سال
فتح و تسخیر قلعه گنجه و ایالت روان سال همایون فال پیچی ئیل آغاز شد بهار دلگشا عالم
کردان زمان [illegible]
از مقدم خسرو نوروز مژده نیرنیری و فرخندگی داد و ساحت عرصه جهان از لطایف
بهار چون روضه جنان طراوت تازه یافت بتخصیص ولایت دلگشای قراباغ که از
در طوبت هوا همیشه بهار و سرسبزی فرح فزایش در صیف و شتا یکسان است چنانچه
سخن نو زبان شیخ نظامی قدس سره در وصف نزاهت و خرمی آن سرزمین گفته نظم خوشا
ملک بردع که اقصای وی * چو اردی بهشت است بر کل نه دی * تموزش گل کوهساری دهد *
زمستان نسیم بهاری دهد * همه ساله ریحان او سبز شاخ * همیشه درو ناز و نعمت
فراخ * سلطان سرافراز اقالیم چهادم باکوکبه جنود اسمانی پای عالم آرای بر مسند عز
و شرف نهاد یعنی افتاب جهانتاب یونس سا از نهانخانه حوت بیرون خرامیده
بطربخانه حمل رفت و نوروز فیروز در روز شنبه شهر ذی قعده الحرام اتفاق افتاد
عالم پیر جوانی از سر گرفت شعر باز جهان از طرب آغاز شد * باد صبا الخلخه بردان

شد * شاهد گل جلوه گری ساز کرد * بر همه خوبان جهان ناز کرد * پیر مغان از
چمن جون حقه می ارغوان * چهره برافروخت چو بخت جوان * اردوی گرامی در جنب مزار تنگا
نزول اجلال داشت در همان منزل بلوازم عید و نوروز و مراسم انروز فیروز قیام نموده
چند روز بساط عشرت گستر آیند داد عیش و خرمی دادند و بعد از فراغ انجشن
نوروزی متوجه قلعه گیری گشته از ان یورت کوچ کرده در پای قلعه نزول نمودند
و سپاه قسمت کرده طبقات لشکر هر کدام بمورچل خود فرود آمدند و روز برون
عساکر فیروزی مآثر که بمنازل خود رفته بودند فوج فوج بپایه سریر اعلی آمده با مر محاصره
و حزومات جو عهد اقدام مینمودند و توپچیان نیز شروع در توپ ریختن کردند و اهل
قلعه در لجاج و عناد کشوده در مدافعه و قلعه داری میکوشیدند و توپ و تفنگ و
بادلیج باد دولت همایون ریخته انچه کمال سعی بود در امر قلعه داری از ایشان بظهور
می پیوست و بجهت انکه فیما بین ایشان و لشکر قزلباش ابواب صلاح بالکلیه مسدود
گشته رومیه در جنگ و جدال ساعی بودند و سیم سلطان سوکلن ذوالقدر را که پیشتر
سبق ذکر یافته و دو سال بود که در جنگ گرفتار گشته در قلعه محبوس بود در حین
محاصره بقتل آوردند و یکی از سادات عظام عالی نسب مازندران که نسبت قرابت به
سلسله میر بزرگ جد مادری اشرف داشت و بر حسب تقدیرات اسمانی در بلده گنجه
واقع گشته معزز و محترم میبود و میده بقلعه برده بودند درین وقت از بخت برگشتگی
ان سید عزیز بیگناه را بهمان نسبت مقتول ساختند چون حضرت مفتح الابواب که
بخشاینده بهشت و گشاینده درهای بخت و سعادت است ابواب فتح و فیروزی
بر روی روزگار فرخنده اثار همایون گشاده مقالید سلطنت و جهانداری و مفاتیح
عظمت و کامکاری وَاللّٰهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشَاءُ بکف کفایت و قبضه درایت اولیای
دولت ارجمند و منسوبان سلطنت ابد پیوند داده اصلا اثری بر سعی و اهتمام انطایفه
مترتب نگشت و عاقبت الامر شامت لجاج و خذلان گرفتار آمده بجزای اعمال ناملایم
رسیدند تفصیل این اجمال و تبیین این مقال انکه عساکر بهرام انتقام که بمحاصره قیام
داشتند حسب الفرمان قضا جریان تا اتمام توپ سپهسالار تا حوالی خندق که محل
توپ انداختن خود پیش برده حوالها ترتیب دادند و تا قریب سه ماه بین الجانبین آتش

رزم وپیکار اشتعال داشت یکه جهد و مسجلادت و دریه بسیعه ذوالفقار خان بحکم
مردم او غافل بودند بغد ردستبی دی نموده چندکس را ضایع کردند ویکدومرتبه دیکر بسعیه
حسین خان استاجلو بیرون آمده جنکها کردند اما کاری نساخته خایب وخاسر باز کردیدند
درماه چهارم که توپهای بزرک ترتیب یافته بود در محل مناسب نصب نموده شروع در توپ
انداختن کرده تزلزل در بنیان بروج وباره انداختند ودر خلال اینحال الله ویردی خان
نیز با لشکر فارس نیز رسیده در طرف شرقی قلعه منزل کردند وازانجا سیبه پیش برده از اطراف
وجوانب کار بر محصوران تنک شده ومبارزان جنود اقبال از قورچیان وغلامان وغیر
ذلک نقبها از خندق کذرانیده بزیر بروج وباره رسانیدند واز یکطرف قریب پانصد
ذرع دیوار اصل قلعه را خالی کرده چوبها وستونها استوار نموده آتش در انها زدند
سراسر دیوار انهدام پذیرفته رخنها پدید آمد ورومیان هجوم آورده هرچند سعی نمودند
که سد آن رخنها نمایند از آسیب کلوله تفنک تفنکچیان فرصت آن نیافتند توپ قلعه
کوب تزلزل در حصن حصین دولت ایشان انداخته سفیر کلوله آتش فشان دم بدم
پیام اجل میکذارد دوازده دلیران قلعه کشا اول فوجی از قورچیان عظام برجی از بروج شیده
قلعه برج چهار طاق که از سایر بروج محکمتر واهتمام محصوران در حراستان بیشتر بود
هجوم آورده یورش نمودند محافظان کلولهای تفنک بر مثال تکرک بر ایشان میریختند
وقورچیان اصلا نیندیشیده سپر مردانکی بر روی کشیده ببالای برج دویدن آغاز
نهادند ورومیان آتشبازیها کرده قاروره های نفط وباروط بر سر قورچیان میریختند
قریب پنجاه شصت نفر روی ها وموها چنان سوخته بود که امرد از ریش دار فرق
وچند نفر براه عدم شتافتند مجملا هرچند رومیه سپر ممانعت بر سر کشیده در مدافعه
کوشیدند اثری بران مترتب نشد واز صباح تا عصر بر نمط الجنک درکار بود و
هنکام عصر قورچیان هجوم آورده چند نفر پای بالا نهاده بر بروج عروج نموده آن مکان
رفیع را از دست رومیان کرفتند اکرچه اینمعنی موافق مزاج اشرف ومرضی خاطر همایون نبود
که تعجیل نمود جوانان کار آمدنی که در معارک کارزار درکارند وانحضرت از شمول بنده
پروری هریک از ان دلیران رزم آزما را بدو قلعه برابر میدانستند در جنک ضایع شوند
وقورچی باشی را مورد اعراض کردانیده خطابهای عتاب آمیز فرمودند الحاصل بنهایت جلادت

ومردانکی

وسردانکی دراز و از قورچیان عظام صدور یافته با وجود انهمه ضربت وآسیب که از توپ
وتفنک وقاروره ها بدیشان رسید برج را از دست نداده بضرب شمشیر وزور بازوی
مردانکی نکاه داشتند و روز دیکر چندکس از قلعه بیرون آمده تقریر کردند که درین جنک تا موازی
یکصد وپنجاه نفر از رومیان زخمدار کشته تا هفتاد هشتاد نفر بقتل آمده بودند وغلامان
خاصه شریفه نیز از سیبه خود هجوم آورده دو سه برج از بروج متین جا کرفته شروع در تخریب
وانهدام دیوار اصل قلعه کردند و رومیان قوت وقدرت سپاه منصور وضعف خود را
مشاهده نمودند و درعرض چهار ماه که محصور کشته قلعه داری کردند از هیچ طرف مددی
بایشان نرسید واز اطراف وجوانب بلا را برخود محیط یافته جان جوی شدند اما
حاکم قلعه محمد پاشا نام داشت بمصادمه وقلعه داری ترغیب مینمود تا آنکه کار از دست رفته
جنود قزلباش از سر حاجی کذشته قدم مردانکی بخشتی نهادند وهرچند رومیان در
مدافعه کوشیدند مفید نیفتاد دو فوجی از قولج قاهره مردانه بر بروج قلعه عروج نموده
دو سه برج متین معتبر بدست غازیان وغلامان درکاه در آمد محصوران یکبار فریاد
الامان برآوردند وکس بخدمت اشرف فرستاده استدعای عفو تقصیرات وبی ادبی کردند
چون دراول حال حجت بر ایشان تمام شده بود وعصیان وبی ادبی انقوم از حد اعتدال
تجاوز نموده حضرت اعلی زیاده التفاتی بسخنان ایشان نفرمودند روز دیکر که دوشنبه
بیست وهشتم صفر بود پاشا وعظمای رومیه بیرون آمده بسجده جلالت بتقبیل دسا
بیدند وروز انشب رخصت معاودت یافته بمنازل خود رفتند اما دست از محارست
قلعه باز داشته مفاتیح دروب قلعه را بغلامان خاصه شریفه سپردند وحسب الامر اشرف
قرچغای بیک با کروه غلامان در انشب پاس قلعه داشته روز دیکر اهل قلعه را نام نویس
کردند وکروه کروه بنظر اشرف در می آوردند بهادران جنود اقبال علی قدر مراتبهم
قسمت نمودند پاشا چون تبریزی الاصل بود که در اوان طفولیت بیانه رومیه افتاده
در خدمت احمد پاشا حاکم وان نشو ونما یافته بسعی وتربیت او برتبه ایالت وپاشیکی
رسیده بود تبریزیان از وفور عقیدت استدعا داشتند که او را بدست ایشان دهند
که بجزا وسزا رسانند پسران رستم سلطان سوکلن نیز همین اراده داشتند که
او را بخون پدر قصاص نمایند اما حضرت اعلی مراعات جانب سیادت را اهم والزم

ذ آنستا و با یازده ایشان سپردند وایشان او را بوجب شرع در عوض خون آن سید عزیز بحکم
قصاص کردند وچند نفر که قبل از تسخیر قلعه شابی سیوف اظهار کرده بیرون آمده بودند بر
بخشش ونوازش یافته بقیه سپاه کرفتار غازیان ظفر پناه شدند چون اراده ازلی باتقام
اعلام انطایفه غدار تعلق پذیرفته بود وبعضی از مردم آن دیار حرام نمکی کرده ملازمت ترک
اختیار نموده داخل آن کروه شده بودند آتش خشم پادشاهی در باب انکروه بنوعی مشتعل
کشته بود که بجز خون آن کرفتکان انطفائی نپذیرفت لهذا دیودت حسن جانی بفرمان
قضا و حکم تقدیر بقتل انکروه پرداخته عموم انطایفه صرصر تیغ فنا کشتند قریب دو
هزار و پانصد کس را بتیغ انتقام کذرانیدند دران منزل پر وحشت از کشته پشته پدید
آمد قلیلی که سمت نوکری واسم ورسمی نداشتند مورد ترحم کشته نجات یافتند مستعد
اردو تاریخهای مرغوب جهت فتح قلعه یافتند در رشته نظم کشیدند واز انجمله ضیاء
نور اللهافواه میرزا احمد کفرانی اصفهانی که شاعر شیرین سخن خوش طبیعت است این
تاریخ یافته بود ثبت افتاد فی الواقع بنوعی که در ضمیر منیرش تاثیرش پرتو انداخته بود بعینه
ظهور آمده فتح این قلعه کلید فتح شماخی کردید تاریخ منت خدایرا که باقبال بیزوال ملک
شه زمین زمان در فراخی است از بسکه نصرت ازپی نصرت همی رسد تاریخ فتح کنجه
کلید شماخی است ذکر وقایع حالات متنوعه وبدست درآمدن قلاع کوری وتفلیس ولوبالوس
وقضایاکه بعد از قلعه کنجه وتسخیر قراباغ بظهور پیوست بعد از فتح وتسخیر قلعه کنجه چون آن
حسین خان قاجار اطوار ناهنجار بظهور آمده مردم قراباغ از سلوک ناهموار او شکوه
کردند ورای معدلت اقتضاء او را از نظر اعتبار انداخته ایالت انولایت بمحمد خان زیاد
اغلی قاجار که برخی از احوال او در وقایع سالهای کذشته مرقوم قلم بیان کردیده مرحمت شد
وبعد از انتظام مهام قراباغ همت والانهمت بتسخیر قلعه کوری وتفلیس ولوبالوس مصروف
کشته موکب اقبال متوجه آنحدود شد چون احتیاط محل نزول اردوی کردون
شکوه کردید بنوعی رعب وهراس در دلهای مستحفظان قلاع مذکوره استیلا یافته بود
بود که خیال مخالفت وقلعه داری در مخیله هیچکس نکنجید نخست محمد پاشا قزاقلو حاکم
قلعه کوری که تا غایت در راه دولتخواهی در وقتیه ثبات قدم ورزیده مطلقا از جاده
متابعت القوم عدول وانحراف جایز نمیداشت بی اختیار کسان اعتمادی بیابه سرحد

ایلچی فرستاده بتوسط محمد بیک بیکلربیکی شاملو که از خاصان درکاه بود عرض استکانت و
بندکی نموده زبان اعتذار بکلمه استغفار کشاد وعرضه داشت که اکر عفو شهریار کام
کار شامل حال این خاکسار کشته بجرایم سابق مورد عقوبت نکردد سر قدم ساخته بخاک
بوسی آن درکاه می آیم چون صدق قول او بر ضمیر منیر فیض تاثیر خسرو جرم بخش
پوزش پذیر پرتو ظهور انداخت فرستادهای او را بمواعید شاهانه نوید فتح دادند
واو نیز ببخشایش یافته بادلی پر امید بهم قاصدان کعبه امال کشته داخل اردوی
معلی شد وبوساطت امرا و مقربان بمجالست بهشت نشان مستسعد کردیده منظور
نظر عنایت وعاطفت کشته بخلاع فاخره شاهی از تاج وکمر مرصع واسب و زین مرصع و
سایر تشریفات وتفقدات ومعزز ومباهی کردید وکلید قلعه کوری را بمنسوبان درکاه
انجاب اشرف کس بجهت محافظت قلعه وضبط توپخانه ویراق تعیین یافت وچون
خاطر انور از قلعه کوری جمع کردید نهضت همایون بجانب تفلیس ولوبالوس تصمیم یافت
درخلال این احوال عرایض ضراعت آیین از جانب مستحفظان قلعه لوبالوس رسیده استدعا
نمودند که اکر از جانب لشکر ظفر اثر قزلباش آسیبی بایشان نرسد واز صرصر غضب قیامت
اثر پادشاهی ایمن باشند قلعه را سپرده روی عجز وافتقار بدرکاه سپهر اقتدار می
آورند رقم احترام خسروانه منشور استمالت مبنی بر عواطف شاهانه باینجماعت ارسال
فرموده اشاره نمودند که هرکس از ایشان اراده بودن این دیار داشته باشد علوفه
وتیماری که در زمان رومیه داشته باشند مضاعف اتعنایت میشود وهرکس عزیمت
رفتن اندیار روم نماید با اهل وعیال وارزاق واموال روانه کردد که بهیچوجه از لشکریان
مضرت وآسیبی بایشان نمیرسد جماعت اروام مستحفظان قلعه لوبالوس این معنی را
سرمایه نجات دانسته بمکی روی امید بدرکاه جهان پناه آوردند بخلاع فاخره ونوازشات
وافر مخصوص کشته جمعی که اراده رفتن داشتند که کس همراه کرد سالما غانما وانه
نمودند وبعضی که توقف اختیار کردند بمنتهای مطلب خود فایز کردیدند وچون رودخانه
آب کر از حدود کرجستان مضرب سرادقات عظمت واجلال کردیدند عبد اللطیف
پاشا حاکم تفلیس واقایان وریش سفیدان رومیه که دران قلعه بودند بمنتهای مطلب
نتایج لطف وقهر پادشاهی را از حال مردم کنجه وکوری ولوبالوس قیاس نموده بدلالت

بخت بیدار خود را بعریضه ضراعت نشان بخدمت اشرف فرستاده همین استدعا
ملتمس ایشان بعز انجاح مقرون گشته حکم همایون مبنی بر استمالت و قبول استیمان باسم
پاشای مزبور و عظمای انقوم عز صدور یافته مصحوب حسین بیک جارچی باشی ذو القدر
فرستادند پاشا و جماعت بمضمون ان منشور سعادت اطلاع حاصل نموده اگرچه بر ایشان
واضح بود که در مواعید شاهانه شایبه خلاف نیست و هر کس امان داده از مضرت
و آسیب گروه قزلباش ایمنند لیکن بمقتضای کریمه و لیطمئن قلبی جهت اطمینان قلوب
قوم و عزت و اعتبار خود و امتیاز ان قلعه که از حصن مشهور آفاق است از دیگر
قلاع التماس نمودند که یکی از امرای عالیمقدار بپای قلعه آید که قلعه را باو سپرده و بوساطت
او بخدمت اشرف رسند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی علیقلی خان شاملو را بدین خدمت
مامور فرموده بجانب تفلیس فرستادند و چون خان بقلعه قریب شد عبد اللطیف پاشا
و آقایان بلوازم استقبال قیام نموده نهایت اطاعت و انقیاد بظهور آورده قلعه را
بعلیقلیخان سپردند و دو سه روز باهل اردو در بودا و معامله پرداخته الاغ و زادی
و سواری سر انجام نموده همگی با خانه کوچ از قلعه بیرون آمدند و علیقلی خان حسب الفرمان
قورچیان جمعی از غازیان شاملو و تفنگچیان در قلعه گذاشته خود باتفاق پاشا
و معتبران قوم باردوی کیهان پوی آمده در ان کت جاهی پاشا و رفقا سعادت
آستان بوسی دریافته بنوازشات خسروانه سرافراز شدند و خلاع فاخره همگی ایشان
علی قدر مراتبهم عنایت شد چند نفری که اراده توقف نمودند مقاصد ارجمند ایشان
گردیدند پاشا و جمعی که رفتنی بودند چند نفر از ملازمان درگاه بقاوزی ایشان مامور
گشته سالماً غانماً بسرحد رسانیدند و حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه قلعه شده سنگ
و بنا از بنظر احتیاط در آوردند قلعه تفلیس قلعه ایست در دامنه کوه بلند واقع شده
از یکطرف که نارین قلعه در انجاست مرتفع است و از آنجا آب رودخانه کر اگرچه از جانب
غربی آمده بطرف شرقی میرود و در جوار شیروان آب رودخانه ارس بدو پیوسته
بدریای خزر میریزد اما بحوالی تفلیس که میرسد پیچیده شده و گویا از شمال آب بجنوب
میرود و در همان حوالی قلعه سمت جنوب میرود و در همان قلعه از سمت جنوب گردیده
بجانب شرقی می افتد و در حریم شهر و قلعه آب میگذرد زمین سنگ بستی مرتفع

واقع

واقع و در مقابل ان کوه بلندی پیش آمده تخته پلی در کمال استحکام در انجا ترتیب داده
اند که از تفلیس بولایت گرجستان از ان تخته پل تردد مینمایند و رودخانه بان عظمت که
از انهار مشهور آفاق است از زیر ان تخته پل میگذرد و شهر تفلیس در جانب غربی از تخته
افتاده و چشمهای بسیار و عیون بیشمار از ان کوه جریان می یابد که قریب بهفتاد هشتاد
چشمه ان آب گرم است و در زمان قدیم هر یک از سلاطین اسلامی و کفره گرجی بربالای
آبهای گرم گنبدها عمارت کرده استحکام مینموده اند و حمام مردم انشهر منحصر بود در آنست
چند حمام در میان قلعه و بسیاری در بیرون است و الیوم قریب بسی چهل حمام بحال خود
بود که بعضی دایر و بعضی استعداد دایریت داشت ارتفاع بروج قلعه مذکور بغایتیست
که با فلک الافلاک دعوای محاذات مینماید و از هیچ طرف سلاطین انا قرا تسلط بران قلعه
متصور نه زیرا که از سه طرف ان کوههای بلند سر بفلک افراخته و یکطرف آب رودخانه کر
میگذرد و بدینجهت مکانی که محل اقامت و نزول لشکر تواند بود در حریم شهر و قلعه نیست
و الحق بدست در آمدن چنین حصن حصین که فی الحقیقه ستون ولایات گرجستان و شیروان
است باین آسانی جز بتایید آسمانی و توفیق سبحانی و نیروی اقبال خاقانی نتواند
بود و سکنه انشهر را اکثر نصاری و ارمنی و گرجی و قلیلی مسلمان نیز هستند کلیسیا
و معابد نصاری که اکثر قدیمیست در ان شهر و حوالی ان بسیار است از سوانح ان ایام که
در اثنای نهضت همایون بطرف گرجستان اتفاق افتاد قضیه فوت گرگین خان ولد
سیمون خان والی کارتیل است که جمعی از معتمدان انسلسله بدرگاه جهان پناه آمده
از ان واقعه اخبار نمودند حضرت اعلی آمده را نوازش نموده لوارساب خان پسر او که در ان
وقت چهارده ساله بود مصرع چون مه چهارده درخشان تام بجای والد بحکومت ملک موروث
و لقب ارجمند فرزندی سربلندی یافت احکام شفقت آمیز و خلاع فاخره جهت او و مختاران
استاران سلسله ارسال داشته از زمره مقربان بساط اقدس محمد بیک بیگدلی شاملو را
بتا نصوب فرستادند که پرسش بازماندگان کرده بشفقت و عاطفت شاهانه مطمئن
و امیدوار گردانند و او حسب الفرموده عمل نموده در همان چند روز از گرجستان عود نموده
اکثر میرزادها و از ناوران گرجی همراه او بپایه سریر اعلی آمده بسعادت آستان بوسی سرافراز
و بروابط خاص ممتاز شدند و اعتضاد و استظهار گرجیان ان سلسله بلطف شفقت

خسرو کامکار متعالی نژاد سمت ازدیاد پذیرفت وحضرت اعلی از شمول عاطفت وبنده پروری
میرزادهای کرجی را علی قدر مراتبهم بتفقدات شاهانه وعطایای پادشاهانه نواخته و
مهمات ایشانرا بروجه دلخواه ساخته ممکی مراجوشدل وشادمان روانه اوطان کردانیدند
وبجهت لوارصاب خان دیگر بارانه خلاع فاخره وتنسوقات وافره فرستاده بمواعید دلپذیر
شاهانه امیدوار کردانیدند وحکومت تفلیس وکوتوالی قلعه بمحمد سلطان شمس
الدینلو شهوبلو محمد تفویض یافت وجمعی از تفنکچیان خاصه شریفه را تعیین فرمودند
که همراه محمد سلطان دران قلعه بوده بمحارست قیام نمایند واسباب واسلحه ویراق قلعه
کوری ولوما الوس مقرر شد که بجهت قلعه ایروان نقل شود چون خاطر انور از مهام ن
صوب فراغت یافت مظفر ومنصور لوای سعادت افراخته کوچ فرمودند چون همیشه
تسخیر ولایت شیروان وتعمیر قلعه ایروان در ضمیر الهام پذیر رسوخ داشت رای جهان
آرای اقتضای ان کرد که متوجه سرحد ایروان کشته تعمیر قلعه انجا بفرمایند وبعد از فراغ
خاطر از ان امر هرگاه مشخص شود که درین سال حرکت لشکر روم بدین مرز وبوم واقع نخواهد
بود ومیان شیروان از مدد وکومک مایوس کردند عنان نصرت نشان بدان صوب
انعطاف یافته در زمستان این سال بتوفیق حضرت ذو الجلال بفتح تسخیر قلعه شیروان
پردازند بدین عزیمت والاهمان فیروزی عیان از راه جبال احسنا باد که راهی بود
در نهایت صعوبت وانکثرت درخت وجنکل وبیشه افتاب را مجال تابیدن ان نه
زمین ونشیب وفرازش ما صدق اینمعنی افتاده بیت کسی ندیده فرازش مکر بچشم
ضمیر کسی نرفته نشیبش مکر بپای کمان ضیق طرق بشابه که در اکثر جاها یکسوار بصد
تشویش عبور مینمود ومتوجه شدند طبقات لشکر را بچند قسم منقسم فرموده هر
روز یکروه کوچ میکردند مجملا قریب ده روز تمامت سپاه منصور از انراه عبور نموده
در کوکچه دنکز از سوانح این سال که در هنکام فتح قلعه کنجه بظهور پیوسته انست که امیر
ابو الولی انجو شیرازی بخوابشتن داری ومسافحات که از سلامت نفس وکم آزاری در ضبط
وربط وجوه شرعیه مینمود وملازمان بی اطلاع او جسارت ودلیری کرده در رجوع مهمات
بسرکار حضرت امام الجن والانس تصرفات کرده بودند از منصب عالی صدارت معزول
کشت قاضی خان ولد میرزا برهان که از جمله سادات عظیم القدر سیفی حسینی قزوین واز

اقوام

اقوام قاضی جهان وزیر حضرت شاه جنت مکان بود بدین رتبه عالی سربلندی یافت وبعضی
محال عراق که معظم ان دار السلطنه اصفهان ویزد وقم وکاشان بود افراز نموده بمیر جلال
الدین حسن حلالی اصفهانی که سید فاضل صاحب سخن واز سادات شهرستان م
اصفهان بود وبا واجداد عظامش همیشه درین دودمان قدس نشان مناصب عالیه
اختصاص داشته اند تفویض یافت کفتار در تعمیر قلعه ایروان وحالات متنوعه
که قبل از عزیمت یورش شیروان سمت وقوع یافت چون موکب ظفر
نشان وکنکر نزول اجلال فرمود عساکر منصوره فوج فوج بدرگاه خلایق پناه جمع آمدند
الکثی امراء عظام وطبقات لشکر ظفر فرجام سوای الله وردی خان وبعضی از خانان درگاه
ومقربان بساط اقدس که حسب الفرموده دررکاب اشرف توقف نمودند ما بقی بتعمیر قلعه
ایروان مامور کشته بسرکاری الله قلی بیک قورچی باشی متوجه انجام ان خدمت شدند
وحضرت اعلی شاهی ظل الهی با فور نشاط وشمول انبساط از ساحل دریای کوکجه عبور
نموده سیر کنان وصید افکنان از راه آغسیجان بطرف نخجوان توجه فرمودند ودر
خلال این احوال عورتی کرجی مسماة بکلچهره که در زمان حضرت شاه جنت مکان از جمله
منسوبان این دودمان وبعد از سنوح واقعه ناگزیر آنحضرت همراه سیمون خان حضرت
شاهزادگی بکرجستان رفته بود وچون سیمون خان چنانچه دردین اوراق سبق ذکر
یافته کرفتار رومیان کشته اورا باستنبول بردند مخدرات ان سلسله که با او منکر
ما باستنبول فرستاده بود اند که در خدمت او بوده بلوازم پرستاری قیام نماید وعوت
مزبوره بتقریبات بخدمت والده محترمه سلطان محمد خان خواندکار روم مشهور بوالده
سلطان که در امور سلطنت ان دودمان صاحب اختیار بود رسیده بنابر طرز دانی
واداب خدمت نزد او راه یافته تا چندگاه در استنبول بوده درینوقت بتحریک وزرا
وارکان دولت سلطان روم بتخصیص درویش پاشا وزیر اعظم باتفاق یکی از چا
وشان رومی ازجانب همایون بدرگاه سعادت نشان آمده عرایض آورد ما حصل
کلام انکه همیشه سلاطین عدالت آیین امنیت عالم وترفیه احوال امم را بر مطالب عالیه
دینوی راجح ومقدم داشته اند خصومت ونزاع میانه دو پادشاه والاجاه موجب
خرابی مملکت وتفرقه احوال عجزه وزیردستان وریختن خونهای خلایق است والتماس

نموده بود که بجهت حصول نیکنامی دنیا و مثوبات عقبی بساط کلفت را در نوردیده با
پادشاه ذی جاه روم الفت و وفاق گزینند که از ینطرف نیز دولتمندان خیراندیش
خصوص صادر ولیش پاشا وزیر اعظم باعث صلح شده بهر طریق که رضای خاطر اشرف بوده
باشد این امر خیر انجام را فیصل میدهند از ینطرف جواب عرایض همایون خان برین نهج
قلمی شد که بر دور سفید ریشان خانواده آل عثمان ظاهر است که میانه حضرت شاه
جنت مکان و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان و پسرش سلطان سلیم ضوابط عهد و پیمان
موکد بایمان استحکام یافته بود که نسلا بعد نسل میانه این دو سلسله مخالفت نبوده
باشد بعد از واقعه ناگزیر شاه جنت مکان بمجرد اندک اختلالی که بجهت منازعات و نفاقات
درمیانه قزلباش واقع بود در میان فرصت یافته تجهیز نقض عهود و پیمان کرده مملکت
ما را بتعنف متصرف شدند اکنون ما طالب حق موروث خودیم اگر فرمانفرمای ممالک
روم عهد و پیمان پدران منظور داشته در مقام الفت باشد و سنور و سرحد بقاعده
از زمان مقرر کرده ما نیز آنچه ترفیه حال خلایق و عباد الله باشد بجای آورده از طریق
خصومت و عناد عدول نموده مسالک دوستی و اتحاد میکردیم اگر لجاج ورزیده
در مقام عداوت بوده باشند توکل بالطاف ایزدی کرده دست از طلب حق موروثی باز
نمیداریم آنچه حضرت باری تعالی خواسته باشد چنان خواهد شد و مقدرات ازلی
را از ظهور چاره نیست و امید واریم که بر حسب الحق یعلو و لا یعلی مطلب خود فایز
گردیم دیگری از سوانح این سال آنست که چون در زمستان سال گذشته که رایات جلال
متوجه تسخیر گنجه و قراباغ بود از جماعت رومیه فوجی بتاخت آمده چند قریه از قرے
گنجه که متعلق بامیر گونه خان متعلق بود غارت نموده بودند درین سال امیر گونه خان
با اتباع خود و جنود آراسته بتاخت و غارت الکاء روم میان رفته تا حوالی خطه وان
و عادلجواز تاخت کرده سالما غانما بازگردید از امراء اکراد محمودی که در وان میباشند
عبدالله بیک حاکم خوشاب و زنبیل خان حاکم قرلحصار و مصطفی خان حاکم بالو و زنبیل
بیک حاکم چورس و ایلچیان میران سنجق از طرف سیماییر شرف حاکم جزیره و ضیاء
الدین خان ولد شرف خان روزکی حاکم تفلیس و زکریا خان حکاری بنابر اظهار دولت
خواهی و انجاح مطالب و مقاصد خود نزد امیر گونه خان آمده باتفاق بدرگاه جهان

پناه

پناه آمدند و بوساطت خان مذکور در حدود نخجوان سعادت بساط بوسی دریافتند امیر
گونه خان بجانب ایروان رخصت یافت و امرا و ایلچیان مذکور مشمول الطاف و احسان
گشته حکومت چورس بدستور بزنبیل بیک و بالو بمصطفی بیک شفقت شد مبلغ دویست
تومان شاهی عراقی زر نقد باو انعام فرمودند و عبدالله بیک بعد از فوت سلیمان بیک
برادر خود میر میر عشیرت و حاکم خوشاب شده بود و زنبیل خان عمزاده او که با سلیمان
بیک معاند بود و قرلحصار را بعنف از او گرفته بود چون بعد از وقوع محاربه جغال اغلی
وانهدام او زنبیل خان مذکور التجا بظلال عاطفت شاهی آورده در سلماس بپایه سریر
اعلی آمده امارت الوس و منشور حکومت خوشاب که سنجق میر عشیرت از قبیله است
باسم او شرف صدور یافته بود بدینجهت میانه عمزادها منازعت بود درین اوقات که طرح
شعار شاهی سیوف ظاهر ساخته بدرگاه گیتی پناه آمدند مقرر شد که میانه عمزادها
صلح واقع شده الکا موروثی حسب الصلاح ریش سفیدان اکراد میانه ایشان منقسم
گردد عظمای اکراد حسب الفرموده عمل نموده وثیقه در آن باب برضای طرفین در قلم
آورده بنظر اقدس رسانیدند و حکم همایون بر طبق آن باسم هر یک شرف نفاذ یافت
اما زنبیل خان چند روزی با عبدالله بیک کوک آشتی کرده بالاخره فیمابین با فسادات
مفسدان که هیچ طبقه خالی از آن نیستند و طبقه اکراد از همه در بیش و در مفسدات ازهم
بیش اند مواد نزاع در هیجان آمده قلعه خوشاب بتصرف زنبیل خان در آمد و شرح آن
عنقریب رقمزده کلک بیان میگردد بالجمله عنایت خسروانه امرای اکراد و ایلچیان
مذکور را بخلاع گرانمایه سرافراز فرموده جهت میر شرف و زکریا خان و ضیاء الدین
خان خلاع فاخره و تنسوقات لایقه ارسال داشتند و همگی انگروه مسرور و خوشدل
رخصت انصراف یافته روانه شدند بعد از رفتن ایشان اراده خاطر اشرف بسیر و
گشت خطه اردوباد متعلق گشته سایه اقبال بر مفارق متوطنان آن الکاء طیبه گستردند
که تا تعمیر قلعه ایروان و بازگشتن امرا و لشکریان چند روزی در آن مقام بجهت
تفرج و عشرت پیرا بوده بعد از فراغ خاطر از انهدام قلعه مذکور عنان نهضت بتسخیر
ولایت شیروان معطوف دارند انشاء الله وحده العزیز **ذکر توجه موکب همایون بخطه
دلپذیر اردوباد و خاطر از مهمات آذربایجان پرداختن و رایات اقبال بتسخیر شیروان افراختن**

اردوباد قصبه‌ایست بغایت دلکشا و دل‌نشین در جانب شمالی آب ارس که سخن
پرداز خطه شیراز خواجه حافظ در مدح سواحل طیبه نزهت نزایش فرموده بیت ای
صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس ؛ بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس ؛
در دامنه کوه واقع شده در کمال نزاهت و خرمی بلطایف هوا و عذوبت ما و باغات و
بساتین میوه‌دار و چشمهای خوشگوار شهره آفاق است هیچ منزلی و سر منزله‌ زمینی نیست
که چشمه آبی در نهایت لطافت و سردی در آنجا نبوده باشد مردم آنجا بتشیع فطری و تحقق
عقیدت و دوستداری خاندان کرامت و ولایت نشان صفویه مشهور و معروفند چنانچه
در زمان تسلط رومیه چند مرتبه بتهمت قتل عام یافتند و خرابی تمام بان بلده جنت مقام
و اختلال باحوال سکنه و اهالی آنجا خصوصا طبقه علیه نصیریه طوسیه که از احفاد
استاد البشر عقل حادی عشر خواجه نصیر الملة والدین الطوسی روح الله روحه اند راه
یافت و درین هنگام که آن اختلال به بهروزی اقبال خسروی بهمال زوال پذیرفت منظور انظار
عنایات شاهانه گشته از جمیع تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم و در کل ولایت آذربایجان
محسود و اقران‌اند و چون آصف جم اقتدار و اعتماد الدوله غفران دثار خلف نیک آثار آن
سلسله علیه است راقم حروف را بر طول معاشرت و رسم صحبتی و طریقه اخلاص و نمک
خوارگی آن عالیجناب ملک احترام ناگزیر بود که درین مقام برخی از احوال سعادت منوال
آن سلسله بقلم اخلاص در صحیفه بیان نگارد القصه آن طبقه رفیعه از فضایل و کمالات
عقلیه و نقلیه حظ بزرگوار و بهره تمام داشتند شیخ علی‌نقی کمره قصیده غرا در مدح آن صاحب
اقبال در رشته نظم کشیده ابیات بلند و معانی دلپسند بسیار دارد و از آن جمله
این بیت مناسب این مقام است بیت تا ابد باد و رمیوه فضل اند و هنر ؛ هر چه
خارکم در خطه اردوباد ؛ اکثر ایشان بحلیه صلاح و پرهیزکاری و زیور قابلیت و
استعداد ذاتی و سلامت نفس و اخلاق حمیده آراسته و پیراسته همواره مرجع و ملجاء
عموم مردم دیار بوده‌اند و آن دستور رفیع مقدار صاحب دولتی بود که بکادم اخلاق
ستوده موصوف و عالی منزلتی بسلامت نفس و نیک اندیشی خلایق مشهور و معروف
از وفور قابلیت و کاردانی برتبه وزارت دیوان اعلی معزز و سربلند گشته زیب و زینت
بساط مسند وزارت دیوان و حل و عقد امور جهانیان بذات ملک صفات آراسته

داشت و همواره پرتو انوار تربیت و عاطفت شاهانه بر وجنات احوالش تافته
روز بروز پایه قدر و منزلتش بلند میگردید طبع دربارش کام بخش کافه انام و در بان
سعادت مدارش مرجع خاص و عوام مهام ممالک باصابت رای ملک آرایش منتظم و
مشید و امور خلایق و برایا بحسن کیاست و کاردانی آن مهر سپهر کامرانی بر وجه دلخواه
ممهد هرگز در عمر عمل نخواست و طلب عنف راضی نبود و آزار و اضرار موری در خاطر
خطیر آن آصف سلیمان منزلت خطور ننمود القصه سخن کلک در تبیین حالات پسندیده
آن وزیر صایب رای بعجز و قصور معترف که درین باب حوصله درد سخن بدرازی کشد
لهذا درین مقام بهمین قدر اکتفا نمود و آن دستور ستوده سیر خلف صدق مرحوم ملک
بهرام است و او بزرگی بود کریم الذات و کریمی پسندیده صفات در زمان سلاطین ماضیه
بر نهج آبا و اجداد بر مسند عز و شرف متمکن و آثار نجابت و بزرگی از ناصیه احوالش ظاهر و
نمایان و پرتو التفات سلاطین بالیده بر وجنات آمالش لامع و تابان و قطع و فصل
مهام املاک برای صواب‌نمایش مفوض بود و در زمان ظهور دولت جهانگشای خاقان
سلیمان شان جنت آشیان ابوالبقا شاه اسمعیل اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان چند سال
بنابر عمز و سعایت حاسدان و ارباب غرض کربت غربت اختیار نموده از وطن مالوف
جدا شده برحسب تقدیر در ولایت ولغرود اقامت داشتند تا آنکه کار فرمایان
عالم ابداع ابتلای ایام مهاجرت باشهاد سانیده مصلح راحت و فیروزمندی آماده
گردید و حضرت سلیمان شان برحسب اتفاق خطه دلگشای اردوباد بفر قدوم میمنت
رتبت افزود مشاهده منازل مرغوب آن صاحب دولت که آثار رفعت و بزرگی از آن
نمایان بوده فرموده‌اند و چون از حوادث دوران و تصاریف زمان و خالی بودن
از وجود صاحب مکان فی الجمله انهدام بآن راه یافته بود آنحضرت از سبب انهدام
پرسیده الله حسین بیک لله که از خاصان درگاه و جانسپاران دولتخواه بود واف
صفات حمیده آن ستوده صفات معلوم داشت حقیقت احوال او را بسامع عز و جلال
رسانیده قرابت قریبه خواجه عتیق منشی نیز که از آغاز خروج آنحضرت تخت طغرای
غرای این دولت ابدی را بقلم ذرنگار اخلاص بر مناشیر اقبال او نگاشت علاوه توجه
شاهانه گشته حکم استمالت باسم او عز صدور یافت که روی توجه بوطن اصلی آورده ملک

بهرام بعد از ورود دارالمنصور علاقت باستظهار تمام متوجه مسکن و مقام مالوف
گشته بتدارک اختلال احوال و سرانجام بی سرانجامی پرداخت و در زمان خجسته نشان
شاه جنت مکان علیین آشیان بهشتی ارم بهشتی منظور نظر عواطف و الطاف گشته منصب
کلانتری و تقدم و بزرگی اهالی آنملک بدستور سابق برای سوابق ایشان متعلق گردید و چون
حضرت شاه جنت مکان را توجه تمام بان بلده جنت مثال بود چنانچه طرح و تمثال آن بقعه
شریفه را حسب الاشاره همایون نقاشان نادره کار و مصوران معجز نگار در ایوان چهل ستون
دولتخانه مبارکه قزوین نگاشته کلک موی شکاف گردانیده آمده مکرر انشاط سیر آنخطه طیبه
و شکار ماهی رودبارش از خاطر انور سر زده آن مقام فرح افزا بیمن مقدم آن خسرو سپهر اقتدار
غیرت افزای باغ ارم میگردید در هر مرتبه کلبه آنجناب را بفر قدوم بهجت لزوم نورانی ساخته
در آن منزل دلگشا بلوازم جشن و سور و بهجت و سرور می پرداخت و اینمعنی موجب ازدیاد
عزت و تضاعف جاه و حشمت آن عالی منزلت گشته پایه قدر و منزلتش ارتفاع یافت و
مرحوم میرزا کافی منشی نیز که بنور قابلیت و استعداد آراسته و شایسته تربیت بود بنا
بر قرب قرابت و خویشی که بان صاحب دولت داشت بمنصب ارجمند انشاء ممالک سر
افرازی یافت و بیمن تربیت و نظر کیمیا اثر آنحضرت درین فن ترقی عظیم کرده بکلک بدایع نگار
رقم نسخ بر منشات سخنوران پیشین کشیده نقاط اقلام زرین فامش بر صحیفه بیاض
چون مروارید غلطان و چندین سال از زمره محرمان سرا پرده قدس و مقربان بساط انس
بود داری نظم هرچه هست از نتایج نظر هست ؛ نظر اکسیر کیمیا اثر است ؛ از تاثیر
نیکو خدمتهای آن سلسله اکثر اوقات یکی از مستعدان طایفه در دولت ابد پیوند بدین
منصب والا سرافرازی دارند بالجمله آن صاحب سعادت در آن بقعه خرم خوان کرم گسترده
آینده و رونده از موائد انعام احسانش محظوظ و بهره مند بودند و سن عمر شریفش از
مرحله هشتاد تجاوز نموده بسرمنزل نود رسیده بود و در اواخر ایام حیات ادای
حج بیت الله الحرام و ادراک سعادت زیارت و طواف مدینه مشرفه حضرت خیر الانام
و روضات مقدسه ائمه کرام علیهم السلام نموده مراجعت بسفر مبارک کرده در ما بین شام
و تبریز بمزاج وهاج خلل راه داده استقامت و اعتدال منحرف گشته بریاض قدس خرامید
ولد ارشدش ادهم بیک که توفیق مرافقت و همراهی پدر بزرگوار یافته بود نعش مطهر

ان

ان نیکو سیر را درهمانجا که بقلعه حیدر مشهور و معروفست مدفون ساخت تا آنکه در سالی
که مغفرت پناه معصوم بیک صفوی متوجه آن سفر خیر اثر گشت و میرک بیک پسر بزرگتر مرحوم
مذکور همراه بود جسد شریف پدر را از آن مکان بیرون آورده بمدینه طیبه نقل نموده در جوار
ائمه بقیع علیهم السلام مدفون ساخت و اولاد گرامی آنجناب که در حین وفات او در قید حیات بودند
و مسودات اوراق فی الحقیقه تعداد فی جمال ایشان پنج نفرند و هرچند گذارش احوال آن سعادتمندان
مناسب بسیاق تاریخ نیست اما بنابر ایمائی که در صدر داستان مثل صحیفه مصادقت
و اخلاص و اینگارش آن آرایش داده میگوید که اخلاف صدق اتصاف آن صاحب سعادت
اول میرک مذکورست که بحلیه قابلیت و زیور استعداد و اهلیت آراستگی داشت و در اوایل
حال که از خطه اردوباد بیرون آمده باردوی معلی اعلی ملازمت رکن السلطنه معصوم بیگ
صفوی اختیار نمود منصب انشا و لشکر نویسی و بالاخره بمرتبه وزارت ترقی کرده چند
سال من حیث الاستقلال بخدمت مشغول بود و در سفر حجاز مرافقت اختیار نمود چون
معصوم بیک در حینی که محرم شده بود بتیغ غدر رومیان کشته گشته شهادت یافت او
متعلقان شهید مذکور را آورده بنسبان آن امیر کبیر سپرد و کمال خدمتکاری و پاس حقوق
نمکخوارگی بجای آورده و در مجلس بهشت آیین حضرت شاه جنت بارگاه راه خدمت یافته
مجلس نویسی میکرد و آنحضرت در مقام تربیتش بود درین اثنا اجل موعود رقم حیاتش را از
صحیفه هستی کرده هادم اللذات بنیاد حیاتش برانداخت و دیگری ادهم بیک است که او نیز
باستعداد و قابلیت و حسن اخلاق موصوف بود در بدو حال در مرافقت والد بیهمال متوجه
سفر خیر اثر حجاز شده بعد از واقعه ناگزیر والد بان سعادت عظمی فایز گشته بعد از معا
ودت باردو آمد و مدتی اوقات خجسته ساعات بکسب قابلیت و علم سیاق مصروف
داشت و از آنجا بتشریف منصب استیفا سرکار شاهزاده مغفور سلطان مصطفی
میرزا مامور گشته در اواخر منصب وزارت سرکار نواب میرزا بانجناب تعلق گرفت بعد
از رحلت شاه جنت آشیان و واقعه میرزا که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا روی
داد و شرح آن در طی وقایع زمان مذکور در مجلد اول مسطور گشته چند گاه متوجه هیچ شغلی
از مشاغل دنیا نبود تا آنکه در زمان جلوس نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه منصب
کلانتری دار السلطنه تبریز که از معظمات امور است بدو تفویض یافت لیکن از آن مهم

بنا بر نخوت و غرور و خودسری و خودرائی امیرخان ترکمان و اقتدار عمال سرکار او دامن همت
در چیده چندگاه در اردوباد مقیم بوده تا آنکه در اواخر ایام جهانبانی شاهزاده مغفرت پناه
سلطان خرم میرزا که بساط دولت امیرخان درهم نوردیده معصوب گشت و علیخان فتیح
اقلی استاجلو مرتبه ایالت و والی دار السلطنه تبریز و اردوباد بکاب منصب حجوه ترغیب
نموده بالاخره وزارت سرکار خان مذکور با آنجناب تعلق گرفت و در زمان جلوس سعادت
مانوس همایون اعلی شاهی ظل الهی که بساط دولت علیقلی خان در رفقای او در نوردیده گشت
جناب مشار الیه چند روزی وزارت اسلمس خان باقی اغلی ذو القدر مهردار اختیار نموده
بالاخره از مشاغل دنیوی دلگیر گشته میل توطن مشاهد مقدسه و کسب مثوبات اخروی
نموده و چندگاه توفیق زیارت عتبات عالیات دریافت و برادر فرخنده سیرش را آرزوی
ملاقات برادر غالب گشته استدعای حضور گرامیش نمود و خدمتش بعراق آمده بعد از آنکه با
برادر رحیده سیر و اقوام عهد ملاقات تازه کرد اراده توطن شیراز نمود منظور انظار شفقت
شاهانه گردید هر ساله مبلغ یکصد تومان شاهی از قصر الدشت شیراز برسم سیورغال عنایت
فرمودند و در ایام توطن شیراز مرتبه دیگر سفر حجاز اختیار نموده توفیق حج مکرر دریافت و یکدو
مرتبه بقصد زیارت روضه مقدسه حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام متوجه مشهد مقدس معلی
گشته بدان سعادت عظمی مشرف گردید و در شهور سنه تخاقوی ئیل سبع عشر و الف در
خطه شیراز آهنگ سفر بقا ساز داده رخت هستی بدار الملک عدم کشید بیت او نیز چو
جمله پاک مردان ؛ گردید بانجهان شتابان ؛ دیگری از اولاد عظام ملک بهرام سپهر وزارت
و اقبال اعتماد الدوله غفران مآل حاتم بیک است که بعد از فوت والد والانژاد بمنصب کلانتری
اردوباد معصوب گشته با وجود حداثت سن و عنفوان شباب از روی کمال دانش و
بینش بلوازم آن مهم اشتغال مینمود تا آنکه بجهت مناقشه و گفتگوی بعضی از حساد آن
ملک از آن مهم متنفر و ملول گشته باردوباد خود ترک کرده باردو آمد بعد از چندگاه م
وزارت دلو بوداق دو ملو حاکم خوی اختیار نموده چند سال باین امر مشغول بود چون
دلو بوداق از حکومت خوی معزول گشت جناب آصفی یکدو سال بی شغل و عمل در اردو
بسر میبرد که قضیه رحلت شاه جم جاه جنت مکان روی نمود در زمان اسمعیل میرزا از زیارت
عتبات عالیات توجه نموده بعد از فوت اسمعیل میرزا که نواب سکندر رشان رضوان

مقام بر مسند فرمانروائی جلوس نمود جناب آصفی سمت وزارت ولیخان افشار حاکم دار
الامان کرمان یافته قریب ده سال من حیث الاستقلال در دار الامان مذکور بدان مهم مشغول
بود و در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی که ولیخان با در دواسه ایالت و
دارائی کرمان به بکتاش خان ولد او تفویض یافت جناب آصفی به تکلیف ولیخان طوعاً
او کرهاً بدستور متکفل مهام وزارت او گردید چون میانه بکتاش خان که پیوسته مدهوش
باده خودسری و خودرائی بود یعقوبخان ذو القدر حاکم شیراز که او نیز از این نشاه بهره
بنود بجهالت مختلفه اسباب وحشت آماده گشته یعقوبخان بنوعی که خامه سخن پرداز
در محل خود بتحریر آن پرداخته بر سر او لشکر کشید و در ظاهر دار العباده یزد فیما بین محاربه
وقوع یافته بکتاش خان از نیرنگسازی چرخ مشعبد در خطه یزد بدست لشکریان شیراز بقتل
رسید اموال و اسباب آصفی در آن واقعه بتاراج حادثات رفت اما یعقوبخان بعد از ملاقات
آن عالیجناب در مقر عز خود ماوی داده همراه بشیراز برد و بعد از آنکه قضایای مذکور بعرض
عاکفان سده جلال رسید و رایات جهانگشای شاهی ظل الهی در دار السلطنه اصفهان
مرتفع گردید حضرت اعلی در ازاء حقوق خدمات موروث و نیکو خدمتیها سابق و لاحق که
از ایشان بظهور آمده بود در مقام تربیت جناب آصف صفات در آمده قورچی بطلب
او فرستادند یعقوبخان که از باده هوشربای غفلت سرمست شده بود بتوهم آنکه
مبادا طلب او بجهت تحقیق خزاین و اسباب بکتاش خان بوده باشد فکرهای
بیحاصل و اندیشهای بیجا بخود راه داده در فرستادن متفکر و متردد بود چون کارفرمای
قضا و قدر چندین امور خیر و کارهای شگرف در ذات کامل الصفات مشار الیه بودیعت نهاده
بودند که در خدمت این خدیو زمان بر صحیفه دوران رقم پذیر کلک ظهور گردانند و بس عقدهای
مشکل که در دین و دولت ابد بنیان بفتاح رای گرهگشایش گشوده گشته نقاط اعلام عنبر
فام خال رخسار سلطنت و نتایج کلک بدایع نگارش زیور نگارستان دولت گردد
اثری بر اندیشهای باطل او مترتب نگشته جز فرستادن چاره نیافت و آنجناب برفاقت
قورچی در حمای حمایت الهی روانه پایه سریر اعلی شاهی شده در دار السلطنه اصفهان به
سعادت پای بوس اشرف و عز مجالست مجلس خلد آئین استسعاد یافت و در روزی که
فرهاد خان از شیراز بجهت انتظام مهمات دار الامان کرمان و دفع فتنه یوسف خان

افشار بنوعی که در محل خود گذارش یافته نامزد فرموده تا جناب آصفی را که صاحب وقوف
مهمات کرمان و سالها در میانه طایفه افشار مشیر و موتمن بوده همراه فرهاد خان کرده انتظام
مهمات آن ولایت را برای صواب‌نمای او منوط گردانیده گردانیدند و آن دستور صایب رای خدمت
مرجوعه را بر وجه دلخواه داده در شیراز بسعادت آستان بوسی سرافراز گردید حضرت
اعلی آثار خرد و هوشمندی در ناصیه احوالش مشاهده فرموده در مقام تربیتش در آمدند
و نخست بمنصب جلیل القدر استیفاء ممالک محروسه معزز و سربلند گشته شش ماه در
کمال استقلال بآن مهم پرداخت اگرچه صحت استیفا داشت اما چون توجهات شاهانه
اکثر امور وزارت دیوان اعلی از و متمشی میشد و یوما فیوما قدر و منزلتش درجه ارتفاع
می یافت تا در اول توشقان ئیل الف من الهجره بمنصب عالی وزارت دیوان اعلی ارتفاع
تمامی مهمات مالی و ملکی ممالک محروسه برای عقده کشای آن دستور صافی ضمیر مفوض
گردید چنانچه در محل خود تسطیر پذیرفته هرچند شطری از اوصاف کمال و صورت احوال
حمیده خصالش در صدر داستان بدستیاری قلم دو زبان برساخت بیان پرتو رقوم
انداخته چون محل مناسب و اخلاص قوی بود قلم بی اختیار متکرار پرداخت مجملا آن عالی جناب
از کمال صدق و غایت اخلاص مورد نطاق دولتخواهی بر کمر همت بسته در عرض مدت
وزارت خدمات پسندیده و کارهای شگرف در راه این دولت ابدپیوند بمنصه ظهور
رسانید وجود فایض الجودش باعث رفاه حال عالمیان و سرمایه استقامت احوال البرایا
گردید رسم مذموم و جرم و جرایم که وزرای سابق در ضمن رشد و کفایت خود ساخته
موجب تفرقه خاطر خلق الله بود و در میزان عدالت و معیار نصفت و ملک آرایی همایون
اعلی نسبی ناسنجیده و ناپسندیده مینمود بیامن الطاف شاهانه از میانه خلایق برانداخت
و خیرخواهی او نسبت بکافه انام متساوی و در آداب نصفت و داد دهی دستور و
در قاعده حساب دانی و انتظام امور دیوانی گروه او قدوه و قانون بود چند مرتبه که آن
جانب اشرف اعلی بخدمات مامور گشته از موکب همایون دوری جسته آن خدمت را بوفور
اخلاص و کمال دولتخواهی سزاوار عزت و مردانگی بر وفق رضاء اشرف و صلاح دین و دولت
قاهر بتقدیم رسانیده مرضی و مستحسن بود چنانچه از هر یک از آنها مفصلا در طی وقایع آن سال
رقم زده کلک بیان گردیده در این مقام چون شایبه تکراری بود زبان قلم از طول کلام اندیشه

ازان گزید تا آنکه در سال ایت ئیل تسع و عشر و الف که بتسخیر قلعه دم دم و دفع عصیان امیر
خان برادوست مامور بود بشب در پای قلعه حال بر و متغیر گشته بیکباره در گذشت و موجب
اندوه و ملال جهانیان گشت و بنوعی که در قضایای سنه مذکور سمت تحریر یافته خلف ارجمندش
میرزا ابوطالب که در جمیع مواد مصداق الولد سر ابیه و در فنون فضایل و کمالات علیه و سخاوت
ذاتیه مرتبه رجحان داشت و این جریده اقبال بعد از نگارش مفاخر و مناقب ستوده شهریار
کامکار والانسب بتمثال بنام نامی آن عالیمقدار ملک خصال مزین و سطری از اوصاف کمالش در
صدر صحیفه اول دیباچه کتاب رقم تسطیر پذیرفته بیامن شفقت و التفات حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی که طبع حقیقت سنجش قانون حق گذاریست بجای والد غفران مآب
بمرتبه والای وزارت دیوان اعلی ارتفاع یافت و اکنون که وقایع احوال مصون از اختلال این
دولت عظمی مرقوم قلم واسطی نژاد است و سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده سریر
وزارت بوجود کثیر الجود آن آصف سلیمان مرتبت مزین و محلیست امید که همیشه
در ظلال عاطفت این خدیو زمان کامروای دولت و کامیاب سعادت بوده باشد و دیگری
از اولاد و الانژاد ملک بهرام و برادران نیکوسیرت آن وزیر آصف مرتبت
بوده جمعی مقام ابوتراب بیک و ابوطالب بیک اند که هر دو بوفور قابلیت و استعداد
ذاتی موصوف و در علم سیاقت و نویسندگی مشهور و معروفند در زمان شاه جنت
مکان مدتی در اردوی معلی بمرافقت برادران بکسب کمالات مشغول بودند ابوتراب بیک
چندی بمنصب استیفاء مشهد مقدس معلا سرافراز گشته بدان مهم قیام داشت در زمان
فرمانفرمایی اسمعیل میرزا ابوتراب بیک بوزارت مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس
منصوب گشته متوجه آن صوب گردید و کمال اختیار و اعتبار یافته در آنجا دست قضا بساط
عمرش در نوردید در آن روضه مقدس مدفون گشت و ابوطالب بیک بمنصب استیفاء علی
قلیخان شاملو بیگلربیگی هرات که با او فی الجمله قرابتی داشت دریافته در ملازمت او روانه
خراسان گردید و چند سال در دارالسلطنه هرات بفراغبال در سایه دولت آن صاحب
اقبال روزگار گذرانید تا وقتی که عبدالله خان اوزبک از ماوراءالنهر لشکر بخراسان
کشیده کمند همت بر کنگره تسخیر قلعه هرات انداخت و مدت محاصره امتداد یافته کار
بر محصوران تنگ گردید علیقلیخان ابوطالب بیک را با یکی از متعینان شاملو بسیم

رسالت بیرون فرستاد که شاید بوساطت خیراندیشان صلح‌جویان آخوند جیداسخان بر
خلاف توره و آیین سلاطین چشمه مروت را بخاک بیرون انباشته و از شناعت امر قبیح ایلچی
کشتن باک نداشته آن جوان پاکیزه روزگار را بار قنا بجای کلوله در دهان توپ کلان
نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش بیداد آن پادشاه بیمروت رخت هستی او را سوخته شاه
با نجیاتش در راه دین و دولت و رضاجویی ولی‌نعمت بفضای عالم قدس پرواز نمود و زبان
حالش از [?] میسرود بیت بنازانت ستمکی که ستم بر ما کرد * دو کردن او بماند و از ما
بگذشت * حقایق احوال و صعوبت آن اهوال در محل خود نگاشته کلک شیرین مقال گردیده
چون جواد خوش‌خرام قلم در زینیان میدان حالات این طبق و الانعام بقدر الطاقه تکاپوی
نمود اکنون وقت آنست که سررشته سخن بدست آورده روی بر شارع مقصود نهیم
و بدستیاری خامه بلاغت‌نشانه بر سر حرف نخستین رویم القصه چون حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی متوجه سیر اردوباد شدند و معتمدان سرکار آصف صفات مرحوم چنانچه باید
و شاید در حوصله خیال گنجد بسامان و سرانجام اسباب ضیافت پرداختند و خرد و بزرگ
آن بلد باستقبال استعجال نموده از روی کمال فدویت و اخلاص جبهه عبودیت بر خاک
سوده از غبار سم جهان‌پیمای شاهی روشنایی دیده امید حاصل مینمودند و آنحضرت بدیده
تلطف و مرحمت در آن قوم نظر انداخته در کمال فرح و انبساط خاطر و شگفتگی مزاج منازل
دلگشای آن سلسله رفیعه را بفر نزول همایون زینت افزودند و فرمانبران دستور
آصف نشان جشن شاهانه و مجلس پادشاهانه که درخور مهمانی چنین باشد آراسته
ساده رخان گلعذار با آرایش خط و کاکل [?] رخسار بان مجلس بهشت چون حور و غلمان
در آستان [?] اقداح راح ریحانی بگردش آوردند و چند روز در کمال نشاط و خرمی بهجت افزای
خاطر بودند و ملازمان آصف‌جم اقتدار لحظه از کشیدن اطعمه و اشربه لذیذه و میوه‌های
گوناگون نمی‌آسودند و هرگونه مایحتاج مقدار جمع آورده بودند که زیاده از آن متصور نبود
و آنجناب چند روز بر سبیل الخان کرم گستر و جمیع امرا و ارکان دولت پادشاهی و مخصوصان
و مقربان بساط اقدس و ملازمان درگاه را که در رکاب نصرت انتساب بودند و امرا و اعیان
که از تعیین قلعه ایروان فارغ گشته فوج فوج وارد میگردیدند مقداری کرامند علی قدر
درجاتهم برسم اقامت و ساوری ایثار میکردند و اهل خدمت و ارباب طرب و ندمای

مجلس

مجلس بهشت آیین را بخلاع فاخره و انعامات و تکلفات و انواع نوازش فرمودند و بعد از چند روز
اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که مواضع قریب آن قصبه را سیر فرمایند از انجمله موضعی که
دشند نام از قرای معتبره و اماکن لطیفه [?] در دامنه کوهی واقع شده دره در میان دارد
و در هر دو طرف دره باغات و بساتین میوه‌دار بسیار دارد آب خوشگوارش مصداق تجری من تحتها
الانهار و حدایق میوه‌دارش طوبی مثل پر برگ و بار چون آن موضع محل توطن و مسکن بعضی
از طبقه علیه نصیریه است و فی الحقیقه آن موضع نزهت بخش نیز بآن سلسله منسوب است
در آنجا نیز اسباب ضیافت و مایحتاج بدستور اردوباد از سرکاران عالیجناب مکرمت
نهاد مرتب گشته دقیقه از دقایق میزبانی فروگذاشت نکردند و از آنجا بسیر قریه اکلیس که مسکن
آنجا اکثر مسیحی اهل ذمه و برخی مسلمان نیز هستند تشریف برده منازل آن طایفه را بنور
حضور منور گردانیده فرح افزای ضمایر بودند و بعد از فراغ از سیر و تماشای آن حدود
بصوب اردوباد مراجعت فرمودند دیگر بار ۲ آن بلده طیبه از ورود مقدم همایون
رشک بستان ارم گردید و چون عزیمت جانب قراباغ و یورش شیروان مضمر خاطر انور
بود و راهی که از اردوباد بنصف آن قراغ میرود و بنده علی موسوم است راهیست در مضیق
جبال بغایت تنگ و عبور در وی دشوار در پهلوی یکدیگر از مضایق آن بسیار دشوار و فرمان
گیتی مطاع بنفاذ پیوست که امرا و اعیان لشکر و طبقات حشم فوج فوج و مرتبه مرتبه بتدریج
از آن راه عبور نموده در چول دو برکشاد که صحاری مسطح و علفزارهای مروح دارد جمع
آیند و موکب اقبال تا دو روز بواسطه صعوبت راه و عبور لشکر انجم حشر در خطه
دلگشای اردوباد عشرت پیرا بوده کام بخش سکنه آن بلده بودند و خدمات آن عزیز سلسله
علیه نصیریه و اتباع و اشیاع اعتماد الدوله مغفور مرضی خاطر مبارک و مستحسن کافه
خلایق گشته الحق دوست و دشمن و حساد و اضداد زبان به تحسین گشودند حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی مکرر اظهار خشنودی فرموده همگی ایشان را بخلاع فاخره سرافراز کرده شدند
و از آنجا موکب همایون فال بفیروزی که بنابر صلاح وقت کنده شده بود بر طوایف
قزلباش و طبقات لشکر قسمت فرموده هرکس در کار خود اهتمام نموده در اندک فرصتی
عمارت قلعه را باتمام رسانیده ذخیره و مایحتاج سکنه آن [?] عساکر منصوره نقل آنجا کرده
حسب الامر الاعلی قلعه را بامیر گونه خان سپرده کوچ کردند و چنانچه مذکور گشت بتدریج از

اردوی معلی عبور کرده در چولدر و برکشاط جمع آمده باردوی نصرت قرین پیوستند

ذکر توجه موکب نصرت نشان بتسخیر ولایت شیروان و فیروزی یافتن بعون عنایت حضرت ملک المنان

عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن احوال این یورش خیر مآل ترنم
بدین مقال میسرآید که چون خاطر انور از تعمیر قلعه ایروان و انقضای وعده سفر روم
اطمینان یافت و موکب ظفر نشان از دره علی عبور فرموده در چولدر و برکشاط
نزول اجلال فرموده سراپرده بارگاه باوج مهر و ماه برافراشتند چون مدت سفر
و ایام یساق بچهار سال رسیده از محصولی ترتیب دو سال بود که عسرت و تنگی در کل
محال آذربایجان شیوع داشت و غله تسعیر اعلا یافته ضعفاء لشکر از فقدان علیق
الدواب بی مراکب مانده پیاده راه خدمت می سپردند و معارف سپاه اکثر طوایل را
بعلف صحرا نگاه داشته قوت توانایی در مراکب نمانده بود و بنا بر امتداد ایام یساق
بیسامانی و بی سرانجامی لشکر بجایی رسیده بود و بسرحدی انجامیده که در نظر عقلا
فکرت اندیش یورش شیروان در آن وقت مناسب نمی نمود و هیچیک از اعیان دولت
درین هنگام رفتن شیروان را مصلحت وقت نمیدانستند چه قرار داد خاطرها آن
بود که چون درین سال اردوی روم حرکتی نشد بلاشبهه تدارک نموده در بهار آینده
بایین شایسته خواهند آمد و یساق شیروان باعث زیادتی بیسامانی و پریشانی
احوال لشکر گشته در هنگام ورود مخالفان مقابله با ایشان بیرون از حیز قوت
و قدرت عساکر فیروزی نشان خواهد بود و مراجعت جانب عراق و اندیشه سامان
و سرانجام اسباب یساق آینده نمودن را اصوب تدابیر میشمردند اما از شورش غیبی و بشارت
مبشران لاریبی نوید فتح شیروان بنوعی در ضمیر الهام پذیر حضرت اعلی جای گیر گشته بود
که درین سال فتح آن یورش مطلقا احتمال نداشت و چنین فرصتی را که وقت حرکت لشکر
روم گذشته و از هیچ طرف مددی بحکام مستحفظان قلاع متصور نیست از دست دادن
در آیین سپاهیگری بعید مینمود لهذا تکیه بر عنایت الهی کرده بدان طرف در حرکت آمدند
و نخست محمد بیک ولد کور خلفاء روملو را که یکی از خاصان بساط عزت و مردی قابل
هوشمند کاردان بود بشماخی فرستاده منشور عاطفت مبنی بر استمالت بنوعی که بروسای
قلعه گنجه نوشته حجت و التزام بر آن طایفه تمام نموده بودند باحمد پاشای بیگلربیگی

وسایر

وسایر عظمای و اعیان رومیه در قلم آورده مصحوب او فرستاده نصایح دلپذیر در آن
حکم مندرج فرمودند ماحصل کلام آنکه از روزی که سمند جهان پیمای اندیشه را در میدان
عزیمت تسخیر ملک موروث آذربایجان و شیروان در حرکت آورده ایم الی غایت ابواب
فتوحات بمفتاح تایید مفتح الابواب بر روی اولیاء دولت ما گشاده تمامت قلاع فلک
ارتفاع الممالک در اندک فرصتی بدست درآمد درین سال خود حرکت لشکر روم واقع
نشد و تا سال دیگر مددی بشما متصور نیست ملاحظه حال و وخامت مآل خود کرده
از روی عقل و دانش قیاس که از عناد و لجاج محصوران قلعه گنجه چه رسید و از ترک
قلعه داری و عناد مردم قلعه تفلیس و لوما لوس را چگونه امن و سلامت قرین حال
گشت غرض از ایراد این کلمات آنکه اگر در مخالفت و قلعه داری اصرار نمایند بعد از آنکه
بتوفیق یزدانی بقهر و غلبه مفتوح گردد توقع امان نداشته باشند و وبال خون همه
محصوران در گردن ایشان خواهد بود تا آمدن محمد بیک و اطلاع بر ضمایر آن طایفه
چند روزی در ارس بازماندند و اطلاع یافتند که رومیه با یکدیگر قرعه مشورت در
میان انداخته اند شمس الدین پاشا که ابا عن جد از شیخ زادهای شیروان بود و بخدمت
پسندیده در میانه رومیه مرتبه امارت و پاشایی یافته و ملتجی ایشان بود و جماعت
از صواب دید او تجاوز نمینمودند بشیوه سخنان شیاد و زراق عمل نموده آن طایفه
را بدمدمه و افسون از جاده امن و سلامت منحرف ساخته در دکان حیله و تزویر
گشوده خواست که بلطایف الحیل لشکر قزلباش را درین وقت از آمدن شیروان
باز دارد و سخنان چاپلوسانه که از صدق فروغی نداشت بیان آورده بمحمد بیک
اظهار نموده بود که ولایت شیروان بلا زمان شهریار پادشاه ایران تعلق دارد اما
حرکت لشکر رومی که همه خانه کوچ دارند درین زمستان و شدت شتا متعذر است
و بحصار شماخی خزیده درین وقت بیرون نمیتوانیم رفت التماس داریم که حضرت شاه
درین سه چهار ماه ما را مهلت داده در ارسبار و اخلو و دیبی و شکار مشغولی فرمایند
که در ایام بهار که هنگام تردد و آمد شد است اگر موافق رضای خاطر اشرف عمل
نکنیم بدانچه رای جهان آرا اقتضا نماید بعمل آورند اما جمعی از شامی سیونان که اقوام
ایشان در اردوی معلی بودند پیغام فرستاده بودند که احمد پاشا و اقایان رومیه

شمس الدین پاشا را باستنبول فرستاده بودند که بجهت ایشان کومک آورده اراده
خاطر ایشان ان بود که دست از قلعه و مملکت شیروان باز داشته بقلعه که بحصانت و
متانت شهره آفاق است رفته دیت بداغستان داده درین زمستان انجا اقامت نمایند
و در بهار آینده منتظر کومک و مدد بوده بمقتضای وقت عمل نمایند درین اثنا شمس
الدین پاشا از راه کفه آمده مناشیر استمالت از جانب خواندکار و کتابات ارکان دولت
عثمانی بحکام و اهالی شیروان آورده شهرت داد که چند هزار ینگچری بامداد شما مامور گشته
بکفه آمده اند و عنقریب می‌رسند و سی داری با لشکر عظیم تعیین شده در اول بهار متوجه
اند و غازی گرای خان والی قرم با جنود تاتار بیورش شیروان مامور گشته عنقریب از دو
طرف لشکر بیشمار در می‌رسند و ایشان را تحصن و قلعه داری ترغیب و تحریص نموده
قوم را ازان اراده منصرف ساخته اظهار کشف و کرامات کرده میگفت که اولیا و اقطاب
بمن خبر داده اند که لشکر قزلباش بدین ملک تسلط نمی یابند و اگر بدین ولایت آیند مقهور
میگردند اصلا از ایشان آسیبی بقلعه و مردم قلعه شماخی نمیرسد ساده لوحان تباه
اندیشه و خرد مفلسان سفاهت پیشه از سخنان واهی و اقاویل کاذبان شیادتی
عمرو عاص فریفته گشته دل بر مخالفت و قلعه داری بستند اما میخواهند که بحیله و تدبیر
خود را درین زمستان از آسیب جنود قزلباش صیانت نمایند و در بهار برسیدن
کومک و لشکر تاتار مستظهر شوند چون مکر و حیله اندوزی ان مکار بر ضمیر انور پرتو
ظهور انداخت و التماسی که نموده بودند در میزان عقل سنجیده نمینمود و از درجه
قبول دور افتاد و از جان ارجی ارسبار که محل نزول موکب ظفر شعار بود کوچ کرده
در سیم ماه مبارک رمضان در کنار اب کر نزول اجلال واقع شد چون رود میاجر
جواد را برین بودند در ان حوالی گذار دیگر نبود اکثر لغرق را درین طرف آب گذاشته م
عساکر منصور را بطریق یلغار گذاشته جهت گذرانیدن احمال و اثقال از چوب و نی صال
ترتیب دادند و اسبان و اشتران را باب میراندند که بشنا بیرون روند و در روز
دیگر ازان طرف اب کوچ کرده در فراسو نزول اجلال نموده از راه عقبه باسامان متوجه
بلده شماخی شدند و لشکریان و اردو بازاریان و سایر مردم اردو تا ده روز بمشقت
تمام عبور کرده فوج فوج بموکب همایون پیوستند و الحق در ان هنگام عبور ازان اب

درنظر

در نظرها بعید و ناممکن مینمود زیرا که از شدت سرما و یخ بندی پارچهای یخ و برف لخت
لخت و کوه کوه از روی اب میگذشت چنانچه ملاحان ناو را بسبب تشویش از میان
برف و یخ که روی اب را فرو گرفته بود نمی گذرانیدند و شتران و اسبان و الاغان لاغر که قوت
شنا و توانائی مجادله با برف و یخ نداشتند در میان آب از شناه عاجز آمده غریق بحر فنا
میگشتند و انچه قوت دار بودند از پارچهای یخ و برف که پی در پی می امد ترم کرده باز
میگردیدند از این طرف اشتلم میکردند لحظه در آب دست و پا زده عاقبت غرق میشدند
و انجرم نمیکردند چون راه شنا و صد ود میبافتند عنان تاب شده تا قریب نیم فرسخ
بلکه بعضی تا یک فرسخ شنا کرده هرجا رخنه مشاهده و اب میشد بصد مشقت بیرون می امدند
مجملا نقصان و خسران بسیار درین عبور بعساکر ظفر شعار رسید چندین از دواب
و شتران غرق شد که از احصا و شمار بیرون بود القصه موکب همایون فال از عقبه
باسامان گذشته صباح روز یکشنبه دهم ماه مبارک رمضان بآسایش لشکر پرداخته
بآیین شایسته بحوالی قلعه آمده از بالای کوه احتیاط اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده
در میان دو کوه طرف غربی قلعه منزل مناسب که بقلعه زیاده از ربع فرسخ نبود اختیار
نموده نزول اجلال فرمودند و میه که قریب چهار هزار کس که بیش بودند درون قلعه را
مانند ابواب بخت و سعادت بر روی خود بسته دست بآلات محاربه و مجادله گشادند ذکر
محاصره قلعه شماخی و آنچه درین حین بتقدیر حضرت رب العباد دست داد چون موکب سعادت
قرین اقبال در پای قلعه نزول اجلال نمود هوا از غمام سپهر فام تیره و تار گشته کیوان نهاد
چشم گریستن آغاز نمود و کثرت باران نک و بسیاری گل و لای بجائی رسید و بمرتبه انجامید
که تردد مردم در میان خیام اردو و اردو بازار پیاده و سوار صعب و دشوار گشت
و راه آمد شد بیرونیان مسدود گشته آذوقه لشکر روی در کمی آورد و نرخ ماکولات ترقی
کرد جو و کاه حکم عنقا گرفت بنابر توجه خاطر و ترفیه احوال سپاه و غمخواری لشکر حکم
شد که عساکر نصرت نشان طوایل و الاغان باری و سواری را که در پای قلعه ضرورت نداشته
باشند بصحرای آب کورکه کرمسیر است و همیشه علف خشک و تر میدارد فرستند لهذا
اکثر اهل اردو و الاغان باری و سواری را بر نقدان علیق بصحرای مذکور فرستادند
و تا سه ماه آفتاب عالمتاب سر در نقاب حجاب و پرده احتجاب کشیده و از زیر

ابر ظلمت تاب چهره مینمود و اکثر اوقات هوا مترشح و سحاب متقاطر بوده شبانروزی باریدن
انقطاع نمی‌یافت و در آن دو سه ماه عساکر ظفر پناه بصعوبت روزکار کذرانیدند با وجود
این حال چون ماه صیام باختتام رسید حضرت اعلی شاهی ظل الهی متوجه امر محاصره و امور
قلعه کیری شدند بر اذکیا پوشیده نماند که بلده شماخی در میان دره واقع شده طول شهر
و قلعه در عرض دره افتاده اصل شهر که بیوت و مساکن رعیت است در دامنه کوه طرف
جنوبی واقع شده و خانهای حکام و سلاطین ماضیه بجانب شمالی اتصال یافته و ارض آن
نسبت باراضی شهر ارتفاع تمام دارد و در میان هر کدام را یکقلعه ترتیب داده هر دو را
باهم اتصال داده اند و در قلعه جانب شمالی که مکان مرتفع است بروج فلک اساس سپهر
مماس از سنگ و آهک ساخته و پرداخته اند که از غایت ارتفاع کمند اندیشه از کنکره
تسخیر آن کوتاه است و از محکمی و استواری بتیشه الماس کون رخنه در آن تصور پذیر نیست
و سیبه آوردن از جانب شمالی که در مقابل این بروج عالی افتاده بغایت دشوار است
بالجمله ملاحظه اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده مورچلها قسمت یافت جانب شمالی
باهتمام الله‌وردی خان قرار یافت و از جانب غربی که طول شهر و قلعه و طرف اردوی
معلاست اول سیبه قورچی باشی و قورچیان عظام مقرر کشت و بعد از ایشان سیبه
ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان و بعد از آن سیبه قرچغای بیک و غلامان و تفنگچیان
و بعد از ایشان سیبه گنجعلی خان حاکم کرمان و در راسهای جانب غربی سیبه علیقلی خان
ایشیک آقاسی باشی شاملو قرار یافت و سایر امرا و عساکر ظفر فرجام بکومک سیبه‌های
مذکور معین کشتند و در جانب شرقی کسی تعیین نیافت و چون مصالح و اسباب
ضروری سیبه در پای قلعه نبود و از راه دور آوردن از کثرت باران و کل و لای که شتر
و الاغ را مجال تردد نبود متعذر بود لاعلاج مبارزان جنود اقبال حسب الاشاره شهریار
بیهمال که در عالم جوانی دانش پیران کاردیده تجربه کار دارند از راه دور شروع در حفر
جر نموده در هر چند قدم برجی کوبنده ترتیب داده برده و با خندق برده تفنگچی و کمان دار
و مردم دلیر جنگی بقدر احتیاج در آنجا میکذاشتند که محافظت کارکنان جر مینموده باشند
و بدینطریق پیشتر میرفتند و با وجود باریدگی شب و روز آرام نمیکرفتند و در سیبها
کار میکردند و رومیان در اوایل حال در کمال نخوت و غرور اظهار تجلد نموده از دروازهای

شرقی

شرقی و جنوبی که کسی نبود بیرون آمده در دامنه کوه صف کشیده آماده رزم و قتال
کشتند و بعضی اوقات پیشتر آمده آهنک نبرد ساز میدادند و در ینطرف چون اسپهای
اکثر سپاهیان که در جنک قلعه ضرورت نبود بصحرا فرستاده بودند میسر نمیشد که بصدمات
دلیرانه نعال الغاره کوشمالی داده از باده تهور و بی اعتدالی بزیر آوردند و روز بروز پای
بی اعتدالی پیشتر و پیشتر نهاده سر راه بر مترددین اردوی معلی کرفته دستبردها مینمودند
تا آنکه بعضی از اعیان سپاه و ملازمان درکاه که قدرت اسب نکاه داشتن داشتند
و بصحرا فرستاده بودند مورد عتاب و خطاب شاهانه کشته اسپهای خود را از صحرا
آوردند و یکدو مرتبه دیگر که سواره بیرون آمده آهنک جنک نمودند از صدمات سپاه
منصور مقهور کشته در کمال اختلال باز کردیدند و جرها نیز بحوالی قلعه نزدیک رسیده
سیبها استحکام یافت ترکان جرات و دلیری کرده در چهار دیوار قلعه خزیدند و چند
مرتبه بسیبها ریخته با اهل سیبه جنک در پیوستند اما کاری نساخته خایب و خاسر
بازمیکردیدند از ینطرف پیشتر از پیشتر در سیبه بردن جر و نقب کردن اهتمام مینمودند
توپهای بزرک که در حین محاصره قلعه کنجه ترتیب یافته در آنجا مانده بود حکم شد که بپای
قلعه شماخی نقل نمایند چون قبل از فتح قلعه بجهت صیانت احوال عجزه و زیردستان
تعیین حاکم ضابط لازم بود عنایت شهریاری ذوالفقار خان قرامانلو را شایسته
این منصب والا دانسته او را بدین پایه علیا اعتلا بخشیدند و ایالت و دارایی ولایت شماخی
و امیر الامرائی کل ولایت شیروان باو تفویض یافت چون در حین محاصره بعضی فتوحات
دست داد که سیق ذکر آن لازم بود بنابران مناسب چنان نمود که بخت ولایت ایام م
حاصره را در سلک بیان کشیده بمقصد آوریم انشاء الله تعالی **ذکر بدست در آمدن
قلاع فلک ارتفاع بادکوبه و دربند به نیروی اقبال و تایید از خداوند
بیمثل و مانند** بر کار آگاهان وقایع امور دولت صوری و پرده کشایان سرایر
و خفیات سلطنت معنوی پوشیده نیست که هر کاه دادار جهان آفرین ابواب نصرت
و فیروزمندی بر چهره آمال سعادتمندی کشوده لوای دولت او را ارتفاع آسمانی بخشد
اسباب آن بیسیاری جنود اقبال فراهم آمده عقدهای مشکل و کارهای شکرف که
در دیده بالغ نظران فکرت اندیش صعب و دشوار نماید بپای مردی پرده کشایان سرایر

عنبی باسان تروجی جلوه ظهور مینماید مصدق این مقال بدست در آمدن قلاع سپهر
ارتفاع بادکوبه و دربندست که اطراف این یک بدریای خزر اتصال دارد و طرفی کاز
جانب خشکیست بنوعی متانت و استحکام یافته که عروج بر خاک ریز آن از اندیشه خیال بیرون
است و آن یک که بباب الابواب و سد سکندر مشهور و معروفست از غایت ارتفاع
نارین قلعه و دیوار حصت شهر که تا میان دریا کشیده شده از وصف و بیان مستغنی
است و در اوان توجه رایات جهانگشا بصوب شیروان قرار داد خاطر مردمان آن بود
که ولایت را گذاشته بقلعه دربند روند در خاطر احدی از ارباب جلادت و اصحاب بصارت
نمینمود که تسخیر آن قلعه آسمانی پیوند درین اوان امکان وقوع داشته باشد تا آنکه غبار
ادبار دیده بصیرت ایشان را تیره و تار گردانیده چشم از آن اندیشه پوشیدند و خود را
در قلعه شماخی محصور و پابسته رنج و عنا گردانیده زیاده اهتمامی در ضبط این قلاع
نکردند چنانچه کوتوالان و حارسان هر دو قلعه از ملک و بدبد و بیت سیصد کس نمی
رسیدند انهم اکثر مردم بومی که در سلک سپاهیان منتظم گشته صاحب علوفه
و تیمار شده بودند بعد از چند روز که موکب همایون فال عز و جلال در شماخی نزول اجلال
نمود معسکر اقبال انجام قیام نمودند بعضی از صولجب بادکوبه بدلالت بخت بیدار
شعار دولتخواهی این دودمان اقدس ظاهر ساخته رفته مردم انجا را بجانب خود
آورده با یکدیگر مواضعه نموده قصد گرفتن کوتوال و حارسان کردند و هنوز عالم
شان از مواضعه مذکور و اتفاق اهالی انجا جمع نشده بود که کوتوال قلعه و ملازمان
او کمان زده غدر گشته دست تطاول دراز کرده در مقام دفع سرکشان در آمدند و ارباب
مواضعه تفرس نمودند که روسیان از مواضعه ایشان فی الجمله آگاهی یافته اند پیش دستی
کرده با اتباع و موافقان و مردم خود بر سر کوتوال رفته او را بدست در آوردند و طبقه
او را جا بجا گرفتند و هر کس در مقام ستیزه در آمده بقتل آوردند و جمعی از مردم بومی
که در ملازمت رومیه اختیار کرده صاحب کدوک و تیمار شده بودند از خوف در مقام
مدافعه در نیامده در گوشها خزیدند و حقیقت این دولتخواهی را بپایه سریر اعلی عرض
کرده متعاقب گرفتاران را با سرهای مقتولان بدرگاه ملک اشیان آوردند و در ازاء
این نیکوخدمتی بنوازشات شاهانه سربلند گشته اکثر آن قوم را بخلاع گرانمایه و انعامات

وسیورغالات امتیاز بخشیدند و اموال و اسباب و متملکات مخالفان که بحیطه ضبط
مردم بادکوبه در آمده بود بانعامات ایشان شفقت شد و قلعه بان متانت و
استواری بدین آسانی بدست در آمده حارس و نگهبان تعیین یافت و چون دولت
خواهی صولجب بادکوبه در ولایت شیروان اشتهار یافت اهالی دربند را نیز با آنکه اکثر
ایشان ملازم رومیه شده در سلک سپاهیان منتظم بودند این هوس در ضمیر
جایگیر آمده در مقام دولتخواهی در آمدند ولد خواجه محمد دربندی که پدرش در زمان
حضرت شاه جنت بادگاه در شیروان خدمات پسندیده بجای آورده از جمله دولت
خواهان و منظوران انظار شفقت شاه جنت مکان بود زیاده از دیگران درین
امر ساعی گشته شعار دولتخواهی ظاهر ساخت و چون دراباییکه الکاء گنجه مضرب
سرادقات جاه و جلال بود ارسی خان قیتاق که هیشه نسبت بحضرت اعلی را
اخلاص می سپرد بر هنمونی قاید بخت و دولت بعتبه علیه سدره مرتبت آمده کمال
اخلاص و یکجهتی بظهور می آورد عنایت شهریاری شامل حال او گشته تولیت ایالت
الکاء دربند باو داده بودند و او از یورت الکت خانی رخصت انصراف یافته
بامنشور ایالت دربند روانه شده درین هنگام که صولجب دربند سر از اطاعت
رومیه پیچیده راه متابعت این دودمان اقدس بپیمودن گرفتند کس نزد ارسی خان
فرستاده او را طلب داشتند و او با دویست سیصد نفر از مردم قیتاق بدربند
رسید اهالی شهر شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته دروازه گشوده او را بشهر
در آوردند حسن پاشا کرد مشهور که دران اوان بنوید پاشایی و حکومت دربند و
منتقبل نگهداشت قلعه مذکور شده بود از وقوع اینحال مضطرب گشته خود را بنارین
قلعه کشیده با شصت هفتاد نفری که رومی الاصل و محل اعتماد بودند نارین قلعه را
محارست نمودند و ولد خواجه محمد دربندی با جمعی از صولجب دربند و چند از ملازمان
ارسی خان بپایه سریر سلطنت مصیر آمده بسعادت ملازمت همایون استسعاد
یافتند و حضرت اعلی در ازاء این نیکوخدمتی اطاعت را بخلاع فاخره و انعام مرصع
سربلند گردانیدند متوجهات ایشان را بسیورغال عنایت فرموده مردم شهر را
از تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم گردانیدند و منشور عاطفت باسم ارسی خان عز

صدور یافته او را بسلوک طریق پسندیده ترغیب نموده در سفارش عجز و زیردستان مبالغه
فرمودند و سونجم بیک [بورجعلی] غلام خاصه شریفه که بوفور کاردانی معروف بود با جمعی از تفنکچیان جغتای و
خراسانی و عراقی و با فوج نقشین یافت که بکوتوالی حصار و محافظت طریق قیام نموده تا وین قلعه را بدست
آورند و بعضی از امرا و عساکر نیز مثل شاه نظر بیک توکلی جغتای که عاقبت برتبه خانی و ایالت
مشهد مقدس صعود نمود و شاه قلی سلطان میر بیات و نعمت الله سلطان میر صوفی و غیرهم
بکومک ایشان مامور کشتند تا مجردکان بدربند رسیده باتفاق ارسمی خان در تسخیر آن [سعی]
سعی نمودن کرفتند و جرها و نقبها و جرها بزیر برج و باره رسانیده کار بر محصوران تنک
ساختند کو حسن چون از محافظت و ستیز و آویز عاجز شد دست در دامن استیمان زده
نزد امرا فرستاد که اگر مرحمت شاهانه شامل حال من کشته با رفقا و مردم خود بجان و مال [امان]
باشیم قلعه را سپرده بدرد دولت سرای شاهی رفته غاشیه ملازمت آن درگاه بر دوش میکیرم
امرای عظام ملتمس او را عرضه داشت نموده حکم استمالت باسم او عز صدور یافت و مقرر شد
که امرا دخاطر دغدغه آلود او را اطمینان داده روانه درگاه خلایق پناه کردانند کو حسن طوعا
او کرها قلعه را سپرده روی امید بدرگاه کردون بارگاه آورده سعادت ملازمت دریافت
وانوار عاطفت شاهی بر وجنات احوالش تافته در سلک ملازمان درگاه انتظام یافت
وآن سد سدید و حصن حصین که یکطرف آن کوههای بلند است که بالبرز کوه اشتهار دارد
و عبور مواکب اوهام از آنجا محال و طرف دیگر آب دریای خزر و عبور متردین دشت خزر و
قبچاق و اروس و سکنه الکای بولایت شیروان آینده جز از یک دروازه که در میان آن سد
واقع است و بباب الابواب اشتهار یافته ممکن نیست به نیروی اقبال و امداد
جنود آسمانی بدین [تسخیر] تصرف اولیاء دولت قاهره در آمد میر جلال الدین حسن صلابی صدر
در تاریخ فتح دربند کفته **تاریخ** فتح دربند چو شد هاتف غیبی میکفت ❊ فتح دربند نه بس
فتح کم شد چون آمد ❊ مصحف دل چو کشادیم بر آمد تاریخ ❊ فتح دربند همایون همایون آمد ❊
از مردان روزگار دیده این ولایت استماع رفته که در ازمنه ماضیه کاروانی از جانب دشت به
شیروان می آمد چون بدربند رسیده اند شب هنگام بوده فرود آمده اند که چون صبح دروازه
کشوده شود عبور نمایند علی الصباح که دروازه بانان دروازه کشوده اند از کاروان و کار
وانی اثری نبوده چون راه دیگر نیست معلوم شده که از میان آب کناره دریا که بشهر اتصال

دارد کل نشسته اند و زیاده عمقی نداشته و بجهت تموج آب و مد و جزر دریا آب تنک میکردد
و بزمین نزدیک میشود که امکان عبور اسب و شتر داشته باشد رای جهان آرای حضرت
اعلی باستحکام باب الابواب توجه فرموده قنبر بیک سلیحدار باشی کوزی یوکاول را بسرکاری
تعمیر بروج و استحکام سد قدیم تعیین فرموده معماران و مهندسان صاحب فراست و مهارت
همراه او فرستاده امر فرمودند که هر قدر از میان دریا که از تموج آب و جزر و مد دریا محتمل
باشد که آب تنک شده زمین نزدیک کردد و امکان عبور و آب داشته باشد بپشتی
دفته دیکر احتمال آن دغدغه نباشد برج عالی اساس [بنا] نهاده از میان آب بسنگ و آهک
بر آورند و از آنجا دیوار عریض با برجی که حالا هست کشیده بیکدیکر اتصال دهند و از آن
برج تا دامن البرز کوه که انتهای آن سد سدید است تجدید عمارت بروج و باره نموده
نوعی استحکام دهند که از قصور و فتور مبرا و معرا باشد و مستحفظان بیدار دل در آن برج
عالی و سایر بروج مسکن نموده بحراست و نکهبانی مشغول باشند و قنبر بیک با استادان
معمار و بنایان کار آزموده بآنجا رفته مصالح عمارت سامان داده در میان دریا در محل
اس برج نهادند و مدتها امدید کار کرده آن پی اساس مصون از شایبه اندراس اتمام پذیرفته
دیواران بدیوار سابق اتصال یافت از نوادر اتفاقات چنین مسموع شد که در محلی که
معماران و مهندسان جای برج تعیین کرده استادان کاردان بفنون غریبه آب را از محل
بنا خالی میکردند و اساس برج نهاده شد آثار و علامت عمارت از سنک و آجر و میلهای
آهن ظاهر و نمایان شد که در ازمنه ماضیه پیش از ظهور اسلام در همانجا برجی عظیم
ترتیب یافته بوده و میتواند بود که باستداد زمان و تصاریف دوران از لطمه آب و
طوفانات انهدام یافته باشد یا پادشاهان ذی شوکت و فرمانروایان ممالک ستان
بجهت ممانعت عبور لشکر بیکانه خراب کرده باشند و پادشاهان که بعد از آن عرصه
زمانه را پیموده اند در مقام تعمیر آن نشده باشند چه جانی بیک خان پادشاه دشت
قبچاق در زمان ملک اشرف چوپانی انار الله برهانه باذربایجان آمد و صاحبقران مغفور امیر
تیمور کورکانی که از ایران عزیمت دشت قبچاق و محاربه توقتمش خان کرد از آنجا
رفت الله اعلم بحقیقة الحال بین الجمهور چنین مشهورست که سد سکندر ذوالقرنین
که در قرآن مجید ذکر آن شده همین سد باب الابواب است که جهت مضرت یاجوج [و ماجوج] صفتان

دیجائی که

دشت از کنار دریا تا البرزکوه کشیده شد اما صورت وقوع نداد در زبرکان سد در واقع
دیار شرقی و شمالیست که ذوالقرنین اکبر در ما بین ادمیان و یاجوج و ماجوج بروی واهن
و رصاص ترتیب داده و این سد را مسموع گشته که شاه انوشیروان کسری جهت دفع ضرر
و آسیب مردم دشت که جز صورت نوعی نشانی از آدمی ندارند ترتیب داده چون هر شیئی را
در مقام تعریف و ستودن بزرگ کامل نسبت میدهند محتمل است که سد را از عامه بحکم
بطریق محاوره سد نسبت کرده سد سکندری نامیده باشند والعلم عند الله تعالی سبحان
الله چه سیر آمدیم کجا بودم و سخن بکجا کشید بمطلب قلعه این دو قلعه بلند اساس سپهر کریاس
که اولیای این دولت پیوند سعادت داد وی موجب توزع خاطر و پریشانی ضمیر محصوران قلعه
شماخی گشته بخت برگشته وادبار خود و فیروزمندی سپاه قزلباش متیقن شدند
در خلال این احوال حاجی برام نامی از جانب غازی کرای خان تاتار باتفاق طالب بیگ قوم
ابوالقاسم بیگ یوزباشی ابوالقلی که قبل ازین از جانب حضرت اعلی بجهت اظهار محبت
و دوستی برسم رسالت نزد او رفته بود آمد نامه اخلاص آیین و تحف و هدایا آورده خان
مشار الیه خود را از جمله محبان و معتقدان این دودمان والاشمرده اظهار اخلاص و بندگی
و تذکار حقوق سابقه و گرفتاری و نجات یافتن از قید و حبس قلعه الموت و توجه
و التفات شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه میرزا نموده در شرح این واقعه در زمان سلطنت
نواب سکندرشان در مجلد اول دفتره کلک بیان گشته بود بدان معنی نیز موجب نومیدی
محصوران قلعه شماخی که بنوید کاذب شمس الدین پاشا انتظار کومک لشکر تاتار داشتند
گردید و زور دست ایشان از کار و کارزار باز ماند اسباب نحوست و ادبارشان
آماده میگشت تا عاقبت الامر بجزای کردار که از غرور و پندار بظهور آورده نصایح ارجمند
شاه موثر نیفتاد گرفتار گردیده نتیجه مقدر الهی بود بظهور پیوست چنانچه از سیاق
کلام آینده وضوح می یابد و منه الاعانة والتوفیق **وقایع سال همایون فال قوی ییل بعضها**
مطابق سنه خمس و عشر و الف و بعضها موافق ست و عشر و الف که سال بیست و یکم
جلوس همایون است نوروز این سال همایون فال در روز چهارشنبه بیست دوم
شهر ذی قعدة الحرام خمس و عشر و الف که اردوی کیهان پوی در پای قلعه شماخی نزول
اجلال داشت وقوع یافت و جنود باردنگی و سردی دی از شعشعه تیغ زرین فام آفتاب

کرقرب

کرقرب ببه ماه در نقاب احتجاب انهزام یافته و رنگ چهار پایه فلک چهارم سعادت پذیر
شرف و اقبال خسرو افلاک و انجم گردید مشاطه در کار مشاهدان چمن ارای ریاحین را بصد
زیب و بهار اراسته فروغ بخش انجمن بهار گشت اراضی و صحاری بلده شماخی از سبزه و ریاحین
خضرت و نضارت تازه یافت و کل ولای از طراوت گشت اهل سودا و معامله تردد آغاز نهادند
و عسرت و تنگی بفراخی بدل گشته اسباب راحت و خرمی فراهم آمده **بیت** باقبال
شاهنشه کامران ÷ جهان گشت خرم چو بخت جوان ÷ بفیروزی خسرو نیم روز ÷
ز نوروز گردید شب همچو روز ÷ عساکر فیروزی مآثر حسب الفرمان قضا جریان در حوالی
قلعه کبری دامن در میان زده شب و روز قرار و آرام نداشتند حسین قلی بیگ قاجار
برادر امیر گونه خان که باوردن توپ مامور بود و توپهای بزرگ سنگ انداز را که در
گنجه بود به نیروی اقبال شاهی از آن کر[?] گذرانیده باعرابه گردون باد در دی سطح آورد
و یک توپ را در سیبه الله وردی خان و دیگری در سیبه قرچغای بیگ نصب نمودند
بوداق خان حاکم تبریز که منشور طلب باسم او عز صدور یافته بود با قشون آراسته یاد رکاب
همایون رسیده بعد از تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر مقرر شد که در جانب شرقی
قلعه که تا غایت کسی تعین نیافته بود نزول نموده از آن طرف سیبه پیش آورده بار از ان
لشکر منصور از همه سیبها پیش برده حوالها ترتیب دادند و نقب چیان آهنین
چنگ نقبها زده بحوالی قلعه رسانیدند و توپچیان بسنگ انداختن مشغول شدند
چون در هنگامی که حکومت گرجستان کاخت بطهمورث نبیره الکسندرخان تفویض
یافته بدین مرتبه والا سربلند گردید عظمای گرجستان و رهبانان اتقوم که بجهت
حصول این مطلب بپایه سریر اعلی آمده بودند چنانچه در محل خود گذارش یافته
مجددا طوق انقیاد بر گردن جان نهاده مستقبل شده بودند که در ازای کرم خسروانه
و تفضیلات سابقه من بعد به رضا جوی مامور گردند بتخصیص خدمات شیروان بند
وار کمر خدمتکاری بمیان جسته بتلافی مافات قیام و اقدام نمایند درین وقت حکم
جهان مطاع نفاذ پیوست که طهمورث خان با جنود آراسته بپای قلعه شماخی آمده
بخدمات مرجوعه قیام نماید و او با غوای چندی از مفسدان که میساختند بمبادی
موهمه تمسک جسته استدعا نمود که او را از ملازمت عتبه علیا درین وقت معاف دارند

کر لشکرانچه مقدور و میسور او بود ، باشد با والده اش دهد تا آنکه رتق وفتق مهام مملکت
با او ست بفرستد حضرت اعلی فرمودند که ما را در ابحاح ملتمس او مضایقه نیست اما نباید
او مبادا در نظر منتسبان مشتبه بعدم اخلاص وانقیاد کردد و همکنان او را بعصیان متهم دارند
و موجب رمیدن دیکر حکام اطراف کشته بهانها بیش کیرند مناسب انسب که خود مصحوبا
بطریق ایلغار آمده ملازمت نماید و رخصت معاودت یافته بعد از رفتن خود لشکر انچه
تواند با والده اش بفرستد درین مرتبه نیز بتحریک مفسدان عذرهای ناموجه کفته توفیق
سعادت خدمت نیافت بعد از چند روز والده اش با فوجی از جنود کرجی که بیک و بد
بکهزار نفر بیش نبودند باردوی اعلی رسیده در محل مناسب نزول نمودند خاطر خطیر اشرف
اکرچه از بیحرکت ناهنجار غباری داشت بنا بر مراعات خاطر ان عفت قباب او را
بتعظیمات شاهانه معزز و سربلند کردانیدند واو بملاقات پرده کیان سرادق سلطنت
نایل کشته مشمول نوازش و الطاف کردید اما چند کاه که جنود کرجی در اردوی معلی بودند
بهیچ خدمتی مامور نشدند و همچنین حکام داغستان و میرزادهای چرکس بدرکاه جهان
پناه آمدن آغاز نهادند برادران رستم خان وارسی خان قساق و علی بیک داغ کرک
و معصوم خان والی طبرسران وامثال ذلک بملازمت سده سلطنت مشرف شده
جبین اطاعت بر زمین نیاز سودند چون مردم داغستان که عموما وحشی صفتان مردم
مینمایند در وحشت آباد امردی خشونت نما یافته از شاه راه انس والفت دور بند معطلی
بی جهتی توهمی بخود راه داده بی رخصت از اردوی همایون راه طبرسران بیش کرفت
حضرت اعلی اعلای ناخره منشور عنایت از عقب او فرستاده خاطر او را ازین حرکت
ناهنجار که از وصدور یافت اطمینان بخشیدند در خلال این احوال از حوادث دورکار
و طوارق لیل و نهار امری غریب در بارکاه معلی بوقوع پیوست بتبیین اینمقال آنکه در روز
یکشنبه عید اضحی حضرت اعلی در ایوانی که استادان نجار بچوب بها و ستون نهاده رجب دیوان
خانه همایون ترتیب داده بودند و بنی پوشیده بودند مقدمات جشن اشاره فرموده
و فرشهای کوناکون کستر آینده فرمابران در صدر مجلس جهت جلوس همایون مسند شاهانه
واورنک پادشاهانه نصب نمودند و صدور عظام و علما و امرا و وزرا وارکان دولت بس
درکریاس کردون مثال جمع آمده منتظر بودند که بشرف عتبه بوسی مشرف کشته زبان بتهنیت

عید

عید و مبارکبادی امروز سعید کشایند قریب بظهر که هنکام بیرون آمدن حضرت
اعلی بود مقرر شد که حاضران بدرکاه معلی از ابنای ملوک و سلاطین و میرزادهای داغستان
و اهالی شیروان واعیان قزلباش بایوان رفته هر یک در مکان مناسب قرار کیرند بعد
از ترتیب مجلس و اجلاس مجلسیان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بایوان تشریف آورند
ایشک آقاسیان هر یکی را فراخور قدر و منزلت جا میفمودند و در آنک مردم قرار نکرفته
بودند که از تقدیر فلکی تزلزل در بنیان ثبات و قرار ایوان افتاده فرود آمد میرزادهها
و مردم داغستان که در یکطرف نشسته بودند در آغاز فرود آمدن خبردار شده خود را
بیرون انداختند و صدور علما که دست و پای حرکت نداشتند در زیر کل و چوب ماندند
از اتفاقات حسنه جمعی از بیلداران خاصه شریفه که در برابر ایوان مذکور طرح باغچه انداخته
کار میکردند فی الفور هجوم آورده چوب و کل را بیکطرف ریخته زیر ماندهها را یکیک بیرون
می آوردند شاه قوام الدین حسین ولد علامة العلمائی میرزا ابراهیم همدانی و شیر احمد باشا
رومی حاکم قارص که در جنک جغال اعلی کرفتار عساکر نصرت شعار کشته مورد بخشش شده
معزز و محترم در اردوی همایون میبود و در همان دم براه عدم شتافته بودند وبعضی
دیکر حیات داشتند خصوصا قاضی خان صدر و میر جلال الدین حسین صدر و میر سید
محمد قاضی معسکر و لد میر سید محمد مجتهد و میر صدر الدین محمد علوی محتسب الممالک
و ولد میر عباس کیلانی که از زمره علما بود و حاجی عنایت تبریزی را بیرون آوردند
اما اکثر مجروح و ناتوان و اعضا ایشان در هم کوفته شده رنک رخسار ایشان بنوعی تیره
تار شده بود که هیچیک را نمیتوان شناخت حضرت اعلی شاهی ظل آلهی ازین خبر
دار کشته در بیرون تشریف آورده امر فرمودند که همان دم فصاد آورده همکی را فصد
کردند بعد از فصد اندکی بحال خود آمدند روز دیکر میر صدر الدین محمد علوی که جکرش
قصور کرده بود برحمت حق پیوست و دیکران صاحب فراش کشته در تاریخ شب جمعه هشتم
شهر ربیع الثانی میر جلال الدین حسن نیز که از آن کوفت تا سه ماه صاحب فراش بود و بعد
و اسهال علاوه آن کشته مریض و علیل شده بود دار فانی را وداع نموده بسرای اشتغال بود
و دیکران صحت یافتند از نوادر اتفاقات چنین مسموع شد که منجمان خاصه شریفه از
زایچه طالع اقدس یافته بودند که در نصف النهار ازو ذات مقدس را احتمال ضرر واسیبی

اما از تاثیر نظرات کواکب سعد که در انوقت بکوکب عمر و دولت صاحب طالع ناظرند امید هست
که اخبران نحوست شد الی بذات اقدس نرسد و در خلوتخانه خاص دم بدم انحضرت را بحرف
و حکایت مشغول ساختند که ما القضا معظم تاثیر هو کتی از انحضرت واقع نشود و بدین
جهت تاخیر در بیرون امدن واقع شده بود که انحالت روی داد اما راقم حروف بواسطه وحید
الزمانی مولانا علیرضای خوش نویس که از خواص مقربان مجلس اعلی بود استماع نمودم که از زبان
الهام بیان انحضرت تقریر میکرد که وقت بیرون امدن خوابی بر انحضرت غلبه کرد بی اختیار
بخواب می روند و هنوز در خواب بودند که این قضیه سانح شد و سبب تاخیر و تعویق بیرون آمدن
ان خواب بی اختیار بود که بیروی اقبال بر انحضرت غلبه کرد و حفظ الهی نگهبانی کرد پیش
از انکه حضرت اعلی با ایوان دفتر برسر رسید دولت قرار گیرند این صورت روی نمود آری انرا که حفظ
الهی نگهبانست از حوادث روزگار چه ضرر و انجا که لطف ایزدیست ثوابت و سیار را
چه اثر القصه از وقوع این واقعه اخبار موحش بسیمهای فتنه سراسیمگی تمام بعساکر اقبال پناه
راه یافته اضطرابی عظیم اغاز نهادند امرا و سرداران سپاه مضطرب الاحوال بدولتخانه
همایون جمع آمده ذات ملک صفات اشرف را که بجهت اطمینان خلایق بر در کریاس معلی
اسل توقف داشتند صحیح و سالم دریافته سجده شکر سلامتی ذات اقدس بجای آورده بسر مهمات
خود رفتند و خاطرهای پریشان بجمعیت آباد آرامیدگی روی آورد الحمد لله رب العالمین
چون درین سال بعضی قضایا روی داده که تحریر ان در طی وقایع سال مذکور لازم بود لهذا
خامه بدایع نگار قبل از گذارش بقیه احوال قلعه شماخی بتحریر و تسوید ان برداخته روی بمقصد
می آورد ان شاء الله تعالی **ذکر احوال امیر گونه خان و بدست در اوردن قلاع و فتوحات
که باقبال همایون شاهی او را در ایروان دست داد و از ایرادان چاره نبود** بر صحیفه ضمیر خرد
پروران عاشق و مطالعه سخن کنندگان اخبار نو و کهن بقلم اندیشه چنین میگذارد
که امیر گونه خان که بایالت و دارایی ایروان معزز و سربلند گردیده بیامن اقبال روز
افزون بنیان بعضی فتوحات در سال گذشته و بعضی درین سال روی داده مسود
اوراق بنابر ارتباط سخن قضایا و سال نو و کهن را بیکدیگر اتصال داده بیان مینماید
که چون امرا و عساکر ظفرنشان بنوعی که سبق ذکر یافته بتسخیر قلعه ایروان برداخته ذخیره
و یراق سر انجام یافت و امیر گونه خان و اتباع او را که درین چند سال بعضی اوقات

در الفتق

در الفتق وار دو باد و چند گاه در نخجوان بسر میبردند در انجا گذاشتند مشار الیه بدلیری و شجاعت
و مردانگی و هوش جان فشانی در راه ولی نعمت دل اخلاص گزین بهمین عطیه ایزدیست بر
کرم الهی و اقبال بیزوال شاهی بسته در ان خراب اباد که مطلقا ساکن داری و نافع ماری
نبود در ان وحشت سرای بی سرانجامی اثری از ابادانی یافت نمیشد ساکن گشته از اهل
تابین و اتباع و مردم خود هر کس را محل اعتماد میدانست در قلعه جای داده دیگران را و
مواضع قریبه که خراب و ویران بود مسکون گردانیده و از مردم ایل و الوس و تراکمات متفرقه
اذربایجان جمعی را استمالت گردانیده بایروان آورد و اویماق انجه قوینلو و قاجار و ایل موصلو
اغلی بیات که حسب الامر الاعلی از عراق آمده بدانجا رفته مامور بودند همگی را در محل مناسب ایروان
و سر و یورت قشلاق داد و چون اکثر اوقات عبور لشکر رومی از طرف ایروان است
چنین قرار یافته بود که تا استقرار مهمات اذربایجان انمحال نامزروع و ویران بوده باشد
تا هنگام ورود لشکر مخالف ذخیره نایاب باشد امیر گونه خان معروض داشت که اگر
رخصت همایون باشد غازیان بجهت علیق اسبان بقدر زراعتی در حوالی و حواشی
قلعه اگر قبل از زرع حاصل آوازه ورود لشکر مخالف بوده باشد فی الفور زراعت را ضایع
و نابود میتوان کرد و اگر بحصاد رسد در روز بقلعه آورد موجب توسعه معاش غازیان
گردد بعد از استخاره بذر بسیار سرانجام کرده با گاوهای غارتی الکاء مخالف و
مردم ایل و اویماق و غازیان زراعت بسیار در حدود قلعه و مواضع قریبه کردند و بعضی
از رعایا و فرومایه ایروان نیز که در گوشها خزیده استطاعت رفتن عراق نداشتند
بوی ابادانی شنیده یکیک وارد آمده در هر موضع دو خانه وسه خانه بهم رسیده
برزیگری میکردند بخت بلند و اقبال ارجمند شاهی مساعدت نموده در بهار آینده
رومیه را قدرت آمدن نشد و محصولات بحصاد رسیده وسعتی در معاش غازیان
پدید امد و امیر گونه خان متواتر و متعاقب غازیان را بتاخت و غارت الکاء مخالف
میفرستاد اثار استیلا و اقتدار ظهور آورده در آن سرحد بلند آوازه گردید و
مخالفان سرحد از و خایف و متزلزل بوده از بیم لشکر در جا و مقام خود قرار و ارام
نداشتند و اول فتحی که به نیروی اقبال پادشاهی روی نمود بدست در امدن قلعه
معاذبرد است که در ما بین ایروان و قارص واقع است و حقیقت ان بدین نوع است

که چون قارص وحصن قلعه سی واخلو و ناحوالی ارض روم لکدکوب مردم امیرکونه خان بود و
نورد رآمد شد بر مستحفظان قلعه معاذ بر د شوار کشت واز بیم سطوت قزلباش د رچهار
دیوار قلعه خزید چند گاه در کمال تعب اوقات گذرانیدند واز حکام قارص وارض روم که
بخود در رسانده بودند مددی بایشان نمیرسید بالضروره کس نزد امیر کونه خان فرستاده اظهار
شاهی سیونی نمودند واو ایشانرا استمالت داده بمتابعت وانقیاد دلالت کرد تا آنکه در
اواسط یونت ییل اربع عشر والف عظمای انجماعت که مقدم ایشان علی بیک نامی بود مشهور
بعلی بیک معادیری خود را از شکنجه تنگنای قلعه نجات داده بعزم شاهی سیونی نزد
امیر کونه خان آمدند وسایر الناس سر خود گرفته متفرق شدند قلعه بتصرف اولیای
دولت قاهره درآمد و در حینی که رایات جلال از یورش شیروان معاودت نموده بدار
السلطنه تبریز رسید امیر کونه خان انمردم را بپایه سریر اعلی فرستاده فراخور حال جهت
هر یک مواجب وتیول تعیین شد که در نایب خان مزبور بخدمات قیام نمایند و
بعد از آن قلعه محکر که ان نیز از توابع چخور سعد است بدست درآمد و مستحفظان ان
قلعه نیز از اقامت انجا بدست در بستن علوفه و تیمار وضیق معاش بتنگ آمده استعداد
قلعه داری نداشتند بمجرد ورود فوجی از قزلباش از غایت خوف وهراس ترک متین
کرده بیرون رفتند و قلعه بتصرف درآمد واز وقوع این حالات رومیه که در قلعه قارص بودند
اظهار تجلد نموده از حاکم ارض روم نیز استمداد نموده تا موازی سیصد کس بعزم دستبرد
بیرون آمده از راه معادین بر سمت ایروان شدند و در حوالی معادین در میان دره
زود آمده بودند که غازیان قزلباش مردم امیر کونه خان بی آنکه اطلاعی از حال ایشان داشته
باشند بسر وقت ایشان رسیده از بلندی مشاهده نمودند که لشکر رومی در ان
صحرا فرود آمده اند فی الفور آماده جنگ گشته جلو ریز بر سر ایشان تاختند و رومیه
از آمدن قزلباش خبردار شده باضطراب تمام اسب هر یک نزدیکتر بود زین کرده
تا موازی یکصد نفر کاپیش بجاده بر پیش آمدند واز صدمه دلیرانه غازیان تاب مقاومت
نیاورده شکست خوردند واکثر ایشان طعمه شمشیر آبدار گشته قلیلی اصلا کلاه
واد باد راه فرار پیمودند وخود را بقلعه قارص رسانیدند وغازیان مظفر و منصور
عود نموده سرها واختر مهلقانرا در شماخی بپایه سریر اعلی آورده بجایزه و خلعت

سرافراز شدند القصه بعد ازین فتح رومی ارض روم نیز بملاحظه واحتیاط در کار
گذرانیده همیشه از جنود قزلباش هراسان بودند وپاشای انجا با امیر کونه خان
طرح آشنایی انداخته بمدارا سلوک میکرد و هم درین سال الوند بیک روزکی که وکیل
ضیاء الدین خان ولد شرف خان کرد حاکم سلماس بود و در سالی که الله وردی خان
بر سر وان رفت اظهار شاهی سیونی کرده همراه او بپایه سریر اعلی آمده تربیت
ورعایت یافته بود با مصطفی بیک محمودی حاکم بادکویه و قلعه بایزید که تا ظهور
عصیان مورد الطاف بی پایان شده بود کرداد باد بر فرق خود بیخته هرد وان
تبریز فرار نموده بوان رفته بجا الفان پیوستند وامیر کونه خان خود را بر سر
مردم مصطفی بیک فرستاد جماعت محمودی بتجره او طاقت اقامت در قلاع مذکوره
نیاورده بجانب وان رفتند و قلعه بادکویه بایزید بتصرف اولیای دولت قاهره
درآمده فوجی از غازیان بیات را بمحافظت قلاع تعیین نمودند و بعد ازین قضایا
قلعه قارص بسعی واهتمام ان نصفت نشان بحیط تصرف منسوبان این آستان
سدره مکان درآمد قارص ولایتی است از ارمینیه صغری ما بین ایروان وارزن الروم
که حالا بین الجمهور بارض روم معروف ومشهور شده مؤلف نزهت القلوب نوشته
که ارمینیه صغری بالتمام داخل ولایت ایروان است و در زمان سلاطین ترکمان تابع
چخور سعد بود و بعد از آنکه ولایت ارض روم واذربیجان بتصرف سلاطین
دودمان عثمانی درآمده ولایت قارص در میانه حکام چخور سعد وارض روم
در کشاکش جانبین بود تا آنکه در زمان سلطان سلیمان رومیان اراده نمودند
که استحکام قلعه داده تصرف در ان ولایت که بولایت شوره گل واغچه قلعه که از توابع
چخور سعد است پیوسته است نمایند اعنی حضرت شاه جنت مکان انار الله برهانه نپسند
می آمده مانع میشده اند و چند سال که میانه سلطان سلیمان وشاه جنت مکان
غبار فتنه ونزاع در هیجان بود چنانچه در صحیفه اول رقم تسطیر یافته قلعه خراب
وولایتش پایمال سم ستور عساکر جانبین بود و بعد از آنکه عساکر فیما بین ان دو پادشاه
دین پناه رفع غبار کلفت وعناد گشته بوساطت نیک اندیشان مصلحه وقوع یافت
یکی از شرایط صلح این بود که قلعه قارص در میانه خراب وان ولایت ویران باشد و

از هیچ طرف تصرفی در ان نشود و تا صلح در قرار بود قلعه و ولایتش اباداتی نداشت
در زمان سلطان زادخان که مصالحه اختلال پذیرفت اول نقص عهدی که واقع شد
ان بود که لشکر فرستاده قلعه مذکور را اباد کردند و رعیت از اطراف و جوانب
اورده آورده مواضع و مزارع انرا معمور ساختند و همیشه یکی از پاشایان با سیصد نفر
دران قلعه حاکم و مستحفظ بوده اند و تا حال که سنه قوی ئیل مطابق خمس و عشر و الف است
سی سال تمام است که ان قلعه معمور و ابادان و حاکم نشین است در سنه لوی ئیل
اثنی عشر و الف که رایات جهانگشای شاهی ظل الهی بعد از فتح و تسخیر قلعه ایروان
باغلود در حرکت آمده عساکر منصوره بتاخت ان ولایت مامور گشته تمامی
مزروعاتش باتش بی نیازی سوخته گردید مسکنه و رعایا ان ولایت از مسلمان و
ارمنی از اوطان دور افتاده بعضی را کوچانیده باینطرف آوردند و بعضی
دیگر بقصد اسیر گرفتار امدند و ان ولایت خراب و ویران گشته احوال مردم قلعه
از فقدان ماکولات اختلال پذیرفت عثمان پاشا نامی درین هنگام حاکم شده
بود چندگاه در کمال بی سامانی اوقات گذرانید از عسرت و تنگی قلعه را با قایان و
مستحفظان گذاشته خود بارض روم رفته در انجا مقیم بود و از ارض روم مددی
بان مردم نمیرسید اکثر اوقات ساحت ان ولایت در زیر سم سپاه قزلباش افسرده
بود و بمرتبه که مردم قلعه اظهار تجلد و وجود نموده تا حوالی معادبرد امدند
از لشکر چخور سعد چنانچه گذشت شکست فاحش خورده بنهایت زبونی پریشانی و
بی سامانی بحال بقیة السیف راه یافت و روز بروز این معنی ازدیاد پذیرفت و مردم
بی قوت متفرق میشدند پنجاه شصت نفری که مانده بودند با ملازم و قلیچی
و عیال و اطفال دویست سیصد نفر میشدند پنج شش ماه در کمال عسرت روزگار
گذرانیده در اواسط سنه قوی ئیل که امیرگونه خان بتاخت و غارت الکاء مخالف
و تسخیر قلعه مزبور بیرون امد سکنه قلعه هراسان گشته بجهت صیانت نفس
و اهل و عیال چاره کار منحصر در استیمان دانسته از امیرگونه خان استمالت
یافتند و شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته سالما غانما بایروان امدند و قلعه
بتصرف منسوبان دولت ابد قرین شاهی در امد حسب الامر الاعلی بدستور زمان

شاه جنت مکان خراب و ویران شد و یراق قلعه از توپ و ضربزن و تفنگ و سرب و باروط
انچه موجود بود نقل ایروان شد در روز پنجشنبه نهم شهر ربیع الثانی سنه مذکور خبر فتح
قارص باردوی معلی رسید و شاهی سیونان انجا چندی نفر ملازم و نوبتی نوکران دیوان شده
مواجب و تعیین یافت و جمعی دیگر ملازمت اختیار نمودند امیرگونه خان بیشتر از پیشتر دران
سرحد استقلال یافت و صیت تسلط و اقتدار منسوبان دولت روز افزون شاهی منتشر
گردید و رومیان قلعه ارض روم نیز از بیم ضرر و آسیب لشکر در چهار دیوار شهر قلعه خزیده
در کمال دهشت و احتیاط زندگانی میکردند و درین سال مهدیقلی بیک ولد علیقلی سلطان
سعدلو که پدرش همیشه در سلک امرا چخور سعد منسلک و حاکم قاقزمان بود و در زمان دولت
شعار دولتخواهی پادشاه روم ظاهر ساخته باینطرف میل نمود و تا غایت در میان محل اعتمادات
پدرش بمقتضای کل شیء یرجع الی اصله بنابر ارادت و اخلاص جبلی شاهی سیون شده
بایروان امد و منظور مراحم شاهانه گشته در خور حال مواجب و تیول شفقت شد که در تابین
بیگلربیگی چخور سعد بخدمات سرحد قیام نماید **گفتار در رفتن جهانگیرخان و محمد سلیم سلطان
از غرجستان بقصد بلخ و بازگشتن و کشته شدن یار محمد میرزا** درین سال
که قوی ئیل ترکی مطابق خمس عشر و الف است چون جهانگیرخان و محمد سلیم سلطان و یار محمد
میرزا که در غرجستان اقامت داشتند همیشه نقش خیال بلخ و تسخیر ان ولایت بر ضمیر خود مینگاشتند
و از طوایف اوزبکیه بتخصیص مردم اینطرف اب آمویه جمعیتی بر سر ایشان شده بود و باغوای عظمای
ان گروه اراده فتح بلخ در دل ایشان راسخ یافته و از ازدحام تمام که قریب بده دوازده هزار کس
بودند متوجه ان صوب شدند اتالیقان ندر محمد سلطان پسر کوچکتر تیلم خان که حاکم بلخ بود
دروب قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شدند و بیرونیان بمحاصره پرداختند درین
اثنا ولی محمد خان برادر باقی خان که بعد از فوت برادر پادشاه ماوراء النهر و ترکستان
شده بود مسند نشین ملک توران بود بولایت قرشی آمده در انجا خبر لشکر جهانگیرخان
و محاصره بلخ مسموع او گشت قریب به بیست هزار کس که با او بودند بالتمام بسرداری محمد باقی قلماق
و شقال میرزا و قوزی میرزا بدافعه انگروه فرستاد و انجماعت از گذار ترمذ از آب جیحون گذشته
باین طرف امدند جهانگیرخان و یار محمد میرزا از آمدن لشکر ماوراء النهر خبردار گشته دست از محاصره
باز داشتند و بعزم محاربه باستقبال انگروه شتافتند چون بعد مسافت بقرب بلخ رسیده

تقارب فئتین دست داد نخست شغال میرزا و قوزی میرزا با پانصد نفر از چهرکان بهادر نامدار
پیشتر راندند بمقدمة الجیش جنود جهانگیرخان نزدیک شدند ازینطرف نیز بهادران جنگ
آزمای عازم نبرد گشته بیک حمله گرد معرکه هیجا بفلک تیز کرده رسانیده دمار از نهاد ان گروه
برآوردند اکثر چهرکان طعمه شمشیر طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند آوازه تسلط و اقتدار
جنود جهانگیرخان باطراف و جوانب رسید جمعی کثیر از طوایف اوزبکیه رو دی بجانب او آورده
جهانگیرخان را جمعیت تمام فراهم آمد امراء ماوراء النهر غلبه و ازدحام جنود جهانگیرخان را معلوم
کرده خوف و هراس برایشان مستولی گردید بجهت رعایت حزم در محلی که فرود آمده بودند بحفر
خندق پرداخته یکطرف آب جیحون را حصار خود گردانیده پیش روی خود را چندجا بجراستوار
کردند و در جنگ کردن تامل گشته احتیاط تمام مینمودند و اینمعنی موجب دلیری و غرور
مردم جهانگیرخان گشته در محل نامناسب بنبرد موفور طرح جنگ انداختند و در میانه
قوم اوزبک اشجع دیگری المنیر بهسد که بر تمامی لشکر تفوق و بزرگی جوید و کمال هنر شجاعت میانه
اوزبکیه یکه تازیست که در معرکه نبرد با شمشیر برهنه تا صف سپاه مخالف تاخته دو سه
کار نمایان کرده باز گردند و بهادرانی که در خدمت جهانگیرخان جمع شده بودند گاهی ازین مقوله
حکایات بمیان آورده در بزرگی یار محمد میرزا سخن داشتند و مشارالیه که فی الواقع جوانی
دلیر و بهادری مردانه بود از جهالت و غرور نفس با طعن حاسدان بنوعی که قاعده یکه تازان
اوزبک است اراده یکه تازی کرده بیمحل با شمشیر آخته بر صف سپاه مخالف تاخت و
دلیرانه بر چپ و راست چپ و خندق اسب انداخته چند کس را زخمی ساخت و در حین مرحمت
مشاهده نموده که شخصی از پیادگان سپاه مخالف تیری در کمان نهاده قصد او دارد یار
محمد میرزا عنان مرکب بطرف او گردانیده خواست که بضرب شمشیر او را از پای درآورد
چون بادگی عمرش از تنک و دو مانده بود از طرف دیگر بندق اندازی پیاده بقصد او تفنگ
آتش داد بر اسب یار محمد میرزا خورده اسب از پا درآمد و از بارکی جدا شده بعضی نقل
نمودند که زین اسبش در حین جهانیدن از خندق گردیده او بر زمین افتاد علی ای التقدیر
پیاده خود را در سر او انداخته دستگیر کردند و چون صف سپاه جهانگیرخان دور تر بود
و او بی محابا پیش رانده بود مددی باو نرسید محمد باقی قلماق و امراء اوزبکیه مصلحت ندیدند
که او را زنده بنزد ولی محمد خان برند بمانده بقتلش پرداختند و چون قضیه گرفتاری

وکشتن

کشته شدن یار محمد میرزا بر لشکریان جهانگیرخان معلوم شد پای ثبات و قرارشان سستی
پذیرفته دست از محاربه کشیدند و سلطان را برداشته بطرف دیگر رفتند و مال حال او معلوم
نشد جهانگیرخان از شعبده بازی چرخ لعبت باز متحیر و سراسیمه گشته با هر کس که با او مانده
بودند عنان بطرف غرجستان منعطف گردانید و چون در کارخانه مشیت ایزدی انتظام مهام
جهانگیرخان نگاشته کلک تقدیر گشته بود او را درین نهضت شکست عظیم روی داد بی
جنگ و خونریزش سلک جمعیت او را از هم پاشیده فتح و ظفر قرین حال لشکر ماوراء النهر
گشت چون این خبر بهجت اثر بولی محمد خان رسید با جنود شکفتگی و سپاه سرور از آب عبور
کرده لشکریان را بتاخت خراسان مامور ساخت **ذکر ورود سپاه ماوراء النهر بتاخت خراسان
و خایب و خاسر بازگشتن ایشان** چون سپاه اوزبک عازم خراسان شدند اکثر ایشان
بطرف مارو چاق و بادغیس در حرکت آمده تا موازی سه هزار کس بطرف مرو فرستادند که
آن ولایت را تاخته از راه چهارجو که بنجارا نزدیکتر است عود نماید و لشکر بطرف مارو چاق
و بادغیس رفتند بقلعه حوض خان رسیده سه روز در پای انقلعه توقف نمودند حوض
آب انباریست که عبدالله خان در سر راه بادغیس و هرات ترتیب داده و حوالی حصاری
بر دور آن ساخته اند و یکی از ملازمان بیکلربیکی هرات با چند نفر از سپاهیان تفنگچی
بمحافظت آن قیام داشتند اوزبکیه متوجه تسخیر حصار نشده جمعی را بتاخت دورآباد و
جمعی را بر سر الوسات و احشامات بادغیس فرستادند حسین خان امیرالامراء خراسان
پیشتر از وصول اوزبکیه خبردار گشته کس باطراف و جوانب فرستاده بود که سپاهی مال خود
را بجاهای دور دست فرستند و تفنگچی بسیار بقلعه در آمده مهیا و آماده باشند و
خود نیز بجمعیت لشکر و سامان و سرانجام مدافعه اوزبک پرداخت که بانچه صلاح دولت
قاهره باشد عمل نماید در بین اثنا از اقبال بیزوال شاهی بلکه بمحض لطف الهی برف عظیم
بادید جنود سرما بغلبه تمام رسیده بنوعی سرما اشتداد یافت که سپاهیان ادستان
کار دکا از دست رفته بجز بازگشتن چاره نیافتند و بسیاری از پیادگان اوزبک در
دره های بادغیس در زیر برف مانده از سرما هلاک شدند اوزبکیه بعد از وقوع اینحال
مضطرب الاحوال از پای حصار حوض خان کوچ کرده بعضی اموال نیز که از هر طرف جمع کرده
بودند چون بردن آن متعذر بود تمامی را ریخته روانه شدند و در وقت مراجعت قزاق خان

ولد حسین خان کرد که قلعه ماد رچاق بود جمعی را بتعاقب ایشان فرستاد در بالای مرغاب بفوجی
از اوزبکیه دوچار گشته جنگهای مردانه کرده هفتاد هشتاد نفر را بقتل آوردند لشکری که بمرو
رفته بودند اطراف وجوانب مرو را تاخته و از اموال و اسباب و مواشی و اغنام پرداخته رو
بطرف چهارجو نهادند بکتش خان استاجلو حاکم مرو سیصد نفر از مردم خود در قلعه مرو گذاشته
خود با یکهزار و دویست کس از غازیان جلادت شعار بتعاقب آن گروه درحرکت آمد سیصد
کس را مقدمه لشکر گردانیده نهصد کس دیگر با او بودند چون سپاهی سپاه اوزبک که فوج
فوج غنایم خود را پیش انداخته میبردند نمایان شدند آن سیصد کس که مقدمة الجیش بودند
دلیرانه خود را بران گروه زدند اکثر آن قوم را متفرق و پراکنده ساخته فرصت جنگ وصف
آرائی نداده و اکثر منهزم گشته راه گریز پیش گرفتند و سرداران ایشان دران نامی با چهارصد
یا پانصد نفر از میان اموال الغارتی بیرون آمده در یکطرف صف کشیده مستعد محاربه شدند
درین اثنا بکتش خان خود بمعرکه رسیده بنای جنگ در پیوست بهادران اوزبک بقدر
طاقت و توان با غازیان جنگهای مردانه کرده بقیة السیف طاقت محاربه در خود ندیده عنان
از قتال وجدال پیچیدند و قطع نظر از اموال و اسباب غارتی کرده سعی می نمودند که بسلامت
بیرون روند بکتش خان نیز بمصلحت وقت و صرفه کار دست از تعاقب بازداشته بضبط
اموال پرداخت درین معرکه تا سوازی چهارصد نفر از جنود اوزبک مقتول و گرفتار شدند
بقیة السیف خایب و خاسر بازگردیدند بتاریخ روز چهارشنبه غره ذی قعدة الحرام ملازم
بکتش خان در پای قلعه شماخی باردوی کیهان پوی رسیده یکنفر اوزبک که دران معرکه گرفتار
او شده بود آورد و حقیقت جنگی که بکتش خان به نیروی اقبال شاهی مظفر و منصور برو
آمده اموال و اسباب و مواشی و اغنام غارتی را آورده بصاحبان رسانید و از جمله
گرفتاران دوازده نفر نامی را مصحوب چند نفر از غازیان که دران جنگ مردانگیها از ایشان
بظهور آمده بود بدرگاه معلی فرستاده از غرایب حالات آنکه چون ملازمان بکتش خان با
اوزبکان بیابانرای خلخال [?] میرسند بجهت ضیق طریق بتفاریق میرفته اند یکنفر اوزبک
بحیله و نیرنگ دست خود را گشوده دو سه نفر دیگر را که دو شلخه [?] پیاده میرفته اند
خلاص کرده باتفاق شمشیر از میان یکنفر ملازم خان که با ایشان میرفته کشیده آن بیچاره را
بقتل آورده دو سه نفر دیگر را زخمدار کرده سایر اوزبکان را خلاص کرده بعزم فرار خود را

بیاده

پیاده بکوه کشیدند ملازمان بکتش خان که اندکی پیشتر رفته بودند از ین حال آگاه گشته مردم
مواضع قریبه خلخال را خبردار کرده چند خبردار کردند و از معارک جنان بجست وجو درآمده هفت
نفر را بدست در آوردند چند نفر دیگر که شب هنگام در بیغولها خزیده بودند بدست درینامد
وچند نفر را که باردوی معلی آوردند بهادران نامی بودند قهرمان قهر پادشاهی بخلاف عادت
معینه که گرفتاران همیشه مورد عفو و بخشایش میشدند بنابر جرات و دلیری که از ایشان
صدور یافت بسیاست ایشان فرمان داده همه را لحظه بیاسا رسانیدند یکی از ایشان جوانی نیکو
منظر خوش قیافه بود که هنوز ملتحی نشده بود و سیاست کنندگان نمیخواستند که او را
بقتل آورند او مبالغه بسیار نموده بذات الله قسم یاد نمود که مرا با یاران من ملحق سازید
بمبالغه بسیار بقتل در آمده برفقا ملحق شد اکنون جواد نیکو خرام قلم عنان بصوب تحریر
فتح قلعه شماخی و وقایعی که دران حین روی داده انعطاف میدهد **ذکر فتح و تسخیر قلعه
شماخی و بیان قضایا که دران حین در ولایت شیروان وقوع یافت** قبل
ازین سمت گذارش یافت که عساکر اقبال پادشاهی و مبارزان موکب شاهنشاهی از
اطراف وجوانب شهر وقلعه شماخی محیط گشته از همه طرف سیبها پیش بردند و
حوالها ترتیب داده توپها نصب نمودند و از آسیب سنگهای منجنیق توپ رخنها در
برج و باره پدید آمد و نقبها از خندق گذشته بزیر بارو رسید هرچند دومیر صبر همت
بر روی کشیده آثار جلادت بظهور آورده لوازم قلعه داری باقصی الغایت کوشیدند
اثری بر آنها مترتب نگشته تسلط و اقتدار عساکر اقبال شاهی روز بروز ظاهر شدت
گرفت و تزلزل در بنیان ثبات و قرار دومیه پدید آمده قوت مصادمه و مجادله ضعف
و سستی پذیرفت و اسباب یورش دست بهم داد جنود ظفر ورود منتظر امر
و فرمان پادشاهی بودند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی با آنکه در بدایت حال همت بران
قوم تمام نموده طریق استیمان از جانبین مسدود شده بود که از رو نور مراحم والطاف
جبلی افزا از سفک دما و هتک عرض و انفاس خلایق نموده بالطبع رضا نمیدادند که
قلعه بیورش و قهر و غلبه مفتوح گردد چه دران صورت سپاهیان اگر در بازار گیر و دار
سپاهی و رعیت کند کار و بیگناه را بیک نرخ خریدارند از قتل و غارت منع نمودن خلاف
قاعده قلعه گیری و این کشورکشائی است بل متعذر و غیر مقدور است و در هجوم عام

خشک و تر یک شعله قهر میسوزند منتظر بودند که شاید بنهج دیگر صورت تیسیر پذیرد و
امرا و صوبه‌داران سپاه بی‌پاس و اشاره عالی امر کثیر الخطر جرات دلیری نمودند در روز پنجشنبه
بیست و پنجم شهر صفر در سیبه قرچغای بیک چند نفر از غلامان فرصت یافته از برجی که
بضرب توپ ویرانی یافته رخنها بدید آمده بود بالا دویدند و جنود منصوره قصور یورش
کرده اول سیبها هجوم آوردند قرچغای بیک واقف گشته از خوف عتاب خطاب شلتاق
مانع مردم گشت و کسان فرستاده جمعی را که از برج مابین دفته داخل خانها شده بودند باز
گردانیدند درین رفت و آمد چند کس خوب از عساکر منصوره ضایع شدند چون
اساس عمر و دولت آن طایفه مشرف بر انهدام گشته حکمت بالغه الهی اقتضا آن نموده بود
که احوال سکنه آن شهر و قلعه از سپاهی و رعیت اختلال عظیم پذیرفته دقیقه از دقایق قتل
و غارت فرو گذاشت نشود باکمال اهتمام و تامل که درین باب بظهور می‌آمد تیسیر
پذیر نتوانست شد و آنچه مقدر الهی بود بی‌اختیار بحیز ظهور رامد بتقریب اتفاق آنکه در
روز جمعه بیست و ششم ماه مذکور تخمینا چهار دانگ از روز گذشته بود که یکی دو نفر
از محصوران که از مشقت قلعه‌داری بجان آمده بودند از برجی که در مقابل سیبه ذو الفقار
خان بود پایین آمده اظهار نمودند که درین برج بغیر از ما دو کس کسی دیگر نبود و الحال برج
از حارس و نگهبان خالیست اگر اراده صعود داشته باشید مانعی نیست از علامات تاید
و بخت برگشتگی آن طایفه در آن چند روز در پهلوی همان برج چند ذرع از دیوار قلعه بی
مدد توپ فرو ریخته رخنها بدید آمده بود ملازمان ذو الفقار خان بی‌اطلاع و رخصت
او فرصت را از دست نداده بتحریک کارفرمایان عالم تقدیر از آن رخنها بالا دویده قریب
یکصد و پنجاه نفر داخل شده بودند که ذو الفقار خان آگاه گردید و دانست که اگر اندک
تعللی واقع شود آنجماعت در معرض تلف اند و مردم قلعه نیز واقف گشته سپر ممانعت بر روی
کشیده بودند و آتش محاربه اشتعال پذیرفته ناچار لشکریان خود را رخصت داد
و خود بر بالای برج برآمد نقاره و نفیر نواختن در آورد و چون غلغله سپاه بگوش قرچغای
بیک رسید مشخص شد که مردم ذو الفقار خان بشهر در آمدند او نیز تاب توقف نیاورد
و غلامان را رخصت یورش داد آن گروه نیز از برجی که توپ خراب کرده بشهر در آورده
بودند هجوم نمودند آواز کرنای و صدای کوس در گنبد آبنوس پیچیده غلغله گروهان

دلیران قلعه‌گشا آشوب روز جزا در عرصه غبرا انداخت و باطراف و جوانب خبر رسید
هر کس از امرا و عساکر که در اطراف شهر سیبه داشت متکی یورش نموده بشهر ریختند
رومیه تاب صدمه افواج قاهره نیاورده خود را از بروج و باره بشهر انداخته در نهانخانها
متواری شدند و همان ساعت بدست شحنه قهر گرفتار آمده بدیگران ملحق میگشتند
مجملا بطرفة العین قریب دو سه هزار نفر بقتل در آمده اموال و اسباب نهب و تاراج یافت
و غرامت شامخی بجا دویب حادثه رفته شد و آسیبی ازین یورش بعساکر ظفر مآثر نرسید
و زیاده از سه چهار نفر ضایع نشدند اما الله‌وردی خان و قورچی باشی و جمعی که در طرف
شمالی محاذی قلعه بالا سیبه داشتند چون حاکم قلعه و عظمای رومیه بمجاورت
آن کمر اجتهاد و میان بسته سعی موفور بظهور می‌آوردند و جوانان کارآمدنی آن طرف
در مدت محاصره بزخم تفنگ آن طایفه ناچیز شده بودند و برجهای رفیع عالی اساس که
در آن طرف بود هنوز چنان نشده بود که صعود بر آنها ممکن باشد بفرمان عقل دوراندیش
بنابر آن بی‌امر و اشاره همایون جرات یورش نکرده در آن روز از موقف خود حرکت
نکردند و احمد پاشا و اقایان عظمای رومیه که در قلعه بالا بودند بعد از آنکه شهر و قلعه
مابین از دست رفت بیشتر از پیشتر در قلعه‌داری بجد و ساعی گشتند اما چون که المدبر
بود که پنج شش روز کوچ کردند و هیچ اثری بر سعی و اهتمام ایشان مترتب نگشت زیرا که جمعی
از جنود نصرت شعار که بشهر در آمده بودند از خانه بخانه سوراخ کرده و نقبها بزیر
برج و باره قلعه بالا که فاصله بین القلعتین بود رسانیده منهدم ساختند و فوجی از
غلامان بلا ملاحظه تنگ و نام شب و روز قرار و آرام نگرفته نقب سیبه خود را بخندق
رسانیده از میان خندق در یک شب راهی سرپوشیده سرانجام داده بزیر برج رفیع
که از غایت ارتفاع و بلندی سر بفرق جوزا افراخته در آمدند و زیر برج نقب توپ فرو
ریخت اما چنان نشده بود که آسان بر آن صعود توان نمود در روز پنجشنبه قریب یکصد
و پنجاه نفر جوانان جان نثار نقد جان در رشادت راه بندگی آیین دودمان دولت ابد
اخلاص میدانستند مردانه قدم بر پایه دلیری نهاده سرها بر دوش افکنده روی جلادت
برج آوردند و مبارزان رومی که بقاء ابر استلزام بقای خود میدانستند بمدافعه مشغول
گشته تیر و تفنگ و قاذورهای نفط و یراق آتشبازی که بجهت روز چنین ساخته

دیر دلخته بودند بر مثال تگرگ آتشین که از کوه اثیر بارد بر سر قورچیان میریختند و بیدلان
لشکر فارس ملازمان الله وردی خان نیز از سیبه خود جنگ انداخته داد دلیری و دلاوری
دادند مجملا در ان روز آتش محاربه نوعی افروخته گشت که جان بیدلان سمندروار در بحر
آتش غوطه میخورد دلیر شجعان رومی در مدافعه و آتش فشانی بیشتر کوشیدند مبارزان
جنود اقبال قدم مردانگی محکمتر نهاده زد و خورد مردانه میکردند تا آنکه به نیروی اقبال بیزوال
شاهی که نمونه از الطاف الهیست چند نفر از قورچیان شمشیرهای آخته و سپرها بر سر
انداخته خود را بهر عنوان بود بر بالای برج انداخته با رومیه جان سان آن برج دست و
گریبان شدند و رومیان بالاخره از ستیز و آویز عاجز آمده برج را گذاشته پایین آمدند و
از در و بام خانها غازیان را به تفنگ گرفتند و غازیان بر بالای برج حایل کوه ساخته دفع نکایت
خصم را از خود میکردند هر چند رومیه سعی نمودند که قزلباش را از برج دور کنند صورت نیافت
و مرتبه بمرتبه از رسیدن قورچیان جوانان دلیر بپیش رفتگان ملحق شده ساعت بساعت
قوت و قدرت ایشان زیاده میشد تا آنکه مستقلا برج را متصرف شدند و بملاحظه آنکه
مبادا خزاین و اموال رومیه بغارت رود از برج داخل قلعه نمیشدند و رومیه را از مشاهده
این حال کار از دست رفته از کار ماندند اکثر از محاربه و مصادمه بستوه آمده دانستند
که قلعه از دست رفته و دیگر مقاومت و قلعه داری مقدور ایشان نیست ترک محاربه و سعی
اهتمام بسعایت کرده رضا بقضا داده کار داده از برجها پایین آمدند احمد پاشا هر چند قول
و ینکچری و سایر مردم را بمحاربه ترغیب مینمود التفات بحال خود در ماندند ملتفت امر و نهی
او نمیشدند و سراسیمه و مضطرب الاحوال کس نزد الله وردی خان فرستاده طالب عفو
و امان گشتند اما پاشا خود با چند نفر از ملازمان خاصه و سکبانان که همراه داشت
بر بام کوشکی که قدیما مسکن سلاطین شیروان بود بر آمده تیر و تفنگ بغلامان می
انداخت و در لوازم کارزار سعی و کوشش بسیار بظهور می آورد تا آنکه مردم او نیز بستوه
آمده ترک جنگ کردند خود چون در ان حال سر از مصالحه و مصادمه پیچیده محاربه
اختیار کرده بود تا قوت و قدرت داشت زد و خورد کرد صحیح القول از زبان احمد
پاشا نقل کرد که مسکنت غلامی داشتم در خریدی که از غایت حیا و ادب هرگز با من جرأت تکلم
نداشت و در مدتی که با من بود انواع خدمتکاری و جانسپاری از و مشاهده میشد در

وقتی

وقتی که قزلباش بر برج مستولی گشته مردم از قلعه داری مایوس شدند من و غلام در
قبضه تفنگ در دست داشتیم او پر میکرد و من می انداختم چون لحظه بر آمد روی
بمن آورده گفت ای صاحب سعادت عجب از خردمندی تست که خود را اینهمه رنجه میداری
و در معرض تلف می آری قوم ترک جنگ کرده رضا بقضا دادند ترا با روزگار چه ستیزه است
و از ما دو کس چه خیزد حیات امشب را غنیمت شمار ببینیم فردا از روزگار چه میرسد
این سخن گفت و دوری از من کرد ایستاده هر چند تفنگی را که داده بودم پر کند طلب داشتم
نداد چون دیدم که غلام جانسپار معتمد با من خیره شده فرمان نمیبرد حیران کارخانه تقدیر
گشته دانستم که ادبار روی آورده بیت با قضا بر نمی توان آمد با قدر در نمیتوان
آویخت بنابران تفنگی که در دست داشتم انداخته رضا بقضاء آسمانی دادم و خود
بجنود قزلباش که بر برج بر آمده بودند باواز بلند گفتم که دست از حرب و قتال باز
دارید که ما ترک قلعه داری کردیم و قلعه بحضرت شاه تعلق دارد مجملا احمد پاشا تا یک
تیر در ترکش داشت بجانب قزلباش انداخت و غازیان سینه سپر کرده بجان می
پذیرفتند القصه پاشا کس نزد الله وردی خان فرستاده التماس نمود که امشب دست
تعرض لشکریان از قلعه کشیده صبر کنید که فردا بدانچه رضای خاطر اشرف باشد تن
بان در دهند الله وردی خان و قورچی باشی حقیقت بعرض اقدس رسانیدند و حکم
شد که در ان شب احدی متعرض قلعه نگردد اما از همه طرف پاس دارند که متنفسی در ظلمت
لیل از قلعه بیرون نتواند رفت صبح روز ششم که چهارشنبه دویم شهر ربیع الاول بود
صبا مثال از طرف شمال نسایم فتح و فیروزی وزیدن گرفت حاجبان بارگاه صاحب
الامر همایون اعلی مجلس عالی شاهانه و محفل متعالی پادشاهانه آراسته حضرت اعلی
اعلاه الله تعالی سپاس و شکر گذاری عطایای ایزدی بجای آورده با توجهات
ظاهری و باطنی که با میده فیاض دارند بر سریر دولت و مسند فیروزی و اقبال قرار
گرفته نقارهای شادمانی را در آورده و بنوازش در آوردند قرچقای بیک با غلامان
و تفنگچیان بضبط قلعه و محافظت دروازها مامور گشتند حسین بیک جارچی باشی
خورد ذوالقدر را فرستاده احمد پاشا شمس الدین پاشا را با برادر و پسر کوچک او که محرک
ماده فتنه و فساد بودند و کچول حسن و چند نفر دیگر را طلب فرمودند احمد پاشا

از آمدن تقاعد ورزیده بجارچی باشی مذکور گفته بود که از ما نهایت بی ادبی و بی ادبانه
نسبت بغلامان درگاه شاهی صدور یافته مستحق سیاست و عقوبت شده‌ایم و تا
بستگی دخول مجلس اعلی نداریم مامول آنکه یکی از ملازمان درگاه را امر شود که آمده ما را در همین
جا بجزای خود رساند حضرت اعلی خاطر او را بنوید عاطفت اطمینان بخشیده طلب فرمودند
واحد پاشا بمجلس بهشت آیین درآمده سجده خجالت بتقدیم رسانید و چون مرد عاقل
سخندان بود سخنان خردمندانه گفته که مقتضی عقل و مناسب وقت بود معروض داشت
حضرت اعلی با وجود کمال قهر و غضب که در آن روز که بر طبیعت همایونش مستولی بود دم
بپاشای مذکور بنظر ملایمت توجه فرموده سخنان عتاب آمیز القا فرمودند اما با شمس
الدین پاشا عتاب و خطاب آغاز نهاده اعمال و افعال او را مفسد آن شمردن گرفتند
که چون حسن تخلص خود را در خوش آمد گویی تقصور نموده با شمس الدین پاشا خطاب کرد
که قوم را مقابله با حضرت شاه والا جاه نبود و ترک شیروان گفته بدربند می رفتند
تو نگذاشتی و خود بدروازه رفته تخته پل را خراب کردی و قوم را بجادبه داعب ساخته
دعوی کرامت و کشف و کرامات کرده میگفتی که از اولیای اقطاب بمن خبر رسیده
که جنود قزلباش برین قلعه فیروز نخواهد شد ملک علی بیک نجارچی که مرد بذله
گوی و همیشه در بارگاه معلی رخصت هزل و مطایبه داشت شمس الدین پاشا که مرد
طویل اللحیه بود گفت که عجب محاسن شیخانه دراز کرده چون دعوی کرامات که میکردی
دروغ بود و وعده نصرت که بقوم میدادی بر عکس نتیجه داد بعد ازین تخفیف
شما مطلوبست با شاه علی دست بر محاسن او دراز کرده موی بها را مشت مشت بر
کردن گرفت و یکسر موی از وقاحت و قباحت نامی نگذاشت و آتش خشم شهریاری
نسبت باو دمبدم زبانه کشیده خرابی سیاست و عقوبات گوناگون انطفا نمی پذیرفت
مجملا شمس الدین پاشا با برادرش و یک پسر کوچک و دو سه نفر دیگر که خاطر مبارک اشرف
از حرکات ناهنجار و سخنان سفیهانه ناهموار ایشان بغایت مکدر و خشم آلود بود دم
مورد قهر و غضب گشته بانواع عقوبات معذب گردیدند بعد از خرابی البصره بادروی
بازار برده قطعه قطعه کردند و مرال نام شخصی شیروانی الاصل در شیاب دومیه نشو و نما
یافته از جمله معتبران شده بود و خود در آن زمان روزگار و تیر اندازان نامدار شمرده

و بر هر تیری از سهام خود نوشته بملازمان موکب اقبال می انداخت و بمردانگی خود را می
ستود و یکی از ملازمان درگاه که برادرش بزخم تیر او مقتول شده بود بقصاص خون
برادر استدعای قتل او کرده رخصت یافت و همان ساعت بقلعه رفته سر آن سرمست
باده نخوت سبحه بودند اما بخاطر انور غرور بطریق بنظر اشرف رسانیدند و جنود دم
رومیه اگرچه تمامی مستحق قتل و سیاست شده بودند اما خاطر اشرف رسید که آن جماعت
قطع تعلق از اموال ظاهری خود کرده بر سبیل خون بها بغازیان داده بعد ایصال
مطلق العنان بوده هر کس بهر طرف خواهد رود و همگی آن جماعت بالطوع والرغبه قبول
این معنی نمودند که یکی از جمله محصوران برادر خواجه حسام الدین گیلانی وزیر خان احمد
گیلانی بود که در گیلان منصب قورچی باشی گری او داشت و در وقتی که خان احمد
از گیلان بشیروان آمده از آنجا بروم رفت او در شیروان توقف نموده همان نام
او را قورچی باشی میخواندند بقبول مشهور و از شرارت و بدنفسی در میان رومیان
بجنس کفایت و کاردانی معروف و معتبر بود و خاطر انور از خواجه حسام الدین و
برادران او که باعث فساد گیلان و عصیان خان احمد و بروم رفتن او بودند منحرف
بود چنانچه خواجه شمس الدین نام یک برادر او در دار السلطنه قزوین معرض تیغ
گردید و او در ایام محاصره قلعه دولتخانه رومیان و مدبر مهام ایشان بعد از فتح
قلعه که بنظر اشرف درآمد بخوبی زبانی و سخنان دروغ فروغ که مرکوز طبیعت
گیلانیانست اظهار کفایت دیوانی نموده متقبل شد که از غنایم و اموال اهل قلعه
مبلغی خطیر بحساب گرفته بخزانه عامره عاید گرداند و بدین وسیله چند روزی خود را
از شحنه قهر پادشاهی صیانت نماید در اوایل حال سخن بخلوه زاد توسمان عراقی بمیان
آورد هرچند بر ضمیر انور که محک عیار دار الضرب روزگار است ظاهر بود که
سخنان او از حلیه صدق عاریست و اعتماد را نمی شاید بمصلحت وقت و ظهور
عیار کار او تلطف آغاز نهاده بخلع فاخره سرافراز و بنوید وزارت گیلان بلکه دم
صفاهان و مازندران خوشوقت گردانیدند و او دفترداران روم را آورده
اسامی لشکری را که در حین محاصره محصور گشته از روی علوفه و تیمار بقلم گرفته با اسم
هر کس خواه در حیات و خواه مقتول و متوفی شده مبلغی زیاده از وسع و قدرت تم

کرد که از ایشان و ورثه متوفی و مقتولان بازیافت شود مبلغی دیگر با سیم جمعی از کدخدایان
و سکنه شماخی که با رومیه موافقت نموده، و در قلعه بالا محصور بودند بر سیم ترجمان و مال
امان برقم در آورد و مع هذا مجموع زیاده از سی هزار تومان نشد بالجمله آن مبلغ در میانه
قورچیان و غلامان درگاه، و تفنگچیان که در پای قلعه خدمت کرده بودند تقسیم یافته هر
جماعت را یک طایفه سپردند که آنچه رقم شده بوصول رسانند و هر کس را در کم و زیاد
سخنی باشد قورچی باشی کیلک موافق حساب خاطر نشان نماید القصه حیله و روباه
بازی بازچند روز در میانه ان طایفه مشیر و مشار الیه بود و بانداز اخذ وجه کرم
داشت از چند نفری که فی الجمله سامانی داشتند وجه ترجمان صورت یافته از سایر
مردم بعضی نصف و بعضی ثلث و ربع بعمل امد و از رسد مقتولان و متوفیان قلیلی
بوصول رسید چنانچه از کل اموال القلعه بیش از پنج شش هزار تومان بفاذان عاید
نشد و تتمه لم یصل گشت و چون گفتار و کردار قورچی باشی کیلک از صدق و راستی
و روغی یافت مجدداً شرارت و بدنفسی و قوت طامعه اش ظهور رسید بجزای اعمال سابق
و لاحق ماخوذ و گرفتار گشته بمحصلان سپردند بعد از مصادره و مواخذه اظهار نمود
که اموال بیشمار و دفینه بسیار در گیلان دارم محصلان او را بگیلان برده بضبط
نفایس او پرداختند اکثر سخنانش کاذب بود و بهانهای لایعنی می آورد در روزی ببهانه
وضو ساختن بکنار آب سفید رود رفت و بعزم فرار خود را در آب انداخت که بشنا
بیرون رود دامانش بدست و پا پیچیده نتوانست بعد از سعی بسیار غریق بحر فنا
گردید سبحان الله بکجا میرفتم و کیست تیز کام عنان از دستم ربوده بکجا رفت
چون در اثنا گذارش فتح قلعه بود ظاهر از باده نامناسب نمینمود القصه احمد
پاشا را با یکه خدمتکار بعیشی خان بیک نواده معصوم بیک صفوی که بعمارت
قرب و منزلت شاهی سرافرازست و اخر برتبه قورچی باشیگری یافت سپرده چند
روزی مهمان او بود بعد از ان خدمتکاران و بعضی از اموال و اشیاء ضروری بقلعه
قهقهه فرستاده نگاهداری در قلعه میبود دیگر خبری از و بنا امد از جمله محصورات
چند نفر از اهالی شیروان بودند که در زمان رومیه تربیت یافته در سلک رعما
و ارباب تیمار منسلک گشته بودند مصالح ملکی اقتضا آن کرد که اجماعت بنابر احتیاط
قلوب

قلوب و امید که خاطر سایر الناس که سالها با ان طایفه امیخته اظهار دولتخواهی کرده
بودند مستمال عنایت و الطاف بوده، درینوقت تعرضی با ایشان نرود چند نفر از ایشان را
مورد شفقت کرده اینده بهر یک دو سه موضع تیول و سیورغال مرحمت کرده مقرر فرمودند
که پسران و برادران ایشان در سلک ملازمان رکاب اقدس منسلک بوده، بعراق آیند
اما حکام کرام بتدریج ولایت شیروان از بیم ظهور فتنه از وجود ایشان پرداختند و
سایر لشکر یان از چون سالها با شیروانیان آمیزش نموده، هر یک با جمعی طریقه اشنائی و محبت
و قرابت سببی داشتند قرار یافت که با اهالی شیروان که تهمت زده موافقت و نیکخواهی
بودند سپارند که نادر راحله بمحتاجان قوم مدد نموده هر کس با هر طرف خواهد کسیل
کردانند و درینوقت سعی مینمودند که ساحت ذمه خود را از شوایب غبار این گفتگو
مصفا و مبرا گردانند صلاح حال خود در ان دانسته اعلام ان طایفه دیده در مخالفت رومیه و
شاهی سیونی غلو کردند فوج فوج ان رفیق در وندگان عدم کردانیده در یکشبانروز همگی را
بعالم اخرت فرستادند و از ان طایفه درین دیار دیار نماند مگر قلیلی از خدمتکاران
و مردم بی نام و نشان که برحسب تقدیر ملک منان از آسیب تیغ شیروانیان رسته
نجات یافته باشند از ذوالفقار خان درینواقعه عمل شنیعی صدور یافت که عاقبت
بشامت ان گرفتار آمد شرح واقعه انکه در زمانی که رستم خان برادر بزرگتر او از حضرت
و عناد امرای طوالش و خصما تاب توقف در دیورت و مقام خود نیاورده، با برادران و
اتباع از آب کر عبور نموده، بشیروان رفت و برومیان توسل جسته ملتی در ان دیار
بسر میبردند و عاقبت رومیه با ایشان بدمظنه شده دفع انجماعت را اولی و الزم دانسته
رستم خان را با یکدو برادر و اتباع بقتل آوردند فرهاد خان که برادر کوچک رستم خان
بود با ذوالفقار خان و الوند سلطان برادر کوچکتر از ان مهلکه از میانه رومیه فرار نموده
بآذربایجان آمدند چون سریر سلطنت ایران از جلوس همایون شاهی ظل الهی زیب و
زینت یافته سرکشان قزلباش بجزا و سزا رسیده آشوب مملکت روی بآرامش که
آورده بود و ایشان فی الجمله از خصما اطمینان یافته بپایه سریر اعلی امدند و در سلک ملازمت
اشرف بمراتب علیا ترقی کردند برخی از احوال برادران در محل خود سمت گذارش یافته
بالجمله بکنه همشیره ایشان باد و صبیه رستم خان و دیگر خدمه و اتباع در شیروان در

در دست دومیه اسیر و گرفتار امدند بعضی از ایشان دومیه بنابر ادمی زادگی و حفظ سیرت
ان سلسله ان مرسه مخدره را بحباله نکاح در آورده بودند و درین چند سال از ایشان
فرزندان ذکور و اناث بهم رسیده و در حین فتح قلعه که حکومت شیروان بذو الفقار خان
تعلق گرفته بود شوهران و اولاد مخدرات مذکور باستظهار قرابت سببی و عصبی ذو ا
الفقار خان با و توسل جسته استدعای حفظ حال و صیانت ناموس اهل و عیال که بر او
لازم بود نمودند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که از مقدمات آگاه بودند بنابر مراعات جانب
ذو الفقار خان و حفظ ناموس ان سلسله اشارت فرمودند که عفایف مذکور با شوهران
و اولاد و تبعه ایشان در کنف رعایت و حمایت ذو الفقار خان آسوده اصلا متعرض حال
انطبقه نگردند چنانچه مبلغی که توپچی باشی کیلک باسم ان جماعت رقم کرده داخل جرایم دومیه
بودند نام نهاده از عاقبت ان فعل شنیع نیندیشید و ان هر سه عفیفه را با شوهران و
فرزندان ذکور و اناث و دامادان و خدمه و ملازمان که قریب سیصد و هفت نفر یا سی و هفت
نفر بودند علی اختلاف القولین در یکشب هلاک ساخت حضرت اعلی بدین عمل مذموم
انکار بلیغ نموده حکما انش ملامت کردند چون قطع ذوی الارحام روا داشته ارتکاب قتل
عورات مظلومه و اطفال بیگناه نموده منتقم حقیقی در همان زودی قطع رشته حیاتش
کرده از عمر و دولت برخورداری ندید و شرح ان عنقریب تحریر می یابد بالجمله بعد از بین
قضایا ممالک شیروان بامرای عظام تقسیم یافته ایالت دربند و شابران و الخ دود
بچراغ سلطان کرامپا استاجلو مرجوع گشت و شاه نظر بیک توکلی بالحکم شد که بمحافظت
او در ان سرحد بوده سایر مردم که بدربند رفته بودند عود نمودند و ذو الفقار خان
در ساعت نامحمود عنی مسعود بشهر شماخی رفته بمرمت شکستگیهای قلعه و تعمیر برج
و باره پرداخته نقبها و حفرها را مسدود ساخت و موکب همایون فال از ان یورت
کوچ فرموده بجهت گرمی هوا بجانب ییلاقات شماخی در حرکت آمدند و چندگاه در قلل
جبال منازل دلگشا و مرغزارهای مرغوب و چشمهای خوشگوار اختیار نموده بخرمی
و فرخندگی گذرانیدند امرا و داغستان حکام و جرکس چه آنکه در درگاه معلی بودند
و بعضی که درین وقت اظهار اخلاص نموده کسان خود را بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده
بودند بخلاع فاخره و انعامات نواختند رستم خان داغستانی را تبرکات لایقه ارسال

بذو الفقار خان [illegible] که بتحصیلدار
[illegible] ایشان [illegible]

داشتند

داشتند و چون خاطر معصوم خان والی طبرسران از ان حرکت ناهنجار که بی رخصت از اردوی
همایون فرار نموده بود در غل و غش آلوده بود و هنوز اطمینان تام نیافته بود و توقف موکب
جهانگشا در الخ دود موهم توهم و تزلزل احوال مردم طبرسران بود حضرت اعلی جهت تسلی
خاطر او محمد صالح بیک وزیر شیروان را با خلاع فاخره و هدایا نزد او فرستاده او را بشفقتهای
خاص اختصاص دادند و این مژده موالات بخش خاطر والی طبرسران گشته بدین عطیه جمیله
بین الاقران سربلند گردید و در همان چند روز بعضی از مختصان حرم خود را بخدمتکاری
سرادق اقبال فرستاده مجددا در سلک دولتخواهان بارگاه سلطنت انتظام یافت

ذکر مراجعت موکب نصرت قرین از شیروان بدار السلطنه تبریز و از انجا اهنگ
عراق ساز دادن و بعد از ادراک سعادت زیارت سلطان خراسان بقم سلطنت [illegible]

چون خاطر خطیر از انتظام مهمات شیروان و داغستان فراغت یافت عزم مراجعت مصمم
کردند علیخان بیک جوانشیر را حکم شد که بجواد رفته ترتیب جسر پردازد او متوجه ان
خدمت گشته در اندک روزی جسری در کمال استحکام اتمام داد و بعد از ترتیب جسر کوس
مراجعت بلند آوازه گشت از آب عبور فرمودند و از انجا در ده روز در غرغت دار السلطنه
تبریز فرموده امرا و ارکان دولت و اغرق و اردوی همایون را از راه اهر روانه فرموده خود
بنفس شریف با چندی از مقربان و مخصوصان بقصد زیارت سلطان الاولیا و مشایخ
کرام صفویه بدار الارشاد اردبیل تشریف بردند و در ان مکان ملایک مطاف جبین
عبودیت بخاک ان سده سدره منزلت سوده بعد از مراسم شکرگذاری عواطف یزدانی
چند روز بطواف و زیارت قیام نموده از انجا بفیروزی و اقبال بدار السلطنه تبریز رسیده
با اردوی ظفر قرین ملحق گردیدند چند روز در اوقات گرامی صرف انجاح مطالب و
اسعاف مارب امرا و اعیان آذربایجان و نظم و نسق امور سرحد فرموده ایلچیان و
رسولان که از جانب میر شرف حاکم جزیره و زکریا خان و سایر امرای اکراد که بجهت تهنیت
فتح شیروان باستان سعادت آشیان فرستاده بودند بخلاع فاخره و نوازشات
گوناگون مفتخر گردانیده مقضی المرام رخصت معاودت دادند و چون سلطنت پناه
غازیگرای خان تاتار والی قرم از خدمت اشرف التماس نموده بود که خدان آقا [illegible]
اقاسی درگاه عالی را که در جنگ وان گرفتار عساکر فیروز نشان شده بود با او طریقه

اشنائی تمام داشته مطلق العنان فرمایند حسب الالتماس خان تاتار او را با دو پسر که یکی
همراه او و یکی در جنگ چقال اغلی گرفتار شده بودند از قلعه قهقهه بیرون آوردند و او مردی عاقل
سخندان و روزگار دیده بود بمقدمات مرغوبه خاطر اشرف را بمصالحه راغب ساخته التماس
نمود که پسران او در خدمت اشرف بوده باشند و خود بروم رفته باتفاق غازیگرای خان
تمهید مقدمات صلح بروفق رضا اشرف نمایند که بدستور شاه جنت مکان فیما بین مصالحه
وقوع یابد حضرت اعلی بنا بر ترفیه حال خلایق و عباد الله و رضا امان مشار الیه را
فرستاده غازیگرای خان و ابوالقاسم بیک یوزباشی [illegible] یواغلی که برسالت خان تاتار تعیین
یافته بود روانه فرمودند و بغازیگرای خان نامه محبت آمیز در رقم آمد اما چون عبور
ایشان از ضبانه الکای چرکس واقع شد داود نامی از حکام چرکس [illegible] از خندان اقا کینه
دیرینه در سینه داشته در وقتی که ابوالقاسم بیک جدا افتاده بود جمعی چراکسه در
اثنا خبر فوت غازیگرای بایشان رسید که عالم فانی را وداع کرده و بجهان باقی شتافته
فرصت یافته بر سر او ریخته او را بقتل آورد و ابوالقاسم بیک در آن واقعه با چراکسه جنگهای
مردانه کرده زخمدار گردید و [illegible] گرفتار چراکسه شد بالاخره او نیز به
مذکور و ادم مهابت حضرت اعلی اندیشیده از بیم انتقام او را بسلامت باز گردانیدند بعد از
کشته شدن خندان اقا برادرانش چندگاه در خدمت اشرف معزز و محترم بسر میبردند عاقبت
قدر عافیت ندانسته سالک طریق فرار گشتند و شرح آن عنقریب در ذیل این دفتر بقره
کلک بیان خواهد گشت چون کل ولایات موروثی آذربایجان و شیروان و اران و
گرجستان که قریب به بیست و پنجسال بود که رومیه از تصرف منسوبان این دودمان
والا برده بودند و در ید تسلط و اقتدار آن طایفه بود بقوت قاهره یزدانی و تائید
آسمانی بتصرف درآمد جمیع قلاع متین و حصون حصین آن ولایات که مملو از یراق کاری
و اسباب و ادوات قلعه داری بود که در طی وقایع هر سال در رشته تحریر در آمده
مفتوح گردید و ساحت فسیح المساحت آن مرز و بوم از خار تعرض معاندان منقی گشت
و سفر و یساق بامتداد کشیده قریب به پنجسال بود که لشکر فیروزی اثر قزلباش در رکاب
نصرت انتساب همایون بتسخیر قلاع و حرب و قتال اشتغال نموده متحمل انواع شدائد
محن و مشاق یساق گشته بودند و از زمان سلطنت و کشور کشائی صاحبقران

مغفور

مغفور امیر تیمور گورکان الی الآن که دویست و پنجاه سال است هیچ پادشاه ذی شوکت ارتکاب
سفر و یساق پنجساله نکرده چنین فتوحات پی در پی که هر یک از آنها کارنامه سلاطین جهان
و دستور العمل شهریاران ممالک ستان تواند بود در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته میسر
گشت لهذا عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده امرا و ارکان دولت امر فرمودند
که چند روزی در دار السلطنه تبریز توقف نموده بسان عساکر ظفر نشان پرداخته بعد
از عرض سپاه هر یک بالکاء و الغاع خود روند و چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی این
فتوحات را از پرتو حسن ارادت و صفای عقیدت و غلامی آستان عرش نشان حضرت
شاه ولایت پناه مصدوقه کریمه انما ولیکم الله و حضرات طیبات و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین خصوصا مجاورت و خدمت روضه مقدس حضرت امام
ثامن ضامن ملایک مکان مصدوقه حدیث صحیح سند فن بضعة منی بارض خراسان
نظم امامی که در بند خاک درش را ... خلایق بمژگان ملایک بشهپر ... میدانند
و از آن روضه منور و روح مطهر آنحضرت استمداد همت فرموده بودند بشکرانه این مواهب
سبحانی عزم طواف و زیارت آن روضه مقدس فرمودند که اختتام سفر بدین سعادت
ابدی فرموده رنج راه و محنت و مشقت گاه و بیگاه را که لازمه سفر یساق است از خاکبوسی
آن کعبه آمال براحت و آسودگی مبدل سازند بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی
بمقر سلطنت توجه نمایند لهذا با جمعی از خاصان درگاه روی توجه بانصوب صواب انجام
آوردند و در دار السلطنه قزوین صولجب و لعیان سعادت ملازمت دریافته اسواق
و میدان سعادت آباد را چراغان کرده آیین بندی نمودند چند روزی در آنجا نشاط
گذرانیدند و از آنجا با قوافل نیاز و رواحل اخلاص روی بمقصد و مطلب اصلی آوردند
در اندک روزی بدان سعادت عظمی مستسعد گردیدند حسین خان شاملو حاکم
هرات و اکثر امرای خراسان در مشهد مقدس معلی شرف ملازمت دریافته بنوازشات
شاهانه سرافراز شدند و بعد از سپاس مواهب یزدانی و فراغ از آداب زیارت و خدمات
روضه مقدس عنان عزیمت بمستقر دولت معطوف گردانیده بتاریخ بیست و ششم
رجب المرجب پرتو وصول بدار السلطنه اصفهان انداخته آن خطه فردوس مانند
از فر طلعت همایون آرایش یافت و شهر و بازار و قیصریه را آیین بستند [illegible]

عیش پرداخته عشرت افزای خلایق گشتند امراء عظام و ارکان دولت که حسب الامر اعلی
در دار السلطنه تبریز بهبان عساکر ظفر نشان مامور گشته بودند که اشاره شده بود
بدان امر قیام نموده طبقات لشکر ظفر قرین را اسم باسم بقلم درآورده جمعی که درین یکسال
اصلا از موکب همایون تخلف نجسته همیشه ملازم رکاب سعادت انتساب بودند
و مردانگیها و حسن خدمات که درین سفر از هر کس بظهور آمده بود در تحت اسم آنکس
ثبت نمودند که فراخور آن بعطایا ارجمند سرافراز گشته بحسن اخلاص و خدمتکاری
از اماثل و اقران امتیاز داشته باشد و نسخها عرض مرتب داشته بمستوفیان عظام
سپردند و لشکریان اجازت یافته روی بمساکن و اوطان آوردند و امراء عظام هر یک
بمحال تیول و اقطاع خود رفتند و جناب آصف صفات اعتماد الدوله حاتم بیک چون از
خدمت اشرف رخصت رفتن اردوباد حاصل نموده بود که چند روزی بیمن عواطف
خسروانه در وطن اصلی بعشرت و کامرانی گذرانیده بعضی عمارات که مکنون خاطر شریف بود
در آن خطه دلگشا طرح نمایند مسودّ اوراق چون اکثر اوقات بشرف مجالست و هم
صحبتی آنجناب مشرف بود و در مدت معاشرت پیوسته عطوفت و اشفاق بیش از پیش
مشاهده می افتاد و الحق بصحبت فیض بخش آن سالک صفات انس و الفت تمام داشت با
وجود سفر یساق یکساله و میلان خاطر بملاقات احبا و فرزندان مفارقت صحبت
آن صاحب دولت بر طبیعت دشوار بود و مع هذا تکلیف مرافقت ترغیب تمام میفرمودند
رضاجوی خاطر شریف گشته فیض صحبت کثیر البهجت را بر حصول مطالب عظمی راجح
دانسته رفاقت و همراهی آن والاجناب اختیار نمود بدینجهت لازم دانست که شرح خصوصیات
آن سفر فیض اثر هرچند مناسب بسیاق تاریخ نیست در طی وقایع و تسویه حالات این سال
در رشته تحریر کشد رجا واثق است که از طول کلام مورد اعتراض اذکیا نبوده باشد

شرح رفتن جناب آصف مرتبت خجسته نهاد بجانب اردوباد و خصوصیات آن سفر و بازگشتن و در صفهان شرف ملازمت دریافتن خامه مشکین طراز از شرح خصوصیات سفر خجسته اثر اردوباد
بدین نهج لغازمینماید که چون والاجناب دستور مکرم عالیشان از دار السلطنه تبریز عزیمت
آنصوب فرموده روانه شدند مخادیم و اعزه که در آن سفر رفیق و هم صحبت بودند اول
خلف اولاد العظام سید ناصر ولد سید مبارک خان والی عربستان حویزه که از صبی الی

یومنا هذا حسب الامر اعلی در سایه تربیت و اشفاق بدرانه اعلیجاه نشو و نما یافته آثار
فضایل نموده دیگر حضرت صاحب سعادت مصطفی پاشا که از امراء معتبر رومیه و در سلک
وزرا بود در جنگ جغال اغلی دستگیر شده بود و بسیار مرد قابل خوش صحبت نیکو اخلاق
منشی طبیعت بود حضرت اعلی شاهی ظل الهی او را باعلیجناب اعتماد الدوله سپرده بودند و نواب
میرزائی با او مصاحبت اختلاط میفرمودند و همیشه هم صحبت و جزو مجلس آن عالیجناب بود
دیگر میر محمد حسین تفرشی که از سادات عالی درجات تفرش و بفضایل و کمالات علمی و عملی
آراسته و در فن انشا و تعیین عبارات و استعارات بازه سلیقه درست و رتبه
عالی دارد و چند سالی بود که بتعلیم خلف صدق آن صاحب اقبال الغنی مخدوم و مخدوم زاده
جهانیان میرزا طالب خان اطال الله عمره قیام داشت و میر عبد الغنی تفرشی که ابن
اخ با مشار الیه و سید نیکو اخلاق خوش صحبت بود مدتها با یکدیگر در مدرس علامة
العلمائی میرزا ابراهیم همدانی تلمذ نموده بودند و در شعر پایه بلند داشت دیگر مولانا معروف
قزوینی که خلاصه اهل ادوار و در حسن صوت و گویندگی سرآمد و تصانیف قول و
عملش دستور العمل نقشبندان نادره کار است و بسیار صاحب طبیعت و بذله گوی
و ندیم و خوش طبیعت افتاده و استاد حیدر قلی عودی که سازنده بتر مضراب خوش نواز
و ملازم سرکار عالی بود و خدام میرزائی پیوسته در مجالس خاص با اعزه مذکور صحبت داشته
بشعر سخنی و تاریخ و نقل حکایت و روایات سرورافزای خاطر همگنان بودند و نخست
بدو والی و کور روشت که دو موضع است از قری و مواضع الکار و رسار در کنار رود ارس
بر جانب جنوبی واقع شده وارد گشته سه روز در آنجا توقف نمودند و این موضع دو
قطعه ایست از قطعات ریاض جنان که باغات آن بهم پیوسته اقسام میوها بتخصیص
انار شیرین که ارباب ذایقه و تمیز بر انار یزد و ابرقوه و شاهوار ساوه و قم ترجیح میدهند
و الحق جای آن دارد و اقسام انگورهای لطیف نازک الوان در آنجا خوب می باشد و
در آن موسم میوها در بار بسیار بود خصوصا انار که افتقار بحاصل می آید که بتمامی بلاد
و قصبات اذربایجان و اران و گرجستان نقل مینمایند و کافیست اولاد موسی
بیک دو ماوی که با آنسلسله علیه نصیر بیر طوسیه قرب قرابت دارند و الیاس خلیفه
که از زمره خلفا قراجه داغ بتقدم دودمان و افزونی منزلت و مکان امتیاز تمام دارد

دارد و در اوقات بیمن شفقت والتفات شاهی و تربیت و اشفاق اعلیجاهی بحکومت
و دارائی ان مملکت سرافراز گشته با اولاد موسی بیگ یک سلسله اند و در قریه جنت مثال دوزال
منازل مرغوب بلند اساس در غایت دلنشینی و دلگشائی ترتیب داده اند و دران گوشه
نزهت بخش خوان کرم گسترده حسب المقدور تفقد احوال آینده و رونده نموده بشیوه مهمان
نوازی مرعی داشتند و خلیفه مذکور و اولاد موسی بیگ سیاوش و شاهرخ بیگ که جوان قابل خوش
نویس پرهیزکار و از مستعدان روزگار است والیوم در خدمت اشرف بمنصب وزارت
تورچیان عظام رتبه سرافرازی دارد و حیدر بیگ برادر او که در سلک یوزباشیان معتبر
منسلک است با همگی اقوام بلوازم میزبانی که خور مهمان چنان باشد کما ینبغی قیام نموده و بلا
بهمگی اعزه که بعز مرافقت و همصحبتی نواب میرزائی مشرف بودند و ملازمان و منسوبان و
اهل خدمت حسب المقدور خدمات نموده تواضعات و تکلفات آدمیانه بظهور آوردند
همت عالی صاحبی بجناب خلافت پناهی و اولاد گرامی سوغات و ارمغان لایق داده
بهمگی اقوام و مردم ان سلسله خلعتهای فاخر عطا فرمودند و از انجا بنشاط و خرمی متوجه
اردوباد شده در ساعت سعد داخل ان بلده طیبه گشته در منازل خلد اساس
آبا و اجداد نزول فرمودند و صواحب عظام ان بلده از بزرگ و کوچک و وضیع و شریف
بلوازم استقبال نموده اثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند و خدام صاحبی بمقتضای
عطوفت و اشفاق جبلی با کافه مردم ان بلده یارانه و برادرانه سلوک فرموده انواع مرحمتها
که سزاوار بزرگی و بزرگ منشی بود بظهور آورده منتسبان سلسله علیه نصیریه را بخلاع
گرانمایه و ارمغانی نواخته جمیع صواحب و اعیان و ریش سفیدان هر طبقه را حتی اهل
حرفت و صناعت خلعتهای لایق داده باهل صلاح و فقرا و درویشان و عورات
مستحقه عطایا دارجمند فرمودند و لوازم ان برونق دلخواه بجلسیان بیش از حد و قیاس
مرتب و مهیا میگشت و دو سه روز بسیر زیبد و اکلیس تشریف برده بپوسته اوقات گرامی
در کمال مسرت و شکفتگی میگذشت و در میان باغات ان بقعه شریفه کوه بلندی واقع شده که انرا
نظاره مینامند و سبزگاه مردم انجاست و باغات و بساتین فرح بخش که در دامن ان افتاده
و آب ارس که از جانب غربی آمده میگذرد و بغایت مطبوع بنظر در می آید و عالیجناب آصف
صفات آب از کوههای بلند بانجا آورده بفواره بالای نظاره برده و در سطح ان کوه

عمارتی مشتمل بر بیوتات مثمن که هر طرف ایوانی دارد طرح کرده در بالای ان تالاری ساخته اند
که آب بر دور ان عمارت گردد و در برابر هر ایوانی حوضی فواره داده اند و در جانب جنوبی
نظاره ده ذرع پایین تر زمینی واقع است که تخمینا سه چهار جریب بوده باشد و مقرر
فرموده اند که انرا هموار کرده حوض بزرگی در میان او ترتیب دهند که چهار طرفش باغچه
باشد و از بالای نظاره بفواره بحوض مذکور برند که بطریق تخت سفرهات که از امکنه
مشهوره افاق است آب از فواره میان حوض ده گز بالا جسته باشد اما هنوز انچه
مکنون خاطر خیر بنیش بود بظهور نرسیده بود که از گردش چرخ دوار و عادت مالوفه
روزگار ان رفیع جناب را واقعه ناگزیر پیش آمد امید که خلف صدقش که الیوم بیمن تربیت
شاهنشاه صافی طویت حق گذار مسند نشین اورنگ وزارت است باتمام ان موفق گردد
الحاصل تماشای ان مکان نزهت بخش غم بردار کاشانه دل و نظاره ان روشنی
افزای نظارگیان افلاک بود و این رباعی در ان هنگام از مطلع خاطر سر زده بود چون
مناسب مقام بود در وقت تحریر ثبت افتاد رباعی این بقعه که افتاب سیاره
اوست ÷ اوصاف بهشت جمله در باره اوست ۵ صد چشمه نهان بزیر هر خاره
اوست ÷ روشن کن چشم حور نظاره اوست ÷ بالجمله در اول ماه رجب از ان مقام
فرح انجام مراجعت واقع شده تا انتهای ان کاه در مزار جناب خلافت پناهی و اقوام
مناسبت نموده بخدمات قیام داشتند و از انجا ببلده اهر بسعادت زیارت تربت
شریف شیخ العارفین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره فایز گردیدند و از انجا
بدار الارشاد اردبیل آمده منازل انجناب وزارت ماب خواجه محمد رضای وزیر
انجا که در کنار رودخانه و مکان مرغوب واقع شده محل نزول عالی گردید در
حالت تحریر بخاطر رسید که شمه از احوال انجناب در طی اینمقال نگاشته کلک بدایع
نگار گرداند بالجمله خواجه مذکور مردیست مستعد شاعر پیشه مطایبه دوست فکرت
اندیش است مولد انجناب ابا عن جد موضع جوین من اعمال قزوین است پدرش خواجه
ملک از اهل سیاقت و ارباب قلم در خراسان بامر نویسندگی امرا و عظام قیام داشت
از حوادث روزگار و فتور خراسان غارت زده و پریشان بعراق در موطن اصلی
رخت بسرای آخرت کشید خواجه زاده از علو همت و بلند پروازی قرار در نشینی

باخود نتوانست داد بتنک و در ملازمت در آستانه رحمت برعلو مرتبه وکمال کمّاشته تعلیا ن
سعی وتکاپوی بسیار که دولت طلبان روزگار را از آن چاره نیست ملازمت ذوالفقار
خان قراماناو اختیار کرده روز بروز سعی بجهت خدمت نزد او اعتبار میافت مرتبه مرتبه
به بحیه وزارت ترقی کرد چند سال من حب الانفراد والاستقلال بامانهم بر داختن چون
آثار رشد وکاردانی از وجنات احوالش ظاهر و لایح بود بالاخره در سلک وزرا و ارباب
قلم دیوان اعلی انتظام یافته بخدمات وزارت آذربایجان مامور کردید و در سفر خیر اثر
کرجستان بجنس خدمات لایقه فدویت وجانسپاریها که در طی وقایع انسال مرقوم کلک
بیان میکردد و لقب ارجمند فدوی یافته از زمره مقربان مجلس بهشت آیین کشت و در آن
ایام در دار الارشاد اردبیل بخدمات مرجوعه دیوانی مشغولی داشت و بصحبت شعرا و
ارباب نظم و اهل استعداد دانش والفت تمام کرفته بقید مقدور همت بر تفقد احوال این
طبقه میکماشت والحق مرد آدمی بزرک روش درویش منش بذله کوی خوش صحبت و از
سعادتمندان روزکار است نکات شیرین وکلمات سطایبه آمیز رنکین و لطایف و ظرایف
از طبع موزونش سر میزند و شعر را خوب میکوید در غزل ابیات عاشقانه و معانی
دلپذیر رنکین بسیار دارد اما از منظومات او برین رباعی اختصار رفت **رباعی**
آنم که حزین خسته تن می آیم ☙ جان بسته بتار پیرهن می آیم ☙ مانند غباری که به پیچد برباد ☙
پیچیده باه خویشتن می آیم ☙ القصه عالیجناب صاحبی سه روز در اینجا اقامت نموده به
سعادت زیارت حظیره مقدسه سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه که فی الواقع انوار
تجرد و خداجویی از مراقد منوره آن محرمان خلوتسرای وحدت خورشید اساد ولمعان
است مستسعد بودند جناب فدوی القاب از فرط اخلاص و محبت در مقام خدمتکاری
درآمده در تفقد احوال همکنان خود را معاف نداشت و از جانبین تواضعات بزرکانه
بوقوع پیوست و از باخلخال دوانه عراق کشته جناب وزارت مآب چند مرحله مشایعت
نموده لوازم خدمت بجای می آورد و از ایجا طی منازل نموده بدار السلطنه قزوین رسیده
در منازل دلکش که در خیابان باغ سعادت دارند نزول نمود بعد از سه روز عنان
بصوب مقصد اصلی انعطاف داده یکروز در بلده ساوه مهمان خلف الولاه سید
ناصر ولد سید مبارک بودند که حکومت آن بلد باو تعلق داشت و از اینجا بدار المؤمنین

قم آمده

قم آمده در آستانه مطهره معصومه فرود آمده شرف زیارت آنحضرت دریافتند ۲
سادات و موالی و خدمه آن روضه مقدسه را بعطایای ارجمند نوازش فرمودند و در حضور
اهالی قم که انارهای لطیف ابدار آورده بودند انار در زمان حاضر ساخته ارباب ذایقه
و هوش تمیز کردند انار در نهایت شاداب تر و نازکتر بود اکرچه اهالی قم بهیچ وجه قبول
این معنی نکردند اما انا انصاف می نمودند و یکروز نیز در کاشان اقامت فرموده بتاریخ
هشتم شهر شعبان بدار السلطنه اصفهان رسیدند و از اردوباد تا اصفهان در هر
منزل بعد از استراحت و آسودکی از کوفت راه همکی رفقا بمجلس عالی حاضر کشته بصحبت
مشغول میشدند و اهل نغمه و ساز در محفل فیض بخش صاحبی عشرت پیرا بوده بنغمات
دلاویز و ترنمات شکرریز زنک زدای خاطر بودند بمضمون این مقال که **شعر** هر وقت خوش
که دست دهد مغتنم شمار ☙ کس را وقوف نیست که انجام کار چیست ☙ تمامی این سفر از بدایت
تا نهایت بمسرت و شادمانی و شکفتکی بسر آمد همکنان از سعادت هم صحبتی و مجالست
مجلس عالی صاحبی فیض یاب عشرت بودن چند روز از خلاصه عمر شمردند و در حین وصول
دار السلطنه مذکور همانروز بشرف خدمت همایون ملازمت سده سنیه سعادت
نمون مشرف و سرافراز کشته از جانب اشرف تلطفات شاهانه و نوازشات خسروانه
ظهور یافت هرچند در صدد بر داستان عذر تحریر این احوال نخواستند اما چون مسوده
اوراق دقیق تر بود مفصلا در رشته تحریر کشید که هم پاس حقوق نمک خوارگی داشته
باشد و هم شیوه ستوده مردم نوازی دستور العمل بزرکان روزکار و کارآکاهان
دقایق مردمی کردد اکنون از جمله متعرضه باز آمده بر سر حرف نخستین که مقصد و
مطلب اصلی است می رود حضرت القضا علی شانی ظل الهی چند در دولتخانه مبارکه
نقش جهان اصفهان بعشرت و شادمانی کذرانیده بعد از فراغ از عیش و صحبت و شکار
و داد دهی خلایق و انتظام مهمات عراق اراده سیر و شکار مازندران بهشت نشان
از خاطر خطیر همایون سر زده عالیجناب اعتماد الدوله و صدور عظام و امرا و ارکان
دولت را جهت فیصل مهام دیوانی در اصفهان کذاشته با معدودی از مقربان و
خاصان درکاه بجانب مازندران تشریف بردند و زمستان و بهار را در منتهای
آن دیار که از قطعات ریاض جنان نشان میدهد در فصل پاییز و بهار از کثرت

ریاحین وازهار داد رمنتزهات ان دیار که از قطعات ریاض جنان نشان میدهد در فصل بهاری
وبهار از کثرت ریاحین وازهار ولاله و نرکس از بهترین بلاد عالم ومردم ان ولایت را همیشه از کلهای
تازه وتر دماغ جان معطرست **نظم** هوا مشکبو چون نسیم بهار ٭ نه کرم ونه سرد وهمیشه بهار ٭
بنفشه کرفته سراسر زمین ٭ چو خط بر رخ خوبرویان چین ٭ بخرمی واقبال کذرانیده داد خوش ٭
دلی دادند **وقایع متفرقه** از سوانح این سال انکه در مشهد مقدس معلی بیانه میرزا عالمیان ومحراب
خان قاجار حاکم مشهد مقدس بافساد مفسدان وبی حوصلکی اصف سلطان نشان که ظرف
طبیعتش لبریز باده نخوت وغرور شده بود اسباب وحشت اماده کشته منجر بان
شد که الحاجت وعناد میرزای عالمیان محراب خان از طریق ادب وخدمتکاری که تا غایة
سلوک میداشت عدول نموده باد خیره شد وچون صاحب جیش ولشکر بود میرزای
عالمیان بی جهتی ظاهر از و متوهم شده باستانه مقدسه متبرکه تحصن جست وکسان بطرف
فرستاده تفنکچی بسیار جمع کرد وانجا بنین حقیقت حال معروض پایه سریر جاه وجلال کردید
حضرت اعلی از اعمال وافعال جناب میرزا خبط دماغ ونشاء جنونی فهمیده اوراطلب نمودند
ودر مازندران بلازمت اشرف مشرف کشته بمقتضای عمل وزیاده التفاتی نیافت چه
تخفیف در نخوت وغرور او که مانند جنون وخبط دماغ ان بنو مطلوب بود دیکر انکه جناب
خواجه محمد رضا که شمه از احوال او در فوق محرر پیوست ودران وقت هنوز بمرتبه امارت
وزارت اذربایجان نیافته بود در مازندران شرف بساطبوسی دریافته بوفور
اخلاص وحسن خدمات لایقه وکفایت مال دیوان منظور انظار شفقت وتربیت
کشته پرتو انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوالش تافت وتربیه منصب جلیل
المراتب وزارت ومیرزی کل اذربایجان ترقی کرده بین الاقران بدین پایه والاسس
بلندی یافت وهم درین سال منصب رفیع القدر صدارت معظم محال عراق واذر
بایجان ومازندران که بمیر جلال الدین حسن صلاحی تعلق داشت واو فوت شده بود
بمیرزا رضی برادرزاده او که بزیور فضل وکمال اراسته شایسته ان منصب علی داشت
تفویض یافت **ذکر وقف نمودن حضرت اعلی شاهی املاک ومتملکات سرکار اشرف را**
بحضرات چهارده معصوم درین سال ارای سوانح ای اشرف اعلی که مشعل افروز خاطر غیبی روشنی
بخشش دیده بادیک بینان دقایق لادبی است برهنمونی توفیقات یزدانی وتاییدات

آسمانی

اسمانی که همیشه قرین حال خجسته مال انحضرت است جمیع املاک ورقبات مکتب خاصه
خود را که در زمان دولت روزافزون در حیطه تملک وتصرف شرعی انحضرت قرار
کرفته بود وقیمت عادله انها زیاده از یکصد هزار تومان شاهی عراقی وحاصل انها
بعد از وضع منسوبات زراعت به تسعیر وسط وقت قریب بهفت هزار تومان میشد مع
خانات عالیه وقیصریه وچهار بازار ودر میدان نقش جهان اصفهان وحمامات که
دران بلده جنت نشان ترتیب یافته وقف حضرات عالیات مقدسات چهارده معصوم
علیهم السلام فرمودند واقل حاصل را منظور داشته چهارده حصه بدینطریق که اول از ثانی
وثانی از ثالث وثالث از رابع زیاده بوده باشد وهمچنین تا چهاردهم بترتیب مخصوص
حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه باشد وانچه بهریک از حضرات اختصاص یافت چند
محل را که حاصل ان بعد از وضع منسوبات زراعت موازی ان مبلغ تواند بود مخصوص انحضرت
ساختند وتولیت وقف مذکور را مادام الحیات که بزمان ظهور حضرت صاحب الامر
متصل باد بذات اشرف خود وبعد به پادشاهان کرامی نژاد که در ممالک ایران مسند
نشین تخت شاهی ومجالس سریر پادشاهی بوده باشند تفویض فرمودند که بشروطی
که در وقفیه معتبره مرقومه بقلم افادت رقم علامة العلمائی مجتهد الثانی شیخ بهاء الدین
محمد مبین ومسطور است عمل نمایند ومصارف مصروفی اوقاف مذکوره را برای متولی منوط
کردانیدند که بعد از وضع حق التولیه بمصلحت وقت واقتضا در کار در مصارف
مهر سرکار ووجه معاش خدمه ومجاورین وزوار وارباب فضل وکمال وصلحا واتقیا
وطلبه علوم هر محل وانچه رای متولی اقتضا نماید صرف نمایند وثواب انرا بارواح مقدسه
حضرات چهارده معصوم علیهم السلام هدیه فرمودند وچهارده مهر باسم حضرات
عالیات در دار السلطنه اصفهان بسرکاری اعتماد الدوله حاتم بیک ومیرزا رضی صدر
ترتیب یافته انچه در زمان هریک از حضرات مقدسات نقش خاتم مبارک بوده وعلماء
اسلام در کتب مناقب ومفاخر اهل بیت ضبط نموده اند بهمان در ساعت مسعود نقش
نموده ان توقیعات مبارکه را با بندهای مرصع بیواقیت ولالی ثمین بجناب صدارت
پناهی میرزا رضی سپردند که داد وستد هر سرکار با ان مهر مبارک میشده باشد ونیابت
نفس نفیس اشرف را در رتق وفتق اوقاف مذکوره باو رجوع کردند وتفویض این رتبه

عالی علای منصب او گشته باعث زیادتی عزت و اعتبار و افزونی افتخار آن دودمان
گردید و همچنین بر جمیع متملکات سرکار خاصه شریفه رقم وقفیت کشیده بنوعی درین باب مبالغه
فرمودند که مکررا از زبان الهام بیان آنحضرت شنوده شد که میفرمودند که جمیع اشیاء سرکار
من و آنچه اطلاق مالیت بران توان کرد حتی این دو انگشتری که در دست دارم وقفست لیکن
مشروط برانست که بمصرفی رای صوابنمای اشرف که متولی آنهاست اقتضا نماید در راه دین
و دولت صرف نماید و از کتابخانه شریفه آنچه مصاحف و کتب عربی علمی بود از فقه و تفسیر
و حدیث و امثال ذلک وقف سرکار امام ثامن ضامن ابو الحسن علی بن موسی الرضا فرموده
باستانه مقدسه فرستادند و آنچه کتب فارسی بود از تواریخ و دواوین و مصنفات اهل
عجم باتمامی چینی آلات از لنگریهای بزرگ فغفوری و مرتبانها و بادیهها و دیگر ظروف نفیسه
فغفوری که در چینیخانه موجود بود وقف آستانه متبرکه صفیه صفویه خلدت
بالانوار القدسیه فرموده نقل آن آستانه مقدسه نشان نمودند و همچنین جواهر نفیسه
و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و الجیات اسبان تازی اشقر نژاد و پاک نژادان دومیه
بانی دکچی و الشهای باد پای حصاری و بختی و ماوراء النهر که در سرکار هیچ پادشاه
دیگر جای چنین فراهم نیامده و گلههای شتر و مواشی و اغنام که از احصا و شمار افزونست
و از دایره تفکر و اوهام بیرون است وقف فرموده جهت هریک مصرفی معین فرمودند
و چون قیمت کل اشیا و متملکات همایون اعلا که رقم وقفیت بران کشیده اند زیاده
از آن بود که مقومان صاحب بصارت مدقق تشخیص توانند داد یا اندیشه فکرت
سنجان و قیاس این جهت توانند نمود بنابران زبان قلم از اظهار آن خاموشی گزیده
چون عقلای دانشور و دانشوران خرد پرور که دقیقه شناسان مدارج افلاک و بینندگان
خفیات نتایج عناصر و افلاک اند بدیده تامل و انصاف نظر بر این امور خجسته اندازند
در خاطرهاشان بیقین پیوندد که در عالم اسباب و مقتضای طبع بشریت و هوا پرستی
که جز و لعظم سلطنت و فرمانروائیست وقوع اینحال از حوصله ارباب تعلق بیرون
اگرچه در ازمنه ماضیه پادشاهان عالیهمم و شهریاران ماتقدم و طبقات سلاطین
صاحبان تخت و نگین توفیق این سعادت عظمی یافته و بی نشا نزد که شیوع خلق شکر نیاید
عالم معنی است صورت وقوع نمی پذیرد هرچند بعضی از ظاهر بینان عالم اسباب کوتهی دست

خرد

خرد و تنگ مایگان را سته باز اردانائی اند نظر بر امور متعارفه زمان و اطوار زمانیان
انداخته اینمعنی را مستبعد میشمارند اما خرد بینکان فکرت اندیش دانند که ذات اقدس
همایون که نهال طوبی مثال اقبالش از جویبار کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء
نشو و نما یافته از آن نور عالم افروزی که انوار هدایت ازلی و تبوع عنایت لم یزلی دامن فیض و
مواطن سریر آرای بارگاه تجرد و تجرید کلام انسوق انجام ما جرا یا سیمنا غیر لی غر لی اعنی
شیر خدا شاه ولایت علی ٭ صیقلی شرک خفی و جلی ٭ تافته و لمعه از آن بر صفحه ضیا
تاثیر حضرت سلطان الاولیاء المحققین شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین طاب ثراه
جد نهم آنحضرت است و اولاد کرام عالیمقام او که منتظمان سلسله ارشاد و بار یافتگان
وحدت سرای اقدس و مرحله پیمایان بادیه تفرید و تجرید اند پرتو انداخته بهره ور است
امثال این امور دور نیست الحمد لله و المنة که ذات اقدس عالی فطرت همایون که گوهر ذات
شاهوار دری صدف پرورد بحر عمیق روزگار که بغواصی دانش و بینش بساحل ظهور
آمده ظاهرش فروغ بخش عالم صورت و ضمیر انور روشن جمعیت آباد جهان معنیست بدیده
بصیرت نظر بر شاهراه قویم تجرد و مسالک اسرار غیبی انداخته بطریق آبا و اجداد سلوک
مینماید و در عالم تعلق انتظام بخش کارخانه بی تعلقی گشته از جرعههای لبریز پیاله هوشی
که درویشان خمخانه سلطنت را از آن چاره نیست و هواپرستان اقلیم فرمان
روائی از آن گزیر نباشد خوشگوار هشیاری می نوشند و در خرابآباد صورت
بمعموری عالم معنی می کوشند رجا واثق است که از میمنت این نیت خیر امنیت در دنیا
منتهی بمقاصد عالیه فائز گشته زمان دولت سعادت قرینش بظهور حضرت صاحب
العصر و الزمان علیه صلوات الله الملک المنان اتصال یابد عالمیان از سطوت
جاه و جلالش در ربقه آسودگی غنوده گلزار همیشه بهار آسودگی از رشحات ابر در
نثار معدلتش تازه و تر و در عقبا از شفاعت شفیع روز محشر دستگیری گاکوش
بهره ور باشند **بیت** الهی تو این شاه والاتبار ٭ که هست از کهان و مهان
یادگار ٭ بر اورنگ شاهیش پاینده دار ٭ دلش را بنور یقین زنده دار ٭ بدارش
بر اورنگ فرماندهی ٭ که میزیبدش تخت شاهنشهی ٭ خدایا بحق زمین و زمان ٭
که از بهر آسایش انس و جان ٭ بعمر طبیعی رسان سال او ٭ جهان از جوان دار ز اقبال او ٭

ذکر وقایع سنه پیچی ئیل که بعضی موافق ست عشر و الف و برخی مطابق سبع عشر و الف که سال
بیست و دوم جلوس اقدس همایون شاهنشاهیست نوروز فیروز این سال
خجسته اطوار سعادت انجام در روز پنجشنبه شهر ذی حجة الحرام بفرخی و فرخندگی اتفاق
افتاد طراوت ایام بهار نزهت بخش گلشن روزگار گردید و عالم پیر که از دم سردی فسردگی
یافته بود نشاط جوانی از سر گرفت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ولایات مازندران
عشرت نشان مسرت پیرا بود، بسیر و شکار مشغولی داشتند و بعد از آنکه هوای
مازندران از درجه اعتدال تجاوز نموده، روی بگرمی آورد نشاط سیر و شکار حدود
صفاهان در خاطر اقدس پدید آمد سایه عاطفت بر مفارق متوطنان آن دیار گسترده و
دار الخلافه با اقامت امرا و اعیان به ییلاقات کهنه و زیدن تشریف برده چند روز در آن
حدود عشرت پیرا بودند و در آن ایام اخبار مسرت آثار از جانب دار السلام بغداد رسید
که موجب بهجت و شادمانی گشت همگنان بفتح بغداد و بدست در آمدن آن خطه ارم
بنیاد امیدوار شدند اما چون برحسب کلام الامور مرهونة باوقاتها هر امری را
زمانی مقدر است و هنوز زمانه ادراک آن زمان نکرده بود قضیه فتح بغداد در تعویق
افتاده بمنصه ظهور نرسید شرح این سرگذشت آنکه قبل ازین سمت گذارش یافت
که بعد از فتح اروان احمد محمد پاشا پسرش شمارد و دولتخواهی دودمان عثمانی ظاهر ساخته
ارکان دولت آنخاندان پسران او را بازار دولتخواهی و گرفتاری پدر ترتیب فرموده
خاطر ایشان از اعمال سابق پدر اطمینان بخشیدند و منشور حکومت بغداد باسم محمد پاشا
و سنجق حله باسم برادرش مصطفی پاشا فرستاده، ایشان با طاعت و انقیاد دودمان
آل عثمانی رایت ساختند و محمد پاشا طریق اطاعت و انقیاد مسلوک داشته تمامت
عراق عرب را ضبط نموده کمال استقلال یافت و اما بجهت آنکه بر لشکر بغداد مسلط باشد
ملازم خاصه بسیار که در میانه رومیه سکبان مشهور است بهم رسانیده اکثر منافع
و مداخل هوایی بغداد بعلوفه و مرسومات سکبانان مصروف میگشت بدین جهت
علوفه و تیمار زعما و لشکریان بغداد نقصان پذیرفت و عظمای لشکر با او دل دگر
گون کرده، در مقام عناد در آمدند و از کثرت سکبانان و اقتداری که یافته بود در خود
قدرت بر دفع و رفع او نیافته با یکی از چهرکان مواضعه نموده بقتل او اغوا نمودند

وچهرکان

وچهرکان در هنگام فرصت او را در کوشک نارین قلعه که خلوت خاص او بود مقتول
گردانیدند و سکبانان بر سر مصطفی پاشا برادر او جمعیت نموده، بحکومت بغداد رقم
اختصاص کشیدند و او دست بخونریزی برآورده جمعی را که مظنه خلاف و فساد
با ایشان داشت از میان برداشت و اموال و اسباب ایشان را بسکبانان قسمت
نموده قوت و قدرت زیاده از پیش دریافت و لشکریان بغداد خایف و هراسان
می بودند چند روزی میانه ایشان بوساطت مصلحانه گرگ آشتی روی نموده
لشکریان طوعا او کرها قدم در دایره متابعت او نهادند و در خلال این احوال
سلطان احمد پادشاه روم مراد پاشا را که در زمان فرمانفرمای جدش سلطان مراد
امیر الامرای قرامان بود و همراه عثمان سردار بدار السلطنه تبریز آمده در معارکی که از
که شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا با آن گروه مینمود گرفتار لشکر قزلباش
گشته شش سال در قلعه قهقهه محبوس بود و در اوان جلوس همایون شاهی که میانه
آنحضرت و سلطان مراد صورت صلحی روی نمود و از جانبین اطلاق اسیران کردند
او را باز فرستادند هر چند که بیگلربیگی ولایتی بود بنابر وفور عقل و کاردانی و تجربه
روزگار او را وزیر اعظم و سردار گردانید انتظام ممالک عثمانی را که از استیلاء
و طغیان طبقه جلالی و برهم زدگی سرحد که در طی احوال جلالیان رقمزده کلک بیان میگردد
در رحل و حلب خیمه اقامت نصب نموده بتدارک امور ملکداری مشغول
بود و چون اخبار بغداد و استیلای مصطفی پاشا مذکور را استماع نمود حکومت آنولایت
را بمحمود پاشا ولد جغال اغلی تفویض نموده استمالت نامها بسپاه بغداد و سرد
اران قبایل عرب که در سواد عراق عرب و جزیره میباشند نوشته بمعاونت
و همراهی او ترغیب نموده بود و محمود پاشا بسواد عراق عرب در آمده در بغداد
کهنه نزول نمود آقایان و لشکریان بغداد چون از آمدن او خبر یافتند سر از اطاعت
و انقیاد مصطفی پاشا پیچیده خیرگی آغاز نهادند و ابواب موافقت بالکلیه مسدود
ساخته در مخالفت کوشیدند و چون حال برین منوال مشاهده نمود باتفاق سکبانان
نارین قلعه را مضبوط ساخته توسل بدرگاه جهان پناه شاهی آورده جسته عرایض
و کتابات بخدمت اشرف و امرای عظام سرحد نوشته بیرام خان ولد سولاغ حسین

تکلو که در ایام فترت بیغداد رفته در انجا میبود بپایه سریر اعلی فرستاده وعرضه داشت نمود
که هرگاه رایات جلال بدینصوب در حرکت آید یکی از امراء عظام را با فوجی از جنود ظفر
شعار بدینصوب فرستند شهر و قلعه بغداد را بنوابان ان درگاه سپرده خود
ببندگی انحضرت می آیم حسن خان بیگلربیگی تلو و علیشکر وقاسم سلطان ایمانلو افشار
با فوجی از جنود نصرت شعار تا کنار آب ماهی دشت رفته منتظر امر واشاره همایون
بودند که بدانچه حکم جهانمطاع عز صدور یابد بعمل اورند بیرام خان وفرستادگان مصطفی
پاشا در ییلاق فریدن بپایه سریر اعلی شاهی رسیده سعادت بساطبوسی دریافته
بنوازشات شاهانه سرافراز شدند وجهت مصطفی پاشا خلعتهای فاخر ارسال
داشته احکام عنایت آمیز عز اصدار یافت که در همه جهت خود مردانه بوده بحراست قلعه
مشغول باشد که اینک موکب همایون فال بفیروزی واقبال میرسد وبامرای عظام ان
سرحد حکم شد که مستعد یورش بغداد بوده اماده باشند که چون رایات جلال بدان
حدود رسد ایشان پیشتر روانه شوند میانه جنود بغداد وسکبانان پاشا نایره
حرب وقتال اشتعال یافته هر روزه بین الجانبین کشش بظهور می آمد ومحمود پاشا
عصیان وطغیان ولدارزون احمد و بی لعندالی سکبانان والتجاء ایشان بدرگاه سعادت
اشیان واوازه حرکت لشکر قزلباش شنیده باوجود مبالغه وتحریک لشکر بغداد
جرئت امدن نمیکرد درین اثنا روزی سکبانان هجوم نموده از قلعه بشهر ومحلات
بر آمدن شروع در قتل وغارت نمودند وجنود بغداد که در شهر بودند اوازه آمدن محمود
پاشا وسپاه عرب شایع ساخته سر راه بر سکبانان گرفتند فیمابین حربی در غایت صعوبت
اتفاق افتاد وجنود بغداد غالب آمده جمعی کثیر در کوچه ومحلات طعمه تیغ فنا گشتند
وبقیة السیف روی بقلعه آوردند ومحمود پاشا ازین خبر بفتح وظفر امیدوار گشته به
معاونت واستظهار میر ناصر ولد مهنا عرب که با فوجی کثیر بمعاونت او امده بود از دجله
گذشته ببغداد امد ولشکریان بغداد قوت گرفته در محاصره نادین قلعه وتضییق
محصوران ساعی گشتند مصطفی پاشا از امدن محمود پاشا بشهر واستیلاء جنود بغداد
هراسان گشته چون بسیاری از مردم او کشته شده بودند از قضیه مرا درش یادلورد
بر سایر مردم خود بی اعتماد گشت واز غایت خوف وبیم چند روزی صبر نمود که فرستادگان

او از درگاه معلا مامور نموده مدد لشکر قزلباش باو رسد کس نزد محمود پاشا فرستاده
بتمهید معذرت پرداخت وسخن صلح بمیان آورده قرار داد که چون حلب
الامر پادشاهی سنجق اوست ازجانبین لشکریان متعرض یکدیگر نشوند که او بغداد را
بپاشا گذاشته با اموال واسباب وسلازمان خاصه خود بدجله رود ومحمود پاشا
این مقدمه را غنیمت دانسته رضا بمصالحه داد واز جانبین عهد وپیمان بمیان آمده مصطفی
پاشا با مردم خود از نادین قلعه بیرون رفته روی بدجله آورد وعاقبت روی امید
بدرگاه عالم پناه آورده شرح ان در وقایع سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد بالجمله
محمود پاشا در همان روز داخل قلعه شده بحکومت مشغول گردید مقارن وصول
بیرام خان ورفقا باردوی حسن خان واسرا این خبر بایشان رسید ورایات ظفر
ایات در راق النگ همدان بود که عرایض امرا رسیده حقایق حالات بغداد معلوم گشت
چون شدت گرمای بغداد وسورت حرارت آفتاب روی در افزایش داشت دران
وقت ان عزیمت صورت وقوع نیافت وچند روزی در حدود همدان ودرجزین بانتظام
مهام مملکت وداد دهی خلایق وسیاست دزد وقطاع الطریق الوار واکراد پرداخته
درباب یورش بغداد که سالها در ضمیر انور رسوخ داشت تدبیرات می اندیشیدند
که اخبار آمدن جلالیان شایع گردیده بالکلیه انعزیمت را توراعایق گشت **ذکر احوال
جلالیان وبیان محاربات ایشان با رومیان وآمدن فوجی از انطبقه بدرگاه سعادت نشان
شهریار ایران** بر خردمندان تیزهوش وتیزهوشان سخن نیوش پوشیده
نماند که مکرر درین نسخه عالم ارا بتخصیص در دیباچه کتاب اشعار شده
که هرچند مراد از تسوید اوراق شرح احوال ایران وایرانیان است اما بنا بر ارتباط
سخن واطلاع بر احوال نو وکهن ناگزیر است که اندکی از احوال هر طایفه که موقوف
علیه مقصد اصلیست بر سبیل اجمال در طی تحریر وقایع ایران نگاشته کلک بیان
گردد که پرتو شعار مطالعه کنندگان بر بزمگاه ایوان بلند ارکان سخن تافته
اموری که ضروری در یافت مطلب است مبهم نماند لهذا مجملی از احوال جلالیان
بدستیاری کلک پرداز مرقوم صحیفه راز میگرداند مجملا رومیان جماعتی
را که بپادشاه زمان عاصی گشته بنهب وغارت وتخریب ولایت مشغول میکردند

جلالی می‌نامند وجه تسمیه آنچه بخاطر ناقص میرسد آنست که سابقا اینطایفه بمظاهر جلالی اند
که رحم و عفو و صفح در نهاد ایشان نیست بالجمله اول کسی که درین عهد در ولایت روم شور
انگیزی کرده جلالی گشت شخصی بود از نویسندگان فرومایه روم مشهور بقرایازیجی
که در اوان سلطنت و پادشاهی سلطان محمد خان بن سلطان مراد در حدود اماسیه
و توقات آغاز شورش و فساد کرده گروهی از اجامره و اوباش را ببذل اموال و ایثار
درم و دینار که از قطع طریق و غارت مترددین و تجار بدست می‌آورد فریب داده آوازه
شجاعت و سخاوت در اطراف و جوانب آن ولایت انداخت جمعی سست رایان هرزه کار
و لوندات آشفته روزگار بطمع درم و دینار فراهم آمدند هرچند روز ولایتی را میتاخت
و هرچند گاه در مقامی رحل اقامت می‌انداخت عدد لشکریانش بچهار پنج هزار رسید در ان
اثنا یازیجی مذکور باجل طبیعی فوت شد حسن بیک برادرش قایم مقام گردید چون
نام یازیجی در ولایت روم مشهور گشته بلند آوازگی یافته بود او نیز بدستور برادر
بیازیجی ملقب گردید و زیاده از برادر ولوله و آشوب در ان ولایت انداخته نامها
بظهور آورد ارکان دولت پادشاه و بکلربیکیان ممالک روم در اول حال زیاده ممشا
از یازیجی نگرفته در دفع فساد او مساهله و اهمال نمودند و چون ریاست طبقه
جلالی بر مسند آن او قرار گرفت و آوازه صلابت و مهابت و صیت شجاعت و سخاوت
او زیاده از برادرش شیوع یافت آشفته رایان هر طبقه و تیره روزگاران هر طایفه
که ملاقات تأهلی نداشتند بر سر او جمع شده بقتل سپاهیان روم یعنی جماعتی که سمت ملازمت
پادشاه دارند باخذ اموال ایشان دندان طمع تیز کردند و او بر خلاف برادر متعرض تجار
و رعایا کمتر میشد اما در قتل و غارت رومیه چنان مبالغه میکرد که هر کس بچنگ او و
مردم او می‌افتاد امکان خلاصی نداشت و از قوافل و تجار و مترددین هر کس باو مبادی
آشنایی میکرد از و قول گرفته متوجه مقصد میشد باندک پیشکشی از ایشان قناعت
نموده متعرض مال ایشان نمیگشت و همچنین اهالی هر ولایت که باو تحفه و پیشکشی می
فرستادند از آسیب لشکر او در امان بودند و مردم هر جا که در مقام تمرد و سرکشی در می
آمدند آن قصبه را بجاروب نهب و غارت تاراج میرفتند حکام و پاشایان اطراف
راه مترددین مسدود یافته در قلعها خزیده قوت مدافعه او نداشتند و مردمان

شهر

شهر و ولایت جز اطاعت و انقیاد چاره نمی‌یافتند عدد لشکریان او بده هزار پانزده هزار
رسید مجملا حکمش در اکثر ولایات اناطولی روم جاری گشت و هر براتی بعمال دفترداران
و اهالی هر دیار می‌نوشت بحصول موصول گردید و بهر جا رفت مال امانی گرفت یکمرتبه امرا و پا
شایان در مقام دفع فساد او در آمده بقدر جمعیتی کردند و یازیجی خبر یافته سبک نهضت
سلک جمعیت ایشان را متفرق و پراکنده ساخته غنیمت فراوان بدست آورد ارکان
دولت پادشاهی توجه دفع این حادثه گشته بمنصب سرداری از پاشایان معتبر روم
جعفر پاشا تعیین نموده با گروهی از ینکچریان و قاپوقولی که عبارت از ملازمان پای تخت
است بر سر او فرستادند و از و شکست یافته کاری نساخت و بملاطیه گریخت و یازیجی بعد
از انهزام پاشا اساس سلطنت طرح انداخته و میان مردم خود امرا و ملوک پاشایان تعیین
کرد مرتبه دیگر حسن پاشا ولد محمد پاشا را که در زمان سلطان سلیمان پدرش وزیر
اعظم بوده و خود از امرای روم بکثرت مال و منال وافر و فی تجملات و احمال و اثقال
امتیاز تمام و بمصاهرت دودمان آل عثمان اختصاص داشت و در ان حین در کمال حشمت
و علو شان بیگلربیگی دار السلام بود و باصابت رای و حسن تدبیر و شجاعت و مردانگی
بین الجمهور مشهور سردار کرده حکام و پاشایان ارض روم و ارزنجان و امثال او را با
شریف پاشا بیگلربیگی روان که از عقلا و مدبران کاردیده بود برفاقت و همراهی بر دفع
یازیجی مامور گردانیدند و حسن پاشا در کمال شوکت و اقتدار از دار السلام بیرون آمده
بجانب توقات رفت و لشکریان اطراف باو پیوستند و اردوی او غرق خزاین و
احمال و اثقال را گذاشت که باهستگی آورند و با لشکر سپاهی روانه شد و یازیجی در کمال نخوت
و غرور زیاده حسابی از حسن پاشا و جنود روم که مکرر آزموده بود نگرفته خود متوجه
محاربه او شد امرا و ملوک پاشایان خود را با سپاه جرار بمقابله او فرستاد و در حوالی
توقات تلاقی فریقین روی داد محاربه عظیم بوقوع پیوست و حسن پاشا ظفر یافته
شکست بجانب جلالی افتاد و در ان معرکه بسیاری از اوباش جلالی را اعدام نمودند
و بقیة السیف پراکنده شدند و یازیجی خبر انهزام مردم خود را شنیده با بقیه جنود جلالی
از توقات بیرون آمده متوجه جانب رومیان گشت چون بمقابله دشمن رسید مرد
مقاومت با آن سپاه در حیز قدرت خود ندید بعد از اندک زد و خوردی سالک طریق فرار شد

وباسه چهار هزار که با او بودند خود را بکوهستانهای دور دست کشید وحسن پاشا مظفر
ومنصور در توقات نزول نموده دست از تعاقب جلالیان باز داشت و وجود وعدم
انقوم را علی السویه پنداشته دیگر بان حرکت شان را محال انگاشت اما یازیجی مذکور چند روز
در کوههای صعب المسالک بسر برده جمعی از پراکندگان جلالی باو پیوستند وچنان خود را
بی نام ونشان کردانیدند که اصلا از وی و مردم او در ان حدود اثری ظاهر نشد اما در خفیه کسان
بتوقات فرستاده بتفحص احوال بود وحسن پاشا با معدودی از خواص ملازمان در قلعه اقامت
داشت وسایر لشکری در شهر بجا نهاده دامن اصحاب ثروت ومکنت بعیش وعشرت مشغول
بودند واکثر مردم بی بضاعت جهت ما یحتاج خود وعلیق اسبان باطراف وجوانب متفرق
شده بودند وچون یازیجی از احوال حسن پاشا وغفلت مردم او کما ینبغی خبر یافت عزیمت
ان نمود که ایلغار نموده علی الغفله بشهر توقات در آید وجمعی را بمحافظت دروب قلعه
کماشته لشکریان که در شهر باشند بتیغ انتقام بکذراند و دستبردی نماید با موازی هفت
هزار کس که نزد او فراهم امده بودند بدین خیال در حرکت امد بخت اقبالی که او را استقبال
کرده بود که کوچ حسن پاشا و مردم او با تمامی اغرق وخزاین واسباب وجهات که از عقب
او می امدند بترتیب یکهزار شتر بار وتا یکهزار نفر از سپاهی وخدمتکار همراه بود دوچار
او شد یازیجی دایره کردار بر ایشان محیط کشته سپاهیان را بتیغ انتقام کذرانید تمامی
نسا وصبیان ودختران صاحب جمال وخزاین واموال ومرصع الات که سالها اندوخته بحسن
دکان بود بدست یازیجی در آمد وخاطر از ضبط انها فارغ ساخته از برق وباد سرعت
استعاره کرده بر سر توقات رفت خبر امدن یازیجی و واقعه مذکور بحسن پاشا رسید
از غایت حیرت که از بی ناموسی بر وغلبه کرده بود با همه دانش وبینش که داشت راه متوا
کم کرده دیده بصیرتش از تدبیر ایفاده پوشیده کشت وسراسیمکی تمام بحال او ومردم او راه
یافته فرصت جمعیت وقدرت مقابله نیافتند وهر کروهی حیات را غنیمت شمرده
بطرفی بدر رفتند وحسن پاشا بتحصن وقلعه داری چاره نیافته در کمال پریشانی در
اندرون قلعه توقات متحصن کردید ویازیجی بشهر در امده هر کس را در انجا یافت براه عدم
فرستاده غنیمت فراوان بدست جلالیان در امده واز روی قدرت واقتدار قلعه را
احاطه نمودند وچون بهانه حیات حسن پاشا از باده غرور وعجب لبریز شده بود از قضا

افرنگی

افرنگی که از جانبین کشاده می یافت در برجی از بروج قلعه بر وخورده قالب تهی کرد وسایر
مردم از واسان طلبیده قلعه را سپردند وکروه جلالی از اموال واسباب حسن پاشا و
جماعت رومیه صاحب ثروت ومکنت کشته از تنکدستی رهایی یافتند ویازیجی حسن
پاشا را که مرغ روحش از قفس بدن پرواز نموده بود از دروازه قلعه از حلق او بیخت وبنا
با انکه صیت قدرت واوان جلادت او در مملکت روم امتیاز یافته بود جسد او چند روز
عبرة للناظرین مصلوب بود و قلعه توقات مجددا بدست یازیجی در امده از اماکن
خود ساخت جماعتی تقریر کردند که حسن پاشا مرد بزرگ منش غیوری بود از واقعه مذکور
بی ارام کشته از کمال غیرت وغلوی غضب والم قطع تعلق از حیات مستعار کرده خود را
مسموم ساخت وبعد از ان یازیجی بصلب کالبد او حکم کرد وراقم حروف این قول را ضعیف می
شمارد علی ای التقدیرین فتحی یازیجی را چنین روی نموده رونقی در کار او پدید امد و
ملتی کامروای دولت بود اما بعد از وقوع اینحال التغییر بسیار در اطوار او راه یافته افعال
ذمیمه خود را باعمال حسنه مبدل ساخت ونظر بر خاتمت ان کار وشامت ان افعال
انداخته او را از سفک دماء ونهب اموال خلایق ملالت تمام دست داد وبساط سلطنت
که کسترده بود در هم نوردید از انهمه خون ریختن وفتنه انکیختن که جهت حصول
مطلب هنوز اندکی از بسیار بظهور رسیده بود پشیمان کردید وچون تدارک اعمال
قبیحه خود را در ان دانست که از خدمت پادشاه ذی جاه روم استدعای عفو تقصیر
وبی ادبیها کرده بمحافظت ثغری از ثغور اسلام مامور کردد که بقیه عمر بغزای کفار
اشتغال نماید کس بپایه سریر سلطنت مصیر عثمانی فرستاده اظهار ندامت واستدعای
ایجاب ملتمس خود وارکان دولت السلسله که در دفع فتنه او متامل بودند این
معنی را فوزی عظیم شمرده او را بایالت ودارایی ولایتی از ولایات اروم ایلی سرحد فرنک
منصوب کردانیده خلعت وطنور فرستاده خاطر او را بمراحم پادشاهانه مطمین وامید
وار کردانیده یازیجی انقیاد امر نموده ترک ان اطوار ناهنجار کرده روانه انصوب کردید
واز طایفه لوندات بعضی رفاقت وهمراهی اختیار نموده جمعی دیکر از و متخلف شدند
واو بمقصد رسیده دو سه سال با کفره فرنک غزا می نمود شخصی روایت کرد که وقتی از
راه دریا بر سر جمعی کفره میرفت در میان کشتی فرمان یافت از جمله متخلفان جنود یازیجی

فولاد نامی متکفل ریاست جماعت جلالی شده در حدود حلب آغاز شورش و شغب و فتنه انگیزی
کرد و همان شیوه پیش گرفته بسیاری از اوباش قلاش نزد او فراهم آمدند و قراقاش نامی
را نیز در حدود ارض روم این هوس در دل پدید آمده همین اراده پیش گرفت چند روزی
در عرصه خلاف تک و دو می‌نمود که در بین انشا سلطان محمد خان بن سلطان مراد بن سلطان
سلیم ثانی بن سلطان سلیمان بن سلطان سلیم ماضی بن سلطان بایزید بن سلطان
محمد فاتح استنبول بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد بن اورخان
بن سلطان عثمان تخت نشین سلطنت را وداع نموده سلطان احمد خان پسرش قایم
مقام سریر دولت عثمانی گردید و او سنان پاشا مشهور بجغال اغلی که سبق ذکر یافت
وزیر اعظم و سردار کرده بسرحد قزلباش فرستاد و او قراقاش را بمواعظ و نصایح
از آن شیوه ناستوده باز آورده باطاعت و انقیاد پادشاهی دل‌نعب ساخته و او در
ارض روم سردار را ملاقات نموده ترک فتنه انگیزی کرد و در آن سفر با معدودی
همراه جغال اغلی بود اما خان فولاد را در حدود حلب ترقی عظیم روی داد و از اعیان
آن ولایت و تجار و متمردین مسلمان و فرنگی مال بسیار گرفته بلشکر داد و در سال دیگر
که جغال اغلی از صولت سپاه قزلباش از وان فرار نموده بصحرای موش رفت بوعظ و نصیحت
او را باطاعت و انقیاد درآورده ایالت ولایت حلب و توابع آن بخان فولاد مذکور
نامزد نمود و استمالت نامها ارسال داشته از و در دفع فتنه قزلباش استمداد کرد و او
بهین مژده مغرور گشته ترک مخالفت کرد و وعده داد که با قشون آراسته باردوی
سردار بپیوندد و در روزی که میانه جغال اغلی و سپاه قزلباش در حوالی تبریز اتفاق
افتاد و او با سه هزار سوار بطسوج رسید [illegible] انهزام رومیه چنانچه در محل
خود سمت تحریر یافته گریختگان لشکر بطسوج رسیدند خان فولاد نیز از آنجا سالک
طریق فرار گشت و در حدود خطه وان با سردار ملاقات نمود جغال اغلی بجهت دیر آمدن
او را مورد عتاب و خطاب گردانید در میان او و دیار بکر پاشا نه سردار بقتل
رسید پسرش بخان فولاد اغلی مشهور گشت طبل مخالفت کوفته حلب را بحیطه ضبط
درآورد و گروه جلالی بر سر او جمع شده از ولایات حلب و نواحی آن مال بیحساب گرفته
باوباش و لوندات داد و تا موازی بیست هزار کس بر سر او مجتمع گشته لوای مخالفت ٤

بادشاه

پادشاه روم مرتفع گردانید محمد پاشا مشهور بقلندر اغلی نیز که در سلک چاوشان درگاه
عالی منسلک و بغایت بزرگ منش و بلند پرواز بود از جانب سردار حاکم خبیص شد و حاکم
سابق تمکین او نکرد بلکه در مقام قصد او درآمد و این معنی با انگیز سردار دانسته بدین
جهت سر بمخالفت بر روی کشیده جلالی شد و چون جغال اغلی در دیار بکر طبل رحیل
کوفته بعالم آخرت شتافت محمد پاشا را در بین انام ترقی عظیم روی داد بنهب و غارت و تخریب
ولایت مشغول و بناحیه بروسا که پای تخت سلاطین سابق عثمانی بود رفته آتش قهر
بر مقبره سلاطین عثمانی زده صندوق پوشها و قنادیل طلا و نقره و حلی و زیور گورخانه
آل عثمان را تصرف نموده بلوندات داد بی‌اندامی بسیار از او و طبقه او صدور یافت
رومیه بدفع او قادر نگشتند یکمرتبه لشکری از استنبول بر سر او آمد کاری نساختند
و قبل از این طویل نامی سرخیل گروهی از لوندات و ارباب طغیان گشته در ما بین حلب
و دیار بکر لوای عظمت برافراخته بود و او را نیز جمعیت تمام دست داده رایات بلند
برافراشت القصه از محمد بروسا تا ارض روم تمامی ولایات اناطولی پایمال سم ستور
جلالی گشته خرابی تمام بمملکتها راه یافت و سلطان احمد خان خواند کار و ارکان دولت
خاندان عثمانی دفع دشمن خانگی را از دیگر امور اهم و اولی دانسته بفکر دفع جلالی افتاده
مراد پاشا را که مرد عاقل روزگار دیده صاحب رای و تدبیر بود و شمه از احوال او گذشت
وزیر اعظم و سردار کرده بدفع فساد سرکشان فرنگیه فرستاده بودند آن بحالات خبر
دادند و او بمصلحت وقت و اقتضای زمان با فرنگیه مدارا کرده با جمعی حکایات صلح
بیان آورده بجمعی دیگر خراج نهاده و مهمات سرحد فرنگیه بمقتضای عقل و دانش فی الجمله
صورت ظاهر داده عود نمود و لشکر عظیم از روم ایلی و قاپو قولی و اناطولی و سالک
و قرامان و طرابلس و سایر ممالک عثمانی مرتب داشته بدفع فتنه جلالی کمر بست و
نخست بجانب حلب و دفع فتنه خان فولاد اغلی توجه نمود پسر خان فولاد با بیست هزار
کس از لوندات بمقابله او درآمد مراد پاشا که مرد عاقل کاردان و مرحله پیمای نشیب
و فراز روزگار بود در اوایل حال تن بمحاربه در نداد و بموعظه و پند جنگ را در حیز
تاخیر انداخته از وعده و وعید سخن راند و او این معنی را حمل بر ضعف و زبونی لشکر
روم کرده از شرایط حزم و ساختگی حرب غافل افتاد و مراد پاشا سپاهیگری و مهارت

نام و ننگ بر و ر اساد مجنک شده با فنون آراسته قدم در میدان مبارزت نهاد خان فولاد
اغلی نیز سراسیمه وار خود را ساخته حرب کردانیده بمقابله او در آمد و بین الجانبین قتالی
فاحش روی داده شکست بجانب لوندات افتاد و بسیاری ازان طبقه در معرکه هیجا
عرصه تیغ فنا کشتند خان فولاد اغلی روی از معرکه بر تافته خود را بشهر حلب رسانید و در قلعه
متحصن کشته بضبط برج و باره و استحکام دروازه مشغول کردید کریختکان معرکه اکثر از کرد
طویل نهفته بر سر او جمع شده و مراد پاشا در ظاهر حلب خیمه اقامت نصب نموده بتسخیر قلعه
پرداخت و بتدابیر صایبه و لطایف الحیل قلعه را بدست آورده از خان فولادیان اثر نکذاشته
ساحت آن ولایت را از خار تعرض آن طبقه پاک کرده دامن همت بدفع سایر جلالیان بر میان
زد از قضا آلهی طویل که سرکرده آن طبقه شده قوت تمام کرفته رخت حیات ازین جهان فانی
بسرای آخرت کشید از جنود او دو سه هزار کس محمد بیک نام برادر او را که هنوز ملتجی نشده
بود دست آویز خود ساخته بمحمد پاشای قلندر اغلی پیوستند قرا سعید نیز که از اعراب
بادیه جلال شده آوازه شجاعت و جلادتش در روم منتشر شده بود باو ملحق کردیده
طایفه جلالی همکی باردوی او مجتمع کشتند و علم دولت قلندر اغلی بالائی کرفته بهر شهر و ولایت
که رسید انچه خواست کرفت و بپای هر قلعه که وارد کشت انچه از سپاهی و رعیت طلب نمود
جز دادن چاره نیافتند و مراد پاشا دران سال با آن طبقه مدارا بسر کرده در حلب قشلاق
نموده متوجه دفع ایشان نشد و درین سال که بحساب موافق ست و عشر و الف است
عساکر روم را فراهم آورده بجانب جلالیان در حرکت آمد قلندر نیز با امرا و سر
داران و ملوک باشیان که مقدم ایشان قرا سعید عرب برادر طویل و کردجیلد و الغاجن
بیری و کنج محمد و حسین بیک ارماوت و قرا حسین و تومال عیسی و غیر ذلک بود مند
بمحاربه او توجه نموده کوچ بر کوچ بجانب اردوی سردار روانه شدند و چون بارها
با رومیه جنگها کرده با آنکه مردمی بسیار از ایشان را شکسته بودند و در بن هزیمت
نیز داده حسابی از رومیان نکرفته در کمال نخوت و غرور طی مسافت می نمودند تا بین
الفریقین بعد بقرب انجامید و مراد پاشا از جلادت و دلیری جلالی اندیشیده فراز
کوهی را جهت اقامت اردو اختیار نموده خود را به بلندی کشید و عرابه و زنجیر
در دامنه کوه که پیش روی هر دو لشکر بود قرار داده بود که بتدریج با آن کروه جنک کند

بلطایف

بلطایف الحیل تفرقه در میان ایشان اندازد اما قلندر اغلی و اتباع او از اطوار سردار ضعف
و زبونی تفرس نموده در جنک تعجیل کردند و با موازی بیست هزار کس از اردوی خود بعزم
جنک بیرون آمده بغرور موفور بر سر مراد پاشا راندند و او بر قرار همان بلندی صفوف آراسته
مستعد قتال کشت اما مردم خود را رخصت پایین آمدن نمیداد و جلالیان در دامنه
آن مکان مرتفع تک و دو در دامن دلیریها کردند و چون بصفوف سپاه روم نزدیک
شدند ناکاه نشان در فراز و نشیب آن کوه از تک و دو بستوه آمده بود توپچیان
و تفنکچیان توپ و تفنک بر ایشان ریختند و جمعیت ایشان از هم کسیختند درین
اثنا مراد پاشا عسکر روم را رخصت محاربه داد اروام با اسبان آسوده روی بمعرکه
آوردند و جلالیان نیز داد مردانکی داده میانه آن دو کروه قتال فاحش و حربی صعب
اتفاق افتاد و غلبه از جانب رومیان بوقوع پیوسته خلقی کثیر از طبقه جلالی در معرکه
بقتل آمدند آخر روز سرداران جلالی ضعف خود را مشاهده نموده دست از محاربه
کشیده بجانب اردوی خود در حرکت آمدند و رومیان نیز عنان از تعاقب باز کشیده
باردوی خود در رفتند قلندر اغلی و سرداران جلالی از جلادت و پیش دستی که کرده بودند
پشیمان کشته چاره جوی شدند دانسته که دیکر مقابله و مقاتله با آن لشکر از حیز قدرت
ایشان بیرون است و روز دیکر رومیه دست از صید زخم خورده خود باز نخواهند داشت
و از روی غلبه و اقتدار بفیصل کار ایشان خواهند پرداخت و در همان شب اردوی
خود را بجا کذاشته و اکثر اغرق و احمال و اثقال را ریخته جریده و سبکبار و از ده هزار
کس کم بیش روی بطرف ارض روم آورده در ان شب تا ده فرسخ راندند و مراد پاشا روز
دیکر از فرار ایشان اطلاع یافته ازان بلندی کوچ کرده در مکان مناسب خیام نصرت و
فیروزی نصب کرد و اردوی جلالیان تاراج رومیان کردید و ابراهیم پاشای مشهور
به الکچی اغلی را با بیست هزار کس متعاقب جلالیان نامزد کرد الکچی اغلی بتعاقب ایشان
در حرکت آمده تا ارض روم در دو محل با ایشان رسید و بین الجانبین محاربه بوقوع
پیوسته در کرت اول غلبه از جانب جلالی واقع شده رومیان کاری نساختند و چون
جماعت جلالیه راه فرار میپیمودند و اسبان ایشان زبون شده بود و مع هذا الحظ از
ادوار و شبکیر نیاسودند الکچی دست از تعاقب ایشان باز نداشته باد دیکر در حدود

ارض روم میان طایفه رسیده آهنگ محاربه را ساز داد و چون طاقت مقاومت و قدرت
محاربه جنود جلالی نمانده در حمله اول جمعی کثیر از آن طایفه بر خاک هلاک افتادند بقیة السیف
بحفظ حال خود کوشیده جنگ کنان راه هزیمت می پیمودند تا خود را به سرحد الکاء قزلباش
رسانیدند بنابر آن رومیه قدم باز کشیده پیشتر نیامدند و جلالیان از آنجا احرام آستان
عتبه اقبال شاهی بسته کس نزد امیرگونه خان بایروان فرستاده از آمدن خود اعلام
دادند و قلندر اغلی با جنود خاصه بر ساقه لشکر ایستاده سرداران بلوک روانه
گشتند و پاشا نیز متعاقب بقوم ملحق گشته از خوف حادثه ایمن یافتند و امیرگونه
خان حقایق حال بدرگاه سلیمان مثال عرض کرده مقارن این حال حسن بیک ارساوت
که نامش در زمره سرداران جلالی مذکور شد از جانب محمد پاشا قلندر اغلی و اعیان جلالی
بدرگاه جهان پناه آمده عریضه داشتی مشتمل بر اظهار خلوص عقیدت و شاهی سیونی و
این که تا بهمه مخالفت ما با رومیه محض محبت و دوستی شاه عالیجاه و دولتخواهی آنحضرت
بود و حضرت اعلی شاهی ظل الهی درباره آن طایفه رعایت آداب فرمانفرمایان عالم ظاهر
نموده فرستاده های مذکور را بخلع فاخره و انعامات وافره نوازش فرموده مناشیر عاطفت
باسم پاشا و سرداران عز صدور یافت و مقرر گشت که چون بنابر توقیر و احترام ایشان
متعاقب یکی از امرا و اعیان دولت قاهره باستقبال ایشان فرستاده میشود در آنجا خود
توقف داشته باشند که بعد از وصول او باتفاق روانه پایه سریر اعلی گردند

ذکر رفتن عالیجناب اعتماد الدوله حاتم بیک باستقبال جلالیان بدار السلطنه تبریز و آوردن سرداران آن طبقه بدار السلطنه اصفهان بعتبه بوسی درگاه جهان پناه شاهنشاه زمان

طوطی شیرین مقال قلم در شکرستان قصه پردازی شرح احوال جلالیان
بدین ترانه ادا می نماید که چون حضرت اعلی از آمدن این طایفه آگاه گشته فرستاده های
مذکور مشمول نوازش و احسان گردانیده شدند چون هنوز بر مکنون خاطر فساد اندود
آن طبقه اطلاع تام حاصل نشده بود و حزم و احتیاط مقتضی آن بود که آن قوم پریشان روزگار
که بلوندی عادت کرده همیشه شورش طلب و فتنه اندوزی و غدار کیش بوده اند محل اعتماد
نبوده باشند رای عالم آرا اقتضا آن کرد که یکی از کاردانان بساط قرب و منزلت که بزیور
عقل و تدبیر آراسته و بحلیه تهور و سخاوت و شجاعت پیراسته باشد باستقبال آن طایفه

فرستند

فرستند که بنظر دوربین مشاهده احوال ایشان نموده درین سال در ولایت آذربایجان
جهت لشکریان قشلاق تعیین نماید و محمد پاشا را با سرداران و اعیان باردوی ظفر
نشان آورد بعد از امعان نظر بحال هر یک از امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت عالیجناب
آصف منزلت اعتماد الدوله حاتم بیک را که متصف بصفات مذکوره و جامع کمالات
صوری و معنوی بود لایق و سزاوار دیده باین خدمت مأمور فرمودند چون مهمان بودند
موازی دوازده هزار تومان زر نقد و دوازده هزار راس گوسفند و بیست
هزار خروار غله بجهت مدد خرج آن جماعت سرانجام یافت و طوامیر سیاهه آن بمهر آن
اعتماد الدوله آصف شان سپردند که در مهام ضروریه ایشان آنچه رای صایب آن
دستور مکرم بمصلحت دولت قاهره اقتضا نماید احکام مطاعه در قلم آید و راقم حروف
جهت انجام این خدمت برفاقت مأمور گردید و جمعی از توپچیان و غلامان و آقا سلطان
مقدم که حاکم زنجان بود مقرر شد که بجناب آصفی ملحق گشته در موکب عالی او بخدمات
او قیام نماید و عالیجناب اعتماد الدوله در رجب و رمضان از اردوی ظفر نشان جدا
شده متوجه دار السلطنه تبریز گشت اما احوال جلالیان آنکه چون آن گروه بیسر
و سامان بایروان رسیدند امیرگونه خان جمعی از امرا و خواص و اعیان مردم خود را باستقبال
فرستاده در اوچ کلیسای که سه فرسخی قلعه ایروانست محل نزول ایشان قرار داده نزل
و ساوری بیرون مقدور فرستاده خدمات شایسته کرد و طرح ضیافت انداخته
در خارج قلعه در عرصه وسیع خیمه های بتکلف و سایبانهای دلپذیر افراخته و فرشهای
ملون گسترده مجلس ملوکانه آراست و پاشا با امرا و سرداران و بلوک باشیان و خواص
و اعیان طلب داشته در آن محفل نشاط با ایشان ملاقات کرد و انواع اشفاق
و دلجوئی که از لوازم میزبانیست بظهور آورده عذرخواهی کرد که چون حارسان
قلعه امینان دولت اند دستور نیست که بی رخصت پادشاه قلعه را که فی الحقیقه خانه دو
لت است گذاشته بیرون روند بدین جهت خود باستقبال نیامدیم بالجمله تا دو سه
هزار کس از آن جماعت بضیافت امیرگونه خان حاضر گشتند و بنوعی بلوازم ضیافت
منعقد گشته مجلس نوردیده شد پاشا با سرداران و بلوک باشیان و خواص
ملازمان با سیصد کس تکلیف حمام کرد که خود را از غبار مکروهات و آلایش محاربات

پی در پی نشست و شوری دهند پاشا و خواص و اعیان از انجا نه خود برده بلوک باشیان و کرکین
مهمان یکی از اقایان و امرای تابین کرده و در مجلس خود مجلس عالی بزرگانه ترتیب داده با
ایشان صحبت ملوکانه داشت و صباح بعد از استحمام رخوت پوشیدنی فراخور حال
بر سر حمام آورده و تواضعات آدمیانه بظهور آورد و سایر میرزایان نیز بامیهمانان خود
بدین شیوه مسلوک عمل نمود همگی را قرین اعزاز و احترام کسیل کردند قاعده جلالیان
انست که اکثر اوقات در مجالس و محافل از شجاعت و دلیری و مردانگیها که از ایشان
ظهور یافته باشد سخن میگویند فراخوران بر یکدیگر تفوق میجویند و صحبت
ایشان منحصر بدین گفتگوست و بزرگی و کوچکی میانه ایشان زیاده مرعی نیست
همانا در مجلس امیرگونه خان میانه پاشا و قراسعید در حالت مستی از احوالات
گذشته و مبارزتها که وقوع یافته گفتگو بهم میشود و قراسعید بی ادبانه در معرض جواب
درآمده پاشا را بجبن و بددلی منسوب میسازد و چون از منزل امیرگونه خان بیرون
آمده متوجه یورت خود میشوند هر دو یکدیگر را بمبارزت میخوانند و آن دو مخمور
باده جهل سنانهای ثعبان مثال بدست گرفته با یکدیگر در نبرد آمدند و پاشا
بقراسعید زخمی زده کرد حیدر و اقاجلن پیری بمیان درآمده ایشان را جدا کردند
بدبخت گروه جلالی سه جوقه شدند قراسعید و برادر طویل با تبعه خود یکجوقه
و پاشا با ملازمان و جمعی بلوک باشیان که هواخواه او بودند یکجوقه و کرد حیدر و اقاجلن
پیری و تبعه ایشان یکجوقه بعد از چند روز که در اوج کلیسیا اقامت نموده از رنج راه
آسوده هر جوقه برای خود کوچ کرده همگی در دارالسلطنه تبریز جمع شدند پیربوداق
خان حاکم تبریز و خواجه محمدرضا وزیر اذربایجان لوازم استقبال بجای آورده هر طبقه
را در مکانی مناسب فرود آورده نزل و ساوری بقدر احتیاج دادند و هر کدام یک
روز بلوازم ضیافت پرداختند بعضی از برادران با مردم خود از تبریز بیرون آمده
روی بعراق نهادند در ین اثنا فرمان لازم الاذعان رسید که از آمدن اعتمادالدوله
آگاه گشتند و پاشا و سرداران معتبر که بیرون نیامده بودند توقف نموده منتظر
وصول آنجناب بودند و همه روزه مایحتاج ایشان تا رسیدن اعتمادالدوله وزیر
اذربایجان سامان میداد القصه اعتمادالدوله چون بخدمت مامور گردید سالار

وسرانجام یراق و ضروریات آن سفر از البسه و اقمشه و ماکول و مشروب وغیرها
بروجه لایق نموده روی بمقصد آورد و دست دریا نوال ببذل و احسان و اطعام
گشوده دران باب زیاده از مقدور ساعی و اهتمام همکنان مبالغه نمودند اگر خصوصیات
و دقایق انها بتفصیل در قلم آید قصه بدرازی کشد مجملی از انچه کاتب حروف برای
العین مشاهده نموده از ابتدا تا انتها بنوعی است که در ذیل متن مرقوم میگردد
بالجمله چون اردوی همایون بیرون آمدند هر روز جمعی کثیر از امرا و قورچیان و غلامان
و یساولان که همراه بودند بمجلس عالی حاضر گشته اطعمه و اشربه و حلویات زیاده از قدر
احتیاج بر سبیل دانبر کشیده میشد جمعی از جلالیان که از تبریز بیرون آمده بودند
گروه گروه در راه دوچار میشدند و در رجه و دخانی قره حسین با یکصد نفر و در
قصبه زنجان حاجی کچل محمد با پانصد نفر و در ریک لله علی بیک و بنالی با سیصد
نفر و قلی بیک کرد با یکصد و چهل نفر و کرد علی با سیصد نفر و در میانج احمد
یازیجی بلوک باشی نفر دوچار شده ملاقات نمودند و جناب اعتمادالدوله هر
جماعت را ضیافت لایق نموده هر یک را با تبعه خود خلعتهای فاخره و اثواب
گوناگون از قبا و بالاپوش و مندیل و دستار فراخور قدر و مقدار داده جهت
هر جماعت محل قشلاق تعیین کردند و از قورچیان و یساولان مهمانداران
تعیین نمودند که مایحتاج ایشان را از عطایای شاهی سرانجام داده صرف معیشت
ایشان نمایند و قرار دادند که سرداران و بلوک باشیان بعد از بوردو زسلطانی
مردم خود را در قشلاق گذاشته خود با دو سه نفر خدمتکار بدرگاه آسمان مقدار
آمده بملازمت اشرف مشرف گردند چون طی مسافت نموده در قریه قهوسفنج از قرای
قدیمه تبریز نزول واقع شد جناب وزارت مآب خواجه محمدرضا وزیر اذربایجان
باستقبال موکب عالی آمده روز دیگر پیربوداق خان حاکم تبریز با فوجی آراسته
بزینتهای گوناگون باستقبال آمده و از قریه مذبور در کمال شوکت و اقتدار با گروه انبوه
از امرا و یوزباشیان و قورچیان و غلامان و یساولان و ملازمان خاصه شریفه و سایر
افواج و خدم و حشم روانه شهر شدند و مردم شهر و تولجی باستقبال بیرون آمده
جمعیتی عظیم در سر خیابان تبریز واقع شد چنانچه تمامت خیابان از افواج حشم

وتماشائیان مملو بود و جماعت جلالی از سر خیابان تا شهر که قریب نیم فرسخ است از دو طرف پیاده
و سوار صف کشیده جوق جوق پیش آمده رسم تحیت و سلام بجای می آوردند و جناب
میرزائی رعایت میهمان نوازی کرده با سرداران شرط مصافحه و معانقه بجای آورده بزبان عطوفت
و اشفاق با ایشان تکلم نمود نخست از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی پرسش حال و تفقد
احوال فرمودند از جانبین تواضعات دوستانه بوقوع پیوست مجموع آن طایفه که در آن روز
بنظر درآمد از پیاده تفنگچی و سوار یراق دار ده هزار بودند اگرچه بیان ده هزار جلالی
آشفته رای خودسر بی مال که اعتمادی بر دوستی و دشمنی ایشان نبوده باشد داخل
شدن اندک موجب تفرقه خاطر ممکنات بود اما جناب اعتماد الدوله به نیروی اقبال دولت
شاهنشاهی بفراغ خاطر و اطمینان قلب با آن جماعت عنان بر عنان بشهر درآمده جناب سامی
در منزل شاهنشاهیه نزول نمودند و چون در راه بالسنه و افواه مذکور میشد که ابراهیم
پاشا الکیجی اغلی که بیست هزار کس متعاقب جلالیان آمده بود در سرحد ست و اراده
دستبردی دارد بنابران اعتماد الدوله در همان روز بیرق داران خانه اتشون آراسته بجانب
خوی و سلماس فرستادند که از طرف و آن خبردار باشند و سرحدداران بخبرداری و کار
آگاهی امیر گونه خان منسوب گردید بعد از چند روز مشخص شد که الکیجی اغلی از آوازه وصول دستور
اعظم و سپاه عراق اندیشیده جرئت پیش آمدن نکرده باز گردیده است بنابران بی بوداق
خان عود نموده به تبریز مراجعت نموده بالجمله چون جناب صاحب اعظم بشهر درآمدند
روز دویم شرایط مردمی بظهور آورده به دیدن محمد پاشا و برادر طویل و قرا سعید و
سایر سرداران رفته پرسشهای رسمی و تواضعهای عادتی بظهور آمد بعد از آن
کاتبان آن جماعت را طلب نمودند که تفصیل اسامی جنود جلالی را در قلم آورند که فراخور
حال ما یحتاج سرانجام یابد سوای پیش آمده کان سیزده هزار و سیصد و پنج نفر بقلم
آمد لشکرکار آمدنی آن جماعت از پیاده تفنگچی و سواران یراقدار به زیاده و نقصان
ده هزار بودند بقیه آت اغلاقی و خدمتکاران بودند عالیجناب دستور طرح ضیافت
انداخته قرار دادند که یک روز مجلس عام منعقد ساخته کل آن طبقه را ضیافت نمایند
و سرداران و بلوک باشیان و اقایان و هر کس از طبقه اسم و رسمی داشته باشد
خلعت دهند و بعد از انعقاد مجلس عام مجالس خاص ترتیب داده هر روز با فوجی از

سرداران

سرداران و اعیان صحبت دارند نخست ضیافت عام در باغ جهانشاهی بوقوع پیوست چند
روز خوان سالاران بترتیب اسباب ضیافت مشغول گشته تا موازی یکصد و بیست باورچی
و شربتدار بترتیب اطعمه الوان و حلاوه و تنقلات و مربیات پرداختند و زیاده از آنچه
در حوصله خیال گنجد و عامه الخلق را وافی باشد مرتب ساختند و در عرصه باغ مذکور یک
میدان وار زمین را که محل جلوس ده هزار کس بود هموار کرده خیمها و سایبانها بتکلف
برپای کرده فرشهای ملون گستردند روز ششم مجلس ضیافت عام منعقد گشت و قرار
یافت که سوباشای و سرداران و بلوک باشیان از هر یکصد نفر بیست نفر را خلعت
دهند چنانچه از ده هزار کس دو هزار کس مخلع کردند خلعت محمد پاشا از قبای زربفت طلا
باف و بالاپوش مخمل زربفت و مندیل سراسر و چهار رزعی طلا باف و جیقه مرصع و اسب
اعلی و زین مبلغ سی تومان سرانجام یافته بود خلعت برادر طویل بدستور پاشا بود اما
قیمت آنها کمتر بود قرا سعید و کرد حیدر و آغا حسن بیری و حسن کدخدا وکیل برادر
طویل و سایر بلوک باشیان علی هذا القیاس هر یک فراخور مرتبه مخلع گردیدند سایر
جماعت را اعلی و اوسط و ادنی قرار داده اعلی را قباهای زربفت و دارایی باف و بالاپوشهای
مقیش و مخمل ساده و مندیلهای الوان و بعضی را چهار رزعی اضافه نمودند و اوسط را قباها
میلک و مطبق و بغلبند و خفتان مخمل و دستارهای سوزی و ادنی را قباهای قطنی
و دارایی و دستار دادند چنانچه در فوق اشاره شد تا دو هزار نفر خلعت پوشیده
بمجلس ضیافت حاضر گشته هر یک در مکان مناسب قرار گرفتند سایر مردم جوق
جوق و بلوک بلوک در حوالی و حواشی مجلس نشسته در هر گوشه باغی مجمعی و در هر نزهتگاه
محفلی انعقاد یافت در بین انشا از سلاطین زادهای کوچی عطا بیک خان ولد منوچهر
والی حسق با چند هزار نفر کشیان وار ناوران بعزم ملازمت اشرف آمده بشهر تبریز
وارد شده بود حسب التکلیف بمجلس ضیافت حاضر گشته با او و مردم او نیز خلعت فاخره
و خرجی راه و نزل و ساوری بر وجه لایق عطا نمودند شمه از خصوصیات مجلس
آنکه بعد از خوردن اقسام کیفیتها و معجونات قهوه چیان قهوه بگردش درآوردند
و تا موازی سیصد عدد خوان نقل که چند عدد از آن بفنون غریبه نخلبندی کرده بیکی
اقسام میوها بشکل یخته دان تعبیه کرده بودند کشیده جلالیان ز لها بر داشتند

بعد از آن یکهزار حلویات ظرف که میان هر دو نفر یکظرف باشد و میوه بدستور کشیده شد
خربزه و هندوانه و انگور و سایر میوهها در برابر مجلس خرمن انبار کردند و موده می که در خارج محفل
بودند جوق جوق آمده می بردند بعد از اکل آنها شروع در کشیدن طعام شد یکهزار قاب
طعام الوان بالوازم آن بمجلس آورده و یکهزار قاب دیگر در خارج مجلس صرف شد الحق عظیم
مجلس انعقاد یافت زبان قلم از تحریر دقایق آن ضیافت و خصوصیات مجلس و بسیاری
اسباب از هر نوع بعجز و قصور اعتراف دارد خواجه محمد رضا و زیر اذربایجان و اکثر ملازمان
درگاه که در آن سفر همراه بودند ملازم و از برپای ادب ایستاده از زمره خدمتکاران بودند بعد
از فراغ از آن امر متوجه نظم و نسق مهمات ایشان شده بدستور پیش امدکان هر گروهی در
محل مناسب قشلاق تعیین کرده مهمان داران همراه کردند و پاشا و سرداران و بلوک
باشیان هر کدام حسب الصلاح دستور اعظم و وزیر معظم چند نفر از خواص ملازمان
و خدمتکاران تا سواری پانصد نفر جدا کرده بقیه لشکر را بقشلاق فرستاده انشاء
الله تعالی در هنگام بهار که رایات جلال در ییلاقات تشریف داشته باشد یکجا جمع
گشته بنظر اشرف در آیند در عرض سه روز مهمات ایشان فیصل یافته فوج فوج روانه
شدند روز دهم عالیجناب اعتماد الدوله بمهم لجهت از شهر بیرون آمده در شمس اباد
نزول کرده دو روز آنجا بودند روز سیم کوچ کرده متوجه درگاه معلی شدند علوفه
و مایحتاج سرکار پاشا و رفقا که پانصد نفر بودند تا دار السلطنه اصفهان از سرکار نواب
میرزا داده میشد و همه روزه سوای راتبه مجلس عالی طعامهای الوان و حلویات علیحده
ترتیب داده برسم تکلف و یادبود بمنازل جلالیان میفرستادند و هر روز یکقطار
استر ما حضری از اقسام مربیات و حلاوی و تنقلات و میوهها و سایر اسباب ما حضر
سامان می یافت که در اثناء راه بکار میرفت و چون رایات ظفر آیات بعد از اطمینان
خاطر از امور سرحد از محفل اقامت کوچ کرده متوجه مقر سلطنت شده بود جناب
اعتماد الدوله بیست و دو کوچ باصفهان رسیده یکروز در کاشان توقف کرده دیگر باره
جهة پاشا و سرداران رخوت پوشیدنی برسم انعام فرستادند القصه از ابتدا تا انتها
دقیقه از دقایق مهمان نوازی و بذل و احسان فروگذاشت نشد یکروز در باغ تاج اباد
نظر مجلس عالی ترتیب داده صحبت بزرگانه انعقاد یافت حاتا وقت سواری بعضی جلالیان

کارباب

که از پاشا از درک داشتند با ملازمان او بمستی اغاز نهاده یکدیگر را زخم زدند در منزل
پاشا اطلاع یافته او نیز بمستانه در مقام انتقام در آمد و همچنانچه شیوه نامحمود و رسم
معهود آن طایفه است از هر طرف جمعی بحمایت برخواسته دفتر رفته در یک لحظه کل آن طایفه
دو گروه گشته مکمل و مسلح شمشیرها آخته بیکدیگر آمیختند و نزدیک بان شد که
فتنه عظیم حادث گشته از طرفین خونها ریخته شود جناب دستور اطلاع یافته فی
الفور متهورانه با هفت هشت نفری از ملازمان که حاضر بودند سوار شده بمیان آن
دو گروه بدست بیمال در آمد و بعضی را بعتاب و سرزنش و بعضی را بچوب و کتک منع
نمود و پاشا را از آن جهل و بدمستی ملامت کرده آن فتنه را تسکین دادند و از آنجا
بعد کوچ بدولتاباد آمدند اقا کمال دولتابادی خدمات لایقه بتقدیم رسانید روز
دیگر که سیم شهر شعبان المعظم بود روانه شدند امرا و ارکان دولت و مقربان و ملا
زمان درگاه برحسب فرمان باستقبال آمده قرین اعزاز و احترام بشهر در آوردند و
انجماعت در درگاه دولتخانه مبارک نقش جهان سعادت رکاب بوسی دریافته حضرت
اعلا شاهی ظل اللهی با انجماعت بزبان عطوفت و مرحمت گستری و مهمان نوازی که ذات
خجسته صفاتش بدان مجبول است تکلم فرموده نوازشات خسروانه بظهور آوردند
و انجماعت بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر و اظهار خشنودی از سلوک پسندیده
دستور روشن ضمیر هر یک بمنازلی که تعیین یافته بود فرود آمدند و نزل و اقامت
لایق از سرکار خاصه شریفه شده مطایاء آمال ایشان از عطایای شاهی گرانبار گردید
و خدمات ان دستور عالیجاه بحسن قبول موصول گشته مورد نوازش و الطاف
بی پایان گردید حضرت اعلی در آن زمستان در دار السلطنه اصفهان عشرت برا
بوده صحبتهای پادشاهانه میداشتند و اکثر اوقات پاشا و امرا جلالی را بمجالس خاص
طلب داشته از نشاء التفات سرمست میگردانیدند و بتفقد و دلجوئی ایشان
پرداخته تحقیق حالات میفرمودند و مضمون این مقال که بیت عشق در هر مشربی کیفیتی
دارد عجیب ⁂ یکنوازست و لیکن نشاء دیگر دهد ⁂ هریک بطرز خاص پیش آمده
نقد عقاید و اخلاص ایشان را بر محک تجربه و امتحان می بردند و هر کدام بمجوای این
کلام که مصرع از کوزه همان برون تراود که در وست ⁂ مکنون خاطر خود را بر طبق

پیش نهادند و چون از جانب پاشا رایحه اخلاص و راستی بمشام استشمام میشد او را زیاده
از رفقا مورد تعظیمات و تکریمات کردانیده احترام تمام فرمودند و آن جماعه تا هنگام رجوع
بسعادت ملازمت فایز بوده، بمراحم انوار عاطفت شاهی بر وجنات احوال ایشان میتافت
تتمه احوال آن کروه در قضایای سال آینده نکاشته کلک بدایع نکار خواهد شد انشاء
الله تعالی و وقایع متنوعه که درین سال بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی بظهور پیوست بعد
از استماع آمدن جلالیان و تعاقب نمودن الکچی اغلی بنا بر رعایت آداب حزم و احتیاط
موازی یکهزار نفر تفنکچی از تفنکچیان رکاب اقدس بسرکردکی لاچین بیک غلام خاصه
شریفه بدار السلطنه تبریز فرستادند که اکر قضیه روی نماید بمعاونت امراء سرحد قیام
نماید آن مقدمه بسخن دراز اوازه وصول جنود اقبال صورت وقوع نیافت و قشلاق تفنکچیان
مذکور درین سال در تبریز و نواحی قرار یافت از سوانح این سال خبر فوت غازی کرای خان
ابن دولت کرای خان تاتار است که از شعبه سلاطین قدیم نژاد جوجی خان بن چنکیز
خانست و پدر بر پدر در دشت قبچاق پادشاه الوس و تاتار بوده اند و در باغچه
سرای نشیمن دارند رسید و شرح احوال آن طبقه چکونه مطیع امر و فرمان پادشاهان آل
عثمان شده اند و محمد کرای و عادل کرای و برادران بچه سبب بشیروان آمدند و عادل کرای
و برادرش غازی کرای چکونه در شیروان کرفتار جنود ظفر نشان شدند و شاهزاده
سعید شهید سلطان حمزه میرزا بچه سبب غازی کرای که در قلعه الموت محبوس بود
بیرون آورد و او در تبریز بچه سال فرار نمود، بروم پیوست غالبا در صحیفه
اول در طی احوال عادل کرای خان نکاشته کلک درفشان کشته القصه غازی کرای خان
بروم رفته بخدمت سلطان مراد خواندکار روم رسید بعد از فوت محمد کرای خان
خواندکار سلطنت الوس تاتار را باو تفویض نمود، و جنود تاتار بقدم انقیاد پیش
آمده سلطنت او را کما ینبغی کماهو حقه شایستکی آن داشت پذیرفتند و او در سلطنت
و پادشاهی تاتار تمکن یافته با خواندکار در مقام اطاعت و انقیاد بود، قدم
از جاده متابعت بیرون ننهاد و در زمان سلطان محمد خان بن سلطان مراد بحسب
اشاره او چند مرتبه لشکر بفرنکستان با فرنکیه محاربات عظیم و نبردهای قوی کرده
یکسال در سرزمین نام محلی از حد قشلاق نمود، بر طبق نام خود غازی کردید و چون جلوس

همایون

همایون اعلی شاهی ظل اللهی واقع شد بار دیگر صلح کونه وقوع یافت غازی کرای خان نامه
صداقت آمیز مصحوب حافظ فراقاش تبریزی که در تبریز جلیس او بود، همراه رفته بود بخدمت
اشرف نوشته تذکار حقوق تربیت شاهزاده حقیقت انتما سلطان حمزه میرزا و پاس
نمک خوردکی این دودمان والا نموده، اظهار اخلاص و ارادت صمیم کرد، بود و بیرام قلی
بیک قجلوی استاجلو را که در قلعه الموت نکهبان او بود، نیکوییها باو کرده، بود طلب نمود
حضرت اعلی نیز مکتوب محبت آیین محتوی بر اظهار محبت و دوستی و عذر کمخدمتیها
اعیان قزلباش که بعد از بیرون آوردن قلعه بنا بر فتنه آمد شد عسکر روم و هر کونه
حوادث چنانچه باید و شاید باحوال او نپرداخته بودند قلمی فرموده، تحف و هدایا ارسال فرمودند
و در طی آن محبت نامه نامی اندراج یافته بود که منافرت و بیکانکی که فیمابین بالکلیه
مرفوع بود، از تحف این دیار آنچه خواهد بی تکلفانه طلب نماید و بیرام قلی بیک مذکور
در لباس تجار بکفه رفته از آنجا بخدمت خان رسیده و او از ورود آن منشور عاطفت
و ظهور دوستی بیش از پیش حضرت اعلی مسرور و شادمان کشته او را قرین اعزاز و احترام م
روانه ساخت و نسبت بایستادکان سریر اعلا شاهی مخلصانه پیش آمده عریضه اخلاص
آیین بخط خود نوشته بی تکلفانه حسب الاشاره عالی بعضی اشیا طلب نموده بود
و درین مرتبه حضرت اعلی شاهی ابو القاسم بیک یوزباشی ایواغلی را با مکتوب ملاطفت
آیین محبت فرون و نفایس امتعه و هدایای این دیار و آنچه طلب نمود، بود فرستادند
و رسل و رسایل تکرار یافته فیمابین عقد مصادقت انعقاد یافت و در سنه قوی ئیل
ست و عشر و الف که حضرت اعلی بتسخیر ولایت شیروان مشغول بودند حاجی بیرام
نام معتمدی را چنانچه در وقایع آنسال تحریر یافته بخدمت اشرف فرستاد و تعاقب
او ابو القاسم بیک ایواغلی نیز عود نمود، بود و مکتوب صداقت اسلوب مخلصانه
آورده و میان ازین جهت تمیدی اطلاع یافته با او بهانه جویی آغاز نهاده، از اولاد دولت
کرای سلامت کرای را که در استنبول بود بسلطنت الوس تاتار نوید داده، در مقام
تربیتش در آمدند و در هنکامی که حضرت اعلی لشکر بآذربایجان کشیده بتسخیر قلاع
آنجا مشغول بودند وزرا و ارکان دولت عثمانی بغازی کرای خان تکلیف کرده
بودند که بجانب شیروان لشکر کشیده در معاونت پاشایان و محاربه جنود قزلباش

سبع موفور بظهور آورد و او بنابر ارتباط مودت و دوستی نواب علی ازین معنی سر باز
زده بمعاذیر دلپذیر تمسک جست درین اثنا اجل طبیعی در رسید و عالم فانی را
وداع نموده بجهان باقی شتافت امرا و اعیان تاتار توقتمش کرای پسر او را قایم مقام
گردانیدند اما ارکان دولت عثمانی اولاد غازیکرای را که بنابر آنکه پدرش را بدوستی
قزلباش متهم میداشتند شایسته دولت ندانسته سلامت کرای را بلقب خانی ملقب
گردانیده بکفه فرستادند و عظمای آن طایفه را بوعد و وعید باطاعت و انقیاد او
ترغیب نمودند آن جماعت بحقیقت حقوق رعایت و اصطناعات چندین ساله
غازیکرای خان را کان لم یکن انگاشته بنابر عافیت و سلامت طلبی اولاد او را
از مخالفت امر خواندکار و منازعه عمزاده مانع آمده بجانب سلامت کرای خان رغبت
نمودند و او بی مانع و منازع تکیه بر مسند خانی زده دود از دودمان غازیکرای خان برآورد
و درین سال که سنه بیچی ئیل سبع عشر و الف است بر سریر سلطنت و خانی الوس تاتار تکیه
دارد و نسبت بخواندکار کمال اطاعت و متابعت مسلوک میدارد و در استبول در
خدمت خواندکار تعهد نموده بود که لشکر بجانب شیروان کشیده بمرافقت رومیه
آن ولایت را از تصرف قزلباش بیرون آورد اما چون بمقر سلطنت رسید ریش سفیدان
قوم او را ازین خیال محال باز آورده خاطرنشان او کردند که سفر شیروان و منازعه قزلباش
بدودمان شما مبارک نیست زیرا که در اوایل حال که محمد کرای لشکر بشیروان فرستاد
و برادران خود را در آنجا گذاشت و عادلکرای گرفتار جنود قزلباش گشته بقتل رسید
و بعد از آن غازیکرای نیز گرفتار شده چند سال محبوس گردیده بود ثالث آنها
مباش و از کلام مجرب مشهور لا تثنی تنثنی الا و قد ثلثت احتراز نمای سلامت کرای را
این سخن در ضمیر جایگیر آمده از آمدن اجتناب نمود اما قرار داد که موازی ده هزار
کس از راه کفه و طرابلس با پاپا طولی فرستند که بلشکر سردار روم میان ملحق گشته بخدمات
قیام نمایند حسب الوعده شش هفت هزار کس فرستاد و در جنگهای جلالیان
همراه مراد پاشا سردار بودند بعد از آن ایشان را بگرجستان مسق و آخسقه فرستاد
که در آنجا بسر برند بتدریج جمعی از آن طبقه در معارک بقتل رسیده بعضی باوطان
مراجعت نمودند و دو هزار نفری در آخسقه ماندند جل پاشا را حاکم ایشان کردند خاتمت

احوال ایشان

احوال ایشان و کشته شدن جل پاشا در طی وقایع ابت ئیل تسع عشر و الف که مراد پاشا به
تبریز آمده مرقوم کلک بیان خواهد گردید انشاء الله تعالی مدت سلطنت غازیکرای خان
در الوس تاتار بیست و پنج سال بود و او پادشاه قابل مستعد و عاقل مجاهد غازی بود
ترکی و فارسی را مربوط و منشیانه می نوشت اشعار عاشقانه ترکی و فارسی بسیار دارد
و غزائی تخلص میکرد این مقطع ترکی ازوست قطعه ای غزائی بنه بو شعر دریا نک ایله
معرفت ملکی آلخره تا تار ایله کور آغاز سال سعادت انجام تخاقوی ئیل ترکی بعضها مطابق
سبع عشر و الف و برخی موافق ثمان عشر و الف که سال بیست و سیم جلوس همایون
شاهی ظل اللهی است و سوانح و وقایع آن ایام مشاطگان نگارستان سخنوری و حجله آرایان
شبستان نکته پروری عرایس ابکار سیر و شواهد اخبار را بدین گونه زیب و آرایش
داده اند که نوروز فیروز این سال همایون فال در روز شنبه چهاردهم شهر ذی حجه
الحرام سنه سبع عشر و الف اتفاق افتاده مهوشان ریاحین که از دستبرد سپاه
دی پای در دامن خمول کشیده بودند جلوه گری آغاز نهاده دماغ روزگار از نکهت بهار
و شمیم شکوفه و ازهار عنبرآگین گردید و باغ جهان آرای نقش جهان اصفهان از نکهت
گل و سرود بلبل رشک جنان و طراوت بخش روضه رضوان گشت پادشاه منصور در
کمال بهجت و سرور بطریق معهود در باغ مزبور جشن عالی طرح فرموده اطراف نهر آبی را که از
میان باغ جاریست و حوض بزرگی بر مثال دریاچه در میان آن ترتیب یافته سلاطین
ماضیه خصوصا حضرت خاقان جنت آشیان ابوالبقا شاه اسمعیل علیه الرحمه و الرضوان
عمارت دلگشا در کنار حوض و بالای نهر آب ساخته و پرداخته اند و فی الواقع آن مکان
نزهت بخش نشانی از روضه دار القرار و مصداق جنات تجری من تحتها الانهار با
اکابر و اعیان دار السلطنه مذکور و بلوکات و اهالی خراسان و صوب تبریز و نخجوان
و اصناف خلایق که در پای تخت همایون بودند علی قدر احوالهم قسمت فرموده هر طبقه مجلسی
طرح انداختند و اطراف اربعه آن دریاچه را بامرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان
بارگاه سلطنت اختصاص دادند و محافل فیض بخش بهجت فزا انعقاد یافته در برابر
چهار طاقها افراشته استادان نجار و مهندسان نادره کار بفنون غریبه انواع
هیاکل پرداخته چراغدانها تعبیه کردند و همه شب تا بصبح روشنائی سپهر مینائی

که مجلس آرایان عالم علوی و بزم افروزان عشرت سرای ملکوت اند بهزاران چشم حیرت بران
چراغان و مجالس بهشت نشان می نگریستند و شهریار عشرت آئین محفل آرا همه شب
دران مجالس روح افزا سیر فرموده در هر مقامی که دلنشین خاطر انور میشد آرام گرفته
صحبت پیرا بودند و نغمه سرایان خوش آهنگ و مغنیان تیز چنگ بنغمات دلاویز و ترنمات
شکرریز زمزمه ای محافل عیش و نشاط انعقاد یافته داد خوشی و خوشدلی دادند محمد پاشا و امرا
جلالی اکثر اوقات در مجلس بهشت آئین بشرف مجالست و هم صحبتی مشرف و سرافراز بودند
از سوانح این سال که هنگام بهار نشاط افزا و نوروز بظهور آمد امدن مصطفی پاشا ولد
ازون احمد است مفصل این مجمل آنکه در سال گذشته سمت تحریر یافت که مصطفی پاشای
مذکور در بغداد بملازمان و مردم خود بی اعتماد گشته با محمود پاشای ولد جغال اغلی صلح
کرده حکومت بغداد را باو گذاشته بحله رفت و در آنجا معلوم کرد که رومیه بدین جهت که
او بپایه سریر اعلی شاهی بازگشت نموده اراده داشت که ولایت بغداد را بمنسوبان این دولت
روز افزون دهد با او عداوت دارند و همت بر افنا و اعدام او می گمارند و بنزدیکان و محرمان
خود نیز بی اعتماد گشته متوهم بود خواست که خود را از بغداد دورتر اندازد سنجق
کرکوک را که من اعمال شهرزور را التماس نموده از حله بانجا نقل نمود وکلا و غلامان تفرس
نمودند که مقصد او از امدن کرکوک آنست که خود را بالکاء قزلباش اندازد و با او در مقام
غدر در آمدند او بر کید و غدر آن جماعت آگاه گشته از خوف جان ترک اموال و اسباب کرده
نجات را غنیمت شمرده با چند نفر از معتمدان خود را بیرون انداخته داخل قلمرو همایون
شد و اکثر جهات او را وکلا و ملازمان نا اعتماد متصرف گشته بدار السلام بغداد
رفتند و مصطفی پاشا به نیروی بخت بلند و طالع ارجمند عظمت عزیمت پایه سریر
آسمان پیوند نموده بهمدان آمد و از آنجا متوجه ساحت سریر خلافت مصیر گشته در دار
السلطنه اصفهان در اثنای جشنهای بلغ نقش جهان باستان سعادت آشیان
رسید بعز بساطبوسی فایز گردید و منظور نظر التفات گشته بخلاع فاخره و انعام
اسب و زین جیقه مرصع و کمر خنجر و امثال ذلک و مبلغی زر نقد سرافرازی و الکاء
سنقر من اعمال قلمرو علیشکر به تیول و اقطاع او مقرر گشت دیگری از وقایع زمستان جلالیان
است بجانب کردستان شرح واقعه آنکه بعد از انقضای ایام صحبت و شادکامی جشن

نوروزی

روزی متوجه مهم جلالیان گشته بخاطر انور رسید که جمعی از امرای قزلباش را رفیق
ایشان کرده بجانب کردستان فرستند که چون سرخیلان اکراد مردم نا اعتماد
فتنه انگیز اهل فساد اند و بمقتضای وقت و زمان در سرحد باعمال ناشایست اقدام
مینمایند فی الجمله گوشمالی یافته از خواب غفلت بیدار گشته ترک اعمال ناهنجار نمایند
و چون شمه از اطوار جلالیان و طبقه لوندات درین اوراق تسطیر یافته که مردم شقی
انگیز بی مال اند تا درمیان مخالف باشند از خوف جان با یکدیگر آمیزش و اتفاق
دارند هرگاه خوف نداشته باشند با یکدیگر کمال خصومت و نفاق ظهور زند حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی که مظهر دانش و آگاهی اند مکرر آن طایفه را بموافقت و دوستی
و رفع خصومت و نزاع یکدیگر ترغیب داده محمد پاشا را امیر الامرای آن طبقه گردانیده همگی
نصایح دلپذیر مشفقانه فرمودند که او را بزرگ و مقدم خود دانسته برای و صواب
دید او که متضمن مصلحت دولت باشد عمل نموده از صلاح و صلاح او تجاوز ننمایند
و گوش هوش ایشان را بدرر آبدار و نصایح گرانبار گران گردانیده از همگی عهد و میثاق
گرفتند و مقرر داشتند که روانه آذربایجان گشته در ییلاقات مراغه رحل اقامت
اندازند که مردم ایشان که در قشلاقات جمع شده جمعی از امرا و سپاه قزلباش که بمرافقت
ایشان مامور میگردند ملحق گشته روی توجه بمقصد آورند و همگی بنوازش و الطاف
شاهانه سرافراز فرموده از نقود و یراق و مایحتاج انعامات کرده از دار السلطنه
اصفهان روانه و در حینی که رایات جلال در دار السلطنه قزوین نزول اجلال
داشتند حکم معلی بنفاذ پیوست که حسن خان استاجلو بیگلربیگی همدان و قلم
رو علیشکر با یکهزار نفر از مردم خود و امرای قلمرو و اسکندر سلطان میر مقدم با یکهزار
کس از ایل و مذکور و نعمت الله سلطان میر صوفی که صاحب چهارصد کس بود و خسرو
سلطان میر توی با ترکان بارزوکی که هفتصد نفر بودند و قباد سلطان بیکدلی شاملو
حاکم کادرود و ساوه و زغان که چهارصد کس داشت و خلیل سلطان میر سیل سبی
که سیصد نفر بودند بمراغه رفته بمحمد پاشای جلالی بپیوندند و قباد خان مکری حاکم مراغه را بخود
ملحق ساخته از آنراه بولایت کردستان تا دیار بکر و اخلد در روند هریک امرای اکراد
اظهار ایلی و انقیاد نموده با مردم خود بدیشان ملحق گردند با و الکا و عشیرت ا و

متعرض نکردند وهرکس مخالفت ورزید سر از اطاعت ومتابعت قزلباش پیچید اولایغم
او ونهب ویغما اهل وعشیرتش پرداخته الکاء او را متصرف شدند بامر اعلی ادهند و
از انرا مجدد دارض روم آمده بامیر کونه خان بیکلربیکی چخور سعد وامرائی که بتاخت
انولایت مامور میکردند ملحق کردند وحکم اشرف باسم امیرخان برادوست حاکم اروی
عزاصدار یافت که چون او از بنیک وبمعاملات کردستان وشوارع عبور لشکر واقف
وآگاه است جرچی این لشکر بود، وجانسپاری هاء دولتخواهانه بظهور آورد که موجب
ازدیاد اعتماد الطاف شاهانه گردد وانجماعت حسب الفرمان همایون اعلی دوانه آنحدود
شدند شرح رفتن ایشان بدانطرف ومخالفت امیرخان ووقایعی که روی داد بعد
از تحریر سوانح ووقایعی که در هر طرف بمنت ظهور یافته مرقوم قلم عنبرین رقم خواهد شد
ذکر ایلچی فرستادن بجانب هندوستان بعد از رفتن جلالیان چون مدت سه
سال بود که پادشاه مرحوم جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمانفرمای هندوستان بعالم
عقبی شتافتند ولدارشدش محمد سلیم قایم مقام پدر والاگهر گردیده بود بنابر رابطه
دوستی وقاعده محبت که همیشه فیمابین این دو سلسله مرعی ومسلوک بوده وهمت
اراده حقیقت مناظران بود که یکی از معتبران طایفه جلیله قزلباش ابرسش تعزیه
پادشاه مغفور وتهنیت ومبارکبادی جلوس فرزند ارجمندش دوانه انددیار گردانند
بنابر مشاغل عظیمه اذربایجان وشیروان وفرصت ان نشد درینوقت که در مقر سلطنت
دوزافزون اتفاق نزول افتاده بود ومکنون خاطر انور را بظهور آورده بعد از امعان
نظر بجال هریک از کارآگهان انجمن عزت وطرازدانان بساط سلطنت جناب امارت
مآبی یادگار علی سلطان طالش را که از میرزادهای طبقه قزلباش وهمشیره زاده خلیفه الخلفا
بود که در زمان حضرت خاقان سلیمان شان فردوس آشیان حاکم دارالسلام بغداد
بوده بوفور دانش وسخندانی وچرب زبانی از اقران وامثال امتیاز دارد سزاوار این
دیده برسالت وسفارت تعیین فرمودند ومکتوب محبت آمیز مشعر بر پرسش تعزیه
والد بزرگوار وتهنیت جلوس همایونش در قلم آمد وجناب امارت مآبی بروجه لایق
بسامان وسرانجام ان سفر پرداخته با پنجاه نفر از آقایان وملازمان که همگی اسپهای یدک
سواری وکوتل وچیقه وکمر ویراق بسزا داشتند باین شایسته وزیب وزینت

تمام روانه شده از راه قندهار متوجه مقصد گردیدند از جمله تحف وهدایا که برسم
ارمغانی فرستاده شد پنجاه راس اسب توبچاق عربی وکوچی وسیاقی بود که در ایلچیان
خاصه شریفه بهم رسیده ظن غالب انست که در سرکار هیچ پادشاه ذوشوکت صاحب
مکنت یکی از انها یافت نشود مع جلهای زربفت ومخمل ویراق لایق وسه ثوب پوستین
ادوسی سیاه دراز مو از ولایت اروس آورده که مقومان صاحب درایت هریک
را بهشتاد تومان ونود تومان شاهی عراقی ابتیاع نموده بودند زیرا که چنان دلیا
سیاه رنگ دراز مو نادر رواقع میشود ویکهزار وپانصد عدد اقمشه نفیسه از مخمل
زربفت طلاباف ونقره باف وزربفت ودیبای دبیبای طلا ونقره وچهار زرع
زربافت واطلسها ومخملهای فرنگی وخطائی باف وسایر امتعه واقمشه یزد وکاشان
ودیگر تحف وهدایای لایقه از هر نوع که سزاوار مرتبه دوشان طرفین بود وتفصیل ان موجب
اطناب میشد ارسال یافت سوانح اقبال که به نیروی دولت ابدی الاتصال که درین
سال بظهور پیوست اول قضیه گرفتاری محمد پاشا ولد زال پاشا ومینت که حاکم
ارجیش وعادلجواز بود کیفیت واقعه آنکه محمد پاشا مذکور خود را از شجاعان روزگار
شمرده پیوسته ببال نخوت وغرور در هوای بلندپروازی طیران می نمود ومتخیل بود
که در سرحد قزلباش چند دستبردی نموده آوازه تسلط واقتدار بلند سازد
ودر میان رومیه بدان تفاخر نموده موجب تربیت واعتبار او گردد وهمیشه درکمین
فرصت نشسته متعرض سرحد قلمرو همایون میشد درین سال سلمان سلطان سو
باشی دنبلی که از جانب اشرف حاکم الکاء چورس است وبا او قریب جوار دارد حقیقت
بی اندامی وبدسلوکی او را به پیربوداق خان حاکم تبریز که امیرالامرای ان سرحد است
اعلام نموده استمداد کرده بود که او را گوشمالی دهد پیربوداق خان دویست نفر
از غازیان ترکمان مردم ویکصد نفر از ملازمان امراء ان سرحد جبر کردکی یکی از معتمدان
کاردیده فرستاد که بسلمان سلطان ملحق گشته بتاخت وغارت الکاء ارجیش
وعادلجواز وتنبیه وتادیب پاشای شور انگیز فتنه ساز پردازند وسلمان سلطان
با فرستادگان مذکور ومردم که مجموع پانصد کس بودند ایلغار کرده تا حوالی ارجیش
که مسکن ومقام محمد پاشا بود عنان باز نکشیدند ودر ابتدا دویست کس را بپای قلعه

او فرستادند و یکصد نفر را بکومک انجماعت تعیین نمودند که اگر پاشا بیرون آمده جنگ
صحرا کند از کمینگاه در آمده بمدافعه قیام نمایند و دویست نفر دیگر بتاخت و غارت مشغول
گردیدند از جمله بیش دفتکان چهل پنجاه نفری بنزدیکی قلعه رسیده بودند که پاشا خبر
دار گشته انجلادت و مردانگی با خود قرار داده بود نظر بان فوج قلیل انداخته با اندک
مردمی که حاضر بوده اند از قلعه بیرون آمده حلودین خود را بان گروه رسانیده دست
بآلت قتال گشود دلاوران قزلباش بشعله سنان آتش در خرمن وجود مخالفان
انداخته فیما بین نیران قتال اشتعال یافت وغازیان شیرشکار دپی در پی رسیده داد
مردانگی میدادند محمد پاشا تسلط غازیان وضعف لشکر خود مشاهده نموده بنفسه مباشر
حرب گشته با یکی از ترکمانان در هم آویخت وانشخص او را نشناخته بنوک سنان از صدر
زین ربوده بر روی زمین افکند وخود را بر سر او انداخته خواست با تمام کارش پردازد
پاشا از بیم جان نام خود را برده به نیروی دولت قاهره دستگیر گردید و رومیه شکست
یافته روی بهزیمت نهادند و تا پای قلعه اکثر طعمه شمشیر ابدار جنود ظفر شعار گردید
وان ناحیت نهب وغارت یافته سالما غانما مظفر و منصور معاودت نمودند و بی
بوداق خان او را بپایه سریر اعلی فرستاد قبل از ان ولدان خلدان آقا کدر خدمت اقدس
معزز و محترم بودند مکرر ادر مجلس بهشت آیین نبات بتوصیف محمد پاشا گشوده تعریف
قابلیت وشجاعت واهلیت واستعداد او بسیار کرده بودند حضرت اعلی شاهی
ظل الهی که معدن فتوت واحسان اند بنابر عاطفت جبلی و قاعده معهود بنظر رحمت
والتفات متوجه حال او گشته امر نمودند که او را بطریق مهمان معزز و محترم نگاه
میداشتند دفته رفته بسعادت مجالست مجلس خلد آیین سرافراز گشته از جمله
حضور خاص و حریف بزم اختصاص گردید چون ظرف طبیعتش لبریز باده مرحمت
والطاف شاهی گردید دماغش از نشاء نخوت وغرور بیشتر گرم تر گشته خماران نمی
افتاد دمان در عالم بلند پروازی سیر نموده در مجلس بهشتان سپهر فراز وسمی میزد
واز مضمون انفعال که مسلم الثبوت جمهور خردمندانست **بیت** سخندان پروردهٔ
پیر کهن ❀ بیندیشد انکه بگوید سخن ❀ بحکایات ناخردمندانه که در چنین حال احتراز
ازانها کردن ومهر سکوت بر لب نهادن اولیست زبان می کشاد تا انکه از خدمت التماس

نمود

نمود که شخصی را بجانب روم فرستاده زن وفرزندان و مردم خود را از سلامتی و فراغ بال خود
مخبر سازد بعد از استجازه و رخصت غلام خواجه سرایی را که همراه او آمده بود فرستاد
و کتابات که نوشته بود بنظر اقدس در آورد چون حضرت اعلی عیارکار او کرفته بودند
بامرای سرحد اشاره شد که غلام مذکور را بهانه انکه بی عرض مکرر نمی توانم گذاشت توقیف
نمود مکاتیب و مراسلاتی که مصحوب او باشد گرفته همچنان سر بمهر بخدمت اشرف
فرستند حکام سرحد حسب الفرموده عمل نمود چون مکاتیب بنظر انور در اسد سوای
انچه بنظر اشرف در آورده بود سخنان لاطایل در باب قزلباش نوشته بمخالفان
رهنمائیها کرده بود چون خیانتی چنین از و بظهور رسید دیگر شایستگی سابق نداشت
در هنگامی که رایات جلال از تبریز متوجه قراباغ بودند او را در تبریز گذاشتند که با بیی
بوداق خان در قلعه تبریز باشد چون عدمش بر وجود رجحان داشت در انجا بسعی
خود راه عدم پیمود از سوانح و وقایع سرحد گرفتاری پاشایان است در جنگ اخسقه
وقتل تاتاران در گرجستان مفصل این مجمل انکه غالبا در مجلد اول این اوراق سمت تحریر
یافته باشد که در وقتی که میانه حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان پادشاه
روم صلح واقع شد ستور و سرحد معین گشت گرجستان مستی که والی ان منوچهر خان
داماد سمایون خان بود داخل ستور قزلباش گردید و ولایت اخسقه و قرلجه اردهان که
بسرحد ارض روم پیوسته از اعمال مستی است و در زمان نواب سکندرشان که لالا پاشا
لشکر بدیار عجم کشید از انزاء بشیروان آمده اول ولایت اخسقه و توابع را بتصرف در اورده
قلاع محکم بنا کرد تا منوچهر خان در حیات بود بمعاونت سمایون خان که زوجه منوچهر
خان که عورت صاحب غیرت بود با ان پسر طفلی که داشت با معدودی از ملازمان
نمک پرورد ان سلسله خود را در بیشها و کوهستان انولایت محافظت میکرد و در مدت
بیست و پنجسال که گرجستانات بالتمام تابع و باج گذار رومیان بود عورت مذکور سعی بسیار
کرد که رومیه انولایت را بدستور سایر گرجستانات که بولایت گرجی گذاشته خراج می گیرند
به پسر او که اتابیک نام دارد گذاشته خراج بگیرند رومیان قبول نکردند لیکن اقطاع معاش
او و مادر در انولایت مقرر کرده بودند و او ببختی روزگاری میگذرانید و در ایامی که نهضت
همایون بجانب اذربایجان اتفاق افتاد محاصره قلعه ایروان کرده بودند شاه بوسف بیک

پاشا که از میرزادهای لخسته سلمان شده از جانب خواندکار روم مرتبه پاشائی یافته بود حاکم
بعضی از ان ولایت بود دیگر به بعضی از جنود ظفر ورود قزلباش را بسر کرد که حسن خان استاجلو
چنانچه در طی وقایع انسال تحریر یافته بتاخت ولایت مذکور و بعد از جنگ جغال اغلی و انهزام
او که امیر کونه خان و جنود قزلباش در الکه وز منکن و استقلال یافتند و ناحیه دار ض روم
همیشه لکدکوب سپاه ظفر پناه بود مکرر ان دراچه اردهان و اخسقه را تاخت میکردند احوال
شاه یوسف پاشا و رومیان که در اخسقه بودند اختلال پذیرفت و آلاء اتابک خان استغاثه
بدرگاه سعادت آشیان نموده استمداد نمود که بمعاونت منسوبان این دودمان ولایت
از دست رفته را بدست آرد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی امرا شمس الدینلو و قزاقلو و غیرهم
را که در تفلیس و زکم و احسناباد و کوری بودند بکومک و همراهی او نامزد فرمودند و در قوی ئیل
ست عشر والف که رایات جلال متوجه شیروان شده بود العوورت صاحب غیرت باتفاق
امرا قزلباش و ملازمان قدیم ان سلسله بتسخیر مملکت مذکور کمر بست و بر سر شاه یوسف
رفته بر وی ظفر یافت و او را با یکصد و پنجاه نفر از رومیان گرفته قلعه اخسقه را که معظم قلاع
ان ولایت است بدست آورد و اکثر محال الکا بحیطه تسخیر و تصرف او در آمد بتاریخ روز
یکشنبه شهر ربیع الثانی سنه مذکور کسان او و امرا و شمخی بدرگاه جهان پناه آمده
حقیقت ایحال که به نیروی اقبال بیزوال شاهی بظهور آمده بود عرض کردند و امرا قزلباش
هر یک بمقر حکومت خود رفتند اتابک خان که دران وقت شانزده ساله بود با والده اش در
ان ولایت بودند بیکلربیکی ارض روم این اخبار را ابراهیم پاشا که سردار شده بدفع جلالی مشغول
بود اعلام نمود و او بعد از دفع جلالیان چل پاشا نامی حاکم لشکر غارتکش تاتار که سلامت
کرای خان چنانچه گذشت بدو سردار فرستاده بود نموده او را با فرهاد پاشا و ولد محمد پاشا
که از میرزادهای گرجستان مسلمان شده در میان رومیه تربیت یافته بمرتبه ایالت و
پاشائی رسیده بودند باخسقه فرستاد و ایشان در اواخر پیچی ئیل سبع عشر والف باخسقه
آمدند و اتابک خان و والده اش تاب مقاومت ان گروه نیاورده بگرجستان کارتیل
نزد برادر خالش آمد و آلاء نزد برادر زاده توقف نمود پس را که در حسن و ملاحت آیتی
بود و مضمون این رباعی که میر شمس الدین محمد صدر خبیصی در زمان شاهزاده مغفور سلطان
حمزه میرزا بجهت لوارصاب پسر سیمایون خان گفته بود در وصادق بود **رباعی** ترسابچه ایست

آتش

آتش ابرو زکشت ** کاتش زده در خرمن صد حور بهشت ** چون هیمه کشان برای آتش
کن اش ** رضوان سه شاخ طوبی آرد ز بهشت ** بدرگاه جهان شاهی فرستاد و در اوایل این
سال امرای شمس الدینلو و قزاقلو و غیرهم با جمعی از لشکر گرجی اتباع لوارصاب خان والی
کارتیل بتاخت اخسقه رفته اسیر بسیار آورده بودند چل پاشا موازی دو هزار کس از ایل
تاتار و فرهاد پاشا و ولد محمد پاشا که بر افغنت او آمده بودند بدفع ایشان و تاخت گرجستان
کارتیل فرستاد و ان جماعت بمیان الکا در آمده تاخت و غارتی چند کرده معاودت نمودند
لشکر لوارصاب خان در گذارهای تنگ و میان بیشه سر راه بر ایشان بسته از یکطرف
سپاه قزلباش و از یک طرف گرجیان ایشان را میان گرفتند پاشایان هر دو گرفتار گشته
لشکر تاتار که در ان ملک بیگانه بودند بهر طرف میرفتند سرراه و گذارها را مسدود می
یافتند دست از غنیمت باز داشته در میان بیشه پراکنده شدند و بمصداق
اللهم اشغل الظالمین بالظالمین گرجیان بجست وجو مشغول گشته تا موازی هفتاد
نفر تاتار بدست آورده طعمه تیغ بلا گردیدند و بقیه السیف را رعایای گرج در جنگلها
برهنه کرده پیاده و عریان بصد فلاکت خود را باخسقه رسانیدند و پاشایان
بدرگاه شاه جهان پناه فرستادند فرهاد پاشا حسب الالتماس سلاطین گرجی مورد
بخشش گشته پسر محمد پاشا بیاسا رسید **سانحه دیگر محاربه ذوالفقار خان و جنود
شیروان با طبرسرائیان** از سوانح اقبال که در ولایت شیروان قرین حال اولیای دولت
بیزوال گردید محاربه ذوالفقار خان است با والی طبرسران و قلعه ساختن در الخرود
و تبیین اینمقال آنکه در زمان فترت شیروان ناحیه از نواحی شابران را که با الکاء طبرسران
اتصال دارد مردم انجا متصرف شده بودند و در زمان رومیه چون رومیان بامداد
طبرسرانیان مستظهر بودند در مقام استرداد ان نشدند درین اوقات که مجدداً ولایت
شیروان مسخر اولیای دولت قاهره گشت مردم طبرسران بطمع خام افتاده بان ناحیه دست
چنانچه بایست بتصرف حاکم شیروان نمیدادند و آمد شد ملازمان حاکم از آسیب طبرسرانیان
بان ناحیه دشوار بود رای صواب نمای اشرف که همیشه در آیینه ضمیر امروزش صورت فردا
جلوه گرست بنابر رعایت حزم و احتیاط اقتضا ان کرد که در ان ناحیه قلعه ترتیب
دهند و حکم قضا امضا نفاذ پیوست که ذوالفقار خان بیگلربیگی شیروان با امرای عظام

تا این تاحدود طبرسران رفته در ان ناحیه قلعه در کمال متانت و استحکام ترتیب نموده ذخیره و یراق قلعه سر انجام نموده فوجی از غازیان و تفنگچیان بمحافظت ان تعیین نمایند که دست مردم داغستان از ان ناحیه کوتاه باشد و طبقه قزلباش و شیروانیان باستظهار مردم ان قلعه مرفه و آسوده حال بان ولایت تردد و آمد شد نموده از تعرض دون صفتان داغستان مصون و محفوظ باشند ذو الفقار خان برحسب فرمان متوجه انجام الخدمت شد و نخست کس نزد معصوم خان والی طبرسران فرستاده حقیقت حال با او اعلام کرده خاطر نشان نمود که اصلا از ترتیب این حصار ضرری بشما نمیرسد بلکه مفتح انواع فواید است والی طبرسران رضا بان نداده بخیالات باطل و تصورات عاطل در مقام ممانعت در آمده حینی که ذوالفقار خان بانجا رفته جای قلعه تعیین نموده شروع در کار کرد والی موازی مذکور ده هزار پیاده و سوار جمع آورده روی بجانب ذو الفقار خان آورد و او بنا بر آنکه والی طبرسران همیشه بدرگاه جهان پناه بازگشت نموده ظاهرا خود را از جمله بندگان درگاه میشمرد و از جانب اشرف بمحاربه او ماذون و مرخص نبود مکرر رسولان فرستاده او را از وخامت عاقبت و سوء خاتمت این ممانعت تحذیر و تخویف نمود مفید نیفتاد تا آنکه بیک مرحله لشکر قزلباش رسید و روز دیگر صف سپاه آراسته بمقابله جنود منصور در آمد ذو الفقار خان نیز بالضروره بترتیب مقدمات جنگ مشغول گشته قدم در صف کارزار نهاد و چون از جانبین دست باستعمال آلت قتال بردند لشکر طبرسران تاب صدمه جنگجویان سپاه منصور نیاورده در حمله اول سلک جمعیت ایشان از هم فرو ریخت و بطرفة العینی تا یکهزار طبرسرانی را سر بباد بی نیازی رفت و والی طبرسران هزیمت غنیمت شمرده خود را از معرکه بیرون انداخت ذو الفقار خان چون بفتح و ظفر اختصاص یافت لشکریان را از قتل و کشتن طبرسرانی منع نموده از تعاقب هزیمتیان مبالغه ننمود چه بیم ان داشت که بی امر اشرف اینصورت روی نمود مبادا ملایم طبع شهریاری نبوده باشد بجهة لا بقیة السیف در جنگلها و بیغولها خزیده نیم جانی بسلامت بیرون بردند و ذو الفقار خان در اندک روزی قلعه ترتیب داده از آذوقه و یراق سر انجام نمود و محارسان تعیین کرده مراجعت نمود و شرح واقعه بدرگاه معلی بنیا معروض کرد با آنکه معصوم خان پای از دایره ادب بیرون نهاده برسر قزلباش لشکر کشیده حضرت اعلی بنا بر آنکه

بکریمه

بکریمه قلم عفو بر تقصیرات او کشیده بودند و بعضی از منتسبان او در سلک خدمه سرادق سلطنت انتظام داشت اظهار ناخشنودی از ان قضیه نفرمود ذو الفقار خان امر فرمودند که کس معتمد نزد معصوم خان فرستاده خاطر او را تسلی بخشد و او حسب الفرموده عمل نموده والی طبرسران نیز از ان حرکت ناهنجار و جرئت جسارتی که کرده بود نادم و پشیمان گشته در مقام اعتذار در آمد

ذکر رفتن امیر گونه خان و امرا حسب الفرمان قضاجریان بقراجه اردهان و تاخت و غارت گرجیان بی ایمان ان ...... ولایت

سابقا مذکور شد که چیل باشا با خیل پاشا تاتار با خسقه آمد امیر گونه خان از دست درازی طبقه تاتار احتیاط ورزیده جمعیت ایشان را در آخسقه که بسرحد چخور سعد قرب جوار دارد و مناسب نمیدانست حقیقت بپایه سریر اعلی عرض کرد که پیشتر از انکه از ان طایفه دست درازی بسرحد واقع شود در دفع ایشان کوشیدن اولیست بنا بر ان حکم قضاجریان بنفاذ پیوست که جمیع امرای آذربایجان با تفنگچیان خاصه که در سال گذشته به تبریز فرستاده شده بود بایروان آمده بسرکردگی امیر خان تا قراجه اردهان آخسقه و حدود ارض روم رفته در دفع مخالفان و تاخت و غارت ان ولایت و سوختن علفزارها و غلات دقیقه فرو گذاشت نکنند و دو هزار نفر از جلالیان نیز مقرر داشتند که بسرداری قرا سعید و قاجدان بیک بجنود قزلباش پیوسته در ان سفر همراه باشند و حسب الفرمان قضاجریان پیر بوداق خان و محمد خان زیاد اغلی قاجار از قراباغ با سایر امرای عظام و جلالیان مذکور از مراغه با ایروان جمع آمده لشکری عظیم مرتب گشت و امیر گونه خان چند روز بضیافت امرای عظام و ملازمان درگاه پرداخته بآیین شایسته متوجه مقصد گشتند مخالفان رومیه و تاتار قوت مقابله ان سپاه در حیز قدرت خود ندیده در قلعها خزیده پای در دامن سلامت کشیدند و جنود منصوره بولایت گرجی در آمده آتش نهب و تاراج در ان ولایت زدند و بسیاری از صبیان گرجی اسیر نموده ان مملکت را از خیر انتفاع انداختند امیر گونه خان شنید که جمعی از رومیه در صحرای موش جمعیت نموده خیال دستبردی دارند با لشکر ایروان جدا شده بان طرف رفت و سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته قرین ظفر و نصرت معاودت نمود از جمله اسیران آنچه لیاقت سرکار خاصه

شرفیه داشت برسبیل حسن مصحوب علیخان بیک جوانشیر بدرگاه جهان پناه فرستاد شوکت
واقتدار سپاه قزلباش در حدود ارض روم وان ولایت بیشتر از بیشتر سمت ظهور یافته
ازبیکلربیکیان و پاشایان رومیه قدرت مقابله ومقاتله با سپاه منصور نیافته
بجاد برومدانعجرمت و دلیری نتوانستند کرد و امرای عظام کامیاب و دوستکام عود
نموده هریک بمقر حکومت خود شتافتند **ذکر توجه موکب نصرت نشان بصوب آذربایجان**
وفرستادن جلالیان با فوجی از عساکر فیروزی نشان بصوب کردستان و وقوع حالات آن زمان
چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چندگاه در دار السلطنه اصفهان بمهمات ضروری سلطنت
پرداختند هوا روی بگرمی آورده هنگام توجه ییلاقات شد رایات نصرت فیروزی
واقبال متوجه ییلاق فریدن شده چند روزی که ییلاق مضرب خیام اقبال بود امراء
عظام وارکان دولت را حکم شد که با اغرق و اردوی معلی از راه ییلاقات باهستگی
در حرکت آمده در چمن سلطانیه اقامت نمایند وخود با معدودی از ندما ومقربان وخواص
ملازمان سوای باصفهان عود نمود در چهارباغ بنشاط اب پاشان که در میانه ملوک
رسم بوده ولحضرت شکون گرفته اند سرور افزای خلایق گردیدند واز راه کاشان
بدار الموحدین قزوین تا چهل روز در دولتخانه مبارکه انجا عشرت پیرا بودند و در حینی
که اردوی اغرق وامرای عظام حسب الفرموده بچمن سلطانیه رسیده ان عرصه نزهت فزا
مخیم اقبال بود موکب معلی از دار الموحدین قزوین رسیده باردوی اغرق پیوستند
و دران چمن نزهت بخش سراپرده وبارگاه باوج مهر و ماه افراشتند در خلال این حال
خیر الدین نام چاوش از زمره چاوشان معتبر سلسله خواندکار همراه محمد بیک ولد
حسین قلی خلفاء روملو که بایلچی گری روم رفته بود برسم رسالت آمده بوسیله امراء
نامدار بعز عتبه بوسی درگاه فلک مقدار سرافرازی یافت وعرایض ومکاتیب مراد
پاشای وزیر اعظم وارکان دولت عثمانی که بخدمت اشرف اعلی وارکان دولت پاد
شاهی نوشته سخنان خیرخواهانه صلاح اندیشانه درباب قطع ماده خصومت ونزاع که
قبل ازین بوساطت سیاوش خان گرجی اشعار نموده بودند دران منطوی ومندرج
بودند بنظر رسانید ماحصل سفارت انکه مرسل مذکور بی توسط غیر با حضرت اعلی
تکلم نموده ما فی الضمیر ان حضرت را در ماده صلح وقطع نزاع وکیفیت ان که بچه قاعده ممکن است

ورضای

ورضای خاطر اشرف چیست بایلچی معلوم نموده معاودت نماید والتماس نموده بود تا
کرا که فی الواقع انحضرت بمصلحت جانبین منظور داشته راغب بصلح باشند چون در تاریخی
که محمد بیک بایلچی گری آمد نامه ومکتوبی از جانب اشرف بحضرت پادشاه نداشت درین
مرتبه هر کس آید باوی الفت و دوستی گشته مکتوبی صداقت انگیز محبت طراز بحضرت
پادشاهی قلمی نمایند وچون تا غایت اثار تسلط واقتدار از جانب حضرت شاه عالیجاه
بظهور آمده بود وولایتی که در زمان سلطان مراد خان جد حضرت سلطان احمد خان
بحیطه تصرف وتسخیر دودمان آل عثمان قرار گرفته قرنی بران گذشته بود
بقهر وغلبه تسخیر فرموده توپخانه ویراق پادشاهی که در قلاع بود متصرف شده اند
و درین چند سال چندین هزار نفس از سپاهی و رعیت روم در معرض تلف در آمده
پایمال عساکر قزلباش شده اند درینصورت از جانب حضرت خواندکار درد صلح زدن
آیین فرمانروایان عالیقدر مناسب رتبه سلطنت نیست واگر از طرفین از یکدیگر
منظور وملحوظ واین کشاکش درمیان باشد قطع مواد خصومت که موجب تشویش
کافه اهل اسلام در عقده تعویق میماند ومع ذلک در نظر سلاطین فرنگ که همیشه
با اهل اسلام در قتال وجدال اند موجب کسر شوکت سپاه اسلام وشماتت وخوشحالی
اشرار وارباب کفر وظلام میگردد و بسا فرمانروایان ممالک ستان که از امیدکی عالم
و رفاهیت عالمیان را بر مطالب عالیه رجحان داده درهای عافیت و اسودگی بر روی
خلایق گشاده اند اگر حضرت شاه عالیجاه نیز باوی مقدمات مصالحه و دوستی گشته
در طی نامه نامی اشعاری درباب صلح فرمایند هر آیینه باعث دفع نقاب حجاب گشته دولت
خواهان را راه گفتگو پیدا آمده خصومت ونفاق طرفین بدین قدر اظهار دوستی
بوفاق واتفاق تبدیل می یابد حضرت اعلی که ذات معدلت صفاتش بر رفاهیت حال خلایق
وعباد الله منظور ومحمول است چاوش مذکور را احترام فرموده نسبت بفرمانفرمای
ممالک روم سخنان محبت آمیز بیان فرموده بزبان رفق وملایمت بارگاه دولت قیصری
پیغام کردند که چون چراغ دولت این خانواده رفیعه بروغن غزا وجهاد در روشنی یافته و
بسعادت خدمت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا و تعظیما مشرف اند وبدین
دودمان گرامی بین السلاطین معزز وممتاز لاجرم بر جمیع اهل اسلام معاونت ایشان

لازم و محتم است غایتش بنوعی که مکرر اعلام شده سلطان مرادخان اظهار فرصت
نموده بی جهتی و بی سببی نقض عهد و پیمان پدران رضوان مکان که بقید نسلا بعد
نسل بایمان مغلظ تاکید یافته بود داشته بغصب بعضی از ممالک موروثی ما
متصرف شده بودند و اکنون بفیض فضل الهی احقاق حق شده و می شود و هرگاه
حضرت خواندکار رضا بتقدیم ملک موروث ما نموده در مقام الفت و دوستی باشند
ما نیز بجهت رفاهیت مسلمین از نزاع و جدال گذشته از مسلک محبت و اتحاد عدول
نخواهیم جست چه بهترین که میانه پادشاهان اسلام مصالحه و دوستی مسلوک
بوده موجب مخذولی اعدای دین مبین گردد و قرار یافت که حسب الاستدعای مراد
پاشا وزیر اعظم و سایر سعادتمندان خیراندیش که باعث این امر خیرانجام شده اند
نامه دوستانه در قلم آورده ابواب مصادقت و اتحاد مفتوح گردانند شرح نامه
نوشتن و فرستادن ایلچی در قضایای سال آینده بقرده کلک بدایع نگار خواهد شد
انشاء الله تعالی بالجمله که چند روزی چمن نزهت بخش سلطانیه محل اقامت اردوی
معلی گردید موکب همایون بجانب آذربایجان در حرکت آمده از میانج بعزم طواف
مرقد منور حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفیه صفویه بدار الارشاد اردبیل
نهضت فرموده بدان سعادت عظمی استسعاد یافته چند روزی دار الارشاد مذکور
مضرب سرادقات اقبال بود از آنجا عزم زیارت تربت قطب العارفین عارف ربانی
شیخ زاهد گیلانی فرموده متوجه آنصوب گشتند و بعد از وصول بدان مطلب علیا و
نشاط صید و شکار قزل آغاج بدار السلطنه تبریز آمده و از آنجا باردو بار تشریف برده
از راه علی درسی بقرایاغ نهضت فرموده قشلاق همایون در آنجا قرار یافت از سوانح غریبه
درین سال امری بس عجیب و واقعه بس غریب بمنصه ظهور آمد چون حضرت اعلی
شاهی ظل الهی همواره سرگرم باده نشاط و خرمی اند گاه و بیگاه با معدودی از خواص
و مقربان تردد شکار نموده بدان شغل شگرف بهجت افزای خاطر انور میکردند
و در حینی که رایات نصرت آیات بعزیمت دار الارشاد اردبیل بمحال قریب الکاء
خلخال رسیده بودند یکی از خون گرفته ها احمق ابله طرار خود را شاه نامیده با چندی
از بو الفضولان از و ابله تر که سرگشتگان بادیه هوا و هوس بودند جوارح شکاری بدست

کرفته

گرفته بموضعی از مواضع خلخال که در گوشه و کناری واقع شده و مردم آنجا حضرت شاه
را بصورت نمی شناختند رفته بمنزل کدخدایی فرود آمد و آن دیوانگان ابله طرار
هرکدام نام یکی از مقربان بر خود نهاده آن شخص را پادشاهم پادشاهم و قربان اولدیغم
گردوشن مخاطبه قزلباش است خطاب میکرده اند ساده لوحان صادق العقیده
آنموضع بجوش و خروش نشاط و خرمی برآورده سر افتخار و مباهات بچرخ برین افراشته
در مقام خدمتکاری و جان فشانی در آمدند و مردم قرب جوار از واقعه آگاه گشته
بقصد ادراک سعادت بساط بوسی بآنموضع جمع آمدند و نذر و هدایا نثار و ایثار
میکردند و آن ابلهان مغلوب هوا و هوس از باده پندار مست و مدهوش یکدو
روز آنجا رحل اقامت انداخته بعیش و عشرت پرداختند اما از خود بیخبر بودند
این خبر بحوالی مواضع رسیده از غلامان خاصه شریفه که در خلخال می باشند یوسف
بیک یوزباشی با چند نفر سراسیمه بآن موضع روی آورده در حینی که ایشان اندکی
از قبح آن امر شنیع آگاه گشته اراده سواری داشته اند رسیده از شعبده بازی آن
بو الفضولان آگاه گردیدند پرده از روی کار ایشان برخواست یکدو نفر که سوار
شده بودند فرار نموده خود را بشعب جبال انداخته ناپدید شدند و از غلامان شخصی
که خود را شاه نام نهاده بود با یکدو نفر رفقا بدست آورده در همان چند روز که
موکب همایون بآن حدود رسید بنظر انور در آمدند چون سیاست این گونه بد
کاران بچنین امر خطیری دلیری نمایند جهت عبرت دیگر شعبده بازان ابله طرار
از لوازم امور جهانداری بود خرمن حیات شان بشعله قهرمان سوخته گردید
سبحان الله آدمی در چه مرتبه مغلوب نفس اماره است و بوساوس شیطانی مصدر
چگونه اعمال خطرناک که مخاطره آن عاجلا بلکه آنا فانا محتمل است که بظهور آید میکردند
و از آن نمی اندیشند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم هرچند این واقعه شایستگی تسوید
نداشت بنابر تنبیه و آگاهی تیره درونان دورکار و بو الفضولان ابله طرار تحریر این سبق
وقایع متنوعه و سوانح ایام دار الارشاد اردبیل آنکه ذو الفقار خان بیگلربیگی شیروان
رخصت آمدن بپایه سریر اعلی حاصل نموده حسب الاستدعا بسعادت ملازمت مشرف
گردید و در رکاب سعادت انتساب بزیارت حضرت قطب العارفین چند روز

در سیبی و شکار تیزل اغاج همراه بوده از آنجا مرخص گشته بشیروان رفت سانحه دیگر
چون اخبار فرستادن امرا و جلالیان بجانب کردستان شیوع یافته بود بنابر رعایت حزم
و احتیاط امام قلیخان امیر دیوان حاکم لار خلف صدق الله ویردی خان امر کرد فوجی از افواج
قاهره نموده بطرف سلماس که در قرب جوار لرستان واقعست فرستادند که از آن سرحد
خبردار باشد سانحه دیگر بقتل آمدن کرد حیدر است که از امرای معتبر جلالی و صاحب جمعیت
کس بود مند و بزور بازوی شجاعت و دلاوری خود و با محمد پاشا غالبانه سلوک کرده
همیشه سخنان درشت ناهموار باو میگفت و پاشا از و در حساب بود بتخصیص درین
اوقات که عزیمت کردستان نموده و او از عشایر آن طبقه بود و مظنه خلاف و عصیان
باو داشت روزی در خانه محمد پاشا مجلسی منعقد گشته چون سرهای حریفان از باده
نخوت گرم گردید کرد حیدر در اثنای محاوره کم ظرفی نموده بعضی سخنان تهدید آمیز که
مخزون خاطرش بود بر زبان آورد موجب ازدیاد خوف و بیم محمد پاشا گشته در همان
مجلس به پسران خود [illegible] که رومیان کنج اغلان و کنج ینی میگویند اشاره بقتل او کرد
و ایشان در همان ساعت شمشیرها کشیده رشته حیات او را با دو نفر از معتمدان
که با او همراه بودند بقتل رسانیدند و ملازمانش چون او را کشته دیدند ترک
شورش و غوغا کردند و پاشا همگی را بخود منسوب ساخته اموال و جهالت او را در
میانه ایشان قسمت نمود و حقیقت حال را بعرض عاکفان سده جلال رسانید سخنان
یافت سانحه دیگر مخالفت و عصیان امیرخان برادوست است که در ایام اقامت
دار الارشاد اردبیل بعرض اقدس رسیده بتحقیق پیوست که با حسن خان و محمد پاشا
خلاف ورزیده در قلعه تحصن جسته درهای اطاعت بسته است و ابواب مخالفت
و عصیان گشوده فیمابین مهم بقتال و جدال انجامیده بنابران حضرت اعلی کردار جهان
آرایش روشنی بخش عالم غیبی است صلاح و فساد ابواب امور برای عقده گشای دستور
معظم مکرم اعتضاد السلطنة الابدیه اعتماد الدوله العلیه حاتم بیک منوط و مربوط
گردانیده بانصوب فرستادند که بهر طریق صلاح دولت روزافزون داند و رای
صوابنمایش اقتضا نماید بفیصل رساند و گنجعلی خان حاکم کرمان را با جمعی از امرای
توپچیان و تفنگچیان برافقت آنجناب مامور گردانیدند که اگر مهم او صلاح پذیر نبوده

باشد

باشد و افواج قاهره را کومک احتیاج افتد بدان اقدام نمایند اکنون کلک سخن
پرداز بتحریر قضایای مخالفت و عصیان امیرخان میپردازد و چون سواد اوراق
حسب الامر اعلی بمرافقت آنجناب مامور بود ملتزم است که خصوصیات آن سوانح را
که برای العین مشاهده نمود از اطالت و اطناب اجتناب نموده مشروحاً در رشته
تحریر کشد والله الملک المستعان

ذکر مخالفت و عصیان امیرخان برادوست و رفتن جناب اعتماد الدوله بولایت ارومی و محاصره قلعه دمدم و بیان سوانح حالات

شرح احوال امیرخان چولاق عبرت بخش عالمیان است ای جویای سخن لحظه مستمع بوده
گوش و هوش باین دار و کیفیت معامله او را درباب امیرخان از عشیرت برادوست طبقه
اکراد است در زمان حضرت شاه جنت مکان قراتاج نامی از آن طبقه شاهی سیون
شده در سلک ملازمان این دولت منتظم بود و آنحضرت الکاء ترگور و مرگور را
که بولایت ارومی و اشنی پیوسته با آن طبقه ارزانی داشته بودند بعد از واقعه شاه جنت
مکان که در میان طمع در سلک اذربایجان کردند قبایل و عشایر اکراد تابعان این دولت
دوری گزیده [illegible] تابع رومیه شدند شاه محمد بیک نامی از میرزادهای برادوست
بحکم خواندکار روم میر عشیرت و صاحب سنجق الکاء برادوست بود و امیرخان سر باطاعت
او در نیاورده هرچند گاه ملازمت یکی از امرای بزرگ اکراد می نمود و ملازم عمر بیک حاکم
سهران بود و در معرکه جنگ مشهور گشت در سالی که طنطنه رایات جهانگشای شاهی
در اذربایجان بلند آوازگی یافت موکب همایون متوجه تسخیر ایروان و نخجوان بود مشار
الیه باستان بلند آشیان شاهی آمده اظهار شاهی سیونی و اخلاص کرد حضرت اعلی
او را منظور نظر التفات گردانیده امارت قبیله برادوست و الکاء ترگور و مرگور باو
عنایت فرمودند و او را بلقب خانی سرافراز ساخته الکاء ارومی و اشنی که از توابع
اذربایجان است و در زمان شاه جنت مکان حکومتگاه یکی از امرای عظام قزلباش
بوده علاوه الکاء قدیمی او عنایت فرمودند و حسب الامر اعلی استادان زرگر صورت
دستی از طلای احمر ترتیب داده بجواهر و لآلی ثمین ترصیع و تکمیل داده بر بازوی او بستند
و بمظنه حق شناسی و ظهور مردانگی توجه تام در تربیت او مبذول داشتند و او چند
گاه دست ارادت بر سینه اخلاص نهاده ملازمت علیای شاهی وصله سینه شاهنشاهی

می‌نمود بعد از آنکه رخصت یافته بولایت مذکور رفت باستظهار شفقت و التفات شاهانه
روز بروز بمدارج علیا ترقی نموده بر تمامی قبایل و اقران برتری یافت و چند الکا و ولایت از
میران قبایل اکراد تابع روم بدست آورده متصرف شد و در میانه حکام کردستان بعلو
جاه و کثرت سپاه بلند آوازه گردید بسیاری از میرزادهای قبایل و عشایر اکراد بملازمت
او توسل جسته راه خدمت می‌سپردند و بدین جهات در اندک روزی بخار نخوت و غرور
بکاخ دماغش راه یافته در هنگامی که چغال اغلی بولایت آذربایجان لشکر کشیده در حوالی
تبریز مصاف واقع شد با وجود قرب جوار از سعادت حضور دوری جسته بعد
از انهزام چغال اغلی که اردوی ظفر شعار قرین بفتح و فیروزی بولایت سلماس اقامت
داشت بپایه سریر اعلی نوازش یافت و از شمول عاطفت و تربیتی که فرموده بودند
از کم خدمتی و تقاعد او از آمدن حین مصاف اغماض نموده بنابر اطمینان خاطر او و
تألیف قلوب سایر امرا و اکراد که وحشی صفتان طوایف انسانند او را نگاه نداشته
ببهانه خدمتی رخصت رفتن الکا دادند و او ظاهراً خود را از زمره صوفیان شمرده باطناً
از تعصب مذهب با شرارت نفس با امرای قزلباش آن سرحد عناد ورزیده سودای
استقلال و استبداد در سویدای خاطرش جای گرفته بود تا آنکه رای نفاق آلودش
بتعمیر قلعه متین رصین قرار یافته بارکان دولت قاهره عرض کرد که قلعه
قدیم ارومی انهدام و اندراس یافته قابل تعمیر نیست و اعتماد را نمی‌شاید و بنای حصاری
حصاری که ضبط حال و حفظ اهل و عیال از شر مخالفان توان نمود و لازم است اگر رخصت
همایون باشد جهاد دیواری در محل مناسب ترتیب نماید حضرت اعلی نظر بظاهر حال او
انداخته رخصت دادند و او در سه فرسخی بلده ارومی بر بالای کوه رفیع که داخل کوه ترکور است
طرح قلعه انداخته شروع در کار کرد در میانه اکراد مشهور است که قبل از ظهور اسلام
در زمان اکاسره در همان مکان قلعه بوده که بقلعه دمدم اشتهار داشته و بتمادی
زمان منهدم گشته بیربوداق خان امیرالامرای تبریز که مرد با رای و هوش کارآزموده بود
و از اطوار نفاق آمیز امیرخان آثار عصیان مشاهده می‌نمود معروض درگاه عالم‌پناه گردانید
که امیرخان پای از جاده اخلاص بیرون نهاده هوای خلاف و عصیان در سر دارد و بدین
سبب قلعه رفیع بلند اساس طرح انداخته که در حدوث وقایع روزی او را بکار آید

واین

و این غلام قلعه ساختن او را صلاح دولت روزافزون نمیداند حکم بنفاذ پیوست که چون
او امیرالامرای آن سرحدست و نیک و بد امور ملکداری آن طرف در عهده اوست هر گاه صلاح دولت
قاهره نبوده باشد کس فرستاده او را منع نماید بیربوداق خان حسب الفرموده معتمدان
نزد او فرستاده اعلام کرد که چون او در سلک امرای عظام شاهی منسلک و تربیت کرده آن
حضرت است و دعوی اخلاص و بندگی مینماید هرچند حضرت شاه عالم‌پناه او را در این دعوی
مصدق داشته محل اعتماد میدانند اما از قلعه ساختن سخن بدگویان گشوده میشود
اگر سبب قلعه ساختن دفع مضرت و آسیب مخالفانست هر گاه در میان ولایت
آینده تا قلاع معتبر تبریز و ایروان در میان باشد ملتفت اینقسم قلاع نخواهند شد
و اگر دغدغه امرا و قبایل اکراد داشته باشد هر گاه او را حادثه پیش آید غلامان درگاه
شاهی بجا است و نگهبانان سرحد ماموریم در دفع آن حادثه چگونه اهمال و اغفال توانیم کرد
و مع ذلک او را همان حصار قدیم ارومی که چند روز محافظت خود و ایل و عشیرت برادرست
تواند نمود کافیست اولی آنست که ترک قلعه ساختن کرده زبان بدگویان بر خود دراز
نکند و این نصیحت دوستانه ما را که متضمن مصلحت دولتست بسمع رضا اصغا
نموده خود را تهمت زده نفاق و عصیان نسازد و الحق نصیحت مشفقانه بود ذیل
که باستظهار آن قلعه مرتکب امور ناهموار گشته عاقبت حال ادبار و نکال کشید
رسید با وانچه رسید القصه امیرخان اصلا گوش بدین سخنان نکرده ملازم بیربوداق
خان و اکراد برادوست بقتل و او قلعه در کمال استحکام ترتیب داده آذوقه و یراق بقلعه
کشیده از ارومی بآنجا نقل کرد روز بروز در استحکام قلعه و سرانجام اسباب قلعه
داری میکوشید فی الحقیقه جهت خود اسباب ادبار سرانجام میداد و ناعاملی که منافی اخلاص
و یکجهتی بود اقدام می‌نمود از جمله خان ابدال بکری برادر شیخ حیدر که با حضرت اعلی یاغی
بود و از بیم عساکر منصوره در یورت و مسکن قدیم مجال اقامتش نمانده بی‌سر و سامان
میگشت در آنوقت با بیست نفر از هواخواهان خود پناه با و آورد امیرخان او را در قلعه
جا داده انیس و جلیس خود کرد انواع رعایت مینمود اما بحیله و روباه بازی کسان
خود با عرایض اخلاص بدرگاه عالم‌پناه فرستاده اظهار فدویت و یکرنگی میکرد و در وقتی
که جماعت چلاقی روانه کردستان نموده فوجی از افواج قاهره بمرافقت ایشان مامور

کشتند پیر بوداق خان سرکرده افواج قاهره بوده بود ناامیرخان این خبر شنید بارکان دولت قاهره اعلام کرد که میانه من و پیر بوداق خان عناد و نقاری ارتفاع یافته سخنان غرض آلود در باره من معروض میدارد و رفاقت من بالشکری که او سرکرده آن باشد متعذر و دشوار است لهذا منشور استمالت باسم او در آمده مشعر بر آنکه بنابر رضاجویی او پیر بوداق خانرا برطرف کرده حسن خانرا که از امرای عراق و مرد هموار خوش سلوک بی غرض است تعیین فرموده‌ایم و مع هذا اگر بجهة موانع ضروری خود رفاقت نتواند کرد یکی از پسران یا ریش سفیدان کاردیده معتمد خود با دویست سیصد نفر همراه نماید که موافقت و یکجهتی او برامرا و حکام اکراد ظاهر گشته تقاعد او را حمل بر نوعی دیگر نکنند امیرخان باین همه عنایت و التفات و مدارا و مواسا که از جانب اشرف بظهور رسیده بود در خلاف و عصیان اصرار نموده بالجمله چون حسن خان و امرای عظام قزلباش در مراغه بمحمد پاشا و جلالیان ملحق گشته عازم خدمت مرجوعه شدند نزد امیرخان اخبار نموده اعلام کردند که بنوعی که حکم همایون صادر گشته عمل نموده اگر خود در رفاقت میتماید کار ساز سفر کرده آماده همراه باشد و اگر خود نتواند آمد جمعی مردم کارآمدنی سربراه نموده چند نفر معتمد کاردیده صاحب تجربه که از نشیب و فراز کردستان و شوارع آگاه بوده شایسته مشاوره و محاوره داشته باشند آماده سازد که همراه بوده چنچی لشکر ظفر قرین بوده باشند امیرخان عذری چند در پیامهای خود گفته بود خلاصه معنی آنها آنکه طایفه جلالی خود رای بی اعتدال بی مال بی اعتمادند هرچند همراه امرای عظام قزلباشند اما مرا حوصله آن نیست که بالشکری که هفت هشت هزار جلالی در آن میان باشد همراهی نمایم ایشان از هر راه که صلاح داشته باشند روانه شوند که من جمعی را متعاقب خواهم فرستاد امرای عظام این نافرمانی و سرکشی را در بدایت سفر ازو نپسندیدند و صلاح دولت در آن دیدند که چون عبور ایشان از الکاء او واقع میشود بهر طریق ممکن باشد او را رام سازند چه هرگاه امیرخان بامنسوبان درگاه شاهی چنین پیش آمده پیله دوازده دیگر امرای اکراد چه توقع توان داشت و چه مهم از پیش توان برد بنابران سخنان محبت آمیز دوستانه القا نموده اعلام کردند که چون یکدو شب محل نزول در جوار او خواهد بود میهمان پذیر باشد که در زمان حضور با

بایکدیگر

یکدیگر کنکاش نموده بدانچه صلاح او باشد عمل نمایم امیرخان اصلا بمراسله و پیغام حسن خان و امرا التفات ننموده در طغیان و سرکشی اصرار نمود در روزی که مقدمه لشکر بحوالی الکاء او رسید فوجی از اکراد برادوست با اسلحه و یراق در برابر آمده با چند نفر از جلالیان که در پیش بودند آغاز محاربه کردند و دو نفر جلالی کشته شده چند کس در میانه زخمدار شدند حسن خان و امرا از این واقعه آگاه گشته پیش رفته‌ها را باز کرده اینها را از جنگ و جدال منع کردند و بنیم فرسخی قلعه رسیده در محل مناسب نزول نمودند و اکراد بقلعه در آمده توپ و تفنگ بعسکر اسلامی انداختند حسن خان مرتبه دیگر معتمدی نزد او فرستاده از سبب این حرکت ناهنجار پرسیده هرچند از اینطرف گفتگوی موافقت و دوستی بمیان آوردند او عذرهای نامعقول گفته ابواب آشنایی مسدود ساخت و اکراد فوج فوج از قلعه بیرون آمده بهرکس از قزلباش و جلالی که بجهت آوردن مایحتاج بمواضع تردد مینمودند دوچار میشدند قتل و غارت میکردند و این صورت تکرار یافته رفته رفته بین الجانبین خصومت و نزاع ازدیاد پذیرفته محمد پاشا نیز بطلب جلالیان در مقام انتقام در آمد و مردم او جوق جوق تا پای قلعه میرفتند و از آن طرف نیز اکراد بمدافعه پیش آمده جمعی از طرفین زخمدار و مقتول میگشتند تا کار از رفق و مدارا گذشته فیمابین جنگ و جدال قایم شد و جمعی از جلالیان که از محمد پاشا خایف و ناراضی بودند خصوصا محمد بیگ برادر رطویل و اتباع دفعه دفعه روی گردان شده نزد امیرخان رفته قریب بسیصد چهارصد نفر ملازمت او اختیار نمودند و اینمعنی علاوه ظهور عصیان او و ازدیاد کدورت محمد پاشا شده نیران خصومت اشتعال پذیرفت و برطبق فرمان قضا جریان که عموما در باب کل مخالفین اکراد صدور یافته بود الکاء و ولایت متعلقه بدر را متصرف شده و حسن خان بالضروره در آن منزل توقف کرده حقایق حالات بپایه سریر سلطنت مصیر عرض کرد و چون مقدمات مذکوره در حین اقامت دارالارشاد اردبیل بر ضمیر منیر ملک آرا پرتو ظهور انداخت بنوعی که سبق ذکر یافت عالیجناب اعتماد الدوله حاتم بیک را روانه آنصوب فرمودند که بدیده بصیرت نظر بر احوال آن سرحد انداخته اگر از اطوار امیرخان رایحه اخلاص استشمام نموده منشا دولت روزافزون داشته باشد درا

مستمال شفقت شاهی گردانیده خاطر دغدغه آلود او را از وقوع اموری که بی اختیار
روی داده باشد اطمینان داده از پرده حجاب بیرون آرد و جماعت جلالی را از پای
قلعه او کوچانیده در هر جا مصلحت داند بدستور سال گذشته قشلاق دهد و مبلغ
پنجهزار تومان زر نقد رایج شاهی از خزانه همراه کردند که بخرج جلالیان دهد
و اگر مهم او اصلاح پذیر نبوده در خلاف و عصیان راسخ بوده باشد آتش طغیان
او را باب تنبیه و تادیب فرو نشانیده الکاء او را بجلالیان قسمت نماید که در آنجا اقامت
نموده همت بر قلع و قمع سایر طاغیان اکراد مصروف دارند **ذکر توجه اعتماد الدوله بجانب**
ارومی و محاصره قلعه دم دم و سوانح پای قلعه نسخه پرداز قلم دیباچه
صحایف اخبار را بدین نوع آرایش میدهد که چون عالیجناب اعتماد الدوله دستوری
یافته از دار الارشاد اردبیل متوجه خدمت مذکور گشته به تبریز آمد با بی بوداق خان
حاکم تبریز و برخوردار بیک ایشیک توپچی باشی و توپچیان و تفنگچیان اصفهانی
و خراسانی و تبریزی و باقنق که بمرافقت مامور بودند روانه مقصد گشتند دو هزار
نفر از جلالیان که از تاخت قراچه اردهان بازگشته بودند همراه شدند و در خوی
سلماس خان ولد غازی بیک کرد حاکم اغباد و اولیا بیک ولد کور سیف الدین حاکم
انزل و صومای که نصب کرده های همایون اعلی بودند ملحق گشته بتاریخ روز سه
شنبه بیست و ششم شهر شعبان داخل ارومی شدند و حسن خان و محمد پاشا و امرا
عظام رفیق ایشان استقبال کرده بملاقات فایز گشته و مکان مناسب اختیار
نموده نزول کردند روز دیگر جناب اعتماد الدوله ملازم معتمدی را باتفاق ملک آقا
محمد طسوجی که با امیرخان طریقه آشنائی داشت نزد او فرستاده بعد از نصایح [illegible]
خیرخواهانه تکلیف کردند که در حریم قلعه با یکدیگر ملاقات کرده ما فی الضمیر را اطلاع
یابند و بمقتضای خیراندیشی و دفع شر و فساد خاطر رمیده او را آرام بخشند امیرخان
قبول نفعی نموده از قلعه پایین آمد و جناب دستوری نیز با چند نفری بوعده گاه رفته
با یکدیگر ملاقات نمودند و از هر باب سخنان بمیان آوردند امیرخان از مکر و حیل ظاهر
خود را بتاج وهاج و لباس اخلاص و غلامی آراسته چنان نمود که بنابر ظهور بی
اعتدالی و اطوار ناهموار جلالیان و عدم وثوق و اعتماد در حمایت و ممانعت حسن خان

توهم نموده بدین چهار دیوار تحصن نموده و محمد پاشا طمع در الکاء من کرده مرا بدنام مخالفت
حضرت شاه عالم پناه کرد اکنون ملتمس آنست که خدام والا مقام متکفل عذر تقصیرات من
در خدمت حضرت اشرف شده درین زمستان مرا بحال خود گذارند که از پسران خود یکی را
بپیشکش لایق در مرافقت عالی بدرگاه عالم پناه فرستم و در ایام بهار که رایات ظفر آیات شاهی
بجانب ییلاقات در حرکت آید خود بسعادت آستان بوسی مشرف گردم جناب اعتماد
الدوله تکفل مدعیات و قبول ملتمسات او کردند بشرط آنکه بمواعید خود وفا کند و چون
عصیان و تمرد او بین الجمهور اشتهار یافته باطن خود را بعنوان ظاهر از آلایش بی اخلاصی
پرداخته با خیل و حشم بی دهشت بیرون آمده با امرای عظام قزلباش ملاقات و آمیزش
نماید و یکروز مهمان اعتماد الدوله بوده روز دیگر اعتماد الدوله و امرا بقلعه رفته مهمان او
باشند و از جانبین بلوازم رسوم و عادات دوستانه پردازند که آوازه موافقت او
بدستور مخالفت در صحرا اشتهار یابد و فیما بین بدین قاعده قرار یافته وعده آمدن فردا
کرد و جناب دستوری مجلس عالی آراسته امرا عظام قزلباش را طلب داشت و چون
امیرخان از صحبت محمد پاشا و جلالیان تحاشی می‌نمود قرار یافت که احدی از آن طایفه درین
مجلس نبوده باشد در آن روز هرچند انتظار کشیدند اثری از آمدن او ظاهر نشد دیگر
باره آقا محمد طسوجی را فرستادند که حسب الوعده منتظریم بعد از گفتگوی بسیار که
میانه او و آقا محمد واقع شده بود جواب صریح گفت که ریش سفیدان برادوست از غدر
و خدعه امرای قزلباش و جلالی ایمن نیستند از اعتماد الدوله که مرد تاجیک و اهل قلم
است اندیشه ندارند و مانع آمدن من شدند بمجلس اگر گریبان خود را بدست شما سپرم
و هرگاه صلاح داشته باشم پسر خود را با پیشکش بدرگاه معلی خواهم فرستاد و اگر نوع دیگر
بخاطر ایشان رسد درین حصار حربی جز قلعه داری چاره ندارم القصه خبث باطن
او ظاهر گشته مشخص شد که گفتگوهای او چاپلوسی و حیله اندوزی بوده بمتانت
و استحکام قلعه مغرور گشته طریق عناد و استکبار اختیار نموده است و عالیجناب
اعتماد الدوله با امرای عظام در مهم امیرخان مشورت نمود اینقدرها مسامحه و مدارا
در معامله او جایز داشتن اصلا مناسب مصلحت دولت قاهره ندیدند چه آمدن وزیر
اعظم و معتمد علیه دولت ابد قرین شاهی بپای قلعه و بی نیل مقصود بازگشتن منتج مفا

عظیمه بود بنابران خاطر همکنان بر محاصره و قلعه گیری قرار گرفت و حقایق حال بپایه سریر
اعلی عرض کرده شروع در سر انجام اسباب محاصره و قلعه گیری کردند و در صدد ر داستان
عذر اطالت و اطناب خواسته اشعاری شده بود که کماهی حالات این قصه را مشروحا
در سلک تحریر در می‌آورد لهذا لازم دیده که او لشمه از صفت قلعه مدم بر سم اجمال نگاشته
کلک شیرین مقال گردانیده شروع در مطلب نماید قلعه مذکور بر بالای کوه بلندی از سنگ
یکپارچه طولانی کم عرض واقع شده که سطح آن کاردینال است و دو طرف آنکه شمالی و جنوبی
دره عمیقی است که از پایین ببالا جز بنردبان خیال نتوان رفت و از غایت ارتفاع محتاج
بحصار نبوده و حصار نکرده اند و دو طرف دیگر که عرض قلعه است طرف شرقی آن در
بلندیست که بجبال اتصال داد و حصاری مضبوط مرتفع مع بروج عالی ساخته یکدروازه
دارد و غربی آن که بزمین نزدیکتر است دو حصار استوار ترتیب داده یک دروازه در
جانب جنوبی حصار دوم قرار داده اند که از دروازه‌ها تا روی زمین راهیست در میان
سنگ در نهایت تنگی که عبور یکسوار از آنجا بغایت دشوار است و سپاه پیش بردن
بجز دو طرف که شرقی و غربی باشد میسر نیست و در جانب شرقی از پای حصار تا یک تیر
پرتاب سنگ یکلخت است که از نقب زدن و جر کندن مصون است و در منتهای
آن سنگ بر روی سنگ کنار دره از خوف نقب و جر و ممانعت نقب چیان برجی
عظیم در غایت ارتفاع اساس نهاده اند که فی الحقیقه آنهم قلعچه ایست که با اصل قلعه اتصال
یافته و اگر آن برج بدست در نیاید محالست که سپاه بپای قلعه توان برد و آب از حوض
بزرگیست که بآب باران پر میشود اما در میان دره شمالی جانب حرم قلعه چشمه ایست که آب
قلیلی دارد و امیرخان بتعبیه آن چشمه کرده بر سر آن حوضی فراخور آب ساخته که از اول شب
تا صبح پر میشود و یک روز شرب حوض اهل قلعه را کفایت میکند و بر روی حوض گنبدی
ساخته پشت آن با زمین هموار کرده اند که از نظر بیرونیان پوشیده و پنهان است و آن را
سولق مینامند و بجهت محافظت حوض و آب بردن برجی در جنب دیوار قلعه
ساخته نردبان پایه از حوض تا بالا ترتیب داده اند که روی آن نیز پوشیده و بر مردم
بیرونی مخفیست و آن برج نیز قلعچه ایست که در خارج قلعه واقع شده و با اصل قلعه
متصل گشته و در جانب جنوبی بخدانی در جنب قلعه ترتیب داده اند که در زمستان

یخ و

یخ و برف پر میکنند و حوضی در زیر آن ساخته شده که هرچه در تابستان و شدت گرما
از یخ و برف آب شود در آن حوض جمع شده در هنگام قلت آب و گرما بکار آید و این
یخدان نیز قلعچه کرده تیرانداز و تفنگ انداز بقاعده مقرر گذاشته کمال استحکام داده بلند
آنرا یوزلق و قارلق نیز میگویند و راه آن نیز بدستور راه سولق بر بیرونیان مخفیست
مجملا قلعه مذکور مشتمل بر پنج قلعه است یکی اصل قلعه و یکی قلعه مابین و یکی سولق و یکی
یوزلق و یکی برج بزرگ بیرون دروازه شرقی که مذکور شد هر پنج در کمال استحکام که بیک
بیک کام اوهام را عبور ور مور چه خیال را مرور بر آنها در نظر بشر بوالهوس حوادث دور
مینماید القصه جناب دستوری بوفور دانش تکیه بر اقبال همایون و جانفشانی خود
کرده همت بر کندن و تسخیر انقلاع انداخته بتدبیر امور قلعه گیری و سر انجام اسباب
آن کار مشغول گردید در بین اثنا سواری با نصد نفر از تفنگچیان مازندرانی از اردوی
معلی باتفاق صفر قلی بیک یوزباشی و قورچیان چکنی بکومک رسیدند و گنجعلیخان
زیک که در تبریز بود با قشون آراسته متوجه گردید حسن خان و امرا رفیق با تفنگچیان
اصفهانی و میر فتاح سرکرده ایشان بجانب شرقی در فتنل و جانب غربی که قلعه مابین
است بحسن اهتمام و کاردانی بیر بوداق خان و تابینان او و تفنگچیان خراسانی و با فقی
قرار گرفت مرادخان سلطان چکنی و خلیل سلطان سیل سپر را با محمد تقی بیک مین
باشی تفنگچیان آذربایجانی را بر طرف جنوبی برابر قلعچه یوزلق فرستادند و محافظت
دروازه طرف مذکور را بعهده گنجعلیخان نمودند تفنگچیان مازندرانی با صفر قلی بیک
و قورچیان چکنی بطرف شمالی که برابر قلعه سولق است مامور شدند و بر خوردار بیک
انیس اعمله توپخانه مقرر شد که دو توپ بزرگ با یک بالیمز ترتیب دهد و قبان
سلطان بیکدلی بسرکاری توپ و خدمات توپخانه معین شد و عجاله توپ کوچکی
که در قلعه کوکر حلق موجود بود از دریای شهاکشتی آورده در سیبه حسین
خان برابر برج خارج قلعه نصب کردند محمد پاشا داد رخلاالاین حال بیماری و ضعف
قلب طاری گشته از خدمات معاف بود اما جمعی جلالیان را بکومک هر طرف تعیین نموده
مبلغ پنجهزار تومان زر شاهی عباسی که بجهت مدد خرج جلالیان آورده بودند میانه
آن طبقه فراخور حال قسمت شد و جهت هر جماعت قشلاق تعیین یافت عساکر منصوره طرح

قشلاق انداخته خیام اقامت نصب نمودند و هریک بر سر کار خود رفتند امیرخان ازین
حالات خبر یافته در شبکه اضطراب افتاد و مکرر کسان فرستاده اظهار انقیاد و سخنان
ملایم کرده میخواست که بلطایف الحیل و دفع الوقت شر این جماعت را از خود دور کند چون
مکرر مکر و خدیعت او ظهور یافته بود سخنان روی اندود او بموقع قبول راه نیافت لاجرم
او نیز در مدافعه و قلعه داری کوشیدن گرفت چند نفر از میرزادهای برادوست خود را
از قلعه انداخته شامی سیون شدند ایشان و هرکس دیگر از قلعه می آمد متفق اللفظ
میگفتند که مردم قلعه از قلت آب در عذابند زیرا که درین وقت خشک سالی و قلت
باران که حوض بسیار کم شده و آنچه مانده عفونت بهم رسانیده بچهارپایان میدهند
و مدار شرب محصوران باب سولاق است که ظرف ظرف بخواص قسمت میشود و هرگاه
سولاق بدست آید جز استیمان و قلعه سپردن چاره ندارند و نقب زدن تسخیر آن
بسهولت میسر است و چون بنظر عقل چنین می نمود و استیمان از جنگ و جدال و
خونریختن بخیر اندیشی اقرب بود همت مصروف این امر داشته استادان چابک آورده
شروع در نقب زدن کردند و حسن خان و امرا رفیق او از طرف شرقی سیبها و موجلها
قسمت کرده تا زمین خاک بود بحفر پرداختند و چون بسنگ رسیدند سبدها
یافته شبها در دو طرف چیده خاک و گل از راه دور آورده سبدها پر میکردند و کوچه
سرپوشیده ترتیب داده بدین وتیره پیش میرفتند و پیر بوداق خان نیز از طرف غربی که
سر بالا و بی آب است رفت بدین شیوه عمل نمود و جماعت اکراد از شام تا صبح بر سر سیبه
آمده جنگهای عظیم میکردند دمبدم از سهام تیر پر اکراد پیام اجل بگوش غازیان میرسید
و گلوله تفنگ تگرگ آسا بر سر دلیران سیبه میبارید و سه مرتبه روز روشن بر سر چالها
ریخته جنگهای نمایان و نبردهای قوی کردند و غازیان مردانه پای ثبات استوار داشته
در مدافعه میکوشیدند و از جانبین جمعی زخمدار و مقتول میشدند نوبتی بسبب غفلت
الله سلطان صوفی ریخته بعد از محاربه بسیار اکراد هجوم آورده در سیبه رخنه کردند
که داخل سیبه شوند غرایب مردانگی و جانفشانی در آن معرکه از صوفیان صدور یافت
پنج نفر در دهنه آن رخنه از عقب یکدیگر کشته گشته اکراد را مجال دخول ندادند هرکدام
کشته گشته سر کشته دیگر بجای او ایستاده در آن روز بازمکی اهل سیبه مردانگیها بظهور

امد

امد و اکراد کاری نساخته بقلعه بازگشتند درین جنگ از غازیان هفت هشت نفر مقتول
و ده پانزده نفر زخمدار شدند و از اکراد تا بیست نفر مقتول و سی چهل نفر زخمدار شدند
در سیبه حسن خان توپ کوچکی که بر برج بزرگ بسته شده بود بعد از بیست روز بکم
بیگاه که اندک رخنه در دیوار آن شده هنوز رخنه آن نشده بود که صعود توان نمود چون
مسلح راه قلعه بود حسن خان بیتابی کرده بخود سر بی صلاح و مشورت اعتماد الدوله
آخر روزی یورش بران برج نموده دوازده نفر از یکجوانان دلیر به بیتابی خود را ببالای
برج رسانیدند چند نفر زخم تفنگ خورده بپایین غلطیدند و دیگران از حجم نرسیدن
کسی اراده صعود ننمود و بالا رفتها نیز خود را بپایین انداختند و تا دویست نفس
از مردم او که بپای برج رسیده بودند در همانجا توقف نموده شروع در کندن دیوار
کردند و تا نصف شب بین الجانبین جنگ و جدال بود دران اثنا اکراد هجوم نموده
غافل از پس غازیان در آمده فیمابین جنگ شمشیر در پیوست و از بالای برج و قلعه گلوله
تفنگ ریزان بود بنابران مددی بغازیان نمیرسید و غازیان از دست از کار زار باز مانده
باز گردیدند و جوانان دلیر و مردم کار آمدنی درین یورش ضایع و زخمدار شدند حسن
خان از آن حرکت جاهلانه بخجلت زده و پریشان خاطر گردید چون امری واقع شده
بود عالیجناب دستوری تسلی بخش خاطر او گردیدند چه در عالم سپاهیگری و تسخیر
قلاع این ابنها واقع میشود و بعد از چند روز که چاهخوبیان کار کردند از زیر زمین
پی بسر چشمه نبی بردند متحیر بودند که نقب را بکدام طرف برند بالقرون هرچند پیش
میرفتند سوراخی ببالا کرده علامتی نصب میکردند که معلوم شود که نقب بکجا
رسیده بدبخت اکراد از آثار علامات قضیه سولاق خبر شدند و از قلت آب بی
تاب و چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده طپیدن آغاز نهادند و همه شب بر سر
نقب ریخته با تفنگچیان مازندرانی و صفر قلی بیگ و قورچیان چکنی که سرکار و نگهبان
نقب بودند جنگ در پیوستند و حمله‌های عظیم میکردند و هیچ شبی از محاربه آسودگی
نداشتند و چاهخوبیان فرصت کار نمی یافتند و تا سه ماه که رمضان و شوال و ذی قعده
بود بدین وتیره زد و خورد میشد دو سه مرتبه خلقی کثیر غیر سپاهی و عورات
و اطفال قریب به هزار نفس از قلعه بیرون کردند و از جماعت العطش گویان بیتابانه

بیتابانه خود را باب میرسانیدند و محصوران انچشمه را اب حیات انگاشته فدائی وار
در محافظت سولق میکوشیدند و ازینطرف سعی موفور بظهور میرسید مع هذا درین سه
ماه بی بهیچ چشمه برده نشد چون آبحیوان پنهان بود جناب دستوری تدبیری دیگر بخاطر
آورده قرار دادند که از روی زمین سیبه بر بالای سولق آورده گنبد را سوراخ کنند
و توپ بزرگ و بالیمز را که ریخته شده بود ببرده نردبان پایه پایه رو باب بسته او را فرود
آوردند که روی او گشوده گشته اکراد بسولق تردد نتوانستند نمود و نقب نیز بدستور
از زمین در کار معظم باشد توپچیان حسب الفرموده عمل نموده و مقرر شد که امراء
عظام میرصوفی و میر بازوکی و میر مقدم دست از سیبها خود باز داشته بر سر سولق
سیبه آورند و حسن خان اقایان معتمد و ملازمان بر سر سیبه خود گذاشته خود
سرکار امراء مذکور می نموده باشد پیر بوداق خان نیز قرار یافت که از طرف سیبه خود
یک سیبه از میان دره بر سر سولق آورد و امرا حسب الفرموده شروع در آن نمودند و خدام
اعتماد الدوله از غایت اهتمامی که در لوازم قلعه گیری داشتند از محل اقامت خود
بتوپخانه آمده نشست و یکشبانه روز در توپخانه بسر برده از صبح تا شام بانداختن
توپ و محافظت سیبها توجه می نمودند و شب هر خدمتی که بهر یک از امرا رجوع میشد
صبح تحقیق و تفتیش آن کرده اگر تقصیری شده بود تقصیر بود در عتاب و سرزنش
میشد و اضطراب جماعت اکراد از ظهور اینحال ازدیاد پذیرفته یک پاس که از شب
گذشت جوانان جلد مکمل و مسلح بیرون آمده در سر سولق جنگ آغاز نهاده داد دلاوری
میدادند و ازینطرف مشاعل افروخته شده در روشنائی مشعل تفنگچیان بمدافعه
کردان می پرداختند و هر شب جمعی از طرفین مقتول و زخمدار میگشتند و در کمر کوه
مغاره بود مشرف بر بام سولق اکراد از زیر مغاره نقبی می زدند که بمغاره در آمده
بر سر سیبها و سولق ریخته غازیان را پراکنده سازند و همیشه مانع آن کار میشدند تا
بعد از اطلاع امراء عظام صلاح دیدند که پیش دستی کرده مغاره را متصرف گشته
تا تسخیر سولق نگاه دارند موازی سی نفر از یکه جوانان سرگذشته قزلباش و تفنگچی
متقبل این خدمت شده در اول روز که آفتاب بلند شده بود این دلاوران سر
گذشته از دهنه سیبه تا مغاره از برابر قلعه دویده مردانه خود را بمغاره انداختند

ازقلعه

ازقلعه تفنگ بسیار انداخته زیاده از یک کس در آن دویدن ضایع نشد اما چون شب شده
ملبس بلباس عباسیان گشت امراء عظام تا نصف شب بر سر سیبها خود ایستاده محافظت
نمودند بعد از نصف شب اکراد دو جوقه بیرون آمده یکجوقه از طرف بالا بر سر سیبها آمده با محافظان
سیبه جنگ در پیوسته آن مردم را بخود مشغول گردانیدند و جوقه دیگر از راه مغاره سر در آورده
با اهل مغاره محاربه آغاز نهادند و این دلاوران تا گلوله با خویش و تیر در کیش داشتند
با اکراد جنگ کرده مغاره را از دست ندادند بعد از اتمام یراق که تا ده نفر ایشان ضایع
شده نزدیک بان رسیده بود که کردان بمغاره در آمده یک تن را زنده نگذارند لا
علاج که بیست نفر که مانده بودند دست بشمشیر یازیده خود را از مغاره بمیان
اکراد انداختند که جنگ کنان بیرون رفته در اجل هر کدام تمام باشد بسیبه رسند
هشت نفر زخمدار بیرون آمده سایر راه عدم پیمودند و نفر از مجروحان که یکنفر تفنگچی
اصفهانی نوکر بازوکی بود گرفته بقلعه بردند امیرخان از مردانگی ایشان تعجب نموده
راضی بقتل نشده بمعالجه و مداوا پرداخته بعد از صحت بیرون فرستاد القصه قریب
بصبح صادق این قضیه طاری گشته اجساد قتیلان را در مغاره افتاده دیدند و اندک
تزلزلی بحال غازیان راه یافته جناب اعتماد الدوله متاثر گردیده با امرا مقدم و بازوکی
و صوفی عتاب و سرزنش آغاز نهادند و تهدیدات فرمودند اما در عالم سپاهیگری
و رفع شماتت اعدا اغماض عین از آن کرده زیاده از روزهای دیگر اهتمام در کار
خود میکردند در همان روز چهل نفر از غازیان استاجلو ملازمان حسن خان
از وفور غیرت و مردانگی متکفل نگذاشتن مغاره گشته اراده رفتن کردند و اعتماد
الدوله در تجویز آن متردد و از واقعه شب گذشته اندیشناک بودند حسن خان
بمبالغه و ابرام متقبل شد که امشب با سیصد نفر پاس شجاعت داشته بدفع شر
اکراد اقدام نماید جناب دستوری طوعا او کرها رضا دادند و قبان سلطان
بیگدلی و امام قلی سلطان آجرلو را نیز مقرر داشتند که با قشون خود در آن شب امداد
امداد حسن خان نموده پاس دارند و حسب الالتماس سایر امراء نفر دیگر از مردم ایشان
تعیین شدند و مجموع که پنجاه نفر بودند در همان لحظه با یراق و اسباب ضروری جنگ
و ذخیره چند روزه بآیین شایسته بالا دویده خود را بمغاره رسانیدند اکراد ازین

جلادت و دلیری بتجهیا نموده چون شب شد زودتر از شب گذشته بیرون آمده
جنگ در پیوستند فیما بین محاربه عظیم بوقوع پیوست حسن خان و لیرا و تفنگچیان
از بیرون و دلیران مغاره از اندرون تا طلوع صبح نبرد آزمایی کرده بجنگ و جدال
اشتغال نمودند اکراد با وجود سعی بسیار کاری نساخته خایب و خاسر گردیدند و
غازیان مردانه مغاره را نگاه داشتند و هر شب چند نفر از اکراد که تا صبح از سولاق آب
میکشیدند بزخم توپ بالیمز و تفنگ نابود میشدند تا آنکه سیبها بر سر حوض سولاق
رسیده گنبد حوض خانه را سوراخ کردند از آن سوراخ راه آب را دیده پی بچشمه بردند
اکراد ناچار جوی کشته همه روزه از میان نقب به بیرونیان جنگ کرده مانع کار
نقب چیان بودند امرای عظام در هیزدهم شهر ذی حجة الحرام وقت ظهر از سوراخ سولاق
را متصرف شدند و راه آنرا که پایه بالا رفته و بخشت و گل مسدود کردند در اندرون غوغا
عظیم در پای قلعه شده اکراد در دفع این حادثه سعی نمودند اما هیچ اثری بر آن مترتب نشد
و حراست سولاق بعهده تفنگچیان مازندرانی شده امرای عظام هر یک بجنبه سابق
خود رفتند و خدام اعتماد الدوله نیز از توپخانه مذکور بمنزل خود رفت بعد از تسخیر سولاق
تا ده پانزده روز امیرخان و خواص آب قلیل بوزلق و سایر محصوران ما به متعفن
حوض بزرگ قناعت کرده روز گذرانیدند بدستور در قلعه داری میکوشیدند
چون تسخیر سولاق از زمستان تا وقت بهار و هنگام تقاطر امطار کشیده بود درین
اثنا بخلاف سال گذشته سحاب چون پیلان مست در جوش و خروش آمد باریدن
آغاز شد و از حکمت بالغه الهی که عقل عقلا بکنه آن نرسد قریب بیکماه باران انقطاع نیافت
چنانچه محصوران تا شش ماه از آب بی نیاز گشتند چون دفع تقدیر بدستیاری تدبیر
از اندیشه خرد بیرون است این همه سعی و اهتمامی که در عرض سه ماه بدستیاری همت والا
و قانون میسر قلعه کشایان روزگار در تسخیر سولاق بوقوع پیوسته بی فایده گشت و
لهذا مردم قلعه بیشتر از پیشتر در قلعه داری کوشیدن آغاز نهادند در خلال این احوال
جمعیت جلالیان با اعتماد بتفرقگی روی نهاد اکنون مناسب سخن آنست که برخی از
احوال جلالیان و عاقبت کار ایشان و وقایع متنوعه که در اواخر این سال وقوع یافته
کلک نکته پرداز گردانیده شرح تسخیر قلعه و احوال امیرخان در طی وقایع سال آینده سمت

تحریر

تحریر یابد ان شاء الله تعالی **ذکر احوال جلالیان و مآل حال محمد پاشا** سابقا سمت گذارش یافت
که چون مراد پاشا که ذکر او گذشت بر طایفه جلالی ظفر یافته محمد پاشا و رفقا روی ارادت بدرگاه
جهان پناه شاهی آورده مراد پاشا بتحقیق افزا دجلالی پرداخته در بدست آوردن
اتباع آن طبقه بنوعی مبالغه کرد که هر کس در ولایت روم روزی با آن طایفه آشنایی کرده
بود بدست آورده مسافر ملک نیستی گردانید و نام جلالی را از آن ولایت برانداخت و
پادشاه روم از حسن خدمات او راضی گشته استحسان می نمود اما بعضی از امرا در مقام
تضییع اسک او در آمده جلالیان را بیانه قزلباش سوء تدبیر شمرده به پادشاه خاطرنشان
کردند که آنچه از مراد پاشا درین ماده صدور یافت موافق مصلحت دولت آل عثمان نبود
و از تنظیم امور سلطنت دور مینمود چنانچه سلطان احمد خان با او اعلام کرد که اگر سعی
بسیار در دفع شر اشرار کردی اما خوب واقع نشد که دوازده هزار سپاهی جرار خون
خوار بقزلباش ملحق ساختی طریق این بود که بعد از تسلط و اقتدار عموم آن طبقه را نوید
عفو و امان داده خاطر ایشان را از قتل ایمن سازی که اگر چند نفری اعتماد بر آن نکرده میرفتند
اما عموم سپاه که از کشته شدن اطمینان می یافتند ترک اوطان نمیکردند بالجمله اضداد
مراد پاشا خصوصا نصوح پاشا که بیگلربیگی دیاربکر بود در سر حد اسباب بلند پروازی
سرانجام میداد در مقام استمالت جلالیان در آمده با امرا و سرداران آن طبقه استمالت
نامها پراکنده ساخته با سدت روم دلالت نمود محمد پاشا و قرا سعید که نظر بر کردار
خود کرده امید نجات نداشتند سایر قوم بدمدمه و افسون غایبانه رومیان فریفته
گشته دل دگرگون کردند و چون در روم بخودسری و خودرایی برآمده به شبه کاری معتاد
شده بودند و درین ولایت بیمن معدلت همایون شاهی هوای نفس عمل نتوانستند کرد برفتن
روم راغب شدند القصه کسی از جلالیان که سالک فرار گردید اغا جان پسری بود که از آنگاه
اوشنی محل فنلاو خود با پانصد کس بجانب کرکوک بغداد رفت جناب اعتماد الدوله
از فرار او و سایر جلالیان بدگمان شده با محمد پاشا در باره ایشان مشورت نموده او گفت
که کلح محمد که هفتصد کس دارد مرد مفسد نااعتماد فتنه انگیز است هرگاه او در میان نبوده
باشد من متکفل نیک و بد کل جلالی میشوم و خاطر از همه ایشان جمع ست جناب
دستوری حقیقت ایحالرا معروض عاکفان سده جلال گردانیده حضرت اعلی شاهی

ظل الهی منشور عاطفت باسم کنج فرستاده او را بشفقتهای شاهانه نوید داده بار دو
طلب داشتند و او با گروهی از اتباع حسب الفرموده بجا اطاعت بدرگاه عالم پناه شتافت
و حکمی دیگر که از موقف معلی باسم جماعت جلالی عمرماینفاد پیوسته بود عز ورود یافته
خلاصه مضمون آنکه ایشان مردم غریب اند که باینولایت آمده میهمان ما شده اند تا درین
صوب توقف داشته باشند برما لازم است که در شرایط مهمان نوازی تقصیری نکنیم
و هرگاه میل بودن این ولایت نداشته باشند اگرچه قول بقول مشهور مهمان بارادت
و رفتن باجازت ما مقیدان نیستیم و از ارخاطر مهمان در مذهب فتوت جایز نمیدانیم
هرکس اراده رفتن داشته باشد بچه لازم است که عار فرار بر خود پسندیده طایفه قزلباش
بسلوک مهمان بدنام سازند بعلانیه و ظاهر بدرقه از حکام سرحد کرده بسلامت روانه
شوند که از جانب ما مانعی نیست بعد از ورود آن منشور سعادت جناب دستوری
مجمع ساخته جمیع سرداران جلالی را طلب داشته مضمون ارغنایت نامه نامی را خاطر
نشان ایشان کردند جمیع انطبقه بحسب ظاهر از رفتن ابا نمود متفق اللفظ اواز برآوردند
که ما باین ولایت امده در سایه مرحمت شاهی پناه جسته از خوف جان رسته ایم و غریق
بحر نعم و احسان شاه عالم پناه گشته بفراغت اوقات میگذرانیم سبب چیست رفتن و ما
شرمنده و خجلت زده اطوار آن بدولتانیم که فرار نمودند و از ینمقوله حکایات بسیار
مذکور شد اما باطنا در بودن این دیار متزلزل گشته اندیشه فرار در خاطر صغار و
کبار قرار گرفته بود و محمد پاشا نیز از شدت بیماری پریشان خاطر گشته با انطایفه بد
مزاجی و خشونت مینمود و در همان چند روز چند نفر از بلوک باشیان او تا دو
هزار کس با یکدیگر اتفاق نموده راه فرار پیش گرفته بجانب دیار بکر نزد نصوح پاشا
رفتند و بعد از رفتن انجماعت که محمد پاشا بقصد حقنه و معالجه از پای قلعه سیلدوز
اورومی رفته بود و از ضعف و ناتوانی قوت ضبط و ربط نداشت مواذی یکهزار نفس
دیگر از ملازمان خاصه او از راه سلماس رفتند و از رفتن ایشان ده روز نگذشته
بود که ابرهیم خان نام وکیل و معتمد علیه پاشا بود هفتصد هشتصد کس عزم رفتن کرده
طویله خاصه پاشا و اسبان سرکار را در اصاحبی کرده ایشان از طرف سلماس رفتند
پاشا از رفتن ایشان و بردن اسپان خبر یافته با وجود ضعف و ناتوانی باد ریت

سیصد

سیصد نفری از ملازمان که از وجد لینشدند بتعاقب ایشان سوار شده چون بیکدیگر
رسیدند ایشان عنان از رفتن کشیده کس نزد پاشا فرستادند که چون نمک تو خورده ایم
محاربه تو امکان نمی‌شماریم اولی انست که خود را و ما را رنجه نداری و الا بالضروره بجنگ و قتال
می‌برداریم پاشا چون طاقت نداشت با دل حزین و خاطر اندوهگین قطع تعلق از اسبان
کرده بازگردیدند ازین جو قسم بی اندامی بسیار در راه صدور یافته انچه از مال هرکس از قزلباش
و رعایا و مترددین بنظر ایشان درآمد بردند و شیوه مذمومه نمک خوردن و نمکدان
شکستن از آن گروه بظهور آمد بعد از وقوع اینحال خدام اعتماد الدوله بودن پاشا را
در شهر صلاح ندیدند که مبادا از بقیه جلالیان و ملازمان نسبت باو غدری بظهور
رسد او را طلب داشته بپای قلعه آوردند ضعف جگر و درد معده داشت معالجات
اطبا عمل ننمود و آن مرض مهلک را سرز نام نهاده مداوای ترکانه عوام میکرد و باینحال در
معاملات دنیا بسیار حریص بود و قرار موت بخود نمیداد تا آنکه مرض بر او استیلا یافته
در اواخر ماه صفر رخت بسرای آخرت کشید بعد از فوت او تفرقگی در میانه بقیه آنجماعت
روی داد هرکس بطرفی رفت چندی از بلوک باشیان او را که در پای قلعه بودند و کم
بیش سیصد نفری میشد بسمت ملازم اشرف موسوم گردانیده رعایت نمودند
چون پاشا وارثی نداشت حضرت اعلا متروکات او را از اسب و استر و شتر و خیمه
و سایر ضع الات و نقود طلا و نقره که تخمینا قریب بسه هزار تومان میشد بقبول
سعید عنایت فرمودند و بقیه مردم پاشا بملازمت او مامور شدند و در انوقت از طبقه
جلالی خواه ملازمان اشرف و خواه مردم قرا سعید و کنج محمد و سایر بلوک باشیان
از نیک و بد زیاده از پانصد نفر درینولایت نماندند از وقایع متنوعه آنکه درین سال [illegible]
نظر سلطان توکل چغتای که حاکم جام بود و در دربند شیروان بمحافظت قیام داشت
در ازاء نیکو خدمتی بحکومت مشهد مقدس معلی و رتبه بلند خانی سرافرازی یافت
از مشاهیر وقایع آنکه درین سال سر بنقاب تراب کشیدند او لعلیا جناب شهزاده
مریم سلطان بیگم صبیه حضرت شاه مکان که در حباله خان احمد والی گیلان بود در
اصفهان بجوار رحمت ملک منان پیوست و این خبر محنت اثر در ییلاق النک
همدان بحضرت اعلی و مخدرات استار این دودمان والا رسیده موجب ملال خاطر

اقدس ومنتسبان این سلسله علیه گردید قاضی سلطان تربتی متولی ومخدرات استانه مقدسه
متبرکه رضیه رضویه راکه در اردوی معلی بود حکم شد که نعش مطهر ان مریم عهد را بروضه مقدسه
نقل نماید ومشار الیه بدان خدمت اقدام نموده در حریم روضه مقدس مدفون گردید از متو
فیان میرزای عالیشان میرزا محمد شفیع است که شمه از احوال او در سالهای گذشته گذشت
وی از شیخ زادهای گدکن من اعمال نیشابور بود ودر عنفوان شباب در مشهد مقدس
کسب نویسندگی نزد کتاب سرکار حاکم نمود ملازم کاظم قلیخان بزناک شد بعد از فوت
او منصب وزارت ابراهیم خان ترکمان یافت چون هنوز کوکب طالعش در حضیض وبال
بود ابراهیم خان معزول گردید واو در اردوی معلی بی سروسامان میگردید تا در تنگوز
ئیل سنه الف که فرهاد خان بر سر نیشابور رفت او بخدمت خان رفته التماس ملازمت نمود بنا
برانکه نیشابوری بود دست ملازمت ورخصت همراهی یافته دران سفر تحریر مکتوبات
قیام مینمود ورفته رفته جوهر قابلیتش ظاهر گشته اعتبار یافت وبعد که کاردانی سمت
استیفا یافته بالاخره بمرتبه وزارت ترقی کرده روز بروز عزت واعتبارش می افزود
ومکرر فرهاد خان در خدمت همایون اعلی زبان بتوصیف او گشوده از کاردانی او اظهار
خشنودی کرد بعد از واقعه فرهاد خان منظور الطاف شاهانه گشته بوزارت کل
گیلانات منصوب وبدین پایه والا سر بلند گردید ودران منصب خدمات پسندیده
بجای آورده ومنزلت تمام یافت تا انکه بخطاب عالی میرزا عالیشانی سر افراز وبین الاقران
بدین لقب ارجمند شرف امتیاز یافته وزارت دار السلطنه قزوین نیز علاوه مهمات او گردید
ودر سنه یونت ئیل خمس عشر والف منصب جلیل القدر وزارت کل خراسان اضافه منا
صب او گشته رتق وفتق وبست وگشاد جمیع امور ملکی ومالی وعزل ونصب عمال وکلانتران
برای دورویت او منوط ومربوط گشته اختیار واقتدار تمام یافته ظرف طبیعتش گنجایش
این مقدار اقتدار نداشت با امرای خراسان خصوصا محراب خان حاکم مشهد مقدس چنانچه
اشعار بان شده سلوک ناهنجار پیش گرفت وازان حرکات ناهموار شورش دماغ
معلوم میشد لهذا حسب الامر عزیمت درگاه معلی نموده در مازندران بدرگاه سعادت
آشیان رسید چندگاه از قرب بساط اقدس دور وازین حالت دم صحبتی مهجور بود
ودر ییلاقات اصفهان مریض گشته بقزوین رفت ودر انجا بیماری اشتداد یافته در اوایل

این سال

این سال دل از ملک ومال برداشته وجاه ومنصب دنیای ناپایدار را بدیگران گذاشته
عزیمت سفر اخرت نموده والله الباقی وکل شیء هالک تاریخ وفاتش گردید از عمال وکتا
شتکان ش بهزاد بیک استرابادی وزیر گیلان واصلان بیک وزیر قزوین ومیر
ابو القاسم قوام وزیر مازندران وخواجه کمال الدین حسین اصفهانی وزیر مشهد مشد
دیگری از مشاهیر متوفیات بکتاش خان حاکم یزد است وی از اویماق استاجلو است
در خراسان وکیل مرشد قلیخان بود ودر عراق از جانب او داروغه اصفهان شد بعد
از قتل مرشد قلیخان چندگاه حسب الحکم همایون متصدی بعضی بلوکات اصفهان بود
بعد از عزلت مدتی پریشانحال میگردید در سنه ایت ئیل ست والف که فتح خراسان شد
او بمرتبه امارت سرافراز گشته حاکم قلعه مارو چاق گردید وبحسن کاردانی در شکست
وبست قلعه وضبط ان سرحد مردانگیها بظهور آورده روز بروز اعتبارش افزوده
صاحب جیش ولشکر گردید ودر سیچقان ئیل ثمان والف که نور محمد خان اوزبک
ورا از عقوق وعصیان بی اختیار گشت حکومت مرو شاهیجان باو متعلق گردید ومکرر
او را دران سرحد با اوزبکیه محاربات قوی روی داده در جمیع معارک بمیامن اقبال ها
یون مظفر ومنصور گشته نامور وبلند آوازگی یافت وتا این سال ده سال بود که
دران مملکت در کمال شوکت واقتدار حکومت مینمود در ینولا باجل طبیعی ملک حیات را
بقابض ارواح سپرده وحکومت ان ولایت بمحراب خان قاجار که حاکم مشهد مقدس بود تفویض
یافت دیگر محمد زمان سلطان بایندر است که ابا عن جد از میرزادهای بایندریه ترکمان و
پدرانش از زمره ارباب عقیدت واخلاص این دودمان کرامت نشان بوده اند وی
از دار العباده یزد که مسکن ان سلسله بود بدیار دو آمده چندگاه بملازمت شه
زاده مغفور سلطان حمزه میرزا مشرف بود ودر ایام طغیان ترکمان تکلو چون
جان لقا همشیره او در حباله علیقلی خان شاملو لله وانکه حضرت اعلی شاهی ومتکفل
پرورش ان نور دیده آلی بود بان تقریب بخراسان رفته چندگاه در دار السلطنه
هرات بود بعد از قضایای خراسان بعراق آمده چندگاه در وطن اصلی میبود وتوفیق
زیارت بیت الله الحرام یافته بعد از معاودت سفر خیر اثر حجاز بعزم ملازمت اشرف
معزز وسرافراز گردیده در سلک ندما ومقربان خاص انتظام یافت وتا حین فوت

کاهی در کمال اعتبار و کاهی از شوخی طبیعت و ستم ظریفی مورد عتاب و خطاب بود تا
درین سال که در دار السلطنه قزوین بسعادت مجالست و هم صحبتی سرافراز بود مست باده
الفت و اعزاز بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاده روز ششم بیماری رخت هستی از جهان
فانی بر بست مشار الیه مرد ندیم خوش صحبت شعر فهم سلیم النفس بود در شیوه سپاهیگری
و شجاعت مورد ولی بی بهره نبود در ایام تقرب در خیرخواهی خلایق و القا کلمه الخیر
خود را معاف نمیداشت اما بعد از ادراک سعادت حج بیت الحرام بخواهش طبیعت با حب
جاه دنیا پرستی دیگر باره خود را آلوده معاصی کردانید امید که حضرت ارحم الراحمین
از تقصیراتش کذشته مغفور کرداند دیگر حسین قلی بیک برادر امیرکونه خان قاجار است
که بر کیلانی خدمتکار او بتوهم آنکه مبادا دست درازی بجانب او نماید شبی در حالت
بیهوشی دو سه خنجر برو زده بآن زخمها درکذشت و آن بیرزن بجهت ضبط و نسق و تنبیه
جاهلان بقصاص رسید دیگری از مشاهیر متوفیات حاجی ادهم بیک برادر اعتماد الدوله
حاتم بیک است که در دار السلطنه شیراز رحل اقامت انداخته بود و شمه از اوصاف
او در بونت ییل خمس و عشر و الف در طی احوال ملک بهرام و اولاد عظامش در سلک
تحریر در آمده بتکرار محتاج ندانست بالجمله درین سال که از طوف مرقد مطهر حضرت
امام الجن و الانس عود نموده بشیراز آمده بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاده عاقبت سفر
آخرت اختیار نمود مومی الیه مرد آدمی قابل سخی پاکیزه روزگار بود و مدتها دامن
از مشاغل دنیوی در چیده در اماکن شریفه و کنج انزوا بطاعت و عبادت کذرانید
و در دار الارشاد اردبیل این خبر براد رفرخنده سیر و خلف ارجمندش میرزا عبید
الحسین که بمنصب والای انشاء ممالک سرافراز کشت رسید و حضرت اعلی شاهی ظل الهی
از وفور مراحمت و بنده پروری تسلی بخش خاطر بازماندکان کردیده خلعت لایق
بهریک عنایت فرمودند چون قضایای سنه تخاقوی ییل بتوفیق الله تعالی اختتام پذیرفت
اکنون وقت آنست که کمیت خوش خرام قلم را در عرصه وقایع سنه ایت ییل بجولان در آورد

وقایع ایت ییل بعضها مطابق ثمان عشر و الف و بعضها موافق تسع عشر و الف که مبدء سال چهارم جلوس همایون است

چون نیر عالم افروز که سلطان چهار بالش افلاک است از طولمکث آن
قشلاق جدی و دلو و حوت ملول کشته میل بیت الشرف نمود یعنی ایت ییل ترکی بفرخ

وفرخندگی

وفرخندگی آغاز شد و کوس نوروزی در جهان بلند آوازگی یافت آفتاب جهان تاب در روز
یکشنبه بیست و پنجم شهر ذی حجه الحرام موافق ثمان عشر و الف هجری ببرج حمل تحویل نمود دماغ روزگار
که از دم سردی دی افسردگی داشت از مژده شمیم روح بخش بهار عطرسایی آغاز نهاد
و نزهت آباد جهان بتازگی خرمی بخش عالم جان کردید اردوی کیهان پوی در یورت قشلاق
قراباغ رخت اقامت داشت و شهریار کامکار ایام نشاط انگیز بهار را در منزهات دلکش
آن ولایت بشتی و شکار کذرانیده بآدمی و کامبخشی خلایق مشغولی داشتند از سوانح
یورت قشلاق فرستادن مقرب الحضرت قرچغای بیک است بجانب شیروان چون بعضی
از حکام داغستان و وحشی صفتان طبرسران از ساختن قلعه که شرح آن کذشت که از استیلای
ذوالفقار خان دمیدکی یافته مظنه آنکه استیصال آن طایفه مکنون خاطر اشرف است در دام تشویش
افتاده بیراهه میرفتند مقرب الحضرت مذکور را با فوجی از غلامان و عساکر نصرت نشان
بشیروان فرستادند که ذوالفقار خان و امراء آنجا را بخود ملحق ساخته تا شایران
بروند و نخست استمالت نامها بحکام داغستان فرستاده خاطر دغدغه آلود آن طایفه
را اطمینان بخشند و هر کدام در مسلک دولتخواهی و یکجهتی ثابت قدم بوده با ایشان آمد
شد نمایند متعرض نشده پسران با برادران و اقربای ایشان را همراه کرفته بدرکاه معلی
آورند که ملازم رکاب اشرف باشند هر کدام سلوک خلاف و سرکشی پیش نهاد خاطر ساخته ترک ای او و دیگران
نهند و مقرب الحضرت مذکور حسب الامر نموده بدانصوب رفته باتفاق ذوالفقار
خان و امراء شیروان عزیمت شایران نمودند از سوانح آن سفر واقعه عبرت بخش
کشته شدن ذوالفقار خان است که از موقف جلال بحکم قضا مضا دران باب نفاذ
پیوسته بود قرچغای بیک بهانه آنکه رقمی از جانب اشرف رسیده که باتفاق در
خلوت کشوده بمضمون آن عمل نمایم بخیمه او رفت و چند نفر از غلامان مواضعه
نموده همراه برد بعد از ملاقات و تواضعات رسمی خیمه را خلوت کردند و غلامان
بادشاهی قرچغای بیک از چپ و راست او را بشمشیر کرفته بقتل آوردند ایالت
و دارایی مملکت شیروان بیوسف خان میرشکارباشی که سابقا حاکم استراباد بود
تفویض یافت از خواص ملازم ذوالفقار خان جمعی از اویماق قرامانلو در سلک قورچیان
عظام انتظام یافته بقیه لشکر او بدستور بملازمت یوسف خان مامور شدند حکام داغستان

کرا از ذوالفقارخان خایف و هراسان بودند از قضیهٔ قتل او اطمینان یافته بی خوف و دهشت
مسرور و شادمان بقرچقای بیک بازگشت و آمد شد نموده اظهار اخلاص و دولت
خواهی کردند و کسان خود را با پیشکشهای لایق همراه مشارالیه بدرگاه عالم پناه فرستادند
انچه مردم ظاهربین از ین واقعه تعریض نمودند بجهت رضاجوئی حکام داغستان که از وی رمیده
بودند سبب دیگر بخاطر ها نرسید چه مصلحت دولت اقتضاء آن کرده بود اما بر عقلا
و خردمندان دوراندیش روشن بود که سبب قتل خان عظیم القدر چنین تزلزل و فتور
که در بنیان اخلاص او پیدا آمده نقش خیالات باطله و اندیشهای تباه که بدستیاری
دیو غرور و پندار در صفحهٔ خاطرش رقم تصویر یافته بود در آیینهٔ ضمیر منیر اشرف اعلا که
مرات تجلیات صور اشیاست انعکاس یافته سزای بی اخلاصی در کنار خود دید پس
مرد خردمند دوربین عاقبت اندیش باید که در منتهای جاه و بزرگی و علو شوکت و
اجلال هوش افزا بوده از بادهٔ نخوت و غرور بدمست نگردد بپای اندیشه اش از شاه راه
خردمندی نلغزد بالجمله قرچقای بیک بعد از نظم و نسق مهمات شیروان و داغستان
باد روی نصرت نشان عود نمود چون جماعت اکراد شهرت داده بودند که حکام طایفه
مادیه و بهی وان و امثال ذالک از نصوح پاشا که در دیاربکر بود استمداد کرده متوجه اردوی
میکردند که امیرخان از تنگنای محاصره نجات دهند حضرت اعلا رعایت حزم و احتیاط
کرده امام قلیخان حاکم لار را با بعضی از امرا و عساکر و قورچیان و غلامان بدستور سال
گذشته بجانب سلماس فرستادند که هرگاه اعتماد الدوله را بکومک و مدد احتیاج افتد
بیان اقدام نمایند و اگر آن اخبار دروغی از صدق نداشته باشد در همانجا نحل اقامت
انداخته از سرحدداران خبردار باشند بعد از رفتن انگروه چون هوای قراباغ روی
بگرمی آورده هنگام توجه ییلاقات بود که واقعهٔ ناگزیر اعتماد الدوله چنانچه در ذیل
مرقوم میگردد در پای قلعه وقوع یافته بعرض اشرف رسید حضرت اعلا از قضیهٔ فوت چنان
وزیر عاقل دانا خیراندیش که فرید عهد و ارسطوی زمان بود متاسف گشته بنابر حقوق
خدمت دیرین انسلسله بتخصیص اعتماد الدوله که قریب بیست سال بود که در خدمت
انحضرت در کمال راستی و درستی و اخلاص بخدمات جانسپاری قیام داشت میرزا
ابوطالب خلف صدق او را که بزیور قابلیت و استعداد آراسته با وجود خوردسالی

درحکمت

درحکمت علی ما صدق کلام الولد سر ابیه در فضایل کمالات علی تر والد در پیش بود بمنصب
جلیل القدر وزارت دیوان اعلی سرافراز گردانیده جای پدر ارزانی داشتند وان
قورت قشلاق کوچ فرموده متوجه ییلاقات جانب تبریز و مقرب الحضرت محمد بیگ
بیگدلی شاملو را که از نزدیکان بساط قرب و منزلت بمظنهٔ آنکه مبادا از فوت اعتماد
الدوله اختلالی در امور قلعه گیری روی دهد بجانب اردوی فرستادند که باتفاق
امرای اخلاص پیشه درست اندیشه در تسخیر قلعه اهتمام نمایند

شرح فتح و تسخیر دمدم و قتل امیرخان و اتباع و قضایائی که بعضی در زمان حیات اعتماد الدوله و بعضی بعد از ان بتقدیر ملک منان روی داد

خامهٔ وقایع نگار صحیفهٔ اخبار را بدین آیین آرایش میدهد که چون
از تسخیر سولق بنابر کثرت بارندگی و تقاطر امطار چنانچه مذکور شد مقصود بحصول
نپیوست قرار یافت که همگی امرا و عظام سپهها بکوچه سبد پیش برده قلعه را بتوفیق الهی
بزور بازوی مردانگی و قهر و غلبه مفتوح سازند و جناب دستور از منزل خود کوچ کرده
بطرف سیبه حسن خان آمده یک سیبه دیگر که صفر قلی بیک چکنی بجهت ملازمان درگاه
شاهی مخصوص گردانیده بود در ان سیبه نشیمن ساخته رحل اقامت انداختند و
از همه طرف شب و روز سعی نموده مصالح می کشیدند و سبد با قاقان میبافتند
و گل جهت پر کردن سبد از راه دور می آوردند و تخته سطبر پراهن بر روی
کشیده کوروش تعبیه کرده در برابر کوچه سبد میداشتند که کارکنان در عقب
ان کار کرده از آسیب گلوله ضربزن و تفنگ محفوظ باشند و بدین وتیره شبها کار
کرده ذرع ذرع پیش میرفتند و روزها پاس ان میداشتند مع هذا هیچ شبی نبود که از
آسیب ضربزن و تفنگ ضایع نشوند بخت حسن خان و الیاس خلیفه قراداغلو
و میر فتاح مین باشی تفنگچیان اصفهانی بدینطریق که مذکور شد سیبه را تا پای برج
بزرگ خارج قلعه بدیوار رسانیدند و قرا بیک نام وکیل امیرخان با فوجی از اکراد تجرا
ان مشغول داشتند نقب چیان دو سه روز کار کرده چوبهای که جهت استحکام عمارت
درمیان خشت و گل کشیده بودند آتش زده سوختند تزلزل در ارکان ان افتاده
قریب بظهری که کارکنان بجهت اکل و شرب بیرون آمده بودند یکطرف برج کنار دره
متحرک گشته فرو ریخت جمعی از مستحفظان در میان خاک از بالا بپایین دور افتادند

چون اینحالت مشاهده افتاد جناب دستوری بحسن خان اعلام نمودند که دیگر چه جای ایستادن است ببرج یورش میباید کرد وحسن خان مردم سپه خود را بیورش مامور کردانید اول
کسی که قدم بربالای برج نهاده قرابیک را به تفنگ زد سرش را برید آورد و پهلوان محمد نام شخصی
بود از تفنکچیان خودانی اصفهانی از پیاوده دوازده نفر متعاقب یکدیگر ببرج برآمده
هفت هشت نفر را در بالا بقتل آورده سر بریدند خواهرزاده امیرخان چون خوش روی
صحیح الوجه در کمال حسن و لطافت از بالای برج بزیر افتاد آسیبی جان با و نرسیده بود
یکی از بلهان طایفه بختیاری خارسان دربا او دست وکریبان شده همان لحظه بقتلش پرداخت
وسرش را برید آورد و جناب اعتماد الدوله متاسف کشته آن شخص را ملامت بسیار
کردند و ازجا ین وجلادتی که چشم میداشت بهره نیافت القصه برج متصرف درآمده
مستحفظانش اکثر بقتل درآمدند وچند نفر در زیر خاک مانده هلاک شدند و تسخیر
این برج افتتاح فتح قلعه کردید چنانچه عنقریب نگاشته کلک میکردد و راقم حروف را که درین
تردد ات رفیق جناب دستوری بود این بخاطر فاتر سر زده سمت تحریر یافت رباعی
این برج که باغی بفتحش نامید ✿ از مطلع او بر آمدی چون خورشید ✿ کوتاه بدی ز رفعتش
کیوانرا ✿ از دامن خاکریز او دست امید ✿ چون برج مذکور که سنگ راه غازیان بود از
میان برخواست کار برایشان آسان کشته در عرض ده روز سپهها را بحوالی قلعه رسانیدند
و توپخانه ترتیب داده یکتوپ بزرگ و بالیمز را در طرف قلعه بالا و توپ دیگر را در طرف
قلعه مابین سپه پربوداق خان نصب نموده شروع در انداختن کردند و کار بر محصوران
تنک کشته امیرخان سراسیمه شد و اکراد قطع امید کردند چون جمعی از اعوان و انصار
او در بغداد کشته شدند سایر محصوران متزلزل کشته اغاز بیرون آمدن کردند و هر
روز دو کس و چند کس از اکراد وجلالی خود را بسپها انداخته اظهار شاهی سیونی
می نمودند و جناب دستوری کرم دست دریا نوال ببذل واحسان کشاده بیرون
آمده ها را بخلاع فاخره و انعامات می نواخت بحملاهم قلعه بجایی رسید که در دو سه
روز مفتوح کردد از قضای آسمانی واقعه ناکزیر اعتماد الدوله که در ذوق بتحریر پیوست
روی داد شرح واقعه آنکه روزی باتفاق امرا در منزل کنجعلی خان بودند آخر روز که بمنزل
خود آمدند بتوپخانه رفته لحظه سرکاری توپچیان کردند اول شام بحرامخانه آمدند

بعد از ادا فرایض تا دو دانک شب بدستور معهود با مجلسیانش در کمال شکفتگی
صحبت داشت و هنکام خواب بخوابکاه خود رفت راقم حروف هنوز بوثاق خود نرسیده
بود که کس بطلب آمد فقیر متحیر کشت که آیا باعث طلب چه بوده باشد دیکری رسیده کفت
که جناب میرزا بی بنجا از ہم کذشت همکنان را حیرت عظیم دست داد امراء عظام را
اخبار نمودند همکی جمع شده صورت واقعه را بخدمت اشرف عرضه داشت نمودند و در
همانشب نعش را از پای قلعه بزیر آورده بغسل و تکفین پرداختند و آخر همان روز روانه
تبریز کردند و اسرا کس فرستاده امام قلیخان را با جنود قاهره که در سلماس بودند طلب
داشتند از وقوع این واقعه فی الجمله افسردکی روی داده کار قلعه که نزدیک رسیده بود
بتعویق افتاد محصوران که فوج فوج بیرون می آمدند استقامت یافته پای در دامن
کشیدند تا آنکه محمد بیک بیکدلی شاملو که بمرداری موسوم کشته بود رسید و امرای
عظام سابق و لاحق و قورچیان و غلامان از سر جد و اجتهاد شروع در کار کرده در
اندک روزی سپهها از طرف بالا و پایین بدیوار برج رسید بضرب توپهای سنک
انداز تزلزل در بنیان برج افتاده رخنها پیدا آمد و از طرف بالا دلیران قلعه کشا
هجوم آورده دو سه برج را متصرف شدند و از طرف غربی سپه پر بوداق خان تیغها و زبان
ترکمان بپای مردانکی بر برج قلعه مابین که بسر بزرک امیرخان تعلق داشت ان قیام داشت
صعود نمودند و محافظان از مصادمه عاجز شده دست از آن باز داشته قلعه بالا
کوچکتر و حصور مفتوح کشته از آنجا شروع در کندن دیوار بین القلعتین کردند
که محصوران باضطرار الخامین محافظان بوزلق کس نزد امرا فرستاده امان طلبیده
بوزلق متصرف دارند و چون سر حصار استوار قلعه از دست رفت اکراد از
مدافعه و حصار داری عاجز کشته همکی بخانه امیرخان که از اعاظم تارین قلعه کرده بودند
در آمدن جاده جوی شدند و غازیان بی خوف خود را از برج بمیان قلعه انداخته
سوای خانه امیرخان بر سایر برج و باره و منازل تسلط یافتند و امیرخان از همه
طرف بلا را محیط یافته اکراد را از جنگ و جدال منع نمود و کس نزد محمد بیک فرستاده
التماس نمود که او با غازیان شاملو بقلعه درآمده او را از حسن خان و لشکر یانش
که میانه این خونها ریخته شده و از ایشان خایف است صیانت نماید و او را با پسران

و منتسبان بسلامت بدرگاه عالم پناه رسانند و درین اثنا خان ابدال بکری با چند
نفری از مردم خود بیرون امد او را بخانه الیاس خلیفه قراداغلو فرستادند که مهمان او
باشد بعد از و محمد بیک برادر طویل با جلالیان که در قلعه بودند بیرون امدند ایشانرا
نیز بجمعی سپردند که مهمان ایشان باشند بعد از ان محمد بیک حسب الالتماس امیر خان
بقلعه رفت امیر خان با پسر بزرک و جمعی از قبیله برادوست و غیر ذلک قریب بیکصد نفس
همه زره پوش با تفنک و اسلحه و یراق جنک از خانه بیرون آمده با محمد بیک ملاقات
کردند و یاد ویست نفر دیکر در قلعه بودند محمد بیک جمعی را بمحارست اهل قلعه مامور
ساخت که احدی متعرض خانهای اکراد نکردد امیر خانرا با الجماعة عنزا بخود آورد و خیمه
و خرکاه بزرکی جهت ایشان علیحده نصب کرد و حسن خان وامرا را طلب داشت که
امده با امیر خان ملاقات نمایند و در بان او و الجماعة مدالجه صلاح دولت قاهره دانند
عمل شود و خود با برادران و رفقا نشسته بلوازم میزبانی قیام داشت که حسن خان
بحوالی قلعه رسیده کس فرستاده که محمد بیک را بیرون طلبید و از بیامدن حسن خان
بان مجلس و بیرون رفتن محمد بیک اضطرابی در حال ایشان پدید امد و حسن خان بمحمد بیک
خطاب کرد که عجب از عقل و دانش تو بود که بالجماعت طاغی یاغی که دست از جان شسته
اعتماد نموده با برادران در میان ایشان نشسته صلاح در نیست که این جماعت را از یکدیگر
متفرق سازی امیر خانرا با پسر و چند نفر از اقوام نزد جوخه کاه و رفقا را هر چند نفر
بیکی از امرا بسپاری که بعد از عرض بدانچه حکم شود عمل نمائیم محمد بیک را معقول افتاده
کس نزد امیر خان فرستاد که بودن شما و اینقدر مردم در یکجا مستحسن نیست شما با پسر و اقوام
درین خیمه بوده باستراحت مشغول شوید امیر خان قبول کرد اما رفقا راضی نشدند
و باو کفتند که ترا احتیاط جمعست که امرا بخود سر بقتل تو جرئت نمی نمایند اما یکتن از
ما زنده نمیکذارند و میانه ما و تو معهود چنین بود که در شدت و رخا با هم باشیم
حالا توجیهات دو رون را غنیمت شمرده از ما جدا میشوی ما جدائی نشویم و اکر کشته باید
شد برسر یکدیگر کشته میشویم و جواب بیرون فرستادند در اثنای این رفت و آمد
از خانه الیاس خلیفه آواز شورش و غوغا برخواست و چنین معلوم کشت که در وقتی
که خان ابدال بکری را بمنزل الیاس خلیفه فرستادند خلیفه در سپه خود بود ملازمانش

بلوازم

بلوازم مهمانداری و تواضعات رسمی پرداخته شربت آورده اند درین اثنا خلیفه
که مرد صوفی صاحب اخلاص ساده لوح بود با سه چهار خدمتکار دیر رسید و با مهمانان
تواضعات میزبانانه کرده بملازمانش عتاب و خطاب اغاز مینماید که درین شدت
که ما چرا تا غایت تکلیف کشودن اسلحه و یراق بمبارزان نکرده اید که باستراحت
مشغول شوند خدمتکاری پیش میرود که یراق ایشانرا مخفف سازد خان ابدال و رفقا
خیال دیکر کرده فی الفور از جای خود جسته شمشیرها بیرون کرده در میان خرکاه
دو سه زخم بر الیاس خلیفه زده و چند نفر از اقوام و ملازمانرا که بی آلت جارحه در میان
خرکاه بودند زخم دار کردند و غازیان قراداغلو خبردار شده از بیرون شمشیرهای
آخته بخرکاه در امدند الیاس خلیفه را با دو نفر قوم او مقتول و چند نفر را زخمدار یافتند
روی بخان ابدال آورده با رفقا پاره پاره کردند و این واقعه مصدوق قول احسن گشته
اعتماد از ان طایفه برخواست غازیان لشکر قزلباش دست بشمشیر برده شروع در قتل
جمعی که درین دو زجشته از امیر خان بیرون آمده بودند خواه اکراد و خواه جلالی
کردند چه انقیاد ان طبقه غدار در انوقت حکم ایمان یاس داشت بجلا تیغ یمانی غازیانرا
به تفنک کرفتند چون کار باینجا رسید از نیطرف نیز تفنکچیان ان خیمه و خرکاه را
به تفنک کرفتند سی نفر از ایشان تفنک خورده دیکران با شمشیرهای آخته بیرون
آمده جنک کنان راه عدم پیمودند و جنود قاهره عنایه دست بقتل و غارت بر
اوردند که چند نفری از محصوران که شماه بود که بیرون آمده اظهار رشادت
سیوف می نمودند درین غوغا قتل و غارت یافته تر و خشک با تش قهر سوخته شد
الجماعت که نیز در اندرین قلعه بودند بیتاب و توان کشته رضا بقضا داده معروض
تیغ یاسا کردیدند القصه از اقتضاء قضا بی اختیار اینصورت روی داده بعقوبت فنک
کرفتار آمدند از تقریر بعضی اکراد تحقیق پیوست که امیر خان و رفقا چنین کنکاش کرده
بودند که رستکاری ما از دست قزلباش ممکن نیست یراق بسته بیرون می رویم جمیع
امرا در ان مجلس حاضر میشوند ما دست بشمشیر کرده تا خبردار شدن بیرونیان امرا در
اندرون قلعه بقتل می آوریم اکر توانیم بدر رفت فهو المطلوب و الا باری خون خود کر
بردی کشته شویم در اینه بدین جهت از خان ابدال این جسارت بظهور امده باری قتل

الیاس خلیفه کشت العلم عند الله بعد از فتح قلعه شیران کوچک و بازماندگان امیرخان را بارگاه معلی آورده اموال و اسباب اهل قلعه بغازیان تقسیم یافت و در حینی که اردوی کردون شکوه در کاودل مراغه نزول داشت حقایق احوال بعرض اقدس رسید حسب الامر کنجعلی خان با جمعی از تفنکچیان چند روزی در پای قلعه توقف نموده سایر امرای عظام و عساکر ظفر فرجام بدرگاه عالم پناه آمده در چمن قراچبوق بموکب همایون پیوستند ایالت و دارائی الکاء ارومی بقیبان خان برادر مقرب الحضرت محمد بیک بیگدلی تفویض یافته مبلغ سه هزار تومان زر نقد جهة ضروریات قلعه دم دم و مدد خرج غازیان ملازم او شفقت شده و مقرر کشت که از حدود ساوقبولاغ و کاورود تا سلماس همکی امرا و حکام بجار و بلچار او حاضر کشته از بخشن و صلاح او بیرون نروند و او با قشون آراسته بدانجا رفته بتعمیر قلعه و آبادانی الکا پرداخت و کنجعلیخان و تفنکچیان آمده بموکب ظفر قرین ملحق شدند

ذکر توجه رایات نصرت ایات شاهی بصوب مراغه و مغضوب کشتن طایفه مکری و قتل عام آنطایفه

طبع سخن پرداز عنان جواید اخبار و دیباچه حقایق آثار را بدست یادی اقلام عنبر فام که بلبل نوایان چمن حکایات و نغمه سرایان انجمن روایات تند بدین گونه آرایش میدهد که عشیرت مکری در سلک متابعان این دولت روزافزون منسلک و در حدود کاودل مراغه و سلدوز و میاندوآب اقامت داشتند و در زمان حضرت شاه جنت مکان امارت انطایفه بامیره بیک نامی متعلق بود و بعد از سنوح واقعه حضرت واوان جلوس نواب سکندرشان سلطان محمد پاشا که سلطان روم که نقض عهود پیمان نموده عالم آرامیده را بشورش آورده پراشوب کرد امیره فتنه انکیز آن شورش طلب سرحد را روز بازار کرم کشت امیه مذکور که سالها نمک پرورد این دولت بود شیوه حرامنمکی و عصیان و طغیان پیش کرفته شعار دولتخواهی رومیان پیش کرفته و بقتل و غارت ایل والوسات ساکنین سلدوز و میاندوآب مراغه و اقدام نموده بر سر ایلچی قراچبوق که ایلچی خاص حضرت شاه جنت مکان و محبوب شهر جهان بود امده جمعی کثیر از عمله و حارسان ایلچی بقتل آورده ایلچی را متصرف شد و پیوسته با امرا و قلباش که حاکم مراغه میشدند در تنازع و جدال بود و دقایق بی اندامی و قتل و غارت و اسیر نسا و صبیان فروکذاشت نمیکرد بعد از فوت امیره بیک شیخ حیدر بوساطت بیکلربیگی

رومی امارت یافته زیاده از پدر در میانه ایل استقلال یافت ها در زمان دولت سلطان محمد خان با جعفر پاشا بیکلربیکی تبریز سرکشانه سلوک میکرد و چندی کسان خود را با عرایض اخلاص بدرگاه جهان پناه شاهی فرستاده اظهار هواخواهی می نمود و در حینی که رایات جهانگشای وچتر فلکسای شاهنشاهی بتسخیر ممالک اذربایجان بلندی یافت شیخ حیدر بشرف استانبوسی مشرف کشته نوازش و تربیت یافت و حضرت اعلی شاهی ظل الهی زلات سابقه مکری را بعفو و اغماض مقرون کردانیده الکاء مراغه و توابع را که همواره بیکی از امراء قزلباش مفوض میکشت باو مرحمت فرمودند واو در پای قلعه ایروان چنانچه در طی احوال تحریر یافته در معرکه رومیان بقتل آمد و حضرت اعلی بمحض حق کذاری جای پدر و الکاء او را بقباد خان پسر او که هنوز طفل بود شفقت فرموده ریش سفیدان ایل و عشایر مکری را مشمول عنایت و الطاف خسروانه کردانیده بمتابعت او مامور ساختند و امر نمودند که تا بزرک شدن پسر از سخن و صلاح والده اش که از بنات اعیان قزلباش و عورت عاقله بود بیرون نروند و بنابر انتظام مهم قباد خان یک برادر شیخ حیدر را که امیرخان بیک نام داشت از میانه قبیله بیرون آورده در الکاء کرم رود جا و مقام و اقطاع عنایت فرمودند و یک برادر دیگر خان ابدال نام که طالب امارت بود و از تربیت برادرزاده طفل خورد سال طریق عصیان و طغیان پیش کرفته جمعی از فتنه انکیزان قبایل مکری را بر سر جمع نموده اثار خلاف از و بظهور میرسید مکرر لشکر بر سر او فرستاده سلک جمعیت او را پراکنده ساختند بالاخره پناه بامیرخان برادر دوست برده بنوعی که مذکور شد با او می بود و بیمن تربیت و الطاف شاهانه کل قبایل مکری بقباد خان تعلق کرفته استقلال یافت اما در میانه سرخیلان ایل مذکور جمعی مفسد خنازیر طینت ثعالب طبیعت بودند که در بادیه خودسری نشو و نما یافته از طریق فرمانبرداری دور بودند و با طبقه قزلباش که در مراغه املاک و اقطاعات داشتند سلوک ناهمواری پیش کرفته بطریق ارباب عنف و طغیان تمکین صاحبان در املاک موروثی نمی دادند و قباد خان نیز که بسن رشد و تمیز رسید از غایت جهل و خبث باطن

باغوای مفسدان مکری بخلاف حکم قضا توام تملک بر کل ولایت مراغه واملاک واقطاعات ملازمان
درگاه شاهی کشیده با طبقه قزلباش سلوک ناهنجار مینمود و هرچند درین سال از زمان
والوار ناپسند از واتباع بظهور می آمد وخاطر مبارک اشرف غبار آلود میشد بمحض رأفت
جبلی وحق گذاری شیخ حیدر بعفو واغماض شاهانه مقرون میکردانیدند تا آنکه بدسلوکی
وناهمواری ایشان از حد اعتدال تجاوز نمود وچنانچه در سال گذشته حکم شده بود که
قبادخان نزد اعتماد الدوله رفته در تسخیر قلعه دم دم باعساکر ظفر شعار رفیق ومدد کار باشد
از آن خدمت نیز تخلف جسته نرفت وچون دانست که رایات نصرت شعار درینگام
بها رجهت انتظام مهام انطرف متوجه قراباغ مشغول در یورت قشلاق بلادمت اشرف
رسید چون تمرد و بدسری انقوم شرکیش نااعتماد بر ضمیر منیر پرتو ظهور انداخته زیاده
ازین مسامحه در دفع ان خودسران مفسد منتج انواع مفاسد بود وشایستگی تربیت
واعتماد نداشتند لهذا سیاست بلیغ انطایفه در خاطر جهان پیرا رسوخ یافت اما بنا بر
حکمتهای علی ونظام سلسله ظاهر در ز بروز نوازش والطاف درباره او بظهور می آمد
تا آنکه رایات جلال متوجه ییلاقات گشته بجد و دصل اغنضت واقع شد در انجا بظهور
پیوست که قباد خان ورد ریش سفیدان قوم باندیشه بازخواست ایلچی قرلجیوق افتاده
اندوی مکر وحیل اسبان خوب کرنیه وایجاهای دو ردست فرستاده ویابوی چند
بدنژاد کردی در حوالی خود نگاه داشته اند که گر حکایات ایلچی بمیان آید انها را بنظر
رسانند و نیز بتحقیق پیوست که همیشه با سرداران ردم ومخالفان این دولت باز
گشت نموده اظهار هواخواهی رومیان می نموده اند وبا عجزه ورعایا وشیعیان مراغه
متعصب مذهب باین طایفه وستمکاران سلوک نموده دود از نهاد مظلومان
برمی آرند واز جور وتعدی وخواست وطلب عنف بحساب عموم انطایفه
آه مظلومان بکره اثیر رسیده ودست تعدی ایشانرا از گریبان مظلومان کوتاه
کردن بسر حد وجوب کشیده بجملا دفع شر انقوم بدکیش نفاق اندیش که از مسلمانی
جز نامی نداشتند بر ذمت همت شاهانه فضا معدلت آیین پادشاهانه لازم
آمد آتش قهر وغضب که مکنون خاطر انور بود بنوعی شعله کشید که جز بخون
ان شوربختان وتحریک شمشیر ابدار شعله نشان انعطاف نمی پذیرفت که در حینی

که موکب همایون بحوالی قلعه کاودل که مسکن او بود رسید دوری قباد خان با یکصد
وپنجاه از مردم معتبر از مسکن متوجه اردوی معلی گشته وقت عصر بدولتخانه همایون
رسید وباسی چهار نفر از اقربای خود ببارگاه سپهر اشتباه درآمدن چون داخل سرا
پرده محفل معلا گردید در وقت موز نکشیدن حسب الاشاره اعلی غلامان اوراشان
کوفته پیکر وجود شانرا بتیغ تیز ریز ریز کرده مجال حرکت ودم زدن ندادند واجساد
جثه ایشانرا بعقب کوچه سراپرده کشیدند وبنابرانکه آسیب اثر بداندیشان بغلا
مان وملازمان رکاب اقبال نرسد ... علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو را حکم
شده بود که در سراپرده ایستاده ایشانرا یک یک بمجلس طلبند وچون داخل سراپرده
محفل مقدس کردند غلامان درگاه معلا بقتل ایشان پرداخته مقتولانرا بعقب کوچه
سراپرده کشیدند که از نظر آیندگان پنهان باشد و... علیقلی خان وایشیک آقاسیان
حسب الامر نموده عمل می نمودند وهر کس می آمد بیاران خود ملحق میگشت تا بیست سی نفر
بدین قاعده کشته سایر مردم بیرون اندکی بدگمان شدند تا آنکه یکی از ایشان
باندرون آمده خون بسیار مشاهده نمود که ریخته شده واز قباد خان وبقیه الکان
اثری نیافت فریاد برآورده دست بخنجر برد واز حاضران بارگاه معلی محب علی بیک
شامی سیون شاملو را زخمی زد و دو سه نفر دیگر که از عقب او می آمدند خود را پس
کشیده عزم بیرون رفتن کردند غلامان وقورچیان ایشانرا در حرم سراپرده بقتل
آوردند بیرونیان خبردار شده بجانب اسبان خود دویدند بعضی در جلوخانه
کشته شده بعضی دیگر در حین فرار در میان اردو بقتل آمدند وحضرت اعلی بدان
محفل مهابت اثر تشریف آورده همان لحظه بدولت اقبال بر سمند بادپای آسمان خرام
برآمده بر سر قلعه کاودل توجه فرمودند وجنود قزلباش جوق جوق بقتل وغارت
قبایل وعشایر مکری مامور گشته باطراف وجوانب رفتند وموکب معلی پاسی از شب
گذشته بپای قلعه کاودل رسیدند هنوز این خبر بقلعه نرسیده بود که عساکر اقبال
ماش داخل قلعه شدند وهر کس درانوقت بدست درآمد از پای فتاد ... علیقلی خان ابن
حصار دیگر که درانحوالی بود فرستادند ومقدار پنجاه شصت نفر را از مردم ان حصار دست
در کردن بسته بدرگاه والا اوردند وغازیان کینه خواه بطرفة العین ان گروه را براه عدم گرفتار دیدند

و بسیاری از طایفه که غازیان می‌آوردند پیل داران و خدمت پیشکان بضرب پیل و مطراق
و چماق سر و مغز ایشانرا در یکدیگر میکوفتند چهل پنجاه نفری از خیل مکری با امیرخان بیک برادر
شیخ حیدر که در کرمرود بودند اسفندیار بیک اوجی باشی عرب‌کرلو حسب الفرموده همایون ۲
بایلغار بدانجا رفته بقنون سپاهیانه ان بخیرانرا بدست آورده نقش وجود همکی را از
لوح هستی ستردحسین سلطان برادر شیخ حیدر باجمعی دیگر دادوی بود نحس‌خان و
امرا بدفع ایشان برداخته بمجلا قتل عام ان طایفه بقلم تقدیر بر صفحه روزکار مثبت
شده بود و دران چند روز که در پای قلعه کاودل بودند فوج فوج دکرن کرده را که می
آوردند معروض تیغ سیاست کشته بهرام خون اشام لحظه از تیغ زدن و خون ریختن نمی
آسود چنانکه جمعی از اویماق بی و ادریاد و غیر ذالک که درمیانه مکری مانده با الجماعت
می‌آوردند بجرم انکه درمیانه طبقه مخالف دولت توقف نموده در زمان تسلط رومیه
بیانه قزلباش نیامده اند کشته میشدند مجملا دود از دودمان طایفه مکری بر امده
سردان طعمه شمشیر ابدار و نسا و صبیان بذل اسیر و رقیت کرفتار امده مکافات
عمل یافتند بعد از چند روز که سورت غضب پادشاهی فی الجمله تسکین یافت شیر
بیک نامی از ان جماعت را که با حضرت اعلی شاهی دم از اخلاص و دولتخواهی میزد و برادرش
مقصود بیک نام در سلک ایشیک اقاسیان درکاه معلا انتظام داشت مورد عنایت
و الطاف شاهانه کردانیده حکم شد که هرکس از جماعت مکری بر سر او جمع شود از قتل و
غارت ایمن بوده باشد قلیلا از بقیة السیف بر سر او جمع آمدند بعد ازین قضیه از کاودل
بجن قراچبوق تشریف برده چند روز اوقات خجسته ساعات بر بیلاق اسبان ایلچی
قراچبوق مرفه فرمودند و الکا مراغه باقا سلطان میر مقدم تفویض یافت از سوانح ان ایام
انکه اسکندر سلطان بانه در چمن مذکور بدرکاه جهان پناه امده مشار الیه از امیران اکراد
و عشیرت بانه است در زمان رومیه شاهی سیونی اختیار نموده با یک جرمش بدرکاه
معلی شاهی امده چند سال یکه سوار ملازمت موکب همایون می نمودند بعد از فتح قلعه
ایروان مورد شفقت و تربیت کشته الکاء مانه که از توابع مراغاست با و تفویض یافت
و از وجنانچه شیوه نفاق و بدنهادی اکراداست اثار خلاف و عصیان بظهور امد
و از تاریخی که رفته بود از ملازمت موکب همایون تقاعد و رزیده دیگر باینطرف بازکشت

نکرد و خاطر

نکرد و خاطر مبارک اشرف از اطوار ناپسند منحرف کشته تنبیه و تادیب او مکنون خاطر انور
بود درین وقت که آتش غضب شاهانه درباره اکراد مشتعله فروز بود اسکندر سلطان
با تیغ و کفن بپایه سریر اعلی امده مشرف بساط بوسی دریافت با وجود انکه دفع و رفع او از ان
حد و منضمن چندین مصلحت دولت بود حضرت اعلی از حرمت چنین امدن از ان اغماض
فرموده بلفظ گهربار باو خطاب فرمودند که از اعمال ناشایست که از تو بظهور امده مستحق
قتل و سیاستی و تر از نده ازدست کذاشتن منتج مفاسد عظیمه است اما چون خود
امده در معرضه از سیاست تو کذشتم اکر من بعد خلاف دولتخواهی از تو بظهور رسید
اماده سیاست باش که عنقریب خرمن عمرت باتش غضب شاهانه سوخته بباد
فنا خواهد رفت و خلعت فاخره سرافراز کشته رخصت معاودت دادند و در کمال
خوف و غایت دهشت روانه شد و از واهمه و بیم که بر و غلبه کرده بود دیگر اهدن آرزوی
درکاه معلا نکرد اما عاقبت بکفران نعمت کرفتار کردید تمتعی از عمر و دولت نیافت

ذکر ایلچی فرستادن ولی محمد خان پادشاه ماوراء النهر و ترکستان بدرکاه سعادت ایتی

از سوانح این سال آنکه ولی محمد خان فرمانفرمای ممالک توران جهت استحکام قواعد الفت
و دوستی شاه محمد میرزا او رنک خراینچی را برسم رسالت بپایه سریر اعلی فرستادند از
زمانی که دین محمد خان برادر بزرگتر او در دار السلطنه هرات با حضرت اعلی شاهی ظل الهی
مصاف داده از معرکه زخمدار بیرون رفته بعالم عقبی شتافت و برادرش باقی خان در
ماوراء النهر و ترکستان بر مسند سلطنت و فرمانروائی رسیدن سلسله با این
دودمان قدس نشان اظهار مخاصمت و عناد مینمودند تا انکه در سنه بارس ییل
احدی عشر و الف بنوعی که در وقایع ان سال تحریر یافته سفر بلخ اتفاق افتاد سلحتان
للکد کوب موکب همایون کردیده باقی خان کوشمال بلیغ یافت بعد از انکه او باجل طبیعی از هم
کذشته سلطنت ماوراء النهر و ترکستان بولی محمد خان برادر کوچکتر او قرار کرفت
و در سنه قوی ییل خمس عشر و الف که جهانکیر خان با یار محمد میرزا بر سر بلخ رفته بودند و بنا
بر قتل یار محمد میرزا جهانکیر خان کاری نساخته منهزم بغرجستان آمد و رایات ظفر
ایات شاهی بجانب شیروان در حرکت امده بتسخیر قلعه شماخی مشغول بودند ولی محمد
خان پای از دایره ادب بیرون نهاده لشکر عظیم بتاخت خراسان فرستادند و بر نجی

که در وقایع انسال مرقوم کلک شیرین مقال گردید جنود اوزبک کاری نساخته خایب و خاسر
باز گردیدند ولی محمد خان از آن حرکت پشیمان گشته صلاح کار خود را در آن دید که با اولیای
دولت قاهره الفت و آشنائی کرده صداقت و دوستی ورزد کسان خود نزد بیگلربیگی
خراسان فرستاده ابواب آشنائی مفتوح ساخته و نسبت بحضرت اعلی شاهی ظل الهی
اظهار اخلاص و دولتخواهی نمود امرای ذوالاحترام حقیقت بپایه سریر اعلی عرضه داشت
نموده بل طبع دوستی دوست همایون اعلی بمضمون آنکه **بیت** چو دشمن دوستی ورزد ز زاری ٭
تو همچون دوستان کن دوستداری ٭ که در باغ محبت هر که کارد ٭ نهالش دوستی
می آورد بار ٭ با او در مقام الفت و اتحاد در آمده نامه محبت آمیز نوشته مصحوب میرزا
علی بیک یوزباشی ترکمان فرستادند ولی محمد خان بنوید عاطفت و اشفاق شاهی مسرور
و مباهی گشته شاه محمد میرزا خزانچی را که از مقربان بساط دولتش بود برسم رسالت ملازمت
عتبه علیا فرستاده تحف و هدایای لایقه ارسال نمود ایلچی مذکور بوسیلت امینان دولت ابد پیوند
بشرف بساط بوسی مشرف گشته بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت و حسب الامر
همگی امرا و ارکان دولت در الکه قراچیوق مذکور طوی داده تکلفات دوستانه بظهور
می آوردند و هر روز در منزل یکی از مقربان درگاه معلا عشرت پیرا بود و دیگری از سوانح
ایام اقامت قراچیوق آمدن خلف السلاطین لوارصاب خان نبیره سمایون خان
والی گرجستان کارتیل است که درین سال الحرام استلام عتبه اقبال شاهنشاهی بسته
با والده خود دیده نهال که بعرف گرجیان مادر پادشاه است روانه درگاه معلی گردید
و حسب الامر اشرف محمد امین بیک برادر جناب قدوی القاب خواجه محمد رضا وزیر آذر
بایجان مراسم استقبال اقدام نموده منزل بمنزل خدمات لایقه بتقدیم رسانیده معزز
و محترم بپایه سریر سلطنت مصیر رسانید و در چمن مذکور سعادت آستان بوسی
دریافته بانواع نوازش و اصطناعات خسروانه اختصاص یافت و ولایت تفلیس را که
از بلاد مشهوره گرجستان و قلعه آن که از غایت رفعت و اعتلا سر بقبه جوزا افراخته
و رومیان از تصرف سمایون خان بیرون آورده قریب بسی سال متصرف بودند و در
سنه دولت ثلث خمس عشر و الف چنانچه در طی وقایع انسال مرقوم کلک بیان گشته به
نیروی اقبال بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و حال محمد سلطان شمس الدینلو

حسب

حسب الفرمان قضا جریان بحراست آن قیام داشت درین سال در ازاء حقوق
دولتخواهی سمایون خان بلوارصاب خان مذکور نبیره او مرحمت شد و مشار الیه
جوانی نیکو منظر خوش صورت صبیح الوجه و در انوقت در سن هفده سالگی بود که بدولت
اشرف سربلندی یافت اکثر الحق سلاطین زادهای گرجستان بل عموم مردم آن ولایت
ذکورا و اناثا از لطافت هوا بصباحت خد و عارض زیبا و حسن جمال و آراستگی خط
و خال بر مردم سایر امکنه و بلاد رتبه رجحان دارند حور وشان یوسف لقا
که انوار موسوی چون ید بیضا از ناصیه حالشان پیداست و اعجاز عیسوی از لطف
گفتار و حسن کردارشان هویدا هر چند کیش ترسائی در آن ولایت شیوع دارد
و انطبقه از دین حق بیگانه اند اما از حسن صورت و لطافت آب و هوا و نزاهت و
خرمی مکان بر اکثر سکان ممالک ترجیح میتوان نهاد و زبان حال نظاره گیان انجمن
خوبی در لطافت آن سرزمین این مقال ادا مینماید **بیت** هر لحظه یکی عیسی از پرده
برون آری ٭ مریم کدهها داری گوئی بحجاب اندر ٭ بالجمله لوارصابخان با دیده نهال
والده اش و سایر مخدرات استاران سلسله تا مشتیماه در موکب معلی بسر
برده بعد از مراجعت مراد پاشا سردار که در ذیل مذکور خواهد شد رخصت انصراف
یافته قرین اعزاز و احترام روانه شدند و چون در اواخر این سال آمدن مراد پاشا وزیر
اعظم سردار روم بجانب آذربایجان اتفاق افتاد لازم نمود که وقایع متنوعه
و بعضی قضایا که قبل از آمدن او روی داده در رشته تحریر کشید بعد از آن شمه
آمد و رفت او مرقوم کلک بیان میگردد **ذکر فرستادن محمد بیک ولد الخلفای روملو
برسم رسالت بجانب روم بمرافقت خیر الدین چاوش** خیر الدین چاوش در سال
گذشته چنانکه سبق ذکر یافت از جانب وزرا و ارکان دولت پادشاه روم همراه
محمد بیک روملو ولد مذکور خلفا که برسالت روم رفته بود بجهة گفتگوی صلح آمد
درینوقت رخصت انصراف یافته مشمول نوازش و تفقدات پادشاهانه روانه شد
و حسب الالتماس مراد پاشا وزیر اعظم نامه محبت آمیز دوستانه بحضرت سلطان
احمد خان پادشاه والا جاه روم در قلم آورده در آن نامه نامی اشعار فرمودند که هرگاه
از آنطرف طریقه مودت و دوستی مسلوک باشد از اینجانب نیز جز شیوه مرضیه وفاق و حسن

اتفاق نخواهد بود دیگر بار محمد بیگ مذکور را که مرد سنجیده زبان دان سلاح اندیش
بود در مرافقت چاوش مذکور برسالت تعیین نموده روانه کردند و او راسخص سرخیز
که قواعد صلح را بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان استحکام دهد و ایشان از تبریز
متوجه مقصد گشته از راه دیار بکر روانه شدند و چون بدیار بکر رسیدند در آنجا
آمدن سردار استماع نموده باتفاق نصوح پاشا بیگلربیگی دیار بکر بجانب اردوی
سردار در حرکت آمده در حوالی ارض روم با او ملاقات کردند و یک مکتوب عنایت
اسلوب که باسم سردار در قلم آمده بود باو رسانیدند و او در جواب گفته بود که باعث
آمدن عساکر عثمانی باینطرف استغاثه بیگلربیگی ارض روم بود که قاصدان فرستاده
عرض نمود که لشکر قزلباش بر سر قلعه آمده محاصره کرده اند بنا بران نهضت لازم شد
حالا چون خزاین موفور پادشاهی صرف تجهیز لشکر شده و جمعیت عساکر روی داده
در سرحد نزدیک شده ایم بنابر رعایت ناموس سلطنت و گفتگوی دوست و دشمن
ناچار است که سفر بانتها رسد انشاء الله تعالی چون بحوالی رسیم از جانبین معتمدان
آمد شد نموده بدانچه لایق حال و مناسب احوال طرفین باشد عمل خواهد شد و
ایلچیان مذکور را مصحوب خود کردانیده روانه ازربایجان کردید **ذکر لشکر کشیدن فرستادن
بسرداری امیرگونه‌خان قاجار بیگلربیگی چخور سعد بارض روم و بیان محاربه غازیان
با حسن پاشا و عساکران مرز و بوم** چون جاسوسان سریع السیر رسیده
خبر دادند که مراد پاشا سردار از استنبول بیرون آمده در اسکودر بتجهیز لشکر و تهیه
سفر مشغول است و عزیمت اینطرف دارد و چون این مقدمه منافی مقدمات سابق
و گفتگوی خیر الدین چاوش بود حضرت اعلا شاهی ظل الهی جانب احتیاط مرعی داشتن
ام والزم دانسته رای جهان آرا بدان متعلق گشت که فوجی از امرا و عساکر نصرت نشان
مامور کردانند که تا ارض روم رفته آتش در علفزارها و محل عبور لشکر روم و
غلات آنولایت زده چنان نمایند که تا ده روزه راه ایروان یکمن غله و کاه و علف
یافت نشود امیرگونه‌خان بیگلربیگی چخور سعد که در آن سرحد بوفور جلادت و
مردانگی بلند آوازگی داشت بدین خدمت مامور شده محمد خان زیاد اغلی بیگلربیگی
قراباغ و امرای آنصوب بمرافقت کرفید ندعلیخان چولشیر را با فوجی از رکاب نصرت

اقدس فرستادند که همراه بوده بخدمات مرجوعه قیام نمایند امرای عظام حسب الفرمان
همایون جمعیت نموده باین شایسته روی بمقصد آوردند بحوالی ارض روم رسیده دور
خبر یافتند حسن پاشا بیگلربیگی ارض روم و امرا و پاشایان لخد و خصوصا
ترکچه بیلمز و عثمان پاشا و سایر زعما و لشکریان تا موازی ده هزار کس جمع آورده به
آراستگی و پیراستگی از شهر بیرون آمده تا حوالی حسن قلعه سی آمدند از نفیر چند
نفر از حصار امغر که استماع دفت جنگ را در جبین تلخی انداختم هرچند غازیان پیش
میرفتند ایشان خود را پس میکشیدند تا در زمیم درد و فرسخی شهر صف سپاه
آراسته حسن پاشا در قول قرار گرفته عثمان پاشا و ترکچه بیلمز و هر کدام با فوج خود
به پشتی آمدند از ینطرف نیز چرخچیان جنود قزلباش پیش رفته با چرخچی غنیم تلاقی شدند
فیمابین محاربه قوی روی داد سپاه روم بهجوم آورده بر چرخچیان سپاه قزلباش
اندکی غلبه کرده پیش راندند امیرگونه‌خان با آنکه هنوز محمد خان زیاد اغلی و لشکر قراباغ
ملحق نشده بودند و در آنوقت زیاده از یکهزار کس با او نبود بملاحظه آنکه مبادا
مخالفان دلیرتر کردند با همان فوجی که حاضر بودند قدم بمعرکه کارزار نهاده چون
برق لامع خود را بر صف سپاه ترکچه بیلمز که اشجع الطایفه بود زد و بیک صدمه
دلیرانه او را از جای برداشت و چون بفوج عثمان پاشا رسانید بهمان گرمی کارزار
با آن فوج در آویخته او را نیز از پیش برداشتند و چون تا بقول بزرگ رسید هر
چند دستور نیست که سردار لشکر در معارک کارزار خود مباشر حرب گردد از این
که لشکر قراباغ دیر بمعرکه قتال میرسیدند امیرگونه‌خان دغدغه آن داشت که مبادا
چشم زخمی بسپاه منصور رسد مقید برسیدن ایشان نشده پای مردانگی پیش
نهاد و غازیان را بمجادله تحریص و ترغیب نموده از آن گرمی حرب و ضرب گرمتر کردید
و تکیه بر اقبال بیزوال همایون شاهی کرده با تیغهای ابدار آتشبار خود را بر قلب زدند
و بر رومیان معلوم گشته بود که امیرگونه‌خان خود در میان این گروه است که چنین
دلیرانه پیش آمده بازار رزم را گرم دارد القصه رومیان تاب صدمه غازیان نیاورده
حسن پاشا پشت بمعرکه داد و محمد خان و لشکر قراباغ نیز صف آراسته از عقب رسیدند
و غازیان پراکنده شده از اطراف و جوانب روی بمعرکه آورده تا پای قلعه تعاقب نموده منهزمان

بصمصام بهرام انتقام دمار از نهاد مخالفان بر آوردند حسن پاشا بقیة السیف خود را به شهر و قلعه افکنده خلاصه لشکر ارض روم درین معرکه نابود کشته غازیان قزلباش بفتح و ظفر اختصاص یافتند و غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمد و امرای عظام در همانجا خیام اقامت نصب نموده تا سه روز در کمال شکوه و اقتدار از عساکر ظفر شعار در ان حدود بخدمتی که مامور بودند قیام نموده بعد از سه روز مظفر و منصور طبل رحیل کوفته مراجعت نمودند درین جنگ امیر کونه خان اندک تقصیری به محمد خان اسناد میکرد که در بیش تن رسیدند اما جمعی دیگر تصدیق ننمودند ان تانی را از لوازم امور میشمردند که در پیش روان معرکه نیز لازم است که بوجود جمعی از جنود اقبال قوی باشد ذکر طغیان محبوسان قلعه قهقهه که درین سال روی داد از سوانح عزیبه اینسال طغیان محبوسان قلعه قهقهه است که در حین آوازه امدن سردار وقوع یافت و به نیروی اقبال بیزوال شاهی آتش ان فتنه در دم باب لطف الهی فرو نشست کیفیت این سرکذشت انکه قلعه عالی اساس سپهر مماس قهقهه در داکاه باقت از اعمال قراجه داغ بر فراز قله کوهی رفیع اسمانی پیوند واقع شده از سنگ یکپارچه که ساکنانش با سکنه فلک الافلاک دمساز و پاسبانانش با شب زنده داران فلک ثوابت همرازند در کاه قلعه که دامنه انکوهست تا فراز قلعه راهیست سراپا لا تا نیم فرسخ در غایت تنکی که عبور یکسوار از انجا در نهایت دشوار یست که یکنفر تفنکچی مانع فوج کثیر میتواند شد در زمان حضرت شاه جنت مکان که چند مرتبه خواندکار روم با در بایجان آمد و در انولایت فترت بود بنا بر استحکام قلعه خزاین پادشاهی ذو شوکت کنله همت بر کنکر تسخیر ان حصن بلند ارکان نپرداخته و آرزوی کرفتن ان علا بنیان در مخیله هیچیک از سلاطین کشورکیر صورت نبسته همیشه یکی از امرای معتمد عالیقدر بحراست و کوتوالی ان قیام داشته اند و درین هنکام بالیاس خلیفه قراداغلو حاکم قراجه داغ که از صوفیان صادق العقیده این دودمان و سرحلقه ارباب ارادت بود تعلق داشت و چون خود همراه اعتماد الدوله به تسخیر قلعه اردمی مامور کشته در انجا بود مظفر بیک نام معتمدی از الطایفه قراداغلو به نیابت خلیفه مذکور بکوتوالی قلعه قیام داشت و چند نفر از رومیان و اکراد که در معارک کرفتار

اینجا نقل شده بود اسمعیل میرزا و القاص میرزا
و سام میرزا را با اولاد در این قلعه محبوس بودند
و هیچ پادشاهی

شده بودند معظم ایشان مصطفی پاشا و احمد پاشا کور و دو پسر غازی خان کردشاه قلی بیک و صالح بیک و محمد بیک و للقورچی بیک عمزاده ایشان درین قلعه محبوس بودند با یکدیکر اتفاق نموده پنج شش نفر دیکر از ترک و تاجیک انولایت از جمله دو پسر و برادر حسن خان افشار حاکم سابق کوه کیلویه را که در قلعه محبوس بود طوعا او کرها بخود متفق ساخته تمامی ایشان که تا بیست نفر بودند سر از جیب عصیان بر آورده غافل بر سر کوتوال مذبور رفته او را بقتل آوردند و اسلحه و تفنگ و یراق او و مردم او را بدست آورده چند نفر ملازم او را که در قلعه بودند بیرون کرده در دروازه را بسته بر قلعه تسلط یافتند اقوام و ملازمان الیاس خلیفه از نیمعی خبر یافته بر در قلعه جمعیت نموده هرچند سعی نمودند که بلطایف الحیل دفع این حادثه توانند کرد صورت نیافت بالضروره حقیقت بعرض اشرف رسانیدند و درچنین وقتی که امدن سردار و عساکر روم در آذربایجان شیوع داشت این واقعه خالی از شناعت و بدنامی نبود و احتمال مفاسد عظیمه داشت و رومیان و اکراد که مرتکب این امر شده بودند بموعظه و نصیحت سر بجنبر اطاعت در نمی آوردند و درا و لحال مطلب ایشان ان بوده که شاید فرجه یافته خود را از حبس و قید نجات دهند چون راه فرار مسدود دیافتند باستظهار امدن سردار قرار قلعه داری با خود قرار داده تا دو ماه خود را و قلعه را محافظت کردند و هیچ باب فتح الباب نمیشد تا انکه امدن سردار محقق کشته به سرحد نزدیک شد حضرت اعلی شاهی ظل الهی بالهام ملهم غیبی خواجه مقصود علی نام از مردم کوه کیلویه را که سابقا از نوحیسندکان سرکار حسن خان افشار بوده و کمال ربط و اشنایی با پسران و برادران حسن خان داشت والیوم بخدمت اشراف مطبخ معموره شاهی سرافرازی داشت برفتن قلعه مامور کردانیده رقم استمالت باسم ایشان مشعر بر عفو زلات و تقصیرات سابق و لاحق و نوید عواطف شاهانه مرقوم قلم مرحمت فرمودند و خواجه مذکور بپای قلعه رسیده امدن خود را بوساطت اقوام خلیفه در خفیه بایشان اعلام داد چون کلید دروازه در دست رومیان بود خواجه مقصود علی را از راه برجها بالا کشیدند و او ان خرده امن و امان و نوید لطف و احسان بایشان رسانیده بجرب زبانی بعواطف خاقانی امیدوار

کردانیدند برادر و پسران حسن خان چون صوفی زاده قدیم و با همدیگر پرورده دین
دودمان بودند بمضمون ان منشور لازم السرور را بجان و دل پذیرفته عن صمیم القلب
مطیع و منقاد کشتند در مدافعه رومیان چاره جوی شدند و جماعت رومیه از انجا
خبردار کشته منازعه اغاز نهادند و فیمابین بعد از قیل و قال بسیار دم بجدال و
قتال انجامید و چند نفر دیگر از ایشان شاهیسونی کرده دو کروه شدند و از
جانبین دست باستعمال آلت قتال برده لحظه با یکدیگر زد و خورد کردند و رومیان
و اکراد هفت هشت نفر بودند دل بمرگ نهاده بجان میکوشیدند لاجرم شاهیسونان
دور آورده به نیروی اقبال شاهی بر رومیان و اکراد فایق و غالب آمده همگی را بجزا
و سزا رسانیدند و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده ان فتنه تسکین یافت
پسران و برادران حسن خان برفاقت خواجه مقصود علی بدرگاه جهان پناه آمده
در سلک قورچیان عظام انتظام یافته مورد شفقت و مرحمت کشتند و خدمت
خواجه مذکور مستحسن افتاد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنا بر حسن عقیدت
و حقوق خدمات قدیم و جانسپاری جد بدالیاس خلیفه که در پای قلعه دمدم کشته
شده بود با کمال شدت تهور و آتش مزاجی این خطای عظیم را که از غفلت و بی پروائی
ملازمان و سوء فکر و تدبیر او بظهور آمده بود بمروت شاهانه مقرون کردانیده از ان
سلسله کذرانیدند و برهان الدین بیک ولد او را بجای والد بسمت خلافت موسوم
کردانیده در سلک خلفای قراجه داغ انتظام دادند و حکومت قراجه داغ بمقصود
سلطان قوم او تفویض یافته حراست و کوتوالی قلعه مبارکه قهقهه بدستور بان سلسله
عقیدت آیین تعلق کرفت اکنون قلم عنبر رقم بتحریر آمدن و رفتن مراد پاشا وزیر
اعظم می پردازد و من الاعانة والتوفیق **ذکر لشکر کشیدن مراد پاشا وزیر اعظم
و سردار روم باذربایجان و رسیدن بدار السلطنه تبریز و بی نیل مقصود بازکشتن**
سابقا نکاشته کلک بیان کردید که مراد پاشا وزیر اعظم سلطان احمد خان پادشاه
روم سردار نموده بدفع جنود قزلباش مامور کردانیده صلاح و فساد این امور را منوط
برای او ساخت و چون مراد پاشا مرد عاقل روزکار دیده کار آزموده بود با طایفه
جلیله قزلباش چنانچه در صحیفه اول این دفتر رقم ثبت یافته محاربه نموده از نتایج کار خبر

یافت

یافت از نبرد آتش و خیراندیشی صلح را بهتر از جنگ انکاشته کفتکوی صلح بمیان آورده
خواست که باعث امنیت عالم و ترفیه حال عالمیان کشته میانه پادشاهان حوزه اسلام
مبانی صلح را استحکام دهد که این نیکنامی از ان وزیر صلاح اندیش بر صفحه روزکار
یادکار ماند لهذا خیر الدین چاوش را که مذکور شد همراه محمد بیک بجهت استمزاج
و استرضای خاطر اشرف فرستاده خود را در اسکودار که محاذی استنبول بکارسازی
سفر مشغول و منتظر وصول ایلچیان بود که خبر آمدن قزلباش بر سر ارض روم باو رسید
و او عساکر آن مرز و بوم را که بمرافقت او مامور بودند جمع آورده کوچ بر کوچ روانه
ارض روم باو کوچید و در راه چنانچه در فوق تحریر یافت با ایلچیان ملاقات کرد
و ایشانرا مصحوب خود کردانیده متوجه اینطرف کردید و در حینی که حضرت اعلی
که از اوجان بچغراتمه سبای با جمعی از مخصوصان بجانب تبریز توجه نموده امرای عظام را
امر فرموده بودند که بقراچمن مبلغ رفته بسان عساکر نصرت نشان قیام نموده بعد از
سان چون زمستان نزدیک شد و دیگر آمدن لشکر روم احتمال ندارد و معاودت
بجانب عراق واقع شده بود که اوازه سردار شیوع یافت و حسب الامر اعلی معاودت نموده
بتبریز آمدند و امرا و عساکر منصوره را بجانب مرند فرستادند که در انجا بوده باشند
و آمدن سردار از هر راه که بتحقیق پیوندد بمقتضای وقت و صلاح دولت قاهره عمل شود
و حضرت اعلی اعلاه الله تعالی بکام یابی و اقبال در خطه تبریز اقامت داشتند و مراد پاشا
از حدود قارص یکی از چاوشان معتبر را با مکتوب مخالصت طراز بخدمت اشرف
فرستاده بعد از ابلاغ تحیات مخلصانه اعلام نموده بود که غرض اصلی از ین نهضت
فذار و مدار خیر انجام مصالحه است و چون حضرت خواندکار صلاح و فساد این امور را
در اختیار صلح و جنگ منوط برای و صوابدید این دولتخواه کردانیده و نیت خیر
اینست بدان مقصود رسد که بوساطت خیراندیشان طرفین و سعی این خیرخواه امر
مصالحه فیمابین صورت وقوع یابد و ایلچی انحضرت بنابران نزد خود نکاه داشته که بعد از
تمهید مقدمات صلح و قرار و مداری که فیمابین داده شود در رجعت او را
همراه خود بخدمت خواندکار ببرد و نیز ایلچی را با تحف و هدایا فرستادن مناسب رسوم
و عادات دوستانه بود چاوش مذکور بوسیله مقربان بساط اقدس عز عتبه بوسی

و مجالست مجلس خلد آیین دریافته بنوازشات شاهانه سرافراز گردید و جواب مکتوب
برین نهج نوشته شد که چون آن دستور اعظم خیر اندیشی کرده گفتگوی مصالحه بیان
آورده ما نیز بنا بر ترفیه حال عباد الله رضا بان داده حسب الالتماس انجناب نامه صلح
آمیز در دست ایشان فرستادیم و سخن همانست که بمجد پاشا گفته ایم که اگر از ان طرف مصالحه بدستوری
که فیمابین پادشاهان رضوان آشیان وقوع یافته بغلاظ ایمان تاکید یافته بود ممهد گردد
و از ین طرف نیز بساط خصومت و نزاع در نوردیده صلح مینمائیم والا آنچه در مشیت الهی
بوده باشد از مکمن غیب بمنصه ظهور خواهد رسید و اشعاری که در باب تحفه فرستادن
نموده بود چون هنوز مصالحه قراری نیافته در اثنای خصومت و نزاع تحفه فرستادن
لایق نمینمود و حالا که ان دستور معظم چنین صلاح دیده اند نخواستیم که در اول حال
در مصلحت او تاملی نمائیم عجالة یک شمامه عنبر اشهب بوزن یکهزار و هشتصد مثقال که در
گران نادره کارهندی در ظرف مشبک از هفت من طلای احمر بفنون غریبه تعبیه نموده
اند و در ین اوقات حضرت پادشاه والاجاه سلیم شاه فرمانفرمای ممالک هندوستان
برسم تحفه فرستاده بود و خالی از غرابتی نیست زیرا که باین مقدار عنبر اشهب خام یکپارچه
کم آنکس ندیده کمتر اتفاق افتاده در خزاین ملوک و سلاطین کشور کشا یافت شده بجهت
خالی بودن مکتوب بخدمت پادشاه والاجاه روم فرستادیم که اگر از ان جانب نیز ابجه
محبت و اتحاد و استشمام درد و ابواب الفت و آشنائی فیمابین مفتوح گشته مصادقت
و دوستی تیسیر پذیرد بعد الیوم ایلچیان و فرستادگان از تحف و هدایا خالی نخواهند بود
چاوش را از تبریز روانه نمودند و سردار چون از حوالی قارص کوچ کرده عنان از راه ایروان
منعطف بطرف چالدران آمد و چون بالکا خوی رسید از یک قلعه گذشته بطرف سلماس
که سمت راه تبریز است در حرکت آمد از تقریر سفرا و واردین معلوم شد که مطلب سردار
از ین آمدن و عنان از راه منصرف ساختن آن بود که بی آنکه با جنود قزلباش محاربه
نماید بلطایف الحیل و تدبیرات سپاهیانه تا تبریز که منتهای مقصد است رسد و از انجا
گفتگوی صلح و مصالحه اندیشی را وسیله مراجعت ساخته باز گردد که از زد حکمتان
بجبن و بددلی منسوب گشته خصما و اضداد او را متقصیر متهم ندانند بالجمله چون
آمدن سردار از راه سلماس و طسوج به تبریز محقق گشت و چنین پیش آمدن ثانی مقدمات

صلح بود امرای عظام و عساکر منصوره را که در ملازمت اقامت داشتند طلب فرموده کس
باحضار محمد خان زیاد اغلی و امرای قراباغ و امیر گونه خان و لشکر چخور سعد فرستادند که قلعه
بمعتمدان کاردیده سپرده بموکب همایون پیوندد و متوجه استحکام قلعه تبریز و انجام ضروریات
آن گشته تمامی غازیان ترکمان تکلو که در موکب ظفر قرین بودند همراه قورچیان عظام بخواهش
غیرت بر رفاقت و همراهی پیر بوداق خان حاکم تبریز بقلعه درآمده بلوازم قلعه داری قیام
نمایند و جمعی از تفنگچیان قدر انداز رکاب اشرف نیز به این خدمت مامور شدند و جماعت
مذکور بمجرد فرمان گشته مسرور و شادمان نقد جان بر کف بقلعه درآمده مستعد قلعه
داری گشتند و چون عمارت شنب غازان تبریز که ساخته و پرداخته معمار همت پادشاه
مرحوم سلطان غازان است و مدارس و خوانق بر دور گنبد مقبره پادشاه مرحوم که
در رفعت و بلندی مشهور جهان و از غایت ارتفاع ثانی گنبد دوار است ساخته
شده جای مستحکم است بخاطر انور رسید که مبادا مقابل کوب قلعه تبریز گردانیده
بذخایر و یراق و محارس و نگهبان استحکام داده باز کردند و تسخیر آن بسهولت دست
نمیدهد باینجا نیز توپ و تفنگ و آذوقه و یراق کشیده فوجی از تفنگچیان قدر انداز اعتماد
محارست آن تعیین کردند و کسان بر سر شوارع فرستادند که رعایا مواضع قریب بسمت
راه که بجانبی که از آسیب آمد و شد لشکر بر کنار بوده باشد و اصلا غله و آذوقه
در آن محال نگذارند و هر کس استطاعت بردن غله خود نداشته باشد جهت نقل انبار
قلعه گذاشته قیمت واقعی از سرکار دیوان بستانند و چون سردار بدو سه منزلی تبریز رسید
سکنه و اهالی شهر خود را بکوشه و کنار کشیده شهر را از آذوقه پرداختند و موکب
همایون اعلی نیز از تبریز کوچ فرموده از عقبه کوه سرخاب گذشته در کنار رودخانه
اجی محل اقامت اختیار کرده نزول اجلال فرمودند که تا اجتماع سپاه چند روزی در اینجا
بوده بعد از آن که کیفیت و کمیت و ضعف و قوت لشکر روم بوضوح پیوسته
مکنون خاطر سردار بظهور آید آنچه مصلحت وقت و صلاح دولت بوده
باشد بفعل آید درین اثنا ایلچی دیگر از جانب سردار و علی پاشا بیگلربیگی روم ایلی
که داماد او رسیده عرایض که بپایه سریر اعلی و کتابات که بامرا و ارکان دولت شاهی
نوشته بودند رسانید خلاصه سعادت آنکه غرض اصلی از آمدن این دیار آنست که در
قرب جوار اشرف تمهید مقدمات صلح و کیفیت آن بچه نهج خواهد بود کرده شود

جنک وجدال با جنود قزلباش در خاطر نیست و دلیل بر صدق دعوی انکه درین راه بجز قلعها و قلاع متصرفه قزلباش رسیدیم و متعرض هیچیک نشدیم و از سپاه ردم آسیبی باحدی نرسید و صلاح دین بود که چون سفارت وایلچی کری محمد بیک متمادی کشته ایلچی دیکر بتازکی تعیین نموده با تحف وهدایاء لایقه ارسال شود و بایلچی سفارش نموده بودند که چون ما در مقام جنک وجدال نیستیم از حضرت شاه کردون بارکاه التماس نماید که انحضرت نیز کروه قزلباش را از جنک وجدال وتعرض رومیان منع نمایند بر از اطلاع بر خلاصه پیغام جواب بر همان نهج سابق در قلم امد که سخن یکیست و محمد بیک را که فرستاده‌ایم از معتمدان طایفه قزلباش و محلی اعتماد شاهانه است اکر حضرت خواندکار مصالحه بنوعی که مکرر انها د اعلام کشته واقع است مانیز رضا بان داده‌ایم والا از جانبین انچه خدا خواسته باشد چنان خواهد شد و سفارشی که در باب ضبط جنود قزلباش و منع ایشان از دستبرد و دست درازی بر رومیه نموده بود معروض رای انور کردید طایفه جلیله قزلباش را حد و یارای ان نیست که بی امر و اشاره همایون توانند اسلحه پوشید چه جای جنک وجدال اما کروهی از عساکر را بجهت صیانت احوال عجزه و رعایای هر طرف تعیین نموده‌ایم و لشکریان شما که بقصد نهب و یغما و بدست آوردن ذخیره بمواضع میروند بالضروره جنک واقع خواهد شد هرکاه ایشان اراده جنک نداشته باشند مردم خود را از تردد منع نموده نکذارند که از اردو بیرون روند وانچه در باب فرستادن هدایا اشعار نموده اند انشاءالله تعالی چون صلح مشید خصومت و نزاع بمحبت و دوستی تبدیل یابد انچه لایق وشایان طرفین باشد بعمل خواهد آمد و چون رعایا بعضی مواضع کوه جانب دست چپ رومیه و بعضی محال دست راست که طرف خسروشاه وان حوالی باشد هنوز از مکان خود حرکت نکرده بودند حسن خان استاجلو حاکم همدان را با فوجی از عساکر و تفنکچیان جغتای و خراسانی را بسرکردکی مهدیقلی بیک میراخوره باشی جغتای بجانب دست چپ و خلیفه قلیخان شاملو و امام قلیخان و الله وردی خان را با فوج دیکر از افواج قاهره بجانب دست راست فرستاده کنجعلیخان زیک را با لشکر کرمان در حوالی شهر تعیین نمودند که در کمینکاهها هر کس از رومیان بنهب و غارت بیرون آید بمدافعه قیام نمایند و سردار در روز بیست و چهارم شهر شعبان المعظم بکنار شهر رسیده در ان طرف آب اجی نزول کرد و از بنظر فاصرا و عساکر منصوره انجوی سعد و قراباغ و سایر محال باردوکی

همایون

همایون جمع امده در اندک روزی لشکری فراهم امد که هامون و کوه از حمل ان بستوه امد و همه روزه فیما بین غازیان و رومیان که بطلب ذخیره کردن کرده بمواضع پراکنده میشدند محاربات روی داده سرو زنده و لختی بها بهر کاه معلی می‌اوردند و هر کس بیرون میرفت بدست قزلباش افتاده مقتول وکرفتار میکردیدند و مراد پاشا که مردی عاقل و دوراندیش بود ندای جنک داشت و نه بمحاصره میتوانست پرداخت از راه تواضع و بودمی پیش امده خواست که سپاه را بسلامت از چنکال شیر بیشه هیجا رهانیده بیرون برد و دغدغه عظیم داشت که مبادا در هنکام ارتحال مبارزان جنود اقبال عنان اندیشه را از طریق مصالحه پیچیده بصمار جنک وجدال انعطاف دهند دیکر بار علی اقا نام شخصی را از طبقه ارو م ایلی از جانب علی پاشا برسالت فرستاده پیغام کرده بود که همچنانچه از جانب خواندکار در این امور وکیل است ملتمس انست که از جانب شاه والاجاه نیز در قرار و مدار صلح و تعیین سنور و سرحد مرخص و ماذون و نعم الوکیل باشد و محمد بیک نیز عرضه داشتی درین باب نوشته و حضرت اعلی شاهی ظل الهی فرمودند که سخن مردان یکیست اما ان دستور معظم در اصلاح ذات البین رعایت ناموس هر دو طرف کرده بنوعی که مکرر اکفته و نوشته‌ایم بعمل آورد و در ان چند روز که اردوی رومیان در کنار شهر بود از نایابی اذوقه چند نفر از پاشایان و سنجق بیکیان با طبل و علم و یراق جنک با طایفه‌ات اعلاق بطلب ذخیره میفرستادند

ذکر محاربات غازیان با رومیان و کشته شدن جغال پاشا و مراجعت سردار

کرت اول جمعی بمواضع طرف خسروشاه واجد و در رفتند چون یک و سه فرسخ بیرون امدند خلیفه قلیخان و امام قلیخان و رفقا از کمینکاهها بیرون آمده بطرف مخالفان تاختند و سلک جمعیت ایشانرا پراکنده ساختند و رومیه تاب صدمه مبارزان سپاه منصوره نیاورده روی بهزیمت نهادند و غازیان تا کنار رودخانه آجی تعاقب کرده جمعی کثیر طعمه شمشیر و برخی دستکیر شده اسب و استر بسیار و غنایم بیشمار بدست جیوش منصوره درامد کرت دوم جغال پاشا سرکرده قوم تاتار را که در میانه رومیه بشجاعت و دلاوری مشهور و بر انفت او مستظهر بودند با کروهی از جنود عثمانی با اسباب الاغ بسیار بمواضع میان کوه فرستادند و جغال پاشا دلیری کرده بمیان درها و جاهای

خطرناک درآمد و ذخایر موفور بدست آورده در عین مراجعت حسن خان بادنقا و
تفنگچیان پیش راه گرفته بمقابله او درامد نه حسن خان با لشکر خود بمقدمة الجیش در
اویخته از پیش برداشت مهدیقلی بیک میراخور باشی و تفنگچیان خود را بر قلب ذرنه
فیمابین آتش حرب افروخته گشت چیل پاشا از غرور شجاعت و وفور جلادت بنفسه محاربه
اغاز نهاده چون پیمانه اجلش لبریز شده بود بدست یکی از بندوق اندازان از پای درامده
بقتل رسید و سپه شکست خورده روی بانهزام آوردند و تا کنار آب اجی رود میانرا
تعاقب نموده جمعی کثیر بقتل درآوردند و سر چیل پاشا را با سرهای مقتولان و گرفتاران
واسب واستر و یراق بسیار بنظر اشرف درآوردند و چون خبر کشته شدن چیل پاشا
وانهزام لشکر روم باردوی سردار رسیده هراسی عظیم در میانه لشکر روم پدید
امده رای همگی عظما و اعیان بکوچ کردن و خود را بامنی رسانیدن قرار یافت هنوز علی
آقای ایلچی که در مرتبه سیم فرستاده بود بایشان نرسیده بود که کلاه العود احمد بر زبان
آورده روز پنجم نزول ایشان بود که طبل ارتحال کوفته از حوالی شهر کوچ کرده
در کمال اضطرار روی بصوب مراجعت نهاده و چون خبر کوچ ایشان باردوی ظفر
نشان رسید جمیع امرای عظام و عظمای طوایف قزلباش جمعیت کرده بعرض اقدس
رسانیدند که چون سردار روم به تبریز آمده باعث خرابی مملکت و انواع خسارت
و پریشانی سپاهی و رعیت گردیده حالا که جمعیت عظیم در اردوی ظفر قرین و اقعست
بعزم انتقام تعاقب ایشان کرده هرجا مصلحت باشد صفوف قتال آراسته استیصال
الطایفه وجهه همت سازیم و امید داریم که بلطف الهی و نیروی اقبال شاهی که مکرر دیده
وارشوده ایم بر اعادی ظفر یابیم چه درینوقت ایشانرا با این اضطرار و زبونی اسباب
طاقت مقاومت با کوکبه اقبال شاهی نخواهد بود هرگاه این گروه بتوفیق پروردگار
نابود کرده نشوند و سه سال دیگر رومیه را چنین جمعیتی دست نخواهد داد حضرت
اعلی شاهی ظل الهی از مروت و فتوت ذاتی که میراث اجداد عالی مقدار است جواب
دولتخواهان برین نهج دادند که هرچند طبقه رومیه بمکر و حیل مشهورند چون مراد پاشا
از ابتدا تا انتها گفتگوی صلاح اندیشی بمیان آورده در الفت و اشنائی گوفت
و از جنگ و جدال بحسب ظاهر کناره میجست ما نیز بنابر نظام سلسله ظاهر از خبث

باطن

باطن ایشان نظر همت پوشیده رضا بمصالحه داده ایم حالا الاخلاف انچه گفته و نوشته ایم لایق
نباشد مع ذلک ماه مبارک رمضان که از شهر حرام است رسیده که هرگاه این دو گروه
عظیم بعزم قتال در هم آویزند پیداست که چه خونها ریخته خواهد شد و نمیخواهیم
که درین ماه مبارک که قتال ممنوع است آلوده وبال اینهمه خون ریزش کردیم اما بملاحظه
آنکه مبادا او در هنگام مراجعت آسیبی از ایشان بقلعه خوی رسد حاکم خوی را رخصت
داده با جمعی تفنگچیان بقلعه فرستادند و رایات نصرت آیات نیز چند مرحله تعاقب
نمودند و لشکریان از دستبرد و تعرض رومیه و لخیل غنیمت منع مینمودند مع ذلک مردم
مجهول فوج فوج پیش رفته در سر هر کوچ خود را بعقب اردو رسانیده سر و زنده و لختهها
می آوردند مراد پاشا در حین مراجعت سه چهار نفری از مردم مجهول که درین رفت و آمد
بدست رومیه آمده بود خلعت داده با کس خود و یکنفر ملازم محمد بیک فرستاده پیغام
کرده بود که حضرت شاه والاجاه ازین آمد و رفت غباری بخاطر انور نرسانند که این
جسارت بنابر اطفای جرأت بعضی جهلاء رومیه و سرمستان باده نخوت و غرور
که سیلی روزگار نخورده از حوادث عالم بیخبرند اتفاق افتاد و انشاء الله تعالی امر
تعهد صلح و صلاح بر وجه دلخواه و رضای خاطر اشرف صورت خواهد یافت حضرت اعلی
نیز مرتب بچهل پنجاه نفر از رومیه که اکثر از طبقه ینگیچری بودند و در حین مراجعت گرفتار
غارتیان شده بودند خلعت داده و آزاد نموده باز فرستادند و جمعی که آزاد کرده ها را برده
بودند باز آمده تقریر کردند که واهمه عظیم بر رومیه استیلا یافته با وجود چندین مسامحه
که از جانب اشرف بظهور پیوست خاطرشان اطمینان نمییافت و در سر هر کوچ آوازه
رسیدن لشکر قزلباش میرسید و موجب شورش و اضطراب عظیم میگشت مجملا
عسکر روم ازین سفر بغایت پریشان و بدحال بازگشته خلق بسیار و اسب و استر
بیشمار در معرض تلف آمد و چون از الساق بازگشته بحوالی وان رسیدند رایات ظفر
آیات از حوالی طسوج دشتسر بجانب دارالسلطنه تبریز در حرکت آمده بجبر اختلال احوال
ورضاجویی مردم و رعایا پرداختند و پراکندگان و سواضع جمع آمده در مساکن و اوطان
آرام گرفتند و جمعی از رعایا را که از عبور لشکر روم خسارت و نقصان رسیده بود درین
و سال و سال دیگر از سوالوجهات و عوارضات دیوانی معاف فرمودند و در رتبه بر چند

دو نوبت سان عساکر نصرت نشان توقف نمود، امرای عظام سرحد و طبقات
حشم را از قورچی و غلام و غیر ذلک که دو سال بود در یساق بودند فوج فوج و گروه گروه
بنظر درآورده مطالب و مدعائی که داشتند بانجاح مقرون گردانیده رخصت دادند
که بمنازل و اقطاعات خود بازگردند

شرح قلعه ساختن در ربع رشیدی و تخریب قلعه سابق و بقیه وقایع و حالات این سال ختمت بالخیر و الاقبال

در سالی که رای جهان آرای اشرف اعلی بدین قرار گرفت که در بلده تبریز قلعه ترتیب دهند
چون رومیان در امور قلعه سازی مهارتی دارند و عثمان پاشا که مرد مدبر کاردان
بود در زمان سلطان مرادخان بر تسخیر تبریز آمد چنانچه در جلد اول این دفتر تحریر
پیوسته اطراف و جوانب شهر را احتیاط کرده در دولتخانه قدیم را مناسب یافته آنجا را
قلعه کرده بود و ارباب خرد و تدبیر بنای آنجا را مصلحت میدیدند و حضرت اعلی نیز موافقت
جمهور نموده در آنجا قلعه ترتیب دادند اما میفرمودند که آب رودخانه مهرانرود
که از محل مرتفع جمهو به شهر جاریست و از حریم قلعه میگذرد بر قلعه مشرف است و اگر در
پیش رودخانه سدی بسته شود آب رودخانه بلند گشته بقلعه میریزد و احتمال تخریب
و ویرانی قلعه دارد و اکثر اوقات بزبان گهرفشان میگذشت که چندان وثوق و اعتمادی
بدین قلعه نیست که در دامن کوه سرخاب ربع رشیدی را مناسب قلعه یافته بودند اما
بنا بر اراده وصول لشکر روم فرصت تخریب قلعه سابق و ترتیب قلعه جدید بالکلیه نمی
شد درین وقت که مراد پاشا اسره بقاعده که گذشت عود نمود آن اراده از خاطر خطیر
سر زد، منوچهر بیگ ایشیک آقاسی غلام شاه جنت مکان که مرد کاردیده کاردان بود
بسرکاری عمارت قلعه تعیین فرموده مقرر داشتند که تا اول بهار مصالح و ضروریات
از عمارات منهدمه تبریز خصوصا شنب غازان که ویرانی بان راه یافته بود بربع رشیدی
کشیده در وقت بهار که هوا روی باعتدال آرد شروع در عمارت قلعه نمایند و احکام مطاعه
بصدور پیوست که استادان بنا و سنگتراشان و عمله و فعله عمارات از هر طرف به تبریز
آمده بزودی عمارت قلعه را باتمام رسانند و مومی الیه حسب الفرمان قضا جریان بترتیب
قلعه و برجهای بلند اساس و ابنیه عالی پرداخته در اندک زمانی آنچنان حصن حصینی
ساخته و پرداخته شد که در متانت و رصانت با قلعه بلند ارکان سپهر برابری مینمود

حاکم

حاکم و اهل تبریز بالطوع و الرغبه شرط معاونت و همراهی بظهور آوردند و درمیان قلعه حمام
و عمارات دلگشا ترتیب یافته حاکم تبریز بآنجا نقل نموده بعد از اتمام قلعه جدید قلعه عتیق
انهدام پذیرفت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعد از فراغ از سان لشکر و نسق و تعمیر قلعه موکب
جهانگشا بصوب عراق در حرکت آورده از راه اهر متوجه دارالارشاد اردبیل شدند
و در خلال این احوال طهمورث خان گرجی والی گرجستان کاخت که بجهت اخبار اسلام مهر آ
احرام ملازمت سده سپهر مدار بسته روانه درگاه معلی شده بود وارد گشته بسعادت
بساط بوسی معزز گردید و از بعضی از ناوران گرجی نیز بدمظنه بود حقیقت بعرض اقدس رسانید
حضرت اعلی متوجه احوال او و لوارصاب خان والی گرجستان کارتیل که در رکاب اشرف
بود شده مطالب و مدعیات هر دو را بانجاح مقرون گردانیده مشمول نوازش و الطاف
رخصت انصراف یافته هر یک مقتضی المرام بولایت خود رفتند و چند روز در دارالارشاد
اردبیل بمراسم دعا و زیارت مرقد شریف حضرت سلطان الاولیا پرداخته از راه خلخال
و طارم بدارالسلطنه قزوین تشریف برده چند روز در آن بلده بکام عشرت و شادکامی
بوده از آنجا لوای توجه بدارالسلطنه اصفهان افراخته بفیروزی و اقبال در مقر سلطنت
ابد پیوند نزول اجلال فرموده زمستان را در عمارات جنت آیین دولتخانه مبارکه نقش
جهان بکام روائی گذرانیده کامیاب دولت بودند اما احوال سردار آنکه چون بدیار
بکر رسید جنود برد و سرما هجوم آورده بود در آنجا رحل اقامت انداخته قشلاق
اختیار کرد چاوش معتبری همراه محمد بیگ کرده او را روانه استنبول گردانید
و عریضه بخدمت خواندگار نوشت که چون حضرت شاه عالیجاه از خصومت و نزاع گذشته
اظهار محبت و دوستی مینماید و تا غایت از منشور و سرحدی که در زمان مصالحه
پادشاهان رضوان مقام تعیین شده تجاوز نکرده اولی و انسب و بصلاح دولت
خاندان عثمانی اقرب اینست که از این طرف نیز خصومت و عناد بدوستی و اتحاد تبدیل
یابد و مصالحه بقاعده و دستور سلاطین ماضیه رضوان الله علیهم استحکام پذیرد و
محمد بیگ در استنبول بملاقات خواندگار فائز گشته مکتوب محبت اسلوب شاهی را
با شمامه عنبر و مشک بطلاء احمر که برسم یادبود برده بود گذرانید و خواندگار دبیر
بلغا نوشته بود که ما اختیار این امر را بتو داده ایم و از صوابدید تو در نمیگذریم به هیچه

مصلحت دولت دانی عمل کن وجواب مکتوب همایون بدین مضمون نوشته بودند که انچه
دستور مکرم مراد پاشا صلاح دید برضای سلطانی مقرون است ومحمد بیک از استنبول
بازگشته بدیار بکر نزد مراد پاشا امد وپاشا یکنفر ملازم محمد بیک ویکنفر ملازم خود را
جهت ایصال خبر بخدمت اشرف فرستاد ومحمد بیک را بجهت تعیین سنور وسرحد نگاه
داشت که بعد از اتمام شرایط پیمان روانه سازد ودر وقتی که موکب ظفر قرین شاهی
از سفر خیر اثر اذربایجان بدار السلطنه اصفهان امده در مقر سلطنت کامیاب دولت
بودند فرستادهای مذکور امده مقدمات صلح را عرض کردند امیدواری بعنایت والطاف
باری عز اسمه انست که توفیق رفیق وبخت مساعد گشته بعد از تحریر فتوحات کمیت
خوشخرام قلم را در میدان تحریر وقایع سال بجولان در آورد متوفیات از مشاهیر واعیان
که درین سال بمقتضای آیه کریمه اِذا جاءَ اَجَلُهُم لا یَستَأخِرونَ ساعَةً وَلا یَستَقدِمونَ
شربت ناگوار مرگ چشیده در مضاجع خاک غنودند اول وزیر بی شبه ونظیر حاتم بیک
است که در شب جمعه شهر ربیع الاول سنه ۱۰۱۹ تسع عشر والف در پای قلعه دمدم [illegible] چنانچه
در طی احوال قلعه بسمت گذارش یافته بنجاء درگذشت ونعش او را به تبریز آورده از آنجا
بمشهد مقدس معلی نقل نموده در گنبدی که در پایین پای حرم قدس مطهر حضرت امام الجن و
الانس تعمیر یافته معمار همتش بود مدفون گشت دیگری از متوفیات محمد پاشا جلالیست
که او نیز در پای قلعه مذکور مریض گشته در اواخر شهر مذکور ودیعت حیات را بمتقاضی
اجل سپرده واحوال او در طی وقایع جلالیان بتفصیل مرقوم خامه بلاغت نشان گشته
دیگر محمد سلطان بیات حاکم نیشابور بود وی ولد بابا الیاس است که اباعن جد مقدم و
ریش سفید ایل قرابیات خراسان بوده که از قبایل جغتای است واز زمان ظهور
دولت این خاندان ایل مذکور رعیتی قزلباش میکردند در زمان نواب سکندر شان
وایام اقتدار مرشد قلیخان در خراسان محمود بیک نام برادر او را منصب امارت ایل
داده لقب سلطانی یافت واو در ایام تسلط واقتدار اوزبکیه با برادران واقربا وبسیاری
از ایل مذکور بقتل رسیدند محمد سلطان با جمعی بملازمت اشرف رسیده منظور نظر
شفقت گردید ودر ازای این جان سپاری کل ایل بیات را از جمیع تکلیف دیوانی
معاف گردانیده در سلک سپاهیان انتظام دادند ومحمد سلطان بنوعی که در سالها

بیش

بیشتر مرقوم قلم صواب اندیش گشته بعضی اوقات حاکم اسفراین وسبزوار که درین هنگام دوازده
سال بود که من حیث الاستقلال حاکم نیشابور بود در اوایل این سال دعوت حق را اجابت
نموده رضوان یافت وامارت ایل مذکور والکاء نیشابور به بیرام علی سلطان قوم او شفقت
شد دیگر از اعیان متوفیات میر فیض الله وزیر غلامان است وی از سادات عظام
موسوی مشهد مقدس معلی بود پدرش میر معصوم مردی مشرب وبذله گوی وخوش
صحبت بود ومیر فیض الله در رفتن خراسان بعراق امده بملازمت اشرف مشرف گشت
بقدر حسن صورتی داشت وطنبوره می نواخت وبدین تقریب بمجلس بهشت
آیین راه یافته مورد توجهات شاهانه گردید وحضرت اعلی ملتفت احوال او گشته بنا
بر شفقت خاصی که بعموم اهل خراسان خصوصاً سادات واهالی مشهد مقدس
داشتند بخدمت مجلس نویسی سرافراز گردانیدند وایامی بدان خدمت قیام
داشت تا آنکه امر وزارت غلامان که درین عهد منصب بزرگیست وبمیر عبد
القادر قوم او تعلق داشت واو در جنگ جغال اغلی بدست رومیه مقتول گشت
باو تفویض یافته علاوه مجلس نویسی گردید وروز بروز عزت واعتبارش افزوده
محل اعتماد شاهانه گشت ودر اواسط این سال در چمن قراچبوق در حینی که از
منزل خود سوار شده بدولتخانه همایون میرفت در سر اسب حال برو متغیر گشته
تا بمسکن مهلت نیافت وبنجاء درگذشت وهم دران ایام مناصب او بمقرب الخاقانی
امیر ابو المعالی نطنزی که از سادات عظام بزرگ ولایت نطنز واز احفاد سید
جمال الدین است که خادم سلطان الاولیاء والمحققین شیخ صفی الدین قدس سره
بوده واباعن جد درین دولت حقوق خدمت قدیم دارند وخود از عهد صبی الی یومنا
هذا بملازمت اشرف وخدمت اشراف طویله وانبار قدیم داشت ومحل اعتماد شاهانه
بود تفویض یافت آغاز سال فرخ فال تنگوزئیل مطابق سنه الف وعشرین وبعضها
موافق احدی وعشرین والف که سال بیست وپنجم جلوس اقدس شاه ظل اللهیست
نوروز این سال فرخ فال بفیروزی وفرخندگی در روز جمعه ششم شهر محرم الحرام که
آغاز عشرین والف هجری واول فروردین ماه جلالی بود واقع شد یعنی شهنشاه
فلک چهارم که نیر اعظم وعطیه بخش عالم است از نهانخانه حوت بشرگاه حمل برامده

فیض بخش عالم عنصری گردید و کوس نوروزی آوازه عالم افروزی در کون و مکان انداخت
نوبهار سان گلستان بجلوه گری درآمد و جهان طراوت تازه پدید آمد و حضرت خاقان
فلک قدر گیتی ستان و شهریار کام بخش کامران اعنی فرمانفرمای ایران و شاهنشاه زمان
ظل الله الملک المستعان غلام باخلاص شاه مردان سلام الله علیه ابو المظفر شاه عباس
بهادر خان **بیت** که زعدلش جهان منور باد ٭ تا جهان هست دادگستر باد ٭ در دار
السلطنه اصفهان که مقر دولت آن خسرو قضا قدرت قدر توان و بیمن توجه و دست
معمار همتش مصر جامع و خلاصه ملک ایران و از خلد برین نشانیست بفیروزی و اقبال نزول
اجلال داشتند و بجهت ایام عاشورا که شیعیان و موالیان اهل بیت در تعزیه سید
الشهدا خامس آل عبا لباس سوگواری پوشیده اند و ملال بر ضمایر مستولی بود دیدن ایام
نوروز و جشن سرور معتاد آن روز فیروز قیام ننمودند و زبان حال صغیر و کبیر و برنا
و پیر در آن ایام ملالت رنجام بمضمون این مقال که افصح الشعرا المتاخرین مولانا محتشم
کاشی در مرثیه آنحضرت القا نموده متذکر بود **بیت** ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ٭
وز کین چها درین ستم آباد کرده ٭ کام یزید داده از کشتن حسین ٭ بنگر که از که قتل که دلشاد
کرده ٭ بعد از فراغ خاطر از لوازم تعزیه و سوگواری که طراوت فصل بهار و ایام فروردین
نزهت آثار آن بلده جنت نشان را خضرت و نضارت بخشیده عنبرین بوی شکوفه
و ازهار در دماغ روزگار پیچیده مسرت بخش دلها و خرمی افزای خاطر همگنان گردید
بدستور معهود در باغ نقش جهان امر قضا نفاذ بترتیب جشن عالی نصد و ریسوت
و امرای عالی مقدار و وزرا و مقربان درگاه والا و اهالی و اعیان قلمرو همایون
که در پایه سریر سلطنت مصیر حاضر بودند مع تجار و طبقات اصناف بر حسب اشاره
همایون هر یک در محلی مناسب طرح جشن عالی انداختند و خیام زرنگار و سایبانها
اطلس و دیبای خطائی افراخته مجالس بهشت نشان ترتیب دادند و چهار طاقها
در برابر هر مجلسی بفنون عزیمه آراسته چراغان کردند و بر روی خلایق ابواب بهجت
و خرمی گشوده و در مجالس ساقیان سیمین ساق بجرعهای رواق نشاط افزای
مجلسیان گشتند و چند روز داد خرمی دادند و در خلال این حال کس از جانب محراب
خان قاجار حاکم مرو رسیده خبر آمدن ولی محمد خان پادشاه اورگنج و فرمانفرمای ممالک

ماوراء

ماوراء النهر و ترکستان رسانید که از حوادث روزگار فی الجمله پژمردگی بچمن دولتش راه یافته
بتاریخ هشتم شهر محرم الحرام سنه مذکور از راه چهارجو بعزم ملاقات همایون اعلی داخل خطه
مرو شد و رقعه محبت آمیز که آن پادشاه عالیجاه بخدمت اشرف نوشته بود بنظر همایون
درآمد و ورود این خبر بهجت اثر موجب مسرت و شادمانی خاطر انور گشته رقعه از روی
اشفاق و اظهار اشتیاق مشتمل بر نکات دلپذیر قلمی فرمودند و حکم جهان مطاع باسم
امرا و حکام عز صدور یافت که بهر ولایت رسد پیشکشهای لایق کشیده منزل بمنزل احتیاج
سرکار آنحضرت و ملازمان بر وجه لایق سر انجام نموده بنوعی خدمات بتقدیم رسانند
که مرضی و مستحسن باشد و همواره در کل مواد رضا جوئی خاطر شریفش باشند و علی
قلی خان ایشیک آقاسی شاملو که از اعاظم امرا و معتمدان درگاه است باستقبال
آن پادشاه عالیجاه تعیین فرمودند که تا بلده سمنان استقبال نموده تا دار السلطنه
اصفهان منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیده لوازم میزبانی بظهور آورد
و اتمام صحبت باغ و جشن نوروزی برسیدن او موقوف داشته حکم شد که تمامی بازار
و قیصریه و خانات حوالی نقش جهان را آیین بندند شرح آمدن ولی محمد خان و سبب
فتور احوال او عنقریب در محل خود مرقوم کلک بیان خواهد گردید و داستان علیحده
تسوید خواهد یافت انشاء الله تعالی از سوانح و وقایع متنوعه آمدن چاوشان روم است
که در خلال این احوال از جانب مراد پاشا سردار که در دیار بکر قشلاق نموده بود
امروز بپابوسی سرافراز شدند و عرایض و کتابات در باب صلح بنوعی که در
سال گذشته بتحریر پیوست آورده جواب مکاتیب ایشان بر وفق مدعا نوشته هم
فرستادند اما هنوز فرستادها مراجعت ننموده بودند که از قضایای آسمانی مراد
پاشا را اجل طبیعی دریافته رحل اقامت بسرای آخرت کشید و بدین جهت استقرار
امر مصالحه و عقد تعویق ماند سانحه دیگر آنکه درین اوقات خاطر اشرف اقدس
که صحیفه نقش طراز تصویرات غیبی است متوجه تعیین قلعه نهادند و استحکام
آن گردیده مقرب الحضرت مهدیقلی بیک میرآخورباشی جغتای را درین خدمت مأمور
فرمودند موی الیه حسب الفرموده بانجام آن اقدام نمود **ذکر بنای مسجد جامع کبیر دار
السلطنه اصفهان بتوفیق و یاری پروردگار عالمیان** در اوایل این سال فرخنده

فرخنده آغاز خجسته انجام شهریار ظفر قرین نصرت فرجام نیت خیر اینست باصطرلاب
فکرت بدان معطوف ومقصود کردید که در حوالی نقش جهان اصفهان به بنای مسجد
عالی بنیان که در بلاد ایران بل معموره جهان مثل آن نشان نتوان داد پردازند چون
دار السلطنه اصفهان را از عمارات عالیه ومنازل رغبت بر دلکشا وباغات عنبر شمیم
روح افزا وانهار وبساتین نمونه خلد برین کرد ابتداء اند اگرچه مسجد عالی ومدرسه
در جانب شرقی وشمالی میدان نقش جهان ترتیب داده بودند اما انهاد در برابر
همت بلند آنحضرت چست مینمود مکنون ضمیر انور آن بود که همچنانچه آن بلده جنت
مثال از عمارات عالیه وباغات وقیصریه واسواق رشک بلاد ومصداق ارم ذات
العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد است مساجد عالی اساس ومدارس وبقاع
الخیر آنحضرت نیز ارفع مساجد ایران ودر زینت وصفا از بیت المعمور ومسجد
اقصی نشان دهد بعد از ملاحظه اطراف میدان نقش جهان جانب جنوبی میدان
را که خانی بزرگ در آنجا ترتیب یافته بود اختیار فرمودند وعمارت خان مذکور را
کنده در ساعت سعد که اهل تنجیم از زایچه طالع میمون همایون استخراج نمودند معماران
حاذق ومهندسان مدقق که در اعمال هندسی ودقایق این کار مهارت چون مرکز پرکار دم
از تفرد ویکتایی میزدند طرح مسجد ومقصوره انداخته استادان نادره کار دیباد کی
واقبال شروع در کار کردند از غرایب حالات ونوادر اتفاقات پیدا شدن معدن
سنگ مرمر است در حوالی اصفهان که در هیچ زمان کسی از آن نشان نیافته بود و
همانا که سنگهای مذکور در امکان ودیعت نهاده دست قدرت ازلیت که تا غایت
بجهت زیب وزینت آن معبد شریف از نظر خلق پنهان بوده از میامن بخت بلند
ونیت ارجمند این خسرو فرد زمند درین عهد ظهور یافت واز ینمعنی استدلال
توان کرد که ظهور این معدن آیتی است روشن وعلامتی واضح ومبرهن بر صدق
نیت وحسن اعتقاد بانی وقدر ومنزلت این بنا در درگاه مبدع جهان آرا که
چنین سنگهای با دچه طویل عریض منقوش الوان که در معموره جهان مثل آن نشان
نتوان یافت آرایش ثانی بیت المعمور کرداند **تاریخ** تاریخ این خجسته بنا خواستم
ز دل ٭ از شوق گفت کعبه ثانی بنا شده ٭ امید که این بنای عالی بنیان بر وفق

دلخواه

دلخواه آن شهریار خیر پسند مقدار اتمام یافته سکنه این خطه طیبه سالهای بسیار در ظل
ظلیل دولت ابد قرین آن خسرو کامکار آسوده حال وفارغ بال در آن معبد کعبه مثال بطاعات
وعبادات حضرت خالق الارض والسماء بپردازند ومثوبات آن عاجلا وآجلا بروزگار
فرخنده آثار همایون عاید کشته موجب ازدیاد عمر وثبات دولت روزافزون کردد وبدیکر
امور حسنه وابنیه خیر موفق کردند بحرمت النبی والوصی واهل بیت الطاهرین آمین
یا رب العالمین چون مکرر اراده رصد این دفتر واشاره گذارش اخبار اشعار مشعر
بود که بعضی وقایع رومیه واوزبکیه را که داخل وقایع ایران نیست بنابر مناسب مقام
درین اوراق در طی احوال شریف شهریار آفاق نگارش می باید اکنون مناسب چنان
دید که شمه از احوال ولی محمد خان وسبب عزیمت او را بدرگاه فلک نشان نگاشته
کلک بیان کرداند که متعطشان بوادی سخن را موجب سیرابی کردد **گفتار در اختلال
احوال ولی محمد خان پادشاه اوزبک وانصراف دولت عزیمت او بدرگاه ملاذ
رفعت شهریار کردون حشمت** حجله آرایان ابکار معانی وپیرایه بندان انجمن سخندانی
عشرتگاه سخن را بدینگونه آرایش داده اند ودار الملک معنی را بدین منظر آذین بسته
که چون ولی محمد خان ابن جانی بیک سلطان خواهرزاده عبد الله خان بعد از فوت
برادرش باقی خان باتفاق آقا وانی بر سریر سلطنت ما وراء النهر وترکستان جلوس
نمود وامرا وسرداران اوزبکیه پای در دایره متابعتش نهاده در امر سلطنت و
فرمان روائی تمکن واستقلال یافت واو بنوعی که راقم این اوراق پریشان از وارد ین
استماع نموده با برادرزادگان واقربا در کمال اشفاق ومهربانی سلوک نموده ایالت
ولایت سمرقند را ببرادرزاده خود امام قلی سلطان ولد دین محمد خان وولایت
بلخ واندخود وشبرغان ومحال آنطرف آب آمویه را ببرادرزاده دیگر خود نذر محمد
سلطان برادر او داد وجهت هریک اتالیقی تعیین کرد وایشان مدتها در اطاعت
وفرمان برداری عم عالی قدر ثابت قدم بوده سر از طوق طاعت کناره نمی پیچیدند
دفته دفته امام قلی سلطان که پسر بزرگتر در سمرقند بود از نشاء غرور جوانی سرمست
کشته بمقتضی طبع جاه دوست هواپرست واغوای جمعی جاهلان فتنه انگیز وبدمست
که نزد او فراهم آمده بودند اتالیق خود را بقتل آورده آثار خلاف بظهور آورد ولی محمد خان

الحسارت وخودرایی برادرزاده آزرده شده اعمال واطوار او موجب انحراف مزاج
پادشاه کردید وبجهت تادیب وگوشمال برادرزاده وتفریق مفسدان عنان عزیمت
بصوب سمرقند معطوف داشت امام قلی سلطان تاب توقف نیاورده ازانجا روانه
جانب بلخ شد وازآب آمویه عبور کرده به ندر محمد سلطان برادر کوچکتر خود پیوست
او نیز اقتدا ببرادر بزرگ کرده اتالیق خودرا که ناصح برادران بود بقتل آورده هردو
برادر بمعاونت یکدیگر خیال استقلال کرده باعم بزرگوار دل دگرگون ساختند ونخست
کس بخدمت عم فرستاده جهت رنع جهت عذر بی ادبیها خواستند وامام قلی سلطان
معروض داشت که چون در سمرقند باغوای جاهلان وسعایت مفسدان بعضی امور
بظهور پیوست وازجانب پادشاه استشمام رایحه بی التفاتی شد بنابران ترک
سمرقند کرده ببلخ آمدم وبرانحضرت ظاهرست که حاصل ولایت بلخ ومضافات که برادر
مخلص عنایت شده اکنون بمرسم لشکریان ولخرجات هر برادر کفایت نیست
والتماس نموده بود که انولایت را مخصوص وکرد آینه ولایت حصار وشادمان
وقندز وبقلان وتوابع که ببلخ اقرب است ببرادر کوچکتر تفویض نمایند ولی محمد
خان چون ازاطوار برادرزادگان استشمام رایحه عناد وخلاف کرده بود نخواست
که اورا زیاده مکنت وثروتی باشد این التماس ازحلیه قبول عاری ماند وانولایت را
بکور طاهر نام یکی ازامراء اوزبکیه که نسبت بولی محمد خان بمزید اخلاص اختصاص داشت
تفویض نمود ازینجهت فیمابین فی الجمله غبار نقاری ارتفاع یافت واو نیز برادرزادگان
بی اعتماد گردید یکدو سال درمیانه ایشان بعضی اوقات رنجش وکدورت
وگاهی دوستی والفت ظاهری بود دربرابر بی اندامیها واعمال ناشایست که ازیشان
بصدور میپیوست ولی محمد خان بنصایح پدرفرزندانه اکتفا نموده ازانبها التماس
مینمود وایشان نیز بتخصیص امام قلی سلطان بمبادی دلپذیر متمسک جسته پرده
ازروی کارشاهد مقصود برنمیداشت تاانکه جمعی کثیر ازینکه جوانان اوزبکیه
که هوای بزرگی درسر داشتند وازتربیت مایوس بودند بتدریج نزد امام قلی
سلطان جمع شده فتنه اندوزی کردند ودر ایامی که ولی محمد خان با بندگان حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی درمقام اخلاص وهواخواهی درآمده ابواب آشنایی مفتوح ساخت

ولینعب

وانجانب یوزباشی ترکمان مایلچیگری نزد او رفته باعزاز واحترام بازگردید وازانجانب
شاه محمد میرزا اخته انجی چنانکه مذکور گشت بامکتوب صداقت اسلوب برسم رسالت
بپایه سریر خلافت مصیر آمد امام قلی سلطان باغوا وتحریک مفسدان بکنایه وصریح
دراین باب بگفتگو درآمده ازسخنان وسوسه آمیز ارباب نفاق ببعضی امرای بد
شده درمقام آن شد هرکس رایحه بی التفاتی استشمام مینمود درخفیه کسان نزد امام
قلیخان فرستاده اورا بمخالفت عم ولمدن ماوراء النهر ترغیب میکردند نوبتی چند
نفر ازامرا نفاق سرشت بایکدیگر اتفاق نموده عرضه داشتی بامام قلی سلطان نوشته
بودند که ازآب عبور نموده متوجه بخارا میگردد که ماکمر خدمتکاری برمیان جان
بسته آورا برمسند سلطنت وخانی که حسب الارث باو تعلق دارد متمکن
میسازیم یکی ازارباب مواضعه اینمقدمه را بپادشاه عرض نمود وکس برسر راه فرستا
فرستاده راباعریضه مهر خود بردیشان زده بودند بدست آورد چند نفر ازایشان
حاضر بودند وچند نفر بطرف سمرقند رفته بودند یرلیغ باحضار غایبان فرستاد
که بعد ازآمدن همگی باعرض پرداد وتفتیش آن قضیه نماید ولی محمد خان بیتابی
کرده ازبیم شهرت حاضران ایمانه کنکاش حاضر نموده اظهار انعقاد مکرد ایشان
انکار بلیغ نمودند عریضه را ظاهر ساخته هریک ملاحظه مهر خود کردند انجماعت ابا
نموده گفتند که ارباب غرض تقلید مهرها کرده اند ولی محمد خان ازمعذرت راه سمع
نداشته همگی ایشانرا گرفته بیاسا رسانید وبگرفتن غایبان نیز معتمدان ارسال
داشت این خبر بانجماعت رسیده هرکس داخل آن مواضعه بود با اقربا وخویشان
ازبیم جان فرار نموده نزد اماقلیخان رفتند واو را بلقب خانی که میانه اوزبکیه
نشانه پادشاهیست مخاطب ساخته پادشاهم پادشاهم آغاز نهادند واو ازرم
غلوی خوش آمد گویان خود را خان عالیشان وپادشاه نافذ فرمان تصور
نموده باعلان کوس مخالفت کوفته پرده ازروی کار برداشت تاانکه جمعی
کثیر ازامرا واعیان نفاق اندیش اوزبکیه نزد او جمع آمدند واو دراین سال
باهفت هزار کس ازبلخ عزیمت ماوراء النهر نموده ازآب عبور نموده تاجدود
قرشی آمد ولی محمد خان نیز ازعزیمت او خبر یافته باامرا واعیان اوزبکیه که قریب بسی
هزار کس بودند ازبخارا بیرون آمده بمقابله برادرزاده وارباب طغیان رفت

اما بامرا و اعیان بل بمقربان خود بنهایت بدمظنه و بی اعتماد شده بود چون امام قلیخان
تاب مقاومت عم بزرکوار نداشت در محل مناسب حیثیت باب آمویه داد، بحفر خندق
بردلت و معتمدان نزد عم فرستاده، حکایتها شکایت آمیز و کلمه کنایه ها بمیان آورد و
امرا نفاق پیشه و مفسدان حیله اندیشه ابواب مکر و حیله کشودند از واردین الصوب
استماع شد که ولی محمدخان بالطبع نمیخواست که فیما بین بفساد انجامد و اراده خاطرش
این بود که امام قلیخان از کرده نادم بوده مفسدانی که نزد او مجتمع اند پراکنده سازد
و در مقام اعتذار بود، بهمان حکومت بلخ قانع کشته مطیع و منقاد عم بزرکوار کردد
و او نیز عذر پذیر کشته حکومت بلخ را باو ارزانی دارد از قضایای فلکی و حوادث آسمانی
شبی درکنار اردوی محمدخان دو سه راس خوک از میان نی زاری بیرون آمده بحوالی
اردو و میان خیمها درمی آیند مردم اردو واقف کشته فریاد کنان از خیمها بیرون
دوید بجنگ خوک مشغول کشته غوغای عظیم درمیان مردم اردو افتاده، ولی محمدخان
درخرگاه خاص خوابیده بود از آواز شورش و غلغله عوام بیدار شده استخبار احوال
مینماید بعضی مردم درایان بیخرد نادان تصور شبیخون لشکر امام قلیخان کرده بعرض
میرسانند چون خلایق از وساوس شیطانی باخبار اراجیف بالطبع راغب اند در
بلحظه این گفتگو در اردو شایع میکردد و عموم سپاه بهم برآمده پیاده و سوار اسلحه
و یراق برخود مرتب ساخته متوجه کرباس پادشاهی میکردند ولی محمدخان با امرا
و اعیان بدمظنه و بی اعتماد بوده و اندیشه ان داشته که مبادا ارباب غدر و نفاق
او را درمیان خرگاه احاطه نمایند فی الفور با چند نفری از معتمدان که با او بودند
سوار شده باحتیاط و رزین خود را بکناری کشیده بر بلندی ایستاده، نظاره
که انجمن حوادث بوده، تا ببیند که حال چکونه است امرا و لشکریان که بدر سرا بوده
و قیتول پادشاهی جمع شده اند اصلا اثری از پادشاه نمی یابند بعضی را تصور آن شده
که پادشاه فرار نموده و برخی را ظن آن بوده که ارباب غدر بدوستی امام قلیخان
او را از میان برداشته اند مجملا معارف سپاه بهیچ را نیکو تصورات جوق جوق
روی امید بدرکاه امام قلیخان آورده او را تهنیت پادشاهی میکویند ولی محمدخان تا
طلیعه صبح دران بلندی ایستاده صبح ظاهر میشود که طوایف اوزبکیه طوعا او کرها
روی بقیتول امام قلیخان نهاده رفته اند حقیقت حال برچه نهج بود معلوم نکشته

کمرآیا

کمایا قضیه از قضایای فلکی اتفاقی روی داد یا درمیانه جمعی از خواص و اعیان تمهید
یافته بوده و زعم ولی محمدخان این بوده که اکثر عظمای اوزبکیه با او غدر کرده امام قلیخان را
نوید سلطنت داده راغب آمدن ساخته اند و او باستظهار این جماعت جرئت آمدن کرده و این
مقدمات ساخته و پرداخته این جماعت بود اکر او غفلت ورزیده بیرون میرفت حرم
مکان او را ضایع میکردند علی ای التقدیر ولی محمدخان در کمال یاس و حرمان با معدودی
روی بجانب بخارا آورده داخل شهر شد و حاکم بخارا که در ارک نشیمن داشت
آمدن پادشاه را بآن پریشانی و اضطرار معلوم نموده دراتیام کرده از ملازمت و
کورنش تقاعد ورزیده پیغام داد که عنقریب امام قلیخان دراین چند روز با
علی التمام ببخارا خواهد آمد پادشاه را نه قوت مقابله است و نه محصور کشتن
اولی اینست که از شهر بیرون رفته اندیشه براصلاح کار خود نمایند ولی محمدخان
از شعبده بازیهای چرخ مشعبد بجر فتار و بی وفایی مردم روزکار متعجب کشته
بعضی از مخدرات و اهل حرم را که در ارک بودند طلب نمود کوتوال طلب کرده را
فرستاد و او بعد از سه روز با رستم محمدخان پسر خود و بعضی متعلقان و چهارصد
یا پنصد نفری از مقربان و ملازمان معتمد بعزیمت سمرقند از بخارا بیرون آمد
و چون مظنه غدر و نفاق با اکثر اعیان داشت از بیوفایی مردم سمرقند
نیز اندیشه کرده فسخ عزیمت آنجا کرده و توجه بجانب ایران استمداد نمودن از حضرت
شاه والاقدر بلند مکان در خاطر تصمیم داده از معبر چهارجو کذشته بقلعه
چهارجو آمد و رستم محمد سلطان پسرش را با جمعی از معتمدان از راه بیابان سرخس
بدار السلطنه هرات فرستاد که خود نیز متعاقب بآن صوب رود و کس بجانب مرو
نزد محرابخان حاکم آنجا فرستاده مجاری احوال خود اعلام کرد محرابخان توجه او را
از راه مرو انسب و اوثق دانسته تکلیف آمدن مرو کرد ولی محمدخان نیز راغب آمدن
مرو کشته متعلقان را در قلعه چهارجو کذاشت و قلعه را بیکی از اهل اعتماد
سپرده عظما و ملازمان و رفقا که اعظم ایشان خواجم بردی اتالیق بود و نیک
و بد سیصد نفر میشدند بمرو آمد و محرابخان بلوازم استقبال استعجال نموده
او را باعزاز و احترام لایق پیشخود آورد و همانساعت کس بپایه سریر اعلی فرستاده

حقیقت تشریف قدوم پادشاه اورنگ زیب را عرض کرد و خود نیز چنانچه سبق ذکر یافت بمکتوب
شوق‌امیز بخدمت اشرف نوشت بالجمله چند روزی در مرو استراحت نموده مهراب خان
کما ینبغی بخدمات و میزبانی پرداخت و ضیافتهای پادشاهانه کرده پیشکشهای لایق گذرانید
و از انجا روانه مشهد مقدس گشته در چهارباغ مشهد نزول کرد میرزا عرب برادر شاه
نظرخان توکلی که از جانب برادر در آن ولایت جانشین بود و امراء عظام آن حوالی مراسم
خدمتکاری قیام نموده پیشکشهای لایقه کشیدند و قریب به بیست روز در مشهد مقدس
توقف نموده از رنج و محنت گاه و بیگاه آسوده گشت و از انجا آهنگ عراق کرده امرای
عظام که در سمت راه بودند منزل بمنزل خدمات بتقدیم رسانیده بدستور پیشکش می
کشیدند و ضیافت میکردند و چون بحدود بسطام رسید فریدون خان حاکم استراباد
بنوعی که از جانب اشرف مامور بود از استراباد به بسطام آمده تا چشمه الهاک که هشت
فرسخ است استقبال کرد و تحف و هدایا گذرانید خدمات شایسته بتقدیم رسانید
و تا سمنان و خوار که ملک عراقست وکلای فریدون خان متکفل خدمت بودند و در
خوار علیقلی خان ایشک آقاسی باشی شاملو که از صفهان حسب الفرمان قضاجریان
باستقبال رفته بود بعد از کورنش و آداب دریافت ملازمت اول از جانب اشرف
اعلا پرسش نموده سخنان محبت طراز دوستانه القا نمود و در آن روز رخصت
میهمانی طلبیده روز دیگر بلوازم ضیافت پرداخت و تکلفات مرغوب نموده تحف
و هدایا گذرانید و بمقربان و مخصوصان بل سایر ملازمان تواضعات آدمیانه بظهور
آورد و از انجا منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیدند و بخطه دلپذیر کاشان
آمدند و اهالی کاشان میدان چراغان کرده زیاده از معمول خدمات نمودند و آن
حضرت دو سه روزی در کاشان استراحت نموده روانه دار السلطنه اصفهان
مقدمات از تقریر واردین اصوب بتحریر پیوست اگر اختلافی در سبب اختلال
احوالش بوده باشد حمل بر تخالف اقوال نموده کمینه را بکذب و خلاف متهم نسازند
والعهدة علی الرواة ذکر آمدن ولی‌محمدخان بدرگاه سدره نشان و ملاقات
از پادشاه عالیجاه با شهان زمان و خسرو ایران دستان سرایان انجمن پردازی و پیرایه بندان
بزم سخن‌سازی بپیشگاه ایوان بلند پایه سخن را بدین نمط آذین بسته که چون وصول

ولی

ولی‌محمدخان بکاشان قرع سمع اهل اصفهان گردید موازی بیست هزار بندوق انداز بلده و بلوکات
سرانجام داده حاضر ساختند که در روز استقبال از شهر تا موضع دولتاباد که سه فرسخ است
دو رویه صف کشیده ایستاده باشند و تمامت چهار بازار نقش جهان و قیصریه
و خانات و قهوه خانها آذین بندی کرده شهر و بازار چون نوعروسان حجله
نشاط آرایش یافت و در روزی که ولی‌محمدخان داخل شهر میشد حضرت شاه جم
جاه فریدون بارگاه بسعادت و اقبال بعزم استقبال سوار شده با امرا و ارکان
دولت سیما الله‌وردی خان و الله‌قلی بیک قورچی باشی و نذرخان مهردار و سایر
امرا و اعیان که در پایه سریر خلافت مصیر حاضر بودند از حسن خلق و مهربانی و میهمان
نوازی رسوم و آداب پادشاهانرا از غایت بی‌تکلفی تا موضع دولتاباد که سه فرسخ است
تشریف بردند و از انجا چند گام پیشتر نهاده باو رسیدند و از عواطف ذاتی و اخلاق
حمیده بی‌تکلفانه همچنان سواره دریافته بمصافحه و معانقه پرداختند و بزبانی
انواع اشفاق و مهربانی و پرسشهای دوستانه و تواضعات یارانه بظهور آوردند
امراء عظام قزلباش نیز براه و رسم مردمی و آداب تواضع سلوک داشتند آقا کمال
دولتابادی از خدمت اشرف استدعا نمود که آن مهمان گرامی را لحظه در کلبه درویشانه
او فرود آورند حسب الالتماس آن بیچوکاره باتفاق بمنزل او رفتند و او از خانه تا
بیرون آن موضع اقمشه و اجناس مناسب پای‌انداز گسترده چنانچه باید و شاید
بلوازم ضیافت پرداخت و آنچه لایق دانست پیشکش کرد و از انجا بسعادت و
اجلال سوار شده متوجه شهر شدند از موضع دولتاباد تا نقش جهان از سرکار
خاصه شریفه اجناس و اقمشه لطیفه برسم پای‌انداز گسترده شده بود و از دو طرف
تفنگچیان پسل بسته ایستاده بودند از ازدحام خلایق و انبوه تماشائیان که در عرصه
خیال گنجایش نداشت طرق تنگی پذیرفته عبور شاه و سپاه یکسان بود بنابر آن
حضرت اعلی با ولی‌محمدخان تکلم آغاز نهاده آهسته آهسته طی مسافت می‌نمودند
چندجا توقف فرموده بجهت انبساط خاطر و جرعه‌های نشاط نوشیده صحبت
سراپی میداشتند و انواع مهربانی بظهور می‌آوردند و چون بدروازه شهر
رسیدند حسب الامر اشرف لحظه دروازه را بستند که از کوچه و بازار کنار نتوانستند

کرد القصه باعزاز و کامرانی داخل شهر شده در منازل مرغوب که جهت سکنی آنحضرت
تعیین شده بود نزول نمودند ولیقلی خان بدستور مهماندار بود هر روزه مایحتاج
وضروریات سرکارش از سرکار خاصه شریفه بر وجه لایق سرانجام می‌یافت شعرای
بلاغت شعار اشعار آبدار و تواریخ مرغوب در سلک نظم کشیدند از انجمله خواجه
شعیب جوشقانی که از اکابر و اعیان جوشقانست درین هنگام در سلک وزرا
و متکفلان مهام دیوانی منسلک بود و بسیار شیرین کلام و صاحب طبیعت
عالیست این تاریخ گفت **تاریخ** جون ز گردشهای چرخ منقلب ∴ گشت پیدا
در بخارا انقلاب ∴ شاه ترکستان ولیخان انکه هست ∴ زیب بخش مسند
افراسیاب ∴ دهخون شد دولت او را تا نهاد ∴ رو بدرگاه شه مالک رقاب ∴
شاه عباس قدر قدرت که هست ∴ کامران و کام بخش و کامیاب ∴ این قران سعد
را تاریخ جو گشتم از اندیشه قدسی خطاب ∴ ساخت روشن شمع مجلس را وگفت ∴
ماه شد مهمان بزم آفتاب ∴ موافق تاریخ توجه او بایران اما در ینوقت که بعزم ملاقات
قاین کردید اغاز هزار و بیست شده بود و آن تعمیه حاصل است زیرا که مراد از روشن
گردانیدن شمع مجلس بعمل تشبیه تحصیل الفاست تاریخ دیگر فرزند ارجمندی
محمد صالح برادرزاده مسود اوراق گفته بود موافق هزار و بیست آن نیز ثبت افتاد
تاریخ عباس شه آن سپهر احسان ∴ کز پرتو اوست زیب ایران ∴ آمد بدرش
ز روی اخلاص ∴ بر دست گرفته تحفه جان ∴ خاقان زمان ولیمحمد ∴
اورنگ نشین ملک توران ∴ جستم ز خرد چو سال تاریخ ∴ گفتا آمده پادشاه توران ∴
روز دیگر حضرت اعلی بوثاق او تشریف قدوم ارزانی داشته بآیین بزرگی و مهمان
نوازی پرسشهای دوستانه و دلجوئیهای مشفقانه بظهور آوردند و اگر کاهی از اطوار
او قبض خاطر و کدورت و ملالی که از گردش چرخ کجرفتار داشت مفهوم میگشت
حضرت اعلی بشکفتگی و کرم اختلاطی رفع آن کرده در مهربانی و دلجوئیها می‌افزودند
وچون بکدو روز از رنج راه و مشقت سفر فی الجمله آسودگی یافت در خلوتخانه
خاص بزم ضیافت بائین بزرکان روزکار ترتیب یافته مجلس پادشاهانه آراستند
و جناب خان با چند نفر از خواص ملازمان و مقربان بان محفل جنت نشان در آمده

نواب

نواب همایون اعلی بنفس نفیس دران انجمن بهجت فزای بیگانه بمجلس آرائی توجه
نمودند و پری چهرگان لاله عذار در عشرتسرای شادمانی اقداح راح ریحانی و جرعهای
دوستکامی بگردش آورده مطربان خوش آهنگ و مغنیان تیزچنگ بنوای دلکشا زنگ
زدای خاطر گشته و حور وشان عراقی و خراسانی برقاصی درآمده خرامش و جلوه
گری آغاز نهادند **بیت** دران فرخنده بزم محفل خاص ∴ همی بودی ز شادی زهره
رقاص ∴ بهر گوشه خرامان دلستانی ∴ بهر طرفی روان آرام جانی ∴ بهشت آسا دران
رشک گلستان ∴ بخدمت ایستاده حور و غلمان ∴ ولی محمد خان از مشاهده آن بزم
خلد آیین که مشحون بچندین حور و غلمان بود حیرت افزا بوده آثار بهجت و خرمی
بظهور می‌آورد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بسخنان دلکش و مهربانیها که در چنین
اوقات پسندیده عالیانست تسلی بخش خاطر تفرقه آلودش بودند امرا و مقربان
او را به ثبات عهد و حسن وفاداری و رعایت حق نمک خوارگی ستوده امید
وعدهای جمیل میدادند تاورتبه بصبح صحبت پادشاهانه انعقاد یافته دقیقه از
دقایق مردمی و مهمان نوازی فرو گذاشت نکردند و تفصیل آنچه بر سبیل نزل
و اقامت و شایسته مهمانی چنان درخور میزبانی چنین از نقود و اقمشه و انواع ملبوس
وضروریات بیوتات و غیر ذلک ارسال یافت موجب تطویل بود عنان قلم
از تحریر کیفیت و کمیت آن کشیده داشت وچون حضرت اعلی شاهی ظل الهی
دران ایام خجسته فرجام جهت تنشیط خاطر و انبساط ضمیر اکثر اوقات در میدان
نقش جهان که نگارستان صوری و بهارستان معنی بود با مخصوصان و مقربان
بنشاط چوگان بازی و قبق اندازی و آتشبازیها که استادان آتشباز بفنون
غریبه ترتیب میدادند مشغولی میفرمودند در ایام معاشرت و مصاحبت ولیمحمد
خان بدان شغل شگرف پرداخته بعد از چوگان بازی و قبق اندازی آتشبازان
گرم دست آتش فعل اسباب او را مهیا کرده آتشبازیهای غریب عجیب که
هرگز مشاهده نکرده بود تماشا کرد بعضی از اسباب آتشبازی در فیل بزرگی
از افیال پادشاهی تعبیه کرده بودند در حین آتش دادن و توپ انداختن از ان
کوه پیکر آتش خوی زمین نورد بادپا حرکات عجیب و حملهاء مهیب مشاهده گشت

وموجب انبساط خاطر جناب خانی وحاضران بساط اقدس گردید ونظارگیان تماشا که در
اطراف وجوانب میدان انزوا گرفته نظاره گران انجمن نشاط بودند بعد از فراغ از اداء
شغل سرور افزا ببین چراغان چهار بازار وقیصریه وخانات تشریف برده در
هر مکانی صحبتی ودر هر شبستانی عشرت انعقاد می یافت وحضرت اعلی هر دم وهر
ساعت به تقریبی در بی تکلفی وتواضع افزوده حسن خلق وکرم اخلاقی بیشتر از پیشتر
بظهور آورد ومکرر صحبتهای چراغان ومجلسیان نقش جهان اتفاق افتاد ودر
اول تحویل سرطان که بعرف اهل عجم وسکون کسری وجم روز آب پاشانست باتفاق
در چهار باغ صفهان تماشای آب پاشان نمودند ودران روز زیاده از صد هزار
نفس از طبقات خلایق وضیع وشریف در خیابان چهار باغ جمع آمده بیکدیگر
آب میپاشیدند واز کثرت خلایق وبسیاری آب پاشی زاینده رود دخشکی پذیرفت
وفی الواقع تماشای غریب است بالجمله بعد از فراغ ازین صحبت وآسودگی سخن
گفتگوی امور سلطنت واصلاح اختلال مهام دولت بیان آمده از طغیان برادر
زاده وبدعهدی ملازمان واختلالی که باقتضای هر جهت روی داده بود سخنان
مذکور شد هر چند تمشیت امور عالم در قبضه اراده حق قدیر وانتظام مهام بنی آدم در
تمشیت آفریننده هر صغیر وکبیر است وتدبیر عقلای دهر را در تقدیرات ازلی دخلی
نه که یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید اما بمقتضای عقل دور اندیش لازم آمده
مناسب آنست که موجب ظفر قرین شاهی همرافقت خانی بجانب خراسان در حرکت
آمده جناب خانی را بالشکر گران روانه دیار خود کردانند که اگر بنصرت همایون احتیاج
افتد زودتر لوازم مدد وکومک بظهور آید لیکن درین سال چون سردار
روم که در سال گذشته به تبریز آمده باز گذشته در دیار بکر قشلاق کرده اگرچه
گفتگوی صلح درمیان دارد اما اعتمادی بر اقوال رومیان نیست بنا بر تنظیم
امور دولت عزیمت سفر آذربایجان در خاطر مصمم است وفسخ آن موجب مفاسد
کلیه اولی آنکه جناب خوانین خانواده والاخانه خود دانسته در هر جا از ممالک محروسه
اختیار نماید رحل اقامت انداخته چندگاه باسایش واستراحت بپردازد که انشاء
الله تعالی درین سال امور ضروری سرحد را انتظامی داده خاطر از آن طرف جمع کرده

ودرسال دیگر بتوفیق الله باتفاق یکدیگر عنان عزیمت آذربایجان که در خاطر اشرف استقرار
دارد ولایق دولت نیست اما از کنکاش اتالیقان وبهادران دقیق قرار داد خاطرش آن بود
که باز گشتن او عاجلا بجانب ماوراء النهر لازم است وتعویق دران مناسب وقت نیست
زیرا که اکثر امرا وحکام اوزبکیه که دران ولایت اندکماشته ونصب کرده او بیند وتا غایت
نزد امام قلیخان نیامده چشم انتظار در شاه راه این طرف دارند وتا کافه خلق سر بحیز اطاعت
او در نیاورده اند واو را هنوز شوکت واقتدار تمام حاصل نشده بدفع حادثه می باید پرداخت
که بعد از تمکن واستقرار بر سریر دولت کار مشکلتر خواهد بود ودر موافقت وهمراهی جنود
جنود قزلباش مرضی خاطر اوزبکیه نیست وممکن که اگر سپاه قزلباش همراه باشد موجب رمیدگی
خلق گشته از خوف وبیم جمعیتی که ملحوظ خاطر است دست ندهد وچون آثار سلف واخبار
ماضی بتحقیق پیوسته که تا غایت هر کس از سلاطین اوزبکیه وجغتای بدین دودمان قدسی نشان
که خاندان ولایت وکرامت است توسل جسته برحسب دلخواه کام روا گشته عرض از آمدن
بدین صوب که تیمنا وتبرکا بسعادت ملاقات اشرف فایز گشته کمر همت ازین دولت
بسته روی بمقصد آورد واکنون ملتمس آنکه توجهات ظاهر وباطن دریغ نداشته همت یار
ومددکار باشند وامید واریم که بیمن توسل این دودمان والا وتوجه ظاهری وامداد
باطنی همایون اعلا برحسب نیت کامروای مقصود وکامیاب دولت کردیم واگر مهم نوع
دیگر باشد وآنچه مکنون خاطر دوستانست بظهور نه پیوندد ومدد وکومک قزلباش
لازم افتد همان امرا ولشکریان خراسان کافی اند اشاره فرمایند که بیگلربیگی خراسان
با جنود قزلباش آماده کومک بود هرگاه احتیاج افتد همراه فرزند اعز رستم محمد که در
هرات است روانه شوند وحضرت اعلی از شمول عاطفت ومهربانی مطلب آن بود که چون
باین دودمان والا توسل جسته بودند در تدارک احوال او که امریست عظیم وکاریست
بزرگ تامل وتأنی فکری بصواب اندیشند زیرا که میانه او واوزبکیه بفساد انجامیده
چندان وثوق واعتمادی برایشان نمانده بود با آنکه چند مرتبه مجالس کنکاش انعقاد
یافته ریش سفیدان ومعتمدانش باز گشتن را بتعجیل بی کومک قزلباش صواب شمرده
مبالغه در حد افراط رسانیدند وازجانب خراسان نیز اخبار میرسید که جمعی کثیر از
سپاه اوزبک منتظر ورود مقدم خان اند بعد از گفتگوی بسیار جناب خانی نیز دل

ترجیح داده نیک وبد آنرا بگردن خود گرفتند وحضرت اعلی رضاجوئی گشته در روان نمودن
او توجهات پادشاهانه بظهور آورده اسباب ومایحتاج سرکار او وملازمان او از نقد
واجناس واسب واستر واشتر وخیمه ویراق یوتات وغیر ذلک بر وجه لایق سرانجام
یافته ودر روزی که حضرت اعلاشاهی ظل الهی ساعت سعد جهت یراق آذربایجان
اختیار فرموده پیش خانه در کنار زاینده رود نصب فرموده از شهر بانجا نقل فرموده
بودند ولی محمدخان را طلب نموده آنشب بایکدیگر صحبت مخصوص ساز داشتند وبسیاری
از سخنان حقیقت آمیز در امور مملکت داری تالیف قلوب دوست ودشمن وعفو نمودن
از جرایم بی اختیار لشکر واعلام نمودن حقیقت یومی وسوانح غیبی بر زبان الهام بیان آورده
سفارشات بلیغ کردند واز همراهان خصوصا خواجم بردی اتالیق درباب خدمت و
جانسپاری ودولتخواهی عهد ومیثاق گرفتند یکدیگر را وداع کردند وزینل بیک شاملو را
که از معتبران طایفه شاملو بود تعیین فرمودند که تا آنجناب در قلمرو همایون باشد
روز بروز نزل ومایحتاج سرانجام داده متکفل خدمت باشد وجناب خانی بعد از
وداع اشرف اعلی دو روز دیگر در شهر توقف نموده روز سیم روانه شد از جهلاء
اورنگیه بعضی اعمال ناصواب وبدسلوکی بخلافت وبی اندامیها صادر ودریافت که بمحض
رعایت جانب میهمان نوازی از آنها اغماض شد **ذکر توجه ولی محمدخان از درگاه همایون**
ایشان بصوب خراسان وماوراءالنهر وتمکین یافتن بر سریر سلطنت آن ولایت
چون ولی محمدخان بنوعیکه در فوق بتحریر پیوست از خدمت اشرف جدا شد از اصفهان
عنان توجه بصوب خراسان انعطاف داد از راه سیاه کوه کاشان روی بمقصد آورد
وزینل بیک در رکاب خانی بلوازم خدمت قیام نموده منزل بمنزل بدستور امراء وحکام
اعزاز واحترام نموده خدمات لایقه بتقدیم میرسانیدند وچون برخی از احوال آنجناب و
شرح آمد ورفت او رقم پذیر کلک ظهور گشت اکنون ناگزیر واقعه نویس است که سخن را
در اینجا گذاشته سطری از احوال امام قلیخان وسوانح ماوراءالنهر نگاشته برسر سخن
رود وشمه از احوال او که از راویان آنصوب معلوم گردیده است که چون ولی محمد
خان بنوعیکه مذکور گشت از بخارا بیرون آمد وعموم سپاه روی توجه بجانب امام قلیخان
آوردند او بدولت واقبالی که از حکمت الهی باو روی آورده امیدوار گشته از حد قرشی

بجانب

بجانب دارالسلطنه بخارا در حرکت آمد بعز اقبال وکامرانی واقبال پای بر مسند سلطنت
وفرمانروایی نهاده خطبه وسکه بنام خود کرده کوتوال ارک بخارا بقدم انقیاد پیش
آمده مفاتیح دروب وخزاین تسلیم کرده وولایت بلخ ومضافات را به برادر خود نذر محمد
سلطان تفویض نموده وچون استماع کرد که ولی محمدخان متعلقان ویک پسر کوچک
خود را در قلعه چهارجو گذاشته اراده تسخیر قلعه مذکور کرده جمعی از جنود ومعتمدان
خود را بر سر قلعه چهارجو فرستاد کوتوال قلعه مطیع او گردیده بقدم انقیاد پیش
آمده قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپردند امام قلیخان بعد از ملاقات متعلقان بیکی
از ازواج عم بزرگوار آنحضرت خانم نام که محبوبه بود تعلق وتعشق آغاز نهاده اراده معاشرت
وهم صحبتی کرد وآن عفیفه رضا نمیداد وامام قلیخان دست در دامن قاضی ومفتی
زده از ایشان چاره جست از متردین آنصوب چنین استماع رفت که متشرعین
بخارا که از این مقدمه کناره جستند اما قاضی دین بباد داده دنیا پرست بخارا بر
وفق رضای امام قلیخان فتوی نوشت که چون ولی محمدخان شعار رفضه گرفته از جرگه
ایمان ودایره مسلمانی بیرون است ازواج او مطلقه اند وایشانرا بحباله دیگری د
آوردن جایز وآنجمیله را بوجه شرع طلاق داده میان او وامام قلیخان عقد مناکحه
وتزویج انعقاد یافت واین فعل شنیع را که نزد خدا وخلق مذموم است ارتکاب نموده
تصرف در حلیله عم کرد وبر اکثر خلقی که این شیوه شعار ایشان بوده باشد ومع هذا
موافق ملت ومطابق شریعت شمارند داری مصرع بغیر عشق را کتاب دگر است
ودر خلال اینحال سلاطین زادهای ترکستان از وقوع این وقایع طمع در مملکت کرده تا
مکنت را بحیطه ضبط درآورده لشکر بسمرقند کشیدند وامام قلیخان بدفع ایشان
لشکر قزاق بجانب سمرقند در حرکت آمد ونذر محمد سلطان برادرش را مقرر
داشت که عساکر بلخ وانخود را جمع آورده در سمرقند باو پیوندند وچون امام
قلیخان بسمرقند رسید با سلاطین زادهای قزاق طرح دوستی انداخته ریش سفیدان
طرفین حکایت صلح بمیان آوردند وولایت تاشکنت وبعضی قصبات آنحدود را
بسلاطین زادهای مذکور گذاشته از جانبین گرگ آشتی کردند اما جنود ماوراءالنهر
چون اعتمادی بر قول قزاق وسپاه قزاق نداشتند در سمرقند رحل اقامت انداختند

متعرض یکدیگر نمیشدند درین اثنا خبر بیماری والده امام قلیخان رسید او را شوق معاودت محبوبه نیز غالب بود وامرا ولشکریانرا در سمرقند گذاشته با معدودی از خواص و مقربان بقصد عیادت والده ببخارا آمد وچند روزی با محبوبه هم بر بستر عشرت وشادکامی غنوده در بخارا روزگار بفراغت میگذرانیدند که طنطنه رایات نصرت ولیمحمدخان درانولایت بلندی گرفت وموجب تفرقه خاطر وپریشانی ضمیر امام قلیخان گشته در بخارا مجال اقامتش نماند سه روز قبل از وصول ولیمحمدخان والده ومتعلقان ومحبوبه را برداشته از بخارا بجانب قرشی رفت اکنون برسر تتمه احوال ولیمحمدخان باز گردیم الحاصل چون جناب خان بمشهد مقدس معلی رسید متردد بود که آیا ازانجا بدار السلطنه هرات رفته پسرش را بخود ملحق ساخته باکومک قزلباش از راه بلخ رود یا بمرو رفته از راه چهارجو ببخارا درآید چند نفر از هواخواهان او که متعاقب از بخارا آمده بودند رفتن او را از راه مرو صایب شمرده میگفتند که چون اکثر سپاه در سمرقند اقامت دارند وبخارا خالیست امید هست که بمجرد وصول موکب خانی تختگاه بخارا باسانی بدست درآید وچون مجدداً جلوس عالی در مقر دولت اتفاق افتد وآوازه وصول موکب پادشاهی در ماوراءالنهر شیوع یابد تفرقگی وپراکندگی در میان مخالفان افتاده بروفق دلخواه دوستان صورت پذیر میگردد جناب خانی بدین کنکاش عمل نموده از مشهد مقدس بمرو تشریف بردند محرابخان نیز رفتن او را بی کومک قزلباش کاره دانسته بود ومصلحت نمیدید ریش سفیدان اوزبکیه بدلایل معقوله او را تسکین دادند ومحرابخان بلوازم خدمت ومهمانی اقدام نموده خدمات شایسته بتقدیم رسانید بعضی از جنود اوزبکیه که در چهارجو بسیار بوده از سنگ وبند قلعه اطلاعی داشتند خصوصاً خواجه کمال متقبل تسخیر آن قلعه شدند وولیمحمدخان بشجاعت رای صواب دید محرابخان با فوجی از بهادران برسر چهارجو بر سبیل ایلغار فرستاده خود متعاقب در حرکت آمد محرابخان چند فرسخ مشایعت نموده نخواست که موکب عالی بالکلیه از کومک قزلباش خالی باشد سواری پانصد نفر از غازیان قزلباش وبندوق اندازان قاهره ملازم موکب عالی گردانید که تا هرجا صلاح باشد موافقت نموده بلوازم خدمت وجانسپاری اقدام نمایند وهرگاه رخصت یابند باز گردند وپیش آمدها

ایلغار

ایلغار نموده صبحی بپای قلعه چهارجو رسیده از رخنه که میدانستند بالا رفته علی الغفله بقلعه درآمدند ودروازه کشوده تصرف دران قلعه کردند ومتعاقب موکب خاقانی نیز رسیده در چهارجو نزول اجلال نمودند حاکم آنجا که در ارک بود جز اطاعت چاره ندید وولیمحمدخان چهارجو را بمعتمدان سپرده فوجی از بندقاندازان محرابخان دران قلعه گذاشته برسبیل تعجیل روانه آب آمویه گشت وکمال خواجه را پیشتر فرستاده واو از معبر چهارجو گذشته روی توجه ببخارا آورد وآوازه موکب پادشاهی دران حدود شیوع یافته جمعی از هر طرف باو پیوستند امام قلیخان که با آنکه مردمی جریده آمده بعیش وعشرت مشغول بود از ورود موکب پادشاهی خبر یافته چون قوت مقابله ومقاتله نداشت مضطرب الاحوال چنانچه در فوق بتحریر پیوست والده ومتعلقانرا برداشته بجانب قرشی گریخت وولیمحمدخان از فرار او خبر یافته خواجه بردی اتالیق را پیشتر روانه شهر نمود واو در روز پنجشنبه شانزدهم شهر جمادی الثانی داخل دارالملک بخارا گشت کافه خلایق بعزم استقبال بیرون آمدند وجناب خانی روز جمعه هفدهم ماه مذکور بفر اقبال وسرور قلب داخل شهر گشته دیگر باره در مقر دولت بکامرانی پای بر مسند جهانبانی نهاد وخطبه وسکه بدستور بنام ولقب شریفش مزین گشت سادات وعلما وارباب واهالی بخارا بکورنش عالی استسعاد یافته آثار بهجت وشادکامی بظهور آوردند اما ولیمحمدخان از واقعه حلیله پریشان خاطر واندوهناک گردیده اصلا مسرت وشگفتگی که درین وقت مقتضای طبع بود پیرامون خاطرش نگشت وقاضی را که تکفیر او کرده زوجه او را بعقد امام قلیخان درآورده بود بمعرض یرغو حاضر کرده ازان ناپسند استفسار نمود قاضی سر خجالت بپیش انداخته بتعدی سلطانی وبیم مزید ودیگر علتهای ناموجه تمسک میجست ونواب خانی در مقام سیاست درآمده آتش غضب دم بدم زبانه میکشید بالاخره بشفاعت سادات وعلما واحتراز از اهانت ارباب علم متعرض نتوانست شد اما خفت وخواری بسیار کشید همچنین از طبقه اوزبکیه واعیان بخارا که با او غدر ونفاق اندیشیده بودند بمعرض یرغو درآورده از خشم طبیعت وغایت آزردگی با آنجماعت خشونت آغاز نهاد وصبر وبردباری وفرصت هرکار جستن

که در امور سلطنت از مقتضیات عقل و لوازم احتیاط است منظور نداشته اگر مردم
واگر آینده بمصادره و مواخذه کشید این شیوه بر طبایع قوم گران آمده ارباب توهم
ازبیم عقوبت و انتقام متوحش گشتند و طوایف اوزبکیه اگرچه بحسب ظاهر دعوی
اخلاص و دولتخواهی می نمودند اما باطنا همان شیوه غدر و نفاق مسلوک داشته
خطا را در نظر صواب میشمردند و در امور یکه خیر و صلاح او در آن بود اهمال می
نمودند تا آنکه مکنون خاطر خود را بظهور آورده عاقبت از بدعهدی و سست پیمانی
ونفاق اوزبکیه رسید با او آنچه رسید چنانچه در کلام آینده بوضوح می پیوندد **گفتار**

در نهضت ولیمحمدخان از دار الملک بخارا بجانب سمرقند و محاربه او با امامقلیخان
واختتام احوال آن دو پادشاه عالیمقام

چون منشی دیوان قضا و طغراکش مضمون تفعل الله ما یشاء
طغرای غرای تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء از منشور دولت ولیمحمدخان
بگزلک تقدیر محو ساخته برقم تذل من تشاء مرقوم مختوم کردانیده بود سعی و
کوشش فایده نداد و هیچ تدبیرش موافق تقدیر نیفتاد آنچه بظاهر خیر تصور میکرد
بر حسب کریمه ان تحبوا شیئا و هو شر لکم شر نتیجه داد اولا چون ولیمحمد
خان بنوعی که مذکور گشت در مقر سلطنت و مستقر دولت قرار گرفت گلشن دولت
او که از خشک سال حوادث و نوایب روی به پژمردگی آورده بود دیگرباره سرسبزی
آغاز نهاد و نیکخواهان از اطراف و جوانب به تهنیت و مبارکبادی آمده غلبه و ازدحام
تمام در پایه سریر سلطنت مصیر شریف بپدید آمد و مشخص شد که امامقلیخان بکدام طرف
رفته جمعی ناقص خردان خوش آمدگو و خوش آمدگویان تفرقه جو مینمودند که امام
قلیخان را در ین ولایت محل اقامت نمانده مفر و مقری ندارد و بجانب بلخ بخطر آنکه مبادا
برادر کوچک خلاف ورزد نمی تواند رفت و بغیر از آنکه بکابل رفته عزیمت هندوستان
نماید نوع دیگر محتمل نیست و لشکریان که در سمرقند اند هرگاه وصول موکب خانی
عالی آورده غاشیه اطاعت و بندگی بر دوش خواهند گرفت و طریق دیگر احتمال
نمیدادند و ولیمحمدخان از غلوی خوش آمدگویان و هرزه درآیی ارباب نفاق که بظاهر
شعار دولتخواهی پیش گرفته بباطن اسباب ادبار و سرانجام میدادند داه سوای کم

کرده

کرده از حزم و دوراندیشی غافل افتاد و خود را پادشاه بی منازع مطلق العنان تصور
کرده نامه اخلاص آمیز محتوی بر حقایق حال و تمکن و استقلال خود بر سریر دولت
و اقبال و فرار امامقلیخان و اطاعت و انقیاد جنود اوزبک بپایه سریر اعلی ارسال
داشت و از طبقه قزلباش معدودی بجهت اعلام اخبار نگاه داشته تتمه را رخصت
معاودت داد اما کم حوصلگی کرده همه روزه در بخارا تهدید قتل و سیاست عموما
با هل نفاق میداد و از طایفه اوزبکیه خایف و هراسان بودند درین اثنا بوضوح پیوست
که امامقلیخان بقلعه قرشی در آمده و در آنجا توقف دارد ولیمحمدخان از شنیدن
این خبر بی آرام گشته با موازی هفده هزار کس که در موکب او جمع آمده بودند از مقر
دولت بجانب قرشی در حرکت آمد بقصد آنکه اگر امامقلیخان محصور گردد بمحاصره
پرداخته او را بدست آورد و اگر از آنجا بنیز فرار نماید بکبارگی از درجه اعتبار افتد
بعد از آنکه یک دو سه مرحله بپیمود ریش سفیدان و بهادران موکب عالی صلاح دران
دیدند که اول بجانب سمرقند رفته جماعت را دل آسا دل نموده بخود ملحق سازند
و بعد از آن از روی اقتدار و استقلال بدفع خصم پردازند ولیمحمدخان بگروه
قزلباشیه که همراه بودند خصوصا به بداق بیگ قاجار مشورت نمود ایشان متفق اللفظ
گفتند که درین وقت که امامقلیخان با معدودی در قرشی است و اعوان و انصارش
در سمرقند اند اولی اینست که زودتر به قرشی رسیده خاطر از مهم او فارغ سازیم که اگر او
از دست بدر رفته به سمرقندیان بپیوندد کار مشکلتر میشود ولیمحمدخان این رای
پسندیده تر افتاده هرچند سعی نمود که بتعجیل خود را بقرشی رساینده صیدی که بدام
افتاده از دست ندهد ریش سفیدان اوزبکیه مانع آمده رفتن سمرقند را ترجیح
داده دران ماده غلو کردند و جناب خانی رضاجو گشته باین رای خطا که از مکر
و حیله اندیشیده بودند عمل نموده و عنان از راه قرشی بجانب سمرقند در حرکت
آمد و مکتوب محبت آمیز بسلاطین زادهای قزاق نوشته ایشان را بسلوک طریق
موافقت دلالت نموده وعدهای جمیل داده متعاقب از احوال امرا و اعیان سمرقند آنکه
در اول حال که اخبار وصول ولیمحمدخان و تمکن او در دار الملک بخارا و فرار امام
قلیخان مسموع آن طبقه گردید بعضی از یشان دل بر متابعت و انقیاد او نهاده

درمقام اعتذار بودند و برخی که از وخایف و هراسان بودند در موافقت و مخالفت
متردد بوده درمیان خوف و رجا روزی چند بسر می آوردند بعد از آنکه بودن امام قلیخان
در قرشی و عطف عنان ولی محمدخان از قرشی بسمرقند نزد ایشان محقق گشت آن مردم
دو گروه گشته گروهی شعار دولتخواهی ظاهر ساخته فوجی هواخواهی امام قلیخان پیش
نهاد همت گردانیدند و چند نفر از هواخواهان او بسرعت برق و باد بجانب قرشی
رفته امام قلیخان را از حقایق احوال خبر داده او را بایلغار از راه غیر معهود بسمرقند رسانیدند
و چون بلشکریان هواخواه پیوست دیگر باره بدولت خداداد امیدوار گشته کمر مجادله
عم جست بر میان بست و گروه ولی محمدخان ازین جهت ضعیف الحال گشته پراکندگی
درمیان ایشان افتاد و جناب ولی محمدخان ازین مقدمات غافل بود درویش سفیدان
و بهادران خاطرنشان او کرده بودند که سرعت و استعجال در حرکت جانب سمرقند
موجب زیادتی وحشت و افزونی خوف و دهشت و باعث فرار اکثر آن مردم است
صلاح دولت آنست که آن طایفه را بعواطف پادشاهانه مستمال و امیدوار ساخته بتانی
طی مسافت میشده باشد که رفته رفته خوف و دهشت از آن مردم زایل گشته باستقبال
موکب عالی توانند آمد خان بصوابدید ایشان عمل نموده آهسته آهسته و لحظه لحظه مترصد
و منتظر وصول آن جماعت می بود و از غایت غفلت که از مزاج کوچی اوزبکان باو راه یافته
بود دشمن دولت خود را از خار تعرض معاندان پاک و مصفا تصور نموده احتمال مخالفت
احدی نمیداد درین اثنا جمعی از جانب سمرقند رسیده او را از وصول امام قلیخان و
اتفاق آن مردم بموافقت او و مخالفت خان و تنزلی و پریشانی احوال هواخواهان آگاه
گردانیدند ولی محمدخان ازین اخبار پریشان خاطر گشته اندکی از خواب غفلت بیدار
شد و با جمعی که او را از رفتن قرشی باز آورده صیدی را که پابسته دام گرفتاری شده
بود رها نمایند عتاب و خطاب آغاز نهاد و آن جماعت باز بچرب زبانی و سخنان
غفلت افزا او را تسلی داده بدلیلی دادند که از اندک مایه مردم سمرقند چه خیزد و چه
حد یارای آنست که بمقابله موکب عالی دلیری کرده تاب شکوه پادشاهی داشته باشند
عنقریب امام قلیخان از ابتلای نقصیرات دست آوین خود ساخته بخدمت می آورند یا
بالمعدودی از خایفان او را برداشته بطرف مغلستان فرار می نمایند ولی محمدخان

مکرّرا

مکرر کسان فرستاد که بکیفیت و کمیت آن لشکر رسیده خبر جزم آورند و فرستادگان
نقل می نمودند که آن جماعت از تنبک و بلده هزار بیش نیستند و خندق در پیش روی کنده
اند ولی محمدخان با امراء کنکاش نموده قرار داد که چون عدد سپاه اینطرف زیاده از جنود
مخالف است بی تامل بر سر ایشان رفته قضیه را بنوک ناوک دلدوز و شعله تیغ جان
سوز بقطع رسانند درین اثنا خبر رسید که سلاطین زادهای قزاق که دو برادر بودند
یکی ایشم و یکی بوسعید با پنجهزار کس بکومک و امداد پادشاهی کمر بسته متوجه ملازمت
اند امراء اوزبکیه متفق اللفظ عرض کردند که امام قلیخان و اتباع آن بمعاونت تغلق
مستظهر بودند الحال آمدن ایشان باینطرف موجب یاس و ناامیدی ایشان گشته
سلک جمعیت آن گروه ازین واقعه پریشان میکردد و صلاح دیدند که تا وصول سلاطین
زادها جنگ را موقوف دارند که بعد از وصول ایشان بدانچه مصلحت باشد عمل
شود تا آنکه بحوالی سمرقند رسیده تلاقی فریقین بتقارب انجامید از روز چهار
شنبه ششم شهر رجب که ولی محمدخان بجاده بر راسخ گشته مستعد قتال و جدال
بود خبر وصول سلاطین زادها رسیده جناب خانی جمعی را باستقبال فرستاد
یک برادر با سیصد نفر بخت آمده بکورنش عالی رسیده عرض کرد که از شوق ملازمت
خود بایلغار آمدم و برادرم با حشر و لشکر فردا بملازمت میرسد ولی محمدخان او را در
آغوش مهربانی کشیده رسم معانقه بجای آورد و اتالیقان عرض کردند که چون برادر
شما از راه دور بایلغار آمده کوفت راه دارد امروز جنگ را در حیز تاخیر انداخته
با او صحبت داریم که بتوفیق الله فردا مهم ارباب خلاف بفیصل انجامد بنابران
در آن روز فسخ عزیمت حرب نموده مجلس آرایی و ترتیب اسباب ضیافت بر ساخت
و با سلاطین زادهای مذکور و اتالیقان او صحبت ملوکانه داشت روز دیگر
که پنجشنبه هفتم رجب هزار و بیست بود قراولان خبر رسانیدند که در اردوی
امام قلیخان شورش و غوغای عظیم است و لشکریان فوج فوج جبه و یراق بر خود
مرتب ساخته سوار میشوند اگرچه امرا همان تصور دولتخواهی نموده از فرار نمودن
خایفان و آمدن سایر لشکریان سخن میگفتند اما خان رعایت جانب احتیاط کرده
جنود موکب عالی را نیز بپوشیدن جبه و یراق مامور گردانید و چون سپاه مکمل و

مسلح شدند سوار شده میمنه و میسره و صفوف آراسته آماده حرب و قتال کردید
وچون تا غایت هیچ بنا بر کمی لشکر مخالف میانه این دو کروه جنگ احتمال نمیداد ولی
محمدخان نیز از وفور تهور زیاده حسابی از ایشان نمیکرفت اما درین روز مسلعت بساعت
از انها قراولان علامت جمعیت و انبوهی لشکر و داعیه حرب بظهور میرسید تزلزل
و اختلال در ناصیه احوال خان پدید آمد و چون مکرر در کفتها اوزبکیه خلاف ظاهر
شده درین روز براق بیک قاجار ملازم محراب خان را که مرد سپاهی جنک آزموده
کاردیده و رفیق خان بود همراه یکی از اتالیقان خود کروه فرستاد که لشکر مخالف را
بنظر احتیاط در آورده از کیفیت و کمیت ان آکاهی بخشند صحیح القولی از براق بیک
مذکور نقل کرد که میکفت چون همراه اتالیق پیش رفته بر بلندی بر آمدیم زیاده از
بیست هزار کس جنکی بنظر در آمد که همه با اسلحه و یراق صفوف آراسته با یئن
جنک پیش می آمدند و ساعت بساعت علامت پیش آمدن ظاهر میشد با تالیق
کفتم که خانه شما خراب شود نمک این پادشاه بر شما حرام کرد که با او غدر کردید
و درین مدت یکسخن راست نکفتید که فراخور ان فکری بحال خود اندیشد اتالیق
کفت که ما هم این معامله را چنین تصور نکرده بودیم حالا واقع شده اکر واقع دهیم
موجب خوف و هراس لشکر میکردد مجملا باز کشته پیش اتالیق مزاج کویی چند کرد
اما من حقیقت حال را عرض کرده کفتم این جماعت با نوع غدر و نفاق پیش کرفتند کاش
جماعت قزلباش را رخصت میدادی اکرچه اندک بودیم اما در معارک حراست
وجود پادشاه کرده اکر شکستی روی میداد بتوفیق الله تعالی بسلامت از معرکه
بیرون میتوانستیم برد حالا یاری معدودی که همراه اند بخبر حراست ذات
شریف بخدمت دیکر معروف جناب خان از سخنان بی غرضانه من مضطرب کشته
قزلباشیه را امر کرد که از حرم الحجنبتها او دور نشوند و چون بین العسکرین مسافت
قریب در دست چپ موکب خانی حصار خرابی بنظر در آمد اتالیقان عرض کردند
که مبادا جمعی از مخالفان باین خرابه در آمده کمینکاه سازند و چون ما پیشتر دوم از
عقب قول بزرک در آمده دستبردی نمایند اولی انست که از جنود پادشاهی جمعی به
محافظت این خرابه تعیین کردند پانصد نفر از جنود اوزبکیه بدین خدمت مامور

شدند

شدند ارباب تدبیر صلاح دیدند که چون قزلباشیه اکثر بندق انداز اند و حصار
داری بهتر از اوزبکیه میتوانند کرد ایشان نیز رفیق باشند خان بتجویز نیکرد ریش
سفیدان اصرار نمود مبالغه بسرحد افراط رسانیدند جناب خانی طوعاً او کرهاً راضی
شد براق بیک و رفقا را که بیش دویست نفر نبیشدند رفیق اوزبکیه نموده بحصار
مذکور فرستادند و ایشان اسبهای خود را در پای حصار کذاشته پیاده ببالا بر آمدند
و چون سپاه مخالف نزدیک شده قریب بده هزار کس بان حصار فرستادند ما بینهما
محاربه عظیم بوقوع پیوست جمعی کثیر بضرب کلوله بندق اندازان قزلباشیه در پای
حصار برخاک هلاک افتادند و احدی مجال مداخلت نیافته باز کردیدند مرتبه دیکر
دو سه هزار کس آمده کاری نساختند درین ذروخورد خبر بولی محمدخان رسید
که برادر پادشاه زاده قزاق که با پنجهزار کس بامداد و کومک پادشاه می آمد بدلالت و
ارشاد یکی از خواجهای نقشبندیه که مرشد ان قوم است و سلاطین انطبقه دست
ارادت باو داده اند امداد امام قلیخان را پیش نهاد همت ساخته بجنود او ملحق
کردید جناب خان از کومک و مدد قزلباش مایوس کشته استیلاء سپاه مخالف
و بی اختلاطی و نا اتفاقی عظماء لشکر خود مشاهده نموده در شبکه قلق و اضطراب
افتاد براق بیک و قزلباشیه را از ان حصار طلب نمود که از و جدا نشوند اوزبکیه
در قزلباشیه آویخته مانع میشدند که از رفتن شما مخالفان دلیر کشته بر ما ظفر می
یابند و در معرض تلفیم براق بیک ممانعت ایشانرا اعلام کرده مقرر شد که قزلباشیه را
در انجا کذاشته خود با چند نفر که تواند آورد بیاید و با او هفت هشت نفری از حصار
بیرون آمده خود را رسانیدند خانرا بغایت مضطرب واله و هنالک یافتند
درینوقت سواری از مردم قزاق تاخته آمد و به پادشاه زاده سخنی کفته بازکشت
پادشاه زاده پیش آمده معروض داشت که برادرم پیغام کرده که در چنین آمدن چون
سپاه امام قلیخان سر راه کرفته بودند بان طرف راه نیافته بی اختیار بدیشان پیوستم
و همین لحظه کرو برو میشوم صف سپاه را ویران کرده بموکب عالی می پیوندم
و رخصت طلبید که پیشتر رفته اکر مخالفان برادرش تعاقب نمایند بمدافعه قیام
نماید خان دانست که این حکایت از صدق عاریست و بریش سفیدان مشورت

نموده چون درانوقت رجوع دشمن مساوی بود واز بودن او نفعی متصور بود بالضروره
رخصت داد واو با سپاه قزاق بیکس رفته چون اندکی از موکب پادشاه جدا شدند
عنان تکاور بهمیز خارا انگیز بیوفائی تیز کرده بجانب الغار پیوستند این حرکت نیز موجب
برهمزدگی قول وتفرقه سپاه جوانغار وبرانغار گردید مقارن اینحال قریب بپانزده
هزار کس از سپاه امام قلیخان بیکبار بطرف خان تاختند ولی محمد خان که مشاهده اینحال
نمود عار هزیمت وفرار باخود نتوانست داد تیغ جلادت آخته بمقابله آنگروه تاخت سپاه
قول واکثر عظما اوزبکیه که با او بودند عنان از محاربه پیچیده خود را بعقب کشیدند واو
با دویست سیصد نفر خود را بران لشکر خونخوار زده در دریای هیجا غوطه خورد
از ارتفاع گرد وغبار وکثرت سواران معرکه کارزار دوست از دشمن وغالب از مغلوب
متمیز نمیشد چون غبار اندکی فرو نشست یکی از مردم امام قلیخان خانرا شناخته دید
که در معرکه زخمدار افتاده قدرت محافظت خود ندارد همان لحظه او را برداشته
بنظر امام قلیخان رسانید امرای اوزبکیه که خمیرمایه فساد بودند در قتلش تعجیل نموده
همان دم خون آن برگشته بخت را بر خاک هلاک ریخته نقش وجودش از لوح حیات
بستردند بقایای لشکر که خویش و تبار بودند با هم آمیخته در معرکه زیاده از دویست
نفر از طرفین کشته نشده بودند ما بالآخره میانه امام قلیخان وسلاطین قزاق بفساد
لغامیده چند سال فیمابین محاربات روی داد واکثر امرای نمک بحرام طاغی دران
معارک کشته گشته بجزای اوس رسیدند باقی بیک در رفتا بعد از مشاهده اینصورت
از حیات بقیه قزلباش که در حصار بودند نومید گشته جنگ کنان خود را از چنگ
اوزبکان رهانیده روز را بشب رسانیدند وشب تغییر لباس کرده تا صبح طی مسافت
نموده روز مختفی میگشتند تا آنکه بصد تشویش پیاده خود را به بخارا رسانیده از آنجا
با سوداگران مردی رفیق شده در لباس تجار بمرو رسیدند و بیست و پنج از آنجماعت که
در حصار مانده بودند سی چهل نفر بیکبیک دوره و بلطایف الحیل بسلامت بمرو
رسیده حقایق حالات بنوعی که بتحریر پیوست تقریر نمودند وحضرت اعلی شاهی ظل
الهی تاسف بسیار خورده کسی نزد محمد رستم سلطان پسرش که در هرات بود فرستاده
لوازم پرسش ودلجوئی بفعل آوردند وخلعتهای فاخره پادشاهانه ارسال داشتند

حسین خان

حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان امر فرمودند که در تنزل وسایحتاج او وسلاطین
کوشیده اورا از واقعه پسر تسلی بخشند که انشاءالله تعالی در تمشیت مهمات او بانچه
مقدر الهی ومیسور پادشاهی باشد بظهور آورده خود را معاف نخواهیم داشت

ذکر توجه موکب نصرت نشان بصوب آذربایجان ووقایع وسوانح ایام محنت فرجام

در سال همایون فال شهریار بهمال یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی سه ماه بهار را
در دار السلطنه اصفهان بعشرت وشادکامی گذرانیده بعد از روانه نمودن پادشاه
اوزبک رایات نصرت پیرایه بعزم توجه آذربایجان در حرکت آمده از راه ییلاقات
فریدن واق الکک روانه شدند واز آن الکک اردوی اعلی را بجانب سلطانیه
فرستاده خود با معدودی از مقربان وملتزمان رکاب اقدس بنهاوند تشریف بردند
که قلعه نهاوند را که بسرکاری حسن خان ومهدیقلی بیگ میرآخورباشی جغتای
تعمیر یافته بود مشاهده فرموده به بیگ وبدان دیار رسند وچند روز در متنزهات
نهاوند وتویسرکان وانحدود بسیر وشکار مشغولی فرموده در چمن سلطانیه
باردوی ظفر قرین پیوستند الله وردی خان نیز با امرا وعساکر فارس رسیده در
چمن مزبور سعادت بساط بوسی دریافت وبعد از اجتماع عساکر نصرت نشان
از آنجا کوچ کرده اردوی کیوان شکوه بجانب اوجان تبریز در حرکت آمد وحضرت
اعلی با مخصوصان ومقربان بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیا ومشایخ کرام
صفویه از اردوی نصرت نشان جدا شده بدار الارشاد اردبیل تشریف برده
از استسعاد بدان سعادت عظمی فائز گشته در ییلاقات اوجان باردوی
ظفر نشان پیوستند ومترصدان بودند که از جانب سردار روم صلح وجنگ
آنچه روی دهد بمقتضاء آن عمل نمایند قبل از این از آنها وارد این فرع سمع همایون
شده بود که مراد پاشا سردار که در سرحد قشلاق نموده بود پهلو بر بستر ناتوانی
نهاده عالم فانی را وداع نموده است وامر سرداری بنصوح پاشا که حاکم دیاربکر بود
تفویض یافته در سرحد بقطع وفصل مهام ولوازم امور وزارت وسرداری مشغول
است درینوقت اخبار مذکور بتحقیق پیوست ومقارن آن شخص از علمای روم
که مرد سنجیده سخندان وقاضی ماردین بود از جانب نصوح پاشا برسم رسالت

بپایه سریر اعلا آمده در ییلاق اوجان بعز بساط بوسی سرافراز گردید و بعد از تقبیل
قوایم سریر سلطنت مصیر بادای رسالت پرداخت خلاصه سفارت آنکه از جانب
حضرت خواندگار امر سرداری و اختیار صلح و جنگ قزلباش بدستوری که بمراد پاشا
متعلق بود باین خیرخواه تفویض یافته و قرار داد خاطر اندیش خیرانست که بجهت حصول
نیکنامی و نیک خواهی مسلمانان طرفین امر مصالحه فیمابین بنوعی که در زمان حیات
مراد پاشا تمهید یافته بود فیصل دهد مشکل انه آنکه بوسیله این نیکخواه میانه
دو پادشاه ذیجاه قطع خصومت و نزاع شده این نام نیک از این خیرخواه در
صفحه روزگارها یادگار ماند و آسن درمیان زده امر خطیر سرانجام مصالحه را
استحکام دهد اکنون ملتمس آنست که چون آمد و رفت محمد بیک ایلچی سابق بامتداد
کشید مجددا یکی از امرای ذیجاه قزلباش را بجهت تمشیت این امر تعیین فرموده
با مکتوب محبت اسلوب دوستانه ارسال دارند که باتفاق باستنبول دفته
معامله صلح را برونق رضای اشرف استحکام دهیم ایلچی مذکور را بمناسبت علم و
فضل در خانه عالیجناب صدارت پناه قاضی خان صدر الحسینی فرود آوردند و در
اول ماه رجب از اوجان کوچ واقع شده متوجه دار السلطنه تبریز گشتند کافه خلق
شهریار کامکار کامران کشادند و چون هوای عشرت انگیز تبریز از غبار سم سمند
شهریار باستقبال موکب نصرت شعار بیرون آمده زبان صدق بیان بدعا و ثنای
شبدیز مانند خسرو عهد عبیرآمیز گردید سیادت پناه میرزا قاضی خان که سید
بزرگ عالیشان و مرد نیکو اخلاق متعالی مکان و بعالی رتبه منصب صدارت
و تقدم ارباب عمایم ملک ایران سرافرازی داشت و صاحب ثروت و مکنت بود
برسالت روم تعیین فرمودند و از عنایات کامله پادشاهی موازی یکهزار تومان
شاهی عراقی در نقد و بعضی امتعه و اجناس و یراق ضروری آن سفر باو عطا فرمودند
و از فضلای این دیار قاضی معز اصفهانی بود و حکیم اردبیلی و مولانا سلطان حسین
ندوشنی یزدی که از دانشمندان روزگارند و قاضی موسی را که سابقا قاضی اصفهان
بود بعطایای ارجمند نواخته رفیق صدر مذکور کرده آینده که در آن سفر رفیق
و هم صحبت او باشند مکتوب محبت اسلوب دوستانه بسلطان احمدخان پادشاه

دوم

دوم قلمی فرموده بعضی سخنان حکمت آمیز دلارا و نکات دلپذیر حقیقت پیرا در آن درج
فرمودند و تحف و هدایاء لایقه از اقمشه حریر و اجناس طلاباف و نقره باف بانواع
مختلف و سایر امتعه و نفایس دیار عجم مصحوب درویش بیک که از سادات عظام عربی
قزوین بود برفاقت صدر اعظم مومی الیه ارسال داشتند و بقضات و متشرعین
پایه سریر عثمانی بنی مناشیر عطوفت بنیان اصدار یافت که چون حضرت واهب العطایا
کافه اهل اسلام را بمنهاج شریعت غرا و مسلک ملت بیضا هدایت فرموده پادشاهان
حوزه اسلام را بحفظ ثغور و صیانت احوال مسلمین مامور کردانیده در ماده دفع
خصومت و نزاع و اصلاح ذات البین بدانچه مقتضای شرع و موجب تقویت اسلام
و انکسار لوای کفر و ظلام و ترفیه حال مسلمین باشد از طرفین بعمل آورند و جناب
صدارت پناهی بر وجه لایق بسامان و سرانجام آن سفر پرداخته با یکصد نفس از
ملازمان و جمعی از ترک و تاجیک که برافقت مامور بودند باین شایسته روانه
مقصد گردید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ماه رجب و شعبان و رمضان را در خطه
دلپذیر تبریز بخرمی و شادکامی گذرانیده اکثر اوقات بعد از فراغ از انتظام مهام
ضروریه دولت و داددهی خلایق و انجام مقاصد و مرام سپاهی و رعیت بسیر و شکار
و چوگان بازی و قبق اندازی نشاط افزا بودند و بعد از اختتام ماه صیام چند
روز بسان عساکر ظفرنشان و عرض ملازمان رکاب اقدس و بساقیان رکاب
پرداخته رخصت انصراف بساکن و اوطان دادند و چون قلعه جدید تبریز که در
ربع رشیدی بنا شده بود باتمام رسیده بود حکم بتخریب قلعه سابق صادر شد
اطراف و جوانب او بعمارات بر طبقات خدم و حشم قسمت فرموده در عرض ده روز
قلعه بدان متانت و ارتفاع بسعی عاریان انهدام پذیرفته صفت قاعا صفصفا گرفت
و آب رودخانه را بمیان قلعه بستند سوای عمارت دولتخانه قدیم از سایر ابنیه
و عمارات و منازل که درین چند سال ترتیب یافته بود آثار نماند و ارباب مناصب
دیوان اعلا را امر شد که بدار السلطنه اصفهان رفته بسرانجام علوفه و مرسومات
لشکریان پردازند خود بنفس نفیس با معدودی از خواص اراده سیر و شکار گیلان
و مازندران بهشت نشان کرده آوازه اراده آهنگ وطن مالوف اثر در دارالملک یار فرح بخش دلگشا

کو دین نل ذکر توجه شاه فروزبخت کسری نشان بجانب مازندران وبنای شهر فرح اباد بهشت نشان

چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنوعی که مذکور شد عنان عزیمت بدان صوب معطوف داشتند وبهر محل از محال طوالش وکیلانات میرسیدند دو روز در ان مقام ارام کرفته در کمال فرح وانبساط بنشاط سیر وشکار پرداخته مسرت بخش خاطر همکنان بودند با جمعی که بعز ملازمت اشرف وهم عنانی رکاب اقدس سرافراز بودند از مخصوصان ومقربان وندما وارباب طرب وقورچیان وسایر ملازمان درکاه بدستور معین با نان سلوک فرموده هرچند اسباب معیشت کل عساکر از خوان احسان این دودمان اماده است از شمول عواطف وافزونی اشفاق ورافت متکفل مایحتاج یومی ایشان شده تا دران ولایت دلکشا اقامت داشتند روز بروز مایحتاج هرکس از سرکار خاصه شریفه فراخور حال سرانجام یافته کل رفقا از نعم وافره پادشاهی وعطایای شاهنشاهی بهره ور بودند ودر کمال شکفتکی وانبساط بولایت دلپذیر مازندران بهشت نشان رسیده قصبات دلکشا ان ولایت را بخجمی سیر وشکار طی فرموده در خطه ارم بنیاد فرح اباد که در ساحل دریای خزر واقع وقبل ازین بیطاهان موسوم بود لنکر اقامت انداخته در منازل بهشت آسا وباغات فردوس نما که طراح طبیعت ومعمار همت والای انحضرت در انجا طرح انداخته بودند مسکن ساختند وچون ان مکان نزهت بخش لیاقت شهریت واستعداد تربیت داشت زیراکه رودخانه عظیمی موسوم بتجینه رود در وسط ان بقعه ارم تمثال لما صدق روضه هاد نهرها اتصال الجریان یافته بدریا میریزد وآب دریا منظور ساکنان ان سرزمین ودر نظر نظارکیان بدایع ازبدکار زمان وزمین است همکی همت خسروانه ترتیب وتعمیران بلده مصروف داشته عمارات عالیه ومنازل مرغوبه ودولتخانه همایون واقع در کنار تجینه رود افزودند وچون در مدت اقامت همیشه فرح وسرور در خاطر نزدیک ودور در افزایش داشت ان خطه فرح بخش را بفرح اباد موسوم کردانیدند وهرسال در عمارات وباغات افزوده بازار وحمامات ومساجد وکاروانسراها بنا فرموده با تمام ان موفق واز بلده مذکور تا خطه ساری که چهار فرسخ است خیابانی طرح فرموده بنابر کثرت بارندکی وکل ولای که از خواص امکنه دریا کنار

تخصیص

بتخصیص ولایت دار المرز است خیابان مذکور را سنک بست قرار داده اند بتصاریف ایام از اطراف وجوانب طبقات انام واصناف خلایق روی امید بدان صوب اورده دران دار السرور اقامت کزیده هر طبقه وهر طایفه در طرفی منازل ومحلات طرح انداخته وتنالارها پرداخته اند بنوعی که اب تجینه رود از میان حقیقت شهر میکذرد وپل عالی بران بسته اند والیوم که این دیباچه اقبال رقم پذیر کلک شیرین مقال است وتاریخ هجری بخمس وعشرین والف رسیده بتوجه عالی همایون اعلا ان بلده طیبه از بسیاری عمارات دلکشا وباغات ونشیمن فردوس نما وکثرت خلایق رشک بلاد عالم ومصر جامع است وهمچنین در سایر قصبات انملک خصوصا آمل وساری وبارفروش ده که هریک ازان نشانی از روضه رضوان وهر قطعه رشک فرمای قطعات جنان است عمارات دلکش وباغات دلکشا طرح فرموده در کمال زیب وبها ونهایت خوبی وصفا اتمام یافته ودر هر مرحله از شوارع عماراتی جهت نزول موکب علی در غایت زیبایی ودلکشائی ترتیب داده اند ودر هیچ زمان در بلاد دار المرز از ضیق طرق وناهمواری شوارع وانبوهی بیشه وجنکل شرآمد شد نموده ومرکز سکنه انجا را نظر بر هیکل ان جانور بدیع الخلقه که منطوق کریمه وَاَنْظُر اِلَی الْاِبِلِ کَیْفَ خُلِقَت بود از صنایع بدایع قدرت ایزدی است نیفتاده وتا عرصه انمملکت بهشت نشان محل اقامت قشلاق خسروافاق کردیده از آمد شد عساکر منصوره وتردد ارباب حاجات واصحاب تجارت واهل السوق شتر بسیار دروا آب بیشمار در کل ولای هموار وتنکنای روس جبال فلک ارتفاع کثیر الاحطار ضایع ونابود کشت ازان ممر نقصان وخسران بسیار بتردد ین وعساکر ظفر نشان میرسید معمار همت والا شهریاری بتوسیع وترتیب شوارع سوادکوه که اعظم شوارع مازندران است تعلق کرفته سرکاری این کار خیر وشغل شکرف را بمیرزا تقی وزیر انملک رجوع فرموده مقرر شد که صاحب مازندران برده عمله مددنموده اجرت واقعی از عین المال دیوان بستانند ووزیر مذکور باجمعی از غلامان تابین دامن خدمتکاری برمیان استوار ساخته شروع دران خدمت کرد که در نظر عقل بسیار دشوار بل محال مینمود که کوه وآهک واجر وریک ازراه دور آورده ودر اندک زمانی ان کار باتمام رسیده ودر رودخانها ماهین شادع وپلهای عالی باجر واجر وآهک در کمال متانت واستواری تعیین وترتیب یافت وار

اتفاقات حسنه که رخ نمود تاریخ این امر عظیم است و همین نوعی که مذکور خاطر انور بود حکم شاهی
در کل دارالمرز خصوصاً مازندران باسم صواحب و اعیان عز صدور یافت و حسب الفرمان
قضاجریان کل شوارع توسیع یافت و ناهمواری های نشیب و فرازش هموار گشت و کلاو
لای از حفر خندق و ریگ کاو و نبال ریختن خشکی پذیرفته الیوم دران شوارع شتران قطار
قطار و شبانروز در رفتارند و عموم سکنه آنجا در ظل معدلت شاهانه آسوده حال روزگار
میگذرانند و از برکات قدوم میمنت لزوم منافع بسیار و فواید بیشمار رفاهیت میکردند القصه
حضرت اعلی اعلاه الله تعالی زمستان را دران بلده فردوس مقام بپایان رسانیده تا ایام نشاط
انگیز بهار بسیر و صحبت و شکار مشغول میفرمودند که کوکبه رایت نوروزی طنطنه جهان
افروزی در بسیط غبرا انداخت باقی سوانح و حالات در سال نو مرقوم قلم عنبرین پوتق
میگردد مشاهیر متوفیات که درین سال از جام اجل شربت ناخوشگوار حمات نوشیدند
ملک بیگ وزیر قورچیان عظام است که کوفت مثانه داشت بعد از زحمت بسیار
و خروج احجار منجر بسلسل البول گشت روز بروز ضعف قوت میگرفت با اینحال بدستور
سابق متردد و بلوازم خدمت قیام داشت در هنگام مراجعت از تبریز در راه ضعف
و سستی ازدیاد پذیرفته الم سوداوی هم علت میشد تا در میانج بیتاب و توان گشته
در رباط بیک پی از رباط دود و دنیا سفر عقبی اختیار نمود وی از ملکزادگان اسد
آباد من قصبات همدان بود در آغاز جوانی بخراسان رفته بعد از ترددات و تک و دو
ملازمت در سلک ارباب قلم سرکار حضرت اعلا منسلک گشته مستوفی قورچیان
عظام شده بود و در عراق بعد از قتل مرشد قلیخان وزیر قورچیان شد مرد آدمی
نیکو اخلاق بود و باشعار فارسی و ترکی ربط تمام داشت یکدو سال قبل ازین متوجه
سفر خیر اثر حجاز گشته بسعادت حج بیت الله الحرام و زیارت روضه مقدس حضرت سید
الانام سرافراز شده بود نعش او را بمشهد مقدس معلا برده در روضه منوره مدفون
گشت دیگری آقا ابوالفتح اصفهانی است که عمده ارباب قلم و محاسب مدقق سلیم النفس راست
قلم و مستوفی سرکار خاصه شاهی بود و در رکاب ظفر انتساب روانه مازندران بود که در
لاهیجان گیلان مریض گشته بعالم عقبی شتافت منصب استیفا بخواجه علی اکبر اصفهانی
که از اخفاد مشایخ آنزمان اصفهان است و پدران و برادران او در آن موضع از نجبا و کدخدایان

گوشه

گوشه خانقاه از زمره مشایخ و اهل الله طبقه ذوالنونیه بوده اند و او بسلامت نفس و صدق گفتار
و حسن کردار اتصاف دارد و تفویض یافته بین الاقران بمرتبه ارجمندی سرافراز گردید دیگری
شاه وردی سلطان کرد محمودی که حاکم بنپهل کیچ و مکران بود درین سال از بنپهل
بپایه سریر اعلی می آمد در حوالی اصفهان مریض گشته بعالم بقا پیوست شیرازی سلطان
برادرش بجای او بحکومت بنپهل منصوب گشته مقرر شد که گنجعلی خان زیک با جنود کرمان
لشکر بآن ولایت کشد و قلعه بنپهل را از دست مکرانیان مکار بیرون آورده باو سپارد
آغاز سال بهجت مآل بیجقان ئیل ترکی مطابق سنه احدی و عشرین و الف که سال بیست
و ششم جلوس همایون شاه ظل اللهی است نوروز این سال فیروز در روز سه شنبه شانزدهم
شهر محرم اتفاق افتاد یعنی آفتاب عالمتاب که مربی و مرتب ما یحتاج بنی آدم است بحکمت بالغه
الهی از باره حوت ببرج حمل تحویل نمود و طراوت ایام بهار عرصه جهان را چون دل اخوان
الصفا نور و صفا بخشید دیگر بار، شاهدان چمن که محجله نشینان عالم خاک
بودند بحکم آفریننده انجم و افلاک از زیر مغاک سر برآوردند جهان از طراوت
ایام فروردین و بهار و ترشح و تقاطر امطار تازه و تر و از نکهت عبیر آمیز ریاحین
دماغ جهانیان معطر گردید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بدستور در ولایت بهشت آسای
مازندران کامیاب دولت بودند و چون فصل نشاط افزای بهار سپری گشته موسم
آن دیار روی بگرمی نهاد اراده تماشای جشن و سور و عشرت و سرور ریچه که معتاد
مردم گیلان است از خاطر خطیر سر زد، رسم مردم گیلان است که در ایام خمسه مسترقه
هر سال بحساب اهل تنجیم املک بعد از انقضای سه ماه بهار قرار داده اند که در میانه
اهل عجم روز آب پاشانست بزرگ و کوچک و مذکر و مونث بکنار دریا آمده در آن
پنج روز بسور و سرور می پردازند همگی از لباس تکلف عریان گشته مهجلت با اهل
خود بآب در آمده با یکدیگر آب بازی کرده خمسه مسترقه را بطرب و خرمی میگذرانند
والحق تماشای غریبی است القصه موکب همایون از فرح آباد بدان صوب در حرکت آمده به
قصبه دود سیر از اعمال رانکوه گیلان که این صحبت بهجت فزا منعقد شده بود رسیده
تماشای آن سور و نظاره گران نشاط و سرور بودند در گیلان بهزاد بیگ وزیر آنجا بنا
بر ظهور بعضی تقصیرات سابق و لاحق مواخذ و مغضوب گشته تحصیل بقایا و تحقیق

وجوه دیوانی ایام عمل او بشاه‌وردی بیک یساول صحبت ماهرلو و لطیف خان بیک دوالدار
مرجوع گشت و از انجا اراده سیر دار الموحدین قزوین فرمود از راهی که چون دل بدگاه در ان
مکان بهجت افزا بتخصیص عمارت دلپذیر موسوم بعمارت نو که احداث کرده معمار همت بلند
اساس شاهی است عشرت پیرا بوده در میدان سعادت بچوگان بازی و قپق اندازی نشاط
افزا بودند درین سال حکومت دار الموحدین قزوین بسلطان خان ولد شاه علی میرزا استاجلو
که همشیره زاده حضرت شاه جنت مکان و خود بمصاهرت این دودمان سرافراز بود
تفویض یافت اما مشار الیه باغوای ملازمان خسیس نادان عمل اعمال را اجاره کرده دخل
در کل مهمات کرد انجا و در اندک روزی مردم ان ولایت از بد سلوکی و قوت طامعه کاملا او
و کارکنانش بفریاد آمدند و حضرتش مورد مواخذه و مصادره گشته ناد و سال درازاد
سوء اعمال عمال در قید سلاسل و اغلال بود و موکب همایون فال از انجا بفیروزی و
اقبال بدماوند تشریف برده از راه ییلاق لار و فیروزکوه بقصد زیارت استان
ملایک اشیان حضرت امام الجن والانس بجانب مشهد مقدس معلی مزکی در حرکت
امدند **ذکر توجه موکب همایون بجانب مشهد مقدس معلی و توسیع صحن مبارک
و احداث خیابان و عمارات عالیه و اجراء میاه و غیر ان** چون تراب عتبه علیه
سلطان روضه رضا اعنی حضرت اعلی با جهان جهان شوق و عالم عالم ارادت حسن
اعتقاد بمشهد مقدس معلا رسیده بسعادت زیارت و طواف آستان سدره نشان
امام ثامن امام رضا علیه السلام مشرف شدند رای جهان آرای که بمعموری اقطاع و ابادانی
اصقاع و تعمیر بقاع در بلاغ مقصود و بیمکی نیت خیر امنیت بدان مقصور است بتوسیع
صحن مبارک روضه مقدس متعلق گشت چون صحن سابق در نظر همت والا تنگ و حقیر
می‌نمود و ایوان میرعلیشیر که درگاه روضه مطهر از انجاست در جانب جنوبی صحن واقع
شده روی بشمال دارد و در یک گوشه صحن افتاده بغایت بی‌نما بود و طبع سلیم
و دانش مستقیم انحضرت که دانش آموز مهندسان فنون بدایع است اقتضا ان کرد که
عمارت سابقه جانب شرقی را که انهدام پذیرفته بود برداشته اتمام صحن نماینده بنوعی
که ایوان مذکور در وسط حقیقی واقع شود و ایوان دیگر در مقابل ان که جانب شمالی صحن
و روی بجنوب داشته باشد و دو ایوان دیگر در طرف شرقی و غربی کشیدند تا صحن

بیت

بیت المعمور مشتمل بر چهار ایوان بلند ارکان بوده باشد و خیابانی از دروازه عراق تا
تا شرقی طرح فرمودند که از هر طرف بصحن مبارک رسیده از میان ایوانها بگذرد و چون
ساکنان مشهد مقدس معلی و زوار روضه متبرک از قلت آب در عذاب بودند آب
از انهار چشمه جلست و قنوات مجددا احداث کرده انحضرت بشهر آورده نهری
در میان و حوضی بزرگ در وسط صحن موسع مذکور احداث فرمودند که آب از حوض گذشته
بخیابان شرقی طرف پایین پای مبارک جاری گردد معماران مهندس و استادان چابک
دست شروع در کار کرده در اندک وقتی فرموده‌ها بر کاری حکام مشهد بنوعی که مکنون
خاطر انور بود در کمال زیب و بها و خوبی و صفا انجام پذیرفت الیوم ان بلده طیبه اولا
از فیوضات مرقد منور حضرت امام مفترض الطاعه و ثانیا از توجهات خاطر اکسیر اثر
تراب عتبه الرضا اعنی حضرت اعلی معمورترین بلاد خراسان و رشک روضه رضوانست
و محسن متوجه تعمیر مزار متبرک خواجه بزرگوار خواجه ربیع الخثیم که در یک فرسخی شهر
واقع است عمارت مرغوب طرح انداخته در زیب و زینت ان مبالغه عظیم فرمودند و
احیای عمارت قدمگاه را که در نیشابور واقع و از غایت شهرت محتاج بیان نیست
فرموده در دامنه کوه واقع شده آب از بلندی می‌ریزد و فوارها قرار داده از درگاه
عمارت تا نیم فرسخ که سمت راه و شارع عام است خیابانی طرح فرمودند که آب از دو طرف
ان جاری و درختان در اطراف ان غرس شود و در وقتی از اوقات کمینه را که متوجه
زیارت روضه مقدس بود عبور بان مکان شریف واقع شده از غایت خوبی و خرمی
مکان و شیرینی عمارت و زیب و زینت ان زبان قلم از توصیف انها عاجز است هر چند
در ان حوض رود به تکلف و عبارت آرایی مجمول خواهد شد بنابران زبان بیان
از تقریر ان کشیده داشت و وصف انرا بتقریر بینندگان گذاشت امید که مثوبات
آن بروزگار فرخنده اثار همایون عاید گشته موجب افزونی عمر و استدامت دولت
گردد آمین یا رب العالمین القصه انحضرت تا نه روز در مشهد مقدس بدعا و زیارت
و خدمات روضه مطهر پرداخته مطالب و مقاصد ارباب حاجات را بتوسط دیوانیان
بانجاح مقرون ساخته دوازدهم بیرون آمدند حسین خان شاملو بیگلربیگی خراسان
از هرات باستعدادی بقصد ملازمت اشرف امده در حین مراجعت که حوالی مزار خواجه

بزرکوار بخیم دولت واقبال بود دیکربار ه دیده اخلاص بکحل الجواهر تراب اقدام همایون روشنایی
افزود وچند روز دیکر در ملازمت اشرف کذرانیده مشمول عنایات والطاف رخصت
انصراف یافت درین سفر خواجه آصف نهاد وخواجه جلال الدین اکبر غوریانی که از کهن کابس
واعیان دور کار دست بنابر حسن سلوک کم طمعی وکاردانی واقدام خدمات شایسته بمنصب
جلیل القدر وزارت کل خراسان منصوب کشته بدین مرتبه والا سربلندی یافت واز انجا
عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه دشت بجرایان سیرکنان وشکارم
افکنان بدار المؤمنین استراباد رسیدند چند روز بداد دهی وانجاح مقاصد ارباب
حاجات انملک توجه فرمود • فریدون خان حاکم انجا کما ینبغی بلوازم ضیافت وخدمت
پرداخت واز انجا بعزم قشلاق مازندران داخل خطه ارم بنیاد فرح اباد شد عمارت
قصبه شریفه اشرف مازندران بهشت نشان در همین سال معمار همت والا وطراح
طبع همایون که دست آموز چندین صنایع وبدایع کارخانه ایزدیست در قصبه شریفه
اشرف از قصبات مازندران که بولایت بجهار موسوم وبدار المؤمنین استراباد اقرب
وفی الحقیقه بنزاهت وخرمی اشرف که امکنه ان ولایتست عمارت عالی جهت نزول همایون
طرح انداخته حمام وبیوتات وتالارها بران افزوده واستادان چابک دست در اندک زمین
بلند وپست حسب الفرموده فرمانده زمان شروع درکار کردند ومولانا محوی دیشی
کیلانی این قطعه در تاریخ بنای عمارت اشرف بنظم آورده • تاریخ خسرو آفاق شه
کامیاب • ان محک باطن مرخوب ورزشت • کرد چو در اشرف مازندران • طرح
بنائی بصفا چون بهشت • اراده اقبال زفیض قدم • آب وکلش با کل عنبر سرشت •
دست سعادت پی تاریخ ان • بر در او دولت اشرف نوشت • چون امکان شریف
از جمیع جهات متمایز اسمش سمت ظهور دارد وقابل تربیت بود رفته رفته بتوجهات
اشرف شرافتش افزود وباغات وبساتین جنت آیین مشتمل بر عمارات وحوض خانها
در کمال زیبایی ودلکشایی ترتیب یافته ابهای خوشکوار از کوه بلند بحیاض کوثر آیین
در باغ ارم تزیین آورده فوارها بفنون غریبه وصنایع بدیعه از میان هر حوض زبان
شعله نارکه سر بکره اثیر کشد وپا چون کل عنوان که اتشیا ازان از باد وطر سازند در
فوراست وچون اکثر اوقات در زمان اقامت مازندران ان قصبه لطیفه مسکن
شهریار

شهریار کامرانست مقربان وملازمان رکاب اقدس نیز منازل مرغوب عمارت نموده
اند واکنون ان قصبه نیز شهری بزرک وبمیامن تربیت ان حضرت از بلاد مشهوره است
وقایع متنوعه از سوانحی که درین سال بظهور پیوست کشته شدن محمد خان قزاقلر
حاکم کوری است با چند نفر از اقایان معتبر بدست ازناوران کارتیل مردم لوارصابخان
سبب قتل او انکه همیشه طایفه قزاقلر بنا بر قرب جوار کاهی بر علانیه وظاهر و
کاهی بر سبیل دزدی ولختفا بنهب وغارت واسیر نسا وصبیان کرجیان کارتیل
اقدام مینمودند وبدینجهت عموم کرجیان از طایفه مذکوره کینه در دل داشتند
در زمان تسلط رومیه که جعفر پاشا از تبریز بر سر همایون خان لشکر کشیده بکجیان
آمد نظر سلطان پدر محمد خان که از ین دولت روکردان شده بر رومیان پیوسته مرتبه
پاشایی یافته بود ومردم او که کرکان ان سرزمین بودند قلاوزی لشکر روم کرده
همایون خان را کرفته بجعفر پاشا سپردند فیما بین بمقتضای توارث کلفت وعناد
موروثی واقع بود درین اوقات که محمد خان عز بساط بوسی اشرف دریافته
ودوستی وسلوک دارند لوارصابخان با او کفتکوی مصلحت بمیان آورده طرح
ضیافت انداخت واو را با خواص ومعتبران طلب داشت واو اجابت دعوت
کرده بمجلس مهمانی رفت لوارصابخان وکرجیان با او غدر کرده در مجلس بقتل او و
رفقا اقدام نمودند هر چند محمد خان مستوجب ان بود زیرا که طبیعتش بنفاق سرشته
از صدق وراستی بهره نداشت وقدر شفقتهای شاهی ندانسته همواره میانه او و
سردار ام روم ورومیه مراسلات دوستانه وقوع یافت وفی الحقیقه مکافات
کفران نعمت این دولت وجزای عمل یافت اما لوارصابخان وکرجیان نیز عنقریب بشامت
غدر که با دوست ودشمن منهی ومذموم است کرفتار آمدند حضرت اعلی شاهی
ظل الهی بنابر مراعات سلسله ظاهر واقتضای مصلحت اندیشی که بهمین شیوه
فرمانروایان عالم مسور دست مصطفا برادر او را بر رتبه وامارت قزاقلو سر افراز
فرمودند وایل مذکور بدین عطیه ارجمند مسرور وبشفقت شاهانه مستظهر و
امیدوار شدند ساخته دیکر رفتن سارو سلطان بیکلربیکی حاکم سارو قورغان وکاو
رود دست بوسر اکرادیانه در قضایای سابقه مذکور شد که اسکندر بانه ن

چون قراچیوق از خدمت اشرف رخصت انصراف یافته باکاه خود رفت وبدستور
طریق بغی وعصیان سلوک داشته از اکراد بانه دران حدود بی اندیشه ماصدور میافت
سارو سلطان بافوجی از مبارزان جنود شاملو متوجه تادیب ان کروه مخذول کشت
اکراد بانه بعد از ستیز وآویز از مقاومت عاجز آمده روی بگریز آوردند سارو سلطان
قلعه اسکندر رابدست آورده تا قریب بهفتصد نفر ازان قوم تبه روزکار دیار
عدم فرستاد وبقیة السیف آواره دیار ادبار شدند سانحه دیگر انکه درین سال
رستم محمد خان ولد ولی محمد خان که در هرات می بود بی اجازت حسین خان بیکلربیکی
انجا پوشیده وپنهان باغوای اوزبکان بغرجستان رفت سبب رفتن او اینکه
جمعی از اوباش اوزبکیه نااعتماد بر سر او جمع آمده بودند وحسین خان بنابر عدم
اعتماد ورعایت جانب احتیاط ایشانرا در بیرون شهر جا داده بود وپادشاه زاده
از ایشان جدا نمیشد یکدو مرتبه اراده رفتن غرجستان کردند از بیوفائی اوزبکیه
اندیشیده بردن تجویز شاهزاده نمیکرد وبهمراه نمودن جنود قزلباش بی رخصت
همایون دلیری نمیتوانست نمود تا انکه شبی علی الغفله پادشاه زاده را طوعا او کرها
برداشته بر طریق فرار وایلغار بطرف غرجستان رفتند وحسین خان از بیم خطاب
وعتاب شاهی که مبادا محمول بر غفلت او کردد اندیشناک کردید اما چون پادشاه
زاده بغرجستان رسید مردم انجا برحسب فرمان همایون در باب خدمت ورعایت
جانب او که بدیشان رسیده بود مقدم او را کرامی داشته اطاعت وانقیاد بظهور
آوردند باتفاق بر سر جمعی که بدولتخواهی والی بلخ با او خلافی ورزیدند رفته تاخت
وغارت کرده اموال فراوان بدست آوردند وبجهت حسین خان الوش یغما فرستاده
مجددا اظهار اخلاص ودولتخواهی وپاس حقوق مراحم شاهی نموده عذر رفتن بدین نهج
خواسته بود که چون بهادرانی که جمع آمده بودند در تردد وسوادی که معتاد طایفه
اوزبکست مبالغه مینمودند وجناب خان تجویز نمیکردند بنابر ابرام ان جماعت مقید
برخصت وطلب کومک نشده رفتیم وهرگاه حادثه روی نماید که اقامت درین دیار
نتوانیم نمود باز ملجا ومرجع ما درگاه عرش اشتباه شاهی وممالک محروسه شاهنشاهی
است خاطر حسین خان فی الجمله اطمینان یافته حقایق احوال را معروض درگاه جهان پناه

عرضی نمود وشرح رفتن رستم محمد خان بر سر بلخ وبازامدن بهرات در سال ایت ئیل توشقان
کلک نکته نگار خواهد شد سانحه دیگر عبرت گزین که در اواخر این سال بظهور امد
مغضوب کشتن الله قلی بیک قورچی باشی قاجارست که مزاج مبارک اشرف از وی منحرف
کشته در فرح اباد بهپری بیک مشهور بدیر اپری قراماناو کبرانیدند مشارالیه بسیار
معتبر ومعتمد شده بود بشفقتهای بیش از حد وقیاس شاهی وحسن خدمات
تکیه کرده سخنان گستاخانه در خدمت اشرف بسیار میگفت وظرافتهای بلند
که باامینان دولت وارباب عزت هرچند از شمول عاطفت رخصت ان داشته باشد
نسبت ندارد وبسیار میکرد واز مدلول این معنی که بیت شاه اگر لطف بیعدد
داند ٭ بنده باید که حد خود داند ٭ تجاهل ورزید وحضرت اعلی ان ظرافتهای بی
اندازه را بشکفته طبعی وکوچک دلی وبی تکلفی گذرانیده بشاشت وخرمی بیشتر
مینمود وچون مکنان خبری در ته کار نداشتند سبب انحراف مزاج اشرف
گستاخیهای او را می پنداشتند اما انچه درباره او بعد از گرفتاری مکرر بر زبان
مبارک جاری شد لفظ نمک حرامی وبدباطنی بود الله قلی مذکور اگرچه مرد کاردانی
بود اما بغایت دنیاپرست وبجمع مال وبسیاری ملک وعقار حریص بود چنانچه متملکات
وما یعرف او بهشت هزار تومان رسیده بود واز بیم انکه مبادا تزلزلی بحوالش راه
یافته او واولادش تمتعی ازان نیابند بخیال تباه واندیشهای باطل افتاده
ظاهرا بامرشد وولی نعمت بد دل شده بود ومالی که دل دران بسته بسبب ان
بد دل شده بود بدفعات بحصول موصول کشته بغازیان وارباب اخلاص قسمت
یافت چون سیاست وقلع وقمع سلسله او در خاطر حق گزین رسوخ یافته بود
دیدهای مدبین او وپسرانشرا از دیده عاطل ساخته بالاخره عبرة للناظرین
در زیر چوب محصلان کشته کردید بیت هست این دو بینی زهوس ٭ قبله
عشق یکی باشد وبس ٭ اینهمه جمع مال وافزونی ضیاع وعقار که سرمایه کفران نعمت ونمک
حرامی کردیده بباد بی نیازی رفته از نتایج بی اخلاصی بهره نیافتند واصلا
اثار خیری از وبظهور نرسید اری شعر با ولی نعمت ار برون ائی ٭ کر سپهری
که سرنکون ائی ٭ وهم درین سال عیسی خان ولد سید بیک ابن معصوم بیک

صفوی که برتبه والا مصاهرت اشرف سرافراز است از مرتبه یوزباشیگری بدرجه
بلند ایالت ترقی نموده بود منصب رفیع القدر قورچی باشیگری بدو تفویض یافت و
الحق جوان خلیق آدمیست باوصاف حمیده آراسته و بفهم و فطرت و اخلاق حسنه پیراسته
شایسته دولت و سزاوار تربیت است متوفیات که درین سال سفر عالم بقا نموده‌اند
یکی نور محمد خان اوزبک ولد ابو المحمد خان بن دین محمد خان بن الوش خان که نژادش بشیبان
جوجی بن چنگیز خان بود و همچنانچه سبق ذکر یافته در دار الملک شیراز اقامت
داشت و در ظل رافت و عاطفت شاهانه روزگاری بفراغت و عافیت می
گذرانید و هر روز یکتومان زر شاهی عراقی بخرج الیوم او شفقت شده بود درین
سال جهان فانی را وداع نموده در دار الملک آخرت منزل گزید دیگری از متوفیات
افضل الفقها و المجتهدین فی الزمانه مولانا عبد الله شوشتریست که چند سال
بود از نجف اشرف بدیار عجم آمده در دار السلطنه اصفهان اقامت داشت و همواره
انوار توجه و التفات شاهانه بر وجنات احوالش تافته معزز و گرامی بود در روز
جمعه بیست و چهارم شهر محرم الحرام اندک عارضه بر وطاری گشته در روز شنبه
میر محمد باقر داماد و شیخ لطف الله جبل عاملی که مدتی بود که بجهت مباحثات علمی
و مسایل اجتهادی فیما بین عناد نقادی ارتفاع یافته بود بعیادت او رفتند جناب
مولانا با این هر دو بزرگوار معانقه کرده در کمال شکفتگی صحبت داشتند شب یکشنبه
بیست و ششم وقت صبح بعد از اقامت صلوة اللیل و نوافل بیرون آمده که ملاحظه
وقت نماید در باز گشتن از پای در افتاده بی آنکه با مخلوقی تکلم نماید لبیک حق را
اجابت نموده مرغ روح پر فتوحش از قفس بدن پرواز نموده باعلی علیین شتافت
رحمة الله علیه جناب مولانا در کمالات نفسانی و تقوی و پرهیزکاری و ترک
مستلذات دنیا درجه عالی داشت از ماکول و مشروب بسد رمق قناعت نموده
اکثر ایام صایم بودند بشوربای بی گوشت افطار می نمودند و قریب بسی سال در نجف
اشرف و کربلای معلی ساکن گشته در خدمت مجتهد مغفور مولانا احمد اردبیلی
بسر برده از خدمتش اکتساب فضایل و استفاده مسایل می نمود و گویند که از مولانا
مذکور اجازه نماز جمعه و جماعت و تلقین مسایل اجتهادی یافته بود در روز وفاتش

اواز

آواز ناله و نفیر صغیر و کبیر خلایق باوج آسمان میرسید اشراف و اعیان سعی مینمودند که بتیمن
و تبرک دستی بزیر جنازه مغفرت اندازش رسانند از غلوی خلایق میسر نمیشد در مسجد
جامع عتیق اصفهان باب چاه غسل داده در همانجا جناب میر محمد باقر داماد و سایر
فضلا و علما نماز کردند و چند روز در مزار فایض الانوار امامزاده واجب التعظیم و التبجیل
امامزاده اسمعیل علیه و آبائه التحیه بود از آنجا نقل کربلای معلی شد ارباب استعداد
تاریخهای مرغوب در سلک نظم کشیدند از جمله میر محتشمی نفرشی تاریخ ۱۰۲۱
از مقتدای شیعیان ؛ یافته دیگری مص حیف از مقتدای ایران حیف ؛ جسته
شیخ محمود نام عرب جزایری مص مات مجتهد الزمن گفته دیگری از متوفیات
محمد بیک شاملوست که از زمره مقربان بساط اقدس و مجلسیان اشرف بود در مازندران
بیمار شد حکیم سلمان شیرازی معالج او بود المعالجه او عمل نمینمود و غالبا نحکیم بجهت
ترک طبیبان عمل کرده اغذیه نامناسب بکار میبرد و پرهیز میکرد رفته رفته مرض روی
باشتداد نهاده تا آنکه در اول زمستان بجهان جاوید شتافت حضرت اعلی
از عواطف خسروانه متوجه تکفین و تجهیز گشته او را بمشهد مقدس معلی فرستاده
در روضه متبرکه مدفون کردند در بر مشروطی باز ماندگان نوازشات بظهور آوردند
مشار الیه صاحب ثروت و مکنت بود املاکی که داشت وقف خیراتی نموده بود چون
فرزندی نداشت متروکاتش حسب الارث شرعی به برادر اعیانی او وحید در سلطان
ایشیک آقاسی باشی حرم علیه عالیه تعلق گرفت گفتار در قضایای اودئیل ترکی
مطابق سنه اثنی و عشرین و الف و بعضی موافق سنه ثلاث و عشرین و الف که
سال بیست و هفتم جلوس همایون شاهیست نوروز سعادت افروز این سال در روز چهارشنبه بیست
و هفتم شهر محرم الحرام سنه ثلاث و عشرین و الف اتفاق افتاد خورشید جهان
آرا بعد از انقضای نه ساعت و ده درجه و دوازده دقیقه روز زمستان از برج حوت
بمنزل عز و شرف یعنی برج حمل تحویل نموده آثار بهار خجسته آثار رسید بیت
جهان تازه شد از نسیم بهار ؛ در و دشت شد سر بسر لاله زار ؛ ز گلگشت گلزار
عنبر سرشت ؛ زمین و زمان شد چو باغ بهشت ؛ حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در روز
جمعه بیست و نهم که خروج الشعاع شده سه روز از نوروز گذشته بود حضرت اعلی از م

بلده طیبه فرح آباد بسعادت و اقبال بجانب دار السلطنه اصفهان در حرکت آمده در ساعت
سعد وارد خطه جنت نشان شدند اکابر و اهالی بسعادت تقبیل بساط بوسی سرافراز
گشته دیده امید شان از مشاهده طلعت همایون روشنی افزود اهل حرفت و ارباب
صناعت و تجار بازار و قیصریه و چهارسوق را آذین بستند و جشن نوروزی
باین مقرر در نقش جهان وقوع یافته چند روز کافه خلایق بعشرت و شادکامی گذرانیدند
و حضرت اعلی در ازای خدمات اهل صفهان که مستحسن طبع همایون شده بود مال سه
ساله ارباب و رعیتی کل آن ولایت و ده یک محصولات رقبات دیوانی آنجا را که تخمینا
زیاده از پانزده هزار تومان شاهی عراقی میشد بارباب و رعایا و زارعان املاک دیوانی
انعام فرمودند و این عطیه و الاعلاوه سایر عطایا گشته موجب دعای خیر کافه خلق آنجا
گردید **ذکر فتح قلعه بن فهل از ولایت کیج و مکران** از سوانح اقبال که در اوایل این سال
بظهور پیوست فتح قلعه بن فهل کیج و مکران است که گنجعلی خان حاکم دار الامان
کرمان بآن مامور شده بود و او حسب الفرمان قضا جریان با لشکر کرمان و سرداران
قبایل آن ولایت رفته قلعه مذکور را محاصره نمود و در هنگام فرصت از اطراف و جوانب
قلعه هجوم آورده یورش کردند ملک شمس الدین ولد ملک دینار والی آن ولایت و سایر
محصوران از مصادمه عاجز گشته دست از محاربه قلعه کوتاه کردند و غازیان دیگر بر
قلعه استیلا یافته مسخر و مفتوح گردانیدند و ملک شمس الدین با فرزندان و متعلقان
بدست در آمده مصحوب معتمدان بدرگاه سپهر نشان فرستادند و در دار السلطنه
اصفهان بنظر اشرف در آوردند گویند عموم مردم آن ولایت شافعی مذهب اند چون
ملک شمس الدین دعوی سیادت و تشیع و دوستداری اهل بیت طاهرین مینمود مراحم
خسروانه شامل حال او گشته مقرر شد که بدار الامان کرمان رفته با کوچ و متعلقان
در آن ولایت بزراعت و زرکاری گذرانند اما چون بکرمان رسید دست از حیات ملک
بدن نیز کوتاه کرد و بدار الامان ملک عقبی شتافت طبقه ملوک کیج و مکران از پادشاهان
جهان جز نامی نشنیده بودند هرگز از آن ملک بیرون نیامده دست حوادث زمان بگریبان
دولت ایشان نرسیده بود و از سفاهت و بعقل قاصر تصور مینمودند که خلاصه معموره
جهان ولایت کیج و مکران است و آن سلسله پادشاهان بزرگ عظیم الشان اند

که سایر سلاطین عالم را با ایشان رتبه برابری نیست و لهذا شاه شاهان شمس
الدین نقش نگین او بود اما از اجداد ایشان ملک دینار ماضی که والی ولایت کیج و
مکران بود از خرد بهره داشته از مقام تکبر و بزرگی فرود آمده از حقارت نفس این
بیت نقش نگین بود **بیت** خدا وند اجهان گر نبودی ملک بسیاری ؛ ندادی کیج
مکران را چنین ارزان بدیناری ؛ اگرچه سخن شناس داند که این معنی نیز هم شعر بر
بسطت ملک و بزرگی اوست **گفتار در آمدن ایلچیان و پادریان فرنگ بدرگاه عالم پناه**
درین سال ایلچیان و چند نفر از پادریان فرنگ که عبارت از دانشمندان و رهبانان
نصاری است از جانب پادشاه اسپانیه که بزرگترین پادشاهان فرنگستان است
بپایه سریر اعلا آمده در نقش جهان اصفهان بسعادت بساطبوس شاه جهان
سرافراز شدند و تحف و هدایا گذرانیدند و ادای تحیت و رسالت کرده بعنایات
خسروانه سرافرازی یافتند چون سلاطین مسیحیه و فرمان روایان ممالک بعید
همگی با حضرت اعلی همایون شاهی ظل الهی ابواب الفت و آشنائی مفتوح داشته
فیما بین طریق مراسله و آمد شد مسلوک است لهذا قبل ازین دنگیز بیگ یوزباشی
روملو را که موجب زبان سخندان بود برسم رسالت بجانب فرنگستان فرستاده
بودند در آن ولایت از قوت طامعه و امساک طبیعت بعضی اعمال زشت که مرضی اشرف
نبود و نیست از و بظهور آمده بعرض اشرف رسیده بود درین وقت که عود
نموده با ایلچیان مذکور بملازمت رسید همان لحظه مغضوب گشت هر چند خواست
که بسخن در آمده عذری چند در خطایای خود گوید او را بسخن نگذاشتند و
شحنه سیاست بفرمان قهر پادشاهی مثله کرده سرنگون از دار عبرت آویخت
و بعقوبت و رسوائی که کس مبیناد راه عدم پیمود از اعمال قبیحه اش یکی آنکه در الکاء
کوه بتکلیف بورزه حاکم آنجا که میر بحر بنادر فرنگستان مهر اشرف از سر کتابت پادشاه
اسپانیه برداشته کتابت را گشوده او را از مضمون مکتوب آگاه کرده بود و این
بی دیانتی در خدمت سلاطین خطای عظیم است و زبان باسرار پادشاهان گشودن
گناه بزرگ دیگر آنکه رسم قدیم است که ایلچیان طبقات سلاطین عصر بهر ولایت روند
باسرار پادشاهان گشودن ملبس بلباسی که عرف و عادت مالوف خود است بوده در کل

مواد بطور خود سلوک نمایند و در هیچ عصر و زمان پادشاهان جهان با ایلچیان احترام و عزت
و عادت مستمره تکلیف نکرده اند و رسم و قاعده نبوده در وقتی که دنکیز بیک در پای
تخت پادشاه اسپانیه بوده زوجه پادشاه فوت شده و پادشاه و معارف سپاه
در تعزیه ملکه بعرف و عادت خود سیاه پوش بوده اند او نیز بنا بر خوش آمد پادشاه
و طمع یکدست لباس فاخر بی آنکه تکلیف کنند سیاه پوش بود و بایستی که اگر او را بان
مکلف سازند جواب گوید بحمد الله سر مبارک پادشاه و ولی نعمت من سلامت است
مرا چه لایق است که لباس سوگواری بپوشم و این عذری بود لایق مستحسن دیگر آنکه مکتوبی
که بریم پاپا که خلیفه ملت عیسی و جانشین اوصیا حضرت مسیح علیه السلام است نوشته
مصحوب او ارسال یافته بود مکتوب مذکور را بشخص تاجری داده مبلغی از و گرفته
بود که تاجر خود را دنکیز بیک نام نهاده مکتوب بدار الخلافه فرنگستان رسانده و از ان
تمتع یابد و این مقدمه نیز امری بود ناپسند بایستی که اگر فی الواقع رفتن ان بان ولایت
تعذری داشت و وصول بان سرزمین صورت نمی بست مکتوب را باز آورده و
حقیقت عرض کردی او تعظیم نامه و مکتوب منظور نداشت و فی الحقیقه بعرض بیع
در آورده بتاجر مجهولی داده این مقدمه را سهل انگاشت اما اعظم خطایا که موجب
سیاست لغلیان بود این است که با ملازمانی که همراه برده بود چندان بد سلوکی
مینمود و در آزار ایشان میکوشید که چند نفر بدین ترسائی راضی شده از استخلاص
جور او ملت نصارا اختیار نمود در فرنگستان مانده بودند داری مصرع از جور بود
که مرد بی دین گردد غیرت اسلام اقتضای سیاست او کرد و بجزا و سزا رسید

ذکر مراجعت قاضی خان صدر از رسالت دوم و آمدن ایلچی خواندکار جهت استقرار مصالحه و اختلال آن بحکمت الله عالم الغیب والشهاده

از سوانح و وقایع این سال مراجعت قاضی
خان صدر است از ایلچی گری و آمدن مصطفی پاشا منهوی با ایلچی چاوش باتفاق
او شرح واقعه آنکه در طی وقایع سنه تنکوزئیل مطابق الف و عشرین تحریر پیوست که
که حسب الاستدعاء نصوح پاشا وزیر اعظم صدر معظم قاضی خان الحسنی را بجهت
تاکید امر مصالحه بروم فرستاده شد و او در دربار بکو نصوح پاشا رسید بعد
از ملاقات و شرایط اعزاز و احترام و تقدیم تواضعات رسمی که از طرفین بوقوع پیوست

باتفاق

باتفاق روانه جانب قسطنطنیه شده بمعنان یکدیگر طی مسافت نموده چون
بپایه سریر سلطنت مصیر خانواده عثمانی رسیدند نصوح پاشا بشهر درآمده
بخدمت سلطان احمد خان پادشاه رسید و حقایق حالات و شمه از صفات نسبی
و حسبی و عظم شان قاضی خان عرض کرده روز دیگر جمیع پاشایان و امرا و اعیان
دولت و عموم خلایق استقبال کرده در کمال توقیر و احترام بشهر در آوردند و رفعتا
بنوعی که رسم و قاعده بود بوساطت وزیر اعظم مذکور او را بحضور پادشاه کرده
ادای سفارت و رسالت نمود تحف و هدایا که فرستاده از جانب پادشاه نیز
زیاده از ایلچیان عظام سابق توقیر و احترام یافت و چند گاه که در استنبول بود
وزرا و پادشایان و مفتی و علما و قضات و متشرعین بدیدن آمده در باب مصالحه
گفتگو مینمودند و بعضی مناقشات سپاهیانه از طرفین میکردند بعد از قیل و قال
بسیار مصالحه برنهج قانون زمان حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان قرار
یافت و ایلچیلو چاووش را برسالت تعیین کرده با مکتوب محبت اسلوب و
تحف و هدایای لایقه باتفاق قاضی خان روانه کردند و ایشان در دار السلطنه اصفهان
بپایه سریر اعلی رسیده سعادت بساط بوسی دریافتند و تحف و هدایا که مصحوب
ایلچی مذکور ارسال شده بود بنظر انور در آورده منظور انظار عنایات خسروانه
گردید و چون از جانب خواندکار تعیین سنور سرحد طرف آذربایجان بعهده
محمد پاشا بیگلربیگی وان و طرف عراق عرب بعهده محمود پاشا بیگلربیگی بغداد ولد
جغال اغلی شده بود که باتفاق معتمدان اینطرف بدستور زمان مذکور بقطع رسانند
حضرت اعلی نیز قطع سنور آذربایجان را منوط بصلاح و کاردانی امیر گونه خان بیگلربیگی
نخجوان و سعد کردانیده طرف بغداد را بعهده مقرب الحضرت مهدیقلی میراخور باشی
چغتای فرمودند و چون از زمان مصالحه پادشاهان رضوان آشیان مذکور
مدتی مدید و عهدی بعید گذشته بتصاریف زمان و انقلاب دوران اختلال
بسیار در ان واقع بود از جمله گرجستان مسق و قلاع اخسقه که در صلح سابق داخل
سنور رومیه بوده و اکنون در تصرف منسوبان این درگاه است و تخلیه و تسلیم
انها از طرفین دشوار اولی اینست که حین عقد المصالحه آنچه در تصرف منسوبان

هرطرف باشند کماکان مستمر بوده از جانبین مضایقه در انها نشود و بفرستادگان شفاهی
فرمودند که اینطریق را مرعی داشته سنور و سرحد بدین قاعده قرار دهند که رفع ماده
خصومت و نزاع بالکلیه شده امور جزئیه را موجب تعویق کلیات نسازند و امیرگونه
خان حسب الفرمان همایون بآیین شایسته بیلماس رفته محمد پاشا نیز بدانجا آمده تا دو
ماه اوقات درین گفتگو صرف نموده برنهجی که مسطور گشت سنور و سرحد تعیین یافت و سنور
نامچه نوشته مشخص بمهر محمد پاشا و سنجق بیگیان سرحد و اعیان روم به امیرگونه خان دادند
و صورت آن بمهر امیرگونه خان و امرا اینطرف به محمد پاشا سپرده از یکدیگر جدا شدند اما
محمود پاشا چون در طرف بغداد عربستان اختلاف بیشتر بود تشخیص آن نتوانست داد
از طرفین موقوف ماند تشخیص نیافت بالاخره بافساد مفسدین خصوصاً اکرچیان و اکراد
قضیه صلح برهم خورده در آن هنگام صورتی نیافت و دیگر باره از جانبین نیران فتنه اشتعال
پذیرفت چنانچه از سیاق کلام این مدعا بوضوح می‌پیوندد **گفتار در رفتن رستم محمد خان بن
ولی محمد خان از غرجستان بتسخیر بلخ و منهزم بازگشتن بنور شر طبع و مذاق تلخ**
در اوایل این سال امام قلی خان بادشاه اوزبک از بخارا بدفع فساد لشکر قزاق که بر تاشکنت
مستولی شده متعرض حواشی مملکت سمرقند نیز میشدند عزیمت سمرقند نمود و برادر خود
نذر محمد سلطان والی بلخ را بمعاونت طلب داشت و او بموجب آنکه رستم محمد سلطان در
غرجستان نشسته در کمین بلخ و منتهز فرصت است از رفتن تقاعد ورزیده جواب داد
امام قلیخان در طلب او مبالغه بسر حد افراط رسانید تا آنکه نذر محمد سلطان بتکلیف برادر
جمعی کثیر از لشکر بلخ بکومک برادر روانه سمرقند کرد ایشان و خود نیز از آب عبور کرد و رستم
محمد خان در غرجستان خبر رفتن نذر محمد سلطان و لشکر بلخ استماع نموده با سواری سه هزار
کس که بر سر او جمع بودند بایلغار متوجه بلخ شد حاکم بلخ قوت مدافعه و فرصت استحکام شهربند
نیافته خود را بارک کشید و دست از شهر باز داشته باو گذاشت و بزبان رفق و مدارا
پیغام داد که چون خانه کوچ و متعلقان در ارک اقامت دارند حراست آن از لشکر بیگانه
لازم بود و الا مملکت بشما تعلق دارد و در میانه جدائی نیست و آن نذر محمد سلطان
گرسیده مسموع و همشیره میرزا ابوطالب رضوی مشهدیست از خوف و بیم آنکه مبادا ارک را
بقهر و غلبه بدست آورد رسولان چرب زبان متواتر فرستاده اظهار اشفاق و مهربانیها مادر

فرزندانه

فرزندانه کرده او را بتزویج صبیه خود که همشیره سلطان است نوید داد و وعده
کرد که میانه او و عمزادها صلح افکنده مملکت را که دو حصه شده سه حصه نماید که هر سه
برادرانه بایکدیگر سلوک نمایند و این صورت بهتر از خصومت و جنگ و جدال است رستم
محمد خان بدمدمه و افسون ایشان فریفته گشته با خاطر آسوده و اطمینان قلب در بلخ قرار
گرفته در کمال غفلت میگذرانید و ایشان در خفیه کسان باطراف و جوانب فرستاده
از این واقعه خبر داده منتظر وصول لشکر بودند و مردم رستم محمد خان در ولایت متفرق
و پراکنده گشته بداد و ستد معاملات و اخذ مال مشغول بودند که بیخبر لشکر برسر
او ریخت فرصت جمعیت و قدرت مدافعه نیافته مردم او سراسیمه و مضطرب شده
هرکس سر خود گرفت رستم محمد با بیست سی نفری که با پیش سوار شده راه ماوراء جانب پیش
گرفت در راه چند نفر از اوزبکان رفیق در مقام غدر در آمده اراده کردند که او را گرفته
بخارا برند چند نفر دیگر که معتمد و دولتخواه او بودند از کید و غدر آن جماعت آگاه شده
مخالفت کردند فیما بین مهم منجر بجنگ و جدال گردید بالاخره ارباب غدر و نفاق
مغلوب اصحاب وفاق گردیده چند نفر از آن جماعت بقتل آمدند رستم محمد خان با نفری چند
از آن ورطه مخاطره نجات یافته چون بالیغال بغرجستان نتوانست آمد بجانب دار السلطنه
هرات آمد متعاقب او از ماوراءالنهر خبر بهرات رسید که سلاطین ماوراءالنهر در حوالی
تاشکند از لشکر قزاق منهزم گشته پریشان و بدحال بازگشتند و در روز سه شنبه
چهاردهم شهر ربیع الثانی سلام حسین خان از هرات بدار السلطنه اصفهان آمده اخبار
مذکور را عرض کرد چون اراده ازلی هنوز بترقی احوال بادشاه زاده مذکور تعلق نگرفته
بود درین یورش کاری نساخت و هرگاه مقدر الهی بوده باشد و اراده ازلی بتمشیت
مهمات او تعلق گیرد بخت و دولت بی استعمال سیوف و آمد شد بیگان استقبال نماید
اری مصرع بخت و دولت بکاردانی نیست **وقایع متنوعه** که درین سال وقوع یافت
فرستادن ایلچیان است بجانب هند دکن چون سلاطین عظام دکن از قدیم الایام ارادت
و اخلاص تمام بدین دودمان ولایت نشان دارند قبل ازین عادلشاه والی بیجاپور میر
خلیل الله خوشنویس را که از سادات عظام ولایت باخرز خراسان و در حسن خط
نستعلیق سرآمد زمان و نادره دوران است و بر حسب تقدیر بولایت دکن رفته بالاو

مبعوث و محمد قلی قطب شاه والی گلکنده و ملک عنبر سپهدار سلسله نظام شاهیه بهیک ایلچیان
سخندان با تحف اخلاص و هدایا و پیشکشات لایقه بدرگاه جهان پناه فرستاده از تعدی
لشکر جغتای که حسب الفرمان فرمانروای هندوستان متعرض مملکت ایشان میشده اند
استغاثه نموده بود و چون در میانه حضرات پادشاهان دودمان قدس نشان صفویه
و سلسله علیه تیموریه همواره طریقه محبت و وداد و شیوه مودت و اتحاد مرعی و مسلوک
بوده و فیمابین حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و حضرت پادشاه والاجاه گردون بارگاه سلیمان
شان و فرمانفرمای ممالک هندوستان زیاده از پدران فردوس آشیان طریقه مصادقت
و دوستی و رابطه الفت و برادری دائم بود خصوصیات دوستانه و بی تکلفیهای
برادرانه مسلوک داشته نخست نامه محبت طراز بآنحضرت قلمی فرموده سفارش سلاطین
دکن فرموده بودند و آنحضرت رضاجوی خاطر اشرف گشته ترک مخاصمت ایشان نمود بنابران
درین سال حضرت اعلی حسن بیگ قپچاچی تبریزی را برسالت قطب شاه و درویش بیگ
میرعشی را بایلچیگری نظامشاه و ملک عنبر و شاهقلی بیگ زیک را بسفارت عادلشاه
تعیین فرموده مکاتیب عنایت اسلوب سعادت افزا در قلم آورده جهت هر یک خلع فاخره
لایقه و اسبان تازی و تنسوقات لایقه ارسال داشتند و چون محمد قلی قطب شاه
بجوار رحمت الله پیوسته بود و سلطان محمد برادرزاده و دامادش بر سریر قطب شاهی
تمکن یافته لوازم پرسش و مبارکبادی بفعل آورده ایلچیان مذکور در اصفهان مرخص
گشته باتفاق میرخلیل الله فرستادگان سلاطین مذکور روانه شدند درویش بیگ
در شیراز سفر عقبی اختیار نمود محمدی بیگ پسرش در عوض پدر بدین خدمت مامور
گشت او و حسن بیگ هر دو بمقصد شتافتند اما شاهقلی بیگ چند روزی بجهت اختیار
ساعت در رفتن تاخیر نموده بود و موسم سفر دریا درین سال گذشته نتوانست رفت
بنابران میرخلیل الله خوش نویس ایلچی ابراهیم عادلشاه از شیراز بازگشته بپایه سریر
اعلی آمد شرح رفتن او در محل خود رقم زده کلک بیان خواهد شد **ذکر نهضت همایون
بنیت غزا بصوب گرجستان و تنبیه و تادیب گرجیان بی ایمان و قضایای آن یورش
دولت قرین سعادت اقتران** قبل ازین مرقوم قلم وقایع رقم گردید که طهمورث
ولد داود خان بن الکسندرخان والی ولایت کاخت و لوارصاب خان بن گرگین والی ولایت

کارتیل

کارتیل گرجستان که هر دو نصب کرده و تربیت یافته همایون اعلی بودند در سنه ایت ئیل
که مرادپاشا سردار روم به تبریز آمد هر دو در ملازمت اشرف بودند و در حین انصراف
از خدمت اشرف التماس نمودند که هرگاه حضرت اعلی متوجه سیر و شکار الکا و ایالت
ایشان مفتخر سازند که جریده و سوای خود را بموکب همایون رسانیده در هنگام سیر
و شکار در رکاب مقدس باشند و قرارداد ایشان در خدمت اشرف آن بود که هرگاه
رای جهان آرای اقتضای حضور ایشان نماید و بریدی سریع السیر فرستاده طلب فرمایند
همان لحظه عزم جزم فرموده بمعنان صبا و شمال خود را بموکب اقبال رسانند بنا
بران در زمستان گذشته که رایات جلال متوجه آنصوب بود حسب المعهود حکم
معلا بطلب ایشان اصدار یافت امیرقلی نام جلودار را که مبشر از بشارت بود مدتی نگاه
داشتند و تعلل میکرد رانیدند و هر کدام آمدن خود را بآمدن دیگری موقوف داشته
چندان تعلل کردند که هوای مازندران روی بگرمی آورده فصل بهار و موسم شکار الکا
گذشت و حضرت اعلی از آن ولایت بیرون آمدند و جلودار مذکور را بی نیل مطلوب
بازگردانیده سعادت ادراک ملازمت در نیافتند و همانا با فساد چند نفر از
گرجیان خصوصا شرمزان نامی بخود سر با یکدیگر وصلت نموده عهد و پیمان بمیان
آورده اند که من بعد بخلاف پدران باهم متفق بوده تا ممکن باشد از جا و مقام
خود حرکت نکنند و گرجیان بدست قزلباش ندهند و فی الحقیقه اجماعت در تخریب
دولت ایشان کوشیده اسباب بی دولتی سرانجام داده بودند بالجمله اینمعنی بغایت
ومزاج اشرف گران آمده آئینه خاطر انور بنوع غبار آلود گردید که مطلقا بصیقل
کلمات دروغ اندود و اخلاص نما و معاذیر لاطایل بی سود رای صواب نما بدان قرار گرفت
که چون سلاطین زادهای مذکور راکب جهل و غرورند هنوز سیلی دور کار نخورده
اند و مودب حادثه در مکتب عقل گوش هوش نصیحت نیوش ایشان را بسرپنجه تادیب
نتافته بتجربه روزگار مهذب نگشته اند بعزم تادیب و گوشمال ایشان متوجه
قراباغ گشته اگر والیان گرجستان بقدم اعتذار پیش آمده استقبال موکب همایون
نمایند و غبار آئینه ضمیر اشرف را بصیقل رکاب بوسی و خدمات مرضیه جلا داده
بشیوه ارباب اخلاص عمل نمایند با ایشان بمقتضای مروت و کرم جبلی عمل شود و

اکر عبدلول الخاین الخایف قرین دهشت و وحشت بوده بسعادت خدمت مشرف
نشوند ایشانرا از خواب غفلت بیدار ساخته کوشمالی بسزا دهند چند روزی که هوای
دار الملک صفهان کرمی داشت در ییلاقات فریدن و چهارمحال کذرانیده چون هوا
رو باعتدال آورد بمقر دولت و مستقر خلافت بازکشته از انجا بتاریخ دو پنجشنبه دوم
ماه مبارک از دار السلطنه صفهان بنیت غزا و جهاد کرجستان در حرکت آمدند و
انجلو چاوش ایلچی روم را که در درکاه معلا بود چون هنوز سنور سرحد تشخیص نیافته
معتمدان جانبین که بدان امر مامور بودند مقرر فرمودند که بفراغ بال در اصفهان اسایش
نمایند که چون امر صلح منفصل یابد و سنور نامجات معتبره درست شود اورا بر وجه
لایق روانه کردانند و باهستکی طی مسافت نموده در هر مرحله فوجی از افواج قاهره
بموکب مسعود ملحق میشدند و بسعادت مبار الارشاد اردبیل رسیده چند
روز در انجا بطواف مرقد منور حضرت سلطان الاولیا و قطب الاصفیا و مشایخ
عظام عرش مقام صفویه قدس الله اسرارهم قیام نمودند و چون مصالحه در میان
بدستور زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان تمهید یافته در انزمان از
کرجستان سه موضع دکار دیل و کاخت که از مضافات ممالک قزلباشیه پیوسته
باینطرف متعلق که باشی آچوق و دادیان و کوریال و انطرف بود بروم تعلق کرفته بود
بنابر ثبات عهد و ابقای پیمان که مبادا ارباب غرض و مفسدان سرحد عزیمت سفر
کرجستان را بعنوان دیکر که منافی صلح باشد مذکور سازند و در تهیج فتنه کوشیده
بر هم زن هنکامه عافیت مسلمانان کردند از ملازمان رکاب اقدس سلطان محمد
بیک طالش را از اردبیل برسم رسالت نزد نصوح پاشا بروم فرستادند که حقیقت
سفر کرجستان را که بنابر تادیب تابعان اینطرف اتفاق افتاده باو اعلام دارند
و از دار الارشاد اردبیل روانه کشته شکار کنان و نخچیر افکنان بقرابغ رسیده
چون دیده بصیرت ایشان خصوص طهمورث پسر دولت را پرده غفلت و وحشت
پوشیده بود از طریق مستقیم منحرف کشته راه صواب کم کردند چون دل اخلاص کزین
نداشتند بحصانت بیشه و جنکل مغرور کشته بسعادت بوسی فایز نکشتند حضرت
اعلی شاهی ظل الهی پیر بوداق خان حاکم تبریز را با بعضی امرا بقلاوزی و باشلامیشی و لو

عمل

محمد شمس الدین لو کرا از امرا قرابغ بود بنا قرب جوار از شوارع و مضایق کرجستان
و بینک و بدان سرزمین آکاه بود از جانب تفلیس که طرف شرقی الکاء کاخت است
و یوسف خان بیکلربیکی شیروان را با امرای انجا که طرف غربیست امر فرمودند که
بالکاء مذکور در آمده طهمورث را شکاری وار در میان کیرند و موکب معلی با عساکر
ظفر اثر مادر قونیلن اولی از آب کر عبور فرموده بولایت کرجستان در آمده در کنار
رودخانه قبری نزول اجلال فرمودند طهمورث چون ورود موکب مسعود خبر یافت م
اندک از بیهوشی آمده سراسیمه کردید و جنود نامحمود خود را از پیاده و سواره جمع
آورده در میان بیشه و جنکل محل مضبوط چو پریده صعوه اسا در میان درختان
آشیان کرفت که چند روزی خود را از چنکل شهباز بلند پرواز قاف اقبال صیانت
نماید و چون ان جاهل نادان در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافته بود و انحضرت
بالطبع راغب نبودند که تربیت کرده خود را یکباره از نظر اعتبار اندازند ذاکر اقا
قورچی را که در درکاه معلی با طهمورث مربوط بود نزد او فرستادند که بنصایح دلپذیر
پنبه غفلت از کوش او بر دارد و بادراک سعادت بساط بوسی ترغیب نماید که
بدون انهم او اصلاح پذیر نیست و او عجز و بیچارکی خود اظهار نموده عرض نمود که
خوف و دهشت بر من مستولی شده از بیم قهر و غضب شاهانه حوصله ان ندارم
که در ینوقت بملازمت رسم و آلده خود را با دو پسر طفل که داشت با چند نفر از نوکران
معتبر و کشیشان و رهبانان کرجی بپایه سریر اعلی فرستاد که شفیع تقصیر و کناه
او باشند و استدعا نمود که در ینمرتبه از جرایم او کذشته معاودت فرمایند که
وقت دیکر که عفو و اغماض پادشاهی بظهور آمده او را فی الجمله اطمینانی حاصل شده
باشد باستان اقبال اشیان آید بیت بمادر چنین کفت کای نیک زن ؛ تو
خواهی مکر عذر تقصیر من ؛ ندانی که اینها ز نادانیست ؛ سرانجام نادان پشیمانیست
فرستادکان مذکور در کنار آب قبری رسیده و آلده طهمورث و مخدرات از سلسله
بعز عتبه بوسی سرافراز کشته مورد توجهات خسروانه شدند و انحضرت حسب
الاستدعا مخدره مذکوره در مقام عطوفت و عفو تقصیرات او در آمدند در بین
انثا مکتوب ناهنجاری که از کمال جهل و نادانی بیکلان تیمراز عزاده لوارصابخان

والی کارتیل که همواره ملازم رکاب اشرف و از زمره مقربان بساط اقدس بود بخط گرجی
بعضی سخنان که منافی ان گفتگو و مناسب انوقت نبود دران مندرج بود داوا زوفور
اخلاص و بیم نفاق ارباب شقاق اخفای ان نتوانست نمود مکتوب مذکور را بنظر
اشرف در آورد از مضمون ان مراسله نایره غضب شاهانه شعله فروز گشته
بنوعی زبانه کشید که بفراست اهل شقاوت انطفائی بپذیرفت و آلله طهمورث را با
پسران او و جمعی که همراه او بودند با معتمدان روانه عراق کردانیدند و ازنا و رانزا بیدم
کاردین سپرده به سراو کوچ کردند طهمورث این خبر شنیده در محل اقامت توقف
نیاورده باکوچ و متعلقات و قلیلی از نا وران و عظمای قوم که بیش یا پنصد ششصد
نفر بودند از راه غیر معهود بجانب کارتیل گریخت و در انجا بلوارصابجان ملحق گشته
او نیز با همه عظیم که از بیم آسیب سپاه منصور بران مستولی شده بود توقف در
ولایت خود نتوانست نمود هر دو باتفاق یکدیگر افسرده و پریشان حال بجانب باشی آچق
گریخته بکرکین خان والی انجا که از تبعه روم است پناه بردند تتمه احوال ایشان
و وقایعی که در گرجستان روی داد در وقایع سال توشقان ئیل قوم قلم عنبرین بر تو خواهد
گشت انشاءالله تعالی متوقعات در ایام بهار خجسته اثار این سال که موکب جاه
و جلال در ییلاقات برجیس و فرید ن نزول اجلال داشت نونهال گلشن سلطنت
و اقبال اعنی شهزاده غفران مآل اسمعیل میرزا که دو از ده مرحله از مراحل زندگانی
طی کرده بود در دار السلطنه اصفهان مریض گشته در روز جمعه بیست و نهم شهر
جمادی الثانی بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعش مطهرش را در استانه امامزاده
واجب التجلیل امامزاده اسمعیل که در محله کلبار اصفهان واقع است چند روزی
بامانت گذاشته در هنگام اعتدال هوا نقل مشهد مقدس معلی نموده در استان
عرش نشان رضویه علیه و ابائه التحیه مدفون ساختند امید که بقای عمر و دولت
بزرگوارش یاد و رست حادثه با ذیال دولت بیزوالش مرساد بمحمد و اله الامجاد
و هم درین سال الله ویردی خان از فارس باصفهان آمده در روزی که موکب همایون از عالی
از ما زندران بهشت نشان بجانب اصفهان امده بسعادت و کامیابی داخل شهر میشدند
وی باستقبال موکب معلی آمده بسعادت رکاب بوسی سرافراز گشت اندک ضعفی ان

برد

بشره او دو یافته ممکنان را همان روز خبر دادند بالجمله بعد از چند روز که در ملازمت
اشرف بسر برده مریض گشته در روز دوشنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی که روز چهاردهم
بیماری بود دعوت حق را اجابت نموده بجوار رحمت ایزدی پیوست چون عمر در رضا
جوئی ولی نعمت سپری کرده بود حضرت اعلی شاهی از شمول حق گذاری بنفس نفیس با تمام
امرا و اعیان تا محل تشییع جنازه او فرموده بتوقیر و احترام تمام تکفین و تجهیز بر
وجه لایق کرده نعش او را بمشهد مقدس فرستادند که در گنبدی که در جوار روضه
مقدس بنا نهاده با تمام ان موفق گشته بود مدفون ساختند از نوادر اتفاقات
دران چند روز ملازمی که سرکار دار ان عمارت بود آمده خان از و تحقیق عمارت
و زیب و زینت ان مینمودان ترک ساده دل گفت که گنبد عالی و ایوانی که جهت مدفن
ترتیب یافته در کمال تکلف و زیبایی اتمام پذیرفته منتظر ورود مقدم عالیست حضار
مجلس و را بنادانی و بیهوده گفتن طعن کردند خان فرمود که از عالم غیب بر زبان
او جاری گشت همانا هنگام ارتحال و حیات در معرض زوال است و معنی شعر بیا
فالی که از باریچه برخواست ⁂ چو اختر میگذشتان فال شد راست ⁂ بظهور رسید
در همان روز خلف ارجمندش امام قلیخان که حاکم لار و امیر دیوان بود بجای پدر بایالت
و دارایی دار الملک فارس منصوب گشته علاوه الکاء سابق او گردید روز دیگر بمنزل
او تشریف قدوم ارزانی داشته در دلجوئی بازماندگان انواع مراحم و الطاف ۴
خسروانه بظهور آوردند مشار الیه از امرا و خوانین این سلسله علیه با ذیاد
شوکت و افزونی جاه و حشمت و تجملات بزرگانه و داد و دهش منفرد و ممتاز
بود و در ایام حیات مستعار بترتیب عمارات عالیه و بناهای خیر موفق گشته بغایت
صاحب حلم و حیا و پاکیزه روزگار بود دیگر از متوفیات شاهویردی بیک یساول
صحبت ماهر دولت که از زمره مقربان درگاه و بقدمت خدمت و مزید قرب و منزلت
و اعتماد اختصاص داشت در سال گذشته در گیلان بیمار شده بمازندران نقل آوردند
بعد از نوروز که رایات جلال متوجه اصفهان شد وی از اشتداد مرض نتوانست
امد در فرح اباد توقف کرده روز بروز ضعف قوت گرفته در اوایل این سال بجوار
رحمت ایزد متعال انتقال نمود صاحب ثروت و مکنت بود و متمول و کانتز بورث

تعلق گرفت مشهور است که در گیلان یکی از درویشان خفیف العقل مجذوب
بود او رفته سخن ناهمواری گفته بود، و او ان درویش مجذوب را از غرور نفس سرکش
آزار بلیغ کرده، و ان دل شکسته از روی ناله و درد او را بخدا سپرده بود، در همان
دو روز پهلو بر بستر ناتوانی نهاد نظم تا دل مرد خدا نامد بدرد ❊ هیچ قومی را خدا
رسوا نکرد ❊ واقعه ناگزیر وی موجب ازدیاد اعتقاد گیلانیان بان درویش مجذوب
شد گفتار در وقایع سنه بارس ئیل بعضها موافق ثلاث وعشرین والف و بعضها موافق
اربع وعشرین والف که سال بیست و هشتم جلوس همایون شاهنشاهیست چون فصل شتا بنهایت انجامیده
کوکبهٔ خجسته اثار و منقلای سپهر خسرو ثوابت و سیار نمایان گردید جنود افسرده
دی انهزام یافت و رایات فیروز نوروز در عرصهٔ گیتی انداخته سایهٔ تربیت بر مفارق
نوخطان بساتین جهان انداخت یعنی آفتاب عالم تاب در روز جمعه دهم شهر صفر
سنه ثلاث وعشرین والف از خلوتکده حوت بیرون خرامیده بایوان بلند ارکان
حمل که خانهٔ شرف و اقبال است برآمد و جهان از فر مقدم نوروز چون عارض خوبان
نوخطان گردید طراوت بهار و تواتر امطار نزهت افزای گلشن روزگار گشت
نظم دیگر بهار عالم افروز ❊ بآیاماه روی گردید فیروز ❊ شده از مقدم
نوروز سلطان ❊ جهان عشرتکدهٔ عالم گلستان ❊ همه روی زمین از لاله و گل ❊ چو
روی گلرخان از نشاء مل ❊ هوا چون بوی گل شد عنبر آمیز ❊ دماغ قدسیان گردید معطر ❊
اردوی کیهان پوی در روز پنجشنبه شب روز از آب رودخانه قانق که ثالث دجله
و جیحون است عبور نموده در مکانی از انجا، قسق که یورت شهزادگان کرجی بود نزول
نمودند روز دیگر دران سرزمین نزهت بخش بلوازم نوروزی و سور و سرور پرداختند
چون طهمورث بیدولت چنانچه مرقوم شد از صولت سپاه ظفر پناه روی ادبار بجانب
فرار آورده بیاشی آچوق گریخت الطاف بیکران شهریار جهان ایالت و دارایی گرجستان
بعیسی خان میرزای ولد کرکین میرزا بن الکسندرخان عمزاده طهمورث که از اوان کودکی
بخدمت اشرف آورده بودند و در ظل تربیت شاهانه نشو و نما یافته بشرف
اسلام مشرف شده بود تفویض فرموده داود بیک که معظم از ناوران کرجی بود بوکالت
او معین گشت و برسم و آیین کرجیان او را بر مسند فرماندهی ان ملک نشانیده زرها

نثار

نثار کردند و امرا و اعیان قزلباش نیز با شاهزاده همایون با کرجیان موافقت نموده نقود
ابیض و احمر با طاسهای زرین و طبقهای سیمین نثار و ایثار نمودند و عظمای و اعیان
کرجیه سوای جمعی که مرافقت طهمورث اختیار نموده بودند بحسرا و جمعیت نمودند
اطاعت و انقیاد بظهور آوردند و سطوت قاهرهٔ خسروانه بنوعی حراست گرجستان
و صیانت اموال کرجیان نمود که هیچ صاحب کلامی قدرت برگ کاهی از خرمن رعایا
نداشت چند نفر از جهلا و سیه دلتان که در وقت عبور بمنازل کرجیان که خالی
از صاحبان بود دست درازی بشراب خانهٔ نصاری کرده بودند شکمهای پاره
کرده در اردو گردانیدند انگونه سیاست موجب عبرت دیگران گشته رعایا و عجزهٔ
کرجی که از بیم هزر و آسیب لشکر قیامت اثر پراکنده گشته در گوشه هر چشم خزیده
بودند از آوازهٔ معدلت شاهی بیورت و مقام خود اسوده مشمول عنایت پادشاهی شدند
و از ولایت قسق کوچ کرده بقصبهٔ کرم که نشیمن و حکومتگاه سلاطین کرجیست نزول
اجلال فرمودند و ان قصبه مکانیست خرم و نمونه از گلستان ارم که در دنیا مسکن نصاری
گشته همانا مضمون الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر دران سرزمین ظهور دارد
و درین قصبه کلیسائیست در غایت تکلف و صفا و نهایت زیب و بها معلوم نیست
که از مبدء ظهور اسلام تا غایت بانگ مسلمانی بگوش ساکنان ان مقام رسیده باشد
و سکنه از سر زمین جز رهبانان ضلالت آیین دران کلیسا دیده باشند اکثر مردم
انجا که اغلب نصاری و قلیلی یهود نیز هستند از شعار اسلام و کیش مسلمانی جز
نامی نشنیده بودند پادشاه دین پناه بجهت اعلای کلمة الله بکلیسای مذکور تشریف
برده موذنان خوش الحان موکب سعادت قرین بر فراز ان معبد ضلالت آیین
براسم کلبانگ محمدی بلند آوازه گردانیدند و همچنین بهر دیر و کلیسائی که رسیدند
اقامت اذان فرموده ندای فرح افزای کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله
بمسامع ملکوتیان رسانیدند و در انجا کوچ واقع شده کلیسای الاورد که معظم معابد
و کنایس نصاری گرجستان و فی الواقع عمارت عالی و گنبد متعالیست محل نزول
اردوی گردون شکوه گردید و در انجا بمسامع جلال رسید که در اقصی طرف شمالی ان
ولایت قلعه ایست طراغای نام گروهی از کرجیان دران تحصن نموده تا غایت اطاعت

عیسی خان نکرده اند و بعضی از احمال و اثقال طهمورث نیز در ان قلعه است گروهی از عساکر
منصوره بسر کردکی محمد تقی بیک تبریزی مین باشی تفنکچیان اذربایجان بر سر ان قلعه
فرستادند محصوران بعد از جنک و جدال از مصادمه عاجز امده راه فرار پیمودند و قلعه
بتصرف در امد انچه یافت شد بضبط در امد از جمله غنایم قلعه تاجی بود مرصع مکلل بلد
و یواقیت که شیخ و مقتدای نصارا که رتبه نصاری الاوردی یافته باشد یعنی تولیت
کلیساء الاوردد در ایام متبرکه و اعیاد بزرک ملت مسیحی فرق خود را بدان اراسته در
معبد مذکور بکیش ترسایی بامامت قوم اقامت می نماید و نصارا بدان تبرک و تیمن
میجویند و صیرفیان جوهر شناس بپانصد تومان شاهی عراقی قیمت کردند رای ملک
ارا بدان متعلق کشت که ان کلیسا را قلعه نموده حصاری متین بر دور ان کشند و
جمعی از جنود تفنکچیان تا هم در ان حصار مسکن کرفته بعنوان نکهبانی می نموده باشند
اطراف و جوانب انرا بر امرا و اعیان و طبقات لشکر قسمت فرمودند با انکه سنک و
اهک مصالح ان کار در ان حوالی نایاب بود از راه دور آورده در عرض بیست روز
قلعه مذکور را اتمام یافت و اسمعیل بیک تفنکچی باشی با دویست نفر تفنکچی اذربایجانی بحراست
ان معین کشتند و چون طهمورث و لوارساب الکا باشی اچوق را از محکمیها و جبال
صعب المسالک و این که والی انجا تابع روم است مأمن و ملجأ تصور نموده باستظهار
ان پناه بانجا برده اند غیرت شاهانه و حمیت خسروانه اقتضا ان می نمود که نهضت
همایون بهر طرف که لازم اید توجه فرموده تا ایشانرا بدست بیارند دست از طلب
ندارند لهذا عنان عزیمت بصوب کارتیل که سر راه باشی اچوق است معطوف داشتند
و از انجا بکارتیل راهیست در دره تنک در کمال صعوبت که نشیبش محل اقامت
کادنهیس و فرازش با منازل قرقرتین است و هرکز حکام کرجستان از ضیق طرق و صعوبت
راه عبور از انجا با خیل و سپاه میسر نشده بتخصیص در ان فصل بهار که هنوز
چشم سحاب از قطره فشانی باز نایستاده و از انبوهی درختان نور افتاب سالها
بران نتافته و از کثرت کل و لای افیال قوی هیکل دریا نورد خیال مجال عبور نیافتی
هرچند عبور اردوی کردون شکوه و جنود نامعدود انجم کروه ازان راه در نظر خاص
و عام دشوار بلکه محال مینمود اما رای جهان ارای اشرف بعبور نمودن ازان راه که متضمن

چنین مصلحت دولت و تدابیر کلیه سلطنت بود مصمم کشته طبقات حشم فوج فوج و
جوق جوق کوچ کرده در عرض سه روز ازان دره تاریک و تنک کذشته در نشیب و فراز
انراه پر وحل اشتر و الاغ بسیار از عساکر ظفر شعار و مردم اردو بازار بکوه هلاک فرو رفتند
روز چهارم اردوی کیهان پوی بکنار رودخانه که منبع اب قانق و قربت رسیده
سادروان عظمت بمهر و ماه افراختند و ان سرزمینی است بغایت نرم و خرم از بسیاری
شقایق و ریاحین و تازه کلهای عنبر اکین فردوس برین مضمون الدنیا سجن المؤمن
وجنة الکافر که در فوق مرقوم کشته شامل انجا و کلا امکنه لطیفه کرجستان است که در
دنیا مسکن ان کفره بی ایمان شده مردم ارزاو و بنات از ولایت کاخت بجز بهر دوستی
طهمورث که بعضی دلیل کشته او را از راه غیر متعارف بیرون برده بودند مخفی داشته
اکاه نساخته اند و عظمای ان طایفه نیز سر سختی کرده بعیسی خان بازکشت ننموده بودند
و سر از ربقه فرمانبرداری و اطاعت لشکر اسلام پیچیده مورد غضب پادشاهی کشته
عساکر منصوره بتاخت و غارت و اسیران دو الکا رخصت یافتند و فوج فوج به
بیشه و جنکل در امده قریب سی هزار اسیر و چهل هزار کاو و کوسفند بدست در امد
بعد از افراز خمس که بسرکار پادشاهی متعلق است تتمه بعساکر اسلام تعلق کرفت
و ثواب این امر عظیم که سی هزار کافر بدین شرف اسلام دریافتند و بلاشبهه موجب
استدامت دولت و رستکاری اخرت است بروز فرخنده اثار همایون عاید کردید و چون
کنار رودخانه غرک جای که فاصله کاخت و کارتیل است محل نزول موکب مسعود
کردید رای عالم ارا بدان متعلق کشت که یکی از کاردانان بساط عزت را برسم رسالت
کرکین خان والی باشی اچوق فرستند خلاصه پیغام انکه مبادا میانه نواب همایون و
پادشاه ذیجاه روم قواعد مصالحه و دوستی استحکام یافته و یکی از شرایط صلح انست
که منسوبان طرفین را حمایت ننموده کریختکانرا راه ندهند و نکاه ندارند و بر و ظاهر
است که طهمورث و لوارساب که دو جاهل نادانند هر دو منسوب اینطرف و تربیت
یافته همایون مااند و از جهل و نادانی توهم نموده بانجا امده اند طریق انست که
تابعان هر طرف شرایط عهد و پیمان منظور داشته روانه اینطرف سازد که بمقتضای
رافت جبلی و عواطف خسروی با ایشان عمل خواهد شد والا لشکر قیامت اثر قزلباش

جهت دست آوردن آن دو سیه بخت روی باین صوب دارند مبادا صورتی روی نماید
که موجب ندامت و پشیمانی گردد خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان که شمه از صفات
حمیده او در این اوراق رقم پذیر کلک ظهور گشت استدعا نمود که این خدمت باو رجوع
شود حسب الاستدعا اجازت یافته با این شایسته روانه مقصد شد و بوالی باشی
آچوق و سلاطین زادهای مذکور ملاقات نموده لوارصاب را که بجهتی ظاهر خود را این رنگ
عصیان طهمورث کرده بود نکوهش دلپسند و نصایح ارجمند نموده بعد از گفتگوی
بسیار مصرع کهی در تواضع کهی درستی * بچرب زبانی و حکمت بزوری و تکلفات کریمانه
و سخنان عاقلانه بان وحشی صفتان بیمال و سرگردانان بادیه جهل را از مقام نفاق
باز آورده بشیوه وفا و وفاق راغب ساخته و کرکین خان نیز اظهار اخلاص و بندگی
آستان سدره نشان شاهی کرده با جناب دستوری مرحمتهای دوستانه بظهور
آورده بود در مقام عجز و افتقار درآمده معذرت خواسته بود که راه ندادن ایشان
باین صوب باقرابت و خویشی و نسبت هم کیشی از مروت دور بود اکنون استدعای
عفو تقصیرات هر دو دارم و جناب دستوری جواب گفته بود که این صورت بی
ادراک ملازمت میسر نیست طریق آنست که هر دو روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده
بنده وار شیوه چاکری مسلوک دارند و ایشان نیز معذرتی چند القا نموده گفته بودند
که اگر از یاس و مخطنا ها نه بجان ایمن باشیم سر قدم ساخته باستان اقبال آشیان
می آییم در هر یک معتمدان همراه کرده بدرگاه فلک بارگاه فرستادند و خواجه محمد رضا باز
گشته در پیوریت حوالی گوری بعتبه علیه رسید فرستادهای سلاطین مذکور به
سعادت آستان بوسی سرافراز گشته عجز و مسکنت و استدعای عفو زلات ولاه می نمود
عرض کرد و چون از خواجه مذکور در رفتن و آمدن بیان چندین وحشی صفتان
سباع سیرت بیمال که اگرچه صورت انسانی دارند اما حیوان مثال در بیشه خود
سری جریده انلا نادوزیت و جانسپاری بظهور آمده بود بخطاب گرامی فدوی
مخاطب گشته حکم شد که منشیان بلاغت نشان من بعد در مناشیر و احکام بر
القاب خواجه فدوی دودمان خلافت مکان افزایند و درباره ولاه من بود فرمو
دند که این سخن بمانست که فدوی بدیشان گفته هرگاه صدق و اخلاص بظهور آورده روی

ارادت بعتبه علیه آورند مسئول هر یک بعز قبول موصول خواهد بود در خلال این
حال بعرض عاکفان سده جلال رسید که اوس نام ولایتی است در اخدود که سکنه
آنجا ملاحده ملت عیسی علی نبینا و علیه السلم اگرچه از توابع باشی آچوق است اما
بضیق طریق و استحکام مکان و ارتفاع جبال المتصله بالبرزکوه که مرغ اوهام جز
بال الخیال در هوای آن طیران نتواند نمود و تیپک سریع السیر نظران مسافت بعید
راه بدشواری تواند پیمود و مغرور گشته اطاعت والی نمی نمایند رای شرع ارا انفراد
و جهاد آن طبقه ضاله راغب و مایل گشته فوجی از مجاهدان جنود اسلام را بسرکردگی
یسکو بردی بیک کوچی ملازم بیکلربیکی فارس با فوجی از مردم او در رکاب سعادت
انتساب بود و بر سر ایشان فرستادند و عساکر منصوره درآمد و رفت آنجا در صعوبت
راه و دره ها پر برف زحمت بسیار کشیدند جمعی که بجنگ پیش آمدند از سیوف و
سنان غازیان جان نبرده بدار البوار شتافتند و برخی که به بیشه و کوه تحصین جستند
مساکن ایشان را نهب و غارت کرده قریب پانصد نفر اسیر و دو هزار گاو و گوسفند
بدست آورده مظفر و منصور بپایه سریر اعلی عود نمودند و در کارتیل بر مصلحتهای
ملکی بخاطر انور رسید که دو قلعه یکی در سوران که قریب باخسقه و باشی آچوق است
و یکی در کوری که حکومتگاه قدیم سلاطین کارتیل است بنا نهند فرمانبران
حسب الفرمان فرمانفرمای جهان قلعه در آن دو مکان بنا کرده هر دو را در اندک
روزی بانجام رسانیده استحکام دادند ذکر آمدن لوارصاب از باشی آچوق
و مراجعت موکب همایون از سفر گرجستان بصوب مازندران و سوانح آن زمان
چون لوارصاب و طهمورث بنوعی که مذکور شد از آمدن تقاعد ورزیده دفع الوقت
نمودند حاکم باشی آچوق و حلیله او که ملکه الملک در امور ملکی و مالی دخیل است
از خواجه محمد رضا التماس نموده بودند که بخدمت اشرف عرض نماید که چون لوارصاب
بتبعیت طهمورث سر از بندگان آستان بیچیده سخنان خدعه آلودش از صدق
و راستی عرض عاری نیست پسر او را در عوض لوارصاب در سلک غلامان درگاه شمرده
بعضی از ولایت کارتیل را که بباشی آچوق اقرب است باو عنایت فرمایند جناب
فدوی القاب استدعای ایشان را معروض گردانیده در معرض قبول افتاد و یعقوب خان

بیک قراملو قورچی تیر و کمان را که ترک ساده دل صادق الاخلاص و از زمره خواص بود
باشی آچوق فرستادند که اگر لوارصاب در خلاف عدم و انقیاد اصرار نموده بدرگاه جهان
پناه نشتابد پسر کرکین خان بایالت کل ولایت کارتیل نوید داده بدرگاه والا آورد
که بین الاقران بدین عطیه سعادت امتیاز یابد چون لوارصاب ازین معنی آگاه گردید
اندکی از خواب غفلت بیدار گشته و از مراتب بیهوشی هشیار گردیده در کمال اضطراب
بیعقوب خان بیک اظهار ندامت و پشیمانی کرده او نیز نصایح مشفقانه بجای آورد و
جناب فدوی نیز مکتوبی باو نوشته بود که بسخن مفسدان عمل نکرده خود را بعبث
آواره دیار پامال ادبار حوادث روزگار نسازد بجملا لوارصاب ظاهر خود را بلباس
اخلاص آراسته با خبث باطن و درون تیره و حیل کجیلی انطایفه است و آلده و متعلقان
را در انجا گذاشته با چند نفر از ناوران برفاقت یعقوب خان بیک باستان اقبال
آشیان آمده در سیزدهم ماه رمضان سعادت بساطبوسی دریافت و مورد انواع عواطف
و الطاف شاهانه گردید و در خدمت اشرف معزز و محترم بود و چون یکدو کوچ بجانب
کوری واقع شد و او دل اخلاص گزین نداشت بشیوه ارباب نفاق سلوک نموده شبی
بیخبر از اردوی همایون بیرون رفته عازم فرار گردید و جناب فدوی که با او همسایه
و متکفل مهمات نیز بود آگاه گشته با جمعی در طلبش شتافت و در حوالی اردو او را دریافته
صبحی بمنزل آورد و ازینحرکت ناهنجار سلب اعتماد و اعتبار از خود مع ذلک ازین عمل
او اغماض فرمودند و او رفع انجال قرار داد که کس فرستاده و آلده و متعلقانش را باردو
آورد و خفیه پیغام داده بود که هرچند در آمدن شما مبالغه نمایم از جای خود حرکت مکنید
که راضی بآمدن شما نیستم چون جمعی از ذکور و اناث آنسلسله و عظمای کارتیل در
سلک خدمت و غلامان این درگاه منسلکند بدباطنی و دخایل حیل اند و خاطر
ان بی سعادت را بعرض اقدس رسانیدند لهذا از رخصت گذاشتن صیدی که بدام آمده
بود صلاح دولت ندانسته رخصت سعادت الکا نیافت اما بهمان طریق معزز
و محترم در درگاه اقدس میبود و حکومت کارتیل بدستور سابق بوکلا و گماشتگانش
متعلق بود و کوتوالی قلعه تفلیس را باقا مهراب لادچانی و سیصد نفر از تفنگچیان
دستمدار رجوع نمودند بقیه احوال لوارصاب در سال آینده مرقوم کلک بیان

میگردد

میگردد درین اثنا خبر رسید که عیسی خان که بحکومت کاخت منصوب گشته بود
چون بشرف اسلام مشرف بود کسر حرمت صلیب و رهبانان از و بظهور می آمد
گرجیان بمغایرت ملت از و آزرده شده آمیزش نمی نمودند و از بیم آنکه مبادا طبقه نصاری
در غیبت موکب همایون مضرتی باو رسانند ترک حکومت کرده بجانب دار الارشاد اردبیل
رفته بنابران پیکتاش بیک یوزباشی ترکمان را با جمعی از قورچیان عظام بقصبه زگم فرستادند
که محافظت آن ملک نموده داود بیک وکیل بهمان دستور رتق و فتق مملکت باشد
که اگر بعد ازین طهمورث نشاء دولت روزافزون داشته باشد و روی ارادت بدرگاه
گیتی پناه آورده غبار زلات خود را بزلال خدمتکاری و اخلاص گری شست و شو
دهد باز باو مرحمت شود و الا بمقتضای وقت و صلاح دولت قاهره عمل شود و حاکی
مستقل تعیین نفرمودند و رایات نصرت آیات عزم مراجعت جزم نموده از تفلیس کوچ
کرده متوجه قراباغ شد چون هوای آن ولایت از غبار سم سمند صبا رفتار عطر بیز گردید
همچنانچه سخنور نامی شیخ نظامی در وصف آن سرزمین گفته بیت ز دراج و تیهو و کبک و
تذرو * زمینی تهی سایه بید و سرو * جولان بشکار تیهو و دراج نشاط افزا بود در [illegible]
نشاط شکار قرغه از خاطر خطیر سر زده عساکر ظفرنشان براندن جانوران شکاری
مامور شدند و در صحرای اغجه بدی جرگه دست بهم داد گوزنان فربه سرین و غزالان رشک
آهوی چین و اقسام وحوش در قرغه جمع آمده حضرت شاه والاجاه ظل الله با مخصوصان
و مقربان بساط اقدس بقرغه درآمده جانوران شکاری را که بتک پا بر شمال و صبا پیشی گرفتندی
بنوک ناوک دلدوز از پای در می آوردند چون حلقه جرگه بسان دل دشمن تنگ حلقه گردید
حاضران موکب اعلا آهوان گریز پا را دستگیر میکردند از بسیاری شکار شماره آن
از تخمین و قیاس بیرون بود و تا ده مرحله گوشت شکار در اردوی اعظم بسیار
و بی قدر و مقدار بود دران عرصه نشاط عیسی خان که ترک حکومت گرجستان کرده باردبیل
رفته بود سعادت بساطبوسی دریافت و معاذیر دلپذیر دران ماده القا نمود حضرت
اعلا از وفور رضاجویی و شفقت عذر پذیر گشتند و بدستور ملازم رکاب اشرف
گردید و چون کنار رود ارس مضرب خیام شهریار و ادرس گردید چند روز در انجا بسامان
عساکر ظفرنشان و انجاح مطالب سپاهیان پرداخته فوج فوج رخصت یافته بمنازل

نمودند و موکب همایون بعزیمت قشلاق مازندران از راه قزل اغاج و آستارا در یا کنار

که در نزهت وخرمی سراسران ازخلد برین نشان میدهد بالکا کسکر رسیده منازل

مرتضی قلیخان والد امیره سیاوش حاکم کسکر محل نزول خسرو فریدون فر گردید و در انجا

چند روزی مزاج اشرف ازجاده اعتدال منحرف گشته اندک عارضه طاری ارباب اخلاص

نذور و تصدقات بارباب استحقاق رسانیدند و دعای بی یا ضعفا و مظلومان که

بیمن معدلتش از تعدی و تطاول ظلمه در امانند باجابت اقتران یافته صحت قوی

دروزی گردید و از انجا شکارکنان طی مسافت فرموده خطهٔ دلگشای رشت ازفر نزول

موکب همایون رشک گلزار ارم گشت و چراغان میدان رشت کرده چند روز دران

بلدهٔ طیبه اقامت فرموده بسی و سوادی و شکار خوک که مرغوب طبایع و تماشای ان

موجب تفرج قلوب و انفاس صنبرهست مرقوم قلم وقایع رقم شده باشد مشغولی داشتند

و از انجا بخطهٔ لاهیجان تشریف بردند اهالی انملک بلوازم خدمت گذاری قیام نموده بر

دو راه اصطخ انجا که در دامنه کوه مشهور بچهور کلایه و از بزرگی دریاچه توان گفت و در

میان حقیقی باغچه و تالاری ترتیب یافته که بکشتی بانجا آمد شدی شود و فی الواقع جایی

تر و مکانی مرغوب است چهار طرفها بسته چراغان کرده بودند و از دو نور اخلاص خوبرویان

یوسف لقا و ساده رخان مه سیما از شهر و مواضع جمع آورده ذورقها و کشتیها نشسته

دران دریاچه سیار و مسرت بخش خاطر مهر آثار بودند و قریب یکهفته در لاهیجان

بعشرت و شادکامی گذرانیده از انجا متوجه مازندران بهشت نشان شدند و در ۲

چهارم شهر صفر بساعت سعد و طالع میمون داخل دار السرور فرح آباد ارم بنیاد

شده زمستان در خطهٔ فردوس نما بفراغت و خوشدلی سیر و اقسام انولایت بپایان

رسانیدند و اکنون وقت انست که وقایع متنوعه و سوانح غریبه که درین سال در اثنا

سفر گرجستان و غیران روی داد بر صحیفه بیان نگاشته شروع در تحریر وقایع سال

نو نماید انشاء الله وحده العزیز از وقایع متنوعه اول فرستادن ایلچیان است بجانب

روم شرح واقعه انکه سلطانمحمد بیک طالش که در سال گذشته بایلچیگری روم نزد نصوح

پاشای وزیر اعظم دفتر بود در اثناء سفر گرجستان بازگشته عرض نمود که مفسدان

سرحد نوقیف انجیلو چاوش و نهضت همایون بجانب گرجستان باختلال امر مصالحه

حل

حل نموده سخنان فتنه انگیز عرض نموده اند و از جانب لوارصاب و طهمورث و لاه گرجستان

نیز عرایض چاکرانه بخواندکار رسیده خود را از رمی بخواندکار رسیده خود را از رهی تابعان

دودمان ال عثمان شمرده اند و درمیانه درویان اسناد نقض عهد بانیطرف مینمایند بنابر ابقای

عهد و احتراز از مضمون کریمه وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا بر ذمت همت شاهها

لازم گردید که ایلچی روم را مرخص ساخته از انیطرف نیز ایلچی فرستند و حقایق احوال اعلام

نموده سلب بدنامی نقض عهد از انیطرف بفرمایند بنابران حسن بیک مهماندار ذوالقدر را

باصفهان فرستاده انجیلو چاوش را طلب داشتند و عاجلا ذاکر اقای توپچی را برسم رسالت

فرستاده مکتوب محبت طراز دوستانه بسلطان احمدخان پادشاه روم در قلم آورده

بعد از تواضعات دوستانه تحریر رسوم بعادات پادشاهانه رسوخ عهد و پیمان

مرقوم گشت که چون احراز سعادت غزا و کسب مثوبات جهاد در خاطر حقیقت

بنیان رسوخ داشت و بعضی از کفرهٔ گرج که از قدیم الایام تابع و خراجگذار این دودمان

بوده اند سر از جیب عصیان و نافرمانی بر آورده بودند بمحض اعلای لوای اسلام

و تادیب طاغیان ضلالت فرجام بدانصوب نهضت اتفاق افتاد بسعادت جهاد

فایز گشتیم و بسیاری از کنایس و معابد نصارا را مساجد اهل اسلام و ایمان گشت د

از غنایم گرجستان تاج مرصع مکلل را که در قلعه طراغای بدست در آمده بود و شرح

ان مذکور شد با دیگر تحف و هدایا ارسال یافت و انجیلو چاوش در اندک روزی

از اصفهان بگرجستان آمده سعادت عتبه بوسی دریافت و قاسم بیک سپهسالار

مازندران برسالت روم و مرافقت انجیلو چاوش تعیین یافته تحف و هدایا

لایقه ترتیب داده او را با جواب نامه که آورده بود روانه فرمودند و چون از جانب

خواندکار در باب اطلاق اسیران رومیه مثل مصطفا پاشای ولد صفیه خاتون

که از امک داران دودمان عثمانی بود و محمد امین بیک ولد محمد پاشای وزیر اعظم

سابق که پسر صبیه علی پاشا برادر رضاعی پادشاه بود و غیر ذلک رضا دوستانه شده

بود حضرت اعلا ایشانرا با تجملات لایقه رفیق ایلچی گردانیدند و همچنین رقم اطلاق

بر کل اسرای روم کشیده هرکس که در حیات بود و برضای خود عزیمت رفتن داشت

خواه دراز و خواه در سایر ممالک اطلاق فرموده تا بکناره نفر در مرافقت ایلچی روانه

شدند وهیچ امری از نشر وطرح مصالح وابقای مهملات رعیتی بگذاشتند و از سنور وسرحدانچه تعیین
شده سنورنامچه را مصحوب او کردانیدند در خلال این احوال خبر رسید که اصناد نصوح پاشا
او را ببعضی امور نادر التحویله اعمال سابق متهم ساخته بقتل آورده اند و محمد پاشا مشهور باکوز
محمد که بیکلربیکی مصر بود در سریر سلطنت عصیره عثمانی آورده وزیر اعظم کرده اند وشرح رفتن
قاسم بیک وقضایایی که فیمابین سپاه قزلباش ورومیه روی نموده در ذیل این دفتر محل خود
نگارش خواهد یافت سانحه دیگر فرار دو نوئین محمد بیک و یونس بیک ولد الله خان امیر
اقاسی دوم است وقبل ازین مرقوم کلک بیان کردید که ولدان مذکور که در معارک کارزار
گرفتار عساکر ظفر شعار شده بودند منظور نظر اعتبار و از زمره مقربان محفل والا
بودند و توجهات شاهانه درباره ایشان دوماً فیوماً سمت تزاید داشت و بمزید
تقرب واصطناعات شاهانه ممتاز دیگر شفقتهای خاص سرافراز و محسود همگنان
بودند ومنازل امیر یعقوب در اصفهان بدیشان مرحمت شد هر دو درین ولایت متاهل
گشته صاحب فرزند شده بودند و بانعامات وافر عطایای متکاثره از اسبان تازی
و مرصع الآلات وظروف واوانی طلا ونقره وسایر تجملات بزرگانه مخصوص و بهره ور بودند
واکثر مقربان و بزرگان اردوی معلی با ایشان در بزم مخالطه احدی رنج نمی نمود در سفر
گرجستان در حینی که قصبه گوری مخیم سرادقات اقبال بود روزی از ایام رمضان
با چند نفر ملازم وخدمتکار معتمد در حین بعزم سیر و شکار سوار شده هر یک بارکاب
ویخدان نفایس مرصع الآلات واشیاء طلا ونقره واسبان کوتل قطع تعلق از سایر
تجملات ولغرق وعیال واطفال که همراه بودند کرده راه فرار پیمودند خود را بقلعه اخسقه
رسانیده از انجا روانه دیار روم گردیدند در زد دیگر این معنی ظهور یافته همگنان را موجب
استعجال گشت حضرت اعلی از شمول عاطفت وغریب نوازی که جبلی آنحضرت است
اشاره فرموده که خدمتکاران وعمله سرکار ایشان بدستور باکوچ ومتعلقان بود عیسی
خان قورچی باشی که با آن هر دو نا اعتماد طریقه دوستی میداشت از تفقد احوال
فرزندان ایشان عافل نبود هر که میل رفتن داشته باشند روانه نمایند
دیگر از سوانح اقبال که درین سال بظهور آمد شاهین کرای خان بن سعادت
سعادت کرای خان پادشاه تاتارست که در میان رومیان بود ارکان دولت

دولت عثمانی

عثمانی او را ظاهراً بعد از فوت سلامت کرای عمش بسلطنت موروث قوم تاتار وعده
داده بودند و در ثانی الحال چون سلامت کرای فرزندی نداشت و والده جانی بیک
کرای ولد مبارک کرای بن اسلام کرای بن دولت کرای در حباله او بود صلاح در
تربیت جانی بیک کرای مذکور که پسر بیبی سلامت کرای بوده دانسته با شاهین
کرای در مقام غدر ونفاق درآمده اراده قید وحبس او داشته اند واو این معنی
را از اطوار رومیان تفرس نموده در هنگام مجال خود را از میان رومیه بیرون انداخته
مردانه طی مسافت بعید کرده بقصد ادراک ملازمت درگاه شاهی بطریق فرار و
ایلغار بولایت عجم رسانید و در حدود قصبه گوری گرجستان باردوی کردون
شکوه رسیده بسعادت کورنش ومجالست همایون استسعاد یافت واظهار
کمال اخلاص وحسن ارادت واعتقاد کرد حضرت اعلی شاهی ظل الهی بمقتضای
طبع سلیم وشیوه مهمان نوازی که جبلی ذات حقیقت سرشت آنحضرت است
برادرانه با او سلوک فرموده در آغوش مهربانی کشیدند و بانواع تعظیم وتکریم و
تکلفات لایقه اختصاص یافته معزز ومحترم در رکاب اشرف بود دیگر از سوانح این
سال آنکه در ایام فتور جمعی کثیر از رعایای ایروان وقراباغ بگرجستان کاخت رفته
انجا را مامن خود ساخته اقامت نموده بودند والکسندرخان والی آنجا ایشان را نگاه
داشته تا غایت بآنولایت بودند بحکم همایون نفاذ پیوست که چون آنجماعت
رعیت الاصل گرجستان نیستند همگی از مسلمانان ویهود وارمنی کوچ کرده بجانب
مازندران بهشت نشان روند وهمچنین از مردم شیروان وقراباغ وایل واویماق
آنجا که ملازمت رومیه اختیار نموده اند و با رومیه وصلت کرده صاحب کدخدا
ومنصب شده بودند چون محل اعتماد نیستند و بودن ایشان درین سرحد
صلاح دولت قاهره نیست کوچ کرده در فرح آباد مازندران رحل اقامت اندازند
اسفندیار بیک اوچی باشی عرب کرلو بکوچانیدن شیروانیان ولطیف خان بیک
قاجار واتابادیکوچانیدن اهل قراباغ مامور گشته تنک حرامی یافتند از الوسات
قراباغ جماعت احمدلو ... در رفتن تعلل می کردند مورد غضب شاهانه
گشته متمردان قتل وغارت یافتند وحال الطبقات خلقی که رفته بودند در آنولایت

آسوده حال درکمال عافیت و فراغت روزگار میگذرانند **سانحه دیگر** مغضوب
کشتن فرهاد چرکس قورچی است که از زمره مقربان بساط اقدس و در کمال عزت و اعتبار
میرشکار بود سیما تا از خبث باطن نمک بحرامی از و بظهور آمده بود که در خفیه با شاه
زادگی محمد باقر میرزا بخلاف رضای ولی نعمت آشنایی فتنه انگیزی می نموده و باعمال منافی
صدق و اخلاص که منتج عقوق و عصیان است میکرده و صدق این بد باطنی
از اقوال مردم بی غرض که نشست و برخواست پنهانی او را با میرزاده دیده بودند بر خاطر
همگنان پرتو ظهور انداخته بعرض اقدس رسید نایره غضب در بان او التهاب یافته
در مجلس مواخذ کردید و حسب الاشاره اعلا او را مقید و محبوس بجناب میرزا برده ند
ملازمان میرزا بعز نموده او بقتلش پرداخت بر متملکاتش رقم تملیک کشیدند
و این مضمون که **مصرع** که مجرم بیک نقطه مجرم شود * در بان او بسمت ظهور یافت
دیگری از سوانح بقتل در آمدن چند نفر از خلیفها و صوفیان قراغه داغست شرح
واقعه آنکه جمعی از مردم آن ولایت از قدیم الایام دعوی ارادت و اخلاص سلسله علیه
صفویه نموده مینمایند و در زمانی که حضرت خاقان سلیمان شان ابو البقا شاه
اسمعیل نور الله مرقده از بیم اعادی بگیلان تشریف برده چند سال در لاهیجان
اقامت گزیدند و صوفیان این سلسله بخدمت آنحضرت آمد شد مینموده اند
جمعی از صوفیان قراغه داغ نیز آمد شد داشته اند و الیوم آن طبقه در میان هواخواهان
این سلسله بصوفی قدیم لاهیجانی معروفند و بدین لقب گرامی بر سایر صوفیه تفوق
می جویند و در هنگام خروج آنحضرت و آغاز دنق و غار این دولت صوفیان مذکور
بمعافیات و سیورغالات سرافرازی یافته اند در زمان فترت رومیه که جعفر پاشا
از دار السلطنه تبریز تمکن داشت شاهویردی خان و لد خلیفه انصار که از زمره
خلیفه زادگان در آنوقت حاکم قراداغ بود دیل بد دولتی بر رخسار سلسله خود کشیده
بطرف رومیان میل نمود و تاج دوازده ترک اثنا عشری از سر انداخته محو رنگ
رومیانه پوشیده بعرض اقدس رسیده بود که در وقتی که مشار الیه اراده نموده
بر حوزه را نزد جعفر پاشا فرستاد و فرستاده های پاشا جهته اخذ بیعت قراچه داغ نزد
شاهویردی خان آمدند مشار الیه اکثر اعیان صوفیه را در انجمع طوعاً او کرهاً خاطر

ساخته

ساخته تکلیف بیعت نمود جمعی از آنگروه موافقت نموده بی تاج بان مجمع آمده بودند چون
طریق ارادت و آداب پیرپرستی آنست که ارباب اخلاص در شدت و رخا دست از دامن
مرشد کامل باز نداشته بانواع بلایا صابر باشند و رضای مرشد کامل را بر اغراض دنیوی
راجح دانند شاهویردی خان که باوی این شنیع کشت چنانچه در قضایای سالها
گذشته گذشت مکافات بد طینتی یافته بجزا رسیده درین سال حکم شد که بتحقیق
تشخیص موافقان او پردازند مقصود سلطان که از زمره ارباب عقیدت و حاکم
قراچه داغ بود باتفاق محمد قلی خلفا در وملو که منصب خلیفة الخلفایی داشت تعیین
و تحقیق اینمقدمه کردند اکثر آنجماعت که در آنوقت روی سیاهی کرده روی از مرشد
کامل بر تافته بودند جزای عمل یافته بدیار عدم رفته بودند جمعی بدین علت از زمره
خلیفها و صوفیان که در حیات بودند بقتل در آمده بجزای عمل رسیدند و غرض
اصلی آن بود که من بعد آن طبقه از دایره صوفیگری خارج بوده صوفی از ما صوفی
متمیز بوده باشد **سانحه دیگر** آنکه در حین مراجعت سفر گرجستان در قصبه
شمکور قراباغ مصطفا خان قزاقلو بدست دلو محمد سلطان شمس الدین لو بقتل
در آمد سبب قتل او آنکه نظر سلطان پدر او با طایفه قزاقلو از بین دولت روی
گردان شده برومیان متوسل گشته مرتبه پاشایی یافته بود و بعد از فتح آذر
بایجان مهرخان برادر مصطفا خان قلعه گور را تاد و سه سال نگاه داشته کوس
مخالفت قزلباش و دولتخواهی رومیان زده بدرگاه معلا نیامد و بعد از
تسخیر گنجه و قلاع آنحدود و الخلاص استیلای رومیان که ضرورتاً بدرگاه معلا
آمد با آنکه مشمول عنایات شاهانه گشته از اعمال سابقه اغماض شد بوستان آثار
نفاق از اطوارش مشاهده می افتاد تا آنکه بدست گرجیان چنانچه سبق ذکر یافت
بقتل آمده مکافات نمک بحرامی یافت و بدین جهت مصطفا خان نیز محل اعتماد
نبود و حزم و احتیاط مقتضی آن بود که من بعد کل طایفه قزاقلو دو نوکر ناقابل اعتماد
در آن سرحد نباشند بالجمله بعد از قتل مصطفا خان امارت کل ایل مذبور بشمسی
خان قزاقلو که در سال اول یورش آذربایجان که هنوز قلعه ایروان بدست در نیامده
بود از روی اخلاص بدرگاه گردون مناص آمده محل اعتماد شده بود قرار یافت

واو حسب الفرمان همایون ایل مذکور را از سرحد قراباغ کوچانیده بجانب داراب
جرد فارس که باقطاع و تیول او مرحمت شده بود برد دیگری از سوانح آنکه در حین
معاودت گرجستان در کنار رود ارس میر محمد امین مشهور بمیر جمله که از هند
دکن آمده بود بشرف رکاب بوس اشرف سرافراز گردیده باعزاز و احترام یافت
وی از سادات عظام شهرستان وعم میرزا رضی صدر است چند سال قبل ازین بجانب
دکن رفته برحسب تقدیر ملازمت قطبشاه والی گلکنده اختیار نموده بود
وبنا بر ظهور کاردانی بمرتبه وزارت که بعرف آنجا میر جمله مینامند رسیده
صاحب ثروت و مکنت شده بود چون محمد قلی قطب شاه بجوار رحمت الله
پیوسته سلطان محمد برادر زاده و داماد ش جانشین سریر قطب شاهی گردید
همانا میر مذکور از و دور شد و بلند پروازی استقلال سابق نیافته میانه
او و پادشاه طرح بد نشسته و آنچه از میر استماع افتاد این بود که میگفت حب وطن
و آرزوی آمدن ایران و خوشیهای اصفهان و ادراک پای بوس شاهنشاه زمان
در دل رسوخ تمام داشت مایعرف خود را بالطوع والرغبه پیشکش کرده رخصت
آمدن یافتم و چون به بیجاپور رسیدم ابراهیم عادلشاه والی آنجا مانع آمدن گشته
بتکلیف توقیف میکرد تا موازی دو هزار تومان مرصع آلات و جواهر و سایر
مخزونات طوعاً او ضرورتاً تا بعادلشاه داده بیرون آمدم العلم عند الله والعهده
علیه الحاصل پیشکش لایق از جواهر و اسباب گذرانید چند گاه در اردو بود از بسیاری
رشد و بلند پروازی سخنان گزاف از وسر میزد که مستحسن الطباع سلیمه نبود
جز وزارت دیوان اعلی و وکالت نفس همایون هیچ منصبی از مناصب دیوان را نمی
پسندید بالجمله مطالب او در آن اوقات بحصول نپیوست و در مازندران رخصت
یافته باصفهان آمد با آنکه در وطن اصلی منازل خوب و املاک مرغوب و اسباب
معیشت بزرگانه آماده داشت مرغ طبیعتش در هوای منصب عالی و حب جاه
حشمت پرواز میکرد دیگر باره جلای وطن اختیار نموده فرزندان و متعلقانرا
در اصفهان انداخته از راه بیابان بقصد ادراک ملازمت حضرت پادشاه
والاجاه شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان روانه گردید و حضرت

اهلا اغماض پادشاهانه فرموده اصلا از فرار او اظهار نقاری نفرمودند و فرزندانش
در سایه معدلت شاهانه آسوده روزگار میگذرانند **سانحه غریبه** این سال در
قصبه رشت گیلان بظهور آمد قضیه قتل محمد باقر میرزا مشهور بصفی میرزا است که
از تقدیرات الهی وقوع یافت شرح واقعه آنکه مدتی بود که جمعی هرزه درایان خوش آمد
گو و خوشامدگویان تقرب جو غدر و نفاق نسبت به پدر بزرگوار او و اسناد نموده
بعرض اشرف میرسانیدند و خاطر نشان اشرف نموده بودند که جناب شاهزادگی
باغوای جمعی بد دولتان فتنه انگیز که در خفیه با او آمیزش می نمایند العلم عند الله با پدر
بزرگوار دل دگرگون کرده از جهل و غرور خیالات فاسده در سر دارد و آنحضرت
از تهور و فراخ حوصلگی آن حکایات وقعی ننهاده ازین مقوله بکنایه و صریح با او اظهاری
نفرموده اینمقدمه را بمشیت ایزدی باز گذاشته بتغافل پادشاهانه و اغماض متهورانه
میگذرانیدند تا آنکه در سفر گرجستان همان خوش آمدگویان خانه برانداز
که بظاهر دعوی نمک حلالی نموده در باطن اسباب فتنه و فساد سر انجام میدادند
خصوصاً یکدو نفر از خدمه و منسوبان و ملازمان میرزا مکرر از خفیه حکایاتی که مشعر
بر صدق این اقوال باشد بعرض اقدس رسانیدند و قضیه فرهاد خان چرکس بتجربه
پیوست وقوع یافت مع هذا بدمظنگی بفرزند اظهار نفرموده همان تغافل
پادشاهانه را شیوه و شعار ساخته بودند از زمره غلامان چرکس بهبود بیک
بحقیقت ورزی و پاس حقوق ولی نعمت با خود اندیشه قتل او مخمر ساخته بود
در تاریخ سیم شهر محرم الحرام اینسال در خطه رشت بحسب اتفاق یا تعمد علی ای
التقدیرین در حینی که میرزا بقصد ادراک ملازمت اشرف متوجه دولتخانه
همایون و تنها بوده در کوچه باو دچار گشته علی الغفله در او آویخت و زخمهای
مهلک زده جناب میرزائی بان در گذشت و چون خود بچنین امر دلیری کرده
بود از خوف و بیم عقوبت شاهی پناه باستانه عز و جاه که بست و ملجای خواقین
این دودمان است برده بطریق سایر ارباب جرایم از و اسمه بطویله خاص تحصن جسته
اظهار نمود که چون حرف غدر و خیانت بولی نعمت ما مسموع گردید بنابر غیرت و حلال
ورفع تهمت غلامان چرکس باین امر دلیری کردم القصه در همانشب میرزا رضی صدر به

اشا خبر معاودت موکب سعادت قرین بفیروزی و اقبال از سفر گرجستان و نزول
رایات ظفر آیات در قشلاق مازندران بسمع بهادران اوزبکیه رسید طبل رحیل کوفته
معاودت نمودند و بسیاری از رعایای مرو همراه برده اما اکثر بتدریج عود نموده
بمقام اصلی شتافتند **متوفیات** سفر گرجستان یکی شاهرخ بیک ولد گنجعلی خان حاکم
دار الامان کرمان که از زمره امرای ذی شان و سفید ریشان دولت ابد پیوند است
در روزی که از عقبه مابین کاخت و کارتیل عبور میشد از اسب در گشته بیابان
دره آن عقبه افتاد و جگرش قصور کرده بعالم عقبی شتافت دیگر ملک علی بیک چاوچی
باشی تاجیبوک که بمرض علیل متعاقب اردوی معلی بگرجستان آمد او نیز در آن عقبه
رخت هستی بسرای آخرت کشید مشار الیه اصفهانی الاصل و مرد هزال شیرین گوی
شیرین زبان مطایبه دوست بود مرکز کدورت و الم بیرامون خاطرش نگشتی هر کس را
غنچه صفت دلتنگ یافتی بسخنان دلاویز و ظرافتهای مطایبه در کمال بشاشت
و خرمی چون گل خندان ساختی و هرگاه بجهت امری از امور رسیدی که هر یک ازان [illegible]
بکلمات رنگین و حرکات ملیح شیرین ادا کردی و اگر بقتل و سیاست مجرمی مامور
گشتی تا سیاستگاه بان مجرم چندان هزل و مطایبه کردی که آن سیاست را چون
لعب کودکان بر و آسان شمردی و با کمال شکفته طبعی خالی از مهابتی نبود کلاهی که تاج
مرصع فرد مکلل که مخصوص ان بود بر سر نهاده گوشواره بزرگ مرصع از دو طرف آویزان
کرده با جماعت تاجیبوک اتباع خود که هر یک خود را بصورت خاص و لباس غیر
متعارف آراسته بدربار پادشاهی حاضر میشدند چنان مهیب بنظر نظارگیان
در می آمدند که از مشاهده آن هیاکل غریب رعب و هراس بدلها راه مییافت و حضرت
اعلی از فوت چنان ملازمی که نادره زمان بود اظهار تاسف بسیار فرموده در
ازاء حقوق خدمات چندین ساله منصب او را بصفی قلی بیک پسرش که جوان
مستعدیست ارزانی داشتند اما **مصرع** کجا گیرد هریسه جای روغن عاقبت
از جهالت و خود سری رسید بآنچه رسید و عنقریب در محل خود گذارش
خواهد یافت دیگری طهماسب قلی بیک قورچی کهنه شمشیر که از زمره مقربان بود چند
روزی در گرجستان مریض گشته بعالم بقا پیوست فرزندی نداشت که جانشین

و نمود، حضرت اعلی متوجه تکفین و تجهیز شده نعش او را بجهت الاستدعا برادر
الارشاد اردبیل فرستادند که در خطیره مقدسه و جوار آبا و اجدادش مدفون سازند
و چون بهبود داعیه نمک حلالی داشت بنا بر چندین مصلحت صوری و معنوی
که بر عقلاء دهر و خردمندان روزگار دیده سعادت بر ظاهر و روشن است جانب
عفو و اغماض راجح آمده باز خواستی نشد و بهبود مذکور بتدریج اطمینان یافت
حقیقت این واقعه بر عامه که ظاهر بینان عالم صورت و از جهان معنی بیخبرند پوشیده
بود اما ظاهر حال بدین نوع است که بتجربه پیوست و شایبه خللی دران نیست در وقوع
این گونه امور دانشوران روزگار و ژرف نگاهان تجربه کار را جز حکمت بالغه الهی
امری در خاطر خطور نمینماید امید که ذات مقدس همایون اعلی از جمیع آفات و عاهات
در حفظ و امان حضرت ملک منان بود خلایق و عباد الله در ظلال دولت و سایه
معدلتش آسوده حال باشند آمین یا رب العالمین **سانحه دیگر** که در خراسان روی
داد آنست که چون سفر گرجستان بامتداد کشید شغل و گرفتاری لشکر قزلباش
دران سرحد در میان اوزبکیه شیوع یافت یالنکوش بهادر با بیست هزار سوار
جنود اوزبک و برتاولان یغمائی که از هر طرف جمع آمده بودند از جیحون عبور نموده
بمرو آمدند محراب خان قاجار حاکم مرو از آمدن جنود اوزبک خبر یافته جمعی از غازیان را
بقراولی فرستاد و ایشان بقراولان جنود اوزبک دوچار گشته فیما بین قتالی
صعب روی نموده غازیان آثار جلادت و مردانگی بظهور آوردند قراولان اوزبک
را مغلوب گردانیدند در اثنای جنگ و پیکار جنود اوزبک فوج فوج متعاقب یکدیگر
نمایان شدند غازیان زیاده ازان تاب توقف نیاورده راه مراجعت پیمودند
و بعضی از غازیان درجه شهادت یافته بقیه سپاه جنگ کنان بمرو رسیدند
محراب خان از کثرت جنود اوزبک اطلاع یافته در استحکام قلعه کوشیده
و تفنگچیان قدر انداز در بروج و باره جای داده بلوازم حراست و نگهبانی قلعه
پرداختند یالنکوش بهادر بمرو آمده چند روزی در حوالی سواد شهر اقامت
نموده لشکر بتاخت و غارت فرستاد و ان گروه یغمائی از مرو تا پا کوه مشهد
مقدس آمده بعضی از احشامات سیما اعراب بجاره را تاخت و غارت نمودند درین

اما

بپدر کرد منصب او بقراخان بیک قوم او متعلق گردید دیگر شاه قلی بیک یساقچی
باشی نیز که در گرجستان بیمار شده معالجه و مداوا نپذیرفت القصه بقضیه ناگزیر دل
نهاد منصب او بپادکار بیک قوم او تفویض یافت گفتار در وقایع سنه توشقان ئیل
مطابق سنه اربع وعشرین والف و بعضی موافق خمس وعشرین والف که سال بیست و نهم جلوس شاهنشاه است
درین سال بهجت آغاز خجسته انجام سلطان چهار بالش ایام که مسند نشین تخت چهار
ارکان فلک مینا فام است یعنی خورشید جهان آرا از مسکن افسرده دی میل طرب
خانه عز و شرف نموده یازده ساعت شب شنبه بیست و یکم ماه صفر ختمت بالخیر
والظفر برج حمل تحویل نمود نوروز فیروز عالم افروز در روز دوشنبه اتفاق افتاد بهار
دلارا خرمی افزای گلشن روزگار گشته مهوشان ریاحین چون سیم چشمان زهره
جبین فتنه گری آغاز نهادند و لاله و گل چون خورشید خطایی و چین با نکهت عنبرین
صحن زمانه را رنگین ساخته درهای آرزو بر روی خلایق باز گردید و هوس
ناکان باده نشاط مستعد تجرع جرعهای شادکامی از پیاله لاله شدند نسیم اردی
بهشتی با شمیم گل و رایحه سنبل آمیخته در ریاض جهان وزیدن گرفت بیت چو
گشت رایت نوروز آسمان فرسای ∴ زمانه لاله ستان گشت و دهر لاله ستای ∴
شمیم سنبل و گل در دماغ جان بنشست ∴ بهار عطر فشان گشت و دهر نافه گشای ∴
کشید جرعه یکی از پیاله لاله ∴ که گشت شاهد گل بی حجاب چهره نمای ∴
درچنین هنگام نشاط افزا شهریار جهان پیرا اعنی حضرت اعلا در دار السرور
فرح آباد و سایر امکنه فرح بخش مانند جنت نهاد که از سایه ابر و ترشح هوا نضارت
و تازگی داشت و کوه در بهار و خریف یکسان و از اعتدال هوا و هوای دریا
همیشه صحرای دلگشایش بگل و ریحان بعیش و حضور و مسرت و سرور می گذرانیدند
و از آنجا به ییلاق فیروزکوه تشریف برده بعد از سیر و شکار ییلاق عزیمت دار
السلطنه اصفهان فرموده عشرت و شادکامی داخلان بلده جنت مثال شدند
درین سال محصول اصفهان را آفت رسیده عجزه و رعایا مضطرب الاحوال بودند
محصولات خاصه شریفه نیز عشری بزارعان املاک دیوانی بخشیدند عاطفت خسروانه
شامل حال رعایا گشته حقوق این سال را بایشان عطا فرمودند و این عطیه و احسان

موجب ترفیه حال برایا و توسعه معاش زارعان و رعایا گشته کسر نطفه عسرت
و تنگی که داشتند تیسر و فراخی تبدیل یافت بعد از چندگاه که شهر مشهور اصفهان و
دولت سرای نقش جهان از قدوم سعادت لزوم اشرف آراستگی داشت فلک
شعبده باز انگیز فتنه و فساد کرده ایام چون زلف مهوشان پریشان گردید چشم
ذخم زمانه ابواب فراغت و عافیت مسدود ساخته دیده فتنه که در خواب راحت
بود باز شد و جهان آرامیده بهم برآمده و لوله و آشوب از سر گرفت حادثه دست
درازی نمود مفسدان سرحدها دیگر باره فسادها انگیخته خیالات فاسدهم
بکاخ دماغشان راه یافت بیت پریشان شد ایام چون زلف یار ∴ پراکنده
شد عرصه روزگار ∴ خبرهای موحش ز هر جا رسید ∴ که یکچند شد خوشدلی
ناپدید ∴ القصه اخبار موحش از هر طرف رسیدن گرفت که موجب حرکت
لشکرها و تلاطم امواج محن و بلایا گردید بنیان معاهده و مصالحه سلطان روم
بر مثال خانه ناستوار اطفال که بر رهگذر سیل سازند انهدام و اختلال پذیرفت اما
به نیروی اقبال همایون و مساعدت اختر بخت میمون هر گونه فتوری روی مینمود
و عنقریب باصلاح مقرون گشت چنانچه هر یک در محل خود سمت گذارش خواهد
اعظم اخباری که در ایام اقامت اصفهان رسید معامله رومیان است که سلطان
احمدخان بن سلطان محمد بن سلطان مرادخواندگار روم بعد از قتل نصوح
پاشا وزیر اعظم که مرد صلاح اندیش و واسطه صلح بود با آنکه ایلچیان اینطرف
با نامهای دوستانه و لوازم محبت و دوستی بروم رفته در آنجا بودند و امری
که موجب نقض عهد و اختلال باشد و از اینطرف صدور نیافته بود بسخنان
دروغ بی فروغ دو جاهل نادان گرجی و اندک فتوری که درین سال در گرجستان
و شیروان روی داده و شرح آن در ذیل مبین می گردد و اغوای چندی از نزدیکان
خود که در حریم عزت و سرای دولت نشو و نما یافته از سر بچه دورکاد سیلی
حادثه نخورده اند و در مراحل نشیب و فراز فتور و فتن ابله پای نگشته از عالم
بیخبرند بیحوصلگی کرده معاهده و پیمان را بر طاق فراموشی و نسیان نهاده محمد پاشا
مشهور باکوز محمد وزیر اعظم را سردار کرده جانب عجم فرستند حضرت اعلی بنا

بنت

بر رعایت حزم و احتیاط علیقلیخان دیوان بیگی باشی شاملو را از درگاه معلی بجانب دار السلطنه تبریز فرستادند که باتفاق امرای آذربایجان در انجا اقامت نموده اگر این خبر مطابق واقع باشد از سرحد خبردار بوده حقایق حالات معروض دارد که بانچه صلاح دولت قاهره بوده باشد بعمل خواهد آمد و کس فرستادند که قلعه گنجه که اعتمادی بر متانت و استحکام ان نیست خراب سازند و مقرر شد که محمد خان زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی از گنجه بقلعه تفلیس نقل و من بعد در انجا اقامت نماید و خوانین عظام مذکور بمنزله فرمان گشته هر یک بانچه مامور بودند بعمل آوردند و چون علیقلیخان و امرا چندگاه در تبریز اقامت داشتند بوضوح پیوست که سردار مذبور با عساکر روم بسرحد رسیده دو دیار بکر و اخلد و قشلاق اختیار نموده اند که در سال آینده لشکر بر سر قزلباش کشند اما از آوازه وصول لشکر در گرجستان و شیروان هر طرف فتنها روی نموده مفسدان هر طایفه هوای خود سری و طغیان بر سر افتاده بر هم زن هنگامه عافیت مسلمانان شده اند چنانچه در ذیل این اوراق مرقوم کلک شیرین مقال میگردد

ذکر عصیان و طغیان گرجیان و جمعی شیروانیان و آمدن طهمورث بجانب کاخت گرجستان بسبب ظهور فتنها که در هر طرف نمودار گشت

و دیگری از اخبار سرحد انکه چون وصول لشکر روم دران مرز و بوم شیوع یافت متمردان هر طرف و هر طایفه سر از جیب عصیان بر آورده داود بیگ گرجی دانیز که سمت وکالت عیسی خان داشت هوای یاغیگری در دل پدید آمد و گرجیان کاخت در روزی که عید نصارا بود و گرجیان بجهت اقامت نماز و عبادتی که رسم و قاعده ایشانست به کلیسیای الاوردی آمده بودند تفنگچیان مستحفظ قلعه غفلت ورزیده سیقط و کامی بجای نیاورده بودند و خلق بسیار از طبقه گرجی بکلیسا راه داده گرجیان بعد از ادای لوازم عید دست تطاول دراز کرده باغوای داود بیگ وکیل طهماسب قلیغی که از بادرانی فسق و هولخواهان طهمورث بود شروع در گرفت و گیر و تفنگچیان قزلباش نموده بسیاری از ان بیچارگان را شربت شهادت چشانیدند و داود بیگ مسرع بطلب طهمورث فرستاده او را بامدن ترغیب و تحریص کرد و جمعی از مردم شیروان نیز که بهوای رومیان متهم بودند بحکم رجلای ایشان شده بود خصوصا ملک بیری سرخیل تراکمه

قبیله و قابیان مشهور بدلو ملک عصا به عصیان بر سر بسته طرف داغستان را ملمن خود ساخته و کوردبی از بیدولتان اوباش فتنه انگیزان بدمعاش شیروان بر سر او جمع شده دست تعدی بحواشی مملکت دراز کردند بدینجهت ولایت شیروان نیز بهم بر آمده فتنه و آشوب پدید آمد دلو ملک نیز کس نزد طهمورث فرستاده اظهار دولتخواهی او کرد طهمورث فتنه ساز نادان باغوای چندی از ناوران نادان گرجی که همراه داود گرجی بودند و تحریک باغیان مذکور غافل ازین که کوزن را شاخ هرچند قوی باشد با شیر ژیان پنجه نتواند زد و بدولت وارون فریفته گشته بالکا کاخت آمده تکیه بر مسند حکومت زد و طایفه گرجی بر سر او جمعیت نمودند داود بیگ وکیل را با بر مهر سپکتاش بیگ یوزباشی و قورچیان که فوجی قلیل بودند فرستاد و ایشان مهر فروجنگ ندیده بقصد بیرون آمدن از گرجستان گریبان بدست گرجیان دادند و آن گروه ضالم بی ایمان از مآل این اعمال نیندیشیده یوزباشی علیل ناتوان الهمکی را بدرجه بلند شهادت رسانیدند دلو ملک نیز با طامیان شیروانی بر سر محمد حسین سلطان که نواده عماد الدین بیگ شیروانی و دخترزاده شاهقلی مهردار ذو القدر حاکم ارس بود آمده در حینی که محمد حسین سلطان از جهالت و غرور از قلعه بیرون آمده باستقبال کوچ و اغرق خود بکنار رفته بود غافل بر سر او ریختند و او با اندک مردمی که همراه داشت دست جلادت از آستین تهور بیرون آورده تلاشی که مقدور ایشان بود کرده همگی مردانه جرعه شهادت نوشیدند و اموال و اسباب سلطان و غازیان که در بیرون قلعه بود بتصرف باغیان در آمد و بعد از واقعه مذبور سایر ملازمان سلطان چون راه بیرون شدن مسدود یافتند خود را بقلعه کشیدند و چند روزی از جنگ دشمنان مصون بوده شاید بمهلت و بچاره از چنگ بدخواهان خلاصی یافته بامنی رسند دلو ملک با اتباع خود بیورش آمده در برابر قلعه رحل اقامت انداخت غازیان قورقلو ذو القدر که قوت و قدرت قلعه داری نداشتند در بحر تحیر افتاده چاره جوی بودند که خبر رسید که سپاه قزلباش بباغیان رسیده سراسیمه وار کوچ کردند و غازیان قورقلو از ان مهلکه نجات یافته سر خویش گرفتند و کیفیت لشکر فرستادن برین نوعست که چون اخبار آمدن طهمورث بکاخت

و قتل قزلباشیه و فتور و برهم زدگی شیروان در اصفهان بمسامع جاه و جلال رسیده
و مشخص شده بود که درین سال لشکر روم در سرحد طرح قشلاق انداخته عزیمت آمدن
ندارند مقرب الحضرت العلیه العالیه اسفندیار بیک اوچی باشی عربگرلو را که رومی از
تفنگچیان رکاب اقدس از درگاه معلی بدانصوب فرستادند و حکم همایون بنفاذ پیوست
که علیقلی خان دیوان بیگی باشی شاملو از دار السلطنه تبریز متوجه قراباغ گردد و تمامی
لشکر آذربایجان و محمد خان زیاد اغلی و امرای قراباغ باو ملحق گشته بسرداری علیقلی خان
حسب الفرمان قضا جریان بسرعت و استعجال متوجه آنصوب گشته او و اسفندیار
بیک بیکدیگر ملحق گشته روانه مقصد شدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بقشلاق
مازندران مایل و راغب گشته از اصفهان متوجه آن دیار بهشت نشان گشتند و در
آنجا بخرمی و کامرانی میگذرانیدند و چون رستم محمد خان بن ولی محمد خان بنوعی که گذشت
از بلخ منهزم و پریشان حال بدار السلطنه هرات آمده آرزوی آمدن درگاه معلی داشت
حضرت اعلی نیز صلاح در آوردن او دانسته زمان بیک ناظر را که هنوز ناظر نشده
در آنوقت از زمره مقربان بود بایلغار بطلب شاهزاده فرستادند که چون فصل نشاط
انگیز بهار و موسم خرمی و لطافت ازهار نزدیک رسید و هنگام شکارهای دار
المرز بتخصیص شکار میان کال مازندران و زنکول کیلانات و معاشر حضور اقدس
بود از غاشای اقسام شکار آنولایت بهره ور گردد و زمان بیک از فرح آباد ایلغار نموده
گویند در عرض هفت شبانروز زیاده از بیست مرحله راه طی نموده بدار السلطنه هرات
رسیده پادشاه زاده اوزبک را در اندک روزی بفرح آباد رسانیدند و حضرت
اعلی اشفاق و مهربانی های پدرفرزندانه درباره او بظهور آورده بعطایای ارجمند
مسرور و خوشدل گردانیدند **ذکر استیلاء اکراد برادوست بر قلعه دم دم و بدست
درآمدن آن بتقدیر آفریدگار افلاک و انجم** از اخبار موحش که در مازندران
بمسامع جلال رسید سانحه غریبه تسلط اکراد برادوست است بحیله و تزویر
بر قلعه ارومی مشهور بقلعه دم دم کیفیت آن سرگذشت آنکه ایالت آن الکا و ضبط و
حراست قلعه مذکور بنوعی که سبق ذکر یافت و پرتو شعور بر آن تافته بقبان
خان بیکدلی برادر محمد بیک متعلق و مرجوع بود یکی از ازواج امیرخان چولاق برادوست

که از بنات

که از بنات مردم فرومایه آنجا بود و جمعی مردم مجهول اکراد در آن قلعه مانده خدمت
کارگذاری قزلباش مینمودند قبان خان از غافلی دست داد که از طبقه هر چند مجهول و خدمت
کار باشند کسی در قلعه نگذارد و گاهی بشکار میرفت الغ بیک برادوست که قوم امیر
خان بود جمعی را آسا در ویرانهای اطراف دمدم بسر میبرد با آن عورت و قلعچیان کرد بسلسله
و پیغام مواضعه مینماید که در هنگامی که قباد خان شب در قلعه نبوده باشد او را
خبردار نمایند روزی قبان خان بشکار بیرون رفته بود شب الغ بیک باینها و
اعلام آنجماعت بالجهل بنجاه نفری از کردان بپای قلعه آمده اهل مواضعه را خبر
دار کردانیده ایشان سوراخی در یک برج سولتی که در جنب قلعه است نموده
الغ بیک و رفقا یکیک بآن برج داخل شده علی الغفله حارس آن برج را در خواب
بقتل در آورده از آن راه بقلعه در آمده بودند و هر کس را در هر برج براه عدم
فرستادند و بنقاره خانه رفته نقاره شادمانی بنام الغ بیک بنوازش در آوردند
از اکراد هر کس که در قلعه بود بر سر او جمع شد اهل قلعه خبردار شده صورتی که هرگز
در پرده خیالشان رخ نمینمود مشاهده نموده سراسیمه و حیران گشتند
و در آن شب دیجور که این غلغله و آشوب در قلعه افتاد طایفه قزلباشیه از آقا
و نوکر و خدمتکار که در قلعه بودند بر کیفیت و کمیت مخالفان اطلاعی نیافتند از
خوف و بیم هر یک با دلی از اندوه بدو نیم از اطراف و جوانب قلعه خود را بیرون
انداخته میگریختند چون صبح طلوع کرد کسی از قزلباشیه در قلعه نمانده بود
اکراد بر قلعه مستولی شده مایعرف قزلباش را متصرف شدند و از اکراد داخلی مخالف
این دولت بقدغن کومک طلب نمودند این خبر موحش بقبان خان رسیده
انگشت ندامت بدندان گزید روی بجانب قلعه آورد آقا سلطان مقدم در
مراغه خبر یافته فی الفور بپای قلعه ایلغار نمود و از مؤیدات اقبال و اتفاقات
حسنه در وقتی که یکصد و پنجاه نفر از اکراد مخالف بکومک الغ بیک بطرف
قلعه می آمده اند با آقا سلطان و جمعی از غازیان مردم قبان خان دوچار شده جنگ
در پیوستند و اکراد شکست یافته جمعی بقتل آمده بقیة السیف را فرار نمودند
پیر بوداق خان حاکم تبریز و شیخ سلطان مکری نیز از استماع این واقعه مضطرب گشته

بایلغار بپای قلعه رسیدند قپان خان از غفلتی که ورزید باقتضاء قضا چنین حادثه
رخ نموده بود با کمال خجلت زدگی و انفعال بامرای عظام ملحق گشته متحصن شد که در قلعه
الله کرد می ماند در اندیشه یورش بودند که آتش این فتنه بزلال اقبال که لطیفه غیبی عبارت
از آنست منطفی گشت الغ بیک روزی در قلعه باروط به تفنگچیان قسمت مینمود شراره
از آتش میان توده باروط جسته شعله کشید و یکطرف روی او سوخته مجروح و
ناتوان گردید و چند کس از حاضران نیز الم جراحت رسیدند سوختگان آتش و حرمان
از تردد قلعه داری عاجز گشتند و احوال کومک معلوم ایشان گشته از رسیدن
کومک تازه مایوس بودند زیرا که اطراف و جوانب قلعه را جنود قزلباش فرو گرفته
بود و در قلق و اضطراب افتاده خوف و هراس بیقیاس برایشان مستولی گردید
و چاره بجز فرار نیافته در شب مظلم که چون دل اهل ادبار تیره و تار بود از احمال و
اثقال انچه توانستند بر اسبان آسوده قلعه بار کردند الغ بیک را بر اسب بسته
علی الغفله دروازه را گشوده راه فرار پیش گرفتند و امرای عظام بعد از اطلاع جمعی را
بتعاقب ایشان فرستادند اما نرسیدند دیگر باره آن قلعه رفیع که در متانت و
استحکام با قلعه چرخ اخضر دعوی برابری می نماید به نیروی اقبال بدست عساکر
ظفرشعار درآمد و زیاده از هشت نه روز در تصرف اکراد نبود اکراه خاطر
و دل نگرانی اشرف بود و این مژده فرح بخش بمسرت و شادمانی تبدیل یافت
برادران قپان خان اندکی خجلت زده براد ر بودند اما حضرت اعلی شاهی ظل الهی
از فراخ حوصلگی و بنده پروری و اخلاص و خدمتکاری برادران این خطای عظیم را
از آن سلسله گذرانیده در مقام مکافات نشدند و قپان خان از ولایت حکومت
معزول گشته به بهبودان خان شفقت شد بالاخره با قاخان مقدم قرار یافته از کوچ تن
و تفنگچیان خاصه خراسانی بسرداری مجنون بیک یوزباشی و تفنگچیان بکوتوالی
قلعه معین گشتند **ذکر محاربه طهمورث گرجی با علیقلی خان و جنود قزلباش و هزیمت
و انهزام قزلباشیه بحکمت بالغه ملک منان** چون مشیت امور
عالم و مصالح احوال بنی آدم در قبضه قدرت حی قدیر و سر پنجه اقتدار خالق صغیر
و کبیر است هر گاه حکمت بالغه اقتضای امری نماید که از حیز قوت بفعل آید و صورت

از پرده خفا بمنصه ظهور جلوه نماید اسباب آن که هزاران مصلحت عباد در
ضمن آن منطوی است بر حسب اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه بدستیاری کارفرمایان قضا و کا
ر کنان قدر سرانجام می یابد و بسعی عقلای روزگار و تدبیر مدبران تجربه کار تغییر در آن
راه نیابد و تماشائیان عالم ظهور را جز بدیده تسلیم و رضا در آن نگریستن چاره
نیست مصداق این سیاق محاربه طهمورث گرجیست با جنود اقبال که از جهالت و
خودرائی جرئت نموده عاقبت خلق آن دیار را عموما در ورطه هلاک و بوار انداخت
و خود سرگشته بادیه حسرت و سرگردان دیار نادانی گردید چنانچه در محل خود سمت
گذارش خواهد یافت القصه علیقلی خان و اسفندیار بیک بنوعی که مذکور شد روانه
گرجستان گشتند عساکر آذربایجان از قورچیان و غلامان و غیر ذلک که بمرافقت
مامور بودند فوج فوج آمده ملحق میشدند قریب بپانزده هزار کس جمع شده هنوز
تفنگچیان و بعضی از عساکر نرسیده بودند که صلاح در توقف ندیده با آن گروه از
راه تفلیس بگرجستان درآمده تا بمرکز جامی که فاصله کاخت و کارتیل و سر
راه باشی آچوق است رسیده رحل اقامت انداختند که اگر اراده رفتن باشی آچوق
نماید از آنجا نتواند گذشت و از جماعت گرجیان که اظهار شاهی سیونی کرده به
عساکر منصوره ملحق گشته بحسب ظاهر در مقام موافقت و خدمتکاری بودند
تحقیق شوارع و راه بیرون شدن گروه بهر راه که احتمال عبور داشت محافظان کار
آگاه تعیین کرده در امداد طرق کوشیدند و قراولان کارآزموده از هر طبقه قزلباش
و گرجیان صاحب وقوف آن سرزمین فرستادند که روز بروز و لحظه بلحظه از حرکت
مخالف خبردار بوده اعلام مینموده باشند و طهمورث با حشری از جنود گرجیه
که بسر داشت عزم محاربه جزم نموده از محل اقامت در حرکت آمده و امرای عظام
از اخبار کاذبه گرجیان حرکت او را حمل بر فرار کرده اصلا از عزیمت او بطرف معسکر
قزلباش اثری ظاهر نبود تا آنکه قراولان گرجی شبی خبر دادند که طهمورث بعزم رزم
متوجه گشته نزدیک رسیده است هرچند بر سخن آن طایفه اعتمادی نبود بنا بر حزم
و احتیاط صبحی زود امرای عظام و عساکر بهرام انتقام جبه و یراق پوشیده و مرتب ساخته
از اردو بیرون رفتند که محل مناسب جهت جنگ اختیار نموده اگر خبر مذکور صورت

وقوع داشته باشد بجاد بر اتفاق افتد والا سرزمین دیگر که مناسبتر باشد جهت نزول تعیین
نموده بانجا کوچ کنند زمانی ممتد در آن سرزمینها توقف نموده انتظار بردند قراولان و
محافظان شوارع آمده خبر دادند که اصلا اثری ظاهر نیست بعد از انتظار بسیار بازگشته
هرکس در یورت خود فرود آمده لشکریان پراکنده شده بودند که بیک ناگاه آواز طبل
مخالف برآمد خبر رسید که اینک سپاهی دشمن نمودار شد وچنین معلوم شد
که کرجیانی که اظهار شاهی سیونی کرده نشان شوارع داده بودند غدر ونفاق ورزیده
دامی را که طهمورث آمده نشان نداده بودند وقراولان قزلباش از آن آگاه بیخبر بوده اند
بعد از ظهور اینحال دیگرباره امرای عظام وعساکر نصرت فرجام سوار شده بعرصه گاه
نبرد آمدند محمد خان زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ وتبعه او بچرخچیگری تعیین یافته از امرای
قراباغ بیکر سلطان ایکرمی دورت ودلو محمد سلطان شمس الدین لو بمعاونت چرخچی که ترکان
بورکچی گویند مامور گشتند ومیمنه ومیسره سپاه را بقدر مقدور بجنود مسعود آراستند
اما از عدم فرصت وسراسیمگی سپاه صف آرائی وتوزوک لشکر بر نهج دلخواه میسر
نشد بعضی از لشکریان در ادرد رسانده سوار نشده بودند که طهمورث با خیل وسپاه
خود که قریب پنج شش هزار نفر بودند با اسلحه ویراق مکمل رسیده بهیات اجتماعی
خود را بر فوج چرخچی زدند چرخچیان تاب صدمه آنگروه نیاورده منهزم گشتند بیکر
سلطان ودلو محمد امرای بورکچی فرصت معاونت نیافته هریک با فوج خود بطرفی افتادند
محمد خان زیاد اغلی با چند نفر از طایفه قاجار بزخم سیف وسنان کرجیان بر خاک هلاک
افتاده درجه شهادت یافتند واین صورت موجب دلیری کفره کرج ودلشکستگی
جنود اسلام گردید وکرجیان همچنان بصورت اجتماعی دلیرانه جلوریز بر سر قول راندند
میمنه ومیسره سپاه که از کشته شدن محمد خان وانهزام چرخچیان سراسیمه شده
بودند از حمله پی در پی بی محابای سپاه کفر وضلال بهم برآمده چریک آذربایجان بی آنکه
دست باستعمال آلت حرب وقتال برند پشت بمعرکه داده روی بوادی فرار آوردند
وفوجی از مبارزان جنود مسعود وطایفه شاملو مردم علیقلی خان که با او در قلب
بودند از هزیمت چریک قلب منقلب گشته مجال مدافعه ومجادله نیافتند کرجیان
بهرکس رسیده دست یافتند از پای درآوردند القصه سپاه قول نیز مجال استقامت

نیافته

نیافته بهم برآمده هرکس سر خویش گرفت علیقلی خان واسفندیار بیک که هریک در شجاعت
ودلیری یگانه روزگار ودر داشتن رزم وپیکار سرآمد مبارزان شجاعت شعار بودند که
لشکر مشاهده نموده لحظه بملاحظه نام وننگ در معرکه درنگ نمودن چون توقف ایشان
بیفایده بود بمدلول وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ عنان از معرکه برتافته بطرف تفلیس
در حرکت آمدند وکفره کرج بخون دلیران دلیر گشته تیغ انتقام برآوردند وجمعی کثیری
حنین بجنود اسلام رسیده جمعی در آن معرکه سعادتمند بدرجه شهادت فایز وسربلند
گردیدند طهمورث که سرمست باده جهل وغفلت بود از غلبه که او را دست داده مغرور
وشادمان گشته باردوی قزلباش آمده در خیمه علیقلی خان فرود آمد ومنازل هر
یک از امرا واعیان قزلباش را بیکی از عظما واعیان کرجیه داده اموال واسباب سپاه
اسلام نصیب ارباب کفر وظلام گردید وازین معنی غافل افتاد که کلنگ تیز منقار هر
چند بلند پرواز باشد از چنگل شاهین اوج اقبال باز نتواند رست وبدین جسارت
وبی ادبی که از او سر زد عاقبت در معرض قهر قهرمان زمان در آمده جا ومقام چندین ساله
نیاکان خود را ویران والکاء وممالکشان بباد بی نیازی رفت وشرح آن در ذیل
مرقوم میگردد بالجمله علیقلی خان واسفندیار بیک وسایر امرا بی سر وسامان بقلعه
تفلیس رسیده پراکندگان لشکر بانجا جمع آمدند از امرا ومعارف سپاه محمد خان زیاد
اغلی وحسین خان گیلانی حاکم کوهدم گیلان وحسین قلی بیک یوزباشی طالش وال
یادگار علی سلطان کشته اسحاق سلطان میر صوفی زخمی گشت مرتضی قلیخان کسکری
حاکم کسکر با قشون خود در یکطرف معرکه ایستاده بود بعد از گذشتن جنود کرجیه از
عقب ایشان در آمده چهل پنجاه نفری از پیادگان بقتل آورده متعاقب امرا بتفلیس رسید
علیقلی خان توقف خود را در تفلیس صلاح ندید قلعه را بمرتضی قلی بیک ولد محمد خان
وعالیجاه قاجار وفوجی از تفنگچیان سپرده بگنجه آمد ودر خانهای ویرانه ساکن شده طرح
قشلاق انداخت وحقایق حالات بعرض عاکفان سده جلال رسانیده هرچند طبع
آتش خوی حضرت اعلا ازین اخبار وحشت انگیز چون آتش سوزان ودریا مثال
جوشان وخروشان گردید اما از فراخ حوصلگی بهایت سلسله ظاهر کرده منشور عاطفت
مبنی بر استمالت ودلجوئی بعلیقلی خان وامرا فرستادند که در طریق سپاهیگری واین

حرب وقتال از ازل الاازال هزیمت وظفر قرین یکدیکرند از چشم زخم که باقتضاء قضا وتقدیر
آسمانی بجنود اسلام رسیده باشد اند وهناک نموده منتظر وصول موکب مسعود بوده
باشند که اینک عنان عزیمت بدانصوب معطوف کشته عنقریب بتوفیق آلهی وقوت اسلام
صمصام زبرجد فام از نیام انتقام برآورده جزای بی ادبان بدکیش وبدکیشان نافرجام
اندیش درکنار ایشان نهاده خواهد شد از نوازشات شاهانه خاطر دغدغه آلودایشان
فی الجمله اطمینان یافته در قشلاق کنج خجلت خزیده وبسامان می کذرانیدند که طنطنه
رایات بهروزی ایات جاه وجلال درانولایت بلندی کرفته اعلام کشورستانی ارتفاع
آسمانی یافت وشرح ان دراغاز سال همایون فال آینده نکاشته قلم سحر پرداز مرقوم کلک
نکته پرداز میکردد انشاءالله تعالی وتقدس **شرح وقایع خراسان وسوانحی**
که درین سال درانولایت روی داد درین سال از سرداران جنود اوزبک فراتغه نام که در حدود
بلخ ترقی نموده کروهی از طایفه المانچی برسر خود جمع کرده بهرطرف میتاخت دفته رفته
چهار پنج هزار اوزبک غارتکر خونخوار برسر او جمعیت نمودند یکمرتبه بولایت خراسان آمده
جام وخواف وباخرز را تاخت نموده غنیمت فراوان بدست آورده بود وبحسب اتفاق
ومصلحت وقت کسی متوجه معارضه او نشد درین سال هوس تاخت ویغمای خراسان
کرده باجنود شقاوت ورود بجانب کرخ امده میانه جماعت جمشیدی محافظان قلعه
مذکور واوزبکیه اندک محاربه واقع شده جمعی ازطرفین مقتول شدند ودرانجا کاری
نساخته بطرف هرات رود امدند واز اطراف وجوانب غنایم بدست آورده بطرف
کهدستان رفتند حسین خان والی هرات جمعی از لشکریان مجهول را کامسم ورسمی نداشتند
قریب بهشتصد هفتصد نفر برکردکی بیرام بیک شاملو برسر ایشان فرستاد که منتهز
فرصت بوده درمحل مجال دستبردی نمایند بعد از رفتن انکروه بخاطر آورد که انجماعه
هرچند مجهولند اما اکر شکستی یابند موجب بدنامی وست دودیست نفر از
جوانان دلیر کارد بدلیری کردی خسرو بیک که الحال بخسرو سلطان موسوم وحاکم
مادوچاق است بمدد ایشان فرستاد بیرام بیک خبر اوزبکیه کرفته بطرف ایشان
درحرکت امد وشب از پهلوی ایشان که در چمن کهدستان نزول نموده بودند کذشته
قریب بصبح بیک ونفر ازجماعت جمشیدی که ازمحل نزول اوزبکیه اطلاع داشتند دوچار

شدند

شدند قلاوزی ان لشکر کرده دروقتی که جنود اوزبک بعضی بیدار وبعضی هنوز
درخواب بودند بکنار اردوی ایشان رسیدند اوزبکیه از شیهه اسپان وقعقعه
سلاح وصهیل ستوران خبردار شدند بیرام بیک از قلت سپاه قزلباش وکثرت
اعدا اندیشید که چون صبح طلوع نموده جهان روشن کردد واوزبکیه سوار کشته
برکمیت لشکر قزلباش اطلاع یابند یکتن را مجال خلاص نخواهد بود وتوکل
بکرم حضرت خالق الاصباح کرده دران طلیعه صبح برسر انکروه ریختند هفتصد
هشتصد نفری از اوزبکیه سراسیمه بطرف اسپان دویده سوار شده بودند
که قزلباش تلاقی شده جنک درپیوستند ودر حمله اول بسیاری ازانطبقه را
بطعن سنان جانستان وضرب بلارک اتش فشان برخاک هلاک انداختند در
اثناء جنک وجدال خسرو سلطان باان دودیست نفر جوانان دلیر رزم آزما عمر کرسید
ازیکطرف کوهای نولخته چون بلای اسمانی بهروقت ایشان رسیدند اوزبکیه
از کوهای واشنیده حسین خان حمل نموده مجال استقامت نیافتند وفرار بر
قرار اختیار نموده روی بوادی هزیمت آوردند تیغ یمانی غازیان در رامده باغنایم
موفور معاودت نمودند وازفراتغه مدتی نام ونشان پدید نبود واغلب امکان
ان بود که دران معرکه بقتل رسیده باشد بعد ازمدتی معلوم شد که زنده
دفته بود وازین فتح مبین که غازیان شاملو را روی داده اوزبکیه پای در دامن خمول
کشیده مدتها از روی امن خراسان ازدل ایشان زایل کردید **دیکری از سوانح**
خراسان کشته شدن قزاق خان ولد حسین خان بیکلربیکی خراسان است
که حاکم مادوچاق بود کیفیت این سرکذشت انکه جمعی از طایفه ارلات چغتای
همراه جلمه سلطان بدین دودمان ولایت آشیان امده درالکاد زاوه و
محولات میبودند جلمه سلطان چند نفر ازعظمای ان طایفه را بمظنه خلاف و
نفاق بقتل آورد واتباع انجماعت ازینواقعه خایف وهراسان کشته روی
بوادی فرار آوردند جمعی دیکر که ازطبقه ارلات سابقا درمادوچاق میبودند
حسین خان بیکلربیکی خراسان جلمه سلطان را ازقبیل ریش سفیدان ارلات ملامت
نموده بنابر تالیف قلوب قبیله مذکور ایشانرا استمالت داده از رفتن مانع امده

ایشان اظهار عنا دجلهٔ سلطان نسبت بخود میکردند حسین خان قرار داد که بجماعت
بایاروجاق رفته من بعد بدستور سایر مردم قبیله در ملازمت قزاق خان پسر او بوده
باشند اما آن جماعت در مار وجاق توقف ننموده بمیان اوزبکیه رفتند از فرار ایشان
جماعت سابق نیز متزلزل و هراسان گشته بودند یکی از پسران آن قوم پیش خدمت قزاق
خان که محل اعتماد او بود شبی که او از افراط باده بیشعور گشته در خواب بوده آن پسر باراده
خود یا بتعلیم پدر و اقوام العلم عند الله بالکل الناس کون دیر وقتش رسیده چند زخم
مهلک برو زد و تمامت آن قوم از بیم این واقعه یا از غدر و نفاق عزم فرار جزم نموده سمانب
دروان را گشوده راه میمند پیش گرفتند اهل قلعه از ین واقعهٔ عبرت بخش حیرت زده
و پریشان خاطر گشته از غلغله و آشوبی که دست داده یکی بخود درماندند و آن شب بجو
کسی تعاقب ایشان ننمودند فی الفور کسی بهرات فرستاده حسین خان را آگاه کردند و او از
واقعهٔ فرزند دلبند اندوهناک گشته چون قلق و اضطراب سودی نداشت دست
در دامن شکیبائی زده خبر و سلطان را با جمعی مردم کار دیده بقلعه فرستاد که مبادا فتوری
در سرحد واقع شود و او بسرعت برق و باد خود را بقلعه رسانیده بحراست مشغول
گردید و چون حقیقت بعرض اشرف رسید حکومت ماروجاق و کوتوالی بخسرو سلطان
تفویض یافت ساعحهٔ دیگر آنکه در هنگامی که دار السلطنهٔ اصفهان از فر نزول موکب همایون
رشک جنان بود میر عماد خوشنویس قزوینی بقتل آمد وی از سادات حسینی مقیم دار
الموحدین قزوین است که بسادات سیفی مشهور است و معروف شد در خط نستعلیق
ترقی عظیم کرده دقم نسخ بر خطوط استادان ما تقدم کشید در نزاکت قلم و قدرت
کتابت ید بیضا و درجهٔ اعلا داشت خطش بی اصلاح خوش اندام و با مزه بود میر عبد
الغنی تفرشی این رباعی در شان او گفته **رباعی** تا کلک تو در نوشتن اعجاز نماست ؞
بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست ؞ هر دایره تر افلک حلقه بگوش ؞ هر مد تو امتداد
ایام بهاست ؞ و بتن الجمهور بتسنن مشهور بود از اهل قزوین استاد مقصود مسکی
از غلو و تشیع یا دفع مظنهٔ تسنن که عامهٔ آن ولایت بدان متهم اند مرتکب قتل او گردید
دیگر تصدق ماه مبارک رمضان حضرت اعلی شاهی ظل الهی که مصدر آثار خیر و مظهر جود
و احسانی و مطرح اشعهٔ انوار فیوضات ملک منانست بالهام آسمانی و توفیق ربانی

مال

مالی و خراج دیوانی و اخراجات مستقلات یکماهه هر سال را که در سلخ شهر رمضان که بمنطوق
شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن خلاصهٔ ایام و اعظم شهور و اعوام و هنگام طاعات
حضرت ملک علام است بشیعیان کل ممالک ایران تصدق فرمودند که از مطالبات دیوانی
معاف بوده در اثناء ماه مبارک دست تعدی طلبکاران از گریبان رعیت دستان کوتاه
بوده بعکس دیده بر غلهٔ دهقان مسکین چون خوشهٔ پروین نتوانند فکند و خرمن گاه
مزارعان که کهکشان فلک از آسیب محصلان ایمن بود مجنیخ چشم حسرت بآن نگاه نتوانند
کرد تا بفراغ بال و اطمینان قلب ماه صیام را باختتام رسانیده بطاعت و عبادت
پروردگار عالمیان مشغول باشند و درین باب مناشیر بجهت تا ممالک محروسه
ارسال یافت و این عطیه و الا که اعظم عطایا است علاوه سایر بخششها و تصدقات
گردید و همچنین وجوه احداث جمیع ممالک که در دفاتر اعلا ابواب جمع قانونی بوده و در
سنوات سابقه سلاطین معدلت آیین ماضیه غافل افتاده بودند که ماخذ وجوه
احداث پرسش قضایا و جرایم محرمانست و انرا خوددار و عکان بعمل آورد حاصل
احداث را می یابند علیحده جمع قانونی احداث بدستور مال از رعایا گرفتن موهم شلیم
تکرار است در حین عرض مهمات دفتری حضرت اعلی شاهی ظل الهی بفطرت عالی این
نکتهٔ دقیق را دریافته خاطرنشان محاسبان دیوان کردند و همگی تصدیق حقیقت آن
کرده زبان بدعا و ثنای آنحضرت گشودند و آن وجه نیز در ممالک محروسه و قلمرو همایون
بتخفیف مقرر گشته حکم همایون بصدور پیوست که مستوفیان عظام هر دو وجوه را که در
ممالک محروسه بعمل عمال و تیولداران تخمینا بمبلغ سی هزار تومان رایج شاهی عراقی میشد
در دفاتر خلود بتخفیف اعتبار نموده از شوآیب تغییر و تبدیل محروس سناسند امید
که مثوبات آن عاجلا و اجلا بروزگار فرخندهٔ آثار همایون عاید گردد بالنبی و آله
آغاز سال مبارک همایون لوی ئیل مطابق سنهٔ خمس و عشرین و الف که انجام یکقرن سعادت
قرین است از جلوس همایون و توجه آنحضرت بغزای گرجستان و قلع و قمع بی دینان
چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی بتخریب ولایت کاخت گرجستان و قلع و قمع کفرهٔ اعدای جیل
اسلام درآمده زیاده از صد هزار نفس از نسا و صبیان آن بیدینان بیامن توجه و ضرب
تیغ جهانگشای پادشاه مجاهد غازی یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تعلق گرفته بود

طهمورث تیره روزگار از بخت برگشته که اسباب ادبار و قتل و اوارگی ان گروه مخذول را سرانجام
داده بنوعی که مذکور شد بمحاربه جنود مسعود قزلباش جرئت و دلیری نمود چون پرتو
این خبر درسازنده ان بر جبهگاه ضمیر اقدس تافت نایره حمیت شاهانه و شعله غضب پادشاهانه
بنوعی التهاب یافت که هر شراره از ان برق خرمن سوز عالمی بود لهذا عزیمت گرجستان
و بر انداختن بیدینان انجا که بقتل مسلمانان دلیری کرده بودند در ضمیر انور رسوخ
یافته حکم معلا بنفاذ پیوست که امرای عظام و عساکر نصرت فرجام بسرعت و استعجال
تمام متوجه یساق گرجستان گشته اماده غزا و جهاد کفار انذ یاد کردند و چندین هزار
تفنگچی قدر انداز از اصفهان و سایر محال عراق تعیین یافت که بیجار و یلجار معین حاضر
گشته بموکب نصرت قرین پیوندند و چون صلاح دولت در مرافقت سلاطین م
نادهای گرجی بود لوارصاب را باستراباد و عیسی خان را بدماوند فرستادند که تا معاودت
موکب همایون هر دو در انجا بوده حکام تفقد احوال ایشان می نموده باشند و در ساعت
سعد از دار السرور فرح آباد جنت نهاد در حرکت آمده از راه گیلان و دریاکنار روانه
شدند و دریای لشکر چون بحر اخضر از همه در تموج آمده در هر مرحله گروهی از عساکر
ظفر شعار بموکب فیروزی آثار می پیوست موسم خجسته آثار بهار و جنود ریاحین واز
هار چون فتح و نصرت از یمین و یسار استقبال موکب ظفر شعار نموده در روز سه
شنبه دهم شهر ربیع الاول لخمس و عشرین و الف خورشید جهان آرا با شکوه اقبال و
طنطنه جاه و جلال بمنزل عز و شرف خرامیده کوس نوروزی صدای فتح و فیروزی
در گنبد اخضر انداخت **بیت** جهان رونق ارجمندی گرفت ⁖ ز نوروز فیروزمندی
گرفت ⁖ بزم دلارای سلطان باغ ⁖ ز لاله بگردش در آمد ایاغ ⁖ دگر باره دهقان اردی بهشت ⁖
بصحرای گیتی گل و لاله کشت ⁖ نسیم عنبر آسای بهار چون مشک تتار در وزیدن آمده عرصه
جهان را چون دل اهل ایمان معطر گردانید و هوای فرح افزای فروردین عطرسائی اغاز
نهاده چون شعله جمال لاله رخان و عارض سیمین خوبان صفابخش اقالیم جهان و ضیا
دسان عرصه دوران گردید شهریار کامکار مجلس بزم نوروزی را بگلشن رزم پی
روزی دسور پر سرور فتح و فیروزی مبدل ساخته بلوازم جشن و سرور معتاد م
پرداختند و کوچ بر کوچ روانه مقصد گشته در حدود گنجه علیقلی خان و امرا استقبال رایات

ظفر آیات نموده بسعادت رکاب بوسی سرافراز شدند پیربوداق خان پرناک و امرای رفیق
او که از دار السلطنه تبریز آمده بودند رخصت دادند که بتنبیه فتنه ازان سرحد حبس
دار بوده باشند گنجعلیخان حاکم کرمان را مرخص ساختند که با قشون خود به تنبیه فتنه
کومک پیربوداق خان و امرا بوده باشد و چون تفلیس محل نزول موکب برجیس تابش
گردید عنایت خسروانه شامل الحال بکرات میرزا ابن داود خان بن لوارصاب ماضی که
در زمان شاه جنت مکان شرف اسلام دریافته بود گردیده بلقب ارجمند خانی و
خطاب مستطاب عمی سرافراز گردانیدند حکومت ولایت کاختیل را باو ارزانی
داشتند و از انجا ساحت ولایت گرجستان کاخت مضرب سرادقات عز و اقبال
گشت طهمورث از آوازه آمدن سردار و عسکر روم که در دیاربکر قشلاق اختیار
کرده بود گمان نداشت که درین سال لشکر قزلباش را فرصت آمدن گرجستان بوده
باشد چون از نهضت موکب همایون خبر یافت سراسیمه و حیران در کمال یاس
و حرمان وداع گرجستان کرده با معدودی بطرف باشی آچوق گریخت در میان
و میان گرجیان علامت روز قیامت ظاهر گشته مفهوم یَومَ یَفِرُّ المَرءُ مِن اَخِیهِ
سمت ظهور یافت حضرت اعلی عساکر منصوره را چند گروه منقسم ساخته هر گروهی
بسر کردگی یکی از امرا نامدار از یکطرف فرستادند یوسف خان بیگلربیگی شیروان را
حکم شد که با امرا انجا از انطرف بگرجستان آیند و اردوی کیهان پوی نیز با
فوجی از افواج قاهره از یکطرف دیگر در حرکت آمده مساکن گرجیان را از چهار
طرف احاطه کرده حسب الامر بمدلول اُقتُلُوا المُشرِکِینَ کافّةً عزم صمیم آن
غزا و جهاد گردانیده بر متنفسی از ان بیدینان ابقا نکنند و زنان و کودکان را
اسیر نموده اموال و اسبابی که بدست آید غنیمت مسلمانان و غازیان باشد
طایفه گرجی از همه طرف خود را پابسته دام بلا دیده چون ماهی در شبکه اضطراب افتاده
گروه گروه بمیان جنگلها و بیشهاء پر درخت و جاهای مستحکم که یکراه بیش نداشت
رفته بر اطراف و جوانب خود هرجا امکان عبور داشته خندق کنده آب انداختند
و امکان را که ترکان سقناق گویند استحکام داده سپاهی و رعیت با خانه
کوچ و اموال بسقناقها در آمده همگی با اسلحه و یراق جنگ در سقناق اقامت

بوده بحفظ حال بهار و تقاطر امطار بود از کثرت بارندگی رودخانه فایق طوفان طغیا
داشت و عبور از آن آب جز بکشتی و زورق میسر نمیشد و کرجیان زورقها و کشتیها
را بالتمام پنهان کرده بودند بنابرین اردوی اغرق را در ینطرف آب گذاشته ندرخان
ذوالقدر مهردار را اردوبیکی و کلب علی بیک یساول صحبت شاملو را حارس
دولتخانه همایون کردانیده با لشکر پرخاش جوی جریده و سبای بر حسب جاهدوا
فی سبیل الله بادکی در ان آب دجله مثال افکنده بسلامت عبور فرمودند از فقدان
زورق و کشتی عساکر منصوره زحمت بسیار کشیده و اسب و استر بسیار و شتر بیشمار
از راه آب بچراگاه عدم رفت القصه عساکر نصرت شعار فوج فوج و کروه کروه بمیان بیشه و جنگل
در آمده بهر سقناقی که میرسیدند بزور بازوی جلادت از هم ریخته هم دونه سرهای
قتیلان و اسیران کرجی بنظر همایون در می آوردند حسین بیک شمس الدینلو یوزباشی
ذوالقدر با فوجی از قورچیان و مبارزان نامور از جانب قورچی باشی در بیشه و جنگلها
در آمده بجست و جوی سناد کرجی مامور بود بسقناق بزرگی که قریب ده هزار خانوار
کرجی و بسیاری از سپاهیان و ارباب جلادت در انجا اقامت داشتند رسیدند
و انمکان مستحکم قلعه مثال خندقی داشت پر آب که بجز یک راه باریک که از چوب بر روی
آب بسته بودند نداشت کروهی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان رفیق او بی انکه بر
کیفیت و کمیت اهل سقناق اطلاع یابند و صلاح و فساد انرا بنظر احتیاط در آورند
تا موازی سیصد چهارصد نفر اسبان خود را در بیرون گذاشته از ان راه تنگ
باریک پیاده بمیان سقناق در آمدند و در کمال غفلت و نهایت بی پروایی هر کروهی
بطلب غنیمت و اسیر بطرفی دویده متفرق و پراکنده شدند جنود کرجی واقف گشته
فوج فوج با اسلحه و یراق پیش می آمدند خبر هجوم کفار و بعزم رزم و پیکار بحسین
بیک رسیده در رفتن و کومک و مدد فرستادن تعلل کرد کروهی از کرجیان بی دین
و بی دینان ضلالت آیین از عقب غازیان در آمده راهی را که قزلباش را که قزلباش
عبور نموده بود خراب کرده و جوانب ایشان را فرو گرفته جنگ در پیوستند غازیان
قزلباش و تفنگچیان که هر فوجی در طرفی بودند فرصت جمعیت نیافته تا تیر در کیش
و کلوله در باروط باخورش داشتند دست و پایی زدند بعد از انکه از یراق خالی شدند

از هجوم

از هجوم کرجیان مغلوب گشته هر کدام راه فرار پیش گرفتند چون راه خراب شده
بود راه دیگر بجهت بیرون شد نیافتند و از بیرونیان بنابر انسداد طریق مددی نرسید
چون اباء ازلی بشهادت ان گروه تعلق گرفته بود اکثر بدرجه شهادت فایز گشتند
چند نفری مجروح و زخمدار خود را باب انداخته بیرون آمدند و اینواقعه موجب ازدیاد
اتش غضب نیابت مآب گردید اول حسین بیک یوزباشی را طلب نموده بعرض عرف
در آورده خطاب عتاب آمیز فرمودند که تو بجنگ سقناق مامور نبودی چون بسقناق
رسیدی بایستی سپاهیانه تحقیق کثرت و قلت مردم و راه در آمد و بر آمد و خصو
صیات ان سقناق رسیده بر ریش سفید خود که تا این زمان خدمت مامور ساخته اعلام
نمایی و بدانچه مامور کردی عمل کنی بخود سر جمعی مردم بی سردار را بمیان سقناق دشمن
بی انکه بکیفیت و کمیت ان رسیده از طریق بیرون شد اگاه گردی چرا گذاشتی و اگر جمعی
تو غفلت ورزیده رفتند بایستی بحفظ حال ایشان پرداخته از چند جا محل عبور ترتیب
داده جمعی را بمحافظت ان گماری و خود با بقیه لشکر بسقناق در آمده غازیان را بقلعه
و از آب بجنگ ترغیب نمایی که دل بتو قوی داشته جنگ کنند و اگر صلاح در جنگ نباشد
و بیرون باید امد از راهی چند متعدد که جهة عبور ترتیب داده باشی بسلامت بیرون
توان رفت یوزباشی خواست که لب بعذر بگشاید چون در عالم سپاهیگری و
حزم و احتیاط این اعتراضات جواب معقول سپاهی پسند نداشت شحنه سیاست
او را بسخن نگذاشته به عقوبت و رسوایی که کس مبیناد بسیاست رسید و جسد
را در تمام اردو و میانه لشکر کردانیدند که موجب عبرت دیگران گشته در امثال این
گونه مخاطرات غفلت نورزند بعد از سیاست او مقرب الحضرت قرچقای بیک را
با جمعی کثیر از عسکر ظفر رهبر بان سقناق فرستادند و او بدانجا رفته بنوعی که از ان
حضرت ارشاد یافته بود اطراف و جوانب انرا احتیاط نموده چند جا را که مناسب راه یافت
به چوبهای قوی ترتیب یافته غازیانرا باین شایسته بمیان سقناق فرستاد کرجیان
از چند محل جسر بسته قلعه گونه کرده از پشت جسر جنگ میکردند قرچقای بیک غازیانرا
از جنگ جسر مانع آمده توپ انارد و آوردند و توپچیان بیک جسر را بضرب توپ
از هم ریخته غازیان بمدافعه مشغول گشتند در ان روز کرجیان کوششهای دلیرانه

کردند اما اخر دو از زستیتی واوین علاج آمده و ترک محاربه نموده چاره جوی کشتند چون
شب دیجور تاریکتر از دل ان کفره بی دین بیان در آمد غازیان نیز دست از محاربه کشیده
یکجا جمع آمده بلوازم پاس قیام نمودند سپاهیان اهل سقناق چهارصد پانصد نفری
بتخمین وقیاس که یابوی سواری وباری داشته اند در ظلمت لیل بعضی سبای و بعضی
عیالات خود را برکفل اسبان کرفته از عقب سقناق راهی کشوده بدامنه کوه داغستان
کریختند سایر مردم که برجا مانده بودند روز دیکر از هجوم لشکر ظفر اثر قزلباش
وزنان وکودکان بذل رقیت کرفتار شدند وغنایم موفور دران سقناق بدست
سپاه منصور درآمد وهمچنین در هر جا سقناقی بود بتوفیق الهی ونیروی اقبال
پر زوال شاهی در پنجه قوت اسلام وزور بازوی مسلمانی ارمم پاشیده صفت قاعا
صفصفا کرفت واکثر کریختکان نیز در بیشهها بدست درآمده از باده مردافکن ممات
تا قیامت بیشعور افتادند القصه تا بیست روز موکب همایون در انطرف آب قانق
توقف فرموده مجاهدان نصرت قرین بقلع وقمع کفره بیدین اشتغال داشتند
یوسف خان وامرا شیروان که در طرف زکم جانب شرقی کرجستان می آمدند بهمین
قاعده عمل میکردند روزی در کنار رودخانه فرود آمده بودند که نصارای زکم بتفاق
اهل مرو فند جمعیت عظیم نموده بعزم جنک بر سر لشکر شیروان راندند مبارزان
جنود شیروان نیز پای جلادت بمعرکه دلاوری نهاده فیمابین حرب عظیم در پیوست
ونصرت الهی شامل حال اهل اسلام کشته ان جماعت مغلوب وبسیاری از ایشان
معروض تیغ جهاد کردیدند قلیلی بصد فلاکت وادبار بهر طرف پراکنده شدند
غازیان مساکن انطبقه را ویران کرده در بلده زکم از آبادانی اثر نکذاشتند ودر
کل ولایت کاخت بدین شیوه عمل شد انچه بشومی بی ادبی وعصیان طهمورث
از قتل وغارت ونهب واسیر وخرابی الکا وویرانی بیوت ومساکن بر سر
نصارا کاخت آمد معلوم نیست که از ظهور اسلام الی الآن در زمان هیچیک از
پادشاهان ذوشوکت دیار اسلام ایشانرا چنین حادثه پیش آمده باشد وان
ملک بدین سال ویران شده باشد عدد قتیلان از شصت هفتاد هزار متجاوز
واسیران از دختران زلیخا طلعت صاحب جمال وساده رخان یوسف لقا آراسته

بزیورخط

بزیور خط وخال وسایر نسا وصبیان که تمامت انها از نظر خجسته اثر همایون می کذشت
زیاده از یکصد هزار بقلم درآمد اما باعتقاد راقم حروف زیاده از سی هزار دیکر در کو
وکنار اسیر شد که از عدم فرصت بقلم درنیامد الحال از وقوع این حالات فی الجمله سورت
غضب پادشاهی تسکین یافته چون سه ماه از نوروز سلطانی کذشت وسردار
روم در صحرای موش اقامت نموده بجمع نمودن لشکر ویراق سفر مشغول بود زیاده توقف
در کرجستان لایق دولت ندیده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دادند
واز راه مرداتقوب بطرف کارتیل آمده چند روز در بلده تفلیس اقامت فرموده
بنظم ونسق قلعه ومهمات مکرات خان پرداختند واز انجا کوچ کرده از راه لحناباد
به ییلاق میدان جوق واز انجا بکوکچه دنکیز تشریف بردند وتا سه ماه دیکر که هنکام
حرکت لشکر روم شد ییلاقات مذکور مضرب خیام عساکر نصرت فرجام بود شرح
آمد ورفت سردار روم وتحریر قضایا که در طی حالات روی داد از مساعدت بخت علوی
است گفتار در بیان محاربه که در سلماس میان جنود قزلباش وتکلو پاشا بکلربکی وان و
میران سنجق اکراد بوقوع پیوست وکشته شدن پیربوداق خان باداده وتقدیر ملک منان قبل ازین نکاشته
قلم وقایع رقم کردید که پیربوداق خانرا با امرای سرحد تبریز از سفر کرجستان رخصت
داده به تبریز فرستادند وقنبرعلی خان حاکم کرمان نیز بکومک او مامور کردید چون اکراد
فتنه انکیز ان سرحد خصوصا اولاد غازی بیک بهتی وولد شاهقلی بلیلان که بحیله وتزویر
بقلعه قارپناق دست یافته پای از دایره ادب بیرون می نهادند وبالکاء سلماس دست
درازیها کرده باعث شورش وانقلاب سرحد وتفرقه وپریشانی خلق الله بودند
پیربوداق خان بدفع فتنه اکراد از تبریز بیرون آمده بان طرف نهضت نمود واز امرا
وعساکر ان حدود مقصود سلطان کنکرلوا استاجلو وسلماس سلطان سوباشی دنبلی
وابراهیم بیک برادر جناب فدوی القاب وزیر اردبیلجان باجریک انولایت ومحمد
تقی بیک مین باشی تفنکچیان اردبیلجان باکروه تفنکچی بوملحق کشته بطرف قارپناق در
حرکت آمدند واکراد کس بخطه وان فرستاده از محمد پاشا بکلربکی وان مشهور بتکلو
پاشا وامرای کرد استمداد کردند تکلو پاشا با جنود رومیه وزینل خان محمودی حاکم
خوشاب وسایر سنجق بیکیان کرد تا موازی شش هفت هزار کس بعزم محاربه

قزلباش دیلماس اسدند پیر بداق خان و امراکه با ایشان و قریب به پنجهزار کس بودند از آمدن
سپاه مخالف خبر یافته تخمین سرآمدن آن گروه بقرینه و قیاس معلوم کردند که چه روز بدیلماس
میرسند ندا و لان و مردم کارآگاه که بخبرگیری فرستاده بودند آمده موافق آن تقریر کردند
پیر بوداق خان کس بطلب گنجعلی خان بتعجیل فرستاد که آمده در روز موعود که احتمال
جنگ دارد بدیشان ملحق گردد که باتفاق آمده دفع دشمن کردند اتفاقا یکروز پیشتر از
روز معهود که امرا آماده حرب و قتال نشده براکنده فرود آمده بودند و گنجعلی خان بطیج
رسیده یکمرحله دورتر بود قراولان آمده خبر دادند که طلیعه لشکر مخالف نمودار شد
امرا در کمال اضطرار سوار شده مقصود سلطان کنکرلو باجمعی بچرخچیگری مامور کردید
تا آراستن صف سپاه و ترتیب قلب و جناحین لشکر مخالف کرد چرخچی را مغلوب
ساخته بهیات اجتماعی رسیدند مقصود سلطان و چرخچیان بیکطرف افتاد مخور را
بقول نتوانستند رسانید جماعت چرنیک که سابقه لشکر بودند تاب صدمه مخالفان نیاورده
پشت بمعرکه کردند بدین جهت نیز قلب منقلب کشته دلیران قول و میمنه و میسره بهم
برآمدند و از حیرت و سراسیمگی متفرق و پراکنده راه هزیمت پیمودن گرفتند پیر بوداق خان
بعد از مشاهده این حال از فور غیرت ننگ و بدنامی عار فرار را برخود نتوانست داد
در معرکه ثبات قدم ورزیده بعد از انهزام سپاه دو سه نفر از ملازمان عنان او را گرفته
خواستند که از معرکه بیرون برند درین اثنا زینل خان محمودی باگروهی از اکراد از عقب
او درآمده بی آنکه مجال و ثنا یا کرد زخمی منکر بر و زد یکی از ملازمان جان نثار خود را
بر سر او انداخته از دست اکراد کشته گردید پیر بوداق خان بهمان زخم مهلک درگذشت
سلمان سلطان سوباشی و محمد تقی بیک مین باشی با فوجی از تفنگچیان و جمعی از غازیان
در محوطه باغی فرود آمده بودند خود را بهمان محوطه کشیده و رخنهای انحصار را
مسدود ساخته بحفظ حال خود پرداختند و مخالفان صورت فتحی روی نموده
درهم آنجا اقامت کرده اموال و اسبابی که در خارج بدست آوردند متصرف شده روز
دیگر بر سر حصار بهجوم آوردند و اهل حصار بضرب گلوله تفنگ معرکه آهنگ ایشان
باز کردانیده جمعی را بخاک هلاک انداختند دو سه روز آوردند هر مرتبه جوانان کار
آمدنی مخالفان ضایع و نابود کردیده کاری از پیش نبردند درین اثنا آوازه توجه

موکب

موکب همایون از گرجستان بصوب آذربایجان بسمع مخالفان رسیده پای اقامتشان
سست کردیده و مرفه در جنگ نیز ندیده طبل ارتحال کوفته بازگشتند و اهل حصار
مردانه از ان مهلکه نجات یافته بجانب تبریز آمدند گنجعلی خان در طسوج این خبر شنیده
ابراهیم بیک و منهرسان با و رسیده بجون در انوقت رفتن او بدیلماس و امداد اهل
حصار متعذر را ونمود بازگشته بشهر آمد که لشکر جمع کرده از روی قوت و استظهار
بدفع دشمنان پردازد از خبر کشته شدن پیر بوداق خان و استیلای مخالفان مردم
شهر بنوعی بهم برآمده سراسیمه کشته بودند که دست از پا نمی شناختند و لحظه بلحظه
منتظر وصول لشکر مخالف بودند که گنجعلی خان بشهر رسیده فی الجمله موجب آرامیدگی
شهر گردید متعاقب خبر بازگشتن مخالفان رسیده خاطرها بیکبارگی اطمینان یافت
حقیقت این حال را بعرض عاکفان سده جلال رسانیده در حینی که رایات ظفر آیات از
اخستا باد متوجه بیلاقات بودند بعرض اقدس رسیده فی الجمله موجب آزار خاطر
دولتخواهان خصوصا طایفه ترکمان گردید اساحضرت اعلی بجو صله پادشاهانه کز آینده
شاه بنده بیک پسر پیر بداق خان را در ازاء جانسپاری و آل تربیت فرموده بجای پدر
امیر الامرای آذربایجان و حاکم تبریز کردانیده بلقب ارجمند خانی معزز و سرافراز
نمودند سلمان سلطان سوباشی که در ان جنگ مردانگی بظهور آورده بود مورد
شفقتهای شاهانه کشته او نیز بمرتبه بلند خانی سرافرازی یافت محمد تقی بیک
مین باشی نیز مشمول انواع نوازش کشت و چون آوازه حرکت لشکر روم شیوع یافت
حسن خان بیکلربیکی قلمرو علیشکر را با قشون آراسته بجانب تبریز فرستاده کلب
علی بیک یساول صحبت شاملو بحکم شد که امرای ان سرحد را بر سر او جمع نموده از ان
طرف خبردار باشند و ایشان جمعیت کرده بدیلماس رفته رحل اقامت انداختند
تا وقتی که آمدن سردار بطرف چخور سعد محقق کشت امرای مذکور بشهر مراجعت
نموده از آنجا حسب الفرمان همایون به چخور سعد آمده بلشکر ظفر قرین پیوستند
اکنون شرح آمدن سردار و بازگشتن بی نیل مقصود مرقوم قلم وقایع نگار میگردد
گفتار در لشکر محمد پاشا وزیر اعظم بجانب آذربایجان و محاصره کردن و بی نیل مقصود
بازگشتن بعون عنایات واهب منان سپه آرایان معرکه سخنوری صفوف از خطا

مصنوف سخن را در مضمار بلاغت بدین آراسته و شقه لوای اسمان فرسای حدیث
و خبر را بدینکونه پیراسته اند که چون سلطان احمدخان پادشاه روم بی جهتی ظاهر و علتی
واضح بعد از قرار معاهده و پیمان و در اثناء دوستی و آمد شد ایلچیان نقض عهد
و پیمان روا داشته بنوعی که در فوق تحریر پیوست محمد پاشاء مشهور باکوز محمد وزیر
اعظم و سردار معظم کرده در سال کذشته در دیاربکر و اخلد و قشلاق کرده بود
درین سال بر حسب فرمان لشکرهای ممالک روم اناروم و اناطولی و میشا ایلی
و مصر و شام و حلب و طرابلس و اطرابزون و بلاد جزیره و ارض روم و سنجق بیکیان
قبایل و عشایر اکراد باو پیوسته جمعیتی عظیم در معسکر روم میسر دست داد که در هیچ عصری
و زمان سپاه روم باین کثرت و استعداد بایران نیامده بود تمامی وزرا و پاشایان
و ارکان دولت سلسله عثمانی حتی ینکچری اقاسی که قانون ان خانواده نیست که از
موکب پادشاه جدا شود و همراه شده با عسکر کران و لشکر بیکران و توپهای بزرک
و کلان و عرابه بسیار و ضربزن و بالیمز بیشمار روی توجه بدین دیار آورده از ارض
روم بطرف اذربایجان در حرکت آمده رایات نصرت آیات در کوکچه دنکیز و ییلاقات
آن حدود بود که خبر وصول لشکر روم بان مرز و بوم بوضوح پیوست حضرت اعلا
شاهی ظل اللهی که باطن فیض مواطن خود را بحسب وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ
بزیور توکل آراسته لطف الهی را کافل مهمات خاص و عام میدانند بنا بر رعایت م
سلسله ظاهر و اداب فرمانروایی متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه
داری شده قورچیان عظام قاجار و جمعی کثیر از تفنکچیان جلادت شعار رکاب
اقدس از اصفهانی و خراسانی و بافقی و غیرهم بسرکردکی سرداران هر طبقه سیما
میر فتاح مین باشی تفنکچیان اصفهانی که مرد کاردیده جنک آزموده قلعه دار
بود و احمد سلطان مجکی خراسانی و ملازاده بافقی و امثال ذلک بکومک و مدد
امیر کونه خان و حراست قلعه مامور کشته از جماعت کوپنلوی شجعان سپاه قزلباش
یعنی کروهی که بطیب خاطر هوس مردانکی دارند بوعدهای جمیل شاهانه مستمال و
امیدوار کشته روانه قلعه شدند مجملا قلعه ایروان بعد از حفظ الهی بمردان کاری
دلیران معرکه کارزار و اسباب و ضروریات قلعه داری استحکام یافت و سردار روم در عشر

ثالث

ثالث شهر شعبان بپای قلعه ایروان رسیده و تسخیر انرا باغوای ینکچری اقاسی و ینکچریان
قلعه کیر و ترکیب پلنرحاکم اخسقه که همیشه درین سرحد لاابالی کزاف میزد سهل و آسان
انکاشته بمحاصره ان پرداخت و زیاده از یکصد هزار کس قلعه کیران حصن حصین را
مرکز وار در میان کرفتند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی صلاح در جنک سلطانی ندیده
جهت تفریق انکروه انبوه تدبیر شایسته بخاطر آورده عساکر نصرت نشان را چند کروه
کرده هر کروهی را بسرکردکی یکی از معتمدان کاردیده بطرف معسکر رومیان فرستادند
که هر وقتی که باقتضاء زمان از طرفی سپاهی نموده در هنکام فرصت دست بردها
دلیرانه می نموده باشند مقرب الحضرت قرچغای بیک را که آخر رتبه خانی و لقب
سپهسالاری ایران یافت با قورچیان و غلامان و خلاصه ملازمان رکاب اشرف
از طرف اردوی معلا روانه نموده امام قلیخان بیکلربیکی فارس را از طرف شرقی
اردوی رومیان فرستاده حسن خان و کنجعلیخان و سایر امرا که باتفاق کلبعلی
بیک یساول صحبت شاملو در تبریز بودند حسب الفرمان همایون آمده با امام قلیخان
ملحق کردیدند و دلو محمد شمس الدینلو را با قشون و لشکر بطرف غربی اردوی رومیه
که جانب ارض روم است فرستادند که راه بر مترددین اردوی رومیه بسته نکذارد که
از عقب ذخیره باردوی رومیان آید قرچغای بیک قورچی از مردم کاردیده را بسرکردکی
خلف بیک سفره چی باشی بجانب کسکر که موضعیست در دامن کوه یکفرسخی طرف شمالی
قلعه بر سمت راه اردوی معلا فرستادند که انراه را مضبوط نکاه دارند که هر کاه کسی
از قلعه باردو آید از اردوی معلی بقلعه رفتنی باشد در هنکام فرصت باستظهار
ایشان بمقتضای ربانی بسلامت بمقصد تواند شتافت و خود با افواج قاهره
هر وقتی در مکانی مناسب اقامت کزیده سپاهی می نمودند و قراولان کاردیده
هشیار بهر طرف فرستاده از حال دشمن غافل نبودند و امام قلیخان و سایر سر
داران و مبارزان جنود اقبال هر روز جایی بلکه هر لحظه مکانی اختیار نموده از
حال یکدیکر خبردار بودند و هیچ وقت از نبرد خالی نبود ملخص رومیان را آسوده
و فارغ البال نمیکذاشتند بدینجهت از سپاه روم چهل پنجاه هزار کس هر روز بر سر
اسب مستعد محاربه بوده از خوف دستبرد مبارزان جنود قزلباش کل الکل

بتسخیر قلعه نمی توانستند پرداخت وعساکر منصوره بر وفق اشتها از فرصت کرده دست
بردهای نمایان میکردند چنانچه شرح آن در ذیل مرقوم میگردد وچون هوای ییلاق کوکچه
سردشت بود اردوی کیهان پوی از انجا کوچ کرده الاکیس که در حوالی کوکچه و محل
خوش هواست مضرب خیام اقبال گشت اما امرا و پاشایان وعظمای لشکر روم سیما
طایفه ینگچری اقاسی که کمر بتسخیر قلعه بسته سعی موفور وجهد غیر محصور بجا آوردند
چند جا سیبها وسوبچها پیش آورده توپهای سنگ انداز قلعه کوب نصب نموده
توپچیان رومی وفرنگی شبانروز از توپ انداختن خالی نبودند وازطرف دیگر تل
خاکی مشرف بر جدار قلعه برد بر یکدیگر ریخته پیش می آوردند وامیر گونه خان وسر
داران جنود قلعه دار وسایر محصوران مردانه سپر ممانعت برروی کشیده در لوازم
قلعه داری نهایت جان سپاری بظهور می آوردند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی همه
روزه شجعان عیار پیشه کارآگاه فرستاده از احوال قلعه و محصوران خبر میگرفتند
ومحصوران از معاونت آنحضرت وتوجهات ظاهری وباطنی امیدوار بوده دل قوی
داشتند ودلیرانه بدافعه آن گروه انبوه که بقلعه گیری شهره جهانند بر پرداختند
وبه نیروی دولت قاهره خوف وتزلزل که درحال قلعه داران روزگار میباشد از آن
طایفه زایل گشته آسوده حال بدفع دشمنان قیام داشتند روزی رومیان جمعیت
نموده ازجانب دروازه که دو سه برج بضرب سنگهای توپ وگلوله وبادلیج انهدام
پذیرفته بود بجانب قلعه دویدند توپچیان وتفنگچیان قدر انداز قلعه وارکه فی
المثل چشم مور را نشانه سازند بیشائبه تکلف واغراق تیر مرادشان بر هدف
مقصود راست آمد خطائی افتد گلوله ضربزن وتفنگ بر مثال تگرگ آتشین
که از کره اثیر بارد برآن گروه ریختند هرچند بیرونیان هجوم آورده بپای سعی
دویدند دست امیدشان بخاکریز مقصد نرسید جمعی کثیر از رومیه بضرب تیر
وتفنگ شجعان برخاک هلاک افتادند وکاری نساخته خایب وخاسر بازگشتند
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی احتیاطا وزیاده سوازی یکهزار نفر تفنگچی قدر انداز از
تفنگچیان رکاب اقدس همایون جدا کرده ازطرف کنه گیر که بجنس اهتمام خلف بیک
سفره چی باشی ورفقا از شر اعدا مصون بود فرستادند که در کمین فرصت نشسته

درهنگام

درهنگام مجال خود را بقلعه اندازند وان شیرمردان بمقصد شتافته عیار صفت شب
روی بقلعه فرستاده امیر گونه خان را از عزیمت خود خبر دادند وان صبح تاریک دروان
شمالی جانب کنه گیر را کشوده وتفنگچیان چون برق لامع خود را بقلعه انداختند ونقاره‌های
شادمانی بنواختن درآوردند فی الواقع اگر بدیده انصاف بین نگرند یکهزار کس یراق
دار از میانه چندین هزار دشمن خونخوار گذشته بسلامت خود را بقلعه رسانیدن
اعظم دستبردهای دلیرانه است القصه بیرونیان ازین دلیری خبردار گشته بیشتر از
بیشتر در توپ انداختن وسیبها پیش بردن اهتمام عظیم مینمودند از مؤیدات اقبال
که قرین حال عساکر ظفر مآل گردید یا آنست که روزی ینگچری اقاسی وتکچه بیلربا چند نفر
از پاشایان که زیاده از دیگران در قلعه غلو داشتند بتوپخانه آمده در توپ انداختن
سعی مینمودند از تقدیرات ربانی وقضای آسمانی توپی از قلعه بتوپخانه رومیان
انداختند گلوله توپ به ینگچری اقاسی خورد واز وگذشته بتکچه بیلربا واز و بدیگری
رسیده چند کس خوب معتبر ایشان ضایع شدند وگروهی که خاک پیش می آوردند بخندق
رسانیده خندق را انباشته کردند اما غازیان قاجار وسایر دلاوران قلعه دار چون
شیر خشمناک از قلعه بیرون دویده بران جماعت حمله آوردند واز دست وسیبها
بعضی را سر بریده وبعضی را زنده گرفته بقیة السیف را پراکنده کرده تفنگ ویراق بسیار
بدست آورده روسفیدانه بقلعه می آمدند وسه روز بین الجانبین جنگ وجدال
وقوع یافته محصوران از جلادت ودلیری بیرونیان را یاس ونومیدی می افزود چند
نفر از رومیه که مبارزان جنود اقبال زبانگیری کرده بنظر اشرف درآورده بودند
متفق اللفظ خبر دادند که چنین قرار یافته که در فلان روز جنگ سلطانی انداخته از رخنهای
که بضرب توپ در چند برج پیدا آمده یورش بقلعه نمایند حضرت اعلی فی الفور یکی از
غازیان عیار پیشه جلادت اندیشه بقلعه فرستاده اهل قلعه را خبردار کردند که در آن
روز غافل نبوده مردانه باشند وبا امرای عظام نیز اخبار نمودند که در آن روز از محل
اقامت خود درحرکت آمده صدای کورکه وکوس از همه طرف بلند گردانند القصه در روز
معهود رومیان چون مور وملخ بپای قلعه شتافته توپها انداخته یورش آغاز نهادند
محصوران نیز توکل برحفظ وحمایت حضرت رب العباد نموده دست بتیر وتفنگ گشادند

از صباح تا چاشتگاه از جانبین تلاش بوده اجساد قتیلان بزخم تیر و تفنگ مبارزان قلعه
را بر زبر یکدیگر افتاده از کشتها پشتها پدید آمد رومیان را چهره آرزو در آیینه مراد رخ ننموده
بی نیل مطلوب و حصول مقصود باز گشتند و بخاطر آوردند که چون اهل قلعه دفع نکایت
خصم کرده از محاربه و تلاش بسیار بستوه آمده اکنون فارغ بال گشته اند درین غفلت
و فرصت دیگر یورش دیگر می باید کرد که شاید درین مرتبه مقصود بحصول پیوندد **بیت**
وقت پیشین و استواء نهار ∴ که بجان فتنه خواستی زنهار ∴ دیده حادثات نغنوده ∴
پای سعی قضا نفرسوده ∴ رومیان باسنان انتشار ∴ حمله آور شدند دیگر بار ∴ غازیانرا
از تردد بسیار ضعف روزه داری غالب گشته هنوز بمساکن خود نرسیده بودند که
آواز غلغله و آشوب برخواسته دیگر باره از اطراف و جوانب یورش عظیم کردند غازیان
و تفنگچیان فی الفور بر بروج و باره عروج نموده دست بالت مدافعه کوشیدند و صدمات
دلیران کشور روم را که هجوم آورده بضرب گلوله تفنگ مرگ آهنگ دفع نموده درین نوبت
نیز خلق کثیر هدف سهام تقدیر شدند و کاری از پیش نبرده باز گشتند مجملا روز بروز
محصوران دلیرتر و بیرونیان را پای اهتمامشان سستی پذیرفته از تردد قلعه گیری دلگیر
میشدند الحق مدت محاصره از محافظان قلعه بتخصیص غازیان قاجار حقیقتها مردانه
و مبارزتهاء خوب و دستبردها و نمایان و جلادتهای شگرف بظهور آمده مورد
تحسین دوست و دشمن گردیدند هرچند رومیه بذل جهد خود نمودند اثری بر سعی ایشان
مرتب نگشت و مدت محاصره بامتداد کشید آذوقه در میان لشکر تنقیص پذیرفت
بلکه نایاب گشت و جنود سرما هجوم آورده بیماری در میان انطایفه شیوع یافت جناح
بهرو زحمی کثیر براه عدم میشتافتند و سردار بالکلیه از تسخیر قلعه مایوس گشته
مکررا ایلچیان سیاخلیل قا نامی از معتبران روم بود بخدمت اشرف فرستاده گفتگوی
صلح بمیان آورد و در رفع الخجاله عذری چند در بین لشکرکشی القا نموده استدعا نمود که
اگر از ینطرف مردی صاحب خرد با عقل و هوش فرستاده شود که شرایط صلح سابق با او
گفت و شنید نموده بدانچه صلاح دولتین بوده باشد از جانبین بعمل آید
بنابران در کرت اول سارو بیک بیگدلی و بعد از و چراغ سلطان گرایلی استاجلو
بایلچیگری رفت شرح آمد و رفت ایلچیان و بقیه حالات در ذیل مرقوم میگردد و چون

برخی از محاربات قلعه داری سپاه ظفر پناه مرقوم کلک بیان گردید اکنون مناسب چنان
دید که قضایایی که در خارج قلعه فیمابین این دو لشکر بظهور پیوسته بر سبیل اجمال نگاشته
کلک وقایع نگار گردانیده بتحریر تتمه احوال پردازد **ذکر قضایایی که در اثناء محاصره فیمابین
غازیان قزلباش و رومیه در خارج قلعه روی داد** در فوق نگاشته اقلام عنبرین
رقم گردید که چون عسکر بیشمار روم بایروان رسیده بمحاصره قلعه پرداختند حضرت
اعلاشاهی ظل الهی جهت تفریق و تفتیش انگروه انبوه عساکر نصرت شعار را چند
گروه کرده هر گروهی را بسرکردگی یکی از عظما امور بطرفی فرستادند که برحسب وقت
و اقتضاء زمان در کمین فرصت بوده حسب المقدور دستبردها نموده مخالفانرا بخود
مشغول گردانند که کل آن سپاه بکار قلعه نتوانند پرداخت و مبارزان جنود مسعود کمین
بکین اعدا بسته چهار طرف اردوی مخالف احاطه نموده چند روز در مهلکه فی لوای جلادت
افراخته داد دلاوری میدادند و در گوشه و کنار دستبردها نمایان کرده سر رومیه
سر و زنده و لخترمه بنظر اشرف میفرستادند اگر کل وقایع و قضایایی که روی داده بتفصیل
در رشته تحریر درآید موجب تطویل میگردد از انجمله چند قضیه اقتصار و اختصار نموده
اول آنکه چون در اردوی مخالف ذخیره نایاب بود گروهی از میران سنجق و آلای بیگیان
سرکرده جماعت آت اغلانی شده تا موازی ده هزار اسب و استر و الاغ بجانب ناحیه
گوکچه که سمت راه نخجوان است بطلب ذخیره رفتند امام قلیخان ازین حال آگاه گشته
با عساکر فارس بر سر آن جماعت رفت در حینی که آن گروه بموضعی رسیده که آکثی باشان
بجا نهاده آمده قلعچیان بطلب ذخیره مشغول بودند که غازیان چون بلای ناگهان
بسر وقتشان رسیده جنگ در پیوستند و به نیروی اقبال آن فتنه کثیره را مغلوب
ساختند تا موازی یکهزار و پانصد نفر سر و زنده و دو سه هزار اسب و قطار استر
و الاغ و لختی مد بدست آورده بقیة السیف فرار نموده بصد تشویش بحصول مقصود
بمعسکر خود پیوستند دیگر آنکه امام قلیخان باتفاق حسن خان و گنجعلی خان و امرای
که همراه کلبعلی بیک شاملو از تبریز آمده باو ملحق شده بودند در رودخانه موسوم
بکر پی چای اقامت داشتند جنود روم قریب بچهل هزار کس و شصت هفتاد
الای که عبارت از لوا و اعلام است بعزم محاربه امرای مذکور در حرکت آمدند جاسوسان

وقراولان قرچغای بیک خبر عزیمت رومیه را بسر امام قلیخان وامرا باو رسانیدند و او فورا امرای
عظام را از عزیمت آن گروه انبوه اخبار نموده و امر احتیاط و رزینه اردوی خود را از آنجا کوچانیده
بالاتر فرستادند و لشکر سُبای چیل بسته متوجه پیکار ایستادند که طلیعه سپاه مخالف
نمایان شد چرخچیان جنود قزلباش سیما گنجعلی خان حاکم کرمان و پیک وبردی بیک
وکیل امام قلیخان و سایر دلیران پای جلادت بمیدان مبارزت نهاده در حمله اول تا بیست
سی نفر از چرخچیان جنود روم را قتیل و چند نفر را دستگیر کردند درین اثنا لشکر قول
رومیه با غلبه و ازدحام تمام جلوریز بمعرکه در آمدند گنجعلی خان که کهنه سپاهی کاردیده
جنگ آزموده بود صرفه در جنگ انجا ندیده خود را پس کشیده بقول ملحق شد و در دامن کوه
محل مناسبی جهت محاربه اختیار نموده بنابر صرفه کار در انجا صف آراستند پیک وبردی
بیک از غرور رشجاعت وخودرائی باگروهی بجنگ ایستاد تاب مقاومت نیاورده
در بازگشتن با چهل پنجاه نفری از تفنگچیان مردم مجهول در معرکه ضایع شد وبقیه لشکر
بسلامت بقول پیوستند رومیان با وجود کثرت لشکر وانبوهی حشم صرفه در پیش
آمدن ندیده بهمان اکتفا کرده بازگشتند دیگر آنکه خلف بیک سفره چیباشی و رفقا با
گروهی از جنود قزلباش در موضع کنه کیر بکمر بنجی قلعه اقامت نموده قراول و دیده بان
تعیین کرده از آمد شد قلعه خبردار بودند و از اسرا و پاشایان روم دلاور پاشا با فوجی
از جنود رومیه در آن سمت متزلکوه بودند و از آمد و رفت قزلباش بقلعه واقف
گشته گاه و بیگاه میانه ایشان و مبارزان جنود قزلباش دست بازی واقع
میشد روزی رومیان دلیری کرده پیشتر آمدند و جنگجویان جنود قزلباش نیز تیز عنان
کرده میان آن گروه در آمده بجنگ در پیوستند جهانگیر خان بختیاری که از امرای
لر بزرگست و باد و بیست کس از الوار مردم خود درین سفر در رکاب اقدس و بمرافقت
خلف بیک مامور بود دلیرانه با اندک مردمی بجنود رومیه که اضعاف مضاعف او بودند
حمله کردند نزدیک بان شده بود که گرفتار و بر طبق بختش یاری کرده بزور بازوی مردانگی
و معاونت جوانان دلیر سپاه منصور دفع نکابت خصمان نموده بسلامت بیرون
آمد و از عساکر منصوره قزلباش مردانگیها بظهور رسیده بعد از غلبه دستان محاربه
داشته سپاهیان خود را پس کشیده بمقام خود آمدند و با آنکه رومیه فوج فوج بمدد میرسیدند

جراءت پیش آمدن نکرده ایشان نیز بمقام خود بازگشتند دیگر آنکه جمعی از رومیان و طایفه
اکراد از طرف وان و کردستان بایروان آمدند مقصود سلطان کنگرلو حاکم نخجوان
که بخبرداری انراه مامور بود بان گروه دوچار شده بعد از حرب و قتال جمعی کثیر طعمه
شمشیر ابدار گشته احمال و اثقال بسیار غنیمت عساکر ظفر شعار و مثل شتران سی کار
حافظ پاشا که از آنجا ذخیره می آوردند بدست در آمده داخل غنایم مذکور بود دیگر
آنکه در هنگام ارتحال رومیه دلاور پاشا و جمعی دیگر از عساکر وان و دیار بکر اغرق
خود را باگروهی از رومیه و اکراد از پای قلعه بطرف میفرستادند تیمور بیک یساول
صحبت ایواغلی با جمعی از دلاوران پرخاشجوی بر سر ایشان رفته بعد از محاربه
ظفر یافته غنایم موفور بدست اوردند دیگر آنکه دلو محمد شمس الدینلو که بخبرگیری
وضبط راه قارص و ارض روم مامور بود مکرر را در آن راه بمترددین رومیه باز خورده
محاربات بوقوع پیوست و دستبردهای نمایان کرده چاوشان که از روم امده
احکام از جانب خواندگار بسردار می آوردند و جمعی که از نزد سردار بروم رفته
عرایض مکاتیب میبردند بدست در آورده مجموع آن مکاتیب و مراسلات را بنظر
اشرف در آوردند **شرح مراجعت سردار و عسکر روم و گفتگوی صلح در میان آوردن
و باقی حالات** چون سردار از قلعه گیری مایوس گشته گفتگوی صلح بمیان
آورد و شرایط صلح سابق را اعاده نموده بچراغ سلطان اظهار نموده بود که بعضی
از شرایط صلح که در میان نصوح پاشا و قاضی خان صدر قرار یافته بود از جانب
قزلباش مرعی و مسلوک نگشته حضرت اعلا در جواب فرمودند که از ینجانب اصلا
امری که مغایر عهد و پیمان باشد ظهور نیافته شرایط صلح کما ینبغی مرعی بود و ایشان
بجهتی نقض پیمان کرده دیگر باره آتش فتنه را که فی الجمله تسکین یافته بود مشتعل
ساخته تصور نمایند که درین نهضت بجز ریختن خونهای خلایق که درین ماه
مبارک صیام بوقوع پیوست و خسران دنیا و آخرت چه منفعت بدین دولت
رسید اکنون که در مقام اصلاح در آمده اند ما را سخن یکیست واگر در شرایط صلح
سخنی داشته باشند اگر نصوح پاشا در حیات نیست قاضی خان در حیات است
وبعضی از پاشایان که همراه نصوح بودند دلاور پاشا و باقی پاشا و حافظ احمد پاشا

ازان مقدمات اطلاع دارند و سفور نامچه اذربایجان که معتمدان طرفین تشخیص داده
بمهر ایشان رسیده است اگر صلاح داشته باشند قاضی خان را بفرستیم که در مولچه پاشایان
مذکور تذکاران شود و حسب الاستدعا قرار یافت که قاضی خان باردوی رومیان
رفته مجددا بنای عقد قواعد صلح استحکام پذیرد و در تاریخ بیست و پنجم شهر
شوال که هنوز قاضی خان بایشان نرسیده بود سردار کس نزد امیر کونه خان بقلعه
فرستاده اعلام نموده بود که میانه ما و حضرت شاه عالیجاه صلح واقع شده طبل
ارتحال کوفته بجانب ارض روم بازگشتیم قاضی خان در راه بایشان رسیده سردار
و پاشایان لوازم اعزاز و احترام بظهور آورده از بیم تعاقب قزلباش تا ارض روم باو
تکلیف همراهی کردند و در انجام مقدمات صلح و شرایط ان بر نهج سابق گفتگو نموده
او را از ارض روم مرخص ساخته خود با خواص و اعیان روانه استنبول گردید
در این آمد و رفت قریب بچهل هزار کس از جنود رومیه چه در پای قلعه در محاربات
خارج قلعه و چه از سرما و بیماری رخت بسرای اخرت کشیدند اسب و استر و شتر
که از فقدان علیق سقط شده بودند از شماره و حساب بیرون بود قاضی خان و رفقا
او نقل مینمودند که در هیچ مرحله یکروز تاب توقف و مجال آسودگی نداشتند در هر
مرحله از مدفن بیماران که فوت میشدند قبرستانی بنظر در می آمد و در هر کوچ اغلب
بار بردار چندان خیمه و خرگاه برجای گذاشتند که گویا اردو کوچ نکرده و نصف
لشکر پشتی پیاده میرفتند در اغاز محاصره و گرمی حرب و قتال خواجه علی اکبر اصفهانی
که از احفاد مشایخ ذوالنونی و از اعیان ارباب قلم سرکار همایون است شبی در عالم
رویا مشاهده نموده بود که از شخصی سوال می نماید که فتنه عظیمی حادث شده
دو لشکر قرین یکدیگر گشته اند آیا فتح و ظفر از کدام طرف خواهد بود آن شخص این
عبارت جواب میگوید که فتح از پس علی روزی صاحب واقعه خود را نقل نمود راقم
این حروف بفکر افتاد که آیا این عبارت که در عالم رویا القا شده بود بوزن در آید
و تاریخ فتح تواند بود یا نه باضافه عالی و ولی بوزن در آمد از نوادر اتفاقات موافق
تاریخ افتاد و از سلکی قافیه بدین طریق در سلک نظم در آمد **تاریخ** آمد زدیار روم
از بهر ستیز ؛ سرکرده لجاج و مکر و دغلی ؛ او راست ز بهر دفع او شاه جهان ؛

فوجی ز جنود حق بصد زیب و حلی ؛ بر دست گرفته تیغ از لطف الله ؛ بر زده بمیان خویش
دامان یلی ؛ میخواست یکی ز بندگان درگاه ؛ در واقعه بیند از قضای ازلی ؛ تا زین
دو گروه فتح انجانب کیست ؛ کین راز خفی شود باو نیک جلی ؛ بشنید ز هاتفی که میگفت
ز غیب ؛ فتح از پس علی عالی ولی ؛ وین نادره ترکه این ندای غیبی ؛ تاریخ فنای او شد
از لطف علی ؛ القصه بیاس و الطاف الهی و امداد بواطن قدسی مواطن حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و اله و حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین ظفر و نصرت قرین حال منتسبان دودمان ولایت نشان صفویه گردید
فی الحقیقه ان روز سعید میانه ایشان عید گشت خواجه محمد یوسف قزوینی که از ارباب
قلم و اهل استعداد است این تاریخ گفته **تاریخ** چونکه سردار لشکر رومی ؛ وارد
ملک ایروان گردید ؛ دو سه ماهی بدور قلعه نشست ؛ مهرها بر بساط عربده
چید ؛ دید کز تیغ شیعیان علی ؛ نیمه لشکرش بقتل رسید ؛ کمر مکر بر میان
بربست ؛ چاره جز فرار خویش ندید ؛ ماه شوال چون ز بیست گذشت ؛ دهه
اخرین بنصف رسید ؛ دولت شاه دین مساعد شد ؛ لشکر روم منهزم گردید ؛
بی تاریخ آن خرد گفتا ؛ امدا مرو ز شیعیان ز اعید ؛ بعد از معاودت لشکر
روم چون حضرت اعلا قلعه جدید ایروان که در سنه ثمان و خمسین و الف
و الف امرا و عساکر منصور ترتیب داده بودند تا غایت ندیده بودند اردوی
اغرقرا بجا بر گشاده فرستاده خود بنفس نفیس با جمعی از مقربان بساط اقدس تشریف
برده نیک و بد قلعه را بنظر احتیاط در آوردند امیر کونه خان و سرداران
قلعه را بنوازشات شاهانه سرافراز فرموده امیر کونه خان در ازاء مردانگیها
بخطاب سار و اصلانی معزز گشت بین الجمهور مشهور است که رومیان قلعه
داری از فرنگیان کسب نموده اند اما در قلعه گیری بر فرنگیه غالب و فایق اند زیرا
که چندین متین رصین که یکی از ان قلعه رفیع البنیان قسطنطنیه است
بقهر و غلبه از فرنگیه گرفته اند و درین دو شیوه بر جهانیان تفوق میجویند
در زمان دولت ابد مقرون شاهی ظل الهی مبادر زان جنود قزلباش هم در قلعه
گیری بر رومیان فایق آمده چندین قلاع مشهور مثل قلعه تبریز و قلعه عتیق

فوجی

وجدید ایروان و کنجه و شماخی و دربند و تفلیس وغیرهم که هر یک مشحون بمردان
کاری و مملو بذخایر و یراق قلعه داری بود چنانچه مشروحا درین صحیفه راجح م
آمده تا دو ماه و نیم بازیاده از یکصد هزار مرد قلعه کیر جدل نموده قلعه ایروان را
صیانت نمودند با سلطان قلندر قمی که از درویشان تکیه دار صاحب شد
و بیداست این رباعی درین باب کفته **رباعی** تا عهد تو کس قلعه ز رومی نکرفت ۞
نکرفت کس از عرب و بومی نکرفت ۞ اقبال تو صد قلعه کرفت از رومی ۞ یکقلعه
ز نوکر تو رومی نکرفت ۞ حضرت اعلا بعد از مشاهده قلعه عنان عزیمت بصوب
قشلاق قراباغ انعطاف داده در نخجوان بسان عساکر ظفر نشان پرداخته لشکرهای
ممالک را رخصت مراجعت اوطان دادند و خود با ملازمان رکاب اشرف از راه
دره علی بیر کشاط آمده باردوی اغیق پیوستند و از انجا شکار کنان بقراباغ
و کنار آب کر آمده چون هنوز قلع و قمع کرجیان ضلالت نشان چنانچه مکنون خاطر
غیرت سرشت همایون بود بظهور نیامده بود صحرای دانقی را از اعمال شکی
کد هنه کرجستان است مناسب قشلاق دید از آب کر عبور فرموده در دانقی
طرح قشلاق انداختند قاضی خان صدر که در ارض روم از سردار جدا شده
بود در دانقی باردوی همایون رسیده بشرف بساط بوسی مشرف کشت و مقرر چنان
که در شرایط صلح با سردار و پاشایان کفتکو نموده برنهج سابق قرار یافته بود بعرض
رسانیدند اما چون اعتماد بر اقوال و افعال ان طایفه نیست درین مرتبه نیز
مهم صلح چنانچه رسم و آیین سلاطین کشورکشاست **مصرع** که صلح صلح و که جنگ
جنگ ۞ تمشیت نپذیرفت زیرا که جمعی از عظمای روم که درین هنکام صاحب
اختیار دولت عثمانی شده بنابر ازدیاد جاه و منزلت و تلاش رتبه وزارت
محمد پاشا را در محاربه قزلباش و قلعه کیری بتقصیر متهم ساختند و سلطان
احمد خان او را از منصب وزارت اعظم و سرداری عزل نموده خلیل پاشا وزیر
اعظم سردار شد و در سال دیگر که ییلان ئیل عشرین و الف است او را فرستادند
که در ان سال در دیاربکر قشلاق کرده لشکرهای ممالک روم را جمع نماید و در بهار
بوینت ئیل سبع و عشرین و الف بجانب عجم در حرکت آید و جانی بیک کرای پادشاه

الوس

الوس تاتار را که بمعاونت طلب داشته با سواری بیست هزار کس از جنود تاتار به
ولایت روم در آمده بود باو نیز در دیاربکر و الحوالی قشلاق دادند که در سال آینده
در سفر قزلباش رفیق سردار باشد و ازین قول العبد یدبر و الله یقدر غافل افتاده
ندانستند که تمشیت امور عالم و نظام احوال بنی آدم منوط بتقدیر ربانی و قضای
سبحانیست **بیت** انچه دولت خواست ان میشود ۞ هر چه خلق خواست چنان
میشود ۞ زیرا که در خلال این حال از قضایای سلک متعال سلطان احمد خان پهلو
بر بستر ناتوانی نهاده رخت برای آخرت کشید **مصرع** رفت تا عالم دکر کیرد ۞
چون دو پسر کودک خورد سال داشت ارکان دولت عثمانی سلطان مصطفی برادر
سلطان احمد را که [illegible] وآشفتکی دماغ شهرت داشت وبدین جهت تا غایت
سالم مانده بود بقتلش نپرداخته بودند بپادشاهی اختیار کردند بعد از شش ماه
که نام سلطنت و پادشاهی برو اطلاق کردند جمعی از عظما و ریش سفیدان از سلطنت
او دلکیر کشته بسلطنت سلطان عثمان پسر بزرکتر سلطان احمد که در ان وقت
دوازده ساله بود اتفاق نمودند و سلطان مصطفی را خلع کرده سلطان عثمان
بر سریر دولت عثمانی جلوس نموده و بدستوری که تمهید یافته بود خلیل پاشا و جانی
بیک کرای پادشاه قبیله تاتار در بوینت ئیل سبع عشرین و الف لشکر بجانب عجم
کشیده در ولایت سراب محاربه اتفاق افتاد و به نیروی اقبال فتح و نصرت قرین
حال منتسبان دودمان قدس نشان صفوی کردید و خلیل پاشا نیز بدستور
سردار سابق صلح را وسیله ساخته خایب و خاسر بازکشت و درین آمد و رفت
از طایفه تاتار خرابی بسیار در ولایت روم واقع شد خسران دنیا و آخرت هیچ
اثری برین لشکرکشی مترتب نکشت شرح آمدن و بازکشتن خلیل پاشا و جانی بیک
کرای و کیفیت محاربه ایشان با جنود قزلباش که چه قاعده بود و دیکر سوانح وقتها
که روی داد اکر عمر باقی باشد و توفیق الهی رفیق کردد بنوعی که در صدر دفتر اشارت شد
در مجلد علیحده که اغاز قرن دوم است از جلوس اقدس همایون شاهی ظل الهی
در رشته تحریر انتظام یابد ان شاء الله تعالی اکنون وقایع ایام قشلاق را بر صفحه بیان
مینکارد **ذکر فرستادن جنود قزلباش همراه عیسی خان قورچی باشی بکرجستان برسر**

بقیه گرجیان بی ایمان چون در برابر جسارت و بی ادبی که از طهمورث نادان و گرجیان
ضلالت نشان کاخت ظهور یافت غیرت شاهانه و حمیت خسروانه اقتضاء آن مینمود
که کفره آنولایت بنوعی معروض تیغ سیاست کردند که در آن دیار دیّار و رطب و یابس
بشعله غضب قیامت لهب چنان سوخته کرداند که از آبادانی و صامت و ناطق آثار نماند
و در اول سال که رایات جهان‌کشا بدان صوب در حرکت آمد کاخت خلق اندیار بنوعی
معرض قتل و غارت و قید اسیر و خرابی و خسارت درآمدند که آنولایت مصداق و لیس
فی الدار غیره دیّار گردید هنوز از حدت طبع و آتش مزاجی سورت غضب شاهی تسکین
نیافته بود بمسامع جلال رسید که دلو ملک شیروانی و داود گرجی و طهماسب قبقی
بولایت کاخت آمده و معدودی از پراکندگان رعیت و سپاهی کوچی از اطراف و جوانب
جمع آورده در هر موضع ویران چند خانه و آرغارت زده و پریشان مسکن گرفته
اند لهذا جمعی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان امرا سرکردگی عیسی خان قورچی باشی
بر سر ایشان فرستادند و جنود ظفر ورود بمساکن آن بخت برگشتگان درآمده تخت
ولایت قبق را پاک کرده مردان طعمه شمشیر آبدار و زنان و کودکان اسیر غازیان ظفر
شعار میشدند از مسکن داود و رفقا خبر یافته بر سر ایشان ایلغار نمودند از صعوبت
راه و انبوهی بیشه و جنگل که شوارع را برف پوشیده بود بدشواری بمکان آن سیه‌بختان
رسیدند ایشان لحظه پیشتر از ورود لشکر آگاه گشته احمال و اثقال انداخته با معدودی
عورات خود را بر پس اسبان گرفته از راه تنگ پر برف بجبال طرف داغستان گریختند
هنوز سیاهی ایشان در نظر بود که طلیعه لشکر بمساکن ایشان رسید و دست از تعاقب
باز نداشته بجائی رسیدند که در میان برف از تنگی راه یکیک میبایست رفت که زیادتر
دو سوار بهیچ وجه میسر نبود و اکثر گرجیان اسبان خود را با عورات پیش انداخته جنگ
کنان پیاده بصد ذلالت در میان برف یکیک و دو دو طی مسافت میکردند حسن
علی بیک برادر بیکسلطان ایکرمی دورت که در تعاقب ایشان بر دیگران پیشی گرفته بود
زخم تفنگ از پای درآمد بعد از و تکیه بیک یوزباشی ایواغلی ولد ابوالقاسم بیک ایدار
باشی رسیده اسب جلادت پیش راند در حالتی که تیری در کمان نهاده میجانب گرفته می
انداخت تفنگی بسینه او خورده مقتول گردید میر فتاح یوزباشی اصفهانی از عقب می آمد

اسب تکیه بیک را بدست آورده تکیه بیک را بدست آورده سوار شده بود او نیز در اینجا
تفنگ خورده زخمدار گردید بعد از مراجعت در اردو فوت شد چون بدین طریق
بتعاقب معدودی شتافتن موجب تضییع جوانان کارآمدنی میشد و آفتاب نیز غروب
کرده شب بمیان درآمد عنان بازکشیدند در نیمه پنهان ستیزان چند نفر مطرود و طلاغ
از جنگ اجل خلاصی یافتند اما درین یورش ده هزار اسیر کارآمدنی که زبده و خلاصه
گرجی بودند در مرتبه اولی خود را لحفظ نموده بدست درنیامده بودند در نیمه تیر از شدت
سرما و بسیاری برف که شوارع را گرفته بود مجال حرکت و فرار نیافته بدست درآمدند
و غنیمت بسیار نصیب عساکر ظفر شعار گردیده سالم و غانم بازگشتند و از طایفه
گرجی که داندیار دیار نماند چون طرف شمالی گرجستان مذکور بداغستان پیوسته و همیشه
مردم داغستان بطریق دزدی بدانولایت آمده اسیر میبرده اند درینوقت که فتوری که
چنین بانولایت راه یافت و حارس و نگهبانی نبوده بیشتر از پیشتر آمده بتفحص و تجسس
اسیر میپرداختند اگر در گوشه و کنار میان بیشه و جنگل قلیلی مانده بودند از
خوف و بیم لزگی و مردم داغستان خود را بولایت دیدلاو و باشی آچوق و کارتیل
انداختند مجملا بوی از آبادانی در آن ولایت بمشام نمیرسید و بمحض جهالت و نادانی
طهمورث چنان ولایتی که هرساله الآف والوف منافع و مداخل آن بود ویران گشته
صفت قاعاً صفصفاً گرفت گروهی از طایفه ایل و جمعی از گرجیه که در نزدیکی آن
حدود می بودند تا دو سه هزار خانوار از بیم جان و اسیر و غارت بجلای وطن گشته اراده
دارالامان مازندران کردند و حسب الفرمان قضا جریان دست تعرض از ایشان
کوتاه گشته روانه آنصوب شدند و بسلامت بفرح آباد رسیده رحل اقامت انداختند
سانحه دیگر چون بمسامع جلال رسید که از مردم داننقی که از رعایای حاکم گنجه
اند در رفتن طهمورث عصیان بظهور آمده جمعی مرافقت او اختیار نموده چند نفر
ملازم محمدخان زیاد اغلی حاکم گنجه را که در میان ایشان بوده اند بقتل آورده اند
درینوقت که الکاء مذکور محل نزول و قشلاق شهریار مظفر و منصور بود سرکشان
و پیشوایان آن طبقه را بمعرض پرغو درآورده بعد از ظهور عصیان و ثبوت گناه ملک
انجارا باسی چهل نفر از عظما و اهل عصیان مورد سخط و غضب شاهانه گشته

بیا شاد سیدند وجمعی دیگر را که محل اعتماد نبودند از ان ولایت اخراج کرده بفرح اباد فرستادند
دیگر در یورت قشلاق حکام داغستان وطبرسران کسان خود را با پیشکشها و لایق بدرگاه
جهان پناه فرستاده بخلاع فاخره ونوازشات وافر سرافرازی یافتند ومهمات فرو آمد
ان حدود بر حسب دلخواه سرانجام یافت وزمستان در یورت قشلاق بعافیت وخوشدلی
سپری گشت چون درین سال اعادی مخذول العاقبه منکوب گشته چندین هزار کافر
بیدین بتیغ انتقام مجاهدان معرکه جهاد داد علم بیهوده بدار البوار شتافتند ولشکر
بیشمار روم چنانچه مذکور شد کاری نساخته بازگردیدند وظفر ونصرت قرین
حال اولیاء دولت ابد توام گشت چشم زخمی که از اصابت عین الکمال لازم بود در خراسان وقوع یافت
دیگر آنکه در اواخر این سال موازی یکهزار و دویست اوزبک خونخوار ببر کودکی محمد قلی
و وقتی از عظمای اوزبکیه بشادر باری مابین سرخس وهرات آمدند خسرو سلطان حاکم
مار وچاق با جمعی از مبارزان رزم ازمای از مار وچاق بمدافعه ایشان کمر بسته روانه
شد ابن حسین خان حاکم سرخس وابن حسین خان فیروز جنگ مشهور با فوجی از طایفه
جغتای که همیشه در رکاب بود با اوزبکیه نبرد ازمائی از جانبین دست بالت قتال
برده فیمابین حرب در پیوست خسرو سلطان از جهالت وغرور شجاعت وخود رائی
بی تابی کرده در محل نامناسب طرح جنگ انداخت اگرچه کوششهای مردانه
نموده اما عاقبت مغلوب گشته از معرکه بیرون رفت ابن حسین خان که کهنه سپاهی
کار دیده جنگ آزموده بود عار فرار بخود قرار نتوانست داد وبر اوزبکان حمله نموده
در اثنا کیر و دار میر حسین سلطان نام ببهرشی بقتل رسید او از واقعه بی آرام گشته
نخواست که قرة العین خود را بباد دهد خود راه سلامت جوید چندان تلاش کرد
که با چند نفر از غازیان جغتای از کاس اجل شربت واپسین شهادت نوشیدند
غازیان جغتای بعد از کشته شدن ابن حسین خان خود را بطرف جویی که در جنگ
گاه بود کشیده بجای خندق وحصار خود ساخته تا آخر روز خود را حفظ نموده
مردانه از معرکه بامن سلامت رسیدند در قشلاق دانقی این خبر رسیده بعرض
اشرف رسیده عواطف شهریاری که همواره بلحقاق حق خدمتکاران جان نثار
متوجه حال بازماندگان است مظفر حسین پسر دیگرش بجای پدر بمرتبه ایالت وخانی

سرافراز فرموده اکثر اقطاع پدر را باو ارزانی داشتند **متوفیات** درین سال علامة
العلماء فی زمانه میرزا ابراهیم الحسینی همدانی که شمه از اوصاف حمیده وفضایل
واخلاق پسندیده ان سید دانشمند در صحیفه اول این دفتر در تحت اسامی شریف
سادات وعلماء زمان حضرت شاه جنت مکان رقم پذیر یافته جهان فانی را وداع
نموده بکتب خانه حیات سرا از صحیفه هستی پرداخت میر فانی کرمانی در تاریخ واقعه میرزا
گوید **تاریخ** مرغ روح روان ابراهیم ٭ کرد پرواز سوی باغ نعیم ٭ ان نبی سیرت ولی فطرت
که عدیلش بود بدهر عدیم ٭ گفتمش سال فوت با دل ریش ٭ سدره باشد مقام ابراهیم
مراد از دل ریش تحصیل عدد ماست که بتعمیه هزار وبیست وپنج است **دیگر** از متوفیات
سید مبارک خان والی عربستان حویزه است که درین سال باجل طبیعی درگذشت وی
سید شیعه مذهب پاک اعتقاد بود بعد از ارتحال شاه جنت مکان بزور بازوی
مردانگی ان ولایت را بحیطه تصرف درآورده لوای حکومت برافراخت قبل از جلوس
وایام فترت بعضی اوقات با امرای قزلباش در مقام خلاف درآمد بعد از جلوس
همایون غاشیه فرمانبرداری بردوش گرفته اثار عقیدت واخلاص بظهور رسا
آورد سید ناصر پسر خورد را در اوان کودکی جهت ازدیاد مراتب اخلاص بپایه سریر
اعلی فرستاده در ظل تربیت شاهانه نشو ونما یافت درین سال حسب الالتماس پدر
او را رخصت عربستان دادند بعد از فوت والد حسب الامر اعلی جانشین والد
ومتصرف ملک موروث گردید اما او نیز در اواخر این سال مریض گشته در عالم
جوانی وداع عمر وزندگانی کرده از دولت وکامرانی تمتعی نیافت حکومت عربستان
حسب الالتماس عظمای قبایل بسید راشد برادرزاده سید مبارک تفویض
یافت شرح حال او انشاء الله تعالی در وقایع قرن ثانی مرقوم می گردد **دیگر** از متوفیات
میر فتاح حسینی باشی اصفهانیست که در گرجستان چنانچه مذکور شد زخم تفنگ خورده
چون باردو آوردند عمر بسر کرد عنایت شهریاری پسر رشیدش او را بجای پدر نصب
نموده میر فتاح ثانی لقب دادند **خاتمت یکقرن جلوس سعادت مانوس حضرت**
اعلی شاهی ظل اللهی است مجلس ارایان عرایس سخنوری ومشاطگان ابکار
نکته پروری که در سوابق زمان وسوالف دوران صورت چهرگان معانی وعذار

شاهدان الفاظ را در نظر خواهندگان عالم شوق و آرزومندان شواهد ذوق بصد
غنج و دلال و آرایش خط و خال جلوه درآورد و چون یغمائیان تتاری دُخت و رُوب
بصد صورت و غارت جهان معنی کرده اند سخن هرچه ان گفتنی گفته اند بر و بوم دانش هم
رفته اند خاصه رقمان صحایف انشا و اخبار و مورخان حدیث آرای سخن گذار که جرعه
اقلام عنبر فامشان از باده خوشگوار معنی لبریز و هوای سخن سرائی از شمیم انفاس قدسیه
ایشان عنبرآمیز لالی طبع درر نثار ایشان آویزه گوش و گردن مستعدان روزگار و صنایع
بدایع کلک گهرسلک ان هنرمندان نادره کار در عرصه جهان یادگار است هرچند دست
آرزوی طالبان نکات معنی از دامان سرادق اقبال کوتاه است و عقل انصاف گزین
از اسرار کلمات حکمت آیین ایشان خرد آگاه اما طبع سلیم و ذهن مستقیم بمضمون
این مقال **بیت** گویند بگیتی سخن تازه نمانده است ؛ این نکته نه معقول دل نکته
گذار است ؛ در دهر خریدار نمانده است وگرنه ؛ در پرده غیب است هنوز انچه
بکار است ؛ راقم این خطاب مشکین نقاب از پرده حجاب بیرون آمده میگوید که ابواب
فیوضات الهی همواره برچهره آمال طالبان جواهر معنی گشوده است و مخزن لالی سخن
سرائی هرگز از جواهر روائی نکته پیرائی خالی نبوده **بیت** کس نبرد لخت در جهان هرگز ؛
معدن از لعل و بحر از مرجان ؛ هرگاه طبع سخن گذار در بادیه جویائی اخبار بقدم خواهش
و آرزو بتکاپو درآمده مستعد فیضان مکرمت ازلی گرداند و چون سایلان کوی
امید دریوزه مهر مقصد اعلا و مطلب اسنی نماید بلاشبهه و شایبه بحصول مطلوب
و وصول مقصود روا میگردد **بیت** تو مستعد نظر شو کمال و قابل فیض ؛ که منقطع نشود
فیض هرگز از فیاض ؛ ماحصل کلام این ارقام انکه راقم این نسخه عالم آرا در دیباچه کتاب
بقلم جسارت رقم نگاشته که مصادرات احوال گرامی حضرت پادشاه والاجاه گردون
بارگاه سلطان سلاطین زمان زبده و خلاصه فرمانروایان عرصه جهان که از روی صدق
و اخلاص خود را غلام خاص حضرت امیرالمؤمنین و امام المسلمین علی ابن ابی طالب سلام
الله علیه و اولاد المعصومین می داند بلکه از خلوص عقیدت و پاک اعتقادی کلب
آستان ملایک آشیان انحضرت میشمارد و بدان افتخار دارد بطریق رموز بی التزام
تفنن عبارات و سلاست الفاظ و استعارات بقید کتابت درآورده بر صحیفه

بیان

بیان می نگارد که مستعدان روزگار و مورخان بلاغت شعار را مصلح دست افزاری
باشد بحمدالله والمنه که توفیق تسوید ان یافته وقایع زمان فرخنده نشانش را از روز
ولادت باسعادت که ساحت ملک خراسان از پرتو انوار سلطنتش فروغ بخش روی
جهان تا زمان جلوس و فرمان روائی ایران در صحیفه و از اوان جلوس همایون که مسند
جهان آرائی ممالک فسیح المسالک ایران و تخت فیروز اجداد عالیمکان بوجود شریفش
زیب و زینت پذیرفته الی الغایة که سنین هجری بخمس و عشرین والف رسیده و
یکقرن سعادت اقتران است و از ایام فرماندهی درین اوراق که هر یک مجلد از صحیفه
ثانیست در رشته تحریر کشیده راقم اختتام پذیرفت و چون سلاطین زمان
و فرمان روایان عرصه جهان نظیر ان دیباچه اقبال ابد ازند کارنامهای سنجیده
و قوانین پسندیده اش را دستورالعمل کردار و شعار خود سازند امید میدارد
که اولا مقبول طبع همایون انحضرت افتاده دست ارباب حقد و حسد و هرزه
درایان بیخبر از اذیال ظاهرش کوتاه و کشیده و ثانیا پسندیده طبع مطالعه کنندگان
اخبار و طالبان آثار بوده از مضامینش محظوظ و از محاذی آن مبتهج و مسرور گردند
نظم مگر رشد بدو زان معانی ؛ کهن افسانهای باستانی ؛ کنی تا کی که گفتار
کهن گوش ؛ ز کلکم نکتهای تازه بنیوش ؛ و انشاء الله تعالی از آغاز قرن دویم
جلوس همایون که بزمان ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه متصل باد
اگر عمر وفا کند مجلدی علیحده ترتیب داده خاتمه کتاب را که در صدد دفتر
ایام ثانی بان (?) مجلد انضمام دهد یفعل الله ما یشاء و
یحکم ما یرید **شعر** خداوندا ز لطف بیکرانت ؛
بده جا در حریم آستانت ؛ شب بخت
سیاهم روز گردان ؛ بدین مقصد
دلم فیروز گردان ؛ تم الکتاب
بعون الله و حسن توفیقه فی
تاریخ چهارم شهر ذی قعده ۱۰۶۷

بسم الله الرحمن الرحیم بوده کشای در امید و بیم
بعد از حمد و سپاس خالق آسمان و زمین و ستایش و نیایش داد آر جهان آفرین که عالم
ابداع و ایجاد را بوجود شهریاران با دین و داد و فرمان روایان عدالت نهاد انتظام
داد و درود نامعدود بر سرور دفتر جریده انبیا سلطان ممالک اصطفا صلی الله علیه
و آله وسلم و آل عترت طاهره وخصوصا سر لفافه نسخه مفاخرت و مناقب اولیا و اصفیا
مصداق کلام صدق انجام انا مدینة العلم وعلی بابها آباء ائمة المعصومین صلوات
الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین که خازنان جواهر علوم و احبار دین و رهنمایان مسالک
یقین اند اما بعد برای زرین خردمندان سخن سنج که لفظ نگاران صحایف دانش و معنی
آرایان دقایق سخن دانی اند پوشیده نماند که مسود این اوراق اقل العباد اسکندر منشی
در صدر صحیفه اول از تاریخ عالم آرای مرقوم کلک بیان کرد آینه که چون توفیق الهی
قرین حال و رفیق مآل و آمال گردد صحیفه دویم از تاریخ مذکور بیمن اقبال مصون از اختلال
شهریار جوانبخت کامکار کامران خلاصه دودمان صفوت نشان صفوی بنیان فرمان
روای اقالیم عدل و داد ناسخ قوانین اکاسره و کیان و پیش داد لولوء عمان جهانداری
گوهر یکتای خلافت و شهریاری غلام باخلاص شاه ولایت پناه اعنی خاقان گیتی ستان
گردون بارگاه شاهی ظل الهی که فروغ انوار معدلتش خورشید آسا روشنی بخش عرصه
جهانست در دو مقصد نگاشته کلک بدایع نگار گرداند مقصد اول از جلوس سعادت

مانوس

مانوس لغایت سی سال که یکقرن سعادت قران ایام فرماندهی است مقصد دویم از آغاز
قرن که بزمان حضرت صاحب الزمان متصل باد بذکر حکایات غریبه و روایات عجیبه
روزگار چون مقصد اول بنوعی که از پیش گذشت رقم تحریر و نگارش یافت اکنون شروع
در مقصد ثانی کرد آید که چون الطاف الهی از عراهان یافته این نسخه عالم آرا چنانچه مکنون
خاطر الخلاص گزین است رقم اختتام پذیرفته این تازه نهال بستان سخن گذاری از جویبار
فضل الهی سرسبز و شاداب گشته برحسب خواهش دادرو به ثمر مراد باور گردد وما
توفیقی الا بالله آغاز قرن دویم بیلان ئیل ترکی مطابق ست و عشرین و الف هجری که سال سی
یکم جلوس همایونست سخن پرداز این نیکو ترانه : چنین گوید ز احوال زمانه : در وقایع سنه
سابق مطابق خمس و عشرین و الف تحریر یافت که در زمستان انسال قشلاق همایون
در دانقی قرار یافته بجهت اقامت اشرف منازل خوب و حمام مرغوب ساخته
ارکان دولت و اعیان حضرت هریک د و اقها و منظرها بچوب و نی ترتیب داده
زمستان در مکان بهجت افزا بخوشی و خرمی گذرانیده و چون ایام شتا منتهی گشته
بهار خجسته قدم بر بساط دلگشای عالم آرا نهاد نوروز فیروز و بهزاد گونه بهجت و روح
افزای طراوت بخش عالم نشاط گردید یعنی خورشید جهان آرا بعد از انقضای نه ساعت
و چهل و دو دقیقه روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول از منزل حوت بیرون خرامید
پرتو سعادت بر برج حمل انداخت آغاز بهار دلگشا شد : ایام لطافت هوا شد :
دلها به نشاط شد شتابان : چون عارض دلبران خوبان : چون روزی چند
از ایام نشاط افروز نوروز گذشت و هوای دانقی دوی بگرمی آورد از یورت قشلاق
کوچ واقع شد رایت شهریار زمان بجانب ییلاقات گرجستان در حرکت آمد ن
سوانح اقبال که درین ایام میمنت فرجام بظهور رسید فتح [illegible] است که جمعی از کفار گر
جستان بنام حسن حصین در آمده اظهار بغی و طغیان مینمودند و آن قلعه عالی اساس
بر فراز کوهی بلند و زیر قلعه منیع واقع است که از هیچ طرف سر کوبی ندارد از ارتفاعش بمثابه
که از درگاه قلعه تا مکانی که محافظان اقامت دارند پانصد ششصد زینه پایه بالا می
باید رفت و بی تکلف اگر قلعه مذکور سوای آب انباری که از آب باران پر میشود آبی
میداشت کسی تسخیر هیچ والا شکوهی بر کنگره برج و فتال آن قلعه سپه نشان برسید

ودرین وقت بمحض اقبال مصون از اختلال همایون لعلی رعب وهراس بی قیاس در دلها
کرجیان بی ایمان راه یافته دست در دامن استیمان زدند وبکرات والی کارتیل دلتیغ
خود ساخته بیرون آمده قلعه را سپردند ومحصوران از عواطف خسروانه خلعت امان
پوشیده بعضی ازاد ملازمت بکرات خان داشتند به کارتیل رخصت یافته
دیگر بعضی بدار الامان فرح آباد جنت بنیاد رفته از حوادث زمان آسودگی یافتند
وچندی از تفنگچیان موکب شاهی بحراست قلعه مامور گشتند درخلال این بسامع
جلال رسید که گروهی از بقیة السیف کرجیان از بیم تیغ وسنان غازیان در جنگلها وبیشه‌ها
خزیده بودند در ولایت فنق جمع آمده در مقام خلاف وشقاق اند چون نایره غضب
درباره آن بیدولتان افروختگی داشت وهنوز شعله غضب درباره آن بیدولتان
انطفا نپذیرفته بود فوجی از افواج قاهره بر سر آن بخت برگشتگان خون گرفته
فرستادند متعاقب آنکه و رستم بیک یوزباشی غلامان را با فوجی از غلامان به نهب
وغارت آن خون گرفتگان رسیده جمی کثیر از کفره فجره بدست در آمدند ناوران
معتبر وبسیاری از نصارای بدآختی بعضی طعمه شمشیر وبعضی دیگر با کودکان وزنان
بقیة السیف اسیر ودستگیر گشته گرفتاران را بار دوی همایون آوردند ومورد
تیغ یاسا وعقوبات گوناگون گشته در سیاستگاه قهر قهرمان جان بسختی سپردند
چون خاطر انور از مهمات کرجستان کاخت فراغت یافت رایات جلال بجانب
تفلیس در حرکت آمد بکرات خان والی کارتیل بلوازم خدمت ومیزبانی پرداخت
زیاده از مامول به تفقدات شاهانه وخلع فاخره پادشاهانه اختصاص یافت واز آنجا
عنان عزیمت بسمت معطوف کردانیده چند روز در منازل ملک اتابک
نواده ملک پیرمن سمت که از زمره یکجهتان صادق العقیده این دودمان مقدس الله
عشره بود بوده از آنجا الوای توجه بییلاقات کوکچه دنگیز افراختند وروزی
چند در منزهات سواحل بحر کوکچه وآن سر زمینها سپهرمثال وچشمه‌های آب زلال
کوثر مثال آن دشت وجبال روزگار بخوشدلی گذرانیدند ذکر لشکر فرستادن برسر ارض
روم بسرداری قرچقای خان سپهسالار ایران از ولایت وآنجا بخاطر وآن در آن اوقات ییلاقات کوکچه دنگیز
مخیم سرادقات اقبال بود متواتر از جانب روم جواسیس آمده خبر رسانیدند که سلطان احمد

پادشاه ملک روم سر از مصالحه که در سال گذشته مجدد ابو ساطت محمد پاشا سردار
تمهید یافته بود پیچیده وباغوا واصدا محمد پاشا را به تقصیر متهم ساخته از منصب
وزارت اعظم معزول کردانیده چنانچه در قضایای سال گذشته اشاره شد
خلیل پاشا را وزیر اعظم وسردار کردانیده ومقرر گشته که درین سال در محال
اناطولی قشلاق اختیار نموده در اول بهار سال آینده باتفاق جانی بیک کرای
خان پادشاه تاتار لشکر بدیار عجم کشد وخلیل پاشا گروهی از قاپوقولی که عبارت
از عساکر درگاه عالیست از تخمه استنبول بیرون آمده متوجه محال قشلاقات
بعد از تحقیق این اخبار از تدابیر صایبه اولین مصالح ملک داریست چنانچه
سخنوران پیش گفته اند بیت برای لشکر بیرا لشکری بیست : بشمشیری یکی تا ده توان
کشت : رای ملک آرا اقتضا آن کرد که حدود ارض روم وآن که محل عبور لشکر
روم است از صیامت ونا طق پرداخته نوع نمایند که در سال آینده از نایابی ذخیره
وعسرت وتنگی عبور لشکر روم از آن دیار دشوار کردد لهذا قرچقای خان را که بمین
تربیت شاهانه وظهور عقل وکاردانی شایسته سرداری بود بلقب ارجمند
سپهسالاری امتیاز بخشیده سردار لشکر ظفر اثر کردانیدند وچند روز در قنج
بلاغ کوکچه بسان عساکر ظفر نشان پرداخته او را با فوجی از جنود منصور بدان خدمت
مامور کردانیده روانه نمودند وموکب همایون فال از ییلاق مذکور شکار کنان
بکنار آب ارس آمده از آنجا عبور فرموده از راه کرکر متوجه اهر شدند وبعد از زیارت
مرقد منور حضرت سلطان السالکین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره اغرق را
در قصبه اهر گذاشته جریده وسبای بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیا وبرهان
الاصفیا صفی الملة والدین ومراقد متبرکه مشایخ عظام صفویه نور الله مراقدهم بدار الارشاد
اردبیل توجه فرمودند قرچقای خان با عساکر نصرت نشان بخدمتی که مامور بودند
کما ینبغی اقدام نموده اول بجانب ارض روم رفته تا پای قلعه عنان باز کشیدند حسن
پاشا که از وزرا وپاشایان معتبر رومیه وبیگلربیگی ارض روم بود از صدمات سپاه
منصور در شهر وقلعه خزیده قدرت مقابله ومقاتله نیافت وگروهی از شجعان
رومیه که اظهار تجلد نموده بیرون آمده بودند تاب صدمه مقدمة الجیش دلیران

سپاه قزلباش پا در ده بعد از محاربه و ستیز و آویز منهزم گشته بشهر در آمدند و غازیان
جلادت شعار تا پای حصار رانده جمعی از رومیه قتل و جمعی دستگیر شدند و سرخیمای خان
چند در آن خیام اقامت در آن ولایت نصب نموده فوج فوج افواج قاهره را باطراف و
جوانب بتاخت فرستاده جنود قزلباش تمامت آن ولایت را نهب و غارت از حیز
انتفاع و زراعت انداخته دقیقه از دقایق ویرانی فرو گذاشت ننمودند و از آنجا مقضی
المرام روی توجه بجانب ولایت وان آوردند و چون محمد پاشا تکلو که بیگلربیگی وان و
بین الجمهور تکلو پاشا مشهور بود بکثرت لشکر فراوانی جاه و حشمت و دلیری و شجاعت
از سایر پاشایان امتیاز داشت و در سال گذشته در سلماس با پیر بوداق خان و امرا
محاربه نموده غالب آمده بود از باده غرور و نخوت سرمست گشته دعویهای بلند میکرد
بعضی از ارباب رای و تدبیر حزم و دور اندیشی منظور داشته صلاح نمیدیدند که بر سر
وان روند زیرا که جنود قزلباش سفر ارض روم کشیده اند و اسپهای ایشان از
بسیاری تردد و تک و دو از کار مانده و تکلو پاشا و سنجق بیگان وان با اسبان آسوده
و لشکر بسیار جمع نموده منتهز فرصت و مستعد کارزارند مبادا چشم زخمی رسد
بعد از مشاوره و کنکاش از امرای عظام و ریش سفیدان لشکر هر کس را در خور عقل
و دریافت آنچه بخاطر میرسید القا می نمودند آخر الامر قرار یافت که چون پای منکو و میران
عشایر اکراد که در وان جمعیت نموده اند از تقریر و آوردن مکرر استماع شده که زیاده از
پانزده هزار نیستند بلکه کمتر اند درینصورت پهلو تهی کردن ازین کار و خالی کردن و این
مسامحه نمودن لایق دولت قاهره و نام و ناموس قزلباش نیست از عساکر منصوره
هر کس اسپ زبون داشته باشد بجانب تبریز رخصت دهیم و فوجی از دلیران عرصه
هیجا از سوار و پیاده و تفنگچی انتخاب نموده با وثاق الطاف الهی و جنود الطاف شاهی
روی توجه بصوب دشمن آوریم و امید داریم که ظفر و نصرت قرین حال منسوبان دولت روز
افزون گشته بفتح و فیروزی اختصاص یابیم اکثر اعیان سپاه قزلباش این رای را پسندیده
داشته نقاره کوچ بجانب وان در دادند و چون یک دو مرحله قطع شد قضیه عجیب
و لطیفه غریب از پرده غیب رخ نمود و الطاف غیبی تکلو پاشا را مبدل بآن گردانید مصرع
نی دست یابد بخبر نی تیغ تو آلودگی * مکافات غرور و پندار و دعویهای بلند بی ادبانه

یافته

یافته بدست اکراد چکاری بقتل رسید **ذکر کشته شدن محمد پاشا مشهور بتکلو پاشا و یحیی
بیک ولد زکریا خان به تیغ یکدیگر باراده تقدیر ملک داور** کیفیت این واقعه غریبه
که از ثقات مسموع گشته چنان است که تکلو پاشا چنانچه تحریر پیوست در میان رومیه
بتهور و مردانگی و دلیری و دلاوری اشتهار یافته در ازای خدمات و جانسپاریها
که در اغور خانواده عثمانی از وصادر گشته بمرتبه ایالت و پاشایی ترقی کرده درین هنگام
بیگلربیگی ولایت وان بود و چون حقیقت رفتن قرچقای خان سپهسالار با معظم
سپاه قزلباش بطرف ارض روم نزد او بتحقیق پیوست از وفور بلند پروازی بخیال
محال دستبرد امرای اکراد و میران قبایل و عشایر اتباع خود را جمع آورده با دوازده
هزار کس از وان بیرون آمده در نواحی تبریز آشوب انداخته و نهب و غارت آن حدود
پرداز و چون بقرادر خوی حوالی چالدران رسیده گردید لشکر فیروزی اثر قزلباش
از ارض روم مظفر و منصور عود نموده عزیمت جانب وان دارند اراده خاطرش آن بود
که بقیه سپاه را بخود و میران سنجق و سرخیلان عشایر را که تا غایت جمع نشده باشند
جمع آورده محاربه و قتال و مدافعه جنود اقبال پردازد امرای اکراد که در آنجا با او بودند صلاح
در محاربه ندیده قرار دادند که هر یک بجا و مقام خود رفته در حفظ حال ایل و عشیرت و
استحکام امکنه و حفظ قلاع خود پردازند زیرا که چون قزلباش بدان دیار رسد آتش بلا
بالا گرفته و لوله و آشوب در میان قبایل و عشایر افتاده تفرقه و پراکندگی روی خواهد
داد اولی آنست که پاشا نیز بجانب خط وان بازگشته نگهداشت شهر و قلعه نماید که اکثر
عساکر بجهت صیانت عیال و حفظ ناموس و مال از سر او پراکنده گشته استعداد محاربه
نخواهد داشت ضیاء الدین خان ولد شرف الدین خان بتلیس بدین عزیمت عنان از مرافقت
باز کشیده بی اجازت پاشا بجانب بتلیس رفت یحیی خان ولد زکریا خان نیز میر عشیرت چکاری
بود و سرداران طایفه بود عزم رفتن کرد چون اینمعنی مسموع پاشا گردید مانع رفتن
گشته چاوشی را بطلب او فرستاد او بتمهید معذرت پرداخته تساهل مینمود چاوش
بی اندامی کرده و بدشنام رسانید و بشمشیر تهدید کرد جاهلی ارسلان رسان یحیی بیک
تاب بی اندامی چاوش نیاورده شمشیری بجانب او انداخت چون دست فتنه دراز
و تیغ حادثه تیز بود زخم کارگر آمده چاوش بقتل رسید تکلو پاشا از واقعه خبر یافته

باین عضبش بر انگیخته جمعی را فرستاد که جبراً و قهراً او را بیاورند فرستادکان وقتی
رسیدند لشکر که اردوی چکاری کوچ کرده خود نیز با خواص و اعیان روانه بود از فتنه
اندیشیدن مخالفت صریح نتوانست کرد در مرافقت آن جماعت باردوی پاشا آمد و در
حین ملاقات با او خشونت آغاز نهاده دست بقایم شمشیر برده بجانب او دوید یک
نفر از ملازمان یحیی بیک بتصور آنکه پاشا قصد کشتن او دارد بی تامل دلیری کرده پیش
دوید زخمی بر پاشا زدند و خدمتکاران پاشا نیز شمشیر کشیده زخمی بر یحیی پاشا زدند
از تقدیر الهی و اقبال شاهی هر دو بیان زخمها از هم گذشته راه عدم پیمودند و از طرفین
چند کس دیگر کشته شدند چون سردار هر دو گروه از میانه رفته بود و آوازه ورود لشکر
قزلباش لحظه فلحظه میرسید ولوله و آشوب در میان سپاه افتاده هیچ طرف پروای
نزاع و انتقام از یکدیگر نکرده هر کس بحفظ حال خود پرداخت رومیه بجانب وان بازگشته
طبقات اکراد هر یک بمکان خود رفتند و به یزدی اقبال انجمعیت روی به پراکندگی آورده
دشمن قوی بدین آسانی دفع شد این یحیی پاشا پسر زکریا خان است که پدر بر پدر میر عشیرت
چکاری و متصرف الکا محمودی بود دعوی اولادی عباس علی ع نموده خود را فرقه شیعه
رسید میسازند و چون مخالفین شیعه جز بنی فاطمه را سید نمی شمارند رومیه ایشانرا
در دعوی سیادت مسلم نداشته در احکامی که اسم او و پدرش عز صدور یافته لفظ
سیادت مرقوم نساخته اند چون زکریا خان پدر یحیی بیک اظهار عقیدت و اخلاص
بنواب کامیاب شاهی ظل اللهی نموده همیشه عرایض اخلاص فرستاده خود را از زمره
یکجهتان درگاه میشمرد و حضرت اعلی را بجهت نسبت سیادت و سمت عباسی گری
شفقت خاص با او بود و بلقب ارجمند خانی سرافراز فرموده بودند یحیی بیک بدولت
خواهی رومیه بر اوضاع پدر انکار نموده بحمایت پاشایان بد راهی اختیار کرده ایل
و عشیرت و الکا محمودی را متصرف شده در مخالفت کردن قزلباش اصرار میننمود
و از و نسبت به پدر بی اندامی بسیار واقع شده بود عاقبت نتیجه بد باطنی و عقوق والد
ظهور یافته چنین شعبده باخت مصرع چه خوش بود که برآید بیک کرشمه
دو کار الحاصل چون خبر بقرچغای خان و امرا رسید در رفتن مسارعت نموده بجانب
وان شتافتند و آن حدود را نیز بدستور ارض روم نهب و یغما نموده از خیر زراعت و آبادانی

انداخته مقتضی المرام مراجعت نمودند در حینی که موکب همایون اعلی از دار الارشاد اردبیل
عود نموده دار السلطنه تبریز از غبار موکب معلی عطر بیز بود بشرف پای بوسی مشرف شدند

ذکر آمدن خلیل پاشا سردار دیار بکر و لشکر فرستادن بحدود قلمرو علیشکر و انتقال سلطان احمد پادشاه روم از دار الملک حیات بعالم دیگر و جلوس سلطان مصطفی

چون بنوعی که مرقوم گشت سلطان
روم خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار کرده باجنود موفور و عساکر غیر محصور روانه
سرحد قزلباش گردانید که درین سال در سرحد قشلاق کرده در بهار آینده بالکای قزلباش
لشکر کشد و سردار مذکور بنابر خرابی و بی آبی که در ارض روم واقع شده بود ولایت
دیاربکر را بجهت قشلاق اختیار نموده در آنجا رحل اقامت انداخت و جانی بیک
گرای پادشاه طبقه تاتار و لد مبارک گرای را که با جنود تاتار بمعاونت رومیه آمده
بود در محل مناسب قشلاق جنود رومی و تاتار را باطراف و جوانب که معموره و آبادان
بود فرستاد و درانسال از طایفه تاتار خرابی بسیار در الکاء رومیه واقع شد بعد
از وقوع این حال رای جهان آرای بدان متعلق گشت که قرچغای خان که رتبه سرداری سپاهسالاری
یافته بود در برابر خلیل پاشا سردار روم در سرحد آذربایجان گذارند لهذا مشار الیه را
با فوجی از افواج قاهره در دار السلطنه تبریز تعیین کرده گروهی از عساکر نصرت نشان
را که بتقصیر خدمت گرجستان متهم بودند در تبریز گذاشتند تعیین مواجب و رسومات
همه ساله ملازمان همیشه مکنون خاطر انور بود که عساکر منصوره ملازمان رکاب اشرف
حتی شاگرد پیشگان عمله بیوتات مواجب همه ساله از محل معین داشته دفتر و طلب
تنخواه مواجب و رسومات فارغ کردند درین اوقات متوجه انجام این امر گشته
کل طلب عساکر را مجملاً از نقد محال مرحمت نموده بعهده عالی جناب اعتماد الدوله
میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی که عنوان این صحیفه اقبال بذکر محامد آن دستور
ملک خصال مفتون است کردند که باارباب قلم دفترخانه همایون درین زمستان در تبریز
توقف نموده سرکروه و هر کس را از محلی که مناسب آن کس باشد قرب و بعد
مساکن و رضای صاحب مواجب را منظور داشته اسم باسم تشخیص دهند و عالیجناب
اعتماد الدوله و مستوفیان عظام حسب الامر الاعلی در تبریز توقف نموده تا آخر سال
که چهار ماه بود خدمت مذکور را بنوعی مامور بود بتقدیم رسانیدند راقم حروف

نیز با چند نفر از محرران در دار الانشاء همایون بجهت تحریر احکام در خدمت مخادیم عظام
چهار ماه شبانروز بدان شغل عظیم پرداختیم القصه حضرت اعلا در تبریز بعد از انجام
مهمات ضروری سرحد بسعادت و اقبال متوجه قشلاق مازندران بهشت نشان شدند
که در بهار خجسته آثار آنچه در مشیت الهی و اراده و تقدیر مالک قدیر بوده باشد
از مکمن غیب بعالم ظهور آید از سوانح اقبال آنکه خلیل پاشا در دیاربکر از جنود دوم?
تالش پاشا باتفاق عمربیک میر پنجو عشیرت سهران و کروهی از سپاه غارت کوتاتار
بقصد تاخت و غارت قلمرو علیشکر بجانب کرکوک و شهرزور فرستادند و آن کروه
از کرکوک کذشته روی توجه بصوب قلمرو علیشکر آوردند و در آن حدود دست
بغارت و بیداد کشاده باعث تفرقه خلق الله بودند حسین خان حاکم لرستان و قاسم
خان ایمانلوی افشار که در سرحد قلمرو مذکور بودند از ورود سپاه مخالف آگاه
کشته بیکدیکر ملحق شده بمدافعه و مقاتله شتافتند و در حدود ماهی دشت
تلاقی عسکرین روی داد فیما بین محاربه عظیم وقوع یافت و مخالفان به نیروی اقبال
همایون و قوت دولت روزافزون انهزام یافته افواج قاهره مظفر و منصور کشته تالش
پاشا در معرکه بقتل رسید و عمربیک حاکم سهران کرفتار کشت جمعی کثیر از جنود رومیه
و تاتار و اکراد بقتل آمدند از جنود ظفر ورود کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشد و آسیبی
چنان بعساکر ظفرنشان نرسید و حقیقت این فتح که مقدمه فتوحات غیبی بود بمسامع جلال رسید
امرای مذکور بتفقدات شاهانه سرافراز شدند عمربیک را بعلیقلی خان شاملو سپردند
که در دربار نکاه دارد دیکر خبری از روم بنا آمد از سوانح ارتحال قضیه سلطان احمد است که در خلا
لیحال بظهور پیوست از نقاب مترددین چنین استماع افتاد که بعد از فرستادن خلیل
پاشا سلطان احمد پادشاه روم را در فصل پاییز این سال بیماری عارض کشته چون مرض
مهلک بود معالجه و مداوای اطبا مفید نیفتاده در عرض چند روز ناکام عالم جوانی و لذات
زندکانی را وداع کرده در محمیه استنبول رخت بسر منزل آخرت کشید و از مآثر نقض عهد
و پیمان که من جانب الله و بین الخلایق مذموم است از عمر و دولت تمتع نیافت و در عماراتی که
خود در استنبول ساخته بود مدفون کشت دو پسر کودک داشت بزرکتر سلطان عثمان
که دوازده ساله بود و خوردتر سلطان مراد که پنجساله بود در ریش سفیدان آل عثمان حسبما

قولار

قوللرقاسی که بغایت معتبر و صاحب اختیار سرای پادشاه است بجهت حداثت سن و
خوردسالی پسران زمام سلطنت و پادشاهی در قبضه اقتدار سلطان مصطفی برادر او که
بخبط دماغ و شورش مزاج منسوب میداشتند و بدین سبب از دست برادر خلاصی یافته
سالم مانده بود و عورات او را در حرم نکاه میداشتند نهادند و آوازه جلوس او در اطراف
واکناف شایع ساختند از مترددین دیار روم مسموع میشد که سلطان مصطفی لشکر بدیار
عجم فرستادن و محاربه با مسلمانان قایل کلمتین نمودن را بسیار کاره بود در ایام برادر از وفور
آگاهی با شورش و سودای طبیعت ملاحظه نموده از ینمقوله حکایات بر زبان او میکذشت
درینوقت که بر سریر سلطنت قرار کرفت بار آوازه خود با مصلحت قوللرقاسی و ارکان دولت
با کرون قزلباش بصلح راغب و مایل کشته قاسم بیک سپهسالار مازندران که دو سال قبل
ازین کمر قوم کشته بنوعی که همراه ایغیلو چاوش ایلچی روم اساری رومیه از کرجستان با
مکتوب صداقت اسلوب دوستانه و تحف و هدایا برسم رسالت فرستاده شده
بود و سلطان احمد از عناد و استکبار از مصالحه پشیمان کشته در باره او تغافل ورزیده
راه ملاقات نداده بود و در یدی قله استنبول محبوس نکاه میداشتند طلب داشته
بقاعده و آیین مقرر دیدن و قاسم بیک شرف ملاقات و دست بوس دریافته تحف
و هدایا که نزد آینده رخصت انصراف یافت و شرح آمدن او و سوانح حالات که بظهور پیوست
در سال آینده مرقوم قلم وقایع نگار میکردد دیکر از سوانح تمکن و استقرار خان احمد خان
بن هلوخان اردلان است بر حکومت ملک موروث شرح واقعه آنکه حضرت اعلی شاهی
ظل الهی چنانچه در سال کذشته بتحریر پیوست خان احمد خان را که از عهد صبی در ظل
تربیت و رافت شاهانه نشو و نما یافته بود نزد پدرش فرستادند که چون او را کبر
سن و شیخوخیت دریافته بود من بعد نزد پدر بوده اکر اراده ازلی بحکومت او
تعلق کرفته باشد بقضای ربانی بعد از ارتحال پدر جانشین باشد و هلوخان از آنجا
که مقتضی طبع بشریت است که تا رمقی از حیات باقیست از تعلقات دنیوی تخصیص
مملکت و حکم رانی و جاه و بزرکی قطع تعلق نمینماید توهم و تصور آنکه مبادا پسر او را
بی اختیار سازد از او خایف کشته پیش خود راه نداده بود و مدتی از پدر دور میکشت
درین سال در حینی که هلوخان از حکومتگاه خود بیرون رفته بجهت استحکام یکی از قلاع

در محل دیگر بود خان احمدخان با چند نفر از هواخواهان پوشیده و پنهان بحکومتگاه پدر رفته
الطاف الحیل خود را باندرون حصار افکند و بران حصار استوار که مشحون بخزاین و دفاین
چند ساله پدر بود و بقبایل و عشایر و دولان صلای انعام در داده جمعی کثیر از خواص و
اعیان بر سر او جمع شده حکومت او را پذیرفته هلوخان چون برین حال اطلاع یافت چاره جز
رضاجوئی و تدارک خاطر پسندیده از عجز و ناتوانی و ضعف قوای جسمانی دست در فتراک
رضای پسر زده بالضروره ملک و مال باو گذاشته حسب الصلاح پسر روی توجه بدرگاه عالم پناه
آورده و در معذرت نامه نمایانکه در ان چند سال از و بظهور پیوسته بود کوشیده حضرت
اعلی بجود انکه پسر خود را ضمیر و رتابه بندگی این درگاه فرستاده بود از آنها اغماض میفرمودند این
مقال گویا کوید بیت رسمیست که مالکان تحریر آزاد کنند بندهٔ پیر حضرت اعلی نظر
برخدمات دیرین ان سلسله عنایت و التفات درباره او مبذول داشته مقرر فرمودند
که بدار السلطنه اصفهان رفته بقیه نظم در آن عشرت آباد مینو سرشت براسوده
خاکش بخاک بهشت رحل اقامت اندازد در سایه رافت و معدلت شاهانه روزگار
گذرانیده از حوادث دوران و فتن و فتوری که لازم حکام زمان است بر کران باشد
هلوخان را در ان سنین عمر از هشتاد تجاوز نموده در عشر نود بود اما از صورت حالش معلوم
میگشت که زیاده از هفتاد سال عمر داشته باشد واقعه دیگر شرح واقعه انکه در اواخر پاییز و
اوایل زمستان اینسال امام قلیخان اوزبک والی ماوراء النهر موازی سی هزار کس از جنود
بخارا و بر کردی طغای دیوان بیگی باشی بتاخت خراسان فرستاده و ایشان از آب آمویه
عبور کرده بجد و دمرو آمدند و از انجا به ابیورد از راه دره جز تا حدود نیشابور تاخت
کرده از عبور ایشان مضرت و آسیب بجماعت بیات و جغتای و غیرهم رسیده از راه
تا تاخت مشهد مقدس برداشته اند که خبر بحاربه محرابخان بالشکر حصار بایشان رسیده
خوف و هراس بران گروه مستولی گشته تاب توقف نیاورده در کمال سراسیمگی و اضطرار
راه مراجعت پیش گرفتند و کیفیت محاربه مذکور برین نهج است که موازی یکهزار و پانصد
نفر بهادران نامدار اوزبکیه حصار رشادت آن که بمرافقت دیوان بیگی مذکور مأمور بوده
اند متعاقب او می آمدند که بلشکر ملحق گردند سرداران گروه تولک بهادر و دوستم میرزا
بودند که از مرو گذشته دو سه فرسخ راه قطع نمودند محرابخان از گذشتن ایشان خبر یافته

یکهزار نفر از جوانان کار آمدنی قزلباش و تفنگچیان فن رانداز از قلعه بیرون آمده بر سر انگروه
رفت چون طلیعه لشکر قزلباش نمایان شده اوزبکیه فرود آمده خیمها در یکدیگر کشیده
بودند پیش اردوی خود را جبر کرده اسبان خود را پناه خود کرده پیاده بجنگ مشغول
گشتند محرابخان چون معلوم کرد که اوزبکیه بمقابله در نیامده و اسبها را پناه خود ساخته
پیاده جنگ میکنند تفنگچیان خود را پیش انداخته مقرر کرد که اسبها را به تفنگ زده
ایشان را بی اسب کنند تفنگچیان حسب الفرموده عمل نموده اسبان اکثر بگلوله تفنگ
بسیار ساقط شده و جمعی کثیر از بهادران اوزبک راه عدم پیمودند ضعف و سستی بحال ایشان
راه یافت بعد از ظهور آن انکسار غازیان هجوم نموده یکبار حمله آوردند اوزبکیه تاب
صدمه قزلباش نیاورده بجانب اسبها خود دویدند که شاید سوار شده راه فرار پیمایند
بعضی سوار شده بعضی دیگر فرصت سوار شدن نیافته لحظه پیاده بقدر قدرت و توان
دست و پایی زده شکست عظیم یافتند تا سواری پانصد نفر بقتل در آمده دویست و
پنجاه نفر دستگیر شدند تولک بهادر و دوستم میرزا هر دو گرفتار شدند بقیة السیف
پیاده و سواره سر بصحرا نهادند و محرابخان جمعی از غازیان را بتعاقب گریختگان مقرر کرد تولک
بهادر و دوستم میرزا هر دو بتضرع در آمده خان را بسر مبارک شاه قسم دادند و التماس
نمودند که چون الله سبحانه و تعالی خان را فتح و ظفر کرامت کرد بتصدق فرق مبارک اشرف
از خون بقیة السیف درگذشته دست از تعاقب منهزمان باز دارد محرابخان حسب الالتماس
ایشان و بشکرانه این موهبت عظمی از عزیمت تعاقب درگذشت و زیاده ازین در خارج
قلعه بودن را صلاح ندانسته مراجعت نمود و حقایق احوال بعاکفان سده جلال رسانیده
دو نفر از گرفتاران را که اسم و رسمی داشتند بدرگاه جهان پناه فرستاده تتمه اسیران را سید
رستم محمدخان ابن ولیمحمدخان که در هرات بود کس بخدمت اشرف فرستاده التماس اطلاق
اسیران نمود حضرت اعلی ملتمس او را قبول فرموده بهادران مذکور را آزاد کردند نزد رستم محمدخان
فرستادند که در خدمت او بوده باشند اما ایشان چهار پنج روز بیش توقف ننموده بطریق
فرار بجانب حصار شتافتند دیگری از سوانح انکه درین سال قاضی سیف الحسینی که صدر بود
از ان منصب معزول گشته قاضی سلطان تربتی که از سادات موسوی تربت حیدریه و متولی
سرکار فیض آثار رضویه بود بدین رتبه عالی ارجمندی یافت و تولیت سرکار فیض آثار بمیرزا

محسن رضوی ولد میرزا الغ که بشرف مصاهرت حضرت اعلا سرافراز است تفویض یافت از
تقدیرات ایزدی در همان روز که قاضی سلطان بمنصب صدارت سرافرازی یافت بیماری برو
طاری گشته روز بروز مرض او زیاد و علل اشتداد پذیرفت هفت روز پهلو بر بستر ناتوانی
داشت روز هشتم در حدود دار الارشاد اردبیل بر مثال حیات توقیع ختم کشید و بحجت
ملک جلیل پیوست بر یک مثال طغرای صدارت او کشیده شده روز اول بمهر کردن منتهی
گشت بعد از فوت او منصب صدارت بمیر رفیع الدین محمد ولد میر شجاع الدین محمود بن خلیفه
سید علی مشهور بخلیفه سلطان اصفهانی که مازندرانی الاصل و از نژاد میر بزرگ والی مازندران
و امیر نظام الدین نامی از اجداد ایشان از حوادث دوران بصفهان آمده آنجا توطن اختیار
کرد در آن ولایت بسادات خلیفه مشهورند مفوض گردید و مشار الیه از اصفهان بپایه
سریر خلافت مکان آمده من حیث الاستقلال بتمشیت امر صدارت پرداخت و الحق بنور
فضل و کمال موصوف بود و ذات ملکی صفاتش بسلامت و حقیقت و خیر اندیشی معروف
امیر شجاع الدین محمود والد او از علمای متبحر زمان خود بود شمه از احوال او عنقریب در صحیفه
اولی در طی احوال سادات و علمای زمان حضرت شاه جنت مکان رقم تسطیر یافته مشاهیر

متوفیات که درین سال بجادهٔ اجل گرفتار آمده سر بنقاب تراب کشیدند

قاضی سلطان
مذکور بنوعی که در فوق تحریر پیوست و در ایام فترت خراسان بعراق آمده از وفور
کاردانی مورد تربیت شاهانه گشته بمناصب ارجمند سرافرازی یافت بعد از فتح
خراسان حکومت تربت حیدریه و تولیت سرکار فیض آثار سرافراز گشته سی و دو سال بدان
خدمت بنوعی که مرضی خاطر اشرف بود بدان اقدام مینمود سید ناصر ولد سید مبارک خان
والی عربستان چون که بمصاهرت این دودمان سرافراز بود در سال گذشته بحسب الامر
اشرف بدان ولایت بعد از فوت پدر بر مسند حکومت ملک موروث تمکن یافته بود درین
سال چشم زخم زمانه باو رسید بیماری صعب عارض گردید و باجل طبیعی از هم گذشت
حمیت مستلزم آن شد که از مخدرات استار آن سلسله که از سید مبارک صاحب فرزند بودند
از جهل و نقصان عقل باغوای فتنه جویان عرب او را مسموم ساختند العلم عند الله
فرزند صلبی سید مبارک کودک بود حکومت آن ولایت بسید راشد برادرزاده او تفویض
یافت سید ناصر مذکور سید زاده نیکو اخلاق متواضع با خلق الله در کمال مردمی سلوک

مینمود و از غایت حسن خلق و خویشتن داری جز وفاداری طبیعتش که در ابنای ملوک
و حکام بسیار نادر و دیریاب است او کمتر داشت از عمل معزول بود دیگر میرزا رضی بن میرزا
محمد تقی از اعاظم سادات عالی درجات دار اصفهان است مشهور بسادات شهرستان
که بسعادت مصاهرت نواب کامیاب اشرف سرافرازی داشت و در ییلاق کوکچه و سیلان
جوق اظهار ضعف حال اما متوجه معالجه و مداوای آن کمتر میشد درین هنگام که در
قصبه اهر در رکاب اشرف باردبیل رفت در آنجا مرض او زیاد پذیرفته منجر باسهال
شد روز بروز ضعف قوت گرفته در حینی که از دار السلطنه تبریز متوجه عراق
بود قوت سواری نداشت در محفه نشست چون بقصبه زنجان رسید داعی حق را لبیک
اجابت گفت نعش او را بدار المؤمنین قم برده در جوار مرقد منور حضرت معصومه علیها
و علی آبائها التحیه دفن کردند حضرت اعلی از فوت او بسیار متاثر شده منصب صدارت
که باو مفوض بود از اول به پسرش میر صدر الدین محمد که نبیره دختری حضرت اعلی است
نامزد فرموده بنا بر حداثت سن و طفولیت نیابت بمیرزا رفیع عمزاده او تعلق گرفت
اما بالاخره بمنصب صدارت و رتبه مصاهرت و مهرداری توقیعات مبارکه حضرات مطهرات
چهارده معصوم علیهم السلام که بمیرزا رضی تعلق داشت سربلندی یافته بدین عطایا
معزز و مباهی گردید حیدر سلطان بیگدلی شاملو ایشیک آقاسی باشی حرم علیه
عالیه در دار السلطنه اصفهان بدان خدمت مشغولی داشت درین سال رخت هستی
بعالم بقا پیوست منصب ایشیک آقاسی باشی گری حرم عالیه بابو القاسم بیگ ابو اغلی
ایلبار باشی که از معتمدان درگاه بود تفویض یافت خدمت ایلباری ببرادرش چلبی بیگ
قرار گرفت وی از اویماق بیگدلی شاملو بود بوفور خدمات و جانسپاری او و برادران
منظور انظار شفقت و محل اعتماد گشته صاحب ثروت و مکنت بود اموال و متروکاتش
که قریب بده هزار تومان عراقی تخمین میشد حسب الامر بنو الدهر بیگ ولد مشار الیه
که جوان سنجیده پسندیده اطوار بود تعلق گرفت محمد رضا بیگ مشعل دار باشی
که برسم رسالت نزد حضرت شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان رفته بود در
حینی که رخصت انصراف یافته روانه ایران بود در حوالی لاهور بجنت ملک غفور پیوست
مشار الیه مروی الاصل و از عهد صبی که حضرت اعلا در دار السلطنه هرات تشریف داشت

ملازم که باشرف گشته بخدمت مشعل داری وانتظام امور مشعل خانه مامور گشته
تا حین حیات چراغ عزت واعتبارش افروختگی داشت بسیار جوان خلیق خوش صحبت شعر
فهم بود وهمیشه شکفته طبیعی را شیوه و شعار خود ساخته خالی از سخنان رنگین
ولطایف وظرافت شیرین نبود درین سال چراغ عمرش از تندباد اجل افسرده گشت خدمت
مذکور باولادش تعلق گرفت وقایع بوئت ئیل ترکی مطابق سنه سبع وعشرین والف
که سال دوم قرن ثانی که سال سی دوم جلوس شاهی ظل الهی است
نوروز عالم افروز امسال همایون فال در روز چهارشنبه بیست وسیم شهر ربیع الاول
سنه سبع وعشرین والف هجری اتفاق افتاد نیر اعظم و مربی عالم یعنی آفتاب جهان
تاب در شب چهارشنبه مذکور بعد از انقضای هفت ساعت و نه دقیقه از سر منزل
حوت بعشرتسرای حمل نقل نموده متغلبان کشور دی که دست تطاول و تعدی بیغمای
تجملات بساتین جهان کشوده بودند از صولت و سطوت سلطان بهارم یعنی خورشید
جهان آرا انهزام یافته سر براه گریز کشیدند پری چهرگان عنبرین بوی بهار نقاب حجاب
از رخ برگرفته قدم بر بساط دلارائی نهادند بیت بهار دلارا نمودار شد ؛ جهان بس
بس رشک گلزار شد ؛ صبا مشکسار و چمن عطرزای ؛ جهان عطربیز و هوا عطرسای ؛
خروشان شده عندلیبان باغ ؛ طراوت فزا گشته صحرا و راغ ؛ حضرت گیتی ستان اعلا
شاهی ظل الهی در ایام فروغ این بهار در عرصه دلکشای فرح آباد جنت نهاد و سرزمینهای
مسرت بخش مازندران بهشت نشان و فیروزکوه به نشاط سیر و شکار مشغولی فرموده
انبساط بخش خاطر بودند و از آنجا بدار السلطنه قزوین تشریف برده تا دو ماه در دولتخانه
مبارکه و باغ سعادت آباد دار السلطنه مذکور عشرت پیرا بودند و حکم معلا بنفاذ پیوست
که امرای عظام و عساکر فیروزی فرجام که اطراف و جوانب جمع آمده بودند در چمن سلطانیه
رحل اقامت اندازند و فرمان بران حسب الفرمان عمل نموده در آن عرصه دلکشا جمعیتی
فراهم آمده هنوز رایات فیروزی آیات از دار السلطنه مذکور حرکت نکرده بودند که از
تقریر واردین دیار روم معلوم گشت که ارکان دولت سلسله عثمانی از سلطنت
سلطان مصطفی نادم و پشیمان گشته او را خلع نموده بسببی که معلوم همگنان گردید
و موافق عقل است این بود که خلیل پاشا که وزیر اعظم بود در هنگام ارتحال سلطان

احمد در دیار بکر اقامت داشت و بخدمتی و شغلی شگرف مامور بود جزئیات امور دین
و ملک داری بی رای و صلاح وزیر اعظم قانون سلسله عثمانی نیست و چون قولر آقاسی
و اعیان استنبول به مشورت و صلاح او بسلطنت و پادشاهی سلطان مصطفی که از معظمات
امور دین و دولت است اتفاق نموده بودند او ازین امتناع نموده بدین بهانه تمسک
جست که آوازه شورش طبع و خبط دماغ سلطان مصطفی باطراف و اکناف رسیده و در نظر
دوست و دشمن بی اعتبار است و از عهده امر خطیر سلطنت بیرون نمی تواند آمد و سلطان
عثمان پسر سلطان احمد هر چند خورد سال باشد بدین کار اولیست و عنقریب بدرجه
رشد و کمال میرسد لهذا اعیان سلسله عثمانی بعد از شش ماه که از پادشاهی سلطان
مصطفی گذشته بود او را تکلیف نمودند که خود خلع نموده برضای خود زمام مهام دولت
را در قبضه اقتدار سلطان عثمان برادرزاده خود نهد القصه طوعا و کرها از سلطنت
معزول گشته پادشاهی روم بسلطان عثمان قرار گرفت و سلطان مصطفی از بیخردی
و بی دانشی دامن از شغل شگرف در چیده دیگر باره گوشه عزلت که بآن معتاد بود
اختیار نمود آوازه جلوس سلطان عثمان باطراف و اکناف رسید مکتوبی طویل
عریض بدیباچه و القاب مناسب و تواضعات متعارفانه رسمی بخدمت اشرف در قلم
آورده بود به حسن آقا نامی همراه ملازم قاسم بیک سپهسالار مازندران که برسالت
روم رفته بود در زمان جلوس سلطان مصطفی چنانچه مذکور شد رخصت یافته نزد
خلیل پاشا آمده بود برسم رسالت آمده مکتوب مذکور را در دار السلطنه قزوین بنظر
اشرف رسانید ماحصل مضمون مکتوب بعد از اظهار عظمت و بزرگی و شکوه و جلال
پادشاهان آل عثمان آنکه از حکمت بالغه الهی پدرم سلطان احمد در ریعان جوانی و آغاز
دولت و کامرانی از دار فانی بسرای جاودانی شتافت و عم بزرگوارم که ترک و تجرید
بر طبیعتش غالب بود روزی چند حسب الرضای جمهور متکفل امر خطیر سلطنت و پاد
شاهی گشت درین اوقات همان شیوه بر طبع همایونش غالب گشته برضا و رغبت
خود دامن از آن شغل شگرف و مشاغل فرمان روایی در چیده بذات همایون ما تفویض
نمود اکنون سریر دولت عثمانی و مسند رفیع سلیمانی بوجود ما آرایش یافته ملوک آفاق
رسم تهنیت و لوازم مبارکباد بجای آورده جمیع هواخواهان این خاندان و عظمای

اطراف سرحد خط فرمان نهاده اند وخلیل پاشا که سردار و وزیر اعظم است حسب الفرمان والا
ماجدم بانتظام ومهام سرحد قزلباش مامور بود ما بهمان دستور در امر صلح وجنگ او را
مختار کردانیده ایم که بدانچه صلاح دولت داند عمل نماید بعد از ورود ایلچی مذکور واطلاع
بر مضمون مکتوب ومراسله خلیل پاشا چون تمهید مقدمات صلح از فحاوی انها
مفهوم بود حضرت اعلا شاهی ظل الهی بنابر ترفیه حال عباد الله واحتراز از مفاسد
عظیمه وفتنه وفساد میرزا محمد حسین ایشیک آقاسی که از وزرا ومستعدان ارباب قلم بود برسم
رسالت نزد خلیل پاشا فرستادند خلاصه پیغام انکه در زمان سلطان احمد بوساطت
نصوح پاشا وخیراندیشان طرفین فیمابین صلح واقع شد ازین طرف قاضی جهان صدر
که از اعاظم سادات وعلما بود برسالت آمده در حضور مفتی وقاضی واعیان رومیه
قواعد دوستی استحکام یافته برسل ورسایل از جانبین متواتر بود بی انکه ازین طرف منافی
صلحی بظهور رسد سلطان احمد نقض عهد نموده اکوز محمد پاشا را با لشکر گران بر سر
ایران فرستاد وبر ان صاحب سعادت ظاهر است که از آمد ورفت او بجز استیصال سپاهی
ورعیت انطرف کاری از پیش او نرفت وحال چون سلطان عثمان عنان اختیار صلح وجنگ
در قبضه اقتدار آن جناب نهاده وما در اول حال بنابر خیرخواهی خلایق واستقامت
احوال مسلمانان رضا بصلح داده ایم واکنون سخن همانست اگر بنوعی که مکرر تمهید یافته
ومحمد پاشا اکوز مجددا قرار داده اند راضی اند چه بهتر ازین که بندگان خدا در مهاد امن و
امان آسوده حال بوده پایمال سم ستور عساکر نباشند ودر وادی مجادله خونین بنوع پامال
آمد شد نموده بدعای دوام دولت پادشاهان قیام نمایند ومثوبات ان بروزگار
فرخنده انا طرفین عاید گردد واگر راضی بان نیستند ودر تهیه جنگ وجدال دارند
ما نیز مستعد وآماده ایم بر انچه اراده ازلی بدان متعلق شده باشد از مکمن بطون
بجلوه گاه ظهور آید بعد از فرستادن ایلچی رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان
در حرکت در آمده روزی چند ییلاقات خلخال مخیم سرادقات اقبال گردید امرای
عظام عیسی خان قورچی باشی وعلیقلی خان شاملو با جمیع ارکان دولت ومقربان
ومخصوصان بساط عشرت در رکاب اشرف توقف نموده وسایر امرا وارکان دولت
وعساکر نصرت شعار بجانب تبریز رخصت یافتند که بقرچغای خان سپهسالار ملحق

کشته

کشته اماده پیکار باشند که بعد از معاودت ایلچی واطلاع بر مکنون خاطر سردار در امر
صلح وجنگ بدانچه مقتضای دولت وصلاح وقت باشد عمل نموده سپاه منصور بر
حسب فرمان در حرکت آمده جوق جوق وقشون قشون روی بمقصد آوردند **ذکر**
آمدن خلیل پاشا سردار عساکر روم بدیار آذربایجان وشرح حالات ان چون از بهار روزی چند گذشته
هنگام حرکت لشکرها شد عساکر روم وسنجق بیکیان سرحد که بمرافقت خلیل پاشا
مامور بودند از اطراف وجوانب دیار روم وشام جمع آمده کثرت وازدحام عظیم در
اردوی سردار فراهم آمده از محل اقامت ویورت قشلاق در حرکت آمده روی توجه
بجانب آذربایجان آوردند ودر اثنای راه میرزا محمد حسین که ازینجانب برسالت و
سفارت رفته بود بسردار رسید بعد از وصول مشار الیه وادای مراسله وپیغام
قاسم بیک سپهسالار مازندران ایلچی سابق را مرخص ساخته با شخصی سخندان بمجلس
اشرف فرستاد در مکتوبی که نوشته بود اظهار سلامت نفس وخیراندیشی خود
ونیکخواهی مسلمانان کرده معروض نموده بود که بر ضمیر انور واضح است که همه کس را بقدر
حال اضداد وعیب جویان هستند ودر همه جا ارباب فتنه وفساد می باشند که هر امرا
لباس عیب پوشانیده در نظر همکنان جلوه میدهند اکنون برحسب تقدیر الهی وفرمان
پادشاهی نهضت عساکر روم بسرداری این خیراندیش بدانصوب لازم گشته بمقتضا
المامور معذور بنابر مصالح ملکی واقتضای این وقت عزیمت جانب تبریز را مصمم است
وانهم طعن اضداد وفتخران میسر نیست اما چون بدانصوب نزدیک شده قرب جوار
واقع شود ان شاء الله تعالی بدانچه مرضی خالق وترفیه حال خلایق وصلاح دولت طرفین
باشد بظهور می آید وخود کوچ بر کوچ روانه تبریز گردید وقرچغای خان سپهسالار
در تبریز بود چون خبر آمدن او محقق گشت جواب صریح در صلح ودوستی ودشمنی مرقوم
نساخته باقتضای وقت وزمان موقوف داشته بود وقرچغای خان برخصت همایون
اعلا بحرب وقتال اقدام نمیتوانست نمود بنابر صیانت احوال وحفظ احوال عجزه ورعایا
وسکنه محالی که محل عبور مخالف بود کوچانیده شهر را نیز خالی کرده که از آسیب حوادث
برکنار واموال ایشان از دستبرد غارتگران لشکر محفوظ باشد ودر امر محاربه و
مدافعه انچه قرار یابد واز جانب همایون اعلا اشاره شود حسب الفرموده عمل نماید

القصه چون عسکر روم بدار الملک تبریز رسید از ذخیره و ما یحتاج خالی یافت پنج روز
زیاده توقف نتوانست نمود روز ششم کوچ کرده بقرغموش سنجیح که سه فرسخ این طرف شهر است
آمده نزول نمود و موکب همایون از جنبیاد خلخال که مخیم سرادقات اقبال بود بجانب دار الارشاد
اردبیل در حرکت آمده در آن بلده طیبه نزول نموده و موکب همایون مقدس اشرف بزیارت
روضه مقدسه مطهره حضرت سلطان الاولیا و سایر مقابر که مشایخ مغفرت گشته از ارواح طیبه
آن بزرگوار استمداد همت فرموده در اینجا قاسم بیک سپهسالار مازندران با ایلچی خلیل پاشا
که عثمان پاشا نام داشت بملازمت رسیده ایلچی مذکور بوسیله امرای نامدار سعادت
بساطبوسی دریافته اداء رسالت و پیغام نمودند انواع تملقات و چرب زبانیها بظهور
آورده سخنان صلاح اندیشانه القا نموده حضرت اعلا بلفظ گهربار با او تکلم آغاز نهاده
فرمودند که چون جناب سعادت مآب سردار اعظم اظهار خیر اندیشی خود کرده گفتگوی
مصلحانه نمود بنابرین ما نیز تا غایت عساکر قزلباش را رخصت حرب و قتال نداده ایم لیکن
کردار شما موافق گفتار نیست و همچنین بی محابا پیش آمدن مشعر بر عزیمت جنگ و جدال است
ایلچی از جانب سردار تمهید معذرت پرداخته عرض کرد که باعث پیش آمدن نایابی ذخیره
و ما یحتاج عسکر بود بنابران یکدو کوچ پیش آمدیم که چند روزی که شرایط صلح از جانبین
گفتگو شود عسکر روم از ممر آذوقه عسرت و تنگی نکشید ما فی الحقیقه درین قرب جوار چند
روزی مهمان نواب کامیابیم القصه عثمان آقا رخصت یافته قاسم را بار دیگر فرستادند که سخنان
مناسب وقت پیغام دادند هر چند حضرت اعلا از صدق طویت و حسن اعتقاد بالطاف
الهی و امداد بواطن قدسی مواطن طیبین و طاهرین وثوق تمام داشتند و اطمینان قلب
حاصل بود که ارواح مقدسه حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام حافظان مملکت اند
بجهت انضباط امور ظاهر و رعایت آداب حزم و احتیاط بلده طیبه اردبیل را خالی کرده همگنان
الحفظ شهر بقیه را باطراف و جوانب فرستادند که درین فرصت از آسیب حادثه بر کران باشند
و چون ایلچیان بعساکر ظفر نشان که در سفر آی تام در صحرای از محال سراب رسیدند عثمان
آقا و قرچغای خان را ملاقات نموده مشمول نوازش و مردمیهای لایقه گشته رخصت انصراف
یافت احتیاط سپاهیانه اقتضای آن کرد که یورت و محل اقامت خود را تغییر دهند
در حینی که یورت تازه تعیین نموده اغرق را در آنجا نمودند و لشکر سپاهیانه صبحی که

اراده

اراده رفتن داشتند قراولان امیر خبر دور و بخالفان بعزم جنگ رسانیدند امرای عظام
نزد سپهسالار جمع شده در بحر تفکر و اندیشه فرو رفتند نیز که فرصت آن نبود که حقیقت بعرض
اقدس رسانند که آنچه صلاح شود بعمل آورند در اثنای محاوره و کشاکش متواتر قراولان امیر از
آمدن لشکر اخبار نمودند و متعاقب طلیعه لشکر و سپاهی سپاه نمایان شد دست
و گریبان رسیدند امرای عظام بالضروره قرار محاربه داده قرچغای خان بترتیب مقدمات
جنگ صفوف نبرد آراسته گشت

ذکر محاربه لشکر ظفر شعار با سپاه روم و تاتار و فیروزی یافتن جنود ظفر ورود و بازگشتن سردار و وقوع مصالحه

بنهجی شرح محاربه مذکور که از ثقات استماع افتاد بر همین نهج است که جانی بیک گرای پادشاه
تاتار قراقوم و چندی از امرا و پاشایان روم و شجاعان و جنگ جویان آن مرز و بوم
نزد سردار جمع آمده در باب مصالحه قزلباش گفتگوی آغاز نهادند ما حصل گفتگوی
ایشان آنکه دو سه سال شد که عزیمت سفر عجم و محاربه لشکر قزلباش تمهید یافته و پادشاه
تاتار زیاده ازین دیار توقف نمیتوانند نمود در محاربه اصرار دارند صلاح در این است
که با گروهی از جنود روم و تاتار بعزم رزم بر سر سردار قزلباش رویم اگر ظفر یابیم فهو المطلوب
و الا از همگنان بتقصیر متهم و بجبن و بد دلی منسوب نگردیم هر چند این اراده منافی عقاید
که خلیل پاشا در میان داورد اما جمعی این گفتگو را تقویت نموده بدلایل سپاهیانه سردار
را بلشکر فرستادن و آهنگ ساختن لشکر تاتار در آن وقت بقول اصح زیاده از پانزده هزار
نبود سی و پنجهزار کس از سپاه روم و بیگلربیگیان سرحد و عشایر اکراد بسرداری حسن
پاشا که بیگلربیگی ارض روم و در سلک وزرا بود تعیین نمودند که مجموع پنجاه هزار کس باشند
نقل نموده که بیست هزار تاتار تخمین نموده چهل هزار رومی تعیین کرده بودند که مجموع
شصت هزار باشند اما الاول اصح الحاصل سپاه تاتار و طبقات لشکر روم از قول و ینکچری
و غیرهم بیکدیگر پیوسته بشب از موضع ارشناب نام محلی که تا سفرای محل اقامت قز
لباش چهار فرسخ است گذشته صبحی نمایان شدند چون امرای نامدار بی اختیار آماده
جنگ و پیکار گشته افواج قاهره فوج فوج و قشون قشون جبه و یراق بر خود مرتب ساخته
بعرصه گاه نبرد آمدند و زبان حال شیر دلان معرکه قتال بدین مقال گویا بود بیت گرای شیر
مردان دشمن شکار ؛ مدارید اندیشه از کارزار ؛ چرا باکشیم از ره کینه پس ؛ نخسپید

شب کور درخاند کس ۞ قرچغای خان با عموم ملازمان درگاه که قریب به بیست هزار کس بودند قلب
لشکر کرفته غازیان با فوجی از اصحاب دردست راست بسرداری زینل بیک بیکدلی شاملو معین
کشت امام قلیخان بیکلربیکی فارس با بعضی امرا و عساکر دردست چپ اعلام جلادت برافراختند
امرای عظام و سرداران میمنه و میسره بقاعده و اداب معهود قول آراسته و چنچی امرا دل برآسته
روی بمعرکه قتال آوردند و قریب بیک فرسخ بمقابله شتافته در پل شکسته نام محلی مقدمة الجیوش
طرفین بیکدیگر تلاقی شدند و سپاه مخالف نیز از انطرف صفوف آراسته از دلیران روم و مبارزان
تاتار جوانان جنگجوی جلادت شعار دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و از طرفین
بهادران رزم آزمای بر یکدیگر حمله نموده آتش حرب بنوعی مشتعل گشت که خرمن عمر پردلان معرکه
کارزار از آتشباز یکانه میسوخت و غبار معرکه بگردون تیزگرد رسید و از دود تفنگ هوا تیره
و تار گشت بیت تنگ شد ز خون ساقی بزم جنگ ۞ که در آستین داشت نقل فرنگ ۞
ز دود تفنگ اندران رزمگاه ۞ مه نوجوابروی خوبان سیاه ۞ چون لشکر مخالف از همه
طرف هجوم آوردند و آثار غلبه و اقتدار ظاهر میساختند از اصحاب دست راست یوزباشیان
و قورچیان عظام شاملو و ارجنوذ افشار طایفه استاجلو و غیرهم که بسرداری زینل بیک بیکدلی
مامور بودند از بیم انکه مبادا چشم زخمی بسپاه منصور رسد از قلت خویش و کثرت اعدا
نیندیشیده جلوریز بر سپاه مخالف تاختند و ناقول بزرک سپاه روم و تاتار عنان
بازکشیدند کروه انبوه از مخالفان بتیغ بیدریغ و طعن سنان خونریز بر خاک هلاک انداختند
و از جانب دست چپ نیز بهادران مردافکن و دلاوران لشکرشکن شیرخو که بسرکردگی
امام قلیخان بیکلربیکی فارس مقرر بودند دفع حملات درمیه نموده اسب جلادت در
میدان کارزار برانگیخته نبرد عظیم کردند و از جرد و طرف داد دلاوری و مردانگی دادند از حملات
دلیران و صدمات مردانه پای ثبات و قرار فوج مخالف سستی پذیرفت و آثار ضعف
و علامت انکسار بر وجنات احوال لشکر بیشمار که اضعاف جنود سپاه منصور بود نمایان
کشته رومیه متلاشی شدند و قول بزرک ایشان از تورزک افتاد القصه رومیه و
تاتار از انصرصد دلیرانه که از میمنه و میسره افواج قاهره وقوع یافت شکست عظیم
یافته روی بوادی هزیمت نهادند و حسن پاشا وزیر و بیکلربیکی ارض روم بدست شاه بکلدی
بیک فوجی یولغلی گرفتار شد چون زخم قوی از و یافته بود احتمال زیستن نداشت بقتلش

پرداخت

پرداخت و سر او را بنظر زینل بیک رسانید و او نزد سپهسالار فرستاد محمد پاشا بیکلر
بیکی کفه و آن بدست یکی از قورچیان استاجلو گرفتار شد و چند نفر از پاشایان معتبر و
سرداران جلادت اثر روم و جمعی کثیر از انطایفه طعمه شمشیر و جمعی غفیر از عظمای معتبر
اسیر و دستگیر شدند چون درین جنگ شاهی بیک کرای خان تاتار عمزاده جانی بیک
کرای خان که در سفر گرجستان از روی ارادت و اخلاص بخدمت اشرف آمده بود در
مقدمة الجیش سپاه قزلباش بود جانی بیک کرای صنو یکدیگر بودند و قوم تاتار اندیشه تمام
ازو داشتند در وقت انهزام عنان عزیمت بصوب هزیمت یافت و بدین حیله از چنگال
شاهین اوج اقبال او پروازی نموده رهائی یافته جان بسلامت بیرون برد اما میرزا
بیک آقای وکیل او که جملة الملک و صاحب اختیار طایفه تاتار و بسیار معتبر و پاشلیقان
بود با موازی هشتاد نفر از میرزایان و میرزادهای تاتار زنده بدست درآمده بلاقی
بقتل رسیدند قریب بهفتاد هشتاد علم و رایت کر و میان الای میکویند و هر
الای علامت سرداریست که صاحب تشون و لشکر است بدست درآمده بعد از
شکست مخالفان قرچغای خان لوازم احتیاط مرعی داشته بمظنه آنکه مبادا مخالفان
سپاه علیحده در کمینگاه غدر که ترکان بسو کویند داشته باشند لشکر را رخصت
تعاقب دشمن نداده ترتیب را از ترتیب نینداخت و چون برحسب همایون ایتوتمیم
دست داده بود زیاده از این جرئت و خودسری و خودرائی نکرده و در زیر بیگاه
شده بود چند کس را مامور ساخت که غازیان را از تعاقب رومیان بازگردانند
چون غیرت و مردانگی که در نهاد شجاعان روزگار بید قدرت الهی تخمیر یافته
کجا میگذارد که بقانون عقل و آداب خدمت و شیوه فرمانبری عمل نمایند برخی از یکه
جوانان قزلباش پوشیده و پنهان از ترتیب بیرون رفته تا کد و ک شبلی که از معرکه
جنگ تا آنجا سه فرسخ است تاخته و مردانگیها کرده در وقت سعیدانه مراجعت نمودند و بنا
بر راه و رسم نوکری مخفی داشتند بعد از طی این حالات سمت ظهور یافت القصه بیمن
اقبال الهی و امداد و بواطن قدس مواطن طیبین و طاهرین و حالت باطنی حضرت
سلطان الاولیا و مشایخ کرام عظام که زنده دلان بارگاه قدسند و به نیروی اقبال
شاهی نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات منسوبات درگاه شاهی وزیدن و همان لحظه حقیقت

بخدمت اشرف عرضه داشت نمودند و عساکر منصوره بجانب لغرف کرد رکرد کندی نام محلی
فرود آمده بودند عود نموده و روز دیگر ملاحظه سرها و اختر بها که غازیان فوج فوج و جوق
جوق بنظر می آوردند نموده مردانگیها از هر کس که ظهور یافته بود می رسیدند موازی پانزده
هزار کس بقلم در آمد که درین معرکه از مخالفان بقتل در آمده بودند و حفظ الهی حراست و نگهبانی
کرده از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشده در دار الارشاد اردبیل
یوسف بیک که از غلامان معتبر بود آمده مژده فتح و ظفر رسانید مسرت و شادمانی احبا
دوستداران و مخذولی اعادی و دشمنان گردید متعاقب محمد تقی بیک تبریزی مین باشی
تفنگچیان آذربایجان آمده شیخ خان و خصوصیات جنگ و اسامی گرفتاران بتفصیل
عرض کرده محمد پاشا بکلربیکی وان و میرزا بیک آقای تاتار و چند نفر از گرفتاران را بخدمت
اشرف فرستاده بودند حضرت اعلا از عاطفت جبلی در کنف لطف و مرحمت جای
داده انواع تفقد و دلجویی که لازم ذات اشرف و معتاد حضرت است بظهور آوردند
مجملا چون سپاه مخالف شکست قول یافته بقیة السیف بر حال و شکسته باردوی
سردار آمدند چنین مسموع شد که اضطراب عظیم بر رومیه راه یافته مظنه ان داشتند
که سپاه قزلباش جلو ریز بر سر اردوی رومیه خواهد آمد چیران خندان آقا که مدتها
در خدمت اشرف بودند و در سفر گرجستان فرار نموده درین سفر همراه سردار و از احوال
قزلباش آگاه بودند سردار را مطمئن ساخته خاطر نشان کرده بودند که امرای عظام
قزلباش را حد و یارای آن نیست که بی رخصت نواب کامیاب شاهی بهیچ گونه امور
دلیری توانند کرد و آنچه روی داد بنا بر ضیق وقت و عدم فرصت حصول رخصت بود
سردار از قول ایشان فی الجمله اطمینان یافته از تدابیر سپاهیان کوچ کرده یک دو مرحله
پیش آمد دیگر باره کسان معتمد بجهت تمهید امر مصالحه فرستاده انواع ملایمت بظهور
آورده بیشتر از پیشتر طرح الفت و آشنایی انداخت و ذمه خود را از لشکر فرستادن
بری ساخت بپادشاه تاتار و جمعی از جهلا و جنگ جویان که لطمه روزگار نخورده
از حادثات زمانه بیخبرند اسناد نموده التماس کرد که یکی از معتبران طوایف قزلباش
با ایشان برسالت تعیین نموده تا عهدنامه بمهر مبارک در باب استقرار صلح و صلاح
بپایه سریر عثمانی ارسال دارند که موجب وثوق و اعتماد این خیرخواه بوده بین الاسلام

آن حزر امانی دادست آویز خود ساخته مراجعت واقع شود و ایلچی لوازم تهنیت و مبا
رکباد پادشاهی سلطان عثمان بجای آورد و مجدد امر مصالحه بوساطت این خیرخواه
برونق رضای اشرف بر وجهی صورت وقوع یابد که من بعد از خلل و نقصان
مصون و محروس باشد و چند روزی که بجهت رسیدن ایلچی و آوردن عهدنامه در
قلمرو شاهی باشیم مهمان آن حضرتیم و امری که منافی دوستی باشد بظهور نخواهد
آمد و بعد از ورود ایلچی بزرگ میرزا محمد حسین و ملازمان عالی که درین جمله اند بملازمت
خواهند رسید چون حضرت اعلی در اول حال بدستور زمان شاه جنت مکان
و مرحوم سلطان سلیمان بصلح رضا داده محمد پاشا بکلربیکی وان را که مرد خیرخواه صلاح
اندیش بود با چند نفر دیگر از گرفتاران که زنده مانده بودند اطلاق فرموده روانه گردانیده
حسب الصلاح سردار که استدعای ایلچی کرده بود یادگار علی سلطان طالش که مرد سنجیده
کاردان و از رسالت هند باز گشته بمنصب ارجمند خلیفگی سربلند شده بود برسالت
پادشاه روم تعیین کرده با عهدنامه و تحف و هدایای لایقه و مکتوب دوستانه
روانه نمودند چون سردار مخاصمت و دشمنی را بدوستی مبدل ساخته اظهار نموده بود
که بعد ازین مهمان آنحضرتیم ملاطفت جبلی و رعایت آداب مهمان نوازی که در مقتضای طبع
همایون نسبت بدوستی و دشمنی یکسان جلوه دارد اقتضای آن کرد که قطع نظر از راه و رسم
منحاد فرمان روایان عالم صورت کرده شرایط میزبانی بظهور آوردند و از عنایت
خسروانه موازی یکصد شتر بار از آرد و برنج و روغن و حلاوی و قند و نبات و مربیات
و گوسفند فراخور اجناس و میوه های الوان و سایر ماکولات و علیق الدواب و امثال
ذلک جهت سرکار سردار و اعیان رومیه نامزد فرموده نزد سپهسالار فرستادند که
هرگاه وقت اقتضا نماید باردوی سردار فرستند و چون این اخبار بسردار رسید عنان
بصوب مراجعت انعطاف داده کوچ کرد در خلال این حال احوال بخاطر انور که مورد الهامات
غیبیاست خطور نمود که چون طبقه مردم روم را اندیش حیله ورزند مکر را آزموده شد
که اطوار ایشان با گفتار موافق نیست مبادا سردار مذکور و عظمای رومیه خواهند
که بحیله روز گذرانیده بدین گفتگوها دواند و جنود قزلباش را از جنگ باز آورند
راه سلامت پیش گیرند و بدین وسیله از قلمرو همایون سالم بیرون رفته حکم قضا جریان

باسم ترجیحای خان سپهسالار و امرا و عساکر ظفر شعار مشرف اصدار یافت که دست از تعاقب
باز نداشته منزل بمنزل باردوی رومیان دست و کریبان نزول مینموده باشند چون
انجانب همایون ما عهد نامه داده مشد اکر ایشان نیز در قول خود صادق و در امر مصالحه
داسخ اند انا نظر فی نقض عهد نامه عاجلا بسردار که از جانب خواندکار مرخص و صاحب
اختیار است و مجدد ارکان دولت عثمان و قاضی و مفتی و عظمای که همراه اند درست
نموده مصحوب ایلچیان سابق که در آن صوب بند ارسال دارند سپهسالار و عساکر ظفر
شعار حسب الفرمان شهریار کامران تا ماهی اخا خانه مرند بدین دستور تعاقب
نموده در هر محل چنان قریب باردوی مخالف نزول مینمودند که خیام هر دو اردو
منظور انظار طرفین بود و خلیل پاشا انمقدمه دا برسیدن مجدد دا موقوف میداشت
پسران خلدان اقا تبر دار ضربخا و بکری اقاسی و قولر اقاسی که دران خانواده بغایت
منصب و موسس و مرتب امور دولت اند خاطرنشان مینمایند که چنین بی محابا پیش
آمدن قزلباش علامت آنست که از جانب پادشاه خود رخصت محاربه یافته اند
اکر فی الواقع در خدمت آن که تمهید یافته داسخند ایلچی سابق قزلباش دا با عهد نامه
که طلب نموده اند بر وفق رضا اشرف اعلا درست داشته ارسال می باید داشت و مضا
با مور جزئیه نباید کرد و الا آماده محاربه و جنگ بزرگ سلطانی می باید بود که عنقریب
بظهور می پیوندد و چون عساکر روم که پشت ایشان بجنود تاتار قوی بود ستی
پذیرفته و در هر محل که بولایت خود نزدیک تر میشدند تفرقکی لشکر بظهور می پیوست
سردار استعداد جنگ و جدال در سپاه روم ندیده باستحکام قواعد صلح پرداخت
و عهد نامه بر نهجی که مرضی خاطر مبارک بود در قلم آورده بمهر خود و سجل قاضی عسکر و مفتی
و معارف لشکر و عظمای امرا و اعیان سپاه تسلیم میرزا محمد حسین نموده او را روانه
نمود و خود کوچ کرد و چون مشار الیه باردوی سپهسالار رسید بعد از وصول
نزل و ساوری که از جانب اشرف اعلا نامزد رومیه شده بود ارسال یافت و میرزا
محمد حسین در دار الارشاد اردبیل بشرف تقبیل عتبه علیه کردون نظیر مشرف کشته
حقایق حالات عرض کرد یادکار علی سلطان از اردبیل بآیین شایسته روانه جانب قسطنطنیه
کشت شرح وقوع مصالحه و مراجعت یادکار علی سلطان و آمدن ایلچی معتبر از جانب سلطان

عثمان

عثمان در قضایای سال آینده نکاشته کلک بیان میکردد انشاءالله تعالی بعد از وقوع این
حالات سپهسالار مذکور تا موضع ترکان کندی کرمه رود آمده در انجا حکم جهان
مطاع شد که بستان عساکر ظفرنشان بر دلخته جنود منصوره را رخصت اوطان
دهد و خود با ملازمان خاص بدار السلطنه تبریز عود نموده بجبر اختلال رعایا و زیر
دستان و جمعیت پراکندکان دیار پریشانی و حکومت ان خطه دلکشا و امیر الامرائی
کل اذربایجان با و تفویض یافت و درین آمد و رفت عساکر بیشمار روم و تاتار و محاربه
عظمی که وقوع یافت نابود شدند و بحفظ الهی نکهبان شده از عساکر منصور سوای
چند نفر تفنکچی که در بدایت وصول سپاه مخالف در خسرو شاه تبریز علی الغفله بجمیع
تاتار دچار شده شهید شهادت چشیده بود و چهار پنج نفر از اوسط الناس
قزلباش که در معرکه جنگ تفنگ خورده بودند دیگر کسی که نام و نشانی داشته باشد
نشد که راه عدم پیموده باشد العلم عندالله و از مراحم و اصطناعات شاهانه نقصان
و خرابی که بمر عبور لشکر مخالف برعایا و مزارع اذربایجان رسیده از روی و تفتیش در
قلم آورده مع شیء زاید از دیوان اعلی عوض داده شد و رعایا بدین عطیه مسرور
و شادمان کشته در لوازم دعاکویی افزودند و رایات جلال بصوب عراق در
حرکت آمد ایلچیان اطراف بدرکاه پادشاه جم جاه ملایک مطاف در قضایای ایام
کذشته مرقوم کلک سوانح نکار کردید که پادشاه عالیجاه فلک بارکاه شاه سلیم
فرمانفرمای ممالک هندوستان میرزا برخوردار ملقب بخان عالم را که از امرای بزرگ
ان سلسله و از قبیله برلاس جغتای اخفاد انکو ربیمور بود و از جانب پادشاه
بخطاب یا بیعنی برداری سرافرازی داشت همراه یادکار علی سلطان طالش
که از جانب همایون با ایلچی کری رفته بود برسم رسالت فرستاده چندگاه در دار
السلطنه هرات توقف داشت درین سال متوجه درکاه معلا کردید چون نهضت
همایون بجهت دفع سپاه روم بجانب اذربایجان واقع شد از زمره مقربان
بساط عزت کلب علی بیک یساول صحبت شاملو را مقرر فرمودند که او را استقبال
کرده بدار المؤمنین قم برد که تا سعادت موکب همایون در انجا توقف داشته
باشد و او از دار السلطنه قزوین روانه شده از انجا بدار المؤمنین قم رفت و یادکار علی سلطان

از وجد اشدن متوجه پایه سریر اعلا گردید در روزی که خان عالم داخل قزوین شد راقم این نسخه عالم آرا در شهر مانده بود و مشاهده تجملات ظاهری او کرد و از مردمان روزگار دیده استماع نمود که در اغاز دولت این خاندان الی الآن از ولایت هند بلکه روم ایلچی بدین شوکت و اسباب جاه و حشمت بولایت ایران نیامده و معلوم نیست که در زمان پادشاهان عظیم الشان سابق از اکاسره و کیان نیز آمده باشد که درین زمان فرخنده نشان بیامن تائیدات الهی و میجات از دیاد جاه و حشمت پادشاهی حضرت اعلا شاهی ظل الهی وقوع یافت و سلاطین آفاق و فرمان روایان جلیل الشان استحقاق از مسلم و غیر مسلم بالطوع والرغبه ابواب صداقت وارتباط صوری و معنوی با نحضرت مفتوح داشته دوی دارند محبت و ولای آنحضرت در دلهای ایشان قرار گرفته شد فرستادکان خود را بدرگاه سلاطین پناه سرمایه افتخار بموجب از دیاد موادّ بزرگی و اعتبار خود می دانستند الحمد لله علی ذلک القصه در اول حال که خان عالم قدم بملک ایران نهاد تا یکهزار نفر از ملازمان معتبر پادشاهی که رفیق او کرده بود و ملازمان خاصه خود سوای نوکر و خدمتکاری که از آن جمله دویست نفر قوشچی و میرشکار بودند جمعی را از هرات باز کردانیده روزی که بدار السلطنه قزوین رسید از ملازمان سرکار پادشاهی و خاصه خود و ملازم و خدمتکاران افیال و محافظان جانور قریب به هفتصد هشتصد نفر بودند ده زنجیر فیل قوی هیکل که با تختها و سریرهای زرین و زینتهای گوناگون آراسته اقسام جانوران از شیر و پلنگ و آهو و بزهای هندی و یوز و کرگدن و مرغان سخنگوی و گاوهای بحری که پالکی و سکاسی میکشیدند همراه داشت در هنگامی که رایات جلال بفیروزی و اقبال از آذربایجان عود نموده در دار السلطنه قزوین نزول اجلال فرمودند منشور عاطفت و مان طلب باسم خان عالم اصدار یافت و او از محل اقامت متوجه پایه سریر سلطنت گردید و چون بحوالی شهر رسید جمعی از اعاظم امرا استقبال کرده باعزاز و احترام بشهر آوردند در باغ سعادت آباد منازل دلگشای ارم نهاد را بجا منازل گزیدند روزی دیگر در میدان سعادت آباد حضرت اعلا بنشاط چوگان بازی و قبق اندازی سرگرم باده انبساط بودند خان عالم بکورنش همایون سعادت امتیاز یافته زیاده از مامول نوازش و اعزاز و احترام بظهور آمد و بلفظ گهربار خطاب فرمودند که چون

میانه ما و حضرت پادشاه والاجاه خورشید کلاه طریقه اخوت و برادری مسلوک و آنحضرت ترا برادر ترا برادر زاده نامیده و برادر هم برادر است لاجرم در هنگام کورنش او را برادرانه در آغوش شفقت و مرحمت کشیده انواع تعظیم و تکریم شاهانه نوازشات بی تکلفانه که هست پادشاه و یگانه شیمه کریمه آنحضرت است درباره او بظهور آوردند و چند روز که در دار السلطنه مزبور محل نزول اجلال بود همه روزه در میدان سعادت آباد عشرت پیرا بوده خان عالم بعز مجالست معزز و محترم بود و اراده او این بود که تحف و هدایای پادشاه والاجاه و منتسبان آن درگاه را دکلا از نظر خجسته اثر گذرانیده هر روز نوعی از انواع هدایا بنظر میرسانیده تا بامتداد کشیده باشد و چون خاطر اشرف آن بود که از راه گیلان بمازندران بهشت نشان توجه نموده به نشاط شکار زنگوله که مخصوص آن ولایت است و موعد مقرر دارد بپردازند و وقت مضیق گشته فرصت آن نبود که مطلب خان عالم بظهور آید و تجملات دنیوی را در نظر همت بخیر خاصیت خسروآنه آن قدر و مقدار نیست که چند اوقات خجسته ساعات صرف مشاهده ایشان نموده از نشاط شکار باز مانند فرمان جهان مطاع نافذ گشت که خلاصه تحف را با نفایس امتعه از هر جنس دو سه عدد مرتب ساخته در یکروز از نظر همایون بگذرانند و سایر امتعه و اجناس را مفصل ساخته به بیوتات سپارند که بتدریج بنظر درآید هرچند این معنی مرضی خاطر ایلچی نامبرده بود تا رضا جوی گشته خلاصه تحف و انفس هدایا را از مرصع آلات و تحفهای غریب و اقسام اقمشه و اجناس مواری سیصد عدد انتخاب نموده در میدان سعادت آباد از نظر کیمیا اثر گذرانیدند و حسب الامر اشرف بیوتات و اسباب خود را در شهر گذاشته جهت تماشای شکار زنگوله که بطرح خاص شکار کرد است چون دیدن او در اوصاف آن طرز بدیع غالبا مکرر سمت تحریر یافته درین وقت در ذکر آن قلم نکته نگارش خاموشی گزید اجرین و سبای مرافقت رکاب اقدس اختیار نمود

ذکر ایلچی پادشاه عظیم الشان ممالک اروس

هم درین سال ایلچی بزرگ معتبر که امرا و کیاسیان معتمدان آن سلسله دفید بود از راه دریا و دشت خزر و دربند شیروان آمده متعاقب موکب همایون از اردبیل بدار السلطنه قزوین رسیده او نیز در میدان سعادت آباد سعادت بساط بوسی دریافت و بتوسط ترجمان از جانب پادشاه خود اظهار نیازمندی و اخلاص و پیش از پیش نموده عریضه طویل که بتری که نوشته بود بنظر انور درآورده مضامین اخلاص آئین آن معروض گشت

وکیل مذکور بعواطف والطاف شاهانه سربلندی یافت و در همان روز که هدایای فرمان
فرمای هندوستان بنظر اقدس در آمد تحف و هدایای پادشاه اروس از نظر اقدس گذشت
از جمله هدایا چند دست شنقار عنقا شکار بود که سوای اروس در هیچ مملکتی نمیباشد عاطفت
خسروانه یکدست شنقار عنقا شکار بخان عالم عطا فرموده والحق تحفهای غریب و هدایای
مرغوب آورده بود و در اندک زمانی رخصت انصراف یافته مشمول نوازش و احسان بر وجه
لایق از راه گیلان روانه دیار خود گردید **ذکر ایلچی قطبشاه والی ولایت گلکنده از راه
دیار دکن هندوستان** درین سال شیخ محمد خواتون نام که از زمره علما و افاضل بود پدرش
شیخ علی خواتون که در میانه تا زمان ان طایفه خواتون لقب داشته اند در زمان شاه جنت
مکان از اتقیا مجاورین مشهد مقدس و از سرکار فیض آثار امام الجن والانس علیه التحیة و
الثنا موظف بود و خود در زمان فترت اوزبکیه بجانب دکن رفته بر حسب تقدیر در
سلسله علیه قطبشاهیه در سلک خواص ملازمان اختصاص و انتظام یافته بود چون امین
بیک فنجاچی تبریزی که سه سال قبل ازین از جانب همایون اعلی به پرسش و تعزیه مرحوم محمد
قلی قطبشاه و تهنیت جلوس سلطان محمد میرزا برادر زاده و داماد او که بعد از فوت عم
بر سریر دولت قطبشاهی تمکن یافته بود در دار السلطنه قزوین رسیده بشرف بساطبوس
و ادراک محفل مقدس سرافراز گردید مکتوب ضراعت آیین مخلصانه که از جانب قطبشاه بسده
سنیه سپهر اشتباه ارسال یافته بود بنظر اشرف در آورده تحف و هدایای لایقه والی
مذکور را با پیشکش خود گذرانیده مورد الطاف و اعطاف گشت و بعد از فراغ از اموری
که بچی پیوست رایات فیروزی آیات بصوب مازندران در حرکت آمده از راه گیلان سیر
کنان روانه شدند و قشلاق همایون درین سال در فرح آباد جنت بنیاد واقع شد همواره
بساط انبساط گسترده با مهمانان و خواص مقربان عشرت پیرا بوده روزگار بخرمی و خو
شدلی گذرانیدند **سوانح همین سال** آمدن جنود اوزبک و بریادلان ان طایفه است بخراسان
چون حسین خان شاملو بیگلربیگی انجا فوت شده بود جنود اوزبک بطمع نهب و
غارت تا موازی سی هزار کس بسرکردگی یالنگتوش بهادر و چند نفر از اعاظم امرای بلخ
و بخارا بخراسان آمده چند روز بحوالی غوریان اقامت نموده و حسن خان که بعد از فوت
پدرش حسین خان متکفل ضبط و نسق مملکت شده بود باتفاق قاپان شاملو و جمعی از

ازهر

هر طبقه جنود قزلباش که در هرات بودند جنگ روبرو مصلحت ندیدند بحفظ و حراست
قلعه و مملکت پرداختند یالنگتوش بهادر دست تعدی خود را از تعرض ملک هرات
کوتاه دیده بجانب غوریان رفت خواجه جلال الدین اکبر غوریانی که از اکابر و اعیان ان ولایت بمزید
اعتبار ممتاز بود و بیمن تربیت شهریار کامکار منصب والای وزارت خراسان سر
افراز بود قلعه غوریان را استحکام داده قصبه را کوچه بند کرده در مقام دفع و ضرر و آب
جنود اوزبک در آمد چند روز بین الجانبین نیران جدال التهاب داشت و دست تطاول
و تعدی غارتگران باهل قصبه نرسید چون اغرق اوزبکیه در چکتو و میمنه بود و حسن خان
و رستم محمد خان بن ولی محمد خان اوزبک که از مخالفت بنی اعمام چنانچه در قضایای ایام گذشته
سمت تحریر یافته در ظل حمایت اولیای دولت قاهره بود در بیرون شهر اقامت داشت
تدبیری شایسته کرده فوجی از جنود شاملو و جمعی از اوزبکیه ملازم رستم محمد خان بچکتو
بر سر اغرق ایشان فرستادند و انگروه بدانجا رفته اغرق نهب و غارت کردند و اموال بسیار
و غنایم و دواب بیشمار آوردند چون یالنگتوش بهادر در وقت ازین واقعه آگاه گردید
مضطرب گشته بی نیل مقصود از حد غوریان کوچ کرده راه دیار خود پیش گرفتند و زیاده
اسپی بمردم مواضع غوریان نرسید **سانحه دیگر** ظاهر شدن علامت آسمانی است اول خطی
روشن منحرف شبیه شمشیر از جانب مشرق ظاهر شده قریب بصبح ظاهر میگشت و
دنباله ان بجانب جنوب کشیده بود منجمین انرا رمحی نامیدند و بعد از چند روز ستاره
دیگر از مشرق مایل بشمال نمایان شد که شعاع ان ببالا میتافت گویند ذوذنابه بود تا یکماه
چهل روز شعاعش افزایش و روشنی تمام داشت بعد از ان کمتر شد و تا دو ماه امتداد
داشت اخترشناسان عهد و منجمان اینملک تاثیر انرا به بیمادیهای صعب و تلف شدن
خلایق و لشکرکشی و خونریزی قرار میدادند و میگفتند معظم تاثیرش در جانب شمال و جنوب
خواهد بود و در ولایت ایران که وسط ربع مسکون است کمتر خوفی خواهد بود و مع هذا تاثیرات
عظیم ظهور یافت زیرا که در اکثر ممالک فتنه و فتور و لشکرکشی واقع بود میانه سلاطین روم
و فرنگ و ترکستان و اکثر بلاد محاربات روی داده بیمادیهای متنوعه شیوع یافته در دار
المرز مازندران و محال مایل بشمال الخلق کثیر راه عدم پیمودند و گفتگوهای نزاع آمیز از عام
بخواص سرایت کرد **سانحه دیگر** انکه میانه میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلا و قوسامهرای

اصفهانی مستوفی الممالک گفتگو واقع شده یکدیگر را بمعایب و تضییع مال دیوان متهم و منسوب
ساختند بعرض اشرف رسانیدند و مقرر شد که صدر و عظام دفترکاری کلبعلی بیک یساول
صحبت شاملو بحقیقت سخنان طرفین رسیده معروض دارد و حسب الامر اعلا در فرح اباد
دیوان کرده مستوفی الممالک آنچه در هر باب سخنان تفصیل نموده در دیوان اعلی در هر
باب جوابی باصواب در قلم آورد اما حضرت اعلا بنور فراست دریافتند که آن حکایات غرض
آلوده بود بپوشی کرده بتغافل پادشاهانه گذرانیدند دیگر آنان مقوله نیز رسیدند و
ایشان نیز نادم گشته حرفی بر زبان نیاوردند **مشاهیر متوفیات** درین سال حسین خان
شاملو بیگلربیگی خراسان که از ملازمان قدیمی حضرت اعلا بود و بحسن خدمات لایقه
و قدمت خدمت مورد تربیت و ترقی گشته بیست سال بود که در کمال اقتدار و استقلال
والی نافذ الامر دار السلطنه هرات و بیگلربیگی کل خراسان بود در احکام و مناشیر بغلام
خطاب مینمودند درین سال مریض گشته باجل طبیعی درگذشت و بنا بر الملک بقا پیوست
و حسب الامر آنحضرت که طبع همایونش معیار حق شناش است در روضه مقدسه رضویه
علی مشرفها الصلوه والتحیه مدفون گشت خلف صدقش حسن خان بجای پدر منصوب
گشته الکا و قشون و منصب جلیل القدر امیر الامرایی خراسان باو تفویض یافت و بلوکام
دارایی پرداخت دیگری مهدیقلی بیک میراخورباشی جغتای که از ملازمان معتمد و مقربان
بساط اقدس و صاحب رای و مشورت بود در اوایل این سال که رایات جلال از قشلاق
مازندران بجانب آذربایجان در حرکت آمد در دار السلطنه قزوین تشریف داشتند مومی
الیه مریض گشته یوما فیوما مرض اشتداد پذیرفت تا در اوایل ماه شعبان سنه ۱۰۲۷
عالم فانی را وداع نموده بجهان جاودانی شتافت نعش او را بمشهد مقدس برده در روضه
مطهره مدفون شد فرزندانش صغیر بودند و خدمت میراخوری از ایشان متمشی نمیشد
بنا بر آن بعلی بیک زنگنه مشهور بعلی پالی که او نیز از ملازمان قدیم آن خاندان بود مرجوع گشت
دیگر شاه نظر خان توکلی جغتای که حاکم مشهد مقدس معلا بود درین سال بیماری عارض
او گشته جهان فانی و عمر و زندگانی را وداع کرد وی مرد شجاع دلیر مردانه بود بحسن خدمت
از پایه نوکری بمرتبه ایالت و خانی ترقی نموده منظور نظر عنایت و تربیت گردید در اوایل
حال حاکم ولایت جام شده بعد از آن دستبرد ایالت و دارایی مشهد مقدس یافت بعد از فوت

مشارالیه

مشارالیه امارت ایل توکلی بقلندر سلطان برادرزاده او تعلق گرفته ولایت جام باو
اختصاص یافت **ذکر قضایا و سوانح سال قوی ئیل مطابق سته ثمان وعشرین والف**
سی و سیم قرن ثانی
که سال جلوس همایون عباسی است نوروز عالم افروز این سنه مبارکه در روز پنجشنبه چهارم
ربیع الثانی مطابق ثمان وعشرین الف اتفاق افتاد یعنی خورشید جهان آرا که نیر اعظم
و عطیه بخش عرصه عالم و مربی نتایج چهار عنصر و انجم است نه ساعت و چند دقیقه
شب پنجشنبه مذکور از آرامگاه مجازی حوت بعشرت سرای حمل خرامیده طلیعه نورستان
بهار و انتظام بخش خلایق و ازهار گردید گلهای نگارستان فروردین از ترشح ابر و لطافت
هوا شکفتن آغاز نهاد و از عطر ریاحین دماغ روزگار عنبرآگین گشت افسرده دلان روایح
خوش چون عندلیبان گلشن بناتی سر بجوش و خروش شادکامی در آورده نغمه سرایی آغاز
کردند بهشت زده گان کوی ملال چون راحت یافتگان روز وصال خوش وقت و خرم
گشته در عرصه جهان بزم طرب آراستند و شهریار کامکار نقاوه اسلاطین سلاطین
روزگار خلاصه نتایج هفت و چهار یعنی حضرت اعلا شاهی ظل آلهی در قصبه شریفه
از قصبات طیبه مازندران و منازل بهشت نشان آن قصبه شریفه که ساخته و پرداخته
معمار همت والای آن حضرت است بخوشدلی و کامروایی و فیروزی جشن عالی نوروزی
منعقد ساخته مقربان بساط عزت و حاضران بارگاه سلطنت مراسم تهنیت و مبارکباد
نوروزی بتقدیم رسانیدند زبان ارباب عقیدت و اخلاص بدینمقال گویا بود **بیت**
شها عالم از تو پر آوازه باد ÷ گلستان دولت تر و تازه باد ÷ برآید ز گیتی همه کام تو ÷
جهان از بلندی دهد نام تو ÷ بعد از فراغ از انعقاد محافل بهجت افزا و انضباط مهمات
ضروری دولت جهان پیرا و صیقل دلها نشاط شکار میانکال از خاطر عاطر خسرو بیهمال
سر زده امر قضا پیوند شرف صدور یافت که پیاده بسیار از اطراف و جوانب دیار ما
زندران بهشت نشان جمع آمده جانوران شکاری از اطراف رانده بمیان کال آورند و این میان
کال سر زمینی است که سه طرف آن آب فرو گرفته یکطرف بخشکی متصل است طول آن تخمینا سه
فرسخ و عرض آن از منتهای آب جانب خشکی یک فرسخ که رفته رفته باریک شده بلب دریا
منتهی میگردد در هنگامی که جانوران شکاری از اطراف و جوانب آن سرزمین در میآید
پیادگان طرف خشکی را گرفته خیمهها در پهلوی یکدیگر نصب نموده راه بیرون شد جانوران

بالكليه ازان طرف مسدود ميكردد و شكار اندازان بان عرصه كاه نشاط در لباس جانوران
به تير و لدوز و تفنك جانوز از باى در مى آرند اقسام جانوران دشتى وكوهى از اهوان
تيزتك و بوز و يلنك و غزال در انجا جمع ميكردند وحشى غزالان آهو چشم يعنى كاوكوهى
چون رميده دلان كوى ناكامى از صداى رعد آواى تفنك و غلغله صيد افكنان وتير
اندازان سهمناك كشته از بيم خود را بدريا انداخته قريب به نيم فرسخ شناورى مينمايند
وچون از رفتن بستوه مى ايند واز دست و پا زدن باز مى ايستند از موجه دريا بكنارى
افتد و بعضى خود را چون غريقان بحر فنا در معرض هلاك ديده بلكه حيات غنيمت
شمرده خود را باز ميكشيد ند اما مضمون اين مصرع مصرع صيد را چون اجل آيد سوى
صياد رود بفعل مى ايد الحق غريب تماشايى و بديع طرز شكاريست و معمار طبيعت حضرت
اعلا شاهى دران عرصه كاه نشاط در سه محل تالارهاى رفيع دلكشا ترتيب داده
كه با مخصوصان ومقربان دركاه در انجا بزم خرمى آراسته صحبت ميدارند وهركاه
طبع اقدس بسوارى وصيد افكنى مايل ميكردد بر سمند صبا بوند بر آمده بدان شغل
شكرف ابساط بخش خاطر انور چون شكار اندازى دلكير دست مى دهد بتالار بر آمده
با ندما و مخصوصان بزم اقدس بصحبت مشغول ميكردند القصه حضرت اعلا اكثر امرا
واركان دولت واعيان حضرت ومهمانان ومردم آشنا وبيكانه كه طرف آمده وتا
هفت روز اوقات خجسته ساعات بنوعى كه بهجير بيوست صحبت وشكار نموده هر دو
روز در يك دريكتالار عشرت بپا بودند وچون يكهفته باين كيفيت بسر رفت مباد كان
رخصت انصراف يافته ملازمان ركاب اشرف وطبقات اعيان بدار السلطنه فرح اباد جنت
نهاد عود نمودند و تا دو ماه قصبه اشرف و دار السرور فرح آباد محل اقامت وعشرتكاه
خسرو بادين وداد بود در ماه سيم كه هواى ان ولايت اندك روى بكرمى آورد عنان عزيمت
بدار الملك اصفهان معطوف داشته بفيروزى واقبال ساحت ان بلده ارم نشان
كه مساحات اقاليم نصف جهانش كفته اند چنانچه شاعر در صفت بلاد كفته بيت
اصفهان نصف جهان جمله مقراند بدان ٭ كه در افاق چنان شهر معظم نبود ٭ از فر
قدوم ميمنت لزوم رشك كلستان ارم كرديد سانحه ديكر انكه از سرحدهاى طرف روم
خبر رسيد كه خليل پاشا سردار روميه بجانب قسطنطنيه رفته و يادكار على سلطان

خلفا

خلفا كه حسب الاستدعاى خليل پاشا برسالت روم تعيين شده باعزاز و احترام تمام
برده ارزن دهكند كه قرچغاى خان سپهسالار كه بسمت سردارى سپاه قزلباش داد در
سرحد اذربايجان ماند خاطر اعيان روميه از مصالح اطمينان نميبابد داى جهان آرا بان
متعلق كشت كه سپهسالار مذكور بجهت تسلى خاطر و اطمينان قلوب روميان او خود
بيرون آمدند لهذا حكومت مشهد مقدس معلا با و تفويض يافته دو انه اصوب با صواب كرديد
وايالت خطه دلپذير تبريز بدستور سابق بشاه بنده خان پرناك تعلق كرفت سانحه ديكر
كه در اوايل اين سال روى داد تاثير ستاره ذوذابه واثار وعلامات اسمانى كه منجمين
بخونريزى واقتهاى خلايق تعبير نموده اند اينست كه در ايامى كه حضرت اعلا در قصبه مشرفه
اشرف تشريف داشتند از جمله نادران كرجى چجنه بيك نام با دو سه برادر در سلك
غلامان دركاه انتظام يافته رنان بيك كرجى داكار جمله كرجيان شاهى سيوس بود از
روى عناد وفرصت جسته بقتل آوردند حكم اشرف نافذ كرديد كه ميرزا ابوطالب وزير
ديوان اعلا و كلب على بيك يساول صحبت شاملو كه دران وقت ديوان بيكى
بود وامت بيك سپاه منصور داروغه فرح آباد چجنه بيك را حاضر ساخته كه پرسش
واقعه مذكور نمايند كه سبب قتل او چه بوده وچكونه بدين خطا دليرى كرده اند وحقيقت
معروض دارند اين جماعت در دركاه دولتخانه مباركه فرح آباد جمع آمده او را طلب داشتند
واز واقعه استفسار نمودند چجنه بيك ودو برادر كه حاضر بودند در جواب دليرانه
اعتراف نمودند كه ما كشته ايم كلب على بيك اراده نمود كه چجنه بيك اعتراف بقتل او نمود
قاتلان را حبس كرده حقيقت عرض نمايد بدين اراده دست در كمر چجنه بيك كرده جهل
وغرور بر ايشان غلبه كرده برادرانش شمشيرها از نيام بر آورده زخمهاى منكر بر كلب على
بيك زدند و يكى شمشير حواله اعتماد الدوله ميرزا ابوطالب كردند مردم از بيم شعله
شمشير متلاشى شدند آن خون كرفتكان خود را باندرون دولتخانه انداختند امين بيك
داروغه وچندكس ديكر كه پيش رفتند زخمدار شده و نفر ديكر را بقتل آوردند چون
ايشان حرمت دولتخانه نكاه نداشتند بدين عمل شنيع جرئت وجسارت نمودند
مستوجب عقوبت و قصاص شدند امت بيك با جمعى از ارباب اخلاص هجوم نموده
باغچه دولتخانه دليرى كرده ان خون كرفتكان را هدف تير و تفنك كردانيدند و همه در انجا

بقتل درآمدند مکافات عمل یافتند سانحه دیگر از سوانح علامت آسمانی آنکه امیر قلی بیک نامی از قبیله کوروس اکراد که در سلک جلوکشان خاصه بود در ازای کاردانی و خدمتکاری بدرجه تربیت کشته برتبه امارت ایل و عشیرت کوروس یافته بلقب سلطانی سرافراز شده بود در صفهان در حینی که رایات جلال در ییلاق بود تیمورخان نام جلوداری دیگر از قبیله کوروس با دوسه نفر از آن طبقه که همه مردم عاقل دوراندیش بودند بمنزل او درفتند و انواع مردمی بظهور آورده بعد از انعقاد ضیافت هنگام بیرون آمدن تیمورخان نام کور دز انجهالت و رشک و حسد و غرور نفس سرکش از جاده عقل منحرف کشته از مهابت و غضب شاهی که بکرات و مرات درباره سید ولتان و مرتکبان اعمال ناصواب دیده و آزموده بودند اندیشه نکرده بی محابا شمشیر کشیده با میر قلی سلطان که بمشایعت ایشان بیرون آمده بود زخم مهلک زده بقتل آورد اما شمشیر بکست شخصی از خدمتکاران امیر قلی سلطان که فراش او بود آن شمشیر کشیده را بدست آورده بهمان شمشیر چنان زخمی بر تیمورخان زد که دیگر حرکت نکرد از رفقای او الوند نام آت مینن خاصه شریفه و پسر او از واهمه که مبادا بامرافقت او یا خود بقتل سلطان متهم کردند فرار نمودند اما هر دو گرفتار شده در سیاستگاه غضب شاهانه بقطع رجلین قطع حیات کردند و اقربا و عشایر و جمعی از آن طبقه که با میر قلی سلطان معاند بودند مغضوب کردیده مورد قهرمان زمان کشتند و امارت ایل مذکور بنفس قلی سلطان پسر او مرحمت شد شد سانحه دیگر آنکه در منتصف ماه ربیع الاول که چهل روز از نوروز گذشته بود در اصفهان دیواری فرود آمد که قریب بچهل نفر را در زیر خاک فرو کوفت و تا سه روز اجساد ایشان را از خاک بیرون آورده دفن کردند سانحه دیگر آنکه از علامات آسمانی و تاثیر ذو ذنابه درین سال در بعضی محال ولایت ذاوه و محولات خراسان زلزله وقوع یافت اما در دوغاباد نام محلی که از قرای معمور معتبر آن ولایت است چنان زلزله عظیمی شد که در هیچ زمان وقوع نیافته از صحیح القول مسموع شد که خانها بنوع بر سر یکدیگر فرود آمده بود که کل آن قصبه معموره یک تل خاک مینمود و کویا هیچ آثار عمارت و علامت جدار پیدا نیست اکثر مردمان آن موضع جهت حصاد غلات بصحرا رفته بوده اند مع هذا تا هفتصد هشتصد نفر از سکنه آنجا در زیر خاک مانده بهلو بر بستر

هلاک غنودند در خانه شخصی عروسی بود قریب بهفتاد نفر از عورات مجلس عروسی در زیر خاک ماندند از حکمتهای بالغه ربانی آن سور و سرور بجندی تعزیه و سوکواری تبدیل یافت از بدایع اتفاقات و غرایب حالات آنکه در وقت زلزله عروس در حجله که بود از روی اضطرار خود را بیابان در بحرم افکنده چوبها مانع خاک کشته سالم مانده بود آیه کریمه وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ بمنصه ظهور و عیار آمد مشاهیر متوفیات این سال یکی بکرات خان بن داود خان لوارساب خان کرجی است که ولایت کارتیل کرجستان بوده چنانچه در صحیفه اول در طی حالات زمان شاه جنت مکان امید سعادت اسلام دریافت و بحکومت تفلیس که دارالملک کارتیل و بحون تصرف و تسخیر دیوان درآمده بود سرافرازی داشت و او پسر خود را بکرات مذکور در عهد صبی بخدمت شاه جنت مکان فرستاده درمیانه قزلباش نشو و نما یافته از علوم حکمت آگاه بوده درینوقت بحکومت و دارائی کل کرجستان کارتیل معزز و سربلند شده بود درین سال در بلده تفلیس مریض کشته بعالم عقبی شتافت و حضرت اعلا بنابر عاطفت جبلی و فتوت ذاتی که باحقاق حقوق خدمتکاران و ارباب اخلاص درجه علیا دارد پسرش سیمایون را که هنوز طفل خورد سال است بحکومت آن ولایت سرافراز کردانیدند و از معتبران کرجیه مورا و بیک که شعار اسلام ظاهر از جبین دولتخواهان معتمد بود بوکالت و اتالیقی معین کشت دیگر علی پاشا رومی وی از امرای بزرگ رومیه و بیکلربیکی تبریز بود چنانچه قضایای ایام فتح تبریز مرقوم کلک بیان کشته و رهینا سونیان و سعادت بخشش و بخشایش یافته مدتها در رکاب اقدس معزز و بشرف مجالست محفل خلد آئین سرافراز بود درین سال کذشته که سردار عساکر روم بآن مرز و بوم آمد وی از کاردانی و مال اندیشی کناره کزینی اختیار کرده راغب توطن مشهد مقدس معلا کردید و هر ساله مبلغ سیصد تومان عراقی نقد و موازی پانصد خروار شتر غله بعیشت او مرحمت شده بود درین سال از دار فانی بسرای باقی انتقال نمود و توفیق تدفین روضه مقدس یافت وارث شرعی در دیار عجم نداشت متروکات او از نقد و اقمشه و اجناس و جواهر نفیسه و مرصع آلات و سایر منقولات قریب بده هزار تومان میشد امنای مشهد مقدس ضبط نموده مقرر شد که ایلچی روم بآن طرف برده چون فرزندی ندارد هر کس از اقربای او وارث شرعی باشد بمصلحت قضات و متشرعین آن ولایت تسلیم نماید

بهار و لادای این سنه مبارکه بخوشی و خرمی جلوه ظهور نمود و مسرت افزایی آغاز نهاده نوروز
میمون میمنت مقرون در روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثانی موافق تسع و عشرین الف هجری اتفاق
افتاد سلطان سیارگان یعنی آفتاب جهانتاب بعد از انقضای پنج ساعت و دو دقیقه از روز
از شبستانخانه حوت بیرون خرامیده در تختگاه حمل تمکن یافت جهان از عطر شکوفه
و ازهار دیگر بحجله نوعروسان بهار مشکبار گردید طبایع انفسی و آفاقی از قدوم بهجت
لزوم خوشی و خوشدلی از سر گرفتند **بیت** زمین و زمان کامرانی گرفت ؛ زمانه نخوت
خواص جوانی گرفت ؛ چو باد دگر جلوه گر شد بهار ؛ ز لطف هوا تازه شد روزگار ؛ دار
السلطنه اصفهان از فر قدوم همایون خسرو کامکار غیرت افزای سپهر بوقلمون بود از سوانح ایام
امدن ایلچی روم است ابراهیم اقا نام مرد سنجیده سخندان و از معتبران سلسله آل
عثمان بود همراه یادگار علی سلطان خلفا آمده مکتوب محبت اسلوب از جانب سلطان
احمد فرمانفرمای ممالک قیصری آورده اظهار صداقت و دوستی و استحکام بنیان مصالحه
و استقرار قواعد اتحاد و یکدلی نمود و بوسیله مقربان درگاه خلافت سمادت بساطبوسی
دریافته بعنایات شاهی و تفقدات شاهنشاهی مفتخر و مباهی گشت و تحف و هدایا که
از جانب سلطان روم آورده بود بنظر اقدس گذرانید و از ینجانب نیز مکتوب بر وجه مرغوب
در قلم آمد تخته بیک یوزباشی استاجلو که در سال گذشته داروغه اصفهان بود برسالت
روم تعیین فرموده در مرافقت اقای مذکور با تحف و هدایای لایقه روانه کردند و امر مصالحه
فیمابین برین نهج قرار یافت که قاعده زمان پادشاه جنت آشیان شاه طهماسب علیه
الرحمة و الغفران و سلطان سلیمان که اعقل و اعدل سلاطین روم بود مرعی
بوده باشد و تغییری که دران شده موجب مناقشه طرفین بود تبدیل ولایت اخسقه و کرجستان
و ولایت قتق که در زمان مذکور داخل سنور قزلباش بود و درین عهد در تصرف رومیان
آمده با الکاء درتنگ و قلعه زنجیر که در میان قلمرو همایون و عراق عرب واقع است و دران
زمان داخل سنور روم بود و اکنون بتصرف این دولت درآمده قرار یافت که از جانبین
به تبدیل مذکور راضی بوده مناقشه ننمایند و ما بقی بقاعده زمان پادشاهان مرحوم مزبور
معمول بوده باشد هر چند حضرت اعلا درباب اخسقه راضی نمیشدند درین وقت بنابر ملتمس

ضمن

خلیل پاشا و خیرخواهان طرفین رضا داده بدین قاعده استمرار پذیرفت و ابراهیم اقای ایلچی
استدعای احکام مطاعه درین باب بحکام و ولاه سرحدها نموده حسب الاستدعا احکام
بر حسب مدعا حاصل نموده و مقضی المرام روانه گشت و موجب آسودگی ضعفا و زیردستان
سرحدها گردید اما سپهر بی مدار و روزگار غدار کجا میگذارند که آسودگی در عالم استمرار پذیرد
و عنقریب **بیت** باز فلک شعبده ای باخته ؛ کاین همه احوال نه ساخته ؛ امید که انچه خیر
مسلمانانست استمرار یابد **گفتار در بیان همت والای همایون باوردن اب کرنگ**
بسوی اصفهان بتوفیق خالق زمین و آسمان آب کرنگ دو چشمه است یکی باین نام موسوم یکی را
چشمه محمودی مینامند که از جبال ولایت زاو و مرج بسرحد اصفهان بجانب جنوب بیرون
امده از نهر معتبر بطرف کوه گیلویه و خوزستان رفته بشط العرب می پیوندد و در کتاب
نزهة القلوب و صور الاقالیم و مسالک ممالک و ازین قبیل کتب انچه بنظر رسیده و
عیون و انهار را شرح نموده اند صفت آب کرنگ و ذکر ان جایی بنظر نرسیده و انچه درین
عهد مسموع گشته گویند هر دو چشمه که از بلندی بپایین ریخته یکی میشود برابر زاینده
رود اصفهان است و از منبع تا شط العرب میان نهر و طرف ارتفاع عظیم دارد و هیچ
زمینی را مشرب نمی نماید و منفعتی بمزروعات ان سرحد نمیرساند حضرت شاه جنت مکان
علیین آشیان اراده نموده بود که ان آب را بدار السلطنه اصفهان آورده منضاف
زاینده رود کرده اند که اهالی ان ملک در خشک سال از تنگی اب تنقیص نکشیده باعث
ازدیاد و معموری و احداث مزارع و بساتین گردد و میر فضل الله شهرستانی که وزیر
ان ملک بود بدین خدمت مامور گشته چون کوهی رفیع در میان واقع است که بدون کندن
اجرای ان ممکن نیست و میر فضل الله نقبها در ان کوه کنده مدتی نقابان و چاه کنان
کار کرده اند بجایی رسیده اند که دیگر کندن ممکن نبوده از ان مایوس گشته دست بازداشتند
انچند سال بود که حضرت اعلا شاهی ظل الهی را این اراده در خاطر انور رسوخ یافته
مکرر معماران و مهندسان فرستاده جمعی مردم کوتاه همت پست فطرت سخنانی که مشعر
بر عدم امکان بود مذکور میساختند و این امر لایق را عایق میگشت یکدو سال قبل
ازین محب علی بیک لله غلامان را که سرکار عمارات خاصه شریفه صفهان است با چند
نفر مهندس کاردان مردم صاحب وقوف داست گفتار فرستادند که دیگر باره ملاحظه

نمایند ایشان تصدیق کردند که اگر بندی بارتفاع هشتاد ذرع در پیش آب بسته شود که آب
بقدر آن بلندی گیرد کوهی را که سد راه اصفهانست یکصد و پنجاه ذرع عمق و سه هزار ذرع طول
کما ینبغی حفر نمایند محتمل است که آب باین طرف ریزد الله بیگ مذکور تعهد مینمود که در عرض چهار
پنج سال این خدمت بتقدیم رساند حسب الامر شروع در کار کرد لیکن خاطر اشرف بتعهد
الله بیگ اطمینان نمییافت درین سال امام قلیخان بیگلربیگی فارس را سرکار حفر کوه مذکور و
حسین خان حاکم لرستان و میر بختیار را که در آن حدود میباشند و درین هنگام جهانگیر
خانست سرکار بند بستن فرموده و تحویلات بجهت اخراجات و ترتیب مصالح بند بایشان
داده اند که درین سال مصالح سرانجام نموده سال آینده شروع در بند بستن نمایند
و بنایان و سنگ تراشان از اطراف و جوانب سربراه فرمود حکم شد که عموم مردم فارس
و اصفهان و الوار آن حدود در حفر نهر مذکور کار کرده اجرت واقعی ستانند و امرای عظام
و زبان فرمان ده دوران از جان و دل پذیرفته بر سر آب رفته اقدام در خدمت نمودند امید
بکرم نامتناهی الهی آنست که مکنون خاطر خیر اندیش حسب المدعا تمشیت پذیرفته کشت
زار امل ساکنان ملک اصفهان بابیاری سحاب صافی طویت آنحضرت و نظارت یافته ثمره
مقصود بار آورد و جمعی دون همتان را عقیده آنست که اجرای این آب بزمین اصفهان متعذر است
زیرا که در میان کوهی واقع شده است محتمل است که سنگ یکپارچه پیش آید که بریدن آن
متعذر و سنگ بران خارا شکاف نبوده باشد و چون آن ولایت سردسیر است هوایش
در نهایت برودت سالی زیاده از چهار ماه یا پنج ماه از شدت سرما و یخ بندان کار نمیتوان
کرد بدین تقدیر کار پنجساله در عرض بیست سال از پیش میرود و در آن اثنا عوایق ضروری
مثل لشکرکشی و دفع اعادی و غیرها روی میدهد وقوع این سدها و حصول این مطلب علیا
امریست بسیار دشوار اما رای جهان آرا بر خلاف جمهور همت والا بر آن مصروف داشته
که بدین خیر جاری موفق گردند در زمان دولت این تاییدات الهی بسی امور مشکله که در
نظر ارباب فطنت و دیده وران دور از کار و مستبعد و دور از کار مینمود بیمن اقبال همایون
و اندک توجه آنحضرت بر وجه احسن صورت سرانجام یافته و جای واثق است که بتوفیق
الله تعالی باین مقصد علیا کام روا گشته بیامن تاییدات الهی و قوت سرپنجه ید اللهی این
خیر بطریق دیگر امور مشکله تمشیت یافته بر حسب مرام زودتر سرانجام پذیرد مثوبات

ان

آن عاجلا بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گردد

ذکر فرستادن ایلچیان بسلاطین روم و دکن

در اوایل این سال که خان عالم از جانب پادشاه ذی جاه شاه
سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان برسالت آمده بود رخصت انصراف یافته از
خاصان بارگاه معلی ذنیل بیک یکدلی توشمال باشی شاملو برسالت هندوستان
تعیین نموده همراه فرستادند و خان عالم را بخلع فاخره و انعامات وافره از نقود و
اقمشه نفیسه و اسپان تازی نژاد سرافراز فرمود آنچه از بدایت حال که داخل قلمرو
همایون شده تا حین انصراف باو عطا فرموده و آنچه در هنگام رخصت مرحمت فرمودند
زیاده از پانزده هزار تومان عراقی شد سوای تکلفات امرا و مقربان و اعیان اردوی
معلا و حکام خراسان و تحف و هدایا که بجهت پادشاه والاجاه ارسال یافت از مرصع
آلات و اجناس نفیسه روم و فرنگ و اروس و بلاد ایران و تحفهای غریب هر دیار و
اسپهای تازی نژاد زیاده از آن بود که در حیز بیان آید از جمله هدایای مرغوب یک زنجیر جیقه
زلف عنقار نادر روزگار که گویند چندین هزار زلف بود مرصع بلعلهای ثمین و یواقیت
رنگین و لالی ابدار که از آنجمله یک قطعه لعل خوشاب بزرگ بود که در خزانه هیچ پادشاه
ذیجاهی عدیل آن نتوانست یافت و مبصران جوهرشناس بهفت هزار تومان بلکه زیاده
قیمت نموده بودند و اسم میرزا الغ بیگ بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بران نقش بود
و از زمان حضرت خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمه والرضوان از
خزاین سلاطین بدست در آمده در خزانه عامره بود و از تحف و هدایای پادشاه روم
که درین سال ایلچی آورده بود حصه والوش برادرانه جهت پادشاه والاجاه ارسال
یافت و مکتوب محبت آیین دوستانه مشعر بر اظهار انواع محبت و دوستی برادرانه
و اتحاد و یکدلی و بی تکلفیهای یگانگانه در قلم آورده دقیقه از دقایق مودت فرو گذاشت
نفرموده و همچنین ایلچیان دکن را که بپایه سریر اعلی آمده بودند رخصت انصراف ارزانی
داشته بانعامات وافره نوازش فرمودند طالب بیگ ایواغلی را همراه میرخلیل ایلچی
ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور و قاسم بیک سپهسالار مازندران را همراه شیخ محمد خواتونی
ایلچی سلطان محمد قطبشاه والی گلکنده برسالت او تعیین نموده روانه فرمودند و جهت
هر یک از سلاطین خلع فاخره پادشاهانه مناسب حال هر یک ارسال داشتند و در بیدن

که از مراعشه قزوین است در سلک طبقه شاملو ملازمان رکاب اقدس انتظام داشت
بایلچیکری نظامشاه والی احمدنگر دکن تعیین فرموده روانه نمودند لیکن مشارالیه در شیراز
فوت شد محمد بیک ولد مشارالیه در عوض پدر بخدمت مذکور مامور گشت ذکر فتح ولایت
دورق و قلعه آنجا که درین سال بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد ولایت دورق
در زمان حضرت شاه جنت مکان در تصرف امرای قزلباش کوه کیلویه بود و بعد از ارتحال
آنحضرت که مهمات ممالک ایران از نظم و نسق افتاده در هر گوشه متقلبی سر برآورده
بود و سید مبارک بوعربستان حویزه مستولی شد آنولایت را از تصرف صوفیان طایفه
افشار بیرون آورده داخل حویزه ساخت و سید مطلب پدرش سالها در ان
ملک فرمانروا بود چون سید مبارک در مقام عبودیت و دولتخواهی بود ولایت
دورق را باو و پدرش سید مطلب گذاشته بودند و تا این سال در تصرف ان سلسله
بود و در حین کشته شدن سید راشد والی حویزه که در ذیل مذکور خواهد شد سید
سلامه نامی تصرف در انجا نموده و قلعه را استحکام داده بود و درین سال امام قلیخان
بیگلربیگی فارس حسب الفرمان قضا جریان به تسخیر ان مامور گشته لشکر بولایت دورق
فرستاده و قلعه را محاصره کردند سید سلامه مذکور بفرمان لازم الاذعان اطلاع یافته
جز قلعه سپردن چاره نیافت دست ازان باز داشته راه حویزه را پیش گرفت و
انولایت بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد دست ولاه حویزه ازان کوتاه شد از
سوانح اینسال کشته شدن سید راشد است که بعد از سید ناصر ولد سید
مبارک بنوعی که سبق ذکر یافت مورد تربیت شاهانه گشته والی انولایت شده بود شرح
واقعه آنکه افراسیاب پاشا حاکم بصره لشکر بر سر یکی از خصمای خود مشهور بیحیی بن ناجی که
با کماه سید ناصر قریب بود فرستاده بود او استغاثه بسید راشد کرده ازو استمداد نمود سید
راشد ایجاب ملتمس او کرده با گروهی از عشایر عرب بدان صوب رفت لشکر بصره از آمدن
او اطلاع یافته مراجعت نمودند جمعی از اعراب حویزه آل فضل بعد از فوت سید مبارک بصره
رفته ملازمت افراسیاب پاشا اختیار نموده بودند درینوقت سید راشد جماعه را
طلبداشت ایشان قرار داده ند که بمنزل خود عود نموده از بصره نزد او آیند و قایل شده
در طلب شدت اصرار نمود و از غرور سوء تدبیر و نقصان رای چند مرحله تعاقب کرد

واکثر

واکثر از عقب باز ایستادند و او با فوج قلیل رفت آنجماعت از شرارت و امرا او خایف گشته به
محاربه پیش آمدند و در معرکه فرصت یافته آل فضل او را بقتل آوردند اما معلوم نگشت که ترکیب
قتل او جمعی از آل فضل شدند که رفیق او بودند یا انجماعه بودند که ببصره رفته بودند غالب اینست
که جماعت رفیق او بموافقت و تحریک اقربا و عشیرت خود این جرئت کرده باشند علی ای
التقدیرین بعد از قتل او اعراب دو سه گروه شدند جمعی شاهی سیون دولتخواه بر سر عبد
الله افغان که بجهت این خاندان بود جمع شدند قلعه مشدوک و حویزه کوچک را قایم کرده
در انجا اقامت نموده حقیقت حال بدرگاه گیتی پناه عرض کردند سوانح غریبه اینسال اخبال
فاسد چند نفر شیخان شیاد گیلانیست هر چند طبع بشر اقتضای ان مینماید که بوسواس
شیطانی فریفته گشته همواره خیالات فاسد در سویدای خاطر راه دهند اما طبقه گیلانی
زیاده از دیگران باندک وسوسه از طریق مستقیم عافیت و سلامت جویی منهج عاقبت
اندیشی انحراف جسته بامور ناشایست و اعمال خطرناک جرات و جسارت مینمایند و
اصلا از وخامت عاقبت و مال حال اندیشه نداده ند مویدا اینمعنی آنکه درین سال چند نفر از شیخان
شیاد خیال فاسد وارا داده بمحصل که از غلو نشاء بنگ حیز در سویدای خاطر جای داده
یکی از ایشان سید محمد نام خود را رسول و نایب صاحب الزمان صلوات الله علیه نامیده
دو سه نفر دیگر از خلفا و اعیان خود شمرده در اول حال و ابتدای اظهار اینمقال دو سه
نفر را برسالت بخدمت حضرت اعلا شاهی ظل الهی فرستاده بشارت ظهور انحضرت
داده منشوری که باسم سامی آنحضرت از جانب خود مشتمل بر مواعظ و نصایح و انکه من رسول
حضرت صاحب الامر و فلان و فلان خلیفه داعی منند در قلم درآورده مهر خود را باداب
سلاطین در ان منشور زده دو مازندران ارسال داشت فرستادگان بنظر اشرف در
آمدند و همگنان را موجب استبعاد و استعجاب گشته ندما و ظرفای محفل معلا را
سرمایه مطایبه و استهزا بدست افتاد کس فرستاده سید محمد مذکور را باداب
معظم آوردند در قول خود مقر بود از سفاهت و بیعقلی و خبط دماغ خود را مستحق
جزا و مستوجب سیاست گردانیدند در حین جزا یافتن اعتراف بکذب قول خود
نمودند اما بنابر مصالح ملکی و آگاهاینده آنکه سفیهان عاقبت اندیش در سیاست
ایشان تاخیر جایز نداشته بجزای کردار ناصواب رسیدند سانحه دیگر آنکه درین

سال از تاثیرات فلکی و از گردش افلاک و انجم و احتراق عطارد و رجعت مشتری میانه ارباب
قلم و وزرا که از منسوبان این دو کوکب اند گفتگو پیدا آمده با یکدیگر خشونت آغاز نهاده و قوما
محمدای کهنوانی اصفهانی که مستوفی الممالک بود باغوای محمد رضای فدوی که دو سال وزیر عامل
امور دیوان آذربایجان و شیروان بوده در تنقیح محاسبات مناقشات نموده مبلغها بر او باقی
کشیده بود و او قبول نداشت بعد از آنکه مکرر در دیوان وحقیقت سخنان متنازع فیهما طرفین
بعرض اشرف رسید و مبلغهای کلی تشخیص یافت که باقی بود مدعای فدوی این بود که من تصرفی در
مال دیوان نکرده نکرده‌ام و آنچه باقی است از افراد محاسب جزو و تصدیق توجیه نویسندهای من در
محل است امر جهان مطاع که طبع همایونش معیار حساب دانی حقانیت است بصدور پیوست
که دیوانیان وجوه مذکوره را تنخواه باقی فدوی عمل کرده بودیان حواله داشته اگر احدی را در آن
باب سخنی باشد یا وکلای فدوی گرفته باشند با یکدیگر تشخیص دهند و هر کس سخنی داشته
باشد از عهده بیرون آید قطع مناقشه طرفین نمودند اما میانه مستوفی الممالک مذکور و فدوی
در اثناء محاوره و گفتگوی حساب در مجلس بهشت آئین سخنان ناهموار مذکور گشته
فدوی نیز او را و سایر کتاب دفترخانه همایون را بخیانات و تقصیرات منسوب و متهم گردانید
و از نتایج این گفتگو حضرت اعلا اندکی بکتاب دفتر بی اعتماد گشته چند نفر گیرانیدند و تهدیدات
فرمودند از انجمله آقا عزیزا اصفهانی که اوارجه نویس خراسان بود و مرد افیونی بود به تیمور بیک
یساول صحبت ایو لغلی کیر آیند و بلفظ کهربار فرمودند که سیاست نما و همین است که
افیون باو ندهی دو روز دیگر تیمور بیک اظهار مردمی با او کرده افیون آورد که برسم معتاد بکار
برد مشارالیه از خوردن ابا نموده گفته بود که حضرت شاه که مرشد و ولی نعمت ماست
شاید آزرده خاطر بر این نهج برنجد و سیاست بنده تعلق گرفته باشد خلاف رضای اشرف
نمی‌نمایم اگر بنفس نفیس ترحم نمایند فبها و الا سر مبارک شاه بسلامت باشد بیت تن شاه
باید که باشد درست : من و جمله را گر شود پای سست : تیمور بیک در خدمت اشرف
این ماجرا را نقل نموده قسم بخاکپای همایون یاد نمود که هر چند باو گفتم که آنحضرت شاه فرمودند
بر سبیل مطایبه بود و بافراط انحراف مزاج اشرف ازین طبقه بالطبع راضی نیستند که ازین
ممر رنجانی بشما رسد و از ناخوردن افیون معتاد لرزه بر اعضاش افتاده در پیچ و تاب
بود و در آبا اصرار نموده حضرت اعلا منبسط گشته ترحم فرمودند و رخصت دادند قرار یافت

که هرکس فراخور حال چیزی برسم ترجمان بمحصلان دهند و وکلای فدوی بدفترخانه همایون
رفتند که تقصیر و تفاوت و خیانتی که واقع شده موافق قانون حساب تشخیص داده
بعرض رسانند مصرع تا سیه روی شود هر که در او غش باشد : حسب الامر خواجه معصوم
که از جانب فدوی مستوفی آذربایجان و واقف فن حساب بود و خواجه ملک احمد اصفهانی که
مقرب و معاند مستوفی الممالک بود بدفترخانه رفته بهمراه کارنویسان تعیین نموده شروع
در تحقیق محاسبات سنوات و بقایا نموده تا شش ماه در دفترخانه صاحب اقتدار بودند
و درین اثنا قوام محمدای مستوفی الممالک عارضه طاری گشته باجل طبیعی فوت شد و آن
مقدمات عاطل ماند چون ذکر عارضه ذات حمیده صفات اشرف و صحت یافتن بعنایت
الطاف حکیم علی الاطلاق و مالک الملک بالاستحقاق چون از ظهور
ستاره ذوذنابه و علامات آسمانی که در سال گذشته واقع شد از اقوال ارباب تنجیم دلالت
میکرد که بیماری در اکثر بلاد عام باشد سیما در بلاد شمالی الله اعلم بیشتر خواهد بود حضرت
اعلا بعد از دیوان ارباب قلم متوجه مازندران بهشت نشان شده در انجا از عفونت
هوا و شدت گرما و تاثیر افلاک و انجم بیماری عظیم شیوع و عرض مرض در ذات مبارک
اشرف سرایت کرده تب محرق کردند و در کمال ضعف و شدت تب از فرح آباد بردن آمده
به ییلاق فیروزکوه و دماوند تشریف بردند و در هوای ییلاق ساری در میان اهل اردو
بیماری اشتداد یافت جمعی کثیر از خواص و عوام پهلو بر بستر ناتوانی نهادند کمتر کسی صحیح
و سالم بود و بسیاری از عوام الناس و برخی از خواص راه عدم پیمودند چند نفر از مشاهیر
که رخت بسرای آخرت کشیدند در تحت متوفیات مرقوم میگردد ارباب نذور و صدقات
جهت صحت ذات مبارک بمستحقین رسانیدند و خلایق دست دعا بر آسمان و روی
نیاز بر زمین سلامتی ذات اشرف از حضرت مجیب الدعوات مسالت مینمودند تا اکثر
اثر اجابت دعای بی ریای مستمندان ظهور یافته از شفاخانه وَمَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ
لِلْمُؤْمِنِينَ شفای عاجل کرامت گشته عارضه روی بانحطاط آورد و زبر و ضعف و
سستی تنزل پذیرفته قوای جسمانی قوت گرفت و از دماوند بعزم زیارت سلطان روضه
رضا امام مفترض الطاعه واجب العصمه علیه التحیه والثنا تا حدود سمنان و دامغان
تشریف برده بجهت بعضی مصالح ملکی و تدبیرات ملک داری فسخ عزیمت لازم آمده از راه

ستر آباد بدار السرور فرح آباد عود فرمودند و درین سال قشلاق همایون در مازندران بهشت
نشان واقع شد از سوانح این ایام آنکه خاطر انور سالک آرای و ضمیر منیر جهان آرای اشرف اعلای
اعلاه الله تعالی بدان مایل و راغب که مملکت کرجستان کالحت را که دستبرد حوادث دوران ویران
و از ماتش غضب قیامت لهب شاهنشاه زمان از صباحت و ناطق در آن دیار نشان نبود
بجلیه آبادانی در آورند و جمعی از اویماقات را بدانجا فرستادند که اقامت نموده بزراعت
و عمارت پردازند بقیة السیف کرجیان آکو مصر و دی پناه بجبال الحذر دبرده باشند یا
در کرجستانات پراکنده گشته آواره دیار ادبار شده باشند چون نایره غضب فی الجمله
تسکین یافته و طهمورث که از جهل و غرور الکه بود دولت خود در زده سرگردان دیار بی نام
نشانیست و آواره گشته نوید امن و امان داده بر عیتی ترغیب نمایند پیکر سلطان
الکرمی دورت سزاوار ایالت و دارایی آنولایت دانسته بلقب ارجمند خانی سرافراز
فرموده بدانصوب فرستادند و حکم معلا بنفاد پیوست که با ایل و اویماقات خود از قراباغ
بلنجار رفته و سرزمین اطراف قرلالقشوج رحل اقامت اندازد و جمعی از هر طبقه و طایفه را و
یماقات که مناسب آنملک بودند تعیین یافته و پیکر خان حسب الفرمان قضا جریان روی
توجه بانولایت آورده پراکندگان کرجیه نوید بخشش و سعادت بخشایش یافته روی
باوطان آوردند و بقدر آبادانی بهم رسیده بیمن معدلت شاهانه روی بمعموری داد ⁂
متوفیات که درین سال بامر آن تقدیر ایزد متعال الا دار ملال بسرای باقی انتقال نمودند
شهزاده ابوطالب میرزای برادر اعیانی حضرت اعلا در قلعه الموت مسکن داشت بیمن
اشفاق و مراحم شاهی دور کاری بفراغت میگذرانید درین سال مریض گشته رخت
بسر منزل آخرت کشید دیگری دلو محمد سلطان شمس الدینلو که در سلک امرای قورچی
و از زمره مقربان بساط اقدس بود در اصفهان مریض گشته در فرح آباد وداع عمر و دولت کرده
بعالم عقبی شتافت امارت ایل شمس الدینلو ببرادرش سلیم بیک مسلم گشت دیگر مرتضی
قلیخان ککری ولد امیره سیاوش حاکم ککر که از عهد صبی در ظل تربیت همایون اعلا
نشو و نما یافته از زمره امرا و مقربان محفل اعلا بود در فرح آباد و فیروزکوه مریض گشته معالجه
و مداوای اطبا مفید نیفتاد بجهت تغیر آب و هوا از دماوند بطهرانش بردند در انجا طبل
رحیل کوفته در عالم بقا منزل گزید پسرانش کودک بودند حکومت لشکر در او الحال به بهبود

خان چرکس تعلق گرفته در ثانی الحال یوسف سلطان غلام خاصه شریفه تفویض یافت دیگری
حکیم عنایت الله یزدی که در سلک اطبای خاصه شریفه منسلک و معالج خوب بود در زوجه
اش که صبیه مولانا زین الدین حکیم یزدیست که بحذاقت و تصرفات ذهنی مشهور و بی بدل
حکیم حرم محترم است و خود در خدمت اشرف زیاده از دیگر حکما منزلت و محرمیت یافته همیشه
بشرف مکالمه و همزبانی امتیاز داشت و محل اعتماد شاهانه بود در فیروزکوه بیمار شد چند روز
حیات مستعار را تصدق فرق اشرف مبارک نمود اجزای ترکیب حیات بهالجین ممات
آمیخته بجهان باقی شتافت دیگر قوام الدین محمدای مستوفی الممالک وی از مواضع کفدران اصفهان
و اکابرزادهای آنملک و مستوفی الممالک ایران در روز دوشنبه دهم شهر رمضان المبارک
بی آنکه بیمار و ناتوان باشد در اثنای شغل دفتر و کتابت بخود فرو رفته از هوش و تکلم باز
ماند در آن روز تا شب و شب تا صبحدم حالش بران منوال بود اطبای اصفهان تشخیص
حال او نتوانستند کرد بعضی غش قوی قرار دادند و بعضی میگفتند که اخلاط فاسده بمعده
سمیت یافته و بعضی زیادتی خون فاسد را سبب بیهوشی میشمردند صبح روز دویم قرار بفصد
دادند قریب بهشتاد مثقال خون گرفتند بعد از فصد ضعف قوی طاری گشته همان
لحظه روح از بدن مفارقت گزید بعد از آن جمعی را از ظهور آثار و علامات سم مظنه آن شد
که او مسموم کردیده العلم عند الله او را چند گاه در صفه مدرسه که جنب منازل خود و احداث
نموده بود گذاشته از آنجا نقل عتبات عالیات نموده در ارض کربلا و حایر روضه مقدس
سید الشهدا مدفون گشت الحق مرد کریم الذات خیراندیش نیکوخواه خلایق بود و
ارباب استعداد تواریخ مرغوبه یافته در سلک نظم کشیدند از انجمله این تاریخ ثبت
افتاد تاریخ دریغا ز مستوفی نیک رای ⁂ که جز نام نیکش بعالم نماند ⁂ کمیت سخاوت
در ایام خود ⁂ چو حاتم ز میدان کردون جهاند ⁂ چو رفت از جهان ارجهان کمال
خرد را شعوری ز اندوه نماند ⁂ همی جستم از عقل تاریخ فوت ⁂ ز غیب این اشارت بگوشم
رساند ⁂ بدل گفت تاریخ فوتش بگوی ⁂ قوام الدین جز نام نیکش نماند ⁂ بعد از و منصب
استیفا بمیرزا سعید نواده خواجه قاسم مستوفی شاه جنت مکان که مرد صاحب دیانت
کم طمع است تفویض یافت والله المستعان علی ما تصفون ذکر وقایع تخاقوی ئیل سنه [illegible]
والف هجری که سال پنجم قرن ثانی دولت روزافزون عباسی است شد چمن تازه دگر موسم بستان

آمد؛ گل نخل بگذر خوش بگلستان آمد؛ دختر رز که بصل بود، نهان بود زغیر؛ خوش حریفانه
دکو همدم دستان آمد؛ مژده از مقدم گل آدد که فصل بهار؛ بلبل دل شده با ناله و افغان آمد؛
لاله سان ساغ گلچهره رخ افروخت زمی؛ قایل بزمگه خسرو ایران آمد؛ درین سال نیر اعظم
بحکم دادار جهان آفرین که واسطهٔ عالم است در روز شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی بعد
از انقضای نه ساعت و یازده دقیقه از منزلگاه حوت بشرفگاه حمل انتقال نموده و از فروغ
خدا آفرین ظلمت سرای افسرده دی را از اشعهٔ انوار الهی روشنی داده سرپرده‌ای بارگاه
شرف و اقبال گشت جود نباتات را موجب آراستگی و پیراستگی گردید **بیت** بفرخنده گی
تازه شد روزگار؛ جهان مشکبو شد زبوی بهار؛ جهان از گل و لاله شد جانفزای؛ هوا
عطر بیز و صبا عطرسای؛ حضرت اعلا شاهی ظل الهی در مازندران بهشت نشان ایام نشاط افزا
بهار را بفرخی و فرخندگی گذرانیده بسیر و شکار معتاد نزهت بخش خاطر طبع اقدس بودند و
چون از نوروز دلفروز دو ماه و چند روز گذشته موسم بهار و ایام خرمی در روزگار سپری
گشته هوای اندیا بجلوگری آغاز نهاد و هنگام عطر بیزی دشت و کوه و ییلاق شد عنان اشهب
شبگیر لم اندیشه را بجانب دار السلطنه اصفهان انعطاف داده ساحت آن بلده ارم نهاد
وا زغبار سم سمند صبا پیوند رشک ارم ذات العماد گردید و چندگاه الخطخلا آیین عشرتگاه
شهریار باداد و دین بود و وقایع متنوعه که در اوایل این سال ظهور یافت یکی آنکه بخت بیک
یوزباشی استاجلو که برسالت روم رفته بود عود نموده مجملا قانام ایلچی از عظمای روم همراه آورده
رسالت بدرگاه جهان پناه آمده از جانب سلطان عثمان پادشاه روم مکتوب محبت
اسلوب دوستانه آورده با صحایف صداقت آیین وزرا و ارکان دولت سلسلهٔ آل
عثمان بنظر انور در آورد و تاکیدات که در استحکام بنیان مصالحه و استقرار قواعد دوستی
نموده بودند معروض گردانید اعزاز و احترام یافت دیگری امدن ملک ولایت کیچ و مکران ملک
میرزا است که درینوقت بپایهٔ سریر اعلا آمده سعادت بساطبوسی دریافت ولایت مذکور از
توابع هندوستان و با گلکونته و سند پیوسته و بفرمان فرمای ممالک هند اطاعت کرده
بظهور می‌آورند و بجهت بعد مسافت آگره و دهلی که دار الملک هندوستان است با ندک
پیشکشی راضی شده دست تسلط و اقتدار فرمانفرمای ممالک هند از تعرض والیان آن
ولایت کوتاه است و چون بحدود اقصای ولایت کرمان و سیستان که هرموز که قلمرو همایون

اعلاست قریب است بنوعی که در محل خود سبق ذکر یافت گنجعلی خان حاکم دار الامان کرمان به
بن فصل که از توابع آن ولایت و حکومتگاه ملک شمس الدین بلوچ بود که از رؤسای ملوکان ملکانست
فرستاده قلعهٔ انجا را بقهر و غلبه گرفته ملک مذکور را بپایهٔ سریر اعلا آورده و منشور عنایت آمیز
بوالی آن ولایت در قلم آورده مصحوب ملک شاه حسین که ملکزادگان سیستان است
فرستاده بودند ملک میرزای والی مکران که بزرگترین ولاه ملوکان آنجاست آوازهٔ کیتی ستانی
و مهابت آن حضرت هراس بتقبیل بخود راه داده در میان خوف و رجا عزم عتبه بوسی درگاه
عرش اشتباه جزم نموده روی امید و ضراعت بدرگاه سدره منزلت آورده با معدودی در
دار السلطنه اصفهان بسعادت بوسی مشرف شده روی نیاز بر آستان سعادت آشیان
نهاده زبان عجز و مسکنت بمقال ادا می‌نمود **نظم** که ای خسرو خسروان جهان؛ سزاوار
دیهیم و تخت کیان؛ باخلاص شه را یکی بنده ام؛ بدرگاه جاهت سرافکنده ام؛ حضرت
اعلا در ازای ظهور اخلاص و بندگی او را منظور نظر مرحمت گردانیده بنوازشهای شاهانه
و تشریفات پادشاهانه و تاج و کمر و اسب و زین و سایر تفقدات و اصطناعات خسروانه
معزز و گرامی گردانیده ملک موروث را بدو مسلم داشته رخصت انصراف ارزانی داشتند
و او مسرور و شادمان بدیار خود عود نموده دیگری آمدن جناب هدایت مآب عبد الرحیم
خواجه ولد خواجه کلان بخارایی که در بخارا آبا دات جویباری مشهور و مطاع خلق آن
دیارند و در خدمت سلاطین او زبکیه معزز و گرامی و محترم و بقرب و منزلت و اسباب
جاه و مکنت از سایر خواجهای ما وراء النهر امتیاز تمام دارند بقصد حج و طواف بیت الله
الحرام از انجا بر آمده بدار السلطنه اصفهان آمد که شرف ملازمت اشرف دریافته در
خدمت آنحضرت عزیمت سفر خیر اثر نماید صدور عظام و سادات و علمای کرام حسب
الامر اشرف باستقبال رفته بتاریخ دو چهارشنبه بیست و سیم شهر شعبان المعظم
باعزاز و احترام بشهر آمده در منازل دلگشا فرود آوردند و حضرت اعلا بنابر توقیر و
احترام مشار الیه بوثاق او تشریف برده ملاقات فرمودند بانواع تعظیمات پادشاهانه
و اصناف تکریمات خسروانه معزز و گرامی گردید نزول و اقامت بر وجه لایق مهیا شد
در خلال این حال وی را عارضهٔ بیماری روی داده چندگاه سقیم المزاج بود اطبا بمعالجه
و مداوا پرداخته هر روز از جانب همایون اعلا پرسشهای اشفاق آیین و نوازشهای

سمت قرین بحیز ظهور می‌آمد تا آنکه بیماری دوری باعتداد آورده صحت کامل یافت چون عمله
سفر مبارک گذاشته بود حصول مطلب اعلا و وصول بدین مقصد اسنی در عقده تعویق مانده
از حکمت بالغه ربانی درین سال میسر نشد **ذکر توجه موکب همایون اعلا بتفرج آب مبارک کرنک**
چون توجه خاطر اشرف بآوردن آب کرنک بطرف دار الملک اصفهان در نصاب کمال استداد
خاطر فیض مظاهر بدان متعلق گشت که بنفس نفیس بانجا رفته بکیفیت وکمیت آب وشقوق
آوردن باز رسیده برای العین مشاهده فرمایند لهذا از مقر سلطنت عنان عزیمت بدان
صوب کرد آینده روزی چند در ییلاقات اغدود منزل گزیدند و مشاهده بینک و بدان فرموده
بامرای عظام در آنجا خدمت مرجوعه سفارشات بلیغ فرمودند و امام قلیخان بیکلربیکی فارس
و حسین خان حاکم لرستان وجهانگیر خان بختیاری وصفی قلیخان حاکم همدان واعیان
فارس و اصفهان که بدان خدمت مامور بودند هر یک بمهام مرجوعه کما ینبغی اقدام نموده
در بند بستن وکوه کندن فرهادآسا سعی موفور بظهور می‌آوردند که مکنون خاطر دریانوال
بر وجه دلخواه سمت ظهور یابد **ذکر تفویض ایالت عربستان حویزه بسید منصور** چون مهمات
عربستان بجهت قتل سید مبارک آشد چنانچه از پیش گذشت مختل گشته نظام وانتظام نداشت
و در هر سری از سرداران عرب سودایی پدید آمده سید منصور برادر سید مبارک که چند
گاه بود بپایه سریر اعلا آمده جهت دفع فتنه عرب وتمشیت مهمات سید مبارک آشد حال الامر
در استرآباد اقامت داشت درینوقت بپایه سریر خلافت مصیر طلب داشته بعد از تشرف
بسعادت بساطبوسی مورد الطاف شاهانه گردید وبتفویض ایالت و دارایی عربستان
ولقب ارجمند خانی سربلندی یافت و حسین خان حاکم لرستان و علی سلطان جغتای
حاکم شوشتر بمعاونت او مامور گشتند وایشان با جنود موفور بعربستان رفته او را در
حکومت آن ولایت متمکن کرد آینده‌اند و درحویزه کوچک عبدالله خان لقمان اطاعت فرمان
کرده قلعه مشکوک را بتصرف او داد و سید طهماسب که مظنه خلاف باو داشتند جز
اطاعت چاره نیافته از قلاع و ممالکی که در تصرف داشت دست باز کشید وامرای عظام
مذکور خاطر از مهمات او جمع کرده هر یک بحکومتگاه خود بازگشتند **ذکر لشکر فرستادن بر
سر فرنگیه پرتگالیه** چون از جماعت فرنگیه پرتکالیه که در جزیره جرون اقامت
داشتند مکر وحیل و تزویر بظهور آمده پای از دایره ادب بیرون نهاده بودند وخلاف

و شرطی که در آغاز اقامت جزیره جرون با والیان مسلمانان کرده بودند و بخود سر در جزیره
که منبع آن جرون است مشهور بجزیره قیس قلعه احداث نموده حارس ونگهبان تعیین
کرده در از دیاد عمارت واستحکام آن میکوشیدند امام قلیخان بیکلربیکی فارس از نیمعنی
خبر یافته جمعی بتخریب وتسخیر قلعه مذبوره مامور ساختند وحقیقت معروض کردانیدند
حقیقت آن حال و رفتن امام قلیخان بدان صوب وتسخیر جزیره جرون وانهدام فرنگیه
پرتکالیه از آنمملکت مشروحا در سال آینده مرقوم قلم وقایع رقم خواهد شد انشاء الله تعالی
ذکر وعده فرمودن جمعی نصارا بدین اسلام درین سال عالم آرای همایون که ممهد بنیان
دین و دولت ومقوی ارکان ملک وملت است اقتضای آن نمود که گروهی از ارامنه ونصارا
که درین سال حسب الامر در فریدن سرحد قریب جوار بختیاری اقامت ومحل اقامت نزد آنجا
دارند بدین اسلام دعوت فرمایند واز وفور ترحم وغمخواری که چون دنیا محل حوادث
و دار فتور است در هنگام وقوع حادثه وعدم استقامت ملک از الوار قریب جوار که
جور واعتساف جبلی آن طایفه است بایشان که مطیع الاسلام واهل ذمه‌اند دست درازی
واقع شود و نسا وصبیان بذل بندگی و اسیر گرفتار آیند جمعی از آن طبقه دعوت
همایون را بقدم اذعان تلقی اذعان نموده طوعا و کرها پذیرای فرمان شدند و غرض اصلی
آن بود که هر مواضعی که ایشان مسکن گرفته‌اند و معبدی که ساخته‌اند بسجل شهرت
یافته اوازه موذنی از آن برآید که شعار مسلمانی ظهور یافته عاقبت حال ایشان بخیر
وخوبی مقرون باشد سیادت پناه امیر ابوالمعالی نطنزی مجلس نویس همایون را که آبا عن جد
از ملازمان قدیم این دودمان است واز عهد صبی در ظل تربیت همایون شاهی نشو
نما یافته بشرف قرب ومنزلت سرافراز وبکمال اعتماد ومحرمیت از اکفا ممتاز است باین
خدمت سعادت افزا مامور گشت واو حسب الامر اعلی متوجه این امر خیر انجام گشته بآن
جماعت رفت بعضی را توفیق رفیق گشته بالطوع والرغبه هدایت یافتند وجمعی که
ترک ملت مسیح باغوا وتحریک رهبانان وکشیشان برایشان دشوار وتغیر کیش نصارا
مکروه خاطر ایشان می‌نمود باندک تهدیدی که بکشیشان ورهبانان در ترک ممانعت
نمودند از منع متقاعد گشته قوم چاره بجز انقیاد ندیده یافته باکراه تمام قدم در آیین
اسلام نهادند واکثر نسا وصبیان در شوق وشعف آمده بر یکدیگر سبقت جستند

و زبان بکلمهٔ توحید و ترک ملت نصارا و قبول دین مبین و شریعت بیضا گویا ساختند سعادت
پناه مشارالیه بیمن عاطفت شاهانه توفیق این سعادت عظمی یافته موازی پنجهزار نفس بحیلهٔ
اسلام متحلی گشته شعار مسلمانی ظاهر ساختند و هر کروهی بکلمهٔ طیبهٔ شهادتین زبان می
گشودند کتب ایشانرا از زبور و انجیل و ما یکون هذا القبیل از دست کشیشان و قبیلان گرفته
مقرر داشتند که معلمان مسلمان ایشانرا تعلیم قرآن و احکام شریعت مینموده باشند و
همچنین کل نصارای ارمنی را که نقل مازندران شده بودند تکلیف مسلمانی کرده بدین
اسلام دعوت فرمودند و مولانا محمد علی تبریزی بدین خدمت مامور شده اکثر آن طایفه دعوت
پادشاه اسلام را پذیرفته از روی صدق و یقین و قلیلی باکراه العلم عند الله زبان بکلمتین
جاری ساخته در زمرهٔ اهل اسلام انتظام یافتند امید که حضرت رب الارباب مثوبات این
امور خیر اعلا بر روزگار فرخنده آثار همایون عاید کردانیده از عمر و دولت ممتع باشند ذکر عزیمت
همایون اعلا بنا بر مصلحت ملکی بجانب خراسان و وقایعی که درخلال الحال روی داد
چون همواره تسخیر و تصرف ملک قندهار که موروثی این سلسله است و چند سال بود
که از حوادث روزگار چنانچه در صحیفهٔ وقایع قرن اول این کتاب در طی احوال میرزایان قندهار
اولاد بهرام میرزا اشارتی بآن شد متصرف فرمانفرمای ملک هندوستان درآمده مکنون
خاطر انور بود و بنا بر روابط دوستی و مصادقت و موالات که فیمابین واقع شده و معترض
نشده بمردم انطرف گذاشته بودند و موجب طعن اضداد و تشنیع هرزه درایان و بیهوده
گویان دوست و دشمن بودند در سال گذشته بخان عالم ایلچی هندوستان صریحا اظهار این
حکایت فرمودند درین وقت از تقریر واردین و عرایض دولتخواهان که دران دیارند
بوضوح پیوست که جمعی مفسدان خوش آمدگو در خدمت حضرت پادشاه والاجاه محمد سلیم
پادشاه مانع تسلیم قندهار داده شده و میشوند در ذمت همت پادشاهانه لازم شد
که عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف داشته بیامن تاییدات الهی بهم قندهار بر وجهی
که لایق طرفین باشد و قصوری در بنیان محبت و دوستی نشود صورت یابد و هم
در ازای دست درازی و بی ادبیها که درین چند سال که در آذربایجان و گرجستان
مشاغل عظیمه پیش آمده بود و الا بدفع اعادی مقصور بود از طایفهٔ کم فرصت اوزبک
بظهور آمده چند سال بنوعی که در سالهای گذشته تحریر پیوست لشکرها بتاخت

خراسان

خراسان فرستاده بودند بر وجه اتم تادیب نموده گوشمالی داده شود بتخصیص درین سال
که اوزبکیهٔ بلخ بدلالت و رهنمایی فتنه جویان مفسد و چند نفر از منافقین اویماق جمشیدی
انتهاز فرصت نموده شبی علی الغفله برسر قلعهٔ بالای مرغاب آمده بطریق دزدان بحلقه
راه یافته جمعی از قزلباشیه که حارس و نگهبان قلعه بودند و قلعه را متصرف شدند و بباد
غیس نیز آمده چند نفر از شاملو را اسیر و مقتول ساخته بودند چون رستم محمد خان ولد ولی
محمد خان در سرحد ما بین بلخ و خراسان اقامت نموده بمعاونت جنود قزلباش در کمین لشکر
بلخ است و در سال گذشته با دو سه هزار اوزبک که برسر او جمع شده بتاخت اندخود و ترشیز
و شبرغان رفته خرابی بسیار کرده درین سال در مقام انتقام درآمده لشکری عظیم برسر
رستم محمد خان بالکاء شاه فلان فرستادند اگرچه رستم محمد خان از عزیمت ایشان آگاه گشته
بهرات آمده و مردم شاه فلان بقلعهای خود درآمده اند اما اوزبکیه دران دو الکا خرابی
بسیار کرده مراجعت نمودند و قرانقه نامی از سرداران نادل اوزبک که در سالهای گذشته
بخراسان آمده شکست عظیم یافته از معرکه بیرون رفته بود درین چند سال بی نام و نشان می
زیست درین سال بقصد آنکه در کمین بوده شاید رستم محمد خان را بدست تواند آورد بحوالی
حیجران از اعمال غرجستان آمده قلعه بنا نموده دران قلعه اقامت داد لاجرم بنا بر مقدماتی
که بتحریر پیوست سفر خراسان در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافته حکم قضا جریان بصدور
پیوست که طایفهٔ رفیعهٔ قزلباش و ملازمان رکاب اشرف از اطراف و جوانب در حرکت
آمده بجانب خراسان نهضت نمایند درخلال الحال ذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل
الهی از جادهٔ اعتدال منحرف گشته چند روزی سقیم المزاج بودند اطبای مسیحادم بقانون
حکمای ما تقدم بمعالجه و مداوا پرداخته ارباب اخلاص بنذور و صدقات بارباب استحقاق
و احتیاج رسانیده از برکات دعاگویان صادق العقیده که هر صبح و شام بدان مواظبت
نموده صحت ذات عدیم المثال را از درگاه ایزد متعال مسئلت مینمودند مرض روی
بانحطاط آورده حکیم علی الاطلاق صحت عاجل کرامت کرد بنا بر ضعف ایام نقاهت چند
روزی توجه خراسان در عقدهٔ تعویق افتاده مقرر گشت که عیسی خان قورچی باشی
سرکردهٔ قورچیان عظام و علیقلیخان دیوان بیگی سرکردهٔ آقایان و ملازمان درگاه
و منوچهر بیک یوزباشی للهٔ غلامان و الله‌قلی قچغای خان سپهسالار سرکردهٔ غلامان و

تفنکچیان بود بخراسان رفته در نیشابور قشلاق نمایند که چون رایات جلال بی قضای
ربانی بدانصوب رسد بموکب همایون پیوندند فرمان بران حسب الفرمان عمل کرده امرای عظام و
افواج قاهره فوج فوج از همه طرف رو بتوجه بخراسان آورده بر طبق فرمان جهان مطاع در ولایت
نیشابور اقامت نموده منتظر وصول موکب ظفر قرین بودند شرح نهضت موکب ظفرنشان
بجانب خراسان و وقایع آن سفر خیر اثر در طی حالات سال آینده بر ستیادی حضرت عزت
نگاشته کلک سوانح نگار میگردد **ذکر ایلچی فرستادن اوزبک بدرگاه سلاطین پناه و
استدعای مصالحه نمودن و برخی از حالات اوزبکیه** چون آوازه نهضت
همایون و لشکر قیامت اثر قزلباش بطرف خراسان و اطراف و اکناف سرحد و حدود ماوراء
النهر شیوع یافته و لوله و آشوب در میانه اوزبکیه و جغتای انداخت سلاطین اوزبک از اعمال
ناهنجار و جسارت و بی ادبیها که از ایشان بظهور پیوسته بود نادم و پشیمان گشته در مقام
اعتذار درآمدند و سلطنت شعار ندر محمد خان برادر امام قلیخان پادشاه ماوراء النهر برای
خود با اصلاح برادر علی ای التقدیرین بآینده میرزا نام جوره اقاسی خود را که بعرف اوزبکیه
قورچی باشی است با مکتوب مرغوب ضراعت اسلوب مخلصانه برسم رسالت بپایه سریر اعلا
فرستاده بادی صداقت و الفت و آشنایی شده بود و آلده اش بنات مکرمه سادات عظام
رضوی مشهد مقدس و همشیره اعیانیه میرزا ابوطالب ولد میرزا الغ است که در زمان فرمان
فرمای عبدالله خان و تسلط عبدالمؤمن خان ولد او در مشهد مقدس برحسب تقدیر و القضای
زمان بحباله خود درآورده بود عریضه اخلاص آیین بخدمت اشرف نوشته بعد از تذکر بندگی
و دعاگویی موروثی استدعا نموده بود که اگر قلم عفو بر تقصیرات فرزندارجمندش که بحجت کلفت
و مناقضت عزآده اش رستم محمد خان وقوع یافته در مقام عطوفت و مخلص نوازی باشند
مدت العمر از جاده دوستی و اخلاص منحرف نشود و انواع تملقات و پیشکشهای لایق ارسال
داشته بودند و آنچه از افواه مترددین احوال ماوراء النهر و سلاطین اوزبک معلوم گشت
آن بود که امام قلیخان و آلی ماوراء النهر بدفع سلاطین قزاق که در تاشکند و آن حدود تسلط
یافته دست تطاول بملک سمرقند دراز میکردند لشکر بآنصوب کشیده بود و میانه او و
سلاطین زادهای قزاق در آنطرف آب شاهرخیه که بی احتیاط آنرا عبور نموده بود حربی
عظیم و نبردی قوی وقوع یافته شکست بجانب امام قلیخان افتاده تا موازی بیست هزار

کس لعبهادر علی الدوای از سپاه ماوراء النهر بچه معرکه بقتل آمد و چه در وقت انهزام از روی اضطرار
خود را بآب انداخته غریق لجه فنا گشتند و امام قلیخان شکسته و بیحال به بخارا بازگشته کس
نزد برادرش ندر محمد خان ببلخ فرستاده اعلام نموده بود که با لشکرهای الخدود با و پیوندد که دیگر
باره متوجه قزاق شوند و ندر محمد خان بواسطه قرب جوار رستم محمد خان و بیم تسلط او بر ولایت
بلخ عذر خواسته از برادر نیز فی الجمله اندیشه مند و بدمظنه بود و امام قلیخان ازین جواب متغافل
گشته با معدودی بی تکلفانه ببلخ آمد و با برادر ملاقات نموده بعد از مشاوره و کنکاش
یالنکوش بهادر با موجی از لشکریان بلخ و حصار و آن حدود همراه کرده امام قلیخان بخیال انتقام
و جبر شکستگی که از لشکر قزاق یافته بود دیگربار لشکری فراهم آورده بسرکردگی
یالنکوش بهادر بسمرقند فرستاد و خود نیز متعاقب رفتند کرت دیگر فیما بین محاربه عظیم
بوقوع پیوست درین مرتبه نیز شکست بر لشکر بلخ و بخارا افتاده جمعی کثیر در معرکه بقتل
آمدند و یالنکوش بهادر پریشان حال بازگشت و جناب ارشادمآب هاشم خواجه پای
در میدان مصالحه نهاده فیمابین امام قلیخان و سلاطین قزاق خصوصا ترسون محمد خان
بوساطت جناب ارشادمآبی صلح کونه واقع شده کوک آشتی کردند و هر یک بمقر خود شتافتند
فتنه القصه پاینده محمد میرزای مذکور در دولتخانه مبارکه نقش جهان بوساطت مقربان
بعد از ابلاغ رسالت و گذرانیدن تحف و هدایا که از انجمله چهل و پنج راس اسب حصاری و
قرقزی و بدخشی بود از جانب ندر محمد خان اخلاص و نیازمندی و صداقت و دوستی
بیش از پیش نمود و چون مرد سخندان بود بلوازم امر رسالت کما ینبغی اقدام نموده مشمول نوازش
و الطاف شاهانه گردید و جناب هدایت مآب عبدالرحیم خواجه نیز از جانب امام قلیخان
تواضعات دوستانه نموده التماس کرد چون همیشه بین الجانبین ما بین سلاطین عظام و
طوایف انام باعث ایتلاف و التیام بود آتش فتن و فتور را بزلال مواعظ و نصایح تسکین
داده واسطه صلح و صلاح که موجب آسودگی خلق الله است میشده اند اکنون برحسب اتفاق
و تقدیرات آسمانی چنین واقع شد که این خیرخواه سعادت ملازمت اشرف دریافت و چون
بنا بعارضه بیماری و توقفات ضروری هنگام سفر مبارک مکه معظمه و موعد ادراک سعادت
حج بیت الله الحرام گذشته بخاطر میرسد که بماوراء النهر بازگشته مرکاه اداده ازلی متعلق بان
شده باشد و بخت مساعدت نموده توفیق رفیق گردد بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها

این اراده وقت دیگر از قوت بفعل آید و آنچه از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده حضرت اعلا
شاهی مسموع شده بود یکی از هزار بعین الیقین مشاهده میشود که رحمة للعالمین اند و جز
ترفیه حال عباد الله امری از اطوار آنحضرت بظهور نمی پیوندد و توقع آنست که چون ندر محمد خان
با وی الفت و دوستی گشته اظهار صداقت و اخلاص می نماید حضرت اعلا شاهی ظل اللهی بمقتضا
مضی ما مضی از اعمال سابقه او زبکیه اغماض فرموده چون امام قلیخان نیز از کرده پشیمانست قلم عفو
بر جرایم هر دو برادر کشیده در مقام رافت و ملاطفت باشند و این محب خیر اندیش متعهد میگردد
که فیمابین قواعد مصالحه و دوستی را بر وجهی استحکام دهد که بعد الیوم عجزه و درویش دوستان
طرفین مرفه و آسوده حال بوده بدعای دولت ابد قرین اشتغال نمایند و درین نهضت فقرا
و ضعفای ماوراء النهر حسب الاستدعای این دعاگوی خیر اندیش از آسیب لشکر قیامت اثر
قزلباش در امان بوده موجب حصول یگانگی این دو دولتخواه گردد چه پیداست که نتیجه خصومت
و نزاع سلاطین جز خون ریختن خلایق و نهب و غارت و اسیر مسلمانان و پایمال کشتن عجزه
و زیر دستان و چون ادراک سعادت حج بیت الله الحرام دست نداد بیمن مرحمت شاهی
توفیق ایمن دعا یافته از مثوبات بیحد و انتها و عافیت و آسودگی خلق الله که حج اکبر است بهره و رگردد
باشد حضرت اعلا بلفظ گهربار فرمودند از انطبقه که خود درین چند سال که ما در آذربایجان
و گرجستان مشاغله عظیمه پیش آمد فرصت یافته انواع دست درازی و بی اندامی بظهور
آمده تدارک آن بر رقبه غیرت حمیت شاهانه لازم بل واجب است در حال اسو خیر اندیش خان
بجهات مختلفه در خاطر تصمیم یافته و چون ندر محمد خان ایلچی فرستاده اظهار اخلاص و صداقت
نموده در مقام اعتذار و تدارک مافات است بنا بر رافت جبلی که نسبت با جبا و دوستان
مذکور صدق آیین است مراعات جانب سیده عفیفه والده اش که از منسوبان اشراف و
اهالی این دیار است شایسته آنست که مانیز ایلچی فرستاده با دوستان در مقام اتحاد و دوستی
باشیم هرگاه امام قلیخان در مقام موالات و دوستی باشد چه بهتر ازین که مسلمانان در زمان
دولت همایون و عهد سلطنت ابد مقرون بفراغت و عافیت باشند انشاء الله تعالی در خراسان
هر آنچه وقت تقاضا نماید و موجب ترفیه حال خلایق ولایت دولت و حفظ ناموس سلطنت
باشد بظهور آید الفاصل پاینده میرزا مورد الطاف شاهانه گردیده محمد صالح بیگ
وزیر سابق شیروان از برسالت بلخ تعیین نموده به ندر محمد خان و والده اش مکاتیب دوستانه

واشفاق

واشفاق خسروانه در قلم آورده همراه پاینده میرزا روانه نمودند و جناب هدایت مآب عبد الرحیم
خواجه که عزم بازگشتن جزم کرده بود و توجهات شاهانه و شمول انعام و احسان و تفقدات
خدیوانه گردیده مسرور و شادمان روانه گردید و بعد از رفتن ایشان رایات نصرت آیات
بتاریخ بیستم ربیع الثانی از اصفهان بجانب خراسان در حرکت آمده از راه بیابانک و طبس گیلکی
روانه شدند و شرح حالات آن سفر خیر اثر و رفتن و آمدن محمد صالح بیک در سوانح آن ایام
انشاء الله تعالی در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد و از وقایع آمدن حبش خانست از
جانب نظام شاه والی احمد نگر ولایت هند دکن و سلک عنبر سپهسالار که موسس و مرتب امور
سلسله و ناظم مهمات سلطنت نظامشاهیه است برسم رسالت بدرگاه خلایق پناه
وی از امرای آن سلسله و حبشی زاده است مردی سنجیده معقول سخندان و از دوستان
خاندان ولایت و کرامت از رسایل علمی آگاه و با شعار فارسی ربطی تمام دارد در مازندران بشرف
نشان سعادت بساطبوسی دریافته از جانب نظامشاه عرض اخلاص و صداقت نموده رخصت
متوجه مشهد مقدس معلا گردید و بعد از استسعاد بان سعادت عظمی بازگشته بصفهان
آمد و در سفر خیر اثر خراسان و قندهار که در ذیل مرقوم میگردد ملازم رکاب اشرف بود
از وقایع مشتهره و سوانح غریبه که درین سال روی داد قضیه مجهول شاهزاده نادان سلطان
محمد میرزاست که از اقتضای قضا بظهور آمد بر عقلای دور کار پوشیده نیست که لایق بحال
صاحبان دولت بتخصیص شاهزادگان پاک طینت نیکو سیرت آنست که در هر حالی نظر بر عاقبت
احوال و حسن و قبح مآل انداخته در جمیع امور بخرد و خورده بین را پیشوای کردار گفتار خود
ساخته بهوای نفس اماره در کاری که بجز ندامت و پشیمانی نتیجه و حاصلی نداشته
باشد بی محابا شروع ننمایند بیت دشمن بدشمن آن نپسندد که بیخرد ∴ با خود کند
بهیمواد هوای خویش ∴ چاهست و راه دیده بنیاد آفتاب ∴ تا آدمی نگاه کند پیش پای
خویش ∴ نظیر اینحال و مصداق اینمقال صورت احوال میرزای بیخرد نادانست که با والد
بزرگوار که خدای مجازی و سایه پروردگار حقیقی است در مقام اخلاص و یکدلی بوده
و مراعات ادب مینموده همواره عواطف خسروانه و اشعه اشفاق پدرانه بر وجنات
احوالش میتافت همانا درین اوقات از کوته خردی قدر عافیت ندانسته از جاده مستقیم عاقبت
اندیشی انحراف جسته بود باغوی جهلا و مردم نادان باعمالی که منافی ادب و اخلاص بود

بود مبادرت مینمود بتخصیص دعایی که ذات مقدس را در فیروزکوه چنانچه مذکور شد عارضه
بیماری دست داده بود جناب شهزاده کی بعیش و حضور پرداخته مترصد آن مترصدان بود که
بزودی کامیاب دولت گردد و ازین معنی غافل که زمام سلطنت و فرمان دوائی بر حسب کریمه
وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ در قبضه اراده و تقدیر قادر مختار است **بیت** کسی را دسلطنت
افراشتن ٭ که دین را تواند نگهداشتن ٭ مجملا چون اطوار جناب میرزا از نهایت بیکسی خوبها
صافی اعتقاد بعرض مقدس رسید و میرزای مذکور متشعر و سلب اعتماد از خود کرده بتحریک
کار فرمایان قضا بشامت آن کردار ناهنجار بچشم خود دید و از خود بینی از مشاهده عالم
وجود پوشیده روی کامیابی ندید و با وجود عدم بینائی با چند نفر از جهلا و نادان از
نادان تر اراده نموده بود که بطرفی بیرون رود از اهل مواضع عباس قلی سلطان ولد محمد حسین
بیک تو شمال را وقوع این حادثه در حوصله نگنجیده حقیقت معروض داشت و میرزای مذکور
معترف شده بعذرهای ناپذیر تمسک جسته بحضرت اعلا از عواطف جبلی آنچه با و رسیده
بود اکتفا نموده اغماض عین فرمودند اما جمعی که متکفل بیرون بردن او شده بودند بسیاست
رسیدند و اسباب معیشت میرزا بر حسب المرام انجام یافت دیگری از سوانح درین سال عزل
اشرف از میرزا ابو طالب وزیر ابن اعتماد الدوله مرحوم حاتم بیک که بعالی منصب وزارت اعلا
سرافراز و بدین پایه بلند و مرتبه بین الاقاخم والاعالی معزز و ممتاز بود لغرایض یافته
سببی که ظاهر بود جز متشبهات نفس اماره که لازم نشاء جوانیست نبود الحاصل از آن منصب
عالی معزول گشت که چندگاه از نشیب و فراز دولت قدر این مرتبه علیا شناخته بتجربه
روزگار مستعد گردد و منصب وزارت بسلیمان خان ولد شاه علی میرزای نواده عبد
الله خان که بشرف مصاهرت این دودمان سرافرازی داشت مفوض گشت دیگر از سوانح آنکه درین
سال جمعی از جامه و اوباش بیدولتان قی که در آن ولایت سر بشورش و فساد برآورده
آزار و اضرار از ایشان بخلق اندیار میرسید بدست در آمدند دفع شر اینگونه اشرار موجب
استقامت ملک و آسودگی خلق است در اصفهان بسیاست رسیدند و یکی از معتبران
شاملو شاهقلی بیک نام در خدمت اشرف زبان شفاعت گشوده ضامن نیک و بد ایشان
میشد که من بعد مرتکب امور ناصواب نگردند بجهت آشنائی با این طبقه مورد غضب شاهانه
گشته شریک سیاست گردید **بیت** هر که با بدی کرد بید یار شد ٭ هم ببد خویش گرفتار شد

اهالی

اهالی دار المؤمنین قم از واقعه مسرور گشته مسلمانان از شر ایشان خلاصی یافتند
متوفیات جمعی از مشاهیر و اعیان که درین سال وداع عمر و زندگانی کرده در مضاجع خاک
غنودند یکی قاضی خان صدر سابق که در اواخر سال گذشته در قصبه طرشت ری مریض گشته
در اوایل این سال رخت بعالم آخرت کشید نعش او را بمشهد مقدس معلا نقل کردند وی از
سادات عظیم القدر سیفی حسینی بود که اباً عن جد در دار السلطنه قزوین و نواحی بمنصب جلیل
القدر قاضی القضاتی معزز و منظور نظر سلاطین بوده اند و سید عالی شان کریم الذات
با خلاق حسنه و فضایل و کمالات نفسانی آراستگی داشت در زمان دولت همایون منصب قضای
عسکر طراز اثر یافته چندگاه بان شغل شریف پرداخت و چون دامن در چیده توفیق حج بیت
الله الحرام دریافت در سنه یونت ئیل خمس عشر و الف چنانچه در واقعه آنسال اشاره
بان شد بمنصب عظیم الشان صدارت سربلندی یافت دوازده سال من حیث الاستقلال
بدان امر قیام نمود طلبه علوم و ارباب استحقاق و احتیاج از موائد انعام و افضالش
بهره ور بودند یک پسر هفده ساله داشت که باکتساب علوم مشغولی مینمود بعد از
فوت والد همین سال از حکمت بالغه الهی در دار السلطنه اصفهان بمرض آبله از هم
گذشته در عالم جوانی بمنزلجاه والد شتافت دیگری فریدون خان حاکم استراباد در
ییلاق ساوری بیمار شده بشهرش آوردند روز بروز مرض اشتداد پذیرفته معالجه
اطبا مفید نیفتاد والی طبیعتش دست از حکومت ملک بدن کوتاه کرده میل بمنزل
بقا نموده در مقام ترتیبش درآمدند و مورد توجهات شاهانه بود تا آنکه بحکومت
دار المؤمنین استراباد سربلندی یافت هژده سال بدارائی آن ولایت استقلال
داشت با خلق اندیار سلوک پسندیده بین الجمهور بسلامت نفس مشهور و بصفت
عدالت و نیکنامی موصوف بود او را در صرامت دارائی با طوایف اشرار و متمردین ایل
صاین خانی مشهور بقه ترکمان که همیشه در حدود استراباد طغیان و رزیده شورش
افزائی مینمودند فیروزی یافت چنانچه از آن طبقه متمرد مخصوصا کوکلان و اوخلو
که در تمرد و عصیان از سایر الفتوم در پیش و بکثرت و فور بیش بودند صاحب وجودی
نگذاشت ایالت آن بیهبود خان چرکس تعلق گرفت سلوک او بر وفق رضای مردم
اندیار نبود بنا بر آن معزول گشته بخسرو خان که در سلک غلامان درگاه منسلک

و مردم ضابط کاردان بود نقشی نیافت دیگر عارف معارف ربانی واقف علوم خفی و جلی
شیخ بهاء الدین محمد جبل عاملی که شمه از اوصاف کمال و شرذمه از فضل و افضال آن حمیده
خصال در صحیفه اول این دفتر رقم نگارش یافته ظاهر حالش بنور دانش و بحر علوم آراسته
و بمراتب عالی اجتهاد و اخلاق حسنه پیراسته باطن فیض مواطنش بفقر و درویشی موصوف
و بسیر و سلوک معروف و با زمره اهل الله قرین بود در این سال روزی در مقابر مشهوره تربت
عارف ربانی بابا رکن الدین اصفهانی باداء صلوة مشغول بودند آوازی از قبری بگوش شیخ
رسید که در عالم روحانی یکی از اهل قبور و آسودگان نهان خانه خاک با او بتکلم در آمده
گفته بود که اینهمه غفلت چیست حالا وقت تیقظ و هنگام آگاهیست و قبایل اسم و نسب
خویش اظهار نموده بود و از اسرار خفیه حرفی چند بزبان آورده اما حضرت شیخ تقریر
آن بهانفرموده اند و زیاده از حرف غفلت و ایمای آگاهی و انتباه اظهاری نکردند بعد از واقعه
آنحضرت یکی از اجله که محرم اسرار شیخ بود همین دو سه کلمه که شیخ نقل نموده بود القا
نمود بعد از وقوع این واقعه غریبه حضرت شیخ سر بجیب تفکر فرو برده چند روز ترک معا
شرت احبا و خلان و مباحثه طالب علمان نموده آماده سفر آخرت گردیدند و متوجه
ارتحال از این دار ملال و منقص ماه شوال بود بحفظ بفراغ خاطر نمی غنودند تا آنکه طلبه
علوم که همه روزه از او مستفیض بودند براهین عقلیه و دلایل نقلیه شیخ را ترغیب نمودند
که در باطن با خدا بوده بظاهر فیض القای علوم از طلبه باز نگیرند و مثوبات انواع علاوه
طاعات و عبادات شمرند از تکرار اینگونه مقالات خاطرش فی الجمله آرام گرفته رفته رفته
با خلق الله بدستور آمیزش نموده تا سه ماه دیگر ظاهر اوقات مباحثه علوم و افاده تلامذه
صرف نموده در اینجا نسخه شریفه جامع عباسی اهتمام داشت و باطنا با آسودگان عالم ارواح
همراز و با روحانیان عالم اشباح دمساز بود تا آنکه در چهارم شهر شوال المریض گشته هفت
روز پهلو بر بستر ناتوانی داشت در روز هشتم که سه شنبه دوازدهم شهر شوال بود
طایر روح شریفش از تنگنای قفس بدن بیرون خرامیده بعالم قدس پرواز نمود حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی در ییلاق تشریف داشتند جمعی از اعیان که در شهر مانده بودند
در پیش و پس جنازه مغفرت اندازش قدم بر خاک نهاده و فیض شریف در بر داشتن
جنازه بیکدیگر سبقت می جستند از دحام خلایق بمرتبه بود که از میدان نقش جهان تا

وسعت

وسعت و فسحت بر زمین یکدیگر افتاده از هجوم عام بردن جنازه دشوار بود در مسجد جامع
عتیق باب جاه غسل داده علما و فضلا بران جنازه مغفرت برحمت حی لایموت نماز گذارده
در بقعه شریفه منسوب بحضرت امام الساجدین و قبلة العارفین امام زین العابدین که
مدفن دو امام زاده عالی مقدار است گذاشتند از آنجا بمشهد مقدس رضویه علی مشرفها
الصلوة والتحیه نموده بر وفق وصیتی که خود کرده بود مدفون گشت رحمة الله علیه ارباب
استعداد تواریخ مرغوبه یافته در سلک نظم کشیدند از آنجمله جناب اعتماد الدوله میرزا
ابوطالب این تاریخ از ریاض طبعش سر زد تاریخ رفت چون شیخ زدار فانی : گشت
ایوان جنانش ماوای : دو سه تحت زمن تاریخش : گفتش شیخ بهاء الدین وای :
فرزندی محمد صالح برادرزاده مسود اوراق تاریخ افسوس ز مقتدای دوران تاریخ : در سلک
نظم کشیده جمعی دیگر تواریخ مختلفه یافتند از طول کلام اندیشیده بهمین دو تاریخ اکتفا
رفت آغاز سال ایت ئیل مطابق احدی و ثلاثین الف که سال ششم از قرن ثانی
جلوس عباسی است باز طنطنه رایات بهار طلیعه افروز عرصه روزگار گشته جهان را
بتازگی نوید و مژده فیروزی داد و آفتاب عالمتاب که نیر اعظم و منور عرصه عالم است با کوکبه
نوروز و شعشعه جهان آرایی بهجت و سرور قدم بر بساط شرف نهاده ساحت گیتی
را از فروغ عالمگیر روشنی تازه و طراوت بی اندازه بخشید و در این سال خجسته آغاز سعادت
فرجام نوروز فیروز در روز شنبه هشتم شهر جمادی الاول مطابق احدی ثلاثین و الف
اتفاق افتاد نوعروسان چمن خاک با آراستگی و پیراستگی سر از جیب خاک مغاک بر آورده
در بساط جهان آرای چمن روزگار بجلوه گری در آمدند سیاه لاله و ازهار بصد زیب و
بهار در عرصه گاه گیتی صفا آرایی گشته عندلیب آسا بهزار زبان ثنای شهریار کامکار
کامران بآواز رسانیدند بیت بهار آمد که عالم نوی یافت : فروغ از بزم کامر خسروی یافت :
جهان از شده فرخندگی داد : خلایق را ز نو آسودگی داد : موکب نصرت قرین همایون شاهی
ظل اللهی بنا بر مقدماتی که در سال گذشته اشعار رفته توجه خراسان در خاطر انور تصمیم
یافته بود لهذا عنان نصرت نشان بفیروزی و اقبال بجانب خراسان در حرکت آورده در
قصبه طبس گیلکی نزول اجلال الجلاد آشتند و شادروان عظمت و اجلال در آن خطه دلگشا
افراشته بعد از مراسم جشن نوروزی و انجاح مطالب و مقاصد عجزه و زیردستان عنان

اشهب صبا بوند بعزم سیر و شکار داخل دو دهیرهند و انتظام مهمات ضروریه خراسان ابدان
صوب انعطاف داده از راه تون و دشت بیاض قاین در حرکت آمدند و فرمان قضا جریان
بنفاد پیوست که امرای عظام و عساکر ظفر فرجام که در ولایت نیشابور قشلاق نموده بودند
بولایت فراه آمده در الغا بموکب معلا ملحق کردند و سپاه ظفر پناه فوج فوج و قشون قشون
روی توجه بدانصوب آوردند موکب همایون بفراه رسید طبقات حشم و افواج خدمه
بنظر همایون در آمدند فرمانفرمای ممالک عرب و عجم در آمده بقاعده و آئین مقرر بعشرگاه شتافته
زبان بدعا و ثنای شهریار کامکار کامران کامکار کشودند سوانح این سفر خیر اثر و فتوحاتی که روی
داد در ذیل مرقوم قلم عنبرین رقم میگردد **در فتح و تسخیر قندهار و زمین داور بعون**
عنایت آفریدگار عالم بر کارآگهان عالم صورت و هوشمندان انجمن معنی مخفی نماند که در
صحیفه اول و ثانی این دفتر عالم آرا حقایق حالات ولایت قندهار که چگونه از تصرف منتسبان
این دودمان بیرون رفته بتصرف منتسبان سلسله گورکانیه در آمده مکرر جابجا بتقریبات
مرقوم کلک بیان گشته در طی این داستان مناسب چنان دید که از تکرار بعید تشیید
شرح حالات سابقه و لاحقه را دیگر باره از ابتدا تا انتها باستیفای کلک دو زبان بر
صحیفه بیان نگارد که تشنه لبان وادی اخبار را موجب سیرابی گردد شمه ارباب فتوت و صفا
مردمی بسبب توجه همایون بدانصوب باعث نقصان دوستی نشمرند در صحیفه اول در
وقایع زمان شاه جنت مکان بتحریر پیوست که مملکت قندهار مرة بعد اخری و کرة بعد
اخری بمساعی جمیله امرای عظام قزلباش بتصرف این دولت ابد پیوند در آمده و ایالت و
دارایی آنجا بسلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا شفقت شده بود و چند سال
بفرمان عم بزرگوار حاکم باستقلال آن ولایت بود بعد از آنکه ایام زندگانی میرزا انتها کرد
در متابعت و فرمان برداری عم عالی مقدار سپری گشت قندهار حسب الفرمان نواب
سکندرشان سلطان محمد پادشاه بمظفر حسین میرزا پسر بزرگتر و زمین داور
برستم میرزا پسر کوچکتر تفویض یافت و در زمان طغیان اوزبکیه بنحوی که در صحیفه دویم
در طی احوال میرزایان مذکور رقم زده شد از کوته خردی طغیان اوزبکیه را منظور داشته با زیاد اتفاق
برادران خود روی توجه بجانب هندوستان آورده مملکت را بتصرف منسوبان حضرت
پادشاه مغفرت دستگاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن همایون بن بابر میرزا فرمانفرمای

ممالک هندوستان دادند و در سنه ایت ئیل مطابق سبع و الف که در خراسان آتش
طغیان اوزبکان بزلال تیغ ابدار شهریار کامکار عالی تبار یعنی حضرت اعلاشاهی ظل اللهی
تسکین یافته تمامت ملک موروث خراسان مجددا بتصرف اولیای دولت ابد پیوند
در آمد بنابر روابط و دوستی که قدیما میانه این سلسله علیه و سلسله گورکانیه و تهنیت
حقیقت فتح خراسان را بحضرت شاه والاجاه مغفرت دستگاه اعلام نموده مصحوب میرزا
علی بیک نام قورچی خدابنده لو فرستادند و در نامه محبت آئین دوستانه که با حضرت ارسال
شده بود بقلم مودت رقم ایمایی شده بود که بیمن الطاف الهی و توجه باطنی آن ابوت پناهی
تمامت ملک خراسان که در تصرف مخالفان بود مع شی زاید بدست در آمده سوای قندهار
که در تصرف منسوبان آنحضرت است محلی در تصرف دیگری نمانده و از اتحاد و یگانگی که فیما
بین ملوک است انهم فی الحقیقه بدست ما در آمده در تصرف بیگانگان نیست حقیقت
دوستی قدیم و طریقه محبت و پدر فرزندی جدید اقتضای آن میکند که از حسن ادا و خواهش
دوستانه در باز گذاشتن قندهار مضایقه ننموده اساس خلت و دوستی را بظهور این
مردمی بتازه استحکام دهند حضرت اعلاشاهی ظل اللهی از فراخ حوصلگی و پاس طریقه پدر
فرزندی از جای نرفته رابطه صداقت و اتحاد از دست ندادند تا آنکه پادشاه عالیجاه جلال
رحمت الله پیوسته همین فرزند ارجمندش پادشاه همایون بارگاه محمد سلیم شاه قایم
مقام پدر عالی گهر گردیده آغاز جلوس نمودند سلطان خرم همین فرزند خود که ولیعهد
سلطنت داشت مشغول بود بعضی امرای قریب جوار خصوص حاکم فراه و سیستان
با فوجی از جنود ظفر ورود بهرات متوجه اند یادگشته مملکت را متصرف شده قلعه را عالم
نمودند در حینی که رایات جلال در دار السلطنه هرات بود حقیقت بعرض اشرف رسیده با
آنکه اندک توجهی و اشارتی در کمال سهولت و آسانی تسخیر قلعه میسر بود چون هنوز بنا
بر مشاغل ملک داری که بعضی و بسا بسیاری از امور لایقه را عایق میکرد و از طرفین رسم
تعزیه و آداب تهنیت که لوازم خلت و داد است بظهور رسیده بود این حرکت ناهنجار را
که شیوه پست فطرتان کم فرصت است و از آئین مردمی دور داشته امرای عظام منع
فرمودند و بشاهی بیک خان جغتای که از جانب آن سلسله علیه حاکم قندهار
و در قلعه محصور بود منشور عاطفت و فرمان استمالت عز صدور یافت مصحوب حسین بیک

نامی از طبقه خدا بنده لو شاملو فرستادند که چون میانه ما و حضرت پادشاه والاجاه
رابطه محبت و برادری مسلوک و بایکدیگر بالکا و مملکت مضایقه نداریم بفراغ خاطر بر اراییء
الکای مشغول باشد اما متوقع ان بود که بعد از فرستادن ایلچی معتبر و تقدیم مراسم پیشکش
وظهور انکونه دلجویی کملک بدست آمده را باز گذاشتند ان حضرت نیز نکهداشتن قندهار
که در نظر دوست و دشمن مشتبه بعدم ارتباط میکرد لایق ندانسته بمقتضای قاعده
مصادقت داد و ازای مردمی سابقه و لاحقه باز گذارند و بعد از انکه یادکار علی طالش که از
معتبران طایفه رفیعه قزلباش و کارآگهان خرده برو ربود بنوعی که سبق ذکر یافت برسم
رسالت رفته لوازم پرسشهای دوستانه و تواضعات مهربانه که راه و رسم منتظمان کار
کاه ابداع است بظهور آمد مشارالیه و ایلچیان دیگر که متعاقب میرفتند مکرر بکنایه و
صریح بوکلا و نیکخواهان سلسله کورکانیه اظهار معامله قندهار مینمودند و از ان طرف
راه این گفتگو نداده اثری بر گفتهای ایلچیان مرتب نمیشد و بقهر و غلبه سزاوار الفت و
دوستی نبود بدین جهات که بتحریر پیوست مدتهای مدید ان ولایت در تصرف منسوبان
ان سلسله ماند تا انکه میرزا برخوردار مشهور بخان عالم که از امرای بزرگ ان سلسله بود
و از جانب پادشاه والاجاه بخطاب مستطاب باشی که عبارت از برادر دیت سرافراز
بود و کمال محرمیت داشت برسم رسالت آمد حضرت اعلا در اثنای محاورات و مهربانیها
یکانکانه و اظهار محبت و دوستیهای برادرانه اظهار معامله قندهار و تغافلی که در این باب
بنا بر پاس رابطه الفت نموده بودند و اغماض که از ان طرف میشد یاد فرمود مصرحا گفتند
که خصوصیت و یکانکی میانه ما و حضرت پادشاه والاجاه زیاده از آنست که بایکدیگر
مضایقه بمملکت و الکا داشته باشیم لیکن در باب قندهار که داخل خراسان و ملک
موروث این برادری و دوستی است مردم دور و نزدیک که چشم بر امور متعارفه
صوری دارند و از عالم معنی بخبر سخنان لا یعنی در محافل و انجمنها بر زبان آورده محمل
بر نوع دیگر مینمایند سزاوار محبت و مقتضای دوستی طرفین آنست که ان برادر کامکار
بجهت دفع ظن اضداد ان ملک را که از ولایت هندوستان بغایت دور و در میانه
سلسله شاه راه محبت است باین برادر مهرکزین باز گذارند که هم زبان هرزه درایان بیهوده
کو که ظاهر بینیان عالم اسبابند کوتاه باشد و هم تجدید آوازه خصوصیت و یکانکی این دو

سلسله

سلسله در آفاق و اقطار اشتهار یافته رابطه الفت و وداد بتازه استحکام پذیرد و بر
سلاطین قرب جوار خصوصا طوایف اوزبکیه که معاند هر دو طرف اند مراتب وفاق و اتفاق
چغتای و قزلباش بایکدیگر ظاهر کشته هر آینه اینمعنی منبع انواع فواید شمرند و اگر باز گذاشتن
ان بر طبع شریف انحضرت بسیار دشوار باشد ما رضای انور بر مطالب عالیه دینوی
راجح میدانیم اما برسم سیر و شکار بخود و دخواهیم آمد که چند روزی باتفاق منسوبان
انحضرت در شکارگاههای ان ولایت بنشاط شکار پرداخته باز گردیم و از منسوبان ان
حضرت راه و رسم مهمان پذیری و میزبانی بظهور آید و بر عالمیان ظاهر کردد که باز گذا
شتن الکا بایشان محض خصوصیت و یکانکیست و در مغایرت و جدایی نیست
و ذنیل بیک بیکدلی شاملو توشمال باشی که از خاصان درگاه و محرمان سراپرده قدس
بود چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته همراه خان عالم برسالت و تجدید قواعد الفت
رفت اظهار اینمدعا کرد بورحمی خوشامد کویان تقرب جو که بوساوس شیطانی
فتنه انگیزی و آشوب طلبند مانع حصول مطلب کشته این معنی را دولتخواهی نام نهادند
دوراندیشان کارآگاه و دلان خیرخواه نیکو دانند که دولتخواهی صاحب ولی نعمت
انست که دشمنان از حسن سلوک دوست گردانیده دوستان را محرک افزای دوستی
باشند و هر آینه اینمعنی را موجب روز افزونی دولت دانند بکیفیت چنین دوستی
که آثار اتحاد و نتایج دوستی او بین السلاطین در ظاهر موجب ازدیاد حشمت
و باطنا استحکام بنیان سلطنت باشد و اگر از این مقوله اندکی از بسیار گفته آید
سخن بدرازی کشد القصه حضرت اعلا در اول بهار خجسته آثار ای سال رجب
وعده که بخان عالم فرموده بودند بنوعی که در فوق مذکور گشته برسم سیر و شکار
سواحل رود هیرمند و ارغنداب الله یار فرمودند از راه فراه منشور عاطفت بعبد
العزیز خان حاکم قندهار و سایر امرا و اعیان جغتای که در انجا بودند مصحوب دولت
بیک ابواغلی که از معتمدان درگاه بود ارسال فرمودند و پیغام دادند که چون سفر
خراسان بنا بر مصلحت ملکی اتفاق افتاده از فراه متوجه سیر و شکار ان حدود
طریق انکه توجه موکب همایون را بان طرفها محض سیر و شکار تصور نموده ان
روی یکدلی و یکانکی باستقبال آمده سعادت رکاب دریابند که چند روزی که در ان

حدود بنشاط پردازیم ایشان نیز در رکاب اشرف بود ما زجانب برادر کامکار مهمان پذیر بوده لوازم
میزبانی بظهور آورند خاطر مطمئن و آسوده دادند که سوای اعزاز و احترام نسبت بملازمان
پادشاه والاجاه برادر ریحان و دل برادر برابر مخطور صفا آیین نیست و غرض اصلی ازین نهضت
بتوجه که بخان عالم گفته بودیم آنست که بر عالمیان بتخصیص معاندان اوزبک قرب جوار ازین
ظاهر گردد که ملک ما و شما یکیست و در میانه جدائی نیست حمل بر نوع دیگر نکنند و بعد از
فرستادن وصال بیک از فراه سیرکنان و شکار افکنان روانه شدند چون کنار آب هیرمند
مضرب خیام اقبال گردید میرزا قلی سلطان سیاه منصور حاکم گرشک چند نفر از جماعت
جغتای که عبدالعزیزخان بجهت محارست قلعه بندیتمور فرستاده بود گرفته بنظر
اقدس رسانید حضرت اعلا او را مورد عتاب و خطاب گردانیدند که منسوبان و ملازمان
حضرت پادشاه والاجاه خورشید کلاه باتفاق دارند گرفتاران مذکور را خلعت
افتخار عنایت فرموده رخصت دادند که بر سر کار و خدمت مرجوعه خود روند اما عبدالعزیز
خان و اعیان جغتای چون بر مضمون فرمان عاطفت و منشور التفات شاهی معزز
و مباهی گشتند میرزا باقی کابلی را که از ملازمان معتبر پادشاه والاجاه است باعریضه
اخلاص غای جبلة اند و دو فرستاده اظهار نموده بودند که حضرت شاه ازین اراده منصرف
گشته در رم لجایاز کردند که اگر بشهر تشریف آورند ما دادار در راه و رسم نوکری بجز مخالفت
و قلعه داری و جنگ و جدال العیاذ بالله نیست چون ازین پیغام نفاق آلود بوی وفاقی بمشام
ممکنان نرسید و ساحت آن ولایت مضرب سرادقات جاه و جلال شده بود و انجاح مطلب
و ملتمس ایشان نمودند لایق دولت نمینمود چنین ممانعت بوالفضولانه که از آن کوته خردان
صدور یافته مخالفت و بیگانگی از اتحاد و یگانگی که مکنون خاطر صفا آیین بود گزیدند موجب
انحراف مزاج اشرف گشته در رفتن گرم عنان گردیدند و خسرو سلطان میرباز دکی با فوجی
از افواج قاهره بر سر قلعه زمین داور که بحراست شاه کلان مقرر بود فرستاده بتاریخ
روز چهارشنبه سیم شهر رجب ظاهر قندهار مضرب خیام اقبال گردید عبدالعزیزخان و رفقا
از معامله ناشی بنوعی که پیغام داده بودند با حضرت اعلا در ناشناسی جستند و مخالفانه در
حصار بیگانگی نشستند و بعذرهای نادلپذیر تمسک جسته بسرانجام قلعه داری پرداختند
و با ادعای مغلولانه بتوپ انداختن شروع نمودند مع هذا حضرت اعلا شاهی ظل الهی روزی چند

بتغافل

بتغافل پادشاهانه گذرانیده جنود اقبال را از محاربه و قتال ممنوع گردانیده بدستور انتظام
بخش عالم و داد بودند و مکرر ایشان را بموافقت و یکدلی دعوت نموده نصایح ارجمند از هر طرف بظهور
پیوست که شاید بدلالت عقل دوربین ترک لجاج و عناد نموده طریق امن و سلامت اختیار
نمایند مفید نیامده در قلعه داری و عناد و جدال اصرار نمودند بقهر و غلبه گرفتن املاک دراین
و آداب جهانداری بر ذمت همت خسروانه لازم آورد ندازین زیاده مسامحه در حوصله
خاطر دریامثال نگنجید و بیش ازین تغافل سزاوار حمیت و غیرت شاهانه نبود شعله غضب
قیامت لهب زبانه کشیده عساکر ظفر شعار بمحاصره و قلعه گیری مامور گشتند با وجود آنکه
اصلا اسباب قلعه گیری خصوصا توپ و بادلیج و عمله توپخانه انداختن و بیلداران که از لوازم و
مایحتاج قلعه کشایی اند همراه نبود بهادران موکب معلا و دلیران قلعه کشا اطراف و جوانب
قلعه را احاطه نموده سینه ها پیش بردند دلیران آهنین چنگ چون هژبر بیشه هیجا چنگ
و ناخن بر باره و برج بازیچه در عرض هفده روز رخنه ها در اساس قلعه انداختند و نقبها
زدند و بنیان حصار را چون خانه زنبور و مانند بیت العنکبوت سست بنیان گردا
نیدند و در هر روز چند برج عالی چون بنای دولت آن سیه بختان از هم فرو میریخت و
زمانه گرد از باد و سیه بختی بر روزگار آن گروه نادان می بیخت و حضرت اعلا شاهی ظل الهی از وفور
ترحم که شامل حال جهانیانست جنود قاهره را رخصت یورش نمیدادند که مبادا ضعفا
و زیردستان باشتباه سپاهیان پایمال عهود دلیری و دلاوری گردند القصه چون
محصوران بر تخلخل برج و باره و تزلزل احوال قلعه و خوف و هراس قلعه داران اطلاع یافته
عجز و اضطرار خود را برای العین مشاهده نمودند لاتک از خواب غفلت بیدار و بیمه
طرف خود را غریق بحر اضطرار یافته در مقام استیمان درآمدند و وسایل و شفیعان
انگیخته امان طلبیدند حضرت اعلا با وجود آنکه نهایت بی ادبی از آن طبقه صدور یافته
ملاحظه رابطه دوستی را منظور داشته مروت و فتوت جبلی که شیمه خاص منتسبان
خاندان نبوت و ولایت است در باره همه محصوران در حرکت آورده امان دادند و از
پاس خاطر فرمانفرمای ایران گذرانیدند و در روز شنبه پانزدهم شهر شعبان عبدالعزیزخان
با سایر امرا و اعیان خصوصا شمشیرخان و علیقلیخان دورمن و میرزا فاضل مشهور
بمخدوم زاده و خواجه افتاب و شاه محمدخان ولد شاهی بیک خان حاکم سابق ملقب بخان

دوران و تولک خان و غیرهم از قلعه بیرون آمدن اراده نمودند که بطریق کفن کادان ترکش
بگردن آویخته بنظر اقدس درآیند حضرت اعلا که فاعل امور ظاهر آرایان عالم صورت
و سلسله جنبان روابط معنی‌اند تلاش چند روز حمل بر آداب خدمت و چاکری کرده
رضا بآن ندادند و آن جماعت در کمال خجلت عز ملازمت دریافته لوازم کورنش و تسلیم بتقدیم
و آداب مقرر آن سلسله بتقدیم رسانیدند و حضرت اعلا در کمال مرحمت و اعطاف با ایشان
سلوک فرموده همگی را بخلعتهای فاخره و تشریفات لایقه نواخته مشمول انواع نوازش و احسان
خاطر آهد آلوده را اطمینان داده باز رخصت رفتن قلعه یافته بمنازل خود مراجعت
نمودند بعد از سه روز عبدالعزیز خان و تمامی اعیان جغتای و سپاهیان قلعه که سوای
ملازم و خدمتکار قریب بچهار پنج هزار کس بودند بیرون آمده در جوار اردوی معلی خیام اقامت
نصب نمودند با جمیع الطاف و مرحمتهای بیدریغ شاهانه که در باره آن طبقه بظهور میرسید
با کمال تزلزل و پراکنده دلی بسر میبردند بعد از بیرون آمدن گروه جغتای و سپردن روز
جمعه چهاردهم شهر مذکور صدور و عظام و خاصان درگاه بشهر رفته در مسجد جامع که منبران
بیست و پنج سال از ذکر مناقب و مفاخر حضرات ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک
الاکبر عاری و عاطل بود بتوفیق کردگار و نیروی اقبال شهریار جوان بخت کامکار بدین رتبه
ارجمندی یافته پایه افتخارش برفراز منبر به پایه عرش اعظم رسید و بالقاب سامی
همایون زیب و زینت تازه و آرایش بی‌اندازه یافت و آن قوم در کمال ندامت اراده رفتن
دیار هند کرده التماس نمودند که پیشکشی لایق بر سبیل امانی و شکرانه جان بخشی گذرانیده
رخصت حاصل مینمایند همت بحر خاصیت خسروانه اصلا نظر قبول نینداخته تجملات و ما
یعرف انقوم را نابود انگاشته در گردآوری دلهای آن جمع توجهات فتوت آیین مبذول
داشته پیشکش را بدیشان عطا فرمودند و زاد و راحله و اسبان سواری تازی نژاد
عراقی بقدر احتیاج همگی را عنایت فرموده با اموال و اسباب سالم و غانم روانه فرمودند
و مکتوب محبت آیین برادرانه بحضرت پادشاه والاجاه فرمانفرمای دیار هندوستان نوشته
مصحوب حیدر بیک یوزباشی قوراغلو برفاقت عبدالعزیز خان و رفقا ارسال داشتند
و عذر این نهضت و الاکراه تقدیرات آسمانی و اقتضای قضا بی‌اختیار روی داد با بلغ
وجوه و احسن بیان خواستند و دو کلید از طلای بغش دهدهی که مفاتیح ابواب مصادقت

ویکتا

و یکتادلی بود ترتیب داده بر یکی اسم قندهار و بر دیگری اسم ممالک نزهت بخش ایران نقش
کرده بخدمت آنحضرت فرستادند و بزبان محبت و برادری پیغام دادند که چون منسوبان
آنحضرت از غفلت و کوته خردی فیمابین مغایرت و بیگانگی بظهور آورده ابواب آشنایی
و یگانگی که سالهاست بین الجانبین مفتوح است مسدود کرده‌اند و بر حسب تقدیر این صورت
وقوع یافت اکنون بدستور بلا زمان عالی تعلق داده در ترصد آنست که کل ولایت ایران زمین
را که از عطیه خانه ایزدی باین برادر تفویض یافته بیک قلعه تصور نموده کلید اختیار آنرا
که هر آینه مفتاح مقالید خصوصیت و وداد است در قبضه اختیار خود تصور نمایند
و اینمعنی را از مقوله تواضع و تکلفات متعارفانه نشمرند سبحان الله الفت و التیام
در عالم خلقت چه پایه بلند است که زبان روایات و الا شکوه با کمال تسلط و اقتدار چنین
موجبات وحشت که هر یک در عالم اسباب و نشاط تعلق بر هم زن هنگامه جهانی تواند
بود و کان لم یکن انگاشته بمقتضای وحدت ازلی این شیوه ستوده را بحکم سلطان
خرد و فرمان فرمای عقل که در ذات کامل الصفات پادشاهان عدالت شعار اضعاف
مضاعف عالمیان است از دست نمیدهند الحاصل چون آن جماعت عازم رفتن شدند
کس نزد شاه کلان حاکم زمین داور فرستاده از صورت واقعه اعلام دادند که قلعه را
ما برای عظام شاهی سپرده هر کس میل رفتن دیار هند داشته باشد بدیشان بپیوندد
که باتفاق روانه شوند اما از آن جماعت بمحض سفاهت و بیعقلی و توهمات لایعنی امری در
نهایت غرابت و عمل بسیار ناهنجار بظهور آمد که بی‌جهتی خود را در معرض هلاک انداخت
شرح واقعه آنکه چون خسرو سلطان با فوجی از افواج قاهره بنوعی که بتحریر پیوست بپای قلعه
زمین داور رسیدند شاه کلان و مستحفظان قلعه بدستور عبدالعزیز خان و رفقا
سلوک طریق خلاف اختیار کرده در مقام سرکشی و قلعه داری مایوس گشته با کمال یاس
و نومیدی بیرون آمده از مخالفت و جنگ و جدال که فیمابین وقوع یافته بود خایف و هراسان
بوده بمظنه آنکه مبادا سپاه قزلباش در مقام انتقام درآیند با خود مجرمیسا زند که در
هنگام فرصت دست بردی که توانند نموده بطرف کابل روند روزی خسرو سلطان به
جهت دفع مظنه و دلگرانی و تالیف قلوب و اطمینان خاطر آن جماعت و تاعیر و آداب
بزرگان اظهار خصوصیت و آشنایی دوستانه کرده طرح ضیافت و مهمانی انداخت و شا

کلان را با خواص واعیان آن طبقه دعوت نموده بزم ملوکانه آراست هنوز امرا و اعیان تزلباش
جمع نشده بودند که شاه بسایر میهمانان سبقت گرفته با چند نفر از آن مغلوبان سلطان پیشتر
آمده در مجلس قرار و همگی بوکده و چند ر هنری و آلات جارحه با خود داشتند خسرو سلطان
با ایشان تواضعات آدمیانه که راه و رسم مردمی و آئین میزبانی و میهمان نوازیست بظهور
آورده غفلت ازانکه مبادا موجب افزونی وحشت و توهم دل نگرانی آن قوم گردد در تکلیف
اسلحه و یراق کشودن که عرف و عادت قدیم رو زگار است تامل داشته تا آنکه گروهی دیگر
از سپاهیان بهمان دستور یراق بسته نمایان شدند خسرو سلطان برفق و ملایمت
و مردی یاران و مخصوصانه بشاه کلان اظهار نموده که درین گرمی هوا در منزل دوستان یراق
بسته نشستن چه لازم است اگر برفقا و یاران خود اشاره نمایند که آلات جارحه و یراق کشوده
بی تکلفانه شیوه دوست نوازی سلوک دارند هر آینه موجب راحت و آسودگی و استراحت
خواهد بود چندی از خدمتکاران برسم عادت پیش میروند که وظیفه خدمت بجای آورده
التماس یراق کشودن نمایند آن جماعت با او متناع نموده مضایقه مینمایند در اثنای کشاکش
خدمتکاران که وظیفه عموم خدمتکاران است از آن مغلوبان مرکه واهد بکند و جاهلانه آن
از کمال سفاهت و جهالت دست بر بوکده و جمد ربرده حواله پیش خدمتان نمودند خسرو
سلطان از مشاهده اینحال بتوهم آنکه مبادا از آن طبقه آسیبی باو برسد و احتمال دیگر داشته
باشد احتیاط دور زیده از مجلس برخواسته و ادامه بیرون رفتن گردان جماعت بتصور
غلط و خیال باطل بهم برآمده اکثر دست بآلت جارحه برده بخنجر و سلطان حواله مینمایند و چند
نفر را زخمی میکنند طایفه قزلباشیه که چند نفر زخمی و آن طایفه را حریص بر پرخاش جوی با شمشیرها
برهنه نزاع می‌بینند از اطراف و جوانب شمشیرها کشیده در مقام دفع منع و نزاع کننده کان
در می‌آیند و غوغای عام بلند شده از هجوم عامه احدی متوجه تسکین نایره فتنه نتوانست
شد خواجه مغل رفیق داوری از خصومت و عنادی که با شاه کلان در دل داشته
پیش دستی کرده بزخم شمشیر او را از پای در آورد و بعد از کشتن او سپاهیان جنگجوی
آشوب طلب با نطبقه روی آورده از تقدیرات آسمانی دست فتنه درازی کرده محفل بزم
بمعرکه رزم بطرفة العینی اکثران گروه طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند و چنین واقعه
عظمی و حادثه کبری بی اختیار روی داد سبحان الله این چه بوالعجبیهاست که از نهانخانه

تقدیر بجلوه گاه ظهور می‌آید ارباب ظاهر طرح جشن و سرور انداخته اسباب التیام سرانجام
میدهند و پرده کشای سراپرده قضا و کارکنان قدر در اندیشه کار دیگر بود مصالح وحشت
میسازند و تماشائیان عالم ظهور را جز بدیده تسلیم و رضا نگریستن چاره نیست یفعل
الله ما یشاء و یفعل ما یرید بیت بلی قضاست بهر نیک و بد عنان کش خلق بدین دلیل
که تدبیرهای جمله خطاست کسی ز چون و چرا دم نمیتواند زد که نقش بند حوادث ورای
چون و چراست القصه آن تیره بختان تیره روزگار از بخت برگشتگی داد باد بدین حادثه
گرفتار آمدند و چون این خبر وحشت انگیز بار دوی معلا رسید حضرت اعلا شاهی ظل
الهی تعجب تمام دست داده بجهت اطمینان قلوب عبدالعزیز خان و رفقا با خسرو سلطان
علیانه عتاب و خطاب آغاز نهادند تا آنکه از تقریر چند نفر از مردم ایشان بوضوح پیوست
که از خسرو سلطان بی ادبی بظهور نیامده آن طبقه نادان باوی این معرکه شدند القصه حضرت
اعلاشاهی ظل الهی بان گروه هر روز لطفی تازه و هر روز عنایتی بی اندازه نسبت بهر یک بظهور
می‌آوردند و بایشان ظاهر شد که این واهمه بمحض توهم و فکر باطل آن طایفه نادان
و جهالت و حماقت چند نفر تند خوی فتنه انگیز وقوع یافته از وساوس شیطانی
مرتکب این حرکت ناهنجار شدند باز ماندگان آن جماعت را که از نسا و صبیان جمعی که
در اجل ایشان تاخیری بود تفقد و دلجوئی کرده همگی را بعبدالعزیز خان و رفقا
سپردند که در ضمان سلامت بی قضای ربانی بجا و مقام خود رسانند از سوانح سعادت
انجام که در ایام اقامت قندهار روی داد آمدن ایلچی فرخنده پیام زاهد بیگ نام است
از جانب شاهزاده والاقدر خجسته شیم خرم بن شاه والا جاه کردون بارگاه محمد سلیم
فرمانفرمای ممالک هندوستان که چون بمشهد مقدس معلا رسیده از آوازه حرکت
رایات فیروزی آیات بصوب خراسان در روضه رضویه توقف نموده منتظر وصول
رایات ظفر آیات بود درینوقت حسب الاشاره عالی بقندهار آمده بسعادت بساط
بوسی استسعاد یافته بسجده تحیت و تسلیم بتقدیم رسانیده صحیفه اخلاص آئین فرزندی
که از جانب شاهزاده نامدار کامکار با آداب تعظیم و قواعد تسلیم ترقیم یافته بود با نفایس
تحف و پیشکشهای لایق بنظر اقدس در آورده بوفور نوازش و احترام شاهی معزز و مباهی
گردید و چند روز که در موکب جهانگشا در اردوی معلا اقامت داشت بپیوسته بعنـ

بجالست مجلس خلدآسا و محافل خاص عز اختصاص می‌یافت و حضرت اعلا شاهی ظل الهی
نسبت بحضرت شاهزاده کامکار عواطف خسروانه و مهربانیها بپدر فرزندانه بظهور می‌آوردند
جواب مکتوب بروجه مرغوب مرقوم گردید و ایلچی مذکور بعرض رسانید که چون حضرت شاه
زاده از جانب پدر نامدار عالی مقدار بهی اللخوین بخطاب عالی شاه جهانی مخاطب و ممتاز
گردیده التماس شاهزاده آنست که از موقف معلا شاهی ظل الهی بدین خطاب نامی معزز
و گرامی گردد لهذا در ان صحیفه لطیفه این بیت از واردات طبع میرزا ملک مشرقی نگاشته
کلک عطوفت سلک گردید **بیت** زخمی می‌شد از آن بخت دو رنگ آر جوان: که نور دیده
خورشید گشت شاهجهان: در همان ایام رخصت معاودت یافته مشمول انعام و احسان
روانه دیار هندوستان شد **ذکر آمدن ایلچی اسفندیار خان ولد عرب محمد خان
والی خوارزم بدرگاه سپهر اشتباه** چون سلاطین خوارزم بتخصیص
حاجی محمد خان والی خوارزم همیشه باین درگاه والا توسل جسته در هنگام شدت و رجا ملتجی
آمدن شده رعی داشته در وقوع حوادث پناه باین درگاه می‌آورده‌اند و بمعاونت منسوبان
این دولت بمطالب خود فایز میگشته‌اند چنانچه آمدن حاجی محمد خان والی خوارزم و اولاد او
در زمان استیلای عبدالله خان اوزبک و پسر او بدین درگاه بیمن توجه و امداد همایون
بر مسند سلطنت اندیار متمکن یافتند در طی وقایع آن ایام سمت تحریر یافت درین اوقات
برادران اسفندیار خان با پدر یاغی شده باتفاق یکدیگر پدر را گرفته بی اختیار ساختند
چون اسفندیار خان باعمال ناهنجار برادرانه انکار نموده بمعاونت پدر با برادران تنازع
می‌نمود پدر را میل کشیده مکحول گردانیدند و قصد گرفتن او داشتند چون سه برادر
بیکدیگر ملحق شده بودند اسفندیار خان تاب مقاومت نیاورده خود را بیرون انداخته
بحدود دهرآباد آمده عزیمت درگاه معلا نموده در سفر قندهار بموکب ظفر قرین پیوسته
مورد توجهات شاهانه گردید بعد از مراجعت از سفر خیر اثر احکام باسم امرا و سرخیلان
صاین خانی در باب معاونت مشار الیه عز اصدار یافته حاکم دار المومنین استراباد و امرای
انحدود بکومک او معین گشتند و او بیانه سرخیلان ایل و اویماق صاین خانی فرقه
حشری فراهم آورده باستظهار لشکر استراباد و انحدود با برادران محاربه نموده ظفر یافت
از جمله برادران ابوالغازی سلطان بطرف او میل نموده و او مصلحت در موافقت دانسته

برادران

برادران مخالف را دفع نموده در سلطنت استقلال یافت و مملکت را قسمت نموده
با یکدیگر بحسب ظاهر موافقت داشتند و ابوالغازی نسبت باسفندیار خان اطاعت
و انقیاد بظهور می‌آورد و از جانب اسفندیار خان همواره ایلچیان بدرگاه خلایق پناه
آمده عرض عبودیت و اخلاص بجای آورده مشمول نوازش و احسان بازگردیدند **ذکر مراجعت
موکب همایون و وقایع روزگار بوقلمون** چون مملکت قندهار بنوعی که در فوق بتحریر پیوست
ضمیمه ممالک محروسه گردید حضرت اعلا متوجه ضبط و نسق ان شده ایالت و دارائی ان
ولایت بگنجعلی خان زیک که از امرای بزرگ و قدیمیان این دولت ابد قرین و مرد شجاع و
دلیر مردانه با رای و هوش است و سالهاست که بایالت و دارایی دار الامان کرمان سرافرا
زی دارد تفویض یافت و انتظام امور آن ملک بقبضه درایت او داده کل طوایف اکراد که
ملازم رکاب اقدس بودند بمعاونت او مامور گشته در قندهار ماندند و احمد سلطان
محلی حاکم ترشیز جهت تعمیر و شکست و بست قلعه تعیین یافت و بعد از فراغ از مهمات
انولایت در روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر شعبان عنان فیروزی عیان بصوب
مراجعت انعطاف داده از ظاهر قندهار کوچ کرده در حوالی زمین داور قدوم ارباب حال
بابا حسن ابدال نزول اجلال فرمودند در همین منزل ایلچی اسلات یالنکتوش بهادر اوزبک
که درین زمانها حدود بلخ اقامت داشت مبنی بر اعتذار اعمال سابق و شکر الطاف و
اعطاف که حسب الالتماس عبدالرحیم خواجه نسبت باعیان اوزبکیه بظهور آمده با نیاز
میرزا جوره آقاسی نذر محمد خان والی بلخ را شادمان و خشنود باز گردانیده بود بمقربان
بساط اقدس سیما اسفندیار بیگ اوجی باشی عرب گرلو متوسل شده مکرر عرض عبودیت و
بندگی کرده استدعای عفو جرایم و زلات نموده مشاتین عاطفت و استمالت حسب المرام
عز صدور یافت چون موکب آسمان فرسای سلطان طارم چهارم یعنی خورشید جهان
سوز عرصه سرطان را طی کرده عازم برج اسد بود در حرارت هوا و اشتداد گرما ماهی را
تا به فلک بریان و سرطان از گرمی آب جوشان و العطش گویان سینه بر ریگ روان
داشت **بیت** بود زانگونه هوا گرم که در آب روان: سینه بر ریگ نهادی ز حرارت
سرطان: مراجعت اردوی معظم از راه گرمسیر و فناه که هنگام شدت گرما و قلت
میاه میسر نبود عزیمت را عبور که ییلاق است تصمیم یافته در روز جمعه دوازدهم رمضان

از جوار آن منار کوچ واقع شد از راه مذکور روانه شدند عرصه ولایت غور اگرچه بر طبق
کلام انوری که گفته است بیت عرصهٔ مملکت غور چه نامحدود است : که در ان
عرصه جنان لشکر نامعدود داشت : دلالت بر کمال وسعت و فسحت مینماید اما دارتفاع
جبال و ضیق طرق و استحکام انکه مشهور افاق است و تمامی شوارع شعر سنگلاخیست
پر نشیب و فراز : طایر وهم کم کند پرواز : تنگی گذار اکثر محال بمثابه ایست که عبور یکسوار
از انجا دشوار است ازین رهگذر ملکان غور با استظهار محکمی جبال و زمینهای قریب چندین
سال در آن سرزمین لوای حکومت و بلند نامی افراخته از حوادث دوران پناه بان محکم
میبرده اند و سوای بلنکان مذکور و اتباع ایشان از صعوبت راه و شوالخ جبال لشکری
و حشر بیشمار از انجا عبور ننموده باشد حضرت اعلا اردوی اعظم را منقسم بچند قسم
گردانیده هر گروهی متعاقب یکدیگر از طرفی روانه شدند و بتدریج طی مسافت مینمودند
بجلادت عساکر انجم کروه وارد وی گردون شکوه بنیروی اقبال از ان دشت و کوه بسلامت
عبور نمودند و همانا از سم ستوران بیشمار و نعل بختیان کوه کوهان باربردار اردوی
اعظم که از حیز احصا بیرون بود ان جبال گردون مثال در یکدیگر کوفته شده دشت
و هاموت تساوی پذیرفته بود در اثنای راه جمعی از عساکر نصرت نشان که بسرکردگی
خلف بیک سفرچی باشی از راه غور بالا میرفتند بر جبل متمردان فیروزکوهی که باستحکام مکان
مغرور گشته گاهی با مخالفان دولت قاهره آمیخته شور افزایی مینمودند و درین اوقات
نیز کنار جسته باستقبال موکب مقدس نیامده بودند دوچار گشته دمار از روزگار
ان خیل سرکش بر آوردند و محمد عمر بوزی نام سرخیل ان قوم و بسیاری از ان طایفه با آتش
قهر سوخته گردید و موکب جهانگشا به بیست و شش کوچ ان عرصه را پیموده در روز
بیست و هفتم داخل دارالسلطنه هرات شدند و در ان خطهٔ دلگشا رحل اقامت انداخته
روزی چند از کوفت راه و سواری گاه و بیگاه آسودگی یافتند سوانح ایام اقامت دار
السلطنه هرات بعد از شرح فتح قلعه هرموز که درین سال وقوع یافت رقم زده کلک بیان
میگردد **ذکر فتح و تسخیر بلده هرموز که بسعی و اهتمام امام قلیخان بیگلربیگی فارس صورت
انجام اساس وقوع یافت** از فتوحات که درین سنه مبارکه ایت ئیل مطابق احدی و ثلاثین
الف بنیروی اقبال قرین حال اولیای دولت بیزوال گردید فتح و تسخیر بلده هرموز است

بسعی امام قلیخان امیرالامرای فارس بوقوع پیوست در سال گذشته اشعاری شده که بنا بر
ظهور بی ادبیهای فرنگیه پرتگالیه مقیم انجا امیرالامرای مذکور لشکر بتادیب ایشان فرستاده
خود نیز متعاقب رفت چون به هرموز بتاریخ جهان ارا نوشته اند که شهاب الدین ایاز نام
از فروغ اتابکان سلغری لرستان و شولستان از ملکان قیس جزیره اغاز عمارت
کرد شهری بزرگ شده در حکومت انجا استقلال یافت و بعد از فوت او حکومت هرموز
و توابع بملک کردانشاه نامی که نسب خود را از جانب پدر بهود النبی ع و از جانب مادر
بکستهم ابن اشکبست که از نژاد ملوک عجم است درست مینمود قرار گرفت و اولاد او
نسلا بعد نسل در ان ولایت حاکم و فرمان روا بوده اند از انجمله سلغرشاه بن شهاب
الدین بن توران شاه صاحب چتر و لوا گشته بسیار عالیجاه و کریم الذات بود چنانچه
یکی از شعرا در مدح او گفته بیت بحر با کاسه چوبین بدریغی ابته است : کف بر آورده
گدای در سلغرشاه است : و در سنه ثلاث عشر و ثلاث مائه در اوان جهانگشایی
و ظهور خروج حضرت خاقان سلیمان نشان شاه اسمعیل علیه الرحمة والرضوان
و عهد حکومت سلغرشاه ثانی بن توران شاه فرنگیه پرتکالیه بخدعه و فریب بر جزیره
هرموز استیلا یافته در کنار دریا کوت که بعرف فرنگیه عبارت از قلعه است ترتیب
داده از تجار و متردد دین بنادر عشور گرفته قلیلی بحاکم و والی مذکور میدادند و بتدریج
جمعی از فرنگیه انجا جمع آمده در هر سال کپتانی از جانب پادشاه پرتکال بانجا می آمد و
کپتان بعرف فرنگیه ریش سفید و سرکرده قوم و صاحب اختیار مهمات ان بندر
است و طبقه فرنگیه بر ورود هو دستری کل مداخل و مخارج ان ولایت شدند و چون
زمان خانواده سلغرشاهیه بفرخ شاه بن توران شاه و بعد از وی به پسرش فیروز شاه
رسید فرنگیه بیشتر از بیشتر اقتدار و استقلال یافته کلی و جزوی مهمات انجا منضبط
برای کپتان و طبقه فرنگیه بود چنانچه از والی مسلمان جز نامی نمانده بود و در
عهد دولت روز افزون و ایام زمانه ابد مقرون همایون چون سلاطین فرنگیه
با منسوبان آستان اقبال آشیان شاهی فتح ابواب آشنایی نموده همیشه قواعد
محبت و دوستی بامد شد رسولان و ارسال هدایا استحکام میدادند از همایون
اعلا تعرضی بحال انجماعت نمیشد اما بحرین و بیرونات هرموز که بحاکم مسلمان متعلق

بود فرنکیه تمکین نمیدادند حکم شد که الله وردی خان امیر الامرای فارس بحیطه تصرف
و تسخیر درآورد و جزیره هرموز که در تصرف فرنکیه پرتکالیه بود و خرج الیوم از مداخل
و مخارج لجاجت حاکم که درین عهد محمود شاه بن فتح شاه بود تعیین نموده بودند
اما از فرنکیه آثار بی اندامی و طغیان صدور یافته با متردین مسلمانان سلوک ناهموار
مینمودند و با منسوبان این دولت بمکر و حیل پیش آمده یکدو مرتبه سفاین و لشکر و
توپخانه از راه دریا باسترداد بحرین فرستاده کاری نساختند قبل ازین در بیرون
هرموز کنار دریا که بندر کمرو مشهور است در هنگام فرصت و اغاز جلوس همایون که مشاغل
عظیمه در پیش بود بخلاف قاعده زمان شاه جنت مکان قلعه احداث نموده جمعی بحراست
تعیین نموده بودند چون درانوقت از والی لارجانی نگرفته بخود سر و بی رخصت همایون
اعلا قلعه احداث نموده بودند و منتج مفاسد کلیه بود این زیاده روی بر مزاج اشرف
کران آمده الله وردی خان بتسخیر و تخریب آن مامور گردید و امام قلیخان پسر حسب
الفرمان قضا جریان جبراً و قهراً قلعه را از ایشان گرفته و الیوم به بندر عباسی مشهور است
و درین چند سال پایان طبقه مدارا پیش میشد و بجهت آمدن سفاین بنادر هند
دکن و امنیت راه دریا و منفعت خرید و فروخت تجار و مترددین بالکلیه در مقام
مدافعه ایشان نبودند و درین اوقات مکر و خدعه دیگر از ایشان بظهور رسید که بجزو
سر حد جزیره قشم که بجزیره دراز شهرت دارد و منبع آب شیرین است که از اینجا باکشتی
بشهر نقل مینمایند اراده قلعه ساختن نموده بپوشیده و پنهان مصالح عمارت
جمع نموده بر چشمه منبع آب شیرین قلعه احداث نموده اند چون این امر ماده عصیان
و طغیان کفره مذکور بود منع و تادیب ایشان بر ذمت همت شاهانه لازم آمده
خان شجاعت نشان امام قلیخان خلف صدق خان مغفور که بدستور والد بیگلربیگی
فارس است به تنبیه فرنکیه و تخریب قلعه مامور گردید و او برحسب فرمان قضا جریان
جنود قاهره را بسرکردگی بساط بیک و امام قلی بیک و لله بیک و یوردی بیک ایشک آقاسی
بر سر ایشان فرستاد که از قلعه ساختن ممنوع گردانیده آنچه عمارت شده باشد ویران
سازند آن طبقه ضاله بمنع او ممنوع نگشته در اتمام آن سعی موفور بظهور آورده
همان قلعه تحصن جسته با غازیان بجنگ و جدال پرداختند بساط بیک نیز بجادهٔ

قیام

قیام نموده حقیقت بخان اعلام نمود امام قلیخان جمعی دیگر بکومک فرستاده بالاخره
خود نیز بانصوب در حرکت آمده جنود نادرس در تسخیر آن حصار سعی بسیار بظهور
آورده مکرر یورشهای عظیم کردند اگرچه جمعی از جنود ظفر ورود قاهره اسلام ضایع شدند
اما به نیروی دولت فتح و نصرت قرین حال مجاهدان حوزه دین گشته بر آن حصار
مستولی شدند و محصوران بجزا و سزا رسیده حصار چون بر منبع آب شیرین بر افراشته
حارس و نگهبان تعیین نمودند چون از کفره هرموز و طبقه پرتکالیه این عمل ناهنجار
صدور یافته بمحاربه جنود نصرت شعار قزلباش دلیری نمودند خان شجاعت شعار
از و فور حمیت و غیرت اسلام فتح و تسخیر بلده هرموز و استیصال فرنکیه پرتکالیه
پیش نهاد همت ساخته حقیقت بعرض عاکفان سده جلال رسانیده بدینخدمت
رخصت یافت بین الجمهور چنین مذکور میشد که هرگاه طبقه فرنکیه پرتکالیه را در
هرموز دخلی نبوده باشد مانع آمدن سفاین و جهازات بنادر شده آمد شد تجار
انقطاع می یابد و موجب خرابی آن بلده گشته انتفاع می افتد بدین جهت وظایف خدمت
کاری و بلج گذاری که بحسب ظاهر از ایشان بظهور میپیوست تا غایت اهتمامی در تسخیر
آنجا نمیشد و مدارا میگذرانیدند قبل ازین جمعی از فرنکیه انکلیسیه از جانب والی انکلیس
بدرگاه خلایق پناه آمده اظهار صداقت و اخلاص و خدمتکاری نموده بنابر منازعه
که میانه ایشان و طبقه پرتکالیه واقع است و از فرق نصارا فی الجمله اختلاف مذهب
بان طایفه دارند از خدمت اشرف متقبل و متعهد شده بودند که هرگاه اراده خاطر
اشرف بتسخیر بلده هرموز متعلق گردد ایشان با عساکر نصرت نشان موافقت نموده
بعد از فتح و تسخیر از بندری که بفرنکیه انکلیسیه تعلق گرفته بود جهازات گرفته نگذارند
که جماعت پرتکالیه مانع آمدن جهازات گردند درینوقت که فرنکی پای از دایره ادب بیرون
نهاده با موری که بتحریر پیوست اقدام نمودند و دفع و رفع آن طبقه در خاطر رسوخ یافت
مضمون این مقال بیت کرا بجاه نصرانی نه باک است یهود مرده میشو بدچه باک است
جماعت انکلیسی را نیز اخبار نموده ایشان نیز برحسب وعده وفا نموده آماده تحمل
شدند القصه خان شجاعت شعار با جنود قاهره فارس متوجه آنصوب گشته خود
در بندر کمرو که الیوم به بندر عباسی مشهور است اقامت گزید و افواج قاهره فارس

اندریا با کشتیهای شفاین عبور نموده داخل جزیره هرمز شدند کپیتان فرنکیه و محمود شاه والی مسلمان هرمز بقلعه درآمده ساکنان بلد از تجار و محترفه و اصناف خلایق طوعا و کرها بقلعه تحصن جسته نصارا و مسلمان بلوازم قلعه داری پرداختند و ازین جا جنود قاهره بمحاصره قیام نموده مورچلها قسمت کردند و جمعی از طبقه انکلیس با کشتیها از راه دریا آمده در یکطرف قلعه که باب دریا پیوسته است لنکر اقامت انداختند و همه روزه از طرفین جنگ و جدال وقوع مییافت و دلیران کارزار طلب پای جلادت و مردانگی پیش نهاده بعضی شربت شهادت می نوشیدند و برخی بتیغ الماس کون مخالفان را بدار البوار میرسانیدند تا آنکه جناب خانی خود نیز از دریا عبور کرده بشهر درآمد و غازیان بیشتر از پیشتر در پای قلعه کیری ساعی کشته مردانگیها بظهور می آوردند چنانچه در اندک زمانی غازیان سیبها پیش برده بپای بروج رسیدند و شروع در حفر زیر برجها کردند از مردمان صحیح القول راست کفتار راست کردار مسموع کشته که عرض دیوار قلعه مزبور که فرنکیه ترتیب داده اند زیاده از سی ذرعست که بسنک و آهک استحکام یافته و غازیان عظام زیر دو برج را خالی کرده باروط انباشته آتش زدند و باروط اجزای برج را بهوا برده فرو ریخت هنوز دو دانک برج بجا بود و بجز اندک رخنه که بهم رسید غازیان مستعد یورش شدند و محصوران بقدر قوت در مدافعه کوشیده مراسم قلعه داری بظهور آوردند تا آنکه کار بر محصوران تنک کردیده از مقاومت عاجز شدند فرنکیه بجهت نصرانیت و همکیشی بطایفه انکلیسی توسل جسته دست از قلعه داری بازداشتند و احمال و اثقال بکشتی ایشان درآورده بمیانه الجماعه فرستادند قبل از آن میانه امام قلیخان و عظمای انکلیس قرار یافته بود که بعد از فتح قلعه طبقه نصارا را با غنایم و اموال بدیشان متعلق بود و کروه مسلمانان بجنود قزلباش متعلق باشد چون مطلب اصلی که تسخیر قلعه و شهر است بحصول پیوست جناب خانی برحسب عهد و پیمان معارض نشده فرنکیه را بجماعت انکلیس کذاشت که بهر طریق که رضا داشته باشند عمل نمایند القصه بعد از دو ماه و چند روز امتداد ایام محاصره و جنگ و جدال به نیروی دولت و اقبال که همواره قرین حال منتسبان این دودمان والاست قلعه رفیع بنیان مزبور که در متانت و حصانت شهره

جهان دارکار

بود از کارنامهای نادره فرنکیان مسخر اولیای دولت ابد پیوند کردید محمود شاه والی هرمز و اتباع او بدست درآمدند و از طبقات خلایق که بقلعه درآمده بودند جمعی با کفره موافقت و مرافقت نموده بمحاربه پیش آمده بودند بجزا و سزا رسیدند و رعایا و عجزه که در حین ورود لشکر در شهر بوده باکراه بقلعه برده بودند نجات یافته سالم و غانم در مساکن خود آرام کرفتند و جناب خانی حاکم تعیین نموده رعایا و برایا را مشمول کشتم در ظل معدلت نمودند از یراق قلعه و غنایمی که بدست درآمد چند عدد توپ بزرک و بادلیج خورد و کلان که فرنکیه بفنون غریبه ترتیب داده هر یک کارنامه استادان قدیم الشکل و توپچیان فرنکست و دیگر اشیای مرغوبه آنچه لیاقت قبول نظر اشرف داشت جهت سرکار خاصه شریفه جدا کرده تتمه بجنود ظفر ورود قسمت نمودند و بعد از انتظام مهام ضروریه و نسق احوال سپاهی و رعیت طبل ارتحال کوفته بدار الملک شیراز عود نمود و حقیقت این فتح مبین را بپایه سریر اعلا عرض نموده در حینی که رایات عز و جلال در قندهار نزول اجلال نموده عساکر ظفر شعار به تسخیر قلعه قیام داشتند خبر فتح مزبور رسید و جناب خانی مورد تحسین شاه و سپاه کردید و این خبر بهجت اثر مبادرت قلعه کشادکاب همایون مبارک و میمون آمده در همان دو سه روز قلعه قندهار نیز بتوفیق کردکار چنانچه سبق ذکر یافت مفتوح کشت بیت

از هر طرف که چشم کشائی نشان فتح ؛ و ز هر طرف که پای نهی مژده ظفر ؛

وقایع ایام اقامت هرات چون رایات ظفر آیات بنوعی که مرقوم قلم وقایع نکار کردید از سفر خیر اثر قندهار عود نموده در دارالسلطنه هرات نزول اجلال فرمودند تا دو ماه و نیم در آن بلده فاخره اقامت فرموده بداد دهی خلایق و ارباب حاجات و انتظام مهمات خراسان و انجاح مطالب و اسعاف مآرب اهالی آن دیار مشغول بودند از سوانح ایام اقامت دارالسلطنه مذکور آمدن ابراهیم خواجه است از سادات و خواجهای معتبر بلخ از جانب ندر محمد خان اوزبک والی آنجا برسم رسالت باتفاق محمد صالح بیک وزیر سابق شیروان که در سال کذشته همراه پاینده میرزای ایلچی بلخ و جناب هدایت مآب عبدالرحیم خواجه بخارائی برسالت سلاطین بلخ و بخارا رفته بود شرح آمدن رفت محمد صالح بیک آنکه چون با پاینده میرزا ایلچی رسیدند با ندر محمد خان ملاقات نموده ملتفت

عنایت اسلوب شاهی بار رسانیدند از مضمون عطوفت مشحون آن نامه نامی مبتهج و مسرور گشته
در لوازم تعظیم و تکریم کوشیده بعد از آسودگی ماه او را بجانب ماوراءالنهر گسیل کرده و او در سمرقند
با امام قلیخان والی ماوراءالنهر ملاقات نموده و بعد از اطلاع بر مضمون نامه و مراحم و اشفاق شاهی
نسبت بخلق الله یادگار حسب الاستدعای جناب هدایت مآب مرقوم گشته بود عظما و اعیان
اوزبکیه و عموم مردم آنجا یاد که از اعمال سابقه متوحش بودند و درین هنگام که نزول رایات
اقبال در خراسان واقع شد و تسخیر قندهار اتفاق افتاد خوف و بیم عظیم داشتند از مضامین
نامه نامی دا خوش امانی دانسته فی الجمله اطمینان یافتند و محمد صالح بیگ را قرین اعزاز و احترام
روانه نمودند و ندر محمد خان ابراهیم خواجه را که از زمره معتبران و خواص امرا و اعیان آن جناب
است بجهت تاکید بنیان مصادقت و موالات ارسال داشته التماس نموده بود که هر چند
مخاصمت ایرانیان با تورانیان رسم قدیم است چون او و برادر بزرگترش امام قلیخان با حضرت
اعلا در مقام اخلاص و اتحاد و حسن ارادت و اعتقادند در زمان فتنه نشان همایون
اعلا که گرگ و میش با یکدیگر الفت است بر خلاف زمانهای ماضیه من بعد فیما بین مصادقت
و دوستی مسلوک باشد و متعاقب ایشان از جانب خواجهای جوی باریه بخارا نیز کسی معتمد
آمده همین استدعا نموده بودند و سلاطین ماوراءالنهر خصوصا ندر محمد خان التماس نموده
بود که رستم محمد خان بن ولی محمد خان را که پناه باین حضرت آورده و درین سرحد جا داده اند
چون بودن او درین حدود ماده فساد است بجهت دفع ماده فساد اگر او را همراه بعراق برند
موجب امیدواری مخلصان و استحکام بنیان مصالحه و دوستی است زیرا که میانه او و
بنی اعمام خصومت و عناد است و جمعی اوباش و غارتگر اوزبکیه که فتنه جو و آشوب طلبند
بر سر او مجتمع گشته پیوسته بجهت نهب و غارت و اخذ اموال دست درازی بحواشی ملک و
مملکت مینمایند و اگر در کار او تغافل رود موجب تشویش عجزه و رعایا و خرابی الکاست
و اگر متوجه منع و تنبیه شویم چون در قلمرو همایون واقع اند از عبور لشکر مضرت و آسیب برعایا
و قلمرو شاهی می رسد و موجب نقض معاهده و پیمان و انحراف مزاج اقدس خواهد بود و
حسب الاستدعا قرار یافت که رستم محمد خان در رکاب همایون اعلا بعراق آمده من بعد در
عراق اسباب معیشت او و ملازمان معتمد سرانجام یافته جمعی اوباش غارتگر نا اعتماد جمع آمده
اند پراکنده سازند چه بر دوستی و دشمنی اینگونه مردم اعتمادی نیست الحاصل از نزول

عاطفت

عاطفت و توجه خاطر مرحمت گشته ترفیه حال عجزه داده و امنیت و استقامت سرحد بجانب
ملتمس ایشان فرموده رستم محمد خان در حین توجه عراق در رکاب همایون بود و شرح ایلچیان
مذکور از ما ذکر آن و بعضی را از دارالسلطنه اصفهان در ذیل رقم زده کلک بیان میگردد
از وقایع ایام هرات آنکه چون فیما بین اردوی اعلا و سلطان عثمان فرمانفرمای دیار
روم بوساطت خیراندیشان طرفین قواعد مصالحه و دوستی استحکام و استقرار یافته
بنوعی که در سبق ذکر یافت ایلچیان معتبر آمد و شد نمودند بمسامع جلال رسید که سلطان
عثمان بالعموم سپاه متوجه دفع سلاطین فرنگیه که بثغور اسلام در آمده دست درازیها
کرده بودند بخاطر انور رسید که مسرعی فرستاده از حقایق حال و فتوحاتی که جنود
را روی داده باشد اعلام فرمایند و حقیقت فتح قندهار و دفع و رفع گروه پرتکالیه
هرموز را اعلام دهد لهذا چلبی بیگ قورچی ناجاد را ارسال داشته نامه محبت آیین
دوستانه در قلم در آورده فتح و نصرت سپاه اسلام را که همواره از درگاه احدیت مسئلت
میشد در نامه نامی درج نمودند و بعد از آنکه ایلچی مذکور بسرعت و استعجال روانه شد هنوز
موکب همایون فال در دارالسلطنه هرات نزول اجلال داشت که اخبار شورش و فساد
لشکر روم و انقلاب آن مرز و بوم و کشته شدن سلطان عثمان از گردش چرخ کج
روی سپهر بوقلمون در دریافت **ذکر اخبار شورش و انقلاب روم و کشته شدن**
سلطان عثمان فرمانفرمای آن مرز و بوم شرح واقعه مذکور بنوعی که از واردین استماع شده و ایلچی
روم نیز متعاقب آمده بیان کرد آنست که سلطان عثمان درین سال از سفر فرنگ مظفر
و منصور عود نموده بود و بین الجمهور مذکور میگشت که درین سال باراده سفر حجاز و
عراق عرب عزیمت قشلاق حلب دارد و گویند که با شاهنشاه اعظم اکرم شهریار دنیا
عرب و عجم اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی العالم عندالله نقض عهد و پیمان در خاطر داشته
طایفه ینکچری که معظم سپاه روم اند عرض نموده اند که این عزیمت که مستتبع انواع مفاسد
و موجب تهییج فتنه و آشوب سرحد عراق عرب و قزلباش است لایق دولت نیست
و مع ذلک در قانون عثمانی در یکسال دو سفر نبایستی شد و هنوز عسکر روم از سفر فرنگ
عود ننموده اند در منازل و اوطان قرار و آرام نگرفته اند درین سال این عزیمت موقوف
باشد که در سال آینده اگر صلاح دولت باشد بصلاحیت جمهور بعمل آید سلطان عثمان

ازغرور جهل وجوانی وعدم اطلاع بر قوانین معتبره عثمانی باغوای دلاور پاشا که درین هنگام
وزیر اعظم شده وبا ینکجری آقاسی معاند بود میخواست که اقتدار واختیاری که طایفه
ینکجری را درین اموری باشد کمتر شود وچند نفر دیگر از خوشامد گویان صاحب داعیه طایفه
ینکجری را مخاطب ساخته در عزیمت قشلاق حلب راسخ وجازم کردیدند ینکجری آقاسی با جمیع
عظمای ان طایفه بشورش درآمده قتل دلاور پاشا وچند نفری از عظما ومعتبران که در آن
وقت صاحب رای ومشوره امور دولت بودند بالخود محضر ساخته کس بخدمت پادشاه فر
ستادند که دلاور پاشا واین جماعت نا دولت خواهند ودخل ایشان در امور دولت
موجب تخریب بنیان سلطنت است وما از سلوک ایشان راضی نیستیم التماس آنست
که حضرت پادشاه این جماعت را بدست ینکجری سپارد که بجزا رسانند وعرض نموده اند که در اوقا
ت سلسله آل عثمان چنین ادا ها که طایفه ینکجری بنا بر صلاح دولت مینموده اند پدران
شما در رضای خاطر ینکجری جسته بفعل می آورده اند حالا نیز ملتمس آنست که این مقدمه مظهور
پیوندد وسلطان عثمان مقدمه مذکور را انکار بلیغ نموده تهدیدات عظیم با اعیان ان طایفه نمود
وطایفه ینکجری طغیان عظیم نموده در دفع ورفع ان جماعت راسخ وساعی گشتند دلاور پاشا
ورفقا از بیم ضرر خود را بسرای پادشاهی انداختند وفوجی از خدمتکاران وعمله سرای دیگر
اغلان جمع نموده در دفع فتنه انگیزان ان طایفه بجهت شدند وتا از جانبین مهم بجنگ
وجدال انجامید جمعی کثیر در میانه بقتل آمد وینکجری اثار غلبه بظهور آورده بید
اندرون سرای پادشاهی ریختند ومی گفتند پادشاه ما سلطان مصطفی برادر سلطان
احمد است زیرا که بعد از فوت سلطان احمد با او بیعت کرده اقرار بسلطنت وپادشاهی او
داده بودیم وخلع او موافق رضای ینکجری نبود وحق بیعت او در ذمه ماست سلطان عثمان
از واقعه مذکور خوفناک گشته بمصلحت چاره جویان کس نزد ینکجری آقاسی فرستاده پیغام
داد که من بجهت خورد سالی اطلاعی از قانون بدرات نداشتم وحالا از آن نادم وپشیمانم انچه
رضای شماست چنان میکنم بعضی از اهل تدبیر صلاح دیدند که چون کار از دست واصلاح
از پیغام گذشته وینکجریان خیره شده اند علاج منحصر درین است که پادشاه باوجاق ینکجری
پناه برده خود را بخانه ینکجری آقاسی اندازد وبایشان توسل جوید شاید حمیت دامن
گیر گشته از اراده سلطنت سلطان مصطفی باز آیند وسلطان عثمان بمصلحت ینکجریان

فرصت

فرصت جسته از سرای سلطنت بیرون آمده در عین ستیز وغوغا وکمال اضطراب بخانه ینکجری
آقاسی رفت اما ینکجری در اندرون سرای دلاور پاشا و وزیر اعظم ورفقای آمد وسیما
حسین پاشا وزیر ثانی وقولار اقاسی وحاجی سوباشی نلی از معتبران طایفه سپاهی
اغلان وچاوش باشا وبستانچی باشی که صاحب اختیار سرایت وامثال ذلک بدست
آورده تهنیت پادشاهی گفتند درین اثنا مشخص شد که سلطان عثمان بمنزل ینکجری
آقاسی رفته باو توسل جسته وچون ینکجری آقاسی خبر یافت که پادشاه درخانه اوست
بمنزل آمد پادشاه را سلام رفت کرد عذر مقدم خواست ودر مقام حمایت درآمده با عظما
ینکجری بگفتگو درآمد گفت که چون پادشاه باوجاق شما پناه آورده واز کرده نادم است
اولی اینست که باقتضای مروت ودفع بد نامی باز خاطر او را بدست آریم وانچه مطلب بود
بحصول پیوسته معاندان دفع شدند من بعد پادشاه در مقام اعتذار ودلجویی باشیم
درین ماده راسخ گشته غلو نمود وطایفه ینکجری از بیم انکه مبادا این مهم بسعی ینکجری آقاسی
تمشیت پذیرد وپادشاه که جوان جاهلیست وکینه ما در دل دارد عاقبت انتقام کشد حکم
بدفع ینکجری آقاسی قرار داده برسر او هجوم آورده فی الفور بقتلش پرداختند وسلطان
عثمان را ازخانه بیرون آورده بقلعه مشهور بیدی قلعه که در جوار بلده قسطنطنیه است
فرستادند وبان اکتفا نکرده از بیم انکه مبادا دیگرباره سلطنت وپادشاهی باو قرار گیرد
ان طایفه با یکدیگر اتفاق نموده بیدی قلعه رفته او را از میان برداشته روز دیگر
عموم طبقات سپاه ینکجری وغیرهم لباس سوگواری پوشیده بمضمون خود کشته
حافظ را خود تعزیه میداری نعش او را از یدی قلعه بتعظیم وتکریم بشهر آورده بلوازم
تجهیز وتکفین پرداخته در عمارت مقبره سلطان احمد در جنب قبر او دفن کردند القصه
اسم سلطنت وپادشاهی دیگرباره بر سلطان مصطفی مخلوع اطلاق نموده طایفه ینکجری
بیشتر از بیشتر صاحب اختیار امور دولت شده وزیر اعظم واز مناصب بمصلحت ایشان
تعیین یافت وچون سلطان مصطفی بشوریدگی وخبط دماغ موسوم بود والده اش بمصلحت
وزرا متوجه قطع وفصل مهمات سلطنت شد ومکتوب محبت اسلوب بجانب حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی مشتمل بر وقایع وسوانح مذکور که باقتضای قضا روداده وتجدید
قواعد مصالحه ودوستی نوشته مصحوب ایلچی سخندان فرستادند وایلچی مذکور در دار

السلطنه هرات بپایه سریر اعلی رسید و مکتوب مذکور را بنظر انور در آورد و حقایق حالات زبانی
عرض کرد و تقریر نمود که الیوم طایفه ینکچری که فصل پادشاه خود کرده درحینی که دخیل ایشان
شده بود بقتل آوردند و در میان سلسله آل عثمان مطعون شدند و جمعی ینکچریان را اراده
چنانست که چون سلطان بشورش دماغ شهرت یافته و از سلطنت او مخلل است که امور
دولت اختلال پذیرد و هرگاه قدرت یابند سلطان مراد نام برادر سلطان عثمان که کودک
خورد سال است بپادشاهی اختیار نموده طالب خون سلطان عثمان باشند و طایفه
ینکچری راضی بسلطنت سلطان مراد نیستند و این گفتگو فیمابین واقع است و این مقدمات
بسایر ممالک سرایت نموده ذکر گوشه متقلبی سر بفساد برآورده در هر سرحدی سودای
در خلال این حال حسین خان حاکم لرستان یکنفر چاوش از بغداد آمده شرح برهم خوردگی عراق
عرب و نزاع و جدال که فیمابین عظمای دار السلام بغداد وقوع یافته بنوعی که در ذیل مرقوم میگردد
معروض داشت شرح وقایع و قضایای دار السلام بغداد و فتور عراق عرب مجملی از وقایع
حالات دار السلام بغداد آنکه مدت مدید و عهد بعید است که آقایان و عظمای سپاه بغداد
بخودسری معتاد گشته هر ایامی یکی از ایشان صاحب اقتدار گشته کل مداخل و مخارج الملک
را بقبض اختیار خود در آورده حکام و پاشایانی که از جانب سلطان روم می آمدند دخل
نمیدادند و اگر احیانا بعضی اطاعت گونه بظهور می آوردند پاشا را در سرای حکام نزول داده
و جمعیت سرانجام میفرمودند هر کدام که بان تسلی نمیشدند بتنگ آمده را مرجعت میفرمودند
و آنکه تسلی میشد روزی میگذرانید درین عهد محمد قنبر نامی که آقای ینکچریان بغداد
بود و بکر سوباشی که از عظما و آقایان معتبر بود با یکدیگر اتفاق نموده هر کدام جمعی ملازم
خاصه خود که در میانه در میان سکبان می نمایند بهم رسانیده هر یک باراده حکومت و خود
سری سر بعصیان و طغیان برآورده بودند و تمکین هیچ پاشا و حاکمی نمیکردند رفته رفته
بکر سوباشی اقتدار و اختیار بیشتر یافت و بدینجهت فیمابین وحشت پدید آمد محمد
قنبر در مقام دفع بکر سوباشی و درحینی که او با فوجی از جنود بغداد و سکبانان خود بجهت
اخذ مال متمردان حله رفته بود محمد قنبر کس بحله فرستاد که تمکین او ندهند و خود با گروهی
از تبعه قصد غارت اموال بکر سوباشی کرده بر سر خانه او رفت و گروهی بحمایت ممانعت
نموده بین الفریقین مهم بمحاربه انجامید و بکر سوباشی این خبر شنیده بشهر عود نمود القصه

سپاهی بغداد

القصه سپاهی بغداد دو گروه گشته یک گروه با محمد قنبر در نارین قلعه و گروهی دیگر با
بکر سوباشی اهل قلعه را فریب داده اکثر از محمد قنبر دو گردان شده خود را از قلعه بشهر
می انداختند مجملا بکر سوباشی بر قلعه مستولی شده محمد قنبر را بدست آورده او را با چند
نفر دیگر که مظنه خلاف داشتند از میان برداشته اموال و اسباب بی نهایت بدست
آورده بسکبانان و سپاهیان خود داد و چند نفر از مشایخ مزار ابو حنیفه که با محمد قنبر
متفق بودند در کشتی نشانیده آتش در کشتی زد و خانهای ایشان را بغارت داد و از آنجمله
بعضی از اسباب و اشیای مزار نیز بغارت رفت و بر حکومت عراق عرب رقم اختصاص
کشید و چون طغیان و عصیان بکر سوباشی بپایه سریر خواندگار روم رسید ارکان
دولت ایالت بغداد را بحافظ احمد پاشا نامزد نموده فرستادند که مهمات آنجا را موافق
صلاح دولت باصلاح آورد و متمردان و اهل طغیان را بجزا و سزا رساند بکر سوباشی که
دل بر حکومت عراق عرب بسته استقلال تمام یافته بود از آمدن پاشا خوفناک گشته
بحکام سرحد قزلباش طرح آشنایی انداخته کس خود نزد حسین خان حاکم لرستان فرستاده
اعلام نموده بود که این امور از روی اخلاص حضرت شاه عالم پناه از من صدور یافته و
من بعد دست ارادت در فتراک بندگی آن آستان زده بحمایت منسوبان آن درگاه
مستظهر و امیدوارم و ملک بغداد را که موروثی آن حضرتست بجهت آنحضرت نگاهداشته ام
و حسین خان ملازمی همراه فرستاده او کرده بدرگاه جهان پناه ارسال نموده حقایق حالات
را بنوعی که بتحریر پیوست عرض کرد و چون حافظ احمد پادشاه بحدود دار السلام بغداد
رسید بکر سوباشی کل سپاهیان بغداد را بخود متفق ساخته تمکین او نکرد و او از اطاعت
و انقیاد جنود بغداد مأیوس گشته ندای العود احمد در داده باز گشت و از دیار بکر
حقیقت حال بدرگاه پادشاهی عرض کرد و علی پاشا نامی مشهور بعلی پاشای کمان کش اینجا
سلطان مصطفا ایالت بغداد یافته چون بآنجا رسید درین مرتبه بکر سوباشی اطاعت
گونه بظهور آورده او را بقلعه راه داد و چند روزی با او مدارایی میکرده او نیز بجهت
ناقص داشتی شده روزی میگذرانید ارکان دولت سلطان مصطفا از بی مسامحه
و خویشتن داری او نیز بنسبت معزول ساختند و یوسف پاشا نامی را نصب نمودند
و بر بغداد آمده خواست که متمردان را از میان بردارد و بکر سوباشی در ملاقات روز

مکنون خاطر او را از طرز سلوک دریافته دیگر او را ندیدند و بدستور تمرد و عصیان بظهور
آورده یافوجی بر سر او رفته او را گرفت و طمع در اموال و اسباب او کرده بقتلش مبادرت
نمود و علانیه کوس مخالفت می‌کوفت بعد از و کور حسن پاشا که حاکم موصل بود با ایالت
و دارایی بغداد آمده او نیز مدخل نیافته باز گشت و بکر سوباشی کمال اقتدار و استقلال یافت
شرح وقایع بلده حالکت بغداد و سبب توجه موکب همایون بآن صوب و بتصرف در آمدن
آن ولایت در سال آینده مرقوم قلم سوانح نگار خواهد شد **بازگشتن موکب همایون از هرات
و آمدن بمشهد مقدس و معامله که درین سال واقع شد** چون مدت اقامت اردوی
گردون شکوه در دار السلطنه هرات بدو ماه و نیم کشید مهمات ضروریه خراسان
صورت انجام یافت منادی کوچ در داده عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس رضویه انعطاف
داده و رستم محمد خان را حسب الالتماس سلاطین ما وراء النهر با جمعی از ملازمان معتمد بصحبت
موکب مقدس گردانیدند و در حدود غوریان خواجه جلال الدین اکبر غوریانی که وزیر
خراسان بود پیشکشهای لایق کشیده کما ینبغی بلوازم خدمت و ایثار نزل و اقامت پرداخته
مصدر خدمات پسندیده گردید و چون در مشهد مقدس نزول اجلال واقع شد چند
روز در آن آستان ملایک آشیان بلوازم خدمت و دعا و زیارت قیام و اقدام نمودند
درین سال تولیت سرکار فیض آثار بمیرزا ابو طالب رضوی تفویض یافت و چون دولت قاهره
در آن بود که جهت استحکام مهمات قندهار و تمشیت مهام اسفندیار خان والی خوارزم
که فرستادن او بدان صوب سبق ذکر یافت و دیگر امور ملکی درین سال عساکر نصرت نشان
در خراسان قشلاق نمایند و حزم و احتیاط مقتضی آن بود و اقامت کل عساکر در یک
محل موجب عسرت و ضیق معیشت و فقدان ماکولات بود بنا بر آن افواج خدم و حشم
مقدس معلا نیز فوجی از افواج قاهره بقشلاق معین خود رفت و حضرت اعلی بعد از
فراغ ازین امور جریده و سبکبار با معدودی از ملتزمان رکاب اشرف و مقربان بساط والا
بجانب مازندران بهشت نشان در حرکت آمده قصبه درجزین را به رستم محمد خان عنایت
نموده بدان صوب فرستادند و ابراهیم خواجه ایلچی نذر محمد خان و ایلچیان خواجه‌های
بخارا در رکاب ظفر انتساب بمازندران رفته ایلچیان بخارا از آنجا رخصت یافته مشمول
انعامات و احسان بازگشتند و ابراهیم خواجه چندگاه در موکب مقدس کامیاب عزت

ومنظور

و منظور نظر شفقت و مرحمت بوده در سال آینده از اصفهان رخصت یافته بر وجه لایق
روانه دیار گردید و بخود از سوانح آوردن زبده افاضل و کمالات میرزا فصیحی هروی که چون ذات
اشرف همایون و طبع نقادت سرشت هنر پروران حضرت که میزان قدر شناسی و معیار
سخن سنجی است بصحبت فضلای دانشور و سخنوران بلاغت گستر رغبت تمام
دارد اگر بحسب نظام بنا بر مشاغل عظیمه جهانداری و عدم فرصت که زمان دوام جهان
داران را چاره نیست و باده پیمایان خمخانه سلطنت را از آن گزیر نه کامی صحبت فیض بخش
افاضل و سخنوران روزگار کمتر اتفاق افتد اما همیشه بالطبع مایل اند که از بزم آرایان
محافل دانش اگر نادره گویی بسعادت حضور اقدس فایز گردد وجود چنان عزیزی چون
گوهر گران بها گرامی شمرده صحبت او را جهت تنشیط خاطر و انبساط ضمیر مغتنم شمارند و
خاطر اکثر تا غایتی متوجه آن بوده و هست که محافل انس و مجامع قدس از وجود چنان
نادره آرایش صوری و زیب معنوی داشته باشد لهذا درین اوقات خجسته ساعات
که در دار السلطنه هرات اتفاق نزول افتاد بصحبت کثیر البهجت سرآمد ارباب فضل
و هنر سحر پرداز بلاغت گستر ناظم اسباب معانی یگانه ملک نکته دانی میرزا فصیحی هروی
که از جمله سادات و اشراف و اعیان آن ولایت و منتسب بسلسله علیه انصاریه و بزیور
انواع فضایل و کمالات آراسته و بمراتب بلند بودن و آزادی پیراسته طبع در نثارش آویزه
گوش و گردن مستعدان روزگار است مسرور گشتند اراده خاطر اشرف بدان
متعلق گشت که همیشه حضور اقدس و محفل مقدس از وجود گرامیش زینت فزا بوده
از صحبت فیاضش منبسط و از نوادر طبع سحر آفرینش مبتهج و مسرور باشند تکلیف
همعنانی موکب همایون فرمودند و امر قضا پیوند بسرانجام اسباب سفر آنجناب بنفاذ
پیوست و مومی الیه از وفور اخلاص امتثال امر همایون را بقدم انقیاد تلقی نموده
آهنگ عراق ساز داد اگرچه آن بلده طیبه از وجود گرامی آن گزین گوهر مجرد دانش و
افضال که رشک فرمای بلاد و امصار بود خالی ماند انزا آهنت و خرمی بطراوت
گشت اما مجلس بهشت آیین را طراوتی تازه و طبع همایون را مسرتی بی اندازه روی
داد همعنان موکب مقدس گردید و اکنون در زمره مقربان بساط اقدس و همصحبتان
بزم مقدس است القصه موکب معلا بفیروزی و اقبال بمازندران بهشت نشان

رسیده در قصبهٔ اشرف و منازل الخلد اثر که در ان نزهت بخش ترتیب یافته اقامت
فرموده اند و گاهی بدار السرور فرح آباد تشریف برده در ان روضهٔ دلکش و بساتین فرح
افزا بکجری و کامیابی گذرانیده بهجت افزای روزگار بوده اند از سوانح ایام اقامت انجا
آمدن یوسف خان بیگلربیگی شیروان و سایر امرا و اعیان انجاست که بقصد ادراک
ملازمت و دریافت عز بساطبوسی آمده بدین سعادت عظمی سرافرازی یافتند و مکررا
مجالس و محافل ارم تزیین انعقاد یافته از پرتو توجهات خاطر خورشید ضیا که
بر ساحت امال یوسف خان و امرای رفیق او میتافت پایهٔ عزت و افتخار باوج فلک
دوار رسانیدند و پیشکشهای لایق از غلامان غلمان صفت و حور وشان زلیخا صورت
و التشهای صبا رفتار و شتران کوه کوهان بار بردار و نقود و آلات و اجناس و اقمشهٔ
نفایس هر دیار و پوستینهای سمور و ارس و کرابها و کرمکهای نادره ولایت چرکس
و تفنگهای قیمتی و امثال ذلک زیاده از احصا و شمار از نظر اقدس گذرانیده زبان
هر یک بمضمون این مقال گویا بود بیت انچه من از پرتو لطف تو دارم میکنم جمله ایثار
قدوم نقد جان برسری مجملا یوسف خان قطع نظر از تکلفات متعارفهٔ سخنوران
روزگار پیشکشی گذرانید که زبانهای ارباب عقیدت و فدویان جان نثار به
تحسین و آفرین گویا گردید و هر روز و هر ساعت بلطفهای خاص معزز و بشفقتهای
گوناگون مفتخر و ممتاز گردید و چندگاه در رکاب مقدس بسیر و شکار مازندران مشغول
داشت و پیوسته حریف بزم خاص و مشمول عواطف و اختصاص بود و در هنگام
انصراف بخلعتهای فاخر و تشریفات زاخر سرافرازی یافته مقتضی المرام بالکا و ولایت
خود رفت قرچغای خان سپهسالار ایران که حاکم مشهد مقدس بود از اوان کودکی
و عهد صبی با یوسف خان طریقهٔ اخوت و برادری سلوک میداشت و مدتهای مدید
بود که ملاقات ایشان با یکدیگر اتفاق نیفتاده بود درین وقت که او بپایهٔ سریر اعلا
آمد بنوعی که مذکور شد سعادت بساطبوسی دریافت حضرت اعلا از شمول عاطفت
و اشفاق قرچغای خان را از مشهد طلب فرمودند و او در شدت شتا از مشهد مقدس
بمازندران شتافته بین الاخوین عهد ملاقات تازه شد و چندگاه بصحبت یکدیگر
مسرور بودند یوسف خان رخصت یافته قرچغای خان در رکاب اشرف ماندند

ذکر توسیع شوارع مازندران بر ذکیا پوشیده نماند که در کل دار المرز خصوصا مازندران
بهشت نشان ضیق طرق و صعوبت راه و درتنگی گذارها از جبال رفیع و کمرهای کوه که از غایت ارتفاع
و بلندی با ساحت آسمان دست در کمر در آورده اند بمثابه ایست که عبور یکسوار از مضایق ناهموار
و گذار شتران خود با کمال آهسته روی از انجا امری بود محال مردم ان دیار هرگز بر پیکر بدیع نیفتاده
بلکه در خواب نیز ندیده بودند و در وقتی که شتر را دیدند برحسب کریمه و انظر الی الابل کیف خلقت در
ترکیب ان جانور قوی هیکل تعجب میکردند و چون حضرت اعلا بر التفات بتعمیر و ترتیب ان
دیار نزهت بخش فرح افزا انداخته شهر طرب انگیز فرح آباد و قصبهٔ طیبهٔ اشرف را بنوعی که در محل
خود ذکر شده مرکز جاه و جلال گردانیده منتزهات ان ولایت دلکشا مطبوع طبع واقع میشد
و در شکارگاههای عدیم المثال ان ولایت به نشاط شکار مسرت بخش خاطر مهر اثار بودند و ملازمان
رکاب اشرف و مترددین اردوی گردون شکوه از صعوبت راه و تنگی گذارهای خطرناک و بسیاری
گل و لای که از کثرت بارندگی همیشه در زمینهای ناهموار بود آزار و امراض بسیار و نقصان و خسران
بیشمار بعساکر ظفر شعار میرسید درین سال رای جهان آرای بدان متعلق گشت که در وسعت
شوارع راهها توجه فرموده نوعی سازند که شتران قطار قطار بفراغ بال بیخوف و خطر عبور نمایند و
آسیبی از ان بمردم مترددین نرسد و همت عالی نهمت بدین امر شگرف که در نظر خلایق دشوار
بل محال مینمود گماشته جناب دستوری میرزا تقی وزیر طبرستان را بانجام این خدمت امر
فرمودند و مقرر شد که اهالی مازندران در ان امر خیر مدد و همراهی کرده کارکنان اجرت و القی
را از خالص مال الخاصهٔ شریفه ستانند و جناب دستوری پذیرای فرمان گشته بعون عنایت
الهی و به نیروی اقبال شاهی دامن همت بر میان زده شروع در انجام این خدمت کرد و نهایت سعی
و بذل جهد دران امر شگرف بظهور آورده اعظم شوارع مذکور در راه سوادکوه است که الکا انوار
و فیروزکوه بمازندران میرود و تردد مترددین اردوی معلا از ان راه است و تا فرح آباد قریب
بهشت نه مرحله است و تخمینا چهل و پنج فرسخ بلکه زیاده است القصه استادان خارا
تراش چابکدست و تیشه داران و بنایان و عملهٔ ان کار از هر طرف جمع آورده و مصالح سر
انجام داده بر رودخانها که بر سمت راه واقع بود پلهای عالی استوار بقدر طغیان هر رود
خانه بسنگ و آجر و گچ و آهک تعمیر و ترتیب دادند و در ممر سیلابهای عظیم که در وقت بارندگی
از قلل جبال میریزد دفعتها نکند هر جا منفذان که برد در ایام از آسیب سیلاب منهدم و خراب

کرده بسنگ و گچ و آهک محررا استحکام داده برودخانه ملحق کردانیدند و در هموار[ی] خیابانها
طرح کرده آنچه بیشه و جنگل بود تبرداران از درختان سطح عالی خالی کردند و خاک و ریگ را جاها
دور دست آورده ماهی پشت بلند کردانیدند و در دو طرفان جویها کنده شد که آب باران
ازان شوارع بجوی بهار ریخته برودخانه جاری کردد چنانچه در میان راه که محل عبور مترددین است
اصلا از گل ولای سم ستوران آلوده نیکردد و مضایق الجبال را بفنون غریبه توسیع داده بعضی
جاها را جویهای قوی انداخته آنچه بسنگ خارا بود سنگ بران خارا تراشیده صنایع و بدایع
بظهور آوردند چنانچه ناسخ کارهای فرهادی که در نظر عقل دور از کار مینمود کردند و در اندک
زمانی این کار خیر به نیروی همت والا و آمد کاری بنوعی که مکنون خاطر انور و پسندیده خاص و عام
بود صورت انجام یافت اکنون شتران بار دار بسلوک یکدیگر بفراغت عود می نمایند مشاهیر
متوفیات خواجه محمد رضای فدوی مشهور بساد و خواجه که وزیر آذربایجان بود و در سفر
گرجستان لقب فدوی یافت دو سه سال بود که در ملازمت اشرف حسب برده از مقربان
بساط اقدس و محرمان بزم مقدس بود شرح شمه از احوال او در طی حالات سابقه نگاشته کلک
بیان شده خواهد بود مولودش از موضع جوین قزوین است از وزارت ذوالفقار خان
قرامانلو بملازمت اشرف رسیده وزیر مستقل آذربایجان گشته و از کاردانی و توفیق آن اموال
دیوانی روز بروز بمدارج علیا ترقی کرده صاحب رای و مشیر بود با شعر و شاعری ربط تمام
داشت و بذله گویی و شیرین زبانی در محفل همایون جلیس و انیس گردیده بود درین سال ضعف
معده بر وطاری گشته متوجه معالجه کمتر میشد در سفر قندهار کوفتش ازدیاد پذیرفته
درالکاء تون خراسان از رکاب اشرف بازمانده که بشانی اید در موضعی که مدفن امامزاده بزرگوار
امام زاده محمد است بجهت یزدانی پیوست و در مشهد مقدس مدفون گشت خالی از علو
همت نبود و در رعایت حال و تفقد احوال آشنایان و محتاجان خود را معاف نمیداشت
بیت مینهادم رخت بر سر دوش بر دوش صبا: سوی تای عرصه گردست دسم میدادم
دیگری محمد صالح بیک وزیر سابق شیروان که از رسالت ماوراءالنهر آمده چندگاه در ملازمت
ملازم رکاب اشرف بمنصب وزارت و کلانتری دارالمؤمنین قم سرافرازی یافت درین اثنا
بیماری عارض گشته در حالت بیماری و سقم مزاج روانه دارالمؤمنین مذکور گشت در راه مرض
اشتداد یافته در دو منزلی قم فرمان یافت اهالی قم که آماده استقبال شده بودند استقبال

نقش

نعش کرده بروضه مطهره معصومه آوردند بیت عجب سرو امرا این قصر دلاویز: که تا جا گرم
کردی گوییت خیز: اینجا مهلت جا گرم کردن ندادند بیت نگذاشت زمانه ستمکار: یک
لحظه بکام خویش دلدار: وی نبیره الاصل بود و در خدمت فرهادخان نشو و نما یافته
ترقی کرد بعد از و بملازمت اشرف سرافرازی یافته هرچندگاه بمنصبی از مناصب دیوان شغل
داشت بسیار مرد آدمی خلیق کریم الذات سلیم النفس بود و در ایام عمل با خلایق سلوک
بپسندیده مینمود رحمت الله الملک المعبود وقایع سنه تنکوزئیل ترکی مطابق اثنی و ثلاثین
الف که هفتم قرن ثانی دولت روزافزون عباسی است دگرره ماه فروردین بشادی:
خبر داد از نشاط کیقبادی: جهان را از قدومش تازگی داد: طراوت را بلند آوازه گی
داد: دگرباره بهار دلگشا با هزاران برگ و نوا آغاز شد ضابط چهار ارکان قوایم دور کار
سریر چهار فصل هشت و چهار یعنی خورشید جهان آرا که فرمان دو آطارم چهارم است
هشت ساعت و دقیقه از شب دوشنبه نوزدهم ماه جمادی الاول گذشته با طنطنه
شکوه و جلال ماهچه شقه لوای فلک اعتلای خسروبهمال به تختگاه دارالملک شرف و
اقبال خرامیده اورنگ چهارپایه سبع سموات را بوجود فیاض آرایش داد و جهانی داد پرتو
انوار تربیتش خاک بر گرفتگان نباتی را نشو و نمای تازه داد مشاطه بهار دختر رز را جهت
هم آغوشی حریفان بزم عشرت بصد زیب و بها آراسته در انجمن کامرانی و کامیابی بجلوه
گری و دلربایی در آورد نغمه سرایان هزاردستان باغ و بستان گاه از مژده قدوم گل و ریحان
نوای غرای طرب و خرمی و غزلخوانی آغاز مینمودند و گاه از بیم تطاول و تعدی شبروان
صبا که اوراق پریشان ساخته بیاد بی نیازی میدادند از اندوه فراق که عنقریب بآن
مبتلا میگردند ناله و افغان در گرفته از فوران دیده چشم خون میگشادند نظم
چنین است رسم سرای سپنج: گهی زو تن آسا و گاهی برنج: چونو عروسان حجله
نشاط بلخرمی با خسرو عهد بصد شیرینی و دلارایی هم آغوش و طفل بهجت و شادکامی
با شهریار زمان توام و طغاتند لهذا حضرت اعلی در مازندران بهشت نشان بلوازم
جشن و سرور و دور نوروز پرداخته مقربان بساط والا و ارکان دولت جهان پیرا
دران انجمن بهجت افزا چون سوسن ده زبان بدعا و ثنای شهریار کام بخش کامران رطب
اللسان بودند و بزبان بیان این مقال بیمسرودند بیت شها بخت و دولت ترا یار باد:

همیشه خدایت نگهدار باد * بود تا ابد در جهان نام تو * برآید ز گیتی همه کام تو * القصه
بعد از فراغ جشن نوروزی در سر زمینهای بهشت آسای اندیار بسیر و شکار پرداخته بیت
لذت از شهد یار میبردند * کروا ز روزگار میبردند * از سوانح ایام خجسته بهار آمدن مقرب
الخاقانی زنیل بیک توشمال باشی است که برسالت هندوستان رفته بود و حیدر بیک
یوزباشی قرآداغلو و میرولی بیک که بعد از فتح قندهار رفته بودند شرح رفت و آمدن زنیل
بیک توشمال باشی آنست که چون خان عالم از انجانب برسالت آمده بود از امرای عالی بزرگ
ان سلسله بود و با سباب و یراق و تجملات بزرگانه بنوعی که در محل خود سمت تحریر یافته
بایوان آمد حضرت اعلی شاهی بعد از امعان نظر بحال امرا و مقربان و معتبران این دولت مشار
الیه را که باهلیت ذاتی و علو همت و آداب دانی و حسن سلوک متصف و باعتماد محرمیت
وادراک قرب و منزلت از اقران ممتاز بود شایسته امر رسالت و سزاوار این خدمت دانسته
چنانچه در محل خود ذکر شده همراه خان عالم رخصت دادند و چون باین خدمت مامور گشت همت
مصروف ان داشت که از روی اخلاص و حسن اعتقاد سر و جان و مال در راه مرشد و ولی
نعمت دریغ نداشته بنوعی بدین خدمت اقدام نماید که در نظر دوست و دشمن شایسته و پسندیده
باشد لاجرم بر وجهی که درخور همت و غیرت و لایق نام و ناموس دولت بود بتجهیز و یراق
ان سفر پرداخته با شکوه عظمت ملوکانه و اسباب و تجملات بزرگانه از اسپهای تازی نژاد
صبا رفتار و زینهای طلا و نقره که بهترین زیب و زینت سپاهیست و اقسام جمیع آلات
و اشیا و تجملات بزرگانه زیاده و شمار و جمعی کثیر از ملازمان و پیشخدمتان و عمله
کارخانها باراستگی و پیراستگی تمام از خدمت اشرف جدا شده در مرافقت خان عالم روانه
شد و چون قدم بملک هندوستان نهاد بهر جا و هر ولایت که رسید بشرایط استقبال
ولوازم اعزاز و احترام قیام مینمودند و چون بلاهور رسید حضرت پادشاه والاجاه رایات
زمانی ممالک هندوستان بسیر کشمیر تشریف برده هنگام بازگشتن بود زنیل بیک حسب
الفرموده در لاهور توقف نموده خان عالم پیشتر بعد از وصول پادشاه بلاهور مشار الیه
عز ملازمت دریافته لوازم تحیت و تسلیم و آداب تعظیم و تکریم چنانکه باید بجای آورده ارمغان
همایون اعلی برسمهای دوستانه و نیازمندی برادرانه بظهور آورد و نامه همایون
فال خاقانی را با تحف و هدایاکه از آنسلسله در آداب رسالت و شرایط سفارت بر وجهی که

سزاوار محبت و دوستی طرفین بود فرو گذاشتی نکرد حضرت پادشاه والاجاه را رسمیست
معتاد که از روزی که تولد یافته هر ساله در دار السلطنه دهلی جشنی می آرایند و نذوری که در
حال ولادت و روز مولود کرده اند بر وجهی که معتاد ایشان است بفعل می آورند و چون
وعده ان روز نزدیک بود انحضرت در لاهور توقف ننمود بسرعت متوجه دهلی میشدند
زنیل بیک حسب الصلاح خان عالم اظهار معامله قندهار بر وجهی که مامور بود بارکان
دولت و اعیان حضرت نمود و چون جوابی که موجب تسلی خاطر باشد نشنیده عزیمت
ان داشته که از همانجا بازگشته درین اثنا از جمله هدایا که سبق ذکر یافته جیقه و جیغه
مرصع بلعل بزرگ که اسم پادشاه مغفور میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان
بران نقش یافته بمناسبت گورکانیه جهت انحضرت فرستاده بودند و در حین رفتن
زنیل بیک اتمام نیافته بود و متعاقب می آوردند رسید و بعضی از تحف و هدایا پادشاه
روم که بنزد حضرت اعلی حضرت والوش برادر آنم جهت انحضرت ارسال داشته بود و در ین
وقت ورود یافت و رقم مبارک که در باب کذرانیدن انها باسم زنیل بیک عز صدور یافته
بود رسید لاجرم بالضرورة بایلغار متوجه دهلی گشته بعد از انقضای جشن مذکور
و کذرانیدن تحفهای در رکاب سعادت انتساب حضرت پادشاه والاجاه بدار السلطنه
اگره رفت و همواره منظور انظار عاطفت و اشفاق بود اما هر چند در باب قندهار
بارکان دولت و محرمان سرای سلطنت سخن میگفت جوابی مقرون بصواب نمی شنید
و او حقایق احوال از ولی نعمت خود مخفی نداشته در طی عرایض خود اشعار و ایمائی در ان
باده کرده بعد از انکه مهم قندهار بر وجهی تحریر پیوست صورت وقوع یافته خبر به
هندوستان رسید زنیل بیک را محرک این واقعه دانسته چند روزی با او سر گران بودند
تا انکه حیدر بیک یوزباشی قرآداغلو و میرولی بیک داروغه شتر خان متعاقب یکدیگر
رسیده مفاوضات محبت طراز شاهی و معاذیر دلپذیر که در باب قندهار در ان
اندراج یافته بود رسانیده عذر پذیر گشته اظهار مسرت و ابتهاج نمود مجددا *
باستقرار قواعد مصادقت و دوستی که فیما بین واقع بود مستظهر گشته در حینی که حضرت
پادشاه والاجاه عزیمت ولایت کشمیر نموده بود در مقام رخصت زنیل بیک و رسولان مذکور
در آمده نامه محبت آئین محتوی بر تواضعات دوستانه و تکلفات یکانکانه در قلم

آورده این عبارت دران مفاوضه شریفه مرقوم بود که ما محبت و دوستی آن زبده امرا
کیانی را بعالی‌تر ازین غیکنیم وهیچ عطیه را بآن نمی‌سنجیم و زینل بیک و رسولان مذکور را رخصت
انصراف داده روانه نمودند و در قانون سلسله اکبری تعظیم وکورنش مخصوصی متعارفست
که در وقت انعام وبخشش صاحبان انعام در ازای آن تفقد قیام مینمایند ودر هنگام جدا
شدن زینل بیک حضرت پادشاه والاجاه در حضور او اظهار تفقد واحسان کرده چون
آنکونه کورنش خالی از منزلت و فروتنی نبود زینل بیک از علو همت وغرور به نیل کی این آستان
تن بان در نداده هرچند بخشیان طرفین دران ماده مبالغه نموده اند او اباکرده کفته
که این رسم معتاد در ولی نعمت ماننیست اگر پادشاه عنایتی خاص فرمایند که عرض آلود
مال دنیوی نباشد در ازاء آن شفقت خاص انچه باید مضایقه نیست بعضی از ارکان
دولت جهت استمرار رسم وعادت ونقاری که در دل داشتند کوته همتی بوالنعجب روا
داشته در ایصال آن احسان تغافل وتعلل ورزیدند ومشار الیه نیز نام نبرده روانه
شد مجملا در اوایل این سال ایلچیان مذکور بدرکاه سپهر مثال رسیده در مازندران
بهشت نشان بسعادت بساطبوسی فایز کشتند وخدمات زینل بیک مستحسن افتاده
مورد توجهات خسروانه کردید پایه قدر ومنزلتش ارتفاع یافت چون خاطر انور
از مهام قندهار واستحکام شکست وبست قلعه اطمینان یافت وسلاطین اوزبک
متواتر ومتعاقب ایلچیان فرستاده اظهار خلوص عقیدت ویکجهتی نمودند وکوتوال
قلعه بالای مرغاب را که در سال کذشته کرفته ببلخ برده قلعه را متصرف شده
بودند باز فرستاده قلعه را بدستور بعلاء خان درکاه سپرد ند ومهمات اسفندیار
خان درخوارزم تمشیت پذیرفته دیکر بودن عساکر فیروزی نشان در خراسان لازم
نبود بنابران حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که عیسی خان قورچی باشی وعلیقلی خان
ایشیک اقاسی باشی سرکردکان لشکر فیروزی اثر کرفته غازیان را رخصت اوطان دهند
وایشان حسب المفرمود عمل نموده لشکریان بمساکن واوطان رفتند ورایات فیروزی
آیات عز وجلال بکامرانی واقبال از مازندران بهشت نشان متوجه پایه سریر سلطنت
بنیان کشته درساعت سعد بدار السلطنه اصفهان وارد کشته در دولتخانه مبارکه
نقش جهان نزول اجلال فرمودند وتا ششماه در دار السلطنه مذکور کامیاب دولت
بودند

بودند بانتظام مهام ضروری می پرداختند ابراهیم خواجه ایلچی بلخ رخصت انصراف یافته با نامه
عطوفت آیین وهدایای لایقه صداقت تزیین مشمول نوازش والطاف شاهانه داده دیار خویش
پیش کرفت دراین اثنا بعضی اخبار از جانب عراق عرب رسیدن کرفت که توجه موکب همایون
بدانصوب بی اختیار روی داده بنوعی که شرح ان در ذیل مسطور میکردد در سفر خیر اثر دار
الاسلام بغداد اتفاق افتاد **ذکر رفتن عساکر نصرت فرجام بجانب دار السلام بغداد وفتح**
خال الزعباد بر رای رزین صاحب خردان حقایق بین پوشیده نیست که قلعه دار السلام
بغداد از بلاد مشهور آفاق ودار الملک عراق عرب وزیاده از پانصد سال دار الخلافه ومحل اقامت
فرمان روایان عظیم الشان عرب وعجم وترک وتاجیک دیلم بود وبکثرت زراعت وآبادانی
وانبوهی خلق ومعموری از شرح وبیان مستغنی است واز ظهور دولت پادشاهان علوی ارکان
صفوی بنیان چنانچه در مجلد اول این نسخه عالم آرا در طی قضایا وسوانح زمان اعلاحضرت
شاه جم جاه جنت مکان رقمزده کلک بیان کشته ایالت وداراتی آن ولایت در زمان انحضرت
بمحمد خان شرف الدین تکلو منصوص ودر سنه اربعین وتسعمائه که اولامه سلطان وغازی خان
مهردار که از امرای بزرک تکلو بودند از دولت روکردان شده نزد سلطان سلیمان خواندکار
روم رفتند واو باغوا وتحریک ایشان لشکر بدیار عجم کشید طایفه تکلو حرام نمکی کرده محمد
خان که یکرنک ودولتخواه بود از میانه خود بیرون کرده آن ولایت بسلطان سلیمان دادند
ودرین چند سال آن بلده ارم تمثال وتمامت عراق عرب در تصرف رومیه بود واکنون مدت
هشتاد وپنج سال متجاوز است که خطه دار السلم بغداد از شورش عام وطغیان اوباش ولیام
از نسق ونظام افتاده هرچند کاه یکی از عظمای سپاه بهوای چکونه وخودسری لوای عصیان
وطغیان افراخته وپاشایان که ازجانب پادشاه روم منصوب کشته می آمدند خصوصا
محمد پاشا ودیکر پاشایان راچنانچه در حین مذکور رشد تمکین نمیدادند ومکرر فیمابین ایشان
جنک وجدال وقوع میبافت وجمعی از سپاهیان عرضه تیغ فنا میکشتند واز عدم استقلال حکام
مستقل وتسلط اوباش وخودسران آن طایفه رعایا وبرایا پایمال حوادث ونوایب بودند و
سکنه عتبات عالیات سدره مرتبات از بیم ضرر وآسیب آن طایفه شبی بربستر راحت
وآسودکی نمی غنودند الحاصل برحسب تقدیر واقتضای قضا تزلزل واختلال باحوال خلق آن
دیار راه یافته بود علی الخصوص درین دو سه سال که میانه محمد قنبر وبکر سوباشی نزاع وجدال

پدید آمد و محمد قلی چنانچه بتحریر پیوست بقتل آمد بکر سوباشی اعتبار و اقتدار یافته دست
تعدی و جور کشوده ارباب تمول و اغنیا بمصادره و مواخذه او کرفتار بودند و بجهت جذب
قلوب سپاهیان مانع ایشان در دست درازی و ارتکاب امور ناصواب نمیشد و برطبق مقال
که بیت بنیم بیضه که سلطان ستم روا دارد * زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ * ارباب زرع
و دهقانان از جور و تعدی بجان آمده دست از زراعت کشیدند خلایق از فقدان حبوبات
در کمال عسرت بی سامانی میکذرانیدند از حکمت بالغه الهی درین شورش و آشوب نجات
مرحمت از تقاطر باز ماند خشک سالی علاوه سایر کربات و مکروهات کشته قحط و غلا دران
ملک پدید آمد خلایق در مضیق حیرت و تنکنای عسرت ماندند جمعی که موتی داشتند سرمایه
خود را وقایه نفس کرده بفقر و تنکدستی کرفتار آمدند و اوسط الناس لجهة قدرت بیرون رفتن
داشتند اکثرها رو بتفرقکی آورده قریب بیکصد هزار نفس از ذکور و اناث و نسا و
صبیان از شهر و ولایت جلا اختیار نموده در دیار عجم پراکنده شدند و برخی بجانب بصره
و عربستان حویزه رفته بجلا در هرجا از قرص نان نشان جستند روی بدانجا آوردند
و جمعی کثیر از مردم عیالمند پسران و دختران خود را در معرض بیع در آورده تن بمفارقت جکر
کوشکان دادند راقم این نکارستان از اصفهان متعاقب اردوی ظفر نشان متوجه بغداد
بود بهیچ منزل نزول ننمود و بهیچ قریه از قرایای ممالک نرسید که از مردم عراق عرب جمعی پیر و
برنا ندید که بقوت لایموت خیرات و تصدقات دهقانان قناعت نموده اقامت اختیار
نکرده باشند فقرا و درویشان که نه سامان بودن داشتند و نه حالت بیرون رفتن
از استیلای جوع و فقدان نان جان میدادند درین حال حافظ احمد پاشا که در دیار بکر بود
از درکاه سلطان روم سردار شده بدفع ارباب طغیان و فتنه انکیزان و تنبیه متمردان مامور
کردیده بود و نظام و نسق ملک بغداد را برای و رویت او منوط و مربوط کردانیده سلطان
پاشا نامی را بایالت دار السلام موسوم ساخته همراه او نموده بودند که بعد از وقوع طغیان
او را در ایالت آن ولایت متمکن کردانند و او حشری انبوه از عسکر دیار بکر و پاشایان سرحد
و سنجق بیکیان اکراد جمع آورده با سی هزار کس بر سر بغداد آمد چون حدود دار السلام
محل نزول آن سپاه کردید بعضی از اوباش و لیام که در آنجا جمع آمده بودند سر خود کرفته پراکنده
رفتند و سپاهیان دایمی از بیم تمرد و عصیان که مکرات ازیشان صدور یافته بود ابواب

موافقت

موافقت مسدود ساخته بدستور بمتابعت بکر سوباشی در آمدند و بیشتر از پیشتر در مقام
خلاف در آمده بسر انجام قلعه داری پرداختند و حافظ احمد پاشا دفع و رفع ان طایفه سرکش و
انتزاع ان ملک از ید متغلبه پیش نهاد خاطر ساخته چون بحوالی قلعه فرود آمد عسکر بغداد
تا موازی پنج هزار کس که پیش بعزم رزم از قلعه بیرون آمده در برابر ایستادند و باکمال جهل
و غرور صف آراستند و از جانبین دست بآلات کارزار برده فیمابین حربی صعب اتفاق
افتاد لشکریان سردار که اضعاف مضاعف بغدادیان بودند غالب آمده تا موازی یکهزار
و پانصد نفر تخمینا از جنود نامسعود بغداد درین معرکه کشته بقیة السیف منهم و بحال
بقلعه در آمدند بکر سوباشی تزلزل و اختلال بحال او راه یافته از خوف جان متواتر و متوالی
قاصدان نزد امرای عظام قزلباش که در همدان و لرستان وان حدود بودند فرستاده استغاثه
مینمود و اعلام کرد که صمیم القلب بآستان عرش آشیان شاهی که ملجا و منجای عالمیانست توسل
جسته بغیر از درکاه عالم پناه پناهی ندارم و این ولایت که ملک موروث آن حضرت است به
منسوبان آن درکاه تعلق دارد و هرکاه ساحت ان ولایت مضرب خیام جاه و جلال کردد داعی
بنده دولتخواه بجز اطاعت و انقیاد امری بظهور نمیرسد صفی قلیخان بیکلربیکی همدان
و حکام ان سرحد حقایق بعرض عاکفان سده جلال رسانیدند و حسب الامر اشرف بجهت
ضبط سرحد و دفع مضرت و آسیب لشکریان غارتکر [illegible] سردار تا قلعه زنجیر رفتند
که مبادا الان کروه بی مال دست درازی بحواشی مملکت همایون واقع شود و شاید از آوازه لشکر
قزلباش بیچارکان پریشان روزکار آن دیار را نیز استخلاص روی دهد از استغاثه بکر
سوباشی که مکرر از کمال اضطرار می نموده و ترحم بحال عجزه و زیر دستان ان ملک که با کمال عسرت
و ضیق معاش والم جوع پایمال لشکریان هر دو طرف بودند و همه روزه نهب و غارت یافته سر
کردان بادیه حیرانی شده بودند یک دو سه مرحله پیشتر رفتند و مکتوبی بحافظ احمد نوشته
مصحوب معتمدی از غازیان آن خوابنده شاملو فرستادند خلاصه مضمون انکه الحال از احوال عراق
عرب بما معلوم کشته است که احوال عجزه و رعایای ان ملک که ودایع بدایع مالک الملک علی الاطلاق اند
بنابر شیوع قحط و غلا که درین دو سال از حوادث روزکار واقع شده اختلال عظیم پذیرفته
اکثر جلای وطن اختیار نموده اند از سپاهی و رعیت خرابی در مملکت پدید آمده و جمعی
سکنه پریشان روزکار که در مانده اند از غایت اضطرار از بیم حادثه پناه بسایه معدلت

نواب کامیاب شاهی آورده اند اکنون ما را جهت ترفیه حال مجاورکان و خلاصی درماندکان
وادی حیرانی درین حدود اتفاق نزول افتاد اگر ایشان نیز درین هنگام ترک مجادله و منازعه
نموده باز کردند که عامه خلایق آن دیار از سپاهی و رعیت فی الجمله از تنکنای عسرت خلاصی یابند
بصلاح اندیشی اقرب و ترفیه حال خلایق و محو آزاری عباد الله که بر ذمت همت خداوندان جاه و
سپاه لازم اولی و انسب مینماید حافظ احمد پاشا پاشایان چون از مرآسله امرا و قرب وصول
ایشان اطلاع یافت با وجود آنکه سی هزار کس همراه داشت و سپاه قزلباش هفت هزار نفر زیاده
نبود بمعارضه لشکر قزلباش دلیری نتوانست نمود روز دیکر کوچ کرده بصوب مراجعت روی
آورد و اما در حین رفتن کسان معتمد نزد بکر سوباشی بقلعه فرستاد که ازجانب خواندکار
انتظام مهمات این ملک منوط برای و صلاح این جانب کشته ما حکومت بغداد را بالو مسلم داشتیم
و از پیشکش و ترجمانی که میداد کذشتیم باید که مملکت خود را ضبط نموده قزلباش اگر وارد
کورد بقلعه و شهر راه ندهد درین امد و رفت حافظ احمد پاشا حوالی بغداد تا شهربان تاراج
و نهب یافته خرابی بسیار در آن دیار وقوع یافت بحره و رعایا پایمال الحوادث و نوایب بودند
بعد از رفتن صفی قلیخان و امرا بیشتر رفتند رعایا باستظهار ورود لشکر قزلباش فی الجمله
اطمینان یافته در مساکن و اوطان قرار گرفتند و امرای عظام حقیقت رفتن خود را بحدود
دار السلام و بازکشتن حافظ احمد پاشا و اظهار انقیاد بیش از پیش که بکر سوباشی میفمود
بپایه سریر اعلی عرض نمودند و این اخبار در دار السلطنه اصفهان بساحت سریر فلک اشیان
رسید با الهام غیبی و توفیق لاریبی نهضت همایون بدانطرف اتفاق افتاد و رایات ظفر
آیات بدان صوب در حرکت آمد ذکر یورش جهانگشای همایون بصوب عراق عرب و ادراک
زیارت رضوات مطهرات ائمه معصومین و فتح ان ولایت چون ذات
حمیده صفات همایون شاهی ظل اللهی به بندکی و ولای سلطان سریر ولایت و مسند آرای
امامت مفطور و مجبولست و از وفور ارادت و اخلاص و خلوص بندکی و حسن عقیدت و
اعتقاد همیشه خود را کلب آستان عز و شرف یعنی سلطان خطه نجف میشمارند و پیوسته
آرزوی خاک روبی آن روضه مقدس و مرقد مطهر اقدس و زیارت مراقد متبرکه ائمه کرام
سلام الله علیهم اجمعین در ضمیر منیر اخلاص کزین رسوخ تمام داشت لیکن بنا بر ظهور
بنا بر ظهور هرکونه موانع و مشاغل در در کار و صورت صلحی که فیمابین انحضرت و رومیه وقوع

یافت

یافته در نظرها منافی عهد و معاذیر پیمان مینمود تا غایت در عقده تعویق مانده بود حسب
الامور مرهونة باوقاتها از قوت بفعل نیامد درینوقت که رومیه بپادشاه خود عصیان
ورزیده و تقبل سلطان عثمان چنانچه کذشت دلیری کردند و در رهسپری سوداهی پدید
آمد حکام و پاشایان رومی در مرحله ها با مر مغایر صلح اقدام نموده هیچیک مقید با مر و نهی
دیکری نبودند بتخصیص مردم بغداد که نه مطیع رومی بودند نه منقاد قزلباش و اختلال احوال سکنه
الملک و مجاورین عتبات عالیات بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت در حینی که عزیمت قشلاق
مازندران فرموده متوجه انصوب بودند با الهام ملهم اقبال و اشاره غیبی فسخ عزیمت مازندران فرموده
بقصد زیارت روضه مطهر شاهنشاه خطه نجف و حضرات مقدسات ائمه کرام سلام الله علیهم
اجمعین که همیشه مذکور خاطر و مکنون ضمیر انور بود بسفر خیر اثر بغداد متوجه کردیدند که بتوفیق
الله تعالی بدان سعادت عظمی فایز کشته از پرتو ورود موکب مسعود میمنت لزوم اشرف
استقامتی در احوال سکنه الملک و سایر روضات مقدسات پدید آمده مجاورکان و درماندکان
بینوا را از جنک ارباب ظلم و عدوان خلاصی روی دهد و از لطایف غیب که باعث بر انقضای این
عزیمت شد آنست که چون حضرت اعلی برسم معتاد و عادت معهود که در امور کلیه و
جزئیه بی تفال و مشورت آلهی در هیچ امری شروع نمی نمایند درین ماده بکلام مجید ربانی تفال
نمودند و در اول صفحه بسم الله الرحمن الرحیم که بین الجمهور دلیل افتتاح مقصد و مبارکی
سفر است برآمد بدین اشارت با بشارت مستبشر کشته ساعت مختار که سعود اقتباس
سعادت از آن نمایند از دار السلطنه اصفهان برهنمونی قاید توفیق با قلیلی از جنود قاهره که در
رکاب مقدس حاضر بودند با جهان جهان شوق و عالم عالم شعف قدم توکل بر شاه راه
مقصود نهادند و از اتفاقات حسنه توکلت علی الله از واردات طبع ضیاء محمد یوسف قمی
تاریخ این سفر خیر اثر است چنانچه درین قطعه بیان کرده قطعه دیریست که عزم نجف شاه
ولایت ⁂ میداشت شهنشاه جهان در دل آگاه ⁂ اسباب عزیمت چو همه کشت مهیا ⁂
کرده سیر کرده قدم عازم آن راه ⁂ آنرو چو توکلت علی الله روان شد ⁂ تاریخ همان شد که توکلت
علی الله ⁂ و صلای زیارت بخاص و عام در دادند که هر کس را آرزوی این مطلب علیا در دل باشد
متوجه کشته بموکب اخلاص قرین بپیوندد و منشور عاطفت بالقاب پاشایی و خانی باسم
بکر سوباشی عز اصدار یافت و از نهضت موکب مقدس اعلام دادند و صفی قلیخان و امرای عظام

کم بیشتر آمدن مایه استخلاص و استظهار او شده بودند بقلعهٔ دار السلام رسیده خیام اقامت نصب
نمودند و حکم همایون که باسم او مخصوص و ریافته ارسال داشته مشتمل بودند که بوعدهای جمیله کرمی نمود
و وفا نموده بطریق مهربانی بروجه مرغوب سلوک دارد اما بکر سوباشی که ازین ورود جنود م
قزلباش از تنکنای محاصره و اضطرار خلاص یافت و از جانب سردار مذکور بوی ایالت بغداد
شنیده با جنود قزلباش بشیوه ارباب حیله و نفاق پیش آمده اصلا راه و رسم مردمی که متوقع ایشان
بود از و بظهور نرسید و چند روزی طریق مدارا سلوک داشته کاهی مراسم ملاقات و آشنایی
با امرای عظام بورود موکب همایون موقوف میداشت و کاه بدیکر عذرهای نامقبول تمسک
جسته بلیت و لعل میکذرانید تا انکه بعد از چند روز بالکلیه ابواب آشنایی را مسدود
ساخته درون شهر و قلعه را خالی کرده توپ با دلیج باردوی امرا انداختن شروع کردند
امرای عظام از مقام خود حرکت کرده بطرفی که از آسیب توپ و بادلیج محفوظ بود نقل نمودند
و حقیقت غدر و نفاق او را بخدمت اشرف عرض کرده منتظر فرمان قضا جریان و وصول
ظفر نشان بودند و در یورت کنکاور عریضه امرا بدرکاه معلا رسیده حقایق حال معلوم کشت
چون غرض اصلی نواب همایون از ارتکاب این سفر خیر اثر سعادت زیارت عتبات عالیات
بود دیکر باره از موقف جلال منشور عز و اقبال باسم بکر سوباشی عز اصدار یافته او را بنوازشات
استمالت کرده اند و در ان اقبال درج نمودند که هر کاه برجاده اخلاص و یک جهتی چنانچه
ممکن عرض نموده ثابت قدم و راسخ دم بوده باشد حکومت بغداد بدستور با و متعلق است
و ما را بجز ادراک زیارت مطلب دیکر نیست و میر ولی بیک داروغه شترخان حامل آن عنایت
نامه نامی کشته روانه شد تا باز کفتن او بنای طی مسافت میشد و چون حامل نامه ببغداد رسید
بکر سوباشی باغوای چندی از متعصبان مذهب با او ملاقات نمود و آن صحیفه دولت را
از و نکرفت و بعضی از جهلا و بد دولتان یکی از رفقای او را بقتل آورده اراده داشتند
که او را نیز از پای در آرند شخصی از آن مردم عبد الرحمن نام عاقبت اندیشی کرده مانع این حرکت شنیع
شد و میر ولی بیک خود را از چنک ان قوم بیمال بیرون انداخته بخدمت اشرف اظهار نمودن بکر
سوباشی و سپاهیان بغداد در مخالفت و قلعه داری بعرض اقدس رسانید امواج بحر غضب
شاهانه در تلاطم آمده فتح و تسخیر ان ولایت و سزا دادن ارباب حیل و انطبقه غدار که در چندین
سال بخود سر برآمده بمیمنت فتنه انکیز و آشوب طلب بوده اند در میان رومی و قزلباش بحیل و تدلیس

زندکانی

زندکانی مینمایند پیش نهاد همت والا کردانیدند و عیسی خان صفوی قورچی باشی را با معتمد
الحضرت زینل بیک بیکدلی شاملو که از رسالت هند آمده مورد تربیت شاهانه بود از درکه
بیشتر فرستادند که اکر بکر سوباشی بدستور کوس مخالفت و قلعه داری زند باتفاق امرای
عظام که ببغداد رفته اند بنک و بند شهر و قلعه را احتیاط نموده خروج و دخول رومیه
را مسدود کردانند و بلوازم اسباب محاصره پردازند سرداران مذکور بذیرای فرمان از انجا
روانه شدند **ذکر فتوحاتی که قبل از وصول موکب اعلا بنیروی اقبال سمت وقوع یافت**
دلایل فتح و علامات ظفر که در بدایت این سفر خیر اثر مبارک میمون روی نمود و بدست در امد
قلعه محمد قلی لک است که از ضحق سیکیان تابع بغداد بود شرح ان بر سبیل اجمال انکه محمد قلی بیک
مذکور از طایفه لک و بظاهر از احشامات قلمرو همایون بود درین ایام جمعی از بد دولتان بر خود جمع
نموده بقطع طرق و غارت اقدام مینمود و از خوف امرای قزلباش در حدود درهاب از اعمال در شک
قلعه قایم کرده بعضی محال تابعه بغداد را هم متصرف شده اظهار دولتخواهی رومیان مینمود
و از جانب پاشایان بغداد مرتبه سنجقی یافت و پیوسته متعرض خلق الله میشد درین سال
محمد قلی مذکور فوت شد و پسر و برادر او در قلعه اقامت داشتند و از نهضت موکب مقدس
خبر یافته کس نزد امرای عظام فرستاده اظهار شاهی سیونی کردند و امرا جهانکیر بیک قوم تایم
سلطان لیانلو را با سواری پانصد نفر از غازیان بدان جا فرستادند که اکر پسر و برادر محمد قلی لک در
قول خود باشند قلعه را متصرف شده ایشان را باستقبال موکب همایون برند و جهانکیر بیک
و غازیان بپای قلعه رسیدند و پسر و برادر محمد قلی مذکور در اول اطاعت حیله و تدلیس نمودند
در هنکام فرصت علی الغفله بهانه انکه بخدمت اشرف میرویم با جمعی از قزلباش متوهم بودند
از قلعه بیرون امده راه کوکویه و شهر زور پیش کرفتند جهانکیر بیک واقف کشته جمعی از غازیان
بتعاقب فرستاده هر کس دست یافتند از پای در آوردند و قریب به نصف هفتاد نفر بقتل
امده بقیة السیف در کمال اضطرار احمال و اثقال ریخته بیرون رفتند و غازیان سالما غانما
عود نموده قلعه بتصرف اولیای قاهره دولت درآمد حقیقت حال بعرض عاکفان سده
جلال رسید چون عبور رایات اقبال از انجا واقع شد قلعه را بجهانکیر بیک مذکور
سپردند **کفتار در محاربه امرای عظام با کروه لیام بغداد و ظفر یافتن بتایید رب العباد**
بتبیین اینمقال انکه در روزی که عیسی خان قورچی باشی و زینل بیک بقلعهٔ بغداد رسید نزول

بودند و بکر سوباشی در قلعه داری در آمده ابواب جنگ و جدال گشوده، روز دیگر صفی قلیخان
و امرای رفیق او که پیشتر آمده بودند مقرر نمودند که از دجله عبور نموده بطرف بغداد کشند دو تل
و در آن سرزمین محل اقامت انداختند که امر شد روضه از جسر بان طرف انقطاع یابد و امرای
عظام یکی و سفینه بدست آورده در برابر روضه مقدسه کاظمین حسب الامر نموده اراده عبور
داشتند که بکر سوباشی و اهل قلعه از عزیمت عبور لشکر اطلاع موازی یکهزار نفر از جوانان
کار آمدنی تیر کرده که حمزه آقای برادر بکر و عمر کدخدای وکیل و حریر آقا که از جمله عظمای ایشان
بودند بدان طرف فرستادند که قزلباش را از عبور مانع آیند هنوز زیاده از یکصد اسب چی و
شصت هفتاد سر اسب نگذشته بودند که سپاه مخالف نمایان شده صف قتال آراستند
امرای عظام از وفور غیرت و مردانگی و نیروی اقبال همایون قبل از آنکه کیفیت و کمیت لشکر اعدا
بر مخالفان معلوم گردد بر صف سپاه ایشان تاخته معرکه رزم گرم کردند و در همان حمله
دلیرانه اول مخالفان شکست یافته راه هزیمت پیش گرفتند و سرداران آن فوج هر سه گرفتار
شدند عمر کدخدا را سهیل بیک سفرچی حسین خان حاکم لرستان گرفته بود گیرنده آن دو کس
دیگر معلوم نشد و اوراق نشد بالجمله غازیان هزیمتیان را تا سر جسر تعاقب نموده با سیصد
نفر دیگر بقتل آوردند و شکست فاحش بانطبقه راه یافت دلاوران سپاه منصور بفتح
و ظفر اختصاص یافتند در این معرکه از صفی قلی و حسین خان و سایر امرا دانکه صاحب رتبه و پایه
هر یک از ایشان بنفسه مباشر حرب گشته هفت نفر را بنیزه رسانیده بنوک سنان از
اسب انداخته بودند و در بدایت حال اولیای دولت را چنین فتحی که کارنامه فتوحات
شجاعان روزگار است روی داد اگر خود برو از آن خرده بین و دوربینان عالم
بیقین بدیده تامل و تعمق نگرند شکست یافتن یکهزار نفر از شصت هفتاد نفر سپاه بی سامان
و یراق که مستعد جنگ نبود اند جز عنایت الهی و نیروی اقبال همایون شاهی نخواهند
دید بجملا شرح این فتح مبین بعرض اقدس رسیده امرای نامدار مورد تحسین و آفرین گشتند
و از این دستبرد دلیرانه مجدداً دلیری و دلاوری جنود قزلباش در میان گروه بعاقب شیوع
یافته سر بقلعه فرو بردند اما بنوعی از باده پندار مغرور و سرمست و بی‌شعور بودند که از این گونه
وقایع که در نظر دوربینان مرآت دانش حزید بینایی و آگاه دلان از دریاد آگاهی تواند بود اصلا
از خواب غفلت بیدار نشده باستحکام بروج و باره می پرداختند و خود را آماده فنای مطلق

ساختند

ساختند از سوانح آنکه جمعی از سوداگران و ارباب تجارت از طرف حلب بجانب عراق عرب می آمده
اند چون بحوالی دار السلام رسیدند بکر سوباشی از آمدن ایشان اطلاع یافته بطمع مال
فوجی از جنود بغداد را باستقبال قافله فرستاد که ایشان را با اسباب و اموال زودتر بقلعه
رسانند که مبادا بدست قزلباش درآیند و آن گروه قافله را دریافته رقم تملک بر کل
بضاعت آن تجارکان کشیدند اهل قافله سرگشته و حیران دست از مال و جان شسته
چشم بر لطیفه غیبی داشتند که صورتی روی نماید که اگر مال برود جان امان یابند بصد
اندوه گرفتار آن گروه بودند چون بحدود دار السلام رسیدند از آمدن سپاه قزلباش
بان دیار اطلاع پوشیده پنهان قاصدی نزد سردار لشکر فرستادند که اگر ورود لشکر قزلباش
صورت وقوع داشته باشد گرفتاری تجارکی قافله بسردار لشکر عرض نماید و چون قاصد
رسید امرای عظام که از دجله عبور نموده بود فوجی از غازیان باستقبال آن گروه فرستادند
و ایشان را در صحرای دریافته شکاری وار در میان گرفتند و تمامت اهل عدوان طعمه
شمشیر غازیان گردیدند و ما یعرف ایشان نصیب غازیان شد و اهل قافله از آن بلیه نجات
یافتند و بمحامل الطاف ربانی و شکر مواهب یزدانی قیام نمودند و در حینی که ساحت دار
السلام مضرب خیام خسرو گردون احتشام گردید همگی مردم قافله سالماً غانماً بار دوی
گردون شکوه آمده در ضمان امان پروردگار جهان و سایه معدلت نوشیروان زمان
آسوده حال گشتند ذکر تسخیر قلعه بغداد و شرح حالاتی که در آنجا واقع شد
چون اراده ازلی تعلق گرفته بود مملکت عراق عرب را که از تسلط خودسران اوباش از
استقامت افتاده محل فتن و فتور گشته بود بزیور معدلت و انصاف آراسته مهبط
امن و امان گرداند اسباب آن بدستیاری کارکنان قضا و کارفرمایان قدر سرانجام یافت
و از آنجا که نکته ایست بس دقیق که چون جور و تعدی بکر سوباشی و اتباع او در آن ملک
از حد اعتدال تجاوز نموده بود از درگاه منتقم جبار مکافات ظلمه و استخلاص عجزه و ملهوفان
از جور و تعدی اهل طغیان و عدوان بمنسوبان حضرت اعلا حواله شده و اگر بکر سوباشی
بوعده وفا نموده اطاعت و انقیاد بظهور می‌آورد بالضروره از در رستی بیمانی باز آن ملک
را با او میبایست گذاشت همانا حضرت مقلب القلوب حاکمست بالغم دلهای آن طایفه را
که زنگار گرفته ظلم و عدوان بود و شایستگی آن نداشت که بصیقل حسن عهد و پیمان انجلا

بپذیرد بجانب خلاف مایل ساخت که با کمال امداد و نهایت و مواسا و چندین تلطف و تفقد که
از جانب اشرف نسبت بدیشان بظهور پیوست در سلک مخالفت راسخ بوده از ان عدول
ننمودند تا مکافات عمل رسید بایشان لیجه رسید القصه موکب ظفر قرین همایون بعد از
فرستادن قورچی باشی و زینل بیک از راه ذهاب در تاریخ بحوالی قلعه محمد لک متوجه شده
در غره شهر ربیع الاول بظاهر بغداد رسیده در حوالی مزار ابوحنیفه نزول نموده شادروان
عظمت و اقبال افراختند و رفع حجت یکمرتبه دیگر کس نزد بکر سوباشی و عظمای قلعه فرستاده
باطاعت و انقیاد و ابقای وعده دلالت فرموده تا سه روز مهلت دادند که در کار خود فکری
بصواب اندیشیده طریق امن و سلامت اختیار نمایند و اگر از سه روز گذشته آثار انقیاد به
ظهور نرسانند آماده جنگ و جدال بوده بعد از انکه بتوفیق حضرت ذوالجلال قلعه بقهر و غلبه
مفتوح گردد توقع امن و امان نداشته باشند اگرچه بعاقبت سر بچنبر اطاعت در نیاورده
شروع در توپ انداختن کردند و فرستاده همایون را راه نداده تهدید قتل دادند بعد
از سه روز عساکر نصرت شعار بمحاصره قلعه مامور گشته بر دور حصار استوار محیط
گردیدند و بلوازم اسباب قلعه گشائی مشغول شدند در خلال اینحال بسامع جلال رسید
که حسن پاشا حاکم موصل باستعانت بکر سوباشی و حافظ احمد پاشا با موازی پانصد نفر از
ابطال رجال بکومک قلعه بغداد می آید و ذخیره وافر همراه دارد که بقلعه رساند فوجی
از افواج قاهره و تفنگچیان رکاب اشرف جسر کردی معتمد الخاقانی زمان بیک ناظر بیوتات بر سر
ایشان تعیین و مبارزان قلعه گشا از همه طرف مورچلها و سیبها ترتیب داده در تضییق
محصوران سعی موفور و کوشش غیر محصور بظهور می آوردند بتخصیص جانب غربی شهر طرف
نارین قلعه که درویش محمد ولد بکر سوباشی محافظت مینمود و بحسن اهتمام قورچی باشی
و قورچیان عظام مفوض گردیده بود سیبها پیش آورده در اندک روزی بپای بروج
رسانیده شروع در حفر ریش بار کردند و در عرض بیست روز کار بر محصوران تنگ شد که جمعی
از حارسان نارین قلعه بتخصیص درویش محمد منکور چار میخ استیمان نیافته فریاد الامان
بر کشیدند و در شب بیست و یکم فوجی از قورچیان عظام حسب الامر نموده قورچی باشی از طرف
نارین قلعه هجوم نموده از دریچه که از جانب سیبه قورچی باشی بود دلیرانه بالا رفته بالاخره
قورچی باشی داخل شد و در نارین قلعه کرنا کشیده صدای فتح و غلغله الظفر در افتاد و

دلیران قلعه کبیر از نارین قلعه روی بشهر آوردند بکر سوباشی و عظمای قوم که در شهر اقامت
داشتند از صدای رعدآوای کرنا و لوله و آشوب مبادران قلعه گشا خبردار گشته اند که
از خواب غفلت بیدار شدند و چون نارین قلعه جنود قزلباش داخل شهر شده بودند ترک
سعی بیفایده و دستبرد کرده درویش محمد منکور و یک یک از اقایان و عظمای قوم در کمال
خجالت و ندامت نزد قورچی باشی از خوف جان در سایه مروت شاهانه پناه جستند
القصه در روز یکشنبه شهر ربیع الاول قلعه گردون اساس دارالسلام که چندین سال
که از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته که همت هیچ یک از پادشاهان سلسله
صفویه بر کندن آن حصن حصین نرسیده بود بقوت قاهره یزدانی و یمن دولت و اقبال
حضرت اعلی خاقانی مسخر اولیای دولت روزافزون گردیده متصرف درآمد امیدواری بکرم
بلا اشتباهی حضرت باری عز اسمه انست که تا انقضای زمان مهدی دید اقتدار منسوبان این
دودمان باقی و پای دار ماند دست تطاول و تعدی ارباب خلاف بر دامن خاک بیزش
نرساد و حضرت واهب العطایا ذات اقدس همایون را بمقتضای نیت درست و حسن اعتقاد
تا ظهور قایم آل محمد صلی الله علیه و آله توفیق خدمت روضات مطهرات ان ارض مقدس معلا
کرامت کناد القصه بعد از فتح قلعه درویش محمد ولد بکر سوباشی و عبدالرحمن حلبی و چند نفری
که از روی اخلاص پیش آمده از بحر غضب قیامت لهب بساحل نجات افتاده مورد بخشایش و
الطاف شاهانه گشتند از حال دیگران تجسس نموده هر کدام شیعه مذهب بودند با انکه
خلاف و عناد بظهور آورده با جنود قاهره بجنگ و جدال اقدام مینمودند و جهت برایشان علم
شده بجهات مختلفه مستحق انواع عقوبت شده بودند بیمن تشیع و ولای اهل بیت طیبین
و طاهرین بجان و مال امان یافته بقیه ظلمه و اهل عدوان بجزای اعمال ناصواب رسیدند
و سایر مجرم در سایه معدلت آرام گرفته ساحت دارالسلام مهبط امن و امان گردید گرسنگان
شهر که بر خوشه پروین نظر دوخته بجز قرص مهر و ماه نشانی از نان نیافتند بالجمله از بلیه
جوع و قحط غلا دهای چندین هزار نفس از نسا و صبیان و درویشان و محتاجان
بینوا جوع گویان روی بعسکر همایون آورده اهل اردو تفقد حال ایشان مینمودند و
از پرتو ورود موکب اعلا و نزول اردوی معلا وسعتی که در معاش سکنه آن ملک پدید
آمده عسرت و تنگی به بیسی و فراخی تبدیل یافت راقم این حروف جز و اعظم حکمت بالغه یزدانی

در ارتکاب این سفر که در حین تفال بسم الله الرحمن الرحیم بفال برآمد خلاصی خلق آن دیار از بلیه
قحط و غلا بود که بیمنت ورود رایات منصوره وقوع یافت در روز جمعه بیست و هشتم
ماه مذکور در مسجد جامع قدیم که در زمان مستنصر خلیفه عباسی تعمیر یافته بود و اسم او در کتابه
درگاه مرقوم و منقوش است خطبه دوازده امام علیهم السلام بنام نامی فرخنده فرجام همایون
خوانده شد و قرار مناسبی که چندین سال از میمنت عاری و عاطل بود بعد از حمد الهی و درود
رسالت پناهی بذکر مناقب ائمه اثنا عشر صلوات الله الملک الاکبر زیب و آرایش یافت ایالت آن
ولایت به صفی قلی خان که حاکم حلات و امیر الامرای آن سرحد بود تفویض یافت و علاوه الکاء سابق گردید
و یک ماه بجهت نظم و نسق مهمات توقف واقع شد همواره بسعادت زیارت مراقد عتبه که
کاظمین فایز گشته خدمه و مستحقین سکنه و مجاورین آن روضه خلد آیین را بصلات و صدقات
نوازش فرمودند و بفرشهای ملون و صندوق پوشهای عزیز زینت افزودند بعد از انجام مهام
ضروریه بغداد روی توجه بخاک پاک نجف اشرف آورده در یک منزلی آستان ملایک آشیان
سلطان سریر ولایت شاهنشاه کشور خلافت امام المشارق و المغارب اسد الله الغالب
امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام با جهان جهان و عالم عالم اخلاص پیاده قدم در راه نهاده
در کمال شوق و وفور ذوق طی مسافت نموده بشرف خاکبوسی آن عتبه علیه مشرف گشتند
تا ده روز در آن سدره سینه بمراسم دعا و زیارت اقدام نموده بخدمت جاروب کشی آن روضه
بهشت آسا مشغولی داشتند و بنظم و نسق آن سرکار فیض آثار قیام نموده نهری که پادشاه
غفران پناه جد اعلا همایون ابو البقا شاه اسمعیل نور الله مرقده حفر نموده و آب بخطه نجف
برده بودند و بتصاریف زمان و استیلای مخالفان انباشته گشته بود احیا فرموده کل
عساکر ظفر نشان بدان خدمت مامور شدند و از تا مجد کوفه که بر روی زمین جریان
یافت جاری ساختند و زبان حال دولتخواهان سلسله علیه بدین مقال گویا بود که
بیت دشمن آتش پرست باد پیمانا بگو: خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجو: و چون زمین
کوفه تا ارض مقدس نجف بهمین ارتفاع کلی دارد و مرکوز خاطر انور آنست که انشاء الله تعالی آن
کوفه بطریق قنات چاهها حفر نموده آب را از روضه مقدس گذرانیده بدریای نجف سر دهند
و در آن خطه شریف برکهها و پای آبها بجهت برداشتن ترتیب دهند که بزیر پایه رفته
آب بردارند و من بعد سکنه و مجاورین آنجا که بآب تلخ و شور چاه قناعت میکردند از تلخکامی

خلاصی

خلاصی یابند و رجا واثق است که از درگاه حضرت واهب العطایا توفیق این خدمت یافته
نتیجه مکنون خاطر فیاض و مثمر سعادت دارین است باحسن وجهی بظهور پیوندد و در
ازای این امر شگرف مدلول آیه کریمه وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا از دست ساقی کوثر شیرین کام
بهره ور گردند القصه در مدت ده روز اقامت نجف اشرف نوروز در نهایت خضوع و رعایت
خشوع جبهه اخلاص بدان خاک پاک سوده جمیع خدمه و مجاورین روضه مقدس و کل
سکنه و مستحقین و عورات و ضعفای خطه نجف علی قدر مراتبهم بادرارات و نذور و
تصدقات نوازش فرمودند و از آنجا احرام حریم ارض مقدس کربلا و سایر مطهر حضرت شاه
شهدا ثالث ائمه اثنا عشر خامس آل عبا بسته متوجه طواف آن روضه ملایک مطاف شدند
چون سال بآخر رسیده بعضی از وقایع که درین یورش اعلا اتفاق افتاده تحریر یافته
بود بعد از تسوید این وقایع باقی احوال این سفر میمنت اثر در طی قضایا سال دیگر رقم
قلم سوانح نگار می گردد ذکر آمدن لشکر موصل بکومک اهل بغداد و رفتن فوجی از افواج
قاهره بر سر آن طایفه و استیصال ایشان به تقویت یزدانی
در فوق تحریر پیوست که حسن پاشا حاکم موصل با سواری پانصد نفر پیاده و سواران ذخیره
بسیار بکمک و معاونت اهل بغداد می آمد فوجی از جنود اقبال تسخیر کردکی نعمان بیک
ناظر بر سر آن جماعت معین شده بود و حسن پاشا چند مرحله طی نموده بود در اثنای طریق
از ورود موکب همایون مقدس معلی بها آمدن جنود قزلباش بر سر خبر یافت چون ادبار
بان طایفه روی آورده بود و رشته حیات اکثر القوم بتیغ انقطاع یافته بود تدبیر بازگشتن
که در آن وقت چاره کار منحصر در آن بود بخاطر نیاورده از عجب و غروری که داشتند کهنه
رباطی که در آن راه بود مامن تصور نموده بآن حصار را استوار در آمدند و کس بموصل فرستاده
از عشایر اکراد و قبایل تابعه موصل کومک طلب نموده از این طرف سپاه ظفر پناه بپای حصار
رسیده آن بخت برگشتگان تیره روزگار را مانند کرکس در میان گرفتند زمان بیک ناظر که سرکرده
غازیان ظفر شعار بود کسی معتمد نزد حسن پاشا و عظمای آن طایفه فرستاده ایشان را به
ترک مخالفت و حصار داری و ادراک ملازمت درگاه شاهی دلالت نموده از وخامت عاقبت
جنگ و جدال نمود حسن پاشا و آن گروه بی عاقبت و صلاح اندیشی را یکسو نهاده جنگ و
جدال اختیار نمود چند روزی حصارداری و صیانت احوال خود کرده منتظر ورود مدد و

کومک موصل بودند و از ینطرف جنود قاهره در تضییق محصوران کوشیده بین الجانبین تیر و تیر و تفنگ آمد شد میشود تا آنکه خبر فتح و تسخیر قلعه دار السلام بر آن گروه بی سرانجام رسیده از رسیدن مدد و کومک نیز انتظار میبردند مایوس شدند و حسن پاشا بیچاره گشته زیاده از آن قوت و تاب حصار داری نیافته عاقبت مغلوب جنود قزلباش گشته غازیان بر حصار مستولی شدند و پاشا و اکثر سپاهیان که بدست در آمدند عرضه تیغ فنا کشتند و مایوجد ایشان با ذخیره که به قلعه آورده بودند غنیمت سپاه ظفر پناه گردید و در زمان یک در رفقا مظفر و منصور باردوی کیهان پوی بازگشته سعادت بساط بوس دریافتند و خدمت ایشان مستحسن افتاد

ذکر فرستادن قرچغای خان سپهسالار ایران به تسخیر موصل و کرکوک و توابع و سوانح سفر خراسان و تقدیر...

بعد از فتح و تسخیر قلعه بغداد و قتل حسن پاشا و رفقا اختلال عظیم بحال مردم موصل و کرکوک و شهرزور راه یافته از خوف و بیم سپاه قزلباش تفرق و پراکندگی بحال ایشان افتاده اکثر سپاهیان عافیت طلب سلامت چو سر خود گرفته بهر طرف رفتن آغاز نهادند و رعایا به جاده تعلق و اضطراب روزی میکذرانیدند حضرت اعلی شاه ظل اللهی بحفظ و صیانت احوال عجزه و زیردستان قرچغای خان سپهسالار ایران را با فوجی از افواج قاهره و طبقات لشکر فیروزی اثر از امرا و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و غیر ذلک به تسخیر موصل و آن ولایت فرستادند خان احمد اردلان که بالکای کرکوک و شهرزور که با الکاء اردلان اقرب بود ارسال داشتند و سپاهیان قلعه تاب توقف نیاورده بطرف دیاربکر شتافتند و قلعه متصرف خان احمد و عشایر اردلان در آمد و رعایا را استمالت کرده آنجا بضبط الکا و صیانت و نگهداشتن رعایا قیام نمودند اما گروهی از بی عاقبتان تبه روزگار به بسیاری ذخیره و یراق قلعه داری فریب خورده در قلعه موصل توقف نمودند و بلوازم اسباب قلعه داری پرداختند با عساکر ظفر شعار که بآنجا در رفته بودند جنگ و جدال آغاز نمودند جناب سپهسالاری قاسم سلطان ایمانلوی افشار را با فوجی از افواج قاهره بمحاصره قلعه موصل مامور کرده خود با بقیة السیف تا حدود دیاربکر رفته ساحت آن ولایت را بجاروب نهب و غارت رفته با غنایم موفور بازگشته بر سر قلعه آمده محصوران که در تنگنای محاصره بودند عجز و اضطرار خود دریافته از مخالفت و اراده قلعه داری پشیمان بودند و از ینطرف غازیان قزلباش سپه از پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند و قلعه مشرف بر فتح شده بود که سپهسالار رسیده جنود اقبال بیشتر از پیشتر در

تسخیر

تسخیر سعی کشته از اطراف و جوانب هجوم کردند محصوران فریاد الامان برآورده اظهار ایلی و انقیاد کردند در آن وقت حکم ایشان پاس داشت کردند تا غازیان بظهور غلبه بر قلعه مستولی کشته جمعی که بجنگ پیش آمده بودند بتیغ قهر کذرانیدند بعضی از ابطال رجال که در اجل ایشان تاخیری بود بجان امان یافتند و اموال و اسباب ایشان غنیمت غازیان شود و قرچغای خان سپهسالار مظفر و منصور از آنجا با دمور نموده در حینی که حضرت اعلی خاقانی ظل اللهی کره بعد اخری بمقصد زیادت و نقه مبارک دجیده دریافتن فرخنده مطلب متوجه نجف اشرف و کربلای معلی بودند بسعادت بساط بوسی فایز کشته با گروهی از جنود مسعود که بدان خدمت مامور گشته سعادت زیادت دریافته بودند در رکاب ظفر انتساب همیون بدانصوب شتافته بان مقصود اعلا فایز گشته و قاسم سلطان ایمانلو برتبه سربلندی خانی سرافرازی یافت و ایالت موصل باو اختصاص یافت و یوزباشیان عظام و قورچیان ظفر فرجام افشار عموماً بکومک و معاونت او مامور گشته در آن صوب شدند و قاسم سلطان و ولد یعیب خان استاجلو برتبه امارت و لقب سلطانی سرافراز کشته الکا حوار و متعلقات آن بد و تفویض یافت

ذکر رفتن امیر گونه خان حسب الفرمان قضا جریان بر سر قلعه اخسقه و تفویض ایالت آن ولایت به تسلیم خان شمس الدین لو

درین سال امیر گونه خان قاجار بیگلربیگی چخور سعد به تسخیر اخسقه مامور گشته با فوجی از امرا و عساکر فیروزی نشان بدانصوب شتافت در وقایع نخستین سابقه مرقوم کلک بیان گردیده که اخسقه از اعمال گرجستان متوسط از گرجیان ثلاثه که در حین مصالحه شاه جنت مکان علیین آشیان با دشاه مرحوم سلطان سلیمان خواندگار روم باینطرف تعلق گرفته داخل سنور قزلباشی بود و الی الان متابعت و خراج گذاری این دودمان اقدس مینمودند بعد از سنوح واقعه شاه جنت مکان بنوعی که در قضایای آن ایام رقم تسطیر یافته متصرف رومیه در آمده بود بکدو مرتبه که میانه حضرت اعلی خاقانی و سلاطین روم صلح کوته واقع شده در دادن ولایت مضایقه نموده در کشاکش جانبین بود درین سال که تسخیر ملک بغداد اتفاق افتاد حکم معلا بنفاذ پیوست که امیر گونه خان با بعضی امرا و عساکر بدان صوب نهضت نموده قلعه اخسقه و توابع را بتصرف در آورند و خان مذکور حسب الفرموده لشکر بدانصوب کشید میان افواج قاهره و رومیان و گرجیان مکرر محاربات بوضوح

بپیوست وفتح وظفر قرین حال منتسبان دولت گشته بحسن افولج سعی وتدابیر خان شجاعت شعار
قلعه اخسقه که معظم قلاع صتی ودرین عهد حاکم نشین حکام رومیه بود متصرف اولیای دولت
قاهره درآمد واز درگاه معلی ایالت آن ولایت بسلیم خان شمس الدینلو که حاکم کودی بود تفویض
یافت وامیرگونه خان وحاکم ظفرنشان قلعه را باو سپرده بیک بقرعزخود شتافتند وسلیم
خان باموازی یکهزار نفر از تفنگچیان رکاب اشرف که بمحافظت قلعه وبمعاونت او مامور
بودند وغایبان شمس الدینلو ببقشوق واو داخل شده بضبط وربط قلعه مذکور وسایر قلاع
انجا ونظم ونسق الکای نیام واقدام دارند متوفیات که درین سال عالم فانی را ببدرود کردند
ودر مضاجع خاک غنودند یکی شیخ لطف الله عرب که از افاضل وفقهای عصر بود وشمه از احوال
او در صحیفه اول این دفتر در طی احوال علما ومشایخ زمان شاه جنت مکان رقم زده کلک بیان
گشته در اوایل این سال قبل از سفر دار السلام بغداد که هنوز رایات جلال در فرهر کوه بود
در اصفهان بیمار گشته بعالم بقا خرامید بتعمیر مسجدی که در مقابل دولتخانه مبارکه که
نقش جهان احداث کرده همت والا است باو مفوض بود درحین تحریر تاریخ وفاتش چنین
بخاطر رسید تاریخ شیخ لطف الله رفت از دار دهر: رخت بربست از جهان بیمدار:
عزم عقبی کرد از دنیاء دون: شد حیاتش مامن دار القرار: سال تاریخش همی جستم ز عقل:
گفت بامن نکته دان بی کار: چون ندو لام از نام او ساقط کنی: سال تاریخ وفاتش زان
شمار: شیخ جعفر پسر بزرگترش بسیار صاحب کمال ومستودع مصداق الولد سر ابیه بلکه
در مراتب از پدرش در پیش است تا باز ماندگانش بامضای وظایف وادرارات مقرر گشته
منظور انظار شاهانه اند دیگری محراب خان که حاکم مرو شاهجان بود در اوایل این سال او را در
مرو بیماری عارض گشته دست اطبا از معالجه ومداوا عاجز آمده داعی حق را لبیک اجابت گفت
نعش او را بمشهد مقدس معلا برده در روضه رضیه رضویه مدفون ساختند مشار الیه در اوان
جوانی واول جلوس همایون شاه ظل الهی از قوابع نوراق آمده در سلک ملازمان درگاه انتظام
یافته ودر اول حال منصب دواتداری باو تعلق گرفته وبحسن خدمت وآداب دانی از زمره
مقربان بساط عزت گشت ودر ایام تسلط اوزبکیه چون آثار کاردانی وجلادت ومردانگی
از صورت حال او ظاهر ونمایان بود منصب دواتداری ببرادرش لطیف خان بیک تفویض

یافته او برتبه امارت ترقی کرده وایالت ولایت طبس گیلکی باو تعلق گرفت وچند سال
آن سرحد را از شر اشرار اوزبکیه نیکو محافظت نموده در میان مخالفان اوزبکیه بلند آوازه
شد وبعد از رفع تسلط اوزبکیه هم چند سال بایالت ولایتی از ولایات خراسان معزز
وممتاز میگردید ودر حینی که حاکم مشهد مقدس معلا بود وبکتش خان استاجلو حاکم
مرو فوت شد محراب خان بایالت مرو سرافراز شد در ایام حکومت مرو میانه او وجنود
اوزبکیه محاربات عظیم بوقوع پیوست در آن سرحد کارنامها ازو بظهور پیوست و
تاحین حیات منظور نظر وملحوظ خاطر مرحمت گستر همایون بود وبعد از فوت او ایالت
مرو شاهجان بعاشور خان چگنی تفویض یافت دیگر خواجه علی اکبر اصفهانی در مازندران
بهشت نشان بیمار شده در ییلاق کلاره دشت که بیماری در میان اهل اردو شیوع
یافت اوراق دفتر حیاتش در نوردیده بدروحانیان دفترخانه ملکوت اتصال یافت وی
از مشایخ موشع اند آن مادبین اصفهان است که خود را از اخفاد عارف ربانی شیخ ذوالنون
مصری میشمارد مرد صادق القول سلیم النفس متدین بود ودر اول حال بنابر ظهور راستی
ودرستی قلم ضابط نویس دفترخانه همایون شد بعد از فوت واقا ابوالفتح اصفهانی
که مستوفی خاصه بود خواجه مذکور بدان منصب سرافرازی یافت چند سال الحسب الاستقلال
بدان مهم پرداخته همواره منظور نظر عاطفت بود مهم مذکور را آقا حسین نامی از اهل
اصفهان که محرران دفتر بود رجوع شد او نیز در همان چند روز سررشته حیاتش
بمقراض اجل منقطع گردید ودر سر کوچه خاک منزل گزید منصب استیفا به میرزا باقی
که صاحب توجیه دیوان اعلی بود متفوض گشت دیگر عفت قباب خان آغا خانم که رضیه
مرادبیک بابندر کمان که زوجه مرحوم علیقلی خان شاملو نواده دورمیش خان بود
ودر اوان کودکی حضرت اعلی که علیقلی خان را بدار السلطنه هرات رفته بلله گی واتالیقی
آنحضرت سرافراز بود عفت قباب مشار الیه از آن تاریخ الی یومنا هذا متکفل خدمات
نوباوه بوستان سلطنت بوده از سایر پرستاران حرم عزت بدوام خدمت ممتاز
ومرتبه بلند نه کی بعضی مادری سرافراز وکدبانوی حرم محترم ومحل وثوق واعتماد
خاص بود درین سال هنگام بیرون آمدن از قشلاق مازندران رخت اقامت برمرحله
فنا بسته سفر آخرت اختیار نمود حضرت اعلی بدوام خدمت آن نعش او را بکربلای

معلا انتقال فرموده دران ارض مقدس مدفون گردید دیگر میر ابو المعالی نظر و دیگر غلامان مجلس
نویس همایون و در وقت توجه نجف اشرف در رکاب ظفر انتساب همایون بود بعلت دنبیله
بی آنکه بیماری داشته باشد آخر روز وقت کوچ بحمام رفته بعد از استحمام بیهوش شده در
اندک لحظه استراحت اختیار نمود ملازمان اسباب کوچ سرانجام داده وقت سواری خواستند
که او را بیدار کنند سفر آخرت اختیار نموده ملازمان بظن سکته فصد کردند چند قطره خون
بیش نیامد نعش او را بکربلای معلا رسانیدند در محلی که در همان چند روز جهت خود بدست
داده بود مدفون ساختند حضرت اعلی از فوت چنان چاکری قدیم الخدمت صادق العقیده
متاسف گشته نظر بدوام خدمت انسلسله نموده مهم او را به میر محمد رضا پسر بزرگترین او که
باستعداد قابلیت کسبی از پدر در پیش بود تفویض نمودند وی از سلسله سادات مرزه
رود منتظر بود که خود را از اولاد احفاد زبدة السالکین سید جمال الدین اصفهانی می دانند
و سید جمال الدین از خدمة مقبول الخدمة سلطان اولیا و برهان الاتقیا شیخ صفی الدین
الحق قدس سره بود و از زمره مریدان عبر سید الخلاص و نیکو خدمتی ممتاز و انحضرت
را نظر توجه تمام بسید جمال الدین مذکور بود چنانچه در هنگام رحلت بنابر وصیت شیخ
بشرایط غسل و تدفین انحضرت اقدام نموده والحق مشار الیه نیز سید سلیم النفس
متواضع نیکو اخلاص و از عهد صبی الی یومنا هذا از ملازمت اشرف نشو و نما یافته بسبب
جمیله و حقوق خدمات مرضیه از مراتب پدران برتری یافته از جمله محرمان و مقربان سرآمد
سلطنت بود دیگر جمعی دیگر از ملازمان رکاب سعادت انتساب که در سفر خیر اثر عراق عرب
همراه بودند رحلت نمودند دیگر شیخ جمال الدین کاشی از فضلای دهر و مشعبیان
دوره کار بود و در سال گذشته امر مسجد پیشنمازی مبارکه جامع عباسی اصفهان باو تفویض
یافته بود درین سفر خیر اثر ملازم رکاب معلا بود و بعد از فتح بغداد در مسجد مرقد معلی
کاظمین و مسجد جامع بغداد و نجف اشرف خطبه اثنا عشر بنام نامی همایون او خواند در
کربلای معلا بیماری یافته در همانجا برحمت ایزدی پیوست و سعادت تدفینت ان ارض
مقدس یافت دیگر حکیم نور الدین علی طهرانی مشهور بحکیم صیرفی بقصد زیارت عتبات
عالیات رفیق موکب همایون بود و او نیز در کربلای بیمار شده بسعادت ان ارض مقدس
فایز گردید دیگر میرزا عنایت الله اصفهانی نواده خواجه نعمت الله باکری که سالها

وزیر بود و درین سال وزیر دار العباده یزد گشته درین سفر خیر اثر همراه بود در
بغداد بعد از مراجعت کربلا و نجف مریض گشته بعالم عقبی شتافت نعش او را بکربلا برده
در حایر مقدس مدفون گشت اکنون وقت انست که اشهب عنبرین نام قلم در مضمار وقایع
سال توشقان ئیل و در اسمی تتمه احوال خیر مال یورش بغداد نگاشته کلک سوانح نگار گردد

وقایع سنه مبارکه پیچی ئیل ترکی مطابق ثلاث و ثلاثین و الف که سال هشتم قرن دویم
جلوس عباسی است

باز لشکر طلیعه بهار معرکه آرای عرصه روزگار گشته در روز چهار
شنبه سلخ ماه جمادی الثانی دو ساعت و چهل و هشت دقیقه از روز گذشته نیر اعظم
فیض بخش عالم مربی شایع جهر کان زبده عساکر اختیجان قدم بر بساط جهان آرای نهاده
گلشن سرای چمن را از فر قدوم همایون نزهت و تازگی بخشیدند و عروسان چمن که از دم
سردی و افسردگی یافته در حجله نقاب مختفی بودند با هزاران نغمه سرایی جلوه نمایی آغاز
نهادند از کیفیت بهار و سرسبزی کوه و دشت لاله مرازار پیاله کشت نظم گشت
جهان رشک سپهر برین ؛ گلچین آرای و چمن دلنشین ؛ سرو بخوبی علم افراشته ؛
جان و جهان تازه و تر ساخته ؛ لاله رخان چنیچری ؛ چهره فروزان زمی بیغمی ؛ شهریار
جوان بخت کامکار در ارض مقدس کربلاء معلا نوروز جهان افروز را یافته ببادگی
و فرخندگی در روضه مطهر منور حضرت سید الشهدا خامس آل عبا بشرف زیارت و
طواف ان نوباوه بوستان اصطفا و ارتضا قرة العین بتول عذرا و مرقد منور مطهر و لب
تشنگان کرب و بلا مشرف گشته گلشن اخلاص و حسن اعتقاد خود را بزلال کوثر مثال م
دریافت سعادت زیارت ان تشنه لبان وادی شهادت خضرت و طراوت جاوید افزود
و ضروریات مشاهد مقدسه را از صندوقها و پوشهای زربفت و دیبا و فرشهای ملون زرتار
و غیر ذلک سرانجام فرموده جمیع خدمه روضات مقدسه و صلحا و انقبایل کافه سکنه
ان خطه طیبه ذکور و اناس بانعامات و تصدقات مسرور و شادکام گردانیدند و از
غلوی شوق و حسن اعتقاد و ارزوی خاکبوسی ارض مقدس نجف اشرف یکمرتبه دیگر از
کربلای معلی بقصد زیارت روضه متبرکه شاه سوار عرصه امامت و خلافت بدان سده
سدره مرتبه توجه نموده کرت بعد اولی بدان سعادت عظمی فایض گشته بکربلا عود نمودند
و از زمره صوفی زادگان صادق الاخلاص ساروسلطان بیگلی برادر مقرب الخاقان م

زینل بیک توشمال باشی بنا وفور کاردانی ورعیت پروری شایسته امور تولیت وحکومت
روضات مقدسات ائمه کرام علیه السلام یافته تولیت استانهای متبرکه وحکومت بلده شریفه
را باو تفویض فرموده موازی پانصد کس از طوایف عقیدت گزین قزلباش قورچی نجف کرده
وقورچی باشی گری قورچیان مذکور را باو ارزانی داشتند وتمامی داد وستد وضبط وربط
ونظام ونسق زراعات سرکارات مذکوره برای صایب او منوط ومربوط گردانیدند وبعد ان
فراق خاطر از امور ضروریه ابجاغنان عزیمت بصوب دار السلام معطوف داشت ودیگر باره
بسعادت زیارت مرقد متبرکه کاظمین علیه التحیه والثنا استسعاد یافته صندوق پوشهای
زرتاری وفرشهای زیبا سرانجام دادند چون ماه جمادی الثانی از عشر ثانی گذشته ماه مبارک
رجب که ایام وقفه روضه مقدس حضرت سید الشهدا ابا عبد الله الحسین نزدیک رسیده
بود واحادیث صحیحه در باب زیارت ایام وقفه رجبیه مشهد معطر ومرقد منور انحضرت و
مثوبات عظیمه که بران مترتب است از حضرات عالیات ائمه علیهم السلام وارد وست حضرت
اعلا بعد از اطلاع بر شرافت ان ایام ادراک این سعادت عظمی ودریافت این عطیه کبری
از صفای طویت وخلوص اعتقاد غنیمت دانسته اردوی اعظم را در بغداد گذاشته
باسعد وری از ملتزمان رکاب اقدس وهر کس ذوق ادراک منزلت علیا داشت جریده
وسبای العود ثم ما العود گویان در راه صدق پویان بدان اماکن مشرفه بازگشته بتوفیق
زیارت ایام ولیالی متبرکه وقفه مذکوره موفق گردیدند وبعد از حصول این مقصد اقصی ووصول
بدین مطلب علیا بصوب دار السلام عود نموده چند روز به امور ضروریه به بغداد پرداختند
وبنای کوچ در داده روی توجه بصوب خطه رهین رای کربن الجمهور بسامره لشها رد آرد
آوردند ودر کمال مسکنت ونیاز بسعادت زیارت استانه رفیعه عسکرین ومقام حضرت
صاحب الزمان وخلیفه الرحمن قایم آل محمد صلی الله علیه وآله که بلا شبهه وریبه مهبط فیض
رحمت یزدان ومحل اجابت واستجابت دعای نیازمندان ومستمندان است فایز گردیده
کل سکنه آن مکان متبرکه را از مذکر ومونث حتی اطفال وکودکان شیرخواره بشمار در آورده هر
یک را نصیبی وقسمتی دادند از غرایب حالات در انشب از عورات حامله عورتی بوضع حمل نموده
وصباح پدرش آمده دعوی نصیب وقسمت کرد بدستور کودکان وضع حصه ونصیب او را گرفت
واز ابجاغنان فیروزی عیان بصوب طاق عنان انعطاف داده چند روز در طاق بستان

رحل اقامت انداخته بستان سرا کر ظفر نشان پرداختند وغازیان رخصت انصراف بمساکن
دادند وموکب نصرت نشان بجانب دار السلطنه اصفهان در حرکت آمد بتاریخ دوشنبه
نوزدهم شهر رمضان در مقر سلطنت ومستقر خلافت نزول اجلال فرمودند ووقایع متنوعه
وسوانح ایام اقامت اصفهان فرستادن آقا محمد مستوفی غلامان است برسم رسالت
بجانب هندوستان چون فیما بین حضرت اعلا شاهی ظل الهی وحضرت پادشاه والا
جاه شاه سلیم زمان فرمانفرمای ممالک اساس محبت ودوستی وطریقه اخوت ویکدلی بنابر
رابطه قدیم که میان دو خانواده رفیعه مسلوک بوده بتازگی استحکام پذیرفته از طرفین
حقایق حالات وسوانح امور دولت بیکدیگر انها واعلام مینمودند درینسال که فتح دار السلام
بوقوع پیوست لازم بود که حقیقت انرا بانحضرت اعلام شود لهذا مکتوب محبت طراز محتوی
بر اشتمال مراسم الفت وبرادری واستقرار مراسم صداقت ویکدلی مرقوم کلک نکته پرداز
گردانیده حقیقت ارتکاب این سفر خیر اثر وفتح دار السلام در طی نامه نامی انها واخبار
فرمودند وتحف وهدایای نفایس این دیار وحصه والوش برادرانه از غنایم بغداد بر
وجه لایق ارسال داشتند دیگر از سوانح تفویض ایالت عربستان حویزه است بسید
محمد خان ولد سید مبارک بتبیین اینمقال انکه قبل ازین تحریر پیوست که سید منصور
برادر سید مبارک را تربیت فرموده بایالت ان ولایت نصب فرمودند واو در امر ایالت
وحکومت مستقل گردیده ودر آغاز یورش بغداد حکم همایون نفاذ پیوست که با عساکر
انجا متوجه عراق عرب گشته در آن سفر خیر اثر در رکاب سعادت انتساب بوده مصدر
خدمات پسندیده گردد موما الیه توفیق انخدمت نیافته در بنا آمدن ودر بنا مدن بعضی
های نامقبول تمسک جسته بلکه باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده باجمعی که او را باطاعت
وانقیاد دلالت مینمودند خصوصا شیخ عبد الله لقمان منازعه آغاز نهاد واین معنی
موجب غبار خاطر مبارک گشته بعد از مراجعت ان سفر سید محمد ولد سید مبارک
را مورد تربیت گردانیدند وشیخ عبد الله لقمان مصحوب او گردانیده بعربستان فرستادند
وامامقلیخان بگلربیگی فارس بامداد وکومک او مامور گشت وچون سید محمد خان به
حویزه رسید سید منصور با متابعان خود بقلعه در آمده در مقام خلاف شد امام
قلیخان بموجب فرمان متوجه گشته قلعه را محاصره فرمود وچون کار برو تنگ گردید خود را

از قلعه بیرون انداخته راه فرار پیمود و سید محمد خان بقلعه در آمده سید بجماعة الفضول
جسته بپای ایشان رفت و در آنجا قلعه قایم کرده در آنجا میباشد تا حین تحریر که مطابق
سنه ثلث و ثلاثین و الف است در آن قلعه بسر میبرد و عنقریب جزای کافر نعمتی خواهد یافت
دیگر از سوانح آمدن ملک اختیار الدین ازین مهلکه کچ و مکران بدرگاه سدره نشان وی از عظما
بلوک آن ولایت است در بنو ولایت هادی بخت و قیادی اقبال احرام عتبه علیه کرده و مثال
که کعبه امال عاکفان جاه و جلال است بسته از روی اخلاص و صدق نیت و صفای طویت
بدان سعادت عظمی فایز گردیده بر طبق نام خود بختیاری گشت و صدق قول او از طرز
خدمت و آداب و رزی بر صحیفه انور پرتو انداخته او را بدستور مخلصان جان سپار
مشمول عواطف ساخته الکای بن فهل را باو مرحمت فرمودند و زیاده از مامول نوازش
یافته کامیاب مطلب روانه آن ولایت گشت و نامسفر ثانی دار السلام بغداد با جمعی از تفنگچیان
نازنین یورش حاضر گشته مصدر خدمات پسندیده گشت و مقضی المرام در آنجا و مقام خود
گردید دیگر از وقایع تفویض وزارت دیوان اعلاست بسلطان العلمائی خلیفه سلطان ولد
میر رفیع الدین محمد ولد مرحوم شجاع الدین محمود از سادات عظیم القدر اصفهان مشهور
بسادات خلفا از اخفاد کرام میر بزرگ که والی مازندران و شمه از احوال میر شجاع الدین محمود
و فضل او در صحیفه اول در طی اسامی شریفه سادات و علمای زمان شاه جنت مکان رقم
نگارش یافته اکنون میر رفیع الدین محمد مذبور در مرتبه عالی صدارت سرافرازی دارد و خلف ارجمند
بزیور فضل و کمال آراسته و بمحاسن اخلاق و سلامت نفس پیراسته در مراتب علوم ترقی
تاحنش نمود حاوی فروع اصول و جامع معقول و منقول است و بمصاهرت حضرت اعلی
سرافرازی دارد درین سال سلمان خان ولد شاه علی میرزا که وزیر دیوان اعلی شده بود
اجل طبیعی دریافت حضرت اعلی بعد از امعان نظر بجال مردم استعداد و شایستگی این منصب
عالی مومی الیه را که بجوهر ذات و اهلیت حسبی و نسبی بین الافاخم و الاعالی شرف امتیاز داشت
سزاوار تکفل این امر عظیم القدر دانسته پایه قدر و منزلت او بتفویض این منصب ارجمند
بلندی یافت بلکه این منصب ارجمند از وجود گرامی آن معدن فضل و افضال بذروه بلند
نامی رسید ارباب استعداد تواریخ مرغوب درین باب یافته در سلک نظم در آوردند از آنجمله
ذیشان امروز وزارت از الهامات غیبی است   وزیر شاه شد سلطان داماد تاریخ

این منصب عالیست که فرزندی محمد صالح برادر زاده مسود اوراق در سلک نظم کشیده و
هم درین سال قرار یافت که خواجه معصوم که ناظر دفترخانه همایون است و مستوفی بقایا بود
و در احکام داود سیدی که از دفتر بقایا شود بجای مستوفیان ممالک مهر زند و مستوفیان عظام
بقایا ممالک را در آخر سال بیرون نوشته باو سپارند **ذکر وقایع دیار روم که چون موقوف
علیه مقصد است از ایراد چاره نیست** قبل ازین سمت گذارش یافت که در روم طایفه ینکچری بر
سلطان عثمان بن سلطان احمد پادشاه خود شوریده او را بدست آورده در حصار موسوم بیدی
قلعه استنبول او المحبوس نموده و ثانیا از میان برداشته سلطان مصطفی مخلوع عم او را کرت
بعد اولی بر سریر سلطنت قرار دادند و چون این اخبار در دیار روم وقوع یافت محمد پاشا بیگلربیگی
ارض الروم که بابن الجبهور اباظه پاشا مشهور است بخاصمت طایفه ینکچری برخواسته خون
سلطان عثمان را وسیله عصیان و طغیان ساخت و از طایفه ینکچری هر کس را در هر جا بدست
آورده بیمحابا بقتلش پرداخته رقم تلک بر ممالک آتش کشیده شبو جلالیان پیش گرفته
جمعی کثیر از لوندان و بیسر و پا را بسر خود جمع کرده ولایت قریبه ارزن الروم را متصرف شد و به
عزیمت آنکه باستنبول رفته سلطان مراد برادر سلطان عثمان را بر تخت سلطنت نشاند و
از طایفه ینکچری انتقام کشد با فوجی کثیر تا اسکودار که حوالی استنبول است رفت و در رسم
جانب و غارت کوه بر احدی بر طایفه ینکچری ابقا نمیکرد و ابجد بالواهمسوع مثل العلم
عند الله تا دو هزار ینکچری بتیغ انتقام کذرانید و اموال بی نهایت بدست آورده بطایفه لوندان
میداد عظما و ریش سفیدان و دولت خواهان آل عثمان برخلاف متوقع اینکار اعمال او کرده او را
ازین فضولی منع کردند این حرکت ناهنجار او را موجب تخریب دولت دانسته در صدد
دفع او در آمدند و او از عظمای و اعیان درگاه مایوس گشته تا ارض روم مراجعت نمود
و درین شکر فنامه اقبال اندراج یافته که سلطان مصطفی بشورش طبع و خبط دماغ موسوم
بود بدین جهت مخلوع گشت و سلطنت بسلطان عثمان قرار یافته بود و گویند درین اوقات
که دیگر بار بسلطنت رسید شورش دماغ او طغیان کرده اعمال الخارج از دایره عقل و حرکات
نامناسب از و صدور یافت بدین جهت رای عظما و ریش سفیدان آل عثمان از تزلزل و
بی نظامی امور دولت بدان قرار گرفت که او را از تصدی امر سلطنت معاف داشته سلطان
مراد برادر سلطان عثمان را که کودک خورد سال بود بر تخت نشانند و طایفه ینکچری

ازبیم بازخواست قضیه سلطان عثمان راضی بسلطنت او نمیشدند والده سلطان مراد باعقلا
انطایفه تملق و فروتنی بسیار کرده معتبران طبقات لشکر را برانگیخت که با طایفه ینکچری
عهد و پیمان آوردند که من بعد اصلا از مقوله واقعه سلطان عثمان حرفی بر زبان نیاورند
و از بازخواست آن درگذرند و طایفه ینکچری همان اقتداری که بر طبق قانون همیشه داشته
اند بدستور داشته باشند بعد از انعقاد عهد و پیمان و رضای خاطر ینکچریان و صلاح
اندیشی خیرخواهان سلطان مراد را جلوس فرموده سلطان مصطفی دیگرباره مخلوع گشت
در خلال این احوال خبر دارالسلام بغداد و در آمدن املاک بدست قزلباش چنانچه بتحریر
پیوست بپایه سریر عثمانی رسید جمعی که در آنوقت صاحب اختیار امور دولت گشته
متکفل مهام دولت بودند مغرور آنده در مقام استرداد املاک در آمدند بعد از مشاوره
و گفتگو حافظ احمد پاشا را که بین الاقران بمزید کیاست و کاردانی اتصاف دارد و از
کماهی حالات بغداد خبیر آگاه است و بیگلربیگی دیاربکر است وزیر اعظم و سردار گردانیده
انتظام امور سرحد قزلباش برای و صواب دید او منوط و مربوط گردانیدند که بر هر طرف صلاح
دولت داند توجه نماید و ینکچری اقاسی سابق چون در فتور سلطان عثمان بقتل آمده بود
دیگری را ینکچری اقاسی کرده عموم ینکچریان متقبل شدند که به سرحد ارزن الروم آمده اباذه پاشا
که بقتل عام ینکچری دلیری کرده و عصیان و طغیان از وی بظهور رسیده دفع نموده لکن تسخیر ملک
بغداد نمایند و عموم سپاه استنبول که قاپو قولی میخوانند بتدارک سفر مشغول گشته
با خزانه و توپخانه و اسباب یورش بغداد روانه دیاربکر شدند که بحافظ احمد پاشا پیوسته
بامور مرجوعه قیام نمایند و حافظ احمد پاشا چون نوید وزارت اعظم و سرداری یافت
احکام موکده باحضار پاشایان و عساکر تمامت دیار روم از مصر و شام و حلب و ارزروم
ایلی و اناطولی و غیر ذلک فرستاده ایالت ولایت دیاربکر را بمراد پاشا نامی تفویض نموده در ان
سال در دیاربکر قشلاق نمودند که در سال دیگر متوجه مهام سرحد گردند شرح لشکر
دار مذکور بعراق عرب و بازگشتن بی نیل مقصود بصد تشویش و تعب در وقایع سال
آینده مرقوم قلم مشکبار میگردد انشاءالله تعالی شرح آمدن ایلچیان اطراف بدرگاه سپهر
و بعضی از سوانح این سال چون بعد از معاودت یورش بغداد چند گاه دارالسلطنه
اصفهان از میمنت قدوم موکب نصرت نشان رشک روضه رضوان و اوقات فرخنده ساعات

بعدل سلطانی و انجاح مطالب ارباب حاجات کذارنده بود ذات مبارک اشرف را بفقد عارضه
روی داده در اندک روزی بصحت مبدل شد و از مقر سلطنت عزیمت قشلاق مازندران
بهشت نشان فرموده بعد از طی مراحل و مراتب سیر و شکار ساحت دارالملک فرح آباد
عرصه بخش قصبه اشرف که قطعه ایست از جنان بلکه جنان قطعه ایست از میمنت قدوم مسرت
لزوم مطربهای و نزهت افزای آغاز نهاده ایلچیان خجسته پیام از هر طرف بپایه سریر سعادت
فرجام آمده بعد از ادراک عتبه بوسی و عیش مجالست بهشت آئین و ادای رسالت و سفارت
مشمول انعام و اکرام رخصت انصراف یافته روانه دیار خود گردیدند و از جمله ایلچیان
نذر میرزا اوزبک از جانب نذر محمد خان والی است بدارالسلطنه اصفهان آمد چون جواد خوش
خرام موکب اقبال بجانب مازندران در حرکت آمده و رئیس و اهالی اصفهان بمراسم استقبال
قیام نموده با عزاز و احترام در عمارت سروستان باغ نقش جهان فرود آوردند و روزی
چند که در دارالسلطنه اصفهان اقامت داشت کما ینبغی بلوازم میزبانی پرداختند بعد از انکه
فی الجمله از رنج راه آسوده گی یافت متوجه مازندران بهشت نشان گشته در خطه طیبه
اشرف بسعادت کورنش همایون و شرف بساط بوسی فایز گردید و صحیفه الاخلاص معادت صداقت
آئین که آورده بود با هدایایی که از دیار بنظر اقدس در آورد و تا دو ماه در ملازمت اشرف
بوده همواره بانواع نوازش و الطاف شاهانه سرافرازی داشت بعد از دو ماه رخصت
انصراف یافته با مکتوب صداقت اسلوب شاهی روانه گشت دیگر خواجه حاجی نام ایلچی
فرخنده پیام شاهزاده جوانبخت کامکار سعادت فرجام خرم بن پادشاه والا جاه گردون
بارگاه حضرت شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان است که در قصبه شریفه اشرف
بتقبیل عتبه بساط جلالت مناط سرافراز گشته مکتوبی محتوی بر حسن ارادت و اخلاص
و شرح منازعه که بافساد مفسدان میانه او و منسوبان والد عالیشان روی داده بود بنظر
انور در آورد و در ان مخالفت نامه نامی شکایت بسیار از بی توجهی و بی التفاتی پدر بزرگوار
بعنایتی که لشکر بر سر او فرستاده بود نموده بود حضرت اعلی خواجه حاجی مذکور را بانوازشات
شاهانه سرافراز فرموده تا نوروز جهان افروز در پایه سریر اعلی بوده بعد از نوروز
اجازت معاودت یافت و جواب نامه بر وجه مرغوب پدر فرزندانه نوشته در ان معاوضه
سامی نصایح مشفقانه درج فرموده اعلام نموده اند که چون اطاعت والدین بفرمان واجب الاذعان

آفریدگار زمین و زمان بر ابنا فرزندان فرض است لاسیما بحال فرزند سعادت آثار که همواره رضاجوی
خاطر شریف پدر بزرگوار بوده آنحضرت را بوفور مخالصت و رعایت حسن ادب بر سر رضا
آورده از اموری که مکروه طبع شریف آنحضرت باشد اجتناب لازم داند که مرآت این معنی فی
نفس الامر موجب خشنودی خالق و پسندیده خلایق و سرمایه عزت و اعتبار و برخورداری
آن فرزند سعادت یار خواهد بود تا ظلعا و ارباب غرض مداراسی کرده بتفقد و دلجوئی ایشان
گرانمایه ارجمند بخشید و ایلچی مذکور با اصطناعات حسنه و انواع نوازش مقضی المرام با منسوجات
لاتعد و لاتحصی مرخص فرمودند دیگری ایلچی شاهین کرای خانست پادشاه زاده تاتار چنانچه سبق یافت
ذکر یافت از حوادث روزگار و عناد جانی بیک کرای عمزاده اش که بتقویت رومیان به
سلطنت تاتار رسیده با او معادات می ورزید ناچار بسایه چتر همایون آورده مدتی
در رکاب سعادت انتساب معزز و کامیاب عزت بود و در دربند شیروان اقامتش
قرار یافت و در تمکین سلطنت موروثی بود و حضرت اعلی همت والا بر حصول این مطلب
گماشته معاونت و معاضدت صوری و معنوی بظهور می آوردند تا بمعاونت جنود
غیبی و هرگونه وسایلی که در مشیت الهی قرار یافته در لوح محفوظ مرقوم و مثبت بوده
سلطنت قوم تاتار و فرمان روایی مملکت آن دودمان بمحمد کرای خان برادر مهتر او قرار
گرفته بود و عظمای قوم بسلطنت او و ولیعهدی برادرش شاهین کرای خان که باصطلاح
تاتار قلغای مینامند اتفاق نموده او را طلب داشته بودند و او از حضرت اشرف استمداد
همت کرده روانه ولایت خود گردید و بر حسب دلخواه کامروا گشته اعیان آن طایفه
یک بسلطنت محمد کرای و ولیعهد شاهین کرای پذیرفته از تقریر ایلچی وارد این اتفاق
چنین معلوم گشت که از جانب خواندکار روم نقود و اقسام تحف و هدایای ذلخره
جهت او آورده ارکان دولت عثمانی را باطاعت و انقیاد سلسله آل عثمان و مخاصمت
جنود قزلباش دلالت کرده بودند و او از وفور اخلاص و حسن ارادت دست رد بر سینه
مطلب ایشان نهاده خود را از هواخواهان صادق العقیده حضرت اعلی میشمرد چنانچه
نگینش که در ضمن مکتوب صداقت اسلوب شاهی مهر زده بود غلام شاه عباس
شاهین کرای بود با پاشایان روم که بمعاونت جانی بیک کرای بهمراه او تعین یافته بودند
در کفه عاربات نموده غالب آمده بود بحقایق حال و انتظام احوال خود را که به نیروی اقبال

وتوجهات

و توجهات ظاهر و باطن آنحضرت و توسل مخلصانه او بدین دودمان والا وقوع یافته
بود بعرض اقدس رسانیده شکر الطاف و اعطاف شاهانه که درین چند سال شامل حال
او بود باحسن وجوه و ابلغ بیان ادا نموده بود و حضرت اعلی از وفور توجه و غایت اشفاق
ایلچی او را مشمول نوازشات پادشاهانه گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشته و
مکتوب عنایت اسلوب برقم آورده در باب حسن سلوک و مدارا با دوست و دشمن نصایح
ارجمند و ارشادهای شاهانه درج با خلع فرموده و تنسوقات و اقسام ارسال داشتند دیگر
ایلچی محمد پاشا مشهور بابازه است که سید عزیزی بود موسوم و معروف بامیر اخندی
و در میان عموم سادات روم بنابر تعظیم امیر اخندی مینامند باعث ایلچی فرستادن او آنکه
چون بیکلربیکی ارض روم بود بنابر قرب جوار و مصلحت دید دارا آنرا با امیر گونه خان
بیکلربیکی چخور سعد طرح الفت و آشنایی انداخته با او طریقه مدارا مسلوک میداشت
بعد از واقعه سلطان عثمان و طغیان او بجهت باز خواست آن طایفه و مایوس گشتن از موافقت
عظمای رومی چنانچه تحریر پیوست بنابر ارتباط و صلاح حال خود بوسیله امیر گونه
خان اظهار توسل باین دولت ارجمند نموده ایلچی مذکور که از معتمدان او بود بپایه سریر
سلطنت مصیر فرستاده خود را از زمره هواخواهان و منسوبان درگاه شاهی شمرده
هرچند از سخنان آبازه رایحه صدق و اخلاص بمشام حضرت اعلی نرسیده و غرض اصلی
او از اظهار عقیدت و اخلاص جز این نبود که اگر رومیه در ازاء اعمالی که از و صدور
یافت با او در مقام مخاصمت باشند و او را واقعه پیش آید ایمنی و گریزگاهی داشته
باشد اما بنابر مراعات سلسله ظاهری همچنانچه شیوه رضیه اخلاص مرضیه آنحضرت
است که رعایت جانب بیگانگان زیاده از آشنایان مرعی میدارند امیر اخندی را منظور
نظر التفات گردانیده منشور عاطفت بخطاب خانی باسم آبازه در قلم آورده مستمال
عنایت شاهی گردانیدند و تنسوقات و هدایای شاهانه نوازش فرموده نوروز
بیک نامی قورچی استاجلو را نزد او فرستادند و آبازه در بدایت حال بوصول منشور
اقبال افتخار نموده مقدم قورچی را باعزاز و احترام نمود اما بالاخره دوبینی و آثار مکر و
حیله از و ظاهر شدن گرفت و نسبت بمنسوبان درگاه اعمال حیله اندود بظهور آورد
چنانچه عنقریب در ذیل این اوراق رقم قوم کلک بیان میگردد بیت هست آیین دوبینی

ذهوبس قبلا عنوی یکی باشد لیس وقایع متنوعه چون اخبار روم و سرداری حافظ احمد
پاشا و اجتماع لشکر در دیاربکر بنوعی که مذکور شد از انهای منهیان و جواسیس بسامع
عز و جلال رسید بخاطر انکه مبادا لشکر بطرف اذربایجان کشند حزم و احتیاط مقتضی ان
گشت که ممر عبور لشکر روم از ذخیره و ما یحتاج عاری سازند و آمد شد رومیه بطرف
اذربایجان از دو راه واقع میشود یکی راه ارض روم و دیگری راه وان چون ارض روم از عصیان
و طغیان آباذه پاشا محل فتن و فتور است و از دیاربکر براه وان آمدن مناسبت بیشتر
از مقربان بساط عزت رستم بیک یساول صحبت را بدار السلطنه تبریز فرستادند که باتفاق
شاهبنده خان بیگلربیگی اذربایجان امرا و عساکر ان حدود را جمع آورده بجانب وان روند
و الحوالی هرجا امکان عبور رومیه داشته باشد نهب و غارت کرده از ذخیره و ما یحتاج
لشکر در ان دیار آثار نگذارند و رستم بیک حسب الفرموده بدان صوب نهضت نموده باجتماع
امرا و عساکر اشتغال نمود چون جنود ظفر ورود جمع آمدند و هر کس قشون و لشکر خود را م
مراحوال الکا و مداخل و غیرت دین و دولت سرانجام داده بود از حضور بیگلربیگی و
رستم بیک بمعرض عرض در آورده با قشون آراسته و لشکر نامعدود بدین آراسته در کمال
شوکت و اقتدار بجانب وان رفتند و از ذخایر صامت و ناطق پرداخته قرین ظفر
و اقبال معاودت نمودند و احدی از جنود رومیه و پاشایان و اکراد ان سرحد مقابله
و معارضه با احاد لشکر منصور ذی اثر قزلباش نتوانستند نمود و رستم بیک در ملازمت
بخدمت اشرف رسیده حقایق حالات عرض نموده مورد الطاف و استحسان گردید
دیگری از سوانح محاربه قاسم خان و قورچیان افشار است با مخالفان در موصل شرح
واقعه انکه قاسم خان ایمانلو و یوزباشیان و قورچیان افشار چنانچه از پیش گذشت
در موصل اقامت نموده بضبط قلعه و انتظام امور ان سرحد قیام داشتند درین سال
جمعی از رومیان ان حدود و اکراد و اعراب تابعه از سرداری حافظ احمد پاشا و جمعیت دیار
بکر مستظهر و قوی خاطر گشته با سواری سه هزار نفر که هفتصد نفر ان تفنگچی بودند بسرکردگی
حسن پاشا نامی از امرای رومیه بموصل آمدند در انوقت زیاده از سیصد نفر ملازم برسر
قاسم خان جمع نبود که با یوزباشیان و قورچیان افشار مجموع هفتصد هشتصد نفر میشدند
و به نیروی دولت و تایید اقبال کمر همت بدفع اعادی بستند عزم محاربه جزم کردند و از طرفین

صفوف

صفوف سپاه اراسته گشت دلیران اینطرف پای جلادت پیش نهاده بر صف سپاه
مخالفان تاختند و سایر یوزباشیان و قورچیان موافقت نموده و قاسم خان و مردم
او نیز در گرمی قتال جلادتها بمعرکه درآمده از طرفین آتش حرب اشتعال گرفت و بحملات
دلیرانه صف سپاه منصور مخالفان پای هزیمت گشوده راه فرار پیمودند تا سواری یکهزار
نفر بلکه زیاده بقتل درآمدند و غنایم موفور بدست سپاه منصور درآمده بقیة السیف
پراکنده شدند و بعد از اطمینان خاطر از فتور سرحد یوزباشیان و قورچیان قاسم
خان را وداع نموده با سرها و لختر مهار و سفید آته بپایه سریر اعلی آمده در فرح آباد بهشت
نهاد بنظر همایون در آوردند شرح واقعه مذکوره از تقریر یکه و نفر از قورچیان حضار
معرکه بتحریر پیوست **ذکر فرستادن زینل بیک بیگدلی شاملو بعراق عرب و شرح محاربه
که با اعادی روی داده** چون واقعه مذکوره بوقوع پیوست و مشخص شد که مخالفان
حدود موصل باستظهار سردار و دلگرمی جنود روم دست تطاول گشوده اند و بسامع
جلال رسید که فوجی از اعراب نیز خصوصا ابا طالب ولد ناصر در مقام غدر و نفاق در
آمده بجانب حله نجف حرکت کرده آزار و اضرار ایشان بخلق ان دیار میرسد طایفه افشار
بنابر علت وبا که در موصل شیوع یافته از تلف شدن لشکر اندیشیده جمعیت دلخواه
نتوانستند نمود و قاسم خان با اندک مردمی در قلعه موصل است و انولایت پر شور و شر
است و انقلاب گشته این مقدمات موجب تزلزل و اختلال احوال منتسبان دولت قاهره
و رای جهان آرا اقتضای ان کرد که یکی از کاردانان بساط عزت و خاصان درگاه که بوفور غیرت
و مردانگی و فدویت و جانسپاری در راه دین و دولت اتصاف داشته باشد از درگاه
معلا روانه انطرف گردانند که عساکر قلمرو علیشکر و لخد را جمع نموده کمر همت بدفع اعادی
بندد و هر یک از محافظان ثغور و سرحد را حادثه روی نماید که بکومک و مدد احتیاج
افتد معاونت بظهور آورده در انچه صلاح دولت قاهره باشد آورد از زمره مقربان
اخلاص شعار زینل بیک توشمال باشی شاملو را که بصفات حسنه اتصاف دارد بدین
خدمت مامور گردانیدند و با فوجی از عساکر نصرت شعار و میر فتاح مین باشی تفنگچیان
درگاه باشرف روانه انطرف فرمودند چون زینل بیک از رکاب مقدس جدا شده و روی عزیمت
بدانصوب آورد و بسرحد نزدیک شد بوضوح پیوست که جمعی از جنود رومیه و متحصنه

حدود موصل بعزم تسخیر قلعه در حرکت آمده اند و قاسم خان بادویست سیصد نفری از
غازیان افشار که در قلعه موصل با او بوده اند از فقدان ذخیره و علت وبا که هر روز جمعی
را عدم میپیمودند صلاح در توقف و قلعه داری ندیده قبل از وصول مخالفان بیرون آمده
منصرف در قلعه داری نموده اند و بیم آنست که خان احمد خان اردلان نیز بجهت قلعه کرکوک
را انداخته از بی بیست لعادی در آید و میانه سارو سلطان بیکدلی برادر زینل بیک که
متولی روضات مقدسات و قورچی باشی قورچیان نجف اشرف است و طایفه اعراب مهنا
که بحدود کربلا و نجف آمده بوده اند محاربه وقوع یافته زینل بیک از ورود این اخبار در حرکت
مسارعت نموده چون بحوالی درتنگ رسید حسین خان حاکم لرستان با معدودی آمده با او
پیوست و در انجا بوضوح انجامید که سردار قورچی از رومیه را بسرکردگی حسن پاشا جرکس بضبط
ولایت موصل و کرکوک و قلاع انجا تعیین نموده قریب به پنجهزار رومی و کرد و عرب بر وجه آمده
متوجه آنصوب شده اند و تا دو سه هزار ایلجار نوار و عشایر از حدود قلعه زهاب مشهور بقلعه
لک و اخدود کوچ آینده که از آب کذر آینده با نظر فرود زینل بیک بعد از استماع این
اخبار بر سان عساکر ظفر شعار که در آنوقت جمع بودند کوفت موازی سه هزار سپاهی
یراق دار بشماره در آمده از انجا بر سبیل ایلغار آن مسافت بعیده را در دو روز طی نموده
روز سیم بمخالفان رسید تدارک شدت ایلغار زیاد، از دو هزار تن سیلح بودند از طرف
مخالفان از آواز لشکر قزلباش متزلزل کشته کرومی از اکراد و اعراب پراکنده شدند
از آن جمع سه هزار کس کما بیش بجنگ آمدند از جانبین صفوف قتال آراسته کشت دلیران
رزم آزمای دست باستعمال سیف و سنان برده فیمابین آتش حرب اشتعال پذیرفت
و باندک زمانی تزلزل بارکان ثبات و قرار مخالف راه یافته شکست بجانب اعدا افتاد
و جنود قزلباش به بیروی دولت و اقبال بر آن طبقه ظفر یافته قریب شیصد هفتصد نفر
طعمه شمشیر آبدار شدند و از سپاه ظفرپناه کسی ضایع نشد و حسن پاشا و بقیة السیف
منهزم کشته خود را بحریم قلعه رسانیدند و اردوی ایشان نهب و غارت غازیان
و تفنکچیان کردید و بعلت وبا که در شهر و قلعه طغیان عظیم داشت و هر روز جمعی
از ایشان تلف میشدند میانه حسن پاشا و زینل بیک رسولان آمد و شد نموده قرار دادند
که چون در قلعه طاعون است هر دو لشکر کوچ کرده کس در شهر و قلعه نکذاشتند که بعد

از

از تسکین علت طاعون از جانبین آنچه مصلحت باشد بعمل آورند زینل بیک رضا باین
داد ایل و الوس را که برده بودند کوچانیده مظفر و منصور معاودت نمودند حسب الامر
اشرف میرفتاح را با تفنکچیان خاصه به بغداد فرستاد که با سکنه کربلا محارست قلعه قیام
نماید و خود بازکشته در حینی که رایات منصوره بتفصیل سفر کرجستان بیرون آمده در
سلطانیه اقامت داشت بملازمت اشرف سرافرازی یافت و شرح محاربه مذکور و آمد و
رفت او از تقریر دو سه نفر از حضار آن معرکه مسموع یافت **از سوانح اینسال رفتن قرچغای**
خان سپهسالار ایران است بجانب کرجستان و ظهور عصیان و طغیان موراو و [illegible]
خلافت نشان بر هوشمندان عالم صورت و خرده بینان جهان معنی واضح و لایح و نزد
محققین ثابت و راسخ است که هر امری که در مشیت الهی قرار یافته و در لوح محفوظ
رقم ثبت پذیرفته باشد بر حسب یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بی اشتباه از کتم
عدم بحیز ظهور می آید و هیچ تدبیری از تدابیر عقلای دهر و مدبران روزکار دافع شمشیر
قضا و مانع تیر تقدیر نمیتوانند شد و فحوای العبد یدبر و الله یقدر مؤکد این معنی است و چون
در سنه آینده با قضای فلکی و حوادث آسمانی بعضی فتن و فتور و محن و شرور رقم پذیر
کلک تقدیر کشته بود که لابد بظهور آید زمانه فتنه ساز ابواب محنت و بلیات بر
روی روزکار خلایق کشاده بود بر حسب اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه اسبابیان به
دستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام مییافت صورت اینحال و نظر اینمقال فرستادن
قرچغای خان سپهسالار ایران است بجانب کرجستان که باعث ظهور وقوع چندین
قضایای عظیمه و منتج حدوث انواع فساد و خونریزی و محرک بلایا و فتنه انکیزی کردند
شرح وقایع آنکه در قضایای سالهای کذشته مرقوم کلک بیان کردید که حکومت ولایت
کرجستان بعد از آنکه خلق اند یا رمکرپا در از آن بی ادبیها و عصیان و طغیان طهمورث
جاهل نادان مورد سخط و غضب شاهی که نمونه از سخط الهی است کشته از قتل و اسیر
و خرابی انجا ر تقلع افتاده بود به بیکرخان ایکرمی دورت قلجار تفویض یافته او را با
بعضی از باقات بلنجا فرستاده بودند و او در حریم قلعه قرلانقوج اقامت اختیار نموده
بنای شهر انداخته هر طرف خانهای مرغوب و خانات و حمامات عمارت کرده بودند بقیة
السیف کرجیان از نوید عفو و مژده امان داده بودند کرومی از آوارکان که از بیم قتل و اسیر

باطراف وجوانب پراکنده گشته در زوایای خمول مختفی بودند بمقتضای حب الوطن من الایمان
باتجاجم آمده بعمل و آبادانی هم رسیده رفته رفته گروهی از ناوران و سپاهیان نیز که بیم
فتنه از ایشان بود جمع آمده بودند درین سال مکرر از انهای بیگرخان و تقریر گرجیان
که در خدمت همایون اعلی کرداه مکالمه دارند بعرض اقدس رسید که میانه ازناوران و
سپاهیان کوچی که باینجا آمده اند از جانب طهمورث امدرشد مراسلات وقوع می یابد و محتمل
است که از طبقه اضلال فتنه حادث کردد ورای عالم آرا بدان متعلق کردید که یکی از ادبا سراة
وکباست را بدان صوب فرستند که بحقایق حالات کرجیان رسیده در رفع و دفع فتنه انگیزان
و بنظم و نسق ملک آنچه صلاح دولت قاهره باشد بعمل آرد و لهذا قرچغای خان سپه
سالار که در ماندن آن در پایه سریر سلطنت بنیان بود به خدمت مامور کردانیده و مورد اله
بیک کوچی را که سمت وکالت همایون والی کارتیل گرجستان داشت ده سال میچاوز بود که
اظهار اسلام نموده با پسران و خانه کوچ در خدمت اشرف معزز و محترم و صاحب قبول و
اتکا و از جمله مقربان بزم اقدس بود رفیق سپهسالار کردانیدند که چون صاحب وقوف
بیک و به مهمات کرجیان بحسن اخلاص و ظهور رسنگی و خدمتکاری و محل اعتماد شاهانه
کشته آنچه لوازم دولتخواهی و خیراندیشی و نظام و نسق آن ولایت لایق دولت دانند معمول
کردانند و صبیه قرچغای خان قورچی باشی که نبیره دختری همایون اعلاست و نامزد همایون خان بود
مصحوب معتمدان کردانیدند و حکم شد که امرای قراباغ و شیروان همکی نزد سپهسالار جمع آمده
در هر باب لوازم همراهی بتقدیم رسانید و قرچغای خان و مورا و بیک بگرجستان رسیده
امرای شیروان و قراباغ را احضار نمودند و چون عروسی و دامادی همایون خان در میان بود
یوسف خان بیگلربیگی شیروان و محمد قلیخان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ و سایر امرای عظام
دعاکر عظام اسلام با تجملات و زینتهای گوناگون بایشان پیوسته اول جشن عروسی انعقاد
یافت چون کوکب بخت گرجیان کاخت از حضیض وبال بیرون نیامده اراده ازلی بتقتل
فوجی دیگر از ایشان تعلق گرفته بود جهت تحقیق حال و تمیز سپاهی و رعیت عموم الناس
را بتقریب همراهی گرجستان باشی آجسوق که شهرت داده بودند احضار نمودند قریب بدو هزار
نفر همکی با اسلحه و یراق جمع آمدند علامات فساد و عصیان از صورت حال ایشان نمایان
بود بوساطت مورا و بیک خاطر بدینم و دفع اشرار انگروه بی ایمان قرار گرفت و تکلیف کردند

ک

کچون رفتن باشی آجسوق موافقت ملت و همکیشی ایشان دشوار است آلات جارجه خود را بجا
داده خود را همراهی سفر باشی آجسوق معاف باشند بعد از گرفتن اسلحه و یراق تمامی انگروه
بجرم شکاری در میان گرفتند بطرفة العینی دمار از روزگار آن قوم شوم برآورده خشک و تر بآتش قهر
سوخته گشته سر بضرب تیغ یاسا گردیدند بعد از ظهور اینصورت مورا و بیک از خبث باطن
خود را ظاهر ساخته از غیرت همکیشی بهوس حکومت و بزرگی کارتیل با ازناوران و عظای
آن طایفه مواضعه نموده بحیل و تدویر مرتکب قتل سپهسالار و بعضی امرا گشته انواع فساد
و خونریختن و فتنه انگیختن از و بظهور پیوست تفصیل حالات ظهور عصیان و طغیان
آن شوریده بخت شبه روزگار در وقایع سال نو نگاشته کلک سخن پرداز میکردد
درین سال از تاثیرات فلکی و تقدیرات ایزدی علت وبا و طاعون در بعضی محال آذربایجان
شیوع یافته در دارالارشاد اردبیل این بلیه بمثابه بود که در نفس بلده زیاده از بیست
هزار کس تلف شدند و در مواضع و محال قریبه خصوصا اهار و مشکین و سراب و ارشق
و کوم رود و خلخال قریب بهشتاد هزار نفر که بلا اغراق یکصد هزار زیاده را عدم
بموده [illegible] معمر روزگار دیده استماع افتاد که هرگز در آن دیار شدت این بلیه
بدین مثابه و طغیان نبود و بعضی محال طارم و قری قزوین نیز بنا بر قرب جوار سرایت
کرد جمعی تلف شدند متوطنات که درین سال جهان فانی را وداع کرده بعالم جاودانی انتقال
نمودند یکی اسفندیار بیک عربگیرلو که از زمره مقربان بساط اقدس و معتمدان درگاه بود
در هنگام معاودت از سفر خیرا اثر بغداد در حوالی نهاوند در وقتی که سوار بود بانچند نفر
از رفقا طی مسافت مینمود حال براو متغیر گشته از رفتن بازماند و خبر بحضرت اعلی
رسید آنحضرت از شمول عاطفت محفه و تخت روان فرستادند چون بمحفه در آمده
قدمی چند بموده بطاقت شده باز میل سواری کرد تاب سواری نیز نیاورده اظهار
بیطاقتی کرد چون پایین آوردند که لحظه در سر راه استراحت نماید چون پیمانه حیاتش لبریز
شده بود ودیعت زندگانی بمتقاضی اجل سپرده متوجه سفر آخرت شد وی
ولد کمال بیک است که ابا عن جد از صوفیان صاف طویت این دودمان بود و بمنصب اوچی
باشیکری سرافرازی داشت و در اواخر ایام حیات از و فور اعتماد ایشیک آقاسی باشی
حرم علیه عالیه شد بعد از فوت پدر منصب اوچی باشیکری که موروثی انسلسله بود

با و تعلق گرفته بود بوفور اهلیت و آداب دانی بمدارج علیا ترقی نموده و روز بروز پایه قدر
و منزلتش یافته بلندی از زمره مقربان خاص و مخصوصان بزم اختصاص گردیده و صایب
رای و مشوره بود چون پسرش صغیر و کوچک بود منصب موروثی بلاحدی تفویض نیافت که
بعد از آن که پسرش نشو و نما یافته و قابلیت خدمت داشته باشد بمقتضای آن عمل شود
دیگر سلطان خان ولد شاه علی میرزا که وزیر دیوان اعلی و اعتماد الدوله بود بعد از معاودت یورش
بغداد در دار السلطنه اصفهان مریض گشت نشان علت سرطان بر بدنش ظاهر گشته هر
معالجات اطبا و تصرفات جراحان مانع قضا نگشت عاقبت رخت امل بسر منزل آخرت
کشید پدرش شاه علی میرزا خواهرزاده شاه جنت مکان بود و همیشه آن سلسله شرف
مصاهرت این دودمان داشته اند وی نیز در مرتبه باین رتبه والا سر افرازی یافت اما
مقطوع العقب بود فرزندی ازو در وجود نیامد و متروکات خود را در زمان حیات و صحت
بدن بحضرت اعلی هبه نموده بود چنانچه مسوده این اوراق مکرر از زبان اعتراف شنیده
بود و آلوده کمال دیوان نیز داشت بنابران متملکاتش بحیطه ضبط در آمد و منصب وزارت
دیوان اعلی چنانچه سبق ذکر یافت بسلطان العلمائی خلیفه سلطان بن میر رفیع الدین محمد
صدر تفویض یافت **ذکر وقایع اودئیل سال مطابق اربع و ثلاثین و الف که سال نهم از قرن دویم
سلطنت همایون عباسی است** باز نسیم عنبر بوی بهار بمشام دوران رسید و زمانه عطر سائی
آغاز نهاد و لشکر افسرده دی که در عرصه جهان دم طغیان میزدند از قدوم سعادت لزوم
نوروز زیبا اکنده گشته در زوایای اختفا متواری گشتند خورشید جهان پیما بی آبا هزار آن
فروشکوه در عرصه گاه خروشتر فجلوه نمایی کرده لوای جهان بانی افراخت یعنی روز پنجشنبه
دوازدهم شهر جمادی الثانی که ده ساعت و هفده دقیقه از روز گذشته ببرج حمل تحویل نموده
سعادت افزای منزل معهود گشت از لطف هوا دیده نرگس باز گشته بر آفت روزگار رفتنه
آغاز نهاد سوسن که نشان آزادگی داشت بقصد جوشن غنچه خنجر تیز کرده و رنگین عذار تاورای
زرین گل نشست شاهد دلارای چمن جهت نوخطان بزم بهار فرش زمردی گسترده و بخشا
زیبا از گل و لاله بر آراست بیت لطف هوای بهار انجمن آرای گشت ⁘ چون خط مشکین یار باز
سمن سای گشت ⁘ باز نسیم بهار غالیه سا شد مگر ⁘ کز خم کاکلش چمن تازه و تر شد دگر ⁘ حضرت
اعلی اسمای ظل الهی در قصبه لطیفه اشرف مازندران بهشت نشان و خرمی و کامیابی بسکنه اینده

جشن

جشن نوروزی در خلوتخانهای دلکشای آن خطه شریفه که رشک فرمای قصور جنان و زینت
افزای روضه رضوانست اتفاق افتاد ارکان دولت قاهره و اعیان خلافت باهره و ایلچیان سلاطین
و بزرگان هر طبقه که در آن جشن جهان پیرا حاضر بودند زبان اخلاص بیان بتهنیت سال نو و
مبارکی نوروز فیروز گشاده لوازم دعا و ثنا شهزاده کامکار را ادا نمودند چون عادت قدیم و خواص
ذمیمه روزگار غدار است که پیوسته بتلاطم امواج محن و بر هم زدن هنگامه عافیت و آسودگی
گشته گاه سفاین راحت و استراحت را غریق لجه فنا میسازد و گاه ابواب فراغت و آسایش
مسدود گردانیده درهای رنج و عنا بر روی روزگار طبقات انام میگشاید و عالم خالی از مفاسد
و بلایا نیست در ین سال از گردش دوران و اقتضای فلک کج روی سپهر ناسازگار فراغت
و آسودگی از خلق کناره جسته فتنهای غنوده بیدار گشت و از هر طرف لشکرها بحرکت در آمده
وقایع عظیمه بوقوع پیوست بیت سر فتنه دار در گردون زکار ⁘ که گردید دلها ز محنت فکار
زمانه در عافیت را ببست ⁘ دل خرمی را ز اندوه خست ⁘ اگرچه بهار ثم کرروی داد و فتن
و فتور در مرحله ظهور یافت عاقبت بلطف یزدانی و صحت وجود فایض الجود خاقانی و نیروی
اقبال و حسن سعی و تدابیر صایبه آنحضرت روی با نحطاط آورده مفاسد باصلاح انجامید
زیر که گفته اند بیت تن شاه باید که باشد درست ⁘ من وجمله را گر شود پای سست
نماند بسکه گرد محنت بر سعد لایق بخت و خون بهاییخته بخاک مذلت آمیخت بخت قضیه
شورش و آشوب که از زنگ حرامی و عصیان و طغیان موراو کوچی شوریده بخت تیره روزگار
بوقوع پیوست و نتایج عظیمه بر آن مترتب گشته از آن ممر زوال و آسیب بسیار بخلایق و
عباد الله رسیده و میرسید چنانچه در ذیل مرقوم میگردد **ذکر ظهور ارتداد و عصیان و طغیان
مورا و کوچی تیره بخت بدنهاد و افعال و اعمال ناهنجار آن سرخیل اهل فساد و شقاق**
شرح این واقعه عظمی و کیفیت این واهبه کبری آنکه گوروبی از گفره گرجستان که اختیتی
که مرقوم گشت مکافات نیت فاسد و جزای بد طینتی یافتند مورا و تیره روزگار بد سیر
انجام که عصمت وقت شعار مستوره اسلام ظاهر ساخته و دست او ملت نصارا باز داشته
بود گرجیان کارتیل را که میمنه دولتخواه این دودمان والا بود طریق اطاعت و بندگی
بقدم اخلاص و یکجهتی میپیمودند و توجه و التفات شاهانه درباره ایشان بدرجه کمال
داشت بجهتان کاذبه و اقاویل غیر واقع صادقه و مفتریات ارجاد اخلاص منحرف گردانیده

حرفی چند از زبان گهربار آنحضرت که مشعر بر بی توجهی و مایه وحشت او زیاد توهم خاطر فشان انگیز
نادان کرد چون در درگاه معلا محل اعتقاد گشته کمال محرمیت داشت مقربات او را مقرون بصدق
و صواب دانسته خوف و بیم ایشان روز بروز از لشکر و نیز نوکرانش زیاده تر میگشت درحینی که اکثر
امرا مثل محمد قلی خان بیگلربیگی قراباغ و بیکخان ایگرمی دورت هریک حسب الصلاح مورا و بجلدی
مامور گشته بر سغناقهای کفره رفته بودند بخاطر نحوس عصیان و قتل سپهسالار قرار داده
صبحی براق جسته مکمل و مسلح از خیام خود بدر خیمه قرچغای خان آمده از روی دولتخواهی مذکور
میسازد که گرجیان کارتیل عموما یاغی شده آماده خلاف و مستعد جنگ و جدال اند بی تامل سوار
میباید شد که مبادا از ان کمین آگاهان که بقزلباش بدظنه شده سلطان واگهه اند مضرت و
آسیبی بجنود قزلباش رسد و بامور ناشایست جسارت و دلیری نمایند چون قرچغای
خان و امرا قرب و منزلتی که ان بدبخت در خدمت اشرف بود بارها دیده و اشفاق و الطاف
که از جانب نواب همایون یوما فیوما در حال او میگشت مشاهده نموده بودند و یک پسر او
با کوچ و متعلقان در این ولایت منظور نظر شفقت و مرحمت و کامیاب عزت و عافیت بودند
اصلا احتمال نمیدادند که مشار الیه مصدر اموری که بوی نادولتخواهی از ان آید تواند شد
بالجمله قرچغای خان بصوابدید مورا و مستعد سواری گردید درحینی که سوار میشد قبل از انکه
ملازمان رسند ان غدار نابکار نیزه حواله او کرد چنان زد که نوک سنان از طرف دیگر نمایان
شد خود بطرف خیمه یوسف خان امیر الامرای شیروان رفته با او نیز همان عمل پیش برد طایفه
گرجی بعد از این دو سردار عالیمقدار باردوی قزلباش در آمده یک پسر قرچغای خان امامویردی
بیک نام و هر کس دیگر بدست ایشان در آمد از پای در آوردند اهل اردو فزع روز محشر
مشاهده نموده خواص و عوام در کمال سراسیمگی یوم یفر المرء من اخیه گویان خود را بهر
انداخته بهر طرف میشتافتند و تمامی اردوی قزلباش نهب و غارت یافته اموال و اسباب
لاتعد و لاتحصی بدست گرجیان در آمد بعد از انتشار این خبر بنوعی اضطراب و سراسیمگی بطبقه
قزلباش راه یافت که هر کدام از امرا و عساکر قراباغ بجدیقی که مامور گشته بطرفی رفته بودند
فرصت معاودت و جمعیت یکجا نیافته از هم انجا که بودند راه نجات جسته بیرون رفتند
همایون خان والی کارتیل فرصت در آمدن بقلعه تفلیس که مقر حکومت و مرکز دولت او
بود نیافته باتفاق محمد قلیخان بیگلربیگی قراباغ بالجه قلعه در آمده تحصن جستند و مورا و

بعد از کشتن امرا و نهب و غارت اموال و اسباب قزلباش جمعی از کفره فجره بعزم تسخیر
ولایت قرلانقوج و بدست آوردن بیکخان و قتل و غارت و استیصال اویماقات ایگرمی
دورت و غیرهم که در انجا میبودند متوجه انصوب شد بیکخان از وقوع این حادثه بی آرام
گشته ارین تاسلی مردم ایل و اویماق که همگی اهل و عیال همراه داشتند تاب توقف نیاورده
در مقام بیرون بردن اهل و عیال و احمال و اثقال شدند در حینی که بکنار آب کر رسید
و بعضی عبور نموده برخی دیگر عبور نمینمودند که مورا و با جنود گرجیه رسید اموال و
اسباب بسیار و مواشی و اغنام بیشمار بیغما نموده جمعی کثیر از نسا و صبیان مسلمانان باسیری
بردند بیکخان با متعلقان خود بسلامت گذشته بایروع آمدند و قلعه قرلانقوج با اموال
و امتعه بسیار که از انجمله پنجاه خروار ابریشم بود بتصرف گرجیان در آمد و از انجا بپای
قلعه تفلیس آمد که قلعه را که حکومتگاه ولایت کارتیل است بلطایف الحیل بدست آورده
جماعت تفنگچی بوزی که سرکرده ایشان شاطر شامی نام کوتوال و حارس قلعه بود بعد از
اطلاع قضایا که مذکور شد چون بنصارای تفلیس اعتمادی نداشتند متعلقه همایون خان
را از شهر بپای این قلعه برده با وجود فقدان ذخیره و عدم استطاعت قلعه داری کمر بضبط
و محارست ان بسته هر کس از طبقه مسیحیه که مظنه خلاف داشتند بیرون کردند
جمعی از مسیحیه با تیغ و تیر عبد آغه برخواسته منجر بجنگ و جدال شد و از طرفین چند کس بقتل
آمدند و تفنگچیان از ذخایر مقتولان و غیره و نصارا ذخیره دو ماهه سرانجام نموده در
محافظت سعی موفور بظهور می آوردند مورا و بتدبیر کار جمعی از کفره را بر سر قلعه گذاشته
خود با جنود گرجیه متوجه قراباغ شدند تا بلده گنجه رفت و ان بلده که مسکن بیگلربیگی
و اعیان ایل و اویماقات قاجار است نهب و غارت نموده اموال و اسباب بی نهایت بدست
آوردند و از انجا نیز جمعی از اطفال و عیال مسلمانان باسیری میبردند و تمامی مردم ایل و الوس
قراباغ انجا و مقام خود در بهیله تا پل خدا آفرین آب ارس عنان باز نکشیدند و مورا و برگشته
بخت بعد از انکه گنجه و انحدود را از صامت و ناطق بپرداخت بقصد انکه قلعه تفلیس را
بدست آورد بدان صوب شتافت و بمراسله و پیغام و چرب زبانیها و وعدهای جمیل
سعی بسیار کرد و حیلها انگیخت که شاطر شامی را فریب داده دست در گردن مقصود
حمایل کند مفید نیامد و تفنگچیان دامن همت بر میان زده در محافظت قلعه میکوشیدند

جوابی مراسله و پیغامها مورا وخ بتوسط سفیر تیر و گلوله تفنگ نمود القصه سرعان از جانب امرا
و تفنگچیان بپایه سریر خلافت بنیان آمده حقایق حالات بنوعی که بتحریر پیوست عرض کردند و
بوضوح پیوست که موداوبته دوز کار بعد از صدور این اعمال ناهنجار اظهار دولتخواهی سلطان
روم کرده سرهای مقتولان را مصحوب یکی از معتمدان گرجی بدیار بکی نزد سردار فرستاده تحفه
هدایای نفایس از امتعه و اموال که بدست آورده ارسال داشته سردار با مدن انطرف ترغیب
نموده سرداران این وقایع را مقدمه فتح و ظفر دانسته منشور ایالت کارتیل باسم او و کاخت را
باسم طهمورث نیز آمده بیکدیگر ملحق شدند و هر یک تکیه بر مسند حکومت زده باشتغال حال خود
و استقامت مملکت مشغول بودند و در تسخیر قلعه تفلیس سعی موفور بظهور می آوردند حضرت
اعلا شاهی بعد از وضوح این حالات عیسی خان قورچی باشی را سردار لشکر ظفر شعار کرده برفع
فتنه موراو و انتظام گرجستان مامور فرمودند و قزاق خان چرکس را که داروغه لاهیجان
و کیلان بود بجای یوسف خان امیر الامرای شیروان کردانیده مقرر شد که بر سبیل استعجال
بدانصوب رفته با امرا و عساکر آنجا بقورچی باشی ملحق گردد و امیر گونه خان بیگلربیگی آذربایجان
نیز با امرا و عساکر تابعه خود بموافقت قورچی باشی مامور گشتند و قورچی باشی پذیرای فرمان
گشته اردوی همایون نیز از مازندران بهشت نشان متعاقب در حرکت آمده در دار السلطنه
قزوین نزول نمودند چند روزی که در دار السلطنه مذکور محل اقامت شهریار مظفر و منصور بود
از آنجا بییلاق سلطانیه توجه فرموده چون اخبار حرکت لشکر روم متواتر میرسید روزی
چند در چمن سلطانیه مخیم سرادقات اقبال کردید که بهر طرف که عزیمت موکب همایون لازم آید
عنان توجه بان طرف معطوف گردد امام قلیخان بیگلربیگی فارس با عساکر آنحدود آمده در
چمن سلطانیه باردوی ظفر قرین پیوست و حکم شد که از عساکر منصوره هر کس تا غایت بگرجستان
نرسیده در اردوی کیهان پوی توقف نموده در رکاب ظفر انتساب باشد شرح نهضت همایون
بصوب عراق عرب بعد از ذکر وقایع گرجستان و قضایایی که در خلال این احوال در هر طرف بوقوع پیوست
رقم زده کلک بیان میگردد **ذکر محاربه که فیمابین جنود ظفر نشان و گرجیان بی ایمان بوقوع پیوست**
وظفر یافتن جنود ظفر ورود چون قورچی باشی بنوعی که در فوق مرقوم
قلم معجز ساز و نگاشته کلک نکته پرداز گردید روانه گرجستان گردید قورچیان عظام و غلامان
و تفنگچیان سرکار خاصه شریفه و امرا و عساکر عراق و آذربایجان و شیروان که حسب الفرمان قضا

جریان

جریان بموافقت او مامور بودند فوج فوج و قشون قشون رسیده در هر یوم جمعی ملحق
میشدند تا آنکه لشکر در اردوی قورچی فراهم آمده روی بمقصد آوردند و از انطرف موراو
باتفاق طهمورث و تاپیک خان ولد منوچهر خان که هر دو از بیم سپاه ظفر پناه قزلباش
در گرجستانات تابعه روم دیر بردند هر کدام در گوشه خزیده بودند در ینوقت باستظهار
معاونت سردار روم ترغیب نمودن او با وپیوسته بودند و عظما و اعیان و عامه خلق
گرجستان کارتیل و بقیه السیف کاخت موازی بیست هزار پیاده و سوار در هم آورده مردم
آماده پیکار و رزم گشتند و در روز دوشنبه بیست چهارم رمضان در موضع کوشکو
از توابع الکت جای تفلیس فریقین را قرب جوار واقع شد و از جانبین صف سپاه آراسته
مستعد محاربه بودند چون شاه بنده خان و لشکر آذربایجان قریب شده روزی که داخل
میشدند سپاه قزلباش جنگ را جهت رسیدن شاه بنده خان روا نرو زبتاخیر انداخت
شب بمیان در آمد و از طرفین محاربه دست بهم نداد و گرجیان نیز در آن حوالی اقامت نموده
از جانبین بر آسم پاس پرداختند صباح در روز سه شنبه بیست و پنجم ماه مذکور صفوف قتال
آراسته قورچی باشی در قول قرار گرفت و امیر گونه خان بیگلربیگی در میمنه گشت و میمنه
و میسره جنود اقبال بمبارزان معرکه کارزار استحکام پذیرفت از آنطرف گرجیان رسیده
یکدیگر تلاقی شدند و فیمابین جنگ عظیم در پیوست در اول الحال کفره بهیات اجتماعی پیش
آمده یکبار بر چرخچی جنود قزلباش حمله نمودند چرخچیان صدمه آنگروه نیاورده از یکدیگر
پاشیدند و امیر گونه خان لحظه پای ثبات استوار داشته زخمهای قوی یافت چون بحسب
اتفاق در محل نامناسب جنگ دست بهم نداده بود از میمنه و میسره جنود قزلباش معاونت
دست بهم نداد طایفه قاجار امیر گونه خان را زخمدار از معرکه بیرون بردند و گرجیان در همان
گرمی در میان جوقه تفنگچی در آمده از صدمات آنگروه صفوف تفنگچی بر متلاشی گشته جمعی کثیر
از جنود ظفر ورود خصوصا از جنود تفنگچی شربت شهادت چشیدند و سنجر دو بعرصه
کاه عنان شتافتند و کفره گرجی چنان خیره شده پیش آمدند که کروهی از ایشان از یکطرف
که مقابل کروهی نداشتند بار دوی قزلباش در آمده در جانب اردو بازار دست به یغما و غارت
بر آوردند مردم اردو بازار و قلیچیان و شاگرد پیشگان که در اردو بمحافظت الغرق مانده بهم
بر آمده شورش و برهم زدگی عظیم در اردو شیوع یافت چنانچه مردم بیس و پا و بیدولتان

اوباشی که در اردو ومانق بودند دست بغارت وتاراج یکدیکر برآورده فرار برقرار اختیار کردند
اردوی بی صاحب ماند وازین ممر اذیت وخسران بسیار بعساکر ظفر شعار رسید وچون عمل کور
شد که در محل نامناسب طرح جنک اتفاق افتاده دریں وقت کروهی از لشکریان که در کوشه
وکنار ویمین ویسار بودند چون قول بزرک نمایان بنود ازین غوغا وآشوب وخیمه های سپاه
کفر وضلال بتصور آنکه العیاذ بالله شکستی بحال لشکر اسلام راه یافته پای اقامت آن سستی
پذیرفته بعضی از جبن وبددلی وبعضی بدوستی مال وصیانت اموال روی از معرکه برتافته
ازین آشوب وانقلاب بر لشکر قول نیز سرایت کرده تزلزل وتفرقه بحال سپاه راه یافت لیکن
قورچی باشی از وفور غیرت ودلیری با معدودی از دلاوران جان بناموس داده از مشاهده این حال
اصلا تزلزل بخاطر راه نداده در معرکه پای ثبات وقرار استوار داشته جمعی از جنود قاهره که مشاهده
صبر وثبات قورچی باشی نمودند قوی دل کشته تکیه بر قوت اسلام ونیروی اقبال شهریار
کردون غلام نموده بآرزوی شهد شهادت بجانب کفره تاختند وخاک معرکه را از خون ارغوان
کون لعلکون ساختند مقارن این حال شاه بنده خان نیز که از عقب می آمد با فوجی از پیش
روان خود سپاه از کرد راه برزمکاه رسیده ومایه استظهار ودلکرمی کرجستان وآدی
ادبار کشته روی به نبرکاه آوردند تیغ عالی غازیان سرافشانی آغاز نهاده بطرفة العینی بطعن
سنان شعبان مثال وضرب شمشیر صاعقه کردار تمام وآزی دوهزار پیاده وسوار آنکروه
اشرار بر خاک بوار افتاده دمار از نهاد آن خاکساران بر آوردند سیه بخت اتابک و
سپاه کفره وضلال را تار ومار وخود را سرکشته وادی ادبار دیده پشت بمعرکه داده
هزیمت نمودند وحامیان حوزه اسلام برحسب الحق یعلو ولا یعلی غالب کشته معلوم آن
تیره روزکار بجانب تفلیس شتافته چون بآب رسید از آب کر عبور نموده پل را که از چوب
ترتیب یافته بود سوختند وخود را به بیشها انبوه بردرخت وجاهای سخت کشیدند
وار معارف سپاه وسرداران کرجیه طهمورث وابوال بیک وبجن بیک از جمله قتیلان بودند
وار عساکر منصوره چند نفر از یوزباشیان قورچی وغلام وتفنکچی در حمله اول بقتل آمده
از اوسط الناس قریب هزار نفر که اکثر آن تفنکچی بودند شربت شهادت نوشیده سرخ
روی وآخرت کشتند بعد از فتح وظفر که قورچی باشی که امرا وعساکر باز کشتند بار دوآمدند
خیمها را ابتر وارمنی النعیم خالی یافته از اسب واستر وشتر نشان ندیده نهایت بی

سامانی در میان لشکر واقع شده رفته رفته اخبار فتح وفیروزی انتساب یافت و
پراکندکان اردو بتدریج جمع آمده اکثر از دواب وشتران واموال واشیا بدست آمده
صاحبان بتصرف در آوردند ودر اصلاح حال کوشیده فی الجمله اشتغالی در معسکر پدید آمد
واز انجا کوچ کرده به تفلیس رفته محصوران از تنکنای محاصره وعسرت معاش خلاصی یافتند
جمعی از کفره بطرف باشی آچوق رفته سقناقی کرده بودند شاه بنده خان را با فوجی از جنود
قاهره بر سر ایشان فرستاده بر ایشان ظفر یافتند وغنایم موفور واسیر بسیار بدست
آورده مظفر ومنصور باز کشتند وحقایق حالات بدرکاه جهان پناه عرض کرده در حینی
که موکب همایون از دار السلطنه قزوین کوچ کرده در بیرون شهر اقامت داشت عرضداشت
وارد شده مژده ظفر رسانیدند **ذکر رفتن فوجی از افواج قاهره بصوب قراقلخان و
کشته شدن شاه بنده خان** از اصابت عین الکمال وچشم زخم روزکار که درین سفر
خیر انجام بعساکر اسلام رسید کشته شدن شاه بنده خان وکرفتاری قزاق خان در
راه قراقلخان شرح واقعه آنکه عبد الغفار بیک ولد فرامرز بیک از معتبران کرجیت
که سعادت اسلام دریافته در خدمت اشرف بعنایت معزز وکرامی وهمشیره اش در سلک
پردکیان سرادق سلطنت وپرستاران حریم عزت منتظم وخود نسبت دامادی امام
قلیخان بیکلربیکی فارس داشت ودرین هنکام در کرجستان بود کرجیان بعد از ظهور
عصیان او را بچشم نکاه میداشتند وخاطر همایون اشرف اعلا بآن متعلق بود که عساکر منصور
در استخلاص او ومتعلقانش ساعی بوده بهر عنوان که میسر باشد بدست آورند بعد
مجاربه مشخص شد که متعلقان او در قلعه قراقلخان محلیست از توابع کرجستان
صعب المسالک وبجهت صعوبت راه وانبوهی بیشه وجنکل محل استظهار کرجیانست
قورچی باشی از امرا وعساکر منصوره سر کردکی شاه بنده خان بیکلربیکی از ربایجان وقزاق
خان بیکلربیکی شیروان وخسرو میرزای برادر بکرات خان کرجی بحصول این مدعا بر سر
قراقلخان فرستاده خوانین عظام وعساکر نصرت فرجام از راه صعب بمقصد شتافته
بپای قلعه رسیده احاطه نمودند اهل قلعه معدودی بودند که اسم ورسمی نداشتند
راضی شدند که متعلقان عبد الغفار بیک را تسلیم نمایند وعساکر منصوره مراجعت
نموده دیکر تعرضی نرسانند امرای عظام نیز صلاح در توقف ندیده متعلقان او را کرفته

جمعی از کرجیان و طبقه باغیان از این واقعه خبردار کشته در چند محل تنکنای راه تفنکچی و کمان
دار کذاشتند محل عبور لشکر را مسدود کرده آمدند که در وقت مراجعت عساکر منصوره دست
بردی نمایند از مؤیدات اقبال قاید تقدیر عنان امرای عظام را از آن راه برکردانیده راه
دیکر اختیار نمودند و پیش و پس لشکر را بمردان کار استحکام داده باحتیاط تمام طی مسافت
نمودند مخالفان بعد از انتظار بسیار واقف شدند که سپاه قزلباش از راه دیکر رفته‌اند
جمعی را بان طرف فرستادند روزی در اثناء عبور که لشکریان اکثر کذشته بمنزل نزدیک
شده بودند شاه بنده خان و قزاق خان با معدودی چند لشکر کرفته باحتیاط می
آمدند از یکطرف راه آواز تفنک از میان بیشه برآمد ظاهر شد که آواز تفنک کرجیست که
همه طرف در مقام جنک و جدال درآمده اند فیمابین امرای مذکور و آن جماعت جنکهای صعب
روی داد و آقایان ترکمان ملازم شاه بنده خان چون آن کار آمدنی ضایع شدند اکثر
لشکریان قزاقخان ایستادکی نکرده راه سلامت جستند قزاقخان از فرط شجاعت و
جهالت ایستادکی کرده شاه بنده خان راضی بایستادن نبود و میکفت که بجنک این جماعه
مشغول شدن صلاح نیست در کذشتن سعی میباید کرد قزاقخان مسموع نداشته از جوی
آبی که در سمت راه بود کذشته بطرف مخالفان توجه نمود که از حال ایشان و کثرت و قلت
ایشان خبر یافته درخور آن فکری صواب اندیشد در آن تنکنا کرجیان او را با چند نفری
دیده بر سر او آمدند شاه بنده خان او را در آن مهلکه کذاشتن خود راه نجات جستن به
مقتضای غیرت و شرط رفاقت و همراهی ندانست او نیز از آن جوی کذشت درینوقت
جمعی کثیر از کرجیان در میان آن بیشه نمایان شده بر سر ایشان هجوم نمودند و بنای
جنک در پیوست قزاقخان کرفتار شد شاه بنده خان با چند نفر از غازیان ترکمان بقدر
طاقت و توان تلاشی نموده بدرجه علیای شهادت رسیدند در هنکام زد و خورد
عساکر منصوره را از صعوبت راه و بازکشتن و بمدد رسیدن میسر نبود و مع هذا بقلیله
بوده بسلامت عبور نموده بمنزل رسیدند و باغیان قزاقخان را نزد برده بودند طهمورث
و موراو و سهراب بیک که در درکاه معلی باو طریقه نمک بحوارکی داشتند در مقام کشتن
در نیامدند و بچشم نکاه امید داشتند بعد از چندگاه فرصت جسته یکدو نفر از مخالفان
را تطمیع نموده بمعاونت ایشان خلاصی یافت و بمیان کروه قزلباش آمد از وفور مرحمت

واشفاق

واشفاق که عموما درباره بازماندکان جان‌سپاران اخلاص‌شعار مبذول میدارند داراء
این جانفشانی پسر شاه بنده خان را که کودکی سه ساله بجای پدر برتبه خانی و امیرالامرائی
آذربایجان معزز و سربلند کردانیدند و اقوام او وکیل و نایب جهت نظام و نسق ان
سرکار تعیین نمودند مخدرات آن سلسله ازین مرحمت فرحناک کشته ماتم ایشان بسور
و سرور مبدل کشت و امیدواری ملازمان درکاه بمراحم و الطاف پادشاه کردون بارکاه
ازدیاد پذیرفته مجدد لحق کذاری و حقیقت ورزی آنحضرت در آفاق انتشار کرفت
و همکنان بزبان حال بمقال می‌سرودند **بیت** کر بخواهد غم بیمار بدین سان خوردن :
خوش طبیبیست بیا تا همه بیمار شویم : در ازمنه ماضیه کمتر واقع شده که سلاطین کامکار
و پادشاهان عدالت شعار در احقاق حقوق جان‌سپاران بدینمرتبه توجه مبذول داشته
باشند که اکر مصلحت وقت کذشته طفل سه ساله را برتبه ایالت و امیرالامرائی رسانیده
خلعت امتیاز و افتخار بخشند امید که آنحضرت بر حسب نیت کامروای دولت بوده بکام
فیروزمند از درکاه واهب العطایا بعطایای ارجمند سربلند کردند **کفتار در وقایع متنوعه**
و قضایایی که درین سال قبل از توجه رایات جاه و جلال بجانب بغداد روی داد
چون از امور آونه کور داخلی که ذکر کرده شد ظهور یافت اخبار موحش و اراجیف بسیار
در سرحدها شهرت یافت و باطراف و اکناف رسید از هر طرف فتنه ظاهر شد کم فرصتان
بجنب ظهور این مقدمات را حمل بر ضعف دولت نموده معاندان فرصت جوی تصور
نموده جمعی که خود را اهل وفاق میشمردند بظهور آوردند آباذه پاشا که دم از اطاعت
و یکجهتی میزد معاهده و پیمان بر طاق نسیان نهاده کسان معتمد نزد حافظ احمد پاشا بدیار
بکر فرستاد و اظهار انقیاد کرده نوروز بیک قورچی استاجلو که از جانب اشرف اعلا
نزد او رفته بود کرفته محبوس ساخت و از حیله و تزویری که داشت شهرت قتل او
داده بچند کس از رفقا و مردم او را مقتول ساخته سرهای ایشان را نزد سردار فرستاده
مرتضی نامی پاشا از امرای رومیه که از جانب او در قراجه اردهان حولخقه میبود [illegible]
او با اراده خود در مقام تسخیر قلعه اخسقه شده بدانطرف در حرکت آمد سلیم خان
شمس الدینلو حاکم اخسقه و تفنکچیان حارس قلعه از طغیان کرجستان و اخبار موحش که
متواتر و متوالی از همه طرف میرسید و از تزلزل خاطر عامه تاب توقف نیاورده قلعه را انداختند

بیرون آمد و باروی قورچی باشی پیوست و مرتضی پاشا آسانی بی جنگ و جدال آن قلعه را
متصرف شد و آبانه سوداگران عجم را که از ولایت روم با بضاعت موفور بازگشته
باینجا آمده بودند و عازم اینطرف بودند گرفته از قوت طامعه رقم تملک بر کل متملکات
ان بیچارگان که زیاده از چند و چون بود کشید دیگر آنکه جمعی از اکراد در حینی که امیرگونه
خان با لشکر ظفر نمون سعد از ایروان بیرون رفته باردوی قورچی باشی پیوست در غیبت او
بتاخت و غارت الکاء شوره گل آمده انواع دست درازی برعایا کردند و للّٰه امیرگونه خان
با فوجی از غازیان قاجار و غیرهم که بمحافظت قلعه و الکا مانده بودند بر سر ایشان رفته بعد از
محاربه وقوع یافت و گروهی از طوایف اکراد بقتل آمدند سانحه دیگر آنکه جمعی از اکراد سهران
و برادوست در سلماس جمعیت نموده اراده تاخت الکاء ارومی نمودند حمزه بیک ولد غازی
بیک نواده شاه قلی بلبلان از برادران تخلف نموده اظهار دولتخواهی این دودمان
مقدس کرده بسلطان خان سوباشی حاکم خوی و سلماس خبر فرستاده او را از عزیمت
آنگروه آگاه کرد و اولاقا خان مقدم حاکم مراغه را اخبار نموده بر سر آن جماعت رفتند و میان
جنگ و جدال وقوع یافته فوجی از طرفین بر خاک هلاک افتادند دیگر از سوانح ان ایام
عصیان و طغیان و فتنه انگیزی شیربیک میر عشیرت بکری است که حضرت اعلی بعد
از قتل قباد خان و تنبیه عشیرت آن بکوی او را تربیت فرموده از پایه نوکری برتبه امارت
و بزرگی ایل و عشیرت سرافرازی یافت و بمحض رعایت خاطر او از تقصیر بقیة السیف گذشته
از آن تاریخ الی غایت که پانزده سال متجاوز است که او و برادرش مقصود بیک با چند نفر
از اولاد و افراد در ظل رعایت و الطاف شاهانه آسوده و کامیاب دولت و عشرت کام
روای فراغت و عافیت بودند روز بروز انوار شفقت و تربیت شاهی بر وجنات
احوال شیربیک تافته مرتبه‌اش بلندی میگرفت در بنسال بیجهتی باغوای چندی از
اشرار و مفسدین آن طایفه خصوصاً خلف جاهل نادان ناخلفی که دارد سر از ربقه اطاعت
و اخلاص پیچیده در مقام عصیان و طغیان شد و با گروه انبوه از اشرار و طاغیان بمراغه
آمده دست بقتل و غارت مسلمین کشادند و جمعی از سپاهی و رعیت را طعمه شمشیر
بلا کردانیده بسیاری از نسا و صبیان مسلمانان را باسیری بردند و در سفک دماء و تاراج
اموال و اسیر عیال و اطفال فرو گذاشتی نکردند چون این اخبار ملالت آثار بعرض عاکفان

سده

سده سلطنت مقدار رسید حرکات ناهنجار شیربیک همگنان را موجب استعجاب
گشت بالجمله حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که معدن تهور و بحر حوصله اند از اینمقدمات
از جای نرفته بالطاف الهی و امداد بواطن قدسی مواطن طیبین و طاهرین واثق بوده
از معتمدان درگاه زمان بیک ناظر بیوتات را با پنج هزار کس از ملازمان درگاه و تفنگچیان
درگاه باشرف و عساکر فارس مردم امام قلی خان و غیرهم بدفع فتنه شیربیک مامور فرموده
بر سر او فرستادند و نخست یک قرص نان از جو که نانهای خاصه شریفه سفره همایون مخصوص
بان است از اخلاص شعاران کارخانه جهت او ارسال داشتند و این اشاره مشعر بر آن بود که
تربیت کرده ما بودی و نان نمک این دودمان که بنانواده علی ابن ابی طالب ع منسوب است
میخوردی بهمتی کفران این نان کردی ما ترا بصاحب این نان سپردیم شیربیک از وصول
آن لقمه لطیف که از لطف و قهر و بیم عقوبات ظاهری و باطنی مخمر یافته بود و از نکال اعمال
ناهنجار که عاجلاً موجب آوارگی و اختلال حال و آجلاً مستلزم استیصال سلسله عشیرت
و ایل بود اظهار خجالت و ندامت بسیار کرده الحاصل از خبر لشکر فیروزی اثر خایف
و هراسان گشته در جا و مقامی که داشت توقف نتوانست نمود از آنجا حرکت کرده
بجاهای سخت و محکم پناه برده ایل و عشیرت همگی روی باوارگی آورده سنگ تفرقه
در شیشه جمعیت او افتاد و خرمن عافیت خود را بی سببی بیاد فنا داد زمان
بیک و عساکر منصوره تا گاودل که مسکن او بود رفته آن حدود را نهب و غارت نموده
مراجعت نمودند **بیت** بد نمکی نیست ز آیین دین ٭ حق نمک تا چکند بعد ازین ٭

ذکر رایات نصرت آیات بصوب دار السلام بغداد و فیروزی گشتن بعنایت رب العباد

چون رایات فیروزی آیات جاه و جلال بنوعی که سبق ذکر یافت چندگاه در سلطانیه
رحل اقامت انداخته مقرب الخاقانی زینل بیک توشمال باشی که بسرحد بغداد
رفته بود آمده بپایه سریر اعلی رسید و حقایق حالات آنطرف را بعد از ادراک
بساط بوسی عرض کرد از تقریر منهیان و جواسیس که متواتر رسیدند عزیمت سردار
و عساکر روم بطرف بغداد بتحقیق پیوست و توجه موکب همایون بدان طرف تصمیم یافت
زینل بیک را سردار و سپهسالار کل عساکر ظفر شعار کرده آینده بجانب بغداد روانه
نمودند که منقلای سپاه ذی رمحی موکب مقدس بوده باتفاق امرای عظام و حکام کرام

انحراف در حراست ملک و دفع و رفع معاندان دین و دولت سعی جمیل بظهور آورد و در بدایجه در هر
باب صلاح دولت قاهره باشد بعمل آورد و حکم شد که عساکر نصرت شعار اخذ و دو جمعی بر سپهدار
مذکور جمعیت نموده از صلاح و صواب دید او تجاوز ننمایند و موازی سه هزار از سپاهیان کار
دیده جلادت شعار و توپچیان و تفنگچیان کارآزموده مقدار اندازه از موکب ظفر قرین همایون
جدا شده بقلعه مبارکه دارالسلام بغداد فرستادند که باتفاق صفی قلیخان بیگلربیگی عراق
عرب و میر فتاح مین باشی صفاهانی و مبارزانی که سابقا در قلعه بودند بحراست و قلعه
داری قیام نمودند و متعاقب زینل بیگ سپهسالار فوجی دیگر از افواج قاهره بمعاونت او مأمور
کرده آینه العبر کورکی نور الدهر بیگ برادر زنان او روانه [illegible] فرمودند از سلطانیه جریده
وسبای بقصد ادراک شرف زیارت تربت مقدس حضرت سلطان الاولیا و برهان الاتقیا
و مراقد منوره حضرات مشایخ عظام قدس الله اسرارهم تشریف برده بعد از اداب زیارت و
طواف آن مراقد متبرکه منوره که مهبط فیض و رحمت و محل استجابت دعاست از ارواح آن
برگزیدگان درگاه استمداد همت و طلب فتح و نصرت کرده بجانب سلطانیه عود نمودند بحکم قضا
جریان باسم قورچی باشی اصدار یافت که درین سال در قراباغ قشلاق نموده برفع مورا و بقیه طا
غیان گرجی مشغول باشد و از عساکر منصوره بقدر احتیاج نزد خود نگاه داشته سایر لشکریان
را مرخص سازد که اسبه باردوی ظفر قرین بپیوندند در دویم ماه صفر نقاره کوچ در داده با تجاه
واثق و نیت صادق از سلطانیه ردی بقصد آوردند

ذکر لشکر کشیدن حافظ احمد پاشا سردار عساکر بیشمار روم بعزم تسخیر عراق عرب و محاصره نمودن قلعه دارالسلام بغداد

چون حافظ احمد پاشا بر نهجی که مذکور شد وزیر اعظم و سردار گشته به تسخیر قلعه بغداد مامور
گردید در عرض دو سال که در دیاربکر اقامت داشت در اطراف و جوانب دیار روم عساکر
بیشمار و خلق نامحدود جمع آورده جمعیتی عظیم دارد و در فراهم آمدن کما ینبغی بسرانجام
اسباب توپخانه و ذخیره و یراق قلعه گیری و سامان لشکر پرداخته مستعد سفر شد
و ظهور عصیان و طغیان مورا و گرجی و اخبار وقایع گرجستان و بقتل در آمدن قرچغای خان
و یوسف خان چنانچه گذشت و رسل و رسایل درین ماده متواتر گشت و خبر مخالفان و عصیان
شیر بیک بکری مزید علت گشته بین الجمهور چنین شهرت یافت که لشکر قزلباش در گرجستان
انهزام یافته و پادشاه قزلباش جهت دفع فتنه گرجیان متواتر آنصوب گشته در اردبیل

رای

رای سردار و عظمای روم بدین قرار گرفت که چون جانب بغداد خالیست فرصت را غنیمت
شمرده روانه آنصوب میباید شد که از پادشاه عجم بنابر مشاغل عظیمه سرحد قراباغ و گرجستان
معاونت متصور نیست و امرای قزلباش که در بغدادند چون از کومک و مدد پادشاه خود
مایوس اند بمجرد آوازه ورود لشکر بیقیاس روم تاب توقف نیاورده ترک مملکت داری نمایند
و قلعه بغداد بسهولت و آسانی بدست در می آید و سرخیلان اعراب آن حدود سیما ابا طالب
ولد ناصر مهنا از ینمقوله حکایات اعلام نموده بنابرین عزیمت بجانب عراق عرب قرار گرفته
باغوای آن جماعت در حرکت مسارعت نمود و کوچ بر کوچ روانه شد و مراد پاشا که بیگلربیگی
دیاربکر شده خود را از منتخبان امرای روم میشمرد منقلای سپاه گردانیده پیشتر بدانصوب
فرستاد که بمعاونت سرخیلان اعراب لوای ملک داری افرازد چون در سال گذشته
قاسم خان و غازیان افشار که از قلت ذخیره و علت وبا که در موصل طغیان داشت چنانچه
مذکور شد صلاح در توقف ندیده بیرون آمده بودند و [illegible] از جنود قزلباش خالی بود و
مراد پاشا باستظهار طایفه اعراب قدم بدار الملک عراق عرب نهاده ابا طالب مهنا کمر اطاعت
و متابعت او بسته حاجی بیک لک را بقلعه ذهاب و مصطفی پاشا جنابی را بقلعه
مندلی فرستاد و مصطفی پاشا قلعه مندلی را متصرف شد خود بجانب کربلا و نجف رفته
سارو سلطان بیگدلی متولی عتبات فی الجمله تزلزل یافته بنابر حزم و احتیاط سپاهیانه
بعضی متعلقات و احمال و اثقال خود را بیرون فرستاده خود سبای و سبکبار در قلعه
توقف نمودند این مقدمات باعث دلیری مراد پاشا گردیده بیشتر آمده موازی یکصد و پنجاه
نفر تفنگچی اصفهانی و نجفی بحراست نجف اشرف مامور بودند ایشان توسل بروح مقدس
معلا شاهنشاه خطه نجف جسته محافظت آن روضه مطهره را پیش نهاد همت گردانیده
بسرکردگی پهلوان محسن عاشق آبادی تفنگچی اصفهانی در حصار نجف اشرف توقف نموده
کمر مردانگی بحراست بستند بنابرآن مراد پاشا با گروهی از عساکر روم متوجه تسخیر حصار
نجف گشته آن جماعت را در تنگنای محاصره کشید حافظ احمد پاشا بلا توقف کوچ بر کوچ
بتاریخ نهم شهر صفر ختم بالخیر والظفر بپای قلعه دارالسلام رسیده رحل اقامت انداخت
و گروه گروه در اطراف و جوانب قلعه محیط گشته قلعه را از همه طرف در میان گرفتند
صفی قلیخان و مبارزان جنود قزلباش دامن مردانگی برمیان استوار کرده همت بلند

بانحراست قلعه و رفع صولت رومیان گماشتند و در اول که جنود رومیه باطراف و جوانب
قلعه پراکنده گشت صفی قلیخان فوجی از مبارزان کاردیده و دلیران جنگجو را بیرون فرستاد
که برق سان آتش در خرمن عمر و مال مخالفان زده دستبردی نموده فی الفور بقلعه مراجعت
نمایند و آن دلیران معرکه کارزار از طرف مزار ابو حنیفه بیرون رفته صاعقه کردار خود را
بر جنود رومیه زده بنا بر حرب صعب اتفاق افتاد تا اجتماع سپاه طرفة العینی سیصد
نفر بعضی مقتول و برخی را دستگیر کرده با سرهای مقتولان و دواب بسیار از اسب و استر
و شتر بقلعه مراجعت نمودند و ازین دستبرد نمایان رومیه از مبارزان قلعه حسابها
گرفته تزلزل خاطری که قلعه داران و محصوران را در حین محاصره میباشد فی الجمله زایل گشته
دلیرانه بلوازم قلعه داری پرداختند و جنود بیشمار مخالف سه طرف قلعه را از کنار دجله
حوالی مزار ابو حنیفه که جانب شمالیست تا دروازه قراقابیست که طرف جنوبیست و
بکنار دجله اتصال دارد و یک فرسخ مسافت بلکه زیاده است احاطه نموده جسری در حوالی
مزار مذکور بر دجله بسته جمعی کشتیبان طرف دجله فرستاده بغداد کهنه را نیز که جانب
غربی قلعه است و قلیچی دار موسوم بقوش قلعه استحکام دادند چون هنگام ارتفاع
محصولات بود در سال گذشته در کل محال بتخصیص جله زراعت بسیار کرده بودند و
ذخیره بیشمار سر جا مانده بحیطه ضبط رومیه درآمد و بفراغ بال لشکر اقامت انداخته به
لوازم اسباب قلعه گیری مشغول گشتند و در حینی که موکب همایون بحدود همدان
رسیده بود مهیان آمده خبر وصول رومیه را بارض بغداد و محصور گشتن ساکنان شهر
و قلعه را بعرض رسانیدند گروهی از طبقات لشکر بکومک قلعه داران مامور گشته
بیشتر رفته بودند قبل از وصول مخالفان بسلامت و سبیله داخل قلعه شده بودند و مردانه
بر اسم قلعه داری و جانسپاری میکوشیدند ذکر قضایایی که در طی توجه رایات ظفر پیکر همایون
در اثنای راه بوقوع پیوست و فتح قلعه لک و مندلی
چون رایات ظفر پیکر جاه و جلال بجانب عراق عرب در حرکت آمده بهمراهی جنود اقبال روانه
شده بجهت اجتماع سپاه ظفر پناه بتانی طی مسافت می نمودند هر روز در هر مرحله فوجی
از افواج قاهره باردوی گردون شکوه رسیده بموکب همایون می پیوستند بعضی را در رکاب
اشرف توقف فرموده و برخی را بخدمتی میفرستادند که بزینل بیگ سردار ملحق کردند تا آنکه موضع

هرون آباد از اعمال ماهی دشت که قریب بالکای درتنگ و سرحد حدود بغداد است معسکر خسرو
و حشم قدر فریدون بارگاه گردید در خلال این حال رای جهان آرای آن متعلق گشت که فوجی دیگر
از مبارزان نامدار و کارآگهان عرصه روزگار که در امور قلعه داری صاحب تجربه و بصیرت
بوده باشند تا یکهزار نفر بقلعه فرستاده شود باحتیاط آنکه مبادا مدت محاصره بامتداد
کشد و سرب و باروط در قلعه تنقیص پذیرد هر یک مقداری سرب و باروط مصحوب گردانیده شده
و چون قلعه محصور بود این معنی دشوار و دور از کار بود در نظر همگنان می نمود بعد از
اظهار این مدعا جمعی کثیر از شجاعان جلادت شعار و جوانان اخلاص مند دعوی دار مثل
کلبعلی بیگ ولد قاسم خان ایمانلو که با طایفه ایمانلو عموماً جهت مصلحه که در بیرون آمدن
قلعه موصل نموده بودند در خدمت اشرف صاحب تقصیر بودند در شوق تحمیت جبران
تقصیر اراده رفتن قلعه نمودند دیگر فریدون حسین میرزا ولد ابن حسین خان فیروز جنگ جغتا
و مرتضی قلی بیگ ولد برخوردار بیگ انیس توپچی باشی و میر علیخان بیک قاجار و میرزا معصوم
عرب علیخان خراسانی و برخوردار بیک ذوالقدر ملازم امام قلیخان که از مبارززاده‌های انطاکیه
است و سایر دلاوران کاردیده تا یکهزار نفر متقبل این خدمت شدند و رخصت یافتند
و تکیه بر اقبال بیزوال همایون کرده متوکلاً علی الله از موکب معلا و معسکر همایون جدا شده
سرب و باروط مصحوب خود گردانیده روانه شدند و چون باردوی زینل بیک سردار
سپاه منصور رسیدند و از آنجا عازم رفتن شدند زینل بیک از وفور احتیاط و
دوراندیشی سپاهیانه گروهی از سپاه ظفر پناه بمعاونت و امداد آن طبقه سوار شده
قدری راه تا دو سه هزار نفر از شجاعان کاردیده همراه نورالدهر بیک برادرزاده
خود رفیق ایشان گردانیده آن گروه تا دو فرسخی شهر رفته شب در آن صحرا
توقف کرده صباح آماده کار و مترصد کارزار بودند که اگر از رومیه آسیبی بآن جماعت
میرسیده باشد بمعاونت اقدام نمایند و آن جماعت کس بقلعه فرستادند و از آمدن
خود اخبار نمودند و در ظلمت لیل چون سیلی که در بلندی روی در نشیب آورد
از طرف دروازه مزار ابوحنیفه روی بقلعه آوردند از آنجمله آن گروه برخوردار بیک
ذوالقدر و میرزا معصوم عرب علی با چند نفر در آن شب دیجور از رفقا دور افتاده به
جمعی از رومیه دچار شده بعد از زد و خورد بسیار زخمدار و گرفتار شدند چند نفری از

مردم ایشان قتیل و بعضی ناپدید شدند اما بقیة السیف پشت بر یکدیگر داده همچون برق
لامع خود را بدروازه رسانیده داخل شهر و قلعه شدند و سه هزار من سرب و باروت بقلعه
رسانیدند و جماعت رومیه که دران طرف اقامت داشتند فرصت و قوت آن نبود که آسیبی
بان گروه رسانند و از قلعه خبر وصول آن فوج بنور الدهر بیگ و غازیان رسید عود نموده
بعسکر منقلای پیوستند و این واقعه دستبردی بود بسیار غازیان و در هیچ زمان وقوع
نیافته که قلعه که محصور یکصد هزار مخالف باشد یکهزار نفر از شجاعان اخلاص شعار نقد
جان بر کف گرفته بصدق نیت و صفای عقیدت سواره از میان گروه بیشمار مخالف گذشته
خود را بسلامت بقلعه رسانیده باشند که درین زمان خجسته نشان وقوع یافته هر گاه
نفاذ امر پادشاهی و جانفشانی سپاه بدین مثابه باشد پیداست که مخالفان را چه کار
از پیش رود و چون قلعه ذهاب مشهور بقلعه لک و قلعه مندلی هر دو در نزدیکی حدود
هرون آباد در تنگ واقع بود و آن دو قلعه را در تصرف مخالفان گذاشته پیشتر رفتن لایق
دولت نمی‌نمود زیرا که حضرت ایشان باینده و قلعه مترددین میر سید حسین خان حاکم
لرستان که با قشون آراسته متوجه عسکر همایون بود عبور را از مندلی واقع میشد بدان حدت
مامور گردانیده ارسال داشتند و یوسف سلطان حاکم کسکر را با گروهی از تفنگچیان چغتای
و خراسانی که بسر قلعه لک تعیین فرموده بودند وارد و یکروز دون شکوه در هرون آباد
رحل اقامت انداخته همت بر تسخیر قلعه مذکور گماشتند و زمان بر آن مذکور بر حسب
زبان نکر با اقدام این خدمت بسته سپهها پیش بوده در رسم قلعه کشایی میکوشیدند
تا آنکه کار بر محصوران تنگ گردید و انجاب سرداران روم که سپاه در نخواه قزلباش
بر سر بودند معاونتی متصور نبود نخست مصطفی پاشا جستانی که حاکم قلعه مندلی
بود دست در دامان استیمان زده اظهار دوستداری حضرت شاه ولایت پناه
وارادت و اخلاص حضرت اعلی نمود محمد آقای قاپوچی سردار را نیز که دران قلعه بود طوعا
و کرها باطاعت راغب ساخته هر دو بیرون آمدند و قلعه بتصرف در آمد محصوران
باستشفاع مصطفی پاشا ملتجات یافتند چون رقم اخلاص و ولای خاندان امامت و
ولایت از لوحه پیشانی مصطفی پاشای جستانی نمایان بود برتبه سلطانی سرافراز
گشته ابد القاب یافت و الکاء مذکور بجایزه و جلدوی این خدمت بحسین خان مذکور

شفقت شد و از ظهور این عاطفت و جان بخشی حاجی بیگ لک و محصوران قلعه ذهاب
امیدوار عفو و امان گشته قلعه را سپرده بیرون آمدند و بپایه سریر سلطنت مصیر
رسیده بخلعت امان پوشیدند و منظور نظر مرحمت گشتند و حکومت آنجا بنفس سلطان
کروس تفویض یافت بعد از اطمینان خاطر از تسخیر این قلاع از هرون آباد ندای کوچ
درداده روانه مقصد شدند و چون هنگام طغیان آب نزدیک رسیده بود و شط
بهرز که در سر راه واقع و محل عبور لشکر بود روز بروز ازدیاد می پذیرفت صدر سلطان
قراحصارلو که یکی از اویماقات دو ملواست بتربیت جسر مامور گشته با مصالح و عمله
آن در کنار شط مذکور در سر انجام جسر مشغول شد زینل بیگ سردار با سایر امرای نامدار
و عساکر فیروزی آثار که حسب الفرموده قضا جریان بر سر او جمع آمده بودند منزل بمنزل رفته در
کنار شط بهرز لنگر اقامت انداخته منتظر اتمام جسر بودند که بعد از اتمام بدانچه از موقف
جلال الصدور باید عمل نمایند و رایات نصرت آیات نیز در یورت چشمه از حدود زنگنه
روزی چند بدین جهت اقامت نمودند زمستان در آن مرحله بپایان رسیده سمند روزه
از جانب آن بیمار بیشه جنود قزلباش قاصدان بقلعه آمد شد عموم نموده محصوران
و بیرونیان خبردار بودند و اهل قلعه به پشت گرمی جنود اقبال مردانه رفع صدمات لشکر
مخالف نموده در لوازم قلعه داری میکوشیدند

شرح وقایع حالات زینل بیگ سپهسالار لشکر فیروزی اثر و محاربه عساکر منصوره با مراد پاشا و آنچه فیمابین او و مخالفان بوقوع پیوست

کمیت مشکین سم قلم در طریق تحریر وقایع این سال بدین آیین تک و دو مینماید که چون زینل
بیگ سپهدار عساکر فیروزی نشان منقلای در کنار آب بهرز اقامت نمود مصدر جلادت
و مردانگیها گشته دلیریهای غازیان و عساکر منصوره از وی بظهور پیوست از جمله ترتیب کشتیهای
جسر بهرز بسیار درکار بود و در آنجا یافت نمیشد مهنی خبر داد که در میان در ایام فترت و یاغی
گری بکرسوباشی قیر بسیار جهت جسر آورده بودند و بر جا مانده والیوم در دو فرسخی حوالی
مزار ابو حنیفه در خاکست زینل بیگ همت باوردن آن معروف داشته یکهزار نفر از جوانان کار
طلب و تفنگچیان قدر انداز بدین خدمت نامزد نمود و ایشان بدل قوی بمقصد شتافتند
در مکانی که چراغهای اردوی مخالف نمایان بود بمطلب رسیدند بعضی مشغول بیرون
آوردن قیر گشته برخی پاس میداشتند تا آنکه قیر بسیار بیرون آورده بی قصور و فتوری

باروت رسانیدند دیگر آنکه چون روزی چند جهت اتمام جسر در کنار آب بهریز اقامت واقع شد
و قرب وصول موکب همایون دست داد و رومیان آسوده حال شبانروز بلوازم اسباب
قلعه‌گیری مشغولی داشتند زینل بیک و امرای عظام سقید باتمام جسر نشده بعزم محاربه
و رفع آسودگی حال دشمنان آن بایست و پنجهزار کس از دلاوران سپاه منصور که مقدمة الجیش
بودند بعضا کشتی از آب عبور نموده و قریب ده فرسخ هفت فرسخ راه طی کرده در حوالی اردوی مخالفان
صف قتال آراسته و رومیه از روی خود خندقی حفر نموده بودند بیرون نیامده متوجه
جنود قزلباش نشدند و روز بآخر رسیده بود و توقف عساکر منصوره که سپاهی بعزم
جنگ رفته بودند شب در آن صحرا متعذر بود بالضروره بازگشته بمقام خود باز آمدند
و از این آمد و رفت عساکر منصوره بمحاربان لشکر دلیرتر گشتند و رومیه منوچهر که تحریر
پیوست شهر و قلعه را احاطه نموده در کمال تمکن و غرور و عظمت و استقلال و فراوانی
ذخیره آسوده حال بامور قلعه‌گیری مشغول نموده شبانروز کار کرده سیبها پیش
بردند و در چند محل کوههای خاک بلند کرده بخندق رسانیدند صفی قلیخان با شجاعان
نامدار و تفنگچیان و تفنگچی آتشیان قلعه‌دار دامن مردانگی بر میان استوار کرده یکدو
مرتبه بسیبها ریخته دستبردهای نمایان کردند و با غنایم موفور بقلعه مراجعت نمودند
و آنچه نهایت احتیاط بود بظهور آورده جمعی خاک باندرون میکشیدند و جمعی پاس
نقب میداشتند و چون توپخانه رومیان در طرف دروازه قراقابی بود از آنطرف در تسخیر
قلعه اهتمام بیشتر داشتند بنابر حزم و احتیاط از اندرون حصار حصاری دیگر کشیده
بودند برج و باره ترتیب داده باشایان و سرداران رومی بتخصیص بکجری آقاسی از جلادت
و دلیری قزلباش و قرب وصول موکب همایون شاهی اندیشه بخاطر راه داده قرار دادند
مراد پاشا که دو ماه بود که بمحاصره حصار نجف اشرف مشغول بود و توپ و تفنگ بجانب
روضه مقدس حضرت شیر خدا شاه ولایت علی ع صیقلی شرک خفی و جلی ع می‌انداخت و
از دور باش حارسان غیبی و خوارق عادات و کرامات روح مطهر مظهر العجائب چنانچه در
ذیل این نسخه صحیفه مسطور خواهد گشت کاری نساخته بی نیل مقصود بازگشت
و به بغداد ملحق شد و صلاح در یورش دید و زیر برج بزرگ طرف قراقابی را خالی کرده با
روط انباشتند و علی الغفله آتش دادند از قوت باروط و اشتعال آتش خاک آن

برج

برج رفته انهدام پذیرفت و رخنه‌ها پیدا شد نزدیک بهم نمایان بود آن حصار تکیه داده از همه طرف هجوم
آورده یورش عظیم کردند چون مور و ملخ بر برج و باره صعود مینمودند میان آن قلعه بخصوص
سارو سلطان بیکدلی که از آنها یکی از صوفیان بیکدلی از عزیمت یورش خبر یافته بود قلعه
داران آن اخبار نموده سرداران و محافظان بروج هر یک برج و باره خود را بجد نگاه داشته
بضرب گلولهای تفنگ مرگ آهنگ و خدنگهای جان فرسا دفع شر و صدمه آن گروه میکردند
اما از زیر برج که بصدمه آتش و قوت باروط انهدام پذیرفته بود جمعی کثیر داخل قلعه شده
دلاوریها بظهور آوردند علی اوده بر بالای برج افراشتند صفی قلیخان و میر فتاح مین باشی
با فوجی از مردان کار و تفنگچیان قلعه مردانه بدفع آن گروه روی آورده حمله آوردند و بضرب
تیغ یکی از غازیان از پای درآمد علم صولت ایشان سرنگون شد و بطرفة العینی گروهی
انبوه از مخاذیل در هر طرف بر خاک هلاک افتادند جمعی که داخل قلعه شده بودند چون
مشاهده نمودند که حصار دیگر در اندرون کشیده شده از تسخیر مایوس گشته راه
خلاص و نجات میجستند و اکثر در بازگشتن بدپا در افتاده کشته افتادند و آنچه از تقریر منهیان
راست گفتار مسموع شده در این یورش کاری نساخته چون حضرت اعلی شاهی ظل
الهی از انهای منهیان عیار پیشه و جواسیس فکرت اندیشه از حقایق حالات خبردار و
آگاه شده بودند و در شبی قرار یورش یافته در غرفه فاک بودند منجمان پایه سریر اعلی سیما ولادات
قدوة المنجمین مولانا مظفر جنابذی که در این مهارت کامل دارد مسئله استخراج نمودند
که رومیه را در این یورش کاری از پیش نمیرود و مولانا محمد طاهر یزدی که در سلک منجمان
خاصه شریفه منسلک و در این علم شریف ماهر و متجارب است زیاده از اقران در علم استیلای
رومیه برادر ملک اصرار نموده از بدایت حال دعوی مینمود که از آثار و اوضاع کواکب و دلایل
نجومی ظاهر میشود که رومیه در آمدن بر قلعه بغداد تسلط و فیروزی یابند و بر طبق این
دعوی اراده کرده که بقلعه رفته در مدت محاصره با سایر محصوران بسر برد و حسب
الاستدعا رخصت یافت لیکن زینل بیک سردار لشکر ظفر شعار مانع آمده او را نزد
خود نگاه داشت و در میان سپاه منقلای بود حضرت اعلی چنانچه شیوه و شعار
نیازمندان درگاه ایزدی و معتاد شبانروزی آنحضرت است بدرگاه الهی واثق بوده
سلامت و عافیت بر آکنده دلان محصور از بارگاه مهیمن متعال مسئلت مینمودند تا

سرعان رسیده اخبار قلعه و غلبه قلعه داران را باردوی ظفر نشان آوردند و بمحامد ایزدی
و شکر الطاف یزدانی پرداخته جهت مبلغ قلیچ خان و مبادرت قلعه دار صلات ارجمند فرستاد
عموم اهل قلعه بنوازشات سروران سرافرازی یافتند و چون اسباب و یراق جسر ترتیب
یافته زینل بیک سردار و سپهدار لشکر عجم که بفرمان همایون فرمانفرمای ممالک کسری و جم بود
کمر یکجهتی ببلادیه و محاربه دشمن جست بود بستن جسر را بنابر بعد مسافت در بهر نهر صلاح
ندیده کنار آب را احتیاط نمود شش فرسخ پایین تر محلی که تا بغداد سه فرسخ است پیش نمود مکان
یافته سفاین و اسباب جسر را بانجا نقل نمود و شروع در کار و عساکر منصوره مقدمة الجیش از
از بهریز کوچ کرده بانجا آمدند و رومیه ازین اراده آگاه گشته مراد پاشا که بشجاعت و دلیری شهره
و از اقران ممتاز بود با پانزده هزار از شجاعان قوم و چند عرابه توپ و ضربزن بعزم ممانعت
و دستبرد بکنار آب آمدند تا در سیدن او جسر ترتیب یافته بود خلف بیک سفرهچی که
چرخچی سپاه منقلای بود با جمعی شروع در گذشتن کردند در اثنای عبور قصور یافته زینل
بیک فی الفور باصلاح انقصور پرداخته هنوز زیاده از چهار هزار کس عبور نکرده بودند
که سپاه مخالف پیش آمدند فیمابین جنگ در پیوست در اندک زمانی دلاوران سپاه منصور
داد دلاوری دادند و خلف بیک سفرهچی با جنود چرخچی بر صف سپاه مخالفان تاختند و
گرد از معرکه نبرد برآوردند خاک معرکه را از خون مخالفان گلگون ساختند جنود رومیه تاب
صدمه دلیران سپاه منصور نیاورده بهم برآمدند و پای ثبات و قرار شان سستی پذیرفته
پشت بمعرکه دادند و مراد پاشا روی بانهزام آورد و عساکر منصوره بتعاقب شتافته قریب
یکهزار و پانصد نفس از گروه مخالف به تیغ تیز و سنان خونریز بر خاک هلاک انداختند و
چندی از عظمای و سنجق بیگیان رومی و اکراد اسیر و دستگیر شدند مراد پاشا مخذول
و ناتوان بصد حیله از چنگ جنگ آوران رهایی یافته در شب دیجور سر برهنه داخل
اردوی رومیان شد و زمانه ملبس بلباس عباسیان گشته شب ظلمانی پرده بر روی
روزگار کشید جنود ظفر ورود مظفر و منصور بازگشتند و حقیقت این فتح مبین
را بپایه سریر اعلی خاقانی عرض نموده در حینی که اردوی گردون شکوه چند مرحله پیش آمده
کنار نهر بلاد رود از انهار آب دیاله که بشط بهر اشتهار دارد مخیم سرادقات عز و جلال
بود حقایق احوال بعرض عاکفان اقدس رسید و بورود مژده بهار و بشارت نوروز

فیروز

فیروز که هنگام آن شده بود توام و دست و گریبان ازین فتح نامدار که در بدایت حال
بوقوع پیوست نیکخواهان بفتوحات عظیمه فال گرفتند و جنود ظفر ورود مورد تحسین
و آفرین گشتند چون آخر سال شد و درین نسخه عالم آرا بعد از تحریر وقایع و قضایای هر
سال مشاهیر متوفیات هر سال در طی قضایای سال آینده مرقوم کلک سعادت رقم میگردد
انشاء الله تعالی مشاهیر متوفیات که درین سال پرملال از گردش روزگار و عادت ناکوفه
چرخ ستیزه کار بعضی در معارک کارزار و حادثه دهر بهیمه از شربت شهادت نوشیده اند
و بعضی از دست ساقی اجل شهد ممات چشیده سر در نقاب تراب کشیده اند بترتیب ذکر کرده
میشود متوفیات یکی قرچغای خان چنانکه مذکور شد در گرجستان بتیغ غدار مردم نمک
حرام مورا گشته درجه شهادت یافت وی از طبقه مسیحیه ایروانست در سن
کودکی و فتور انولایت بدل اسیری گرفتار گشته چون نیک بخت بود در سلک عبید و
غلامان خاصه شریفه انتظام یافته حریت یافت و چون جوهر ذاتش قابل بود در
خدمت اشرف مورد تربیت گشته روز بروز بمرتبه علیا ترقی کرد بحسن خدمات
منصب قچاچی گری بعد از ظهور رشد و کاردانی میر توپخانه و سردار تفنگچیان گردید
و از وفور اهلیت از زمره مقربان بساط اقدس گشته رتبه سرداری سپاه ظفر پناه یافته
دران امر بوفق رضای ولی نعمت و پیروی منهاج اشرف انحضرت سلوک نموده بهر خدمتی
که مامور گردید بر وجه شایسته اقدام نمود بالاخره برتبه بلند ایالت و لقب ارجمند
خانی سرافراز گشته بحسن تدبیر و وفور دلیری و حزم و دوراندیشی و رای صایب
و ثبات قدم در معارک بمنصب سپهسالاری کل لشکر ایران سربلندی یافت چند
گاه امیرالامرای آذربایجان بود و درین هنگام حکومت مشهد مقدس معلا و دارالسلطنه
اکثر محال خراسان بدو متعلق بود بعد از واقعه او منوچهر خان پسر بزرگترش بجای
پدر بحکومت انولایت یافت و الیوم حاکم مشهد معلاست دیگری یوسف خان که او نیز
بتیغ غداران نمک حرام شهادت یافت وی نیز با قرچغای خان از یک طبقه اند با یکدیگر شرف
غلامی این دولت یافته همیشه یار و برادر یکدیگر بودند و مشار الیه در عهد صبی
بخدمت قوشچی گری و حفظ جوارح مامور گشته دران فن مهارت کامل یافت رفته رفته
دران خدمت ترقی کرده بمنصب میر شکاری سرافرازی یافت چندگاه ایالت و دارایی

دار المؤمنین استراباد باو مفوض گردید بحسن سلوک و رعیت پروری اتصاف داشت
و درین هنگام دوازده ساله بود که بیگلربیگی شیروان بود و با رعایا و عجزه آن ملک سلوک
پسندیده مینمود چون پسرانش صغیر بودند و ایالت آن ولایت را مرد کامل کاردان می
بایست قزاق بیک چرکس که داروغه گیلان بود و در طی واقعه مذکور آن شد در عوض مرتبه
خانی یافت دیگری علیقلیخان ایشیک اقاسی باشی و دیوان بیکی وی از اویماق کرامیلو شاملو
و ملازم قدیم حضرت اعلی شاهی است که از اوان طفولیت و کودکی آنحضرت که در
دار السلطنه هرات تشریف داشتند در خدمت بود روز بروز قدر و منزلتش می افزود
تا بوفور عقل و دانش و هوش و کاردانی در سلک امرای بزرگ و ارکان دولت انتظام
یافته بمنصب ایشیک اقاسی باشیگری و میر دیوان سرافرازی یافته صاحب رای
و مشورت بود در اول این سال در بلده طهران ری که الکای او بود بیمار شده روز بروز
مرض اشتداد پذیرفته معالجات اطبا با معیاد اجل مقاومت نتوانست نمود بجهت
حی لایموت پیوست پسرانش کودک بودند منصب او در آن سال معطل بود در سال آینده
چنانچه مذکور خواهد شد بزینل بیک توشمال باشی عنایت شد دیگری میر رفیع الدین
محمد صدر خلیفه وی از سادات عظیم القدر صفهانست چنانچه سبق ذکر یافته بین
الجمهور بسادات خلیفه مشهور مازندرانی الاصل از نژاد میر قوام الدین مشهور بمیر بزرگ
والی طبرستانست پدرش میر شجاع الدین محمود سید فاضل دانشمند و از زمره
علمای عالی مقدار بود اما ابا عن جد در دار الملک صفهان صاحب املاک و رقبات بوده اند
و بزرگانه روزگار میگذرانیده اند و میر بزرگ نیز سید فاضل سلیم النفس ملک خصال
و از علوم معقول و منقول بهره ور و آگاه بود بعد از عزیمت قاضیخان سیفی قزوینی چنانچه
در محل خود مرقوم کلک بیان گشته برتبه صدارت فایز گشت و در ایام منصب در کمال
دیانت و بی طمعی و حقانیت و پرهیزکاری سلوک نموده والحق مسند صدارت ازین
صفات حسنه زینت افزود و در اوایل این سال که در رکاب اشرف از فرح آباد و مازندران
بیرون آمده متوجه یساق بود در فیروزکوه بیمار شد با محفه بخط شریف منسوب
بحضرت امام زاده واجب التعظیم والتبجیل امام زاده عبد العظیم علیه وآبائه التحیة والتسلیم
آوردند و در آنجا مرضش اشتداد یافته بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعش او را فرزند

فرزند ارجمندش سلطان العلمائی خلیفه سلطان که بعین تربیت شاهنشاه زمان برتبه
وزارت دیوان اعلا سرافرازی دارد نقل کربلای معلا نموده در روضه مقدس سید الشهدا
خامس آل عبا مدفون گشت منصب صدارت من حیث الاستقلال بمیرزا رفیع الدین شهرستانی
که بشرف مصاهرت حضرت اعلا سرافرازی دارد تعلق گرفت دیگر گنجعلیخان بیگلربیگی
قندهار وی از طایفه زیک است از عشایر اکراد و نیز ملازم قدیم حضرت بود که در طفو
لیت و ایام اقامت دار السلطنه هرات در خدمت اشرف بوده در ایام فرماندهی جلوس
همایون بحسن خدمات و مردانگیها که در فتوحات خراسان و محاربات ازبکیه از طبقه
او واصل دریافته بود بمراتب علیای خانی و لقب ارجمند بابائی تعیین پدری ترقی
نموده قریب بسی سال من حیث الاستقلال فرمانفرمای دار الامان کرمان بود و
آثار عدالت و رعیت پروری بظهور می آورد درین عهد حاکم دار القرار قندهار
شده بود درین هنگام شبی بر بالای ایوان ارک قندهار بر سریری که بمحاذی ایوان تکیه
داشت خوابیده بود بجهت مستی پذیرفته او در میان خواب و بیداری از سریر قطع خیده
بپایین افتاد و ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد بعد از زمانی خدمتکاران واقف
شدند پسرش علی مردان بیک نعش پدر را از قندهار بمشهد مقدس معلا نقل نموده
در روضه مقدسه رضویه مدفون گردید چون خبر وفاتش بعرض اقدس رسید علی
مردان بیک مذکور در ازای حقوق قدیم و آلدنجای پدر برتبه خانی و ایالت سر
افرازی یافته بابای ثانی لقب یافت دیگری امیرگونه خان سارو اصلان بیگلربیگی
ایروان از ایل الغچه قوینلوی قاجار است پدرش کلابی در سلک قورچیان زمان
شاه جنت مکان علیین آشیان منتظم بود و او چندگاه ایشیک اقاسی حرم و حارس
دولتخانه مبارکه قزوین داروغه آنجا بود و بوفور عقل و کاردانی و حسن خدمات
لایقه برتبه ایالت و خانی ترقی نموده امیر الامرای چخور سعد گردید و در آن سرحد
با رومیه چنانچه در محل خود گذارش یافت محاربات قوی نموده بلند آوازه گردید
و در ازای مردانگیها که از او در آن سرحد صدور یافت بلقب سارو اصلان معزز
و سربلند گشته درین سال در جنگ گرجستان که چرخچی لشکر ظفر اثر بود زخمدار شده
مدتی در ایروان بمعالجه زخم پرداخت در آخر این سال زخم تشنج کرده از هم گذشت

وچون در غزای کفره کرجی زخمی شده بسایر شهدای آن معرکه پیوست حضرت اعلا
طهماسب قلی بیک پسر او را که جوان قابل سنجیده بود و در خورد رتبه تربیت بود
احتیاط داشته بآن صوب فرستاده بودند بعد از فوت پدر برتبه بلند خانی وامیر
الامرایی بموجب سعد سرافراز گردید والیوم بایالت و دارایی آن ولایت اشتغال دارد
و دیگری شاه بنده خان ولد پیر بوداق خان پرناک ترکمان وی بعد از پدر بایالت و دارایی
دار السلطنه تبریز وامیر الامرای آذربایجان منصوب بود درین سال در سفر گرجستان
مامور گشته در راه قراقلخان چنانچه در محل خود مرقوم گشت در راه دین و دولت
بدست کفره بقتل آمده درجه شهادت یافت جوان سنجیده معقول و بزیور عدالت
و رعیت پروری آراسته و بکم طمعی و سلامت پیراسته بود در ازاء جانسپاری
و حقوق خدمات سلسله پرناکیه طفل سه ساله او را بجای پدر بمنصب ایالت
و دارایی وامیر الامرایی آذربایجان سرافراز فرموده وکیل و نایب تعیین کردند و بپیر
بوداق خان ثانی لقب یافت و هر آینه این معنی موجب استظهار و امیدواری سایر
جانسپاران دین و دولت گردید دیگری حسن خان استاجلو وی از اویماق چاوشلو
استاجلو است و از ملازمان قدیمی بود که در خراسان بمراسم نیکو خدمتی قیام داشت
بعد از جلوس همایون و فرمانده‌ی ملک ایران مورد تربیت و شفقت گشته قورچی تیر
و کمان گردید از وفور شجاعت بعز مصاهرت این دودمان سرافرازی یافت و ایالت
و دارایی همدان و امیر الامرایی قلمرو علیشکر منصوب گشته قریب بیست و پنج سال
فرمانفرمای آن ملک بود و بصفات حسنه عدالت و رعیت پروری اتصاف داشت
یکدو سال بود که از ایالت و امور سپاهیگری تقاعد اختیار نموده در محال ساوه
که ملک صبیه غفران پناه سلطان حیدر میرزا علیه الله او بود اقامت داشت و درین
سال بیماری عارض گشته باجل طبیعی سفر آخرت اختیار نمود و جمعی دیگر از ملازمان
رکاب اشرف در معرکه جنگ گرجستان شهادت یافتند خصوصاً بیرام بیک یوزباشی
ذو القدر و علی بیک قرللو یوزباشی استاجلو و آقا قوام الدین لاریجانی یوزباشی تفنگچی
لاریجان که جوان قابل سنجیده کاردان و بسخن سنجی و نظم اشعار اتصاف داشت
و بازماندگان ایشان بنوازشات شاهانه سرافرازی یافته و در تفصیل اسامی سایر

شهدای آن معرکه قایل متصور نیست رحمة الله علیهم اکنون وقت آنست که برسر سخن رفته
کمیت عنبرین سم قلم مشکین رقم در مضمار تحریر وقایع سال نو سکابوی درآمده بقیه حالات سفر
خیر اثر دار السلام بر صحیفه نگارش یابد آغاز سال بارس ئیل مطابق خمس وثلاثین والف
که سال دهم از قرن دویم جلوس اعلی الحضرتست دگر ره مقدم فیروز نوروز شبستان جهان
کرد چون روز زمان از آسیب دی گردید آزاد بگیتی از سر نو تازگی داد یعنی آفتاب فلک
جهانگرد خسرو سیارگان و فرزند اقلیم چهارم آسمانست با کوکبه عالم افروزی رونق فزای
موکب نوروزی گردید در دو ساعت بیست هفت دقیقه شب شنبه بیست و دویم شهر
جمادی الثانی مطابق خمس وثلاثین الف از مقام حوت حرکت کرده کاشن حیشه بهار حمل را
از فر قدوم نوروز فیروز بهجت و خرمی افزود و مشاطگان بهار عروس دولت و کامرانی را
بهم آغوشی خسرو کامکار بهر هفت کرد بجله دور کار آوردند بیت عروسان چمن را غازه
بستند دگل برآیها تازه بستند نوآیین گشت گلزار زمانه دگر باره گرید از نغم کرانه
شهریار سپهر اقتدار یعنی حضرت همایون اعلا در کنار نهر بلاد و دار ابنهاد بهرام دولت
باوتاد خلود و کامیابی نصب نموده سایبانهای فتح و فیروزی افراشته بودند در وقت
مبارک خبر جنگ مراد پاشا و فیروزی یافتن جنود قاهره برنهجی که تحریر پیوست رسید
کارفرمایان عالم قضا اعموم دولتخواهان این سلسله علیه را ازین خبر مسرت اثر خلعت
نوروزی و سروش غیبی نوید انواع فیروزی داد و حضرت اعلاحضرت والا بدفع مخالفان دین
و دولت و معاندان ملک و ملت مصروف داشته در لوازم این امر عظیم سعی موفور و جهد
و اهتمام غیر محصور بظهور می‌آوردند و چون زبده و خلاصه لشکر ظفر شعار و مبارزان
نامدار جلادت آثار در رکاب سعادت انتساب همایون بودند یکدفعه چهار کس از
اعیان سپاه قزلباش و غلامان بسرکردگی تخته بیک یوزباشی استاجلو و دفعه دیگر دو
هزار نفر از آقایان بیوتات و مقربان درگاه امثال ذلک بسرکردگی محمد قلی بیک جلودار باشی
جغتای فرستادند که بسپاه منقلا پیوسته از صوابدید زینل بیک سپهدار لشکر ظفر
اثر در نگذرند و از خزانه معموره صنادیق نقود مسکوک جهت مدد خرج سپاه نزد سپه
دار مذکور فرستادند که بهر نوع رای او اقتضا نماید بر طبقات لشکر قسمت نماید و زینل
بیک در یورت خود اقامت نموده نامعدود را بر طبقات سپاه علی قدر مراتبهم قسمت

نمود و موکب جهان کشای همایون بنا بر طی مسافت میمنود گفتار در قضایایی که قبل از توجه
همایون بدار السلام بغداد میان سپاه ظفر پناه قزلباش و مخالفان روی داد چون جنود
رومیه بر نهجی که در فوق اشاره شد بر اطراف و جوانب بغداد محیط گشته سعی موفور در امر
قلعه گیری کردند و یورشهای عظیم نمودند اثری مترتب نشد منتج حصول مقصود نگردید
جمعی کثیر و جمعی غفیر از لشکریان خود بکشتن داده کاری نساخت حافظ احمد پاشا از آوازه وصول
موکب نصرت شعار که زمان زمان در میرسید غروری که داشت اندکی زایل گشته همت
بصیانت اردوی خود گماشت و خاطر بآن قرار داد که اصلا متوجه محاربه سپاه قزلباش
نشده خود را در ان قلعه کونه حفظ نماید و در پای قلعه چندان اقامت نماید که محصوران
از قلت آذوقه و عسرت معاش اضطرار یافته بجز استیمان چاره نداشته باشند و وسایل
انگیخته گاهی با جادوسان از وعده و وعید سخن میگفت و گاهی با زنیل بیک در آسلد و گفتگوها
سپاهیانه بمیان می آورد که شاید بلطایف الحیل و تدبیرات ناقصه کاری از پیش برد علی
بیک نامی از سنجق بیکیان اکراد که در محاربات سابقه از دلیجان گرفتار طایفه بیکلی گشته
بود و ایامی با برادران زنیل بیک میبود و بوساطت ایشان خلاصی یافته درین وقت اظهار سبق
آشنایی و پاس حقوق نمک بخوارگی کرد و باتفاق یکی از چاوشان رومی نزد زنیل بیک آمده
سخنان خیرخواهانه القا نموده آرزوی عتبه بوسی درگاه معلا نمود و بعد از عرض و استیجان
باردوی همایون رفته بهمراهی چاوش مذکور بعز آستان بوسی و مجالست خلد آیین سرفراز شد
در اثنای محاورات و تحقیق حالات راه سخن یافته عرض نمودند که جناب سعادت انتساب
خواندگار با عساکر موفور روم باستخلاص ملک بغداد آمده و خزاین نامعدود در مصالح
سفر و تجهیز لشکر صرف شده بازگشتن سپاه روم ازین مرز و بوم بی حصول این مطلوب طعن
اضداد نیست و میدانیم که حضرت شاه که بنفس نفیس همایون جهت دفع حادثه بدین طرف
نهضت نموده باشند بنا بر رعایت ناموس سلطنت که سلاطین اطراف و دوست و
دشمن چشم بران دارند اصلا مسامحه ننموده جز مخاصمت و جنگ و جدال چاره ندارند
والتماس نمودند که چون قریب بشش ماه است که لشکریان هر دو طرف در تشویش و تعب
میگذرانند و خونها ریخته شده والحال که موسم هوا روی باشتداد آورده من بعد در گرم
سیر بغداد اقامت ممکن نیست حضرت شاه که از خاندان کرم و مرحمت اند مرخص فرمایند

که زنیل بیک معتمدی زبان دان همراه این بندگان نزد سردار فرستد که صلاح و فساد هر دو
طرف را در مواجهه گفتگو نمایند که سردار مرد خیرخواه صلاح اندیش و طلبکار عافیت هر دو گروه
باشد حضرت اعلا بلفظ گهربار در نثار اظهار فرمودند که متغلبه و جمعی که بال عثمان یاغی و طاغی
گرفته دفع آنگروه طاغی کردیم اولی این بود که نیکخواهان سلسله آل عثمان ملک موروث این
خاندان را با ما مسلم داشته مناقشه ننمایند که رابطه مصالحه و دوستی که فیمابین واقع
بود استحکامی تازه یابد و ازینطرف نیز شرایط موالفت و دوستی بظهور آید چون حضرت
خواندگار خادم الحرمین اند حرمت روضات مقدسه ائمه کرام بغداد را که آبا و اجداد ما
بوده اند با نسبت داشته باز گذارند و چون در مقام مناقشه و مجادله شدند ما نیز
همت بحراست آن گماشته زیاده از مقدور بذل جهد مینماییم امید که انچه خیر و سود خلایق
باشد از پرده تقدیر بجلوه گاه ظهور آید زنیل بیک جانی بیک شاملو را که مرد کاردان سخن
دان است در مرافقت علی بیک و چاوش مذکور نزد سردار فرستاده و میانه او و سردار
و امرا و پاشایان رومیه گفت و شنید سپاهیانه بسیار واقع شد سردار در حصول
مدعای خود ابرام مینمود و از سخنان دوراندیش وحشت بر وحشت می افزود و ازینطرف
نیز کذالک مجملا هیچ اثری باین رفت و آمد مترتب نگشت بعد از معاودت جانی بیک زنیل بیک و
امرای عظام صلاح در محاربه دیده دانستند که دفع صولت سپاه روم و استخلاص محصوران
جز بتیغ تیز و خنجر خون ریز میسر نیست لهذا بمحاربه راسخ و جازم گشته با لشکر آراسته دلاوران
جوشن پوش پرخاشجوی بر آراسته که بارقه کلاه خودشان روشنی بخش آینه آفتاب بود دشت
و صحرا از شقه سنان و بیرق گلنوفشان لاله زاری مینمود سمند با تازی نژادان همایون نمونه
و برق رفتار که سرعت تک بر رهان آیند پیش گرفتند و کوه پیکران جهانگرد که از تندی جولان
با باد صبا دوش بر دوش رفتندی از جسر عبور نموده بعزم جنگ متوجه اردوی سردار گشته
تا قریب سی هزار جوان رزم آزمای نیزه دار و تفنگچیان بارگیر جلادت شعار در برابر
آن سپاه بشمار صفوف قتال آراستند خلف بیک سفرچی باشی که بچرخچی گری مقرر بود پیشتر
رفته میمنه و میسره سپاه منصور بسرداران و دلیران معرکه کارزار استحکام یافته مرتبه مرتبه
بهمراهی جنود اقبال پیش میرفتند تا آنکه بعد مسافت قریب بانجامید بین العسکرین یکفرسخ
بیش نبود از طرف رومیه اصلا آثار مقابله ظهور نیافت زنیل بیک و امرای عظام در

همایجا ورود آمدن از و فور تهور و مردانگی ساباها بر پای کرده در عرصه رزم مجلس بزم آراستند
و زینل بیک رقعه باین مضمون بحافظ احمد پاشا نوشته فرستاد که ما با فوجی قلیل بعزم
ملاقات آمده ایم و قرب جوار دست داده لایق نمی نماید که ان صاحب سعادت با وجود
کثرت لشکر و حشر واظهار دلاوریها و لافهای گزاف از مقابله فوجی از افواج قاهره قزلباش
احتراز نموده بجنگ پیش نیایند و مصدر بدنامی خانواده آل عثمان کردند و در حین رقعه
فرستادن سوار شده بجستجو رفتند چنانچه مسافت زیاده از دو میدان راه نماند و دلیری
جنگجوی سپاه چرخچی تا کنار خندق آمدند و چند رومی را در کنار خندق دستگیر نمودند
زینل بیک در جائی که رسیده بود فرود آمده ساباها انداخت و بزمی دیگر آراست
و در انتظار جواب رقعه نشست عساکر رومیه در کنار خندق صف کشیده بدوش
قلعه داران بحراست اردو می پرداختند و جرات بیرون آمدن مطلق نکردند و سردار
در جواب رقعه و مقابله در پیام سخنان سست و عذرهای نادلپذیر نوشت و به
وضوح پیوست که در میان جرات جنگ صحرائی نمایند دو روز با خبر رسیده بود به خصمت
همایون شاهی نرسر بجنگ خندق نپرداختند بالاخره باز گشته باردوی خود آمدند و حقیقت
حال بعرض عاکفان سده جلال رسانیدند که در باب محاربه خندق بدانچه اشاره شود
عمل نمایند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت از محل اقامت کوچ کرده بچند
مرحله بکنار آب نهروان آمده هر دو اردو بیکدیگر ملحق گشتند و سرا برده باوج مهر و ماه
افراختند زینل بیک و امرای نامدار و عظمای لشکر ظفر شعار بعز ملازمت فایز گشته
سعادت بساط بوسی دریافتند **ذکر وصول موکب همایون بارض دار السلام بغداد
و پیوستن سپاه منقلای بعسکر فیروزی نژاد و آنچه در خلال این احوال روی داد**
چون عنایت ایزدی همواره قرین حال و رفیق امانی و آمال هواخواهان این دودمان قدس
نشان است درین یورش خیر مآل هر تدبیری که حضرت اعلا در دفع حادثه و حصول
مطلب اندیشیدند موافق تقدیر افتاده و هر تیری که ارکان اندیشه بیرون رفت بر هدف
مراد رسیده کارگر آمد و علامات فتح و فیروزی تاملا رجنود غیبی بظهور پیوسته از مخالفان
فرو آسیبی بیاد از آن جنود اقبال نرسید و عاقبت بخصمان غالب آمده و ظفر یافتند القصه
چون موکب همایون فال جاه و جلال در کنار آب نهروان نزول الجلال نمود و مکر رایجا الس کنکاش

انعقاد یافت که بوجه جهت تنبیه بدفع دشمنان پرداختند و بجهه مدتی چندین هزار
نفس سپاهی و رعیت که شش هفت ماه هست در مضیق محاصره مانده لحظه از تردد
قلعه داری و مشقت و شقیط و بیداری و آسودگی نیافته اند و چشم غیرت بخواب راحت
آشنا نکرده و پهلو بر بستر استراحت نرسانیده از تنگنای محاصره خلاصی دهند مخالفان
بر دور خود خندق حفر کرده پشت خود را بعرابه و جسر و توپ استحکام داده دست از
کار کشیده بقلعه داری مشغول شدند در صورت جنگ خندق موجب تضییع لشکر است
و صرفه در آن نیست رای صواب نما بران قرار گرفت که در تضییق ذخیره کوشیده راههای طرف
آب و خشکی را مسدود کرده باشند که از هیچ طرف آذوقه بایشان نرسد و از فقدان ماکولات
و نایابی علیق الدواب کار باضطرار انجامیده موجب تفرقگی لشکر گردد بتوفیق الله تعالی
بدین تدبیر شایسته مهم لعادی بر وجه دلخواه ساخته آید و از یورت کنار آب نهروان کوچ
کرده در مکانی که مخلط نهروان و دجله و قریب بشهر طرف قراقابست نزول الجلال فرمودند
خلیل سلطان سیگلرا با فوجی از دلاوران بطرف سامره که سر راه موصل و دیاربکر است
و از کشتیها بدیار بکر آذوقه بعسکر رومیه می آرند فرستادند که سر راه بر کشتی بانان و
از کشتیها بدیار بکر آذوقه نیاورده راه مسدود کرده باشند و بنابر رعایت حزم و احتیاط
رستم بیک یساول صحبت را که از زمره مقربان و دلیران کارآگاه است با فوجی کثیر
بدین خدمت مامور فرموده متعاقب خلیل سلطان بآن صوب روانه نمودند و جسری را
از مکانی که بسته شده بود آورده در وسط اردوی همایون محل مناسب اختیار
نموده نصب نمودند و زینل بیک سردار لشکر منصور و خلف بیک سفرچی باشی که
چرخچی بود با سپاه رزم خواه از جسر عبور نموده در آن طرف آب دیاله که بین العسکرین
یک فرسخ زیاده بود محل نزول اختیار نموده فرود آمدند و طریق حزم و احتیاط
مرعی داشته پیش روی لشکر را بحفر خندق و نصب توپ استحکام داده
تفنگچیان قدرانداز بحراست گماشتند امام قلیخان بیگلربیگی فارس اراده نمود که با
کل عساکر طبقه خود باتصال کشتی از دجله عبور نموده در آن طرف آب لنگر اقامت انداخته
و راه تردد رومیه را از حله و بصره مسدود کرداند و حضرت اعلی تجویز رفتن او بآن طرف
نمیکردند که از بغداد کهنه مبادا لشکر موفور بر سر او آیند و ازین طرف بجهت طغیان

آب و تعذر عبور معاونت دست نمی‌داد بالاخره امام‌قلی بیگ ایشیک آقاسی امام‌قلیخان را
که جوان کارآمدنی است سرکرده لشکر فارس کرده ایلغار بآن طرف فرستادند که در برابر اردوی
همایون در محل اقامت اندازند و ایشان نیز بدستور زینل بیگ و خلف بیگ در پیش روی خود
حایلی که مانع دخول لشکر بیگانه تواند بود مرتب ساخته تفنگچیان کماشته استحکام
دادند و در میان ما جرات آن نشد که از طرف بغداد کهنه آسیبی بغازیان رسانند امام
قلی بیگ بعد از استقامت سپاه و استحکام مقابل با فوجی از افواج قاهره بر سر حله که ارسلان
پاشا با الوند اغلی در آنجا می‌بود رفت ارسلان پاشا خود و اعراب مخالف بمقابله سپاه
منصور درآمد و فیمابین محاربه بوقوع پیوست و الوند اغلی انهزام یافته قریب یکهزار
از لشکر مخالف طعمه شمشیر آبدار گشتند و ارسلان پاشا با بقیة السیف از فلوجه که بطرف
حله میرود بیرون رفت و غنایم موفور و ذخیره فراوان که از جانب بصره و جوازر وان
حدود باردوی روم می‌آوردند بدست عساکر منصوره درآمد و بمسامع جلال رسید
که اکثر دواب لشکر روم از فقدان علیق و سرعلف که درین طرف آب نایابست بآن طرف آب بجی
رفته بکرات الوار سردم حسین خان حاکم لرستان و مرتبه دیگر خان احمد اردلان بآن طرف
فرستادند و ایشان شش هفت فرسخ راه طی کرده بچراگاه دواب رسیدند و چندین هزار
اسب و استر رومیه را راندند از اتفاقات حسنه بقافله که از هر گونه اجناس از جانب
حلب و راه فلوجه باردوی رومیه می‌آمد دوچار شده غارت کردند و خود بسلامت
باردوی رومیه می‌آمد دچار شده غارت کردند و خود بسلامت باردوی معلی رسیدند
وچون بمسامع جلال رسید که از طرف حلب و شوارع فلوجه خزانه موفور و ذخیره و اسباب
غیر محصور باردوی رومیه می‌آید زمان بیگ ناظر بیوتات را با گروهی از مبارزان بآن
طرف فرستادند آوازه ورود لشکر قزلباش که بآن طرف آب راه یافته بر حله و کربلا مستولی
شده بودند بخوف و هراس بیقیاس برمیه درین راه یافته گروهی که می‌آمدند اکثر طبل رحیل
کوفته مراجعت نمودند و بعضی که بکشتی در آمده از آب فرات اراده آمدن نموده بودند
بدست زمان بیگ و لشکر ظفر شعار افتاده بانقود و اقمشه و غنایم ذاخره عود نموده
باردوی کیهان پوی پیوستند و تردد آمد شد قوافل رومی از آن طرف نیز بالکلیه منقطع و
شوارع فلوجه مسدود گردید ذکر ذخیره فرستادن از اردوی همایون بقلعه ساروشیخ

محاربه فیمابین جنود قاهره قزلباش و رومیه وقوع یافت و مآل حال مخالفان این دو دمان
چون جمعی کثیر و جمعی غفیر از سپاهیان و تفنگچیان در قلعه بودند با موازی دو هزار
اسب زیاده داشتند و هر یوم مقداری کلی غله و اجناس ماکول و علیق درکار بود و مدت
محاصره بامتداد کشیده آذوقه تنقیص پذیرفته و همه روزه مردم بی‌موونت شهری و اراذل
الناس محتاج خود را از قلعه بیرون انداخته در میان از تقریر ایشان بهم کوپان بعسرت
و تنگی معاش محصوران آگاهی یافته در انتظام فتح الباب در زمیکنز رآیند نده ماه مبارک
رمضان رسید رعایا و سکنه بغداد فی الجمله ذخیره داشتند از بیم سپاهیان مخفی داشته
باردوی نیاوردند قیمت ماکولات بالایی یافته خرید و فروخت در شهر و بازار کمتر میشد
صفی قلیخان جهت عرض این حال معتمد آن صادق القول را است کو فرستاد محقایق حال بپایه
سریر سیر اشرف بر تو انداخته حضرت اعلی شاهی ظل الهی بالهام سروش غیبی بخاطر آوردند
که آذوقه آنچه در اردوی معلا سرانجام توان داد سامان نموده از راه شط با کشتیها بجانب
قلعه فرستند که از دروازه غربی طرف بغداد کهنه که جای جسر بود داخل قلعه شود
که هم مایه اطمینان قلب رعایا و سردم شهر گردد اگر ذخیره داشته باشند از خرید و فروخت
آن دلیری کردند و هم موجب استظهار و امیدواری سپاهیان و یاس و نومیدی
مخالفان گشته در انتظار استیمان که آخرین تدبیر ناقص سردار است بوده باشد ولی
امر کبیره در نظر همگنان عسیر و بغایت دشوار و دور از کار می‌نمود زیرا که از دروازه
غربی قلعه که در مقابل بغداد کهنه واقع است تا قریب بنیم فرسخ از هر دو طرف آب دجله
معسکر بود و کشتیها پر بار را از میان دو گروه مخالف که از عسرت و تنگی معاش شام
تا صبح چشم آرزو بر خوشه پروین دوخته‌اند گذرانیدن و بقلعه رسانیدن از
کاردانیهای دور از کار است و در باستان نامها بنظر نرسیده حضرت اعلی شاهی ظل
الهی همت بلند خسروانه بحصول این امر خطیر گماشتند کس معتمد بقلعه فرستاده سفاین
جسر را که درجنب قلعه محفوظ بود طلب فرمودند صفی قلیخان دو سفینه کشتی با جمعی
دلیران و تفنگچیان جلد هشیار بر آب شط انداخته در تاریکی شب گذرانیده به
کنار اردوی همایون رسانیدند و آذوقه بسیار از آرد و جو و گندم و برنج و روغن
و گوسفند و اقسام ماکولات تا حلاوات و مربیات و اشربه و قند و نبات و امثال ذلک

که در اردوی معلی یافت میشد سامان وسرانجام داده با سفاین مذکور دفعه دفعه از آب
گذرانیدند و خلف بیگ سفره چی باشی کوچکی جنود اقبال بود با فوجی از دلاوران بدین
خدمت نمایان مامور گشت واو و آن مردانگی بر میان زده کشتیها را مملو کرده آنچه کشتی
با ایشان جلد آغاز رانیدن کشتی کردند و چون سفاین مذکور گنجایش کل آن اجناس نداشت
موازی پانصد خروار دیگر بر شتران و الاغان بار کرده تکیه بر اقبال بیزوال همایون نموده
از کنار شط داخل شدند که نزدیکی دروازه رسانیده از آنجا دفعه دفعه با سفاین نقل نمایند
مخالفان رومیه که در بغداد کهنه اقامت داشتند در کنار آب در چند محل جرها زده
و خندق حفر زده تفنگچیان تفنگ انداز گماشته استحکام تمام داده بودند و راه تردد را مسدود
گردانیده چون خلف بیگ و جنود قاهره که پیشرو آن اذوقه بودند رسیدند فیما بین
دو گروه محاربات قوی روی داده و مبارزان جنود اقبال بر آن فئه موفور مظفر و منصور گشته
جمعی کثیر از رومیه و تفنگچیان طعمه شمشیر غازیان گشته بقیة السیف در شهر کهنه و پس
دیوارها مختفی گشتند و جنود قاهره نادر و آن راه را از مبارزان مخالفان این طرف
از کنار آب نظاره آن دستبرد کرده اصلا فرصت ممانعت و قدرت معاونت همدم خود
نیافتند غلغله شادمانی محصوران باوج آسمان رسید خلف بیگ داخل دروازه
شده با صفی قلیخان ملاقات کرده و رسید آنچه بانجام این خدمت پرداخت و بسلامت
مراجعت نموده باردوی همایون پیوست و مورد تحسین شاه و سپاه گردید چون از
اقامت اردوی همایون در کنار آب مخلط روزی چند گذشت زینل بیگ سردار جنود
قاهره که از آب دیالمه گذشته در برابر مخالفان نشسته بود از طول اقامت دلگیر گشته
دیگر باره بمحاربه راغب گشته مجلس کنکاش و مشورت انعقاد یافته زینل بیگ و جنود
قاهره بمحاربه رخصت یافتند که صرفه کار نگاه داشته از جلادت و دلیریهای بیمحل
که موجب تضییع جوانان کار آمدنی باشد عساکر را ممنوع گردانند زینل بیگ و امرای عظام
بعد از استجازه همایون صفوف قتال آراستند متوجه اردوی مخالف گشتند و خلف
بیگ بدستور چرخچی و مقدمة الجیش سپاه منصور بود درین مرتبه سردار چون شعور از
بودن ذخیره و مبارزتهای قلعه داران از تسخیر قلعه و حصول مقصد مایوس گشته
بود با عظمای رومیه و جنود موفور بمقابله سپاه منصور در آمده در کنار خندقی که حفر

نموده بودند

نموده بودند صف آرای گشتند و عرابه و توپخانه در پیش کشیده اندکی پای جلادت پیشتر نهادند ازینطرف نیز
افواج قاهره که همراه چرخچی بودند اسب جلادت پیش راندند در دو سه مرتبه محل میمنه و میسره طرفین
بیکدیگر تلاقی شده محاربه دست داد و فوجی از جنود مخالف بر سپاه قزلباش مقابل خود زور
آوردند خیرگی نمودند از انطرف زینل بیگ و خلف بیگ پیشتر راندند اسب جلادت در معرکه نبرد
انگیختند و جنود قاهره حمله عظیم کرده خود را بر صف سپاه مخالف رسانیدند در اندک زمانی
تا قریب یکهزار نفر از آن طبقه بر خاک هلاک انداختند و الجماعت را تا کنار خندقی که حفر نموده
بودند دوانیدند درین اثنا بادی عظیم در وزیدن آمد و زید که گرد و غبار عظیم ارتفاع یافته
معرکه دانی و دیدها را تار گردانید بنحوی که دوست از دشمن متمیز نمیشدند بدین جهت زینل بیگ
و عساکر ظفر مآثر عنان باز کشیده مظفر و منصور مراجعت نمودند و مخالفان خود را بخندق انداختند
و بسیاری از آنجماعت که پیاده بودند در زیر دست و پای ستوران ماندند برخی از ارتفاع گرد و
غبار راه خندق گم کرده در دشت و صحرا ناپدید شدند در آن معرکه سوای محب علی بیگ شاهی
سیون شاملو که از اعیان بود کسی که اسم و رسمی داشته باشد از عساکر منصوره ضایع نشده
بود از واقعه مذکور چون از همه طرف راهها مسدود گشته آمد شد از اردوی رومیه منقطع
شد و مدتی از هیچ طرفی آذوقه نیامد و عسرت و تنگی در میان رومیه درجه اعلا گرفت و شیوع
تفرقگی روی داد که سرداران از ضبط آن عاجز آمدند و بیماری متنوع در میانه آن لشکر شیوع
یافته هیچ خیمه نبود که دو سه بیمار نخوابیده بود و هر روز جمعی تلف میشدند بالجمله رفته رفته
احوال رومیه بجایی رسید و بحدی انجامید که بسلامت بازگشتن افندی مقصد خود انگاشته
از عدم قدرت و فقدان استطاعت میسر نبود زیرا که گروه انبوه از لشکریان ایشان نابود گشته
بعضی در معارک و یورشهای قلعه و برخی از شدت بیماری باجل طبیعی بعالم آخرت شتافتند
بقیه سپاه اکثر از بی الاغی که بعضی بغنیمت و غارت قزلباش و بعضی از ناپابی علیق تلف شده
بودند پیاده مانده بودند نه الاغ باری داشتند و نه یابوی سواری حافظ احمد پاشا و عظمای
رومیه تقریبات انگیخته مصطفی آقا نام معتمدی را فرستاده استدعا نمودند که یکی از معتمدان
سخندان ازینطرف فرستاده که بعضی حکایات با او گفت و شنید نمایند حضرت اعلی حسب
الاستدعا تخته بیگ یوزباشی استاجلو همراه مصطفا آقا نموده فرستادند فیما بین گفتگوهای
سپاهیانه واقع شد و میان سپاهیان رومیه که هر یک بر طبق مدعای خود سخن میگفتند م

منازعات روی داد، بعد از قیل و قال حکمی متفق اللفظ استدعا نمودند که نواب کامیاب که از خاندان نبوت و کرامت اند از اعمال و افعالی که در حین خصومت واقع شده بکرم جبلی عفو فرمایند و من بعد رومیه از سپاه قزلباش ایمن بوده باشند که از روی اطمینان قلب کوچ کرده افتان و خیزان خود را بامنی رسانند تخته بیک صورت التماس ایشان را عرضه داشت نمود و محمد آقا نامی معتمد از جانب رومیان آمده بسعادت آستان بوسی سرافراز و بمروت جبلی مسئول ایشان را باجابت مقرون ساخته مرحمت و منت شد، امان یافتند لیکن هنوز تخته بیک در اردوی رومیه بود و محمد آقا در اردوی همایون و شرایط مصالحه از طرفین استحکامی نیافته بود که سپاه روم بخود سر متفرق گشته راه مراجعت پیش گرفتند و هر کس بقدر قوتی که داشت سر خویش گرفت و سردار بی اختیار در کمال اضطرار و سراسیمگی پاسای عظما بتاریخ نهم شهر شوال طبل رحیل کوفته راهی شدند الاغی که جهت نقل بکتوب سلطان سلیمان ضرورت بود سرانجام نتوانستند داد توپ خانه و یراق جبه‌خانه سرکار پادشاهی را بعضی در یورت و بعضی در اولین منزل انداخته رفتند تخته بیک یوزباشی برخوردار بیک ذو القدر و سلام امام قلیخان و میرزا معصوم عرب غلیظی خراسانی را که شب در حوالی قلعه گرفتار شده بودند گرفته باردوی معلا باز گشتند گروهی از عساکر منصوره و صفی قلیخان و ارباب جلادت قلعه تعاقب ایشان کرده در مقام استیصال آن گروه درآمدند حضرت اعلا از درست پیمانی و آنچه با تمیعنی نشد بر تخته بیک امر فرمودند که یک دو مرحله ایشان را که از آسیب لشکریان از تعرض ممنوع کرد اند تخته بیک حسب الفرموده عمل نموده از تعاقب مراجعت نمودند مکررا سردار روم بدیار عجم آمده کاری نساخته پریشان باز گشته اند اما در هیچ مرتبه این پریشانی و رسوائی باز نگشته بودند دو سه هزار نفر بلکه زیاده بیمار و ناتوان در دور قلعه افتاده بسختی جان میدادند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از دور مرحم بعموم عباد الله شخصی را گماشتند که بیمار پرستی کرده از حال بیماران خبردار باشد اکثر با عدم بمودند اسباب و یراق و اسلحه بسیار که صاحبان بخود رسانند پروای آن نداشتند نصیب غازیان و تفنگچیان قلعه گردید تا حد و موصل اعراب و اکراد بنی کره و کرد متعاقب شتافته جمعی که متفادیق می رفته اند بدست آورده دم تلک بر ما یعرف ایشان کشیده برهنه و عریان سر میداده اند و در هر مرحله فوجی از بیماران را علف میرفته اند بعد المجد دار بغداد و عراق عرب از خار تعرض مخالفان مصفا گشته بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد فتح نامها باطراف و جوانب سرحدها

ارسال

ارسال یافت و چون اطبا بجهت اشتداد گرمی هوا تجویز توقف نمینمودند نذورات و تصدقات جهت سکنه و محتاجان کربلا و نجف ارسال داشته بعد از زیارت مرقد مطهر که کاظمین علی مشرفهما الصلوة والتحیه عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده رایات عالیات قرین فیروزی و اقبال از منزلی که هوایش باعتدال نزدیکتر بود روانه شدند شعرای بلاغت شعار تواریخ مرغوبه جهت این فتح مبین که بیمنت و برکات ارواح مقدسه طیبین و طاهرین اتفاق افتاده طراز فتوحات عظیمه روزگار یافته در سلک نظم کشیده اند از جمله یکی از شعرای تبریزی این تاریخ یافته

تاریخ

بحمدالله که عباس علی شاهنشه غازی ؛ بلطف شاه دین گردید بر اعدا ظفر غالب ؛
چو جستم از خرد تاریخ از الهام غیبی گفتا ؛ که رومی را فنا کرده علی ابن ابی طالب ؛

سخن بدینجا رسید لازم دید که خارق عاداتی چند که در حین محاصره نجف اشرف از آن مظهر العجایب بظهور پیوسته بین الجمهور اشتهار یافت و در بین نسخه عالم آرا درطی این داستان اندراج یابد

ذکر خوارق عادات و ظهور کرامات که در حین محاصره نجف اشرف از پرتو روح پر فتوح شاه محط ولایت وقوع یافت

هرچند شان معالی مکان سلطان سریر ولایت و کرامت از آن ارفع و بین الاعادی والاجانب اظهر که امثال این امور از کرامات آن مظهر العجایب محل استعجاب باشد بنا بر افتخار و مباهات موالیان و دوستداران اهل البیت آنچه بظهور آمده و راقم این مقالات از مردم ثقه صادق القول استماع نموده تحریر مییابد اول آنکه مسموع اوراق بی واسطه از مولانا محمود کلیددار روضه مقدس حضرت شاه ولایت شنیدم که میگفت در بدایت حال که مراد پاشا آمده نجف اشرف را محاصره نمود و سپاهیان بخش آورده گاهی بنا بر تعصب و عناد مخالفت مذهب بیهوده گویی آغاز نهاده و سخنان لاطائل با آواز بلند میگفت و تهدیدات میکرد و گاهی اظهار ترحم نموده میگفت که من ابا عجب از دیار عجمم و بر شما رحم می آید که عنقریب این حصار را نا استوار بقهر و غلبه مفتوح میکردم و مردان شما طعمه شمشیر و زنان و صبیان اسیر گشته اموال بتاراج خواهد رفت و ترغیب قلعه سپردن مینمود و این هذیانات موجب تهییج محصوران و تزلزل خاطر ضعیف دلان میگشت روزی یکی از خورد سالان قلعه که مدت العمر تفنگ بدست نگرفته طریق انداختن آن نمیدانست تفنگی بقصد آن بدبخت بدست آورده از روح مقدس شاه نجف استمداد همت کرده در حینی که آن هرزه گو این قبیل سخنان لاطائل بر زبان داشت تفنگ را آتش داده گلوله بر هدف مراد آمده مغز سرش پریشان شد دوم آنکه یکی از تفنگچیان متعصب

در طرف صفه صفا تفنگ بلند خانه جزایری بدست گرفته همه روزه از آن طرف می انداخت و
هر روز کوفتی بسیار میکرد تفنگ محافظان قلعه باو نمیرسید و مردم این طرف ازو بسیار متضرر
بودند روزی بر سبیل معتاد بر بلندی برآمده هرزه کوئی میکرد چنانچه حرف بی ادبانه نسبت
بضریح مبارک بر زبان او جاری شد در وقتی که تفنگ را بدست گرفته عزم انداختن کرد سر فتیله
بامداد جنود غیبی با تشکاه رسیده آتش در گرفته ترقید و پارچه چنان بر سر او خورد که مغزش
پریشان و زبانش تا قیامت از تکلم افتاد سیم آنکه در ایام محاصره شیری مهیب بنظر در میان
در آمد که اکثر شبها که هنگام سیبه پیش بردن بود برد و رحصار میکردید چون در سواحل
نهر فرات شیر و ضباع ضاره میباشد رومیان جزم کردند که از آن جهت طعمه بجل و وارد و
آمده و شبها که هنگام سیبه پیش بردن و امور لوازم قلعه گیری از خوف آسیب وضرر
شیر تردد نمیتوانستند نمود این حکایت را مسموع راقم از پهلوان محسن عاشق آبادی
شنیده چهارم خم روغن چراغ است جمعی از اعزه مردم ثقه از میر بهاء الدین داماد میر
فیض الله ساکن نجف اشرف نقل نمودند و کمترین بواسطه از سید مذکور که از صلحا و اتقیا
متورع است شنیدم که در ایام محاصره روغن چراغ آنچه در خمهای سرکار فیض آثار بود
صرف سوخت مشاعل شده باتمام رسیده چنانچه شبی اندک روغن از خانها جمع
کرده مشاعل را افروختند و کافی نبود کهنه پارها را بخانهای سرکار فیض آثار برده
در خمها انداخته چرب کرده سوختند چنانچه مطلقا از چربی اثر در خمها نماند و مشاعل
افسرده شد محافظان بروج از فقدان روغن بی تاب شده مشعلداران بخم خانه
آمدند که شاید پارچه چند چرب توانند نمود خم بزرگ که روغن بسیار میگرفت مشاهده
نمودند که از روغن مالامال بود بیکدیکر داده این معجزه و کرامات موجب امیدواری محصوران
گردید پنجم ظهور نور و مباهله است که پهلوان محسن با بیرونیان نموده راقم حروف
در حوزه درس سید المحققین میر محمد باقر افروخته نشده بود مشعلی که در یک برج افروخته
بودیم برده در تمامی حصار بمشاعل پرتو انداخته نوری ساطع گشت که روشنی عظیم بنظر
مردم بیرون و اندرون در آمد بنوعی که تصور مخالفان شد که در کل بروج و باره مشاعل
افروخته چراغان کرده ایم سفها و جاهلان بیرونی طعن و استهزا آمیز نمودند که شما را روغن
بسیار در کار است چرا این همه چراغ بی صرفه افروخته اید و ما فریاد کردیم که چراغی نیفروخته ایم

این

این نور روشنی از پرتو نور ولایت و کرامت حضرت شاه نجف است و ایشان استهزا
مینمودند من گفتم که درین ماده با شما مباهله میکنم که آنچه میگویم صورت وقوع دارد و آثار
آن درین زودی بوضوح پیوندد و بعد ازین گفتگو در همان دو سه روز توپ بزرگ که بر قلعه
نصب نموده می انداختند و برج انهدام پذیرفته در وقت آتش دادن پاره شد و توپخانه
معطل ماند و برج تعمیر یافت و مراد پاشا کس نزد حافظ احمد پاشا فرستاد توپ بزرگ دیگر
طلبید حافظ احمد پاشا توپ نفرستاد و اعلام نمود که هرگاه قلعه بغداد بدست در آید
آنهم تابع بغداد است و اگر هم نوعی دیگر باشد گرفتن آن منفعت نمیدهد مراد پاشا کوچ کرده
ببغداد رفت و محصوران از میمنت روح مقدس آنحضرت نجات یافتند

ذکر مراجعت موکب همایون از عراق عرب و قشلاق نمودن در مازندران بهشت نشان

چون رایات ظفر آیات جاه و جلال برنهجی که مرقوم کلک بیان گشت بفیروزی و اقبال از سفر خیر اثر
دار السلام بجانب عراق در حرکت آمده بعظمت و کامرانی بحدود همدان رسیده دو سه چند
در ییلامیم از ییلاقات آنجا اقامت اتفاق افتاده و در آنجا متوجه نظم و نسق و مهمات بغداد
گشته تولیت مشاهد مقدس و خدمات روضه مطهرات از ساروسلطان تغیر یافته
بصفی قلیخان تفویض یافت و در ازاء مردانگیها که در قلعه داری بظهور آمد شیر علی لقب یافت
خسرو میرزای گرجی داروغه اصفهان را سرکار عمارت فرمود جهت تعمیر و شکست و بست
قلعه و احداث برجهای عالی و حفر خندق بر انصوب فرستادند و معماران و استادان بنا
و بیلداران و عمله و فعله جهت آنکار تعیین یافت و جمعی از سپاهیان و تفنگچیان را که محصور
گشته و ایام مشقت قلعه داری کشیده بودند از آن خدمت معاف داشته جمعی دیگر
در عوض فرستادند بعد از فراغ خاطر از امور مذکوره عنان عزیمت بصوب سلطانیه معطوف
گردانیده چند گاه به بلده مذکوره محل اقامت خسرو مظفر و منصور بود و در آنجا بسان عساکر
ظفرنشان پرداخته از هر کس در معرکه غزای گرجستان و معارک بغداد مردانگی صدور یافته
بود بعنایات و جلادت و سایر نوازشات و تفقدات سرافرازی یافتند جمعی از ارباب ارادت
که از روی غیرت و حمیت ارتکاب مشقت آن یساق نموده بودند در سلک قورچیان
عظام و ملازمان درگاه انتظام داده دو غلام بیک ناظر را مهردار سه هزار تفنگچی گردانیده
بجانب اوزبکان فرستادند که بقورچی باشی و عساکر آنجا ملحق گشته در انتظام امور حد

بدانچه صلاح دین و دولت باشد بعمل آورند شرح رفت و آمد و قضایای سانحه ایلچیان در طی حالات
سال آینده مرقوم قلم سوانح رقم خواهد شد و چون در بغداد حافظ احمد پاشا سردار صلاح دیده
بود که حضرت اعلا مکتوب دوستانه در باب تعزیه سلطان عثمان و تهنیت جلوس سلطان
مراد نوشته استدعای در سلک بغداد که اوجاق قدیم و ملک موروثی ایشان بوده مرحمت بفرمایند
و محمد اقا نام ایلچی قبل از این در زمان جناب سلطان عثمان آمده بود و مصطفی اقا نام که از
جانب سردار آمده بود درین ماه که موجب رفع غبار کلفت و سلامت خلایق و عباد الله
و صلاح اندیشی طرفین است ملتمس داشتند بمصلحت جمهور ایشان را مرخص ساخته طهماسب قلی
سلطان شیره ذیلی را برسم رسالت روم تعیین فرموده مکتوب محبت اسلوب بر نهج مسطور
بقلم آورده در مرافقت ایلچیان مذکور روانه فرمودند شرح احوال او نیز در قضایای آینده رقم
زده کلک شیرین مقال میگردد و در سلطانیه عموم سپاه رخصت اوطان یافته موکب
همایون با ملتزمان رکاب اشرف بدار السلطنه قزوین آمده در دولتخانه مبارکه نزول اجلال
فرمودند چون ایلچیان پادشاه اوروس و ایلچی ندر محمد خان اوزبک والی بلخ جهت تجدید قواعد
صداقت و دوستی بپایه سریر اعلی آمده در قزوین اقامت داشتند بسعادت دستبوسی
فایز گشته مکاتیب و تحف و هدایا که آورده بودند گذرانیدند و قرین اعزاز و احترام روانه
شدند و از انجا عزیمت قشلاق مازندران بهشت نشان فرموده بسعادت و اقبال دولت
انطرف گشتند زمستان در دار السرور فرح آباد و بلده طیبه اشرف و سایر محال آن
نشاط آن ولایت بکامرانی و اقبال و سیر و سواری و شکار گذرانیدند متوفیات که درین
سال بعالم بقا پیوستند یکی طهماسب قلی بیک ترخان که از زمره مقربان بساط اقدس بود
درین سال گذشته به تبدیل ایالت و خانی یافته درین سال بحکومت و دارایی دار
الامان کرمان سربلند گردید و در سفر خیر اثر بغداد ضعف معده بر او طاری گشته
از افراط اکل و شرب نامناسب آن ضعف قوت گرفت و بمعالجه و مداوا کمتر می پرداخت
و سخن اطبا را اعتماد نمینمود روز بروز مرض اشتداد یافت حضرت اعلا از شمول عاطفت
او را رخصت ییلاق دادند و طبیبی همراه کردند و او بهمان دستور مقید بمعالجه طبیب نشد
و برای خود عمل میکرد هر روز یک جا موت او را استقبال می نمود تا با در رسید هادم اللذات
او را دریافت ایالت کرمان علاوه منصب مهرداری گشته بامیرخان مربی سوکلن که از

امرای

امرای بزرگ ذو القدر است تفویض یافت دیگر میرزا ابو طالب که از سادات عالی درجات مشهد مقدس
معلا و متولی روضه رضا بود در سفر خیر اثر بغداد ملازم رکاب اشرف بود و بعد از انهزام رومیه
بشرف زیارت روضات مطهرات کاظمین و کربلا و نجف مشرف گشته راقم حروف با آن سید رفیع
القدر معاشر و در زیارت مشاهد مقدس رفیق و هم صحبت بود بعد از معاودت از خدمت اشرف
رخصت یافته از قزوین روانه مشهد مقدس معلا گردید و روزی چند در بلده طهران از افراط میوه های متنوع
الوان و اکل طعام قولنجی طاری گشته معالجات که دافع آن تواند نمودند مفید نیفتاد بعالم بقا پیوست
نعش او را بمشهد مقدس برده در روضه مقدس جنتش مدفون گردید رحمة الله علیه آغاز سال
توشقان ئیل ترکی مطابق سنه ست وثلاثین والف که سال یازدهم قرن دیم حضرت اعلا شاهیت
ذکر رمان نشاط و کامرانی ❊ رسانید آثار جوانی ❊ بهار دلگشا آمد خرامان ❊ پر از گلهای شادی
جیب و دامان ❊ هزاران شوق گل نغمه سرا گشت ❊ جهان از خرمی جنت سرا گشت ❊ ذکر عالم
پیر جوانی آغاز نهاد میمنت قدوم نوروز دلفروز نشاط افزای بزم بهار گردید و نیر فیض بخش
عرصه جهان و روشنی افزای محافل دوران یعنی فرمانفرمای اقلیم چهارم آسمان بر مسند شرف
و اورنگ کامرانی برآمده در شب یکشنبه دهم ماه رجب هشت ساعت و هفده دقیقه
از شب گذشته در آخرین منزل حوت باولین سرای حمل نقل نمود بساط عالم آرایی در عرصه گیتی
گسترده فیض رسان بساتین جهان گردیده مهوشان ریاحین هر هفت کرده بمحفل روزگار
خرامیدند سرو سرابستان امل سر برعونت و دلبری افراخته از فیض بهار خضرت و طراوت تازه
عندلیب خوش الحان گاه از شوق مقدم گل با هزاران برگ و نوا نغمه سرا گردید و گاه از رشک
هم آغوشی گل با باد صبا و پریشان اختلاطی باد بیوفا در ناله و افغان آمد بیت گل با همه کس
انیس و همساز ❊ بلبل ز فراق نغمه پرداز ❊ و نواب همایون اعلا بفرخی و فرخندگی در خطه دلپذیر اشرف
بکامیابی و عشرت پیرایی میگذرانیدند و گاهی بنشاط شکار پرداخته باز بلند پرواز همت عالی
در اوج کامیابی به پرواز در آورده باشتغال بخش عالم شوق و خرمی بودند در این اثنا ذینل
بیک بیکدلی در ازای خدمت و جان سپاری که در ایلچیگری هندوستان و مردانگیها
که در سفر بغداد بظهور آورده بود سرافراز تربیت و مستحق عاطفت بود برتبه ایالت
و خانی و منصب ایشیک آقاسی باشی گری سرافراز گردیده پایه قدر و منزلتش بلندی یافت
و الکای که باقطاع علیقلی خان بود باو شفقت شد و چون موسم بهار دیر آمده هوا از اعتدال دیگری

روی بکرجی آورده موکب نصرت قرین از قشلاق قراباغ در حرکت آمده چون آوازه حرکت لشکر روم
میرسید عنان عزیمت بدار السلطنه قزوین معطوف داشته در بهترین زمانی درود ولعلحانه انجا
نزول اجلال فرمودند و از قزوین بجهت انتظام امور سرحد آذربایجان و کرجستان لوای جهانبانی
بدان صوب در حرکت آورده بلده سلطانیه مضرب عز و اجلال کشت رستم بیک یساول صحبت
که بوفور اهلیت وکاردانی متصف و برتبه دیوان بیکی کری سرافراز بود بدار السلطنه تبریز فرستادند
که باتفاق حاکم تبریز و امرای انطرف از سرحد وآن خبردار بوده در دفع فساد رومیه واکراد ان
سرحد کوشیده مساعی جمیله بظهور آورد از سوانح اقبال که درین سال بخجسته ظهور آمد خلاصی
یافتن قزاق خان چرکس بیکلربیکی شیروانست که از حبس موراو وطغیان کرجی که در راه قراقحان
کرجستان بر نهج دلخواه انتظامی نداشت یکدونفر از محافظان اراو تطمیع یافته در زمان فرصت
او را بر داشته از کرجستان بیرون آورده بسلامت باردوی قورچی باشی رسانیدند و بعد
از عرض واستیجازه همایون روانه شیروان کشته بوکالت نایبان و متعلقانش که در شیروان
بودند پیوست و بدستور بیکلربیکی آن ولایتاست **دیکری از سوانح اقبال رفتن قورچی باشی**
است برسر قلعه اخسقه و بدست درامدن ان قلعه بنیروی دولت روزافزون قاهره
سابقا مذکور شد که حکومت اخسقه کرجستان مستقیم بسلیم خان شمس الدینلو و محافظت
قلاع انجا باو وجماعت تفنکچیان متعلق بود و در سال کذشته بنابر هرکونه فتن و فتور که
در کرجستان و سرحدها واقع بود و آوازه آمدن سپاه روم میرسید و از آوازه پاشای
حاکم ارض روم که قریب جوار ولایت مذکوراست آثار نا اخلاصی حیله اندوزی بظهور آمد
محافظت قلعه اخسقه که معظم قلاع انجاست وانچه نموده از بیم محاصره و تسخیر در اقامت
قلعه متزلزل کشتند وچون تعیین شکست و بست هنوز نشده بود وچنانچه باید یکدل استحکام
نداشت سلیم خان نیز صلاح در توقف ندیده بیرون آمده بقورچی باشی پیوستند مرتضی نامی
از امرای رومی که در قراچه اردلان حوالی انجا میبود برای خود یافته موده وصلاح آبازه پاشا
علی ای التقدیرین قلعه و مملکت را خالی یافته متوجه انصوب کشت و تصرف نمود و قورچی
باشی که با بعضی از امرا در قراباغ قشلاق داشت از یورت قشلاق حرکت کرده میجلو دایروان
آمده بود بر تسخیر قلعه مذکوره مامور کشت و زمان بیک ناظر با کروهی از تفنکچیان و
تفنکچی باشی در سال کذشته تا آذربایجان رفته بود وحسب الامر بقورچی باشی پیوسته

برسر قلعه اخسقه رفتند و قلعه را محاصره کرده از اطراف و جوانب سیبها بیشتر برده یکدو حصار
ان را کرفته مرتبه بمرتبه پیش میرفتند و رومیه چندگاه قلعه داری کرده چون مشرف بتسخیر
کشت و دانستند که بقهر و غلبه مفتوح میکردد مرتضی پاشا طرح صلح انداخته دست از قلعه
داری باز داشت برین نهج که رومیه از تعرض قزلباش ایمن بوده هرکس بهر طرف خواهد برود
واکر احدی اراده آمدن قزلباش داشته باشد رعایت مرتضی پاشا نیز بدان عهود و مواثیق مومی الیه
قلعه را سپرده خود نزد قورچی باشی آمد درمیان بعضی موافقت او اختیار نموده بعضی
دیکر بدیار خود رفتند و قلعه بتصرف اولیاء دولت قاهره درآمد و چون سلیم خان بجهت
انداختن قلعه و بیرون آمدن بدون محاصره از دوخود متهم و از اهل تقصیر بود حکومت
انجا بشمسی خان قزاقلر تفویض یافت و او با طایفه قزاقلر که اشنایان سرزمین اند داخل
قلعه شده بحراست پرداخت **دیکری از سوانح اقبال مخالفت موراو وطهمورث خانست**
ومحاربه نمودن وشکست یافتن موراو شرح واقعه انکه بعد از محاربه عساکر فیروزی نشان
با موراو که بوقوع پیوست جمعی از عظمای کرجستان کارتیل که در آن معرکه مقتول کشتند
موراو که منهج ان فتنه بود میخواست که در مملکت کارتیل حاکم و فرمانروا باشد وجمعی از
عظما و ازناوران از او اصیل تر بودند که حکومت و بزرکی موراو مکروه خاطر ایشان بود طهمورث
خان که پادشاه زاده و والی کاخت بود وچون ولایت او خراب بود و از نزاد سیمایون خان مقتضی تمنا
والی کارتیل با سیمایون خان ولد بکرات خان برادرزاده سیمایون خان مانعی مخالفت نمودند
ومیخواستند که بجانب طهمورث میل نمایند واو را دران ملک صاحب اختیار سازند
بنابرین از موراو دوری نموده بدین جهت درمیانه موراو وطهمورث خان وحشت
پدید آمده بفساد انجامید موراو لشکری از هواخواهان خود مرتب ساخته علی الغفله
برسر او رفت موافقان طهمورث او را آکاه کردانیدند دران وقت قدرت مقابله و
مدافعه او نداشت از مقام خود حرکت کرده بطرف دیکر شتافت و فرصت جسته با معدودی
که درهم آورده بود برسر موراو رفت و بنیاد بن مرد و کرد محاربه قوی دست داد و طهمورث
غالب آمده موراو شکست خورده اعتبارش از یاد بنداد رخالی کشت و کرجستان اقامت
نتوانست نمود عزیمت دیار روم کرده متوجه انطرف کشت و بسرداری که آیانه بارض روم
می آمد پیوسته از انجا باستنبول رفت و از آن تاریخ درمیان دو میانست وطهمورث

صلاح دولت خود را در ایلچی نمودن باین درگاه دانسته باداودخان و الله وردی خان
که بعد از محاربه حسب الصلاح قورچی باشی با گروهی از مردم خود و تفنگچیان در تفلیس اقامت
داشت بادی الفت و آشنایی کرده فیما بین مراسله و آمد شد وقوع مییافت در سال گذشته
بوساطت او عرایض ضراعت آمیز بدرگاه جهان پناه فرستاده چنانچه در ذیل مذکور میگردد
و درین سال فیما بین ایشان اتفاق افتاده **ایلچی نمودن طهمورث بدرگاه جهان پناه و بوساطت**
داودخان و الله وردی خان و ملاقات ایشان چون میانه طهمورث و موراو وحشت پدید
آمده موافقت ایشان بمخالفت انجامید و او برومیه توسل جسته بنیاد ردم رفت طهمورث
از خواب غفلت بیدار گشته از کردهای خویش پشیمان شده دیگر باره دست توسل در دامن دولت
این دودمان استوار داشته باداودخان طرح الفت و آشنایی انداخت و بوسیله سوابق
اظهار بندگی و غلامی این آستان کرد و بوسیله و استشفاع او عفو زلات و تقصیرات خود
کرد داودخان حقایق حال و ضراعت و بندگی او را بخدمت اشرف عرض نمود در حینی که رایات
ظفر آیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال از سفر خیر اثر بغداد بصوب عراق در حرکت آمده بود عریضه
داودخان و تضرع نامچه طهمورث که باو نوشته بود بعینه بنظر همایون درآمد در آن صحیفه
درج نموده که درین چند سال از من خطاهای بسیار صدور یافته و بجهت محاربات که میان
تا در میان وقوع یافت طایفه قزلباش همواره تیغهای زهرآلود بخونریزی من در میان دارند
بدین جهت جرات آمدن بپایه سریر اعلا ندارم اگر حضرت اعلا که از خاندان کرمند دم عفو بر
تقصیرات این بنده گنه کار کشیده از خطاهای گذشته اغماض فرمایند مجددا حلقه غلامی در
گوش کشیده بعد الیوم از شاهراه بندگی عدول نمی نمایم و بعد از آنکه خدمتی چند نمایان
ازین غلام صدور یافته باشد تکیه بآن کرده سعادت ملازمت میتوانم دریافت حالا از حرف
بی ادبیها که ارتکاب نموده ام امیدوارم که از تکلیف ملازمت معاف باشم و درین خرابه بسر
برم داودخان استمالتنامچه بر سبیل حرز امانی باسم او استدعا نموده بود حضرت اعلا ملتمس
داودخان را مبذول داشته استمالتنامچه مبنی بر عنایات خسروانه و عفو تقصیرات او فرستادند
التماس فرمودند که بطهمورث اعلام نماید که او از عهد صبی در ظل تربیت همایون
ما نشو و نما یافته و ما را بولی نعمتی میشناسد و برینک و به نتایج اقتباس اطلاع دارد حالا
این معاذیر و اظهار ندامت و خلوص بندگی که مینماید از و پذیرفتیم اما دانسته باشد که مادام

کردی

کرده روی ارادت و اخلاص بدرگاه عرش اشتباه نیاورد و بطریق گذشته کار آن شمشیر بگردن آویخته
بنظر همایون در نیاید عن صمیم القلب عفو و اغماض ممکن نیست و این سخنان حیله اندوز دنیا
دارانه باد در نمیگیرد سعی نماید که دامن بعصیان آلوده خود را بآب خدمتکاری و راستی
قولی شست و شو دهد و خود را شایسته ادراک سعادت گرداند بعد از وصول فرمان
داودخان عزم ملاقات او با خود جزم کرده به پشت گرمی وجود اقدس و عنصر مقدس
همایون بی تکلفانه با معدودی از ملازمان آن خدمتکار متوجه محل اقامت او گشته دوستانه
یکدیگر را ملاقات نمودند داودخان متکفل عفو تقصیرات او گشته سفارشات بلیغ شاهی
را بابلغ وجه خاطر نشان نمود و نخست تکلیف تغیر لباس و وصیانه کرد که در ایام خلافت
بان ملبس گشته بود نموده او را بلباس قزلباش در آورد و تبعه اش همگی تغیر لباس کردند
و دست در دامن استشفاع او زده مهمات خود را بسعی آن بید او منوط و مربوط گردانید
و شرط نمود که اگر عنایت و الطاف شاهی شامل او باشد مدت العمر پای از جاده بندگی و اطاعت
بیرون ننهد و بعد از معاهده و شرایط پیمان بازگشته بجانب تفلیس عود نمود و حقیقت
رفت و آمد بعرض ملازمان سده جلال رسانید و طهمورث بر جاده اطاعت و انقیاد مقیم
است **سانحه دیگر ایلچی نمودن اباذه پاشا بدرگاه گیتی پناه** کیفیت واقعه آنکه چون
رایات فیروزی آیات همایون بنصرت و اقبال از سفر بغداد معاودت نموده اخبار فتح
و فیروزی و هزیمت لشکر روم در سرحدها انتشار یافت اباذه پاشا دگر باره اظهار خلوص
عقیدت و اخلاص کرده نوروز بیک قورچی استاجلو را که در سال گذشته حبس نموده
شهرت قتلش داده باز فرستاد و از اعمال سابق و حرکات ناهنجار و تصرفات مال
دنیا دارانه تمسک جسته چون خلیل پاشا سردار روم متوجه دفع او بود چشم داشت
معاونت ازین دولت داشت و چون از اطوار او دو بینی و مکر و حیل بظهور پیوسته بود
هنگامی که لشکر بر سر او آمد در معاونت او توجه تام مبذول نیفتاد اما مقرر شد که
مقرر شد که قورچی باشی با لشکر ظفر اثر که در آن حدود بوده در ایروان اقامت نماید که مبادا
از رومیان دست درازی بقلمرو همایون اعلا واقع شود و بعد از آنکه خلیل پاشا سردار
بارض روم نزدیک شد سید حسین پاشا نامی را با چند نفر از پاشایان و جنود ینگچری
بقصد استرداد قلعه ها خسقه بارض روم فرستاده دو بستان پاشا و عیسی بیک را

کرفته نکاه داشت و با لشکر ارض روم به تبت کرمی جنود قاهره که در سرحد نخجوان مشغول بودند از تیغ
جان از قلعه بیرون آمده علی الغفله بر سر امرا و پاشایان و ینکچریان و اکثر مقدمة الجیش ریخته مجادله
نموده و دستبردی نمایان کرد و چندی از عظمای لشکر که حسین پاشا دیشکر از جمله ایشان بود
بدست آورد و جمعی کثیر رومیه و ینکچریان را بقتل آورد و حسین پاشا را زخمدار بقلعه آورد
و در قلعه از زخم کذشت و چون این خبر بسردار رسید با عموم سپاه بر سر او آمده قلعه ارض روم
را محاصره نمودند و او تا چهار ماه محصور بود و بر امر قلعه داری پرداخت و در آن مدت اولیای
جلال بنا بر حزم و احتیاط در سلطانیه اقامت داشت چون زمستان رسید رومیه زیاده
از این در ارض روم توقف نتوانستند نمود کاری نساخته بازکشتند و حقیقت حال بعرض
اشرف رسانیدند حضرت اعلی الله بفرستاد و اظهار کردند که چون اقوال آنها را موافق کردارش
نبود زیادی اعتمادی بر اقوال او نمودیم اگر در قول خود صادق است و با نواب همایون ما موافق
طریق این بود که کرفتاران رومی و غیره که در جنگ و غیره بدست آورده بود به پایه سریر اعلی شاهی
فرستد که برضمیر انور ظاهر کردد که این تلاش او با رومیه در باب دولتخواهی این دودمان است
و بمضمون این مصرع مصرع یا زنکی زنک باش یا رومی روم ** شرح بقیه احوال او در رساله آینده مرقوم
میکردد و وقایع متنوعه که ایراد آن لازم بود در اکثر بوشیده نیست که در میان سلاطین عالم
و پادشاهان عرصه کیتی قانون قدیم که ایلچیان که یکدیگر میفرستاده اند خواه در ایام دوستی
و اتحاد و خواه در زمان خصومت و عناد سالم و غانم آمد شد نموده بهیچ نوع مضرت و آسیبی
که عند الخالق و الخلایق ناپسند و مذموم است بجان و مال ایشان نمیرسید زیرا که فرستادگان
مامور فرمان فرستنده اند وظیفه ایشان جز تبلیغ رسالت و رسانیدن نامه و پیغام نیست
در این درکاه شاهان و رسم کیان فرستادگان ایمن اند از زیان در این چند سال دو مرتبه
چنانچه در محل خود کذارش یافت ایلچیان با مکتوب بلاغت اسلوب متواضعانه چنانچه
راه و رسم سلاطین روزکار است بپادشاه روم فرستاده مجلی بیک قورچی قاجار قبل
از وقایع بغداد و طهماسب قلی سلطان شیره ذیلی بعد از آن از ارکان دولت خانواده آل عثمان
این امر شنیع بظهور آمد مجلی بیک که بازکشته بقرا حمید رسیده بود حاکم آنجا از نم کذرانید
و طهماسب قلی سلطان را چون عظمای روم با یکدیگر ضدیت ورزیده بر خلاف یکدیگر سخن
میکفتند و رفتن ایلچی مذکور را منافی مطلوب خود دانسته در راه ضایع کردند و بر متملکات

و ما یرف

و ما یرف او رقم تملک کشیدند و تهمت خونش بر قافله اجل نهاده بعضی اشیای ظاهری
او را جهت رفع شناعت بلازمانش دادند و اقا جلال نام کرکیراق که در ایام مصالحه و
دوستی و آمد شد طرفین بجانب حلب فرستاده شده بود و بانجام بعضی خدمات مشغولی
داشت حاکم حلب بشیوه کم فرصتان پس همت عمل نموده او را بقتل آورد و کل بضاعت
و اموال و اسباب که داشت در حیطه تصرف در آورد و اکر این امور از موقف سلطنت صادر
یافته ذنب کم فرصتی و پس فطرتی و اکر حکام و پاشایان بخود سر بچنین امور اقدام نموده
اند دنی نجهتی و عدم اقتدار پادشاهان و خود رایی منسوبان دلیل ضعف دولت
حضرت اعلا اعلاه الله تعالی که اوصاف حمیده اش چندین عالمیان و اطوار سنجیده اش
قانون بزرگی و دستور العمل سلاطین جهانست بر خلاف اینمعنی سلوک نموده و ایلچی روم
محمد اقا نام که از معتبران سلسله بود قبل از وقایع بغداد بدرکاه جهان پناه آمده معزز
محترم در دار السلطنه اصفهان اقامت داشت و مصطفی اقا نامی که بعد از آن آمده بود
چنانچه در سال کذشته تحریر پیوست رعایتهای ملوکانه فرموده مشمول نوازش و احسان
مقضی المرام روانه دیار خود فرمودند تجاران ولایت که در دیار عجم بودند دامن
امان آسوده برضای خود هر کاه اراده نمودند بی اذیت و خسران سالم و غانم روانه شدند
واقعه مکحول شدن امام قلی میرزا درین سال از اقتضای فلک بی مدار و اطوار بیخردانه شهزاده
لی و تار امام قلی میرزا نور بینایی او از آسیب بخت نقصان پذیرفت در باستان نامها که
مورخان بلاغت شعار بقلم تحقیق و رقم تصدیق نکاشته اند همیشه سلاطین عدالت شعار
صلاح حال و استقامت احوال الخلایق از سپاهی و رعیت بر مطالب عالیه دنیوی و علاقه
پدر فرزندی راجح دانسته در رضاجویی و رفاهیت خلق الله که هر آینه موجب رضامندی
خالق البرایاست کوشیده اند چنانچه قضیه بقتل در آوردن سلطان عثمان که اعقل پاد
شاهان روم بود سلطان مصطفی نام پسر رشید خود را بمظنه طغیان و بی اعتدالی سلطان
بایزید پسر دیگرش را با چهار او نوعی که در صحیفه اول در طی وقایع زمان حضرت شاه جنت
مکان تحریر یافت شاهد این معنی است و ازین قبیل از سلاطین ماضیه بسیار بصدور رسیده
که ذکر آنها موجب اطناب است شهزاده مذکور را از جهالت و نادانی و غرور جوانی ارتکاب اموری که
نبسندیده والد بزرکوار نبود مینمود از اطوار بی اعتدالی او رنجوهر ذاتش بی دانشی و کم هری

تفرس میشد صلاح حال جمهور دران دید که بینائیش را بی نور کردانیدم اگرچه بحسب تقدیر باین
بلیه گرفتار آمد اما بمضمون این مصرع مصرع او مصلحت تو از تو به میداند از چندین بلیه دیگر
که در عالم اسباب جهت شاهزادهای عالی منزلت آماده کارخانه خلقت و تقدیر است کمتر
بلیش عدم بصیرت و بینائی است نجات یافته آسوده حال در ظل مرحمت شاهانه روزگار میگذرانید

ذکر مراجعت موکب همایون از سلطانیه بعزم قشلاق مازندران بهشت نشان

چون چندگاه بلده سلطانیه معسکر همایون شاهی گردید و سردار رومیان که بسرحد آمده بود
بمحاصره قلعه ارض روم مشغول بود بی نیل مقصود بازگردید خاطر اشرف از معاملات سرحد
قلمرو همایون و احتمال دست درازی ایشان باطراف سرحد خصوصا قلعه اخسقه اطمینان
یافت عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده لشکریان را رخصت اوطان و مساکن
داده و با ملتزمان رکاب نصرت انتساب از سلطانیه روی توجه بقشلاق آورده بخجستگی
و خوشدلی در قصبه شریفه اشرف اقامت فرمودند و بسیر و بیشه و شکار پرداخته در سرزمینهای
نزهت بخش اشرف و دار السرور فرح آباد و منازل خلد آسا و بساتین فرح فزای آنجا که در همه
مکان فرح بخش افراخته و پرداخته معاد همت والا نهمت بود بروده زمستان را بخوشدلی
و کامیابی میگذرانیدند قورچی باشی که دو سال بود که در آذربایجان قشلاق داشت حسب
الفرمان همایون بپایه سریر اعلی در مازندران بسعادت بساط بوس مشرف گشته و زمان
بیک ناظر بیوتات از آذربایجان عود نمود تفنگچیان و لشکریان که با او قورچی باشی بودند
رخصت اوطان یافتند از سوانح آنکه چون محمد خان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ در ظهور فتنه
مورا و اندک مسامحه و مساهله وقوع یافته بود که در گنجه و آن حدود بپهلو از رفع حادثه
خالی کرده مورا الکای ولایت او را تاخت کرده انواع مضرت او بسپاهی و رعیت رسید
از امیر الامرائی قراباغ معزول گشته داود خان ولد الله وردی خان که بحراست تفلیس و
انتظام امور سرحد گرجستان مامور بود دران سرحد بود بدین رتبه بلند ارجمندی یافت
دیگر آنکه چون ما بین حضرت اعلی شاهی و حضرت پادشاه والاجاه شاه سلیم فرمانفرمای
ممالک هندوستان طریقه خلت و دوستی و اخوت و یکتا دلی مرعی و مسلوک بود و
آمد شد رسولان و سعادت صداقت بینان همواره از سال بسال یکدیگر خبردار بودند
و از تاریخی که معتمد الخاقانی ذنیل بیک بیگدلی که الحال برتبه خانی یافته از رسالت هندی

عود نموده تا غایت آمد شدی وقوع نیافته بود درین وقت بمسامع جلال رسید که شاه
زاده پرویز پسر بزرگتر آنحضرت که رتبه ولیعهدی داشت و از اقتضاء قضا و انقضاء
اجل موعود سفر آخرت اختیار نموده از وفور مصادقت و برادری لازم گشت که معتمدی
فرستاده لوازم پرسش و دلجوئی بفعل آورند و متفحص احوال خیر مآل کردند لهذا تخته
بیک یوزباشی استاجلو را که از معتبران درگاه و مردم سخندان کارآزموده آگاهست برسالت
تعیین فرموده تحف و هدایای لایق از اقمشه نفیسه امتعه و نفایس هر دیار و تازی نژادان صبا
رفتار مصحوب گردانیده با نامه محبت طراز دوستانه مشعر بر مهربانیهای برادرانه روانه فرمودند
و او بآئین شایسته کمر بخدمت بسته باصفهان آمد که از راه یزد و کرمان بجانب قندهار
رفته بمقصد شتابد هنوز در اصفهان بود که خبر وحشت اثر واقعه ناگزیر آن حضرت پادشاه
والاجاه و فتن و فتور هندوستان در ایران شایع و متواتر گشت و باعث تعویق رفتن
او گردید از اتفاقات ابراهیم عادلشاه و سلطان محمد قطب شاه و سلاطین دکن چنانچه
در ذیل مسطور میگردد عالم فانی را وداع نموده بصوب عالم بقا شتافتند و در زمان شاه
جنت مکان نیز در هندوستان چنین واقعه دست داد که سه پادشاه در یکسال رحلت
نمودند سلیم شاه ولد شیرشاه افغان که فرمانفرمای کل ممالک هندوستان دهلی و آگره
و لاهور و بنگاله بود ثانی سلطان محمود پادشاه گجرات نظامشاه والی احمدنگر دکن
مولانا کاهی زوال خسروان تاریخ یافته در سلک نظم درآورده بود تاریخ سه خسرو را
قران آمد بیک سال ∴ که هند از عدلشان دار الامان بود ∴ دمش تاریخ فوت این سه
خسرو ∴ چه میپرسی زوال خسروان بود ∴ درین سال نیز چنین واقع شد که در هندوستان
سه پادشاه نامدار دولت را وداع کردند هرچند این قضایا داخل وقایع ایران نیست بنابر ربط
صداقت و آمد شد که قدیما باین دودمان دارند بمناسبت مقام بتحریر بیان پرداخت
متوفیات نور الدین محمد سلیم پادشاه بن جلال الدین محمد اکبر بن همایون بن محمد بابر بن عمر
شیخ بن سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر کبیر صاحبقران امیر
تیمور گورکان در حینی که از سیر ولایت کشمیر عود نموده هنوز بلاهور نرسیده بود در
راه مریض گشته بعالم آخرت شتافت مدت سلطنتش بیست و دو سال بود چون پسرش
سلطان خرم که بعد از شهزاده پرویز که فوت شد پسر بزرگتر بود بنابر وحشتی که

بافساد مفسدان میانه پدر و پسر دوری داده مغضوب پدر گشته بود از ولایت پادشاهی
بیرون رفته بی‌سر و سامان در دیار دکن میبود و ارکان دولت که در پایه سریر سلطنت حضیر
بودند گویند که بوصیت پادشاه که در حین ارتحال نموده داور بخش نام پسر مکحول که بسلطان
بلاغی مشهور بود ولیعهد کرده و اورا بپادشاهی اختیار نموده خطبه و سکه بنام او کردند و سایر
شاهزادگان که حاضر بودند سلطان بلاغی را کورنش نموده او را شیرشاه لقب دادند اما
شهزاده شهریار پسر صلبی کوچکتر مخالفت اختیار کرده خود را بلاهور رسانید و قلعه لاهور
و فیلخانه و خزاین و جباخانه بقیاس که در آنجا بود تصرف نمود خطبه بنام او در لاهور خوانده
شد و سکه بنام او این مصرع نقش کرده بودند مصرع سکه زد بر دور عالم شاه شاهان شهریار
وطرح سلطنت و پادشاهی افکند اعاظم امرا و خواجها و اشراف و اعیان که در آنجا بودند طوعا
وکرها سلطنت او را پذیرفته کمر بخدمتش بستند و او بداد و دهش لشکر عظیم مرتب ساخت
وچون اردوی شاه سلیم و عظما و ارکان دولت در موکب شیرشاه و خواتین و شاهزاده
گان بلاهور قریب شدند سلطان شهریار در لاهور توقف نموده لشکر خود را با امرا و
ارکان دولت و سرداران و خواجها معتبر لاهور بمقابله ایشان فرستاده اکرد مخالفت
او مضر باشند و ~~پسر زاده~~ پسر زاده را برادر که پسر صلبی است بکشتنه بمحاربه
پرداختند ارکان دولت که معظم ایشان آصفخان بود و از ورود لشکر آگاه گشته از آن طرف
نیز گروهی بمقابله شتافتند و عظمای سپاه لاهور را از وصیت پادشاه و ولی العهدی
و وقوع یافته و اتفاق سایر شهزادگان و خواتین معظمه خبر و آگاه کرده بموافقت خود
دلالت کردند دوری که فریقین را از اتفاق ملاقات افتاد سرداران و خواجها و اعیان
هر دو فریق باد و گروه گفتگوی صلاح اندیشان بمیان آورده از طرفین جنگ را در باقی
گذاشتند و لشکر سلطان شهریار ویران گشته جمعی بظرف پیوستند و جمعی از کشتند
و پراکندگی آغاز نهادند و سپاه سلطان بلاغی جلو دیز بلاهور رسیده سلطان شهریار
فرصت جمعیت و سامان مقابله و قدرت محاربه نیافته در قلعه خزید وچون اردوی
اعظم و آصفخان و امرای معظم در موکب سلطان بلاغی داخل لاهور شدند بپای قلعه
آمدند احدی متوجه قلعه داری نشد و بآسانی بقلعه راه یافته سلطان شهریار را در قفا
بدست آورده جشم جهان بینش را میل کشیده از دیدن سلطان خرم که با اصل و خشم خود بیل

وختم رسیده و عادی ساخته آصف خان و رفقا سلطان بلاغی و شاهزادگان را مصحوب
خود کرده آینده متوجه ملازمت گشتند و در حوالی اکبرآباد حسب الاشاره پنج نفر شاهزاده را
شربت ممات چشانیدند یکورنش همایون شتافت شهزادگان مذکور یکی سلطان شهریار است
که مکحول بود دیگری داور بخش مشهور بسلطان بلاغی ملقب بشیرشاه ولد سلطان خسرو که
بر نهج مسطور بسلطنت رسیده بود یکنفر دیگر برادر او و دو نفر پسران شاهزاده دانیال
برادر شاه سلیم که در زمان حیات پدر فوت شده بود و سلطان خرم که از پدر خطاب
شاهجهانی داشت خود را شاهجهان و صاحبقران ثانی نامید آصف خان را مدار علیه
کارخانه سلطنت کرده آینده مهابت خان را سپهدار و صاحب اختیار لشکر نمود برادر عزیز
وفادار سپهسالار و خان خانان لقب ایشان خان جا طرف نزاع سابق را در نوردید حسب
الاشاره عالی با یکدیگر بحسب ظاهر دوستانه سلوک نمود بانتظام مهمات دولت اشتغال
دارند و شرح این واقعه از تقریب یکدو نفر تجار که در دیار هند بوده اند رقم تحریر یافت العهدة
علی الرواة دیگر ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور و دایل وی بوسعت الکا و مملکت و امتداد زمان
سلطنت و وفور خزاین و تجملات از سایر و در قیام عاجز بوده همیشه بر در کت
و سر بر تکیه زده از وفور عقل و تدبیر و کاردانی چندین شعرای زمان و سخن پردازان
و ممتاز اقران بوده اند در ظل رعایت او بسر میبردند کتاب نورس را که نهصد بیت است
هر کدام چهار صد بیت بنام او در سلک نظم در آورده نه هزار روپیه طلا که نهصد
تومان عراقی باشد از او جایزه یافتند در علم ادوار و موسیقی و فنون سازها خود
را استاد میدانست درین سال بعالم آخرت شتافت پسر بزرگترش بیست و دو ساله
و دختر زاده محمد قلی قطبشاه بود بعضی از ارباب غرض اعیان بیجاپور بجهت دختر زادگی قطب
شاهیه بسلطنت او راضی نبودند باغوای مادر پسر کوچکتر در حین فوت پدر او را بجرم
سرای طلبیده جمعی را او ریخته دیده اش میل کشیدند و پسر کوچک هفت ساله که علی
نام داشت ابراهیم عادلشاه نامیدند و بسعی ابجماعت قایم مقام پدر و جانشین گشته
بسند عادلشاهی شاه یافت دیگر سلطان محمد قطب پادشاه ولد محمد امین میرزا برادرزاده محمد
قلی قطبشاه و داماد او بوده مدت سلطنتش امتدادی نیافته زود داعی عمر و دولت کرد سلطان
عبدالله نام پسر او بصوابدید ارکان دولت جانشین گشته رتبه قطبشاهی یافت و با ایشان

پایه سریر اعلا شاهی ظل الهی زیاد، از سلاطین پیشین اظهار اخلاص و دولتخواهی کرده
خلعت خانرا که از امرای بزرگ آن سلسله است برسم رسالت با تحف و هدایای لایقه بخدمت
اشرف امسال داشت شرح آمدن او در محل خود در قم زده کلک بیان میگردد و از ملازمان
علیقلیخان شاملوی دیوان بیکی بود از ظهور اهلیت و کاردانی در سلک ملازمان
درگاه در آمد و در هنگام غیبت علیقلیخان به نیابت او دیوان بیکی بود و در اردوی کیهان‌گشا
منصوب بسرکردگی قورچی باشی بغتای کرجستان و دفع عصیان و طغیان کرجیه مامور
شدند چون علیقلیخان دران سال فوت شد او حسب الامر سرکرده قشون و لشکر علی
قلیخان گشته به یساق کرجستان رفت و در هنگام معاودت در اوایل این سال در راه
مریض گشته از دنیا رحلت کرد سید حسن کمونه وی از سادات کمونه نقبای نجف اشرف بود
که آبا عن جد از دولتخواهان این دودمان بوده همیشه صاحب جاه و حشمت بود و صاحب
الفقرا او در هر سال فتح عراق عرب سعادت ملازمت دریافته از وفور اهلیت و شکفته طبعی منظور
نظر خجسته اثر همایون گشته ملازم رکاب اشرف گردیده و همواره از هم‌صحبتان بزم اقدس بود
درینسال بیماری عارض او گردیده از دار فنا رحلت کرد پسرش سید ناصر بدستور در سلک
ملازمان درگاه انتظام دارد دیگر حکیم سیف الدین مظفر کاشی از اطبای سرکار خاصه شریفه
بود و در خدمت اشرف کمال محرمیت و قرب منزلت داشت و بسن کهولت و شیخوخیت
رسیده طبابت ملازمان درگاه در عهده وی بود و اکثر اعیان که بیمار میشدند بنابر حذاقت
و مهارت معالجه او عمل مینمودند و آخر ضعف پیری و عدم قدرت معالجات کلی میپرداخت
پسرش که بفضل و کمال آراسته حکیم دارالشفا بود در اردوی معلا بمعالجات مرضی قیام
مینمود و درین سال در ایام اقامت سلطانیه مریض گشته اطبای زمان با مرض ناسازگار
اجل مقاومت ننمود عاقبت طبیب اجل علاج بسرش سیما محمد که در الغازیچولی تجربه پیران
روزگار دیده دارد بدستور در سلک اطبای خاصه شریفه منتظم و بمعالجات مرضی اردوی
همایون قیام دارد دیگر شاهرخ بیک وزیر قورچیان وی دزماری الاصل بود که در سلک
اعلا از وفور اخلاص و دولتخواهی انسلاک بوده و در سلک جماعت قراداغلو اندراج داشت
البته از اهل استعداد خط نستعلیق را خوش مینوشت با دو برادرش که مشرف قورچی
خانه و در پای قلعه ابیورد بزخم تفنگ کشته گردید مشرف قورچیخانه گردید در ثانی الحال

متوفی

مستوفی قورچیان عظام گشت بعد از فوت آقا ملک وزیر قورچیان چنانچه در محل خود نگارش
یافته بدین منصب سرافرازی یافت درین سال مریض گشته در حین اقامت سلطانیه
از دار دنیا رحلت نمود پسری قابل داشت اما خدمت مذکور را ازو تمشی نشد و نظارت
قورچیان عظام بمیر ابوعلی قوم میر ابوالمعالی شفقت شد چون متوفیات رقم
تحریر یافت اکنون وقت آنست که قضایای سال ایت ئیل مرقوم سازد کنون وقت آنست
تا که سازد رقم شرح آینده نگارد درین عرصه پر ملال با این حیثیتین شرح دهد آغاز سال
میمنت مآل لوی ئیل ترکی مطابق سبع و ثلاثین الف که سال دوازدهم قرن ثانی فرمان
روایی عنایتی از بهار دلارای این سال نزهت و طراوت که لازم این فصل بدیع ربیع است
شمیم بهجت و شادمانی بمشام نمیرسید از گلهایش پژمردگی ظاهر و افسردگی نمایان بود و در
گلزار جهان آب و رنگی نداشت با زمانه عظیمترین واقعه که از گردش چرخ دون و طراری
و شعبده بازی سپهر بوقلمون مستور سرا پرده غیب بود خبر داشت نوروز جهان‌آرا که همیشه
بخوشدلی و کامرانی میگذشت درین سال اثری از خرمی نداشت بیت درین بهار گلی بر
مراد کس نشکفت ∴ بهاییهای خشتند تا بهار دگر ∴ زمان عالیشان تم اباد بود و ازین کریه‌ترین
وقایع روزگار غافل و خبر دارانه بالجمله در روز دوشنبه سیزدهم شهر رجب مطابق سنه
سبع و ثلاثین الف دو ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته نیر اعظم از مقام حوت
دلگیر گشته بشرفگاه حمل خرامید و حضرت اعلا شاهی ظل الهی جهت بر مفارق عالمیان
مبسوط داشته در مازندران بهشت نشان و قصبه دلگشای اشرف که درین سال
دلگشا بود و مناظر فرح بخش دل آرا که اثری از دل آرایی نداشت و بلغات و بساتین خلد
آسا خصوصا باغ و عمارت عباس آباد که از بهجت خالی مینمود بلوازم جشن نوروزی
پرداخته با مقربان بساط اقدس سیما قورچی باشی که از خدمت مرجوعه اذربایجان و تسخیر
قلعه خنسق و ضبط و ربط سرحد فارغ گشته دران اوقات بپایه سریر سلطنت مصیر
آمده همواره بمجالست حضور اقدس و هم صحبتی بزم مقدس سعادت امتیاز داشت با کمال
عیش و سرور و انبساط خاطر بلوازم سیر و شکار قیام داشتند و تا سه ماه بهار در مازندران
اقامت فرموده چون هوای آنجا از منهج اعتدال روی بگرمی آورد و از جانب روم اخبار متواتر
گشت که درین سال خسرو پاشا نامی وزیر و سردار گشته با لشکر بسیار و بطرف ارض روم

می آید وسورا وکرجی سپه بخت بنک حرام که بجانب روم رفته همراه سردار سنان کور است موکب همایون
در ماه شوال از قشلاق مازندران در حرکت آمده بخطه انکه مبادا ان برکشته بحریک فساد
نموده بمعاونت رومیه باز در سرحد کرجستان آشوب ابلا آخته آغاز فتنه نمایند عنان توجه
بجانب دار السلطنه تبریز معطوف داشته بفیروزی واقبال در دولتخانه مبارکه انجا نزول
اجلال فرمودند وحکم شد که عساکر نصرت شعار در چمن سلطانیه جمعیت نموده بسرداری
عیسیخان قورچی باشی در انجا آماده خدمت باشند که بهر طرف لازم آید واشاره شود توجه
نمایند از عفونت هوا وکرمی مازندران بقدر عارضه طاری ذات مبارک کشته بود ودر ایام
اقامت دار السلطنه قزوین مزاج اقدس از اعتدال طبیعی انحراف جسته کاهی تب محرق عارض ذات
همایون میکشت وکاهی برطرف میشد از اکل وشرب نامناسب عود مینمود تا انکه از عنب
وشطرالعب کذشته به تب ربع انجامید وبا وجود انحراف مزاج وتحمل شداید ان عارضه
از امور دولت وتدابیر مهام سلطنت وملک داری لحظه غافل نبود واوقات خجسته
ساعات صرف انتظام مهام دین ودولت میشد از سوانح کرفتاری شمسی خان قزاقلی
حاکم اخسقه است شرح واقعه انکه جمعی رومیه ان حوالی بعزم دستبرد وتاخت وغارت
بالکای اخسقه آمدند وزیاده از یکهزار وپانصد بلکه دوهزار بودند واز استحکام قلعه تفنکچیان
قدر اندازان بر امون قلعه نتوانستند کردید فی الجمله تاخت وغارت کردیدند شمسی خان
مرد دلیر مردانه بود از فور غیرت وغرور وشجاعت وعدم اطلاع بر کثرت ایشان
عزم تعاقب ودستبرد کرده بی رضا وصلاح سفیه هیشان قوم با سیصد نفر از غازیان
قزاقلی بیرون آمده بتعاقب سه چهار فرسخ رانده بدیشان رسید ایام بهار وهنکام چون
ستوران بود واز شدت ایلغار اکثر غازیان در عقب مانده اسبهای علف خورده توا
نایی نداشتند یک جوق رومیه بر سمت راه فرود آمده وجوقی دیکر در میان درها
فرود آمده بودند که نمایان نبودند شمسی خان بایکصد کس رسیده هرچند بعضی از غازیان
کاردیده قزاقلی که همراه بودند او را از معارضه ان کروه مانع آمدند قایل نشد بمجادله برداخت
وجمعی که بر سمت راه بودند متلاشی کردیدند وفوجی سراسیمه وار خود را با سبان رسانیدند
راه فرار میجستند که جوقی که در سایر درها بودند کروه انبوه سوار کشته سیل بستند از عقب شمسی خان
نمایان کشتند واورا با ان قلیل در میان کرفتند وغازیان بقدر قدرت وتوان دست

دبابی

دبابی زد اکثر در هنکام فرار اسبان ایشان از کار افتاده بود از پای در آوردند شمسی خان
زنده کرفتار کشت واکثر غازیان رفیق او در ان معرکه قتیل ونابود کشتند ورومیان او را
بر داشته بمعسکر سردار پیوستند از سوانح آمدن کوچک اباز است بدرکاه خلایق پناه
وتوسل جستن اباظه پاشا مجددا بعتبه علیه سپهر انتسابا شرح واقعه انکه در سال کذشته که اباظه
پاشا عرایض اخلاص فرستاده اظهار متابعت واستدعای معاونت نموده بود وحضرت
اعلی چنانچه در فوق مذکور شد اعتمادی بر قول وفعل او نفرموده پیغام دادند که اکر اباظه در
کفتار خود صادق وبا منسوبان درکاه موافق بودی بایستی که کرفتاران محاربه رومیه را که در
سال کذشته وقوع یافت بدرکاه کیتی پناه فرستادی بنابران امداد ومعاونت ازین طرف بظهور رسیدی
درین سال که خسرو پاشا سردار بر سر او می آمد بعضی از منتسبان ومردم خود را با بیروان
فرستاد که در ظل حمایت منسوبان این درکاه باشند وبستان پاشا وعیسی بیک را که
کرفتار شده بودند بملازمت اشرف فرستاد وعن صمیم القلب اظهار اخلاص وانقیاد
کرد واز خوف وبیم ینکچریان که معاند او بودند چاره بجز التجا نمودن بدین درکاه نیافت
ابراهیم بیک برادر خود را که بکوچک اباز مشهور بود وملازمان کم یکصد وپنجاه نفر بودند
باز داده نوازشات خسروانه بظهور آوردند وتغافل در امداد از مروت جبلی دور دانسته
بنابر نظام سلسله ظاهر در مقام امداد او در آمده چند نفر از امرای نصرت سیما محمد خان زیاد
اغلی وبیکرخان ایکرمی دورت ویوسف سلطان حاکم کسکر باکروهی منتخب بجانب ارض
روم تعیین فرمودند که داخل قلعه شده باتفاق اباظه بتدارک مافات در مراسم قلعه داری
کوشند وقورچی باشی باعساکر نصرت نشان از سلطانیه بجانب اذربایجان نهضت
نموده که هرکونه معاونت اتفاق افتد بظهور آورند تا رسیدن امرای مذکور خسرو پاشا
با اباظه مدارا سلوک نموده او را استمالت کرده آینده باطاعت وانقیاد پادشاه روم دعوت
کرد وقسم یاد نمود که او را از ینکچریان نکاه دارد ونکذارد که بهیچ وجه ضرر وآسیب جانی
باو رسد واو نیز بمصالحه راغب کشته بیرون آمده سردار را درحوزه حمایت خود در آورده
واو را مصحوب خود کرد آینده بجانب استنبول عود نمود واصلا متعرض بحال متفرقه
این نکردید بنابرین از عظمای امرا یوسف سلطان بمحارست قلعه اخسقه وسردار تفنکچیان
انجا مامور کشته دیکران بمقام خود باز آمدند وقورچی باشی بملازمت اشرف رسید

سایر امرا و اعیان و عساکر بنا ازل خود رخصت یافتند **توجه نمودن امام قلی خان بتسخیر قلعه و ولایت بصره** در تاریخی که عراق عرب بحیطه تصرف اولیاء قاهره در آمد پیوسته فتح و تسخیر ولایت بصره که از یکطرف بعراق عرب و از طرف دیگر بخوزستان و فارس و قلمرو همایون پیوسته پیش نهاد همت والا بود درین سال امضای ان عزیمت در خاطر همایون انور رسوخ یافته امام قلیخان بیگلربیگی فارس به تسخیر ولایت مزکور ماموز گشته با عساکر دیار فارس روانه دار السلطنه بغداد گردید که از راه کنار دجله بقصد مشار الیه شتابد و جمعی از تفنگچیان رکاب اشرف که در دار السلام بغداد بودند امرا و حکام لرستان و کردستان و ان حدود به همراهی او مامور گردیدند و خان مشار الیه با جنود و افواج بعظمت و شوکت متکاثر روانه مقصد گشته امرای ان حوالی از روی اطاعت و انقیاد پیش آمده متقبل خدمات لایقه شدند و جناب خانی انعام و احسان بیشمار و خلع و تشریفات و تنسوقات هر دیار در ان راه بذل فرمود چون لشکر بولایت بصره رسید اکثر مردم ان ولایت با طاعت و انقیاد در آمده گشتند و دومیه در قلعه متحصن گشته حرف استیمان در میان داشتند که از قضای آسمانی واقعه ناگزیر نواب همایون گیتی ستان روی داد خبر ان در رسید موجب تزلزل فتنه قزلباش گشته جناب خانی تغییر صلاح در توقف ندیده چون تسخیر ان ولایت رقم پذیر کلک تقدیر نگشته بود و معاودت جناب خانی اتفاق افتاد و ان اراده در عقده تعویق ماند از سوانح آمدن شیرخان افغان که حاکم پوشنگ حدود قندهار است بقصد سعادت بساط بوسی و ادراک ملازمت بدرگاه عرش اشتباه آمده چند گاه اقبال امثال ملازم رکاب اشرف بود و در دار السلطنه قزوین انجاح مطالب و مهام او پرداخته زیاده از مامول به شفقتهای گوناگون و نوازشات بی اندازه سرافراز گشته با خلع فاخره و انعام وافره رخصت انصراف یافته روانه دیار خود شد و در امنیت راه هندوستان و حسن سلوک با تجار و متردین سفارشات بلیغ فرمودند و مزاج اقدس که از امتداد تب ربع و تحمل شداید ان کوفت از دیاد پذیرفته بود گاهی چند روز تخلف میکرد و گاهی از ارتکاب امور نامناسب و با کل و مشارب متفاده عود مینمود و نقاهت باقی بود که عزم توجه بقشلاق قم از ان فرمودند اطبا هوای انجا را جهت رطوبت مناسب اقامت نمی دانستند و قرار بتفال دادند و بکلام ربانی تفال فرمودند نیک نیامد چون لخصیت مایل بسیر و شکار انجا بسیار بودند دو روزی توقف فرمودند که دیگر باره

مشورم

نمایند این مرتبه بدین سامان عزم جزم فرمودند بنا بر نقاهت قرار یافت که بتانی طی مسافت شش دوازده مرحله را در بیست و چهار روز طی نمایند بعد از بیرون آمدن قزوین از غایت شوق بسیر منزهات ان ولایت و اقامت منازل دلگشا و از دهم مرحله را از سواری مرکبان باد رفتار در هشت روز طی فرموده روز نهم داخل بلده طیبه اشرف شدند چند روز در کمال عافیت و خوشدلی گذرانیده گاهی در روزهای وعده تب ربع تغیری در مزاج و حرارتی در بدن احساس میفرمود و بدستور متوجه سرانجام مهام ضروری دولت و سیر و شکار میشدند و در ان اوقات گاهی سخنانی که مشعر بر بیوفائی دهر و بی ثباتی دنیای دون و دلگیری از مشاغل دو در کار بر زبان گهرفشان میگذشت و رویای صادقه میدیدند که خود تعبیر انرا انتقال از عالم فانی بسرای باقی مینمودند **توجه خاطر گماشتن بتربیت شاهزاده عالمیان ابو النصر سام میرزا و تفویض ولیعهدی بان شاهزاده عالمیان** چون دران ایام بنور ولایت و ارشاد کبر تو انگین ضمیر منیر انور رسیده که عنقریب ازین دار فانی رفتنی و بزودی ازین وحشت سرا گذشتنی است اراده خاطر عاطر بدان متعلق گشت که نوباوه ریاض دولت و نهال چمن آرای حدیقه سلطنت شهزاده جوان بخت کامکار یادگار شاهزاده مغفور سعید نامدار کوکب جهان افروز سپهر یاری بلند منیر فلک جلالت و بختیاری زبده افسر کیانی برازنده تاج خسروانی خلف دودمان صفوی سلاله خاندان علوی منظور انظار عنایت یزدانی مؤید بتاییدات سبحانی ابو النصر سام میرزا خلف ارجمند شهزاده مغفرت نشان رضوان مقام صفی میرزا نور الله مضجعه که عمر گرامیش بدامان ابد پیوسته با دهزده مرحله طی کرده آغاز رشد و تمیز است و در دار السلطنه اصفهان نشو و نما یافته چند نفر از معتمدان ذکور و اناث حسب الامر اشرف بلوازم خدمت و پرستاری آن شهزاده کامکار ستوده اطوار قیام داشتند بحضور اقدس آورند که بعد در ظل تربیت و اشفاق شاهانه بسر برده بر تبه ولیعهدی ممتاز گردانند چون شیوه و شعار انحضرت این بود که در امور جزئیه بکلام مجید ربانی تفال فرموده بی مشورت و فرمان الهی شروع در هیچ امری نمی نمودند درین امر مبارک همایون که از معظمات امور دین و دولت است مشورت لازم دانسته مولانا محمد تقی ولد مولانا مظفر جنابدی را که از زمره منجمان خاصه شریفه و امین و معتمد بود بدین امر مامور فرمودند

نزد مولانا مراد مازندرانی فاضل واتقیای ان دیار است فرستادند که مشورت نماید مولانای
مذکور تفال نموده این آیه کریمه برآمد اَلَن یَکفِیَکُم اَن یُمِدَّکُم رَبُّکُم بِثَلٰثَةِ
آلافٍ مِنَ المَلٰئِکَةِ مُنزَلِینَ ۰ بَلٰی اِن تَصبِرُوا وَتَتَّقُوا وَیَأتُوکُم مِن فَورِهِم هٰذَا یُمدِدکُم
بِخَمسَةِ آلافٍ مِنَ المَلٰئِکَةِ مُسَوِّمِینَ مدلول آیه کریمه ظاهر شد که اراده خاطر اشرف
بسیار مبارک و میمونست لیکن درباب آوردن از اصفهان در آیه کریمه اشارتی بصبر
و سکوت بود و حضرت علام الغیوب که مصرع او مصلحت تو از تو بهتر میداند بر مصالح
امور جهان و صلاح جهانیان دانا و بیناست بمدلول آیه کریمه عمل نموده چند روزی
آوردن ان نوباوه ریاض دولت و کامرانی در عقده تعویق افتاد بعد از ان در اندک زمانی
چنانچه در ذیل سطور خواهد گشت ظاهر شد که نیاوردن ان شهزاده سلطنت نشان
با زندران حکمت بالغه الهی منطوی الله اعلم ذکر انتقال حضرت شاه والاجاه از خاکدان دنیا
بجنت اعلا و اتصال روح مطهرش بروحانیان عالم بالا آه و صد آه از کردش
چرخ بیمدار و ستیزه کاری فلک کج رفتار که نخل نهالی از جویبار اقبال بالا کشیده و بثمره مراد و
کامرانی بارور گشت که عاقبت تند باد اجل از پای در انداخت و هیچ کوکبی از افق جاه و جلال
ندرخشید که عنقریب در مغرب فنا غروب و افول ننمود و مدلول آیه کریمه کُلُّ مَن عَلَیهَا فَانٍ
گویای این معنی است بیت آنکه عمر داشت منیر و خداست • وانکه تغیر نپذیرد خداست
انا ازل الازل رقم محات برناصیه ذی حیاتی کشیده اند شاهان و شهریاران جهان با وجود
امتداد زمان حیات عاقبت شربت ناگوار مرگ چشیده بیت نظر کن بر احوال پیشینیان
که رفتند یکیک کهان و مهان • نشد هیچ از آغاز او بود و بس • نماند بجز وی دگر هیچکس خاتمه سخن
با سینه چاک شرح این واقعه دردناک بدین نمط در حیز بیان می آرد که روزی که آنحضرت
بعزم سیر و شکار سوار گشته در شکارگاه میمانا افراطی در اکل طعام شده بود و در بازگشتن
تبی از ثقل معده عارض ذات همایون گشته ضعف قوی علاوه نقاهت که وقت سابق
گردید و عارضه تب بعد از سه چهار روز آنحضرت را صاحب فراش کرد اینده بهیضه و
اسهال و از قیام و قعود باز ماند از تغیر رخسار همایون سوء القنیه ظهور یافت مجملا
اسباب ارتحال فراهم آمده ضعف و ناتوانی قوت تمام گرفته معالجات اطبا تاثیری
نمیکرد روز بروز ضعف افزود یاد می پذیرفت از مشاهده اینحال خلایق در قلق و اضطراب

افتادند

افتادند غریق بحر حیرت خواتین معظمه و پرده نشینان سرادق اقبال از ارکان دولت و مقربان
بساط عزت از بیم این مصیبت مدهوش سرمایه عقل از دست داده در بادیه حیرت سرگردان و از
تصور این قضیه بجان که از بر خویش ترسان و لرزان بودند تا آنکه در تاریخ شب پنجشنبه بیست
و چهارم شهر جمادی الاول احوال بر آنحضرت متغیر گشته آثار موت از بشره همایون لایح گردید
هنگام طلوع صبح داعی حق را لبیک اجابت گفته طایر روح پر فتوحش از قفس بدن پرواز نموده
بعالم قدس شتافت چگویم که در آنوقت بر حاضران مقام چه رفت و بر مقربان بساط عزت چه گذشت
محجله نشینان سرادق جلال با سینه های چاک و دلهای غمناک بناله و زاری در آمده بالباس
سیاه خاک بر سر افشاندند آغاز نهادند آیین سوگواری در جهان تازه گشت اندوه بچشمها و دلهای
خلایق راه یافته استقامت از طبایع دوری گزید و چون چنین باشد آفتابی عالمتاب
که عالمیان در سایه معدلتش آسوده بودند در معرض کسوف و زوال آمد اختری درخشنده
و نورانی که پرتو امنیت و عافیت بر عالم انداخته بود از کمال بحضیض رسید آسمانی که بر
وفق مرادش دوران مینمود مرصع از این مصیبت سینه چاک میزد ماه و سال که در زمان
دولتش بخوشی و خرمی گذران بود در حجاب خفا در آمده متواری گشتند القصه درین مصیبت
عظیم چشم شکیبایی چاره ندیده دست در عروة الوثقی اِنَّمَا یُوَفَّی الصّابِرُونَ اَجرَهُم بِغَیرِ حِسَابٍ
زدند ارکان دولت قاهره سیما عیسی خان قورچی باشی و اعتماد الدوله خلیفه سلطان که هر دو
بشرف مصاهرت آنحضرت سرافرازی دارند و زینل خان ایشیک آقاسی باشی شاملو و سایر
اعیان که در پایه سریر سلطنت بودند متوجه امور دولت گشته خواص و عوام را از
ولیعهدی شاهزاده عالم و عالمیان آگاه کردانیدند جمیع خلایق از خلفا و صوفیان و مریدان
و معتقدان این دودمان ولایت نشان که در پایه سریر اعلی بودند فرمان مرشد کامل را
بجان و دل پذیرفته بقدم اخلاص و انقیاد پیش آمدند و شقه در باب تفویض ولایت عهد
و سلطنت و پادشاهی ان نوباوه بوستان اقبال که منشا از ان اشارت با بشارت بود •
باشد در قلم آورده عیسی خان قورچی باشی و زینل خان و جمیع اعیان و طالبان سلسله
صفویه چنانچه طریق و شیوه مریدی این سلسله است تلقی باذعان کرده بخطوط و مهر مسجل
گردانیده مصحوب محب علی بیک لله مشهور که از ریش سفیدان و معتمدان درگاه است بدار
السلطنه اصفهان بخدمت شاه و شاهزاده جهانیان فرستادند و در این مصیبت عظیمی

کرده دی داد دین و دل را باین بیت مشهور تسلی دادند بیت اگر نوروز سلطان رفت برباد
کل صد برگ سوری را بقا باد الحمد لله والمنه خلف بیادگار گذاشت که آیین جهانداری از طلعت
همایونش پیداست و آثار جهانبانی از ناصیه اقبالش هویداست القصه چون حامل آن صحیفه
بسبب برف و باران مسافت بعید را در هشت روز طی نموده سعادت ملازمت دریافت
و از واقعه ناگزیر جد بزرگوارش خبر داده صحیفه لطیفه را بنظر انور رسانید چند کس از ریش
سفیدان این دودمان که بخدمات انجا مامور بودند سیما ابو القاسم بیک ایواغلی که از جمله
صوفیان صافی اعتقاد و ایشیک آقاسی باشی و معتمد آن علیه حرم محترم بود و باتفاق خسرو میرزا
برادر بکرات خان والی گرجستان که حاکم دار السلطنه اصفهان بود و برستم خان موسوم گشت
بجهت دفع مفاسد و استقامت آن شهر معظم که مملو از طبقات خلایق و طوایف انام است
جلوس همایون از تعزیه و سوگواری آن واقعه ناگزیر اهم و اولی دانسته آن شهریار جوان بخت
را بتورع و آیین صوفیان دودمان صفویه بر تخت سلطنت و قالیچه ارشاد که میراث
آبا و اجداد عظام جنت مقام است متمکن گردانیدند شرف پابوس دریافتند و آوازه جلوس
همایون را باطراف و اکناف سرحدهای ممالک منتشر ساختند و چون فضلای دهر و منجمان
شهر ملاحظه کردند بحسب اتفاق هنگام جلوس ساعتی بوده بغایت سعد و میمون از جمیع
معایب نجومی معرا کواکب مسعوده در اوج شرف مستقیم و خوش حال و بر احوال صاحب طالع
ناظر هر چند از زیج و تقاویم و منجمات سال احتیاط کردند ساعتی بآن خوبی جهت جلوس همایون
تا انشاء الله دیگر یافت نمیشد بر عقلای دهر و اصحاب فطنت و ذکا واضح و لایح خواهد بود که
این نکته غریب از نتایج اقبال و دلایل ثبات و بقای عمر و دولت آنحضرت است از شهزادگان کامکار
مکحول البصر که در اصفهان بودند امامقلی میرزا ابن صلبی پادشاه غفران پناه دعوی بینایی
کرده مدعی سلطنت گردیده همانا در زمان بصیر کردانیدن اندکی از هر طرف مردمک دیدهها
از آسیب نیشتر محفوظ مانده بود و دولتخواهان از هجوم علمه و حادثه فتنه اندیشیده
جهت دفع مفاسد عظیمه که بر آن مترتب بود عین آن شهزاده نادان را در رستگاری کرده
خاطر از حدوث فتنه فارغ ساختند و سر مدلول کریمه که در هنگام تفال آوردن آنحضرت
بحضور اقدس بصیر و سکون ایشان شده بود بابلغ وجهی سمت وضوح یافت کذا کر در حین
انتشار خبر واقعه هایله پادشاه مغفور آن زیبنده سریر دولت در دار السلطنه مذکور که

مقر

مقر سلطنت و مستقر خلافت و محل اجتماع طبقات سپاه از مصلح و مفسد بود دشمنی خصوص
نیدا نشتند مظنه آن بود که در آن شهر معظم چندان وفور ظهور یابد که ابواب بلایا بر روی
روزگار خلایق گشاده گشته عجزه و زیردستان پایمال اعوان ظالم نهاد گردند بحمد الله که اولیای دولت
قاهره که در مازندران بودند در رکاب بهودج عفاف نواب خورشید احتجاب علیه عالیه
ناموس العالمین و سایر مخدرات سراپرده سلطنت خزاین و بیوتات پادشاهی را برداشته
صوفیان صادق العقیده این دودمان جنازه مغفرت اندازه را بر دوش اخلاص گرفته روی
توجه بصوب صفاهان آوردند چون بدار المومنین کاشان رسیدند خلایق ناله یا رب یا ربها
گریان و دلهای بریان و کسوت سیاه و حال تباه باستقبال شتافته چون بنعش مقدس
رسیدند سینهها چاک کرده بناله و افغان در آمدند و خاک بر سر افشاندن آغاز نهادند
امرا و اعیان و ملازمان درگاه پادشاه فرجام بهادر بیله شد و ابدی آنحضرت در دلها نان شد از دحام
خلایق از اطراف و پیش و پس نعش بغایه بود که امرا و اعیان رالمجال رفتار نماند الحاصل آن جنازه
محفوف برحمت لایموت را در بیشت مشهد بیرون کاشان که مدفن امامزاده علی مقدار و ست
موسوم بامامزاده حبیب موسی علیه و آبائه التحیة والثنا گذاشتند که ان شاء الله
یکی از اماکن شریفه و استانهای متبرک نقل شود حافظان خوش الحان تعیین فرمودند که
شبانروز بنوبت و کشیک دوازده نفر بتلاوت کلام مجید بآنی مواظبت و مداومت می نموده
باشند که هیچ وقت از روز و شب خالی از تلاوت حفاظ نبوده باشد و همیشه بر سر
مرقد مطهر بخور کرده از اول بامداد تا شام شمعدانها افروخته دارند و جهت اطعام
حفاظ و خدمه من اکثر الانواع و فقرا و مساکین اقسام و حلاوه و اطعمه الوان و ما یحتاج
سر انجام داده مهدیقلی بیک و لله محمد خان دیار اغلی قاجار که از میرزادههای طایفه مذکوره
و صوفیان و صوفیزادگان این دودمانست با چند نفر دیگر بانجام خدمات تربت
مقدس منور تعیین نموده بعد از انجام این امور کوچ کرده بتاریخ بیست و سیم شهر جمادی
الثانی داخل شهر شدند همگی ارکان و اعیان حضرت و مقربان درگاه و ملازمان بادکاه هر یک
فراخور قدر و منزلت بترتیب مقرر و آیین معهوده قزلباش در ایوان درگاه دولتخانه
مبارکه نقش جهان بملازمت رسیده بشرف پای بوس مشرف گشته خواتین عالی منزلت
و بزرگان رفیع مرتبت بنوازشات شاهانه اختصاص یافتند از مشاهده جمال جهان آرای

همایونش غبار اندوه و ملالی که بر دلها نشسته بود پاک گشته طبایع و دلهای خواهان از نشاط
وشادکامی گل گل شکفتن گرفت اسم سامی گرامی آنحضرت شاه صفی خواندند شعرای بلاغت شعار
و مستعدان هر دیار تواریخ مرغوبه یافته در سلک بلاغت انتظام دادند زیاده از ده کس بالهام
غیبی دوازده ظل حق یافته اند و ابجعی نیز دلیلی روشن است که سایه دولت آنحضرت بر کافه
خلایق مبسوط خواهد خواهد بود و عالمیان در ظل رأفتش خواهند آسود و از جمله تواریخ دیگر تاریخ
سنی پا برادرنگ شاهی نهاد ⁘ که مولانا شرمی قزوینی یافته از الهامات غیبی است و میرزا حسن
نواده خواجه نعمت الله ما السری اصفهانی که هر مصرعی از آن تاریخست ملهم گشته تاریخ ای شاه جهان
منهی ذاوج شرفی ⁘ نوباوه بوستان شاه نجفی ⁘ تازه بتو مسند شهی زانکه بجاه ⁘ هم سام
نریمانی و هم شاه صفی ⁘ آوازه جلوس همایونش باطراف و اکناف رسید موجب استقامت
بلاد و آسایش عباد گردید ذکر شمه از مفاخر جلال و جلایل اطوار محمدیت خصال آنحضرت
و جاه و حشمت بی اندازه اش از مواهب رب العزت اوصاف حمیده شاه غفران پناه از حد و اوصاف
بیرون است و اطوار پسندیده اش از هرچه تصور کنی افزون صادرات افعالش دستور العمل
سلاطین کامکار شمه از جلایل آثارش در صدر صحیفه اولین دفتر در طی مقالات اثنی عشر
مرقوم قلم صدق رقم گردید مجملا پادشاهی جوهر ذاتش بی مثال و فکرهای دقیقش اندیشه خیال از
و فور عدالت و رعیت پروری عالم در سایه رأفتش آسوده بودند از مهابت و سیاستش
گرگ و میش در فراشش می غنودند اوقاف و خیرات و تصدقات بسیار از آثارش در بلاد ایران
از تخفیفات رعایا و ابنیه عمارات و انشاد بساتین و باغات و تعمیر بقاع و کارهای خیر پنهان
تیغ آبدارش همیشه آلوده بخون اعادی و اشرار و از نوک سنانش سینه های مخالف افکار
بزرگواری و عظمت و جلالش از ین و آن گذشته بود و تجملات پادشاهیش در ... خیال
خسروان اکاسره و کیان نگذشته حسن اعتقادش بخاندان رسالت و ولایت بدرجه کمال
لهذا تاریخ وفاتش از واردات طبع سنجی میرزا شاه نعمت الله دختر زاده شاه جنت
مکان حضرتش بعلی ابن ابیطالب باقی طالب با ذکر دیگر پادشاهان عرصه گیتی از مسلم و غیر مسلم
از اقتضای ممالک فرنگستان و اروس و کاشغر و تبت و هندوستان با آنحضرت طرح الفت
و آشنایی افکنده از حسن خلقش متواتر ایلچیان فرستاده اظهار عقیدت و دوستی
نمودند و تحف و هدایای نفیسه هر دیار زیاده از حد چون میگذرانیدند و سلاطین فرنگیه

وپادشاهان

و پادشاهان عرصه گیتی مسیحیه از لاز و تیمس و فرانسه و انکلیس و ولندیس و پرتکال و اسپانیه
و پاپ که بزرگترین پادشاهان نصارا و خلیفه ملت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و مقتدای
طوایف مسیحیاست با وجود بعد مسافت و مکان و دریاهای مابین محیط و عمان از آوازه
عدالت و سلوک پسندیده اش با طبقات انسانی با آنحضرت از روی عقیدت آمیزش نموده
عتبه علیه اش از آمدن رسولان سخندان و وصول هدایای هر دیار خالی نبود و صورت انتقال از مضمون
مکتوبی که درین سال از پاپو پاپ مقتدای نصارا ارسال داشته بود معلوم میگردد و در
میان گروه نصارا هر کس مرتبه خلافت و جانشینی حضرت مسیح یافت او را پاپ میگویند
و دار الخلافه اش که باعتقاد ایشان محل اقامت حضرت مسیح بود روم کبری است از ارض یونان
چون از فحوای آن مکتوب و مقدمات مرقومه مفهوم بعینه درین صحیفه ثبت افتاد که بوا
الفضولان حسد پیشه راقم حروف را از مقوله خدمت فروشان و خوش آمدگویان نشمرند
و از تکلفات مستعار و منشیانه دور دانند صورت کتابت اینست عالیحضرت نواب
معز الدوله پادشاه والاجاه تحیت و سلام از ما برسد کان شما که پرتو عنایت بغایت الهی
و ملجا جمیع عالم و خلاصه بنی آدم انچنان پادشاهی که مقتدا و متهدای جمیع عالمیانی خصوصا
نزد جانشین عیسی خدا وند ما اعنی روم کبری که پادشاهان عظیم الشان با بزرگی قدر و
منزلت ملتجی او میشوند و حال آنکه شما نسبت باو در بزرگی و عظمت و جبروت برتری
پس واجب است بر هر فردی از بنی آدم دعای دولت قاهره خصوصا بر دعاگویان این جانب
که فرض عین دانستیم که در کلیساهای خویش استغاثه و استدعای از دیاد عمر و دولت
نواب ایشان نماییم امید که سایه عنایت الهی کم مبادا از سرت و چون شفقت بندگان
در نهایت است بعضی از مردمان شما که درین حدودند در عزت و حرمت نزد عیسیان
مثل بزرگان اسماند و از علمای مسیر لعلی شما علم انتشار دارد چنانکه در زمان سابق
از حکمای یونان زمین که معلمان علم و حکمت و شیوه انسانیت بوده اند و آوازه بزرگی
و عدالت شما بر طرف ساخت آوازه جم پادشاه فرنس چراکه بندگان قانون کتابت خرو
پادشاه فرنس اند و بالجمله از روم کبری که محل دانایانست جمیع را اقتدا بعقل و اندیشه
ایشان است و همیشه آوازه بزرگواری اعلی جناب بگوش جان قبول نموده ایم و بدان
خوشحال و مسروریم و ما را شکی درین باب بهیچ وجه نیست بلکه در قدیم الزمان جمیع

فرنگیان را این اعتقاد است زیرا که مدت مدیداست که بندگان ایشان طایفه از پادریان را
که عبادت از علمای فرنگ بجای بایشان نهایت حرمت و عزت داشته اند و جمیع اماما[ن] رومه
کبری که پاپا باشند و جانشینان حضرت عیسی را نهایت محبت با ایشان است از جهت فرستادن
ایلچیان عظام کرام ذوی الاحترام خجسته پیام بایشان چرا که پادران یکانکی و اتحاد میدهند سیما که
رهبانان و پادریان پابرهنه از کوه کرمیلو را که در پای تخت شما جای داشته لبریز از نخوت
حالی و خرمی همیشه اوازه بزرگی و رفعت حال بندگان شما را ایشان میرسانند و فراموش کار
نیستند لهذا نسخه جمیع بلاد بطنطنه و بزرگی نام کرده اید به شمشیر خصوصاً انکه پادریان
کوه کرمیلو را جای داده ایشان بحال خود در کلیساها عبادت بطریق خود بجا می آورند بی انکه
احدی مزاحمت بحال ایشان برساند بنا علیه ما جانشینان حضرت عیسی بدید باطن متوجه
کرده ایم از پادشاه پادشاهان غنی است در رحمت خویش پاداش جزای نیک و فتح و فیروزی
بواسطه شما مطلبیم و چنانکه روشنائی دولت ایشان مانند ماه تمام عالم را روشن ساخته
در احکام الهی راسخ کردیده و مانند بزرگی حضرت عیسی خدا با سلطنت باشند همیشه مقصود
حاصل آید بارسال مکاتبات و رسولان بجانب عیسویان رومه کبری ملازمان را تا ترقی دوستی
و محبت ظاهر کردد بدین وسیله امتان و خدمتکاران حضرت عیسی از روی اخلاص و حضور
دل دعا از جهت بندگان شما می نمایند و دایم الاوقات از جهت تفقدات که نسبت بپادریان
کوه کرمیلو می نمایند انطایفه هم از عالمند ازین جهت بلند میکردانند اوازه بزرگیهای
ایشان را در رومه کبری که پای تخت حضرت عیسی است اما میل و محبت ما از قدیم الایام است از
جهت محبت پاپاکیان عالیجناب مظفری دارد امید که افتاب حقیقت الهی برسر
ان عالیمقدار پاینده و تابنده باد این مکتوب بخط فرنگی بود سربمهر انجا کشوده فرنکیان
که در صفهان بودند بفارسی ترجمه کردند از عباراتش معلوم نمیشد که فرستنده
مکتوب پاپ باشد از فرنگیه سوال شد جواب دادند که در میان شرط تواضع داخل نیست
که در مکاتیب بزرگان صاحب مکتوب خود را درمیان ندیده بزبان غایب حرف کویند
ولهذا پاپ شرط ادب مرعی داشته بزبان غیبت ادای مطلوب نموده بعرف فرنگ
ابلغ اینست مجملا بزرگی و عظمت و اجلال انحضرت بمن الجمهور زیاده ازان است
که محتاج به بینه و حجت باشد لهذا زبان قلم ازین کفتکو که از حوصله بیرون است خاموشی کزید

سنین

سنین عمر شریفش شصت بود و تا سال دویم جلوس تا حین حیات که چهل سال باشد در
ترددات جهانداری کذرانید و شیعه فطری اثنا عشری پاک اعتقاد بود لهذا در سال دوازدهم
قرن ثانی بجوار رحمت یزدانی پیوست بیت شاها ز سنان نوجوانی شد راست ∴ تیغ
تو چهل سال ز اعدا کین خواست ∴ انکس که بیک حال بماند است خداست ∴ کر چشم بدت رسید
انهم ز قضاست ∴ رحمة الله و علی ابائه العظام والسلام والاکرام متوفیات از ملازمان درکاه
وغیره که درین سال ارتحال نمودند یکی یوسف سلطان وی از غلامان تربیت یافته حضرت شاه
کیتی ستان فردوس مکان بود که برتبه امارت و سلطان سرافرازی کشته حاکم الکای ککس
و میرغازیان جفنی کردیده بود در سال کذشته بتقصیر خدمتی متهم کشته از حکومت معزول
شد کوکین سلطان که زمره غلامان تربیت یافته بود در عوض تعیین یافت و در جبران
تقصیر مقرر شده بود که باردوی معلی رفته همراه ایان قلعه داری نماید چنانچه بتحریر پیوست
انخدمت صورت نبست سرداری تفنکچیان قلعه الخسق باو رجوع کشته در ان خدمت
از عالم رحلت کرد بسیار جوان آدمی معقول شایسته بزرکی بود پسرانش بدستور در سلک
غلامانند دیکری علیخان بیک ولد اللهویردی بیک ناظر دواب در زمان حیات اللهویردی
خان ناظر سرکار او بود از دفتر کاردانی ناظر دواب سرکار خاصه شریفه شد و بعد از فوت
او خدمت سرکار مذکور بعلیخان بیک چرش مرجوع کشت داروغه محاسبات خراسان
کشت بمشهد مقدس رفته در انجا مصروع شد و بساط حیات در نوردید والیوم منصب
مذکور بیادکار بیک برادرش مرجوع است دیکری میرمحمد رضای وزیر غلامان ولد امیر ابوال
المعالی نطنزیست که بدوام خدمت در عوض پدر وزیر غلامان و تفنکچیان بود درین
سال در قزوین بیمار شده در هنکام آمدن مازندران از اشتداد کوفت نزول و ارتحال
ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرد مهم مذکور بحسن بیک ولد هاشم بیک اردستانی
وزیر علیقلی خان دیوان بیکی شاملو نامزد شد اما هنوز پابوس منصب چنانچه رسم
معهود این سلسله علیه است نکرده بود که واقعه هایله انحضرت روی داد دیکری حکیم
سخنور حکیم شفائی اصفهانی وی از طبیب زادهای دار السلطنه اصفهان بود در اغاز
تمیز و عنفوان شباب بتحصیل علوم متداوله پرداخته حاوی انواع کمالات کشت و در
علم طب و قانون طبابت مهارت تمام یافت بسیار لوند مشرب و شوخ طبع بود ذوق شعر

وشاعری بر طبیعتش غلبه کرده و دران شیوه مرتبه بلند نامی یافت از شعرای سخنور و سخنوران
بلاغت گستر شهره روزگار گردید اشعار ابدارش از قصاید غرا و غزلیات و مثنویات و مقطعات
و رباعیات بسیار است و معانی دقیق و رنگین و اداهای شیرین و نمکین بیشمار از تراکت طبع
گزندگی شیوه و شعارش بود و از تنگ حوصلگی اندک نا ملایمی بر طبعش گران مینمود و از ستم
ظریفی و شوخی طبیعت همواره زبان بهجو سنتیزه کاران میگشاد و اگرچه رسم هجا مذموم است
اما او درین طرز بدیع معانی رنگین و ظرایف شیرین بنا دگرمیرد و شیدا نموده داد سخن
پردازی میداد و در خدمت حضرت شاه گیتی ستان فردوس مکان قرب و منزلتی داشت
و از لوند مشربی ملازمت اشرف کمتر مینمود و از ان حضرت ملک الشعرا و ممتاز ایران
لقب داشت گاهی مذمت او از هجا و بدگویی مستعار خلق می فرمودند و در اواخر ایام
حیات از هجا توبه کرد و قطعه در معذرت ان در سلک نظم کشیده و قطعه اینست **قطعه**
عمر کند میخورم بخدایی که عقل را ✤ در کبریای حضرت او نیست اشتباه ✤ ان علت العلل
که توحید ذاتیش ✤ هر ذره بر یگانگی او بود گواه ✤ کز ناخن تلاف خاطر نخستام ✤ تا خصم ها زخم ها
نخورده ام از خصم کینه خواه ✤ از غنچه صد هزار رخ نک حکی شکاف ✤ از من با نتقام یکی خشم
کین نگاه ✤ پروای انتقام اعادی نمیکنم ✤ بردر دیم نهند گر افزون زصد گناه ✤ اما چو حرمت
بی ادبیها نصیبرون ✤ تادیب خصم واجب شرعیست گاه گاه ✤ حلم زیاده شیرین را کند شغال
نقصانست بردباری مردان زبیره داه ✤ تا کی قفا ز شیشه خورد سنگ دل شکن ✤ تا کی
بشعله تن بزبونی زند گیاه ✤ باید نواخت فرق خر ابجوب دست ✤ بیرون نهند هم
چون قدم کج دوی زراه ✤ هرکس ز خصم کینه ز نوع دگر کشد ✤ مرگان بگریه لب بدعا خرد
از سپاه ✤ دستش با نتقام دگر چون نمیرسد ✤ شاعر بتیغ تیز زبان میبرد پناه ✤ خود را
سبک دو بیت نسلی کند گران ✤ روی عدو چو صفحه دیوان شود سیاه ✤ رسم هجا
چو لازم ماهیت منست ✤ چون کهربا کز ان نتوان شستن جذب کاه ✤ اما پسند صاحب
ایوان نمیشوم ✤ تا یا منست از هنر اعتبار گاه ✤ باد دگر نه طلب بس از صمیم قلب ✤ تجدید
توبه میکنم اما بدست شاه ✤ شاهی که چرخ را چو نوازد به یک نگاه ✤ گردون چو افتاب
بکج افکند کلاه ✤ درین سال از دار السلطنه اصفهان مریض گشته اوراق دیوان حیاد
فتاده بساط مطلب درپیچید در زمان شاه جنت مکان مولانا محتشم کاشی قطعه در تاریخ

وفات حکیم نورالدین کاشی گفته بود چون ابیاتش مناسب وقت بود تاریخ را گذاشتم
چند بیت از ان ثبت افتاد **بیت** دلا بنگر این بی محابا فلک را ✤ که شد تا چه غایت بر
بیداد مایل ✤ اجل شد دلیر اینچنین سم که ریزد ✤ بکام مسیح زمان زهر قاتل ✤ حکیمی که سد
متین ملالجش ✤ میان حیات اجل بود حایل ✤ مسیحا دمی کز دمش روح رفته ✤ شدی باز
در پیکر مرغ بسمل ✤ اشعار ابیات و معانی بلند حکیم شفایی بسیار است و این صحیفه تحمل
انها ندارد و چون رتبه شاعری و مرتبه سخنوری او از قطعه معذرت هجا که در فوق
بتحریر پیوست بهمان و این دو سه بیت که باعتقاد راقم حروف بسیار عالیست اکتفا رفت
بیت مرا از شیوه جان افریدند ✤ سرا با داغ حرمان افریدند ✤ سرم کز سجده دلگیری
نداند ✤ ز خاک پای جانان افریدند ✤ غم عالم پریشانم نمیکرد ✤ سر زلف پریشان افریدند
نترسیدم من از دوزخ شفایی ✤ از ان رفتند و هجران افریدند ✤ بعد از وقایع
متنوعه و واقعه غم اندوز حضرت گیتی ستانی که بتحریر پیوست لازم دید که اسامی سامیه
ارباب مناصب عالیه زمان دولت انحضرت را که منتظمان کارخانه سلطنت اند
از امرای نامدار و صدور و رجال مقتدار و وزرای ذوی الاقتدار در ذیل این کتاب مستطاب
نامی و صحیفه گرامی مرقوم قلم وقایع نگار گرداند چون امرای ذی شان ارباب رای و
تدبیر و اصحاب قبضه و شمشیر و برگ و باد دو حه فرمان روایی اند و در میان این طبقه
خانان بلند قدر عظیم الشان هستند طرد اللباب اسامی کل امرا از خانان و سلطانان
خورد و کلان در ذکر تقدیم افتاد **ذکر امرای عظام کرام زمان نواب گیتی ستان**
چون بسیاری از اعاظم این طبقه جلیله در زمان فرخنده نشان انحضرت چنانچه در
متوفیات هر سال رقم نگارش یافت که جهان فانی بدرود کرده بعضی باجل طبیعی و
بعضی در معارک کارزار بعالم بقا پیوسته بودند جمعی را که در حین ارتحال انحضرت
در قید حیات بودند نود و دو نفر بند که در دو دفعه مرقوم میکردد دفعه اول طوایف
رفیعه قزلباش و او یماقاتی که در تحت طوایف قزلباش اندراج دارند و ایشان از خورد
و کلان هفتاد و دو نفر بودند یک نفر از طبقه شیخاوند عیسی خان ولد سید بیک صفوی
ابن معصوم بیک وکیل السلطنه شاه جنت مکان که بمنصب قورچی باشی گری که از
مناصب عالیه این دولت است مر اختصاص دارد و بنا بر رتبه سیادت و شرف

مصاهرت آنحضرت و قرب مراتب از امرا و اویماقات ممتاز و مستغنی است و سایر اویماقات
قزلباش اول طایفه جلیله شاملوست که سردفتر اویماقات قزلباش اند و از ایشان در این
عهد هشت نفر رتبه امارت داشتند یکی زینل خان بیکدلی که در عوض علیقلی خان کرامیلو
ایشیک آقاسی باشی و حاکم ری گشته بحسن خدمات و ظهور اهلیت تربیت از آنحضرت یافته
بسیار معزز و مکرم و بین الاماثل والاقران محترم بود دیگری حسن خان ولد حسین خان که
از اویماق عبداللو شاملوست از امرای ذی شان و بجای والد بزرگ بیگلربیگی کل خراسان
است دیگری محمد زمان سلطان که حاکم غور و بعضی محال خراسان است دیگر فضلعلی
سلطان بالامرغاب دیگر حقویردی سلطان عربگرلو که از امرای آذربایجان است و در این وقت
عربگرلو داخل شاملوست دیگر نقدعلی سلطان بقاص که میر ایل بقاص و داخل شاملوست
کوپندغش سلطان بیکدلی و محمد سلطان شامی بیون که با خیل و حشم خود در رطاق کرکوک
مبتلا بودند در سفر اول بغداد با جمعی که شامی بیون بوده بخدمت آمده رتبه سلطانی
یافته اند و از مواضع آذربایجان تیولات متفرقه دادند دیگر استاجلوست نفر رتبه امارت داشتند
یکی محب علی سلطان ولد بکتش خان حاکم نسا خراسان دیگر مقصود سلطان لنکرلو حاکم
نخجوان دیگر ابوالقاسم سلطان ولد پیرغیب خان شاملو حاکم عراقعرب از طایفه ذوالقدر
شش نفر رتبه امارت و ایالت داشتند اول امیرخان مهردار حاکم کرمان ولد رستم
سلطان سوکلن دیگر ابراهیم سلطان قورغلو نواده شاهقلی خلیفه مهردار که دختر زاده بود
خان مهردار است و حاکم بعضی محال فارس بود دیگر سلیم خان شمس الدینلو که سابقا از امرای
قراباغ بود و حاکم قلعه اخسقه شده بود دیگر خلیل سلطان ولد کلبعلی سلطان ایلوراز
امرای قراباغ است دیگر مستلم حاجیلر حاکم کبود جامه استرآباد از طایفه قاجار دو نفر یکی
طهماسب قلیخان ولد امیر گونه خان که بجای والد بیگلربیگی چخور سعد و از امرای بزرگ است
دیگر بیگر خان ایگرمی دورت از امرای قراباغ و حاکم بردع است از طایفه افشار یکی کلبعلی سلطان
ولد قاسم خان ایمانلو حاکم ارومی دیگر ازدوغدی خان آلپلو حاکم فراه و اسفزار خراسان
دیگری امامقلیخان اوسالو حاکم کاوررود از ایل ترکمان دو نفر یکی پیربوداق خان پرناک ولد شاه
بنده خان که بجای والد حاکم دارالسلطنه تبریز و بیگلربیگی آذربایجان است دیگر حسن
سلطان اردکلو حاکم قبانات دیگر اسپرلو شکاری سلطان حاکم اردبیل و سراب طایفه

دوملو

دوملو یکنفر حیدر سلطان قویلیحصارلو حاکم تنکابن گیلان قراداغلو یکنفر برهان الدین
خلیفه ولد الیاس خلیفه حاکم قراجه داغ بیات سه نفر یکی یار علی سلطان حاکم قلعه بایزید دیگر کدا
علی سلطان حاکم باکو دیگر بنده سلطان حاکم بعضی محال چخور سعد طالش دو نفر یکی سارو خان نواده
باینده خان حاکم استرآباد دیگر بنده سلطان که بجای پدر علی سلطان بمنصب خلفانی سر
افراز و حاکم بعضی محال طوالش بود البایرلو یکنفر منصور سلطان که در شیروان الکا دارد و حاکم
لو یکنفر قاسم محمد سلطان که حاکم شکیست قزاقلر یکنفر شمسی خان حاکم دارابجرد و اخسقه
شد بابیه دلو میر اوخان که حاکم ارسبار است از طوایف الوار و اکراد که در این عهد رتبه ایالت
وخانی و سلطانی داشتند هفده نفرند یکی حسین خان عباسی لوفیلی بیگلربیگی لرستان از
منظورات انظار شفقت بوده دیگر خان احمد اردلان ولد هلوخان بیگلربیگی شهرزور از امرای
بزرگ است دیگر خلیل خان برادر جهانگیرخان که حاکم لر بختیار است دیگر عاشور خان چکنی
که حاکم مروشاهجهان از امرای معتبر است دیگر احمد سلطان چکنی ولد حاجی سلطان حاکم دارالمؤمنین
سبزوار دیگر سلمان خان سوباشی دنبلی حاکم خوروس و سلماس دیگر امامقلی سلطان سیاه منصور
حاکم اسفراین خراسان دیگر رضاقلی سلطان سیاه منصور حاکم قلعه بست و زمین داور دیگر بیرام
علی سلطان هسرنی حاکم دیلمان گیلان که از عشایر اکراد است دیگر علی مردان خان ولد گنجعلی خان
زیک از امرای بزرگ و بجای والد بیگلربیگی قندهار است دیگر مقصود سلطان دنبلی حاکم برکشاط
دیگر علیقلی سلطان شقاقی از امرای بزرگ آذربایجان و میر ایل مذکور است دیگر شجاع الدین سلطان
سورکرا از امرای شیروانست دیگر نفس سلطان کروس حاکم قلعه لک بغداد و توابع درتنک است
دیگر گدای سلطان کولانی حاکم زنجان دیگر قلندر سلطان کلکیر میر ایل مذکور و از امرای آذربایجان
است دیگر مصطفی سلطان جستانی دیگر پایمال علی سلطان حاکم جستانی توابع بغداد طوایف
چغتای طوایف مختلفه و میران اویماق ترکمان صاین خانی و غیره خراسان که داخل چغتای اند
دوازده نفرند یکی بیرام علی سلطان قرایبات حاکم نیشابور اولاد بابا الیاس دیگر علییار خان
کوایلی که از امرای بزرگ و میر ایل کوایلی حد و استرآباد است دیگر احمد سلطان مچکی حاکم ترشیز
خراسان دیگر فریدون حسین سلطان نواده ابن حسین خان فیروزجنگ حاکم تربت حیدریه
خراسان دیگر قلندر سلطان توکلی حاکم ولایت جام دیگر طهماسب قلی سلطان ولد محمد سلطان
قرایبات حاکم شوشتر و دزفول خوزستان دیگر شاه ولی سلطان جلایر حاکم دیباکوه مشهد

مقدس دیگر شاه قلی سلطان قری حاکم جهان ارغیان خراسان دیگر حسن قلی سلطان قزلباش دیگر
پیر محمد سلطان غوری ولد میر شادی سلطان از میرات اویماق تابع دار السلطنه هرات دیگر میر حیدر
سلطان جمشیدی حاکم کرخ هرات و دو سایر جماعت مختلف که از اناو ایماقات قزلباش نیستند و
در سلک امرای قزلباش انتظام دارند هشت نفر و از آذربایجان یکی آقاخان میر قدم که از ایل انوز ایکی
قزلباش حاکم مراغه است دیگر ساروخان سلطان سلماس میر جماعت لک سلماس دیگر کلبی رضا
سلطان ذلوری از امرای آذربایجان است و از جماعه سیل میر یک نفر باسم خلیل سلطان این جماعت
در ایماقات متفرق اند که در ولایت روم نهب و غارت مشغولی داشته اند و خود را سیل نام نهاده اند
یعنی پاک رو بر چنانچه در قضایای ایام تسخیر آذربایجان اشعار به شده دو هزار خانه وار از روی
ارادت و اخلاص بدین درگاه جمعی از ایشان در سلک غلامان عظام انتظام یافته تتمه بملازمت
خلیل سلطان مذکور مامور شدند دیگر نور الدین سلطان باپلدار از عشایر تراکمه شیروانست
و میرشب در زمان این حاکم تفلیس بخدمات قیام داشته اند دیگر در خراسان ملک جلال الدین ولد ملک
محمود حاکم سیستان که از نژاد ملوک صفاریه اند دیگر شیرخان افغان حاکم پشنگ توابع قندهار
دیگر سعد و سلطان اند ولی افغان تابع قندهار **دفعه دویم در ذکر امرای عظام و غلامان**
درگاه که برتبه خانی و سلطانی یافته اند چون ایام فرمان دهی حضرت گیتی ستانی فوجی کثیر
ازین طبقه توفیق اسلام و سعادت غلامی این درگاه ملایک مقام دریافته اکثر از عهد صبی در ظل
مرحمت و سایه تربیت آنحضرت نشو و نما یافته باطوار حمیده آشنا گشته استعداد امارت
و قابلیت مناصب خانی و مراتب سلطانی بهم رسانیده بودند لهذا بعضی از امرای قزلباش و
حکام ممالک از جهان فانی بعالم جاودانی ارتحال نموده در میانه آن اویماق کسی که شایسته تربیت
و تفویض مناصب عالی امارت داشته باشد نبود یکی از غلامان خاصه شریفه که بعلو همت و
و کاردانی و شجاعت و دلیری و جانسپاری در راه ولی نعمت از اقران ممتاز بود و بامارت
آن ایل و قشون و لشکر و حکومت آن میشدند از این طایفه بیست و یک نفر در حین ارتحال آنحضرت
برتبه ایالت و خانی و مرتبه بلند امارت و سلطانی سرافرازی داشتند از آن جمله امامقلیخان
ولد الله وردیخان که بجای والد بیگلربیگی فارس و کوه کیلویه و لار و بحرین و جرون و امرای
تابین که بحکومت اشتغال دارند چون عزل و نصب ایشان منوط برای بیگلربیگی مذکور است
اسامی ایشان معلوم نشود دیگر صفی قلی ولد امامقلیخان بجای ابراهیم والی لار بحکومت اندیان

کرادار

سرافراز گشته از امرای بزرگ است دیگر داود خان برادر امامقلیخان بجای محمد قلی خان قاجار
که بنابر تقصیری که از او در قضیه مورا و کرجی صدور یافت از ایالت و امیر الامرایی قراباغ معزول
گشته بیگلربیگی آن ولایت و میر طایفه قاجار است دیگر صفی قلیخان کرجی ملقب بشیر علی که بیگلربیگی
عراق عرب و قورچی باشی و متولی روضات مقدسات و عتبات عالیات است چنانچه در
شرح آمد و وقت حافظ احمد پاشا بر سر بغداد اشارتی بدان شده از خان مشار الیه در انواع
مردانگی بظهور رسیده و الحق شایسته تر اشیب بود دیگر خسرو خان بیگلربیگی دار المؤمنین استراباد
و سردار قشون و لشکر آنجاست دیگر منوچهر خان ولد مرحوم قرچغای خان سپهسالار که
بجای والد حاکم مشهد مقدس معلاست دیگر قزاقخان چرکس که بجای ذوالفقار خان و یوسف خان
حاکم و بیگلربیگی شیروان و میر قراماتلو و جنوسلو و سایر غازیان و قشون و لشکر ایشانست
دیگر فرخ سلطان در عوض بوتم سلطان حاکم دربند و سایر آن شیروان و میر غازیان بیات
و رملو وغیره و لشکر ایشانست دیگر یوسف سلطان میر ایل چشکزک کرد و حاکم خبوشان
خراسانست دیگر کوکین سلطان که بجای میر جنتی حاکم کسکر گیلان و غازیان جنتی است دیگری
جمشید سلطان کرجی میر اویماق ادلوی ایشار حاکم ابیورد خراسان است دیگر اغورلو سلطان
دسنگش مشهور حاکم درون خراسان است دیگر اوتار سلطان میر ایل بازوکی حاکم خوار
سمنان و دماوند و غیره زکوه است دیگر نوروز سلطان حاکم مادوچاق ترم غاب و میر فوجی
از غازیان شاملوست **ذکر صدور عالیشان و وزرای اعظم و مستوفیان و ارباب قلم زمان**
نواب گیتی ستان در اول جلوس همایون هر چند در طی وقایع هر سال و هنگام مناسب اسامی
سامیه ایشان جابجا در محل خود ثبت یافته و درین مقام موهوم شایبه تکرار است اما
لسان الکاتب ظاهر از زیاده نامناسب نیست لهذا تعرض بیان می پردازد بالجمله صدور عظام
فرخنده انجام آنحضرت هفت نفر بوده اول بجلوس همایون میر ابو الولی انجو شیرازی بود که شمه
از احوالش در صدر صحیفه اول در طی احوال سادات عظام شاه جنت مکان نگاشته کلک
بیان گردیده در زمان نواب سکندر شان بعلو نام اقتدا دابوطالب میرزا ایشان از منصب قضای عسکر
ظفر اثر بمرتبه صدارت ارتقا یافته بود بعد از جلوس همایون بدستور سابق ارباب مناصب
آن زمان عزلیت بر صفحه حالش کشیده بعد از اندک زمانی چون در شایستگی این منصب
سایر سادات و فضلای عصر امتیاز داشت دیگر باره بدین منصب سرافرازی یافته تا بیست

سال من حیث الاستقلال صدر بود و بعد از وی قاضی خان ولد میرزا برهان که از سادات شیخ
حسینی قزوینی از اقوام قاضی جهان وزیر بود و میر جلال الدین صدایی که از سادات عظیم القدر شهرستان
و اقوام میر فضل الله سید فاضل مستعد قابل بود و رتبه صدارت یافت میر جلال الدین حسن مذکور
در حین تسخیر قلعه شیروان و شماخی فوت شده میرزا رضی برادرزاده او بجای عم بین الاماثل
بدین رتبه گرامی معزز و نامی گردیده از وفور قابلیت اوقاف سرکار آنحضرت که بر حضرات عالیات
چهارده معصوم علیهم السلام وقف فرموده اند و منصب مهرداری توقیعات همایون که حضرات عالیات
علاوه منصب صدارت گردیده در سفر آذربایجان مریض گشته در سال ۱۰۲۷ بعالم بقا پیوست
و قاضی جهان بجهت دلیری که در مصارف موقوفات داشت و مرضی طبع اشرف نبود معزول
گردید منصب میرزا رضی بمیر صدر الدین محمد ولد او که دخترزاده حضرت اعلاست و در آن
هنگام رضیع بود تفویض یافته میرزا رفیع عمزاده اش حسب الامر اعلا به نیابت عمزاده خود کامل
امور گشت و منصب قاضی خان بقاضی سلطان تربتی الموسوی که متولی سرکار فیض آثار روضه
رضویه بود تفویض یافت لیکن در همان چند روز که در دار الارشاد پابوس منصب عالی صدارت
گردید بیمار گشته مثال اجل امتثال نمود مخاطب صدارتش بتوقیع ختم مختوم گردید بعد از فوت
میرزا رفیع الدین محمد خلیفه ولد میر شجاع الدین محمود اصفهانی که در آن ملک بسادات [illegible]
معروفند شمه از اوصاف کمال و بزرگی قدر و منزلتشان در صحیفه اول درج شد مفوض
گردید و میرزا رفیع مذکور بشرف مصاهرت دریافته از مرتبه نیابت پای برتر نهاده اصالةً
بدستور میرزا رضی طغرای امثله و احکام را باسم سامی خود موقع و موشح ساخته و در سنه ۱۰۳۲
میرزا رفیع الدین محمد خلیفه بجوار رحمت یزدانی پیوسته منصب عالی صدارت کل ممالک من
حیث الانفراد با منصب تولیت و مهرداری حضرات عالیات بخدمتش تعلق گرفت اکنون
بدین مراتب بلند و مدارج و مناصب ارجمند سرافرازی دارد اسامی سامیه وزرای اعظم
وزرای اعظم زمان دولت همایون آنحضرت بدستور صدر و ریافت هفت نفر بند در اول
جلوس همایون میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد بن میرزا عطاء الله که در زمان شاه جنت مکان
شمه از احوالش در طی احوال وزرای ممالک رقم بنان کلک بیان گشته و میرزا احمد مذکور در
نستعلیق نویسی بی بدل بود و در علم انشا مهارت کامل داشت بنابر همانا زعم که میانه او و
میرزا سلمان وزیر بود و در همان نواب سکندر شأن وزارت مرشد قلیخان اختیار نموده

بخراسان

بخراسان رفت و در آنجا تهییج فتنه عباسی گری کرد و در سالی که نواب سکندر شأن با
عساکر عراق متوجه دفع فتنه گردیده مرشد قلیخان در قلعه تربت حیدریه چنانچه مجمل در تاریخ خود
ذکر شده محاصره کردند نجیم بیگ نام برادرزاده میرزا احمد باغوا و تحریک میرزا سلمان به
قلعه درآمده در زمان فرصت عم خود را بقتل درآورده خود را بیرون انداخت مرشد
قلیخان بنابر حقوق خدمت و جان سپاری او میرزا شاه ولی پسر او را که هنوز خورد
سال بود بجای پدر وزیر خود کرده در حینی که حضرت اعلا را بعراق آورده بر تخت سلطنت
قرار گرفت مشار الیه که در خدمت مرشد قلیخان نشو و نما یافته شایستگی منصب عالی داشت
حسب الصلاح مرشد قلیخان بمرتبه وزارت اعظم سرافرازی یافت دیگر میرزا محمد کرمانی
که از جانب مادر از سادات گجی تبریز اقوام میر مذکور بود و بعد از واقعه شهادت سلطان
حمزه میرزا بصلاح امرا در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتماد الدوله شده در انتظام امور دولت
او سعی مینمود بعد از جلوس همایون اعلا و استخلاصش از مواخذه و مصادره در سفر خراسان
رفیق و با او دوری مع ذلک همراه بود و در قضیه قتل مرشد قلیخان با قتله او همراه و در خفیه با حضرت
اعلا در ین واقعه همراز و دمساز بود و از آنحضرت نوید منصب وزارت یافته بود بعد از قتل
مرشد قلیخان حضرت اعلا بوعده وفا نموده او را بمرتبه عظیم القدر وزارت اعظم سر
افراز نمودند لیکن از وفور دانش و بلند پروازی که جبلتش بآن مفطور بود و زیاده از دوما
از و ظهور میرسید که پسندیده طبع اشرف نبود و باعث تربیت ابوطالب میرزا تشنیع
بود و در دوغاباد ذاوه و محولات بتحریک امرای عظام گرفتار گشته و در همان چند روز
مقتول گشت ایام وزارت و اقتدارش زیاده از شش ماه نبود دیگر میرزا لطف الله شیرازی
که وزیر شهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بود و بعد از واقعه شهادت شاهزاده از وزارت
معزول گشته میرزا محمد جانی مذکور شد وزیر شده بود و او نیز بعد از مواخذه و مصادره
در سفر خیر اثر خراسان همراه بود و بعد از قتل مرشد قلیخان وزیر نواب خورشید احتجاب
علیه عالیه شده بود بعد از قتل میرزا محمد حسب نواب خورشید احتجاب وزیر اعظم و اعتماد
الدوله گشت و وزارت با ایالت جمع کرده صاحب جیش و لشکر و طبل و علم گردید در سال
من حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخته در اواخر بجهت اطوار ناهنجار پیرش میرزا
محمد زمان که از غرور و جهل و جوانی ارتکاب اعمالی مرضی طبع مبارک اشرف نبود معزول

کردید دیگر حاتم بیک ولد ملک بهرام اردوبادی که شمه از احوالش درین کتاب مرقوم کلک بدایع نگار
گشته در ازای حقوق خدمات سابقه ولاحقه وجانسپاری بیک برادرش ابوطالب بیک که عبد
الله خان اوزبک در حین محاصره هرات که از جانب علیقلیخان شاملو سه سال تا مدت بود
در دهان توپ نهاده بقلعه انداخت در مقام تربیت او درآمده بمنصب استیفای ممالک
سرافراز فرموده بودند بعد از عزل میرزا لطف الله بوزارت اعظم سرافرازی یافت و تا مدت
بیست سال در کمال اقتدار و استقلال وزیر و اعتماد الدوله بود در پای قلعه دمدم ارومی چنانچه در طی
قضایای آن ایام چنانچه سمت گذارش یافته بود فوت شد دیگر خلف ابوطالب بیک ارجمندش میرزا ابو
طالب سلمه الله تعالی که اوصاف کمالش در صدر صحیفه اول رقم نگارش پذیرفته و اوان حد
تمیز بمطالعه کتب علمی پرداخته در فنون علوم معقولات و حکمیات ترقیات عظیم یافت
و در اوایل جوانی و نشو و نما در ازای حقوق والد و اجداد به این رتبه عالی ارجمندی یافت و تا دو
سال متکفل امر وزارت بود بجهت بعضی امور که لازمه نشاء جوانی و غرور جاه و منصب است
ازین عطیه والا مهجور گردید تا ایامی چند [illegible] ساز کار و بتجربه نشیب و فراز روزگار
مهذب گردد دیگر سلمان خان ولد شاه علی میرزا بن عبد الله خان استاجلو که فی الجمله قابلیت و
استعدادی داشت برتبه وزارت ارتقا یافته تا مدت پنج سال شاغل مشاغل وزارت دیوان
اعلی بود و در اصفهان بیمار گشته بعالم بقا پیوست دیگر سلطان العلمائی و دستور الوزرائی
خلیفه سلطان خلف موفور الشرف میر رفیع الدین صدر که شرف مصاهرت حضرت اعلا دارد
چنانچه در محل خود اشعاری شد و ماثر جلال و مفاخر کمال والد و جدش درین اوراق لیق
ذکر یافت بدین رتبه گرامی معزز و سربلند گردید و به همه جهتی مورد تربیت و مشمول نوازش و الطاف
شاهانه من حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخت والحق سید بزرگ عالیشان و فاضل
و دانشمند نیکو اخلاق از عهد صبی و اوان حداثت نشو و نما یافته تا در زمان ارتقا بمدارج علیا
و منصب مذکور خلاصه عمر گرامی را صرف مطالعه و مباحثه کرده در فنون علوم معقول و منقول
سرآمد روزگار گردیده در اندک زمانی بنور فهم و فطرت عالی و طبع مستقیم در عمل حساب نیز
مهارت کامل یافته رای صایب و فکر ثاقب او در دقایق امور وزارت ترقیات عظیم روی
داده بنوعی بلوازم این منصب عالی اشتغال دارد که نقص ناقص در عمل حساب قانون و نتایج اقلام
سعادت انتظام [illegible] از حروف خطا مصون است و ذات کامل الصفاتش جامع کمالات صوری

وحاوی

وحاوی فضایل و استعداد معنوی و شایستگی این رتبه والا و زیبندگی این منصب علیه
از جهت عظیمه [illegible] وهو یا است والی غایت من حیث الاستقلال والانفراد شاغل
این عطیه است و در حسن خلق و اوصاف حمیده اش چون روی دانکی از بسیار در دیباچه
اظهار میتوان نهاد در ریاض آمال ارباب قلم و اصحاب فضل و کمال از رشحات کلک گهربارش
مخضر و شاداب است و ارباب قابلیت و استعداد در ظل رافت و امتنان آن صاحب
دولت مسرور و کامیاب بیت از او رسم وزارت تمام گردید : ز نام او بلند آوازه گردید :
والیوم منصب وزارت از وجود شریفش مزین و آراسته و سرپرست دولت از سلامت
نفس و کاردانی و خیراندیشی محلی و پیراسته است امید که از عمر و دولت تمتع و برخوردار
یابد ذکر مستوفیان اسامی عظام زرخند انجام آنحضرت بدستور صدور و وزرای
هفت نفر بوده اند اول خواجه شکر الله دیبانی اصفهانی که در خراسان در خدمت آنحضرت
بود و در رکاب اقدس بعراق آمده سه سال مستوفی الممالک بود مرد آدمی درویش نهاد و
بسلامت نفس اتصاف داشت محاسب کاردان بود و از اقسام شکار دستکار تازی
مولع و در شهور بارس ئیل مطابق سنه ۹۹۹ معزول شد دیگر حاتم بیک اردو
بادی وزیر بکتاش خان مستوفی الممالک گشت و شش ماه بدین خدمت قیام و در اول
توشقان ئیل سنه الف چنانچه در طی اسامی وزرا ذکر شد مورد تربیت شاهانه
گشته بمنصب عالی وزارت اعظم ارتقا یافت و دوات قلم طلا و مرصع که تا آن غایت
رسم نبود که بمستوفیان داده شود باو داده شد و در علم سیاق و نویسندگی استاد
المحاسبین و محاسب کاردان بود بسلامت و خیراندیشی اتصاف داشت و شش سال
من حیث الاستقلال بدان خدمت پرداخت بتاریخ ست والف باجل طبیعی فوت شد
بنابر شفقت شاهانه بآن سلسله منصب مذکور باقا میرزا علی برادرش تفویض یافت
و دوات قلم مرصع مذکور را باو اختصاص یافت او نیز مرد نجیب خوش سلوک پرهیزکار کم
طمع بود نسخه تشخیص جمع و خرج ممالک محروسه که اعتماد الدوله حاتم بیک طرح کرده بود
وامور نقدی و قانون دفترخانه همایون است در زمان استیفای او اتمام یافت و تا
پنج سال مستوفی الممالک بود از روش نهادی و عدم رشد و استقلال مورد اعتراض
بود متعرضان و اله مداد گشته معزول شد دیگر میرزا معز امیرزا ابراهیم شیرازی که آن

جمله متعرضان بود بدین رتبه سرافرازی یافت و در کمال استقلال و بلند پروازی بلوازم
این خدمت اشتغال مینمود و از زیادتی رشد و بدسلوکی با ابنای جنس ارباب قلم از و
رمیده در مقام عیب جویی درآمدند از بی پروایی و بی شعوری که از کیفیت باده جاه
و منصب خیره خبطی چند در محاسبات گیلان ذکر مبلغها کلی فرو گذاشت کرده میرزا
علیان که سوی حساب بود بدان اطلاع یافته بعرض اقدس رسانیدند بنابران رقم
عزلت بر صفحه حالش کشیدند ایام منصبش یکسال و نیم بود و در اوایلان ایل سنه ۱۰۲۴
دیگر قوام الدین ولد میرزا حسن کفرانی اصفهانی که وزیر حسین خان شاملو ست و امیر الامرای
خراسان در علم سیاق و نویسندگی شاگرد خلف آقا شاه علی بود بر مسند استیفا المکرر تمکن یافت
مردخلیق نیک نفس بود با کمال استقلال و بزرگ منشی بغایت درویش نهاد و خیرخواه
همت بود دفتر او درویشان و ارباب صلاح و اصحاب زهد و تقوی از منوایلش و
احسانش بهره ور بودند و تا پانزده سال مستوفی الممالک با استقلال بود در سال
شانزدهم دعوت حق را لبیک اجابت گفته بدار البقا پیوست بعد از فوت او میرزا سعید
نواده خواجه قاسم نظری مستوفی الممالک زمان شاه جنت مکان که منصب اوارجه
نویسی آذربایجان از وفور حقانیت و راستی و حقوق خدمت درین سلسله خواجه بدین
رتبه والا ارجمندی یافت و تا حین ارتحال شاه گیتی ستان بحسب الارث و الاستحقاق
مستوفی الممالک بود و اکنون بدستور بخدمت مذکور مشغولی دارد و از وزرای آنحضرت
چند وزیر ذی شان صاحب اعتبار بودند مثل میرزا محمد شفیع وزیر دار المرز و مازندران
و خراسان که بخطاب میرزایی علیان سرافراز بود و خواجه محمد بهای وزیر آذربایجان
که لقب فدویت داشت و دیگر وزرای اصفهان و کاشان و غیرهم بعالم بقا پیوسته بودند
و از وزرایی که در حین ارتحال دانق فاتق مهمات دیوانی بودند و تفرصاحب جاه و عزت
و ثروت یکی میرزا محمد تقی مشهور بساروتقی نواده خواجه عنایت که در زمان شاه جنت مکان
وزیر حسن بیک یوزباشی و موصی الیه در سنه ۱۰۳۵ که قشلاق همایون در دانقی واقع شده بود
وزیر بیگلربیگی قراباغ بود که ما ینبغی بلوازم خدمت پرداخته نواب گیتی ستان آثار رشد
و کاردانی از ناصیه احوالش مشاهده نموده در مقام تربیتش درآمده در همان روز بوزارت
کل طبرستان که عبارت از گیلامات ندران بهشت نشان و رستمدار بوده باشد سربلندی

یافته

یافته روانه آنصوب شد و حسن سعی و کاردانی او در خدمات خصوصا سیما انجام عمارت
و ضبط و نسق مملکت و توسیع طرق و شوارع و غیر ذلک در ضمیر انور بیش از پیشتر ظهور
یافته روز بروز در تربیتش افزودند تا آنکه عمر بیدا حیاء محسود اقران گشته از جمله مقربان
مجلس و محرمان سرای قدس گردید و تا حین ارتحال آنحضرت بدان منصب سرافرازی
داشت و همیشه خدماتش مستحسن طبع اشرف بود دیگر خواجه جلال الدین اکبر غوریانی وزیر
خراسان که از اعیان ولایت غوریان هرات بود در زمان تسلط اوزبکیه بد و لنخواهی
قزلباش متهم بود انواع جور و تعدی کشیده بود بعد از فتح خراسان در ازای دولتخواهی
که از و بظهور رسیده بود مورد تربیت و شفقت گشته بخدمات دیوانی انجام امور او
گردید و بحسن خدمات منظور نظر التفات گشته بوزارت کل خراسان ارتقا یافته صاحب
املاک و رقبات موروثی و مکتسبی بود از تقدیرات آسمانی ضعف قوی بر باصره او طاری
گشته دیدهایش بالکلیه از دیدن عاری و عاطل گردید و آنحضرت بنابر پاس حقوق
خدمت از ابتلای او اغماض عین فرموده بهمان دستور منظور انظار عنایت شاهانه بود و با
عدم بصیرت و بینایی برتق و فتق امور وزارت می پرداخت و بحسن توجهات خسروانه نقصی
بمنصب او راه نیافت و تا مدت دوازده سال بعد از ایام بینایی وزارت کل خراسان کرده
در ازمنه سابقه و قرون ماضیه همانا نظیر این معنی وقوع نیافته باشد که در عهد این شهریار
حق شناس بنده نواز وقوع یافت و در ذکر سایر وزرا بجز زیاده فایده نیست نقش
چند در ختم کتاب بلله الحمد والمنه که این جلد نسخه عالم آرا که عبارت از صحیفه ثانی و صادرات
احوال ظفر قرین بی همال و واردات ایام فرماندهی شهریار غفران مآل عباسی است تسوید
یافته رقم اختتام پذیرفت و یحتمل که بعضی فقرات طبیعی ابجد مقصود بالذات بود درین
کتاب عالم آرا درشته تحریر درآمده باشد که محل اعتراض معترضان بوالفضول تواند بود
اکنون که کلک سخن پرداز از هرزه درایی باز آمده زبان صدق بیان را بخوشترین کلامی رسیکی
معطر باب کلام سوش اعنی دعای بقای دوام دولت و قوام سلطنت پادشاه اسلام کهف
انام ماه جهان افروز سپهر عدالت و علم آرای آفتاب عالمتاب کشور عظمت و فرمان روائی
خاقان بلند قدر والا مکان شاهنشاه قضا قدرت قدر توان برآزنده تخت فیروزبخت کیان
و کیان خلاصه فرمان روایان جهان فرازنده اعلام جهانگشایی شاهی زیبنده اورنگ جهانبانی

ازآیتی شاهنشاه کوهر بحر جود وسخا اراسته وبلاد وبندکان بی اندازه وبه زیور رحمت والشفاق

بیاراسته ودر ایجاب مسئولات ارباب حاجات بیت نرفته لا بر زبان مبارکش هرکز مکر در

اشهد ان لا اله الا الله سلطان بن سلطان وخاقان ابن بن خاقان المویّد من عند الله

الملک المستعان ابو المظفر ابو المنصور شاه صفی بهادرخان خلد ظلال دولته العظمی الی

یوم الحشر والمیزان تا نوبت سلطنت دامن سخن پردازی بدعای اجابت انتمای ان شهریار جهان

ارا و ثنای سعادت مقتدی که شمه از مقالح جلالش در صدر صحیفه اول رقم نکارش یافته این اوراق

نه رواق فلک باسم سامیش تزیین پذیرفته شاداب کن بادخدا و ندا این نوباوه بوستان

شهریاری و نازه نهال کلشن جهانداری را بلطف ازلی وحسن تقدیم لم یزلی برفراز مسند فرمان

روائی جد بزرکوار واورنک کشورستانی حضرت جد عالی مقدار سالهای بسیار الی یوم القرار

پاینده ومستدام داشته عالمیان را در ظل ظلیل مرحمت وعاطفتش آسوده دار وبیادکار

جد فردوس مکان کیتی ستان عمر طبیعی وفراغ خاطر ارزانی داشته براعادی دین ودولت

مظفر ومنصور کردان بیت تو توفیق وسکین نوازیش ده براعدای دین سرفرازیش ده

وامیدوار بارکاه عزت ومقربان بساط قرب ومنزلت وخواص وعوام کافه انام سیما ان جماعت

اخلاص شعار ذوی الاحترام دستور رفیع قدر عالی مقدار که طالب ازدیاد عمر ودولت وحول

تضاعف جاه وحشمت این خسرو بلند قدر کردون بسطت مهر مقدار نذار وسوابق احسان

دولت پایدارش تمتع وبرخورداری ده امین یا رب العالمین تنبیه در صدر صفحه اول این

دفتر اشعاری شده که بعد از تسوید این تاریخ عالم آرا اکر عمر وفا کند ودرپی از شغل کسب

معاش که تضییع اوقات شریف عالمیان وا کثر کافه ادمیان است هست استنی رنادر

حکایات وخلاصه وسرجوشی از غرایب روایات چه انکه افاضل متقدمین ومتاخرین در صحیفه

بیان نکاشته در صحیفه روزکار بیادکار کذاشته اند مثل کتاب فرج بعد از شدت کلستان

ونکارستان واخلاق ناصری ومحسنی وامثال ذلک که هر یک کنجینه ایست مملو از لالی بدایع

مخزن الاسرار چه انکه در مدت حیات که در حین اتمام این صحیفه صفوت بنیاد شماره ان بهفتاد

رسیده بدیده بصیرت دیده وبکوش هوش از پیران روزکار دیده وشنیده در یک سفینه

جمع نموده از خرمن مستعدان خوشه واز مایده افضال هرکس توشه برداشته چون روی به

کران کوی بینوائی دامن برنیاید ومجموعه مختصری پرداخته بدین صحیفه انتظام دهد واین

... توجه والغرازان عالی مقدار ودوست پرور ومخلص نوازی

...ن کود ودرین قلیل البضاعت سرکردان بادیه استعداد

...ایت که مشغول تسوید این کرامی نامه بود وفرصت ان نداشت

...ع از مشاغل خاطری آسوده واز هوسناک دل که مصالح وقت

...ف ان نسخه پردازد وبعضی از شعرای سخنور وسخنوران بلاغت

...ت انحضرت هنکامه سخن پردازی از تازه کوئیها ایشان کرمی

...خاتمه کتاب را بیان ارایش دهد چون در حین اتمام این نسخه عالم

...ی بنهج نبود وقلم تقدیر تحریر ان را بوقت دیکر نمود بعد الیوم اکر عمر وفا

...اید وتوفیق الهی یار ومدد کار کشته فرصتی دلخواه چنانچه اشاره شد بعد

آید تسوید ان نسخه پرداخته مکنون خاطر واندیشه ضمیر بظهور اید فهو المطلوب والا

پیداست که از خاطر افسرده چه اید واز شیشه شکسته چه تراود ارباب فطنت وذکا

معذور خواهند داشت مصرع ای بسا آرزو که خاک شده این

مطلع نیز از منظومات کمترین مناسب حال نمود بیت صد وعده

کرد یاد ویکی را وفا نکرد بر من چه جور بود که ان بیوفا نکرد

امید که این شکرف نامه اقبال از اعراض بو الفضولان

ارباب حقد وحسد دور بوده اکر سهو وخطائی

مطلع کردند در اصلاح ان کوشند وچشم عیب

بین از ان پوشند تمت الکتاب بعون

الملک الوهاب بتاریخ پنجشنبه شهر

ذی حجه سنه سبع وستین

والف اتمام یافت تمم

نقش امید چون نوا یابد

قلمی کرد دلم شکسته تمت

کتابخانه مجلس شورا

کتابخانه مجلس شورا

۵۱۴۴